ان رحمة الله قريب من المحسنين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی امرنا بالعدل والاحسان ونهينا عن الظلم والعدوان والصلوة والسلام
علی محمد المبعوث بخير الاديان وعلی آله امناء الرحمن **اما بعد** چون پيوسته خواطر فيض مآثر بندگان
حضرت مستطاب اجل اکرم اشرف اسعد امجد افخم اعظم المتصف بغيرة الاسلامية والساعی فی تشييد
ارکان الايمانية خيرخواه واقعی ملت ومعاضد حقيقی دولت مخلص ائمه اطهار آقای عليرضا خان **عضد الملک**
قاجار قوانلو دامت شوکته العالية وحشمته المتعالية مؤيد بتاييدات کامله ربانيه وموفق بتوفيقات
شامله سبحانيه بوده ودر ترويج شريعت مطهره ونشر آثار مقدسه بوجه من الوجوه خودداری ندارند
وخواطر مبارکشان هم وقت متوجه تشييد ارکان دين مبين واقامه اعلام قويه منصوره بنصرة رب العالمين
ونصرة شريعت حضرت سيد المرسلين عليه وآله افضل صلوة المصلين است **لهذا** در تاريخ ذيل اين
يک مجلد کتاب مستطاب **انيس الاعلام** فی نصرة الاسلام را با انضمام نود ونه مجلد ديگر از خود مصنف
ان دام الله تاييده ابتياع فرمودند وقربة الی الله تعالی وطلبا لمرضاته بعلماء اعلام وطلاب علوم دينيه
کثر الله امثالهم مجانا عنايت ومرحمت ميفرمايند وبهر که عطا شده مملوک او خواهد بود که ان شاء الله
تعالی هريک علی حسب استعداده بمطالب کتاب بصيرت پيدا نموده واز خرافات عادی دين اطلاع
حاصل نمايند که رفع شکوک وشبهات از عوام مسلمين ومسلمات بفرمايند وثواب اين حسنه را
هديه ارواح مقدسه ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين نمودند که بتوسط ايشان عليهم السلام بروح پر
فتوح شاهنشاه شهيد سعيد **ناصر الدين شاه قاجار** انار الله برهانه ورفع فی الخلد مقامه
برسد ومرجو از مطالعه کننده اين کتاب مستطاب مبارک اينکه اين وجود مبارک را در مظان
استجابت از دعای خير فراموش نفرمايند که الحق والانصاف دعای اين وجود
محترم از جمله لوازمات بر جميع مسلمين است چه در خيرخواهی ملت ودولت اليوم
ثانی ندارند اللهم انصر اولياءه واخذل اعداءه واغفر لمن دعا له بالبقاء
فی العزة والاجلال بمحمد وآله الاطهار وکان ذلک فی شهر ربيع الثانی سنه ١٣١٩

دیباچه کتاب مستطاب انیس الاعلام فی نصرة الاسلام و بالله التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ابدا والصلوة والسلام علی سید الاولین والآخرین محمد وعلی آله الاطیب الامجد **وبعد** چنین گوید بندهٔ شرمندهٔ علم و عمل فرومانده فعل ماضی و امر مستقبل **مؤلف** این کتاب مستطاب ارشده الله الی الحق والصواب که تنبیه بر امور چندی داد در این دیباچه لازم دانستم **امر اول** در بیان اسامی کتبی که غالب مطالب این کتاب از آنها منقول گردیده اول ترجمهٔ فارسیهٔ عهد عتیق که از اولیم کلن ترجمه نموده ثانی الحال بفرمان المجمع المشهور به برتش فارن بیبل سوسیتی در دار السلطنه لندن بدار الطباعه ولیم واطسن مطبوع گردیده سنه ۱۸۵۶ المسیحیه مطابق سنه ۱۲۷۲ الهجریه دویم فارسیهٔ عهد عتیق و جدید مطبوع سنه ۱۸۷۸ سیم ترجمهٔ فارسیهٔ عهد جدید فقط مطبوع سنه ۱۸۷۸ چهارم ایضا فارسیهٔ عهد جدید مطبوع سنه ۱۸۸۲ پنجم ایضا فارسیه مطبوع سنه ۱۸۹۵ ششم ترجمهٔ عربیه مطبوع بیروت در ماه تموز از سنه ۱۸۸۲ هفتم عهد جدید کلدانیه سوریه مطبوع سنه ۱۸۴۶ با دوات امریکا هشتم ایضا کلدانیه جدیده مطبوع سنه ۱۸۸۶ نهم ایضا کلدانیه عتیقه مطبوع شهر النورک امریکا المطبوع سنه ۱۸۲۶ عهد جدید بازبور دیویدیک جلد نیز دهم اسفار خمسه توریه یازدهم کتاب یوشع وقضاة بکلدانیه جدیده موافق سامریه تاریخ طبع ندارد دوازدهم تمامی عهد عتیق بکلدانیه عتیق و جدید موافق عبرانیه و سوریه سیزدهم کتاب صلوات و تمجید بابی و تسبیحی که ثانی الحال در مطبع ولیم درو گولین در شهر لیبسیک مملکت نمسه سنه ۱۸۹۳ مطبوع گردیده است چهاردهم ظهور نور الانوار فارسی المطبوع سنه ۱۸۸۸ مسیحی پانزدهم تفسیر آدم کلارک بر عهد عتیق و جدید که در لندن در سنه ۱۸۵۱ مطبوع گردیده شانزدهم تفسیر هورن محقق که در لندن سنه ۱۸۲۲ ثالث الحال مطبوع گردیده است هفدهم تفسیر هنری واسکات مطبوع لندن هجدهم تفسیر لاردنر مطبوع لندن در سنه ۱۸۲۷ در ده مجلد است نوزدهم تفسیر دوالی و رچرد منت مطبوع لندن سنه ۱۸۴۸ بیستم تفسیر هارسلی بیست و یکم کتاب واتسن بیست و دوم کتاب فینیفیموس که ثالث الحال در شهر روم سنه ۱۸۸۵ مطبوع گردیده بیست و سیم رسالة کشف الآثار فی قصص انبیاء بنی که از امریک نام قسیس بنکی دنیاتی در بلدهٔ ارومیه که مسقط الراس مؤلف حقیر است از اصل زبان انگلیسی بزبان فارسی ترجمه نموده مصنفش دکتر کیث قسیس اکیسی میباشد بفرمان لندن ریلجس ترکت سوسیتی (که در سال هزار و هفتصد و نود و نه برقرار شده) در دار السلطنهٔ ادنبورغ المحروسه بدار الطباعه توماس کنستبل مطبوع گردیده سنه ۱۸۴۶ المسیحیه مطابق سنه ۱۲۶۲ الهجریه وغیر اینها از کتب که در موضع خود اسامی آنها مذکور خواهد گردید واز کتابهای تلمودیها از تواریخ و تفاسیر و تلوقیه و خود تلمود که کتاب بسیار بزرگ و قدیمی است که اکثر کلماتش ضایع واوراقش فاسد گردیده است و اینقدر بزرگست که روزهای یکشنبه دو نفر او را نقل نموده بکلیسای پاپ اعظم میبردند که در رومیه در خانهٔ قیشر یوری موجود است و تاکنون این کتاب بطبع نرسیده است پروتستانیها در خیال این هستند که این کتاب را طبع نمایند و تلمودیها از ترس اینکه مبادا تحریف و کم و زیاد نمایند چنانچه عادت پروتستانیهاست نمیدهند. **فائده** بدانکه تبدیل و تحریف و تغییر و اصلاح بمنزلهٔ امر طبیعی است از برای فرقه پروتستنت لهذا می بینی هر کتابیکه از کتابهای ایشان مطبوع میشود در مرتبهٔ ثانیه بالنسبه بطبع اول غالبا تغییر کثیری در او واقع میشود یا بتبدیل مضامین و یا بزیادت و یا نقصان و یا تقدیم و تأخیر مباحث و یا بتطویل و تقصیر ابواب و آیات پس هرگاه نیکه مقابله میشود منقولات از کتابهای ایشان با کتب منقول عنها پس اگر آن کتابهای مطبوعه از جنس همان کتابهائی باشند که از آنها نقل شده اند نقل مطابق میشود والا غیر مطابق است غالبا و هر کسیکه از عادات ایشان وقوف تامی نداشته باشد چنین می پندارد که ناقل خطا کرده است و حال آنکه نه چنین است بلکه پروتستانیها کتابهای خود را تغییر داده اند پس هر کسیکه خواسته باشد منقولات ما را مقابله نماید با کتابهای ایشان باید با همان چاپ و نسخه که ما نقل نموده ایم مقابله نماید پس هر کسی در نقل ما شکی داشته باشد البته مقابله نماید که مطابق خواهد آمد بشرطیکه با همان نسخه که ما نقل نموده ایم مقابله نماید **تنبیه** زبان کلدانی یکی از زبانهای اصلیهٔ کتب مقدسه ایشانست چرا که گویند در قضیهٔ بخت نصر تمامی کتب عهد عتیق ضایع و مفقود گردیدند و عزرا علیه السلام بعد از مراجعت از اسیری بابل آنها را بزبان کلدانی ثانی الحال تألیف و تصنیف نمود و این زبان فعلا در میان سوریه معروف بسریانی است و بر دو قسم است عتیق و جدید عتیق را نمیدانند مگر قسیسین عظام و جدید مصطلح همه است لهذا غالب منقولات ما بلسان جدید است که ترجمه بر همه تمام شده باشد و مثابهان خیاب

مسیح گویند که روح القدس زبانها را معین نکرد از برای کاتبان عهد جدید بلکه مضامین و معانیرا بقلوب ایشان القاء نمود و الفاظ مضامین و معانی بحسب لسانیکه اداشود کلام الهی است فعلیهذا ترجمه های فارسیه و ترکیه و هندیه و سریانیه و یونانیه و کلدانیه و روسیه و انکلیسیه و جرمنیه و لاطینیه و عربیه و غیرهم که خود شان ترجمه نموده و چاپ کرده اند تماما کلام الهی و بر ایشان حجت است امر دوم اینکه عادت اکثر علمای پروتستنت در تحریر و نوشتن جواب مخالفین این نحو جاریست که ایشان بدل کمال دقت تفحص مینمایند کتاب مخالفرا که در رد ایشان تحریر کردیده است ولی نه با انصاف بلکه بنظر عناد و اعتساف و اگر در جمیع کتاب مخالف ایشان ده قول ضعیف مثلا پیدا شود که بتوانند آنها را تاویل و رد نمایند خوشحال شده و مغتنم میشمارند و از برای مغالطهٔ عوام کالانعام آن ده قول ضعیف را نقل و تاویل مینمایند پس از آن گویند که جمیع کتاب از این قبیل است وقت اشرف است از تحریر جواب اینچنین کتاب بیکمال و بیمعنی و حال آنکه با غایت تفحص یافته اند در کتاب مخالف یکصد سطور را پس از آن همان اقوال مخالف را ذکر نموده تاویل مینمایند و اقوال قویه را اکثرا و طرا ترک مینمایند حتی اشاره هم بانها نمیکنند و جمیع عبارات کتاب مخالف را در رد نقل نمینمایند تا حال کلام جانبین بر ناظرین ظاهر گردد بلکه در نقل خیانت میکنند و کلام مخالف را محرف نقل مینمایند و غرض اصلی ایشان اینست که ناظر و مطالعه کننده را بمغالطه بیندازند بلکه بعضی از ایشان یک کلمه میگویند فلان کتاب که در رد ایشان و یا در اثبات حقانیت دین اسلام است تماما باطل و غلط است و حال آنکه یکی از اقوال صاحب کتاب را نقل نکرده و رد ننموده اند مثلا قسیس فندر صاحب میزان الحق در اول فصل اول از باب سیم از رسالهٔ میزان الحق از نسخهٔ مطبوعهٔ سنه ١٨٤٩ چنین گوید بعضی از محمدیان جهة اثبات مطلب خود سوای آیاتیکه ما در اینجا ذکر نموده ایم بعضی آیات دیگر از کتب عهد عتیق و جدید استخراج نموده در کتب خود شان ثبت و ضبط نموده اند از آنجمله مصنف روضة الصفا در اوایل جلد ثانی و حاجی ملا محمد رضا همدانی در رسالهٔ خود و مصنف کتاب استفسار و غیره لیکن از آن آیاتیکه ماورای آنهاست و در کتب آنها ثبت کردیده بعضی آنها اصلا در توریة و انجیل نیستند و بعضی که هستند اکثر آنها لفظا و تفسیرا بمسیح منسوبست و برخی دیگر آنها معنی دیگر دارد یعنی ماورای آن معنی است که محمدیان از راه تعصب جهة مفاد خود شان تاویل و تفسیر کرده اند چنانکه هر کسیکه آن آیات را در توریة بخواند و بر تسلسل آن آیات متوجه کردد بآسانی خواهد فهمید انتهی بالفاظه حال ای منصف لبیب ملاحظه کن که چه قدر بتعصب تخریج داده و چه قدر عدم دیانت اظهار نموده و من متحیرم نمیدانم که کدام آیاتیست که این علما نسبتش بتوریة و انجیل داده اند و اصلا در توریة و انجیل نیستند و کدام آیاتیست که لفظا و تفسیرا منسوب بمسیح است و کدام آیاتیست که معنی دیگر دارند که ماورای آن معناییست که علمای اسلام بجهة اثبات مدعای خود تاویل و تفسیر کرده اند خیلی دوست داشتم که قسیس نبیل مشخص نماید و اقسام ثلثه را بیان کند تا جوابهای شافی و کافی بشنود خلاصه کلام این عادت خوب عادتی نیست و هر کسیکه واقف بر عادت ایشان باشد جزما میداند که ایشان در کتاب مخالف نیافته اند مگر همان قدر سطور را پر واضح و لایحست بر فرض صحت نقل ایضا ضعف تمامی کتاب مخالف لازم نمی آید بخصوص زمانیکه کتاب بزرگ باشد زیرا زمانیکه کتاب کتاب الهامی و الهی نباشد عادة بعضی اقوال ضعیفه در او پیدا میشود البته فرقست ما بین کلام الهامی و غیر الهامی بسیار مشکل است که کلام بشر تماما خالی از ضعف باشد نعم ما قیل بالعربیة لکل صارم نبوة و لکل جواد کبوة و عصمت از سهو و ضعف و خطا در نزد مسلمین نصرهم الله علی القوم الکافرین مختص بکلام الهی و الهامی است و بس آیا نمی بینی و تامل نمیکنی که هیچ محققی از محققین مسیحیه از زمان امام فرقه جناب لوطر تاکنون پیدا نمیشود که در کلام او خطا و یا سهو و یا نسیان و یا ضعف در موضعی از مواضع نباشد و الا فعلیکم البیان و علینا الجواب آیا جایز است در صورت مذکوره ما مسلمانان رحمنا الرحمن که نقل نمائیم بعضی اقوال ضعیفه را که صادر شده است از امام ممدوح ایشان لوطر و یا از پیشوای دیگر کالوین و یا از محققی از محققین مشهور ایشان و گوئیم که باقی کلام او نیز باطل و هذیان و از این قبیل است علم و دقت نظر نداشت حاشا و کلا چنین نمیگوئیم بلکه این طریقه را خلاف عدل و انصاف میدانیم و لکن اینقدرها در رد مخالف کافی و وافی باشد از برای مسلمین استراحت بزرگی حاصل میشود چرا که میتوانند نقل نمایند بعضی اقوال پیشوایان و محققان ایشانرا در مواضعی که تابعین و اهل ملت ایشان نیز مقر و معترفند که آنها ضعیف و غلط و باطلند پس از آن گویند که تمامی کلام و باقی کتاب از این قبیل است و نقل تمامی اقوال او موجب تطویل است و این محقق و امام و پیشوای مسیحیین این طور خالی از دقت

نظر و علم بوده اند پس اقل احقر از قسیسین خواهش مینماید که اگر جواب این کتاب را بنویسند خیانت و دزدی ننمایند و تحریف در اقوال
نکنند و مانند قسیسین چند یک کلمه نگویند فلان کتاب باطل است بلکه در رد تمامی عبارات این حقیر را نقل نمایند بدون سرقت و تحریف
و سایر اموراتیکه در مقدمه مذکور گردید نیز مراعات نمایند و معتذر بعدم فرصت نشوند چرا که این عذر از ایشان مسموع و مقبول نخواهد
بود زیرا که چند هزار نفر از ایشان از فحول علما و وعاظ از بلاد و مملکت خود بیرون آمده و در روی زمین منتشر گردیده اند همت و مقصود
ایشان مقصور بر نشر انجیل و ترویج دین مسیح است و کم بلدی هست از بلاد بزرگ روی زمین که چند نفر از واعظین و علمای ایشان در آنجا
پیدا نشوند کاری و شغلی ندارند بجز اینکه ما گفتیم و هر کدام چند نفر از واعظین و معلمین نصارای تمید دارند پس عذر عدم فرصت مطلقا از
ایشان پذیرفته نخواهد شد و صاحب مرشد الطالبین در صفحه (۳۱۰) از کتاب خود المطبوع سنهٔ ۱۸۴۰ در فصل دوازدهم از جزو دوم چنین
رقم نموده است که هزار و سیاح از پروتستنت مواظبند بر نشر انجیل و از برای ایشان صد معاون میباشند [illegible] از واعظین و
معلمین و غیر ایشان از نصرانیها انتهی ملخصاً پس همه اینها از بلاد خود بیرون آمده اند مقصودی ندارند مگر وعظ و دعوت بملت مسیح
پس عذر عدم فرصت از این جهت کثیره که همه قسم اسباب از برای ایشان فراهم است یقیناً غیر مسموع خواهد گردید الحاصل مقصود
اصلی از تحریر مذکور گردید دو امر دوم اینکه مسئول و مأمول از کسیکه جواب این کتاب را بنویسد اینکه اولا عبارات این کتاب را نقل کند
پس از آن جواب بدهد تا اینکه ناظر و مطالعه کننده بر کلام این حقیر و کلام مجیب احاطه داشته باشد و اگر از تطویل کلام بترسد لابد
باید اقتصار نماید بر جواب یکی از ابواب ثمانیه این کتاب با مقدمه و مشی نماید بطریق مموهین از علمای پروتستنت چرا که این طریق
بعید از انصاف و دور از حق و مفضی باعتساف است و اگر معاصرین از قسیسین متصدی تحریر جواب این کتاب شوند مرجو از ایشان علاوه
بر امور مذکوره در دیباچه اینست که سی قول را که از طریق الحیوة و غیره از قسیسین هند نقل نمودیم توجه نمایند تا آنکه معیار باشد از برای
توجیه اقوال این حقیر در جواب جواب مظنون بظن قوی اینکه جواب این کتاب را نمینویسند انشاء الله تعالی و اگر بنویسند البته امورات مذکوره را
مراعات نخواهند کرد و معتذر میشوند باعتذارات باردهٔ غیر صحیحه و جواب ایشان باین نحو خواهد بود میگیرند بعضی اقوال این حقیر را
که مجال کلام از برای ایشان است در آنها و مطلقا باقوال قویه اشاره نمینمایند نه برد و نه بتسلیم و قبولی بلی از برای تغلیط عوام ادعای
باطل مینمایند که باقی کلام نیز از این قبیل است و اوراق رد ایشان مقابل و مساوی اجزاء کتاب ما نخواهد بود یقیناً پس پیش میگویم
و اگر چنین کردند دلیل عجز ایشان خواهد بود یقیناً و از برای توضیح مقال چند کلمه ذکر میشود در اینمورد از ترجمه پیشوای فرقه جناب
لوطر وارد کاتلک در کتاب خود المطبوع سنهٔ ۱۸۴۱ در بیان حال ترجمه مذکوره که در زبان دچهه میباشد گفته است زوینگلیس که از عظمای
علمای فرقهٔ پروتستنت است در حال خطاب بلوطر چنین گوید یا لوطر تو خراب میکنی کلام خدا را و تو محرف بزرگی و خراب کنندهٔ کتب
مقدسه میباشی و ما از تو حیا و شرم مینمائیم چرا که ما در غایت تعظیم تو را معظم میدانستیم و الان ظاهر و آشکار میگردد که تو چنین
هستی یعنی محرف کلام الهی و لوطر ترجمهٔ زوینگلیس را رد نموده و او را ملقب بحمار و احمق و دجال و خداع نموده است و قسیس گگرمن در
حق ترجمهٔ مذکوره چنین گوید این ترجمه ترجمهٔ کتب عهد عتیق بخصوص کتاب ایوب و کتابهای انبیا معیوبند و عیب آنها کم نیست و ترجمه
عهد جدید نیز معیوب است و عیب آنها قلیل نمیباشد بنزو و اوسیاندر بلوطر گوید ترجمهٔ تو غلط است ستافلس و امسیرس در ترجمهٔ
عهد جدید فقط هزار و چهار صد فساد که بدعتند پیدا کرده است کلام وارد تمام شد پس زمانیکه در ترجمهٔ عهد جدید فقط هزار
و چهار صد فساد باشد غالب اینکه در جمیع ترجمه از چهار هزار فساد کمتر نخواهد بود و مع هذا نسبت جهل و عدم تحقیق به پیشوای
معظم ایشان داده نمیشود با همه این فسادات پس چگونه منسوب بجهل و عدم تحقیق میشود در نزد اهل انصاف کسیکه کلام او در پنج و یا
شش مورد مجروح باشد آنهم در نظر مخالف نه در واقع و نفس الامر **امر سیم** اسماء علماء و کتب را در این کتاب مستطاب از زبان کلدانی
و سریانی و انکلیسی و یونانی و سوئدی و فارسی و عربی که از تالیفات خود علمای پروتستنت میباشند غالبا نقل نموده ایم و حال اسماء در
کتابهای ایشان بخراب تر از حالات دیگر است چنانچه مخفی و مستور نیست بر ناظر و مطالعه کننده کتابهای ایشان پس اگر ناظر این کتاب

اسماء را مخالف ببینند با مشهور در زبانهای دیگر تقصیر بر حقیر نگیرد بلکه این خطا از خود علمای پروتستنت میباشد هر اسمی را هم
زبانی بطوری مینویسند که مخالف است با زبان دیگر است پس در اینصورت تصحیح اسماء در غایت اشکالست چرا که هر اسمیرا در زبانی تصحیح
کردیم مخالف زبان دیگر خواهد بود توضیح یاعوث جده پدر داود علیه السلام است بحکم آیه (ه) از انجیل متی و در ترجمه فارسیه عهد جدید المطبوع
سنه ۱۸۲۷ ترجمه براعوث شده است و در ترجمه فارسیه مطبوع سنه ۱۸۵۶ هم در فهرست کتب و هم در صدر اوراق و هم در متن کتاب روث است در
ترجمه فارسیه مطبوع سنه ۱۸۷۸ بشرح ایضا و در ترجمه فارسیه مطبوع سنه ۱۸۹۵ روث است هم در فهرست و هم در صدر اوراق و هم در متن کتاب
و در عربیه مطبوع بیروت سنه ۱۸۶۶ راعوث است هم در فهرست و هم در صدر اوراق و هم در متن کتاب و در کلدانیه عتیق و جدید راعوث است
شموئیل علیه السلام یکی از انبیاست در ترجمه های فارسیه شموئیل است و در عربیه صموئیل و قس علیه البواقی پس در اینصورت تصحیح اسماء چگونه
امکان دارد لهذا ما اضطرارا هر اسمی در هر زبانیکه مصطلح است بهمانطور نوشته و رقم نموده ایم **امر چهارم** اینکه در این اوراق بار
شده است از کسانیکه علمای پروتستنت ایشانرا موسوم بملاحده مینمایند و ایشان منکر نبوت والهام اند و اشتهار آن مینمایند بمذاهب حق و
بمذهب مسیح و سوء ادب مینمایند بالنسبه بانبیاء علیهم السلام لاسیما بجناب مسیح و یوما فیوما جمعیت ایشان کثرت پیدا میکند و کتب کثیره در رد
و ابطال ملت مسیحیه تالیف و تصنیف نموده اند و کتب ایشان مطبوع گردیده و منتشر شده است در اطراف و اکناف عالم و بعضی از اقوال ایشان
بر سبیل قلت و ندرت در این کتاب مبارک منقول خواهد گردید کسی چنین گمان نکند که اینحقیر اقوال و افعال ایشانرا مستحسن میشمارم حاشا
ثم حاشا چرا که منکر نبی از انبیای ثابت النبوة بخصوص منکر نبوت مسیح علیه السلام مانند منکر نبوت حضرت خاتم النبیین میباشد در نزد این
اقل احقر بلکه مقصود از نقل اقوال ایشان تنبیه و تادیب علمای پروتستنت میباشد تا اینکه بدانند آنچه ایراد مینمایند بر ملت اسلامیه چیزی
نیست بالنسبه بآنچه وارد میشود از اهل دیار خودشان بالنسبه بملت مسیحیه یعنی شبهات پروتستنت بر ملت اسلام برابر اضعاف شبهات
حکمای خودشان نسبت بملت مسیح علیه السلام مکرر عرض نموده ام و لازم در دیباچه جهت تاکید عرض مینمایم هرچه در این کتاب مبارک مخالف ضروری
دین اسلام و مذهب اثنی عشریه است الزاما و جدلا از کتب فرقه پروتستنت و غیرهم منقول گردیده است و ابدا اینحقیر معتقد بحقیقت آن
نیستم پس باید مطالعه کننده این کتاب حمل بسوء اعتقاد اینحقیر ننماید **امر پنجم** اینکه مستدعی و خواهشمندم از مطالعه کنندگان این کتاب
مبارک که عموم بانیان خیر را بدعای خیر فراموش ننمایند بخصوص کسانیرا که در طبع و نشر این کتاب متحمل زحمت و مشقت گردیده اند قربة
الی الله لاسیما نواب مستطاب شمس فلک رفعت و جلالت درخشنده برج عصمت و طهارت محجبه بحجاب عزت و سعادت بانوی حرم حضرت
نبالت و جلالت صدر نشین سریر سلطنت مستوره آفاق و مشیده قوانین عدل و انصاف نشان عین از دم و عفاف حضرت مستطاب
علیه عالیه منیعه الیحضرت قدسیه انیس الدوله ادام الله شوکتها و سطوتها و توفیقها که از برای ترویج دین مبین و تشیید قوانین شرع
شریف سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و از برای بقای دولت ملک ملوک العجم و وارث تخت و تاج
فریدون و جم **ناصر الدین پادشاه** که حفظ مرزدانش پناه و توجه اهل بینش همراه باد متحمل مصارف طبع و نشر این کتاب مستطاب
گردیدند و همچنین جناب جلالتماب اجل اکرم آقای آقا رضاخان آغا که از آغایان مخصوص شاهنشاهی میباشد تقبل الله منهما و جعل ایامهم
الآتیه خیرا من الماضیه ایها الاخ الاجل الاعز الامجد ادام الله بقاک و جعل الله عقباک خیرا من دنیاک بملاحظه نکات و دقایق و فوائد
مرکوزه ذهن عالیست از این بنده شرمنده خواهش نمودید که سوره مبارکه قل یا ایها الکافرون را در اینموضع علی وجه الایجاز و الاختصار
ترجمه و تفسیر نمایم سمعا و طاعة امتثالا للامر کم العالی ها انا اشرع فی المقصود و اقول بسم الله الرحمن الرحیم قل یا ایها الکافرون لا
اعبد ما تعبدون و لا انتم عابدون ما اعبد و لا انا عابد ما عبدتم و لا انتم عابدون ما اعبد لکم دینکم و لی دین یعنی بگو ایمحمد
که ای ناگرویدگان جاحد و ای کافران معاند نخواهم پرستید آنچیزیرا که میپرستید در آینده و نپرستید شما پرستندگان در زمان حال آنرا که من
میپرستم در استقبال و نیستم من پرستنده هرگز آنچیزیرا پرستش کردید در ماضی و نیستید شما پرستندگان در هیچ وقتی از اوقات زمان آنچه
من پرستش میکنم مر شما راست کیش شما یعنی شرکی که معتقد آنید و از آن دست باز نخواهید داشت و مراست دین و آئین من یعنی توحید

مرانم و هیچ چیز از شما نخواهم گذاشت ملخص معنی آنکه من پیغمبرم مبعوث بشما تا شما را بدین و راه نجات بخوانم پس اگر قبول قول من کنید و تابع دین من نمیشوید مرا بحال خود باز گذارید و بشرک مخوانید و بسوی باطل دعوت نکنید مخفی نماند که معظم مفسرین بر آنند که این سورهٔ مبارکه در شان جمعی از قریش نازل گردید و سبب آن بود که قیس بن حارث سهمی و عاص بن وائل و ولید بن مغیره و اسود ابن یغوث و اسود بن مطلب بن اسد و امیة بن خلف تا خلف و غیر ایشان از صنادید قریش رسول الله را گفتند بیا و با ما موافقت کن و تابع دین ما شو و ما نیز تابع دین تو شویم و یک سال تو معبودان ما را پرستش کن تا ما نیز یکسال معبود تو را پرستش کنیم تا اگر دین تو بهتر از دین ما بوده باشد ما شریک تو بوده باشیم در آن و از آن محظوظ شده و بهرهٔ خود را برده باشیم و اگر دین ما بهتر از دین تو باشد تو شریک ما شده باشی در آن و از آن حظی یافته باشی حضرت فرمودند معاذ الله که من غیر خدای بر حق را ستایش کنم و در عبادت شریک از برای او قرار دهم گفتند پس بعضی الهه ما را استلام کن و تقبیل فرما فرمودند من مرتکب هیچ امری نمیشوم تا فرمان خدا بر من نازل نشود پس جبرئیل امین این سورهٔ مبارکه را از جانب رب العالمین بسید المرسلین آورده و آن سرور بعد از نزول این سوره بمسجد الحرام آمده بر آن جماعت خواندند و ایشان بعد از استماع آن از آنحضرت مایوس گردیدند و بنای ایذاء و آزار گذاشتند

بدانکه این سورهٔ مبارکه متضمن دو معجزه از اعجاز آن حضرت است **اول** از جهة اخبار بانچه واقع شود در اوقات مستقبله که ایمان نیاوردن جماعت مذکوره است آن حضرت خبر داد که شما در حال و استقبال ایمان نخواهید آورد و هیچ‌چه در هیچ زمان خدای بر حق را عبادت نخواهید کرد و ایشان بر وصف کفر مردند و ایمان نیاوردند پس خبر از مستقبل موافق مخبر عنه واقع گردید و این معجزه است عند الکل از مسلم و یهود و نصاری و علامت فارقه است ما بین نبی صادق و کاذب چرا که در این تورات است نبی اگر خبر بدهد از امورات مستقبله و خبر او مطابق واقع شود آن نبی صادق و واجب الاطاعه است و مخالفت او کفر و ارتداد است از باب بیست و یکم تا آخر باب هجدهم از تورات مثنی باین نحو عیان و بیان گشته است (۲۱) و اگر در دل بگوئی کلامی که خداوند نگفته است چگونه بدانیم (۲۲) چنانچه پیغمبری چیزی بنام خداوند بگوید و آنچه واقع نشود و بانجام نرسد این امریست که خداوند نفرموده است بلکه آن پیغمبر آنرا از روی غرور گفته است از او مترس **دوم** آنکه عجز کفار از اتیان بمثل آن تاکنون چرا که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه تحدی بتمامی قرآن میفرمودند بیک سوره از آن نیز تحدی مینمودند چنانچه در قرآنست وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ الخ یعنی و اگر هستید شما در شک و شبهه از آن چیزیکه بتدریج فرو فرستاده ایم بر بندهٔ خود که محمد است و گمان میبرید که آن ساختهٔ او است و از جانب ما نازل نشده است پس بیاورید شما که در فصاحت و بلاغت بی نظیرید بیک سوره که در فصاحت و حسن نظم و خبر از امور غیبیه مانند آن چیزی که ما فرو فرستاده ایم باشد پس گوئیم این سورهٔ مبارکه هم یکی از سور قرآن است تحدی باین نیز واقع گردید و عجز کفار نیز ثابت و محقق است پس ثابت شد که این سورهٔ مبارکه از دو جهة کلام الهی و معجزهٔ رسول الله است و نیز دلالت دارد از دو جهة مذکوره که آنجناب نبی صادق و مبعوث از جانب خدا ست و در روایت وارد شده است انّ من قرأها فکانّما قرء ربع القرآن یعنی بدرستی هر کسیکه این سورهٔ مبارکه را قرائت نماید چنانست که ربع قرآن را خوانده است سرّش آنست که قرآن مجید مشتمل است بر امر بمامورات و فعل طاعات و نهی از محرمات و اجتناب از منهیات و هر کدام از این دو قسم یا متعلق بافعال قلوب است و یا متعلق بافعال جوارح و این سوره مشتمل است بر نهی از محرمات متعلقه بافعال قلوب که آن شرک و کفر است پس باین اعتبار کانّه ربع قرآن مجید است والله تعالی اعلم و علمه اتم بدانکه حقایق و دقایق و نکات این سورهٔ مبارکه زیادتر از آنست که در این موضع بگنجد لهذا ما قدری از آنها را در اینجا ذکر و بیان مینمائیم **اول** قوله تعالی قُلْ این فوائد کثیره دارد اول آنکه حضرت رسول علیه الصلوة و السلام مامور برفق و لینت بود در جمیع امور چنانچه میفرماید وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ و نیز میفرماید فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ و ایضا در وصف آنجناب وارد گردیده است بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ

سورهٔ مبارکهٔ قُلْ یَا أَیُّهَا الْکَافِرُونَ

ونیز در حق آنجناب وارد گردیده است وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ پس از آن مامور بود که هر دم را دعوت نماید بسوی خدا بوجه احسن چنانچه میفرماید وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ وچون امر چنین بود پس از آن ایشان را خطاب نمود به یَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ فکانه عرض کرد که این تغلیظ وشدت چگونه میسازد برأفت ورحمت نسبت بعالمیان عموما وباصحاب ومؤمنین خصوصا کانه جواب داد من از جانب خود نمیگویم بلکه از جانب خدا ماموریم والمامور معذور پس مراد از قوله تعالی قُلْ تقریر این معنی است پس لازم بود در اول این سوره لفظ قُلْ باشد دوم آنکه آنجناب مامور ومخاطب بود بکریمهٔ وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وآنجناب نیز اقربای خود را دوست میداشت لقوله تعالی قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى کانه قرابت ووحدت نسب کالمانع بود از اظهار خشونت وشدت وغلظت پس مامور گردید بالتصریح باین خشونت لهذا لفظ قُلْ لازم بود این است که خدا فرمود قُلْ سیم آنکه چون آنجناب مخاطب بود بلفظ یَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ پس مامور گردید به تبلیغ جمله آنچه یکه از جانب خدا براو نازل شده بود وچون خداوند فرمود قُلْ یَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ آنجناب نیز کلام خدا را بجمله نقل کرد کانه فرمود حقتعالی مرا مامور فرموده است به تبلیغ تمامی کلام وتمامی کلام این است قُلْ یَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ومن نیز بهمانطور بدون زیاده ونقصان تبلیغ می نمایم وَمَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي چهارم آنکه مقر بودند بوجود صانع که او جلت عظمته خالق ورازق ایشانست چنانچه میفرماید وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ وعبد متحمل میشود از خالق ورازق ومولای خویش امری را که از دیگران متحمل نمیشود پس هرگاه آنجناب ابتداء میفرمود یَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ کفار تجویز مینمودند که این کلام خود آن سرور باشد لعل متحمل نمیشدند وآنجناب را اذیت مینمودند واما چون شنیدند قول حق تعالی را قُلْ دانستند که از خالق آسمان وزمین نقل میفرماید لهذا متحمل گردیده وآن سرور را کمتر آزار نمودند پنجم آنکه قوله تعالی قُلْ موجب رسالت آنجناب است از جانب خدا هر وقتی که میفرماید قُلْ این مانند منشور وفرمان جدیدا است در ثبوت رسالت واین مقتضی مبالغه در تعظیم رسول است سلطان مقتدر چون مملکت را میسپارد ببعضی از بندگان خود در هر ماه وسالی اگر فرمان جدید صادر نماید دلالت دارد بر نهایت اعتنای سلطان بشأن آن بنده وکاشف از این است که میخواهد یوما فیوما بر تعظیم آن بنده بیفزاید همچنین است در تجدید قُلْ که متضمن تعظیم وتکریم حضرت رسول است ششم آنکه چون کفار عرض کردند یکسال تو خدایان ما را عبادت کن ویک سال ما خدای ترا عبادت مینمائیم کانه فرمود از خدای خود استیذان نمودم خدای من فرمود قُلْ یَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ هفتم آنکه کفار در حق پیغمبر بد گفتند حق تعالی ایشان را زجر ومنع فرمود إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ یعنی دشمن تو ای پیغمبر مقطوع النسل میباشد کانه خدا میفرماید در حق تو بد گفتند من جواب دادم وچون در حق من شرکاء اثبات می نمایند پس تو جواب ایشان بده قُلْ یَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ هشتم آنکه کفار ترا مسمی بابتر نمودند یعنی بلا اولاد واگر خواسته باشی استیفای قصاص بفرمائی از ایشان پادشان بفرما بوصف ذم بحیثیکه صادق باشی در آن قُلْ یَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لیکن فرق ظاهر است که ایشان ترا بامری تعییر وسرزنش نمودند که از فعل تو نیست که آن فوت وقلت اولاد است وتو ایشان را بامری تعییر وسرزنش بفرما که از فعل ایشان است وآن شرک وکفر است چرا که انسان فاعل مختار است نهم آنکه بر تقدیر اینکه گوئی یَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ کفار خواهند گفت این کلام تو است ویا کلام پروردگار تو پس اگر کلام پروردگار تو باشد خدای تو میگوید من این اصنام را عبادت نمیکنم وما این عبادت را از خدای تو نخواستیم بلکه از شخص تو خواستیم واگر از کلام تو بوده باشد پس تو از جانب خود گفتی من این اصنام را عبادت نمیکنم وحال آنکه از جانب دیگر میگوئی وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى واما چون لفظ قُلْ را گفت این اعتراض ساقط گردید بجهت آنکه لفظ قُلْ دلالت میکند براینکه آنجناب مامور بود از جانب خدا که تبری نماید از عبادت اصنام دهم آنکه هرگاه قوله تعالی یَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ نازل

میشد لا محاله بر کفار و قراءت میفرمود چرا که خیانت در وحی جایز نیست الا اینکه چون قُل فرمود این مانند تاکید است در وجوب تبلیغ این وحی بسوی ایشان و تاکید دلالت میکند بر اینکه این امر امر عظیم است پس این کلمه دلالت میکند بر اینکه خواهش ایشان از رسول الله در منتهای قبح بوده است یازدهم آنکه کانّه حق تعالی میفرماید تقیه در هنگام خوف جایز است اما الآن چون قلب مبارک ترا تقویت نمودیم بقول خود اِنّا اَعْطَیْناکَ الکَوْثَر و بقول خود اِنَّ شانِئَکَ هُوَ الاَبْتَر پس از ایشان باک مکن و ملتفت ایشان مباش و بفرما قُلْ یا اَیُّهَا الکافِرُونَ لا اَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ دوازدهم آنکه خطاب الله با عبد من غیر واسطه موجب تعظیم است یا نبی و حق تعالی از اقسام اهانت کفار میفرماید لا یُکَلِّمُهُمْ پس هرگاه میفرمود یا اَیُّهَا الکافِرُونَ بدون قل از حیثی که خطاب مشافهه بود موجب تعظیم بود و از حیث وصف ایشان بکفر موجب اهانت بود پس اهانت منجبر میشد بتعظیم و اکرام و اما چون فرمود قُلْ یا اَیُّهَا الکافِرُونَ پس تشریف مخاطبت راجع میشود بحضرت رسالت و اهانت حاصل بسبب وصف ایشان بکفر راجع بکفار میشود پس در این قول تعظیم اولیاء و اهانت اعدا حاصل میشود و ذلک هو النهایة فی الحُسن سیزدهم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در غایت شفقت و رأفت بود نسبت با ایشان و نیز میدانستند که آن سرور شدید الاعتراض است از کذب و پدر دیگر در غایت شفقت باشد بالنسبه بفرزند خود و در نهایت صدق و بُعد از کذب باشد و با این حالت فرزندان خود را بعیب عظیمی توصیف نماید پس اگر فرزند عاقل باشد میداند که این صفت قبیحه در او هست و این داعی میشود به احتراز او از این صفت قبیحه چهاردهم آنکه چون کفار از آن سرور سؤال نمودند که آلهه ایشان را عبادت نماید و ایشان نیز خدای او را یکسال عبادت کنند و آنحضرت علیه السلام ساکت شد و تا نزول سوره مبارکه چیزی نفرمود سکوت آنجناب نه از این بابت بوده است که شاید قول ایشان حق باشد بلکه قاطع بود بفساد گفتار ایشان توقف آن سرور از این جهت بوده است که بچه نحو ایشان را جواب بدهد که با براهین عقلیه اقامه بفرماید بر امتناع قول ایشان و یا اینکه ایشان را با شمشیر زجر نماید و یا اینکه دعا کند عذاب خدائی بر ایشان نازل شود و یا اینکه چیزی از خود نفرموده باشد و بجواب خدائی ایشان را جواب نماید پس کفار این سکوت را مغتنم دانستند و گفتند که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بدین ما مایل گردیده است نکانّه حق تعالی میفرماید یا محمد تردید بدرستی توقف و سکوت شما در جواب ایشان در نفس الامر حق بوده لیکن موهم باطل شد پس ازاله باطل را تدارک کن و تصریح بحق بنمای قُلْ یا اَیُّهَا الکافِرُونَ لا اَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ پانزدهم آنکه در لیلة المعراج خطاب مستطاب رب الارباب بآنحضرت رسید اَثْنِ عَلَیَّ هیبت الوهیت بر آن سرور مستولی گردید پس عرض کرد لا اُحْصی ثَناءً عَلَیْکَ این سکوت از آن جناب در غایت حسن واقع گردید کانّه خدا فرمود سکوت نمودی از ثنا بجهت رعایت هیبت حضرت جلالت لسان خود را اطلاق بفرما در مذمت اعدا قُلْ یا اَیُّهَا الکافِرُونَ تا اینکه سکوت تو لله و کلام تو لله باشد و در این قول تقریر دیگر نیز میباشد و آن اینست که هیبت حضرت جلالت از تو سلب قدرت نمود و نتوانستی تکلم نمائی در اینجا تکلم کن تا قول تو از ایشان سلب قدرت نماید دیگر با امثال این کلمات تفوه نمایند و نگویند یکسال خدایان ما را عبادت کن تا یکسال خدایان ترا عبادت کنیم قُلْ یا اَیُّهَا الکافِرُونَ لا اَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ شانزدهم آنکه هرگاه خدا بآن حضرت میفرمود لا تَعْبُدْ ما یَعْبُدُونَ یعنی عبادت مکن خدایان ایشان را اگر ایشان عبادت میکنند بر آن حضرت لازم نبود که لسانا بگوید لا اَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ و اما چون مامور گردید که لسانا بگوید که لا اَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ لازم گردید که عبادت نکند معبودهای باطله ایشان را چرا که اگر عبادت مینمود کلام او کذب میشد پس ثابت گردید که چون فرمود قُلْ یا اَیُّهَا الکافِرُونَ لا اَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ لازم گردید بر آن سرور که منکر این قول گردد جنانا و لسانا و ارکانا و از جمله واضحات است که منتهای مبالغه در انکار همینست که شخص منکر امر گردد قلبا و زبانا و جوارحا پس ثابت و محقق گردید که بهتر این بود که بفرماید قُلْ یا اَیُّهَا الکافِرُونَ لا اَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ تا اینکه بگوید لا تَعْبُدْ ما یَعْبُدُونَ هفدهم آنکه ذکر توحید و نفی انداد و اضداد جنة للعارفین و نار للمشرکین است پس لفظ خود را

مبارکهٔ قل یا ایها الکافرون

جنة للموحدین ونار للمشرکین بفرما قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ بجهد همرا نکه کاتب خدا پیغمبرما بدانا من
نگفتم وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا پس از ان با وجود قدرت قاهره جانب تو را رعایت نمودم در عالمین ندا کردم که
من رسالت را شریک نخواهم کردانید ما بین تو وغیر تو بلکه منصب رسالت را مختص بشما کردانیدم الی یوم القیمة وکفتم وَلَٰكِنْ
رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وتومیدانی که امتناع عقلی دارد غیر من شریک من باشد در معبودیت پس اولی انست که ندا
کنی در عالمین بنفی شریک قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ تو نزد همرا ینکه جماعت کفار از شدت حماقت
کمان کردند که کثرت خدایان مانند کثرت مال موجب غنا وثروت است وحال انکه امر نه چنین است بلکه مانند کثرت
در عیال است که موجب فقر وموروث پریشانیست پس بفرما یا محمد صلی الله علیه واله وسلم که مرا خدای واحد میباشد که
قیام من در شبها برای اوست وصیام من در روز مختص باوست حرکات وسکنات وافعال واقوالم از برای تحصیل رضای اوست
مع هذا از قضای حق او فارغ نکردیده ام پس چکونه ملتزم میکردم عبادت خدایان بسیار را قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ
مَا تَعْبُدُونَ بیستم انکه جناب مریم علیها سلام چون جبرئیل از برای او متمثل کردید کفت أَعُوذُ بِالرَّحْمَٰنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا
پس استعاذه نمود از میل بسوی جبرئیل بلکه توجه بسوی خدای واحد نمود انّی أَعُوذُ بِالرَّحْمَٰنِ پس رجال با کمال العقل اولی
هستند که میل بسوی اصنام ننمایند بلکه باید از خدایان باطل اظهار برائت کنند قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ
واما قوله تعالی يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که یا از برای ندای نفس است وای از برای ندای قلب است
وها از برای ندای روح است پس منادی ومخاطب بندا وخطاب توحید ونفی شریک نفس است وقلب ست وروح همه اینها
باید موحد باشند وبعضی کفته اند یا از برای ندای غائبست وای از برای ندای حاضر وها از برای تنبیه است کانه
پیغمبر ما بدای بنده سه مرتبه تو را ندا میکنم ومیخوانم یکمرتبه مرا اجابت نمیکنی این خدایان بی شعور را ترک نمیکنی این منتهای
جهل است وخدا وند جمع نموده است ما بین یا که از برای ندای بعید است وای که از برای ندای قریب است مقصود از این
جمع اینکه کانه میفرماید معامله تو با من وفرار تو از من موجب بُعد بعید است لکن احسان من بسوی تو ووصول نعمت من
بتو موجب قرب قریب است وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ پس قرب واحسان از مولی است بُعد واساءه از عبد است
یا که از برای بعید است مقدم شده است برای که از برای قریب است کانه میفرماید ای بنده توفیق از من وتقصیر از
تو است وبعد از این دو حرف ها مذکور کردیده چرا که یا موجب بُعد است واو بمنزله موتست وای موجب قرب است که بمنزله
حیات است چون اینها حاصل شد حالت متوسطه فیما بین حیوة وموت حاصل میشود وان حالت نوم وغفلت است
نائم را باید بیدار وغافل را باید هشیار کرد وها کلمه تنبیه است پس از این جهة حروف ندا ختم شد باین حرف ها حسن الاثر
از این نمیشود ودر این موضع تحریر سؤال وجواب چندی لازم است **سؤال اول** انکه کفار در این سوره بلفظ کافرین مذکور
کردیده اند ودر سوره دیکر بالجاهلین **الجواب** این سوره بتمامه در حق کفار نازل کردیده است پس شدت مبالغه در اینجا لازم
بوده ودر دنیا لفظی یافت نمیشود که اشنع واقبح از لفظ کافر باشد چرا که صفت ذم است در نزد جمیع خلق خواه مطلق باشد
خواه مقید واما لفظ جهل عند التقیید بنا هست که موجب ذم نباشد مانند قول پیغمبر علیه السلام که در علم انساب فرموده اند
علم لا ینفع وجهل لا یضر **سؤال دوم** انکه چرا در سوره مبارکه تحریم فرموده یا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا بدون قُلْ ودر اینجا با
قُلْ واسم فاعل **الجواب** انه مباد که در سوره تحریم در روز قیامت مخاطب میشوند ورسول رسالت ندارد در ان روز بر ایشان
پس در انجا واسطه نیست ودر ان وقت بواسطه انکشاف امور ان عالم مؤمن میشوند ولیکن ان ایمان فائده ندارد ودر ذلک بلفظ
ماضی ذکر شد یعنی کافر بودید در زمان ماضی که عبارت از ایام دنیا باشد اما در اینجا پس متصف بصفت کفر بودند ورسول نیز
مبعوث بر ایشان بود لهذا در اینجا قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لازم بود **سؤال سیم** انکه قوله تعالی در اینموضع قُلْ يَا أَيُّهَا

الکافرون خطاب بکل کفار است و یا ببعضی از ایشان الجواب قوله تعالی لا اعبد ما تعبدون جایز نیست که خطاب
بکل کفار باشد چرا که در میان کفار کسانی هستند که خدای واحد را عبادت میکنند مانند یهود و نصاری زیرا که ایشان
سه اقنوم را عبادت مینمایند که هر کدام مستقل در الوهیتند علی قولهم پس جایز نیست بالنسبه بیهود گفته شود لا اعبد ما
تعبدون و ایضا جایز نیست اینکه قوله تعالی و لا انتم عابدون ما اعبد خطاب با کل کفار باشد زیرا که بسیاری از کفار بسبب
ازین قول ایمان آوردند و خدا را عبادت نمودند پس واجبست که گوئیم قوله یا ایها الکافرون خطاب بمشافهه است با جمع
مخصوص و ایشان کسانی بودند که گفتند بکسال تو خدایان ما را عبادت کن و یکسال ما خدای تو را عبادت میکنیم و اما
قوله تعالی لا اعبد ما تعبدون و لا انتم عابدون ما اعبد و لا انا عابد ما عبدتم و لا انتم عابدون ما اعبد پس در
این موضع چند مسئله میباشد مسئلهٔ اولی در اینکه آیات تکرار هست یا نه الجواب معظم مفسرین دو قول دارند اول اینکه
در آیات تکرار نمیباشد دوم اینکه در آیات تکرار واقع گردیده است و اما قول بعدم تکرار پس تقریر آن اولا اینکه اول از برای
استقبال و ثانی از برای حال است بدلیل اینکه لا غالبا داخل نمیشود مگر بر مضارعی که بمعنی استقبال باشد چنانچه ما داخل
نمیشود بر مضارعی که مقصود از آن حال باشد یا نمی بینی که لن تاکید است از برای منفی بلا و خلیل گفته است اصل لن لا ان بوده است
و چون این مرحله ثابت گردید پس گوئیم معنی قوله تعالی لا اعبد ما تعبدون اینکه لا افعل فی المستقبل ما تطلبونه منی من عبادة
الهتکم و لا انتم فاعلون فی المستقبل ما اطلبه منکم من عبادة الهی ثم قال و لا انا عابد ما عبدتم ای و لست فی الحال بعابد معبودکم
و لا انتم فی الحال بعابدین لمعبودی و اما ثانیا اینکه اول محمول بر نفی اعتباریست که کفار ذکر نموده اند دوم محمول بر نفی عامی است
که متناول جمیع الجهات است کانه فرموده اولا لا اعبد ما تعبدون با مید اینکه شما خدای برحق را عبادت کنید و لا انتم عابدون
الله برجاء اینکه اصنام شما را عبادت کنم پس از آن فرموده من بتهای شما را عبادت نمیکنم بجهة هیچ غرضی از اغراض و هیچ مقصودی
از مقاصد البته بوجه من الوجوه و لا انتم عابدون ما اعبد بوجه من الوجوه و اعتبار من الاعتبارات مثال اینکه کسی غیر را
دعوت بظلم نماید بغرض تنعم پس او گوید لا اظلم لغرض التنعم بل لا اظلم اصلا لا لهذا الغرض و لا لسایر الاغراض قول
دوم اینکه حصول تکرار را تسلیم نمائیم و بنا بر این قول عذر از سه وجه است اول اینکه تکرار افادهٔ تاکید مینماید و هر قدر
حاجت بتاکید اشد است تکرار احسن خواهد بود و هیچ موضع احوج بتاکید نیست از این موضع زیرا که کفار مرارا خدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم این عرض را نمودند و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ساکت شدند تا نزول وحی
در طلب ایشان واقع گردید کانه آنجناب نعوذ بالله میل بدین ایشان نمود لهذا تکرار و تاکید لازم شد در نفی و ابطال قول
ایشان وجه دوم اینکه قرآن مجید نجما بعد نجم در جواب سؤال ایشان نازل میشد پس مشرکین اول عرض کردند
بعضی الهه ما را استلام بفرما تا ایمان بخدای تو بیاوریم پس خدا وند عالم نازل فرمودند و لا انا عابد ما عبدتم و لا انتم
عابدون ما اعبد پس از آن عرض کردند خدایان ما را یکماه عبادة کن تا ما نیز خدای تو را یکماه عبادت کنیم پس خدا فرو
فرستاد و لا انا عابد ما عبدتم و لا انتم عابدون ما اعبد و چون ما ذکر محتمل است لهذا تکرار مضر نخواهد بود وجه
سیم اینکه چون کفار این کلمه را دو مرتبه تکرار نمودند و عرض کردند یکماه خدایان ما را تو عبادت کن تا ما خدای تو را
یکماه عبادت کنیم پس از آن یکسال خدایان ما را تو عبادت کن و ما هم یکسال خدای تو را عبادت خواهیم نمود لهذا جواب
مکرر واقع گردید و هر گاه کسی یک کلمه را مکرر ذکر نماید بجهة غرضی فاسد دفع آن کلمه بر سبیل تکرار جایز است استخفافا به
و استحقارا للقول مسئلهٔ ثانیه در اینسؤالی است و آن اینستکه کلمهٔ ما متناول من یعلم و یعقل نمیباشد معبودهای ایشان
غیر عالم و عاقل بودند تعبیر بلفظ ما از ایشان صحیح است ولیکن معبود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که علم جمیع علما
و عقل جمیع عقلا از اوست پس چطور فرموده و لا انتم عابدون ما اعبد جواب از این سؤال بوجوه شتی است وجه اول

سورهٔ مبارکهٔ قل یا ایها الکافرون

آنکه مراد از این صفت است مقصود اینکه من باطل را عبادت نمیکنم شما هم حق را عبادت نمیکنید وجه دوم آنکه ما در جملتین مصدریه میباشد کانه فرموده لا اعبد عبادتکم و لا تعبدون عبادتی فی المستقبل ثم قال ثانیاً لا اعبد عبادتکم و لا تعبدون عبادتی فی الحال وجه سیم آنکه ما بمعنی الذی است پس کلام صحیح است سؤال دوم آنکه اول سوره مشتمل بر تشدید بلاست و ان تهدید بکفر است و اخر ان مشتمل بر لطف و تساهل است و هو قوله لکم دینکم ولی دین وجه جمع ما بین امرین چیست الجواب کانه پیغمبر میفرماید مبالغه کردم در تحذیر شما از این امر قبیح و تقصیر در ان ننمودیم پس اگر قول مرا قبول نمی کنید جای شما در جهنم است دست از من بردارید سواء بسواء بعبارة اخری من مبعوث بر شما هستم نه شما بر من من شما را دعوت کردم قبول ننمودید حال شما چه سند مرا دعوت بکفر مینمائید من از شما مایوسم شما هرگز حق را عبادت نخواهید کرد و شما هم از من مایوس شوید هرگز باطل را عبادت نخواهم نمود و اما قوله تعالی لکم دینکم ولی دین در این موضع نیز چند مسئله میباشد مسئلهٔ اولی اینکه ابن عباس گفت لکم کفرکم بالله ولی التوحید و الاخلاص له آیا ایشان را مرخص بکفر نمود و اذن در کفر داد در جواب گوئیم حاشا و کلا انجناب مبعوث بود که مردم را از کفر دعوت بتوحید خالص نماید فکیف یاذن فیه پس مقصود از این کلام امور چند میباشد اول آنکه مقصود انجناب تهدید ایشان بود کقوله تعالی اعملوا ما شئتم دوم آنکه کانه پیغمبر میفرماید من مبعوثم که شما را دعوت نمایم بسوی حق و نجات پس هرگاه شما قول مرا قبول نمیکنید و مرا متابعت نمینمائید مرا ترک کنید و دعوت بشرک ننمائید سیم آنکه لکم دینکم فکونوا علیه ان کان الهلاک خیراً لکم ولی دینی لانی لا ارفضه قول چهارم در تفسیر ایهٔ مبارکه آنکه دین بمعنی حسابست ای لکم حسابکم ولی حسابی قول پنجم آنکه مضاف در اینجا محذوف است تقدیرش چنین است لکم جزاء دینکم ولی جزاء دینی وحسبهم جزاء دینهم وبالاً و عقاباً کما حسبک جزاء دینک تعظیماً و ثواباً قول ششم آنکه دین بمعنی عقوبتست و لا تاخذکم بهما رافة فی دین الله یعنی فی حد الله فلکم العقوبة من ربی ولی العقوبة من اصنامکم لیکن اصنام شما جماداند پس من از عقوبت انها نمیترسم و اما شما باید از خدای من بترسید چرا که او خالق زمین و آسمانست پس باید توحید خالص را قبول نمائید اینحقیر نیز گویم یا ایها المثلثون دست از تثلیث بردارید و توحید خالص را قبول نمائید و از عقوبت خدای واحد بترسید ولیکن این حقیر از عقوبت خدای شما نمیترسم چرا که خدای شما عاجز و مسکین است زیرا که خود شما میگوئید بالای دار فریاد میزد ایلی ایلی لم شبقتنی یعنی الهی الهی چرا مرا ترک کردی پس گوئیم بحمد الله تعالی از کتابهای خود شما حقانیت دین اسلام را در این کتاب ثابت و محقق نمودم علاوه بر ادلهٔ عقلیه و بطلان طریقهٔ حالیهٔ شما نیز ظاهر و روشن گردید پس بعد از اتمام حجت گوئیم اگر شما دین حق را قبول نمیکنید اینحقیر و سایر مسلمین را دعوت بباطل ننمائید بپول مرا گول نزنید که هرگز آخرت را بدنیا نخواهم فروخت مکرر تجربه نموده اید تا کنون دعوت شما را رد کرده ام حتی در دو سال قبل یعنی در سنه ۱۸۹۳ یکهزار و هشتصد و نود و سه میلادی رسولان شما با مبلغی نزد اینحقیر امده دعوت به تثلیث مینمودند بحمد الله مجاب و مخذول و منکوب مراجعت کردند خواهشمندم من بعد اگر دعوت مرا قبول نمینمائید مرا دعوت بتثلیث نکنید لکم دینکم ولی دین ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب ربنا ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین ربّ یسّر لی کل صعاب وارشدنی الی الحق والصواب واجعل هذا الکتاب مقبول الانام منتفعاً به الخاص والعام واحفظه من شبهات المبطلین واوهام المنکرین واجعله ذخیرة لی فی یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم انک ولی التوفیق وبیدک

ازمّة التحقیق انک علی کل شیء قدیر وبالاجابة جدیر وارجو ممن سلک مسلک
الانصاف وتنکب عن طریق الاعتساف ان یستر خطیئاتی
و یجری قلم الاصلاح علی هفواتی و انا ادعو
له ان یغفر الله له و یرضی عنه

هذا كتاب انيس الاعلام في نصرة الاسلام

من مؤلفات الحاج المستنبط المجاهد في سبيل الله والذاب عن دين الله جامع المنقول والمعقول حاوي الفروع والاصول الحبر المحقق والمتتبع المدقق علم الاعلام آقاي فخر الاسلام مد ظله العالي

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد نحمدك يا من انزل على عبده الكتاب و جعله نصرة وذكرى لاولي الالباب وفرق به بين الحق والباطل بفصل الخطاب فعجز عن الاتيان بسورة من مثله جميع البلغاء من العجم والاعراب وابطل به شبهات الكافرين والملحدين فجعلها كبقيعة من السراب والصلوة و السلام على سيدنا ونبينا محمد صاحب الاصل الاصيل والفرع الجميل الذي بشر بظهوره التورية والزبور والانجيل واخبرت عن بعثته جميع الكتب وانبياء بني اسرائيل حتى اخنوخ ويعقوب الذي اسس اساس بيت ئيل وتحققت بوجوده دعوة ابيه ابرهيم الخليل صلى الله عليه واله الطيبين الطاهرين الاوصياء المرضيين وخلفائه الراشدين لاسيما على بن ابيطالب امير المؤمنين الذي هو وصيه بلا فصل بشهادة الكتب المتقدمين والقران المبين **و بعد**

چنین گوید بنده خاطی الجانی المحتاج الی رحمة ربه الخالق الرازق المدعو بمحمد صادق والمنعوت بفخر الاسلام ارومیه مولودا وطهران مسکنا والغری مدفنا ان شاء الله غفر الله مع جمیع اخوانه المؤمنین بمحمد واله خیر الانام علیه وعلیهم صلوات الله الملک العلام بعد از مراجعت از زیارت ثامن الائمة الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین شرفیاب حضور مبارک بندگان اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت خدیو جم خدم فریدون حشم وخسرو سکندر شان دارا دربان جهانگیر یکه از تف تیغش لشکر اعدا بر بیابان عدم فراری وجنود مخالف بصحرای فنا متواری بود و شهنشاه هیکل که کینه سنان جان ستانش سینه خصم را چون دل عاشق از تیر مژگان معشوق مشبک دارد و دارای که زمان باز خواست شحنه مکافاتش شان سلیمان حشمتان را با انتقام پای موری درهم شکند کشورستانی که کهین سرداری در روز دژآهنگی هزاران چون رستم و اسفندیار را روش جنگ بیاموزد وجهانبانی که خواقین چین و قیاصره روم در آستان رفیعش استرفاع رتبت واستعلای منزلت مینمایند مشید اساس احتشام و پشتیبان بنای دین و اسلام سپهر دولت و اقبال و سایه رحمت ذو الجلال خدیو جهان رحمه کردگار که آسوده در سایه اش روزگار زبر عدل او بسته راه خلاف شده زنگ بر تیغ ظالم غلاف زدیوان عدل شه کامران کمین سطر زنجیر نوشیروان شاهنشاه اسلامیان پناه ظل الله المجاهد فی سبیل الله والذاب عن دین الله السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان وارث تاج و تخت کیان خدیو جمشید نشان ملک عادل باذل السلطان **ناصر الدین شاه** غازی خسرو صاحبقران ابد الله تعالی حیوته وابد عیشه خلد الله ملکه و سلطانه گردیدم از دلایل اسلام این حقیر استفسار فرمودند و بعضی از آنها را بحضور مبارک عرض نمودم بلفظ دربار امر و مقرر فرمودند که این حقیر دلایل اسلام خود را مشروح و مفصل نوشته بلحاظ انور برسانم حسب الامر الاعلی با وجود عدم استطاعت وقلت بضاعت وشدت غربت وکربت وعدم مساعدت ایام محض خدمت بملت اسلام که بعلت تقریرات وتحریرات

مقدمه کتاب انیس الاعلام

۲

بالجمله علمای فرقه پروتستنت در بسیاری از اوهام و قلوب عوام از اهل اسلام ضعف و فتوری بهم رسیده بود در ایام صدارت و سعادت فرجام جناب مستطاب اجل اکرم افخم امجد اشرف اعظم وزیر بی نظیر آصف ضمیر بوذرجمهر مهر ارسطا طالیس تدبیر آقا میرزا علی اصغرخان صدر اعظم دولت علیه ایران صانها الله عن حوادث الدوران که از سحاب جودش کشت زار عموم علمای اعلام و سادات ذوی العزة و الاحترام و محصلین علوم ملت اسلام سیراب و از فیض وجود مسعودش کام قاطبه اهالی ایران کامیابست دست و ابر مطیر است و دلش بحر محیط کابر و بحر از دل و دستش بجهان کام گرفت که تمام جهان و جهانیان بخصوص عموم اهالی ایران شاهد و آگاهند که در این مدحت و ثنای وجود مسعود ایشان حقیقت گوئیست نه اغراق و ستایش موافق مدلول بلکه اوصاف حسنه و اخلاق مستحسنه و رأی منیر و حسن تدبیر ایشان کالشمس فی وسط السماء طالع و لایح و هلال اسا محتاج باشاره سر انگشت نیست عقلای زمان و حکمای دوران همگی متفق الکلمه مقر و معترفند که از حسن لیلی کالش هر عقل کامل در بیابان حیرتش مجنونیست و از فیض تعلم حکمتش هر جان آگاه در خم بدن فلاطونی ناصرالدین شاه عادل را بود بوذرجمهر مهر با او سنا و بر ما گشاده باب مهر از آنکه محفل حضورش بی نیاز از آرایش اوصاف و شمع وجود اصف دستورش مستغنی از نور هر وصافست از بیان توصیف خود را معاف شمرده وجود مسعودش را دامی کویم متع الله المسلمین بطول بقائه و ضاعف ثواب جمیل حسناته و انصر اولیاءه و اخذل اعداءه بتحریر این کتاب مبارک اقدام ورزیده و او را مسمی بکتاب انیس الاعلام فی نصرة الاسلام نموده و مرتب بر یک مقدمه و هشت باب و یک خاتمه کردم و اما مقدمه پس آن مشتمل بر چند هدایت است هدایت اول در بیان امر مجادله و مباحثه با مخالفین دین و منکرین سید المرسلین و ثواب و فضیلت آن و اهل آنست قال الله عز و جل فی سورة النحل مخاطبا لنبیه ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین و ترجمه بفارسی چنین میباشد بخوان ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم خلق را براه پروردگار خود که اسلام است بدلیلی که حق را ثابت کرده و شبهه را زایل نماید به پند نیکو و سخنان نافع و جدال کن یعنی مباحثه نمای بطریقی که نیکوترین طرق مجادله است بدرستیکه پروردگار تو داناتر است بآن کسیکه او گمراه شده از راه حق و او داناتر براه یافتگانست و ایضا در سوره العنکبوت میفرماید و لا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن الا الذین ظلموا منهم یعنی و جدال مکنید و منازعه منمائید با اهل کتاب که یهود و نصاری اند مگر بخصلتی که آن احسن و نیکوتر است مگر آنانکه ستم کردند از ایشان یعنی اثبات ولد از برای خدا کردند و قائل بتثلیث شدند و افراط و تفریط در حق مسیح نمودند و با دین اسلام در مقام عناد ندو در احتجاج الطبرسی و روی عن النبی انه قال نحن المجادلون فی دین الله علی لسان سبعین نبیا یعنی پیغمبر فرمودند ما ئیم مجادله و مباحثه کنندگان در دین خدا بر زبان هفتاد پیغمبر پس از این دو آیه و حدیث شریف وجوب و لا اقل استحباب مجادله و مباحثه با مخالفین و منکرین دین معلوم میشود خصوصا در زمان ظهور بدعت و انتشار شبهات چنانچه در این جزو زمان و از ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیهما السلام منقولست و آنجناب از آباء و اجداد خود از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده است قال انه قال اشد من یتم الیتیم الذی انقطع عن امه و ابیه یتم یتیم انقطع عن امامه و لا یقدر علی الوصول الیه و لا یدری کیف حکمه فیما یبتلی به من شرایع دینه الا فمن کان من شیعتنا عالما بعلومنا و هذا الجاهل بشریعتنا المنقطع عن مشاهدتنا یتیم فی حجره الا فمن هداه و ارشده و علمه شریعتنا کان معنا فی الرفیع الاعلی حاصل مفاد بفارسی چنین میباشد که پیغمبر فرمودند شدیدتر از یتیمی یتیمی که از مادر و پدر منقطع شده باشد یتیمی یتیمی است که از امام خود منقطع شده باشد و قادر بر وصول بخدمت امام نباشد و نداند حکم امام چه چیز است در آنچه بکه مبتلا میشود از شرایع دینش آگاه باشید پس هر کسی از شیعیان ما عالم باشد بعلوم ما و این جاهل بشریعت ما

اعلان

احدیرا حق طبع این کتاب مبارک نیست الی یکسال مگر باذن مصنف اطال الله بقاءه

ومنقطع از مشاهده و رؤیت ما نیست در حجر خود آگاه باشید پس هر کسی این جاهل را هدایت و ارشاد نماید
شریعت ما را تعلیم بدهد این معلم در رفیع اعلی با ما محشور خواهد شد و غیر ذلک از احادیث صحیحه که در اوایل احتجاج
احمد بن ابیطالب طبرسی رحمة الله علیه و همچنین مجلد چهارم بحار و سایر کتب و تفاسیر شیعه و سنی هر کسی خواسته
باشد رجوع کند **هدایت دوم** در کیفیت هدایت یافتن و مجمل احوال پر اختلال مؤلف این کتاب بدانکه این حقیر
اباً عن جد از علمای قسیسین نصاری بود و ولادتش در کلیسای ارومیه واقع گردیده است و در نزد علمای
قسیسین و علما و معلمین نصاری در ایام جاهلیت تحصیل نموده از انجمله رابی یوحنای بکیر و قسیس یوحنای جان
و رابی عازو و غیر ایشان از معلمین و معلمات فرقه پروتستنت و از معلمین فرقه کاتلک رابی تالو و قسیس کوزکز و غیره
ایشان از معلمین و معلمات و تارکات الدنیا که در سن دوازده سالگی از تحصیل علم تورات و انجیل و سایر علوم نصرانیت
فارغ التحصیل و علما به مرتبه قسیسیت رسیده و در اواخر ایام تحصیل بعد از دوازده سالگی خواستم عقاید ملل و مذاهب
مختلفه نصاری را تحصیل نموده باشم بعد از تجشم بسیار و زحمات فوق العاده و ضرب در بلدان خدمت یکی از قسیسین
عظام بلکه مطران و الاعظام از فرقه کاتلک رسیده که بسیار صاحب قدر و منزلت و شأن و مرتبت بودند و اشتهار
تمام در مراتب علم و زهد و تقوی در میان اهل ملت خود داشت و فرقه کاتلک از دور و نزدیک از ملوک و
سلاطین و اعیان و اشراف و رعیت سؤالات دینیه خود را از قسیس مزبور مینمودند و بمصاحبت سؤالات
هدایای نفیسه بسیار از نقد و جنس از برای قسیس مذکور ارسال میداشتند میل و رغبت مینمودند در
تبرک از او و قبولی او هدایای ایشان را پس تشرف مینمودند از این جهت تا او پس این حقیر اصول عقاید ملل و مذاهب
مختلفه نصرانیت و احکام فروع ایشان را استفاده مینمودم و غیر از حقیر تلامذه کثیره دیگر نیز داشت هر روزه
بمجالس درس ایشان قریب بچهار صد یا پانصد نفر حضور بهم میرسانیدند و از بنات کلیسا که تارکات الدنیا بودند
و بتدریس علم ترویج نموده بودند و در کلیسا معتکف بودند و از این قبیل اشخاص نیز جمعیت کثیری در مجلس درس او حاضر
میشدند و ایشان را باصطلاح نصاری ربانتا میگویند و لیکن از میان جمیع تلامذه با این حقیر الفت و محبت مخصوصی
داشتند و مفاتیح مسکن و خزاین مأکل و مشرب خود را بحقیر سپرده بودند و استثناء نکرده بودند مگر یک مفتاح خانه
کوچکی را که بمنزله صندوقخانه بود از برای او و حقیر خیال مینمودم که آنجا خزانه اموال قسیس است و از اینجهت با
خود میگفتم قسیس از اهل دنیاست و پیش خود میگفتم ترک الدنیا للدنیا و اظهار زهدش بجهت تحصیل زخارف
دنیاست پس مدتی در ملازمت قسیس بنحو مذکور مشغول تحصیل عقاید مختلفه ملل و مذاهب نصاری بودیم
تا اینکه سن حقیر بهفده و هجده رسید در این بین روزی قسیس را عارضه روداده مریض شد و از مجلس درس تخلف
نموده بحقیر گفت ای فرزند روحانی تلامذه را بگوی که من امروز حالت تدریس ندارم چون حقیر از نزد قسیس بیرون
آمده دیدم تلامذه مذاکره مسائل علوم مینمایند بالمآل صحبت ایشان منتهی شد بمعنی لفظ فارقلیطا در سریانی و
پیرکلوطوس در یونانی که یوحنا صاحب انجیل چهارم آمدن او را در باب ۱۴ چهاردهم و ۱۵ پانزدهم و ۱۶ شانزدهم از
جناب عیسی علیه السلام نقل نموده است که آنجناب فرمودند بعد از من فارقلیطا خواهد آمد پس مقال ایشان در این باب
بزرگ و جدال ایشان بطول انجامید صداها بلند و خشن شد و هر کسی در این باب رأی علیحده داشت و بدون تحصیل
فایده از این مسئله منصرف گردیده و متفرق گشتند پس حقیر نیز بخدمت قسیس مراجعت نموده قسیس گفت ای فرزند
روحانی امروز در غیبت من چه مباحثه و گفتگو میداشتید حقیر اختلاف قوم را در معنی لفظ فارقلیطا از برای او تقریر
و بیان نموده و اقوال هر یک از تلامذه را در این باب شرح دادم از من پرسید که قول شما در این باب چه بود حقیر گفتم

مختار فلان مفسر و قاضی را اختیار کردم قسیس گفت تقصیر نکرده لیکن حق و واقع خلاف همه این اقوال است زیرا
که معنی و تفسیر این اسم شریف را در این زمان بجز حقیقت نمیدانند مگر راسخون در علم از آنها هم اندک پس حقیر
خود را بقدمهای شیخ مدرس انداختم و گفتم ای پدر روحانی تو از همه کس بهتر میدانی که این حقیر از بدایت عمر تا کنون در
تحصیل علم کمال انقطاع و سعی را دارم و کمال تعصب فی الدین را در حضرت تو دارم بجز در اوقات صلوة و وعظ تعطیلی از
تحصیل و مطالعه ندارم پس چه میشود اگر شما احسانی نمائید و معنی این اسم شریف را بیان فرمائید شیخ مدرس گریه
گریستن شدیدی بعد گفت ای فرزند روحانی والله تو اعز تا بوده در نزد من و من هیچ چیز را از شما مضایقه ندارم اگر
چه در تحصیل معنی این اسم شریف فائده بزرگیست ولیکن بمجرد انتشار معنی این اسم متابعان مسیح مرا و تو را خواهند کشت
مگر اینکه عهد نمائی در حال حیات و ممات من این معنی را اظهار نکنی یعنی اسم مرا نبری زیرا که متضمن مضرت کلی است در حال
حیات از برای من و بعد از ممات از برای اقارب و تابعان من و دور نیست که اگر بدانند این معنی از من بروز کرده است
قبر مرا بشکافند و جسد مرا آتش بزنند پس این حقیر قسم یاد نمودم که والله العلی العظیم بخدای قاهر غالب مهلک مدرک
منتقم و بحق انجیل و عیسی و مریم و بحق تمامی انبیا و صلحا و بحق جمیع کتابهای منزله از جانب خدا و بحق قدیسین و قدیسات
که من هرگز افشای راز شما را نخواهم کرد نه در حال حیات و نه بعد از ممات پس از اطمینان بحقیر گفت ای فرزند روحانی
این اسم از اسماء مبارکه پیغمبر مسلمین میباشد یعنی بمعنی احمد و محمد است پس مفتاح اطاق کوچک سابق الذکر را
بمن داد و گفت در فلان صندوق دو کتاب را که فلان و فلان است برداشته نزد من بیاور حقیر چنین کردم و کتابها را نزد ایشان آوردم
این دو کتاب بخط یونانی و سریانی قبل از ظهور حضرت ختمی مرتبت با قلم بر پوست نوشته شده بود و در کتابین مذکورین
لفظ فارقلیطا را بمعنی احمد و محمد ترجمه نموده بودند بعد گفت ای فرزند روحانی بدانکه علما و مفسرین و مترجمین
مسیحیه قبل از ظهور حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف نداشتند که بمعنی احمد و محمد است بعد از
ظهور آنجناب قسیسین و خلفاء تمامی تفاسیر و کتب لغت و ترجمه ها را از برای بقای ریاست خود و تحصیل اموال
و جلب منفعت دنیویه و عناد و حسد و سایر اغراض نفسانیه تحریف و خراب نمودند و معنی دیگر از برای این
اسم شریف اختراع نمودند که آن معنی اصلا و قطعا مقصود صاحب انجیل نبوده و نیست از سبک و ترتیب آیاتیکه
در این انجیل موجوده حالیه است این معنی در کمال سهولت و آسانی معلوم و مفهوم میگردد که وکالت و شفاعت
و تعزیه و تسلی منظور صاحب انجیل از این لفظ شریف نبوده و روح نازل در یوم الدار نیز منظور نبود زیرا که جناب
عیسی آمدن فارقلیطا را مشروط و مقید مینماید برفتن خود و میفرماید تا من نروم فارقلیطا نخواهد آمد زیرا که
اجتماع دو نبی مستقل صاحب شریعت عامه در زمان واحد جایز نیست بخلاف روح نازل در یوم الدار که مقصود
از آن روح القدس است که او با بودن جناب عیسی و حواریون از برای آنجناب و حواریون نازل شده بود
مگر فراموش کرده قول صاحب انجیل اول را در باب ۳ سیم از انجیل خود که میگوید همانکه عیسی علیه السلام بعد از تعمید
یافتن از یحیای تعمید دهنده از نهر اردن بیرون آمد روح القدس در صورت کبوتر بر آنجناب نازل شد متی باب ۳
سیم آیه ۱۶ و همچنین با بودن خود جناب عیسی روح از برای دوازده شاگرد نازل شده بود چنانچه صاحب انجیل اول در
باب ۱۰ دهم از انجیل خود تصریح نموده است که جناب عیسی در هنگامیکه دوازده شاگرد را ببلاد اسرائیلیه میفرستاد
ایشانرا بر اخراج ارواح پلیده و شفا دادن هر مریض و رنجی قوت داد مقصود از این قوه قوه روحانیه است نه قوه جسمانی
زیرا که از قوه جسمانی اینکارها صورت نمی بندد و قوه روحانی عبارت از تایید روح القدس است و در آیه ۲۰ از باب
مذکور جناب عیسی میفرماید بدوازده شاگرد زیرا گوینده شما نیستید بلکه روح پدر شما در شما گوینده است پس مقصود

از روح پدر شما همان روح القدس است و همچنین صاحب انجیل ستم تصریح مینماید در باب ۹ نهم از انجیل خود پس دوازده شاگرد خود را طلبیده بایشان قدرت و اقتدار بر جمیع دیوها و شفا دادن امراض عطا فرمود و همچنین در باب ۱۰ دهم صاحب انجیل ستم در باب آن هفتاد شاگرد دیگر جناب عیسی انها را جفت جفت فرستاد و ایشان مؤید بروح القدس بودند در آیه ۱۷ میفرماید آن هفتاد نفر با خرمی برگشتند و گفتند ای خداوند دیوها هم باسم تو اطاعت ما میکنند پس نزول روح مشروط برفتن مسیح نبود پس اگر منظور و مقصود از فارقلیطا روح القدس بوده اینکلام از جناب مسیح غلط و فضول و لغو خواهد بود شان مرد حکیم نیست که بکلام لغو و فضول تکلم نماید تا چه برسد بنبی صاحب الشان و رفیع المنزله مانند جناب عیسی پس منظور و مقصود از لفظ فارقلیطا نیست و نبود مگر احمد و محمد و معنی اینلفظ نیز همین است و بس پس حقیر گفتم شما در باب دین نصاری چه میگوئید گفتا ایفرزند روحانی دین نصاری منسوخ است بسبب ظهور شرع شریف حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و این لفظرا سه مرتبه تکرار نمود پس گفتم در اینزمان طریقه نجات و صراط مستقیم مؤدی الی الله کدام است گفت طریقه نجات و صراط مستقیم مؤدی الی الله منحصر است در متابعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم گفتم آیا متابعین انجناب از اهل نجاتند گفت ای والله ای والله ای والله پس گفتم مانع شما چه چیز است از دخول در دین اسلام و متابعت سید الانام و حال آنکه شما فضیلت دین اسلام را میدانید و متابعت حضرت ختمی مرتبت را طریقة النجاة و صراط المستقیم المؤدی الی الله میخوانید گفت ایفرزند روحانی من بر حقیقت دین اسلام و فضیلت آن برخوردار نگردیدم مگر بعد از کبر سن و اواخر عمر و در باطن من مسلمانم ولیکن بحسب ظاهر نمیتوانم این ریاست و بزرگی را ترک نمایم عزت و اقتدار مرا در میان نصاری می‌بینی اگر فی الجمله میلی از من بدین اسلام بفهمند مرا خواهند کشت و بر فرض اینکه از دست ایشان فرارا نجات یافتم سلاطین مسیحیه مرا از سلاطین اسلام خواهند خواست بعنوان اینکه خزاین کلیسا در دست منست خیانتی در آنها کردم و یا چیزی از آنها برده ام و خورده ام و بخشیده ام مشکل میدانم که سلاطین و بزرگان اسلام از من نگهداری کنند و بعد از همه اینها فرضا رفتم میان اهل اسلام و گفتم من مسلمان آمده ام خواهند گفت خوشا بحالت جان خود را از آتش جهنم نجات دادی پس بر ما منت مگذار زیرا که خود را خلاص نمودی از عذاب خدا بدخول در دین حق و مذهب هدی ایفرزند روحانی خوشا بحالت از برای من نان و آب نخواهد بود پس این پیرمرد در میان مسلمانان که عالم بلغت ایشان نیز نیستم در کمال فقر و پریشانی و مسکنت و فلاکت و بدگذرانی عیش خواهم نمود و حق مرا نخواهند شناخت و حرمت مرا نگاه نخواهند داشت پس از گرسنگی در میان ایشان خواهم مرد و در خرابه ها و ویرانه ها رخت از دنیا خواهم برد خیلی کسانرا بچشم خود دیده ام که رفته اند داخل دین اسلام گردیده اند و اهل اسلام از ایشان نگاهداری نکرده مرتد گشته و از دین اسلام دوباره بدین خود مراجعت کرده اند پس خسر الدنیا و الآخره شده اند منهم از همین میترسم که طاقت شداید و مصائب دنیا را نداشته باشم آنوقت نه دنیا دارم و نه آخرت و من بحمد الله در باطن از متابعان محمد صلی الله علیه و آله و سلم میباشم پس شیخ مدرس گریه کردند و حقیر هم گریستم بعد از گریه بسیاری گفتم ای پدر روحانی آیا مرا امر میکنی که داخل دین اسلام بشوم گفت اگر آخرت و نجات میخواهی البته باید دین حق را قبول نمائی و چون جوانی دور نیست که خدا اسباب دنیویه را هم از برای تو فراهم آورد و از گرسنگی نمیری و من همیشه ترا دعا میکنم بشرط اینکه در روز قیامت شاهد من باشی که من در باطن مسلمان و از تابعان خیر الانام و اغلب قسیسین در باطن حالت مرا دارند مانند من بدبخت نمیتوانند ظاهرا دست از ریاست دنیویه بردارند و الا هیچ شکی و شبهه نیست در اینکه امروز در روی زمین دین اسلام دین خدا است چون اینحقیر دو کتاب سابق الذکر را دیدم و این تقریرات را از شیخ مدرس شنیدم نور هدایت و محبت حضرت

خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم بطوری بر من غالب و قاهر گردید که دنیا و ما فیها در نظر من مانند جیفه مردار گردید
محبت ریاست و جزوه دنیا و اقارب و وطن پاپیچم نشد همه را قطع نظر نموده همان ساعت شیخ مدرس را وداع کرده بالتماس
شیخ مدرس مبلغی بعنوان هدیه بمن بخشیدند که مخارج سفر من باشد مبلغ بود را از شیخ قبول کرده عازم سفر آخر گردیدم
چیزی همراه نیاوردم مگر دو سه جلد کتاب هرچه داشتم از کتابخانه و غیره همه را ترک نموده بعد از زحمات بسیار نیمه شبی
وارد بلده ارومیه شدم در همان شب رفتم در بخانه حسن آقای مجتهد مرحوم مغفور بعد از آنکه مستحضر شدند که مسلمان
آمده‌ام از ملاقات حقیر خیلی مسرور و خوشحال گردیدند و از حضور ایشان خواهش نمودم که کلمه طیبه و ضروریات دین
اسلام را بمن القا و تعلیم نمایند و همه را بحقیر القا و تعلیم نمودند و بخط سریانی نوشتم که فراموشم نشود و هم مستدعی شدم
که اسلام مرا بکسی اظهار ننمایند که مبادا اقارب و مسیحیین بشنوند و مرا اذیت کنند و یا اینکه وسواس نمایند
و بعد شبانه بحمام رفته غسل توبه از شرک و کفر نمودم بعد از بیرون آمدن از حمام مجدداً کلمه اسلام را بزبان جاری
نموده ظاهراً و باطناً داخل دین حق گردیدم الحمد لله الذی هدانا لهذا لولا ان هدانا الله ما کنا لنهتدی
خدا را بصد هزار زبان تشکر مینمایم که در کفر نمردم و مشرک و مثلث از دنیا نرفتم و بعد از شفا از مرض ختان مشغول
قرآن خواندن و تحصیل علوم اهل اسلام گردیده و بعد بقصد تکمیل علوم و زیارت عازم عتبات عالیات گردیدم
پس از زیارت و تکمیل تحصیل در خدمت اساتید کرام مدتی عمر خود را در تحصیل و زیارت گذرانیدم و خدا را بعبادت
حق در آن امکنه شریفه عبادت نمودم سوای آنچه در آن ایام توقف در کربلای معلی و نجف اشرف و کاظمین و سرمن رای
از برای این حقیر اتفاق افتاد گفتنی و نوشتنی نیست از آنجمله روزی که در خدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه عالم ارواح و برزخ و آخرت در روز روشن از برای این حقیر منکشف شد ارواح مقدسین و صلحا از برای حقیر
مجسم شدند که تفصیلش نوشتنی نیست و مکرر حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم و حضرت صادق ع و
ائمه طاهرین را در عالم رؤیا دیدم و از ارواح مقدسه ایشان استفاده و استفاضه نمودم از آنجمله بیست و شش مسئله
در اصول و فروع از برای این حقیر مشکل شده بود و علماء در این مسائل بیاناتی نمیفرمودند که قلب حقیر ساکت شود و از
اضطراب بیرون بیاید کشف آنها را از خدا خواستم و متوسل بباطن حضرت خاتم الانبیاء گردیدم تا اینکه شبی از شبها
حضرت رسول با حضرت صادق علیه السلام بخواب من آمدند و کشف تمام مسائل را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
استدعا نمودم حضرت رسول بحضرت صادق فرمودند ای فرزند شما جواب بگوئید پس جناب مسائل را از برای حقیر
کشف فرمودند و حقیقت مذهب اثنا عشریه از برای این حقیر ثابت و محقق گردید و دلایل حقیقت این مذهب ان شاء
الله در باب هشتم از همین کتاب مذکور و مسطور خواهد شد یقین است که این مذهب شریف اتصال دارد بحضرت
خاتم الانبیاء و ذکر مسائل منکشفه را بتوسط حضرت صادق ع در اینجا لازم ندانستم زیرا که خارج از عنوان این کتاب بود
مجملاً تشبیه در لمعه سابعه از جلوه سادسه از کتاب ظهور نور الانوار در بیان احوال پولس مقدس النصاری چنین
عیان و بیان گشته است بعد از ورود او باورشلیم پولس بمجلس یعقوب درآمده تمامی کشیشان حاضر شدند ایشان را از آنچه
بتوفیق الهی در میان امتها بجا آورده بود باز گفت همه خدا را تعظیم و تکبیر کردند و گفتند ای برادر تو میدانی که چند هزار
یهود نیز مؤمن شده همگی ایشان غیرت شریعت موسی هم دارند و در اینجا چنان شهرت یافته است که تو یهودیان را از
شریعت موسی منحرف میسازی همانا بجهت شنیدن مژده آمدن تو جمع خواهند شد اکنون صواب است که اینچهار تن را
که نذر کرده اند بردار و ایشان را بهیکل برده خویشتن را ظاهر ساز تا بر مردم معلوم شود که تو حفظ شریعت
موسی را نیکو مینمائی پولس سخن ایشان را قبول کرد اما چون باتفاق آن چهار تن بهیکل اندر شد در ساعت یهودیان

هدایت دوم

بروی تاختن کردند وگرفتار ساختند گفتند ای مردمان یهود این است آن شخصیکه در تخریب توریة میکوشد و تمام شهر
بجنبش درآمده خواستند پولس را بقتل رسانند چون مین باشی لشکر رومانی که در اورشلیم مقیم بود از حال آگاهی یافت با
فوجی آمده پولس را از دستهای ایشان بعنف رهانید و او را بدو زنجیر بسته بقلعه میبرد چون بدر قلعه رسیدند از مین باشی
اذن سخن گفتن با جماعت خواست چون اذن داد بر پله ایستاده بانك بر آورده گفت ای برادران و پدران من نیز یهودی هستم
متولد شده در ترسس و تربیت یافته بخدمت آقای غملائیل در همین شهر و همواره در طریق الهی غیور میزیستم چنانکه امروز
شما میزیید و عقوبت کردن اتباع عیسی ناصری را صواب میدانستم تا روزیکه برای همین کار بدمشق میرفتم ناگاه در راه
نور عیسی که چند مرتبه مقابل تابش خورشید بود در وقت ظهر بر من درخشید و هاتفی صدا در داد که چرا من عقوبت
مینمائی پس لاجرم روشنائی یافتم و از فرمان برداران مسیح شدم انتهی بالفاظه بدانکه این احوال از پولس در باب ۲۱
بیست و یکم و ۲۲ بیست و دوم از کتاب اعمال رسولان مرقوم شده است خطاب پولس بیهودیها بود من هم در خطاب
نصرانیها میگویم ای برادران و پدران و دوستان و آشنایان من نیز نصرانی بودم متولد شده در کلیسای رومیه و
تربیت یافته بخدمت قسیسین عظام در همین شهر و غیره و همواره در طریق تثلیث غیور میزیستم چنانکه امروز شما میزیید
و عقوبت کردن اتباع احمد مکی مدنی را ثواب میدانستم تا روزیکه برای همین کار در راه بودم ناگهان در راه نور
احمدی که چند مرتبه مقابل تابش خورشید بود در وقت ظهر بر من درخشید و هاتف غیبی لاریبی مرا صدا در داد
که چرا من بجهت قول بتثلیث و انکار من و شریعت من عقوبت مینمائی پس لاجرم روشنائی یافتم و بحمد الله از فرمانبرداران
احمد محمود گردیدم شما نیز ای برادران طریق حق و صدق را قبول نمائید و الا مانند یهود خواهید بود که منکر مسیح
و بدانید من هیچ غرضی در تحریر این کتاب مستطاب و تحمل این مشقت ندارم مگر اظهار حق و هدایت یافتن شما ها و مقصود
من نه اینستکه بی دلیل و برهان طریقه حقه مسیحیه را باطل نمایم و شما ها را بی سبب و جهت بغضب و خشم بیاورم بلکه
اینحقیر خود را در حضور خدای عادل مقدس مدیون میدانم که حق را ظاهر و روشن نمایم بجهت نظر دیگر از برای ظاهر و
روشن گردیده است پس شما نیز طرفداری و غیرت را بکنار نهاده تعصب و تقلید آباء و اجداد و حب وطن و دنیا
داری و دیانت بجهرونه مانع شما نشود و با قلب صاف بخدای خود در مطلق مناجات نمائید و مستدعی شوید که نور هدایت را
چنانچه باینحقیر شما ها نیز عنایت فرماید آنگاه در حالت تخلیه این کتاب مبارک را مطالعه نمائید تا تجلیه از برای شما ها حاصل
شود مطالب و تعلیمات قرآن مجید را با این تواریخ مفقود الاسند که مشتمل بر سی هزار غلط بلکه یکصد و پنجاه هزار غلط بنا
بر قول بعضی از آباء که مسمی بتوریة و انجیلند با یکدیگر مطابقه و مقابله نمائید و در این حال از رحمت واسعه خدای متعال
بشما ها واضح و آشکار خواهد گشت که هر چه یکه در این کتاب نوشته شده است در باره حقانیت قرآن و حضرت محمد
رسول الثقلین المنان و بطلان احکام توریة و انجیل و منسوخیت و تحریف آنها ذکر نموده ام بالکلیه راست و حق است و
مقصودی و منظوری ندارم مگر ظهور حق بجلا برویم بر سر مطلب بعد از تکمیل و فراغت تحصیل و اجازه از علمای
اعلام و فقهای کرام بارومیه مراجعت نموده مشغول امامت جماعت و تدریس و وعظ و تعلیم مسائل حقه گردید و
مجالس متعدده میان اینحقیر و علماء و کشیشان و متابعان مسیح منعقد گردیده بحمد الله همه را مجاب و ملزم نموده و اشخاص
بسیاری بسبب هدایت من داخل دین اسلام شدند که اگر تفصیل آنها نوشته شود بجز آید کتاب بزرگ یک جلد میشود
پس از آن بقصد زیارت حضرت ثامن الائمه عازم ارض اقدس گردید و ماه مبارك رمضان پیش آمد اهالی سلماس
خواهش نمودند که ماه رمضان را در آنجا مشغول وعظ باشم و تمامی ماه مبارك را بنا بخواهش اهل سلماس در آنجا مشغول
موعظه شدم تقریبا روزی دو سه هزار نفر بلا زید در پای منبر جمعیت مینمودند روز عید فطر بنا بر خواهش بعضی

از کتاب انیس الاعلام

از کشیشها در خانهٔ حاجی احمد آقای دلمقانی مرحوم مجلس مناظره میان این حقیر و کشیشها منعقد گردید و ازدحام
غریبی شد کشیشها کتابهای خودشان را آوردند بحمد الله تعالی همگی را مجاب و ملزم نمودم و حقانیت دین اسلام را ثابت
و محقق و مدلل ساختم یازده نفر از مسیحیین در همان مجلس بشرف اسلام مشرف شدند پس از آن بخوی آمدم هفده هجده
روز در مسجد یکه واقعست در مقابل مقبرهٔ منورهٔ آقا میر یعقوب که مقبرهٔ معروفه است در آن ضیقات مشغول وعظ و
ذکر مصائب بودیم و تمامی اهل خوی از علماء و اعیان و اشراف هر روز در پای منبر این حقیر حاضر میشدند در این مدت مهمان
مرحوم مغفور جناب حاجی میر اسمعیل بودیم و از مال حلال خود هر روزی مبلغ خطیری از برای این حقیر و کسان و صرف می
نمودند روز یکه از خوی بیرون آمدیم بازار و دکاکین را بستند و در کمال احترام این حقیر را بدرقه نمودند اهالی خوی را مردمان
خوبی دیدم ثابت و راسخند در دین اسلام خدا همه را برکت بدهد پس از آنجا بایروان آمدم دههٔ اول محرم را بنا بخواهش
اهالی آنجا مشغول وعظ و ذکر مصائب و عزاداری بودیم اهل ایروان مردمان خوبی متعصب و دین دار و غیور هستند
خدا همه را اجر دهد و همه را بیامرزد خیلی احسانات و احترامات در حق این حقیر نمودند و چند نفر از مسیحیین در ایروان
از کلمات این حقیر هدایت یافتند ولی نتوانستند اسلام خود را آشکار نمایند قوتی و شوکتی از برای اهل اسلام از بیانات
این حقیر حاصل شد پس از آنجا بتفلیس آمده در مسجد شاه عباس جنت مکان مشغول وعظ و ذکر مصائب گردیدم در حجرهٔ
خیر الحاج حاجی محمد اسمعیل تاجر دلمقانی حفظه الله منزل داشتم خیلی توقیر در حق این حقیر نمود هدایای بسیاری از نقد و
جنس بحقیر هدیه نمود برادر بهشت در دنیا و آخرت خدا او را برکت بدهد و بیامرزد در تفلیس نیز چند نفر از مسیحیین به
دایرهٔ اسلام در آمدند پس در آنجا رفقا را بدرود گفته بباد کوبه آمدم در خانهٔ جناب حاجی میر جبار آقا میر وحید که اولاد
رسول و معتبرین آنجا هستند منزل نمودم شبها در خانهٔ ایشان منبر میرفتم و روزها در مسجد جمعه و کلک مدت ده دوازده روز
بنا بخواهش تجار در آنجا توقف نمودم و مردم را هدایت مینمودم جمعیت کثیر و ازدحام غریب همه روزه در پای منبر بود اهل
بادکوبه نیز مردمان غیور و متعصب هستند در دین خدا همه را برکت بدهد و از آنجا احباء را وداع نموده عازم مشهد مقدس
گردیدم در بین راه مشهد صدمات بسیاری دیدم در روز یازدهم شهر ربیع الاول مطابق یکهزار و سیصد و پنج هجری
وارد ارض اقدس گردیدم مدتی مشغول زیارت بودم و منبر نیز میرفتم و ترویج دین مبین مینمودم پس از مرخصی از عتبه
بوسی آستان ملایک پاسبان حضرت ثامن الائمه علیه السلام در اواخر ماه شعبان المعظم از سال مزبور وارد دار الخلافهٔ طهران
حفت بالامن و الامان گردیدم ماه مبارک رمضان را در مسجد و مدرسهٔ مرحوم میرزا محمد خان سپهسالار قدیم که امامت
آنمسجد بالارث و الاستحقاق با جناب سید الفقهاء و المجتهدین و غوث الملة و الدین سرکار فیض آثار خلایق افتخار شریعتمدار
عماد الاسلام و المسلمین آقا سید عبد الله مجتهد دام بقاؤه خلف جلیل جنتمکان آقا سید اسمعیل بهبهانی نور الله مرقده
نعم الخلف و السلف و در مدرسهٔ ناصریه معروف بامامزاده زید منبر میرفتم و در اثبات نبوت خاصهٔ حضرت محمد مصطفی صلی
الله علیه و اله و سلم سخن میراندم هر روز جمع کثیری از علما و طلاب و اعیان و اشراف و تجار و کسبه و غیرهم پای منبر جمع میشدند
از وقایع عجیبه که از برای این حقیر اتفاق افتاد اینستکه در یک مجلسی شخص روضه خوان خود را با این حقیر همچشم فرض کرده بود حسد
حب دنیا بر او غالب شده از اجتماع مردم بپای منبر حقیر در مقام خصومت و عداوت بر آمده در اول ملاقات حرفهای درشت
ناملایم جاهلانه عوامانه گفت عنوانش این بوده است بعد از فحاشی که شما چرا میگوئید خدا کتب بسیار از برای پیغمبران خود
فرستاده و در همهٔ آن کتب اوصاف جمیلهٔ حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله و سلم بالتنصیص و التاویل مسطور گردیده است
و حال آنکه خدا بیشتر از چهار کتاب کتابی نفرستاده است حقیر گفتم آنچهار کتاب کدام است گفت توریة و انجیل و زبور و قرآن
حقیر گفتم کلام شما مخالف قرآن مجید است زیرا که خدا علاوه بر اینچهار کتاب از برای حضرت ابرهیم نیز صحفی ثابت میفرماید بعد

گفتم جناب آدم و حضرت نوح علیهما السلام کتابی نداشتند باز حرف ناملایم گفت و بعد گفت پیغمبران را از برای معرفی
میکنی گفتم شما عوام و جاهل هستید معلم و آموزگار لازم دارید شخصی از محترمین در آن مجلس حاضر بود گفت ایشان فلان
واعظند حقیر گفتم هر که میخواهد باشد نه معنی قرآن را فهمیده است و نه از احادیث و اخبار اطلاع دارد بعد آن شخص
تغیر کرده و گفتند این مجلس مجلس کفر است و برخواستند و حال آنکه مجلس مجلس وعظ و از برای حضرت سید الشهداء علیه السلام
منعقد شده بود بنظر حقیر رسید اینمرد بغیر از کتاب خواجه حافظ کتابی دیگر ندیده و چیز نفهمیده و گمان کرده است کتاب
خدا منحصر همان چهار کتابیست که حافظ میگوید بحق چهار کتاب ستوده جبار و این قضیه بسمع اشرف بندگان نواب
مستطاب قدس اسعد والا نایب السلطنه امیر کبیر و وزیر جنگ مد ظله العالی رسید مزاج مبارکشان متغیر شد و
همچنین سرکار علیه عالیه متعالیه منیر السلطنه دامت شوکتها و سطوتها از حرکت شنیع شخص مزبور تغیر فرمودند
زیرا که اولاً اینواقعه در دولت ارک ایشان واقع شده بود و ثانیاً محض حقانیت حقیر از این حقیر تقویت فرموده در مقام
ترویج این حقیر برآمدند و هکذا از علما و اعیان و اشراف و بزرگان هر کس شنید از بی احترامیکه نسبت بحقیر شده بود خاطر
مبارکشان منزجر و مشمئز گردید فردای آنروز این حقیر قرآن مجید و کتب احادیث و تفسیر و اخبار را بردم بالای منبر جهة
اثبات این مسئله خائفاً از اینکه مبادا این حرف انتشاری بهم رساند و عوام الناس قبول نمایند و گمان کنند شخص مسطور در این
دعوی محق است و این اعتقاد خلاف واقع را که خلاف قول خدا و رسول است اعتقاد نمایند اول این آیه مبارکه را از سوره
مبارکه البقره قرائت نمودم كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ الایه
حاصل مضمون بلاغت مشحون کلمات مبارکات بفارسی چنین میباشد بودند همه مردم یعنی آدم و همه اولاد او گروه
یگانه بر یک ملت و چون اختلاف کردند میان یکدیگر پس برانگیخت خدا پیغمبران را در حالتیکه آن پیغمبران مژده دهندگان
بودند اهل طاعت را بثواب و بیم کنندگان بودند ارباب معصیت را بعذاب و نازل کرد با ایشان کتابها که احکام
شریعت در آنها مبین بود در حالتیکه آن کتابها مقرون براستی بودند و فخر الرازی در مجلد دوم از تفسیر کبیر خود در
ذیل شرح این آیه مبارکه از قاضی چنین نقل مینماید ظاهر هذه الایة یدل علی انه لا نبی الا معه کتاب منزل فیه بیان
الحق طال ذلک الکتاب ام قصر دون ذلک الکتاب او لم یدون وکان ذلک الکتاب معجزا او لم یکن کذلک لان کون الکتاب
منزلاً معهم لا یقتضی شیئا من ذلک انتهی بالفاظه حاصل مضمون اینکه ظاهر این آیه دلالت دارد بر اینکه هیچ پیغمبری نبود
مگر اینکه کتاب فرو فرستاده شده با او بود و بیان حق در او شده بود خواه آن کتاب بزرگ باشد و یا کوچک و خواه مدون باشد یا
غیر مدون معجز باشد آن کتاب یا نه زیرا که انزال کتاب با پیغمبران مقتضی چیزی از مذکورات نمیباشد و در صفحه ۳۹۵ سیصد و
نود و نه از کتاب لآلی الاخبار و الآثار از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که بجناب سلمان علیه الرحمة و الرضوان فرمودند یا سلمان
أیهما افضل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ام سلیمان بن داود قلت بل محمد صلی الله علیه و آله فقال یا سلمان هذا آصف بن برخیا
قدر ان یحمل عرش بلقیس من الیمن الی بیت المقدس فی طرفة عین و عنده علم من الکتاب و لا افعل ذلک و عندی علم مائة الف
و اربعة و عشرین الف کتاب الحدیث حاصل مضمون حدیث شریف اینکه امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند یا سلمان حضرت محمد
صلی الله علیه و آله و سلم افضل است یا سلیمان بن داود سلمان عرض کرد البته آنحضرت افضل است پس حضرت فرمودند آصف بن
برخیا توانست تخت بلقیس را بطرفة العین از یمن به بیت المقدس حاضر نماید و حال آنکه علمی از کتاب در نزد او بود من نمیتوانم این
کار را بکنم و حال آنکه علم یکصد و بیست و چهار هزار کتاب در نزد من است و ایضاً در سوره مبارکه البقره خداوند جل شانه ما را
چنین تعلیم میفرماید قولوا آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی
و عیسی و ما اوتی النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون حاصل مضمون اینکه بگوئید اهل ایمان ایمان آوردیم

بخدای واحد وبآنچه فرو فرستاده است بسوی ما یعنی قرآن وبآنچه فرو فرستاده شده است بابرهیم که بیست صحیفه بوده است
وباسمعیل واسحق که فرزندان وبند ویعقوب که نبیرهٔ او بود وفرزندان ونبیرگان یعقوب مقصود انبیاء بنی اسرائیلند
وبآنچه داده شده است موسی وعیسی را یعنی توریة وانجیل وبآنچه داده شده است برپیغمبران دیگر از کتب از نزد پروردگار
ایشان هیچ جدائی نمی افکنیم میانه یکی از ایشان بلکه بهمه کتابهای منزله وانبیای مرسله ایمان داریم وما مر خدای را مطیع ومنقادیم
ودر تفسیر صافی در تفسیر وما انزل الی ابرهیم الخ یعنی از صحف ودر تفسیر وما اوتی النبیون جملة المذکورین منهم وغیر
المذکورین ودر تفسیر من ربهم نزل علیهم ودر سورهٔ مبارکهٔ آل عمران باین نحو رقم یافته است قل آمنّا بالله وما انزل علینا
وما انزل علی ابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط وما اوتی موسی وعیسی والنبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم
ونحن له مسلمون یعنی بگو ای محمد ایمان آوردیم بخدای واحد در ذات وصفات وگرویدیم بآنچه فرو فرستاده شد بر ما یعنی قرآن
وآنچه فرو فرستاده شده برابرهیم ودو پسران او ونبیرگان وی وبآنچه داده شده بموسی وعیسی یعنی از توریة وانجیل وبآنچه
داده شده است بر پیغمبران دیگر چون شیث وادریس وداود وحیقوق وشعیا وغیر ایشان از پیغمبران که نازل شده بودند
کتابها از برای ایشان از نزد پروردگار ایشان جدائی نمی افکنیم میان یکی از ایشان یعنی بهمه کتابها وهمه پیغمبران ایمان میآوریم
وما مطیعان ومنقادان امر خدائیم ولفظ النبیون جمع است محلّی بالف لام ودر علم اصول فقه مقرر است که جمع محلّی بالف لام
افادهٔ عموم میکند پس از این مذکورین مفهوم ومستفاد میگردد که خداوند اقدس سبحانی بعد انبیا کتابها فرستاده است
وایمان بهمه واجب ولازم است واقتصار بر چهار کتاب یقیناً کفر است زیرا که خلاف ظاهر آیات واخبار ماثوره از پیغمبر
خدا وائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین است وعلامهٔ مجلسی رضوان الله علیه در حق الیقین در شرح ولادت حضرت
حجة عجل الله فرجه میفرماید ودر روایت دیگر وارد شده است که حکیمه خاتون گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت
صاحب علیه السلام مشتاق لقای آنحضرت شدم ورفتم بخدمت حضرت امام حسن علیه السلام وپرسیدم که مولای من کجاست فرمود
که سپردم او را بآن کسیکه از ما وتو باو احق واولی بود چون روز هفتم شود بیا بنزد ما چون روز هفتم رفتم گهوارهٔ دیدم بر
گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده بود بر روی من میخندید وتبسم میفرمود پس حضرت فرمودند که
فرزندم را بیاور چون بخدمت آنحضرت بردم زبان در دهانش گردانید وفرمود که سخن بگو ای فرزند حضرت صاحب ع
شهادتین را فرمود وصلوات بر حضرت رسالت پناه وسایر ائمه فرستاد وبسم الله گفت وآیه که گذشت تلاوت
نمود پس حضرت امام حسن ع فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه حقتعالی بر پیغمبرانش فرستاده است پس ابتدا
کرد وصحف آدم را بزبان سریانی خواند وکتاب ادریس وکتاب نوح وکتاب هود وکتاب صالح وصحف ابرهیم
وتوریة موسی وزبور داود وانجیل عیسی وقرآن جدّم محمد صلعم همه را خواند پس قصه های پیغمبران را یاد کرد الحدیث
ودر کافی در باب ولادت امام موسی کاظم علیه السلام در تفسیر آیه مبارکه حٰمٓ والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة
عن الکاظم ع انه سئله نصرانی عن تفسیر هذه الآیة فی الباطن فقال اما حٰم فهو محمد وهو فی کتاب هود الذی نزل
علیه وهو منقوص الحروف پس از این حدیث شریف مانند حدیث سابق معلوم میشود که هود علیه السلام نیز کتاب
آسمانی داشته اند ودر صافی در ذیل انّ هذا لفی الصحف الاولی ودر مجمع البیان ودر بحار ودر خصال وغیر اینها
از کتب تفاسیر واخبار از ابی ذر رضوان الله علیه از حضرت ختمی مرتبت سؤال کردند کم انزل الله من کتاب قال مائة
کتاب واربع کتب انزل الله علی شیث خمسین صحیفة وعلی ادریس ثلثین صحیفة وعلی ابرهیم عشرین صحیفة وانزل
التوریة والانجیل والزبور والفرقان الحدیث واگر کسی گوید حضرت در این حدیث شریف کتب منزله را مقید فرمودند
بیکصد وچهار کتاب در جواب گوئیم بلی صحیح است ولیکن قسمت این یکصد وچهار کتاب را نیز فرمودند وفرمودند

این یکصد و چهار کتاب از برای آدم و شیث و ادریس و ابرهیم و موسی و عیسی و داود و خود آنجناب نازل شده است
دیگر نظر بوده نه حضرت نوح و هود و صالح کتابی نداشتند اثبات شیء نفی ما عدی نمیکند تو دیدی در اخبار سابقه
که برای نوح و هود و صالح و سایر انبیاء کتابی ثابت فرمودند پس معلوم میشود در این حدیث مقصود بیان ما ذکر
بوده است و در حدیث مباهله و احتجاج حضرت رضا علیه السلام در مجلس مامون غیر از مذکورات از برای پیغمبران کتاب
دیگر نیز ثابت شده است مانند جامعه از برای حضرت آدم و شرح صلواة از برای ابرهیم و کتاب شعیا و غیرهم از انبیاء
هر کسی خواسته باشد باین دو حدیث شریف رجوع کند مجملا بهتر در این باب آنستکه بگوئیم که خدا هر چه کتاب فرستاده
و پیغمبر مبعوث فرموده است همه حق بوده اند و فعلا در نزد اهل کتاب ۳۹ سی و نه کتاب از عهد عتیق و ۲۷ بیست و
هفت کتاب از عهد جدید سماوی هست و همه این شصت و شش کتاب در نزد اینحقیر حاضرند ولکن اینحقیر بعضی از آنها را
سماوی نمیدانند و برخی را که سماوی میدانند محرف میدانند بطلان دلایلی که در باب اول و دوم همین کتاب مبارک خواهد
آمد انشاء الله تعالی و هر چیزیکه در کتب اهل کتاب است اگر مطابق قرآن و احادیث صحیحه است مقبول است یقینا و هر انچه
مخالف قرآن و احادیث صحیحه است مردود است بلا شبهه و هر چیزیکه قرآن و احادیث صحیحه از ذکر آن ساکت است بهتر
آنستکه ما نیز ساکت بشویم و بگوئیم هر کتاب و کلمه که از جانب خدا است ایمان داریم و هر انچیزیکه از جانب خدا نیست
منکر او میباشیم خذ ما وافق القرآن و اترك ما خالفه و اما اقتصار بر چهار کتاب کفر است یقینا چنانکه در پیش دانستی
عجب دارم از اینمرد که مسئله باین واضحی را انکار و بر انکار خود اصرار نمود معلوم استکه کتب فارسیه از حق الیقین و
حیات القلوب و عین الحیات را نیز ندیده است شاید دیده باشد از راه بغض و عناد و حسد عالما و عامدا حق را منکر
گردیده غیر از آنچه ذکر شد آیات و اخبار بسیار دیگر نیز در این باب وارد گردیده است از خوف تطویل بهمین قدر در اینجا
اقتصار شد بعد اینمرد در صدد اذیت و آزار اینحقیر بر آمده بعضی از اجامره و اوباش را با خود همدست نموده در مجالس و
محافل بنای هرزه گی و هتاکی را پیشنهاد نمودند و اسبابها از برای تخریب اینحقیر فراهم آوردند لیکن در هر باب و هر مورد
خدا وند حافظ و ناصر من بود لله الحمد که نتوانستند صدمه بحقیر برسانند مگر صدمه لسانی و خدا شکر تاکنون حافظ و ناصر
اینحقیر بوده است حتی باقی است انشاء الله در مستقبل نیز در هر باب حافظ و ناصر و معین خواهد بود اللهم احفظنی من
شر الظالمین و الحاسدین و الفاسقین و الفاجرین و الکافرین من العرب و العجم برحمتك یا ارحم الراحمین مجملا برویم بر
سر مطلب پس از مراجعت و معاودت موکب همایونی از سفر سیم فرنگستان هفدهم شهر ربیع المولود که روز ولادت حضرت
ختمی مآب صلوات الله علیه میباشد بنا بر قول علمای امامیه رضوان الله علیهم شرفیاب حضور مبارك شاهنشاه اسلامپناه
پناه خلد الله ملکه و سلطانه گردیده مشمول عنایات بلانهایات ملوکانه شدم پس از آن از دلایل اسلام اینحقیر استفسار
فرمودند بعضی را بحضور مبارك عرض نمودم امر و مقرر فرمودند که آن دلایل را بنویسم و بلحاظ انور برسانم امتثالا للامر علی الرأس
مشغول تحریر اینکتاب مستطاب گردیده در این بین بعضی رسائل و کتب فرقه پروتستنت که بنا بر زعم فاسد خود شان رد بر اسلام
نوشته بودند باینحقیر رسید مانند میزان الحق و تحقیق الدین الحق و دافع البهتان و دلایل اثبات رسالت المسیح و دلایل النبوة
و رد الغلو و طریق الحیوة و حل الاشکال و مفتاح الاسرار و غیر اینها از رسائل و کتابهای ایشان بعد از تأمل و تعمق در
آنها دیدم زیاده از حد بی انصافی و بی اعتدالی نموده اند و شبهها را بصورت دلایل نوشته اند و از حد خود تجاوز کرده اند
و این شبهها را با السنه مختلفه طبع نموده و منتشر کرده اند و احتمال این میرود عوام که وقوف تام از حقیقت دین و کتابهای ایشان
اطلاع ندارند بشبهه بیفتند و ملاحظه قول پیغمبر رحمت صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند هرگاه بدعتی در دین ظاهر شد
و عالم علم خود را ظاهر نکرد فعلیه لعنة الله دیدم بدعت روی زمین را گرفته است لهذا شبهات ایشان را نیز در اینکتاب مبارك

نقل وردخواهم نمود بحول وقوة الهیه وهرشبه را در موقع خود ذکر خواهم کرد وایضا در این بین مجالس مناظره و
مشاجره ما بین حقیر وما بین علمای پروتستنت منعقد گردید بحمد الله همه را جواب وملزم نمودم از آنجمله یک مجلس با مطران
واعظ بنگی دنیائی صاحب ترجمه سیاحت مسیحی ومجلس دیگر با استرس صاحب ومجلس دیگر ایضا با وارد صاحب ناظر
صاحب دعا لس ثلثه نسبتین ملزم شده فرار کردند واز برکت این مجالس چند نفر از مسیحیین بعضی اشکار وبرخی پنهان بشرف
اسلام مشرف گردیدند وصورت مجلس سیم طبع شده ومسمی به برهان المسلمین است الحمد لله علی التوفیق والهدایه
تشکر مینمایم وطلب مغفرت وعزت از درگاه احدیت میکنم از برای کسانیکه خوبی واحسان با این بیچارگان در حق این حقیر
نمودند ومرا نصرت کردند در طبع ونشر این کتاب مبارک بخصوص خدام آستانه مقدسه نواب مستطاب علیه عالیه متعالیه
شمس فلک عصمت وطهارت بانوی حرم جلالت عظمی حضرت قدسیه انیس الدوله دامت شوکتها وسطوتها وتوفیقها
که این حقیر را بعض خدمت ملت ودولت وحصول دعاگوئی وجود مبارک شاهنشاه اسلام پناه خلد الله ملکه
وسلطانه وخوشنودی خدا ورسول وائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین از مال حلال خود شان متحمل مخارج طبع ونشر این
کتاب مبارک گردیدند پس از مطالعه کنندگان این کتاب مستدعیم که اولا وجود مبارک شاهنشاه اسلام پناه وثانیا وجود
مسعود نواب مستطاب علیه عالیه حضرت قدسیه انیس الدوله را از دعای خیر فراموش نکنند واین حقیر را نیز از دعا
خوام کرد این بود بیان احوال پر اختلال مؤلف ومصنف این کتاب علی وجه الایجاز والاختصار بل الاختصار فی الاختصار
هدایت سیم اینکه اگر کلام در این کتاب مطلق باشد از کتابهای علمای پروتستنت منقول گردیده است بطریق الزام وجائیکه
نقل شده است پس اگر ناظر این کتاب ببیند اسلام ومذهب اثنا عشریه را لعن ببیند شک نکند وهر جا که از کتب اهل
اسلام نقل میکنیم غالبا مینمائیم که از کجا نقل شده است وسند را بدست میدهیم مگر اینکه مشهور باشد میان
مسلمین ومستغنی از ذکر باشد هدایت چهارم اینکه اگر در موضعی از مواضع این کتاب لفظی از قلم صادر شود
که موهم سوء ادب باشد بالنسبه بکتابی از کتابهای مسلم ومقبول در نزد اهل کتاب ویا بالنسبه به پیغمبری از پیغمبران
علیهم السلام پس ناظر کتاب نباید حمل بسوء اعتقاد حقیر نماید بالنسبه بکتب الهیه وانبیاء علیهم السلام زیرا که اسائه
ادب بالنسبه بکتابی از کتابهای خدا ویا بالنسبه به پیغمبری از پیغمبران علیهم سلام الله الملک المنان از اقبح قبایح است
در نزد این اقل احقر بلکه در نزد جمیع علمای اهل اسلام لیکن چون در نزد این اقل احقر ثابت نشده است نسبت این
کتابهای مسلم مقبول در نزد اهل کتاب بانبیاء علیهم السلام والهامی بودن شان هم ثابت ومحقق نگردیده است بلکه عکس این
در نزد این اقل ثابت ومحقق ومعلوم ومشخص است واینکه انکار بعضی مضامین این کتب بر هر مسلمانی واجب ولازم است وایضا
ثابت ومحقق است که اختلافات واغلاط وتناقضات وتحریفات قطعا در این کتابها واقع گردیده است پس در این صورت
البته این اقل احقر معذور خواهم بود در اینکه بگویم این کتابها الهامی نمیباشند وایضا معذورم در اینکه باشد انکار
میکنم بعضی قصه هائیرا که در این کتابها واقع گردیده است واین قصه ها را از امور الشنیعه میدانم مانند اینکه جناب
لوط علیه السلام شرب خمر نموده با دختران خود زنا کرد واز زنا با پدر حامله شدند وهر کدام پسری زائیدند ونسب بعضی از
انبیاء بنی اسرائیل باینها منتهی میشود مانند جناب داود وسلیمان وعیسی علیهم السلام کیف لا وحال آنکه اگر اینقصه صحیح واز
جانب خدا باشد لازم می آید که انبیاء ثلثه از اهل نجات نباشند بحکم توریه موجود معلا زیرا که موئبی وعمانی از اهل نجات
نیست یقینا شواهد متعدد در موقع خود مذکور خواهد گردید انشاء الله واینکه داود علیه السلام با زن اوریا زنا کرد واز زنا
با او حامله شد واشاره فرمود بامیر لشکر خود بیرکه اوریا کشته شود پس اوریا کشته شد وزن او را تصرف نمود وجناب
سلیمان علیه السلام از این زن متولد شد بنابر تحریر متی در باب اول از انجیل خود واینکه هرون علیه السلام گوساله ساخت ومذبح

هدایت چهارم

گوسالهٔ از برای او بنا نمودند پس هرون با بنی اسرائیل گوساله پرست شدند و سجده از برای او نمودند و قربانیهای تقرب از برای او ذبح فرمودند و اینکه سلیمان علیه السلام در آخر عمر باغوای زوجات خود مرتد و بت پرست شد و بتها را ستایش نموده و معبدها در مقابل اورشلیم از برای انها بنا فرمود و از کتب مقدسهٔ اهل کتاب توبهٔ آنجناب معلوم نمیشود بلکه از ظاهر کتابهای مقدسهٔ ایشان معلوم و مشخص میشود که مرتد و مشرک و بت پرست از دنیا رفت نعوذ بالله قال الله عز و جل ردًا علیهم و ما کفر سلیمان و لکن الشیاطین کفروا و اینکه نوح علیه السلام شرب خمر نموده و از شدت مستی منکشف العورة گردید و اینکه اشعیا علیه السلام سه سال و نیم بامر خداوند در میان مردها و زنها با عورت منکشفه غلیظه راه میرفت مانند دراویش و مجانین و اینکه حزقیال پیغمبر علیه السلام سیصد و نود روز با پلیدی مدفوعات و فضولات انسان و اگر نه مدفوعات حیوانات نان بخورد و اینکه هوشع نبی علیه السلام با یک زن زانیه عاشق شود و او را تزویج نماید و اولادی از برای او از آن زن زانیه متولد بشود و اینکه معجزهٔ اول جناب عیسی این بوده که در عروسی قانای جلیل آب را مبدل بشراب نمود و اینکه جناب عیسی شارب الخمر و باده پرست بود و حال آنکه حرمت شراب سایر مسکرات نیز مسلم است بنابر شهادت کتابهای مقدسهٔ ایشان و شواهد اینمدعا در فصل دوم از باب پنجم از همین کتاب مذکور خواهد گردید انشاء الله و دور نیست در همین مقدمه نیز اشاره باینمطلب بشود و در صافی از جناب امام محمد باقر علیه السلام ما بعث الله نبیًا الا و فی علم الله تعالی انه اذا اکمل له دینه کان فیه تحریم الخمر و لم یزل الخمر حرامًا الحدیث و اینکه جناب عیسی علیه السلام با زنهای زانیه رفیق بود و ایشانرا دوست میداشت و محبت مینمود ایشان نیز او را اسم او حضرا خدمت مینمودند مانند مریم و سوسن و غیرها که مشهور بفجور و زنا بوده اند بنابر شهادت انجیل و اینکه کودکان امرد بچه‌های بی ریش را دوست میداشت و در بغل و میخوابید ند مانند یوحنای مرید و غیره و اینکه آنجناب عوض خلق ملعون شد نعوذ بالله و اینکه حواریین آنجناب را در دست یهود گذاشته فرار نمودند و اینکه شمعون پطرس رئیس الحواریین وصی بلافصل زانی و یا تو امور آسمانی و زمینی مالک مقالید سموات و الارض بنابر شهادت این انجیل سه مرتبه جناب عیسی را پیش از بانگ خروس انکار نمود و از آنجناب تبری کرد و لعنش نمود و حال آنکه جناب عیسی فرموده هر کس در نزد انسان مرا انکار نماید من منکر او خواهم بود در نزد خدا و امثال ذلک از قبایح و همه این امور که مضامین کتب مقدسهٔ اهل کتابست در جای خود مذکور و مسطور خواهد گردید بعون الله و توفیقه و تاییده سبحانه و تعالی پس بر هر مسلمانی بخصوص شیعهٔ اثناعشری واجب و لازمست حتمًا که امثال اینقصه‌ها را که در کتب عهد عتیق و جدید واقع گردیده است انکار نماید و برهانا نیز واجب و لازم است که بگوئیم این امور و امثال اینها غیر صحیح و باطل است یقینًا و باعتقاد راسخ و ثابت و جازم اعتقاد نمائیم که ساحت نبوت بری از امثال این امور قبیحه است بدون شبهه چگونه عقل عاقل تجویز مینماید که خداوند جلت عظمته شخصی را از اهل عالم منتخب نماید و او را محل وحی خود قرار بدهد و منصب رسالت و سفارت با و عطا فرماید و او را واسطهٔ فیوضات ما بین خود و خلق خود قرار بدهد و او را امر نماید که بندگان مرا از امثال این امور قبیحه نهی بفرمای و ایشانرا بسوی حضرت جاودانی دعوت کن معرفت و محبت مرا در قلب ایشان جای ده و خود آنشخص نباید با امثال این امور را اعمال قبیحه مرتکب شود که امثال انها از هیچ ارذلی از اراذل دنیا شنیده نشده است قال الله عز و جل فی کتابه المبین اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب فلا تعقلون بلکه میخواهم عرض کنم از روی تجربهٔ صادقهٔ صحیحه معلوم و محقق گردیده که هر عالمی و مجتهدی و واعظی و کشیش و قسیسی اگر خود شمرتکب اعمال قبیحه باشد کلمات او در قلوب مؤثر نخواهد شد یقینًا پس با عدم اشتراط عصمت در انبیاء و رسل ثمرهٔ بعثت منتفی ارسال رسل و انزال کتب لغو و بیفائده خواهد بود و نسبت فعل لغو بخدا در منتهای درجهٔ قباحتست پس قول بعصمت

انبیاء متعین است و همچنین در علماء و واعظین اگر چنانک نباشد و مرتکب بعضی امور قبیحه بشوند وعظ ایشان
هباءً منثورا خواهد بود تکمیل نفس در قوهٔ علمیه و عملیه مقدم بر تکمیل غیر است یقیناً چه قدر خوب فرموده اند جناب
مسیح که اگر کوری عصاکش کور دیگر شود هر دو بچاه می افتند بدیهی است انخفته را خفته کی کند بیدار را اینمسئله مرکوز جمیع
اذهان سلیمه میباشد پس محتاج باقامهٔ برهان نخواهد بود در اینموضع و اگر براهین میخواهی عنقریب در وقت فرصت
براهین مسئله را ذکر خواهیم نمود و همچنین معذورم که غلط را غلط بگویم پس مناسب حال علمای پروتستنت نیست که
از اینحقیر شکوه و شکایت نمایند در این باب چنانچه در مجلس مناظره شکایت مینمودند که چرا اغلاط را غلط میگوئی اما خود ایشان
نمی بینند و ملاحظه احوال خود نمیکنند که چگونه از حد خود تجاوز نموده لیلاً و نهاراً تحریراً و تقریراً سفراً و حضراً مشغول
طعن و جرح هستند بر دین اسلام و پیغمبر والامقام و ائمه هدی علیهم السلام و قرآن و احادیث و همچنین بر علمای اعلام از
اهل اسلام چنانچه مخفی نیست بر کسانیکه رسایل ایشان را تتبع نموده باشند و چگونه الفاظ ناملایم از قلم و دهان ایشان صادر
میشود لیکن انسان عیب خود را نمی بیند اگر چه بزرگ باشد و عیب دیگر را می بیند اگر چه کوچک باشد مگر کسیکه خدا
چشم بصیرت او را گشوده باشد چه خوب فرمود جناب مسیح علیه السلام بنا بر روایت متی در باب ۷ هفتم از انجیل خود ۳ وَقُودِي
بُخَرْ بُوثْ كِلَهْ بِعَايْنِهْ اَخُونُوخْ وَقَارِيثْ بِعَايْنُوخْ لِوِيثْ بَاخُورِي الخ معنی بفارسی چنین میباشد ۳ و چونستکه خس را
در چشم برادر خود می بینی و شهتیریکه در دیدهٔ خود داری نمی یابی ۴ و چونستکه برادر خود را میگوئی که مرا رخصت ده تا خس را
از چشم تو بیرون کنم و حال آنکه در دیدهٔ تو شهتیر است ۵ ای ریاکار مزوّر اول شهتیر را از چشم خود بیرون کن آنگاه بکمال
بینائی آنخس که در چشم برادر تست توانی بیرون آورد انتهی هذا آیت پنجم آنکه بسا هست کلمه از شخص صادر میشود
که بر خلاف سنگینی مینماید اما نمی بینی که جناب مسیح علیه السلام چگونه فریسیان و کاتبان را که از اشراف و اعیان بودند باین الفاظ
خطاب مینماید وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که در ملکوت آسمان را بر روی مردم می بندید زیرا خود داخل آن نمیشوید
و داخل شدگان را از دخول مانع میشوید وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که خانهٔ بیوه زنان را می بلعید و از روی ریا
نماز را طول میکشید از آن رو عذاب شدید تر خواهید یافت وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که بر و بحر را میگردید تا
مریدی پیدا کنید وای بر شما ای ره نمایان کور ای جهال و کوران وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که نعناع و شبت و
زیره را عشر میدهید و اعظم احکام شریعت یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کرده اید ای ره نمایان کور که پشه را صاف میکنید
و شتر را فرو میبرید وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار زیرا که بیرون پیاله و بشقاب را پاک مینمائید ای فریسی کور وای
بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که چون قبور سفید شده میباشید ای مارها و افعی زادگان چگونه از عذاب جهنم فرار
کرده و قبایح ایشانرا حضرت عیسی اینقدر ظاهر کرد علی رؤس الاشهاد تا اینکه بعضی از ایشان شکایت کرده و گفتند که
تو ما را فحش میدهی چنانچه در باب ۲۳ بیست و سیم از انجیل متی و باب ۱۱ یازدهم از انجیل لوقا مرقوم و مسطور گشته است
و اهل کنعان چون کافر بودند لفظ سگان را بر ایشان اطلاق فرمود چنانچه در باب ۱۵ پانزدهم از انجیل متی رقم شده است
و جناب یحیی که اعظم انبیای بنی اسرائیل است بنا بر شهادت خود جناب مسیح علیهما السلام فریسیان و صدوقیان را باین نحو خطاب
مینماید ای افعی زادگان که شما را اعلام کرد که از قضای آینده بگریزید چنانچه در باب ۳ سیم از انجیل متی مسطور گشته است
پس در صورتیکه از جناب یحیی و عیسی علیهما السلام در مقام مناظره و مشاجره و منازعه و امر بمعروف و نهی از منکر امثال اینکلمات
صادر شده باشد از علمای ظاهره بطریق اولی در مقام مجادله و مشاجره و منازعه و مناظره امثال این کلمات بلکه مافوق
اینها بمقتضای بشریت صادر و ظاهر خواهد گشت اما نمی بینی که مقتدای فرقهٔ پروتستنت و رئیس المصلحین جناب لوطر
چه میگوید در حق مقتدای مسیحیین در عهد خود جناب پاپ که معاصر لوطر بود و هکذا در حق سلطان اعظم هنری هشتم

پادشاه لندن بعضی از اقوال او بطریق ترجمه از صفحه ۲۷۷ دویست و هفتاد و هفت از مجلد ۹ نهم از کاتلک هرالد
نقل میشود و صاحب کتاب مدعی است که این اقوال را از مجلد دوم و هفتم از مجلدات هفتگانه جناب رئیس المصلحین
نقل نموده است پس جناب رئیس ممدوح در صفحه ۲۷۴ دویست و هفتاد و چهار از مجلد هفتم المطبوع ۱۵۵۸ هزار و پانصد
و پنجاه و هشت در حق پاپ اعظم باین نحو رقم نموده است من اول کسی هستم که خدا او را طلب نموده و خواسته است از برای
اظهار اشیائیکه موعظه میشود تا بنهاد درمیان شماها و من میدانم که کلام الله المقدس درمیان شماها مثل مستی میباشد
پاپ پولس کوچک من (مؤلف گوید لفظ پولس با یاء متکلم از برای استهزا است) خود را حفظ کن از افتادن با جاری خود را حفظ
کن ای خر پیر پاپ پیش پای خر کوچک من شاید بعضی و پاپ بشکند زیرا که هوا داده امسال بسیار بد است و برف نیز دوست
دارد که قدم نهاده او لغزش میکند پس اگر افتادی مردم بتو استهزاء مینمایند و از من دور شو ای اشرار لا الی احمقها
ذلیلها خرها شما خیال میکنید و خودتان را افضل از خر میدانید و ای پاپ خری بلکه ای خر احمق همیشه در خوشی خواهی ماند
انتهی بعد در صفحه ۴۷۴ چهارصد و هفتاد و چهار از مجلد مسطور باین نحو رقم نموده است هرگاه من حاکم باشم هر آینه
حکم خواهم کرد که لشکر پاپ و متعلقین او را کفت بر ببندند پس از آن غرق نمایند در اسیائیکه در سه میل از روم واقع گردیده است
و در آنجا یک گودال بزرگیست (یعنی دریا) زیرا که حمام خوبیست از برای حصول شفا از برای پاپ و جمیع متعلقین او
از جمیع امراض و ضعف و من قول میدهم بلکه مسیح را کفیل میدهم بر اینکه هرگاه من ایشانرا غرق نمایم با ملایمت و نرمی
تا نیم ساعت که از جمیع امراض شفا یابند انتهی و بعد در صفحه ۴۵۱ چهارصد و پنجاه و یک از مجلد مذکور گفته است بدرستیکه
که پاپ و معتقدین او زمره اشرار و مفسدین و خداعین و کاذبین و کثیف اشرارند که پر است از اعظم شیاطین جهنم
و خود پاپ مملو است بحیثیتی که از آب دهن او نیز شیاطین بیرون میاید انتهی و در صفحه ۱۹ یکصد و نه از مجلد دوم المطبوع
۱۵۶۲ هزار و پانصد و شصت و دو گفته است اولاً گفته ام که بعضی مسائل جاهس مسائل انجیلیه است و الآن این قول
بر میگردم و گویم بعضی مسائل او انجیلیه نیست بلکه همه مسائل او انجیلیه هستند که دجال و حواریین او در مجلس کونستنس انکار
رد نموده اند و مشافهة بتو میگویم ای پاپ مقدس از برای خدا که جمیع مسائل جاهس که مردود شده اند واجب التسلیمند
و هر مسئله از مسائل تو شیطانیه و کفر است فلذلک مسائل مردوده جاهس را تسلیم و قبول مینمایم و استعد بتائیدها
بفضل الله مؤلف کتاب گوید از جمله مسائل جاهس این بود که سلطان و پاپ و قسیس زمانیکه مرتکب کبیره از کبائر بشوند
از سلطنت و قسیسیت معزولند پس از آن سلطان و کشیش نیستند و چون جمیع مسائل جاهس مسلم و مقبولند در نزد جناب
رئیس این مسئله نیز مسلم و مقبول خواهد بود بالضروره زیرا که جناب رئیس استثناء نکرد بلکه گفت جمیع مسائل او مقبول
و موافق انجیلند فعلی هذا هیچکس از تابعین این رئیس اهلیت از برای سلطنت و قسیسیت ندارد پس پروتستنتها نباید
سلطان و قسیس داشته باشند زیرا که در میان آنها کسی نیست که کبیره از کبائر از او صادر نشود و العجب کل العجب که عصمت شرط
نبوت نیست و انبیاء معصوم نیستند در نزد این رئیس و عصمت را شرط مینماید از برای سلطان و قسیس لعل منصب نبوت
کمتر از منصب قسیسیت و سلطنت ظاهر تر است در نزد این رئیس و اما الفاظ رئیس مذکور در حق سلطان اعظم هنری
هشتم اینها است در صفحه ۲۷۷ دویست و هفتاد و هفت از مجلد هفتم المطبوع ۱۵۵۸ هزار و پانصد و پنجاه و هشت
گفته است اول هیچ شکی نیست در اینکه لوطر میرسد زمانیکه بذل نمود سلطان اینقدر از زور خود را در کذب و
لغو دوم من تکلم میکنم با دیوث دروغگو و چون بجهه حمقیکه دارد مراعات ننمود منصب سلطنت خود را پس من چرا کذب
او را در حلقوم او رد میکنم سیم ای بوض خبیثی جاهل تو دروغ میگوئی سلطان احمق و سادق کفن هستی چهارم
این سلطان احمق و مصر لغو میباید این بود بعضی از الفاظ این رئیس در حق فرقه کاتلک از پاپ و معتقدین او و حال بعضی

الفاظ کاتلکیها را در حق سایر ارباب مذاهب زمتابعان جناب مسیح علیه السلام از وثیس و مرقوس از کتاب صلوة کاتلکیها
المطبوع سنه ۱۸۹۳ هزار و هشتصد و نود و سه که ثانی الحال در مطبع ولیم روکولین در شهر ابنیلک از ممالک نمسه بطبع
رسیده است پس صاحب کتاب مزبور بعد از آنکه شرایطی از برای مذهب صحیح قرار میدهد از صفحه ۵۱۲ پانصد و دوازده
تا صفحه ۵۱۷ پانصد و هفده از کتاب مزبور چنین گوید والآن اینچهار علامت را که علائم جماعت کلیسای صادقه مسیحیه است
مطابقه و مقابله کنیم از روی حقیقت و حقانیت بدون طرف و جانبداری با مذاهبی که در میان امت مسیح پیدا و نامیده میشوند
در نزد اهل هر مذهبی پیدا شوند این چهار علامت اهل آنمذهب اهل و جماعت خدای حی و ستون و بنیان صداقتند
و بس و خواهش میکنیم از جمیع ملتهائیکه مذهب کاتلک را ندارند خواطر ایشان از ما گرفته نشود زیرا که مقصود و منظور
ما ایراد عیب و خجالت دادن ایشان نیست بلکه منظور و مقصود ظهور حق و جلال خدا است و نجات دادن جانهای
خود ما ست که عزیزترین اشیاء است در نزد ما اوّلاً حال ملاحظه کنیم مذهب نسطوریها را اگر برادرهای ما هستند
اینچهار علامت که علامت مذهب صحیحند اینها دارند یا نه پر واضحست انکارش از جمله ممتنعاتست که مذهب نسطوریها
نه اتصال بحواریین دارد و نه مشارکت با مقدسین که از علائم مقبولیتها ست و امّا اتصال بحواریین ندارد زیرا که نسطور
که امام و پیشوای این مذهبست چهارصد سال بعد از مسیح و حواریین برخواسته و اینمذهب را اختراع کرده و دویست
نفر خلیفه و مطراپولیت و پاطریک با وکلای حضرت پاپ مارقیلسطینوس در سنه ۴۳۱ چهارصد و سی و یک مسیحی
خود نسطور و تعلیم او را تکفیر نموده شخص او و تعلیم او را خارجی دانسته و او را از منصب خود معزول و مرتدش شمردند
پس چهارصد سال قبل از آمدن نسطور کلیسای مسیح بود و نسطور در روی زمین نبود پس نسطوریها کاتلکیت ندارند
یعنی مشارکت مقدسان و عمومیت بجز در میان سوریت در هیچ جا و در میان هیچ ملت یکنفر نسطوری پیدا نمیشود
و حال آنکه یکهزار و پانصد ملیون نفوس در دنیا داریم تمامی نسطوریها پنجاه هزار و یا هفتاد هزار نفوس اند و چون این دو
علامت عمده در میان اینمذهب پیدا نمیشود لهذا اهل اینمذهب از اهل ضلالت و کفر و خارجی هستند بنابر فرمایش خود مسیح
که فرموده اگر کلیسا را قبول نکند در نزد تو مثل خارجی یا باج گیر باشد متی ایه ۱۷ باب ۱۸ (هجدهم) و امّا مذهب ارامنه و یعقوبیه
اتصال و کاتلکیت ندارند و امّا اتصال بحواریون زیرا که چون اوتکی و دیوسقوروس که امام و پیشوای ملت هستند چهارصد سال
بعد از حواریون برخواستند و تاسیس مذهب نمودند بدعت و ضلالت آوردند و بحکم ششصد و سی خلیفه و مطراپولیت
و پاطریک با وکلای مارلئون اوّل پاپ روم در سنهدوس کلقیدونه (قدیکوی) در سنه ۴۵۱ چهارصد و پنجاه و یک مسیحی
کافر شدند و از ملت خارج گشتند پس چهارصد و بیست سال پیش از ایشان کلیسای مسیح بود اوتکی و دیوسقوروس اسمشان
در روی زمین نبود پس مذهب ارامنه و یعقوبیه کاتلکیت نیز ندارند مذهب ارامنه در میان ارمنیها پیدا میشود و بس
و یک ملت بسیار کوچکی هستند و مذهب یعقوبیه در میان سریانیها پیدا میشود که از جمیع ملتهای دنیا کوچکتر و کمترند
و قبطیها که از شاگردهای دیوسقوروسند ایشان نیز در مصر و در حبشند در جاهای دیگر از دنیا پیدا نمیشوند سیّم
امّا مذهب خورومنائیها که الآن کریک گفته میشوند اتصال و کاتلکیت ندارند و امّا اتصال بحواریین زیرا که پتیوس
که خورومنائیها را از جماعت رومیها سوا کرده و تفرقه در میان ایشان انداخت و شق عصا نمود هشتصد سال بعد از
مسیح و حواریون برخواسته و این پیشوا پتیوس مرد خواجه بود در خانه سلطان عصر خود من غیر حق ماراغناطیوس
پاطریک اسلامبول را اخراج نمود و کرسی او را ضبط نمود و بحکم سیصد و هشتاد و سه خلیفه و مطراپولیت و پاطریک
با وکلای مارنقلیئوس اوّل پاپ روم در سنهدس عامه چهارم اسلامبول در سنه ۸۶۹ هشتصد و شصت و نه تکفیر شده
و از منصب خود معزول گشته و خارجی خوانده شد پس هشتصد سال پیش از او کلیسای مسیح بود و اسم پتیوس در روی

زمین نبود پس مذهب پتیوس ندارد نه اتحاد کلیسا و نه تقدس و نه اتصال بشاگردهای مسیح و نه کاتلکیت
امّا اتحاد کلیسا ندارد زیرا که در میان خورومانیها بر تنهائی سه و یا چهار پاطریرک پیدا میشود و این سه چهار
نفر حکومت بر همدیگر ندارند و یکنفر رئیس مطاع در میان ایشان پیدا نمیشود که مرجع کل باشد در دین و مذهب
و همچنین اتحاد کلیسا نیز در میان ایشان یافت نمیشود زیرا که همه مملکتها یکه پتیوس لها را از رومیها سوا کرده از
خورومانیها سوا هستند و کلیسای خورومانیها هیچ حکمی و ریاستی بر ایشان ندارد مثلا بولغاریها و خوینها و
مولداویها و روسیها و غیرهم که از خورومانیها منشعب گردیده اند و هر کدام از این ملتها یک کلیسای علیحده
گشته و از همدیگر جدا شدند اعتقاد علیحده تاسیس نمودند بر ضد همدیگر و یک رئیس بر خود و از خود دارند پس واضح
و آشکار گردید که مذهب پتیوس خواجه اتحاد ندارد بلکه پر از اختلافست تقدس هم ندارد زیرا که مذهبی که رئیس و
مؤسس او یکمرد ظالمی باشد و بقوه جبریه پاطریرک ذیحق را اخراج نموده باشد و کرسی او را بجرمت ضبط کرده باشد
را محرحقانیت و تقدس را او نخواهد آمد اتصال بشاگردهای مسیح نیز ندارد زیرا که هشتصد سال بعد از تلامذه
مسیح ظهور کرده است و کاتلکیت نیز ندارند زیرا که هر کدام از ملل مذکوره کلیسای علیحده دارند چهارم و امّا مذهب
پروتستانیها دارای هیچکدام از پنجها رعلامت نیستند که آن کلیسای راست مسیح ندارند و اتحاد نیز ندارند تقدس هم
ندارند اتصال بشاگردهای مسیح هم ندارند دارای کاتلکیت هم نمیباشند اتحاد ندارند زیرا که هیچ رئیس قبول نمیکنند و
هیچ تربیت دهنده ندارند نه از برای تعلیم شرع مسیح و نه از برای چرانیدن مرعای مسیح بلکه هر یکی از اینها موافق عقل
خود و موافق ایمان خود حرکت مینمایند از پنجه چند هزار مذهب در میان ایشان پدید آمده است دارای تقدس نیز
نمیباشند یعنی عمل بشرع مسیح نمیکنند زیرا که لوطر که پدید آورنده مذهب پروتستانیهاست رئیس و پیشوای ایشان هست
یکمرد کاهنی و رهبان یعنی تارک دنیا و صاحب نذر بود که زن نبرد و هیچ حکومتی در کلیسای خدا نداشت از راه خود در رفت
و بضد کلیسا ایستاد و نذر خود را شکست و یکی از زنها که تارک دنیا بود از راه در کرده و او را از برای خود تزویج نمود و
حال آنکه آن ضعیفه هم نذر داشت که شوهر نکند و در توریة گفته شده است هنگامیکه نذری بخداوند خدایت مینمائی در
ادا نمودنش تاخیر منما زیرا که خداوند خدایت البته آنرا از تو مطالبه خواهد نمود و باعث گناه تو خواهد شد توریة مثنی
باب ٢٣ بیست و سیم آیه ٢١ بیست و یکم مارلئون وده پاپ دیگر از پاپهای روم تکفیرش کرده و از ملت اخراجش نمودند
در سنه ١٥٢٠ هزار و پانصد و بیست از میلاد و پس از آن سنهدوس عام روم خود او و تعلیم او را تکفیر و اخراج نمودند و
کسیکه نذر و مسکنت خود را بشکند و نذر عدم تزویج و نذر گوش دادن و بضد کلیسای خدا بایستد و کلیسای خدا را گوش
نکند و بفرمایشات خود مسیح کم کچی و خارج از دینست و تقدس بسیار دور است از چنین شخص اتصال بحواریین هم
ندارد زیرا که پانزده قرن بعد از حواریین بیرون آمده است و هزار و پانصد سال پیش از لوطر کلیسا بود و کلیسای مسیح
بود و اسم لوطر در روی زمین نبود اگر یکنفر زندی یکسال بعد از پدر متولد شود در شریعت ولد حلال خوانده نمیشود پس
چگونه قبول میشود مانند مذهب متصل مذهبی که هزار و پانصد سال بعد از مسیح و حواریین ظهور و بروز کرده باشد
در شرع و دیوان هر کسی قبالة که در دست دارد ملک بنحو حلیت مختص با و خواهد بود کاتلکیت هم ندارد زیرا که همه پروتستانها
هر کدام مذهب علیحده و جدا دارند از طایفه دیگر از برای یک مملکت و یا از برای یک ملت بعد صاحب کتاب گفته است
سزاوار است در اینجا که کلمات یکمار افریم در حق آنانکه زمان خود نقل کرده است در اینجا نقل نمائیم بعد کلمات افریم را
بضد لوطر نقل کرده است مؤلف حقیر گوید نقل کلمات او را در این موضع لازم ندانستم بعد در صفحه ٥١٧ پانصد و هفدهم
صاحب کتاب گفته است هیچکدام از ارباب این مذاهب علایم کلیسای راست مسیح را ندارند و هیچکدام از این مذاهب مذکوره

از حواریون نرسیده بلکه همه اینها بعد از قرنهای زیاد بعد از شاگردهای مسیح بدنیا آمده اند و بعضی کلیسای خدا برخواسته
و کلیسای خدا ایشانرا بحقانیت تکفیر نموده و اخراج از ملت فرموده از بجهة از برای ما لازمست که رئیس و مروس اینمذهبرا
مانند باج گیر و خارجی محسوب نمائیم انتهی از سوریث یعنی زبان کلدانی ترجمه شد پس از کلمات مرقومه چنین مستفاد و معلوم
میشود که اطلاق امثال این الفاظ بر خصم جایز باشد در نزد کاتلك و پروتستنت مگر اینکه گویند این الفاظ بمقتضای بشریت
ازین پیشوایان و رئیسان و معلمان در حق همدیگر صادر گردیده است و اینحقیر انشاء الله تعالی لفظیرا ذکر نخواهم کرد عمداً
در حق علمای مسیحیه که موازن باشد با الفاظ این پیشوایان در حق همدیگر لیکن هرگاه سهواً لفظی از قلم صادر گردد که مناسب
شان کشیشها نباشد فی زعمهم مستدعی و خواهشمندم که عفو و اغماض نموده و مرا از دعای خیر جناب و منا فراموش نکنند
زیرا که از روی غرض نفسانی بر تحریر این کتاب مبارك اقدام ننمود بلکه اینحقیر خود را در حضور خدای عادل مقدس جلت عظمته
مدیون میداند که حق را بطوریکه از برای این بندهٔ شرمنده منکشف گردیده از برای دیگران نیز ظاهر و روشن نماید بلکه
انشاء الله سبب هدایت بنای جنس اینحقیر شود علاوه بر این متی در آیهٔ ۴۴ از باب ۵ پنجم از انجیل خود از قول جناب مسیح
علیه السلام چنین نقل نموده است ۴۴ اما من بشما میگویم که دشمنان خود را محبت کنید و برای لعن کنندگان خود برکت
بطلبید و آنانیکه از شما نفرت کنند احسان کنید و هر کس که بشما فحش دهد و زحمت رساند دعای خیر کنید ۴۵ تا پدر
خود را که در آسمانست پسران شوید زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع میسازد و باران بر عادلان و ظالمان میباراند
۴۶ زیرا هرگاه محبت کنید آنانیرا که بشما محبت مینمایند چه اجر دارید آیا باج گیران چنین نمیکنند ۴۷ و هرگاه برادران خود را
فقط سلام گوئید چه فضیلت دارید آیا باج گیران چنین نمیکنند ۴۸ پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمانست
انتهی فعلیهذا اینحقیر خوبم باید علمای مسیحیه باید از دعای خیر فراموشم نکنند والا مخالف جناب مسیح خواهند بود بحکم آیات
مذکوره و چون کاتلکیها مذاهب مشهورهٔ مسیحیین را بنا بر زعم خود باطل کردند و در حقیقة هم باطلند اکنون بر ما لازم شد
بنظر انصاف بعضی قواعد مذهب ایشان نظر کنیم و یك راز عمدهٔ از رازهای کاتلك که آنرا قوربنه مقدس میگویند بیان
نمائیم و نوما بقی را قیاس بر این نما زیرا که نقل همه قواعد و رازهای ایشان موجب تطویل کلام و تکدر خواطر ناظر است و
صورت آن بنحو اجمال اینستکه نانی در کلیسا درست میکنند و دعا میخوانند و اعتقاد ایشان اینستکه این نان مستحیل بجسد
میشود در صفحه ۴۷ چهل و هفتم از کتاب الصلوة ما بق الذکر در بیان این عقیده چنین گوید در نان مقدس رب ما یسوع مسیح
خودش است خدا و انسان یعنی بلاهوت و ناسوتش و یك اقنوم از اقانیم ثلثه است یعنی بعد از تقدیس نان مستحیل میشود به
مسیح کامل بلاهوت و ناسوت و یك اقنوم از اقانیم ثلثه که او یعنی مسیح فرزند خدای حی است که از ابد با پدر خود بوده و از
آسمان نازل شد و مجسم گردید و انسان شد و در میان ما ها منزل گرفت و همان رب ما مسیح است که از مریم بتول متولد
شد الخ بعد در صفحه ۱۶۳ یکصد و شصت و سه گوید مقرر اینرا زکیست بجز حضرت مسیح اینرازها از آسمان آمده اند
زیرا که جمیع مصالح از آسمان آمده اند بدرستی اینمرحله یك عجیبه بزرگ البته است که خدا منرا از آسمان از برای جماعت بنی
اسرائیل فرستاد و جماعت کار نمیکردند و میخوردند لعل تو بگوئی این نان تقدیس همان نان عادیست بلی قبل از
خواندن کلمات مقدسه همان نان عادیست ولی بعد از تقدیس مستحیل بجسد مسیح میشود اینمسئله را مضبوط نمائیم
که چطور راست میاید که نان مستحیل ببدن مسیح شود بسبب تقدیس که تقدیس بچه کلماتی و بچه حکمی میشود بکلمات
مسیح زیرا که چیزهای دیگر که گفته میشود از قبیل شکر الهی و نماز از قبیل جماعت و سلاطین و مردمان دیگر هیچ
بر از مقدس کامل میرسد آنوقت دیگر کاهن بادهن خود حرف نمیزند بجز اینکه کلمات مسیح را استعمال مینماید پس کلمات
مسیح را از تقدیس مینماید کدام کلمات مسیح یعنی آن کلماتیکه بسبب آنها جمیع اشیاء موجود شد الخ صفحه ۱۶۴ یکصد

شصت وچهار فرمود خدا یما مسیح آسمان موجود شد وفرمود زمین موجود شد وفرمود دریاها موجود شد وفرمود
جمیع اشیاء موجود شدند پس می بینی که کلمات مسیحیه چه قدر صاحب مرتبه وقدرتند پس کلمات مسیحیه در صورتیکه
چنین اثری داشته باشند که معدوم را موجود کنند پس در تبدل جسم موجود بجسم دیگر بطریق اولی موثر خواهند شد و
آسمان نبود دریا نبود زمین نبود ومسیح فرمود اینها موجود شدند (نعوذ بالله من هذا الکفر ثالث) حال جواب تو را می
گویم این نان قبل از تقدیس جسد مسیح نبود وبعد از تقدیس جسد مسیح میشود بی شبهه خود مسیح فرمود شد از کتاب
مار امیروسیوس که در بیان راز نوشته است نقل شد بعد در صفحه ١٦٥ یکصد وشصت وپنج در زیارت دوم گوید
کلمه گوشت شد در میان ما ساکن گردید یوحنا باب ١ اول آیه ١٤ چهاردهم فرزند خدای حی گوشت شد تا ماکول
تا شد از برای ماها بجهة اینکه او را بخوریم وبا او زنده بمانیم این دل ما را اینقدر تا وسعت فریده بود اگر جمیع دنیا را در او
میگذاشتند پر نمیشد وهیچ چیزی پیدا نکرد خدا صفحه ١٦٦ یکصد وشصت وشش که بتواند این دل ما را سیر کند جز اینکه
خودش داخل شکم ما بشود تو را شکر میکنم ای رب من وخدای من تو را تمجید میکنم بجهة این کرامت چون کتب مقدسه را ملاحظه
میکنیم کلمات تو از آفتاب در نصف النهار روشن ترند بوضوح تمام میفرمائی که نان تقدیس جسد وخون تو است در زندگانی
خود فرمودی منم نان حیوة (نه نان مرده وخشك) که از آسمان آمدم آن نانیکه من میدهم اینجسد منست که از بجهة زندگانی
دنیا داده ام جسد تو بدرستی خوردنیست وخون تو بدرستی آشامیدنیست یعنی حقیقة نه مجازا در هنگام مرگت قول
خودت را کامل کردی نان را برداشتی ودعای برکت براو خواندی وفرمودی اینست جسد من که از قبل شما داده میشود
وکاسه را برداشتی وفرمودی اینست خون من که از قبل شما ریخته میشود این فرمایش اسنکه خودت کردی واینکلم را
بکاهنان سپردی وفرمودی اینکار را بکنید از برای تذکره من ببین روح القدس چه میگوید در دهن پولس بجهة آن
فرمایش که کاهنان نان تقدیس مینمایند آگاه باش که از ابتدای ظهور مسیحیت آن کاسه تشکر که او را تقدیس مینمائیم شراکت
خون مسیح نیست وآن نانیکه او را پاره میکنیم شراکت جسد مسیح نیست یعنی هست پس اینکه از نان خدا میخورد واز کاسه
او می آشامد که لیاقت تیم حله را نداشته باشد مدیون خون وجسد مسیح است وشخص گنه کار میخورد ومی آشامد از برای خود
وفرق نمیگذارد ما بین جسد مسیح ونان عادی واینك نوزده قرنست جمیع قواعد قدیمه وتمامی معلمان متفق الکلمه اند تعلیم
تو را وعظ مینمایند تمامی مؤمنین که در چهار گوشه زمین هستند همیشه زانو بر زمین زده نان تقدیس را سجده مینمایند صفحه
١٧٠ یکصد وهفتاد تولی مسیح پسر خدای حی متی باب ١٦ شانزدهم آیه ١٦ انشهادت شمعون پطرس که ابراز ادا
نمود در حق مسیح در حضور جمیع حواریین وگفت تولی مسیح پسر خدای حی همیشه در جمیع قرنها تا امروز جمیع فرزندان
آن عیسا که بر قبر مارپطرس بنا شده است همیشه شهادت داده ومیدهند حتی خون خود شانرا نیز میریزند در راه این
یك کلمه که عیسی پسر خدای حی است بعد صاحب کتاب گوید بلی ای عیسای عزیز تولی مسیح پسر خدای حی بتو اظهار میکنم
واز برای تو سجده مینمایم وبدرستی میدانم تو را در میان نان تقدیس مسیح پسر خدای حی ای رب من وخدای من چون خواستی
متکلم شوی با بنی اسرائیل در بیابان بر طور سینا نزول نمودی یکذره از جلال خود بایشان نمودی رعب بر ایشان غالب شد
ونتوانستند بتو نزدیك شوند وصدای تو را بشنوند واز بنی انسان نیست کسیکه تو را ببیند وزنده بماند از اینجهة تو در
الوهیت خود را پوشانیدی با نجسد یکه از ما گرفتی وآمدی صفحه ١٧١ یکصد وهفتاد ویك باین دنیای دنی در زی
یك نوکر تا اینکه هیچکس از تو نترسد گنه کاران وباج گیران نیز بتو نزدیك شوند وبچه های صغیر خود شانرا ببغل تو بیندازند
از تو برکت وبوسه بگیرند یا یسوع البته اگر از برای ما ظاهر میشدی با ن نورانیتی که در آسمان داشتی هیچ زنده نمیتوانست
با تو روبرو شود واگر جسد صرف بودی بی الوهیت مانند سایر آدمیان هیچکس نمیتوانست تو را بخورد از اینجهة هم الوهیت

از کتاب انیس الاعلام

۱

هم آدمیت خود را پنهان کردی زیر صورت یک لقمه نان تا بتوانند همه تو را بخورند بدرستی در حضور تو این بنی اسرائیل بوضوح تمام گفتی این است جسد من این انجیل در جمیع ازمنه والسنه شهادت میدهد در حق نان تقدیس که بدرستی بدن تو است آری ما ها ایمان می آوریم باو یعنی بنان تقدیس بتمامی قلب که بدن تست خیلی رضا هستیم که ما را با تو در خصوص این عقیده گنه کار بدانند آری مادامیکه یکنفس در من باقی مانده است همیشه میگویم توئی مسیح پسر خدای حی و در قبر استخوانهای من نیز شهادت میدهند که توئی مسیح پسر خدای حی در میان نان تقدیس چونکه امیدوارم باین بدن تو که امروز در زندگانی خود او را میخورم و همان بدن تو که او را خورده ام در روز قیامت مرا از میان مرده ها زنده خواهی کرد انتهی ملخصًا از صفحه ۱۷۲ یکصد و هفتاد و دو نقل شد بعد در صفحه ۱۷۳ یکصد و هفتاد و سه گوید در اینجا تو خودت در میان ما منزل کرده ای رب و خدای قادر چه قدر عزیز اند این کاغذها که در میان اینها نشسته و چه قدر مقدس شد این مذبح های ما که در اینها منزل کرده بر دوستی انوقتی که در حضور نان مقدس ایستاده ام تو را سجده میکنم حقیقةً ای سلطان السلاطین با تو متکلم میشوم و تو را در میان نان می بینم ای خدای من زیاده بر این دیگر چه میخواهم در روی زمین توئی زینت آسمان و توئی که آسمان را زینت داده و سبب خوشحالی آسمان توئی اینک کلیسای ما را فردوس کرده از برای ما بحضور مبارک خود در کلیسا و در میان نان تو هم ملائکه بودی و قسمت ما شده تو را میخورم اگر ممکن بود نسبت تجلی بنا کنان ملاء اعلی اگر و بیان نیز حسد میبردند بینی نوع انسان از جهة نان تقدیس چنانچه در تمام دهها یعنی تفاسیر و کتب شریعت گفته شده است خوشا بحال آنانکه هر روز بخانهٔ تو می آیند تا ابد تو را شکر مینمایند دیگر لازم نیست که از آسمان بروم خود آسمان بکلیسا نزول کرده است و درهای خانه تو همیشه باز است خوشحالی تمام در دنیا همین است که هر روز آمده تو را عبادت کنم انتهی ملخصًا بعد در صفحه ۱۷۵ یکصد و هفتاد و پنج گوید یا رب چه عهد شده است و چه میدهد بآنهائیکه قبول کنند و مسیح را بلاهوت و ناسوت بخورند آنهائیکه قبول کرده اند که وحق و مزد بایشان داده شده است که پسران خدا باشند آه خوشا بحالت اگر بسطیا نرچون قبول میکنی خدای خود را در خود آنوقت که او را میخوری یا خون خود صفحه ۱۷۶ یکصد و هفتاد و شش فرمان از برای تو مینویسد که پسر خدا شدی در میان جمیع موجودات یک اتحاد و اختلاط و امتزاج پیدا نمیشود که مانند نان تقدیس باشد سبب امتزاج و اتحاد ما با مسیح جسدش با جسد ما بسبب خوردن نان تقدیس متحد میشود و خونش در میان رگهای ما جوش میخورد روح او در ما منزل میکند و سهمی و قسمتی از الوهیت خود بما میدهد مؤلف حقیر گوید این کلمات صریحند در اینکه هر کس نان تقدیس را خورد حقیقةً عیسی و خدا میشود فعلیهذا تثلیث چه معنی دارد چرا نگوئیم تمام کسانیکه نان تقدیس را خوردند خدا هستند این حقیر نیز در ایام جاهلیت خیلی از این نان تقدیس را خورده ام پس این حقیر نیز باید یک خدائی از خدایان مسیحیین باشم پس من که خدای ایشانم بنا بر زعم خودشان میگویم ای بندگان من کافر شده اید دین و مذهب شما باطل است شما مشرک و بت پرست هستید و اگر طریق نجات میخواهید باید دین اسلام را قبول کنید الا اینکه چون خیلی شریک دارم در خدائی خود شرکاء نمی گذارند حق ظاهر شود در میان الهه نزاع واقع شده است در تعیین حق جنگ جنگ خدایانست و خالی از تماشا نیست پناه میبرم بخدا از کوری دل اللهم لک الحمد علی ما هدیتنی مجملا برویم بر سر سخن پس در چنین وقت کامل میشود آن کلام بزرگ که خدای پدر در ابتدای خلقت دنیا فرمود که انسان را بصورت خود موافق مشابهت خود بسازیم تکوین باب ۱ اول آیه ۲۶ مؤلف گوید مقصود اینکه چون نان تقدیس را خوردند آکلین خدا شدند و آن سخنی که فرموده بود که انسان را بصورت خود موافق مشابهت خود بسازیم کامل شد بعد گوید آنانیکه قبول کردند اجر بایشان داده شد که پسران خدا شدند همیشه مجدد نمائیم آن صورت خدا را در خودمان تا اینکه نان تقدیس خیلی بخوریم و آن فرمان او نوشته بشود در دل و پیشانی ما و هرگز نگذاریم خون او که مخلوط بخون ماست مبدل باب بشود یعنی مکرر باید نان تقدیس را خورد که او الوهیت معزول نشوند

انتهی ملخصاً بعد در صفحهٔ ۱۷۷ یکصد و هفتاد و هفت چنین گوید منم نان حیوة یوحنا باب ۶ ششم آیه ۳۵ از روزیکه
آدم گناهکار شد و از مقام قرب الهی ساقط شد نه اینکه خدا همین او را از فردوس بیرون کرد بلکه ملکی را دم در قراول گذاشت
و آنملك شمشیر آتشین در دست داشت که دیگر حضرت آدم نتواند دوباره بسوی فردوس برگردد و از اندرخت حیوة
بخورد که تا ابد زنده بماند چنانچه در توریة تکوین گوید باب ۳ سیم آیه ۲۲ امّا الآن نه اینست که عیسی قلعه را شکست
و بس بلکه عقب ما میفرستد و ما را تکلیف مینماید بلکه مجبور مینماید که داخل خانه او بشویم و نان او را بخوریم و حیوة ابدی را
پیدا کنیم از برای این جسم ناتوان آن نان کدام است خدای ما یسوع مسیح خودش است که در واز نان مقدّس است نه اینکه این نان
تقدیس شباهت و یا تذکره باشد و نه اینکه نان خشکیده و مرده باشد بلکه نان زنده و پر از زندگانیست زیرا که بعد از تقدیس
نان نیست بلکه خود مسیح است که از آسمان نازل شد و زندگانی دنیا از اوست بلکه بدن مسیحست آن بدنیکه بدار کشیده شد از
برای نجات کل دنیا منم نان حیوة مؤلّف گوید از این تقریرات چنین معلوم میشود که در نزد مسیحیین صفات خدا نیز تغییر پذیر
یابند زیرا که اوّل رحمن و رحیم نبود از اینجهة رضا نشد که حضرت آدم از میوهٔ حیوة بخورد و همیشه زنده بماند بعد رحمن و رحیم
شد و خودش آمد بدنیا و مجسّم شد که مردم او را بخورند و زنده بمانند بعد صاحب کتاب گوید آری بدرستی ۱ آن نان حیاتست
مسیح از برای سفر آخرت ما و در این دنیا ۲ و زیادتی زندگانیست در وقت مردن ۳ تخم زندگانیست در میان استخوانهای ما
آ بنی اسرائیل چهل سال در بیابان بودند صفحهٔ ۱۷۸ یکصد و هفتاد و هشت منّ را میخوردند که هر بامداد از آسمان از برای ایشان
میبارید و از آن سنگ آب می آشامیدند و آن سنگ را با خود میبردند و آن سنگ شبیه خدای ما یسوع مسیح بود الآن ما متابعتاً
مسیح در این دنیای خراب میخوریم از آن نان زنده که از آسمان آمده است و از پهلوی خدای ما مسیح میآشامیم و چنین زنده میمانیم
بنی آدم با کل عمر خود را نگاه میدارد و بسبب اکل بزرگ میشود همچنین روح نیز بسبب نان تقدیس آن زندگانی روحانیرا نگاه
میدارد پیش میرود بمیان تقدس آن خوراك را میخورد و او مستحیل میشود بخون و گوشت خود ما ن باو زنده میمانیم قربانی مقدّس
آن جسد مسیح است بدرستی خوردنیست اینجسد فرق مابین نان تقدیس و نانهای دیگر اینست آنچه را که ما اکل مینمائیم مبدّل
بگوشت و خون ما میشود امّا نان تقدیس ما را مستحیل و مبدّل بخود مینماید و ما را مانند خود میکند خدای ما مسیح گفته است
من زنده هستم از اینجهة پدر امّا آنکه مرا میخورد بسبب من زنده میماند یعنی زندگانی خدا در پسر خدا است و آنکه نان تقدیس را
میخورد زندگانی پدر و پسر در اوست و بسبب او زنده میماند از اینجهة مار پولس گفته من بخود زنده نیستم بلکه زندگانی من با
مسیح است بعد در صفحهٔ ۱۷۹ یکصد و هفتاد و نه گوید خوشا بحال آنجانیکه تو قسمت او باشی ای خدای ما مسیح در تنگنائی خوشا
بحال آنکه یك نان تقدیس خوبی قبل از موت بخورد سرش را بر زانوی مسیح میگذارد و در بغل مسیح جان میدهد بعد در
صفحهٔ ۱۸۰ یکصد و هشتاد چنین مینویسد آنوقتیکه یوسف برادرهای خود را دید که در حضور او ایستاده اند هر چند که
از راه حسد خواسته بودند که او را بکشند و مانند اسیر او را فروخته بودند و او همه این بدیها را فراموش کرد خون مبدّل
بآب نمیشود آنوقتیکه با ایشان روبرو شد صورت یعقوب پدر را در ایشان دید خونش بر ایشان جوشید و گریه گلوگیرش
نمود جز خوبی هیچ نتوانست در حق آنها نماید و هکذا آنکه نان تقدیس را خورده است روز قیامت خدا در او نگاه میکند
صورت پسر خود را در او می بیند و خون فرزند یگانه خود را در رگهای او مشاهده مینماید خواهد فرمود اینست فرزند
پسر عزیز من با و خوشنودم داخل شو بخوش بختی و خوشوقتی صاحبت و اکل نان تقدیس را بپای حساب نمی آورند و در موقف
حساب نگاه نمیدارند بلکه از موت بزندگانی میرود و اگر بدن خورنده نان تقدیس در این دنیا بماند ایضاً نان تقدیس او را
زنده مینماید و با جلال او را بر میخیزاند حال بجواب ای آکل این نان مؤمن بمسیح امید خود را با خود برده و هیچکس نمیتواند او را
از دست تو بگیرد نان تقدیس تخم زندگانیست از برای روز قیامت بعد در صفحهٔ ۱۸۱ یکصد و هشتاد و یك چنین گوید

پس همیشه بدن مسیح متحد است با جسد ما و خون او در ان میباید در رگهای ما و جوش میخورد در جگر ما و روح او حلول
کرده است در ما اسم او نوشته شده است در دل و پیشانی ما بخوریم همیشه با محبت بزرگ در زندگانی خود مان تا قسمت
ما باشد در وقت مردن بعد در صفحه ۱۸۲ یکصد و هشتاد و دو چنین گوید مسیح از سینه پدر خود بسینه مادر مریم نازل
شد از آسمان بزمین از الوهیت با انسانیت از شکم مادر و باکره خود با نحو نزول کرده پادشاه پادشاهان در طویله متولد شد
و پشت سر حیوانات و در آخور او را خوابانیدند و از آخور بدار تشریف برد از دار بقبر رفت از قبر باسمان تا این از این کلمات معلوم
میشود که خدا مریم بعد در صفحه ۱۸۴ یکصد و هشتاد و چهار چنین رقم یافته است هنگامیکه عیسی در دل تو منزل کرده است جان
خود را بتو داده است دیگر هیچ چیز را از تو مضایقه نخواهد کرد انتهی ملخصا بطریق ترجمه مؤلف گوید از کلمات مسطوره
چند امر مستفاد میشود اول نان تقدیس قبل از تقدیس نان است و بعد از تقدیس مستحیل میشود بمسیح کامل بلاهوت
و ناسوت حقیقة نه مجازا دوم خورنده آن نان حقیقة مسیح را خورده است بلاهوت و ناسوت سیم خورنده نان
مزبور سهمی از الوهیت باو داده میشود و با مسیح متحد میگردد گوشت او گوشت مسیح و خون او خون مسیح است چهارم
نانهای معتاد مبدل بگوشت میشوند ولی این نان شخص آکل را مبدل بمسیح مینماید و این هم جمله از خواص لازمه این نان است پنجم
شراب معهود مبدل بخون میشود بعد از تقدیس حقیقة ششم این نان و شراب را باید سجده کرد سجده حقیقی زیرا که مسیح هستند
هفتم کاهن در حین تقدیس مسیح را در نان می بیند حقیقة هشتم خورنده این نان و شارب این شراب بی تردد و شک و
شبهه بهشت میرود و هیچ سؤالی از او نمیشود زیرا که خود آکل این نان و شارب این شراب خداست نهم اقنوم ابن ملهم شد
از برای اینکه ماکول بشود دهم حقیقة خدا مسیح است و خالق زمین و آسمانها است معلوم است کسیکه معتقد کلمات مزبوره
باشد درباره گناه در خوف و تشویش نخواهد بود و از ان دوری نخواهد جست بلکه بیمحابا مرتکب گناه و در صدد انجام هوا و
هوس نفسانی خود خواهد بود زیرا که با خود خواهد گفت بعد از ارتکاب بجمیع معاصی از قبیل سرقت و زنا و لواط و خوردن
مال غیر و امثال ذلک در سالی یکمرتبه یا در مدت عمری یکمرتبه یا که در حین سکرات موت از نان و شراب مزبور خواهم
خورد و نوشید و جمیع گناهان من بدینواسطه آمرزیده پسر خدای حق و مستحیل بمسیح خواهم شد و چون روز قیامت میشود
خدا صورت پسر خود را در من خواهد دید و بدینواسطه میل بارتکاب معاصی خواهد نمود و بدین سبب از انسانیت خارج
شده شیطان و ابن الشیطان خواهد بود نه الله و ابن الله پس نان تقدیس سبب خوبی انسان نخواهد گردید بلکه بامید
تعلیمات مذکوره بالعکس بدتر و بلجه گناه مستغرق خواهد شد پس معلوم است که تعلیمات مزبوره و سایر که مانند اینها است
موافق اراده الهی نبوده و حق نیستند زیرا که امکان ندارد که خدای عادل مقدس از یکطرف نهی از گناه و معصیت نماید
و از طرف دیگر اعانت بر معصیت نماید مؤلف گوید اگرچه بطلان کلمات و عقاید مسطوره حق است و محتاج
باقامه براهین نمیباشد لیکن از بابت توضیح چند وجهی در بطلان عقاید و تعلیمات مذکوره ذکر و بیان مینمائیم وجه اول
کلیسای روم اعتقاد مینمایند که نان تنها مستحیل میشود بجسد مسیح و شراب بخون او پس گوئیم زمانیکه این نان مستحیل شد
بمسیح کامل زنده بلاهوت و ناسوت که ناسوت را اخذ نموده است از مریم علیها السلام پس لابد باید از مشاهده عوارض جسمانی
در آن نان از مو و پوست و گوشت و استخوان و خون و غیر اینها از اعضاء و اجزای انسانی لیکن هیچکدام از اینها در نان مرئی
و محسوس نیستند بلکه جمیع عوارض نان باقیست الان چنانچه بود قبل از تقدیس و چون این نان را بعد از تقدیس دست میزنیم
و میچشیم و میجویم و نگاه میکنیم و بلع مینمائیم چیزی غیر از نان محسوس ما نمیشود و چون این نان را نگاه میداریم فساد دیگر بر
نان عارض میشود بر او ایضا عارض میشود نه فساد دیگر بر جسم انسانی عارض و طاری میشود پس اگر استحاله ثابت شود
خوبست که بگوئیم مسیح مستحیل بنان شده نه اینکه نان مستحیل بمسیح گردید پس اگر اهل روم میگفتند که مسیح مستحیل بنان

میشود بعد و رکاکت قذری کثیر بود اگرچه بالبداهة و الضرورة اینهم باطلست وجه دوم آنکه حضور مسیح بلاهوت در امکنه متعدده در آن واحد ممکنست در زعم متابعانش لیکن باعتبار ناسوت حضور جسم واحد در آن واحد در امکنه متعدده امکان ندارد زیرا که مسیح علیه السلام باعتبار ناسوت مثل ما و سایر اجسام بود حتی گرسنه میشد و میخورد و میاشامید و میخوابید و از یهود میترسید و از ایشان فرار میکرد فربه و لاغر مریض و صحیح میگردید هلم جرا پس چگونه تعدد او امکان دارد باین اعتبار که در امکنهٔ غیر محصوره در آن واحد حقیقی حاضر شود و العجب کل العجب که قبل از عروج بآسمان باین اعتبار در دو مکان نیز پیدا نشد فضلا از امکنهٔ غیر متناهیه و کذا بعد از عروج پس چگونه پیدا میشود در امکنهٔ غیر محصوره بعد از قرون و بعد از اختراع این اعتقاد فاسد باعتبار مذکور و اینهم باطلست بالضرورة وجه سیم آنکه هرگاه فرض کنیم که چند ملیون از کهنه و قسیسین در عالم در آن واحد تقدیس نمایند و نان فطیرهٔ هرکدام از اینها مستحیل شود بمسیحی که از مریم متولد شد خالی از این نیست که مسیح های حادث عین همدیگر اند و یا غیر دوم باطلست بنابر زعم خودشان و اول هم باطلست در واقع و نفس الامر زیرا که مواد ایشان مختلف و غیر همدیگر اند بالبداهة وجه چهارم آنکه زمانیکه مستحیل شود نان بمسیح کامل در دست قسیس و کاهن پس هرگاه این قسیس و کاهن این نانرا بشکنند بکسرات کثیره و اجزاء صغیره خالی از این نیست مسیح نیز قطعه قطعه و پاره پاره میشود بعدد پارههای نان و اجزاء آن و یا اینکه هر یکی از پارهها و اجزاء نان مکسور مسیح کامل علیحده خواهد بود پس بنابر اول خورندهٔ آن پارههای نان مسیح کامل را نخورده است بلکه جزو صغیری از اجزاء آنجناب را خورده است و بنابر ثانی همه این مسیحها از کجا آمده و از کجا پیدا شدند زیرا که در نان فطیره نبود مگر مسیح واحد و چگونه در این اجزاء کوچک که بزرگش بقدر نخود و کوچکش بقدر عدس است مثلا مسیح کامل بلاهوت و ناسوت جا میگیرد و ایضا لازم می آید که مسیحها عدد شان بچند کرور برسد و همه اینها خدا خواهند بود زیرا که عین همدیگر اند بنابر اعتقاد خودشان پس تثلیث چه معنی دارد و چرا نگوئیم اینهائیکه این نانرا خوردند هرکدام یک خدای کامل در شکم دارند پس هر کسیکه این نانرا خورد لابد باید خدا باشد چنانچه خودشان نیز همینطور اعتقاد مینمایند بلکه بسا هست که یکنفر بعد مدت عمر هزار و یا زیاد از این نان میخورد پس خالی از این نیست که این خدایان در شکم او میمانند یا از او خارج میشوند و در صورت ثانی قاذورات و مدفوعات انسانی باید کمال احترام را داشته باشند و مدفوعات را باید سجده نمود بخصوص مدفوعات قسیس که لابدا باید روزی یکمرتبه از نان تقدیس بخورد نعوذ بالله من الضلالة و الجهالة قاتله شیطان انسانرا تا چه اندازه گمراه نموده و مسخر خود ساخته بدیهی است مذهبی که دارای این قبایح باشد در اعلی درجهٔ قباحت و رکاکت و خباثت و فضاحت و قبحش فوق تصور انسان نیست ولیکن معتقد ایشان اینست که در نان تقدیس خورده میشود تحلیل نمیرود و فعلیهذا خورندگان نان تقدیس باید هزار خدا و مسیح بل زیاد در شکم داشته باشد پس این شکم نیست بلکه میدان مشق طهرانست علاوه آکل نان تقدیس باید عبادت از او ساقط شود زیرا که خداست و خدا نباید عبادت کند و باید کارهای خدائی از او ظاهر و صادر بشود و حال آنکه بعد از اکل نان تقدیس مانند قبل از اکل کارهای شیطانی از او ظاهر و صادر میگردد حال از تو که مسیحی عاقلی استفسار مینمایم و اگر باجان خود دشمنی نداری راست بگو آیا میشود گفت این امور از جانب خداست و مقرب این از خداست چنانچه صاحب کتاب مدعی گردیده معلوم است شخص عاقل با امثال این کلمات تفوه نمینماید وجه پنجم آنکه هرگاه عشاء ربانی که باندک زمانی قبل از صلب مسیح بود اگر نفس ذبیحه باشد که در وقت صلب مسیح حاصل شد لازم میاید که کافی باشد از برای نجات عالم و ثانیا محتاج الیه نبود که مسیح از دست یهود مصلوب شود زیرا که بعالم نیامد بنابر معتقد ایشان مگر اینکه مردم را نجات بدهد با اینکه یکدفعه مصلوب شود و نیامد که دائما متألم شود و عبارت آخر باب ۹ نهم از رساله پولس بعبرانیان صریحست در مدعای ما وجه ششم هرگاه صحیح باشد ادعای مسیحیین لازم میاید که متابعان مسیح از کاهن و قسیس اخبث

واشقی از جماعت یهود باشند که مسیح را کشتند علی قولهم زیرا که جماعت یهود یکمرتبه مسیح را کشتند و دست از او برداشتند
دیگر گوشتش را نخوردند و خونش را نیاشامیدند و این جماعت روزی چند مرتبه آنجناب را میکشند و گوشتش را میخورند و خونش را
میاشامند در اماکن غیر محصوره و بخود مینازند و خدا را شکر میکنند که کنائس ایشان فردوس و آسمان میشود بجهة نان تقدیس
و حال آنکه کنائس ایشان بنا بر قول خود شان مذبح و مسلخ مسیح است چرا آنکه یکمرتبه مسیح را کشت کافر و ملعون است و اما آنکه
روزی چند مرتبه در اماکن غیر محصوره آنجناب را میکشد و گوشتش را میخورد و خونش را میاشامد کافر و ملعون و مطرود
نباشد صاف در اینصورت معلوم است که ثانی ملعون تر از اول خواهد بود پناه میبریم بخدا از کسانیکه گوشت خدای خود را
میخورند و خونش را میاشامند حقیقةً نه مجازاً پس زمانیکه خدای مسکین ضعیف بیچاره خود شان از دست ایشان نجات
نیابد کیستکه از دست ایشان نجات یابد بخدا یا ما را نجات بده از دست این ظالمین خداخوران اللهم باعد بیننا و بینهم کما باعدت
بین المشرق والمغرب پس معلوم شد که دوستی اینها با جناب مسیح دوستی خرس است وجه هفتم در باب ۲۲ بیست و
دوم از انجیل لوقا قول مسیح در عشاء ربانی باین نحو واقع گردیده است ۱۹ و نان را گرفته شکر نمود و پاره کرده بایشان داد
گفت اینست جسد من که برای شما داده میشود این را بیاد من بجا آرید انتهی پس اگر عشاء ربانی نفس و عین ذبیحه بود تذکره
صحیح نخواهد بود زیرا که تذکرة الشیء بنفس الشیء محالست پس عقلائیکه عقول سلیمه دارند با مثال این حشیات در اوهام
حکم کنند هرگاه در ذات الله و عقلیات حکم بمحال نمایند که قول بتثلیث است از ایشان مستبعد نخواهد بود جای تعجب هم نیست
و از جمله افعال ایشان در کنائس تصویر آب ازلی و ابن و روح القدس و چوب صلیب است و اینها را بسجده حقیقی عبادی
سجده مینمایند و اما صورت قدیسین و قدیسات را بجهة تعظیم و تکریم سجده مینمایند و این اقل حقیر متحیر و مبهوتم که اشیاء
اول از چه جهة مستحق سجدهٔ حقیقی عبادی گردیده اند زیرا که تعظیم و تکریم و سجدهٔ ایشان از برای چوب صلیب خالی
از این نیست یا از جهة آنستکه چوبیکه مثل این چوب بود در چوبیکه جسد مسیح علیه السلام را امر کردند و عیسی را بالای خشب صلیب
بلند کردند بنا بر اعتقاد ایشان و یا از جهة آنستکه این چوب واسطه کشتن عیسی شد و یا از جهة آنستکه خون عیسی
بر آن جاری شد پس اگر مقصود اول باشد گوئیم لازم میآید که نوع حمار معبود بزرگ ایشان باشد حتی از صلیب زیرا
که جناب عیسی علیه السلام خر را با کرهٔ اش سوار شد و جسد آنجناب بجسد او مس کرد و این دو حمار محل استراحت عیسی بودند
او را با ورشلیم بحشمت و شکوه و جلال کردید و حمار مشارکست با انسان در جنس قریب و آن حیوانیست فهو جسم نامی حساس
متحرك بالارادة در این اوصاف شریك انسانست یعنی در حس و حرکت بالاراده بخلاف خشب که حس و حرکت بالاراده ندارد
و ایضاً لازم میآید که نوع انسان بطریق اولی معبود مسیحیین باشد زیرا که جسد انسانی با جسد مسیح بکثرت مس نمود
هیئتاً و هم نباتات از قبیل حبوبات مانند زمین و ما ینبت منها زیرا که همه اینها با جسد مسیح مس کردند بدون شبهه و
اگر مقصود دوم باشد یهودای اسخریوطی که جناب عیسی را تسلیم نمود اولی و احق بتعظیم و عبادتست زیرا که واسطه اول
اوست و سبب کبری از برای قتل اوست چنانچه اگر او نبود گرفتن یهود جناب عیسی را و بدار کشیدن او ممکن نبود و جسد
او با جسد مسیح ملاقات نمود و در شب گرفتاری جناب مسیح دست عیسی علیه السلام را بوسید و شبیه عیسی است در انسانیت
و صورت انسانی هم صورت خدا است بنا بر تصریح توریة و اعتقاد خود مسیحیین و این بیچاره مملو از روح القدس بود بنا بر
شهادت انجیل و صاحب معجزات و کرامات و دارای منصب نبوت هم بود منتهی دزد هم بود بنا بر شهادت یوحنای انجیلی
بسیار جای تعجب و حیرتست که این واسطه اول در نزد ایشان ملعون و دوم مبارک و معظم و مستحق سجده است حقیقةً
و اما اگر مقصود سیم باشد یعنی سیلان و جریان خون مسیح بر او آن تاجی که از خار بافته بر سر مسیح گذاشتند باین منصب بزرگ
فائز شد یعنی خون مسیح بر او جاری شد نمیدانم آنخارها چرا باید در آتش بسوزند و اما چوب صلیب را بد [illegible] کرده شود

بلکه میگویند این سریست مانند سر تثلیث و امر محال خارج از ادراک عقول است مجملاً عقاید این فرقه اوهن
از بیت عنکبوت است و نقل آنها در فصل دوم از باب ششم از همین کتاب خواهد آمد انشاء الله و در مقدمات باب سیم
نیز هم پس معلوم شد که مذهب کاتلیکها و سایرین که معتقد این امور و امثال اینها هستند اشد بطلاناً میباشد و چون
اینهدایت خیلی طول کشید بهمین قدر ما اکتفا ورزید **هدایت ششم** در بیان عادت علمای مسیحیه عموماً و علمای
پروتستنت خصوصاً لاسیما کشیش فندر و از عادت ایشانست کلمه که از قلم مخالف ایشان بمقتضای بشریت صادر
میشود در حق یکی از ایشان و یا در حق اهل مذهب ایشان که مناسب منصب و شان ایشان نباشد علی زعمهم آن کلمه را
میگیرند و خردل را جبل مینمایند پس بنای شکایت و گله گذاری را میگذارند چنانچه از برای این حقیر در مجلس مناظره اتفاق
افتاد مثلاً این حقیر میگفتم فلان قانون از قوانین شما باطل فلان قسیس و فلان مفسر شما نفهمیده و در خطا واقع شده است
گله مینمودند و ابداً ملتفت نمیشوند بانچه صادر میشود از قلم ایشان در حق مخالف و این حقیر متحیرم و نمیدانم سبب این
امر چه چیز است آیا چنین خیال میکنند هر کلمه که از لسان و قلم ایشان صادر شد خواه حسنه باشد و یا قبیحه حسنه و در محل
خود واقع گردیده و اما از مانیکه مثل آن کلمه از مخالف در حق ایشان و یا مذهب ایشان صادر شود قبیح و در غیر محل واقع
شده است و حال بعضی از اقوال قسیس فندر را در حق قران مجید و احادیث حضرت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله
علیه و علیهم و عموم علمای اسلام بخصوص علمای اثنی عشریه لاسیما علامه مجلسی رحمة الله علیه نقل مینمائیم از طریق
الحیات از نسخه که نوبت رابع مطبوع گردیده است در شهر لندن در ۱۸۶۱ هزار و هشتصد و شصت و یک مسیحی
با اشاره بفصل و صفحه اگرچه در این اقوال قسیس فندر خارج از اندازه اسائه ادب نموده و از حد خود تجاوز کرده است
معهذا این اسائه ادب بالنسبه باسائه ادب او در میزان الحق و حل الاشکال و مفتاح الاسرار کمتر است لهذا نقل
این اقوال را ترجیح میدهم بر نقل اقوال او از کتب مسطوره در اینموضع اگرچه جمیع اقوال او از کتب مسطوره نیز باقتضای
ضرورت باید در تلو مطالب این کتاب مبارک منقول و مردود شوند لیکن بطریقیکه نزدیک بادب باشد حال گوئیم
قول اول او در فصل اول از صفحه دهم از نسخه مسطوره چنین رقم نموده است مضمون کلمات مذکوره دلالت بر آن میکند
که گویا خدا انسان را بمرور و مشقت چنانچه از قران و احادیث استفهام میگردد خلق کرده باشد قول دوم در صفحه
۲۱ بیست و یکم گفته است و بوسیله ایمان بمسیح موعود که بنا بر شهادات توریه و آیات باهرات انجیل یسوع مسیح است
توبه آدم مقبول درگاه الله گشت و عفو گناه و نجات خود را بهمان استصواب حاصل نمود نه بگریه و زاری و طواف کعبه
چنانچه در کتب احادیث محمدیان نقل شده است قول سیم در صفحه ۲۲ وقت در میان خلقت آدم و اخراج او از باغ عدن نه اینکه
چند ساعت و یا نیم روز بوده چنانکه علمای محمدی و احادیث ایشان نقل میکنند قول چهارم در صفحه ۲۷ بیست
و هفتم چنین نوشت و علمای شیعیان نیز بنا بر احادیث خود شان مقرند که تقیه یعنی دروغ گفتن در حالت تنگی و ضرورت
جایز و حلال است ضد و نقایض کلام الهی است مخفی نماند که تقیه در هر حال محض از راه بی ایمانی و کم اعتقادی است
بخدا صادر میگردد زیرا کسیکه بان درجه ایمان رسیده و آن اعتقاد داشته باشد که خدا چنین متوجه و حافظ اوست که
هیچ چیزی بجهد او رو نمیدهد مگر باذن خدا بدیهی است که آنکس رجوع بتقیه و دروغ نخواهد کرد که بدین وسیله
خود را و یا دیگری را از تنگی و ضرر و زحمتی برهاند چون برای او یقین و آشکار خواهد بود که اگر خدا رهائی او را خواسته
باشد هر آینه خود خدا چاره خواهد کرد و بتقیه و دروغ آدمی محتاج نیست و هرگاه نکند پس از این نتیجه میگیرد که
همان تنگی و زحمت و ضرر بنا بر مصلحت الهی باو رو داده باعث حصول خیر اوست و بدین سبب راضی و متحمل آن میگردد
قول پنجم صفحه ۳۱ سی و یکم هیچ کس بی گناه حتی پیغمبران و رسولان نیز معصوم نیستند پس آنخیالی و قیاسی که اکثر

از کتاب انیس الاعلام

علمای محمدیه کرده اند که گویا پیغمبران از گناه معصومند باطل و محض از این صدور یافته که بکیفیت باطنی گناه متوجه
نگشته و آنرا درک ننموده گناه را فقط عمل ظاهری میدانند الخ قوله ششم در صفحه ٣٣ سی و سیم و نظر باین مقاله است
که گناه کبیره و صغیره هر یکی باعمال مخصوصه منحصر بوده باشد چنانکه علمای محمدیه ظن برده و گناه کبیره و صغیره را ایشان
آورده میگویند که فلان عمل گناه از جمله کبایر و فلان از صغایر است چنین گمان از بیخبری کیفیت باطنی گناه صدور یافته و
بالکلی خلاف است قوله هفتم صفحه ٤٤ و ٤٥ چهل و چهار و چهل و پنج نهایت غرض از آتش جهنم بنابر مضامین انجیل این بوده
و سایرین نیز آنستکه گویا آتش آن مجازی و مانند آتش این جهانی بوده جهنم نیز تنور و کوره مانند تنور و کوره دنیوی باشد محض
بدین تفاوت که نسبت باینها بغایت بزرگتر و گرمتر بوده باشد چنانکه بعضی از علمای محمدی پنداشته اند و کیفیت جهنم
در احادیث ایشان بهمان طریق نقل شده است از آنجمله ملا محمد باقر مجلسی در اوراق ١٢٤ الی ١٢٧ کتاب عین الحیات کیفیت
جهنم را بدین عبارت بیان ساخته که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد و هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد و
هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد الخ بعد در آخر صفحه مزبوره یعنی صفحه چهل و پنج کشیش فندر گوید که بنا بر ظن و احادیث
محمدی عذاب و زحمات جهنم تماما مجازی و جسمانیست قوله هشتم صفحه ٥٠ پنجاه معصیت شیطان قبل از خلقت آدم
اتفاق افتاده نه بعد بخلاف آنکه از قرآن و احادیث ملت محمدی فهمیده میشود زیرا در آنها مذکور گشته که گویا فرشتگان
از خلقت آدم رنجیده در خصوص آن امر در مقام بحث ایستاده بخدا گفتند که آیا تو در زمین چنان کسیرا آفریده خواهی گذاشت
که در آن تباهی و خونریزی نمایند و حال آنکه ما ترا بحمد و ثنا تسبیح و تقدیس مینمائیم و خدا در جواب ایشان گفت که آنچه من
میدانم شما نمیدانید و بعد از آن آنها را امر بسجدهٔ آدم کرد و چون ابلیس ابا نمود پس بدین سبب شیطان شد چنانکه همین گذارشات
غیر مناسب بوقوع در اوایل سورهٔ البقره و سورهٔ الحجر و در ورق ٦١ جلد اول کتاب حیوة القلوب مفصلا نقل گشته است
قوله نهم در صفحه ٧١ هفتاد و یکم در فصل دوم بعد از نقل طهارت مجوس چنین گوید حال در حین مطالعهٔ غسل و طهارت
مزبوره باید هر کس خواهد آمد که اینعمل ایشان بوضوی محمدیان بسیار شباهت دارد و همچنین گذارش پل مذکور بپل صراط
اعتقادیهٔ محمدیه را متذکر خواطر ساخته سؤال میشود که آیا این مشابهت و مطابقت از کجا بهم رسیده جواب اینستکه چون
دین زردشت با دین صابئین یعنی دین مجوس موافقت کلی دارد چنانکه این اصل و بنیاد آنست و دین صابئین قبل از محمد
در عربستان بسیار اشتهار داشته لهذا گمان اغلب است که گذارش پل صراط صفحه ٧٢ و کیفیت طهارت و غسل را محمد
از همین مذهب و از عادت یهودیان که طهارت و غسل نیز دارند تتبع و اخذ نموده است محض بدین تفاوت که اندکی تغییر
و تبدیل داده است قوله دهم صفحه ١١٠ یکصد و دهم بعد از نقل وسائل اهل اسلام در صفحه سابق بر این صفحه گوید که اینها
نیستند مگر وسائلیکه بت پرستان نیز امید نجات خود را بر آنها بسته اند انتهی یعنی که تشویه قرار میدهد ما بین وسائل
اهل اسلام و بت پرستان و حال آنکه خود کشیش فندر وسائل اهل اسلام را منقسم بدو قسم نموده است قسم اول ثواب و
حسنه و طهارت و غسل و نماز و روزه و زیارت و تلاوت قرآن با بعضی سوران و قسم دوم برحمت الهی و امیدوار گشتن
و توبه و ایمان و شفاعت حضرت رسول مع هذا تشویه قرار میدهد ما بین اینها و آنها غایت و منتهای بیدینی است بخواست
و یاری خدا جواب در هدایت نامه خواهد آمد قوله یازدهم صفحه ١١٢ یکصد و دوازدهم و اینکه محمدیان گمان دارند
که عفو گناه را بوسائل مذکوره حاصل خواهند کرد از همان وجهی استکه مانند بت پرستان بکیفیت گناه بدرستی نرسیده
و آنرا نفهمیده سهلش میانگارند و آنرا محض ظاهر میشمارند الخ ایضا در سطر آخر از همین صفحه گوید اینهم حیله و امت محمد تشویق شده
صفحه ١١٣ و مخفی مانده بمرتبه که خواهش دنیه و فکر بد را هیچ گناه حساب نمیکنند چنانکه در ورق ١٧٧ جلد ثانی حیوة
القلوب بدین نحو مکتوب گشته که خدا محمد را ندا کرد که هر که از امتان تو گناهی را قصد کند و بجا نیاورد بر او ننویسم

هدایت ششم

واگر بجا آورد یک گناه برا او مینویسیم و همچنین در صفحه ۳ ورق ۸۰ کتاب عین الحیوة از امام جعفر منقولست که محمد گفته که چون بندهٔ ارادهٔ حسنه میکند اگر آن حسنه را نکرد بمحض آن نیت خیر خدا یک حسنه در نامهٔ عمل او مینویسد و اگر بجا آورد ده حسنه در نامهٔ عملش مینویسد و چون ارادهٔ گناهی میکند اگر بجا نیاورده برا او چیزی نمینویسد و اگر بجا آورد تا هفت ساعت او را مهلت میدهند و ملک دست راست که کاتب حسنات است بملک دست چپ که کاتب سیئات است میگوید تعجیل مکن و زود منویس شاید که حسنه بکند که این گناه را محو کند زیرا که خدا میفرماید که بدرستیکه حسنات سیئات را برطرف میکند یا شاید استغفاری کند که گناهش آمرزیده شود و از همین بیخبری که از کیفیت گناه و واجبات ایشان را حاصل است این صاد و کشته کرد آیات قرآن ذکر یافته که بعلت حسنه و صدقه و نماز گناه عفو و آمرزیده میشود و در اکثر احادیث نیز بطول و تفصیل مرقوم گردیده که نماز و روزه و تلاوت سور قرآن و سایر ثواب عظیم داشته باستصواب آنها تمامی گناهان عفو و آدمی بیسلک و تردد به بهشت خواهد رفت بعد از صفحه مذکور تا صفحه آخر ۱۱۵ یکصد و پانزدهم بعضی اخبار در فضیلت و ثواب عبادت شب و نماز جعفر طیار رضی الله عنه و تسبیح حضرت زهرا سلام الله علیها و خواندن سورهٔ قل هو الله و حم و سایر سور قرآنیه و دعا و استغفار از حیوة القلوب و عین الحیوة نقل مینماید پس از آن در صفحه ۱۱۵ یکصد و پانزدهم گوید از مضامین همین احادیث تماما واضح میگردد که راویان و قایلان احادیث مذکوره از کیفیت گناه چه قدر بیخبر بوده و آنرا محض چیز ظاهری دانسته سهل میشمارند بعد گوید معتقد احادیث مزبوره میل بمعصیت مینماید بمحض اطمینان بخواندن قل هو الله و استغفار و امثال ذلک از تعلیمات قوله دوازدهم صفحه ۱۱۶ یکصد و شانزدهم لهذا واضحست که احادیث مزبوره و سایر که مانند اینها باید موافق ارادهٔ الهی نبوده و حق نپسندد قوله سیزدهم ایضا در صفحه مسطوره عفو گناه بنا بر تعلیم مذهب محمدی بپاک گشتن قلب هیچ نسبتی ندارد قوله چهاردهم در صفحه ۱۱۷ یکصد و هفدهم لیکن نظر بانکه تابعان محمد بنا بر مضمون آیات قرآن گمان میبرند که گویا خدا تقاضای عدالت خود را منظور نداشته الخ قوله پانزدهم صفحه ۱۱۹ یکصد و نوزدهم و خود محمد هم مصدر چنین امر و عملی گشته که در حضور خداوند کار مقدس کفارهٔ ذنوب و باعث عفو و رفع گناهان متابعان خود بوده باشد لهذا محمد را شفیع و باعث نجات دانستن امر خلاف و باطل است قوله شانزدهم صفحه ۱۲۰ یکصد و بیستم گوید که محمد گناهکار است دیگر چگونه امکان دارد که شفیع گناهکاران باشد و بعد در همین صفحه بعضی از آیات قرآن مجید را از برای اثبات مدعای خود شاهد ذکر میکند قوله هفدهم ایضا در صفحه مذکوره باین نحو مزبور نموده است که بعضی علماء و مفسرین جهة ثبوت گمان خود که گویا از محمد گناهی بوقوع نرسیده از راه تعصب گویند قوله هجدهم در همین صفحه و صفحه ۱۲۱ یکصد و بیست و یک بعضی اخبار از حیوة القلوب و حق الیقین و کتاب مسلم ذکر مینماید که حاصل مضمون آنها اینستکه خود آنجناب اقرار و اعتراف مینماید که تقصیرکار و گناهکار است زیرا که استغفار و مناجات مینمود قوله نوزدهم در صفحه ۱۲۲ یکصد و بیست و دوم اگر بالفرض در هیچ موقعی سخنی گفته نمیبود که محمد گناهکار است باز در این مطلب هیچ شکی و تردیدی روی نمینماید زیرا که محمد بشر بوده مانند سایر مردم تولد یافته است قوله بیستم ایضا در همین صفحه گوید محمد آن مرتبه و منزلت ابدا ندارد که شفیع المذنبین تواند گشت انتهی ملخصا قوله بیست و یکم ایضا در صفحه مرقومه اگر چه محمد بالفرض پیغمبر حق نیز بوده باشد باز بعلت اینکه بشر است محالست که شفیع گناهکاری باعث عفو و رفع یک گناه شخصی گردد انتهی ملخصا قوله بیست و دوم صفحه ۱۲۳ یکصد و بیست و سیم ثابت گشت که محمد را آن مرتبه نیست که شفیع آدمی گردد لهذا واضحست که امامان را نیز آن مرتبه و شان میسر نخواهد بود تا بآنها امیدوار و معتمد بودن نیز باطل و خلافست انتهی ملخصا قوله بیست و سیم ایضا در همین صفحه غیر ممکنست که محمد پیغمبر حق بوده باشد قوله بیست و چهارم صفحه ۱۲۴ یکصد و بیست و چهارم آیات انجیل و تعلیمات آن نسبت بقرآن در مرتبهٔ انتها بهتر و اعلاء است و همچنین

از کتاب انیس الاعلام

وسیله نجات بگردد آن بیان وعیان کشته بر وسایل سایر ادیان تفوق کلی دارد انتهی ملخصاً قوله بیست و پنجم صفحه ۱۳۶
یکصد و سی و ششم هدایت این ایمان مانند ایمان دین محمد نیست که محض اقرار و تقریر کلمات چندی و باور نمودن تعلیمات
قرآنست و محبت خدا و پاکی درونی و رجوع ندارد قوله بیست و ششم صفحه ۱۴۰ یکصد و چهلم آنچه از مضمون قرآن مفهوم
میگردد اینست که خدا بعضی مردم را با ایمان و بعضی را بی ایمان خلق کرده قوله بیست و هفتم صفحه ۱۴۱ یکصد و چهل و یکم
بعد از ذکر آیات و احادیث چند گوید پس واضح و مبرهن است که قول آیات و احادیث مزبوره باطل و بی بنا میباشد قوله
بیست و هشتم نقل اوصاف بهشت از قرآن و احادیث کلینی و مجلسی اعلی الله مقامهما در صفحه ۱۸۲ یکصد و هشتاد و دوم گوید
لهذا واضح و لایح است که چنین بهشت مجاز بر خدای مقدس نه ایجاد فرموده و نه وعده نموده بلکه محض خود محمد بنا بر احادیثی
که از یهودیان شنیده و نظر بعظمت و گمان خود صورت کم و کیفیت آن را در ضمیر خود نقش بندی ساخته در هنگام فرصت و ضرورت
ببازار روزگار انداخته است قوله بیست و نهم صفحه ۱۸۳ یکصد و هشتاد و سیم همچنین بهشتی بیان ساختن قرآن برای از
خدا نبودن آن دلیلی است واضح و مبرهن قوله سیام صفحه مزبوره کیفیت بهشت از قراریکه در قرآن و احادیث اظهار و
بیان گشته نقص و عیب کلی داشته با احوال عالم باقی مناسبتی و به تجلی حقانی روح انسانی موافقتی ندارد انتهی بالفاظه
اینها بودند اقوال این قسیس در حق رسول خدا و ائمه هدی و قرآن مجید و احادیث و عموم علمای اسلام و توهینی که همه این اقوال
حیله و حواله و مغالطه و تدلیس است و سایر اقوال او و دیگران در مقام مناسب این کتاب منقول و مردود خواهند گردید
بحول و قوة الهیه و اما اقوال قسیس مزبور در حق معاصرین خود از علمای اسلام از آنجمله در حق مصنف کشف الاستار
در صفحه اول از حل الاشکال چنین گفت که صادقست در حق این مصنف قول پولس پس از آن قول پولس را نقل کرده است
در آن قول اینجمله نیز واقع گردیده است خدای بند هر اذهان کافرین را کور کرده است پس لفظ کافر را بر او اطلاق نموده است
و در صفحه ۲ دوم مصنف بجهة تعصب قصداً چشم انصاف را پوشیده است و در صفحه ۳ سیم مقصود و مطلب و نزاع بحث
و تعصب صرف بوده و در صفحه ۴ چهارم تمامی کتاب مملو از اعتراضات باطله و دعاوی مهمله و مطاعن غیر مناسبه است
بعد در صفحه مسطوره گفته است که کتاب مذکور مملو از خلاف و باطل است و در صفحه ۱۹ نوزدهم گمان کرده است مصنف
بجهة تکبر و در صفحه ۲۴ بیست و چهارم این تکبر محض و کفر است خدای رحمن رحیم رحمش کند و از شبکه غوایت فهم اخراجش
کند و در صفحه ۲۵ بیست و پنجم این دلیل قلت علم و جهلش فقط نیست بلکه دلیل سوء فهم و تعصبش نیز هست پس از آن در
همانصفحه ۲۵ نوشت ظاهر اینکه تکبر و تعصب مصنف را مسلوب الفهم گردانیده و چشم عقل و عدل او را پوشانیده و در
صفحه ۳۸ سی و هشتم و با قطع نظر از مقالات باطله دیگر این را نیز گفت و در صفحه ۴۲ چهل و دوم بمنظره خزان نازل میشود
بعد در همانصفحه گفته است و تمامی این قول باطل و غلطست و در صفحه ۵۰ پنجاهم این عین تکبر و کفر است پس از آن در همان
صفحه گفت قلب مصنف از تکبر و عجب چنین پر شده است پس از آن در همین صفحه نوشت این عین جهل و انتهای تکبر است و در
صفحه ۵۵ پنجاه و پنجم این دلالت دارد بر عدم اطلاع او و اسا و تعصبش و در صفحه ۵۶ پنجاه و ششم بیانش ساقط از اعتبار و
باطل محض و غلطست بعد در همانصفحه گفت این انتهای تعصب و کفر است و در صفحه ۸۷ هشتاد و هفتم امر یکه عقل را حاکم
قرار داده است غیر معقول محض حیله و حواله است و اما الفاظ او در حق صاحب استفسار از آنجمله در صفحه ۱۱۷ یکصد و
هفدهم در حل الاشکال نوشت او در فهم کمتر از بت پرست پیشوای ملت است و در کفر زیادتر از یهود است و در صفحه
۱۱۸ یکصد و هجدهم پس الآن جناب فاضل مینویسد در صفحه پانصد و نود و دو ۵۹۲ از غایت کفر و عدم مبالات و در صفحه ۱۲۰
یکصد و بیستم انصاف و ایمان هر دو غایب اند از قلب جناب فاضل و در آخر مکاتیب خود در حق فاضل مسطور لفظ فرانتد
نوشته است و در صفحه ۸۹ هشتاد و نه از حل الاشکال در حق جمیع اهل اسلام چنین نوشت که محمدیان معتقد بوسوسه عظیمه

واقوال باطله کثیره هستند اما اقوال او در میزان الحق وغیر آن از مصنفات خود اگرچه نقل کفر کفر نیست لیکن قلب و قلم بنقل آنها در اینمقام رضا نمیشود مگر من باب اضطرار در مقام مناسب از این کتاب منقول و مردود گردند چنانچه در پیش گفتیم و نقل اقوال صاحب تحقیق الدین الحق و دافع البهتان و دلایل اثبات رسالة المسیح و رد اللغو و غیر اینها از کتب و رسایل آنها که در رد دین اسلام نوشته اند بنا بر زعم خود و بزبان مختلفه ترجمه نموده و بطبع رسانیده در اطراف و اکناف عالم منتشر کرده اند چون موجب تطویل کلام بود لهذا از نقل آنها اعراض نموده همین قدرها اکتفا و اختصار و رزیدیم و چون این را دانستی پس گوئیم علمای اسلام اعتقاد مینمایند در حق این قسیسین و امثال اینها زیاد تر از آنکه آنها در حق علمای اسلام اعتقاد نموده اند پس هرگاه موافق اقوال قسیسین از عالمی از علمای اسلام اقوالی صادر گردد نباید شکوه و شکایت نمایند و اگر گوئیم قول پولس صادقست در حق قسیسین که خدای اینجهان قلوب کافرین را کور کرده و عمداً عین انصاف را میپوشند و مطلبی ندارند مگر نزاع بحث و تعصب صرف و همچنین امثال این اقوال نباید شکایت نمایند و همچنین در حق تقریرات صاحب طریق الحیوة در مقابل تقریرات و تحریرات و در حق پیغمبر خدا و ائمه هدی صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و قرآن و احادیث اگر گوئیم این اقوال تکبر محض و کفرند و اینند لیل قلت فهم و جهل او فقط نیست بلکه دلیل سوء فهم و تغصب و نیز میباشند و همه اینها باطل و عاطل و عین تکبر و کفر و عین جهلند و امثال ذلک پس نفوه بامثال این اقوال جایز است از برای عالم اسلام یا نه در صورت جواز شکایت غیر مناسب و در صورت عدم جواز چرا ایشان تفوه بر امثال این اقوال مینمایند فالعجب کل العجب از بی انصافی علمای مسیحیه که ایشان معذور باشند در تحریر و تقریر این کلمات و امثال اینها و عالم اسلامی معذور نباشد عجب اینکه با همه اینها خود شانرا از اهل انصاف و وقار میشمارند مجملاً خواهش دارم از مسیحیین که الفاظ نامناسب از قلم این حقیر صادر شود نظر باقوال علمای خود شان نموده عفو و اغماض نمایند و بدانند مقصود این حقیر ایذای اهل ملت ایشان نیست بلکه مقصود بیان حق و اظهار صدق و نجات دادن آنها است از کفر و شرک نعم ما قیل کل یحصد ما زرع و یجزی بما صنع مجملاً برویم سر مطلب و گوئیم من الله التوفیق و علیه التکلان و هو الحافظ من الخطاء و السهو و النسیان هدایت هفتم

در رفع شبهات و مغالطات قسیس که در هدایت سابقه از طریق الحیوة از نسخه مطبوعه سنه ۱۸ هزار و هشتصد و شصت و یک منقول گردید بنحو اجمال الشبهة الاولی در صفحه ۲ ذهم گفته است مضمون کلمات مذکوره (یعنی منقول از توریة) دلالت بر آن نمیکند که گویا خدا انسانرا بمرور و مشقت چنانچه از قرآن و احادیث استفهام میگردد خلق کرده باشد انتهی بالفاظه الجواب این شبهه باطل است بوجوهی وجه اول که مخالفت قرآن و احادیث با کتب عهد عتیق و جدید ضرر ندارد زیرا که کتابهای عهد عتیق و جدید سند صحیح متصل بمصنفین ندارند اولاً و مشتملند بر اغلاط و اختلافات معنویه کثیره ثانیاً و بوجوه ثلثه تحریف محرفند ثالثاً و تمامی مضمون اینها الهامی نمیباشند یقیناً رابعاً بلکه عکس این مطالب مذکوره در نزد ما ثابت و محقق است چنانچه بتوضیح تمام اثبات مطالب مزبوره در باب اول و دوم این کتاب خواهد آمد ان شاء الله پس در اینصورت مخالفت قرآن و احادیث با این کتابها هیچ ضرری و عیبی ندارد و تمامی شبهات مستند بهمین توریة و انجیل است پس در حقیقت اینوجه در جواب تمامی شبهات قسیس کافیست وجه دوم از توریة طول خلقت آدم ابو البشر و فوری بودن آن بر نمیآید چرا که در توریة جز این نیست که خدا آدم را خلق کرد و در او حیات دمید و این مطلب بنهایت اجمال دارد و اخبار مسلمین که تفصیل خلقت را بیان کرده است منافات با اجمال توریة ندارد وجه سیم این تهمت صرفست بر قرآن مجید در مواضع متعدده از قرآن بالتفصیل و الاجمال خلقت آدم علیه السلام بیان شده است و ابداً ندیدیم در قرآن که خدا آدم را بمرور و مشقت آفریده بلکه در قرآنست که إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ یعنی مثل عیسی نزد ما مثل آدم است که خدا او را از خاک خلق کرد و با و گفت بشو پس شد و باقی ماند کدام متفقی در این بالا تر که با و گفت کن پس موجود

شد و فهمیدن مشقت از نقصان اطلاع قسیس است بر کتاب و سنت مسلمین و ایضا در بیان خلقت عموم اشیاء میفرماید
إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ یعنی امر خدا در خلقت چیزی هرگاه اراده آن کند چنانست که میگوید بشو پس
میباشد بیک لفظ کن گفتن از برای خدای قادر مطلق چه حرج و رنج خواهد و چه مشقت دارد بلی هرگاه خدا عاجز و مسکین باشد مانند
خدای دوم نصاری که بالای دار فریاد میزند از ترس یهود که ارذل و اضعف طوایف دنیا هستند ایلی ایلی لم شبقتنی یعنی
خدایا خدایا چرا مرا ترک کردی کن گفتن از برای چنین خدا مرور میخواهد و مشقت دارد نه از برای خدای مسلمین که قادر بر جمیع مقدورات
و عالم بر جمیع معلومات است بقدرت و علمیکه عین ذات او هستند بلکه خدای قادر مطلق در ایجاد اشیاء محتاج بلفظ کن هم نیست
و این کنایه از سرعت نفاذ قدرت است در ایجاد اشیاء اما الاحادیث اولا حدیثی که مضمونش مخالف مضمون قرآن باشد در نزد مسلمین
مردود است یقینا و میزان صحیح از برای معرفت و شناختن احادیث صحیحه همینست الخبر اذا خالف القرآن فاضربوه علی الجدار ثانیا
این تهمت صرفست بر احادیث در هیچ حدیثی از احادیث مسلمین وارد نشده است که خدا ادم را بمشقت آفرید و اگر مرور در اخبار
وارد شده باشد حکمت و مصلحت در این بوده است که بمرور جناب ادم خلق بشود چنانچه در باب اول از توریه وارد شده است
که خداوند عالم را در شش روز آفرید و این نه از بابت آن بود که خداوند عالم نمیتوانست در آن واحد هزار هزار عالم را خلق
کند بلکه حکمت و مصلحت در این بوده است که در مدت شش روز عالم خلق بشود همچنین در خلقت عالم اصغر که ادم باشد
چنانچه در خلقت سایر بنی ادم اول نطفه خلق میکند بعد علقه بعد مضغه بعد عظام بعد اکتساء لحم است بر عظام بعد النفخ روح
و پس از همه اینها است عقل را خلق میکند در انسان و اینمرور نه دال بر عجز خداست بلکه حکمت و مصلحت در اینست که چنین
باشد چنانچه عادت خدا در خلقت جمیع اشیاء که می بینیم بهمین طور جاری شده است و هیچ خداشناس نمیتواند بگوید خدا عاجز است
و یکی از حکمتهای مرور و خلقت همینست که خدا بجهة اظهار قدرت خواست عیسی را در آن واحد خلق کند تا یقین یهود او را ولد الزنا و
جماعت نصاری او را خدا خوانند و این بود حال قسیس در طعن اول بر قرآن و احادیث که از اعظم مطاعن است در نزد او
اما اول و دوم از باب ۲ دوم از سفر تکوین از توریه باین نحو رقم یافته است وَتُومِلِي اَلَه بِيُوم دِشَاوَعَا مِلَخنُوه دَعُودْلِي وَنْخلِي
بِيُوم دِشَاوَعَا مِنْ كُلَّه مِلَخنُوه دِعُودْلِي دَبُورْخلِي اَلَه لِيُوم دِشَاوَعَا وَقَودِشْلَه سَبَب دَبِيُوه نْخلِي مِنْ كُلَّه مِلَخنُوه دِبْرِيلِي اَلَه لِعُود
و کلمات مسطوره در عربیه مطبوعه بیروت سنه ۱۸۷۰ هزار و هشتصد و هفتاد باین نحو ترجمه شده است که مترجمین خود مسیحیه
میباشند و فرغ الله فی الیوم السابع من عمله الذی عمل فاستراح فی الیوم السابع من جمیع عمله و بارک الله الیوم السابع و قدسه
لانه فیه استراح من جمیع عمله الذی عمل الله خالقا یعنی و در روز هفتمین خدا عملیکه کرده بود بتمام رسانیده بود بلکه در روز هفتمین
از تمامی کاریکه کرده استراحت نمود پس خدا روز هفتمین را متبرک ساخته آنرا تقدیس نمود زیرا که در آنروز از تمامی کاریکه خدا
آفرید و ترتیب داد استراحت کرفت انتهی پس کلمات مسطوره صریحند در اثبات مشقت از برای خدا زیرا که کلمه نَخْلِي که در آیه دوم
و سیم وارد شده است فعل ماضی و بمعنی راحت شد نیست یقینا و معنیش اینست که راحت شد استراحت هم نمیشود مگر بعد از
مشقت و خستگی العجب کل العجب از انصاف و عدم تدین این قسیس که چیزیرا منتسب بقرآن و احادیث مینماید که در کتابهای اوست
الشبهة الثانیة در صفحه ۲۱ بیست و یکم و بوسیله ایمان بمسیح موعود که بنا بر سایر آیات توریة و آیات باهرات انجیل
یسوع مسیحست توبه ادم مقبول درگاه اله گشت و عفو گناه و نجات خود را بهمان استصواب حاصل نمود نه بگریه و زاری و
طواف کعبه چنانچه در کتب احادیث محمدیان نقل شده است **الجواب** قسیس نبیل اینرا مقدمه قرار داده است از
برای ابطال شرایع و احکام و مردم را بجد تعطیل مانند خودشان داشتن که هیچ عمل را برخود قرار نداده اند و در اینمقدمه اقتدا
بدو امام خود نموده یعنی پولس و لوطر و پولس در باب ۳ سیم از رساله خود بغلاطیان در باب اسقاط تکالیف چنین رقم نموده است
۱۰ آنانکه از اعمال شریعت هستند تحت لعنت میباشند زیرا مکتوبست ملعونست هر که ثابت نماند در تمام نوشتهای

شریعت تا آنها را بجا آرد ۱۱ امّا واضحست که هیچکس در حضور خدا از شریعت عادل شمرده نمیشود زیرا که عادل با یمان
زیست میکند ۱۲ امّا شریعت از ایمان نیست بلکه آنکه با نها عمل میکند در آنها زیست مینماید ۱۳ مسیح ما را از لعنت شریعت
فدا کرد چونکه در راه ما مورد لعنت شد چنانکه مکتوبست که ملعونست هر که بر دار آویخته شود انتهی می بینی که کلمات مسطوره
صریحند در اسقاط تکالیف و مملو اند از اطمینان و امّا اقوال لوطر کاتلك هر لد اقوال لوطر را در صفحه ۲۷۷ دویست و هفتاد
و هفت چنین نقل کرده است قوله اوّل آنکه طبع انسان مثل اسب میماند که اگر راکب او خدا باشد موافق اراده خدا راه
میرود و اگر شیطان راکبش باشد مثل شیطان راه میرود و طبع از خود راکب اختیار نمیکند بلکه اجتهاد مینماید در تحصیل
راکب و هر کس سوارش شد بر او مسلّط خواهد بود قوله دوّم زمانیکه امر یافت بشود در کتب مقدّسه که این امر را بجا بیاورید
پس شما بدانید که آن کتب شما را امر مینمایند بعدم فعل آن امر حسن زیرا که توقّف در بر فعل آن امر نیست انتهی مؤلف گوید
این دو قول صریح در جبرند علاوه بر اسقاط تکالیف و قسیس طامس انکلیس کاتلك در صفحه ۳۳ سی و سیّم از کتاب خود المسمّی
بمرآة الصدق المطبوع سنه ۱۸۵۱ هزار و هشتصد و پنجاه و یك مسیحی در حالت طعن بر فرقه پروتستنت چنین نوشته و علماء
قدمای ایشان این اقوال مکروهه را با یشان تعلیم دادند اوّل آنکه خدا موجد عصیانست دوّم آنکه انسان مختار نیست بر
اجتناب از معصیت سیّم آنکه عمل بر اشیاء عشره (یعنی احکام عشره) غیر ممکنست چهارم آنکه گناهان کبیره اگر چه بسیار
بزرگ هم باشند موجب نقصان انسان در نظر حق نمیشوند پنجم آنکه ایمان فقط موجب نجات انسانست زیرا که ما مخاطب
با یمان گردیده ایم فقط و این تعلیم بسیار نافع و مملوّ از اطمینانست ششم آنکه اب اصلاح الدین یعنی لوطر گفت ایمان بیاورید
و بس و از روی یقین بدانید که از برای شما نجات حاصل خواهد شد بلا مشقت صوم و بدون معونت تقوی و بلا مشقّت
اعتراف و بدون مشقت امور حسنه و از برای شما نجات یقینی است بلا شبهه چنانچه از برای مسیح بجرأت تمام گناه کنید و
و ایمان بیاورید فقط هر چه میخواهید گناه کنید ایمان شما را نجات خواهد داد اگر چه روزی هزار مرتبه مبتلا بزنا و قتل بشوید
و ایمان بیاورید و بس من بشما میگویم که ایمان شما را نجات خواهد داد انتهی پس این اقوال صریحند در اسقاط تکالیف و جبر لهذا
این قسیسین بجهة متابعت این دو امام و رئیس این مطلب را معتقدند و تعطیل شرایع قرار داده میخواهد اثبات کند بزعم خود که گریه
و زاری و طواف و امثال ذلك از اعمال بیمصرفند و فائده ندارند و همان امر قلبی و محبت باطنی بکار میاید چنانکه خودشان
ترك شرایع کردند که ما محبت باطنی داریم و صوفیه اسلام هم از ایشان مذهب تعطیل و اباحه را یاد گرفته اند و بهمان ذکر و فکر قلبی
و معرفت مرشد اکتفا کرده اند چنانکه خواهی دانست نفوس خاصیه و قلوب قاسیه که بندگی و عبودیّت از برای ایشان مشکل است
این راه را خوش میپسندند و از روی رغبت میروند و نیکو میشمارند و تو خواهی دانست که این راه خلاف دین جمیع پیغمبران و
آئین ایشانست و خلاف دین عیسی نیز هست و هرگز آنجناب امر بترك نوامیس نفرموده اند و تهمت بر او می بندند پس گوئیم
بالله التوفیق که عبادت ظاهره خالی از این نیست که یا مطلقا نفعی بعالم مردم ندارد و هیچ بکار نمیاید و یا اینکه نفعی دارد
و یك ثمری بر او مترتبست اگر هیچ نفعی ندارد و هیچ ثمری بر آن مترتّب نیست پس از چه جهة جناب موسی این تورات را باین
بزرگی آورده است و اینهمه شرایع و احکام حلال و حرام و حدود در آن بیان فرموده است و نمیتوانند بگویند که جناب
موسی کار لغو کرده است و هیچ ثمری ندارد چرا که جناب موسی پیغمبر خداست و قول او قول خداست و تورات نیز در نزد شما کتاب
خداست و خدا کار لغو نمیکند پس نمیشود گفت که شرایع و احکام مطلقا بیفائده هستند پس البتّه ثمری و فائده دارند و خالی
از ثمرات و فواید شرایع خالی از این نیست که باید نفع بخدا رسانند یا بخلق چرا که غیر از خدا و خلق کسی دیگر نیست امّا خدا که بالبداهة
غنی از خلق و از اعمال خلق است و در این مسئله شکّی و شبهه نیست چرا که او قدیمست و بود و خلقی نبود و خلق را از راه جود
و کرم خلق کرد پس ثمره اعمال بکار خداوند متعال نخواهد خورد و نفعی باو نخواهد داشت البتّه غنی از نفع و ضرر است این

اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ لِاَنْفُسِكُمْ وَاِنْ اَسَأْتُمْ فَلَهَا پس باید نفع بخلق داشته باشد و خلق از عمل عقلانی بهره ور شوند و همانا
انتفاع ثوابست و نفع غذای صالح خوردن عافیتست و ضرر غذای مسموم خوردن مرض و درد و رنج و مردنست و اینمطلب
بدیهی است که درست کرداری نفعش راحتست و بدکرداری ضررش رنجست و اینمطلب محسوسستکه ثمرهٔ محبت همسایه و
سایرین محبت دیدن از او و ایشانست و ثمرهٔ عداوت عداوت دیدن از خلق خداست حتی است که در حرکت کردن بطور
عدل و انصاف منفعت بلاد و راحت عبادست و در ظلم و بی انصافی فساد بلاد و رنج عباد است بالعدل قامت السموات
والارض اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ الآیه انکار ثمرهٔ اعمال انکار بدیهیات و محسوساتست پس اعمال ثمر دارند
لا محاله و نوامیس پیغمبران که در خصوص اعمال ظاهر است نیست مگر بیان صلاح و فساد خلق در دنیا و عقبی و بعضی
مصلحتها محسوسست و نفعش بچشم دیده میشود و بعضی بگوش شنیده میشود و بحواس ظاهره فهمیده میشود و بعضی نفعش
معقولست و بحواس ظاهره فهمیده نمیشود لیکن عقول میفهمند مثلا ثمرهٔ رضا بقضای الهی تن راحت جانست و رفع اضطراب
قلبی امریستکه بحواس ظاهره فهمیده نمیشود ولیکن بعقل فهم و درک میشود و همچنین بعضی ثمرها از برای اعمالستکه دخلی
باوضاع ظاهر ندارد مثلا زنا باعث حدوث طاعون میشود و ظلم باعث کوتاهی عمر میشود و آن ثمرهائیکه خدا در توریة
بیان کرده است از برای اعمال و تهدید و وعید بنی اسرائیل فرموده است از نزول بلاها اینها ثمرانیستکه بحواس ظاهره
سنجیده نمیشود ولیکن ثمرهٔ اعمالست و همچنین نفعها برای اعمالست ازین قبیل که در توریة ثبت است و اگر اعمال بی ثمر میبود
بایستکه این ثمرها در اینها نباشد و در انکار ثمرهٔ اعمال انکار کل توریة و شرایع انبیاست پس معلوم شد ثمرها دارد و از عمل
باوامر خدا بلاها رفع میشود و عافیتها و صحتها در خلق پیدا میشود و نسل زیاد میشود و عزت و دولت زیاد میشود و از
معاصی و ارتکاب بمناهی خوفها و قحطها و بلاها و ذلتها از برای خلق پیدا میشود چنانچه هر عاقلی اینها را دیده است پس
ثابت و محقق گردید که از برای اعمال تاثیرات میباشد و اینهم از بدیهیاتست که عاملین اعمال ارواح مردم است نه ابدان
بیحس و شعور نمی بینی شخصیکه مرد دیگر بدنش حسی و شعوری و فعلی ندارد پس بدن بیحس و شعور عامل عملی نیست و
عامل عمل روحست خیال روح که عاملست اگر مؤمن شد و از خدا خائف شد و بخدا امیدوار شد و صاحب محبت شد
و خدارا دوست داشت عمل بمقتضای امر و نهی خدا میکند و چون کافر شد و نترسید و امیدوار نشد و عدو شد و خدارا
دوست نداشت مخالفت میکند پس اعمال ظاهره دلایل حقایق باطنه است و یقین هرکس و نیت هرکس از عمل او ظاهر میشود
پس از روح کردنست و از بدن مظهر آن عمل شدن و حرکات بدن دلیل حرکات روحست پس معلوم شد که روح مطیع
و عاصی است و بدن تابع اوست پس معلوم شد که روح تا متوجه خدا نشود مطیع نیست و تا معرض از خدا نشود عاصی نیست
و معلوم استکه توجه بخدا عمل بشرایع شد و اعراض از خدا پیچیدن پا از شرایع پس آن اعراض و اقبال روح اعمال شد چنانچه
روح روح اینجسد است و این جسد بدون روح زنده نیست و میت و متعفن است عمل هم بیروح خود زنده نخواهد بود چنانکه
جسد بیروح را اثر نیست عمل بیروح را هم اثر نیست پس عمل زنده صاحب اثر است نه عمل مرده و روح بی تن بکار نمیاید و عامل
عمل نخواهد بود چنانکه اشخاصیکه بدنیا نیامده اند ایمان و کفری ندارند و عمل ندارند و مستحق ثواب و عقاب نمیباشند پس
روح بی تن بکار نمیاید و همچنین تن بیروح هم بکار نمیخورد مرده است و ثمری ندارد پس آنکه گمان کرده است که اعمال خاصیتی
ندارد اگر اعمال بی ایمان و بی اخلاص را گفته است که بیروحست هیچکس اینحرف را نزده است و مسلمین هرگز همچو دینی نداشته و
ندارند و اگر اعمال با روح را میگوید عین کفر و خطاست و تکذیب انبیا و رسل که این ثوابها را از برای اعمال بیان کرده اند
نهایت امم سالفه را چندان شعوری نبود ذکر ثواب اخروی برای اینها یا هیچ نشد و یا کم و مجمل شد و امم اخری را چون شعور زیادتی
داشتند ثوابها و منفعتهای اخروی که در آن اعمالست از برای اینها ذکر و بیان شده است و بیان بعضی شواهد متعدد و اینجا ثبت

شاهد اول آیه ۱۶ از باب ۵ پنجم از توریة مثنی باین نحو رقم یافته است ۱۶ پدر و مادر خود را محترم دار چنانکه خداوند
خدایت ترا امر فرموده است تا اینکه روزهایت طویل شده در زمینی که خداوند خدایت بتو میدهد ترا نیکو باشد انتهی
بدانکه باین مضمون و یا قریب بدین در عهد عتیق و جدید مکرر واقع گردیده است از انجمله در آیه ۴ از باب ۴ چهارم و آیه
۱۶ از باب ۲۷ بیست و هفتم از توریة مثنی و آیه ۱۲ از باب ۲۰ بیستم از سفر خروج و آیه ۳ از باب ۱۹ نوزدهم از سفر لاویان
و آیه ۲ و ۳ از باب ۶ ششم از رساله پولس بافسیان و غیر ذلك و توضیحی که ثمرهٔ احترام پدر و مادر را طول عمر قرار داده
شاهد دویم آیه ۱۸ از باب ۶ ششم از توریة مثنی ایضا باین نحو مسطور گردیده است ۱۸ و آنچه که در نظر خداوند راست
و نیکوست معمول دار تا اینکه ترا نیکوئی باشد و بزمین خوبی که خداوند با پدرانت سوگند یاد نموده بود داخل شده بتصرف آوری
۱۹ تا که تمامی دشمنانت را از حضورت اخراج نماید چنانکه خداوند فرموده بود **شاهد سیم** آیه ۱۲ از باب ۷ هفتم ایضا از
توریة مثنی باین نحو مسطور گشته است ۱۲ پس واقع میشود اگر این احکام را استماع نموده و مرعی داشته بجا آورید که خداوند خدا
تو برایت این عهد و رحمی که با پدرانت سوگند نموده نگاه خواهد داشت ۱۳ و ترا دوست داشته برکت خواهد داد و زیاده خواهد
نمود و هم ثمرهٔ رحم و ثمرهٔ زمین ترا یعنی غله و شراب تو و روغن زیت و نتایج گاوها و گلههای گوسفندانت تو در زمینی که به پدرانت
تو سوگند یاد نموده بود که بتو بدهد برکت خواهد بخشید ۱۴ از همه اقوام زیاده مبارك خواهی شد در میان شما و هم در میان بهایم شما
نر عاقر و نه عاقره خواهد بود ۱۵ و خداوند از تو هر نوع امراض را دور خواهد کرد و از تمامی امراض هولناك مصر که میدانی هیچیك را
بر تو نازل نخواهد کرد بلکه بر تمامی دشمنان شما آنها را عارض خواهد گردانید انتهی و از این قبیل بسیار است و اینها ثمرهٔ اعمال نیکست که
ذکر شده است و چون یهود جسمانی بودند ذکر آخرت برای آنها نشده و وعدهٔ جنت و وعید جهنم برای آنها نشد و حرفهای اخروی برای
ایشان مذکور نگردید حتی در یکموضع از این اسفار خمسه توریة نیز وعدهٔ آخرت نشده است چرا که نفهمیدند و برای مسیحیین چند کلمهٔ
مجمل از آخرت در عهد جدید مذکور گردید چرا که فهم ایشان اندك روحانی شده و غالب وعد و وعید قرآن ذکر و بیان آخرتست بجهة
اینکه مردم فهم روحانی پیدا کرده بودند و ملکوت آسمان با ایشان نزدیکتر شده بود تا در ملکوت بر ایشان بسیار ذکر شده بخلاف اقتضای
سلف که ایشان از اهل طبیعت بودند و قابلیت فهم ملکوت را نداشتند **شاهد چهارم** از آیه ۱۴ از باب ۲۷ بیست و هفتم از توریة
مثنی باین نحو عیان و بیان گشته است ۱۴ و لویان متکلم شده بتمامی مردمان اسرائیل با آواز بلند بگویند ۱۵ که لعنت بر کسیکه صورت
تراشیده و یا ریخته شده از صنعت استادان که مکروه خداوند است ساخته آنها را در مکانی پنهان بگذارد و تمامی قوم در جواب بگویند
آمین ۱۶ لعنت بر کسیکه پدر و مادر خود را خوار داشته باشد و تمامی قوم بگویند آمین ۱۷ لعنت بر کسیکه نشان سرحد همسایه خود را
حرکت دهد و تمامی قوم بگویند آمین ۱۸ لعنت بر کسیکه نابینا را گمراه نماید و تمامی قوم بگویند آمین ۱۹ لعنت بر کسیکه در حکم نمودن
غریبان و یتیمان و بیوه زنان حیف نماید و تمامی قوم بگویند آمین ۲۰ لعنت بر کسیکه با زن پدر خود بخوابد چونکه دامن پدر خود را
کشف نموده است و تمامی قوم بگویند آمین ۲۱ لعنت بر کسیکه با هر قسم چهارپائی نزدیکی نماید و تمامی قوم بگویند آمین ۲۲ لعنت بر
کسیکه با خواهر خود چه دختر پدر و چه دختر مادرش بخوابد و تمامی قوم بگویند آمین ۲۳ لعنت بر کسیکه با مادر زن خود بخوابد
و تمامی قوم بگویند آمین ۲۴ لعنت بر کسیکه همسایه خود را به پنهانی بزند و تمامی قوم بگویند آمین ۲۵ لعنت بر کسیکه بریختن خون
بیگناهی رشوه بگیرد و تمامی قوم بگویند آمین ۲۶ لعنت بر کسیکه اینکلمات شریعت را برای بجا آوردنش اثبات ننماید و تمامی قوم
بگویند آمین انتهی پس تمامی این لعنتها از نتایج و ثمرهٔ اعمالست که بر شخص وارد میشود موافق آیه اخیره لعنت بر کسیکه ثمره و
نتایج اعمال را انکار نماید و تمامی قوم بگویند آمین **شاهد پنجم** در باب ۲۸ بیست و هشتم از توریة مثنی بوده باین نحو رقم
یافته است اگرچه این شاهد طولانیست و در حقیقت شصت و هشت شاهد است لیکن چون موافق مذاق اهل اینزمان نیز
هست لهذا بتمامه نقل میشود و از مطالعه کنندگان معذرت میخواهد ۱ و واقع میشود اگر بقول خداوند خدایت بدقت گوش

داده بعمل نمودن تمامی اوامر او که امروز بتو امر میفرمایم متوجه شوی که خداوند خدایت ترا بر تمامی قبایل زمین رفیع خواهد
گردانید ۲ و تمامی این برکتها بتو روبرو نموده بتو خواهد رسید مشروط بر آنکه قول خداوند خدایت بشنوی ۳ در شهر مبارک و در
صحرا مبارک خواهی شد ۴ میوهٔ جسم تو و میوهٔ زمین تو و میوهٔ بهایم تو بچگان گاو و گلههای گوسفند تو مبارک شوند ۵ زنبیل و
طبق تو مبارک خواهد شد ۶ وقت در آمدنت و وقت بیرون رفتنت مبارک خواهی شد ۷ خداوند دشمنانیکه بر تو مقاومت مینمایند
در حضور تو مغلوب خواهد ساخت از یک راه بر تو بر آیند و از هفت راه از پیش تو بگریزند ۸ خداوند در انبارهای تو و هر چه که
دست ترا در آن میمانی از برای تو برکت مامور خواهد داشت بلکه در زمینی که خداوند خدایت بتو میدهد ترا مبارک خواهد
ساخت ۹ خداوند ترا از برای خود بنهجی که بتو سوگند یاد نموده است قوم مقدس نصب خواهد نمود اگر اوامر خداوند خدای
خود را مرعی داشته در راههایش رفتار نمائی ۱۰ و تمامی اقوام زمین خواهند دید که اسم خداوند بر تو خوانده شده است و از تو
خواهند ترسید ۱۱ و خداوند ترا در نیکوئیها در میوهٔ جسم تو و در میوهٔ بهایم تو و در محصول زمین تو در زمینی که خداوند با آبای
تو سوگند یاد نموده بود که بتو بدهد خواهد افزود ۱۲ خداوند برای تو مخزنهای نیک خود یعنی آسمانرا خواهد گشاد تا بر زمین تو
باران در وقتش بباراند و تمامی اعمال دست ترا مبارک سازد که تو بطوایف بسیاری قرض خواهی داد و تو قرض نخواهی گرفت ۱۳
و خداوند ترا سر خواهد گردانید نه دنباله و فقط بلند خواهی بود و پست نخواهی شد مشروط بر آنکه اوامر خداوند خدایت را که
امروز بتو میفرمایم استماع نموده بعمل نمودن آن متوجه شوی ۱۴ و از تمامی کلماتیکه امروز ترا امر میفرمایم بقصد پیروی خدایان
غیر و عبادت نمودن آنها براست و چپ انحراف نورزی ۱۵ اما اگر بقول خداوند خدایت گوش ندهی و بعمل نمودن تمامی اوامر
و قوانینش که امروز ترا امر میفرمایم متوجه نشوی پس تمامی لعنتها بتو روبرو نموده خواهند رسید ۱۶ در شهر ملعون و در صحرا
ملعون خواهی بود ۱۷ زنبیل و طبق تو ملعون باشد ۱۸ میوهٔ جسم تو و میوهٔ زمین تو و بچگان گاو و گلههای گوسفند تو ملعون
باشند ۱۹ وقت در آمدنت ملعون و وقت بیرون رفتنت ملعونی ۲۰ بر هر کاریکه بعمل آوردنش دست خود را در آن میمانی
خداوند لعن و محنت و عتاب را بر تو خواهد فرستاد تا آنکه بزودی هلاک و معدوم شوی بسبب شرارت اعمال تو که بآنها مرا
ترک کردی ۲۱ خداوند بتو طاعون را ملحق خواهد ساخت تا ترا از زمینی که جهة تصرف آوردنش بآن داخل میشوی
بالکل نابود گرداند ۲۲ خداوند ترا به سل و تب محرقه و تب لرزه و خفقان و شمشیر و باد سموم و یرقان خواهد زد که اینها
ترا تا هلاک شدنت تعاقب خواهند نمود ۲۳ و آسمانیکه بالای سر تو است از برنج و زمینیکه در زیر تست از آهن خواهند گردید
۲۴ و خداوند باران زمینت را بگرد و غبار مبدل خواهد کرد بلکه از آسمان بر تو نازل خواهد گردید تا معدوم شدنت ۲۵
و خداوند ترا در حضور دشمنانت مغلوب خواهد ساخت از یک راه بر ایشان خروج خواهی نمود و از هفت راه از حضور
ایشان فرار خواهی کرد و تو در همهٔ ممالک زمین زحمت کش خواهی شد ۲۶ و نعش تو خوراک کل پرندگان هوا و سباع زمین
خواهد گردید که آنها را هیچکس نخواهد راند ۲۷ و خداوند ترا بدمل مصر و بواسیر و جرب و خارشیکه از آن شفا نتوانی یافت
مبتلا خواهد ساخت ۲۸ و خداوند ترا بدیوانگی و نابینائی و آشفتگی دل مبتلا خواهد کرد ۲۹ و بوقت ظهر مثل نابینائیکه
در تاریکی لمس نماید لمس خواهی کرد و در راههایت کامیاب نخواهی شد و فقط در تمامی ایام مظلوم و غارت زده شده از برایت رهاننده
نخواهد بود ۳۰ زنیرا نامزد خواهی کرد و دیگری با او خواهد خوابید و خانه بنا خواهی کرد و در آن ساکن نخواهی شد و تاکستان
غرس خواهی کرد و از آن نخواهی چید ۳۱ گاو تو در نظرت کشته میشود و از آن نخواهی خورد و حمار تو در حضورت غارت میشود
و باز آورده نخواهد شد گوسفند تو بدشمنانت داده میشود و از برایت رهانندهٔ نخواهد بود ۳۲ پسران و دختران تو بقوم
دیگر تسلیم شده چشمهای تو خواهند دید و تمامی روز جهة ایشان حسرت کشیده در دستت قوت نخواهد ماند ۳۳ میوهٔ زمین
ترا و هر چه مشقت کشیده تو میکنی قومیکه نمیدانی خواهند خورد و در تمامی روز مظلوم فقط و مقهور خواهی شد ۳۴ از چیزهائیکه

چشمت می بیند دیوانه خواهی شد ۳۵ خداوند تورا بر زانوها و ساقها از کف پا تا فرق سرت بدمل بدی که علاج پذیر نیست خواهد زد ۳۶ خداوند تورا و ملکترا که بر خود نصب مینمائی بطایفه که نه تو و نه آبای تو دانستید خواهد رسانید و در آنجا خدایان غیررا از چوب و سنگ عبادت خواهی کرد ۳۷ و در میان تمامی اقوامیکه خداوند تورا بانجا میرساند سبب عبرت و ضرب المثل و ریشخند خواهی شد ۳۸ تخم بسیار بمزرعه بیرون خواهی برد و اندک بر خواهی چید چونکه انرا ملخ خواهد خورد ۳۹ تاکستانی را غرس کرده تربیت خواهی داد اما شراب نخواهی خورد و انگور نخواهی چید زیرا که کرم انرا خواهد خورد ۴۰ تورا در تمامی حدودت درخت زیتون خواهد بود و روغن بر خود نخواهی مالید زیرا که دانهایش ریخته خواهد شد ۴۱ پسران و دختران تولید مینمائی و تورا نخواهند بود زیرا که باسیری خواهند رفت ۴۲ تمامی درختانت و میوه زمینت را ملخ خواهد خورد ۴۳ غریبی که در میان شماست از تو باوج بلندی خواهد بر امد و تو بحضیض پستی خواهی افتاد ۴۴ او بتو قرض خواهد داد و تو باو قرض نخواهی داد و او به منزله سر خواهد بود و تو بمنزله دنباله ۴۵ و تمامی این لعنتها بتو وارد نموده و تعاقب نموده بتو خواهند رسید تا هلاک شدنت زیرا که بقول خداوند خدایت گوش ندادی تا آنکه اوامر و قوانینی که تورا امر فرموده بود مرعی داری ۴۶ برای تو و برای اولادت تو ابدا بجای ایت و معجزه خواهد بود ۴۷ بسزای اینکه در خدمت خداوند خدایت با شادمانی و خوشدلی بسبب کثرت این چیزها اطاعت نکردی ۴۸ لهذا دشمنان خودرا که خداوند بر تو میفرستد در گرسنگی و تشنگی و برهنگی و احتیاج کلی خدمت خواهی کرد و طوق اهنین بر گردنت خواهد گذاشت تا تورا هلاک سازد ۴۹ و خداوند از دور از کنار زمین قومیرا چون عقاب تیز پرواز بر تو حمله ور خواهد گردانید قومیکه زبان ایشانرا نخواهی فهمید ۵۰ قوم ترش روی که ابروی پیرانرا نگاه ندارد و بر جوانان رحم نکند ۵۱ و نتایج بهایم و میوه زمین تورا خواهند خورد تا هلاک شدنت و از برایت غله و شیره و روغن زیت و بچه گان گاو و گلهای گوسفندت را باقی نخواهند گذاشت تا تورا هلاک نموده باشند ۵۲ و تورا در تمامی دروازه هایت محاصره خواهند کرد تا آنکه دیوارهای بلند و محصوری که بر آنها مطمئنی در تمامی مملکت تو سرنگون شوند بلکه در تمامی دروازه هایت در همگی زمینی که خداوند خدایت بتو میدهد تورا محاصره خواهند کرد ۵۳ و میوه بدنت یعنی گوشت پسران و دختران خودرا که خداوند خدایت بتو میدهد بسبب محاصره و تنگنائی که دشمنانت تورا میرسانند خواهی خورد ۵۴ در میان شما مردیکه متلذذ و بسیار متنعم است چشمش بر برادر خود و زن هم اغوش خود و بر فرزندانش که باقی مانده اند بدنگاه خواهد کرد ۵۵ بحدیکه بهریک از ایشان از گوشت فرزندان خود که میخورد نخواهد داد زیرا که بسبب محاصره و تنگنائی که دشمن تورا در تمامی دروازه هایت میرساند چیزی از برایش باقی نخواهد ماند ۵۶ و در میان شما زنی که متلذذه و متنعمه باشد بحدیکه بسبب تنعم و تلذذ کف پای خودرا بر زمین بازانداشته که بگذارد او نیز چشمش بر شوهر هم اغوش خود و بر پسران و دختران خود بدنگاه خواهد کرد ۵۷ و همچنین بمشیمه که از میان پایهای خود بیرون میاورد و بر اولادیکه میزاید زیرا که انهارا بسبب احتیاج کلی و بعلت محاصره و تنگنائیکه دشمنت تورا در اندرون دروازه هایت میرساند بپنهانی خواهد خورد ۵۸ اگر بعمل نمودن تمامی کلمات این شریعت که در این کتاب مرقوم است متوجه نشوی تا آنکه از اسم این ذوالجلال و مهیب بترسی یعنی از خداوند خدایت ۵۹ آنگاه خداوند صدمهای تو و صدمهای اولادت تورا عجیب خواهد گردانید یعنی صدمهای عظیم و مزمن و امراض ردیه و مزمن ۶۰ بلکه تمامی امراض مصررا که از انها میترسیدی بر تو مستولی خواهد گردانید و بتو ملصق خواهند بود ۶۱ و همچنین تمامی امراض و همگی صدمهائیکه در این کتاب توریه مکتوب نیستند انهارا خداوند بر تو مستولی خواهد گردانید تا هلاک شدنت ۶۲ و چون ستارگان اسمان کثیر بودید بر عکس قلیل العدد خواهید ماند بسبب آنکه بقول خداوند خدای خود گوش ندادی ۶۳ و واقع میشود چنانکه خداوند از شما خوشنود بوده شمارا نیکوئی کرده بسیار گردانید همچنین خداوند از معدوم و نابود کردن شما خوشنود خواهد بود و از زمینی که بجهت تصرفش وارد آن میروی مستاصل خواهید شد ۶۴ و خداوند تورا در میان همگی قبایل از کران زمین تا بکران دیگرش پراکنده خواهد ساخت و در آنجا خدایان غیر یکه نه تو و نه آبای تو میدانستند از چوب و سنگ عبادت خواهید کرد ۶۵ و در میان ان طوایف استراحت نخواهی یافت و برای کف پایت ارامی نخواهد

بود و در آنجا خداوند تو را دل لرزان و چشمان خیره و جان دردآلود خواهد داد ۶۵ و حیات تو در روی تو آویزان خواهد بود که روز و شب خوفناک خواهی بود و بر زندگیت اطمینان نخواهی داشت ۶۶ در صبحدم خواهی گفت ایکاشکی شام میبود و در شام خواهی گفت ایکاشکی صبح بود از ترس دلت که بآن گرفتاری و از چیزهائیکه چشمت بنظر میآورد ۶۷ و خداوند تو را در کشتیها براهی که بتو گفته بودم که آنرا بار دیگر نخواهی دید بمصر باز خواهد رسانید و در آنجا بدشمنان خود جهة غلامی و کنیزی فروخته خواهید شد و خریداری نخواهد بود انتهی و همه اینها با منتهای سلسلهٔ زحمت و عذاب و سید همه از این قبیل است ذکر بهشت و جهنم نیست بجهة اینکه آسمانی نبوده اند و فهم آسمانی نداشته اند مگر امت جناب مسیح که فی الجمله رایحهٔ آسمان نیز شنیده بودند قدر قلیلی یعنی چند کلمه با ایشان وعدهٔ آخرت شده و آنها را انشاء الله در موضع مناسب ذکر خواهیم نمود خلاصهٔ کلام دلالت شواهد مذکوره بر ثمرهٔ اعمال مخفی نیست و شواهد اینمدعا از حد و حصر بیرون است لیکن طلباً للاختصار بهمین قدرها اکتفا و اختصار ورزید و قسیس نمیتواند مدعی نسخ شود زیرا که خودش در میزان الحق منکر نسخ است و جناب مسیح نیز بنابر روایت متی در باب ۵ پنجم از انجیل خود چنین میفرماید ۱۷ گمان مبرید که آمده ام توریة یا صحف انبیا را باطل سازم از برای ابطال نه بلکه بجهة تکمیل آمده ام ۱۸ که هر آینه بشما میگویم تا آسمان و زمین زایل نشود همزهٔ یا نقطهٔ از توریة هرگز زایل نگردد تا همه واقع نشود ۱۹ پس هر که یکی از این احکام کوچکترا بشکند و بمردم چنین تعلیم دهد در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود اما هر که بعمل آورد و تعلیم نماید او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد ۲۰ که بشما میگویم تا عدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزون نشود بملکوت آسمان هرگز داخل نشوید انتهی پس اگر اعمال ثمرات و نتایج ندارد از چیست جناب عیسی علیه السلام بر کاتبان و فریسیان بجهة ترك اعمال نفرین شدید بلیغ نماید چنانچه در باب ۲۳ بیست و سیم از انجیل متی و باب ۱۱ یازدهم از انجیل لوقا که نقل آن دو باب در اینجا موجب تطویل کلام است مرقوم شده پس ثابت و محقق گردید که انکار ثمرات و نتایج اعمال مستلزم انکار توریة و انجیل و جمیع شرایع است اگر قسیس میگوید که اعمال بیروح فائده ندارد شبهه در آن نیست کسی ادعا نکرده و نگفته که فائده دارد قرآن و اخبار مسلمین مشحون است از همین مطلب که اعمال بی قصد قربت و اخلاص ثمر ندارد و اگر اعمال با روح را میگوید فائده ندارد انکار توریة و انجیل را کرده است و بحکم اینها کافر شده است پس چرا گریه حضرت آدم و طواف او سبب رضای خدا نبود مگر حضرت آدم از روی بیشعوری میگریست و طواف میکرد و نیت در اعمال نداشت و بجهة تقرب بخدا این کار را نمیکرد و البته نیت داشت و احوالات جسدی او تابع احوالات روحانی او بود و تا دلش نمیسوخت بر حال خود و آتش خوف خدا در کانون سینه اش مشتعل نشده بود و نیران محبتش زبانه نمیکشید کی این حرکات از او صادر میگردید پس گریه و زاری و طواف و غیرها همه ثمر دارد و همه سبب خوشنودی خدا خواهد بود البته چنانچه صریح کتب انبیاست که این اعمال ثمر دارد شکی و شبهه در این نیست و مسلمین که از برای اعمال ثواب و عقاب روایت میکنند و اعمال را وسیلهٔ نجات خود قرار داده اند آن اعمال را خواسته اند که قصد قربت و خلوص در آنها باشد و آن اعمال از جهة توجه قلبی ناشی شده باشد نه نفس عمل از حیثیتی که عمل است زیرا که عمل بی نیت را مسلمین باطل میدانند و نیت بی قربت و قربت بی خلوص نیز باطل میدانند مثلاً وضو و غسل را میگویند ثواب دارد نه از جهة اینکه آب را بر دست و پا و سر میریزد بلکه از جهة اینکه مکلف قصد امتثال امر خدا را دارد و اگر بدون قصد امتثال ده سال مثلا در میان آب بماند ثوابی از برای او نیست جمیع اعمال ظاهریه در نزد مسلمین از همین قبیل است و این قسیس گویا چنین فهمیده است که مسلمین نفس اعمال را مایهٔ نجات میدانند و از این جهة مسلمین و بت پرستان را در خصوص اعتقاد نجات با اعمال بیك سیاق فهمیده است و بدیهی است که اینها عمل را از روی محبت بخدا نمیکنند اعمال ایشان میت و بیجان است و موجب بعد ایشان از خدا خواهد بود زیرا که قصد قربت ندارند و اگر بر فرض قصد قربت داشته باشند قصد قربت با شرك جمع نمیشود و بعد از این انشاء الله فصل مشبع در خصوص ثمرهٔ اعمال ذکر خواهد شد پس معلوم و محقق گردید که حضرت آدم بواسطهٔ گریه و زاری و طواف که ناشی از ندامت او بود و از رجوع باطن او بسوی خدا

واعراض او از طمع و شهوات و غیر ذلک نجات یافت و مرضی خدا شد، و اگر کسی گوید لعل منظور و مراد قسیس این باشد که اینمطلب از برای او ثابت نشده است در جواب گوئیم قبل از اقرار بنبوت حضرت خاتم النبیین هیچکدام از معالم اسلام از برای او ثابت نشده است زیرا که شرع تابع نبی است بعد از آنکه نبوت نبی ثابت شد کلیات و جزئیات شرع او نیز ثابت میشود پس باید قسیس در نبوت حرف بزند نه در جزئیات شرع تا اینکه ما بحول و قوة الهی نبوت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم را از کتابهای او ثابت کنیم و قوله و که بوسیلهٔ ایمان بهمان نجی موعود که بنا بر سایر آیات توریة و آیات باهرات انجیل یسوع مسیح از توبهٔ آدم مقبول الخ این نیز غلط است زیرا که در هیچ آیه از آیات توریة اسم و صفات خاصه جناب مسیح مذکور نگردیده است تا اینکه قسیس بآنها استشهاد نماید بعضی از آنها ابداً ربطی بمسیح ندارد بلکه معنی دیگر دارند و برخی دیگر از آنها لفظاً و معناً راجع بحضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم هستند چنانچه بر متتبع منصف مخفی نیست و ما نیز انشاء الله در وقت فرصت در مقام مناسب از این کتاب این مرحله را عیان و بیان خواهیم نمود **الشبهة الثالثة** در صفحه ۲۳ بیست و سیم وقت در میان خلقت آدم و اخراج او از باغ عدن نه اینکه چند ساعت و یا نیمروز بود چنانکه علمای محمدی و احادیث ایشان نقل میکنند بلکه بنا بر مضامین آیات مزبوره توریة وضوح باید که مدتی کشید اما قاصر احقر نمیتوان گفت که آنمدت چه قدر بوده است انتهی بالفاظه **الجواب** در پیش گفتیم که مخالفت قرآن مجید و احادیث شریفه با این توریة ضرری ندارد زیرا که این توریة توریة موسی نیست یقیناً و محرفست بدون شبهه و ایضاً لازم نیست که کتاب نبی لاحق با کتاب نبی سابق موافق باشد و اگر این شرط باشد جماعت یهود در انکار حضرت مسیح ذیحق خواهند بود زیرا که میتوانند بگویند در اسفار خمسهٔ توریة ذکر جنت و نار نشده است و در انجیل ذکر جنت و نار شده است و ایضاً پارهٔ اشیاء دیگر نیز در عهد جدید مذکورند و در عهد عتیق ابداً اسمی از آنها برده نشده است و شواهد اینمدعا را در باب ۶ ششم و فصل ۲ دوم در جواب از شبهة الثانیه ذکر و بیان خواهیم نمود علاوه نسخ ثلثهٔ توریة با همدیگر موافقت ندارند یعنی عبرانیه و سامریه و یونانیه و هم اسفار خمسهٔ توریة عبرانیه که فعلاً معمول فرقهٔ پروتستنت میباشند با همدیگر موافقت ندارند و کتب و رسایل انبیا با توریة مخالفت دارند و کتب عهد عتیق با عهد جدید مخالفت کلی دارد بلکه اناجیل اربعه مخالف همدیگر هستند ثبوت همهٔ اینمسائل در باب اول و دوم و پنجم و ششم از این کتاب خواهد آمد پس اگر اینقدرها در ابطال کتب لاحق کافی باشند انجیل و تمامی کتب عهد جدید باطلند یقیناً پس معلوم شد که اینمطلب را هم از روی عداوت و نادانی گفته است چرا لیس لمن لا یعلم حجة علی من یعلم یعنی نادان حجتی بر دانا ندارد خود قسیس در تعیین وقت متحیر است نه چنین است که هر چه در توریة نیست و از این توریة معلوم نمیشود مجهول مطلق است و کسیرا نمیرسد که در آن سخنی بگوید و اگر خدا پیغمبری بعد از جناب موسی بفرستد و او بیاید قیامت را بیان کند یهود را نمیرسد که او را تکذیب کنند چرا که احوال قیامت در اسفار خمسهٔ توریة مذکور نیست و الّا چنانچه در پیش گفتیم حق با یهود خواهد بود در تکذیب جناب مسیح و همچنین اگر پیغمبری بعد از جناب مسیح مبعوث شود و تفصیل احوال آدم را بیان کند نه بایست او را تکذیب نمود که این تفصیل در توریة و یا در انجیل نیست چرا که همان خدای توریة و انجیل با و تعلیم کرده پس اگر پیغمبری بعد از موسی مطلبی گفت قدحش با این نیست که این سخن در توریة نیست بلکه اگر کسیرا سخنی است باید در نبوت او بگوید اگر نبوت او ثابت شد جمیع اقوالش و اخبارش صحیح و الّا اخبارش محتمل صدق و کذب بود مگر اینکه بر ضد اخبار پیغمبران سابق خبری بدهد که از تصدیق او تکذیب پیغمبران سابق لازم آید آنگاه میتوان او را انکار کرد و تکذیب نمود اما اگر منافات ندارد و تکذیب پیغمبران سابق در آن نیست رد و یا انکار او از عقل نیست بلکه بایست او را محتمل صدق و کذب دانست تا ماخذش معلوم شود و حال در توریة نیست که آدم چه قدر مکث کرد در بهشت و چه مدتی در آنجا بود پیغمبر آخر الزمان علیه صلوات الله الملک المنان خبر دادند که خداوند در تن آدم روح دمید بعد از زوال الشمس روز جمعه بعد زوجهٔ او را از اسفل اضلاع او خلق کرد و ملائکه خود را بسجدهٔ او وا داشت و او را ساکن جنت کرد در همان روز و نماند در بهشت مگر شش ساعت ترک اولائی از او صادر گردید پس خدا او را

وزوجه او را از جنت بیرون کرد و شیطان در آنجا نخواهید دید بیرون جنت بسر برد و از مجلس سی و پنجم از کتاب الامالی المشهور بالمجالس الصدوق معلوم و مفهوم میشود که این شش ساعت از ساعتهای آخرت بوده است فعلیهذا زیاده از سیصد سال از سالهای دنیا خواهد بود و اینمعنی اوّلاً مخالفت با توریة ندارد و ثانیاً بر فرض مخالفت نیز ضرر ندارد زیرا که این توریة محرّف و خرابست ثالثاً پس انکار اینخبر کار خردمندان نیست مجملاً در صورتیکه ما در باب ٥ پنجم از همین کتاب از کتب مستعمل اهل کتاب نبوّت انجناب را اثبات کردیم اخبار و اقوالش تماماً صحیح و قبل از ثبوت نبوت نیز نباید شخص عاقل اخبار را انکار نماید زیرا که احتمال الصدق در او میرود در صورت عدم مخالفت با اقوال پیغمبران سابق و انکار صدق موجب کفر است نهایت شخص بنده را باید سکوت کند تا ماخذ معلوم شود امّا ابن قتیبه چون از خدا نمیترسد هرچه دلش میخواهد میگوید **الشُّبهة الرّابعة** در صفحه ٢٧ بیست و هفتم نوشت و علمای شیعیان نیز بنابر احادیث خود شان مقرّند که تقیّه یعنی دروغ گفتن در حالت تنگی و ضرورت جایز و حلالست ضدّ و تناقض کلام الهی است مخفی نماند که تقیّه در هر حال محض از راه بی ایمانی و کم اعتقادی نسبت بخدا صادر میگردد زیرا که کسی تا این درجه ایمان ندارد و آن اعتقاد نداشته باشد که خدا چنین متوجه و حافظ اوست که هیچ چیزی بجهت او رو نمیدهد مگر باذن الله بدیهی است که آن کس رجوع بتقیه و دروغ نخواهد کرد که بدین وسیله خود را یا دیگری را از تنگی و ضرر و زحمتی برهاند چون بر او یقین و آشکار خواهد بود که اگر خدا رهائی او را خواسته باشد هر آینه خود خدا چاره خواهد کرد و بتقیه و دروغ آدمی محتاج نیست و هرگاه نکند پس از بی تقیه میگردد که همان تنگی و زحمت و ضرر بنا بر مصلحت الهی باو رو داده باعث حصول خیر اوست و بدین سبب راضی و متحمل آن میگردد انتهی بالفاظه **الجواب** بدین واسطه قتیبه خواسته است در مذهب شیعه نقضی وارد آورد و ایشان را متزلزل کند و حال آنکه این از اعظم مسائل شیعه است و بان حفظ ناموس آل محمّد ع شده است و اینکه ابن قتیبه از مطالب اهل اسلام خبر ندارد سهل است از احکام انجیل و توریة نیز خبر ندارد و در عقل کمتر از پیشوای بت پرستان و در کفر زیاده تر از یهود است و اینکه میگوید تقیّه ضدّ و تناقض کلام الهی است مقصود او از کلام الهی توریة و انجیلست اوّلاً این توریة و انجیل کلام الهی نیستند بدون شبهه و ثانیاً تقیه موافق این توریة و انجیل است و طریقه انبیاء و اولیاء و رسولان سابق نیز میباشند و شواهد اینمدعا از حدّ و حصر بیرونست لیکن طلباً للاختصار بذکر و بیان پانزده شاهد اکتفا مینمائیم **شاهد اوّل** در بیان حال حضرت ابرهیم خلیل علیه السّلام در باب ١٢ دوازدهم از سفر تکوین باین نحو عیان و بیان گشته است ١١ و واقعشد در هنگامیکه نزدیک شد که بمصر داخل شود بزن خود ساری گفت که اینک البته میدانم که تو زن خوش منظری ١٢ و احتمال دارد که مصریان هنگام دیدنت بگویند که این زن اوست و مرا خواهند کشت و ترا زنده نگاه خواهند داشت ١٣ تمنّا اینکه بگوئی تو که خواهر منی تا اینکه بسبب تو بمن نیکی بشود و جانم بسبب تو زنده ماند انتهی پس از آیات مسطوره معلوم میشود که تقیه از برای دفع ضرر و جلب منفعت هر دو جایز است زیرا که فرمود بسبب تو بمن نیکی بشود و جانم بسبب تو زنده ماند بلکه جلب منفعت را مقدّم فرموده است بر دفع ضرر **شاهد دوّم** باب ٢٠ بیستم از سفر تکوین ٢ و ابرهیم در حق زن خود ساراه گفت که خواهر منست ٥ از قول ابی ملک در خطاب بخدا آیا بمن نگفتی که خواهر منست و آن زن نیز نگفت برادر منست و بقلب سلیم خود و پاک دستی خود این کار را کردم انتهی آیا حضرت ابرهیم خلیل خدا را نشناخته بود که بزن خود گفت خواهر منست یا تقیه در شرع او جایز بود معلوم است خدا شناس نمیتواند بگوید که خلیل خدا خدا را نشناخته بود و اگر گویند حضرت خلیل تقیه نکرد و دروغ هم نگفت زیرا که حقیقةً ساراه خواهر او بوده است در جواب گوئیم آیه ١٣ سیزدهم که در شاهد سابق مذکور گردید بصریح دلالت دارد انکه حضرت خلیل تقیّه نمودند و ثانیاً اگر حقیقةً ساراه خواهر او باشد امر افحش و اقبح خواهد بود زیرا که تزویج خواهر بحکم این توریة حرام است مطلقا ناکح زانی و ملعونست چنانچه در آیه ٢٢ از باب ٢٧ بیست و هفتم از توریة مثنی بصریح باینمطلب شده است پس لازم میاید که خلیل خدا از اوّل تزویج ساراه تا آخر با ساراه زنا کرده باشد و جناب اسحق نیز نعوذ بالله ولد الزّنا خواهد بود و همچنین سایر انبیای بنی اسرائیل از یعقوب تا جناب مسیح بخصوص بنا بر اصول فاسده نصاری که قول بعدم وقوع نسخ است در تراجع **شاهد سیّم** در باب ٢

بیست و ششم از سفر تکوین در بیان حال اسحق باین نحو عیان و بیان گشته است ٦ و اسحق در گرار ماند ٧ و مردمان آنمکان در
خصوص زنش سؤال نمودند او گفت خواهر منست زیرا که گفتن اینکه زن منست ترسید مبادا که مردمان اینمکان مرا بواسطه ربقا
بکشند چونکه خوش منظر است ٨ و واقع شد که در انجا ایام ماندنش بطول انجامید و ابی ملک ملک فلسطیان از منظره ملاحظه
نموده نگریست و اینک اسحق با زن خود ربقاه بازی میکند ٩ و ابی ملک اسحق را احضار نموده گفت که اینک تحقیق زن تست پس چرا گفتی
که خواهر منست و اسحق وی را گفت باین سبب گمان کردم مبادا که بواسطه او بمیرم پس آیات مرقومات صریح هستند در مشروعیت تقیه از پیغمبر بود
که جناب اسحق بزن خود گفت که خواهر منست و بدین واسطه ضرر را از خود دفع نمود **شاهد چهارم** در باب ٢١ بیست و یکم
از کتاب اول شموئیل در بیان حال جناب داود در هنگام فرار او از شائول باین نحو رقم شده است ٢ و داود باخیملک کاهن گفت
که ملک مرا بکاری امر فرموده و بمن گفت که بکاری که تو را میفرستم و تو را امر فرمودم کسی مطلقا نداند و جوانانرا بفلان و فلان جا تعیین نمودم
پس جناب داود در اینجا تقیه کرد و فرار خود را مخفی نمود و از کاهن نان تقدمه گرفت و خورد و حال آنکه خوردن نان تقدمه بجهة او حرام
بود و شمشیری نیز گرفت و بواسطه تقیه نجات یافت اگرچه بدین سبب هشتاد و پنج نفر کاهن کشته شدند و تمامی اهل نوب که شهر کاهنان است
از رجال و نساء و اطفال شیرخواره و همچنین حیوانات از گاو و حمار و گوسفند بدم شمشیر کشته شدند لیکن جناب داود خودش سالم ماند
بواسطه تقیه و دین خدا را ترویج نمود بعد از شائول پادشاه شد و گفت که جناب داود پیغمبر خدا بلکه پسر خداست بنا بر قول ایشان که خدا را
نشناخته بود پس معلوم و محقق گردید که تقیه در دین پیغمبران سابق مشروع بوده است **شاهد پنجم** در بیان حال میکایاه نبی
در باب ٢٢ بیست و دوم از کتاب اول ملوک مرقوم است که او نیز با آن چهارصد نفر پیغمبر موافقت نمود تقیة پس از آنکه او را مطمئن
نمودند و قسمش دادند مطمئن شد و بپادشاه یهود و پادشاه اسرائیل گفت شما مغلوب نخواهید شد پس این نبی در اول تقیه نمود بسبب
جواز آن و اگر میخواهی درست این احوال را بدانی باب مذکور را مطالعه کن چون طولانی بود نقل نشد **شاهد ششم** در باب ٩ نهم
از انجیل متی بعد از آنکه جناب مسیح علیه السلام آن دو کور را شفا داد در آیه ٣٠ باین نحو عیان و بیان گشته است ٣٠ در حال چشمان ایشان باز شد
عیسی ایشانرا تاکید فرمود که زنهار کسی اطلاع نیابد پس جناب عیسی امر بکتمان معجزه مینماید از ترس یهود تقیة **شاهد هفتم**
در باب ١٦ شانزدهم از انجیل متی باین نحو رقم شده است ١٣ و هنگامیکه عیسی بنواحی قیصریه فیلیپس آمد از شاگردان خود پرسیده گفت
مردم مرا که پسر انسانم چه شخص میگویند ١٤ گفتند بعضی یحیای تعمید دهنده و بعضی الیاس و بعضی ارمیا یا یکی از انبیاء ١٥ ایشانرا
گفت شما مرا که میدانید ١٦ شمعون پطرس در جواب گفت که توئی مسیح پسر خدای زنده ١٧ عیسی در جواب وی گفت مبارک هستی تو
ای شمعون ابن یونا که جسم و خون این را بر تو کشف نکرده بلکه پدر من که در آسمانست ١٨ و من نیز ترا میگویم که توئی پطرس و بر این
صخره کلیسای خود را بنا میکنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت ١٩ و کلیدهای ملکوت آسمانرا بتو میسپارم و آنچه بر زمین
بندی در آسمان بسته گردد و آنچه بر زمین گشائی در آسمان گشاده شود ٢٠ آنگاه شاگردان خود را قدغن فرمود که هیچکس نگویند که
او مسیح است انتهی پس مسیح علیه السلام در اینجا شاگردهای خود را امر بتقیه میفرماید حتی اگر از حواریین میپرسیدند که این مسیح است
یا نه موافق این تعلیم بایستی انکار نمایند و بگویند مسیح نیست یا جناب عیسی خدا را نشناخته بود که شاگردهای خود را امر بتقیه و دروغ
گفتن مینمود و حال آنکه ابن الله بلکه الله بود بنا بر قول ایشان یا اینکه مسیح نبود و یا اینکه اطلاق این لفظ بر خود درست نمیداشت
خدا گواه است همین یک شاهد از برای اثبات مشروعیت تقیه کافیست **شاهد هشتم** در باب اول از انجیل مرقس بعد از شفا
دادن آن مبروص از قول جناب مسیح چنین رقم شده است ٤٣ و او را قدغن کرد و فوراً مرخص فرموده ٤٤ گفت زنهار کسی را خبر مده بلکه رفته
خود را بکاهن بنما و آنچه موسی فرموده بجهة تطهیر خود بگذران تا برای ایشان شهادتی بشود ٤٥ لیکن بیرون رفته آغاز کرد بموعظه نمودن
و شهرت دادن این امر بقسمیکه بعد از آن او یعنی عیسی نتوانست آشکارا بشهر در آید بلکه در ویرانها بیرون بسر میبرد و مردم از همه طرف
نزد وی میآمدند انتهی پس از این آیات نیز معلوم میشود که عیسی بجهة تقیه امر بکتمان معجزه خود نموده و آنمرد اطاعت ننموده بلکه

سبب صدمهٔ کلی بر جناب عیسی وارد شده دیگر نتوانست آشکارا بان شهرها بیاید معلوم میشود که تقیه در دین مسیح خیلی سخت
بوده است تا باندازه که معجزه که از برای هدایت خلق است امر بکتمان آن مینماید که خلق هدایت نیابند مسیح محفوظ بماند و حال آنکه
مجسم نشده بود مگر از برای اینکه کشته بشود بنا بر قول متابعانش لیکن چون تقیه در دین پیغمبران سابق بوده خواست از آنهم تکمیل کرده
باشد **شاهد نهم** در باب ۵ پنجم از انجیل مرقس بعد از شفا دادن دختر رئیس و باز زنده نمودن او در آیه ۴۳ باین نحو رقم شده است
۴۳ پس ایشانرا بتاکید بسیار فرمود که کسی از این امر مطلع نشود **شاهد دهم** در باب ۷ هفتم از انجیل مرقس بعد از شفا دادن آن
لال و کر در آیه ۳۶ مسطور است ۳۶ پس ایشانرا قدغن فرمود که هیچکس را خبر ندهند الخ **شاهد یازدهم** در باب ۸ هشتم
ایضا از انجیل مرقس بعد از شفا دادن شخص کوری در بیت صیدا در آیه ۲۶ باین نحو عیان و بیان گشته است ۲۶ پس او را بخانه اش
فرستاده گفت داخل ده مشو و هیچکس را در آنجا خبر مده **شاهد دوازدهم** در باب ۹ نهم از انجیل مرقس ۳۰ و از آنجا روانه شده
در جلیل میگشتند و نمیخواست کسی او را بشناسد ۳۱ زیرا که شاگردان خود را اعلام فرموده و میگفت پسر انسان بدست مردم تسلیم
میشود الخ **شاهد سیزدهم** در باب ۵ پنجم انجیل لوقا بعد از شفا دادن مبروص را در آیه ۱۴ او را قدغن فرمود هیچکس را خبر مده
شاهد چهاردهم در باب ۹ نهم از انجیل لوقا باین نحو مسطور گردیده است ۱۸ و هنگامیکه او به تنهائی بعبادت مشغول بود و
شاگردانش همراه او بودند از ایشان پرسیده گفت مردم مرا که میدانند ۱۹ در جواب گفتند یحیای تعمید دهنده و بعضی الیاس و دیگران
میگویند که یکی از انبیای پیشین برخواسته است ۲۰ بدیشان گفت شما مرا که میدانید پطرس در جواب گفت مسیح خدا ۲۱ پس ایشانرا
قدغن بلیغ فرمود که هیچکسرا از این اطلاع مدهید انتهی دلالت این اقوال بر وجوب تقیه مخفی نیست بجهة نبودن جناب عیسی امر بکتمان
معجزات مینمود و اینکه او را مسیح نگویند والا انتشار معجزات و ملقب داشتن خود را بلقب مسیح خیلی دوست میداشت نمی‌بینی در باب
۵ پنجم از انجیل مرقس دیوانه را امر میفرماید که برود معجزه او را انتشار بدهد و همچنین در باب ۷ هفتم از انجیل لوقا مرقوم است که جناب عیسی
شاگردان جناب یحیی را امر بانتشار معجزات مینماید ایضا در باب ۸ هشتم از انجیل لوقا مرقوم است که بان دیوانه فرمود برو حکایت کن معجزات
مرا **شاهد پانزدهم** در باب ۲۶ بیست و ششم از انجیل متی در تقیه کردن پطرس باین نحو مرقوم شده است ۶۹ اما پطرس در ایوان بیرون
نشسته بود که ناگاه کنیزکی نزد وی آمده گفت تو هم با عیسای جلیلی بودی ۷۰ او روبروی همه انکار نموده گفت نمیدانم چه میگوئی ۷۱ چون
بدهلیز بیرون رفت کنیزک دیگر او را دیده بحاضرین گفت این شخص نیز از رفقای عیسای ناصریست ۷۲ باز قسم خورده انکار نمود که این مرد را
نمیشناسم ۷۳ بعد چندی آنانکه ایستاده بودند پیش آمده پطرس را گفتند البته تو هم از آنها هستی که لهجهٔ تو بر تو دلالت مینماید ۷۴ پس
آغاز لعن کردن و قسم خوردن نمود که این شخص را نمیشناسم که در ساعت خروس بانگ زد انتهی مخفی نماناد که این شاهد باعتبار اناجیل اربعه
چهار شاهد است زیرا که مرقس در باب ۱۴ چهاردهم از انجیل خود و لوقا در باب ۲۲ بیست و دوم و یوحنا در باب ۱۸ هجدهم این احوال را
با اندک اختلافی ذکر نموده اند بهمان قدرها از ذکر شواهد اکتفا مینمائیم دیگر تقیه نمودن مسیح را در حضور رئیس الکهنه و در حضور
پنطیوس پیلاطس از خوف تطویل ترک مینمائیم که هر چه از او سؤال میکردند تقیةً جواب نمیداد و همین قدرها از برای لبیب منصف کافیست
مگر نه اینست در عهد عتیق و جدید هر قضیه بشهادت دو و یا سه شاهد فیصل داده میشود چنانچه در آیه ۳۰ از باب ۳۵ سی و پنجم از
سفر اعداد و آیه ۶ از باب ۱۷ هفدهم و آیه ۱۵ از باب ۱۹ از توریة مثنی و آیه ۱۶ از باب ۱۸ هجدهم از انجیل متی و آیه ۱۷ از باب ۸
هشتم از انجیل یوحنا و آیه ۱ از باب ۱۳ سیزدهم از رساله دوم پولس بقرنتیان و آیه ۱۹ از باب ۵ پنجم از رساله اول پولس بتیموتاوس
و آیه ۲۸ از باب ۱۰ دهم از رساله پولس بعبرانیان مسطور گشته است و اگر گویند ما انبیا را معصوم نمیدانیم و این دروغ گفتن انبیا از باب
تقیه نبوده است بلکه از راه عصیان بوده در جواب گوئیم اولاً ظاهر کلمات دلالت دارند بر اینکه مقام مقام تقیه بوده است و ثانیاً
اگر همه انبیا را معصوم نمیدانید مسیح را که معصوم میدانید او چرا خلاف واقع را تعلیم فرموده تا مسیح نبوده است که قدغن نمود مرا مسیح
نگوئید و این امر را منتشر ننمائید ثالثاً اگر تقیه مشروع نباشد لازم میاید پطرس که راتق و فاتق امور آسمانی و مالک مفاتیح بهشت است

ومبنای کلیسای مسیح وداعی کلیهای او او وزمره ها الکهن باشد زیراکه مسیح را انکار نمود وخود مسیح فرموده هرکسی مرا در حضور
خلق انکار نماید من هم در حضور پدر خود که در آسمانست اورا انکار خواهم نمود چنانچه در آیه ۳۳ از باب ۱۰ یازدهم از انجیل متی مرقوم
یافته است معلوم است هرکسی اکه جناب مسیح انکار نماید از اهل نجات نخواهد بود یقیناً واگر گویند پطرس بعد از انکار توبه کرد
گوئیم انکار مسیح مستلزم انکار روح القدس است زیراکه مسیح در نزد شما با روح القدس متحد است باتحاد حقیقی و منکر روح
القدس اگر توبه کند نیز توبه او مقبول درگاه الله نخواهد بود آیه ۳۱ از باب ۱۲ دوازدهم از انجیل متی باین نحو تحریر گشته است ۳۱
از آن روی شما را میگویم هر نوعی گناه و کفر از انسان آمرزیده میشود لیکن کفر بروح القدس از انسان عفو نخواهد شد خلاصهٔ کلام
دلالت شواهد مسطوره برجواز بلکه وجوب تقیه مخفی نیست حال از   قسیس استفسار مینمائیم جناب خلیل وجناب اسحق وجناب
یعقوب که او نیز تقیه نمود از برای جلب منفعت وپدر خود را گول زد چنانچه در توریة است وهمچنین جناب داود ومیکایاه وجناب
مسیح وپطرس ایمان نداشتند وخدا را نمیشناختند واگر اینها بی ایمان وخداشناس نباشند پس صاحب ایمان وخداشناس در نزد قسیس
که خواهد بود سبحانه تم حاشا بلکه چون صلاح وقت وحفظ جان را دران دیدند با مر خدا بجهة مصلحت تقیه نمودند با قطع نظر از همه اینها
گوئیم این سخن است غیر معقول چرا که این مسئله تابع شرع است وشرع تابع نبی چون نبوت نبی ثابت شد شرع او مطاع است هرگاه چندی
مصلحت رعیت خود را در اخفاء امری دانست بر رعیت واجبست که اخفا کنند وچون مصلحت در اعلان دانست واجبست که اعلان
کنند واین تقیه حکمی است مصلحتی نه حکم واقعی چرا که ارسال رسل وانزال کتب از برای اظهار دین خداست وتقیه خلاف اظهار است چنانکه
چراغ از برای روشنائی وبینائیست پس آنرا زیر طشت نباید گذاشت بلکه بر شمعدان باید نهاد وهمین مثل را حضرت عیسی آورده اند وحق
فرموده اند ولی چون باد شدید وزد وبخواهد چراغ را خاموش کند میتوان لحظه دست پیش چراغ گرفت تا باد ساکن شود آنگاه دست بر
داشت وتا صبح بسوزد واگر دست نگیرند همان لحظه خاموش خواهد شد وتا صبح تاریک خواهد بود وامور عالم بر حسب مقتضای عالم است
از جهة انبیا واولیا بمعجزه منع قتل از خود نکردند حال هزاران بود که جناب مسیح چندی معجزات خود را منتشر نفرماید ونفرماید من مسیحم بلکه
امر فرمودن بلیغ بکتمان هر دو امر نماید تا بدین واسطه زنده بماند ودین خدا را تکمیل نماید وهمچنین از برای پطرس هزاران بود که در آنشب تقیه
کند وبعد از مسیح سالها زنده بماند ودین انجیل را نشر نماید نه اینکه در آنشب بروز بدهد وکشته بشود الحاصل تقیه عقلاً که امتناع
ندارد وقبیح نیست تا بگوئیم هرکسی تقیه قرار میدهد قبیحی قرار داده ونبی نیست پس عقلا چنانکه دیدی وفهمیدی قبحی ندارد واز انبیا واولیا
در احوال چندی تقیه دیدیم که واقع شد حال اگر در شرع ما تقیه هست بحثی بر تقیه نباید کرد چرا که مسلمین در جواب خواهند گفت که
در کتاب وسنت ما تقیه مشروع گردیده است پس بحث شما منتقل میشود بشارع مقدس پس از اینکه ما بحول وقوة الهی صدق شارع را از کتب مستعمل
جماعت یهود ونصاری ثابت ومحقق نمودیم بطوریکه مفری از برای ایشان باقی نماند بنفسه نزاعها وگفتگوها کلیتاً مرتفع خواهد شد
لیکن عجب دارم از حال این قسیس که ابداً از مطالب توریة وانجیل اطلاع ندارد با این جهل خیلی مزه دارد که حکم واقع شده است ما بین دو ملت
بزرگ ومیگوید هرکس تقیه کرد ایمان ندارد بنابر قول او لازم میاید که خدای دوم او ایمان نداشته باشد چرا که دیدی وفهمیدی که تقیه
کرد خود قسیس در کتاب خود المسمی بمفتاح الاسرار نوشته اگر کسی گوید چرا مسیح الوهیت خود را بیان نفرمود به بیانیکه واضح باشد
از اینچه ذکر شد تا آخر سؤال چند جوابی از این سؤال گفته است ودر آخر گفته است که از ترس یهود جناب عیسی این مطلب را بیان نفرمود پس
از کلام قسیس معلوم میشود که حضرت عیسی حق را کتمان مینمودند تقیةً وحق را اظهار نمیفرمودند لاجل التقیة الحمد لله علی ظهور الحق

الشبهة الخامسة در صفحه ۳۱ سی ویکم نوشته که هیچکس بیگناه حتی پیغمبران ورسولان نیز معصوم نیستند پس انجیل وقیاسی که اکثر
علمای محمدیه کرده اند که گویا پیغمبران از گناه معصومند باطل ومحض از این صدور یافته که بکیفیت باطنی گناه متوجه نگشته واز ادراک نمو
گناه را فقط عملا ظاهری میدانند انتهی بالفاظه **الجواب** مخفی نماند که علمای پروتستنت در اثبات گناه از برای جمیع خلق خدا غلو
عجیبی دارند خردل را جبل مینمایند وکلیتاً مقصود ایشان اینستکه هیچکس بیگناه نیست وبشفاعت هیچکس نمیشود اعتماد کرد الا بجناب

مسیح کرا معصوم بوده و بس تا بدین واسطه مردم را بدین مسیح دعوت نمایند تا اینکه تمامی خلق خدا مثلث و مشرک شوند لعل بدین
تسویلات و وساوس کل روی زمین را تصرف نموده ملت و دولت منحصر باشد بملت و دولت ایشان غافل از اینکه دین اسلام حافظ
دارد بکمر شبه می بینی بکبیر از خود شان هدایت میفرماید مانند این اقل حقیر که جوابهای ایشانرا از کتابهای خود شان میدهد و ملزم و
مجاب شان مینماید بخلاصه کلام برویم سر مطلب و گوئیم لا بدیم در اینمقام از تحریر سه مسئله و بالله التوفیق **المسئلة الاولی** بدانکه مردم اختلاف
دارند در عصمت انبیاء علیهم السلام و ضبط قول در اینموضع آنستکه گوئیم اختلاف در اینباب راجع میشود باقسام اربعه اول آنستکه در باب
اعتقاد واقع میشود دوم در باب تبلیغ و سیم در باب احکام و فتاوی چهارم در باب افعال و سیرت انبیاء علیهم السلام و اما اعتقاد انبیاء
کفر و ضلالت پس این غیر جایز است در نزد اکثر امت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم بلی فضیلیه از خوارج گویند گناه از انبیاء
صادر گردید و هر گناهی نزد ایشان کفر و شرک است پس باین اعتبار وقوع کفر از انبیاء و اولیاء را قائلند بحمد الله این فرقه منقرض است فعلاً و جماعت
یهود و نصاری نظر بمضمون کتب مقدسه خود شان کفر و ارتداد را از برای انبیا جایز بلکه واقع میدانند زیرا گویند که جناب سلیمان در آخر عمر
باغوای زوجات خود کافر و بت پرست شد و در مقابل بیت المقدس معبدها از برای بت بنا کرد و همچنین جناب هرون گوساله ساخت
و او را سجده نمود و بنی اسرائیل را بنزام بسجدهٔ او نمود و از برای او مذبحی بنا کرد نعوذ بالله از امثال این کفریات و اما قسم ثانی و آن آنستکه
متعلق بتبلیغ و ادای رسالت باشد امت مرحومه اجماع دارد براینکه انبیا معصومند از کذب و تحریف در تبلیغ و ادای رسالت والا وثوق
مرتفع میشود از اقوال ایشان و نیز امت اتفاق دارد چنانچه وقوع این امر عمداً جایز نیست از انبیاء سهواً نیز جایز نمیباشد و بعضی از مردم
بیدین سهواً این امر را جایز میدانند و علمای پروتستنت بحسب ظاهر در اینباب با ما موافقت دارند الا اینکه این تغلیط و تزویر و خلاف مدلول
کتب مقدسه ایشانست چنانچه عنقریب خواهی دانست و اما قسم سیم و آن آنستکه متعلق بفتاوی باشد امت اجماع دارد بر عدم جواز صدور
خطا از انبیاء در فتوی بر سبیل عمد و بعضی بیدینان این امر را جایز میدانند و اما قسم چهارم و آن آنستکه متعلق باشد بافعال انبیاء امت
در این باب پنج قول دارند قول اول بعضی تجویز مینمایند صدور کبیره را از انبیاء عمداً و این قول حشویه است قول دوم بعضی صدور
کبیره را از انبیاء جایز نمیدانند ولیکن صدور صغیره را جایز میدانند عمداً مگر اینکه موجب نفرت خلق باشد مانند کذب و تطفیف و این قول
اکثر معتزله است قول سیم اتیان بصغیره و کبیره از جهة عمد از برای انبیا جایز نیست البته بلی از جهة تاویل جایز است و این قول جبائیست
از معتزله قول چهارم اینکه گناه از انبیا صادر نمیشود مگر از جهة سهو و خطا لیکن مسئولند از این جهة اگرچه این امر موضوع است از
امت ایشان زیرا که معرفت ایشان اقوی و دلایل ایشان اکثر است زیرا که ایشان قادرند بر تحفظ و امت قادر نیست قول پنجم اینکه
گناه مطلقا از انبیاء صادر نمیشود نه کبیره و نه صغیره نه عمداً نه سهواً و نه بر سبیل تاویل و خطا و این مذهب اثنی عشریه است بارک الله فیهم
و در وقت عصمت انبیاء نیز امت سه قول دارند قول اول اینکه ایشان معصومند از اول عمر تا آخر عمر و این قول اثنی عشریه است قول دوم
اینکه وقت عصمت قبل از بلوغ است و تجویز نمیکنند ارتکاب کفر و کبیره را قبل از نبوت و این قول اکثر معتزله است قول سیم اینکه صدور
کفر و کبیره جایز نیست از انبیاء در وقت نبوت و بعثت و اما قبل از نبوت صدور کفر و کبیره از ایشان جایز است و این قول اکثر اشاعره
و قول ابی هذیل و ابی علی از معتزله است پس از اطلاع بر مراتب مسطوره گوئیم که مذهب اثنی عشریه آنست که انبیاء و اوصیاء از اول ولادت
تا آخر وفات معصومند مطلقا پس معلوم و محقق گردید که مقصود و منظور قسیس از اکثر علمای محمدیه علمای اثنی عشریه کثرهم الله امثالهم
میباشند اگر از روی فهم و شعور گفته باشد **فائدة** قسیس فندر در فصل ۳ سیم از باب اول در صفحه ۵۱ پنجاه و یکم از میزان الحق از نسخه
مطبوعه سنه ۱۸۶۲ هزار و هشتصد و شصت و دو گفته است و در باب نبی اعتقاد ما اینستکه نبی و حواری اگرچه در سایر امورات قابل سهو
و نسیان باشند لیکن در تبلیغ و تحریر پیغام معصومند انتهی و این ادعا نیز از قسیس غلط است چنانچه در فصل سیم از باب اول از
همین کتاب مفصلاً و مدللاً مرقوم افتاده و در باب ۱۳ از کتاب اول ملوک در بیان حال پیغمبری که بامر خدا از یهودا بسوی یربعام آمد
پس از آن بیهودا برگشت بعد از اینکه خبر داد مذبحی که یوربعام او را بنا کرده است یوشیا نام سلطان از اولاد داود او را خراب

خواهد کرد این نحو عیان و بیان کشته است ۱۱ و یک پیغمبر سالخورده در بیت ئیل ساکن بود و پسرانش آمده هر کاری که مرد خدا
آن روز در بیت ئیل معمول داشته بود از برایش بیان نمودند و همچنین کلماتیکه بپادشاه گفته بود به پدر خویش بیان کردند ۱۲ و پدر ایشان
با ایشان گفت که بکدام راه رفته است و حال آنکه پسرانش راهیکه مرد خدائی که از یهوداه آمده بود میرفت دیده بودند ۱۳ پس به پسرانش گفت که حمار
مرا زین کنید و ایشان حمار ترا زین کرده او بران سوار شد ۱۴ و در پی مرد خدا رفت و اورا یافت که در زیر درخت بلوطی نشست و ویرا گفت که
آیا مرد خدائی که از یهوداه آمده بود توئی گفت که منم ۱۵ و ویرا گفت که همراه من بخانه بیا و نان بخور ۱۶ او گفت که با تو بر نتوانم گشت و با تو نخواهم
رفت و با تو نخواهم رفت و با تو نان در اینمقام نخواهم خورد و آب نخواهم نوشید ۱۷ زیرا که بفرمان خداوند بمن گفته شد که در آنجا نان مخور و
آب منوش و بقصد رفتن براهیکه آمده باز پس مگرد ۱۸ او ویرا گفت که من نیز مثل تو پیغمبر هستم و فرشته بفرمان خداوند با من متکلم شده
گفت که اورا بخانهٔ خود همراهت بیاور تا اینکه نان بخورد و آب بنوشد امّا وی دروغ گفت ۱۹ پس همراهش برگشته و در خانه اش نان
خورد و آب نوشید ۲۰ و واقع شد هنگامیکه ایشان بسفره نشستند کلام خداوند بان پیغمبریکه اورا پس آورد رسید ۲۱ و بمرد خدائیکه
از یهوداه آمده بود آواز کرده گفت که خداوند چنین میفرماید چونکه بر کلام خداوند خلاف کردی و فرمانیکه خداوند خدایت ترا امر فرموده
بود نگاه نداشتی ۲۲ و برگشتی و نان خوردی و آب آشامیدی در مقامیکه بتو گفته شده بود که نان مخور و آب منوش لهذا جسد تو بقبر پدرانت
نخواهد آمد ۲۳ و واقع شد که بعد از خوردن نان و بعد از آشامیدنش که حمار پیغمبر را که باز پس آورده بود از برایش زین کرد
۲۴ و روانه شده و اورا شیری در راه یافت و کشت و جسدش در راه افتاده شد و حمار در پهلویش ایستاد و همچنین شیر بپهلوی جسد ایستاده بود
۲۵ و اینک مردمان عبور کننده آن جسد را دیدند که در راه افتاده شد و در نزد جسد شیری ایستاده دیدند پس آمدند و در شهریکه این پیغمبر
سالخورده در آن ساکن بود خبر دادند ۲۶ و آن پیغمبریکه اورا از راه پس آورده بود شنیده گفت که او مرد خدا است که از امر خداوند عاصی
گردید بان سبب خداوند اورا بشیر داده که اورا پاره پاره کرده موافق کلام خداوند که باو فرموده بود کشت ۲۷ پس بپسرانش متکلّم شده گفت
که حمار را از برایم زین کنید و زین کردند ۲۸ و رفت و جسد شرا در راه یافت که افتاده شد و حمار و شیر بپهلوی جسد ایستاده بودند شیر
آنجسد را نخورده بود و حمار را پاره نکرده بود ۲۹ و آن پیغمبر جسد مرد خدا را برداشته آنرا بر حمار گذاشت و باز پس آورد و آن پیغمبر سالخورده
بقصد تعزیت و دفن کردنش بشهر آمد انتهی پس در این عبارات در هشت موضع لفظ پیغمبر بر این پیغمبر سالخورده اطلاق شده است و
در آیه ۱۸ خود حضرت قدسش نیز ادّعای رسالت کرد و در آیه ۲۰ تصدیق رسالتش شد و این پیغمبر سالخورده صادق النبوّة بر خدا افترا
بست و در تبلیغ دروغ گفت مرد خدای مسکین را گول زد و مستوجب غضب خدایش کرد و اینمرد خدارا بکشتن داد پس ازین تحریرات معلوم
و محقّق گردید که انبیا در نزد اهل کتاب در تبلیغ و ادای رسالت نیز معصوم نیستند و ادّعای عصمت از علمای پروتستنت مطابق و مغایر
فعلیهذا وثوق از کتب عهد عتیق و جدید کلیتاً مرتفع میشود زیرا که قائلین و کاتبین آنها دروغگو و کاذب هستند و در ادای احکام خدا خائن اند
و اگر کسی گوید انبیای بنی اسرائیل افترایی بستند بر خدا و دروغ میگویند در تبلیغ و ادای رسالت عمداً نه سهواً و نسیاناً و کلام قسیس نبیل
در صورت سهو و نسیانست و در جواب این سؤال گوئیم اگر چه این توجیه مناسب عبارت قسیس است لیکن شناعتش اقوی و رکاکتش
زیادتر از سهو و نسیانست و مع ذلک غلط نیز میباشد تماشا دارد باین فهم و فضل حکم واقع شده است ما بین دو ملّت بزرگ العجب
کل العجب از علمای مسیحیّه که این کتابرا بطبع رسانیده و منتشر نموده اند که ابداً شرم و حیا نمیکنند **المسئلة الثانیة** در اثبات عصمت
از عهد جدید **شاهد اوّل** در باب ۵ پنجم از انجیل متّی از قول مسیح در خطاب بتلامذه باین نحو عیان و بیان کشته است ۱۳
شما نمک جهانید هر گاه نمک فاسد گردد بکدام چیز باز نمکین شود دیگر مصرفی ندارد جز اینکه بیرون افکنده پایمال مردم شود ۱۴
شما نور عالمید شهریکه بر کوه بنا شود نتوان پنهان کرد ۱۵ و چراغ را نمی افروزند تا آنرا زیر پیمانه نهند بلکه تا بر چراغدان گذارند
آنگاه بهمه کسانیکه در خانه اند تابد روشنائی می بخشد ۱۶ همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده پدر شما
که در آسمانست تمجید نمایند انتهی ای واللّه انبیاء و اولیاء نمک جهان و نور عالم و چراغ جهانند پس باید بسبب معصیت فاسد و مبدّل

بطلمت و تاریکی نشوند تا مردم در اعمال حسنه با ایشان اقتدا نمایند و از نور ایشان اقتباس نمایند **شاهد دوم** در باب
هفتم از انجیل متی باین نحو رقم یافته است ۱۵ امّا از انبیای کذبه احتراز کنید که بلباس میشها در نزد شما می آیند ولی در باطن گرگان درنده
میباشند ۱۶ ایشانرا از میوه های ایشان خواهید شناخت زیرا که انگور را از خار و انجیر را از خس نمی چینند ۱۷ همچنین هر درخت نیکو میوه
نیکو میآورد و درخت بد میوه بد می آورد ۱۸ نمیتواند درخت خوب میوه بد آورد و نه درخت بد میوه نیکو آورد ۱۹ هر درختی که میوه
نیکو نیاورد بریده و در آتش افکنده شود ۲۰ لهذا از میوه های ایشان ایشانرا خواهید شناخت انتهی این کلمات مرقومه در اثبات ادّعای
ما کافیست کیف لا و حال آنکه جناب مسیح علامتی قرار داده که باین علامت نبی صادق از کاذب شناخته شود و آن عصمتست پس معصوم نبی
صادقست و غیر معصوم کاذب باید بآتش افکنده شود ما بقی فقرات محتاج بشرح و بیان نیست زیرا که جناب مسیح بطور مثل مطلب را چنین صحیح
فرمودند که هر عوامی بفهمد و با همه این توضیح علمای پروتستنت نمی فهمند خیلی عجب است **شاهد سیم** در باب ۶ ششم از انجیل لوقا
باین نحو رقم شده است ۳۹ پس برای ایشان مثلی زد که آیا میتواند کور کور را راهنمائی کند آیا هر دو بگودالی نمی افتند ۴۰ شاگرد از معلم
خویش افضل نیست لیکن هر گاه کامل شده باشد مثل استاد خود بود ۴۱ و چرا خسی را که در دیده برادر تست می بینی و چوب را که در چشم
خود داری نمی یابی ۴۲ و چگونه میتوانی برادر خود را گوئی ای برادر اجازه ده تا خس را از دیده تو برآورم و چوب را که در چشم خود داری
نمی بینی ای ریاکار اوّل چوب را از دیده خود بیرون کن آنگاه نیکو خواهی دید تا خس را از چشم برادر خود برآوری ۴۳ زیرا هیچ درخت
نیکو میوه بد بار نمیآورد و نه درخت بد میوه نیکو آورد ۴۴ که هر درخت از میوه اش شناخته میشود و از خار انجیر را نمی یابند و از بوته انگور
نمی چینند ۴۵ آدم نیکو از خزانه خوب دل خود چیزی نیکو بر میآورد و شخص شریر از خزانه بد دل خویش چیز بد را بیرون می آورد زیرا که
از زیادتی دل زبان سخن میگوید انتهی **مؤلف گوید** تو را بخدا در این چند آیه حکمت آمیز نظر و تأمل کن و عبرت بگیر که چگونه میشود که
پیغمبران و اوصیای ایشان که خدا ایشانرا هادی کوران و خطاکاران قرار داده است خود کور و خطاکار باشند و خدا کوری را عصاکش
کور کرده باشد تا اهل دنیا کور را بدست کور دیگر بسپارند که او را بمقصود و مطلب برساند و چگونه میشود که پیغمبران مرتکب خطا
کار باشند عصیان و خطا را از خود دور کرده بیایند و رفع عصیان از خلق عاصی را نمایند و چگونه میشود که پیغمبران و اوصیاء که خاصّ
روح خدا بند شریر و عاصی باشند و با وجود این میوه علم و هدایت صالح از ایشان بروز کند و درخت بد میوه خوب دهد خلاصه
هر فقره از این آیات شاهدیست قوی بر اینکه نمیتواند شد خطاکار هادی خطاکاران شود پس اگر در این فقرات تأمّل کردی با دنی تأملی
از برای تو واضح و لایح گردید که انبیاء بایست معصوم و مطهّر باشند و این قسیس در منتهای درجه عصبیّت و نادانی و جهالت باشد
حتّی در کتابهای خود نیز تتبّع نکرده والّا ابداً اینطور جسارت بر پیغمبران نمیکرد و اینجسارت از قبل ایشان عظیم تر است از فعل
یهود که انبیای بنی اسرائیل را کشتند بزرگتر است چرا هر کسی اندک شعوری داشته باشد میفهمد که اینها را بظلم بقتل رسانیده اند
امّا این طور تخطئه پیغمبران موجب اغوای جهّال و اضلال ایشانست **شاهد چهارم** یوحنا در باب ۸ هشتم از انجیل خود در
مناظره مسیح با جماعت یهود باین نحو رقم نموده است ۳۲ و حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد ۳۳ بدو جواب
دادند که اولاد ابرهیم میباشیم و هرگز هیچکس را غلام نبوده ایم پس چگونه تو میگوئی که آزاد خواهید شد ۳۴ عیسی در جواب ایشان
گفت هر آینه هر آینه بشما میگویم هر که گناه میکند غلام گناهست ۳۵ و غلام همیشه در خانه نمیماند امّا پسر همیشه میماند ۳۶ پس اگر
پسر شما را آزاد کند در حقیقت آزاد خواهید شد ۳۷ میدانم که اولاد ابرهیم هستید لیکن میخواهید مرا بکشید از آنرو که کلام من
در شما جای ندارد ۳۸ من آنچه را نزد پدر خود دیده ام میگویم و شما آنچه را نزد پدر خود دیده اید میکنید ۳۹ در جواب او گفتند که پدر
ما ابرهیم است عیسی بدیشان گفت اگر اولاد ابرهیم میبودید اعمال ابرهیم را بجا میآوردید ۴۰ ولیکن الآن میخواهید مرا بکشید و من
شخصی هستم که با شما براستی که از خدا شنیده ام تکلم میکنم ابرهیم چنین نکرد ۴۱ شما اعمال پدر خود را بجا میآورید بدو گفتند که ما
از زنا زائیده نشده ایم یک پدر داریم که خدا باشد ۴۲ عیسی بایشان گفت اگر خدا پدر شما بود مرا دوست میداشتید که من از جانب

خدا صادر شده ام و آمده ام زیرا که من از پیش خود نیامده ام بلکه او مرا فرستاد ۴۳ برای چه سخن مرا درک نمیکنید از انجهت که استطاعت شنیدن کلام من ندارید (۴۴) شما از پدر خود ابلیس میباشید و خواهشهای پدر خود را میخواهید بعمل آرید که او از اوّل قاتل بود و در راستی قائم نمیباشد از انجهت که در او راستی نیست هرگاه بدروغ سخن میگوید از ذات خود میگوید زیرا که دروغگو و پدر دروغگویانست انتهی **مؤلف گوید** از کلمات مرقومه مفهوم چند امر است اوّل آنکه گناهکار غلام و بندهٔ گناه هست **دوّم** اگر از اولاد ابرهیم باشد اولاد او نیست زیرا که اولاد ابرهیم باید اعمال ابرهیم را بجا بیاورند **سیم** آنکه معصیت کار پسر شیطان و شیطان پدر او ست فعلیهذا اگر انبیآء معصوم نباشند لازم میاید که بندهٔ گناه باشند نه بندهٔ خدا و نیز در صورت عدم اشتراط عصمت لازم میاید که از اولاد ابرهیم نباشند و این مستلزم تکذیب کتب عهد عتیق و جدید است زیرا که کتب عهد عتیق و جدید شهادت میدهند که انبیای بنی اسرائیل از اولاد ابرهیمند و ایضا اگر انبیآء معصوم نباشند و صدور خطا را از ایشان تجویز نمائیم لازم میاید که پسر شیطان و شیطان پدر انها باشد یا مسیحی عاقل تجویز مینماید که مثلا جناب سلیمان که پسر داود است بگوئیم پسر شیطانست و همچنین میشود جناب یعقوب و اسحق را پسران شیطان و شیطان گفت و حال آنکه بنا بر شهادت کتب عهدین جناب یعقوب و داود و سلیمان علیهم السّلام پسران خدا یند بنا بر زعم اهل کتاب و ایضا لازم میاید که کتب عهد عتیق و جدید بالکلیه خلاف باشند زیرا که قائلین و کاتبین انها شیاطین و اولاد شیاطین بوده اند یا این توریة توریة جناب موسی است یا توریة پسر شیطانست و همچنین قائل این زبور جناب داود علیه السّلام بوده است یا شیطان پسر شیطان آیا خداوند جلّت عظمته شیاطین را پیشوای خلق قرار داده یا انبیا را این کتابها را بتوسط شیاطین فرستاده یا بتوسط انبیآء اگر جرأت داری بگو حقیقةً ما اثنی عشریه حفظهم الله نداریم که پیغمبران او شیاطین باشند نعوذ بالله من الضّلالة و الجهالة **شاهد پنجم** در باب (۹) نهم از انجیل یوحنّا بعد از آنکه حضرت عیسی آنکور مادر زاد را شفا داد در آیه (۱۶) باین نحو عیان و بیان گشته است (۱۶) بعضی از فریسیان گفتند آن شخص از جانب خدا نیست زیرا که سبت را نگاه نمیدارد و دیگران گفتند چگونه شخص گناهکار میتواند مثل این معجزات ظاهر سازد و در میان ایشان اختلاف افتاد و شکی نیست که اینها بغیر از راست گفتند سکوت عیسی و یوحنا از رد ایشان تصدیق ایشانست تاخیر بیان از وقت حاجت از شان حکیم نیست تا چه رسد به پیغمبر عظیم الشّان مدلول این اینست که شخص گناهکار نمیتواند آیات خدا را اظهار نماید و همه انبیا صاحب آیات و معجزات بودند پس خطاکار نبودند پس همه معصوم بودند **شاهد ششم** در آیه (۳۱) از باب مذکور از قول همان کور باین نحو مسطور گشته است (۳۱) و میدانم که خدا دعای گناهکاران را نمیشنود و لیکن اگر کسی خداپرست باشد و ارادهٔ او را بجا آورد او را میشنود انتهی این هم کلامیست مصدّق عصمت باین نحو ثابت میشود هر کسیکه صاحب آیات و معجزات و مستجاب الدعوة باشد مانند انبیآء و اوصیآء معلومست که خاطی نیست پس چون خاطی نشد معصوم خواهد بود **شاهد هفتم** در باب (۳) سیم از رسالهٔ اوّل یوحنّا باین نحو مرقوم یافته است (۷) ای فرزندان کسی شما را گمراه نکند کسیکه عدالت را بجا میاورد عادلست چنانکه او عادلست (۸) و کسیکه گناه میکند از ابلیس است زیرا که ابلیس از ابتدا گناهکار بوده است و از انجهت پسر خدا ظاهر شد تا اعمال ابلیس را باطل سازد (۹) هر که از خدا مولود شده است گناه نمیکند زیرا تخم او در وی میماند و او نمیتواند گناهکار بوده باشد زیرا که از خدا تولد یافته است (۱۰) فرزندان خدا و فرزندان ابلیس از این ظاهر میگردند که هر که عدالت را بجا نمی آورد از خدا نیست و همچنین هر که برادر خود را محبّت نمی نماید (۱۱) زیرا که همین است آن پیغامیکه از اوّل شنیده اید که یکدیگر را محبت نمائیم الخ پس گوئیم که بنص این کلمات کسانیکه از خدا یند خطا کار نیستند و خطا نمیتوانند کرد چرا که روح خدا در ایشان ثابت است و روح خدا خطاکار نیست و هر خطاکار از شیطان و فرزند شیطانست و روح شیطان در او ثابت است و اعمال شیطان از او ظاهر میشود حال از قسیس استفسار میشود پیغمبران بنی اسرائیل که آمده بودند یا از جانب خدا بودند یا از جانب شیطان و یا روح خدا در ایشان بود و یا روح شیطان فرزندان خدا بودند و یا فرزندان شیطان اگر گوید فرزندان شیطان و از جانب شیطان بودند و روح شیطان در ایشان بود در همه مذاهب کافر میشود و اگر گوید گاهی از فرزندان بودند و روح خدا در ایشان بود و در آن هنگام نبی بودند و گاهی فرزندان شیطان و از جانب شیطان و روح شیطان در انها بود و در آن

هنگام نبی نبودند بازگار فرمیشود چرا که گفته است انبیاء گاهی نبی بوده اند و گاهی نبوده اند و جناب موسی مثلاً گاهی مخبر خدا بود و از جانب خدا بود و روح خدا در او بود و گاهی بالعکس روح شیطان در او بوده و از جانب شیطان بوده است و قائل شده است باینکه تمام شیاطین و اولاد شیاطین را برسالت فرستاده است چرا که در حال عصیان شیطان و فرزندان شیطان اند تا با خدا قادر نبود که شخص صالح را برسالت بفرستد که مردم را دعوت بصلاح نماید نعوذ بالله از این کفریات که لازمه مذهب نصاری است و اگر گویند چنین نبود که انبیاء گاهی از جانب شیطان و روح شیطان در ایشان باشد و فرزندان شیطان باشند پس همیشه از جانب خدا بودند و اعمال خطا از ایشان ظاهر میشد فثبت المطلوب **شاهد سیم** دو باب (۲) دوم از رساله یعقوب باین نحو ثبت گشته است (۱۰) زیرا هر که تمام شریعت را نگاه دارد و در یک جزو قصور ورزد ملزم همه میباشد (۱۱) زیرا او که گفت زنا مکن نیز گفت قتل مکن پس هرچند زنا نکنی اگر قتل کردی متعدی شریعت شدی انتهی شریعت عبارت از اوامر و نواهی الهیه است و این کلمات شاهد اند که اگر نبی خطا کار باشد در یک چیز جزئی خطا کار خواهد بود در کل شریعت پس مانند کسی است که کل شریعت را خلاف کرده است پس باید معاقب باشد بخلاف کل شریعت چرا که عیب معصیت جسارت بر خداست و هر کسیکه در یک چیز جسارت کرد مثل آنستکه در کل جسارت کرده است پس باید انبیاء معاقب باشند بکل شریعت ایشان و کسیکه جری بر خدا و معاقب بکل شریعت شد این کس البته از جانب شیطان خواهد بود و دیگر از جانب خدا نتواند بود و معاقب بجمیع عقابهای خدا معلوم مستکره ملعون خداست تا انبیاء ملعون بودند در نزد قسیسین جناب عیسی را که میگویند عوض ما ملعون شد چنانچه در باب (۳) سیم از رساله پولس بغلاطیان سایر انبیاء چطور پناه میبریم بخدا از مذهبی که لازمه او این باشد که ذکر شد شواهد عصمت انبیاء در کتب عهد عتیق و جدید نه منحصر باینهاستکه ذکر شد بلکه طلباً للاختصار همین قدر را اکتفا و اختصار ورزیدیم و اگر کسی گوید آیات دالۀ بر عصمت معارض اند با آیاتیکه بحسب ظاهر دلالت دارند بر صدور معصیت از انبیاء در جواب گوئیم اگر مقصود تو آیات قرآنیه میباشد آنها مؤول اند در نزد ما یقیناً و اگر آیات کتب عهد عتیق و جدید را میگوئی آیا قابل تأویل هستند یا نه اگر قابل تأویل هستند در نزد ما مؤول اند و اگر قابل تأویل نیستند مردودند بدون شبهه و اگر گوئی چرا آیات عصمت را تأویل نکنی در جواب این سؤال گوئیم که اولاً اینها نصوص اند و نصوص را نباید تأویل کرد و ثانیاً با براهین عقلیه موافقت دارند و چیزیکه موافق برهان عقلی است نباید او را تأویل کرد تا نمی بینی آیات کثیره در عهد عتیق و جدید که دال بر تشبیه اند و آنها مؤول اند بجهة دوائیکه دال بر تنزیه اند چرا که آیات تنزیه با برهان عقلی موافقند بخلاف آیات تشبیه چنانچه این مسئله را مشروح و مفصل در باب (۴) چهارم از همین کتاب خواهی دانست پس قاعده کلیه در نزد اهل کتاب آنست کثیره در صورت مخالفت با براهین عقلیه مؤول است و قلیل تأویل نمیشود و در ما نحن فیه قضیه بر عکس است یعنی کثیر موافقت کلی با ادلۀ عقلیه دارد و قلیل مخالفت کلیه پس تأویل بطریق اولی واجب و لازمست و آیات کثیره در عهد عتیق و جدید دال بر آنند که از برای خدا مکان میباشد و همه این آیات در نزد اهل کتاب مؤول اند بجهة دوائیکه مضمون آنها اینست که خدا لامکانست چنانکه این امور را مشروحاً و مفصلاً در مقدمات باب (۴) چهارم از همین کتاب خواهی دانست پس اهل کتاب با ما موافقت دارند در تأویل آیاتیکه مضمون آنها مخالفت داشته باشد با برهان عقلی پس آیات دالۀ بر عصمت یا مؤول اند و یا مردود بدون شبهه و تردید

المسئلة الثالثة در ذکر و بیان ادلۀ عصمت که مستخرج از قرآن مجید اند **دلیل اول** هر گاه گناه صادر شود از انبیاء علیهم السلام هر آینه اقل درجه و ادون رتبه از عصات امت خواهند بود و این غیر جایز است بالاجماع منا و من الیهود و النصاری بیان ملازمت اینکه درجه انبیاء در غایت جلال و شرف بوده و هر کسیکه چنین باشد صدور ذنب از او افحش و اقبح خواهد بود تا نمی بینی قول خدا تعالی را یا نساء النبی من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین و حد محصن رجم است و غیر محصن رجم نمیشود بلکه بر او حد جاری میشود و حد عبد نصف حد حر است و اما اینکه جایز نیست که نبی اقل حالاً از امت باشد فذلک بالاجماع **دلیل دوم** اینکه بر فرض اقدام نبی بر فسق واجبستکه مقبول الشهادة نباشد لقوله تعالی ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا در کتابهای عهد عتیق و جدید نیز شهادت فاسق مردود است چنانچه در باب (۱۹) نوزدهم از توریة مثنی از آیه (۱۰) لیکن مقبول الشهادة است نبی در نزد یهود

هدایت هفتم در اثبات

وضار نبی ومبلغین والّا اقل حال لا خواهد بود از عدول امّت وکیف لا وحال آنکه نبوّت ورسالت معنی ندارد جز اینکه شهادت دهد
بر اینکه خدا تعالی فلان وفلان حکم را فرستاده است زنا را مثلاً حرام ونماز را واجب فرموده است وایضاً روز قیامت شاهد بر کل
لقوله تعالی لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا دلیل سیوم آنکه بر فرض اقدام نبی بر معصیت
زجر او از آن واجب پس ایذاء او حرام نخواهد بود لیکن حرامست لقوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ اهل کتاب نیز بعد لول کتب مقدسه خود ایذاء نبی را حرام میدانند ودر این مسئله اجماع دارند دلیل چهارم اینکه
حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم هرگاه اتیان بمعصیت نماید اقتدای آنجناب بر ما واجب لقوله تعالی فَاتَّبِعُونِي واجتماع ما بین حرمت
ووجوبست وهو محال وزمانیکه این همه ثابت شد در حق آنجناب در حق سایر انبیا نیز ثابت میشود ضرورةً بجهة عدم قول بفرق
دلیل پنجم آنکه ببداهة عقل ما میدانیم هیچ چیزی اقبح وافحش نیست از نبیّ که خدا تعالی درجه او را بلند کرده باشد واو را امین
وحی قرار داده باشد واو را خلیفهٔ خود گردانیده باشد در عباد وبلاد خود وبشنود کلام پروردگار را که مثلاً زنا مکن معهذا اقدام نماید
بر زنا مثلاً بجهة ترجیح لذت عاجل بر آجل وملتفت نشود بنهی رب ومرسل خویش وبوعید او منزجر نشود قبح این معلومست بالضرورة
دلیل ششم هرگاه معصیت صادر شود از انبیاء هر اینه مستحق عذاب خواهند بود لقوله تعالی وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ومستحق لعنت نیز خواهند بود لقوله تعالی أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ مسلمین ویهود ونصاری
اجماع دارند بر اینکه احدی از انبیاء مستحق عذاب نبوده ونیست پس ثابت شد که معصیت از ایشان صادر نگردیده والّا مستحق لعن و
عذاب بودند بحکم قرآن وتوریه وانجیل دلیل هفتم اینکه انبیاء صلوات الله علیهم مردم را امر بطاعت خدا مینمودند وهرگاه
خودشان مطیع حق نباشند هر اینه داخل خواهند بود در تحت قول خدا تعالی أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ
وَأَنتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ وایضاً فرمود وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ واین امر سزاوار نیست
از برای یکی از وعّاظ امّت پس چگونه جایز میشود انتساب این امر بانبیاء علیهم السلام دلیل هشتم آنکه قول خدا تعالی إِنَّهُمْ كَانُوا
يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ ولفظ الخیرات از برای عموم است وشامل جمیع خیراتست وداخل میشود در تحت این عموم فعل ما ینبغی
وترک ما لا ینبغی پس ثابت شد که انبیاء علیهم السلام فاعل بودند هر چیزی را که فعل آن سزاوار بود وتارک بودند هر چیزی را که ترک آن سزاوار بود
واین منافی صدور ذنبست از ایشان دلیل نهم قول خدا تعالی در حق انبیاء وَإِنَّهُمْ عِندَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ
واین شامل جمیع افعال وتروکست بدلیل جواز استثناء پس گفته میشود فلان از مصطفین اخیار است الّا در فعل فلان واستثناء اخراج
مینماید از کلام چیزی را که لولاه لدخل تحته پس ثابت شد که ایشان اخیار بودند در جمیع امور واین منافی صدور ذنبست از ایشان صلوات
الله علیهم وقال اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ وایضاً فرمود إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ
إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ودر حق ابرهیم فرمود وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا ودر حق موسی فرمود إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ
عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي وایضاً فرمود وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ
إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ وَإِنَّهُمْ عِندَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ پس همه این آیات دلالت دارند بر
اینکه انبیاء علیهم السلام موصوفند باصطفاء وخیریّت واین منافی صدور ذنبست از ایشان دلیل دهم اینکه خدا تعالی حکایت
فرمود از ابلیس فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ پس استثناء نمود از جمله کسانیکه شیطان
ایشان را اغوی مینماید مخلصین را وایشان انبیاء هستند حقتعالی در صفت ابرهیم واسحق ویعقوب فرمود إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَةٍ
ذِكْرَى الدَّارِ ودر حق یوسف فرمود إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ وهر زمانیکه وجوب عصمت ثابت شد در حق بعضی ثابت میشود در
حق کل زیرا که قائل بفرق نیست دلیل یازدهم قول خدا تعالی وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ
إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ پس آنانکه شیطان را متابعت نمودند واجبست که گوئیم معصیت از ایشان صادر نشد والّا تابع شیطان

بودند و زمانیکه ثابت شد در حق این فریق که ایشان گناه کردند پس این فریق یا انبیاء هستند و یا غیر انبیاء پس اگر انبیاء باشند ثبت المطلوب و اگر غیر انبیاء باشند و در حق انبیاء گناه ثابت شود هر اینه اقل درجه خواهند بود عند الله از این فریق پس غیر نبی افضل از نبی خواهد بود و آن باطل است بالاتفاق پس ثابت شد که انبیاء گنهکار نبودند **دلیل دوازدهم** حقتعالی خلق را منقسم بدو قسم نموده است پس فرموده أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ و در حق صنف آخر فرموده أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و بدون شک حزب شیطان کسانی هستند که موافق رضای شیطان کار میکنند پس هر گاه رسول مصدر معصیت شود هر اینه صادق خواهد بود بر او که حزب شیطانست و نیز مصداق انه من الخاسرین خواهد بود و زهاد امت مصداق حزب الله و از جمله مفلحین خواهند بود پس در اینصورت صاف معلوم است که یکی از امت عند الله افضل است از رسول و این قول خداشناس و مسلمان نیست **دلیل سیزدهم** اینکه رسول افضل از ملکست پس واجبست که معصیت از رسول صادر نشود و چرا گفتیم رسول افضل از ملکست لقوله تعالی إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ وجه استدلال اینکه عالمین جمع عالمست و عالم هر موجودیرا گویند که سوی الله است زیرا که مشتق از علم است که بمعنی نشان و علامتست و بدون شبهه جمیع موجودات نشان وجود حقند زیرا که حادث شد و هر حادثی محدثی میخواهد پس ثابت شد که نبی افضل از ملکست و چون افضل شد واجبست که معصیت از او صادر نشود زیرا که حقتعالی ملائک را بترک ذنب وصف فرموده است حیث قال لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ و قال لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ پس هر گاه معصیت صادر شود از رسول ممتنع است که افضل از ملک باشد لقوله تعالی أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ **دلیل چهاردهم** منقولست که خزیمة بن ثابت شهادت داد از برای رسول صلی الله علیه و آله و سلم موافق ادعای آنجناب پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند چطور شهادت دادی از برای من عرض کرد یا رسول الله من تو را تصدیق مینمایم بر وحی نازل بر تو از بالای هفت آسمان آیا تصدیق نکنم در اینقدر پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او را تصدیق نموده و بذی الشهادتین ملقبش نمودند پس هر گاه معصیت جایز بود بر انبیاء این شهادت جایز نبود فتامل **دلیل پانزدهم** آنکه الله جل شانه در حق ابراهیم علیه السلام فرمودند إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا و امام آنستکه مردم باو اقتدا نمایند پس واجبست که حسب فرموده خدا تعالی بر همه مردم اقتدا با ابراهیم را پس هر گاه صدور ذنب از او جایز باشد هر اینه واجبست بر ما بر این اقتدا نماید جناب ابراهیم را در معصیت و این مفضی بتناقض صریحاست **دلیل شانزدهم** قوله تعالی لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ و مراد از این عهد یا عهد نبوتست و یا عهد امامت پس اگر مراد عهد نبوت باشد واجبست که ثابت نشود نبوت از برای ظالمین و اگر مراد عهد امامت باشد واجبستکه ثابت نشود امامت از برای ظالمین و ثانی ارجح است در نزد مفسرین اثنی عشریه و زمانیکه ثابت نشد امامت از برای ظالمین نبوت نیز ثابت نخواهد شد از برای ایشان زیرا که هر نبی امامست یعنی پیشوا و مقتدا پس این آیه بر جمیع تقدیرات دلالت دارد بر اینکه نبی و امام نباید مذنب و گنه کار باشند و چون حقیقت بمطالب اراده نمودی در کمال سهولت و آسانی بطلان قول قسیس واضح و آشکار خواهد بود که گفت هیچکس بیگناه حتی پیغمبران الخ و بطلان قول آن کسانیکه عصمت را شرط نبوت نمیدانند نیز واضح شد از فرق اسلام **الشبهة السابعة** در صفحه (۳۲) و نظر باینحالست که گناه کبیره و صغیره هر یکی باعمال مخصوص منحصر بوده باشد چنانکه علمای محمدیه ظن برده و گناه کبیره و صغیره را بشمار آورده میگویند که فلان عمل گناه از جمله کبایر و فلان از صغایر است چنین گمان از بیخبری کیفیت باطنی گناه صدور یافته و بالکلیه خلاف ظاهر است انتهی بالفاظه

الجواب بدانکه کلام قسیس در این باب مختل الزمام و مختل النظام است پریشان گوئی نموده است بمعنی که در باب کبیره و صغیره گفته است خطاست چرا امور بکار او ذکر کرده است صفات عاملست ربطی بعمل ندارد و شکی نیستکه خود عمل با قطع نظر از صفات عامل از قبیل علم و جهل و عمد و سهو و رفاه و تنگی و فرصت و عدم فرصت و انتظار و عدم آن و اختیار و اکراه کبیره و صغیره دارد چه میشود که

بعد از صفات خامل چیزی عارض عمل بشود و مراد مسلمین ایدهم الله رب العالمین از کبیره و صغیره که میگویند دو عمل است
نسبت بیک شخص در یک حال مثلا یک شخص در یک حال اگر نظر بشهوت باجنبیه بکند و همان شخص در همان حال اگر زنا کند شکی نیست که
زنا بزرگتر است و مراد نه اینست که کسیرا باکراه بزنا بدارند و کسی باختیار نظر بشهوت کند البته در این هنگام نظر بشهوة از زنا
اکبر و اعظم است و چنین نیست که مسلمین فرق نگذارند ما بین قتل عمد و قتل بخطا این مسائل در کتب فقهیه ایشان معنونست و
این معنی بر مسلمین مخفی نیست ولیکن مقصود ایشان دقیق بود و قسیس نفهمید پس نفس اعمال را هر کسی قیاس کند بعضی را ببعض دیگر
البته بزرگ و کوچک دارند مثل اینکه تقبیل از نظر عظیمتر است فی نفسه و زنا از بوسه بزرگتر است فی ذاته و غافل این معنیرا انکار
نتواند کرد زدن مؤمن گناه است لیکن جرح اعضاء او بزرگتر است و قطع اعضاء از جرح اعظم است و قتل از همه اینها بالاتراست
قتل یهودی قتل است و قتل جناب یحیی نیز قتلست لیکن این دو قتل مساوی نیستند انکار این معنی از عین جهالتست بعد اگر دیگر سببی
عارض بکی شود که بالعرض بزرگتر یا کوچکتر شود آن اسباب خارجی است و دخلی بنفس عمل ندارد پس معلوم شد که قسیس از
جهالت سخن میگوید و حقیقت بی انصافی میکند و کسیکه اینقدر شعور نداشته باشد که اعمال باهمدیگر تفاوت دارند حکومت او
کمال جهالت و بی انصافی است **الشبهة السابعة** در صفحه (۴۴) و (۴۵) هدایت غرض از آتش جهنم بنابر مضامین
آیات مزبوره و سایر بین اینست که گویا آتش آن مجازی و مانند آتش اینجهانی بوده جهنم نیز تنور و کوره مانند تنور و کوره دنیوی
باشد محض بدین تفاوت که نسبت بانها بغایت بزرگتر و گرمتر بوده باشد چنانکه بعضی از علمای محمدی پنداشته اند و کیفیت جهنم
در احادیث ایشان بهمان طریق نقل شده است از آنجمله ملا محمد باقر مجلسی در ورق (۱۶۳) الی (۱۶۷) کتاب عین الحیوة کیفیت جهنم را
عبارت بیان ساخته بعد عبارات را نقل کرده است و بعضی از عذابهای جهنم را بطریق مسلمانان ذکر کرده است و در آخر صفحه (۴۵)
گفته است بنابر ظن و احادیث محمدی عذاب و زحمات جهنم تمامی مجازی و جسمانیست انتهی **الجواب** این افتراست بر اهل اسلام
زیرا که اهل اسلام عذاب جهنم را مجازی نمیدانند بلکه حقیقی میدانند بلی عذاب جهنم را جسمانی و روحانی میدانند عجب دارم از حال قسیسین
که معاد را جسمانی میدانند مع هذا عذاب جسمانیرا انکار مینمایند چگونه متصور میشود که جسم را با آتش بیندازی نسوزد و متألم نشود و رنج
بسوزد و متألم نشود مگر اینکه گویند این نیز سری است مانند سر تثلیث در این اسرار نیز از عقول بشر خارجست و اگر معاد جسمانی را
منکر بودند میتوانستند بگویند عذابها و نعمتهای آنجهانی روحانی صرفست و اما بعد از اقرار بمعاد جسمانی این سخنرا بمیان آوردن از
بیخردی و کم عقلی است و عصبیت و یهودیت سابقا عرض شد که مردم در قدیم باین قدر شعور و ادراک نداشتند که امر آخرت را بفهمند
ذکری از قیامت در نزد ایشان نمیشد مگر قلیل قلیل و آنچه تهدید و وعید و وعد با ایشان میشد همه در دنیا بود و نعیم دنیا نعمت ایشان بود
و محنت دنیا عذاب ایشان چرا که بغیر از این امر را نمیفهمیدند و غایت ادراک ایشان همین بود و فهم ایشان آن بود که بت مصنوعی خود را خدا
میدانستند و آخر بزحمت بسیار خدا خدای بنی اسرائیل شد و خدای ابرهیم بر تخت نشست و از خلقت دنیا نادم شد و طوفانرا فرستاد و
بعد از طوفان باز پشیمان شد که چرا این خلق را هلاک کردم اول شاؤل را سلطان کرد بعد از سلطنت او نادم شد اورشلیم را خواست
هلاک کند بعد پشیمان شد آمد بجنت پی آدم میگشت و صدا میزد آدم تو کجائی و با جناب یعقوب از اول شب تا آخر شب کشتی گرفت
و غالب نشد و بجناب موسی فرمود روی مرا نمیتوانی ببینی لیکن بر کوه نازل میشوم از پشت سر مرا ببین و با بنی اسرائیل از مصر بیرون
آمد گاهی در قهر بود و گاهی در آشتی میگفت دیگر من نمیایم باز التماس میکردند با ایشان میرفت و ببنی اسرائیل میفرمود دور از
کثافات پاک کنید زیرا که من در میان اردو هستم و راه میروم و پیش سلیمان آمد التماس کرد از روزیکه بنی اسرائیل از مصر بیرون آمدند
من با ایشان همراه بودم لیکن خانه ندارم منزل ندارم استراحت کنم خانه از برای من بساز و جناب سلیمان خانه از برای
او ساخت و در آنجا منزل کرد و این خدا که خدای بنی اسرائیل شد گاهی خوش است گاهی شیر است و گاهی ببر است و گاهی کرم است و
گاهی از دماغش دود و آتش بیرون میاید گاهی از نفسش یخ منجمد میشود و گاهی مانند پهلوان شراب خورده چشمهایش سرخست

وگاهی مجلس مشورت در آسمانها منعقد مینماید که چگونه انبیای بنی اسرائیل را گمراه سازند وگاهی بجواب سلیمان میاید که از من هرچه
میخواهی بخواه وگاهی حزقیال پیغمبر را امر میفرماید که (۳۹) سیصد و نود روز باید نان را با فضلهٔ انسانی بخوری بیچاره پیغمبر گریه و
زاری مینماید که من تاکنون نجاست نخورده ام قول اول را نسخ میکند میگوید باید با فضلهٔ حیوانی بخوری بیچاره پیغمبر اطاعت میکند وگاهی اشعیا
پیغمبر را امر میفرماید که سه سال و نیم باید با عورت منکشفه غلیظه در میان مردم راه برود و هوشع پیغمبر را امیفرماید باید بزن زانیه عاشق
وگاهی ناثان نبی را میفرستد پیش جناب داود علیه السلام که تو با زن بندهٔ من اوریای حتّی در خلوت زنا کردی و من وا میدارم که با زنهای
تو آشکار زنا کنند و بقول خود نیز عمل کرد زنهای جناب داود را داد بدست پسرش که با نها زنا کرد و این خدا چهار پسر دارد پسر بزرگش
جناب یعقوب است پسر بزرک دیگرش جناب داود و جناب سلیمان نیز پسر بزرگست و جناب عیسی فرزند یگانه خداست و معنی یگانه را
نمیدانم که یکی سه برادر دارد یگانه نمیشود و ذات این خدا مشتمل بر سه اقنوم است اب و ابن و روح القدس و این سه خدا متحد ند بتوحید
حقیقی و ممتازند بامتیاز حقیقی توحید و تثلیث هر دو حقیقی هستند در نزد مسیحیین سه یکیست و یک سه و این سه خدا مساویند
در قدرت و جلال و تقدّس و عدالت و اخر کار بجائی رسید که خدای دوّم در سنه ۱۸۹۵ هزار و هشتصد و نود و پنج قبل ازاین بشکم مریم
که زن یوسف نجار بود نازل شد و از او گوشت گرفت بر خود پوشید و در میان اخور در بیت اللحم زائیده شد طفل بود شیر میخورد گریه
میکرد میخندید راه میرفت میخوابید وحی نازل میشد مریض میشد صحیح میشد نماز میخواند روزه میگرفت موعظه میکرد منبر میرفت فرار مینمود معجزه
میکرد مرده زنده مینمود با زنهای زانیه رفیق میشد شراب میخورد و اخر یهودیها که اراذل طوایف دنیا هستند این خدا را کشتند دفن کردند
سه شبانه روز در قبر ماند و روحش بجهنم رفت بعد از سه روز از میان مرده ها برخواست و باسمان رفت در یمین خدای پدر نشست تا از نو خواهد
امد که داوری کند بر همه چکنم فعلا فرصت ندارم که همه این امور را شرح بدهم انشاء الله در وقت فرصت همه این امور را در موضع مناسب از
همین کتاب مشروح و مفصّل ذکر و بیان خواهیم نمود شما ازانجا ملاحظه کنید معرفت اینها را در خدا شناسی تمامی این امور که اشاره بانها شد
مضمون کتب مقدّسهٔ ایشانست و ایضاً ملاحظه کنید معرفت خانوادهٔ نبوّت را در دانستن احکام خدا که جناب داود در اخر عمر یک زن
مقبوله از برای خود تزویج نمود و بعد از وفات جناب داود پسر انجناب ادونیاه نزد بتشبع مادر سلیمان امد و از او خواهش کرد که خدمت
سلیمان علیه السلام مشرف شود و از او خواهش کند که سلطنت را تو بردی لا اقل زن پدر من ابیشگ شونمی را بمن بزنی دهد ضعیفه هم نزد
سلیمان امد تبلیغ رسالت نمود جناب سلیمان تغیّر نموده برادر خود را کشت چنانچه در باب (۲) دوّم از کتاب اوّل ملوک مرقوم گردیده است
پس خانوادهٔ نبوّت در صورتیکه اینقدر شعور نداشته باشند که تزویج زن پدر بحکم توریه حرامست از دیگران توقع معرفت نداریم خلاصه
کلام کسانیکه شعور و ادراکشان در معرفت خدا ماذکر باشد امور قیامت را کی میفهمد چگونه میتوان با نها امر معاد را بیان کرد پس ازین
جهة در توریه ذکر قیامت نباشد و در کتب انبیاء بسیار کم در بعضی جاها همین قدر است که قیامتی هست بطور اجمال امّا چگونه است
و تفصیلش چیست دیگر نبوده و نیست و امّا از زمان جناب موسی تا زمان جناب عیسی علیهما السلام مردم قدری معرفت پیدا کردند جناب عیسی
قدری امر معاد را شرح داد باز بالنسبه بقرآن مجملست و بیانات جناب عیسی بعضی بکنایه و اشاره و بعضی بتفصیل در مواضع کثیره
از عهد جدید وارد گردیده از انجیل در ایه (۱۲) از باب (۳) و ایه (۲۲) و (۲۹) و (۳۰) از باب (۵) و ایه (۱۳) از باب (۷) و ایه (۱۲)
از باب (۸) و ایه (۲۸) از باب (۱۰) و ایه (۲۳) از باب (۱۱) و ایه (۲۰) و (۴۲) و (۵۰) از باب (۱۳) و ایه (۱۸) از باب (۱۶) و ایه
(۸) و (۹) از باب (۱۸) و ایه (۱۳) از باب (۲۲) و ایه (۳۳) از باب (۲۳) و ایه (۵۱) از باب (۲۴) و ایه (۳۰) و (۳۲) و (۴۶)
از باب (۲۵) از انجیل متّی و ایه (۲۹) از باب (۳) و ایه (۴۳) الی (۴۹) از باب (۹) از انجیل مرقس و ایه (۹) و (۱۰) از باب (۳)
و ایه (۹) از باب (۶) و ایه (۱۵) از باب (۱۰) و ایه (۵) و (۴۹) از باب (۱۲) و ایه (۳) تا (۵) از باب (۱۳) و ایه (۹) و (۲۳) تا (۲۶)
و (۲۸) از باب (۱۶) از انجیل لوقا و ایه (۲۹) از باب (۵) و ایه (۲۷) از باب (۶) و ایه (۴۱) از باب (۱۲) و ایه (۶) از باب (۱۵) از انجیل
یوحنا و ایه (۱۹) و (۲۷) و (۳۱) از باب (۲) و ایه (۲۳) از باب (۳) و ایه (۱۵) و (۲۵) از باب (۲۳) و ایه (۱۸) از باب (۲۶) از کتاب

اعمال رسولان و آیه (۸) و (۹) از باب (۲) و آیه (۱۶) از باب (۳) و آیه (۱) و (۱۶) از باب (۵) و آیه (۲۲) از باب (۹) از رساله پولس
باهل روم و آیه (۱۳) و (۱۷) از باب (۳) و آیه (۵) از باب (۵) و آیه (۱۱) از باب (۸) و آیه (۱۸) از باب (۱۵) از رساله اول پولس بقرنتیان
و آیه (۲۹) از باب (۱۱) از رساله دوم پولس ایضا بقرنتیان و آیه (۱۶) از باب (۶) از رساله پولس بافسیان و آیه (۱۶) از باب (۶) از
رساله پولس بفیلپیان و آیه (۲۸) از باب اول از رساله پولس بکولسیان و آیه (۲) از باب اول و آیه (۳) از باب (۵) از رساله اول پولس
بتسالونیکیان و آیه (۲۲) از باب (۵) از رساله اول پولس بتیموثاوس و آیه (۲۷) از باب (۹) از رساله پولس بعبرانیان و آیه (۳) از باب
(۵) از رساله عامه یعقوب و آیه (۷) از باب اول از رساله اول پطرس و آیه (۱۶) از باب (۵) از رساله اول یوحنا و آیه (۵) الی (۸) و
(۱۱) و (۱۳) و (۲۳) از رساله عامه یهودا و آیه (۱۸) از باب اول و آیه (۲۲) از باب (۲) و آیه (۵) و (۷) از باب (۸) و آیه اول الی (۶)
و (۱۷) الی (۲۰) از باب (۹) و آیه (۱۰) و (۱۱) از باب (۱۴) و آیه (۲) و (۱۳) الی (۱۵) از باب (۲۰) و آیه (۸) از باب (۲۱) از مکاشفات
یوحنا انتهی **و مؤلف گوید** مفهوم از کتابهای عهد جدید و تواریخ و تفاسیر و کتب عقاید مسیحیین در باب جهنم چند
چیز است **اول** که خود جهنم تنوری و یا گودی و یا دریاچه و یا دریائیست از آتش منتها بالنسبه بتنورها و گودها و دریاچه‌ها و دریاهای
دنیا بغایت بزرگتر و گرمتر است **دویم** در جهنم کرمها میباشند که هرگز نمیمیرند **سیم** آتش جهنم هرگز خاموش نمیشود **چهارم**
اهل جهنم در جهنم مخلدند با همین بدنهای عنصری **پنجم** شکم اهل جهنم پر از مار است که اهل جهنم را میگزند **ششم** مارها بپوست
بدن ایشان چسبیده و آنها را میگزند و هر چه میخواهند این مارها را از خود دور کنند دور نمیشوند **هفتم** اهل جهنم مانند سگ
دیوانه در جهنم زوزه میکشند **هشتم** مرگ میخواهند و حال آنکه از برای ایشان مرگی نیست **نهم** دست و پاهای اهل جهنم را
بزنجیرهای آتشین بسته اند **دهم** شکمهای اهل جهنم از آتش و مشکهای ایشان نیز از آتش است **یازدهم** اهل جهنم تشنه میشوند
آب میخواهند بایشان داده نمیشود **دوازدهم** آتش جهنم روز بروز از برای اهل جهنم گرم تر میشود و از گرمی آن اهل جهنم کارشان
دائما گریه کردن و دندان بهم فشردن است و در باب (۹) نهم از انجیل مرقس در وصف جهنم باین نحو عیان و بیان گشته است (۴۳) پس هرگاه
دست تو ترا بلغزاند آنرا ببر زیرا ترا بهتر است که شل داخل حیات شوی از آنکه با دو دست وارد جهنم گردی در آتشیکه خاموشی نپذیرد
(۴۴) جائیکه کرم ایشان نمیرد و آتش خاموشی نپذیرد (۴۵) و هرگاه پایت ترا بلغزاند قطعش کن زیرا ترا مفید تر است که لنگ داخل حیات
شوی از آنکه با دو پا بجهنم افکنده شوی در آتشیکه خاموشی نپذیرد (۴۶) آنجائیکه کرم ایشان نمیرد و آتش خاموش نشود (۴۷) و هرگاه
چشم تو ترا لغزش دهد قلعش کن زیرا ترا بهتر است که با یک چشم داخل ملکوت خدا شوی از آنکه با دو چشم در آتش جهنم انداخته شوی (۴۸)
جائیکه کرمشان نمیرد و آتش خاموشی نیابد و در باب (۵) پنجم از انجیل یوحنا باین نحو رقم شده است (۲۸) و از این تعجب مکنید زیرا ساعتی
میاید که در آن جمیع کسانیکه در قبور میباشند آواز او را خواهند شنید (۲۹) و بیرون خواهند آمد هر که اعمال نیکو کرد برای قیامت حیات
و هر که عمل بد کرد بجهة قیامت داوری و در باب (۱۹) از کتاب ایوب نبی علیه السلام در باب معاد جسمانی باین نحو رقم یافته است (۲۵) بدرستی
که میدانم که رهاننده من حی است و در روز واپسین بر زمین خواهد ایستاد (۲۶) و بعد از پوسیده شدن پوست و جسدم دیگر بهمان جسدم
خدا را خواهم دید و در باب (۲۱) از مکاشفات یوحنا باین نحو رقم گردیده است (۸) لیکن خوفناکان و بی ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان
و جادوگران و بت پرستان و جمیع دروغگویان نصیب ایشان در دریاچه افروخته شده باتش و کبریت خواهد بود و این است موت ثانی
در کتاب نماز و تذکره و تثمینت یعنی تجهیز اموات که ثانی الحال در مطبع ولیم درو گولین در مملکت نمسه در شهر لیپسک در سنه ۱۸۹۳ هزار و
هشتصد و نود و سه بطبع رسیده و این کتاب بسیار معتبر میباشد در میان مسیحیین در کتاب مزبور در صفحه (۲۵۹) در وصف جهنم باین نحو
عبارت و بیان گشته است بجهنم انداخته میشوی آنجائیکه کرمش نمیمیرد و آتشش خاموش نمیشود مرقس (۹) (۴۸) و در جهنم سه قسم عذاب است
هر کدام از دیگری ظالم تر **اول** کرمیست که هرگز نمیمیرد **دویم** آتشیست که اطفا پذیر نیست **سیم** خلود بسنکر اخو ندارد و در صفحه
(۳۶) صاحب کتاب گوید اینک من در حبس خانه خدا محبوسم و در دریای آتش میسوزم تا ابد الآباد نه دولت بکار خورد در این وقت

تنگ و تنها و لا دفائده نبخشید نداء اخ وای بر من وای بر جان من و در صفحه (۳۶۱) و (۳۶۲) آن نیتی که گوش با و نمیداد در این دنیا میر
غضب او خواهد بود در جهنم و آن نیت یک مار میشود در دل او و دائم او را میگزد و آن مار با و میگوید هیچکس تقصیری ندارد تو این
روزگار افتاده مگر تقصیر خود تست فروختی ملکوت سموات را و فروختی جان خود را و فروختی خدای خود را بیک قاشق عدس افتادی
پی تکبرات باطله و پی مال دنیا و پی کیف شیطان الآن از اینها چه حاصل شد از برای تو درد بکره هیچ درمانی ندارد بیک لقمه عسل خواستی
لیکن الآن بمیر (۱) شموئیل (۱۴) . (۴۳) **مؤلف گوید** نمیدانم اینها را چه فرقی دارد با مارهائیکه علامه مجلسی علیه الرحمة
نقل فرموده و در صفحه (۳۶۳) الآن جهنم جای تو است و بکش بلاها را و نصف جزای تو هم نیست و هکذا آن نیت در آن وساعت مدتی آتش
میکند و جمیع گناهان او مبدل بمارها میشوند بر او و میپیچند بجسد او و چشمهای او را قلع مینمایند و هر قدر سعی مینماید که آن مارها را
از خود دور کند لیکن آنها از او دور نمیشوند و دست از او بر نمیدارند چنانچه او در دار دنیا دست از معصیت بر نمیداشت و تا ابد الآباد
اشک میریزد در جهنم و میگوید یک لقمه عسل خواستم و خوردم باید بمیرم و در صفحه (۳۶۴) این آتش این دنیا مانند یک نعمتی است که خدا
آفریده از برای بنی نوع انسان صدقا بحد منفعت دارد از برای ما و بدون او تعیش و زندگانی محالست این آتشی که رحمت و شفقت است
اینقدر ظالمست سنگهای فولاد را آب میکند صفحه (۳۶۵) پس بخدا چه خواهد بود آن آتشیکه خدا از برای انتقام از دشمنانش آفریده چنانچه
در این دنیا تفاوت بزرگی هست ما بین آتشها و همچنین فرق و تفاوت بحد میباشد ما بین این آتش رحمت و ما بین آن آتش غضب که دست خدا
آن را روشن کرده است و غضب خدا همیشه آن آتش را باد میزند و مشتعل مینماید آتش چوب حرارتش بیشتر از آتش کاه است آتش آهن بدتر
از آتش چوب است پس حال ملاحظه کن آن آتش کاه و آتش جهنم را که چه قدر ظالم خواهد بود آن آتش بدرون انسان میزند مغز استخوانش را
میسوزاند و دل و کمرگاه را بیحال میشود از شدت حرارت اهل جهنم مرگ از برای خود میخواهد مرگ از او فرار مینماید ای جهنم چه قدر ظالم هستی
همه آن خوشحالیها و آن لذتهای این دنیا مقابل یک دقیقه عذاب تو نمیشوند و هر عذابی و هر دردیکه در روی زمین هست در مقابل عذاب جهنم
کل سرخند اشعیای نبی (۳۲) . (۱۴) میگوید گناهکاران در صیون مخوف شده ارتعاش منافقان را گرفته میگویند از ماها کیستکه در
آتش سوزان ساکن و از ماها کیستکه در آتشکده جاوید متمکن گردد و در صفحه (۳۶۶) ای خبیث که نصیب تو مکتوب گردیده است در اندرتا
که آتش کبریت در او میسوزد تو ایکافر که دهن خود را مانند در جهنم کرده تو ای کینه دار که کدورت را در دل خود نگاه میداری چه لزوم
کرده است که از دیگران بپرسی اگر یکی از این اوصاف خبیثه در تو باشد و او را ترک نکنی و توبه ننمائی در کمال وضوح جهنم در پیشانی تو نوشته
شده است و با آن آتشی که اطفا پذیر نیست خواهی افتاد آری تشک تو آتش خواهد بود و متکای تو آتش و دست و پاهای تو بسته بزنجیرهای
آتشین و هر جائیکه بروی در میان آتش غلط میخوری چنانچه در دنیا در میان گناهان میغلطیدی میمیری و زنده میشوی و یکقطره آب بخواهی
و هیچکس بتو یکقطره آب نخواهد داد که زبان سوخته و پخته خود را ترکنی مگر اینکه دود از کله تو بر میاید تا ابد الآباد در اوقات شبانه روز
ابدا استراحت نداری (مکاشفات (۱۴) . (۱۱) در صفحه (۳۶۷) هر دردی یکزمان استراحت دارد انسان را مهلت میدهد و آرام میگیرد
و انسان از برای خود دوستی پیدا میکند و او را دلداری میدهد و اما در جهنم استراحت و آرامی نیست شغل اهل جهنم دائما گریه و ندبه
فشردن است و دائم از شدت عذاب مانند سگ دیوانه زوزه میکشند رفقای ایشان شیطانست پدر و مادر و اقارب دشمن ایشانست اولاد
با پدر و مادر بسر یکدیگر میزنند و چشم همدیگر را قلع مینمایند انتهی ملخصا حال از تو که مسیحی منصف هستی استفسار مینمایم اگر دشمن جان
خود نیستی راست بگو این بیانات چه تفاوت دارند با بیانات مجلسی ره مگر اینکه بگوئید ما اینقدر معرفت نداشتیم که احوال آنجهان را باین طورها
بفهمیم از کتابهای اهل اسلام سرقت نموده و بزبان خود ترجمه نموده ایم پس معلوم و محقق گردید که قسیس غالط و یا مغلط عوام است و از
کتابهای خود نیز بیخبر است و هر ایرادیکه بر اهل اسلام وارد نموده است در باب جهنم بر خود او وارد است چنانچه دیدی و فهمیدی و اما
اینکه گفتیم عذاب اهل جهنم روحانی و جسمانی است نه تنها جسمانی فقط چنانچه امیر المؤمنین صلوات الله علیه در دعای معروف بدعای کمیل
میفرماید یا الهی و ربی و مولای و سیدی لای الامور الیک اشکو ولما منها اضج وابکی لالیم العذاب وشدته

اَوْ لِطُولِ الْبَلَاءِ وَمُدَّتِهِ فَلَئِنْ صَيَّرْتَنِي فِي الْعُقُوبَاتِ مَعَ اَعْدَائِكَ وَجَمَعْتَ بَيْنِي وَبَيْنَ اَهْلِ بَلَائِكَ وَفَرَّقْتَ بَيْنِي وَبَيْنَ اَحِبَّائِكَ وَاَوْلِيَائِكَ فَهَبْنِي يَا اِلٰهِي وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَرَبِّي صَبَرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ اَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ وَهَبْنِي صَبَرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ اَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ اِلَى كَرَامَتِكَ اَمْ كَيْفَ اَسْكُنُ فِي النَّارِ وَرَجَائِي عَفْوُكَ یعنی ای خدای من و پروردگار من و مولای من و آقای من برای کدام کارها بسوی تو شکایت کنم و برای کدام ها از آنها بخروشم و گریه کنم ازبرای عذاب دردناک و سختی آن و یا ازبرای طول بلا و مدت آن پس اگر بگردانی مرا در عقوبتهای خود با دشمنانت و جمع کنی میانهٔ من و میان اهل بلای خود و جدائی افکنی میان من و میان دوستداران و اولیاء خود پس ببخش مرا ای خدا و بزرگ و آقا و پروردگار من صبر کردم بر عذاب تو پس چگونه صبر کنم بر فراق تو و ببخش مرا صبر کردم بر حرارت آتش تو پس چگونه صبر کنم از نگریستن بسوی کرامتهای تو یا چگونه ساکن شوم در آتش و حال آنکه امید من بعفو تو بوده پس ثابت و محقق گردید که عذاب آنجهانی در نزد اهل اسلام جسمانی و روحانی است معًا و کشیش کاذب و مفتری است یقینًا **الشُّبْهَةُ الثَّامِنَةُ** در صفحه (۵۰) گوید که معصیت شیطان قبل از خلقت آدم اتفاق افتاده نه بعد بخلاف اینکه از قرآن و احادیث محمدی صلعم فهمیده میشود زیرا از آنها معلوم گشته که گویا فرشتگان از خلقت آدم و سجده در خصوص آن امر در مقام بحث ایستاده بخدا گفتند که آیا تو در زمین چنین کسی را آفریده خواهی گذاشت که در آن تباهی و خونریزی نماید و حال آنکه ما تورا بحمد و ثنا تسبیح و تقدیس مینمائیم و خدا در جواب ایشان گفت که آنچه من میدانم شما نمیدانید بعد از آن ایشان را امر بسجده آدم کرد و چون ابلیس ابا نمود پس بدین سبب شیطان شد چنانکه همین گذارشات غیر مناسب بوقوع در اوایل سورهٔ البقره و سورهٔ الحجر و در ورق (۱۶) جلد اول کتاب حیوة القلوب مفصلاً نقل گشته است نهایت در بارهٔ این امر مبهم که آیا علت معصیت شیطان چه بوده و بچه طریق بعمل آمده است باز در کتب مقدسه چیزی واضحتر بیان و عیان نگشته انتهی بالفاظه

مُؤَلِّفْ گُوید قسیس نبیل در اینموضع مدعی سه امر گردیده است بر مسلمین **اَوَّل** آنکه معصیت شیطان بعد از خلقت آدم واقع گردید بنا بر قرآن و احادیث مسلمین **دُوُّم** آنکه ملائکه از خلقت آدم و سجده بمقام بحث ایستادند **سیُّم** آنکه این امور نامناسب و غیر واقع میباشند در **جواب گوئیم** هر سه ادعا باطل و لغو است اما اوّل افترا و کذب است بر قرآن و احادیث مسلمین چرا که شیطان از ملائکه نبود و قبل از خلقت آدم منافق و کافر بود یقینًا بنص صریح قرآن اما اثبات مدعای اول خدا تعالی در سورهٔ الکهف میفرماید كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّهِ یعنی شیطان از جن بود پس بیرون رفت از فرمان پروردگار خود و چون ثابت گردید بحکم این آیه که ابلیس از جن بود واجب است که از ملائکه نباشد لقوله تعالی وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ اَهٰؤُلَاءِ اِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ قَالُوا سُبْحَانَكَ اَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ پس این صریح نصست در فرق ما بین جن و ملک دوّم آنکه ابلیس ذریه دارد و ملائکه ذریه ندارند چرا گفتیم ابلیس ذریه دارد بجهة قول خدا تعالی در وصف آن ملعون اَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ یعنی آیا بعد از اینکه عداوت شیطان بر شما متحقق گشت فرا میگیرید او را و فرزندان او را دوستان بجز از من که آفریدگار شمایم و حال آنکه ابلیس و ذریه او دشمن شمایند و این صریح است در اثبات ذریه از برای شیطان و چرا گفتیم که ملائکه ذریه ندارند زیرا که ذریه حاصل نمیشود مگر از ذکر و انثی و در میان ملائکه انثی و شهوت پیدا نمیشود لقوله تعالی وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمٰنِ اِنَاثًا اَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ پس خداوند انکار فرموده است بر کسانیکه حکم بر ملائکه باناثیت نموده اند پس زمانیکه اناثیت منتفی شد لامحاله توالد منتفی میشود سیّم آنکه ملائکه معصومند بنا بر آنچه عنقریب خواهد آمد و ابلیس چنین نبود پس از ملائکه نبود چهارم آنکه ابلیس مخلوق از آتش است و ملائکه چنین نیستند اما اینکه خلقت ابلیس از آتش است لقوله تعالی عن ابلیس خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ و ایضًا آن ملعون از اجنه است بحکم كَانَ مِنَ الْجِنِّ و جن مخلوق از آتشند لقوله تعالی وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ و ایضًا حقتعالی فرموده خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ و اما اینکه ملائکه از آتش نیستند رسول الله فرموده اند خلقت الملائکة من نور و خلق الجان من مارج من نار پنجم آنکه ملائکه

رسولان خداوند بحکم قول خداوند تعالی جَاعِلِ الْمَلٰٓئِکَةِ رُسُلًا و رسولان خدا معصومند لقوله تعالی اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ
پس چون ابلیس چنین نبود پس واجبست که از ملائکه نباشد و اگر کسی سؤال نماید که چون ابلیس از ملائکه نبود چرا بجهت ترک سجده ملعون
و مطرود گردید و حال آنکه مامور بسجده ملائکه بودند نه اجنه در جواب این سؤال گوئیم بحسب ظاهر از ملائکه بود و در میان ایشان
نشو و نما کرده بود مانند منافق در میان مؤمنین چون حکم عام بر مؤمنین نازل شد منافق نیز در تحت آن حکم داخل است زیرا که بحسب
ظاهر از ایشانست هرچند که در واقع و نفس الامر از ایشان نیست و حال ابلیس نیز چنین است بحسب ظاهر از ملائکه بود لیکن در باطن
از ایشان نبود و استثناء او از ملائکه استثناء منقطع است نه متصل مانند جائنی القوم الا حمارا و استثناء منقطع در کلام عرب
مشهور است و در کلام خدا نیز وارد است قال الله تعالی لَا تَاْکُلُوْٓا اَمْوَالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبَاطِلِ اِلَّآ اَنْ تَکُوْنَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ
ایضاً فرموده وَمَا کَانَ لِمُؤْمِنٍ اَنْ یَّقْتُلَ مُؤْمِنًا اِلَّا خَطَأً و نیز در قرآنست وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِیْمُ لِاَبِیْهِ وَقَوْمِهٖٓ اِنَّنِیْ بَرَآءٌ مِّمَّا تَعْبُدُوْنَ
اِلَّا الَّذِیْ فَطَرَنِیْ و ایضاً در کلام الله است لَا یَسْمَعُوْنَ فِیْهَا لَغْوًا وَّلَا تَاْثِیْمًا اِلَّا قِیْلًا سَلٰمًا سَلٰمًا پس استثناء در مواضع
مذکوره منقطع است نه متصل و استثناء اِلَّآ اِبْلِیْسَ نیز منقطع است بدون تردد و ایضاً آن ملعون واحد بود در میان الوف از
ملائکه پس غلبه کردند بر او در قول خدا تعالی فَسَجَدُوْٓا پس از آن ملعون مستثنی شد و با قطع نظر از همه اینها آن ملعون بخصوص
مامور بسجده بود بدلیل قول خدا تعالی مَا مَنَعَکَ اَلَّا تَسْجُدَ اِذْ اَمَرْتُکَ و اما اثبات مدعای ثانی در همان سوره مبارکه البقره است
لیکن قسیس تغافل و تجاهل نموده است و یا اینکه نفهمیده است قال الله تعالی وَکَانَ مِنَ الْکٰفِرِیْنَ و در ملخص المنهج آیه مبارکه را
باین نحو تفسیر نموده است و بود او (یعنی ابلیس) در اصل از ناگرویدگان یعنی از منافقان و اظهار انقیاد مینمود نزد فرشتگان
و در باطن کافر بود چون حقتعالی او را بسجده امر کرد غش کفر او بر محک این امتحان ظاهر شد و در صافی در تفسیر وَکَانَ مِنَ الْکٰفِرِیْنَ فی
العیون عن امیر المؤمنین ع انه اول من کفر و انشاء الکفر و العیاشی عن الصادق ع مثله و ایضاً در صافی در تفسیر اِنِّیْٓ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ
یعنی من مبادی آنچه شما نمیدانید من الصلاح الکامن فیه و من الکفر الباطن فیمن هو فیکم و در مجمع البحرین در مادهٔ بلس فلما امر الله الملائکة
بالسجود لآدم خرج ما کان فی قلب ابلیس من الحسد فعلمت الملائکة عند ذلک ان ابلیس لم یکن منهم حاصل مضمون بفارسی چنین میباشد
چون حقتعالی ملائکه را امر نمود بسجدهٔ آدم ظاهر شد آنچه در قلب ابلیس بود از حسد و کفر پس ملائکه دانستند که ابلیس از ایشان نبوده و در
خلاصة المنهج در تفسیر اِنِّیْٓ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ بدرستیکه من میدانم در آفرینش این خلیفه از مصلحتها و حکمتها آنچه شما نمیدانید از جمله آن
اظهار عجب و کبر و عدم انقیاد ابلیس بود که در خاطر داشت و ظاهر نمیکرد انتهی و تقریر آیه مبارکه در اثبات کفر ابدی ابلیس موافق
قول اصحاب موافات که موافق است با مذهب ما مذهب متابعان جناب موسی و عیسی علیهما السلام آنستکه گوئیم ایمان موجب استحقاق ثواب
دائمست و کفر موجب استحقاق عقاب دائم و جمع فیما بین ثواب دائم و عقاب دائم ممتنع و محالست پس زمانیکه ایمان صادر شود از مکلف پس از
آن نعوذ بالله کفر صادر شود پس یا آنستکه هردو استحقاق معاً باقیست و آن محالست بنابر آنچه بیان شد و یا آنکه طاری مزیل سابقست و آن
ایضاً محالست زیرا که قول باحباط باطل است لقوله تعالی اَنِّیْ لَآ اُضِیْعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْکُمْ مِّنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثٰی و ایضاً در کلام الهی است
فَمَنْ یَّعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَیْرًا یَّرَهٗ وَمَنْ یَّعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَّرَهٗ پس بنا بر این نیز محالست و شرط حصول ایمان آنستکه کفر از مکلف
صادر نشود هرگز پس زمانیکه خاتمه بر کفر شد میدانیم که آنچه سابق صادر شده بود ایمان نبود حقیقةً زمانیکه این جمله ثابت شد پس گوئیم
چون ختم ابلیس بر کفر شد دانستیم که آن ملعون مؤمن نبود هرگز و مسیحیین در این مسئله موافقند با اصحاب موافات چنانچه در پیش گفتیم و
ایشان گویند اگر شخصی از اول عمر مؤمن بمسیح باشد و در نفس آخر منکر شود آن ایمان سابق از برای او فائده ندارد و مخلد در آتش خواهد بود
و آن ایمان سابق ایمان نبود کذباً اظهار ایمان میکرد و عکس نیز چنین است یعنی اگر شخصی از اول عمر تا آخر کافر بمسیح باشد و در آخر عمر قلباً
مؤمن بشود از اهل نجاتست پس شرط حصول ثواب و عقاب وفات بر کفر و ایمانست و در صافی در ذیل تفسیر وَاِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلٰٓئِکَةِ
والقمی عن الصادق ع ان ابلیس کان بین الملائکة یعبد الله فی السماء و کانت الملائکة تظنه منهم و لم یکن منهم و ذلک ان الله خلق خلقا قبل آدم

هدایت هفتم در مقدمه

وکان ابلیس حاکما فیهم فافسدوا فی الارض وعثوا وسفکوا بغیر حق فبعث الله علیهم الملائکة فقتلوهم واسروا ابلیس ورفعوه معهم الی السماء فکان مع الملائکة یعبد الله الی ان خلق الله آدم وظهر ما کان من حسد ابلیس له واستکباره علمت الملائکة انه لم یکن منهم و قال انما دخل فی الامر لکونه منهم بالولاء ولم یکن من جنسهم والعیاشی عنه ع انه سئل عن ابلیس اکان من الملائکة او هل یلی من امر السماء فقال لم یکن من الملائکة ولم یکن یلی من امر السماء وکان من الجن وکان مع الملائکة وکانت الملائکة تری انه منها وکان الله یعلم انه لیس منها فلما امر بالسجود کان منه الذی کان وفی الکافی عنه ع مثله الی قوله ولم یکن یلی شیئا من امر السماء وزاد بعده ولا کرامة حاصل مضمون فقرات اینکه از صادق علیه السلام رسیده یعنی ابلیس در میان ملائکه بود و خدا را در آسمان عبادت مینمود و مظنون ملائکه این بود که او از ایشانست و حال آنکه از ایشان نبود زیرا که خداوند خلقی را قبل از آدم آفریده بود و ابلیس حاکم بود در میان ایشان پس افساد نمودند در زمین و طغیان نمودند و خونها را بناحق میریختند پس خداوند ملائکه را بر ایشان فرستاد پس ایشان را کشتند و ابلیس را اسیر نموده باسمان بردند پس خدا را با ملائکه عبادت میکرد تا خلقت آدم و چون ملائکه بامر خداوند مامور بسجدهٔ آدم گردیدند استکبار و حسد ابلیس ظاهر و روشن گردید ملائکه دانستند که ملعون از ایشان نبود و حضرت فرمودند علت دخول او در تحت امر در ولاء یعنی قرب از ایشان بود و الا از جنس ملائکه نبود و مباشر هیچ امری از امور سماوی نبود از ملائکه نبود از جنه بود و هیچ کرامتی در نزد خدا نداشت و در تفسیر کبیر فخر الرازی در ذیل تفسیر وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ اراد به ما اسر ابلیس فی نفسه من الکبر وان لا یسجد و در تفسیر ابو السعود در ذیل تفسیر وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ای فی علم الله تعالی اذ کان اصله من کفرة الجن فلذلک ارتکب ما ارتکبه علی ما افصح عنه قوله تعالی كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ پس ثابت و محقق گردید که کفر ابلیس قدیم بود پیش از خلقت آدم و در تفسیر صافی وارد شده است که هفت هزار سال قبل از خلقت آدم نسناس و اولاد جان در روی زمین بوده و کافر بودند و شیطان نیز از ایشان بود و اصحاب عالم ارواح گویند در عالم ارواح کافر شد مجملا قرآن و احادیث و قول مفسرین و اهل لغت و اصحاب موافقات تماما دال بر اینست که کفر ابلیس قبل از خلقت آدم بود ولیکن کفر را پنهان کرده بود و بر ملائکه ظاهر نشد مگر بعد از خلقت آدم و تفسیر کان بمعنی صار در قول خدا تعالی وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ خروج از ظاهر است بدون دلیل و آن جایز نیست یقینا پس معلوم و محقق گردید که تلبیس مفتریست بر قرآن و لطا دست واما قول تلبیس گویا ملائکه از خلقت آدم رنجیده و بمقام بحث ایستاده الخ این هم ناشی از جهل و عدم تامل اوست زیرا که جمهور اعظم از علمای دین از شیعه و سنی اتفاق دارند بر عصمت تمامی ملائکه از جمیع گناهان و خلاف حشویه خلافست و برامت تمام نیست چنانچه اقوال مختلفه مذاهب مختلفه مسیحیه بر همه یکر تمام نیست و در اثبات این مدعا از برای ما از قرآن وجوهاست وجه اول قول خدا تعالی لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ پس این صریح است در اینکه ملائکه هرگز عاصی خدا نمیشوند و بهر امر یکه مامور میشوند آنرا بجا میاورند الا اینکه این آیه مختص بملائکه نار است و چون دلالت عامه را خواستیم باشیم متمسک میشویم بقول خدا تعالی يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ یعنی ملائکه میترسند از خدای قاهر غالب خویش و بهر چه مامور میشوند بجا میاورند پس قول خدا تعالی وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ شامل فعل جمیع مامورات و ترک منهیاتست زیرا که نهی از شیء امر بترک آنست وجه دوم قول خدا تعالی بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ پس این صریح است در براءت ایشان از معاصی و اینکه متوقفند در جمیع امور و هیچ امر را بجا نمیاورند مگر بمقتضای امر و وحی و کسیکه حالش چنین باشد نسبت خطا باو خطاست وجه سیم آنکه خدا تعالی از ایشان نقل فرموده است که ایشان بشر را مذمت کردند و سرزنش نمودند بسبب معصیت و هرگاه خودشان از اهل معصیت بودند این سرزنش از ایشان خوب و مرغوب نبود بلکه قبیح و بیجا بود وجه چهارم آنکه خدا تعالی از ایشان حکایت نموده است که ایشان خدا را باللیل والنهار تسبیح مینمایند و ابدا خسته و مانده و ملول نمیشوند و کسیکه حال او چنین باشد صدور معصیت از او ممتنع است پس ثابت و محقق گردید که ملائکه معصومند و صدور معصیت از ایشان محال و ممتنع است واما تلبیس قول خدا تعالی قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ الخ یعنی گفتند ملائکه از روی تعجب و عدم علم بمصلحت و

حکمت در آفریدن او نه بر وجه اعتراض و بحث چنانچه کمان قسیس است آیا میافرینی در زمین کسی را که فساد کند و مشغول شود بمعصیت در زمین و بریزد خونهای امثال خود را بغیر حق پس معلوم شد که مقصود ملائکه تعجب بوده نه بحث و اعتراض و فخر الرازی در شرح اینمقام گوید لیس غرضهم من ذلك السؤال تنبیه الله علی شیء کان غافلا عنه فان من اعتقد ذلك فی الله فهو کافر ولا الانکار علی الله تعالی فی فعله بل المقصود من ذلك السؤال امور احدها ان الانسان اذا کان قاطعا بحکمة غیره ثم رأی ان ذلك الغیر یفعل فعلا لا یقف علی وجه الحکمة فیه فیقول له اتفعل هذا کانه یتعجب من کمال حکمته و علمه و یقول اعطاء هذه النعم لمن یفسد و یقتل من الامور التی لا تهتدی العقول فیها الی وجه الحکمة فاذا کنت تفعلها و اعلم انك لا تفعلها الا لوجه دقیق و سر غامض انت مطلع علیه فما اعظم حکمتك و اجل علمك فالحاصل ان قوله اتجعل فیها من یفسد فیها کانه تعجب من کمال علم الله تعالی و احاطة حکمته بما خفی علی کل العقلاء وثانیها ان ایراد الاشکال طلبا للجواب غیر محذور فکانهم قالوا الهنا انت الحکیم الذی لا یفعل السفه البتة و نحن نری فی العرف ان تمکین السفیه من السفه سفه فاذا خلقت قوما یفسدون و یقتلون و انت مع علمك ان حالهم کذلك خلقتهم و مکنتهم و ما منعتهم عن ذلك فهذا یوهم السفه و انت الحکیم المطلق فکیف یمکن الجمع بین الامرین فکان الملائکة اوردوا هذا السؤال طلبا للجواب و هذا جواب المعتزلة وثالثها ان الشرور و ان کانت حاصلة فی ترکیب هذا العالم السفلی الا انها من لوازم الخیرات الحاصلة فیه و خیراتها غالبة علی شرورها و ترك الخیر الکثیر لاجل الشر القلیل شر کثیر فالملائکة ذکروا تلك الشرور فاجابهم الله تعالی بقوله انی اعلم ما لا تعلمون یعنی ان الخیرات الحاصلة من اجل تراکیب العالم السفلی اکثر من الشرور الحاصلة فیها و الحکمة تقتضی ایجاد ما هذا شانه لا ترکه و هذا جواب الحکماء ورابعها ان سؤالهم کان علی وجه المبالغة فی اعظام الله تعالی فان العبد المخلص لشدة حبه لمولاه یکره ان یکون له عبد یعصیه وخامسها ان قول الملائکة اتجعل فیها من یفسد فیها مسئلة منهم ان یجعل الارض او بعضها لهم ان کان ذلك صلاحا الخ حاصل مضمون اینکلمات بفارسی چنین بیان شد غرض ملائکه ازین سؤال تنبیه خدا نبود بر شیء که از و غافل بود زیرا که پس بر شی معتقد این امر در حق خدا کافر است و ایضا مقصود ایشان انکار نبود بر خدا در فعل او بلکه مقصود از سؤال چند امر بود اول کانه تعجب کردند ملائکه از کمال علم خدا تعالی و احاطه حکمت و جلالت عظمته بامور یکه مخفی است بر جمیع عقلا پس مقصود از آیه مبارکه اتجعل فیها من یفسد فیها تعجب بود از ایشان دوم آنکه ایراد اشکال از برای طلب جواب محذوری ندارد پس مقصود ملائکه ازین سؤال طلب جواب بود نه بحث و اعتراض سیم آنکه اگرچه شرور حاصل است در ترکیب عالم سفلی الا اینکه از لوازمات خیرات حاصله در آنست که خیرات بتمام غالب بر شرور آنست و ترك خیر کثیر از برای شر قلیل شر کثیر است پس ملائکه متذکر شرور گردیدند و خدا تعالی ایشان را جواب داد بقول خود انی اعلم ما لا تعلمون یعنی ان خیراتیکه من میدانم حاصل است در تراکیب عالم سفلی اکثر از شر حاصل در آنست پس حکمت مقتضی ایجاد است نه ترك مؤلف گوید این جواب مانند جواب دوم است که مقصود ملائکه از سؤال طلب جواب بوده است چهارم سؤال ملائکه بر وجه مبالغه بود در تعظیم خدا تعالی چرا که عبد مخلص بجهة شدت محبت مکروه میدارد که مولای او بنده عاصی داشته باشد پنجم آنکه مقصود ملائکه این بود که خدا یا اگر مصلحت باشد تمامی زمین و یا بعض آنرا بما مرحمت کن خدا در جواب فرمودند مصلحت در اینست که آسمان از شما و زمین از ایشان باشد پس معلوم و محقق گردید که ملائکه از خلقت آدم نرنجیدند و مقصود ایشان ازین سؤال بحث و اعتراض نبوده بلی اعتراض قسیس در اینجا بیجا و بیقاعده و ناشی از عدم تأمل وست و از عادت این قسیس است اینکه اول و یا آخر و یا وسط آیه را میگیرد موافق خیال خود ترجمه و تفسیر میکند از برای اینکه اعتراض نماید و بعد میگوید که ترجمه و تفسیر صحیح اینست که من نوشته ام نه اینکه علما و مفسرین اهل اسلام نوشته اند و این عادت بسیار قبیح است شان علما نیست سهل است شان عقلا هم نیست و الا هر کس میتواند آیاتی پیدا کند در کتب عهد عتیق و جدید که اول و یا وسط و یا آخر آنها کفر باشد خلاصه کلام این عادت بسیار بد است در اواخر فصل اول از باب (۶) ششم از همین کتاب بجهة این عادت قسیس را مذمت و ملامت نموده ایم و بعضی آیاتیکه وسط آنها را کفر است در همانموضع نقل شده است و اما قول او همین گذارشات غیر مناسب و بوقوع الخ در جواب گوئیم آدم کلا

مفسر در شرح دیباچهٔ کتاب عزرا در مجلد دوم از تفسیر خود المطبوع سنه ۱۸۵۱ هزار و هشتصد و پنجاه و یک بعد از کلام طویل گوید زمانیکه الله جل شانه توریه را بجناب موسی علیه السلام دادند معانی توریه را نیز دادند که اول مکتوب و ثانی محفوظ شود و لذلک بر اول لفظ قانون مکتوب را اطلاق مینمایند و بر ثانی لفظ قانون لسانی و فقا و اینکه مطابق باشد با روایات لسانیه جماعت یهود اورا بقوانین موسی مسمی مینمایند که از برای موسی حاصل شد در طور سیناء و ایشان مدعی اند بر اینکه چنانچه توریه در چهل روز از برای موسی حاصل شد یعنی در ایام مکالمهٔ خدا با موسی در جبل سیناء فکذلک این روایات لسانیه ایضا از برای او در ایام اربعین حاصل شد در جبل و هر دو را ببنی اسرائیل ابلاغ فرمود باین نحو بعد از مراجعت موسی از طور هرون را بخیمه طلب نمود پس قانون مکتوب را اولا باو تعلیم نمود پس از آن روایات لسانیه را که آن معانی قانون مکتوب است چنانچه از خدا بموسی همانطور رسیده بود پس هرون بعد از آنکه یاد گرفت برخواسته و در یمین موسی جلوس نمود و انوقت العازر و ایطامار دو فرزندان هرون داخل شده و یاد گرفتند چنانچه پدر ایشان یاد گرفته بود و برخواستند یکی در یسار موسی نشست و دیگری در یمین هرون پس هفتاد نفر مشایخ داخل شدند و هر دو قانونرا یاد گرفتند و در خیمه جلوس نمودند پس از آن مردمانیکه مشتاق تعلیم بودند تعلیم گرفتند پس موسی برخواست و هرون معلومات خود را قرآءت نموده و برخواست پس از آن العازر و ایطامار قرآءت نموده و برخواستند پس هفتاد نفر شیخ معلومات خود را بر مردم خواندند پس هرکدام از این مردم قانونرا چهار مرتبه شنیدند خوب بحفظ نموده و فهمیدند پس اینها بعد از آنکه از خیمه بیرون آمدند سایر بنی اسرائیل را خبر دادند پس قانون مکتوب را بواسطهٔ کتابت و معانی آنرا بروایات لسانیه تا پشت ثانی تبلیغ نمودند و احکام مکتوب در متن ششصد و سیزده بوده است پس قانونرا بحسب احکام قسمت نمودند و گویند که در اول ماه یازدهم در سال چهلم از خروج بنی اسرائیل از مصر جناب موسی جمیع بنی اسرائیل را جمع نمود و ایشانرا از وفات خود خبر داد و امر فرمود هرکسی قولی از اقوال خدا یعنی قانونرا فراموش کرده باشد بیاید و از من سؤال کند یعنی قانونیکه بواسطهٔ من باو رسیده است و همچنین اگر کسی اعتراضی بر قولی از اقوال قانون داشته باشد بیاید تا اینکه من اعتراض او را دفع نمایم پس موسی مشغول بتعلیم بود در باقی ایام خود یعنی از اول ماه یازدهم تا ششم ماه دوازدهم و قانون مکتوب و غیر مکتوب را تعلیم فرمود و سیزده نسخه از قانون ببنی اسرائیل دادند که بدست خود نوشته بود تا بهر فرقه را یک نسخه داد تا پشت اندر پشت در میان ایشان محفوظ باشد و بنی لاوی را یک نسخه علاوه نیز داد تا در هیکل محفوظ بماند و قانون غیر مکتوب یعنی روایات لسانیه را بر یوشع خواند در هفتم ماه بر جبل نبو صعود فرمود و در آنجا وفات کرد و یوشع بعد از وفات موسی علیه السلام روایات لسانیه را بشیوخ تفویض فرمود و ایشان هم بانبیاء تفویض نمودند و هر پیغمبری به پیغمبر دیگر میرسانید تا اینکه ارمیا بباروخ رسانید و باروخ بعزرا و عزرا هم بمجمع العلماء رسانید که آخر ایشان شمعون صادق است و او هم بانتی گونس و او هم بیوسی بن یحنان و او هم بیوسی بن یاسیر و او به نتهان آربلی و یوشع بن برخیا و این دو نفر بیهودا بن یحیی و شمعون بن شطاه و ایشان بشمایا و ابی طلیون و این دو بهلل و او هم بپسرش شمعون و مظنون اینکه این شمعون همان شمعونی باشد که خدای نجات دهندهٔ ما را بالای دست گرفت زمانیکه مادرش مریم او را بهیکل آورد بعد از انقضاء ایام تطهیر و او هم بپسرش غملائیل و این غملائیل همانستکه پولس از او تعلیم گرفت و او بپسر خود شمعون و او بپسر خود غملائیل و او بپسر خود شمعون و او هم بربانی یهودا حقدوش که پسر شمعون است و یهودای حقدوش این روایات را در کتابی جمع نموده و این کتابرا مسمی بمشنا نمود انتهی بعد گفته است که جماعت یهود این کتابرا بسیار تعظیم مینمایند و اعتقادشان اینکه هرچه در این کتابست از جانب خداست که وحی شده است بموسی در جبل سیناء مثل قانون مکتوب لهذا ملفوظ هم واجب التکریم است مانند مکتوب و از زمانیکه این کتاب نوشته شده است بدرس میدهند و بسیار رواج عام رایج شده است و علمای کبار ایشان دو شرح بر این کتاب نوشته اند یکی در قرن ثالث در اورشلیم و ثانی در ابتدای قرن سادس در بابل و اسم هرکدام از این دو شرح گمراست زیرا که گمرا در لغت بمعنی کمالست و از این دو شرح توضیح تمام از برای متن حاصل شده است در ظن ایشان و زمانیکه شرح و متن جمع میشود مجموع را طالموت گویند و از برای حصول تمیز طالموت

اورشلیم وطالموت بابل کویند ومذهب تابع ایشان تماماً وکاملاً مندرج دراین دوطالموت است. کتب انبیاء از آنها خارج است
وچون طالموت اورشلیم مغلوط است فلذلك اعتبار طالموت بابل در نزد ایشان الان زیادتر است انتهی هورن مفسر نیز قریب باین
کلام در مجلد ثانی از تفسیر خود المطبوع سنه ۱۸۲۲ هزار وهشتصد وبیست ودو گفته است ونقل کلام ایشان در باب (۲) هفتم از همین کتاب
خواهد شد انشاء الله وچون حال این کتب را دانستی حال کوئیم خود قسیس فندر در فصل (۲) از باب (۳) سیم در صفحه (۲۰۵) دویست
وپنج از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۵۰ از میزان الحق اقرار نموده است که کیفیت خلقت آدم وسجده نمودن فرشتگان باو واز خلا دور کشتن شیطان و
مفارقت آدم از بهشت که در سوره البقره ودر اوایل سوره الاعراف مرقوم است در کتاب طالموت وکنزا وضحار ومیدراس تام وسایر
کتب یهود بیان منضبط است پس بعد از آنکه قسیس اقرار نموده است که این امور در کتب قدیمه یهود قبل از جناب عیسی منضبط ومسطور بوده است
دیگر نمیدانم از کجا وبچه جرأت وجسارت میگوید همین گذارشات غیر مناسب وبوقوع خلاف گواه است سند کتب احادیث یهود بسیار
معتبر تر از سند این توریه وانجیل است بلکه قیاس سند آن کتب بسند توریه وانجیل مطلقاً غلط است زیرا که این توریه وانجیل ابدا سند ندارند
چنانچه در باب اول از همین کتاب خواهی دانست واگر کوید چون این امور در توریه نیست وهر چیزیکه در توریه نباشد در نزد ما مردود وغیر
مسلم است در جواب کوئیم در اینصورت لازم میاید که جنت ونار را نیز منکر باشید چرا که ذکری از جنت ونار در اسفار خمسه توریه نشده است
وایضا کتب انبیاء وانجیل ورسائل حواریین نیز در نزد شما مردود وغیر مسلم باشند بجهة اشتمال آنها باخبار از قیامت وانموجب کفر وخروج
از دین مسیح علیه السلام است پس ثابت ومحقق کردید که قسیس مقصود ومنظوری ندارد مگر نزاع صرف ومغالطه با اظهار وبیان ومتابعت حق

الشبهة السابعة در فصل دوم در صفحه (۵۹) و(۶۰) کوید که توبه وبازکشت از جمله واجبات بوده زیاده از ثوابی باچنین مکافاتی
نیستکه در نزد خدای مقدس وعادل کفاره کناهان انسان تواند کردید وظاهر است که چنانکه آدمیکه بعلت غفلت وبی باکی باید رفتاری
خود زخمی یا مرضی یا ضرری بجهة خود تحصیل نموده است بتوبه وانابه زخمش التیام نپذیرد وضرر ومرضش دفع نمیکردد همچنین بدی
کناهی یا ظلم وستمی که از آدمی بعمل آید بمحض ندامت وتوبه رفع وعفو نخواهد شد بخوبیکه در نزد حاکم شرع وعرف نیز توبه وبازکشت سبب
رهائی از بازخواست مستوجب عملش خلاص نمیسازد وقطع نظر از این انصاف آدمی هر آنکس که متوجه آن کردیده معلوم مینماید که توبه وبازکشت
کفاره کناهان نمیتواند کردید وکناه محض از عفو نخواهد شد زیرا که آدمی این ساکت نمیکردد وکناه محض از عفو نخواهد شد انتهی بالفاظه

مؤلف حقیر کوید حاصل این کلمات اینستکه توبه از جمله حسنات وواجبات است وواجبات چون واجبست لهذا موجب عفو وبخشش
کناه نمیشود وپیش از جواب از قسیس نبیل استفسار میشود که آیا ایمان بمسیح وقبول دعوت آنجناب ورجوع وبازکشت بسوی انجیل
از جمله واجبات است ویا مندوبات معلوم است شق ثانی را نمیتواند قسیس اختیار کند زیرا که بجهة ترك مستحبات شخص معاقب نمیشود پس
لابد باید بکوید از جمله واجبات است وواجبات نیز در نزد قسیس ثمری وفائده ندارند پس ایمان بمسیح ورجوع وبازکشت بسوی انجیل
فائده وثمری نخواهد داشت پس چه لزوم کرده است که مردم دعوت مسیح را قبول کنند ورجوع بانجیل نمایند واز برای قسیس نیز لازم
نبود که ادیان دیگر را باطل کند ومردم را دعوت بدین مسیح نماید زیرا که قبول این دعوت از جمله واجبات وواجبات نیز ثمری و
فائده ندارند وکتاب قسیس مملو است از اینکه واجبات فائده ندارند پس کتاب نوشتن قسیس لغو است وکار لغو نیز صادر نمیشود
مگر از آدم سفیه بیعقل بلکه دعوت جناب مسیح وسایر انبیاء علیهم السلام نیز بیفائده ولغو خواهد بود بلکه انزال کتب وارسال رسل
از خدا لغو وبیفائده خواهد بود زیرا که متابعت انبیاء واجب وآن هم فائده ندارد وانمذهب حکماء اروپا است که علمای پروتستنت
آنها را اسمی بملحد کرده اند که منکر جمیع ادیان بخصوص دین مسیح میباشند لعل قسیس نیز از آنها باشد ومصلحت خود را در اظهار ندانسته
والا واجبات فائده ندارند یعنی چه خلاصه کلام برویم بر سر سخن نمیدانم که این قسیس چه قدر عاری از حکمت وشرایع بوده ومعلوم
میشود که بمحض عقل خود در شرایع حرکت میکند که گویا هیچ شریعتی ندیده وتوریه وانجیل نخوانده است الحاصل تحقیق اینمسئله بطوریکه
قسیس فهمیده اینستکه جهة خدا وند تعالی جل شانه نور است وکمال وطیبین وملکوت آسمان جهة خدا است وهمه نور وخیر وکمال

ونعمت و استراحت باید پست و جهت شیطان ظلمت است و نقص و سجین و ملکوت زمین جهت شیطانست و همه ظلمت و شر و نقص
و ذلت و تعب است ابداً و انسان در مابین علیین و سجین واداشته شده است و مختار است که بطرف علیین توجه کند و سلوک نماید
یا بطرف سجین توجه کند و سلوک نماید پس هرگاه رو بخیر و نور و کمال کرد سراپا نور و خیر و کمال شود و چون ملکوت آسمان جاوید است
او هم جاوید شود و چون رخت شرارت را بیفکند و بلباس ملکوت آسمان درآید و آن لباس کهنه شدن ندارد و غرض و مرض نپذیرد
و ابداً بماند در جوار خداوند جل شانه و از اهل نعمت و راحت و جنت باشد و چون پشت بعلیین کند و رو بسجین و عمل بمقتضای
نفس اماره و شیطان نماید ظلمانی شود و کثیف گردد و سنگین شود و در زمین مخلد بماند و نیست در او غلبه جهت آسمانی تا او را
بالا بکشد پس در ظلمت بیرون که ظلمت سجین است بماند و چون این امر در انجیل بغایت اشتهار است لهذا محتاج بذکر شواهد
نیست پس شخص عاصی هرگاه مدتی پشت بآسمان کرده و رو بزمین و خود را ظلمانی نموده و هرگاه بازگشت و رو بآسمان نماید و پشت
بزمین کند البته نورانی شود آیا نمی بینی که اگر پشت بآفتاب کنی هزار سال و یکطرفة العین رو بآفتاب کنی ظلمت هزار ساله زایل و نور
در تو ثابت شود چنانکه هرگاه هزار سال رو بآفتاب کنی و یکساعت پشت باو کنی نور هزار ساله برود و ظلمت آید و هکذا هرگاه کسی
هزار سال عصیان کند و یکطرفة العین بازگشت بسوی خدا کند و توجه نماید بتوجه تام حقیقی البته جمیع عصیان او پاک شود و همان توجه
و هرگاه هزار سال مؤمن باشد و متوجه خدا و یکطرفة العین کافر شود نور او تمام و ظلمت صرف شود و بدرک اسفل افتد پس معلوم شد
برای آدم عاقل منصف که بازگشت بسوی خدا اثرش محو ظلمت معاصی است و توبه معنی دیگر جز بازگشت بسوی خدا ندارد و مسلمین میگویند
توبه محو گناهان میکند نه معنی این آنستکه کسی بگوید توبه کردم از گناهان بسوی خدا و همین گناهانش آمرزیده شود حاشا ثم حاشا بلکه
هرگاه کسی این کلمه را بگوید و شروط آنرا بعمل نیاورد بسا اینکه این قول استهزاء در نامه اعمال او نوشته شود و عصیان برای او ثبت گردد
نه طاعت پس توبه حقیقی عبارتست از توجه تام است بسوی خدا و اینمعنی در نزد مسلمین محقق نشود مگر بامور چند اول آنها آنستکه اصلاح
عقاید کند و خدای خود را بشناسد و اگر در شناختن او قصوری بینا اول آنها را اصلاح کند چرا که انسان اگر خدای خود را نشناسد
نمیداند که بکجا توجه کند و رو بکه نماید معلومست اگر کسی آفتاب را نشناسد نمیتواند رو بآفتاب بشود چرا که نمیداند آفتاب بکجاست پس شرط
اول توبه معرفت خداست و معرفت حاصل نمیشود مگر در توحید نه در تثلیث زیرا که مثلث مشرکست یقیناً و اثبات شریک از برای
خدا معرفت خدا نیست بلکه عین جهل و نادانیست و دوم اعراض قلب است از سجین و شیطان و آنهم محقق نشود مگر بمعرفت شیطان
چرا که انسان اگر چیز مضر را نشناسد نتواند از او اجتناب کرد البته پس معرفت شیطان هم لازمست تا انسان از او اجتناب کند و الا
بسا اینکه با او همخواب شود و نداند و کم کم او را بجنب خود خبیث گرداند و شیطانهم مجسم نیست و در جائی ننشسته است و فاش سخن
نمیگوید تا انسان از او بشنود و اعراض کند بلکه او را اولیاء و هیاکلی است که در هیاکل خود بروز میکند پس هر کس را دیدی که تو را بخلاف
حق دعوت میکند از قبیل کفر و معصیت بدانکه او شیطانست و یا شیطان در زبان او تکلم میکند و هر هیکلی که هست از او اجتناب کن
و فرار نما پس شرط دوم توبه معرفت شیطانست در هیاکلش تا بتوانی از او فرار کنی شرط سیم عزم بر عدم عود است بسوی هیاکل شیطان
که اگر در دل دارد که بسوی هیاکل شیطان خواهم عود کرد این کس استهزاء کرده است برب و خالق خود و بسوی خدا توجه نکرده است
و قلباً و بسوی شیطانست رسول خدا صلواة الله علیه فرمودند التائب من الذنب و المصر علیه کالمستهزئ بربه و شرط چهارم
آنکه عزیمت نماید بصدق و صفا در ادای حقوقیکه تا زمان توبه در آن تفریط کرده است از حقوق خدا و رسول خدا و ائمه هدی و از حق
برادران و حق پیشوایان و عزیمت نماید بر جبر کسری که تا آنزمان کرده است از معاصی چرا که در تواریخ برای هر معصیتی کفاره ایست
پس باید بمعاصی را اگر سابقاً کرده همه عزم بر دادن و بجا آوردن کفاره نماید و طاعاتی را که نکرده سعی در ادای آنها نماید حقوق تفریط
شده را بجا آورد تا مکنت و فرصت و عازم بر ادا باشد تا عدم مکنت و فرصت و اگر این عزیمت با او نباشد توجه حقیقی بعمل نیامده است
فلیس بتائب و شرط پنجم علاوه بر اصلاح عقاید و اصلاح اعمال تعدیل اخلاق نیز لازمست چرا که توجه تا توکل بر غیر و خوف از غیر و عدم

رضا بقضا و عدم تسلیم قلبی و هکذا سایر اخلاق لازمهٔ نفسی را است نباید زیرا که عدم اینها شرک خفی است و اینها عمل عقاید است و چنانکه
علم بشرایع نفع ندارد بدون عمل بان همچنین عقاید نفع ندارد بدون عمل بان پس شرط پنجم عمل بعلم عقاید است و شرط ششم آنستکه نادم شوی
برانچه تا زمان توبه کرده بودی چنانکه در زمان معصیت مشتاق بودی و مادامیکه اگر نادم نباشی از انچه کرده هر اینه توبه را کامل نکرده و نورانی
نخواهی شد و شرط هفتم آنکه ساخط شوی بر نفس خود و دشمن داری معاصی را چنانکه دوست میداشتی که اگر نعوذ بالله از نفس خود خوشنود
داشته باشی انچه کرده و اعمال سابقه را دوست داشته باشی بجای شوق کافر خواهی بود و چگونه با محبت ظلل شیطان و اتحاد با او متوجه خدا
و نورانی خواهی شد و شرط هشتم بغض دنیا و بیچین و مخلدین دنیا است چرا که حب دنیا سر همه خطیئات است و همه خطیئات از حب دنیا بر میخیزد
پس مادامیکه انسان محبت دنیا در خود می بیند توبه او قبول نشده است و توجه بعلیین و اداء رضای خدا ننموده است پس چگونه توبه او قبول
میشود و شرط نهم توبه کردن نه از جهت اینکه امید جنت دارد و بر جان خود از جهنم میترسد و توبه میکند که جان خود را نجات دهد که اگر
خدا او را مثلاً عذاب نکند یا نعمت بدهد دائماً بر مخالفت اوامر الهی خواهد نمود با وجود اینکه نهی کرده است از ان و گفته است که من این اعمال را
نمیپسندم پس هر گاه توبه میکند از جهت اینکه خدا او را عذاب نکند و احسان باو نماید خودپرستی کرده و مقصود بالذات نجات خود شده است و اینمعنی
دخلی بخداپرستی ندارد و چنانکه مبنای کتاب قشیریه از اول تا آخر همه تحصیل اسباب نجات است از برای خود و اینمعنی در نزد موحدان اسلام خودپرستی
نه خداپرستی و در نزد موحدان اسلام خداپرستی آنستکه او را عبادت کنی و ترک معاصی نمائی نه بجهت طمع بهشت و نه بجهت خوف جهنم بلکه بجهت
محبت خدا و امتثال امر او و جلالت عظمت و اینکه او سزاوار پرستش است با قطع نظر از بهشت و جهنم و اگر بعد طلب بهشت کند از بجهت باشد که محبوب
خدا و مسکن اولیای خدا است و حب محبوب بخدا و محاورت با اولیای خدا حب خدا است و اگر از جهنم گریزانست از بجهت باشد که مبغوض خدا و
مسکن دشمنان خدا است و بغض مبغوض خدا عین هدی است پس هر گاه کسی طلب نجات خود کند و عبادت برای نجات و نعمت خود کند البته خود
پرست و شریکست بخدای عز و جل و مشرک متوجه بخدا نباشد پس شرط نهم آن شد که عمل را برای رضای خدا و توبه را برای متابعت حکم خدا
نماید نه از جهت نجات خود و اگر نجات خود را هم خواهد از بجهت خواهد بود که نجات مرضی خدا است و شرط دهم آنکه تبعیض در توبه ننماید
یعنی مثلاً اگر ده معصیت دارد از همه اینها توبه کند زیرا که همه قبیحند نه اینکه از نه معصیت توبه کند و بر یکی اصرار نماید و اگر چنین کند تائب
نیست و ایضاً معصیت را از بجهت ترک کند که قبیحست نه از بجهت که مضر است بمال و حال او و محض تیمن و تبرک اگر در اینموضع دو حدیث
ذکر کنیم بسیار مناسب و خوبست **حدیث اول** در فصل (۴۵) از جامع الاخبار از پیغمبر خدا علیه صلوات الله الملک الغفار
منقولستکه فرموده اند اتدرون من التائب فقالوا اللهم لا قال اذا تاب العبد ولم یرض الخصماء فلیس بتائب ومن تاب ولم یغیر مجلسه و
طعامه فلیس بتائب ومن تاب ولم یغیر رفقائه فلیس بتائب ومن تاب ولم یزد فی العبادة فلیس بتائب ومن تاب ولم یغیر لباسه فلیس بتائب ومن
تاب ولم یغیر فراشه و وسادته فلیس بتائب ومن تاب ولم یفتح قلبه ولم یوسع کفه فلیس بتائب ومن تاب ولم یقصر امله ولم یحفظ لسانه فلیس
بتائب ومن تاب ولم یقدم فضل قوته من یدیه فلیس بتائب واذا استقام علی هذه الخصال فذاک التائب یعنی رسول خدا در خطاب با صحابه
احباب فرمودند آیا میدانید تائب کیست عرض کردند نه پس رسول خدا فرمودند زمانیکه بنده توبه کند و خصم را از خود رضا نکند پس تائب نیست
و هر گاه کسی توبه کند مجلس و طعام خود را تغییر ندهد پس تائب نیست و هر کسی توبه کند و رفقای خود را تغییر ندهد پس تائب نیست و هر گاه
توبه کند و در عبادت نیفزاید پس تائب نیست و توبه کاریکه تغییر لباس ندهد پس تائب نیست و توبه کاریکه فراش و متکای خود را تغییر ندهد
پس تائب نیست و هر کسیکه توبه کند و قلب خود را گشاده نکند و دست خود را وسیع ننماید پس تائب نیست و توبه کاریکه آرزوهای خود را
کوتاه ننماید و زبان خود را حفظ نکند پس تائب نیست و هر کسیکه توبه کند و زیادتی قوت خود را تقدیم ننماید از دست خود پس تائب نیست
و زمانیکه استقامت جست بر این خصال پس او تائبست **حدیث دوم** سید رضی الدین رضی الله عنه در کتاب نهج البلاغه ذکر کرده استکه
شخصی در خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت استغفر الله حضرت فرمودند ثکلتک امک اتدری ما الاستغفار ان الاستغفار درجة
العلیین و هو اسم واقع علی ستة معان اولها ان تندموا علی ما مضی الثانی ترک العود الیه ابدا الثالث ان تؤدی الی المخلوقین حقوقهم حتی

تلقى الله سبحانه لم تلبس لبس عليك تبعة الرابع ان تعمد الى كل فريضة عليك ضيعتها فتؤدى حقها الخامس ان تعمد الى اللحم الذى نبت
على السحت فتذيبه بالاحزان حتى يلصق الجلد بالعظم وينشأ بينهما لحم جديد السادس ان تذيق الجسم الم الطاعة كما اذقته حلاوة
المعصية یعنی مادرت برای تو گریه کند آیا میدانی که استغفار چه معنی دارد که با آن قیام مینمائی بدرستیکه استغفار درجهٔ ملاء اعلی و بزرگان
عالی رتبه است و آن اسمی است واقع بر شش معنی اوّل پشیمانی بر گناهان گذشته دوّم عزم بر اینکه دیگر بر سر آن نروی سیّم ادا کردن حقوق
مردم با ایشان تا اینکه در معرض لقاء الهی در آئی لوح کردارت از نقش گناه ساده باشد و دامن اعمالت از لوث مناهی پاک باشد چنانچه بسبب آن
عفو بی نیاز باشد تو را چهارم آنکه توجه نمائی بهر فریضه که از تو فوت شده باشد چنانچه باید از عهدهٔ حق آن برائی پنجم آنکه توجه نمائی بگوشت
گوشت بدن خود که از حرام روئیده باشد پس بگدازی و در آوری آنرا باتش حزن و اندوه تا اتصال یابد پوست بدن تو با استخوان و بعد از آن گوشت
تازه بروید ششم آنکه بچشانی جسم خود را تلخی طاعت و فرمانبرداری همچنانکه چشانیده بودی آنرا حلاوت معصیت و گناهکاری بعد از اینکه
معنی توبه را فهمیدی میرویم بر سر کلمات قبّیس امّا اینکه گفته است که توبه امریست واجب مسلّم امّا اینکه گفت که امور واجبه را ثوابی نیست باطل
که میپرسیم که واجبات یا چیزیست که شخص در هنگام ارتکاب آن مقبل بخدا شود تا معرض رضا گردد و آن اعمال الهی و ملکوتیست یا سجّینی و
شیطانیست البتّه نمیتواند شق ثانیرا اختیار کند پس گوئیم اگر اعمال ملکوتی و سبب اقبالست چگونه ثواب ندارد و حال آنکه ثواب نورانی شدن
روح انسان از توجه بخدا و دخول در ملکوتست بواسطهٔ ارتکاب اعمال ملکوتی پس چگونه اعمال واجبه ثواب ندارد مگر خداوند مردم را
باعمال بیفائده و بی ثمر امر کرده است پس اوامر الهیه لغو است و بیحاصل نعوذ بالله و اگر آن اعمال فائده دارد و میپرسیم که آن فائده اگر ثواب نیست
پس چیست و آن اعمال سبب قربیست یا بعد اگر سبب بعد است پس معصیت است نه طاعت و خیانتست نه خدمت و اگر سبب قربست پس معلوم است
که نجات در قرب بخداست پس چگونه امر واجب ثواب ندارد و نجات خود قسم است اگر این قبّیس معنی واجب را میدانست هر اینه میفهمید که
ثواب واجب هفتاد مقابل مستحب است زیرا که هر عملیکه در بجا آوردن آن بقاء نفس بود و در ترک آن هلاکت و موت نفس خداوند
آنرا واجب کرده و عکس آنرا حرام فرموده و هر عملیکه در بجا آوردن آن حسن نفس و بهاء آن بود و در ترک آن قبح نفس و نقص آن پس آنرا مستحب کرده
و عکس آنرا مکروه پس چطور میشود که واجب ثواب نداشته باشد و حال آنکه سبب بقاء نفس است و نه اینکه آن عقاید یکه او سبب نجات میداند
آنها هم واجباتند چطور شده است واجباتیکه تو میگوئی سبب نجاتند امّا واجباتیکه اهل اسلام میگویند سبب نجات نیستند عجب مرد منصفی
و حال آنکه امر توبه از خصایص شرع شریف حضرت خاتم الانبیاء نیست بلکه از آدم تا حضرت مسیح جمیع پیغمبران مردم را دعوت بتوبه
مینمودند و توبه اعمّ از آنستکه از شرک بتوحید باشد یا از معصیت بطاعت و یا نمیدانند علمای پروتستنت که از اعتقاد بسلطنت
سلطان ادای حقوق نمیشود و جمیع خائنان و مقصّران و دزدان دولت هم اعتقاد بسلطنت سلطان دارند مع ذلک مستحق سیاست و
معذّب میشوند پس نجات در عملست نه در اعتقاد و میپرسیم از این قبّیس که اگر خداوند نبوّت حضرت عیسی را بیهود نفهمانیده بود و یهود
نمیشناختند که مسیح است یا حجّتی بر یهود بود یا نه اگر گوئی حجّتی بود خدا را نسبت بظلم داده است و اگر گوئی حجّتی نبود گوئیم پس هر کس را که خداوند
معاقب فرموده است بسبب آنستکه باو شناسانیده بود که عیسی مسیح است و یهود یقین کردند پس اعتقاد یهود آن بود که عیسی مسیح موعود است
و یهودای اسخریوطی که تسلیم کنندهٔ مسیحست یقین داشت که عیسی مسیح موعود است پس اگر اعتقاد در نجات کافی باشد لازم میاید
که تمامی یهودیهائیکه قتل مسیح نمودند علی قولهم و همچنین یهودای اسخریوطی از اهل نجات باشند پس سبب هلاکت ایشان چه بود عمل بمقتضای
این اعتقاد نکردند و اگر شک داشتند جماعت یهود و یهودا در مسیح بودن عیسی حجّتی برانها نیست و اگر یقین داشتند پس اعتقاد ایشان
صحیح و مطابق واقع بوده چرا که اعتقاد یقینی نفس است و یقین امریست که بهری انسان نمیتواند از نفس خود زایل کند پس چون اعتقاد صحیح بود باید
برای ایشان باشد اگر چه عمل نداشتند بلکه قتل و تسلیم کننده بودند و حال آنکه یهود و یهودا هلاک شدند بجهة ترک عمل و دوری نیستکه اکثر کفّار
اعتقاد و یقین ایشان صحیح باشد لیکن عملشان بد است و بسبب ترک عمل هلاک شدند پس ثابت و محقّق گردید که عمل بی اعتقاد و اعتقاد بیعمل صحیح
نیست بلکه وقتیکه عمل و اعتقاد هر دو جمع شد سبب نجاتست بفهم چه گفتم و یعقوب در باب (۲) دوّم از رسالهٔ خود چنین گوید (۱) زیرا

هر که تمام شریعت را نگاه دارد و در یک جزو قصور ورزد ملزم همه میباشد (۱۱) زیرا او که گفت زنا مکن نیز گفت قتل مکن پس هر چند زنا نکنی اگر قتل کردی متعدی شریعت شدی (۱۲) همچنین تکلم کنید و عمل نمایید مانند کسانیکه بشریعت آزادی داوری خواهند یافت (۱۳) زیرا حکم بیرحمی بر کسی است که رحم نکرده است خواهد شد و رحم بر حکم مفتخر میشود (۱۴) ای برادران من چه سود دارد کسی را اگر بگوید ایمان دارم وقتی که عمل ندارد آیا ایمان میتواند او را نجات بخشد (۱۵) پس اگر برادری یا خواهری برهنه و محتاج خوراک روزینه باشد (۱۶) و کسی از شما بدیشان گوید بسلامت بروید و گرم و سیر شوید لیکن مایحتاج بدن را بدیشان ندهد چه نفع دارد (۱۷) و همچنین ایمان نیز اگر اعمال ندارد خود مرده است (۱۸) بلکه کسی خواهد گفت تو ایمان داری و من اعمال دارم ایمان خود را بدون اعمال بمن بنما و من ایمان خود را از اعمال خود بتو خواهم نمود (۱۹) تو ایمان داری که خدا واحد است نیکو میکنی شیاطین نیز ایمان دارند و میلرزند (۲۰) ولیکن ای مرد باطل آیا میخواهی دانست که ایمان بدون اعمال مرده است (۲۱) آیا پدر ما ابراهیم باعمال عادل شمرده نشد وقتیکه پسر خود اسحق را بقربانگاه گذرانید (۲۲) می بینی که ایمان با اعمال او عمل کرد و ایمان از اعمال کامل گردید (۲۳) و آن نوشته تمام گشت که میگوید ابراهیم بخدا ایمان آورد و برای او بعدالت منسوب گردید و بخلیل الله مسمی شد (۲۴) پس می بینی که انسان از اعمال عادل شمرده میشود نه از ایمان تنها (۲۵) و همچنین آیا راحاب فاحشه نیز از اعمال عادل شمرده نشد وقتیکه قاصدان را پذیرفت براه دیگر روانه نمود (۲۶) از آنرو همچنانکه بدن بیروح مرده است همچنین ایمان بدون اعمال مرده است انتهی دلالت این اقوال بر آنچه که ما گفتیم و نوشتیم مخفی نیست پس اگر ایمان بی اعمال سبب نجات باشد چنانچه مزعوم علمای پروتستنت میباشد پس باید شیاطین نیز از اهل نجات باشند چرا که ایمان دارند و میلرزند بنا بر نص یعقوب و اما قول اول و یعنی قول قسیس مثلی آورده است چنانکه توبه بزخم انسان التیام نپذیرد و در نزد حاکم شرع و عرف خلاص از باز خواست ندهد جواب اینکه اعتقاد بجناب عیسی و کفاره مرگ آنجناب علی قولهم آیا زخم را التیام میدهد یا نه و آیا مرضش بهبودی مییابد یا نه اگر این اثر مترتب بر دیگر نقضی از امراض نمردی و هیچیک از آنها کشته نشدی هر چه جواب شما است جواب ما همان است یا این سخن ما مسلم که باین طور رفع اثر توبه نماید و حال آنکه جمیع انبیاء امر بتوبه کرده اند و هر قومیکه توبه کردند مانند قوم یونان عذاب ایشان برداشته شد و هر قومیکه توبه نکردند معذب شدند و انبیاء نیامدند مگر بجهة توبه دادن مردم از اعمال ناشایسته اگر توبه اثر نداشت و رفع مرض نمیکرد پس از چه قوم یونان بن متی بلا از ایشان دفع شد و اگر ترك توبه اثر نمیداشت پس از چه همه این بلاها بر بنی اسرائیل نازل میشد نمیدانم که گناه حضرت داود را چه دفع کرد غیر از توبه و اگر توبه اثر نداشته باشد لازم میاید که حواریین از جمله هالکین باشند و حال آنکه ایشان در نزد قسیسین پیغمبران و افضل از جمیع انبیاء بنی اسرائیل حتی جناب موسی میباشند چرا جناب مسیح در حق ایشان فرمود شما مرا انکار خواهید کرد و همه انکار کردند چنانچه در باب (۲۶) بیست و ششم از انجیل متی و باب (۱۴) چهاردهم از انجیل مرقس و باب (۲۲) بیست و دوم از انجیل لوقا و باب (۱۶) شانزدهم از انجیل یوحنا مرقوم گردیده است پس همه حواریین منکر مسیح گردیدند بخصوص پطرس پس اگر توبه سبب نجات نیست سبب نجات ایشان چه شد خلاصه کلام اثر و ثواب توبه بدیهی است محتاج بذکر شواهد نمیباشد چرا که کتب انبیاء پر است لیکن بر وفق عدد تثلیث سه شاهد ذکر میکنیم **شاهد اول** در باب (۳) از انجیل متی از قول یحیای تعمید دهنده در آیه (۲) باین نحو عیان و بیان گشته است (۲) وَامِرْ تَوبُونْ سَبَبْ دِقُورِبْ لَ مَلَكُوتْ دَشْمَيَ یعنی توبه کنید زیرا که ملکوت آسمان نزدیک است **شاهد دوم** در آیه (۹) از باب (۳) از رساله دوم پطرس باین نحو ذکر شده است که خداوند نمیخواهد که کسی هلاك گردد بلکه تمامی بتوبه رجوع کنند **شاهد سیم** در کتاب حزقیال پیغمبر در آیه (۱۱) در باب (۳۳) باین نحو مرقوم یافته است (۱۱) بایشان بگو که خداوند خدا چنین میفرماید بحیات خود قسم که از مرگ شریر هیچ حظی نمیبرم بلکه حظ من از این است که شریر از راه خود برگشته زنده بماند انتهی **مؤلف گوید** اگر توبه ثمر ندارد پس از چیست شریر وقتی که برگشت زنده میماند خلاصه کلام شاهد اینمدعا از حصر بیرون است در آیه (۳) از باب (۳) از انجیل یوحنا خود مسیح بنیقودیموس نام خطاب فرموده که هر آینه بتو راست میگویم که تا کسی تولد تازه نیابد ملکوت خدا را نمیتواند دید مؤلف گوید مقصود از تولد تازه همان توبه است که موجب دخول در ملکوت است پس چطور قسیسین میگویند توبه از جمله واجبات است ثوابی ندارد امثال ثلثه که در باب (۱۵) پانزدهم از انجیل لوقا مذکور گردیده اند مقصود از آنها

توبه است یعنی مثل گوسفند گمشده و مثل درهم گمشده و مثل پسر مسرف و یک شاهد دیگر در نتیجهٔ توبه که موجب رفع عذاب است ذکر کنیم
و بیرون می‌بریم سر مطلب در باب (۳) از کتاب یونس نبی علیه السلام با این نحو عیان و بیان گشته است (۱) و کلام خداوند بار دوم بدین مضمون بیونا رسید
(۲) که برخیز بشهر بزرگ نینوه برو و ندا نمی که بتو میگویم با ان ندا نما (۳) پس یونا برطبق کلام خداوند برخواسته بنینوه رفت و حال آنکه نینوه
شهر بسیار بزرگ بمسافت سه روزه بود (۴) و یونا بعد یکروز شروع بگردش شهر نمود و ندا کرده گفت که هنوز چهل روز مانده است تا که نینوه
سرنگون گردد (۵) و مردمان نینوه بخدا ایمان آوردند و روزه را ندا کرده از بزرگ تا بکوچک ایشان پلاسها را پوشیدند (۶) و بمحض اینکه این خبر
بملک نینوه رسید از تخت خود برخواست و لباس عزت را از برش کند و پلاس را پوشیده بر خاکستر نشست (۷) پس از فرمان ملک و اکابرش در نینوه
بدین مضمون ندا کنان فرمودند که انسانان و بهائم و گاوان و گوسفندان چیزی را نچشند و ماکولات را نخورند و آب را ننوشند (۸) و انسانان و بهائم
پلاسها را بپوشند و بخدا بشدت فریاد نمایند و هر کسی از راه زشت خود و از ظلمیکه در دستش میباشد برگردد (۹) که میداند شاید که خدا برگشته
تغییر باراده اش دهد و از شدت قهرش رجوع نماید تا که هلاک نگردیم (۱۰) چونکه خدا اعمال ایشان را دید که از راه زشت خود برگردیدند خدا
درباره بلائی که فرموده بود که بایشان نماید تغییر باراده اش داده آنرا بجا نیاورد انتهی پس از این فقرات معلوم میشود که توبه چنین امریست که
اراده الهیه را تغییر میدهد عذاب و بلاهای دنیا و آخرت را دفع مینماید چنانچه دیدی پس معلوم و محقق گردید که قسیس غالطونا مغلط عوام است
از کتابهای خود نیز خبر ندارد لعل اعتقاد نداشته باشد ظاهرا اعتقاد از برای مال دنیا است خدا بهتر میداند جزای او را در دنیا و آخرت موافق
نیت او خواهد داد و اما اینکه گفت توبه انصاف انسان ساکت نمیشود الخ سبب آنستکه انسان نمیداند که شرایط توبه بعمل آمد و مقبول
شد یا نه خفای این امر نیز از الطاف الهیه است که بنده این امر را نداند و دائم متزلزل باشد و همیشه تضرع و زاری و الحاح و انابه و ابتهال بدرگاه
ذو الجلال نماید و اگر میدانستکه شرایط توبه بعمل آمد و مقبول گشت احتمال میرفت ترک اعمال نماید و یا مغرور شود و از نتیجه دوباره هلاک گشت
ببفتد و نیز از قسیس میپرسیم که انصاف انسان با ایمان بعیسی و کفاره مرگ او ساکت میشود یا نه اگر گوید ساکت میشود تکذیبش میکنیم چراکه
خودمان مسیحی بودیم اعتقاد ما مطابق اعتقاد قسیس بود مع هذا انصاف ما ساکت نبود تا اینکه داخل دین خاتم الانبیاء گردیدیم محمد صلی الله
انصاف ما ساکت شد این امر جدا نیست نه تقریری و تحریری پس اگر ایمان بمسیح انصاف را ساکت میکند پس چرا امتابعانش متزلزل و از دین
انجناب بر میگردند و داخل ادیان دیگر میشوند و اگر گوید که این اشخاص دین خالص و ذاتی نداشتند گوئیم معلوم شد که انسان در حال ایمان نمیداند
که این ایمان مستقر است و یا عاریت خلوص و پسندیده و اعمال او مرضیه است و یا نه زیرا جناب عیسی نفرمود که اگر زیاد نباشد عدل شما بر عدل
کتبه و فریسیین داخل ملکوت سموات نمیشوید یا نفرمودند که اگر شما از بدی خلق نگذرید خدا از بدی شما نمیگذرد را یا کیستکه عصیان نکرده
باشد و کیستکه مطمئن است که داخل ملکوت میشود چه فرق دارد توبه با ایمان بجناب مسیح در آیه (۲۱) از باب (۷) از انجیل متی چنین مرقوم است
(۲۱) نه هر کسیکه مرا خداوند خداوند گوید داخل ملکوت آسمان گردد مگر اینکه اراده پدر مرا که در آسمانست بجا آورد (۲۲) بسا در آن روز مرا خواهند
گفت خداوندا خداوندا آیا بنام تو نبوت ننمودیم و باسم تو دیوها را اخراج نکردیم و بنام تو معجزات بسیار ظاهر نساختیم (۲۳) آنگاه بایشان خواهم
گفت که هرگز شما را نشناختم ای بدکاران از من دور شوید انتهی با وجود این عبارات انجیل کجا اطمینان حاصل میشود و انصاف انسان ساکت
میگردد یا این ایمانها نیکه مسیحیین دارند و حال آنکه این جماعت مطرود این ایمانشان بحدی بود که باسم مسیح نبوت میکردند و شیاطین اخراج
مینمودند و معجزات ظاهر میساختند مع ذلک بایشان خواهد فرمود ای بدکاران از من دور شوید که هرگز شما را نشناختم تو که قسیسی نه نبوت
نموده باسم مسیح و نه شیاطین بنام انجناب اخراج نموده و نه معجزات ظاهر ساخته پس از کجا این اطمینان از برای تو و امثال تو ظاهر شد با علیهذا
این امور مطمئن نیستند بلکه مطرودند بنص صریح انجیل ایها القسیس تو و امثال تو اطمینان را از کجا حاصل کردید و این را یا نص بجهد در رد
قسیس که ایمان بعمل را کافی و سبب نجات میداند پس معلوم و محقق گردید که غرض قسیس محض از برای اضلال منکر ثمرهٔ توبه گردیده است و میخواهد خود
و باقی مردم را بگوید ایمان بعیسی داریم دیگر هر چه میخواهید بکنید نفوس شریره هم این دعوت را زود قبول میکنند اینستکه امروز در میان مسیحیین
هیچ آثاری از شریعت باقی نمانده مگر دو امر اول قتل دویم سرقت آینده و امر نیز از برای نظم مملکت نه از برای متابعت شریعت و جواب این

شبهه چون خیلی طولانی شد خوب بشنو که این جواب ایجاد آیه از قرآن که متعلق بهمین مطلب است ختم مینمایم قال الله عز وجل وان الله تواب
حکیم نور ان الله تواب رحیم حجرات انه هو التواب الرحیم بقره وان الله هو التواب الرحیم توبه وانا التواب الرحیم بقره ان الله هو
التواب الرحیم توبه انت التواب الرحیم بقره ان الله کان توابا رحیما نساء لوجدوا الله توابا رحیما نساء انه کان توابا نصر ان الله یحب
التوابین بقره غافر الذنب وقابل التوب مومن فصیام شهرین متتابعین توبة من الله نساء توبوا الی الله توبة نصوحا تحریم انما
التوبة علی الله للذین یعملون السوء نساء الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده شوری ثم توبوا الیه یمتعکم متاعا
حسنا هود ثم توبوا الیه یرسل السماء علیکم مدرارا هود فاستغفروه ثم توبوا الیه هود واستغفروا ربکم ثم توبوا الیه
هود فتوبوا الی بارئکم بقره وتوبوا الی الله جمیعا نور خدا با حق این آیات مبارکات و بحق توبه کنندگان و مقربین درگاهش که اولا
مولف اینکتاب مستطاب وثانیا نویسنده و محرر شرا که مستحق بعلی اکبر واز اهل دار المرحمه سمنانست المخلصین با هو بیامرزی ورحمت کنی

الشبهة العاشرة درصفحه (٧١) فصل دوم بعد از نقل طهارت مجوس چنین گوید حال در چنین مطالعه مطالب غسل وطهارت
مزبوره باد هرکس خواهد امد که اینعمل ایشان بوضوی محمد با آن بسیار شباهت دارد و همچنین گذارش پل مذکور پل صراط اعتقادیه محمدیه را
مند گر خواطر ساخته سؤال میشود که آیا این مشابهت و مطابقت از کجا بهم رسیده جواب بشنو که چون دین زردشت با دین صابئین (یعنی
دین مجوس) موافقت کلی دارد چنانکه این اصل و بنیاد انست و دین صابئین قبل از محمد در عربستان بسیار اشتهار داشت لهذا گمان اغلبست
که گذارش پل صراط و کیفیت طهارت و غسل را محمد از همین مذهب و از عادات یهود بانکه طهارت و غسل نیز دارند تتبع واخذ نموده است
محض بهمین تفاوت که اندکی تغییر و تبدیل داده است انتهی بالفاظه **الجواب** مولف این کتاب گویا عجب دارم از انصاف این قسیس هرچه در
قرآن واحادیث است یا مطابقست با اقوال گذشتگان و یا مخالف در صورت مطابقت مانند کفار قریش گوید هذا اساطیر الاولین این
حکم و یا این قصه از فلان جا سرقت شده است و در صورت مخالفت گوید باطل و مردود و غیر مسلم است چرا که اتحاد در کلام الهامی شرط است و حال همین
ایرادها با اندک تغییری برخود قسیس از جانب یهود وارد میشود باین نحو که هرچه در انجیل و رسایل تلامذه است یا مطابق است با توریة و
کتب انبیاء و کلمات و عادات گذشتگان و یا مخالف در صورت مطابقت جناب مسیح و حواریین سرقت کرده اند از توریة و کتب انبیاء و عادات
گذشتگان بر داشته اند و عند المخالفة مردود و غیر مسلم است چرا که اتحاد در کلام الهامی شرط است هرچه جواب قسیس است در این باب بعینه
همان جواب ماست و ورود این ایراد بر جناب مسیح سخت تر و احتمال سرقت اقوی است چرا که خود مسیح و حواریین یهودی و یهودی زاده
بودند و در میان جماعت یهود نشو ونما کرده بودند و از طفولیت توریة و کتب انبیا را خوانده بودند بخصوص جناب مسیح در دوازده سالگی
در هیکل نشسته با معلمان سؤال و جواب میکرد چنانچه در باب دوم از انجیل لوقا مسطور است بخلاف پیغمبر خاتم علیه السلام که از طفولیت
با یهود و نصاری محشور نبود زیرا که در مکه معظمه که محل ولادت با سعادت آن جناب است مقر و مسکن یهود و نصاری نبود پس احتمال
سرقت در حق آنجناب در کمال ضعف و در حق جناب مسیح و حواریین در غایت قوتست و صاحب آکیهومو که از حکمای فرنگستانست
گویا اخلاق حسنه که در انجیل یافت میشود و مسیحیین بسبب آنها افتخار مینمایند لفظا بلفظ از کتاب الاخلاق کنفیوشس که بت پرست
و ششصد سال قبل از میلاد مسیح بوده منقول گردیده است مثلا در خلق بیست و چهارم حکیم و بت پرست مذکور از کتاب اخلاق خود
باین نحو رقم نموده معامله کنید با دیگران همانطور یکه دوست میدارید بشما هم رفتار شود و شما محتاج همان خلقید و بس و این اصل جمیع
اخلاقست و در خلق پنجاه و یکم باین نحو تحریر نموده است طالب مرگ دشمن خود مباش زیرا که این مطلب عبث و حیوة او در قدرت خدا ست
و در خلق پنجاه و سیم احسان کنید بکسانیکه احسان بشما نموده اند و بدی نکنید در حق کسانیکه در حق شما بدی کردند و در خلق شصت
و سیم که اعراض از دشمن بدون انتقام ممکن است و خیالات طبع دوام ندارد انتهی حال این حکیم صادقست و جناب مسیح این اخلاق را
سرقت نموده است از کتاب بت پرستان یا کاذب نمیدانم قسیس نبیل چه جواب خواهد داد که مسلمین نتوانند آن جواب را بدهند خلاصه کلام
دین جدید بکه مباید جمیع مسائل دین سابق را نسخ نمیکند چنانکه جناب عیسی فرموده در انجیل متی که من نیامده ام ناموس را حلال کنم بلکه کامل

کنم پس اگر میتوانند گفت که عیسی دین خود را از یهود و نصاری خود را از بت پرستان دزدیده میتوانند این نسبت را هم به پیغمبر آخر الزمان
داد و اگر این نسبت بجناب مسیح خطاست به پیغمبر آخر الزمان نیز خطاست پل صراط و طهارت و غیره امور واقعیه میباشند خواه در نزد
دیگران پیدا شوند یا نشوند یاری ایشان سخنان عالی نیستند در اینموضع همین قدر که گفتیم و نوشتیم بس است در باب (۴) و (۷) از همین
کتاب جواب مفصلی خواهد آمد و همچنین در سایر مواضع از همین کتاب بیاری خدا **شبهه یازدهم** در صفحه (۱۰۹) و (۱۱۰) بعد از آنکه
مذهب مجوس و بت پرستان را نوشته و اعمال ایشان که ایشان وسیله نجات دانسته ذکر کرده و بنا بر اعتقاد خود رد نموده و بر وسائل
اهل اسلام آمده و دو قسم کرده قسم اول ثواب و حسنه و طهارت و غسل و نماز و روزه و زیارت و تلاوت قران یا بعضی سورهای قرآن قسم دوم
برحمت الهی معتمد و امیدوار گشتن و توبه و ایمان و شفاعت رسول خدا و ائمه هدی بعد قسم اول را رد کرده که اینها همانهاست که بت پرستان
نیز اینها را سبب نجات دانند و سابقا آنها را رد کرده که حسنات چون از جمله واجبات اند لهذا ثوابی ندارند و باعث عفو گناه و نجات نمیتوانند گردید
اما جواب بدانکه هر کسی در کلمات این قسیس تفکر کند در کمال سهولت و آسانی میفهمد که بمکر و حیله خواسته است که شبهه در ذهن
مسلمین انداز دو فکر کن که چرا وسائل اهل اسلام را شبیه بوسائل بت پرستان نموده است و چرا تشبیه بوسائل انبیاء و جناب موسی ننموده
که جمیع توریه پر است از غسل و طهارت و قربانی و اعیاد و نذورات و زیارات و غیرها و هیچ ناموسی از زمان جناب موسی علیه السلام تا اعظم
از ناموس آنجناب نیامده پس نیست این تشبیه مگر بجهت متزلزل کردن جهال که بگویند پس دین ما هم مثل دین بت پرستان و مجوسان میباشد
اعمال و وسائل ایشان در نظر خوار شود خدا کند این قسیس را رد میکند حال گوش انصاف را باز کن و بفهم و میگوئیم این وسائل و وجودش نقص دین
و دلیل بطلان نیست و یا اینکه وجودش عیب دین نیست و دلیل بطلان نمیشود ولی اینها را سبب نجات دانستن خطاست اگر گوید وجودش عیب دین
و بودن آنها در دین دلیل بطلان دین است پس گوئیم باطل ترین ادیان دین موسی و انبیای بنی اسرائیل است چرا که این اعمال در دین موسی از احصا
بیرون است بلکه از همه دینها سخت تر و این سخن را اگر بگوید در دین عیسی نیز کافر میشود چرا که جناب عیسی مصدق دین جناب موسی علیه السلام است و خود
جناب عیسی میفرماید من نیامده ام توریه و صحف انبیا را نسخ کنم از برای ابطال نی بلکه بجهت تکمیل آمده ام تا آسمان و زمین زایل نشود همزه یا نقطه از
توریه هرگز زایل نگردد چنانچه در باب (۵) از انجیل متی رقم یافته است و خود قسیس نیز در کتاب میزان الحق منکر نسخ نتوانسته انکار دین هر چند دین
دین موسی است در دین عیسی علیهما السلام است پس اگر بودن این وسائل دلیل نقص و بطلان دین باشد دین ایشان و دین هر دو باطل فعلی هذا قسیس بی دین
خواهد بود و اگر گوید بودن این اعمال در دین سبب نقص و دلیل بطلان دین نیستند ولی اینها را سبب نجات دانستن غلط و خطاست گوئیم این مطلب هم
رد بر جمیع انبیاست که این اعمال را ذکر کردند و ثوابها و فائده ها برای آنها بیان نمودند چه باجمال و چه بتفصیل و عبارات چندی از توریه و انجیل
بطور تفصیل و اجمال سابقا ذکر نمودیم بلکه همین چند ورق پیش هم از انجیل نقل کردیم که بعمل انسان داخل ملکوت آسمان شود و ملکوت آسمان
بهشت است و از رساله یعقوب نقل کردیم که عمل روح ایمان است پس اگر روح ثمر ندارد جسد بطریق اولی ثمر نخواهد داشت پس در اینصورت
اسباب نجات انسانی چه خواهد بود پس قول باینکه اعمال اسباب نجات نیستند خروج از ادیان انبیاست قاطبة و در باب (۶) ششم از توریه
مثنی باین نحو عیان و بیان گشته است (۱۷) اوامر خداوند خدای خود و شهادات و فرائضیکه شما را امر فرموده است با جهد تمام نگاه دارید
(۱۸) و آنچه که خداوند را راست و نیکوست معمول دار تا اینکه با تو خوش باشد و بزمین خوبیکه خداوند با پدرانت سوگند یاد نموده بود
داخل شده بتصرف آوری (۱۹) تا که تمامی دشمنانت را از حضورت اخراج نماید چنانکه خداوند فرموده بود پس دلالت آیات و کلمات مرقومه
بر اینکه عمل سبب نجاتست احتیاج بشرح و بیان نمیباشد و نه اینکه در غالب کتب انبیاء مرقوم است که نجات عاملین بشرایع و هلاکت مخالفین نیز بسبب ترک
شرایع بوده و جناب مسیح بنا بروایت متی در باب (۵) پنجم آیه (۱۹) چنین میفرماید (۱۹) پس هر که یکی از این احکام کوچکترین را بشکند و بمردم
چنین تعلیم دهد در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود اما هر که بعمل آورد و تعلیم نماید او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد پس قسیس
نبیل بنص انجیل در ملکوت آسمان کمترین شمرده خواهد شد چرا که جمیع شرایع حلال کرده و میشکند و تعلیم مردم هم میدهد که بشکنند
و مردم را ضلالت مینماید پس معلوم شد که اعمال سبب نجاتند در همه شرایع مگر شریعت کسانیکه بعد از جناب مسیح گمراه شدند بواسطه

مقدس النصاری پولس که مباحی مذهب بود و تصوف را در میان ایشان پهن کرد اینک جمیع پروتستانیها صوفی و مباحی مذهب هستند و صوفیان اسلام نیز تصوف را از ایشان یاد گرفته اند مخفی نماند که پولس در نزد اهل اسلام مردود است و او از جملهٔ کذابین و خداعین میباشد که در قرن اول از قرون مسیحیه ظاهر شدند و طبقهٔ اول مسیحیین را گمراه کردند و این ضلالت تا امروز در میان مسیحیین باقی مانده و پولس رئیس المضلین است در نزد اهل اسلام رسائل و اقوال او را ابکرز دل نمیخرند پس استدلال مسیحیین از اقوال پولس بر اهل اسلام حجت نیست چرا که ضال و مضل است پس در همهٔ شرایع انبیاء اعمال سبب نجات است و وجودش کمال دین است نه نقص چرا که پیغمبری نیامد که ناموسی نداشته باشد و مردم را امر بناموس نکرده و چگونه متصور میشود که پیغمبری بیاید و مردم را بناموس دعوت کند و بگوید این کارها سبب نجات شما نیستند ولیکن باید بجا بیاورید و اگر مزعوم این قسیس اینستکه در دین جناب مسیح علیه السلام ناموسی نبوده و نبایست بشریعت موسی عمل کنند دروغ گفته است زهی خیال باطل و زعم فاسد چرا که جناب مسیح در باب (۵) پنجم از انجیل متی میفرماید (۱۷) گمان مبرید که آمده ام توریة یا صحف انبیا را باطل سازم از بهر ابطال نه بلکه بجههٔ تکمیل آمده ام (۱۸) که هر اینه بشما میگویم تا آسمان و زمین زایل نشود همزهٔ یا نقطهٔ از توریة هرگز زایل نگردد تا همه واقع نشود و خود قسیس چنانچه در پیش گفتیم منکر وقوع نسخ است پس مسیحیین اگر مصدق جناب مسیح باشند نبایست شرایع جناب موسی را ترک نمایند بلکه باید همهٔ عبادات و اعمال و طاعات ایشان را بجا بیاورند و در همه چیز مانند یهود باشند و در شرع جناب ابرهیم نیز نجات موقوف باعمال بود بنابر شهادت یعقوب در آیه (۲۱) از باب (۲) دوم از رسالهٔ خود که میگوید آیا پدر ما ابرهیم باعمال عادل شمرده نشد وقتی که پسر خود اسحق را بقربانگاه گذرانید پس واضح و محقق گردید که اعمال در جمیع شرایع و ادیان سبب نجات بوده و انکار قسیس اینمعنی را انکار توریة و انجیل و زبور و کتب انبیاء و رسائل رسولانست چنانکه یافتی پس بچه جرأت و جسارت میگوید غسل و نماز و روزه و زیارت و جهاد مانند اعمال بت پرستانست یا جمیع اینها در ناموس جناب موسی علیه السلام نیست پس از تقریر مذهب موسی و عیسی علیهما السلام هم نعوذ بالله مانند مذهب بت پرستانست و اما اینکه گفته است که اینها همانهاست که بت پرستان نیز با اینها امید نجات دارند و این کلام بسیار عجیب است که بت پرستان اعمال مسلمین را بجا میاورند که با آنها امید نجات داشته باشند و اگر نوع این اعمال را میگوید چه نقصی است از برای اعمال مسلمین زنا هم نوعا از مقاربت زنانست چه نقصی بر نکاح حلال و حرام خوردن هم نوعی از اکل است حال چه نقصی بر اکل حلال و هکذا و اگر مقصودش اینستکه مطلقا اعتقاد بر اینکه عمل از اسباب نجاتست این از مذهب بت پرستانست علاوه بر اینکه دروغ گفته است گوئیم که بت پرستان هم نوعا میگویند معبودی باید گرفت پس شما معبود نگیرید که قول بت پرستانست و نوعا میگویند اطاعت بزرگی باید کرد پس شما جناب مسیح را اطاعت نکنید که مذهب بت پرستانست و هکذا نان نخورید و آب ننوشید که عمل بت پرستانست مریض نشوید و دوا نخورید که کار بت پرستانست خواب نکنید که شغل بت پرستانست انسان نباشید که بت پرستان انسانند پس گوئیم که موافقت اهل خلاف در کفر وقتی بد است که آن عمل و آن قول از خواص کفار باشد و اجماع اهل حق بر خلاف آنها باشد و اما اگر کفار موافقت با مؤمنین کنند چه ضرر دارد موافقت ایشان با اهل حق در بارهٔ موارد نقص اهل حق نخواهد بود حال چه نقصی بر دین اسلام که اعمال را سبب نجات میدانند باینواسطه که بت پرستانهم اعمال را سبب نجاة میدانند نهایت بت پرستان در یک کلمه راست گفته اند نه اینکه مسلمین دروغ گفته اند و اگر بر مسلمین در این قول نقصی باشد بر جناب ابرهیم و موسی و عیسی علیهم السلام نقص خواهد بود چرا که آنها هم اعمال را سبب نجات دانسته و مردم را باعمال دعوت فرموده اند و اگر قسیس میداند که نوکر در خدمت سلطان بتجملات شایسته با اخلاص تقرب بهم میرساند و صاحب منصب میشود نه بمجرد مشتبی اخلاص و نه با اخلاص بی خدمت چنین حرفی نمیزد جناب مسیح را شیطانهم میداند که نبی است و جمیع شیاطین میدانستند ولی عمل میخواهد با اخلاص اینستکه یعقوب گفت تو ایمان داری که خدا یکیست خوب کاری کردی شیاطین نیز ایمان دارند و میلرزند و اگر بحقیقت اینمطالب برخورده شدی در کمال سهولت و آسانی فهمیدی که بحث قسیس بر خود او وارد است ولیکن مع ذلک جوابی از حکمت بطور اشاره میگوئیم و از خدا میخواهیم که قسیس را فهمی بدهد که بفهمند پس گوئیم روح مخلوق و جسمیست رقیق و جسم مخلوق و جسمی است غلیظ که خداوند جلت عظمته اینها را از دو جوهر مختلف خلق کرده و آفریده است و جسم تابع و مرکب روح است در همه چیز چنانکه نفس میل میکند بدن حرکت میکند نفس کج خلق میشود گونه

در بیان شبهه قسیس

انسان سرخ میشود وبدن میلرزد و نفس میترسد وبدن زرد و سبز میشود و نفس میخواهد بدن حرکت میکند نفس شهوت پیدا میکند بدن هیجان مینماید نفس عطا میکند دست پیش مینماید نفس اذا میکند زبان حرکت مینماید وهکذا جمیع حرکات بدن از نفس است محسوس است که بعض وظهور جمیع اعمال نفس با بدنست ونفس وبدن با یکدیگر متصلند ووجود بدن با نفس است وظهور نفس با بدن پس نفس صاحب عقاید است وبدن صاحب اعمال واعمال همان عقاید است که مجسم شده است وعقاید همان اعمال است که مخفی است پس اعمال وعقاید دو اسمند موضوع بلحقیقت وانفکاکشان از همدیگر محال است پس اعتقاد بیعمل وعمل بی اعتقاد موجب نجاة نیستند لهذا اینکه ادعا مینمایند که ما اعتقاد داریم اعمال نداریم دروغ گفته اند ضعف اعمال از ضعف عقاید است پس چون نفس در نزد سلطان حقیر شود بدن نیز افتد رکوع کند چون نفس خاضع شود بدن بسجده رود و چون نفس متوجه سلطان شود بدن رو بقبله جهة سلطان کند چون نفس ملتفت محامد سلطان شود زبان بمدح و ثنا گشوده شود پس ان عقاید نماز نفس است واین اعمال نماز بدن اینست که الحکیم وطبیب اعظم نفوس بشریه فرمود لا صلوة الا بالحضور نماز نماز حقیقی نمیشود و سبب نجات نیست مگر با حضور نفس و نیز خدا در قران مجیدش میفرماید قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلٰوتِهِمْ خَاشِعُونَ پس فلاح ورستگاری بسته بخشوع وحضور قلب است و نیز میفرماید اَقِمِ الصَّلٰوةَ لِذِكْرِي ذکر ضد غفلت است نفس که غافل شد نماز نیست پس هر صفتی که در نفس راسخ شود بدن بدان متمثل شود چنانکه هر جا ملکه قوت گرفت بدن بان روش حرکت کند بازگوییم که چون نفس محو جمال سلطان شود از خود غافل بدن اکل وشرب وخواب نکند این شد روزه واحیاء وچون نفس پادشاه را بر خود ایثار کند واو را مالک خود و مایملک خود بداند بدن بحرکت درآید واداء حقوق در راه او کند وانفاق نماید این شد خمس وزکوة و صله ارحام وصدقات چون نفس مشتاق لقای سلطان شود بدن بسوی جهة ظاهری او بشتابد این شد زیارت وحج وهکذا جمیع اعمال ظاهره مانند کلمات الفاظند چنانکه کلمات تجسم معانیست ومناسبت ذاتیست مابین الفاظ ومعانی همچنین صفات نفس معانی اعمال ظاهره است پس صفات نفس روح است وصفات جسد جسد روح بی جسد بی تصرفست سبب نجات نیست وجسد بی روح میت است وسبب نجات نیست اگر مسلمین اعمال ظاهره را سبب نجات میدانند نه مرتبه انکه بحرکت نفسانی وصفات وعقاید او باشد بلکه اعمال ظاهره بیروح را اصلا فایده وسبب حسرت عظیم در روز قیامت حاشا که ما اعمال ظاهره بیروح را مثمر بدانیم واینکه اکثر مردم ترقی نمیکنند اعمال ایشان بیروحست پس همچنانکه اعمال بیروح میت است همچنین عقاید باطنه بی اعمال ثابت وراسخ نیست ومثمر نخواهد بود چنانکه می بینی که اعتقاد بسلطنت سلطان مثمر نیست چرا که دول خارجه خائنان دولت قطاع طریق ودزدان نیز او را سلطان میدانند چرا که می بینند که سلطانست ولی خدمت واطاعت سلطان مثمر است نه تنها اعتقاد پس اعمال مثمر است واصلاح نفس هم میکند باین معنی که چون علم وعمل با هم جمع شد سبب قرب انسان میشود بخداوند وقرب بخداوند موجب نور نفس است وچون نفس بنور خدا منور شد اصلاح میشود اینست که حضرت عیسی اثر ملکوت را برای اعمال بیان فرمود پس برای هر منصفی معلوم شد که قسیس اشتباه کرده است که اعمال را سبب نجات واصلاح نفس نمیداند واما اینکه گفته است که حسنات واجبند وثوابی ندارند غلط است چرا بچه دلیل وچه برهان واجبات ثوابی ندارند در جائیکه جناب موسی وعیسی علیهما السلم فرموده اند واجبات ثوابی ندارند سابقا بیان کردیم که قول پولس مردود است وانکه جمیع حسنات را واجب دانستن یعنی چه وحال انکه در همه ادیان امور واجبه هست که تخلف از انها جایز نیست وامور فاضله است که بجا اوردن انها کمال است وترک انها نقص است نه هلاک در باب (۵) پنجم از انجیل متی فرمایش جناب مسیح باین نحو عیان وبیان گشته است (۳۸) شنیده اید که گفته شده بود چشمی بچشمی ودندانی بدندانی (۳۹) لیکن من بشما میگویم که با شریر مقاومت مکنید بلکه هر که بر رخسار راست تو طپانچه زند دیگری را نیز بسوی او بگردان (۴۰) واگر کسی خواهد با تو دعوی کند وپیراهنت را بگیرد قبای خود را نیز بدو واگذار (۴۱) وهر کسیکه ترا مجبورًا یکمیل راه ببرد دو میل همراه او برو الخ حال از قسیس میپرسیم که ایا این امور واجبه اند یا فاضله اگر امور واجبه اند وای بر حال مسیحیین که از روز نزول انجیل تا حال کسی باین احکام عمل نکرده است والا نباید هیچ دولتی وقشونی مسیحیین داشته باشند چرا که هندوستان را وقتیکه شخص خواست لندن را هم دادند دیگر هیچ ندارند بعضی از ظرفاء مسلمین در مقابل مزخرفات قسیسین الزاما گفته اند حواریین در اینموضع تکلیف غیر را بیان میکند چرا که خودش قبا وعبا نداشت مقصودش این بود که اگر وقتی از شما قبا خواستم

شما پیراهن را نیز تقدیم کنید وثلاثه دیگر از بیان این احکام ساکت شدند صلاح وقت را در عدم بیان دیده اند مبادا کسی از ایشان قبائی بخواهد خلاصه کلام این گونه امور موجب اغراء بجهل وخلاف سیاست مدنیت اینست که جمیع مسیحیین این احکام را میدانند وبر میدانند وعمل باینها نمیکنند پس جمیع حسنات او واجب دانستن معنی ندارد واین نیز ثابت شد که واجبات فائده دارند کسیکه گفت واجبه ندارد معنی واجب را نفهمیده است **شبهه دوازدهم** در صفحه (١١٢) گوید واینکه محمدیان گمان دارند که عفو گناه را بوسائل مذکوره حاصل خواهند کرد از همان وهم است که مانند بت پرستان بکیفیت گناه بدرستی نرسیده وآنرا نفهمیده سهلش مینگارند وآنرا محض ظاهری میشمارند الخ سابقا ذکر کردیم وبعد هم خواهیم ذکر نمود که معنی گناه ظاهری وباطنی بر اهل اسلام مخفی نیست کتاب وسنت ایشان پر است ولی قسیس از آن خبر ندارد واین سهل است سابقا بیان کردیم که حسنات کفاره گناه میشود وگناه ظاهری دارد وباطنی دارد وباطنی دارد وظاهری دارد وعنقریب شواهد این مطلب مذکور خواهد گردید واسلامیان معنی گناه را فهمیده اند که عبارت از مخالفت شرع است نمیدانم فهمیدن این مسئله در نزد قسیس چه قدر اشکال دارد که هی فریاد میزند مسلمین معنی گناه را نفهمیده اند واعتقادشان اینست که بحسنات کامله با روح وجسد توجه حاصل شود واز توجه بخداوند نورانی شوند وظلمت گناه از ایشان برود ومعنی کفاره هم همانست که ظلمت ایشان پاک شود ونورانی شوند وظلمت بعد جز بنور وقرب زوالی پیدا نکند ونور وقرب جز بتوجه حاصل نشود وتوجه جز باعمال خالص بچیز دیگر حاصل نگردد واعمال هم جز اینکه کامل باشند در روح وتن نافع نباشند وکمال روحانی آنها عقاید صحیحه واخلاص است با شروطیکه در توبه ذکر شد وکمال جسمانی آنها متابعت شرعست وادا کردن بان طوریکه انبیا گفته اند پس چون چنین عملی حاصل شد کفاره شود چرا که گناه نیست مگر ظلمت وبعد از حق وکفاره ظلمت وبعد از حق نباشد مگر بنور وقرب بحق ونور وقرب حاصل نشود مگر بتوجه تام بعمل ظاهری وباطنی چنانکه فهمیدی پس عمل کفاره گناهان میشود ومسلمین هم معنی گناه را فهمیده اند ودانسته اند که گناه هم ظاهر هست وهم باطنی وگناه ظاهری جسد است از برای گناه باطنی وگناه باطنی روح است از برای گناه ظاهری چنانکه در اعمال حسنه ذکر کردیم پس عصیان از روح وتن است وطاعت از هم روح وتن است طاعت بی روح بکار نمی آید وبا روح کفاره گناه روحانی میشود چرا که روحانی کفاره روحانیست وجسدانی کفاره جسدانی پس این مطلب از آن ثابت بود که مسلمین معنی گناه را نفهمیده اند بلکه از این ثابت بوده که مسیحیین معنی طاعت را نفهمیده اند چرا که طاعت نکردند **شبهه سیزدهم** در اواخر صفحه (١١٢) گوید که اینهمه حله بر امت محمد پوشیده ومخفی مانده صفحه (١١٣) بر شبهه که خواهش ونیت وفکر بد را هیچ گناه حساب نمیکنند چنانکه در ورق (١٧٧) جلد ثانی حیوة القلوب بدین نحو مکتوب گشته بعد احادیثی نقل کرده وآنها را رد کرده است بنابر زعم خود **الجواب**

اگر این افترا از روی علم واطلاع گفته است فرین بر انصاف او واگر از روی جهل ونادانی باینکلام تفوه نموده مرحبا بر اطلاع واحاطه او علمای امت مرحومه که معدن علم وفهمند وعلوم شان مستند بکتاب خدا وسنت رسولست چنین حرفی نمیزنند وهرگز نمیگویند که خواهش ونیت وفکر بد گناه نیست وگناه را محض ظاهری نمیدانند یقینا چرا که در دین اسلام اعظم گناهان شرک بخداست وآن امریست قلبی ودخلی باعمال ظاهره ندارد وبعد از آن انکار رسول وامامان وامر معاد وانکار یکی از ضروریات دین موجب ارتداد است پس چگونه اهل اسلام فکر بد را گناه نمیدانند حب دنیا که راس هر خطیئه است از افعال قلوبست حسد وبخل که از اعظم معاصی هستند از افعال قلوبند وجمیع اینها وغیر اینها که مانند اینها یند در دین گناهند وهیچ دخلی باعمال ظاهره ندارند بلکه اغلب واکثر معصیت وعبادت واطاعت در دین اسلام از افعال قلوبند چرا که عقاید لازمه تماما از افعال قلوبند ودر عبادت ظاهریه چه بدنیه وچه مالیه نیت قربت در صحت آن شرطست پس اگر عمل را بدون نیت وقربت وخلوص بجا بیاورد صحیح نیست وسه گناه در نامه اعمال او نوشته میشود اول از جهت ترک نیت دوم از برای ترک قربت سیم از برای ترک خلوص وریا شرک باطنی است در نزد اهل اسلام بلی اعتقاد ما آنست که اگر در خیال انسان شیطان بگذراند معصیتی وخطائی را ولیکن قلب وی از آن متنفر باشد واز آن خیال متنفر باشد وبر خود سخط داشته باشد از آمدن آن خیال البته آن عاصی نیست وآن گناه بر او نوشته نشود چرا که آن خیال فاسد بی اختیار بقلب او افتاده وقادر بر دفع آن نبوده مکلف بر آن نباید بشود ور مکلف باشد خدا عادل نیست تکلیف ما لا یطاق نمیکند واگر خدا از برای چنین خیالی انسان را عذاب کند هر اینه ظالم خواهد بود وما خدا را عادل میدانیم وهر گاه عزم

بر معصیت کند و مایل بآن باشد و او را دوست دارد و خوش دارد البته او عاصی است و چشم او را هم گوهر میکنند خواه آن عمل و فکر و نیت
و خواهش بمرتبهٔ ظاهر برسد و خواه نرسد چرا که نکردن آن معصیت از موانع است مثل ترس او از خدا مانند غلامی که میخواهد بگریزد و ساعی
در فرار است ولی دست و پای او را بسته اند و نمیتواند فرار نماید این غلام گریز پا محسوب میشود خواه بگریزد و خواه نگریزد و شاهد بر اینمدعا
در کتاب و سنت مسلمین بسیار است ولی فیتیس از آنها بعید بوده و نفهمیده و بعبث بر اهل اسلام افترا بسته است و چون فیتیس انحراف را
مکرر خواهد نمود بعبارات مختلفه لهذا میخواهم بعضی شواهد این مدعا را در همین موضع ذکر نمایم تا بدانی که فیتیس در تکرار این امر غالط و
یا مغلط عوام است ولیکن اگر آیات قرآنیه خیلی طولانی باشند موضع حاجت را ذکر خواهیم نمود و الا تمامی آیه نوشته میشود شاهد
اول آیه (۲۸۴) از سورهٔ مبارکهٔ البقره باین نحو عیان و بیان گشته است وَإِن تُبْدُوا مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُم بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ
لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی اگر آشکار کنید آنچه در دلهای خود دارید یا پنهان کنید او را خدا شمار آن محاسبه
میکند با آن پس میآمرزد برای هر کسیکه میخواهد و عذاب میکند هر کسیرا که میخواهد شاهد دوم در باب کتمان شهادت در آیه
(۲۸۳) از سورهٔ البقره ایضا میفرماید وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ یعنی و مپوشید گواهی را
ای گواهان و هر که بپوشد گواهی را پس بدرستی که گنه کار است دل او چه محل ارادهٔ کتمان دل است و خدا از آنچه میکنید از اظهار شهادت و
کتمان آن داناست شاهد سیم در آیه (۲۰۴) از سورهٔ مسطوره باین نحو مذکور گشته وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ یعنی از مردمان کسی هست که بشگفت میاندازد و خوشحال میسازد ترا قول
او در مصالح زندگانی دنیا و تدبیر معاش و بگواهی میآورد خدا را بر آنچه که در دل اوست یعنی میگوید که دل و زبان من یکیست و خدا بر این قول
شاهد است و حال آنکه ستیزنده تر است با اهل اسلام و دشمنی کردن درباره ایشان شاهد چهارم آیه (۱۱) از سورهٔ مبارکهٔ تغابن
وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ یعنی کسیکه ایمان بخدا و رسول بیاورد خدا دل او را ثابت میدارد شاهد پنجم در آیه (۷) از سورهٔ
مبارکهٔ آل عمران فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ یعنی پس کسانیکه از روی تقلید و تعصب کجی و تباهی یا شک در دل ایشانست شاهد
ششم آیه (۸) از سورهٔ مزبوره از قول مؤمنین چنین ترقیم یافته است رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً
إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ یعنی ای پروردگار ما پس از آنکه ما را ره نمودی بنصب دلایل و ازالهٔ علت باطله ما را بر دین حق مستقیم گردانیدی
آنرا از ما باز مگیر بلکه ما را راسخ گردان بر حق و ببخش ما را از نزدیکی خود بخششی و رحمتی توئی بخشندهٔ مهربان شاهد هفتم آیه (۲۴)
از سورهٔ مبارکهٔ الشوری أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِن يَشَإِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ
عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ یعنی بلکه میگویند کفار که بر خدا دروغ زده و افترا بسته حضرت نبی صلوات الله علیه پس اگر خواهد خدا مهر نهد بر دل تو و قرآنرا
فراموش کنی و محو کند خدا و نابود سازد باطل را و ثابت گرداند حق را بکلمات و سخنان خود که وحی است بدرستیکه خدا داناست بر آنچه در دل
تو است از صدق و در دل کفار است از مظنهٔ افترا بر تو شاهد هشتم در آیه (۸۴) سورهٔ الصافات در مدح دل مبارک حضرت خلیل
میفرماید إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ یعنی چون آمد ابراهیم بپروردگار خود یعنی تصدیق او نمود از سر یقین از میان قوم خود بدل خالص از
شائبهٔ شرک و پاک از جمیع معاصی و غل و غش حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند که سالم بود از جمیع ما سوی و وارسته از عوائق دنیا
و علایق عقبی شاهد نهم آیه (۳۲) از سورهٔ احزاب در خطاب بزوجات پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ
فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ یعنی پس نرمی مکنید و فروتنی منمائید بسخن گفتن یعنی چون با کسی سخن گوئید سخن نرم مگوئید چنانکه
شعار زنانیستکه راغب مردان بیگانه اند پس طمع کند آنکسیکه در دل او بیماریست یعنی خواهش و نیت و فکر بد در دل دارد و دل او
پر از شهوتست شاهد دهم آیه (۸۸) و (۸۹) از سورهٔ الشعراء میفرماید يَوْمَ لَا يَنفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ
سَلِيمٍ یعنی روزیکه سود نکند و فائده نرساند و بکار نیاید مال و نه پسران هیچکس را مگر کسیکه بیاید بخدا بدل خالص از کفر و معصیت
شاهد یازدهم آیه (۲۸) از سورهٔ الکهف میفرماید وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا

یعنی فرمان مبر کسی را که غافل کردانیده ایم دل او را از ذکر خود مراد ازین خلفا است و اتباع او و پیروی کرده است آرزوی نفس خود را و غافل شده از ... بیچون ... و هست کار او که معاند و در وادی خذلان و غفلت گرفتار است پس افتاده و برکشته از صواب **شاهد دوازدهم** در آیه (۲۸) از سوره الرعد میفرماید اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوْبُهُمْ بِذِکْرِ اللّٰهِ اَلَا بِذِکْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوْبُ یعنی آنانکه ایمان آوردند بذکر یاد خدا دلهای ایشان مطمئن میشود و آرام میگیرد بدانید که بذکر خدا دلها آرام میگیرند و قلوب مطمئن میشوند **شاهد سیزدهم** در آیه (۷۷) در سوره مبارکه التوبه میفرماید فَاَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِیْ قُلُوْبِهِمْ پس از پی در آوردن بخل و منع زکوة ایشان را نفاق متمکن در دلها شد که زایل نگردد **شاهد چهاردهم** در آیه (۲۳) از سوره الجاثیه باین نحو عیان و بیان گشته است اَفَرَاَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهٗ هَوٰىهُ وَاَضَلَّهُ اللّٰهُ عَلٰی عِلْمٍ وَّخَتَمَ عَلٰی سَمْعِهٖ وَقَلْبِهٖ یعنی آیا می بینی آنکسیرا که فرا گرفته خدای خود را آرزوی نفس خود یعنی دیگر فرمن معبود تابع هوای نفس خود شده نه تابع مقتضای عقل و دلیل و فرو گذاشت خدا آنجاهد معاند را در وادی ضلالت و نظر لطف از او باز گرفت بسبب ترک تدبر او در ادله واضحه بر دانش ازلی که حضرت او را بود بر اصرار و عناد او بر کفر و مهر نهاد بر گوش او و قلب او **شاهد پانزدهم** در آیه (۲۵۹) از سوره البقره از قول حضرت خلیل خدا و ند جلیل میفرماید قَالَ بَلٰی وَلٰکِنْ لِّیَطْمَئِنَّ قَلْبِیْ یعنی گفت ابرهیم آری ایمان دارم بکمال قدرت تو لیکن این سؤال از برای آنستکه بیارامد و ساکن گردد دل من علم الیقین با عین الیقین جمع شود **شاهد شانزدهم** در آیه (۱۷۸) از سوره مبارکه الاعراف در مذمت ثقلان از انس و جن باین نحو رقم یافته است لَهُمْ قُلُوْبٌ لَّا یَفْقَهُوْنَ بِهَا حاصل مضمون اینکه ایشان را قلوبیستکه بان قلوب فهم نمیکنند و در آیه (۴۶) از سوره الحج اَفَلَمْ یَسِیْرُوْا فِی الْاَرْضِ فَتَکُوْنَ لَهُمْ قُلُوْبٌ یَّعْقِلُوْنَ بِهَاۤ اَوْ اٰذَانٌ یَّسْمَعُوْنَ بِهَا فَاِنَّهَا لَا تَعْمَی الْاَبْصَارُ وَلٰکِنْ تَعْمَی الْقُلُوْبُ الَّتِیْ فِی الصُّدُوْرِ یعنی آیا نرفتند کفار مکه و سیر نکردند در زمین پس چرا عبرت نمیگیرند از کفر و شرک و معصیت باز نمی ایستند پس تا بشد مر ایشان را دلها که تعقل کنند که سبب عبرت ایشان شود یا باشد ایشان را گوشها که بشنوند بان چیزها را که واجبست شنیدن آن پس قصه و شان اینست دیدهای ظاهر ایشان کور نیست و لیکن کور است از مشاهده حق دلهای ایشان که در سینه ایشانست مقصود اینکه ظاهر شان کور نیست و لیکن باطنشان کور است **شاهد هفدهم** وَاِذَا ذُکِرَ اللّٰهُ وَحْدَهُ اشْمَاَزَّتْ قُلُوْبُ الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ وَاِذَا ذُکِرَ الَّذِیْنَ مِنْ دُوْنِهٖۤ اِذَا هُمْ یَسْتَبْشِرُوْنَ یعنی چون یاد کرده شود خدا بتعالی ... و حدت و یکتائی بدون ذکر الهه ایشان مراد کلمه طیبه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ است یعنی هرگاه اینکلمه را از اهل ایمان بشنوند برهند و منقبض گردند قلوب آنانکه کافر و منکر ... شدند و چون الهه ایشان ذکر میشوند فرحناک شوند دلهای ایشان **شاهد هجدهم** در آیه (۱۱۷) از سوره التوبه اَلَّذِیْنَ اتَّبَعُوْهُ فِیْ سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْۢ بَعْدِ مَا کَادَ یَزِیْغُ قُلُوْبُ فَرِیْقٍ مِّنْهُمْ یعنی قبول شد توبه مهاجر و انصار یکه متابعت نبی نمودند در شدت پس از آنکه قلوب طایفه از ایشان از جای خود کنده شده بود **شاهد نوزدهم** در سوره مبارکه محمد صلعم در آیه (۲۴) باین نحو مرقوم شده است اَفَلَا یَتَدَبَّرُوْنَ الْقُرْاٰنَ اَمْ عَلٰی قُلُوْبٍ اَقْفَالُهَا یعنی چرا تفکر نمیکنند در قرآن و مواعظ آن بلکه بر دلهای ایشان اقفالست **شاهد بیستم** در آیه (۷۳) از سوره مبارکه یونس علیه السلام باین نحو مسطور است کَذٰلِکَ نَطْبَعُ عَلٰی قُلُوْبِ الْمُعْتَدِیْنَ یعنی مثل آن مهر خذلان و تخلیه که بر دل مکذبان امم ماضیه زده بودیم بجهه فرط عناد و اصرار بر کفر و عدم تدبر در آیات واضحه مهر می نهیم بر دل از حد و در گذرندگان یعنی مکذبان و معاندان قریش ایشانرا تخلیه میکنیم و در وادی خذلان میگذاریم و تا اینکه همچنانکه علامت بر دل مکذبان امم ماضیه وضع کردیم که دلالت کند بر اینکه ایمان نیاوردند و بر کفر بمیرند و بدین سبب فرشتگان ایشانرا بشناسند که هدف لعن و طعنشان نمایند با معاندان و جاحدان زمان تو نیز کنیم **شاهد بیست و یکم** آیه (۱۲) از سوره الحجر باین نحو عیان گشته است کَذٰلِکَ نَسْلُکُهٗ فِیْ قُلُوْبِ الْمُجْرِمِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بِهٖ یعنی همچنانکه در آوردیم ذکر حق را در دل کفار و ایشان نزد آن ایمان نیاوردند همچنین در می آوریم ذکر را که قرآنست در دل کفار زمان تو ایشان از کثرت عناد ایمان نیاورند یعنی با وجود اعراض ایشان از ذکر ما آنرا در قلوب ایشان در می آوریم بجهه تاکید حجت **شاهد بیست و دوم** در آیه (۲۰۰) از سوره الشعراء کَذٰلِکَ سَلَکْنٰهُ فِیْ قُلُوْبِ الْمُجْرِمِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بِهٖ حَتّٰی یَرَوُا الْعَذَابَ الْاَلِیْمَ یعنی همچنانکه قرآن را

بلغت عرب فرستادیم در میان ویم انزا در دل مشرکان ایشان ایمان نیاورند تا ببینند عذاب دردناک را شاهد بیست و سیم
آیه (۲۸) از سورهٔ الحدید باین نحو ترقیم یافته است وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً یعنی در دل تابعان جناب مسیح رأفت
و رحمت قرار داده ایم شاهد بیست و چهارم در آیه (۷۴) از سورهٔ البقره در مذمت یهود میفرماید ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ
مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً یعنی پس از آن سخت گشت دلهای شما بعد از دیدن معجزات پس آن دلها بشکر شما است مانند
سنگ است در سختی و درشتی یا سخت تر از سنگ چرا که از دل بعضی سنگها آب بیرون میاید و از دل شما هیچ خیری صادر نمیشود شاهد
بیست و پنجم در آیه (۲۲۴) از سورهٔ مسطوره لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ
حَلِيمٌ یعنی مؤاخذه نکند خدا شما را بلغو یکه واقع شود در سوگند های شما مراد سوگند لغو است که بی اختیار بر زبان جاری میشود بدون
قصد و نیت باینقسم سوگند در شرع شریف کفاره ندارد و لیکن مؤاخذه میکند شما را بانچه کسب کند دلهای شما یعنی بعهد و قصد و سوگند
خورده باز قلب بیرون آمده سوگند دراینقسم کفاره بر شما لازمست مؤلف گوید اگر قسیس معنی همین آیه را ملتفت بود افترا بر اهل
اسلام نمیگفت که ایشان نیت و فکر و خواهش بد را گناه نمیدانند و نمیگفت گناه در نزد اهل اسلام ظاهر بیست نه باطنی لعل فهمیده است
و عمداً افترا گفته است شاهد بیست و ششم در آیه (۱۲۶) در سورهٔ آل عمران مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ
بِهِ یعنی و نکردانید امداد ملائکه را یا انزال ایشان مگر مژده کانی از برای شما و مگر آنکه بیارامد دلهای شما با امداد ملائکه و خوف
اعدا از دل شما ها بیرون برود شاهد بیست و هفتم در آیه (۴۳) از سورهٔ الانعام وَلَٰكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ یعنی و لیکن
سخت شده بود دلهای ایشان شاهد بیست و هشتم در آیه (۶) از سورهٔ مزبوره وَخَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ شاهد بیست
و نهم در آیه (۱۰) از سورهٔ الانفال وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ خلاصهٔ مضمون اینکه آمدن ملائکه بیاری شما نبود
مگر از برای اطمینان قلوب و بشارت شاهد سی ام ایضاً در سورهٔ مسطوره وَإِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ
خَيْرًا خلاصهٔ مضمون بفارسی اینکه اگر در دل شما ها خیر باشد در دنیا و آخرت خدا شما ها را جزای خیر میدهد شاهد سی
و یکم در آیه (۱۵۴) از سورهٔ آل عمران باین نحو رقم یافته است وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ یعنی تا پاک و
خالص سازد آنچه در دلهای شما ست از عقاید و خدا دانا ست بآنچه در سینه ها ست از سرایر و خفیات شاهد سی و دوم
آیه (۵۱) از سورهٔ الاحزاب باین نحو عیان و بیان گشته است وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا یعنی و خداوند میداند
آنچه در دلهای شما ست پس سعی کنید در تصفیه قلب خدا دانا ست بضماير بندگان حليم است تعجیل در عذاب نکند شاهد سی
و سیم آیه (۱۱) از سورهٔ الفتح میفرماید يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ یعنی میگویند این مخالفان بزبانهای خود
چیزی را که نیست در دلهای ایشان یعنی اعتذارات ایشان در محضر مبارك نوای پیغمبر از راه نفاق و کذب است شاهد سی و چهارم
در آیه (۱۲) ایضاً از همین سوره وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا یعنی زینت و آرایش یافت این
گمان بد که آن استیصال پیغمبر و اصحاب آنجناب است در دلهای شما و این گمان خلاف و بد بود بسبب این گمان بد شما در نزد خدا و رسول
از هالکین هستید شاهد سی و پنجم آیه (۱۸) از سورهٔ مسطوره لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ
تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا یعنی بدرستی که خدا خوشنود شد از مؤمنین
صحابه وقتیکه بیعت کردند با تو در زیر درخت سمره پس میداند خدا آنچه در دلهای ایشانست از خلوص عقیده و وفا پس فرو فرستاد
خدا آنچه سبب سکون و آرامیدن دل بود بر ایشان یعنی الطافی که مقوی قلوب ایشان بود بر ایشان انزال فرمود و پاداش داد
ایشان را فتح قریبی که آن فتح خیبر است یا مکه اول اشهر است در نزد مفسرین شاهد سی و ششم آیه (۳) از سورهٔ الحجرات
إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ
یعنی بدرستی آنانیکه فرو میخوابانند و نرم میکنند صداهای خود را یعنی آهسته میکنند سخن را نزد رسول خدا آنجماعت

ادب و تعظیم و توقیر آنجناب آن گروه با ادب آنانند که امتحان کرده است خدا دلهای ایشان را برای پرهیزکاری مر ایشان راست
آمرزش گناهان و اجری بزرگ این شاهد سی و هفتم آیه (۷) از همین سوره ولکن الله حبب الیکم الایمان وزینه
فی قلوبکم وکره الیکم الکفر والفسوق والعصیان اولئک هم الراشدون یعنی و لیکن خدا تعالی دوست گردانیده است
بسوی شما ایمان را که تصدیق است بخدا و رسول و بجمیع ما جاء به النبی و آراسته است ایمان را در دلهای شما بسبب ادله واضحه و معجزات
باهره و مکروه گردانیده و دشمن ساخته است بسوی شما کفر و فسوق و عصیان را شاهد سی و هشتم آیه (۱۴) از همین سوره
مبارکه قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم یعنی گفتند اهل بادیه از بنی اسد
که ایمان آورده ایم بگو ای محمد با ایشان ایمان نیاورده اید زیرا که ایمان عبارت از اقرار بلسان و تصدیق بجنان است شما اقرار دارید
و لیکن تصدیق ندارید بگوئید که اسلام آورده ایم که آن اظهار شهادتین و انقیاد باحکام اسلام است ظاهراً و هنوز نیامده است
ایمان در دلهای شما بدانکه ایمان اخص از اسلام است زیرا که ایمان عبارت از اقرار بلسان و تصدیق بجنان است و اسلام اعم است که با آن
تصدیق جنانی باشد یا نه پس هر مؤمن مسلمان است اما هر مسلمان مؤمن نباشد و مراد از قول حق ان الدین عند الله الاسلام اسلامی است
که مقارن تصدیق باشد از حضرت مقدس نبوی منقول است الاسلام علانیة والایمان فی القلب چون ثواب متفرع بر ایمان است و
بمجرد دعوی اسلام بدون تصدیق مثمر ثمر نیست از ینجهت بنی اسد خطاب میکند وان تطیعوا الله ورسوله الآیه شاهد سی و نهم
در سورة التحریم آیه (۴) باین نحو رقم یافته است ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما یعنی ای عایشه و حفصه باز گردید بسوی خدا
دل آزار دل پیغمبر با هم پشت شوید پس بتحقیق که بگشته است دلهای شما از امر واجب شاهد چهلم در آیه (۸۸) از سورة البقرة
وقالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله یعنی گویند یهودان دلهای ما در غلاف و پرده است خدا این طور آفریده است هر چه بر ما میخوانی
فهم نمیکنیم حق تعالی رد قول ایشان کرده میفرماید چنین نیست که ایشان میگویند بلکه دلهای ایشان قابل ایمان است لیکن بجهة ترک ایمان
مورد لعنت خدا گردیده اند شاهد چهل و یکم آیه (۹۳) از سورة مزبوره واشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم یعنی خورانیده
شده اند در دلهای ایشان دوستی گوساله و محبت او و دلهای ایشان را گرفته است شاهد چهل و دوم در آیه (۱۵۵) از سورة
النساء وقولهم قلوبنا غلف بل طبع الله علیها یعنی و بسبب گفتار ایشان که دلهای ما ظرفهای علوم است یعنی از دانش پر شده و محتاج
بعلم کسی نیستیم یا دلهای ما در پوشش است و آنچه حضرت نبی میگوید نمی فهمیم نه چنین است بلکه مهر نهاده است حق تعالی بر دلهای
ایشان بجهة کفر و ایمان نمیاورند مگر اندکی از ایشان و این آیه نیز در رد و مذمت یهود است شاهد چهل و سیم آیه (۱۱۳) از سورة
المائده از قول شاگردهای جناب مسیح قالوا نرید ان ناکل منها وتطمئن قلوبنا ونعلم ان قد صدقتنا ونکون علیها من الشاهدین
یعنی گفتند تلامذه که میخواهیم بخوریم طعام را از آن مائده تا آرام گیرد دلهای ما یقین کنیم بر نبوت تو و باشیم بر آن مائده از شاهدان شاهد
چهل و چهارم آیه (۵) از سورة حم فصلت که سورة سجده نیز هست باین نحو مذکور گشته وقالوا قلوبنا فی اکنة مما تدعونا الیه
یعنی و گفتند مشرکان دلهای ما در پوشش است از آنچه که میخوانی ما را بسوی آن شاهد چهل و پنجم آیه (۹) و (۱۰) از سورة مبارکه
الحشر باین نحو رقم یافته است (۹) والذین تبوؤا الدار والایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم ولا یجدون فی صدورهم حاجة مما
اوتوا ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون (۱۰) والذین جاؤا من بعدهم یقولون
ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم خلاصه مضمون هر دو آیه
اینکه دیگر فیء از برای کسانیست که جا گرفته اند در مدینه و در ایمان بخدا و رسول و ایمان را موطن و مستقر خود ساخته اند پیش از مهاجرین
دوست میدارند کسانی را که هجرت میکنند بسوی ایشان حقد و حسد و غیظ و طلب نیست در سینه های ایشان از آنچه مرحمت شده بر مهاجرین
از غنیمت بنی نضیر و مقدم میدارند مهاجرین را بر خود و لو در شدت و پریشانی باشند و هر که نگاه داشته شود از بخل نفس پس آن گروه رستگارانند
و آنانکه میایند از پس مهاجر و انصار از روی نیاز میگویند ای پروردگار ما بیامرز گناهان ما را و برادرهای ما را که سبقت گرفتند بر ما در ایمان و مگردان

و وضع مکن در دلهای ما کینه و حسد و خباثت مر آنانرا که ایمان آورده اند ای پروردکار ما تو روف و رحیمی **شاهد چهل و ششم**
آیه (۲) از سوره انفال باین نحو مسطور کشته است انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا
و علی ربهم یتوکلون یعنی جز این نیست که مؤمنان کامل در ایمان آنانند که چون یاد کرده شود خدا در نزد ایشان بترسد دلهای ایشان از هیبت
جلال و تصور عظمت لایزال و یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال و چون خوانده شود بر ایشان آیات قرآن موجب زیادتی ایمانست
برای ایشان و بر خدا توکل نمایند و امور خود را تفویض بخدا نمایند **شاهد چهل و هفتم** آیه (۳۵) از سوره الحج الذین اذا ذکر
الله وجلت قلوبهم والصابرین علی ما اصابهم الآیه یعنی آنانکه چون یاد کرده شود خدا در نزد ایشان بترسد دلهای ایشان از هیبت
جلال ربانی و طلوع انوار عظمت سبحانی و دیکر مژده ده صبر کنندکانرا بر آنچه رسیده است بر ایشان **شاهد چهل و هشتم** یرضونکم
بافواههم و تابی قلوبهم و اکثرهم فاسقون یعنی خوشنود میکردانند شما را بزبانهای خود و سر باز میزند دلهای ایشان و اکثر ایشان فاسقند
شاهد چهل و نهم آیه (۴۵) از سوره مزبوره و ارتابت قلوبهم فهم فی ریبهم یترددون یعنی و در شک افتاده است دلهای
ایشان پس ایشان در شک و ریب خود سرکردانند **شاهد پنجاهم** آیه (۱۱۰) از سوره مسطوره لایزال بنیانهم الذی بنوا ریبة
فی قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم یعنی همیشه هست بنای ایشان آن بنا که بنیاد نهاده اند آنرا بر اغراض فاسده بسبب شک و نفاق در دلهای
ایشان مکر اینکه پاره پاره کرده دلهای ایشان یعنی بمیرند و یا بکشته مقتول کردند **شاهد پنجاه و یکم** آیه (۲۲) از سوره النحل
الهکم اله واحد فالذین لا یؤمنون بالآخرة قلوبهم منکرة وهم مستکبرون یعنی خدای شما خدای واحد است آنانکه ایمان بآخرت
ندارند قلوب ایشان منکر است و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر **شاهد پنجاه و دوم** آیه (۳) از سوره الانبیاء
لاهیة قلوبهم یعنی لهو کننده است دلهای ایشان **شاهد پنجاه و سیم** آیه (۶۳) از سوره المؤمنون بل قلوبهم فی
غمرة من هذا ولهم اعمال من دون ذلک وهم لها عاملون یعنی دلهای ایشان در غفلت و ضلالت است ازین سخن و از برای ایشان اعمالی
ناپاک و پلید است بجز این خطای عظیم ایشان مر آنرا عاملند **شاهد پنجاه و چهارم** آیه (۱۶) از سوره الحدید الم یان للذین
آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله وما نزل من الحق ولا تکونوا کالذین اوتوا الکتاب من قبل فطال علیهم الامد فقست قلوبهم وکثیر
منهم فاسقون یعنی آیا وقت نیامده است مر آنانرا که ایمان آورده اند اینکه بترسد و نرم شود دلهای ایشان برای یاد کردن خدا و آنچه فرستاده
خدا از کلام حق و صدق و مؤمنین مانند یهود و نصاری نباشند که آمد و عمل ایشان دور و دراز شد و دلهای ایشان سخت شد و اکثر ایشان فاسقند
شاهد پنجاه و پنجم آیه (۵) از سوره الصف فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم یعنی پس هنکامیکه برکشتند از قبول فرمان موسی
بکردانید خدا دلهای ایشانرا **شاهد پنجاه و ششم** آیه (۱۴) از سوره المطففین کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون یعنی
نه چنین است که مکذبان میکویند بلکه غلبه کرد و زنک نهاد بر دلهای ایشان آنچه میکردند از آثام و معاصی یعنی قلوب ایشان بسبب خبث و اعتقاد کفر
و معاصی زنک کرفته دیکر قابل خیر نیست **شاهد پنجاه و هفتم** آیه (۱۳) از سوره المائدة باین نحو تحریر کشته است وجعلنا
قلوبهم قاسیة یحرفون الکلم عن مواضعه یعنی دلهای ایشانرا سخت کردانیدیم بدین وجه آن طایفه که دلهای ایشان بسبب آن نرم شود
از ایشان باز داشتیم بجهة عناد و جحود جماعت یهود بجهة اینکه کلمات توریت را از موضع خود تحریف مینمایند **شاهد پنجاه و هشتم**
از سوره الاحزاب و اذا سألتموهن متاعا فاسئلوهن من وراء حجاب ذلکم اطهر لقلوبکم وقلوبهن یعنی چون چیزی خواهید از
زوجات پیغمبر از امتعه و اقمشه خانه از پشت پرده بخواهید این پاکیزه تر و پاکتر است از برای دلهای شما و ایشان **شاهد پنجاه و نهم**
آیه (۲۲) و (۲۳) از سوره الزمر افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله اولئک فی
ضلال مبین (۲۳) الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم وقلوبهم
الی ذکر الله ذلک هدی الله یهدی به من یشاء یعنی آیا پس آنکسیکه کشاده است خدا سینه او را از برای قبول اسلام بوسیله استعمال
قوه عقلیه در دلایل بینه و حجج واضحه پس آنکس بر روشنائی معرفت بر ادله وحدت یا بر یقین و بصیرت از پروردکار خود پس عذاب سخت

ازبرای کسانیست که سخت است دلهای ایشان از ذکر خدا آنگروه ستمکه آن در ضلال مبین اند خدا فرو فرستاد احسن الحدیث را کتابی مانند یکدیگر بعضی از آن مشابه بعض است در جزالت لفظ و حسن نظم و تناسب اسلوب و لطائف معانی و دلالت بر اعجاز و اشتمال بر منافع دینیه و اخرویه مثانی است یعنی بعضی از احکام و قصص تکرار میشد یا باعجاز و اطنابا میلرزد از او و منقبض میگردد و بهم میپیچد جلود کسانیکه از عذاب پروردگار خود میترسند پس از آن نرم میشود و آرام میگیرد جلود و قلوب ایشان بسوی ذکر خدا و اینست هدایت خدا هدایت میفرماید هر کسیرا که مشیتش علاقه میگیرد بزیادتی توفیق و شرح صدر و الطاف خاصه **شاهد شصتم** آیه (۲۲) از سوره المجادله باین نحو ترقیم یافته است أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ یعنی آنگروهیکه با دشمنان خدا دوستی نکنند ثبت گشته است در قلوب ایشان ایمان و مؤید اند ایشان برحمت خاصه از جانب خدای رحیم و رحمن و از برای ایشانست نعمتهای انجهان **شاهد شصت و یکم** آیه (۳۶) از سوره بنی اسرائیل باین نحو مرقوم گشته است وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا یعنی از پی مرو چیزیرا که نیست ترا بان نور دانائی بمجرد تقلید و گمان مگو دیدیم و شنیدیم یا دانستیم و حال آنکه ندیده و نشنیده و ندانسته باشی بدرستیکه گوش و چشم و دل هریکی از این اعضاء مسئولند در روز قیامت **مؤلف گوید** که اگر خواهش و نیت و فکر بد گناه نیست در نزد اهل اسلام چنانچه مزعوم قبیل است پس چه چیز است که از قلب سؤال کرده میشود خلاصه کلام شواهد اینمطلب در قرآن مجید بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل کلام و تکدر خواطر ناظرین است همینقدر که مذکور و مسطور گشت از برای لبیب منصف کافی است و اگر خواسته باشیم احادیث و اخبار و اقوال علما را که متعلق باین باب است ذکر کنیم یک کتاب بزرگ علیحده خواهد شد ولی تحریر دو حدیث مختصر در اینموضع لازم است **حدیث اول** شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی ره در کتاب کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل نموده است که آنحضرت فرمودند کان ابی یقول ما من شیء افسد للقلب من خطیئته ان القلب لیواقع الخطیئة فلا تزال به حتی تغلب علیه فیصیر اعلاه اسفله یعنی بود پدر من که میگفت هیچ چیزی بیشتر از گناه باعث فساد دل نمیشود بدرستیکه دل همراهی با گناه در میافتد و همیشه با گناه زد و خورد مینماید تا مغلوب او شود پس چون مغلوب شد سرازیر میشود و برروی در میافتد چنانچه هرگز نتواند برخواست **حدیث دوم** ایضا در کتاب مذکور از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که ما من عبد الا وفی قلبه نکتة بیضاء واذا اذنب ذنبا خرج فی النکتة نکتة سوداء فان تاب ذهب ذلک السواد وان تمادی فی الذنوب زاد ذلک السواد حتی یغطی البیاض فاذا غطی البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابدا وهو قول الله عز وجل کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون یعنی نیست بنده از بندگان مگر اینکه در دل او نقطه ایست سفید پس چون مرتکب گناهی شد در آن نقطه سفید نقطه سیاهی بهم میرسد پس اگر در مقام استغفار شد از آن گناه توبه کرد آن سیاهی برطرف میگردد و اگر در گناه باقی ماند و باز گناه دیگر کرد آن سیاهی زیاده میشود و همچنین تا اینکه جمیع سفیدیرا بپوشد دیگر هرگز صاحب آن دل روی خیر نمی بیند مشعر باینمعنی است قول خدا تعالی در کلام مجید کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون یعنی نه چنانست که کفار میگویند بلکه غشاوه غرور و غفلت بر دلهای ایشان پوشانیده یا زنگار انکار بر دل ایشان نهاده بسبب آنچه که ایشان کسب میکردند از آثام و معاصی یعنی بشامت سیئات و معاصی دلهای ایشان زنگ خورده و بجا حاصل شده است پس واضح و محقق گردید که قیل بعض غالط و از مغلطه عوام است و افترا میبندند بر مسلمین بلی ما میگوئیم وسوسه در نفس از این امت برداشته شده است چرا که مکره اند در آن عمل خدا میفرماید الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان یعنی مگر کسیرا که اکراه کنند و قلب او مطمئن با یمان باشد پس وسوسه برداشته شده است نه عزم بر معصیت اما آنچه روایت شده است که هرگاه انسان نیت حسنه کند و عمل نکند یک حسنه برای او مینویسند و اگر عمل کند ده و اگر نیت سیئه کند و عمل نکند چیزی برای او نوشته نمیشود و اگر عمل کند یک سیئه مراد از این نیت خطور بخواطر و وسوسه ایست که بخواطر انسان میرسد پس اگر وسوسه بخواطر او رسید در معصیت و عمل بان وسوسه نکرد از راه خوف از خدا پس در اینصورت اگر حسنه از برای او نوشته نشود چرا حسنه نوشته شود و حال آنکه این وسوسه را باختیار بدل خود راه نداده بود و حال بقوه ایمان رفع کرد و اگر هم بحسنه کرد و بجهة موانع نتوانست بجا بیاورد یک ثواب برای او مینویسند بجهة اینکه هم بحسنه از الهام ملائکه و نور ایمانست و ایمان دارد اصل ینقصد ثابت و ماخذ دارد پس یک

ثواب دارد و چون عمل کند ده ثواب باو دهند پس معلوم شد که معنی این حدیث نه آنستکه شخص هر گاه قصد معصیت کند و سعی خود را داشته باشد ولی مانع او را منع کند این کس گناه نداشته باشد و آنچه قسیس گفته است افترا ستکه باهل اسلام بسته است و معنی قران و احادیث را نفهمیده است البته نباید بفهمد زیرا که نور فهم ندارد **شبههٔ چهاردهم** در صفحه (۱۱۳) و (۱۱۴) و (۱۱۵) بعضی اخبار در فضیلت و ثواب عبادت شب و نماز جعفر طیار رضی الله عنه و تسبیح حضرت زهرا سلام الله علیها و خواندن سوره قل هو الله احد و حم و سایر سور قرانیه و دعا و استغفار از حیوة القلوب و عین الحیوة نقل نموده بعد در صفحه (۱۱۵) گفته است و از مضامین همان احادیث تماما واضح میگردد که راویان و قائلان احادیث مذکوره از کیفیت گناه چه قدر بیخبر بوده و آنرا محض چیزی ظاهری دانسته سهل میشمارند پس کسیکه معتقد احادیث مسطوره بوده باشد البته درباره گناه در خوف و تشویش نبوده از آن دوری نخواهد جست حاشا بلکه بیجا با مرتکب گناه و در صدد انجام هوا و هوس نفسانی خود خواهد بود با اینها هنوز نخواهد گردید بلکه بامید تعلیمات مذکوره بالعکس بدتر و بیشتر گناه زیاده مستغرق خواهد شد صفحه (۱۱۶) چون ممکن نیست که خدای مقدس از یکطریقی بگناه اعانت کند لهذا واضح است که احادیث مزبوره و سایر که مانند اینها باشند موافق ارادهٔ الهی نبوده حق نیستند انتهی ملخصا **الجواب** بدان ایدک الله تعالی که گناه در نزد اهل اسلام منقسم بدو قسم است حق الناس و حق الله **فاما قسم اول** پس آن افراد کثیره دارد از قبیل غیبت کردن از کسانی که جایز الغیبه نباشند شرعا یعنی متجاهر بفسق نباشند و افترا بستن و تهمت زدن و استهزا کردن و قذف نمودن و من غیر حق مال مردم را خوردن و ظلم و تعدی برایشان نمودن و فحش دادن و رنجانیدن و زدن و خیانت بر عرض ایشان نمودن و امثال ذلک در اینقسم از گناه اعتقاد ما مسلمین اینکه اگر شخص از اول خلقت دنیا تا ابتدای عقبی عمر داشته باشد و در اشرف بقاع زمین که ما بین رکن و مقام و مسجد الحرام است تمام عمر را در عبادت بسر برد قائم اللیل و صائم النهار باشد و دائما مشغول ذکر و تلاوت قران و تسبیح حضرت زهرا و نماز جعفر طیار رضی الله عنه باشد و آنقدر گریه کند که نهرها از چشمش جاری شود و آنقدر فغان نماید که صدایش قطع شود و بایستد بعبادت تا پاهایش پاره پاره شود و رکوع کند تا فقرات پشتش بشکند و سجده کند تا حدقه های چشمش بزمین بیفتد و خاک زمین بخورد و آب خاکستر بیاشامد تا خصما را راضی نکند و از حقوق الناس برائت ذمه حاصل ننماید اینقسم گناه بر این اعمال او آمرزیده نمیشود و اگر باینحالت مشغول الذمه از دنیا رفت خداوند موافق عدل حقوق مردم را از او میگیرد و بذی الحق میرساند و هیچ مظلومی در نزد هیچ ظالمی نمیماند پس از استیفای حقوق مظلومین از ظالمین هر کس موافق کردار خود جزا داده خواهد شد امام زین العابدین علیه السلام عرض میکند الهی اگر بگریم بسوی تو تا بیفتد پلکهای چشم من و آنقدر فغان و ناله کنم که صدایم قطع شود و بایستم بعبادت تو تا پاره پاره شود پاهایم و رکوع کنم از برای تو تا فقرات پشتم از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو تا حدقه های من بریزد و خاک زمین را بخورم در طول عمر خود و آب خاکستر بیاشامم تا آخر روزگار خود و تو را یاد کنم در خلال این احوال تا زبانم مانده شود پس نظر خود را بلند نکنم بسوی آفاق آسمان از شرم تو مستوجب نشوم باین اعمال محو یک گناه از گناهان خود را الخ قسیس نیز این حدیث را در صفحه (۱۱۲) از فصل دوم از طریق الحیوة از ورق (۲۶۸) کتاب حق الیقین نقل کرده است بعد گفته است مخفی نماند که حدیث مرقوم بخلاف و ضد آن احادیث آمده که مضمون آنها مشتمل بر بیان ثواب نماز و روزه و زیارت و غیرهاست قسیس معنی حدیث را نفهمیده که منظور آنحضرت حقوق الناس بوده و قول قسیس که حدیث مرقوم بخلاف و ضد آن احادیث آمده الخ این اعتراض نیز غلط است چرا که حضرت نفرموده که این اعمال ثواب ندارند بلکه فرموده باین اعمال مستوجب محو گناه نخواهم شد و منظور حضرت نیز حق الناس بوده و اینمذهب اهل اسلام است چرا که خدا را عادل میدانند و هرگز نمیگویند برو مال مردم را بخور و نماز بخوان گناهان تو آمرزیده میشود الحاصل منظور از نقل حدیث نه استشهاد بود چرا که ضروری دین محتاج بذکر شواهد نیست بلکه منظور بی فهمی قسیس بوده که نفهمیده اعتراض کرده و گفته است این حدیث ضد سایر احادیث است **و اما قسم ثانی** یعنی بیان گناهانیکه حق الله نامیده میشوند در نزد اهل اسلام و اینقسم گناه منقسم بدو قسم است حق الله با قضاء و حق الله بی قضاء اما قسم اول مانند نماز و روزه که از شخص فوت شوند از راه عصیان تا قضای آنها را بجا نیاورد بگریه و زاری و دعا و استغفار و تلاوت قران و تسبیح حضرت زهرا علیها السلام و نماز جعفر طیار رضی الله عنه و نماز شب علاج نمیشود و محکوم است شرعا که قضای آنها را بجا بیاورد تا گناهی که ازین بابت بر او نوشته شده است محو شود و اما قسم ثانی یعنی حق الله بی قضا مانند لبس حریر از برای رجال و استعمال ظروف طلا و نقره و غنا نمودن و استماع کردن و شرب خمر بکه متضمن ضرر غیر نباشد و زنای غیر محصنه و امثال ذلک در اینقسم از گناه ندامت قلب

استغفار و تلاوت قرآن و دعا خواندن و ذکر نمودن و امثال ذلک با ندامت قلب کافی است مجرد توجه بحق اینقسم گناه امرزیده میشود بخلاف دو قسم اول که ندامت فقط در آنها کافی نیست بلکه در آنها لازمست که با وجود ندامت حقوق مردم را برسانند با امکان و فرصت و در صورت عدم امکان و فرصت باید منتظر مکنت و فرصت باشد و همچنین در نماز و روزه اگر فوت شوند لابد است از اینکه قضای آنها بجا بیاورد مجرد ندامت و تلاوت قرآن و ذکر و استغفار مکفی نیست و چون اینها را دانستی پس گوئیم که کلمات قدسیه کلماتی هستند که از غیر منصف سر زده اند چرا که اولاً کسیکه اینجه فقرهها را گفته است حرفهای دیگر هم گفته است و شروط دیگر هم بیان فرموده است اکتفا باینها نکرده است کسیکه این ثوابها را بیان فرموده است گناه قتل و زنا و دروغ و امثال ذلک را نیز بیان فرموده است و این ثواب و عقابیکه انبیاء و اولیاء گفته اند بمنزلهٔ کتاب مفردات طب است اگر چه فرموده اند که فلان چیز فهم را زیاد میکند هم فرموده اند که جوز ماثل فهم را تمام میکند حال چه فرموده بخوردن فلان چیز حاصل میشود برای کسیکه اضعاف آن جوز ماثل بخورد و آنگاه که شروطی برای این اعمال در شرع شریف مقرر است از صدق نیت و خلوص و پاکی طینت و طویت و غیر اینها از شروط قبولی اعمال که شخص چون اطمینان باستیفاء شروط نداشته باشد اطمینان بقبولی اعمال نخواهد داشت و آنکه شخص چه میداند که با وجود معاصی سابقه که دارد آیا این اعمال از او قبول میشود یا نه و قدسیه گویا معنی نبوت را نفهمیده است که نبی باید بشیر و نذیر باشد اخبار و آیات خوف و رجاء در شرع او باشند معاً که مردم را بشارت بدهد برحمت غیر متناهیه الهیه و بترساند از غضب و سخط پروردگار تا بدینواسطه مردم خائف و راجی باشند و ادبار دنیا و اقبال بعقبی نمایند این اخباریکه قدسیه درانموده نقل نموده است اخبار رجاء هستند اخبار خوف هم داریم قدسیه از تحریر آنها عمداً اغماض نموده و دین اسلام را نسبت بغرور داده و حال آنکه پیغمبر ما صلوات الله علیه پس از ذکر اخبار خوف و رجا را بیان فرموده اند اینرا نیز فرموده اند که خوف و رجاء شخص باید مساوی باشند که بسبب رجاء ترک اعمال نکنند و مرتکب معصیت نشوند و همچنین خوف او نباید بدرجه یأس برسد که بدین سبب ترک اعمال کرده و مرتکب معاصی گردند و شیخنا البهائی زید بهائه در شرح حدیث دوم از اربعین خود این نحو رقم نموده است و گفته است و در این مقام اشاره باین است بتساوی مرتبه خوف و رجاء که عبارت از برابر بودن مقدار بیم و امید است چنانچه هیچ یکی بر دیگری زیادتی نداشته باشد بلکه هر یکی اعلی مرتبه را داشته باشند چنانچه در کلام بلاغت انتظام حضرت امام محمد باقر علیه السلام نیز اشارت باین معنی وارد است که فرموده اند لیس من عبد مؤمن الا و فی قلبه نوران نور خیفة و نور رجاء لو وزن هذا لم یزد علی هذا یعنی نیست هیچ بنده مؤمنی مگر آنکه در قندیل دل او دو نور مخلوق است یکی نور بیم و دیگری نور امید و هر دو در مقدار برابرند بر وجهیکه اگر در میزان امتحان بر آیند هیچکدام بر دیگری نمی چربد و از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایتیکه بر زبان مبارک جاری ساخته که اعجب ما کان فی وصیة لقمان انه قال لابنه خف الله خیفة لو جئته ببر الثقلین لعذبک وارج الله رجاء لو جئته بذنوب الثقلین لرحمک یعنی خوشترین پند و سخنی که در وصیت لقمان بود اینستکه بفرزند خود گفت که ای فرزند بترس از پروردگار خود جل جلاله بترسیدنیکه چنین پنداری که اگر نزد او تعالی و سبحانه بنیکی که موازنه کند با نیکوئی جن و انس از عذاب او تعالی شانه خلاصی نخواهی داشت و امیدوار باش برحمت او سبحانه امیدواریکه گمان بری که اگر با گناه ثقلین در معرض مغفرت او عز و جل در آئی که برابری کند با گناهان جن و انس امرزیده خواهی شد و علامه مجلسی اعلی الله اعلامه در کتاب عین الحیوة که اغلب مقولات قدسیه از همان کتابست مفهوم همین از این کلمات مقدسه که از شجرهٔ طیبهٔ رسالت صادر گردیده چند فقره عارفانه حاصل میشود ثمرهٔ اول خوف و رجاء است بدانکه مؤمن را از اتصاف به این دو خصلت چاره نیست و میباید که در دل مؤمن خوف و رجاء هر دو بر وجه کمال بوده باشد و هر یک مساوی دیگری باشد و نا امید بودن از رحمت الهی و ایمن بودن از عذاب الهی از جملهٔ گناهان کبیره است و باید فرق کرد میان رجاء و مغرور شدن و خوف و مأیوس بودن بدانکه رجاء عبارتست از امید داشتن برحمت الهی و طالب آن بودن و آثار صدق رجاء در اعمال ظاهر میشود پس کسیکه دعوی رجاء کند و ترک اعمال خیر نماید او کاذبست در آن دعوی بلکه این غرور است و از بدترین صفات ذمیمه است مثل آنکه اگر زارعی زراعت نکند و شخم نکند و تخم نپاشد و گوید که من امیدوارم که این زراعت برآید این عین سفاهت است نه رجاء و امید اگر آنچه در زراعت ضروراست بعمل آورد و تخم بپاشد و آب بدهد و هر روز بر سر زراعت برود و گوید که امیدوارم که حقتعالی کرامت فرماید امید او بجاست و در دعوی خود صادق است همچنین در زراعتهای معنوی کسیکه اعمال صالحه را با شرایط بجا آورد و بر عمل خود اعتماد نکند و بفضل الهی امیدوار باشد او صاحب رجاء است و همچنین در خوف اگر خوف او را باعث بر از خدا نشود

وترك عمل كند این نا امیدی از رحمت اله است و در مرتبه شرك است واگر خوف او را باعث شود كه ترك محرمات كند و در عبادات اهتمام نماید این خوف
صادق است زیرا كه هر كه از چیزی خائف و ترسان است البته از آن گریزانست و آن شق اول بمثل از بابت آنست كه شخصی نزد شیری ایستاده باشد و دست
در دهان او كند و گوید من از آن شیر نمیترسم پس كسیكه راست گوید كه از عذاب الهی میترسد چرا مرتكب امری چند میشوند كه موجب عذابست و مبادی
طبیعت نفس باشد واگر رجا و امیدواری بر خود غالب داند و ترسد كه موجب سستی در عمل گردد بتفكر در عقوبات الهی و تذكر آیات و احادیث
خوف خود را متنبه گرداند واگر خوف بر او غالب شود و ترسد كه باین سبب ترك عمل نماید بآیات و اخبار و تفكر در فضل نامتناهی خدا خود را
امیدوار گرداند و كسی توهم نكند كه نهایت خوف با نهایت رجا منافات دارد زیرا كه محل خوف و رجا یكچیز نیست كه بزیادتی هر یك دیگری كم گردد
بلكه محل رجا جناب مقدس یزدی است و او محض فضل و رحمتست از او هیچگونه خوف نمیباشد و محل خوف نفس آدمی و شهوات و خواهشها و گناهان و
بدیهای اوست پس آدمی از خود میترسد و از خداوند خود امید میدارد و چندانكه در بدیها و عیوب خود تفكر مینماید خوفش زیاده میگردد و چندانكه
در فضل الهی و نعمتهای او تفكر میكند امیدش زیاده میگردد و چنانچه حضرت سید الساجدین در دعاها در بسیار جائی اشاره باینمعنی فرموده اند كه
ایمولای من هرگاه گناهان خود را می بینم ترسان میشوم چون در عفو تو می نگرم امیدوار میشوم و بر این مضامین آیات و احادیث بسیار وارد شده است
انتهی كلامه بالفاظه رفع مقامه بعد اخبار متعلقه باین باب را نقل كرده است و در قرآن مجید خداوند جلت عظمته میفرماید یا ایها الذین امنوا
اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة لعلكم تفلحون یعنی ای آنانكه ایمان آورده اید بترسید از خدا بترك جمیع معصیتها و طلب وسیله كنید بسوی
او جلت عظمته بفعل جمیع طاعات تا شاید شما رستگار باشید لعل در اینجا از برای دفع غرور اهل غرور است كه بعد از ترك جمیع معصیتها و فعل
جمیع طاعات باید اهل طاعت بطاعت خود مغرور نشوند و جزم بنجات خود نداشته باشند پس معلوم و محقق گردید كه در دین اسلام غرور نیست و
قسیس مفتریست بی انصافی را ببینید كه ما همه این طاعات و اعمال و شروط قرار داده ایم در مذهب و ملت و همه را باهم وسیله نجات میدانیم دین ما را
نسبت بغرور میدهد كه انسان با اینها هرگز نجات نخواهد گردید بلكه با امید تعلیمات مذكوره بالعكس بدتر خواهد شد و اما مذهب و دین خودش كه میگوید
خدای دوم مجسم شد برای غفران گناه و ملعون شد عوض خلق مصلوب و مقتول گردید و بعوض خلق بجهنم رفت برای كفاره گناه معذب شد و هر كس ایمان
بعیسی و كفاره بودن مرگ او بیاورد جمیع گناهان او آمرزیده میشود بیشك و شبهه داخل بهشت میگردد هیچ طاعتی و سنتی و شریعت دیگر نیست و همه
شریعتها ایمان آوردن بعیسی و كفاره بودن مرگ اوست دیگر هیچ طاعت و عبادتی در كار نیست و معاصی هم بمرگ عیسی كفاره شد و میشود و همه
اینمسائل قبیحه فاسده كه اصل اصول دین قسیس است در نزد او و سایر تابعان جناب مسیح مسلمند و در كتاب قسیس فینفیس موس كه اصل این كتاب در زبان انگلیسی
نمره است دكتر شائف بزبان سریانی ترجمه نموده است تا لث الحال در سنه هزار و هشتصد و هشتاد و پنج از میلاد در ارومیه چاپ شده كه عقاید
مسلمه در نزد پروتستانها و جز منها و غیرها بعنوان سؤال و جواب در این كتاب ثبت گشته و این كتاب پنجاه و دو درس است كه مسیحیین باید این كتاب را
حفظ داشته باشند چرا كه عقاید لازمه در این كتاب نوشته شده اند در صفحه (٤٢) و درس (٢٢) در سؤال و جواب اول از كتاب مزبور باین نحو مسطور
گشته (س) (١) دَحِیّ كِی هِمِنِتْ بُوتْ قنُوم دِمْشِیخ یعنی چگونه ایمان میاوری باقنوم مسیح (ج) ایشوع مشیخ آلَه وَنَشِیلی بِن آلَه سَبْرَاسْتْ
وَبَرْنَش سَبْرَاسْت بَج بارسویا یعنی یسوع مسیح خدا و انسانست یعنی خدای درست و انسان درست بیك بارسوپا و لفظ بارسوپا در لغت سریانی
بمعنی انقلاب و امتزاج است یعنی لاهوت منقلب بناسوت شد و ناسوت بلاهوت بعبارة اخری خدا انسان و انسان خدا شد و امتزاج حقیقی فیما
بین بشریت و الوهیت حاصل شد حادث قدیم و قدیم حادث گردید اینمسئله باین قباحت در نزد قسیس مسلم است اما اینكه نعوذ بالله عیسی ملعون
شد در آیه (١٣) از باب (٣) سیم از رساله پولس بغلاطیان باین نحو رقم گردیده است (١٣) مسیح ما را از لعنت شریعت فدا كرد چونكه در راه ما
تحت لعنت شد چونكه مكتوبست كه ملعونست هر كه بر دار آویخته شود انتهی پس بنابر حكم این آیه ملعنت جناب مسیح نعوذ بالله در نزد مسیحیین
ثابت و محقق است از برای كفاره گناه و اما اینكه بجهنم رفت و سه روز در جهنم معذب شد عوض خلق و عذاب جهنم را از متابعان خود ساقط فرمود
لوقا در آیه (٣١) از باب (٢) دوم از كتاب اعمال باین نحو تحریر نموده است وَقِیمَتَه خزیلی وَهُم زملی بَین دَقیمَت دِمْشِیخ دِلا پِیتل شْبِقت گوكو
شِیول داوپ با قِرة لا خزیلی خرو و ترجمه اش موافق عربیه مطبوعه بیروت در سنه ١٨٨١ هزار و هشتصد و هشتاد و یك مسیحیه كه خود

مسیحیین ترجمه نموده اند باین نحو است سبق فرای وتکلم عن قیامت المسیح انه لن تترك نفسه فی الهاویه ولا رای جسده فسادا ایضا در عربیه
مطبوعه بیروت سنه هزار و هشتصد و هفتاد مسیحیه باین نحو تحریر شده است (۳۱) سبق فرای وتکلم عن قیامت المسیح انه لن تترك نفسه
فی الهاویه ولا رای جسده فسادا یعنی درباره قیامت مسیح پیش دیده گفت که جان او در جهنم گذاشته نشود وجسد او فساد را نبیند وایه (۹)
از باب (۴) چهارم از رساله پولس با فسیسیان باین نحو رقم شده است اما قوله صعود نمود چیست جز اینکه اول نزول هم کرده باسفل زمین
پس مراد از اسفل زمین همان جهنم است ودر کتاب فیتفنیس موس در صفحه (۵) و (۶) در بیان اعتقاد مسیحیین باین نحو رقم یافته است هَیمونُوتَ
دِن (وَخ) بَالَه بَب اَخِیدکُل بَرین دِشمیَ واَرعا وبِما اَن یشوع مَشیخ برونه یحیدی دی هُود بِشلی بِطینامن روخاد قدشه ویشلی
هِصلامِن مَریَم بتولت وقوبلی خشّ مِن پانطیوس پیلاطوس یشلی نخی لوقیپ مثلی ویشلی قوریا صلیبلی لشیول بیوم وتلاقیملی
مِن تاما بیت اتی لدین لحی ولمیَ هومونی ون (وَخ) بروخاد قدش بعیته قدشته قتولیقیته بشری کوتَ دِ قدیشی بشوقَ دِ
خطیباتی بقیمت دِ باخرا وتجیا اَب دِنیَ انتهی یعنی من ایمان میاورم (وشما مسیحیین ایمان میاورید) بخدای پدر قادر علی الاطلاق
وبراین وحید پسر خدا وند ما عیسای مسیح انکه بروح القدس موجود شده از مریم باکره متولد گردید ودر زیر حکم پنطیاس پیلاطس مصلوب شد
ووفات یافت مدفون گردید وبجهنم نازل شد در روز سیم باز از میان مردگان قیام کرد باسمان صعود نمود وبردست راست خدای پدر قادر
علی الاطلاق نشست وبعد خواهد امد که باحیاء واموات جزا دهد وایمان میاورم (ومیاورید) بروح القدس وبکلیسای مقدس مشهور وبشرکت
مقدسان وامرزش گناهان وبقیامت بدان وبحیات جاودان مخفی نماند که شیول بمعنی جهنم است چنانچه مترجم ترجمه عربیه شیول را بمعنی هاویه ترجمه
نموده هاویه در لغت عرب اسمی است از اسامی جهنم بلکه این اعتقاد در مواضع متعدده از کتاب مذکور مسطور گشته از انجمله در صفحه (۳۷) سؤال
وجواب (۳) از درس (۱۳) وایضا در صفحه (۶) سؤال وجواب اول از درس (۲۳) وهکذا در مواضع دیگر از کتاب مزبور وسایر کتب عقاید ایشان
بالتفصیل والاجمال ودر درس (۲۹) اواخر صفحه (۷۵) در سؤال وجواب (۴) از کتاب مرقوم باین نحو رقم یافته است (۴) اینگوکن دمشیخ کد ناخ
روه بن پجوکر قورا (ج) صلیبلی لشیول بن لالمادروخاتین اترا دشوقی ومعنی بفارسی چنین میباشد (س) کجا بود جان مسیح چون
جسد او در قبر استراحت میکرد (ج) بشیول نازل شد یعنی بعالم ارواح یعنی بمملکت رفتگان مقصود از عالم ارواح وعالم رفتگان عالم
ارواح خبیثه وجهنم است سؤال وجواب پنجم وششم باین نحو مسطور گردیده اند سؤال پنجم از درس مزبور بوت مودی بینت مشیخ صلیبلی لشیول
یعنی چه نیت مسیح بشیول نزول فرمود (ج) قدمادع بوت شولا دیرقن ملینی دمقیم نیشوه ونخلا یال حکم دکیهن یعنی تا بیا گاهاند
اهل جهنم را که بی تصلیبی خود ایشان را نجات داد وبامدن خود واز برای غالب شدن بر حکم جهنم پس اید وجلد صریحند دراینکه مقصود از
شیول جهنم است سؤال ششم (۶) مودی پولت دلیث کی کرشت من ملیتا دمشیخ یعنی چه دل داده میشوی از نزول مسیح بجهنم (ج)
هادپرفیلی من صاوی دکیهن ونیخلی نرادشمیه قکل مهمنی انتهی معنی اینکلمات بفارسی چنین میباشد او نجات داده است
صولت جهنم وباز کرده است درهای اسمان را بنزول خود بجهنم از برای همه مؤمنین انتهی در درس (۲۹) ودر جواب از شبهه ثانیه از جناب لوطر
امام اول قسیس نقل نمودیم که شخص مسیحی معتقد باموری مسطوره اگر روزی هزار مرتبه مرتکب قتل وزنا شود از برای او ضرری ندارد بلکه او
از اهل نجات است یقینا بسبب ایمان وقبول کفاره مرگ مسیح حال از تو که عاقل ومنصف هستی انصاف میخواهم که ایا دین اسلام موجب غرور است
یا دین قسیس پادری عقاید مزبوره که قبح انها فوق تصور انسان نیست مشترکند ما بین جمیع مسیحیین ولی کاتلیکها وروسیها وجرمنیها وارمنیها
ونسطوریها وسایر فرق مسیحیه علاوه بر عقاید مسطوره بعضی وسائل دیگر نیز دارند که انها را وسایل نجات میدانند اشاره ببعضی از
انها در اینجا بجاست **اول** معدونه یعنی ذکر ذنوب وگناهان در نزد قسیس صد سال مثلا زنا میکند ومرتکب سایر معاصی میشوند ان
وقت میروند پیش قسیس با تحفه هدایا از یکتومان گرفته الی ده هزار تومان هر کس بقدر مقدور واستطاعت خود با بد وجهی همراه داشته باشد
تا ثواب مرد است یا زن در کلیسا در موضع مخصوص که جای خلوت وخالی از اغیار است با قسیس خلوت میکنند گناهان خود را یکی یکی از برای قسیس
میشمارند از قتل وزنا وسرقت ولواط وامثال ذلك هر چه میخواهد باشد حتی بعضی از انها بر میدانند یعنی اگر ده هزار گناه داشته باشد مثلا

همه را بگوید و یکی را کتمان کند امرزیده نخواهد شد و وقتیکه همه گناهان را شمرد یقیناً امرزیده میشود لهذا زنان بسیار از مسیحیین در کمال اطمینان
زنا میدهند ماهی یا سالی یک مرتبه اگر بخواهند از همان پولیکه اجرت زنا ستخریده از برای قسیس میبرند و قسیس آن وجه را میگیرد و آنها را امر
عجب اینکه زنها بدر تفلیس در جنب باغ معروف بباغ مجتهد کلیسای مخصوصی ساخته اند و کشیش مخصوصی دارند و بعضیها که خیلی مقدس اند
زنا را میدهند و فی الفور پیش قسیس رفته از آن وجه مخصوص قسمت قسیس را میدهند و سند مغفرت از او میگیرند و سند دادن در ایام قدیم رسم بوده
رسمی است که تازه بنیاد نهاده اند صورت سند را در موضع مناسب از همین کتاب ذکر خواهیم نمود خلاصه کلام این وسیله از اعظم وسائل ایشان است
و **وسیلهٔ دوم** قربان است و آن اینست که قسیس دعا های مخصوصی بر نان مخصوص میخواند و آن نان مستحیل بمسیح میشود بناسوت و لاهوت
و اکل آن نان نیز مسیح میشود و تمامی گناهان او امرزیده و بدین سبب از باز خواست گناه نجات یافته بی سؤال و جواب داخل بهشت میشود سابقاً
تفصیل این مسئله را نوشتیم در اینموضع نیز کوئیم در صفحه (۴۰) از کتاب نیاز المطبوع سنه ۱۸۹۳ باین نحو رقم یافته است در قربانی مقدس خدا یا مسیح
مسیح خود شخصاً است خدا و انسان یا دوکین و یک اقنوم خدائی و پسر خدای حق است که از ابد تا ابد بود و از آسمان نازل شد جسد را بر خود قبول کرد و انسان
شد و در میان ما ها منزل کرفت همان یسوع مسیح است که مریم باکره او را حامل شد و در بیت اللحم متولد کردید و موعظه کرد و تعلیم داد و
درد ها را شفا داد و مرده ها زنده نمود و معجزه های بسیار خیلی بزرگ بر فقراء و بر کنه کاران کرد و تلامذه را انتخاب نمود و مذهبی تاسیس کرد هم و غم را
متحمل شد و مصلوب کردید و مرد و مدفون شد و روز سیم از میان مرده ها برخواست و بآسمان رفت در یمین پدر خود نشست سلطنت دارد
بر کل مخلوقات و او همان مسیح است که اهل سموات و زمین و مخلوقاتیکه زیر زمینند او را ستایش مینمایند و در روز اخر با جلال بزرک از برای جزا
دادن مرده ها و زنده ها خواهد آمد و خود مسیح است که ما را خلق کرد و نجات خواهد داد و همانست که حاکم بر ما است در روز قیامت و جزا دهنده است
و همان خدای حی ما خود را پنهان کرده است در تحت صورت نان تقدیس و شراب و خود مسیح است که بدل ما داخل میشود و جان خود را بما میدهد
تا او را بخوریم و با او باشیم اجزای ما اجزای او شود کوشت ما از کوشت او و استخوان ما از استخوان او و برادرهای او و وارثان او و شریکان او
در انسانیت و الوهیت یعنی با او متحد میشویم انتهی و معلوم است که کسیکه با مسیح متحد باشد معذب نخواهد شد چنانچه در پیش دانستی
و **وسیلهٔ سیم** سجده بر صلیب است هر کس صلیب را سجده کند و اعتقاد نماید که مسیح بسبب همین صلیب عالم را نجات داد بیشک و شبهه گناهان
او امرزیده میشود و **وسیلهٔ چهارم** تعمید است صورت و کیفیت آن در باب (۱۴) چهارم از همین کتاب مذکور کردید و غیر ذلک از وسائل
حال انصاف دهید با این امور بسبب غرور نبا امور یکه در وسائل اسلام مذکور کردیده اند باری خداوند حفظ کند انسان را از بی انصافی و کوری
دیده و دل حال موافق قول قسیس کوئیم کسیکه معتقد عقاید و وسائل مسطوره باشد آیا در بارهٔ گناه در خوف و تشویش بوده از آن دوری خواهد
جست حاشا بلکه بیحیا با مرتکب گناه و در صدد انجام هوا و هوس نفسانی خود خواهد بود زیرا که با خود خواهد گفت که اگر مذهب پروتستنت را
دارم کفاره مرا مسیح قبول کرد و از برای من نجات است یقینی و بنابر فتوای پولس مسیح نعوذ بالله عوض من ملعون شد و بفتوای لوقا و علمای
دین بجهنم رفت عوض من و بفتوای جناب لوطر اگر روزی هزار مرتبه مرتکب قتل و زنا شوم ضرری بحال من نخواهد داشت چرا که ایمان دارم
و اعتقاد باین امور یقیناً اسهل است از خواندن قرآن و نماز جعفر طیار رضی الله عنه و تسبیح حضرت زهراء سلام الله علیها و توبه و
استغفار و دعا خواندن و سایر وسائلیکه قسیس آنها را ذکر کرده است و اکر کاتلک باشد خواهد کفت بعد از انجام معاصی در حین
سکرات موت بذکر توبه در نزد قسیس یا خوردن نان تقدیس از مؤاخذه گناهان خود رهائی و نجات خواهم یافت و بسبب خوردن نان
مزبور خود مسیح خواهم شد نه اینست ریشهٔ میل و هوس گناه را تیشهٔ این کونه تعلیمات از مزرعهٔ درون انسانی کنده و آدمی را بالمره نخواهد
کردید بلکه با امید تعلیمات مذکوره بالعکس بدتر و بیحیاتر در گناه زیاده مستغرق خواهد شد لیکن چون ممکن نیست که خدای مقدس راه نیک
طریقی بگناه اعانت کند لهذا واضح است که عقاید و وسائل و تعلیمات مزبوره و سایر که مانند اینهایند موافق ارادهٔ الهی نبوده و حق
نیستند یقیناً و ایضاً موافق قول قسیس واضح میکردد که اولیان و قائلان عقاید و تعلیمات مذکوره از کیفیت گناه چه قدر بیخبر بوده
و از محض جبر ظاهری دانسته سهل میشمارند که بخوردن یک قدری نان و شراب گناهان انسان امرزیده و خدا میشود **شبههٔ پانزدهم**

در صفحهٔ (۱۰۱) گوید و از مضامین احادیث مذکوره معلوم و مفهوم میگردد که گویا عفو گناه بنا بر تعلیم مذهب محمدی بپاک گشتن قلب هیچ نسبتی ندارد چنانچه در حالتی که درون انسان تغییر و تبدیل نیافته و بعد مانند سابق میل و هوس بدی و خواهش‌ها لا ینقطع در باطنش داشته دهد باز بسبب انجام نمازها و زیارت و تلاوت سور قرآن گناهانش عفو و امرزیده میشود انتهی بالفاظه الجواب این خیال و فهم هم اینکه بکلی خطا کرده و از اسلام بیخبر بوده و افترا بر مسلمین بسته و خواسته است ضعفا را اغوا نماید کی مسلمین میگویند که دل خواه پاک بشود و خواه پاک نشود ندامت قلبی خواه حاصل باشد و یا نباشد عفو گناه بحسنات میشود و کی مسلمین گفته‌اند حسنه از دل ناپاک سر میزند و حال آنکه دل باید عمل کند و دل اگر ناپاک باشد نیت ناپاک است و اگر نیت ناپاک شد عمل ناپاک است و در قرآن مجید است كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ یعنی هر کس عمل بر حسب نیت خود کند پس کی ما گفتیم که عمل ناپاک حسنه است تا اینکه دل را پاک تواند کرد بلکه اعتقاد ما آنست تا دل اعراض از سیئات نکند و روی به خداوند و علیین ننماید و تضرع و ابتهال بدرگاه ذو الجلال نکند و با اقدام خدمات صالحه بسوی خدا نشتابد و بزبان بیان امتثال و فرمانبرداری رضاجوئی خدا ننماید و با قلب پاک نفی ظاهر توبه از معاصی نکند گناه او امرزیده نشود پس کی ما چنین حرفی زده ایم و کی این قول از مذهب اسلام بود مگر نمیداند که منافق در دین اسلام عبارت از کسی است که در زبان امری اظهار کند که در قلب خلاف آن باشد بحسب ظاهر منقاد باشد بعالم اسلام و باطناً خراب و غیر منقاد باشد و منافق بدتر از کافر است در نزد مسلمین و در قرآن مجید است إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ پس چطور خلاف ضروری دین اسلام را منتسب بدین اسلام نموده است يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ را در قرآن مجید نخوانده است و اگر از آنها فهمیده که ثواب برای اعمال ما ذکر کرده ایم سابقاً بیان کردیم که کتب ثواب و عقاب مثل مفردات طب است و همه بهم پیوسته است و همه شرط هستند ولی قسیس یک گوشه مطلب را گرفته است و از باقی اطلاع ندارد چنانچه در احادیث در قرآن مجید نیز عادت این قسیس همین است که گاهی صدر و گاهی ذیل و گاهی وسط آیه را میگیرد و بر مطالب خود استدلال مینماید و یا اعتراض میکند و حال آنکه مثلاً وسط آیه را گرفته است صدر و ذیل آیه بر ضد خلاف مدعای اوست چنانچه عنقریب باثبات این مطلب خواهد آمد و این عادت بسیار قبیح است شأن مفسر و عالم نیست بلکه شأن عاقل منصف هم نیست پس معلوم شد که منظور قسیس مغالطه و تلبیس است نه ظهور و متابعت حق و اگر منظورش طلب و اظهار حق بود حکماً حق از برای او منکشف و ظاهر میگشت چرا که جناب عیسی در باب (۷) هفتم از انجیل متی چنین میفرماید (۷) سؤال کنید که بشما داده خواهد شد بطلبید که خواهید یافت بکوبید که برای شما باز کرده خواهد شد (۸) هر که سؤال کند یابد و کسیکه بطلبد دریافت کند انتهی پس ثابت و محقق شد که منظور قسیس طلب حق نبوده الحاصل برویم بر سر جواب و گوئیم که در دین اسلام نیست که عفو گناه دخلی بپاک شدن دل ندارد و مسلمین را اعتقاد آنست که اگر انسان صد هزار عمل حسنه کند و نیت صالح و خالص و توجه کامل نداشته باشد و شروطیکه در توبه مذکور شد با او نباشد عمل او و توبه او قبول نیست چرا که از پیغمبر رحمت متواتر است إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ و نیز در خطبه که در جمعه آخر از شعبان در فضایل ماه مبارک رمضان فرموده‌اند وارد شده است ادعوا ربکم بنیات صادقة و قلوب طاهرة و شواهد اینمطلب در پیش از قرآن مجید بقدر کفایت مذکور گردید بآنجا باید رجوع کرد پس عملی که قبول نیست چگونه رفع گناه کند پس تا دل بتوجهات روحانی پاک نشود اعمال قبول نشود و تا اعمال قبول نشود رفع گناهان ظاهری نشود پس بطوریکه اعمال رفع گناهان ظاهری شود بشرط ندامت قلب و نیت قربت خالص و بتوجهات باطنی با شروط مقرره در شرع شریف که بعضی از آنها سابقاً مذکور گردید رفع گناهان باطنی شود پس مذهب ما آنست که بپاکی دل اعمال حسنه قبول میشود نه اینکه بعمل ظاهری باید دل پاک شود و تا نیت قربت در وضو و غسل نباشد طهارت حاصل نشود و هکذا جمیع حسنات از این قبیل‌اند هیچ عمل حسنه بی نیت صحیح نیست و هیچ نیت بی قصد قربت صحیح نیست و در قصد قربت هم باید کمال خلوص را داشته باشد کتب فقهیهٔ ما و همچنین کتب اخلاق مملو از این مطلب است و همان عین الجوئی که قسیس از او جملی نقل میکند اگر او این کتاب را میخواند قسیس میفهمید که تا تصحیح نیت نشود حسنه قبول نیست و تصحیح نیت نیز در غایت اشکال است در نزد مسلمین لعل خوانده و فهمیده باشد و منظورش مغالطه باشد پس معلوم و محقق گردید که قسیس نبیل چنانچه در سایر ابواب در این باب نیز کاذب و مفتری است و این جای تعجب نیست از امثال قسیس زیرا که مثل این امر شایع بود فیما بین المسیحیین در قرن اول چنانچه ظاهر و آشکار میگردد از رسائل حواریین و از مستحسنات و مستحبات دینیه شده در قرن دوم از قرون مسیحیه و موشیم مورخ در بیان حال علمای قرن دوم از قرون مسیحیه در صفحهٔ (۶۵) از جلد اول از تاریخ خود المطبوع ۱۸۳۲ هزار و هشتصد

وسی و دو گفته است که فیما بین تابعین رای افلاطون و فیثاغورث مقوله مشهوره این است که کذب و خدعه از برای ازدیاد صدق و عبادت الله جایز است و بس بلکه این دو امر قابل تحسین نیز هست و این مقوله را قبل از مسیح یهودیهای مصر از ایشان یاد گرفتند چنانچه این امر ظاهر و آشکار میگردد جزماً از کتابهای کثیره قدیمه پس از آن وبای این غلط شیوع و تأثیر کرد بدین در مسیحیین چنانچه ظاهر میشود این امر از کتب کثیره که منتسب شده است به بزرگان کذباً انتهی کلامه و آدم کلارک مفسر در جلد ششم از تفسیر خود در شرح باب اول از رساله پولس به غلاطیان گفته است این امر محقق است که اناجیل کثیره کاذبه رایج بود در اوایل قرون مسیحیه و کثرت این احوال کاذبه غیر صحیحه مهیج شد لوقا را بر تحریر انجیل و ذکر زیاد از هفتاد انجیل از این اناجیل کاذبه یافت میشود و اجزاء کثیره از این اناجیل باقیست انتهی پس زمانیکه اسلاف این قسیس زیاد تر از هفتاد انجیل را کذباً منتسب نموده باشند بجناب مسیح و مریم و حواریین علیهم السلام پس چه جای تعجب است هرگاه این قسیس از برای تغلیط عوام اهل اسلام بعضی امور را نسبت بدهد بدین اسلام و دین اسلام بری باشد از آن نسبتها چرا که کذب و افترا در نزد او از مستحبات دینیه است بنحویکه هر چه دلش بخواهد کذباً نسبت بقرآن و تفاسیر و علمای ایشان بدهد جزاه الله بما فعل **شبهه شانزدهم** در صفحه (۱۱۷) در باب قسم دوم از وسائل اسلام که عبارتست از اعتقاد و امیدواری برحمت واسعه الهیه و توبه و ایمان و شفاعت حضرت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین بوده باشد گفته است نظر باینکه تابعان محمد بنا بر مضمون آیات قرآن گمان میبرند که گویا خدا بتقاضای عدالت خود را منظور نداشته بمحض رحمت گناه را عفو و یکی را مورد رحمت ساخته ایمان را باو عنایت و او را مقبول درگاه خود میسازد و دیگری را مشمول رحمت نفرموده بی ایمان و عذاب جهنم را قسمت و مقدر او میگرداند انتهی بالفاظه بعد قسیس این مطلب را رد کرده است **الجواب** با اندک تغییر همین ایراد بر خود قسیس وارد است چرا که نظر بمضمون کتابهای مقدسه در نزد او خدا یکی را قسی القلب کافر و شقی خلق میکند و دیگری را لین القلب و مؤمن و خوب خلق میکند شواهد این مدعا در کتابهای عهد عتیق و جدید بسیار است ما در این مورد بعضی از آنها را نقل مینمائیم **اول** در آیه (۲۱) از باب چهارم از سفر خروج باین نحو رقم شده است (۲۱) و خداوند بموسی گفت هنگامیکه بقصد رجعت بمصر روانه میشوی ببین که تمامی معجزاتیکه بدستت تفویض نمودم در حضور فرعون بعمل آوری و من دل او را بسختی وا خواهم گذاشت تا اینکه قوم را رها نخواهد داد **دوم** در آیه (۳) از باب هفتم از سفر خروج خدا چنین فرمود (۳) و من دل فرعون را بسختی وا گذاشته آیات و معجزات خود را در زمین مصر بسیار خواهم گردانید **سیم** در باب (۱۰) از سفر خروج باین نحو مسطور گردیده است (۱) و خداوند گفت که نزد فرعون برو زیرا که دل او و دل بندگانش را بسختی وا گذاشتم تا اینکه این آیات را از جانب خود در حضورش بگذارم (۲۷) و خداوند دل فرعون را بسختی وا گذاشت که ایشان را رها دادن نخواست **چهارم** در آیه (۱۰) از باب یازدهم از سفر مذکور باین نحو مزبور شده است (۱۰) و موسی و هرون این همه معجزات را در نظر فرعون بجا آوردند اما خداوند دل فرعون را بسختی وا گذاشت که بنی اسرائیل را از ولایت خود رها نداد پس از این آیات ظاهر و آشکار میگردد که خداوند محض غضب بر فرعون و بندگان او دل او و بندگان او را بسختی وا گذاشت و عذاب دنیا و آخرت را مقدر و قسمت ایشان گردانید و از راه غضب از برای تکثیر معجزات جناب موسی علیه السلام در ارض مصر و علتهای دیگر **پنجم** در آیه (۴) از باب بیست و نهم از توریه مثنی باین نحو نوشته شده است (۴) اما خداوند دل دانا و چشم بینا و گوش شنوا تا امروز بشما نداده است **ششم** در آیه (۱۰) از باب ششم از کتاب اشعیا باین نحو عیان و بیان گشته است (۱۰) دل این قوم را بفربهی و گوشهای ایشان را بسنگینی و چشمهای ایشان را بکوری وا گذار مبادا که بچشمان خود ببینند و بگوشهای خود بشنوند و بدل خودشان درک نمایند و رجوع نموده شفا یابند **هفتم** در آیه (۸) از باب یازدهم از رساله پولس برومیان باین نحو رقم یافته است (۸) چنانکه مکتوبست که خدا بدیشان روح خواب آلود داد چشمانیکه نه بینند و گوشهائیکه نشنوند تا امروز **هشتم** در باب (۱۲) دوازدهم از انجیل یوحنا باین نحو عیان و بیان گشته است (۳۹) و از اینجهة نتوانستند ایمان آورند زیرا که اشعیا نیز گفت (۴۰) چشمان ایشان را کور کرد و دلهای ایشانرا قسی ساخت تا بچشمان خود نه بینند و بدلهای خود درک نکنند و برنگردند تا ایشانرا شفا دهم **مؤلف این کتاب گوید** پس از توریه و کتاب اشعیا و انجیل معلوم میشود که خداوند چشمهای بنی اسرائیل را کور و گوشهای ایشانرا کر و دلهای ایشانرا سخت کرد تا اینکه توبه نکنند و خداوند ایشانرا شفا بدهد پس از اینجهة است که حق را نمی بینند و نمیشنوند و در کلمات حقه تفکر نمینمایند و معنی ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم زیاد تر از مذکورات نیست **نهم** در آیه (۱۰) از باب شصت و سیم از کتاب شعیا موافق سریانیه عبرانیه باین نحو عیان و بیان گشته است (۱۰) فَوَدِّيتُ بِمَا خَلِطْتُ لَا أَن

یا ماربا من اورتخونخ مغشیث لبن من زدو عنوخ دور بوث خاطر دیکو توخ شوطا دمیرث کرو توخ المعنی مطابق ترجمهٔ عربیه مطبوعه
بیروت در سنه ۱۸۷۰ لماذا اضللتنا یا رب عن طرقک فتقسّت قلوبنا عن مخافتک ارجع من اجل عبیدک اسباط میراثک و در فارسیه مطبوعه لندن سنه ۱۸۵۶
ومطبوعه سنه ۱۸۷۸ ایخداوند چرا ما را از راههای خود گمراه گردانیده دل ما را سخت کردی که از تو نترسیم برگرد بپاس خواطر بندگانت واسباط میراث خود
دهم در آیه (۹) از باب چهاردهم از کتاب حزقیال باین نحو رقم شده است (۹) وَنَوِیٌّ کَذِیبِش موخلِطا وهیزم خبرا انا مار یا موخلطی
لدهو نبی وبت یا شطن ایدی عالوو بت نلفتی من گو دطایتی بیسرائیل یعنی واگر پیغمبری گمراه شده کلامی بگوید من که خداوندم آن پیغمبر را
گمراه کرده‌ام دست خود را بر او دراز خواهم کرد و او را از میان قوم اسرائیل منقطع خواهم ساخت **یازدهم** در باب (۲۲) از کتاب اول ملوک
باین نحو عیان و بیان گشته (۱۹) ومیکایاه گفت پس کلام خداوند را بشنو خداوند را دیدم که بر کرسی خود نشسته بود و تمامی لشکر آسمان بر راست
و چپ در اطراف وی ایستاده بودند (۲۰) و خداوند فرمود کیست که اخاب را اغوی خواهد نمود تا اینکه برآمده در راموت جلعاد بیفتد و این یکی چنین گفت
و آن دیگری چنان گفت (۲۱) آنگاه روحی بیرون آمده در حضور خداوند بایستاد و گفت که من او را فریفته خواهم نمود (۲۲) و خداوند وی را گفت بچه چیز
و او گفت که بیرون رفته در دهان تمامی پیغمبرانش حکم روح کاذب خواهم داشت و خداوند گفت او را فریفته خواهی کرد و هم غالب خواهی آمد برود
چنین بکن (۲۳) و حال اینک خداوند روح کاذب را در دهان تمامی این پیغمبرانت گذاشته است و خداوند بخصوص تو بدی گفته است انتهی
مؤلف گوید عدد این پیغمبران چهارصد نفر بود و اینروایت صریح است در اینکه خداوند بر کرسی خود جلوس میفرماید و مجلس مشاورت
در نزد او منعقد میشود از برای اغوی و خدعه مانند مجلس پارلمنت که در لندن منعقد میشود از برای بعضی امور سلطنت پس جمیع لشکرهای
آسمان جمع میشوند در اطراف خدا پس از مشاورت روح ضلالت را میفرستد پس این روح در دهن مردم واقع میشود و مردم را اضلال مینماید
حتی پیغمبران را پس نظر و تأمل کن ای عاقل منصف زمانیکه خداوند و لشکر آسمان اغوی و اضلال و گمراهی ایشان را بخواهند پس انسان ضعیف
چگونه نجات مییابد از کفر و ضلالت و بدیها پس خدا چرا مقتضای عدالت خود را منظور نمیدارد و همه اینمردم را اضلال میفرماید و در اینجا عجیبه
دیگر نیز میباشد و آن اینستکه خداوند مصلحت و مشورت نمود و بعد از مشورت روح ضلالت را فرستاد از برای اغوای اخاب و پیغمبران
او پس چگونه میکایاه نبی سرّ محفل مشورت را افشا نمود و اخاب را آگاه ساخت و گفت خداوند چنین مجلسی منعقد کرده و فراهم آورده است (۱۲)
دوازدهم در باب (۲) از رساله دوم پولس بتسالونیکیان باین نحو رقم یافته است (۱۱) و بدینجهت خدا با ایشان عمل گمراهی میفرستد
تا دروغ را باور کنند (۱۲) و تا فتوی شود بر همه کسانیکه راستی را باور نکرده اند بلکه بناراستی شاد میباشند پس مقدّس النصاری باعلی
صوت ندا میکند که خداوند عمل گمراهی میفرستد تا دروغ را باور کنند و این کلمات صریح‌اند در جبر پس از آنکه دروغ را باور کردند باضلال
خدا ایشانرا هلاک میسازد **سیزدهم** در باب (۱۱) از انجیل متّی مرقوم است پس از آنکه حضرت مسیح علیه السلام از توبیخ اشهریکه
ایمان نیاورده بودند فارغ شد (۲۵) در آنوقت عیسی توجّه نموده گفت ای پدر مالک آسمان و زمین ترا ستایش میکنم که این امور را از
دانایان و خردمندان پنهان داشتی و بکودکان مکشوف فرمودی (۲۶) بلی ای پدر زیرا که همچنین منظور نظر تو بود پس عبارات انجیل صریح
که خداوند حق را از حکما و عقلا پنهان میدارد و از برای اطفال اظهار میفرماید و مسیح علیه السلام در مقابل این خدا را ستایش مینماید و میگوید
منظور نظر تو چنین بوده حال از قسّیس استفسار میشود که چرا خداوند یکی را مورد رحمت ساخته و حق را از برای او اظهار داشته و آن یکی را
مورد غضب نموده و حق را از او پنهان داشته حال موافق کلام خود قسّیس گوئیم که مسیحیین بنا بر مضمون آیات کتب مقدّسهٔ خود گمان میبرند که گویا
خدا تقاضای عدالت خود را منظور نداشته الخ **چهاردهم** در آیه (۷) از باب چهل و پنجم از کتاب اشعیا مطابق ترجمه‌های فارسیهٔ خود
علمای پروتستنت از آنجمله فارسیه مطبوعه ۱۸۵۶ و فارسیه مطبوعه ۱۸۷۸ باین نحو رقم شده است (۷) مصوّر نور و خالق ظلمت و صانع
سلامت و مرتب ضرر من که خداوندم بجا آورندهٔ تمامی این چیزها ام و در فارسیه مطبوعه ۱۸۳۸ باین نحو نوشته شده است سازنده نور و آفریننده
تاریکی منم صلح دهنده و ظاهر کنندهٔ شر منکه خداوندم این همه اشیاء را بوجود میآورم و در ترجمهٔ عربیه مطبوعه ۱۶۷۱ و ۱۸۳۱ و ۱۸۴۴
باین نحو نوشته شده است المصوّر النور وخالق الظلمة الصانع السلام وخالق الشر انا الرب الصانع هذه جمیعها و در سریانیه باین

نحو مسطور کردیده کُوْلَن دِبَاهِرْ اوبَرِن دِخُوِیْ عُوْدَنَ دِشْلِم وبَرِن دِبْشِتَ آنَاوِن مَازِیَا عُوْدَن دِکُلِّهْ اِنّیِ مخفی نماند که دو
مترجم فارسیه اوّل دِبْشِتَ را بمعنی ضرر ترجمه کرده اند باینطور ترجمه خالی از خیانت نیست چرا که دِبْشِت بمعنی شر است نه ضرر خیانت ایشان
بر اهل لسان مخفی نیست پانزدهم در آیه (۳۸) از باب سیم از نیاحات برمیاه باین نحو مسطور کشته است (۳۸) آیا از دهان متعال
شر و خیر برنمیاید و در سیم نیز کلمات مرقومه باین نحو رقم شده اند مِن پُوْمَ دِعِلاَیَا لِیْ پَاطِی بِیِشْتیِ وَطُوْتَ معنی همانستکه گذشت و استفهام
انکاری است و مراد آنستکه خیر و شرها هر دو از دهان خدا صادر میشوند حتی خیر را بلفظ مفرد و شر را بلفظ جمع ذکر کرده است چرا که بِیِشْتیِ
جمع بِیْشْتَ میباشد شانزدهم در آیه (۱۲) از باب اوّل از کتاب میکاه باین نحو رقم یافته است (۱۲) علت اینکه شر از جانب خداوند تا
بدروازهٔ اورشلیم فرود آمده است پس ظاهر و آشکار کردید بنظر بعضا مین کتب مقدسه خدا لو خیر و شر هر دو است هفدهم در باب (۸)
از رساله پولس باهل روم باین نحو عیان و بیان کشته (۲۹) زیرا آنانیرا که از قبل شناخت ایشانرا نیز پیش معین فرمود تا بصورت پسرش متشکل
شوند تا او نخست زاده از برادران بسیار باشند (۳۰) و آنانی را که از قبل معین فرمود ایشانرا هم دعوت نمود و آنانیرا که دعوت نمود ایشانرا
نیز عادل کردانید و آنانی را که عادل کردانید ایشانرا نیز جلال داد و در باب (۹) از رساله مزبوره باین نحو مسطور کردیده (۱۱) زیرا هنگامی که
هنوز تولد نیافته بودند و عمل نیك یا بد نکرده تا ارادهٔ خدا برحسب اختیار ثابت شود نه از اعمال بلکه از دعوت کننده (۱۲) بدو کفته شد که مهتر کهتر را
بندگی خواهد نمود (۱۳) چنانکه مکتوب است یعقوب را دوست داشتم اما عیسو را دشمن (۱۴) پس چکوییم آیا نزد خدا بی انصافی است حاشا (۱۵) زیرا بموسی
میکوید رحم خواهم فرمود بهر که رحم کنم و رأفت خواهم نمود بهر که رأفت نمایم (۱۶) لاجرم نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است بلکه از خدای رحم کننده (۱۷) که
زیرا کتاب بفرعون میکوید برای همین ترا برانگیختم تا قدرت خود را در تو ظاهر سازم (۱۸) بَنْ عَالَن دِکِی بَیمَلِهْ هُوْ کْعِبِدْ دَخْمِیْ دَلِدْ هُوْ دِکِی بَیمَلِهْ
کَیْ مَقْشِی یعنی بنابراین هر که را میخواهد رحم میکند و هر که را میخواهد سنکدل میسازد (۱۹) پس مرا میکوئی دیگر چرا ملامت میکند زیرا کیست که با اراده
او مقاومت نموده است (۲۰) نی بلکه تو کیستی ای انسان که با خدا معارضه میکنی آیا مصنوع بصانع میکوید که چرا مرا چنین ساختی (۲۱) آیا کوزه کر
اختیار بر کِل ندارد که از یك مشت یك ظرفی عزیز و دیگری ذلیل بسازد (۲۲) و اگر خدا چون اراده نمود که غضب خود را ظاهر نماید و قدرت خود را بشناساند
ظروف غضب آماده شده برای هلاکت را بحلم بسیار متحمل کردید انتهی هیجدهم کوید همان عبارات از مقدس النصاری کافیست زیرا برای اثبات اینکه
هدایت و ضلالت از جانب خدا است و یکی را رحم میکند کناهان او را عفو میفرماید و دیگری را بدون علت و سبب مورد غضب نموده مستحق آتش میفرماید
و ابداً عدالت منظور نمیدارد عجب از قسیس که مضامین کتب مقدسه خود را بدیکران منتسب مینماید ابدا شرم و حیا نمیکند گویا توریت و انجیل را نخوانده و نیز اسم
عجب اینکه خود شرا از اهل علم و فضل و انصاف میشمارد انجیل و توریت را نفهمیده میخواهد ادعا کند که حقایق و دقایق قرآن را فهمیده آفرین بر این علم و انصاف
و فهم و ادراك خلاصه کلام برویم سر مطلب هجدهم در آیه (۹) از باب چهل و پنجم از کتاب اشعیا باین نحو رقم یافته است (۹) وای بستیزه کننده
با آفریننده خود سفالی از سفالهای خاکی آیا کِل بکوزه کر میکوید چه چیز را میسازی یا مصنوع تو میکوید که او دست ندارد انتهی لعل نظر بمضمون
این آیات مقتدای فرقه پروتستانت لوطر میل بجبر نموده چنانچه از ظاهر کلام او مفهوم میشود یعنی کلامیکه در صفحه (۲۷۷) از جلد نهم از کتاب اظهار الحق
که از مقتدای ممدوح نقل کرده است پس دو قول از اقوال او را نقل مینمائیم اوّل طبع انسان مانند اسب است اگر راکب آن خدا باشد موافق ارادهٔ الهی راه میرود
و اگر راکب آن شیطان باشد مانند شیطان مشی مینماید طبع از خود راکب اختیار نمیکند هر کسی او را سوار شد بر او مسلط است تا تحقیق بندگی تمام شده دوم
زمانیکه امر یافت شود در کتب مقدسه باینکه این امر را بجا بیاور و بدید بدانید که این کتب شما را بعدم فعل این امر حسن امر مینماید زیرا که تو قادر بر فعل این امر
نیستی انتهی ظاهراً از کلام اینمقتدا مفهوم میشود که جبری مذهب بوده بالجمله نقل تمامی اقوال کتب مقدسه عهد عتیق و جدید و متقدمین و متاخرین
علمای ایشان موجب تطویل است همین قدرها که نقل شد از برای اثبات مدعای ما کافیست حال در کمال احترام استفسار میشود از تمامی اهل کتاب از یهود
و نصاری که آیا این کلمات در نزد شما مؤوّلند یا نه در صورت تاویل اگر امثال این کلمات در آیات و احادیث ما پیدا بشود نیز مؤوّلند و اگر نیز شما
جبری هستید خیر و شر را از جانب خدا میدانید و خدا در نزد شما عادل نیست پس بحث شما با اهل اسلام بقاعده و بجا است چرا که خود شما جبری هستید
خدا را عادل نمیدانید و مثل هم میاورید و میکوئید خدا مانند کوزه کر است یك کوزه را خوب میسازد و دیگری را بد و همچنین خدا یك مخلوق را خوب خلق

میکند و یکی را بد چنانچه کوزه بر کوزه گر بحثی و ایرادی ندارد که چرا مرا بد ساختی و آن یکی را خوب همینطور خلق نمیتوانند بر خالق خود بحث کنند که چرا مرا بدخلق کردی و آن یکی را خوب الحاصل ایراد قسیس برما وارد نیست چرا که ما خدا را عادل و رحمن و رحیم میدانیم ولی رحم نمیکند مگر بر نیکان و عادلین خود فرموده است اِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ و عذاب نمیکند مگر مسیئین و ظالمین را چنانچه فرموده است در سورهٔ نسا اِنَّ اللّٰهَ لَا یَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ یعنی خدا ظلم نمیکند بیک مثقال یکذره هم و در سورهٔ یونس اِنَّ اللّٰهَ لَا یَظْلِمُ النَّاسَ شَیْئًا وَلٰکِنَّ النَّاسَ اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ یعنی خدا ظلم نمیکند بمردم ولیکن مردم خود بخود ظلم میکنند و در سورهٔ کهف میفرماید وَلَا یَظْلِمُ رَبُّکَ اَحَدًا یعنی پروردگار تو بر احدی ظلم نمیکند و نیز در سورهٔ یونس میفرماید قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ فَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ حاصل اینکه حکم و قضای خدا بقسط و عدل است بایشان ظلم کرده نمیشوند و در سورهٔ زمر میفرماید وَقُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ و در سورهٔ نحل وَتُوَفّٰی کُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ و در سورهٔ انعام فَلَا یُجْزٰی اِلَّا مِثْلَهَا و در سورهٔ بقره و آل عمران ثُمَّ تُوَفّٰی کُلُّ نَفْسٍ مَا کَسَبَتْ وَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ و در سورهٔ جاثیه وَلِتُجْزٰی کُلُّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ وَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ و در سوره مؤمنین وَلَدَیْنَا کِتَابٌ یَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ و در سورهٔ احقاف وَلِیُوَفِّیَهُمْ اَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ و در سورهٔ نساء وَلَا یُظْلَمُونَ نَقِیرًا ایضًا در سورهٔ نساء و اسرائیل وَلَا یُظْلَمُونَ فَتِیلًا وَلَا یُظْلَمُونَ شَیْئًا مریم وَمَا کَانَ اللّٰهُ لِیَظْلِمَهُمْ عنکبوت فَمَا کَانَ اللّٰهُ لِیَظْلِمَهُمْ توبه و روم و نیز در قرآن ماست وَمَا اَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ یعنی بنده که خود آفریدم باو ظلم نمیکنم و نیز میفرماید هَلْ یُهْلَکُ اِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ یعنی آیا هلاک میشوند مگر ظالمان و نیز میفرماید وَمَا اَصَابَکَ مِنْ سَیِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِکَ یعنی هر بدی که در دنیا و آخرت بتو رسد از نفس خود تو پیدا میشود بدی و ظلم در نزد خدا و از خدا نیست چرا که ظلم قبیح است و فعل قبیح از خدای عادل صادر نمیشود مجملا امثال این آیات در قرآن ما از حد و احصاء بیرون است ذکر همه موجب تطویل است ولی عجب از قسیس که با همه اینها میگوید تابعان محمد بنا بر مضمون آیات قرآن گمان میبرند که گویا خدا تقاضای عدالت خود را منظور نداشته بلی کسیکه از مضمون کتابهای خود اطلاع ندارد از مضمون قرآن کجا اطلاع پیدا میکند قول اهل جبر از فرق اسلام برما تمام نیست چنانچه قول فرق مختلفه مسیحیین بر شما جماعت پروتستنت تمام نیست نقل عقاید سه فرقه از فرق مسیحیه در اینجا بجا است چرا که اینها ضد موافق تثلیث است اول موشیم مورخ در جلد اول از تاریخ خود گفته اینکه فرقه ابیونیه که در قرن اول بود اعتقاد مینمود که عیسی علیه السلام انسانست فقط متولد شده است از مریم و یوسف نجار و مثل سایر مردم و اطاعت شریعت موسویه منحصر در حق یهود فقط نیست بلکه بر غیر ایشان نیز واجب است و عمل باحکام الخباب ضروریست از برای حصول نجات و چون پولس منکر وجوب این عمل بود و با ایشان مخاصمت مینمود در این باب مخاصمت شدیده لهذا او را بدتر شدید مذمت مینمودند و تحریرات او را حقیر میشمردند تحقیر بلیغ انتهی و لاردنر مفسر در صفحهٔ (۳۷۰) از جلد دوم از تفسیر خود گفته که قدما ما را خبر دادند که خود پولس و رسائل او در نزد این فرقه مردود بود انتهی و بل در تاریخ خود در بیان حال این فرقه گفته که این فرقه تسلیم مینمود از کتب عهد عتیق توریه را فقط و نفرت مینمود از اسم داود و سلیمان و ارمیا و حزقیال علیهم السلام و از عهد جدید در نزد او انجیل متی بود و بس ولیکن این انجیل را نیز تحریف نموده بود در مواضع کثیره و دو باب اول را از این انجیل اخراج نموده بود انتهی و بل در تاریخ خود در بیان فرقهٔ مارسیونیه گفته که این فرقه اعتقاد مینمود که خدا دو تا است اول خالق خیر دوم خالق شر و میگفت که توریه و سایر کتب عهد عتیق از جانب خدای ثانی است و تمامش مخالف با عهد جدید است پس از آن گفته این فرقه اعتقاد مینمود که عیسی نازل جهنم شد بعد از موتش و نجات داد ارواح قابیل و اهل سدوم را از عذاب جهنم زیرا که ایشان در نزد او حاضر شدند و در جهنم باقی گذاشت ارواح هابیل و نوح و ابرهیم و صالحین دیگر را زیرا که ایشان مخالف فرقه اول بودند و اعتقاد مینمود که خالق عالم منحصر در الهی که مرسل عیسی است نیست و لذلک تسلیم نمیکرد که کتب عهد عتیق الهامیست و از عهد جدید همان انجیل لوقا را تسلیم مینمود و بس ولیکن دو باب اول را از این انجیل قبول نمیکرد و از رسائل پولس ده رساله قبول مینمود ولیکن هر چه مخالف خیالش بود مردود بود انتهی و لاردنر در مجلد ستم از تفسیر خود قول اکستائن را در بیان فرقه مانیکیز باین نحو نقل نموده است که این فرقه گوید خدائیکه توریه را بموسی داد و با انبیای بنی اسرائیل تکلم نمود خدا نبود بلکه شیطانی از شیاطین بود و تسلیم مینمود کتب عهد جدید را لیکن اقرار مینمود بوقوع الحاق در این کتابها و آنچه پسندیده بود در نزد او از این کتب میگرفت و ما بقی را ترک مینمود و بعضی کتب کاذبه را ترجیح میداد بر این کتابها و میگفت اینها کتب صادقه میباشند البته پس از آن لاردنر در مجلد مذکور گفت

اهل تاریخ اتفاق دارند که تمامی این فرقه کتب عهد عتیق را در هر وقت تسلیم نداشت و در اعمال از کلاس عقیدهٔ این فرقه با این نحو تحریر کرده شیطان خدعه کرد انبیای یهود را و شیطان با جناب موسی و انبیای بنی اسرائیل تکلم نمود و تمسک مینمودند (۱) از باب دهم از انجیل یوحنا اینکه مسیح در حق ایشان فرمود دزد و راهزن بودند انتهی ملخصاً و همین نحو است عقاید فرق دیگر از مسیحیین لیکن اکتفا نمودیم بر نقل مذاهب فرق ثلثه مذکوره بر وفق عدد تثلیث و حال گوئیم اقوال فرق ثلثه بر علمای پروتستنت حجت و تمام است یا نه اگر تمام است پس لازم است بر ایشان که باموری اعتقاد نمایند **اول** عیسی علیه السلام انسان فقط متولد شده است از یوسف نجار یعنی دارای ناسوت است و بی لاهوت و الوهیت ندارد مانند سایر مردم میباشد **دوم** اینکه عمل باحکام توریة ضرور و واجب است از برای حصول نجات **سیم** اینکه پولس شریر است **چهارم** رسائل او مردودند **پنجم** اینکه خدا دو تا است خالق خیر و خالق شر **ششم** ارواح قابیل و اهل سدوم نجات از برای ایشان حاصل شد از عذاب جهنم بعد از موت عیسی علیه السلام و ارواح هابیل و نوح و ابرهیم و صلحای قدما بعد از موت آنجناب نیز معذب بند **هفتم** اینکه ایشان مطیع شیطان بودند **هشتم** توریت و سایر کتب عهد عتیق از جانب شیطانند **نهم** اینکه کتب عهد جدید بلکه تحریف بوقوع تحریف زیادتی در آنها **یازدهم** اینکه بعضی کتب کاذب بصادقه میباشند البته و اگر تمام نیست اقوال این فرق بر علمای پروتستنت پس قول بعض فرق اسلامیه که قائل بجبر اند بر ما تمام نیست و حال آنکه جبریه از اهل اسلام نمیگویند خدا ظالم است بلکه میگویند هر چه خدا کند عین عدل است و اگر بخواهد مثلا انبیا را عذاب کند و اشقیا را رحمت ظلم نیست چرا که ظلم عبارت از تصرف است در مال غیر بدون اذن صاحب مال همه ما ها مملوک خدائیم یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید فی ملکه لیکن بحسب وعده رحم نمیکند مگر بر محسنین و عذاب نمیکند مگر مسیئین و ظالمین را پس ثابت و محقق گردید که قسیس جاهل و عوام است نفهمیده است که چه گفته است **شبههٔ هفدهم** در رد شفاعت حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم در صفحهٔ (۱۱۹) گوید و خود محمد هم مصدق چنین امری و عملی نگشته که در حضور خداوند کار مقدس کفارهٔ ذنوب و باعث عفو و رفع گناهان متابعان خود بوده باشد لهذا محمد را شفیع و باعث نجات دانستن امر خلاف و باطل است **الجواب** تو می بینی که ادعای قسیس مجرد از دلیل است و همان ادعا از برای اثبات عدم انصاف او کافی است و ما در باب پنجم از همین کتاب از کتابهای مسلم در نزد قسیس ثابت کردیم که آنجناب افضل الانبیاء و سید الرسل میباشد و در این مقام نیز گوئیم اگر مقصود قسیس از امر و عمل صفات کمالیست آنجناب دارای اخلاق عظیمه و اوصاف جزیله و کمالات علمیه و عملیه و محاسن راجعه بروح و بدن و نسب و وطن بود و در این موضع از کتابهای اهل اسلام نقل نمیکنیم از ابنای جنس خود قسیس نقل نموده و گوئیم اسپانهیمس مسیحی که از اشد اعدای آنسرور است و از جملهٔ طاعنین در حق او نیز گواراست لیکن اضطرارا اقرار کرده است که ذات نبی صلی الله علیه و اله و سلم دارای اکثر امور حسنه بود چنانچه قسیس سیل قول او را در مقدمهٔ ترجمهٔ قرآن در صفحه (۶) از نسخهٔ مطبوعهٔ ۱۸۳۶ نقل نموده و گفته است که آنجناب حسن الوجه بود و زکی بود و طریقهٔ او مرضیه و پسندیده بود و احسان بفقراء و مساکین عادت آنجناب بود و با هر مردم بخلق حسن رفتار میفرمود و در دفع دشمن شجاع بود و اسم خدا را بتعظیم بزرگ تعظیم مینمود و شدت صولت میفرمود بر مفترین و کسانیکه بری را تهمت میزدند و همچنین بر ضالین و قاتلین و اهل فضول و طامعین و شهود زور و در نزع چنین اشخاص تشدید بلیغی مینمود و اکثر وعظ او در صبر و جود و رحم و بر و احسان و تعظیم والدین و بزرگان و توقیر و تکریم ایشان بود و عابد و زاهد بود و ریاضات او در منتهای درجه بود انتهی کلامه نمیدانم عمل و کار عمده کدام است در نزد قسیس که غیر از اینها باشد و اگر مقصود از امر و عمل تحمل محن و مصائب و شدائد است در راه خدا مصائب و محن آنجناب از همه پیغمبران بیشتر بوده که علی الاتصال در صدمه و محنت و مشقت در راه خدا بود بخصوص در اول بعثت که چه صدمه ها و چه مصیبتها را در راه خدا متحمل شد بدن مبارکش را مجروح و دندان مبارکش را شهید کردند و اگر بخواهیم تمام محن و مصائب آنجناب را نقل کنیم مجلدات کافی نمیخواهد و آلام روحانی و تکذیبها و حرفهای زشت آنجناب بسیار شنید و هم زیاد در راه خدا متحمل شد هر یکی با عالمی برابر بود و آن بزرگوار بجهت علو قدر و نبوت و صفا و روحانیت از همه پیغمبران بیشتر متاذی میشدند و خاشاک در چشم با زخم پا شستن پا برابری نمیکند و مصائب اولاد و احفاد و اهل بیت و اسیری و قتل و نهب ایشان مصیبت خود آنسرور بود پس اقلا مصائبی که متحمل شد هزار یک آنها را جناب عیسی ندید و طاقت آنرا نداشت و مسئلهٔ مصلوبیت و مقتولیت جناب عیسی کذب است یقینا و سندی

نداردمگر همان اناجیل اربعه اینها هم محرّف و خرابند و سند متّصل بمصنّفین ندارند و پر از اغلاط و اختلافات میباشند یقیناً و هیچ عاقلی اینها را
سند نمیتوان از برای خود قرار نمیدهد بدون شبهه و اگر امروز این مسئله در میان شما مسیحیین بحدّ تواتر و ضرورت رسیده باز اعتبار ندارد
چرا که بالمآل باز منتهی میشود باین اناجیل اربعه مقطوع السّند و آن آیاتی را که از کتب عهد عتیق شاهد میآورید از برای اثبات این مسئله ابداً دلالت
بر مدّعای شما ندارند و مقصود انبیاء آنچه شما میفهمید یقیناً نبوده و همه اینمطالب در موضع مناسب از این کتاب ثابت شده و میشود الحاصل
پس اگر شفاعت بمعنی است اینمعنی آنجناب که شمّه اشاره شد و اگر بعلوّ مقام و ارتفاع درجه است در باب پنجم از همین کتاب ثابت و محقّق کردیم که
احدی از مخلوقات خدا مقام و درجه انزل و اردا ندارد و اگر هدایت بت پرستان و خراب کردن بتخانه‌هاست جناب عیسی علیه السّلام هیچ از این کارها نکرد
هیچ بتخانه را خراب ننمود و هیچ بت پرستی را هدایت نفرمود چرا که وعظ او از برای یهود بود و آنها بت پرست نبودند بلی کار عمده که کرد این بوده پول
صرّافان را در صحن هیکل پاشید و تغیّر کرده و گفت خانه پدر من از برای شما بازار نیست چنانچه در باب (۲) دوّم از انجیل یوحنّا رقم یافته است (۱۳)
و چون عید فصح یهود نزدیک بود عیسی باورشلیم رفت (۱۴) و در هیکل فروشندگان گاو و گوسفند و کبوتر و صرّافان نشسته یافت (۱۵) پس تازیانه
از ریسمان ساخته همه را با گاوان و گوسفندان از هیکل بیرون نمود و نقود صرّافان را ریخت و تختهای ایشانرا واژگون ساخت (۱۶) و بکبوتر فروشان
گفت اینها را از اینجا بیرون برید و خانه پدر مرا بیت التّجاره مسازید انتهی پس چرا حضرت رسول را شفیع و باعث نجات دانستن امر خلافست بلی اگر
مقصود قسّیس از کار و عمل عمده پاره کارها و عملهائیست که منتسب بانبیای بنی اسرائیل مینمایند مانند بت پرستی و گوساله پرستی و معبد از برای
بتها بنا کردن و با دختر خود زنا نمودن و همچنین با زن شوهردار زنا کردن و شوهر او را بحیله کشتن و سه سال و نیم منکشف العوره راه رفتن و بزن
زانیه عاشق شدن و سیصد و نود روز نان را با فضله حیوان خوردن و آب را در عروسی قانای جلیل مبدّل بشراب کردن و شراب خوردن و با زنهای زانیه
مخالطه نمودن و مانند پطرس از حضرت عیسی برائت جستن و بر آنجناب لعنت کردن و مانند پولس جناب عیسی را ملعون دانستن و امثال ذلک از قبایح
پس اگر شفیع باید دارای امثال این اوصاف باشد الحقّ والانصاف آنجناب دارای این اوصاف نبوده پس بنا بر این شفیع المذنبین نخواهد بود و اگر شفیع
باید کامل در قوّهٔ علمیّه و عملیّه باشد و متّصف باوصاف جمیله و اخلاق جزیله باشد دشمنانش نیز اقرار دارند که آنجناب چنین بود پس چرا آنجناب را شفیع
باعث نجات ندانستن امر خلاف و باطل است پس معلوم شد که قسّیس منظوری ندارد مگر بحث و جدل و مغالطه عوام **شبههٔ هجدهم** در صفحه
(۱۱۹) و (۱۲۰) گفته است نظر بمضامین اکثر احادیث محمّد شفیع کلّ مردم است ولی احادیث بسیار مخالف یکدیگرند که آنها را حجّت قاطع نمیتوانند
ساخت و نقیض قرآن و قول خود محمّد نیز میباشند که بنابر آن خود بگناه خود معترف بوده پس در صورتیکه محمّد گنهکار است دیگر چگونه امکان
دارد که شفیع گنهکاران باشد و آیات قرآنی که دلالت بگنهکاری محمّد نموده مطالب مزبور از مضمون آنها معلوم و ثابت میگردد اینهاست چنانکه
در سورهٔ الضّحی مسطور گشته که وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى یعنی و یافت ترا گمراه پس هدایت کرد و همچنین در سورهٔ المؤمن مرقومست که اِسْتَغْفِرْ
لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ یعنی از برای گناه خود طلب عفو نما و برب خود شام و صباح حمد کن و در سورهٔ القتال مذکور گشته که
اِسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ یعنی برای گناه خود و برای مؤمنان و مؤمنه‌ها طلب استغفار نما و همچنین در سورهٔ الفتح نوشته شده
اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ یعنی اینک ما بتو فتح عیان بیان کردیم که خدا گناه ماضی و مستقبل ترا عفو
نماید و هرچند که بعضی علما و مفسّرین جهة ثبوت گمان خود که گویا از محمّد گناهی بوقوع نپیوسته از راه تعصّب میگویند بعد اینمطالب بنا بر زعم خود تد
کرده و بعضی دعاها از کتب سنّی و شیعه از جهة اثبات مدّعای خود نقل کرده است انتهی بالفاظ خود قسّیس بنحو تلخیص **الجواب** مخفی نماند که ما جواب
قسّیس را در جواب از طعن چهارم از فصل دوّم از باب پنجم از همین کتاب بوضوح تمام نوشته‌ایم و همچنین در جواب از شبههٔ چهارم از فصل دوّم از
باب هفتم از همین کتاب هر کس این دو موضع مسطور را بخواند مطلب در کمال وضوح از برای او واضح و آشکار خواهد گشت مع هذا در اینموضع نیز گوئیم
اوّلاً آنکه گفته است که احادیث نقد مخالف است که حجّت نیست و نقیض قرآن و قول پیغمبر است اینها کلمات عوام فریبست که علمای نصاری دارند
و چون بانی مینمایند اگر قسّیس اطّلاع از کتب مسلمین میداشت استدلال بکتاب گلستان نمیکرد و آنرا سند بر مسلمین نمیدانست مگر مسلمین طرق اسناد لشان
بر اخبار افواهی بیسند است و ایمانشان از اخبار و احاد ناس و اخبار افواهی است تا بنای عقاید دینی را بر هر قولی و بر هر حرفی گذارده اند مانند مسیحیین

کرابداً از معصوم چیزی در دست ندارند و نه کتابی از خدا و نه سنت معتبر از حضرت عیسی و بنای دینشان بر کاغذهائیستکه کشیشها
بعد بکر نوشته اند که جمع کردند از پی بضاعتی بنای دین را بر آنها گذاشته اند و اینها را چاپ کرده اسمشانرا کتب مقدسه گذاشته اند
و ما در باب اول و دوم از همین کتاب اثبات نمودیم که این کتابها سند ندارند اولاً و محرفند ثانیاً و الهامی نیستند ثالثاً غلطند رابعاً و مملو
از اختلاف معنوی میباشند خامساً و منسوخند سادساً و جناب عیسی و حواریین از این کتابها خبر ندارند یقیناً پس اینها و امنای دین دانستن
کار خردمندان نیست مجملاً امنای دین مسلمین بر اخبار آحاد نیست بلکه اعتبار در نزد اهل اسلام باحادیث صحیحه معتبره مرویه در کتب صحاح است
و حدیث غیر معتبر و مرویه در کتاب غیر صحیح در مقام علم و عمل معتبر نمیدانند و در احادیث صحیحه هم تعارضی نیست ضعیف با معتبر معارضه نمیکند
چنانچه زیاده بر هفتاد انجیل ضعیف که در قرن اول بودند فعلاً نیز بعضی از اجزاء ایشان باقی است در نزد مسیحیین معارضه نمیکند با این اناجیل
اربعه و اختلافی که در میان احادیث صحیحه پیدا میشود در حقیقت اختلاف نیست چرا که غالباً بادنی تاویل مرتفع میگردد و این اختلاف مانند اختلافی
در کتب مقدسه ایشان تاکنون یافت میشود نیست چنانچه زیاده بر یکصد و بیست اختلاف را در باب اول از همین کتاب خواهی دانست و اگر خواسته باشیم
نقل نمائیم از کتب مقبوله ایشان هم اختلافات نیز که مانند اختلافی باشند که ایشان از برای احادیث صحیحه اثبات مینمایند که از بیست از ابواب کتب
مقدسه ایشان خالی از این اختلاف باشند و اتفاقیکه در نزد علمای پروتستنت مسمی بملاحده هستند بسیاری از این اختلافاترا از کتب مقدسه
استخراج کرده اند و نقل نموده و استهزاء بر آنها کرده اند هر کسی خواسته باشد رجوع کند بکتب ملاحده فرنکستان و ما نیز بیچاره اختلافرا از کتاب
جان کلارک المطبوع سنه ۱۸۳۹ در لندن و کتاب اکیهوموا المطبوع سنه ۱۸۱۳ ایضاً در لندن در اواخر باب هفتم از همین کتاب نقل نموده ایم دیگر
تکرار در اینجا لازم نیست و اگر خواهی مطلب را بفهمی بآنجا رجوع کن و همچنین در مواضع دیگر از این کتاب نیز اختلافات کثیره کتب مقدسه را اخراج
نموده ایم الحاصل مناط مذهب شیعه در امور دین احادیث ضعیفه نیست بلکه اولاً ضروریات اسلام است از رسول صلی الله علیه و آله که بر هر چیز آنرا مقدم میدانند
و ان ضروریات خطا و اشتباه و سهو و غلط بر نمیدارد و دوم کتاب خداست جل شانه و کتاب ما کتاب شما نیست چنانچه در باب ششم اینمطلب ثابت
و محقق گردید تاریخ متی و مرقس و لوقا و یوحنا نیست بلکه قول و کلام خداست بعینه و آنرا بر عربیت باقی گذارده ایم و همان لفظ خدا را می
خوانیم و از او بمطالب خود استدلال مینمائیم و خود در فن تحصیل عربیت و فهم کتاب میکنیم نه اینکه کتاب خدا را بلغت خود بیاوریم چرا که هر کسیکه
شعور دارد میداند هر لغتی که بلغت دیگر تفسیر شد فاسد میشود و آن نکاتیکه گوینده در کلام خود در آن لغت گذارده بود و معنیهائیکه
قصد کرده بود از میان میرود و بسا کلامیکه در زبانی سه چهار معنی احتمال است چون بلغت دیگر میرود آن احتمالات را نمیدهد و شاید
مترجم یک وجه آنرا میفهمد و آن وجه را بلغت دیگر تعبیر میکند و آن وجه شاید مقصود نبوده و آن وجهی که مقصود بود از دست میرود
و شما مسیحیین ابداً کلمات مسیح را ندیده اید و نشنیده اید چرا که ما در باب پنجم از همین کتاب ثابت کردیم که جناب عیسی عبرانی و عبرانی زاده بود
و در میان عبرانیین تربیت یافته بود و از برای ایشان وعظ مینمود و بزبان ایشان تکلم میفرمود و نه بزبانهای دیگر و شما ابداً کلمات انجیل را
ندیده اید و نشنیده اید و این اناجیل اربعه کلام مسیح نیستند بالقطع و الیقین باری سند دین ما قرآن است و ضروریات دین اسلام و تواتر
رسول خدا و ائمه معصومین است که بتواتر ثابت شده باشد یا قرائن قطعیه با آن باشد قطعاً بدانیم که از خدا یا رسول یا امام معصوم صلوات الله علیهم
گفته اند بعد که لفظش باین استحکام ثابت شد آنوقت ما معنی را از آن لفظ که بضرورت یا تواتر یا قرائن قطعیه یا ادله عقلیه قطعیه ثابت میشود به
آن عمل میکنیم و اگر اخبار مختلفه برسد هر یکی که موافق کتاب خدا یا ضروریات اسلام یا سنت متواتره باشد میگیریم و آن دیگریرا ترک میکنیم و چه بسیار از اخبار
در میان ما هست که محل اعتماد نیست و عمل بآن نمیکنیم بلکه آنها از احادیثی چنانیکه میدانیم پس استدلال بقیاس با اخبار مختلفه چه فائده دارد کجا علم رجال نوشته
تا صحیح و سقیم از یکدیگر تمیز بدهد که بدان و اسطه قدح در دین اسلام کند مجملاً در میان اخبار صحیحه ما نیست فهم اختلاف از فهم خلاف است و در رساله
عقاید صدوق علیه الرحمه باین نحو تقریر یافته است باب الاعتقاد فی الحدیثین المختلفین قال الشیخ رحمه الله اعتقادنا فی الاخبار الصحیحة عن الائمة علیهم السلام انها موافقة
لکتاب الله متفقة المعانی غیر مختلفة لانها مأخوذة من طریق الوحی عن الله سبحانه و لو کانت من عند غیر الله لکانت مختلفة و لا یکون اختلاف ظواهر
الاخبار الا لعلل مختلفة مثل ما جاء فی کفارة الظهار عتق رقبة و جاء فی خبر آخر صیام شهرین متتابعین و جاء فی خبر آخر اطعام ستین مسکیناً

کلّها صحیحة فالصیام لمن لم یجد العتق والاطعام لمن لم یستطع الصیام وقد روی انه یتصدق بما یطیق وذلک محمول علی من لم یقدر
الاطعام ومنها ما یقوم کل واحد منها مقام الآخر مثل ما جاء فی کفارة الیمین اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم او کسوتهم
او تحریر رقبة ومن لم یجد فصیام ثلثة ایام فاذا ورد فی کفارة الیمین ثلثة اخبار احدها الاطعام وثانیها الکسوة وثالثها تحریر رقبة کان ذلک
عند الجهال مختلفا ولیس بمختلف بل کل واحدة من هذه الکفارات تقوم مقام الاخری انتهی بالفاظه حاصل مضمون این کلمات بفارسی چنین باشد
که شیخ علی الله مقامه فرموده اند اعتقاد ما در اخبار صحیحه از ائمه علیهم السلام اینکه آنها موافقند با کتاب خدا و متفق اند از جهت معنی و غیر مختلفند چرا که آنها
مأخوذ اند از طریق وحی از خدا سبحانه و تعالی و هرگاه از جانب غیر خدا بود هر آینه مختلف میشد و اختلاف ظواهر اخبار نمیباشد مگر بعلتهای
مختلفه مثل اینچیزیکه آمده در کفاره ظهار آزاد کردن بنده و در خبر دیگر آمده روزه دو ماه متوالی و در خبر دیگر آمده اطعام شصت مسکین و همه
اینها صحیح است روزه از برای کسی است که عاجز از عتق باشد و اطعام شصت مسکین از برای کسیستکه قادر بر روزه نباشد و روایتی وارد شده است که
او تصدق میکند بچیزیکه مقدور او باشد و طاقت آنرا داشته باشد و اینخبر محمول است بر کسیکه قادر بر اطعام شصت مسکین نباشد و از آن جمله اخبار
قائم مقام همدیگرند مانند اینچیزیکه در کفاره یمین آمده اطعام ده مسکین از اوسط آنچیزیکه اهل خود را اطعام میکنید و یا کسوه ایشان و یا آزاد
کردن بنده و هر کسیکه قادر نشد روزه سه روز است پس زمانیکه وارد شود در کفاره یمین سه خبر یکی از آنها اطعام دوم کسوه سیم تحریر رقبه و این
در نزد اهل جهل مختلف است و حال آنکه مختلف نیست بلکه هر کدام از این کفارات قائم مقام دیگری میشوند پس اختلاف مابین اخبار صحیحه از این قبیل است
شخص جاهل وقتیکه اینقسم اخبار را دید البته خواهد گفت که اخبار اهل اسلام با همدیگر اختلاف دارند و حال آنکه نفهمیده است مظنون حقیر ظن
قوی اینکه قسّیس ابدا از این عوالم خبر ندارد بلکه عین الحیوة ندارد و بلکه گلستان دیگر از اخبار و فقهیه اسلام چه اطلاعی دارد و اما جواب از اینکه گفته است
پیغمبر خود اقرار بگناه خود داشته تا آخر اگر قسّیس عالم میبود میدانست از اینجا نبوت آنجناب را بفهمد کسی میباید در میان قومی و ادعای نبوت میکند اگر
حیله باز بود بجهة عمر طلب باشد پیغمبری میکرد هرگز اقرار بگناه نمینمود و حال آنکه از طرف دیگر بگوید کل پیغمبران معصوم بودند و من هم معصومم و این
قول بتواتر از او رسیده است نه باخبار آحاد و اگر شما در وجود ایران و حال آنکه ندیده باشید میتوانید شک کنید ما هم در اینکه مذهب پیغمبر ما عصمت
پیغمبران و عصمت خود شراست شک میکنیم و ثبوت قول نبی از تواتر و اتفاق امت معلوم میشود بشرط اینکه این قول در جمیع طبقات متواتر باشد نه
مانند تواتر مصلوبیت و مقتولیت جناب مسیح که بالمآل بشخص مجهولی منتهی میشود که وثاقتش هم معلوم نیست پس میشود که شخص کتابی بیاید و بگوید
که من پیغمبرم و معصوم و از آنطرف اقرار بگناهان زیاده از حد بکند حاشا و کلا بلکه هیچ عاقلی چنین کاری نمیکند و حال آنکه آنجناب اعقل ناس بود
حتّی در نزد خود قسّیس پس معلوم است که اقرار او نیز بگناهان معنی دیگر دارد آنمعنا را باید فهمید که مقصود از آیات قرآنیه و اخبار
صحیحه و علمای کبار ما وجوه شتّی در این باب ذکر و بیان نموده اند و وجهی اقوی بهاء الدین علی بن عیسی اربلی جامع کتاب کشف الغمه در کتاب مذکور
گوید که انبیاء و ائمه علیهم السلام بر وجهی سلوک پیدا کرده اند که جمیع اوقات عمر عزیز ایشان مستغرق یاد خدا بود و چنانچه لحظه دلهای خود را از آن فارغ
نمیداشته اند و خواطرهای ایشان متعلق بملاء اعلی و مربوط بعالم بالا بود و ایشان همیشه حق را در نظر بصیرت خود داشته در مراقبت و مواصلت
او بسر میبردند چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند اعبد الله کانک تراه فان لم تره فانه یراک یعنی بعبادت خدای قیام نمای چنانکه
گویا او را می بینی چه اگر تو او را نمی بینی بدرستیکه او ترا میبیند پس چون از این مرتبه رفیعه فرود می آمدند و مشغول بکار دیگر میگردیدند از امور دیگر
لازمه زندگانی مثل خوردن و آشامیدن حلال و یا مثل آن از امور مباح این را پیش خود گناه بزرگ میشمردند و خطای عظیمی میدانسته اند
در حال در مقام استغفار از آن در می آمدند و آمرزش آنرا از خدای خود میخواستند نمی بینی بعضی خدّام و بندگان دنیا اگر در جائیکه نظر
صاحب ایشان بدیشان باشد و دانند که صاحب ایشان ایشانرا می بیند لحظه با کل یا شرب یا جماع مشغول شوند در نظر مردم گناهکار و مستحق
ملامت مینمایند پس چه گمان داری گاهی که این امر بصاحب همه صاحبان و مالک جمیع مالکان واقع شود و باین اشاره است کلام حضرت رسول
علیه السلام که انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة و قوله علیه السلام حسنات الابرار سیئات المقربین این بود خلاصه کلام
صاحب کشف الغمه دوّم اینکه الله جل شانه رب و خالق است و خلق کلهم مربوب و مخلوق اند پس هر چه صادر میشود از حضرت رب خالق در حق

عبد مربوب مخلوق از خطاب و عتاب و استعلا آن ناجمل است و بمقتضای مالکیت و خالقیت میباشد و همچنین هر چه صادر میشود از عباد
از ادعیه و تضرع و ابتهال بحضرت ذو الجلال این نیز با موقع است و بمقتضای مخلوقیت و عبودیت و انبیاء علیهم السلام بندگان خالص خدا میباشند
پس ایشان احق و سزاوارند از غیر ایشان بمناجات و استغفار و حمل بر معنی حقیقی در هر موضعی از امثال این مواضع در کلام الله و ادعیه انبیاء
علیهم السلام و تضرعات و مناجات ایشان خطا و ضلالت است و شواهد اینها بسیار است در کتب عهدین بخصوص در زبور و ما بعضی از آن شواهد
در این موضع نقل مینمائیم اول در باب دهم از انجیل مرقس و باب هجدهم از انجیل لوقا باین نحو رقم یافته است (۱۸) وَبوُقره خمن دیشن ومری
اِلِه مَلبن طا وامودی عودن دیا رنخی دل آبد (۱۹) امر اِلِه یشوع قمودی نقرابی ونطا ولیت طاواشووق منح آلَه یعنی و
یکی از رؤسا از وی سؤال نموده گفت ای استاد نیکو چکنم تا حیوة جاوید را وارث گردم عیسی ویرا گفت از بهر چه مرا نیکو میگوئی و حال آنکه هیچ
کس نیکو نیست جز یکی که خدا باشد انتهی بعبارات لوقا پس اگر لفظ لیت طاوا در این موضع حمل بر حقیقت شود لازم میاید که عیسی نیکو نباشد وقتی
که نیکو نشد لابد باید بد باشد حال اگر مسلمین بگویند که موافق انجیل شما عیسی علیه السلام مرد صالح نبود بلکه طالح و بد بود ادعای شما عصمت را در حق
آنجناب خلاف قول خود او ست شما در جواب چه خواهید گفت غیر از اینکه شما تأویل کنید و بگوئید از شدت تواضع بود و با اینکه مقام تمام
بود که چنین بفرماید و مسلمین نیز گویند این آیات در نزد ما مؤول اند از شدت اخلاص و عبودیت آنجناب بود که استغفار میکرد و الا گنه
کار نبود یقیناً چنانچه شما در باب عیسی میگوئید و سوای این آیات و سایر آیاتیکه مانند اینهاست بیست و دوم زبور (۲۲) باین نحو نوشته شده است
(۱) الهی الهی من خدایا من از معاونت من و از کلمات فریاد من دور شده چرا مرا واگذاشتی (۲) الهی الهی من وقت روز فریاد مینمایم و مرا استجابت
نمیفرمائی و نیز در شب مرا خاموشی نیست و چون این آیات این زبور راجع بسوی عیسی علیه السلام میباشند بنا بر زعم اهل تثلیث پس قائل این کلمات
عیسی علیه السلام است در نزد ایشان ریشم آیه (۴۶) از باب بیست و هفتم از انجیل متی باین نحو مسطور گشته (۴۶) و نزدیک بساعت نهم عیسی
باواز بلند صدا زده گفت ایلی ایلی لما شبقتنی یعنی الهی الهی چرا مرا ترک کردی چهارم در باب اول از انجیل مرقس باین نحو رقم شده است
(۴) یحیی در بیابان تعمید همی داد و بجهت آمرزش گناهان بتعمید توبه موعظه مینمود (۵) و تمامی مرز و بوم یهودیه و جمیع سکنه اورشلیم
نزد وی بیرون شدند و بگناهان خود معترف شده در رود اردن از او تعمید می یافتند (۹) و در آن ایام عیسی از ناصره جلیل آمده در اردن
از یحیی تعمید یافت انتهی مؤلف گوید این تعمید تعمید توبه و مغفرت گناهان بوده چنانچه مرقس در آیه چهارم و پنجم تصریح نموده پس عیسی
گناهکار بوده و توبه کرد پس اعتماد بشفاعت او خلاف و باطل است مدیون ضامن مدیون دیگر نمیشود موافق قول خود قسیس و در آیه (۱۱) از باب
سیم از انجیل متی از قول یحیی باین نحو نوشته شده است (۱۱) من شما را با آب تعمید میدهم بجهت توبه الخ و در آیه (۲۴) از باب سیزدهم از کتاب اعمال
باین نحو تحریر گردیده (۲۴) چون یحیی پیش از آمدن او تمامی قوم اسرائیل را بتعمید توبه موعظه نموده بود و آیه (۴) از باب نوزدهم ایضا از کتاب
اعمال باین نحو رقم شده است (۴) پولس گفت یحیی البته تعمید توبه داد الخ پس تمامی این آیات دلالت دارند بر اینکه این تعمید تعمید توبه بوده از
برای آمرزش گناهان و تعمید یافتن جناب مسیح از یحیی علیهما السلام مسلم است بنا بر نص اناجیل پس لازم میاید که قبول نمائیم اعتراف مسیح را بگناهان خود
و توبه کردن او از آنها چرا که حقیقت این تعمید غیر از این نبود و در باب ششم از انجیل متی دعائیکه عیسی علیه السلام آنرا تعلیم شاگردهای خود نمود
باین نحو عیان و بیان گشته است (۱۱) وَشوُوُق لَن خَوبَین دَخی داوپ اخنَن شبقلاً لِدَیِن دَرَن دَلا ماوِدیت لَن لجور آبالا پاصِی لَن مِن
بیشَ یعنی (۱۲) و گناهان ما را ببخش چنانکه ما نیز قرضداران خود را می بخشیم (۱۳) و ما را در آزمایش میاور بلکه از شریر ما را رهائی ده الخ مخفی
نماند که خوب در این لغت مثل حوب است در لغت عرب و آن بمعنی گناه است نه قرض خوبین یعنی گناهان ما نه اینکه قرضهای ما و بعضی از مترجمین
فارسیه خوبن را بمعنی قرضهای ما ترجمه کرده اند غلط و خلاف است و ظاهر اینکه عیسی علیه السلام نماز برای تعلیم شاگردها نمود خودش هم نمیخواند
و از موضعی از مواضع این انجیل ثابت نشده است که عیسی این نماز را نمیخواند و از این انجیل معلوم است که عیسی کثیر الصلوة بود پس لازم میاید
که عیسی چند هزار مرتبه گفته باشد گناهان ما را ببامرز و عصمت از گناه اگرچه از شروط نبوت نیست در نزد اهل تثلیث لیکن ایشان مدعی عصمت اند
در حق عیسی علیه السلام خاصه باعتبار ناسوت ایضا و عیسی علیه السلام باین اعتبار در نزد ایشان صالح و مقبول خدا و در پیش نجمله‌ها (۱) از بهر چه مرا

نیکو کنی (۲) ای خدای من خدا یمن از معاونت من دور شده چرا مرا واگذاشتی (۳) روز فریاد مینمایم و مرا استجابت نمیفرمائی (۴) گناهان ما را بیامرز (۵) الهی الهی چرا مرا ترک کردی محمول بر معانی حقیقیهٔ ظاهریه نخواهند بود در نزد اهل تثلیث والا لازم میاید که مسیح صالح نباشد بلکه متروک خدا و بعید از خلاص و غیر مستجاب الدعوه خاطی و گنهکار باشد پس لابد اند از اینکه گویند این تضرعات بمقتضای مخلوقیت و مربوبیت باعتبار ناسوت بوده ما هم میگوئیم استغفار خاتم الانبیاء و ائمه باعتبار مخلوقیت و مربوبیت بوده نه اینکه گنهکار و مذنب بوده اند **پنجم** در زبور (۵۳) باین نحو عیان و بیان گشته است (۲) خدا از آسمانها بر بنی آدم نگریست تا اینکه ببیند که آیا حکمت پیشه هست که جویای خدا باشد (۳) همگی ایشان تمام گمراه و عفن شده نیکو کننده نیست بلکه احدی نیست **ششم** در باب پنجاه و نهم از کتاب شعیا باین نحو مرقوم یافته (۹) از آن سبب حکم از ما دور شده و صداقت بما نرسیده است منتظر نور بودیم و اینک ظلمت (منتظر) روشنائی بودیم و در تاریکی گردش مینمائیم (۱۰) دیوارها را مثل کوران لمس مینمائیم بلکه مانند بیچشمان لمس نموده در وقت ظهر مثل شب لغزش مینمائیم و در میان عشرت کنندگان مثل مردگانیم (۱۱) همگی ماها مثل خرسها نباح میکشیم و مانند کبوترها بشدت ناله میزنیم منتظر حکم میباشیم اما وجود ندارد و (منتظر) خلاصی لیکن از ما دور است (۱۲) زیرا که معصیتهای ما در حضور تو بسیار است و گناهان ما بر ضد ما شهادت میدهد چونکه معصیتهای ما با ما بند و نسبت گناهان ما انها را اعتراف مینمائیم (۱۳) هنگامیکه بخداوند عاصی و کاذب شده از خدای خود قهقری نمودیم بظلم و بغی تکلم نمودیم و از کلمات کذب آبستن شده از دل بیرون دادیم (۱۴) انصاف باز پس کردیده صداقت دور میایستد زیرا حق در چهار سوها لغزش مینماید و انصاف بداخل شدن قادر نیست و حق ضایع شده است و دوری ورزنده از بدی غارت میشود پس خداوند ملاحظه فرموده و در نظرش ناخوش آمد که عدل وجود ندارد انتهی **هفتم** در باب (۶۴) از کتاب اشعیا ایضا باین نحو محرر کردیده (۶) و تمامی ماها مثل چیز پلید گردیده ایم و همگی اعمال صداقت ما مثل لته حیض است و جمیع ما مثل برگ پژمرده گردیده ایم و گناهان ما مثل باد از میان برمیدارد (۷) و احدی نیست که باسمت استدعا نموده خویشتن را برای متمسک شدن بتو برانگیزاند بجهت اینکه روی خود را از ما مستور ساخته بسبب گناهان ما ما را گداختی انتهی بدون شک و شبهه بسیار از صلحا موجود بودند در زمان داود علیه السلام مثل ناثان نبی و غیر آن و هر چند که فرض نمائیم که ایشان معصوم نبودند بنا بر زعم اهل تثلیث تا بلا ریب ایشان مصداق این چهارم زبور نبودند که مذکور کردید و ایضا در عبارات شعیا علیه السلام صیغه متکلم مع الغیر واقع کردیده و اشعیاء و غیر او از انبیای عهد و صلحای زمان او هر چند که معصوم نبودند لیکن ایشان مصداق این عبارات مصرحه در این باب نبودند قطعا پس عبارات زبور و کلمات شعیا محمول بر معانی حقیقیه ظاهره نخواهند بود پس لابد است از قول باینکه این تضرعات بمقتضای مربوبیت و عبودیت بوده اند و همچنین در باب نهم از کتاب دانیال و باب سیم و پنجم از مناجات ارمیاه و باب چهارم از رساله اول پطرس نظایر اینها واقع کردیده **سیم** وقوع مجاز در کلام الله و کلام انبیا بسیار است چنانچه در مقدمه باب سیم بما لامزید علیه خواهی دانست انشاء الله **چهارم** بسا هست که مقصود از دعا تعبد محض است مانند قوله تعالی رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ اعطای موعود بر حق تعالی واجب است مع ذلک ما دعا کنیم و با اینکه مع ذلک ما را امر بطلب نموده است چه ضرر دارد مامور شدن پیغمبر باستغفار نیز از این قبیل باشد و مانند قول حقتعالی رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ با وجود اینکه میدانیم که خدا حکم نخواهد کرد مگر بحق مع ذلک ابتدعا امر کنیم چون وجوه مذکوره را دانستی گوئیم که استغفار طلب غفران است و غفران ستر بر قبیح است و این ستر بر دو قسم متصور میشود اول بعصمت از ارتکاب قبیح چرا که کسیکه معصوم است قبایح هوا برا و مستور است و دوم ستر بعد از وجود است پس غفران در آیه دوم و سیم بمعنی وجه اول است در حق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در آیه سیم بوجه ثانی است در حق مؤمنین و مؤمنات و با اینکه مقصود از امر باستغفار در حق پیغمبر مختار علیه سلام الله الملک الغفار تعبد محض است چنانچه در پیش دانستی و با اینکه مقصود از امر این بوده که استغفار مسنون باشد در میان امت پس استغفار پیغمبر از بابت تعلیم امت بوده و با اینکه مضاف در آیتین محذوف است و تقدیر در آیه دوم فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِ أُمَّتِكَ و در آیه سیم فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِ أَهْلِ بَيْتِكَ مِنَ الْعَبِيدِ وَالْأَزْوَاجِ وَلِذَنْبِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الَّذِينَ لَيْسُوا مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ پس بعید نیست در ذکر مؤمنین و مؤمنات و حذف مضاف کثیر و شایع است در لغت عرب و در کتب مقدسه اهل کتاب نیز و شواهد این مطلب بسیار است لیکن ما قدری از آنها را ذکر میکنیم در این موضع **شاهد اول** آیه (۲۱) از مزمور (۷۸) باین نحو عیان و بیان گشته است بُتْ وَه شِمْعَل مارنا وکربیلی ونوردیثل نجی بیعقوب واوپ کر بسفل بیراثیل بعض (۲۱) پس خداوند شنیده غضبناک شد و بیعقوب آتش

مشتعل شد و هم با اسرائیل غضب متصاعد شد پس در این باب هر دو موضع مضاف حذف شده والا لازم میآید که یعقوب آتش گرفته باشد
و با اسرائیل غضب متصاعد شده باشد پس مقصود بنی یعقوب و بنی اسرائیل‌اند پس لفظ بنی از اول یعقوب و اسرائیل محذوف است **شاهد دوم**
در آیه (۴) از باب هفدهم از کتاب اشعیا به این نحو عیان و بیان گشته است (۴) وَهَیَه بَیُّوم هَهُو یِدَّل کبُود یعقُوب و مِشمَن
بِسَرُو یِرزِه یعنی (۴) و در آن روز واقع میشود که شوکت یعقوب رکیک شده فربهی جسدش تبدیل بلاغری میگردد در اینموضع نیز
مقصود آل یعقوب‌اند که شوکت ایشان رکیک شده و فربهی جسد ایشان تبدیل بلاغری گردید و قول باینکه مضاف در اینموضع واجب است **شاهد سیم**
در باب (۴۳) از کتاب اشعیا ایضا به این نحو عیان و بیان گشته است (۲۲) وَلا اُتی قَرَاتَ یعقُوب کی یَگَعتَ بی یِسرائیل یعنی (۲۲)
اما ای یعقوب مرا استدعا نکردی بلکه از من ای اسرائیل به تنگ آمدی در این آیه نیز حذف مضاف در دو موضع واجب است والا لازم میآید که یعقوب
خدا را استدعا نموده و اسرائیل از خدا بتنگ آمده باشد **شاهد چهارم** در آیه (۲۸) از باب مسطور از کتاب اشعیا ایضا به این نحو مسطور
گردیده (۲۸) بانیجهة من سروران قدس را غیر مقدس نموده یعقوب را محروم و اسرائیل را بملامت تسلیم کردم در اینموضع نیز در دو جا مضاف حذف
شده اینست و هشتم که نوشته شد موافق است با ترجمه مطبوعه ۱۸۵۶ و این ترجمه غلط است و ترجمه صحیح اینست که یعقوب مرتد و اسرائیل نجس است
و مقصود ما تصحیح ترجمه‌های ایشان نیست بلکه مقصود استشهاد است بمدعای خود در هر صورت مدعای ما ثابت است **شاهد پنجم** در باب (۳)
سیم از کتاب ارمیا به این نحو مرقوم یافته (۶) و در روزهای یوشیاه ملک خداوند بمن فرمود که آیا آنچه که اسرائیل گمراه نمود دیده که او بفراز هر کوه
بلند و در زیر هر درخت سبز گردش در آنجاها زنا میکرد در اینجا نیز حذف مضاف واجب است والا لازم میآید که اسرائیل زانی باشد (۷) که بعد
از نمودنش تمامی این کارها را من گفتم که بمن برگرد اما بر نگردید و خائنه یهودیه خواهر خائنه‌اش این را دید (۸) و بعد از آنکه اسرائیلیه گمراه را
رها دادم و طلاقنامه‌اش را بسبب اعمال فاحشه که مرتکب آن گردیده بود باو سپردم دیدم که یهودیه خواهر خائنه‌اش وهم او روانه شده مرتکب زنا شد
(۱۱) و نیز خداوند بمن فرمود که اسرائیلیه گمراه خویشتن را از یهودیه خائنه اصدق نموده است (۱۲) ای اسرائیلیه گمراه شده خداوند میفرماید
که رجوع نما که غضب خود را بر شما نازل نخواهم گردانید (۱۳) نهایت بگناهت اعتراف نما که بخداوند خدایت عاصی شدی و در راههایت در میان
بیگانگان زیر هر درخت سبز هرزه گرده شدی و خداوند میفرماید که بقول من گوش ندادید **شاهد ششم** در باب (۴) از کتاب هوشع به این
نحو نوشته شده است (۱۵) ای اسرائیل اگر تو زنا نمائی باری یهودا اثم نکرده الخ (۱۶) از اینکه اسرائیل مانند گاو معاند عناد میورزند الخ (۱۷) افرائیم
با اصنام خود ملصق است و یرا رها دهید (۱۸) شراب ایشان تغییر یافته پیوسته بزناکاری مشغول‌اند **شاهد هفتم** در باب (۸) ایضا از
کتاب هوشع به این نحو عیان و بیان گشته (۳) اسرائیل خیریت را از خود دور نموده است پس دشمن او را خواهد دوانید (۸) اسرائیل بلعیده میشود
حال در میان طوایف مثل ظرف نجس گردیده‌اند (۱۱) چونکه اسرائیل مذبح را جهة عصیان نمودن زیاد کرده است الخ (۱۴) زیرا که اسرائیل خالق
خود را فراموش کرده پس در تمامی اینعبارات حذف مضاف واجب است والا لازم می‌آید که تمامی این عیوبات که در این آیات مذکورند بگردن یعقوب
علیه‌السلام وارد شوند از قبیل زنا در زیر هر درختی و قتل و فراموشی خالق و غیر ذلک و چون مطلب در کمال وضوح است لهذا احتیاج بشرح و بیان نمی
باشد و اگر بخواهیم تمامی شواهد مدعا را ذکر نمائیم یک کتاب بزرگ علیحده میشود پس ثابت و محقق گردید که مقصود گناه خود حضرت رسول صلعم
نبوده و نیست بلکه مقصود چیز دیگر است اشهر و اظهر در نزد مفسرین و محدثین آنستکه گناه امت است چنانچه در مجمع البیان در تفسیر لِیَغفِرَ لَکَ
اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ از حضرت صادق علیه‌السلام که انه سئل عن هذه الآیه فقال ما کان له ذنب ولا هم بذنب ولکن الله
حمله ذنوب شیعته ثم غفرها له و ایضا در مجمع عنه انه سئل عنها فقال والله ما کان له ذنب ولکن الله سبحانه ضمن له ان یغفر ذنوب
شیعة علی ما تقدم من ذنبهم و ما تأخر مجملا از این احادیث و سایرین که امثال اینهایند مقصود گناه امت است و مضاف در اینجا محذوف است
چنانچه ما در پیش گفتیم نصاری نیز گویند که عیسی متحمل گناه امت شد و کفاره از آن داد ولی عبارت دیگری میگویند که عیسی در مقام لعنت برآمد
و ملعون شد تا لعنت امت خود را بردارد و بسیار عبارت جاهلانه بی ادبانه گفته‌اند ممکن بود این مطلب را بعبارت دیگر که موهم سوء ادب نباشد ادا
کنند و آن عبارت پولس است در باب سیم از رساله خود بسوی غلاطیان که تسویل کرده است و گمراه شده و گمراه کرده است نظائر را با این جمله

که از ایندهم الی چهاردهم چنین نوشته است (۱۰) زیرا جمیع آنانیکه از اعمال شریعت هستند تحت لعنت میباشند زیرا مکتوبست ملعونست هر که
ثابت نماند در تمام نوشته‌های کتاب شریعت تا آنها را بجا آورد (۱۱) اما واضح است که هیچ کس در حضور خدا از شریعت عادل شمرده نمیشود زیرا
که عادل بایمان زیست میکند (۱۲) اما شریعت از ایمان نیست بلکه آنیکه با آنها عمل میکند در آنها زیست مینماید (۱۳) مسیح ما را از لعنت شریعت
فدا کرد چونکه در راه ما تحت لعنت شد چنانکه مکتوبست که ملعونست هر که بر دار آویخته شود از جمله عجایب اینکه در مجلس مناظره که مابین این حقیر
و وارد صاحب یکی دنیائی و سایر قسیسها بعد از آنکه در مجلس این عبارات قراءت کرده بد وارد صاحب با کمال رضای خواطر تمامی اهل مجلس را خطاب
کرده وگفت بشارت باد شما ها را که عیسی عوض شما ها ملعون شد چنانچه در صورت مناظره کیفیت آن نوشته شده و بطبع رسیده مسمی برساله
برهان المسلمین است زیرا که فهمیدن رؤس مسائل مختلف فیما بین مسلمین و مسیحیین و بعضی چیزهای دیگر و دانستن قانون مناظره [illegible]
نادری بر دیم سر سخن وگوئیم نعوذ بالله از این عبارات ضلالت آمیز و کفر انگیز که هر کس بشریعت عمل میکند او را ملعون خوانده و باین قول جمیع انبیا را
ملعون خوانده چرا که گوئیم اگر انبیا تقصیر در ناموس نکرده‌اند پس معصومند چرا منکر عصمت آنها هستید و اگر تقصیر در ناموس کرده‌اند پس ملعونند
نعوذ بالله دیگر اینکه ایمان را از اعمال اعتقاد دانستن و ناموس را از ایمان ندانستن این هم خطای دیگر است چرا که صریح قول یعقوبست که ایمان بیعمل
تن بیجانست و ابداً اثر ندارد و این قول مطابق قول عیسی است که در انجیل فرموده که هر کس عمل بناموس نکند در ملکوت صغیر است پس این قول مخالف
حق و اضلال است و دیگر جسارت کرده و گفته است که عیسی تحت لعنت در آمد تا لعنت ما را بر دارد خیلی عجب است که خدای قوم مسیحیین ملعون شد
خلاصه این زبانها خواسته است که مردم عمل بشریعت نکنند و بکلی ترک شرایع نمایند مهمل و خود سر باشند که ما ایمان داریم و آنوقت هر غلطی که
میخواهند بکنند این قسیس نیز یکی از اتباع پولس است اعمال و شرایع را بکلی واز ده است و صوفی محض است و مردم را بتصوف خوانده و صوفیان و
درویشان اسلام نیز تصوف را از ایشان یاد گرفته‌اند و میگویند علی دارم چه غم دارم یقیناً علی علیه السلام از ایشان بیزار است چرا که خود آنجناب
فرموده‌اند که شیعه علی کسی است که راه علی را برود و راه علی غیر از خدا شناسی و عبادت چیز دیگر نبود در محراب عبادت شهیدش کردند الحاصل فرض
محال محال نیست بر فرض اینکه قبول کنیم که پیغمبر گناه کار بود در صورتیکه میتواند عیسای ملعون شفاعت کند علی قولهم هدیهم الله پیغمبر گنه
کارهم شفاعت میکند از عموم قسیسین عذر میخواهم ملعون کسی است که جناب مسیح علیه السلام را ملعون بداند نمیدانم فرق چیست ما بین جماعت یهود و
مسیحیین اتهام جناب مسیح را ملعون میدانند اینها هم او را ملعون میخوانند نعوذ بالله صفات یهود از راهی و مسیحیین از راه دیگر هدیهم الله
هم اینها حیا نمیکنند و ملاعی محمد [illegible] در حق آنجناب بد نگفته‌اند که دوستی نادان سراسر دشمنی است و اما کریمه ووجدک ضالاً فهدی
که معنی فارسی آن اینستکه تو را گمشده یافت پس هدایت کرد نفرموده اینکه تو را گمشده از [illegible] یافت بلکه هر کس چیزی را گم میکند اسم آنچیز گمشده است
و از این جهت کسیکه مالی را گم میکند انما الرابع بخ ضالته آن میگویند و بفارسی گمشده آن پس پیغمبر گمشده بود اما گمشده مردم نه گمراه از راه خدا پس
آنجناب گمشده مردم بود و مردم او را نمیشناختند و جلالت شان او را نمیدانستند پس مردم حق را گم کرده بودند پس خدا مردم را هدایت کرد
بسوی او نه اینکه او را هدایت کرد نفرموده هداک بلکه فرموده هدی یعنی اگر میفرمود ووجدک ضالاً فهداک اعتراض قسیس صحیح بود و
لیکن چنین نفرموده بلکه هدی فرموده پس تقدیر آیه مبارکه چنین است ووجدک ضالاً فی قوم لا یعرفونک فهدیهم الیک یعنی یافت تو را
گمشده در میان قومیکه تو را نمیشناختند پس ایشان را هدایت کرد بسوی تو یعنی بنور معرفت تو ایشان را هدایت فرمود پس مفعول هدی کاف
خطاب نیستکه راجع بآنجناب باشد بلکه ضمیر غائب است که هم باشد و راجع بقوم است پس معلوم شد که این عبارت چنانکه آن احتمال را میبرد
این احتمال را نیز میبرد و حال اگر کلام خدا احتمال دو معنی را داشته باشد یکی موافق تواتر و اجماع و عقل و یکی مخالف بدیهی است که آن معنی مخالف
مقصود نیست و این معنی بر نصاری مخفی بود که چنین معنی کرده‌اند و اما بر علمای اسلام مخفی نیست و اما قول او که هر چند بعضی علماء و مفسرین
بجهت ثبوت گمان خود که گویا از محمد گناه بوقوع پیوسته الخ علمای ما در این خصوص غرضی ندارند بضرورت و تواتر از پیغمبر و ائمه ایشان بایشان
رسیده استکه حجت خدا باید معصوم باشد و ادله عقلیه بر این اقامه کرده‌اند که حجت خدا باید معصوم باشد و آن آیات متشابه را ائمه ایشان
که حامل قرآن بوده‌اند معنی کرده‌اند علما هم اعتقاد نموده‌اند غرضی ندارند و نفع و ضرری بحال ایشان ندارد و نیست تعصب بعلمای اسلام از راه

نعشب است مجملا هر گاه وجوهی که در اینموضع مذکور کردید مصمم شوند بان وجوهی که در فصل دوم از باب پنجم و باب هفتم مذکور کردیده یقیناً از برای
جواب قسیس کافی نیست و زیاده بر این موجب تکدر خواطر ناظر است و چون بحمد الله از جواب قسیس فراغت و اتمام حاصل امد اکنون بی تامل و توقف
کوئیم ایها القسیس کسیکه قصداً و اعتسافاً متصف بعدم انصاف باشد میتواند بامثال این اعتراضات اعتراض نماید بر جناب عیسی و حواریین
و در باب هفتم از انجیل لوقا باین نحو عیان و بیان کشته است (٣٣) سَبَبْ دِیلی یوحَنّ ماعِمدانا لا اَیخا لاحِم وَلا یِشتی خامرا وَعِمرینون شِیدا اِتْ
بِیه (٣٤) تِلی بَرونی دِنَشا لادِنشی وَیَمرینْ هانَش اخولا وَشتینَ دِخَمرا وَدُوست دِامغاجی وَخَطّایی یعنی (٣٣) زیراکه یحیای تعمید
دهنده امد که نه نان میخورد و نه شراب میاشامید میکوئید دیو دارد (٣٤) پسر انسان امد که میخورد و میاشامد میکوئید اینک مردیست اکول
و شرابخوار و دوست باجگیران و کناهکاران (٣٥) اما حکمت بتمامی فرزندان خود مصدق میشود (٣٦) و یکی از فریسیان از او وعده خواست که با او
غذا خورد پس بخانه فریسی درامده بنشست (٣٧) که ناکاه زنی در انشهر کناهکار بود (یعنی فاحشه و زانیه بود) چون شنید که در خانه فریسی بغذا
نشسته است شیشه از عطر اورده (٣٨) در پشت سر او نزد پاهایش کریان بایستاده و شروع کرد بشستن پاهای او با اشک خود و خشکانیدن انها بموی
سر خود و پاهای وی را بوسیده انها را بعطر تدهین کرد (٣٩) چون فریسی که از او وعده خواسته بود این را بدید با خود میکفت که این شخص اکر نبی بودی هر اینه
دانستی که این کدام و چکونه زنست که او را لمس میکند زیراکه کناهکار است (٤٠) عیسی جواب داده بوی کفت ای شمعون چیزی دارم که بتو کویم کفت ای استاد بکو
(٤١) کفت طلبکاری را دو بدهکار بود که از یکی پانصد و از دیکری پنجاه دینار طلب داشتی (٤٢) چون چیزی نداشتند که ادا کنند هر دو را بخشید بکو
کدام یکی از انها او را زیادتر محبت خواهد نمود (٤٣) شمعون در جواب کفت ظن انکه او را زیادتر بخشید بوی کفت نیکو کفتی (٤٤) پس بسوی ان زن
اشاره نموده بشمعون کفت این زن را نمی بینی بخانه تو امدم اب بجهة پاهای من نیاوردی ولی این زن پاهای مرا با اشکها شست و بموهای سر خود انها را
خشک کرد (٤٥) مرا نبوسیدی لیکن این زن از وقتیکه داخل شدم از بوسیدن پاهای من باز نه ایستاد (٤٦) سر مرا بروغن مسح نکردی ولیکن او پاهای
مرا بعطر تدهین کرد (٤٧) از این جهة بتو میکویم کناهان او که بسیار است امرزیده شد زیراکه محبت بسیار مینماید لیکن انکه امرزش کمتر یافت محبت کمتر
مینماید (٤٨) انکاه بان زن کفت کناهان تو امرزیده شد (٤٩) و اهل مجلس در خاطر خود تفکر اغاز کردند که این کیست که کناهان هم میامرزد (٥٠)
بان زن کفت ایمانت ترا شفا داده است بسلامتی روانه شو و در باب یازدهم از انجیل یوحنا باین نحو رقم یافته است (١) شخصی ایلعازر نام بیمار بود از
اهل بیت عنیا که ده مریم و خواهرش مارتا بود (٢) و مریم انستکه خداوند را بعطر تدهین ساخت و پاهای او را بموی خود خشکانید که برادرش
ایلعازر بیمار بود (٣) پس خواهرانش نزد او فرستاده کفتند ای اقا اینک انکه دوست میداری مریض است (٤) چون عیسی این شنید کفت این مرض
تا بموت نیست بلکه برای مجد خدا تا پسر خدا از ان مجد یابد (٥) اِینَ کِه یَحِبُو یَشوعْ لِمارتا وَلِخَوْه وَلِلعاذَر یعنی عیسی مارتا و خواهرش و ایلعازر را دوست
میداشت پس اینجوبه مریم انستکه تدهین نمود پاهای مسیح را و بموی سر خود انها را خشکانید و در باب (١٣) از انجیل یوحنا باین نحو رقم شده است (٢١)
چون عیسی این بکفت در روح مضطرب کشته شهادت داده کفت هر اینه هر اینه بشما میکویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد (٢٢) پس شاکردان
بیکدیکر نکاه میکردند و حیران میبودند که این دربارۀ که میکوید (٢٣) و یکی از شاکردان او بود که بسینه عیسی تکیه مینمود و عیسی او را محبت مینمود
(٢٤) شمعون پطرس بدو اشاره کرد که بپرسد دربارۀ که این بکفت (٢٥) پس او در اغوش عیسی افتاده باو کفت خداوندا کدامست و در حق این شاکرد
در ایه (٢٦) از باب نوزدهم و ایه (٢) از باب بیستم یکم از انجیل یوحنا واقع کردیده است که عیسی او را دوست میداشت و در باب
هشتم از انجیل لوقا باین نحو تحریر کردیده (١) و واقعشد بعد از انکه او در هر شهری و دهی کشته موعظه مینمود و بملکوت خدا مژده میداد و ان دوازده
با وی میبودند (٢) و زنان چندی که از ارواح پلیده و مرضها شفا یافته بودند یعنی مریم معروف بمجدلیه که از او هفت دیو بیرون رفته بود (٣) و یونا
زوجه خوزا ناظر هیرودیس و سوسن و بسیار از زنان دیکر که در خدمت و اموال خود را انفاق میکردند انتهی **مؤلف این کتاب کوید** ظاهر و
روشن است که خمر ام الخبائث و قبیح است عند الله و سبب کمراهی و کفر و هلاکت است و شرب ان مناسب انبیا نیست و ازالۀ عقل از خواص لازمه اوست خواه
شارب نبی باشد و خواه غیر نبی و لذلک خداوند شرب انرا حرام کرد بر هرون و اولاد هرون زمانیکه اراده دخول در قبه شهادت یا برای خدمت داشته
باشند و شرب انرا سبب موت قرار داد و حرمت انرا با ایشان عهد ابدی قرار داد و در باب (١٠) دهم از سفر لویان باین نحو عیان و بیان کشته است

(٨) وَمَلِّلْ مَارْيَا عَام اهرُون وَامِرْلِه (٩) خَامْرَاوُشْكَر الاَتِشْتِ اَتْ وَبَنِيكَ عَامَاكْ مِبِاالاَنْ اَتُوْنْ لِشْكَنْ دِلاَ تَمُوتُوْنْ قُبَامَا
لِعَالَمْ لَدِاْرِتِجُوْنْ (١٠) دِبِهَرْشُوْنْ بِنْعَدْشْ لِنَاطُوْشْنَا وَبِتْ طَامَا الدِتُجِي ومعنی این کلمات موافق ترجمه فارسیه مطبوعه لندن سنه ١٨٥٦
اینست (٨) وخداوند هرون را متکلم شده گفت (٩) که تو و پسرانت همراهت هنگام در آمدن شما بخیمه مجمع شراب و مسکرات نخورید مبادا
که بمیرید در قرنهای شما قانون ابدیست (١٠) تا اینکه در میان چیزهای مقدس و چیزهای غیر مقدس و غیر طاهر و طاهر تمیز بدهید ولذلك
منع نمود ملك رب زن مانوح را از شرب خمر و شرب هر مسکر وقت حمل آن تا اینکه فرزند او از جملهٔ اتقیاء و پرهیزکاران باشد و خباثت مسکرات
در این ولد نفوذ و سرایت نکند و مؤکد نمود این حکم را بر شوهر او ایضاً در باب (١٣) سیزدهم از کتاب قضاة باین نحو رقم یافته (٤) پس حال تمنا اینکه با
حذر بوده شراب و مسکرات را ننوشی و از هر چیز ناپاك نخوری (١٣) و ملك خداوند بمانوح فرمود از هر چه باین زن گفته ام با حذر باشد (١٤) از هر
چیزیکه از تاك بیرون آید نخورد و شراب و مسکرات ننوشد و چیزهای ناپاك را هیچ نخورد و از هر چه که او را امر کرده ام پرهیز نماید و از اینجهة بود
چون ملك بشارت داد جناب زکریا را بولادت یحیی علیهما السلام از اوصاف و تقوای یحیی بیان کرد که شراب و مسکرات نخواهد خورد چنانچه (١٥) از
باب اول از انجیل لوقا باین نحو مسطور گشته در خصوص یحیی علیه السلام (١٥) زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مسکری نخواهد
و از شکم مادر خود مملو روح القدس خواهد بود ولذلك شعیا علیه السلام شارب مسکرات را مذمت فرمود و شهادت داد که انبیاء و کهنه گمراه
شدند بسبب خمر و مسکرات چنانچه (٢٢) از باب پنجم از کتاب شعیای نبی علیه السلام باین نحو نوشته شده است (٢٢) وَاي لِهَتِّي دِين كَامَبَارِي
لِشْتِي خَامِرَا وَنْشِي خِيْلْ لِمْزُوكْ شَاكَرَا یعنی (٢٢) وای بر آنانکه بنوشیدن شراب پهلوان و در مزج مسکرات قوة مندند و ایضاً (٧) از باب بیست
و هشتم ایضاً از کتاب شعیا باین نحو نوشته شده است ٧ (مِن اوُوْخ) كُمْ وَبَتِي خَلِطْلُون بِشْكَر بِشْلُون بِلْعِي مِن خَامِرَا نَفِلُون (مِن اوُوْخ)
مِن شُكَر خَلِطِلُوْنْ بِخَرْبَتْ پُوْنْ بِلُوْنْ بِدِبَوَانْ سَبَبْ دِكِلَهْ صِيرِي مِلِيل كِسِيتْ بِحِيسُوتْ لِتْ دُكْتْ یعنی (٧) اما ایشان نیز از شراب ضال
و از مسکرات گمراه شدند هم کاهن و هم پیغمبر از مسکرات گمراه و از شراب سرگردان گردیدند و از مسکرات تا واره شده در رؤیا خاطی و در فتوی
ساهی اند (٨) زیرا که تمامی سفرها از قی نجس مجدی پر گردیدند که جای خالی نمانده است و در فصل دوم از باب پنجم خواهی دانست که نوح علیه السلام
بسبب شرب خمر عقلش زایل گشته و عریان و منکشف العوره شد و اینکه لوط علیه السلام شراب خورد و عقلش زایل گشت کرد با دختران خویش آنچه
که کرد بحیثی که مثل آن از هیچ زانی فاجری مسموع نگردیده است پس ثابت و محقق گردید که خمر دائماً حرام بوده در عهد هیچ نبی از انبیا حلال
نبود چگونه حلال میشود در شرع خدا چیزیکه زوال العقل از خواص لازمه او باشد و حال آنکه مناط تکلیف نیست مگر عقل و در باب سیزدهم
از انجیل یوحنا باین نحو مسطور گردیده است (٤) قَمْلِي مِن خَارَامْشَا وَمُوتُولِي جُلُو وَشَقْلِي بِاكْتَا وَحِيلِي بِخَاتُو (٥) وَدَرِلِي مَي كُوْمَن دِنَالا
وَشُورِلِي لِخَالُولِي عَقْلِي دِتِلْمِيدُوْ وَمَشِيوْ بِالْخَنَا دِسِيرَوَا بِخَاصُو یعنی (٤) از شام برخواسته و جامه های خود را بیرون کرد و دستمالی
گرفته بکمر بست (٥) پس آب در لگن ریخته شروع کرد بشستن پاهای شاگردان و خشکانیدن آنها با دستمالی که بر کمر داشت انتهی بعضی از ظرفای
اسلام در مقابل مزخرفات قسیسین در اینموضع الزاماً چنین گفته اند و اینها ابهام دارند بر اینکه عیسی علیه السلام در آنوقت مست بوده و شراب
و مستی وی در آنجناب سرایت کرده بود بمرتبه که نمیدانست که چکار میکند والا شستن پا و عریان شدن نمیخواهد انتهی و سلیمان حکیم نبی علیه السلام
در مذمت شراب در کتاب امثال خود در باب بیست و سیم باین نحو رقم نموده است (٣١) هنگامیکه شراب سرخ فام است و رنگش را در جام نمایان
ساخته و هم براستی حرکت مینماید بآن منگر (٣٢) چه عاقبت مثل مار میگزد و مثل شاه مار نیش میزند و همچنین اختلاط زنهای جوان اجنبیه
با مردهای جوان اجنبی آفات شدید بیست رجاء عصمت ضعیف است بخصوص زمانیکه مرد جوان عزب و شارب الخمر باشد و زن فاحشه
و محبوبه و با او در بیابانها گردش نماید ما لا یوجانا او را خدمت نماید و در موضع مناسب از این کتاب حال داود علیه السلام خواهی دانست
یعنی در فصل دوم از باب پنجم بیك نظر بزن اجنبیه کارش رسید بآنجا یکه رسید و حال آنکه کثیر الازواج و عمرش از پنجاه سال گذشته
بود و همچنین حال سلیمان را در موضع مذکور و سایر مواضع خواهی دانست که زنهای او عقلش زایل بودند و مرتد و بت پرستش کردند
در ایام پیری و حال آنکه در جوانی صالح و پیغمبر بود و چون تجربه کامل از برای آنجناب از حال پدر و مادر و از حال برادر و خواهر من

اعتراضات الزامی مؤلف ره

و تا ما روا زحال اسلاف خود روبیل و یهودا بخصوص از حال لوط حاصل نموده بود نشد بد بلیغی در این باب نمود در باب (۵) پنجم از کتاب امثال خود گفت (۱) ای پسر بحکمتم متوجه شو و گوش خود را بفطانتم فرا دار (۲) تا اینکه امتیازها را نگاه داشته لبهایت معرفت را مرعی دارند (۳) چونکه لبهای زن بیگانه شهد را میچکاند و کامش از روغن نرم تر است (۴) امّا آخرش مثل افسنتین تلخ و مثل شمشیر دو دمه برنده است (۵) پاهایش بمرگ فرو میرود و اقدامش باسفلها متمسک است (۶) تا اینکه راه حیوة را نسنجی چونکه راههای او زن بحدّی کج راه است که آنها را ادراک نتوانی کرد (۷) پس حال ای پسران مرا استماع نموده از کلمات دهنم دوری نورزید (۸) راههای خود را از آن مستبعد ساز و بدر خانه اش نزدیک مشو (۲۰) ای پسر من چرا از زن بیگانه ملتذ باشی و سینهٔ غریبه را ببغل نمائی و بعد در باب ششم فرمود (۲۴) تا اینکه ترا از زن خبیثه و از تملّق زبان زن بیگانه نگاه دارد (۲۵) در قلب خود بزیبائیش شهوتمند مباش و ترا از مژگانهایش نگیرد (۲۶) زیرا که بسبب زن فاحشه بقرص نانی میرسد امّا زن شوهردار جان گرانبها را صید مینماید (۲۷) اگر کسی آتش ببغلش بگیرد آیا جامه اش سوخته نخواهد شد (۲۸) اگر کسی با اخگرهای سوزنده روانه شود آیا پاهایش نخواهد سوخت (۲۹) همچنین است کسیکه بزن همسایه اش داخل شود هر کسیکه او را لمس نماید بیگناه نخواهد شد و بعد در باب هفتم گوید (۲۴) پس حال ای پسران از من بشنوید و بکلمات دهانم متوجه شوید (۲۵) دل تو براههایش مایل نشود و در طریقهایش گمراه مشو (۲۶) زیرا که مجروحان بسیاری را انداخته است و بسیار زورمندان کشته شدهٔ او بیشمارند (۲۷) خانهٔ او راههای قبر است که بحجره های مرگ منتهی است و بعد در باب بیست و سیم فرمود (۳۳) چشمان تو بزنان بیگانه نگران خواهد شد و دل تو متدبر کجیها خواهد بود (۳۴) و مثل خوابنده در میان دریا و مانند نائم بر سر دار کشتی خواهی بود و هکذا اختلاط با بچهای امرد آفات شدیده است بلکه اخوف و اشنع از اختلاط با زنهاست چنانچه اهل تجربه بشهادت میدهند و چون اینمطالب را دانستی پس گوئیم که عیسی علیه السلام شرابخوار بود تا اینکه معاصرینش گفتند اکول و شریب خمر است و جوان عزب نیز بود پس زمانیکه مریم زانیه قدمهای او را باشک خود تر کرد و از اول دخول از بوسیدن او باز نایستاد و با موهای سر خود آنها را میخشکانید در آنوقت فاحشهٔ مشهوره بود پس چگونه عیسی علیه السلام حال اسلاف خود یهودا و داود و سلیمان علیهم السلام را فراموش فرمود و چطور اقوال سلیمان علیه السلام از خاطرش رفتند و چگونه ندانست که قیمت زن فاحشه بقرص نانست و اینکه لامس او بیگناه نیست بنا بر نص سلیمان علیه السلام و چنانچه امکان ندارد کسی آتش را در بغل بگیرد و نسوزد و بر اخگرهای آتش راه برود و قدمهای او محترق نشود همچنین امکان ندارد کسی او را لمس نماید و بیگناه باشد چگونه اجازه داد او را باین امور تا اینکه فریسی میزبان بر او اعتراض نمود مخالف از کجا میتواند تصوّر نماید که این امور از مقتضیات شهوات نفسانیه نبودند و چطور گناه او را بسبب این امور بخشید اگر فاحشه کسیرا ببوسد آیا گناهان او بخشیده میشود صاف در اینصورت معلوم میشود که هیچ فاحشه گنهکار نخواهد بود دیگر اگر کار او همین است یا این امور لا بد ذات خدای عادل مقدم میباشند یا در آنوقت زنا مباح بود یا سزاوار است یکی از مطرانهای نصاری هست که در خانهٔ یکی از معارف مهمان باشد فاحشهٔ قبیحه را اذن بدهد که پاهای او را باین نحو ببوسد و بخشکاند و حال آنکه علائم توبه هیچ نحو در او نباشند قبل از این فعل و از انجیل معلوم شد که مریم فاحشه و خواهر او مارتا را دوست میداشت و با دوازده شاگرد و با زنهای کثیره در دنیا با آنها گردش مینمودند و زنها ایشان را اما لا و جانا خدمت مینمودند پس چگونه متصوّر است که با این مخالطتها زلّت قدم از برای ایشان اتفاق نیفتاد چنانچه از برای روبیل پسر بزرگ یعقوب اتفاق افتاد که با زن پدر خود زنا کرد و از برای یهودا که با عروس خود زنا کرد و از برای لوط که با دخترهای خود زنا نمود و از برای داود که با زن اوریا زنا کرد و از برای امنون پسر داود که با خواهر خود تامار زنا کرد و بعضی از علمای اسلام در مقام تعجّب در مقابل اعتراضات ایشان گفته اند اعجب و اغرب از همه آنستکه لوقا در انجیل خود نوشته که عیسی و شاگردهای اینجناب در قراء جولان مینمودند و زنهای بسیار با ایشان بودند از آنجمله مریم آنستکه معروف و مشهور بفجور و زنا بود و تو میدانی که از برای هر کس امکان ندارد که در بلاد شرقیه بخصوص در دهات تنها بخوابد پس لابد این اولیاء با این ولیات در یک جا میخوابیدند انتهی و احتمال زلّت قدم از برای حواریّین اقوی است چرا که ایشان قبل از صعود مسیح علیه السلام کامل در ایمان نبودند بنا بر اقرار خود علمای مسیحیه پس ظن عصمت در حق ایشان ضعیف بلکه غلط و باطل است آیا نمی بینی اساقفه و شمامسه و کشیشهای فرقهٔ کاتلک را که ابداً تزویج نمینمایند و مدّعی هستند که این امر از شدّت عفت میباشد و حال آنکه کارهائیکه از ایشان صادر میشود از هیچ فاسقی از اهل

دنیا ماندو نمیکردد و کتابی ایشان خانه‌های فاحشات و زانیات شد در صفحه (۱۴۴) و (۱۴۵) از کتاب سیزده رساله در رساله دوم باین نحو تحریر گشته است که قدیس برنودوس کوید (۱) وعظ عدد (۶) در نشید الانشاد شروع کردند از کلیسا از دواج مکرم و مضجع بلا دنس را برچیده کردند کلیساها را با زنا در مضاجع با ذکور و امهات و اخوات و بجمیع انواع ادناس و ارجاس پر کردند فاروس پلاجیوس اسقف ملغا در بلاد پرتکال نسئله کوید ایکاش که اکلیروس تبتین عفت را اندعی کردند بخصوص اکلیروس اسپانیا چرا که فرزندان رعیت در انجا قدری بیشتر از ابنا اکلیروس نمیباشند و بوحنای اسقف سالتزبرج در جیل پانزدهم نوشت که او کمتر از کشیشها را پیدا کرد که غیر معتاد باشند بر نجاسات منکره با زنها و اینکه اداره رهبانیت مستد تنزل است و مانند خانهای مخصوص برنا است انتهی ملخصاً و شهادت قدمای ایشان کافیست در حق عفت این قسیسین که بلا دلیل مدعی آن هستند و این امور قبیحه در کتابهای امروزه ممتد است بلکه در این عصر بیشتر شایع کردیده است و اگر بخواهیم تمامی آن امور قبیحه را که در کتابها دیده‌ایم و شنیده‌ایم و بصحت آن یقین کرده‌ایم تحریر نمائیم کتاب بزرگ علیحده میشود لیکن سه فقره از آنها را بر وفق عدد تثلیث مینویسیم **اول** در کلیسای شهر بلفرسپت که از شهرهای پروسیا است مرهبه‌ها ناکه صاحب منصب بود در کلیسا یعنی ریاست داشت بر تمامی قادیان زنی را خوسری بکلیسا امد عاشق مریم مزبوره کشت مریم هم عاشق او شد مدتی در کلیسا مشغول عمل قبیح بودند اثر حمل که ظاهر شد از کلیسا بیرونش کردند رفت بعد از مدتیکه قضای شهوت نمود دوباره بکلیسا برکشت مدتی در کلیسا ماند دوباره شهوتش غلبه کرده مرتبه اخری از کلیسا رفت و دیکر بر نکشت **دوم** در کلیسای جوبرنی فودیس نکی الونه یکی از تارکات دنیا بود میانه اش با شخص عکاسی الفت کرفت مدتی در کلیسا مشغول عیش و عشرت بودند پس از انکه فسق ایشان بروز کرد از کلیسا بیرون رفت و زن عکاس مزبور شد **سیم** در کلیسای رومتیرشیرین نامی دختر انوتیه در مدرسه پروتستانتها حامله شد از مدرسه بیرون امده زن الیوت نام نصرانی شد در شب عروسی قبل از انکه داماد با او نزدیکی نماید زائید مدتی انکودک زنا زاده زنده بود بعد مرد حال هم زن و شوهر زنده هر کسی در اینمکان اخبره شک داشته باشد تحقیق کند تا صدق این فقره بر او هویدا شود خلاصه کلام مدتیکه اینحقیر در کتابس بودم کمتر از قسیسین را ملاقات کردم که معتاد باین فعل شنیع و عمل قبیح نباشند شهادت قدمای ایشان در خصوص عفت ایشان کافیست زیاده بر این تطویل کلام لازم نیست هر اینکه ذکر ایشان را تمام نموده و کوئیم حال ایشان مانند حال فقرا و مشرکین هند است که مدعی عصمتند و تزویج را از برای خود از اشد معایب میدانند و حال انکه انچه و اسوق تاسف انچه از برای ایشان حاصل است از برای امرای فساق حاصل نیست پس قسیسین مانند فقرای مشرکین مستغنی از تزویجند مخفی نماند انچه را که ما در باب جناب عیسی و حواریین نوشتیم الزامیست نه اعتقادی و الا این بنده بری هستم از امثال این تقریرات ابداً اعتقاد نمینمایم که جناب عیسی علیه السلام و حواریین شراب بخوار باشند و با زنهای زانیه مخالطه نمایند و این کلماتیکه در این اناجیل ادبعه نوشته اند افترا میدانم و این از برکات نور محمدیست که بما رسیده صلی الله علیه و آله و سلم کما یستحق و یلیق و جزاه الله عن الاسلام و المسلمین کما یلیق بکرم وجهه و عز جلاله حمد و سپاس خدا را و ثنا و درود نبی او را است که قلوب ما را بنور ایمان و علم منور کردانیده و از ظلمت کفر و تثلیث نجات داده و اگر تا قیامت بشکر این نعمت اشتغال ورزم باز مقصرم و از عهده شکر این عطیه کبری بر نیامده ام الحمد لله رب العالمین کما یستحق و الصلوة و السلام علی نبیه و آله کما یلیق خداوندا تو شاهد و کواهی که این بنده تو اینکلمات و امثال اینها را ابداً در حق جناب عیسی اعتقاد نمینماید بلکه انجناب را نبی معصوم و مطهر میداند و حواریین نیز رسولان انجناب‌اند ولی درجه نبوت و عصمت را ندارند بلکه جایز الخطا هستند این امر ثابت و محقق است چنانچه در باب اول و دوم از همین کتاب خواهی دانست **شبهه نوزدهم** در صفحه (۱۳۳) کوید و اگر بالفرض در هیچ موقعی سخنی کفته نمیبود که محمد کنه‌کار است باز در باب اینمطلب هیچ شکی و تردیدی روی نمیداد زیرا که محمد بشر بود و مانند سایر مردم تولد یافته است و سابق بر این بیان و مدلل کشته که بنابر مضمون ایات کتب مقدسه تمامی مردم در حضور خداوند کار قاصر و کناه‌کارند و در اینصورت که محمد کناه‌کار بود همین واشکار است که اعز شبه و منزلت ابداً نداد که شفیع المذنبین تواند کشت فی الجمله اکرچه محمد بالفرض پیغمبر حق نیز بوده باشد باز بعلت اینکه بشر است چنانکه بیچهر سایر مردم از برای او نیز ابداً محال است که در حضور خدای مقدس شفیع کناه‌کاری یا باعث عفو و رفع یک کناه شخصی کردد بعد در صفحه (۱۳۴) کوید و چون بیان و ثابت کشت که محمد را اعز شبه و حدی نیست که شفیع ادمی کردد لهذا واضحست که اما ما را نیز اعز شبه و شان

نخواهد بود چنانکه تا انها امیدوار و معتمد بودن نیز باطل و خلاف است انتهی بالفاظه ملخصاً **جواب** این فقره آنستکه ما سابقاً بیان کردیم اینقول که کل بشر مقصرند قولیست باطل و از درجهٔ اعتبار ساقط و هابط چنانکه قبل ازین ذکر کردیم که خدا مقصر را هادی مقصر و کور را راهنمای کور قرار نمیدهد دیگر تکرار در اینموضع لازم نیست و آیاتیکه از کتب مقدسه ذکر کرده است بر اینکه تمامی بشر مقصرند بکار مسلم نمیخورند چرا اولاً این کتابها محرفند و ثانیاً مخالف عقل و نقل صحیح اند و ایضاً در آن آیات گفته نشده استکه تمامی پیغمبران گناه کارند بلکه در زبور داود و بنا بر روایت خود قسیس باین نحو وارد استکه هیچ کس برادر خود را فدیه نتواند کرد و دیت خود را نیز بخدا نتواند داد اولاً این امر هیچ ربطی بمدعای قسیس مربوط نیست چرا این در مذمت اهل دنیا است چنانچه آیات قبل و بعد صریح بجهت در اینمطلب و ثانیاً قسیس تحریف در نقل نموده است زیرا که این آیات را از مزمور (۴۹) نقل نموده است و آن آیات موافق ترجمهٔ فارسیهٔ مطبوعهٔ لندن ۱۸۵۶ باین نحو ترجمه شده اند (۶) کسانیکه بمال خود متعمدند و بکثرت دولت خود مفتخرند (۷) از ایشان کسی برادر خود را خلاص نتواند کرد و بجهتش بخدا کفاره نتواند داد (۸) چونکه فدای نفس ایشان قیمتیست لهذا ابداً توقف از آن باید بکند انتهی و مترجم فارسیهٔ مطبوعهٔ ۱۸۲۸ نیز همانطوری ترجمه نموده استکه ما نوشتیم و قسیس نیل لفظ از ایشان کسی برادر خود را مطلقا تبدیل کرده است و گفته استکه هیچ کس برادر خود را و لفظ از ایشان را که راجع باهل دنیا است انداخته است و آیهٔ (۲۶) که از باب شانزدهم انجیل متی نقل کرده است هیچ مناسبتی بمدعای او ندارد فی الجمله چون خیانت غلط کاری او بر اهل لسان مخفی نیست لهذا تحقیق زیاده بر این را در اینموضع لازم ندانستیم جزاه الله بما فعل نمیدانم اگر تمامی بشر مقصر باشند حق پیغمبر این خدا باین قسیس چه خواهد داد که کتاب مقدس خود را تحریف میکند از برای اثبات این ادعای باطل الحاصل از کتابهای مقدسه در نزد خود قسیس جوابهای شافی و کافی دادیم که کل انبیا معصومند نهایت درجات عصمت ایشان تفاوت دارد اشرف ایشان معصوم ترین آنها خواهد بود چرا که ترک اولی از بعضی از ایشان سر میزند و سید الرسل که خاتم الانبیا است ترک اولی نیز از آنجناب سر نزده است و ایراد قسیس از روی جهالت و نافهمی است و در باب پنجم از همین کتاب ثابت و محقق گردید که موافق کتب مستعمله انها آنجناب نبی صادق و شفیع المذنبین است در اثبات این مطلب باینجا باید رجوع کرد **شبههٔ بیست و نهم** در صفحهٔ (۱۲۳) گفته است و اینمدعا که شک کلی حاصل بلکه غیر ممکنست که محمد پیغمبر حق بوده باشد انتهی بالفاظه **جواب اینمدعا** آنستکه کلمه اینکه از عالم منصف صادر نشده است چرا که نهایت امر اینستکه میگوید معصوم نبوده تو که عصمت را شرط نبوت نمیدانی نفسها مانند سایر انبیا خواهد بود چه کمی از سایر انبیا داشته که ثابت نبوت نبوده آیا حکمتش از حکمت آن پیغمبران کمتر بوده و آیا کتابش از کتب انبیا انقص و پست تر بوده و آیا شرع شریفش از شرع سایر انبیا کمتر بود و نمیدانم بچه علاوت چه باعث شده است این قسیس را که محال شمرده است نبوت آنجناب را اما که عصمت را در نبوت شرط میدانیم اگر فاسقی را ببینیم میتوانیم بگوئیم محالستکه این نبی باشد و اما تو که عصمت را شرط نبوت نمیدانی و مع ذلک خلاف سیرت انبیا از او ندیده و جناب عیسی هم نفرموده است بعد از من نبی نخواهد بود بلکه آنجناب و تمامی انبیای بنی اسرائیل بحقیقت نبوت آنجناب شهادت دادند چنانچه در باب پنجم از همین کتاب خواهد آمد انشاء الله پس انکار نبوت آنجناب مستلزم انکار نبوت تمامی انبیا است پس قسیس در دین جمیع انبیا کافر شده است و اگر منصف میبود میبایست بگوید شاید نبی باشد و شاید نباشد دیگر محال بودن نبوت آنسرور را از چه جهت و کدام علت چه شرطی در نبوت قرار داده که در آنجناب نیست اعتراضاتی که بر آنجناب بر نبوت آنجناب در میزان الحق نموده همه را در فصل دوم از باب پنجم از این کتاب جوابهای شافی و کافی داده ایم تو که ملامت و ذلت و زنا کردن و بت پرستی نمودن و شراب خوردن و قتل نفس کردن و مرتد شدن و فضلهٔ خود خوردن و زنازاده بودن را منافی نبوت نمیدانی و در حال نبوت همهٔ این امور را جایز بلکه واقع میدانی بلکه منکر این امور را بالنسبه با نبیا کافر میدانی چرا که اینها مدلول کتب مقدسهٔ تو هستند و انکار کتب مقدسه در نزد تو کفر است و اگر نبی بر تو بیاید که صبح مست لا یعقل باشد و عورت خود را مکشوف کرده در کوچه ها بدود و بعد از آن بت را بیاورد و در حالت شعور و او را سجده کند و مردم را امر بسجدهٔ آن نماید و برای آن بت چند روز قربانی کند و معبدها از برای بتها بنا نماید و مست شود در حالت مستی با دختر خود زنا کند و از او اولادی متولد شود نسبت بعضی انبیا را باولد الحرامزاده برسانی مانند جناب داود و سلیمان و عیسی علیهم السلم و با زن همسایه زنا کند و شوهر او را بحیله بکشد تا زنش را

تصرّف و تقاضا نماید و پسر بزرگ نبی دیگر روبیل با زن پدر زنا کند بشنود و حد بر او جاری نکند بلکه راضی شود و در وقت مردن او را دعای
خیر و برکت بدهد و پسر نبی آخر با چند نفر از دختران او زنا کند و بشنود و معهذا مردم را از قتل او نهی نماید و در قتل او گریه ها و زاریها
نماید توفی معنی ندارد مگر همین که طعن این امور را انبیاء صادق میدانی اما خاتم الانبیاء که ابداً از این امور بلکه سهو و نسیانی از او ظاهر نگردید
نبوت او را محال میدانی ای عدو خدا از حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم کی امثال این امور را دیدی و شنیدی که نبوت او را محال
شمردی این چه عداوت و چه حیله و دام تزویر است که برای صید جهال و عوام گسترده لباس مبشرین کرک پوشانیده و بخیالت که باین مکر و
شیطنت میتوانی مسلمین را اغوا نمائی اول میگوئی محمد که کار است بعد میگوئی از شفاعت خلق عاجز است و بعد میگوئی انجناب و امثال او را
شفیع دانستن باطل است و ایضاً میگوئی نبوت او محالست و چه بد رجیم با الامر روی و اگر بنا این بود که در کتاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم جسارت نکرده بودی این طور با تو حرف میزدم و در جواب مسائلت با لینت و نرمی سخن میراندم ولی جسارت را بجائی کرده که اختیار را
از دست من ربوده بهجو دنوشته ام انچه را که نوشته ام بالجمله در باب پنجم از این کتاب معلوم شد که عدم نبوت انجناب محالست و از این تقریرات
معلوم میشود که رگ یهودیت هنوز در علمای پروتستنت باقیست انچه یهودیها در حق جناب مسیح گفتند و کردند اینها در حق حضرت خاتم
الانبیاء میگویند و حال آنکه جناب عیسی وصیت فرمود که بفارقلیطا ایمان بیاورید **تنبیه** موافق قول قسیسین گوئیم هر گاه کسی بتدبر و تعمق
نماید در کتب مقدسه اهل کتاب از برای او واضح و اشکار خواهد شد که خود جناب عیسی از اهل نجات نیست و ابداً نمیتواند که شفیع المذنبین باشد
و محالست که مسیح موعود و نبی صادق باشد و بیان اینمطالب محتاج بچند مقدمه است **مقدمهٔ اوّل** انکه الیاقیم بن یوشیا وقتیکه سوزانید
صحیفه را که باروک از دهن ارمیا نوشته بود پس وحی از برای ارمیا علیه السلام نازل شد که خدا بضد الیاقیم ملك یهودا میفرماید از برایش کسی نخواهد بود
که بر تخت داود بنشیند چنانچه در آیه (۳۰) از باب سی و ششم از کتاب ارمیا علیه السلام مرقوم کردیده است و آیه بحروف عبرانیه باین نحو نوشته شده است
(۳۰) بُنْخِداه هَنْخ عِمَرلِی مار یا غال یُوواقیم مَلْك دِ هُودَه لِهِوی لِی نَبُون غال نخت دِ داوُد الخ المعنی (۳۰) بنابراین خداوند بضد یهویاقیم
ملك یهودا چنین میفرماید که از برایش فرزندی نخواهد بود که بر تخت داود بنشیند و حال انکه مسیح از اولاد یهویاقیم است بنابر شهادت آیه (۱۳)
از باب اوّل از انجیل متّی و در نزد اهل کتاب لابد باید بر تخت داود جلوس بفرماید در آیه (۳۲) از باب اوّل از انجیل لوقا از قول جبرئیل علیه السلام
بمریم در حق عیسی علیه السلام باین نحو عیان و بیان گشته است (۳۲) وَیِتْ یَوَلی ما رَبّا اَلَه نَحْتْ دِ داوُد اَبُو یعنی خداوند تخت پدرش داود را بدو
عطا خواهد فرمود **مقدمهٔ دوّم** اینکه امدن مسیح مشروط بود بامدن ایلیا قبل از او و از اینجهة یهود عیسی را انکار کرده و گفتند امدن
ایلیا حاضر و در پیش قبل از مسیح و جناب عیسی علیه السلام هم این مسئله را تسلیم و قبول نمود و لیکن فرمود ایلیا علیه السلام پیش از من امد اما او را نشناختند
مقدمهٔ سیّم انکه ظهور معجزات و خوارق عادات در نزد اهل تثلیث دلیل ایمان هم نیست فضلاً عن النبوة ثم فضلاً عن الالوهیة
در آیه (۲۴) از باب بیست و چهارم از انجیل متّی از قول عیسی علیه السلام باین نحو رقم یافته (۲۴) سَبَب بِتْ قیمی مشیحی دکلی و نبی دِ دکلوت
وَبِتْ یَهْوِی نِیشْنِی کُورِی دَعاجِی بُوبایِت آخ دِ ماخلطی اِن ماصیا اُوپ لکبی یعنی که مسیحان دروغ و پیغمبران کاذب خواهند برخاست
و علامات عظیمه و آیات را چنان ظاهر خواهند ساخت که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز اغوی خواهند نمود و در آیه (۹) از باب ثانی از رسالهٔ
ثانیه پولس بتسالونیکیان قول پولس در حق دجّال بدین نحو رقم کردیده که ظهور او بعمل شیطانست بهر نوع قوتی و آیات و عجایب دروغ
خواهد (بود) **مقدمهٔ چهارم** اینکه هر کسی دعوت بعبادت غیر از خدای واحد نماید واجب القتل است بحکم همین توریة اگرچه
صاحب معجزات عظیمه هم باشد در آیه (۲۰) از باب هجدهم از توریة مثنّی باین نحو تحریر یافته است (۲۰) اما پیغمبری که متکبرانه در اسم من
سخنی که بگفتنش امر نفرموده ام بگوید و یا باسم خدایان غیر تلفظ نماید ان پیغمبر بلا البتّه مقتول شود انتهی و مدّعی الوهیت اشنع
خالا میباشد از کسیکه دعوت بعبادت غیر خدا نماید چرا که او غیر از خدا است یقیناً چنانکه در باب سیّم از همین کتاب مدللاً و مفصلاً در تال
صادق خواهد امد انشاء الله و حال انکه دعوت بسوی خود مینماید و چون اینچهار مقدمه را دانستی پس گوئیم که عیسی علیه السلام از اولاد یهویاقیم
میباشد بنابر حسب نسب نامه مندرجه در انجیل متّی پس قابلیت جلوس بر کرسی داود را ندارد بحکم مقدمه اولی و ایلیا قبل از او نیامده است

یحیی علیه السلام نه آنکه گفت من ایلیا نیستم چنانکه در آیه (۲۱) از باب اول از انجیل یوحنا است پس قول یحیی بخلاف گفته یحیی باشد مقبول نخواهد
بود و متصور نیست که ایلیا مرسل از جانب خدا و صاحب وحی و الهام باشد و خود را معترف نکند و در واقع و نفس الامر ایلیا باشد و بگوید من ایلیا
نیستم و بدین واسطه یهود مسیح را قبول نکنند فعلیهذا عیسی علیه السلام مسیح موعود نخواهد بود بحکم مقدمه ثانیه و ادعای الوهیت هم نموده بنابر زعم اهل
تثلیث بعبارة اخری دعوة بعبادت غیر خدا نموده پس واجب القتل است بحکم مقدمه رابعه و معجزاتیکه در اناجیل از او نقل شده است صحیح نیست در نزد یهود
اولاً و هرگاه تسلیم شود صحت آن دلیل ایمان نخواهد بود فضلا عن النبوة بحکم مقدمه ثالثه پس جماعت یهود در قتل عیسی علیه السلام مصاب بودند العیاذ
بالله فرق چیست ما بین مسیح نصاری و مسیح یهود از کجا بدانیم اول صادق و دوم ثانی کاذب است حال آنکه هر دو مسیح ادعای حقیت و حقانیت از برای خود می
نمایند و هر دو ایشان صاحب معجزات باهره هستند بنابر اعتراف اهل کتاب پس لابد است از علامت فارقه که حق باشد بر مخالف پس ثابت و محقق گردید که عندنا
که جماعت نصاری میگویند مسیح موعود نبوده اما اینکه گفتیم خود عیسی علیه السلام از اهل نجات نیست آیه (۳) از باب بیست و سیم از توریه مثنی باین نحو ترجمه
کرده (۳) لا اِیَ وُعَمُّونا یا دَموآبا با کُوکَلِش دِماذُبا اُوبِیدَوَذ دِعِسرا لا اِیَ دِمِن دِایَّی کُوکِلِش دِماذُبا هَل عالَم موافق عربیه مطبوعه بیروت سنه ۱۸۷۰
اینطور باین نحو ترجمه شده است (۳) لا یدخل عمونی و لا موآبی فی جماعة الرب حتی الجیل العاشر لا یدخل منهم احد فی جماعة الرب الی الابد و موافق
ترجمه فارسیه مطبوعه لندن سنه ۱۸۵۵ المسیحیه مطابق سنه ۱۲۷۲ الهجریه باین نحو ترجمه شده است (۳) عمونی و موآبی داخل جماعت خداوند نشوند
تا پشت دهم بلکه ابدا داخل جماعت خداوند نشوند انتهی **مؤلف گوید** مختصر بحث در اینکه عمونی و موآبی تا قیامت نباید داخل جماعت
رب شوند بلکه مردود و مبغوض و ملعون خدا هستند چرا که منتهی میشوند بلوط علیه السلام که با دختران خود زنا کرد علی قولهم در باب نوزدهم از سفر تکوین باین
نحو رقم شده است (۳۶) و دو دختر لوط از پدر خود شان حامله شدند (۳۷) و دختر بزرگ پسر زائید و اسمش را موآب نامید که تا بحال پدر موآبیان اوست
(۳۸) و دختر کوچک او نیز پسر زائید و اسمش را بن عمی نامید که تا بحال پدر بنی عمون اوست انتهی پس گوئیم عیسی علیه السلام موآبی و بنو عمونی است زیرا که عوبید
جد داود علیه السلام اسم مادرش راعوث است چنانچه در باب اول از آیه (۵) از انجیل متی مذکور گردیده است و این راعوث که مادر جد داود علیه السلام است موآبیه
بوده و حال آنکه از اجداد داود و سلیمان و عیسی علیهم السلام است اما اینکه راعوث موآبیه بوده کتاب خود راعوث شاهد این مدعاست مخفی نماند که مترجم فارسیه
سنه ۱۸۳۸ و سنه ۱۸۴۵ راعوث را هم در صد اوراق و هم در متن کتاب روث نوشته اند و مترجم فارسیه مطبوعه هذه السنه سنه ۱۸۹۵ که مطابق است با هزار و سیصد
سیزده هجری ترجمه روث کرده است خدا میداند غرض ایشان از این تغییر و تحریف در کلام الهی علی قولهم چه بوده است تا منظور تخفیف بوده است
یا تقلب معلوم است هیچکدام از این امور و امثال اینها در کلام الهی علی قولهم جایز نیست و اما بنی عمی زیرا که رحبعام بن سلیمان از اجداد عیسی علیه السلام است
بنابر حکم آیه (۷) از باب اول از انجیل متی و مادر رحبعام عمانیه بود بنابر حکم آیه (۲۱) از باب چهاردهم از سفر ملوک اول پس ثابت و محقق گردید که عیسی علیه السلام
موآبی و عمانی بوده موآبیان و عمانیان داخل جماعت رب نمیشوند و از اهل نجات نیستند ابدا بحکم آیه (۳) از باب بیست و سیم از توریه مثنی که مذکور گردید پس ثابت
و محقق گردید که عیسی علیه السلام از جماعت رب و از اهل نجات نیست پس چگونه مدعیند که نه تنها از جماعت رب بلکه الله شد پس در صورتیکه خودش از اهل نجات
نیست چگونه دیگران را نجات میدهد یا مدیون ضامن مدیون دیگر میشود پس اعتماد بشفاعت جناب عیسی غلط و باطل است و چون بیان و ثابت گشت
که عیسی را اغم نیره و علی نیست که شفیع آدم گردد لهذا واضح است که شاگردهای آنجناب را نیز اغم نیره و شان نخواهد بود چنانکه با نها امیدوار و معتقد
بودن نیز باطل و خلاف است بنابر این هیچ لزومیت ندارد که جهة ثبوت این مطلب بعضی ذکر و ثبت نمائیم و این مدعا که شک کلی حاصل بلکه غیر ممکن است
که عیسی پیغمبر حق و مسیح موعود بوده باشد و اگر کسی گوید اعتبار در نسب بآباء است نه بامهات و جناب عیسی هم پدر نداشت پس موآبی و عمونی نخواهد
بود جواب این سؤال آنست که اگر اعتبار در نسب از جانب پدر باشد چنانچه مزعوم این سائل است لازم میاید که عیسی علیه السلام اسرائیلی و یهودی و
داودی و سلیمانی هم نباشد چرا که حصول این اوصاف از برای آنجناب از جانب مادر است نه از جانب پدر پس زمانیکه عیسی از سلسله اسرائیل و
داود و سلیمان خارج شد مسیح موعود نخواهد بود یقینا چرا که مسیح موعود لابد باید اسرائیلی و داودی و سلیمانی باشد و اعتبار این اوصاف
باعتبار مادر و عدم اعتبار بودن عیسی عمونی و موآبی از جهت جده نیز معظمین مذکورتین ترجیح بلامرجح است بدانکه این ایراد بر داود و سلیمان
علیهما السلام نیز وارد است باعتبار راعوث که مادر جد داود علیه السلام است بنابر نص متی و کتاب خود راعوث چنانکه گفتیم آیه (۹) از باب پنجم از

انجیل متی باین نحو عیان و بیان کشته است (۹) نُوْا لِعُودِینِ وَشْلَم سَبَبْ دِنبُونی دِ اَلهٔ بَیتِ پِیشُو فِرِی یعنی خوشا حال مسلم و صلح کنندگان که ایشان
پسران خدا خوانده خواهند شد و آیه (۳۴) از باب دهم از انجیل متی ایضا باین نحو عیان و بیان کشته است (۳۴) لَا تَحْشُوبُ دِنبَلِی دِدَیْن شَیْنَ
بَارْعَا لَا اِیْنِلِی دِدَیْن شَیْنَ اِلّا سَیپ یعنی گمان مبرید که آمده ام تا صلح و سلم بر زمین بگذارم نیامده ام تا صلح بگذارم بلکه شمشیر و فساد انتهی
پس ما بین کلامین اختلاف عظیمیست و با قطع نظر از خلاف بحکم ابنین عیسی علیه السلام از اهل طوانیست و پسر خدا هم خوانده نمیشود یقینا بحکم جمله
ثانیه از آیه اول پس زمانیکه از اهل طوانشد از اهل ویل وای خواهد بود که بعضا طره است پس اعتماد بشفاعت آنجناب باطل و خلاف خیلی عجب است
این افترا از جناب عیسی که از برای صلح نیامده ام بلکه از برای فساد نمیدانم کاتب این انجیل چه غرضی با جناب عیسی داشت که او را از مفسدین شمرده
و ایضا کو ئیم آیه (۱۸) از باب (۱۱) از سفر امثال سلیمانی باین نحو تحریر کرده است (۱۸) بَلْخِنْلِی قَرْدِیْق پِیش وَمْبَدَل دِدُوْزِی نجایین و در کلدانی
قدیم که یکی از زبان اصلیه این کتب است چرا که کو بند عزرا علیه السلام بعد از مراجعت از اسیری بابل کتب عهد عتیق که تماما مفقود کردیده بودند در حالتیکه
بخت نصر بزبان کلدانی آنها را نوشت باین نحو تحریر کردیده است تَخْلُوبَیْدِ دِیْنِ عَوَل وَشْلَف بِرِیصا دَکُلْ یَعْنی (۱۸) شریر از برای عادل و منافق بجای راستان
فدا میشود و آیه (۱۳) از باب سیم از رساله پولس بغلاطیان باین نحو عیان و بیان کشته است (۱۳) مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما تحت
لعنت شد و آیه (۲) از باب دوم از رساله اول یوحنا باین نحو ترقیم یافته است (۲) و اوست کفاره بجهة گناهان ما و نه گناهان ما فقط بلکه بجهة تمام جهان
انتهی پس از آیه اول مفهوم و معلوم میگردد که شریر از برای عادل و منافق بجای راست فدا میشود و از آیه ثانیه و ثالثه بر می آید که مسیح فدا و کفاره از جمیع
اهل جهان پس بحکم آیات مذکوره باید جناب مسیح شریرو منافق تر از کل اهل جهان باشد نعوذ بالله نعوذ بالله نعوذ بالله و اگر قسیس جسارت بر حضرت
خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم نکرده بود هرگز این حقیر این امور را استخراج نمیکردم و بتحریر آنها اقدام نمینمودم و لو الزاما نه اعتقادا حاشا و
کلا که این حقیر چنین اعتقادی داشته باشم حمد میکنم خدا را که از برکت نور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم این حقیر را از امثال این مهالک نجات داد تا اینکه اعتقاد
کردم که عیسی بن مریم نبی صادق و مسیح موعود و مبعوث از جانب خداست و بریست از ادعای الوهیت و افترای اهل تثلیث بار تا کید اعرض مینمایم
آنچه را نوشتم در این باب الزامیست نه اعتقادی مخفی نماند که اگر اولین و آخرین از قسیسین از مسیحیین جمع شوند خلاصی ندارند از اشکالات مذکوره
مگر اینکه کتب مقدسه را انکار نمایند و قرآن مجید را تسلیم و تصدیق نمایند تا امروز بهر قسیسی که این اشکالات را وارد کرده ام الکن و اخرس شده است
اللهم لا تؤاخذنی بما قلت الزاما لا اعتقادا اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا و احد عشر من ولده اولیاء الله و
اوصیاء رسول الله و اشهد ان ما جاء به سیدنا و نبینا محمد حق و صدق لا ریب فیه و من جملة ما جاء به رسالت المسیح عجب دارم از حال قسیسین که ابدا متوجه
توجیه این اشکالات نمیشوند و ایراد بر غیر و سایر ادیان مینمایند و مطلقا حیا نمیکنند و شرم نمینمایند و شهتیر را در چشم خود نمی بینند و خس را در چشم
غیر می بینند شبهه بیست و یکم در صفحه (۱۳۴) کوید پوشیده نماند چنانکه مضمون آیات انجیل و تعلیمات آن نسبت بقرآن در مرتبه
انتهی هنر و اعلی تر است همچنین وسیله نجاتیکه در آن بیان و عیان کشته بر وسایل سایر ادیان تفوق کلی و برتری فراوان دارد انتهی بالفاظه ملخصا
جواب این شبهه در باب ششم از همین کتاب مفصلا و مدللا بوضوح تمام عیان و بیان کشته است دیگر در اینموضع تکرار لازم نیست
وسیله که در انجیل بیان شده است اینست که عیسی عوض ما ملعون شد و ما خود سرهستیم تعلیم عمده انجیل و وسیله نجاتیکه در آن بیان شده اینست همین است
و کتاب قسیس مملو از بیان همین مطلبست و ما تعلیمات قرآن مجید را در باب ششم از همین کتاب بطور اجمال بیان نموده ایم باید مطابقه و مقابله نمود با تعلیمات
این تواریخ مفقود السند که حتی بتورات و انجیل اند که کدام یکی در مرتبه انتها هنر و اعلی تر است پناه بخدا میبرم از این تقابل و نسبت شبهه بیست و دوم
در صفحه (۱۳۶) کوید تنها بنای ایمان مانند دین محمدی نیست که محض اقرار و تقریر کلمات چند و باور نمودن تعلیمات قرآنست و نتیجه خدا و پاکی در دل فی
رجوع ندارد انتهی بالفاظه جواب اینکه شکی از این حرفهای بیمزه و اطفال مکتب میدانند که اینها مغالطه و حرف بافی برای صید جهال است
کجا ایمان مسلمین اقرار زبانی بوده و تقریر کلمات چند و حال آنکه از جمله بدیهیات دین اسلام است که ایمان تصدیق بجنان و اقرار بلسان و عمل بارکان است
مگر نمیدانند منافق در دین اسلام عبارت از کسی است که اقرار لسانی داشته باشد و تصدیق جنانی نداشته باشد و اینمعنی در قرآن اظهر من الشمس و
ابین من الامس است اگر سایر کتب عقاید ما را ندارد هم نخوانده بقرآن مجید رجوع کن که خدا میفرماید قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لکن

قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ ومیفرماید أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ ومیفرماید إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا الی غیر ذلک که در سابق ما زیاده بر شصت آیه استخراج کرده با ترجمه‌های فارسیه آنها نوشته‌ایم خود قسیس نیز بود صفحه (۲۰۱) از فصل سیم از باب سیم از میزان الحق از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۶۶ انصاف داده است و تعلیمات قرآن مجید را بخوا اجمال شمرده است از انجمله گفته است بت پرستی نکنند و بجز خدا شریک قرار ندهند و تصویر او را نکشند و اسم او را بی حرمتی استعمال ننمایند دزدی و زنا و قتل عمل ننمایند و دروغ نگویند و خدا را دوست دارند الخ پس این تهمتی است که بر مسلمین بسته‌اند و این ادعا مخالف کلام خود او نیز میباشد و از عالی بر و این تهمت بسیار قبیح است و اما باور نمودن تعلیمات قرآن بلی ما اینمرض را داریم بعد از انکه دانستیم که حضرت محمد صلی الله علیه واله وسلم فارقلیطای موعود است و زیاده از شش هزار معجزه از معجزات متواتره آنجناب بما رسید و نوع معجزات پیغمبران اولین و آخرین بر دستش جاری شد کتابی او را از جانب خدا و ما باور کردیم و تصدیق آن کتاب مبارک نمودیم و جمیع تعلیمات آنرا حق و صدق و از جانب خدا میدانیم و کتاب ما مثل کتاب شما نیست که کشیشهای بیبا بند و تاریخی بنویسند و اسمش را انجیل و کتاب خدا بگذارند تا زهمان باور نکنند و در هر زمانی موافق میل و سلیقه خودشان تصرفات در او کنند و تا امروز آن تصرفات باقیست مثلاً پولس در آیه (۲۳) از باب پنجم از رساله خود بتیماتاوس مینویسد دیگر آشامنده آب فقط مباش بلکه بجهة شکمت و ضعفهای بسیار خود شرابکی میل فرما و نیز در آیه (۱۲) و (۱۳) از باب چهارم از رساله ثانیه پولس بتیماتاوس مرقوم است و تخکس را بافسس فرستادم و بالاپوشی را که در تراوس نزد کرپس گذاشتم چون آئی بیاور و کتابها را خصوصاً پوستها را نیز بیاور (۱۴) و اسکندر مسکر با من بسیار بدیها کرده خدا او را بحسب افعالش جزا خواهد داد (۱۵) و تو هم از او با حذر باش که با سخنان ما بشدت مقاومت نمود و در آیه (۲۵) از باب دوم از رساله پولس بفیلیمون باین نحو مرقوم گردیده است (۲۵) ولی لازم دانستم که اپفرودوتس را بسوی شما روانه نمایم که مرا برادر و همکار و هم جنگ میباشد الخ پس اگر اینها کلمات خدا باشند لازم میباید که خدا محتاج بالاپوش و کتاب و پوست باشد و ایضاً لازم میاید که اپفرودوتس برادر و همکار و همجنگ خدا باشد و از این قبیل کلمات در کتب مقدسه بسیار است و در فصل چهارم از باب اول همه مذکور خواهند گردید و اینچند کلمه من باب مثال در اینموضع مذکور شد حال ملاحظه کن ببین چه قدر قبیح است این کلامات را کلام خدا دانستن کشیشی بکشیش دیگر کاغذ مینویسد چه ربطی بکلام خدا دارد پس یقینی است که اینها کلام خدا نیستند چرا که اینها را نوشتن انها را نیز نوشت و عدم قول بفصل برهان قاطع میباشد از برای اثبات این مدعا و چون قرآن ما از این قبیل نیست لهذا تعلیمات آنرا باور کرده‌ایم و یقین داریم که کلام خدا و معجزه رسول الله است همان براهینی که در باب ششم از همین کتاب مفصلاً و مدللاً مذکور خواهد گردید انشاء الله تعالی و اما اینکه گفته است و محبت خدا و پاکی در وی رجوع ندارد افترا است که بر اهل اسلام گفته است چرا که در قرآنست که فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ المائده ایضاً میفرماید يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ و اما جواب فقره ثانیه در سابق گذشت دیگر در اینموضع تکرار لازم نیست **شبههٔ بیست و ششم** در صفحه (۱۴۰) گوید آنچه از مضمون قرآن مفهوم میگردد اینستکه خدا بعضی مردم را با ایمان و بعضی را بی ایمان خلق کرده است چنانچه ایمان انها هیچ وجه باطل و بجهة انها ایمان ابدا حاصل نخواهد گشت زیرا که خدا بی ایمانیرا بانها مقدر و قسمت نموده ایشانرا جهة عذاب جهنم خلق کرده است چنانچه در سوره الانعام ارقام یافته که مَنْ يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ وَمَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ یعنی آنکه را که خواهد خدا گمراه کند او را و هر که را بخواهد بگذارد او را براه راست و همچنین در سوره الاعراف مرقوم گشته که مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضْلِلْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ یعنی هر که را راه نماید خدا پس او راه یابنده است و هر که را گمراه کند پس ایشان زیانکارانند و بدرستیکه آفریدیم ما برای دوزخ بسیاری از دیوان و آدمیان را بعد حدیث از حق الیقین از طریقه شیعه نقل کرده است از برای اثبات مدعای خود و بعد گفته است نظر بمضمون آیات مذکوره و حدیث مسطوره هم عدالت و هم رحمت الهی باطل میگردد و در اینجا که اینمرحله محال است پس واضح و مبرهنست که قول آیات و احادیث مزبوره باطل و بی بنا میباشد انتهی بالفاظه **الجواب** در جواب از شبهه شانزدهم مدللاً و مفصلاً جواب این شبهه را نوشته‌ایم و در آن موضع گفتیم آیات و اخبار یکه ظاهر ایشان مشعر بجبر است مؤول‌اند در نزد علمای اثنی عشریه رضوان الله علیهم اجمعین چنانچه آیات کتب عهد عتیق و جدید که صریح در جبر اند مؤول‌اند در نزد علمای پروتستنت و بعضی از آن آیات که صریح در جبر بوده‌اند در جواب از شبهه شانزدهم منقول گردیدند دیگر اعاده انها در اینجا بیجاست مگر یک دو آیه من باب تذکره از انجیل در آیه (۷) از باب چهل و پنجم از کتاب شعیا باین نحو مرقوم است

(۷) مصوّر نور و خالق ظلمت و صانع سلامت و خالق شر من که خداوندم بجا آورنده تمامی این چیزها یم ودر فارسیه مطبوع سنه ۱۸۹۵ آیه مذکوره باین نحو ترجمه شده است پدید آورنده نور و آفریننده ظلمت صانع سلامتی و آفریننده بدی من یهوه صانع همه این چیزها هستم ودر باب نهم از رساله پولس باهل روم باین نحو عیان و بیان گشته است بر وفق ترجمه مذکوره (۱۱) زیرا که هنگامیکه هنوز تولد نیافته بودند و عمل نیك یا بد نکرده تا اراده خدا بر حسب اختیار ثابت شود نه از اعمال بلکه از دعوت کننده (۱۲) بدو گفته شد که بزرك تر کوچکتر را بندگی خواهد نمود (۱۳) چنانکه مکتوبست یعقوب را دوست داشتم اما عیسو را دشمن (۱۴) پس چه گوییم آیا نزد خدا بی انصافی است حاشا (۱۵) زیرا بموسی میگوید رحم خواهم فرمود بهر که رحم کنم و رأفت خواهم نمود بهر که رأفت نمایم (۱۶) لاجرم نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است بلکه از خدای رحم کننده (۱۷) زیرا کتاب بفرعون میگوید برای همین تو را برانگیختم تا قوت خود را در تو ظاهر سازم و تا نام من در تمام جهان ندا شود (۱۸) بنابراین هر که را میخواهد رحم میکند و هر که را میخواهد سنگدل میسازد (۱۹) پس مرا میگویی دیگر چرا ملامت میکند زیرا کیست با اراده او مقاومت نموده باشد (۲۰) نی بلکه تو کیستی ای انسان که با خدا معارضه میکنی آیا مصنوع بصانع میگوید که چرا مرا چنین ساختی (۲۱) یا کوزه گر اختیار بر گل ندارد که از یك خمیره ظرفی عزیز و ظرفی ذلیل بسازد (۲۲) و اگر خدا چون اراده نمود که غضب خود را ظاهر سازد و قدرت خویش را بشناساند ظروف غضب را که برای هلاکت آماده شده بود بحلم بسیار متحمل گردید (۲۳) و تا دولت جلال خود را بشناساند بر ظروف رحمتی که از برای جلال آنها را از قبل مستعد نمود انتهی

و در عربیه مطبوع سنه ۱۸۸۰ آیات مرقومات باین نحو ترجمه شده اند (۱۱) لانه وهما لم یولدا بعد ولا فعلا خیرا او شرا لکی یثبت قصد الله حسب الاختیار لیس من الاعمال بل من الذی یدعو قیل لها ان الکبیر یستعبد للصغیر کما هو مکتوب احببت یعقوب و ابغضت عیسو فماذا نقول العل عند الله ظلما حاشا لانه یقول لموسی انی ارحم من ارحم و اتراءف علی من اتراءف فاذا لیس لمن یشاء ولا لمن یسعی بل لله الذی یرحم لانه یقول الکتاب لفرعون انی لهذا بعینه اقمتك لکی اظهر فیك قوتی ولکی ینادی باسمی فی کل الارض فاذا هو یرحم من یشاء و یقسی من یشاء فستقول لی لماذا یلوم بعد لان من یقاوم مشیئته بل من انت ایها الانسان الذی تجاوب الله العل الجبلة تقول لجابلها لماذا صنعتنی هکذا ام لیس للخزاف سلطان علی الطین ان یصنع من کتلة واحدة واخر للهوان فماذا ان کان الله وهو یرید ان یظهر غضبه و یبین قوته احتمل باناة کثیرة آنیة غضب مهیأة للهلاك ولکی یبین غنی مجده علی آنیة رحمة قد سبق فاعدها للمجد انتهی

و عبارات عربیه مطبوعه سنه ۱۸۴۷ بعینه مثل همین عبارتست پس گوییم مفهوم از کلمات مزبوره چند چیز است اوّل اینکه بی علت و بی سبب یعقوب را دوست میدارد و عیسو را دشمن و عیسو که بزرگ بود یعقوب کوچك را بی علت و بی سبب باید بندگی کند دوم اینکه اختیار خدا از جهت اعمال نیست بلکه بی سبب یکی را اختیار میکند دون الآخر سیم اینکه رحم میکند بر هر کسیکه مشیتش علاقه میگیرد و غضب مینماید بر هر کسیکه میخواهد چهارم اینکه خواست و سعی انسان هیچ مدخلیتی ندارد در تحصیل سعادت و شقاوت بلکه اینها از جانب خدا میباشند پنجم اینکه فرعون را کافر خلق میکند از برای اظهار قوت و قدرت ششم اینکه بموافق آیه (۱۸) رحم میکند بر هر کسیکه میخواهد یعنی او را هدایت مینماید و قسی القلب میکند هر کسیرا که میخواهد و هیچکس نیست که با مشیت او مقاومت نماید هفتم اینکه لا و نعم از انسان غلط است نباید بگوید چرا مرا شقی و آن یکی را مؤمن خلق کردی هشتم چنانچه کوزه گر بر گل سلطنت دارد که از یك گل یك کوزه را خوب و عزیز بسازد و یك کوزه را بد و ذلیل و همین طور خداوند عالم سلطنت دارد که بندگان خود را یکی را سعید و دیگری را شقی یکی را کافر و دیگری را مؤمن یکی را از برای نجات و دیگری را از برای هلاك خلق نماید یَفْعَلُ اللّٰهُ مَا یَشَاءُ وَ یَحْکُمُ مَا یُرِیدُ و ابدا از برای انسان نمیرسد که چون و چرا نماید و حال موافق قول قسیس گوییم این چیز از مضمون کتب مقدسه مفهوم میگردد اینکه خدا بعضی مردم را با ایمان و بعضی را بی ایمان خلق کرده چنانکه ایمان آنها هیچ جهه باطل و بی جهة آنها ابدا ایمان حاصل نخواهد گشت زیرا که خدا بی ایمانی را بانها مقدر و قسمت نموده موافق آیه (۲۰) سعی ایشان در تحصیل ایمان عبث و لغو است ایشان را از جهة عذاب جهنم خلق کرده است نهایت نظر بمضمون آیات مذکوره هم عدالت و هم رحمت الهی باطل میگردد و در اینحال که اینمرحله محالست پس واضح و مبرهن است که قول آیات مزبوره باطل و بی بنا باشد بسیار عجب است از انصاف قسیس اگر مضمون را در کتاب غیره ببیند که موافق خیال او نباشد میگوید این دلیل بر اینست که این کتاب از جانب خدا نیست و اگر بعینه همان مضمون بلکه ما فوق آن در کتابهای مقدسه او باشد هیچ عیبی و قدحی بمقدس آن کتب نمیرساند و آن کتب کلام الهی هستند متحیرم و نمیدانم سبب چیست البته قسیس نبیل خواهد گفت که این آیات در نزد من مؤوّلند ما هم میگوییم این آیات و اخبار و امثال اینها در نزد ما مؤوّلند پس ایراد تو بیجا و غلط است

نمیدانم حضرت پادری این آیات را در کتب مقدسه خود خوانده و فهمیده بود و مع هذا این ایراد را کرده یا نه در صورت اول قرینه بر انصاف او و در صورت
دوم سرچشمه بر علم و اطلاع او بر کتابهای خود و بعد از همه اینها گوییم که معنی مَنْ يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ منع لطف خاص است بسبب سوء اختیار بنده
وَمَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ تفضل و لطف خاص است بسبب حسن اختیار بنده نه اینکه بی سبب و بی جهت یکی را هدایت و دیگری را گمراهی
نماید چرا که او با هیچکس قرابت ندارد و با احدی حاجت ندارد و معنی مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ اینست که هر کرا
راه راست نماید خدا بوسیله لطف و توفیق خود پس او راه یافته است براحت که دین اسلام است و هر که را فرا گذارد در گمراهی و تخلیه کند بجهت
فرط جحود و عناد پس او را نکه لطف و تمکین و توفیق داده باشد و اما معنی وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ الخ بدانکه این لام از برای عاقبت است نه از برای
تعلیل چون بالمآل بسیاری از جن و انس داخل جهنم میشوند لهذا جایز است ذکر این لام بمعنی عاقبت و نظایر این در قرآن و اشعار عرب بسیار است
و اما قرآن پس قوله تعالی وَكَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ یعنی همانند آنچه مذکور شد میگردانیم آیات قرآن را از خوف برجاء و از
وعد بوعید و غیر آن تا در معانی آن نظر کنند و غایت و عاقبت آن منجر باین میگردد که میگویند اهل مکه تو خوانده و تعلیم گرفته این را و معلوم است که
تصریف آیات از برای این نبود که چنین گویند ولیکن چون گفتند لهذا ورود این لام حسن است و ایضا میفرماید رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ
مَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ اعطای اموال و زینت بفرعون و ملاء او از برای این نبود که گمراه بشوند
لیکن بالمآل چون گمراه شدند لهذا این لام از برای عاقبت است و در غایت حسن است و ایضا میفرماید در حق جناب موسی فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ
لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا و معلوم است آل فرعون جناب موسی را التقاط ننمودند از برای اینکه عدو ایشان باشد لیکن چون عاقبت عدو شد
لهذا این لام لام عاقبت است و اما شعر پس از ابیات بیست از انجمله: و للموت تغذو الوالدات سخالها: کما لخراب الدهر تبنی المساکن: و ایضا
گفته اند: اموالنا لذوی المیراث نجمعها: و دورنا لخراب الدهر نبنیها: و ایضا گفته: له ملک ینادی کل یوم: لدوا للموت وابنوا للخراب:
و ایضا گفته: و ام سماك فلا تجزعی: فللموت ما تلد الوالدة: پس در همه اینها لام از برای عاقبت است نه تعلیل فعلی هذا مراد از آیه اینست که بسیاری
از آدمیان و پریان هستند که ما ایشان را آفریده ایم و بجهت فرط کفر و عناد عاقبت ایشان منتهی است بدوزخ یعنی در علم ازلی ما هست که بسیاری
از جن و انس بر کفر اصرار نمایند و گوش بر دعوت رسولان ما نکنند و حجج عقلیه را انکار نمایند و بجز اختیار کفر ننمایند تا که عاقبت و مرجع ایشان دوزخ
باشد: یقینا ندارد که مراد از آیه این باشد که قسیس ذکر کرده است چرا که آیات کثیره از قرآن وارد گردیده است که خداوند از همه عبادت و اطاعت
و خیر و صلاح میخواهد قال الله تعالی إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ و ایضا فرموده وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ
إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ و نیز فرموده وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا و هم میفرماید هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ
إِلَى النُّورِ و ایضا میفرماید وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ و هم فرموده يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ و نیز میفرماید
وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ و امثال این آیات در قرآن مجید بسیار است و جهت دیگر در تفسیر آیه بعد از این میفرماید لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ
بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ یعنی مر ایشان راست دلهائیکه هیچ در نمی یابند آن دلها که
آنها را سوی شناختن حق گردانند و از غایت عناد آنها را از زنگار غفلت بصیقل تصدیق و اذعان پاک نمیسازند و مر ایشان راست چشمهائیکه هیچ
روی حق نمی بینند با آن و بنظر اعتبار در مخلوقات نمی نگرند تا راه بخالق آن ببرند و مر ایشان راست گوشها که هیچ سخن حق با آن نمیشنوند چرا که
بگوش هوش آیات و مواعظ قرآن را استماع نمیکنند آن گروه همگی حواس و مشاعر خود را متوجه اسباب معیشت دنیویه گردانیده و مقصور بر
لذت فانیه داشته اند مانند چهارپایان که همیشه همت ایشان جز خوردن و خوابیدن نیست و اصلا ملتفت بلذت باقی و نعیم دائمی نمیباشند
بلکه این گروه گمراهان گمراه تر از انعامند زیرا که انعام ادراک چیزی میکنند که ممکنست ایشان را ادراک آن از منافع و مضار و جد و جهد میکنند
بر جلب منافع و دفع مضار آنچه غایت جهد ایشانست و گمراهان چنان نیستند بلکه اکثر ایشان میدانند که معاندند و جاحدند پس اقدام مینمایند
بر آنچه مضرت ایشان بدانست و نیز انعام را تکلیفی نمیباشد بخلاف اهل ضلال و نیز انعام بزجر زاجر منزجر میشوند و بارشاد مرشد در طریق
هدایت سلوک میکنند و این گمراهان بجهت فرط عناد متنبه نمیشوند بچیزی از زجرات با اینکه حقتعالی بهمه ایشان داده ارشاد و صواب و صلاح فهم

در معاد جسمانی و روحانی اهل اسلام

از فساد و نا صواب با یشان کرامت فرموده است پس ایشان که از چهار پا یان پست تر باشند و این غایت ذم ایشانست و اگر مجبور بر کفر بودند
و از برای آتش جهنم خلق شده بودند هر اینه این ذم صحیح نبود شخص مفسر را باید ما قبل و ما بعد کلمات را ملاحظه نماید و بتسلسل مطالب کتاب متوجه
گشته ملحق سخنان قبل و بعد را متفرق نسازد و هر مطلبی را که میخواهد تفسیر کند باید همگی آنمواقع که با اینمطلب مناسبتی و مطابقتی دارند
مقابله نموده بنا بر آن تفسیر نماید تمثیلات و کنایات را بفهمد و بطوری تفسیر نماید که در ضمیر مصنف بوده پس شخص مطالعه و تفسیر کننده
کتاب باید که از احوالات ایام مصنف و از عادت و مذهب اهل ناحیه که مصنف در میان آنها تربیت یافته است اطلاع و آگاهی داشته و هم از صفات
و احوالات خود مصنف خبردار باشد نه اینکه محض باستناد آن کتاب اکتفا نموده بتفسیر و ترجمه اقدام نماید و حال آنکه بسبب جهل او بتسلسل
مطالب کتاب متوجه نمیشود سخنان قبل و بعد را متفرق میسازد و مواضعی که تعلق با آنموضع دارد ملاحظه نمینماید تمثیلات و کنایات و اشارات ابدا متوجه
نمیشود بلکه گاهی صدر و گاهی ذیل و گاهی وسط آیه را میگیرد و موافق میل خود تفسیر و ترجمه مینماید تا بتواند اعتراض نماید و این کمال بی انصافی است
دیگر نمیدانم از احوالات قائل قرآن و کذا در شأن ان ایام اطلاع دارد یا نه و نیز از عادات و سنت اعتراضی که بر دین و کتاب وارد است بر دیگران
وارد مینماید و این دلالت دارد بر اینکه از کتابهای خود نیز اطلاع ندارد و یا اینکه منظورش جدل بوده است نه ظهور حق خدا همه را انصاف و فهم بدهد

شبهه بیست و چهارم و چون از اواخر صفحه (۱۷۹) الی اواخر صفحه (۱۸۲) بهشت را بطریق مسلمانان بیان کرده و نوشته است و بعد در اواخر
صفحه (۱۸۲) گفته است لهذا واضح و لایح است که چنین بهشت مجازی را خدای مقدس نه ایجاد فرموده و نه وعده نموده بلکه محض خود محمد بنابر احادیثی که
از یهودیان شنیده و نظر عظمت و گمان خود تصور کرده و کیفیت آنرا در ضمیر خود نقش بندی ساخته در هنگام فرصت و ضرورت بیان آورده و کار انداخته است
زیرا که حق تعالی آدمیرا جهة تعبد و بحث روحانی و حقانی آفریده نه بجهة عیش و عشرت مجازی و جسمانی انتهی بالفاظه **الجواب** اینهم چیزی نیست چرا که
از کتابهای مقدسه خود شما پس معلوم و مفهوم میگردد که جنت جسمانی و مجازیست در آنجا اکل و شرب میباشد تختها نصب و خوانها گذاشته میشود و همچنین مشتمل است
بر قصرها از جواهرات مختلفه و ایضا نهرها در آن جاری میشود که در اطراف آن نهرها درختها میباشند که هر سالی دوازده میوه میدهند و شهرها دارد که
حصار آن شهرها از طلای صاف احمر و دوازده دروازه دارد که هر دروازه از یکقسم جواهر و شواهد اینمطلب در کتب مقدسه و کتب عقاید ایشان بسیار است
و لیکن ما بعضی از آنها را در اینموضع ذکر مینمائیم **شاهد اول** در آیه (۲۹) از باب بیست و ششم از انجیل متی با این نحو رقم گردیده (۲۹) اِینَ بِمَرو
اِلُوخُون دِلِشَینِ مِن اَدَیّی بِن دَاه طَعُونَا دِکِیپتَ هَل یُوم دِبِی شَتِینِ عَا مُوخُون حَت بِمَلکُوت دِبِی معنی اینکلمات بفارسی موافق ترجمه
فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ با این نحواست (۲۹) لیکن بدرستیکه بشما میگویم که بعد ازین از دختر رز نخواهم نوشید تا آنروزیکه در ملکوت پدر خود آنرا با شما
تازه بیاشامم و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ آیه با این نحو ترجمه شده است اما بشما میگویم که بعد ازین از شیره انگور دیگر ننوشم تا روزیکه آنرا در ملکوت
پدر خود تازه بیاشامم انتهی پس اگر در بهشت اکل و شرب نبود چنانچه مزعوم قسیس است بجمله تا روزیکه آنرا در ملکوت پدر خود تازه بیاشامم لغو و بی
فائده بود شان حکیم نیست که بکلام لغو تکلم نماید تا چه رسد بنبی صاحب شان اینکه فرموده دیگر نخواهم نوشید بعلت اینکه آنجناب در عشاء ربانی
آخر عمرش بود الحاصل هر بچه مکتبی که در اینعبارت تامل کند میداند که عبارت صریح است در آنچه ما گفتیم مخفی نماناد که آیه مذکوره در ترجمه فارسیه
هذه السنه یعنی هزار و هشتصد و نود و پنج مسیحی با این نحو ترجمه شده است اما بشما میگویم که بعد ازین از میوه مو دیگر نخواهم نوشید تا روزیکه آنرا با
شما در ملکوت پدر خود تازه بیاشامم لفظ میوه غلطست چرا که منظور جناب عیسی میوه نبود بلکه شراب بود چرا که عشاء ربانی وقت میوه نبود چرا که
چهاردهم و یا پانزدهم نیسان بود که اول بهار است آیه (۲۷) از همین باب صریحست در آنچه ما گفتیم زیرا که آیه با این نحو است (۲۷) و پیاله را گرفته شکر نمود
و بدیشان داده گفت همه شما ازین بنوشید ایضا میوه را کسی نمینوشد بلکه میخورد خود مترجم نوشته دیگر نخواهم نوشید پس ثابت و محقق گردید که مترجم
تحریف کرده است در کلام که الهامیست بنابر قول ایشان پس معلوم گردید که تا امروز از شیوه مرضیه خود که تحریفست در کلام الهی علی قولهم دست
برنداشته اند هدیهم الله در اینجزئی از ایشان گله ندارم **شاهد دوم** آیه (۲۵) از باب چهاردهم از انجیل مرقس با این نحو رقم شده است موافق
فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ و بدرستیکه بشما میگویم که من بعد از دختر رز نخواهم نوشید تا آنروزیکه در ملکوت خدا تازه آنرا بنوشم ملکوت خدا همان جنت است
بی شبهه و از برای تو است که آنچه را در قول سابق گفتی در همین جا بگوئی **شاهد سیم** آیه (۱۷) و (۱۸) از باب بیست و دوم از انجیل لوقا با این

نحو مسطور گردیده (۱۷) پس پیاله را گرفته شکر نمود و گفت این را بگیرید و در میان خود تقسیم کنید (۱۸) زیرا بشما میگویم که از دختر رز نه نوشم تا ملکوت خدا بیاید **شاهد چهارم** ایضا در باب بیست و دوم از انجیل لوقا از قول مسیح در خطاب بحواریین باین نحو تحریر گردیده (۲۸) و شما کسانی میباشید که در امتحانهای من با من بسر برده‌اید (۲۹) و من ملکوتی برای شما قرار میدهم چنانکه پدرم برای من مقرر فرمود (۳۰) تا در ملکوت من از خوان من بخورید و بنوشید و بر کرسیها نشسته بر دوازده سبط اسرائیل داوری کنید انتهی مخفی نماند که این اقوال در اواخر عمر عیسی از آنجناب صادر گردیده و صریح بود در اینکه در ملکوت خدا که عبارت از جنت است اکل و شرب میباشد خوانها گذاشته میشود و کرسیها منصوب میگردند مردم مینشینند و میخورند و میآشامند **شاهد پنجم** در باب (۱۶) از انجیل لوقا در بیان حال مرد غنی و ایلعاذر مقروح مسکین باین نحو ترقیم گردیده (۱۹) شخصی غنی بود که ارغوان و حریر میپوشید و هر روزه در عیاشی با جلال بسر میبرد (۲۰) و فقیری مقروح بود ایلعاذر نام که او را بر درگاه او میگذاردند (۲۱) و آرزو داشتی که از پاره‌ها ئیکه از خوان آن دولتمند میریخت خود را سیر کند بلکه سگان نیز آمده زبان بر زخمهای او میمالیدند (۲۲) باری آن فقیر وفات یافته و ملائکه او را باغوش ابرهیم بردند و آن غنی نیز مرد و بخاکش سپردند (۲۳) پس چشمان خود را در عالم اموات گشوده خود را در عذاب یافت و ابرهیم را از دور و ایلعاذر را در آغوشش دید (۲۴) آنگاه باواز بلند گفت ای پدر من ابرهیم بر من ترحم فرمای و ایلعاذر را بفرست تا سر انگشت خود را بآب تر ساخته زبان مرا خنک سازد که در این نار معذبم (۲۵) ابرهیم گفت ای فرزند بخاطر آر که تو در ایام زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلعاذر چیزهای بد را لیکن او الحال در تسلی است و تو در عذاب انتهی پس اگر در آن نشاءه اکل و شرب نبود این معنی بر حضرت خلیل مخفی نبود میبایست بفرماید ای فرزند در این نشاءه اکل و شرب نمیباشد نه اینکه او را متذکر بیاورد بر نعمتهای دنیا که تو در دنیا خوردی و آشامیدی حال نوبت ایلعاذر است **شاهد ششم** در باب (۵) از رساله دوم پولس بقرنتیان موافق فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۹۵ باین نحو مرقوم گردیده است (۱) زیرا میدانیم که هرگاه این خانه زمینی خیمه ما ریخته شود عمارتی از خدا داریم خانه ناساخته شده بدستها و جاودانی در آسمانها زیرا که در این هم آه میکشیم چونکه مشتاق هستیم که خانه خود را که از آسمان است بپوشیم (۳) اگر فی الواقع پوشیده و نه عریان یافت شویم تا آخر عبارتهای او خانه آسمانی غیر از قصور جنت چیز دیگر نیست **شاهد هفتم** آیه (۱۶) از باب یازدهم از رساله پولس بعبرانیان بر طبق فارسیه مسطوره باین نحو مزبور گشته (۱۶) لیکن الآن مشتاق وطن نیکوتر یعنی وطن سماوی هستند و از این رو خدا از ایشان عار ندارد که خدای ایشان خوانده شود چونکه برای ایشان شهری مهیا ساخته است انتهی پس این آیه صریح است در اینکه در بهشت شهر میباشد که آن شهر را خدا ساخته است زیرا برای مؤمنین **شاهد هشتم** آیه (۹) از باب دوم از رساله اول پولس بقرنتیان موافق کلدانیه باین نحو تحریر گردیده (۹) این لاخزیث وادنا لاشمعث وعال لب دبرنش لا سلق مدم دطیب الله لایلین درخمین له یعنی چیزهای را که چشم ندیده و گوش نشنید و بخاطر انسان خطور نکرده یعنی آنچه خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است انتهی حال در ذیل این آیه در وصف جنت بگوئی جا دارد فیها ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین وغیر ذلک که ما از وصف آن عاجزیم بنا بر صریح آیه چرا که چشم ما ندیده است و گوش ما نشنیده است و بخاطر ما خطور نکرده است آنچیزهائیرا که خدا از برای اولیای خود مهیا کرده است و در سوره مبارکه هل اتی است اذا رأیت ثم رأیت نعیما وملکا کبیرا **شاهد نهم** در باب (۷) از مکاشفات یوحنا بر وفق فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۹۵ باین نحو رقم گردیده (۹) و بعد از این دیدم که اینک گروه عظیمی که هیچکس ایشان را نتواند شمرد از هر امتی و قبیله و قوم و زبان در پیش تخت و در حضور بره بجامه‌های سفید آراسته و شاخهای نخل بدست گرفته ایستاده اند (۱۰) و باواز بلند ندا کرده میگویند نجات خدای ما را که بر تخت نشسته است و بره را است (۱۱) و جمیع فرشتگان در گرد تخت و پیران و چهار حیوان ایستاده بودند و در پیش تخت بر روی در افتاده خدا را سجده کردند (۱۳) و یکی از پیران متوجه شده بمن گفت این سفید پوشان کیانند و از کجا آمده‌اند (۱۴) من او را گفتم خداوندا تو میدانی مرا گفت ایشان کسانی میباشند که از عذاب سخت بیرون میآیند و لباس خود را بخون بره شستشو کرده سفید نموده اند (۱۵) از این جهت پیش روی تخت خدایند و شبانه روز در هیکل او وی را خدمت میکنند و آن تخت نشین خیمه خود را بر ایشان برپا خواهد داشت (۱۶) و دیگر هرگز گرسنه و تشنه نخواهند شد و آفتاب و هیچ گرما بر ایشان نخواهد رسید (۱۷) زیرا بره که در میان تخت است شبان ایشان خواهد بود و بچشمه‌های آب حیوة ایشانرا راهنمائی خواهد نمود

وخدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد **شاهد دهم** در باب (۲۱) از مکاشفات یوحنا ایضاً (۱) ودیدم آسمان
جدید وزمین جدید چونکه آسمان اول وزمین اول درگذشت ودریا دیگر نمیباشد (۲) وشهر مقدس اورشلیم تازه دیدم که از جانب خدا از آسمان
نازل میشود حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است (۳) وآوازی بلند از آسمان شنیدم که میگفت اینک خیمه خدا با آدمیان است
وبا ایشان ساکن خواهد بود وایشان قومهای او خواهند بود وخود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود (۴) وخدا هر اشکی از چشمان
ایشان پاک خواهد کرد وبعد از آن موت نخواهد بود وماتم وناله ودرد دیگر رو نخواهد نمود زیرا که چیزهای اول درگذشت (۵) وآن تخت
نشین گفت الحال همه چیز را نو میسازم وگفت بنویس زیرا که این کلام امین وراستست (۶) باز مرا گفت تمام شد من الف ویا وابتدا وانتها هستم من هر که
تشنه باشد از چشمه آب حیات مفت خواهم داد (۷) وهر که غالب آید وارث همه چیز خواهد شد واو را خدا خواهم بود واو مرا پسر خواهد بود
(۸) لیکن ترسندگان وبی ایمانان وخبیثان وقاتلان وزانیان وجادوگران وبت پرستان وجمیع دروغگویان نصیب ایشان در دریاچه
افروخته شده با آتش وکبریت خواهد بود واین است موت ثانی (۹) ویکی از آن هفت فرشته که هفت پیاله پر از هفت بلای آخرین را داشتند آمد
ومرا مخاطب ساخته گفت بیا تا عروس منکوحه بره را بتو نشان دهم (۱۰) آنگاه مرا در روح بکوهی بزرگ بلند برد وشهر مقدس اورشلیم را بمن
نمود که از آسمان از جانب خدا نازل میشود (۱۱) وجلال خدا را دارد ونورش مانند جواهر گرانبها چون یشم بلورین (۱۲) ودیواری بزرگ وبلند
دارد ودوازده دروازه دارد وبر سر دروازه ها دوازده فرشته واسمها بر ایشان مرقوم است که نامهای دوازده سبط بنی اسرائیل باشد
(۱۳) از مشرق سه دروازه واز شمال سه دروازه واز جنوب سه دروازه واز مغرب سه دروازه (۱۴) ودیوار شهر دوازده اساس دارد وبر آنها
دوازده اسم دوازده رسول بره است (۱۵) وآنکس که با من تکلم میکرد نی طلا داشت تا شهر ودروازه هایش ودیوارش را بپیماید (۱۶) وشهر
مربع است که طول وعرضش مساویست وشهر را بآن نی پیموده دوازده هزار تیر پرتاب یافت وطول وعرض وبلندیش برابر است (۱۷) و
دیوارش را صد وچهل وچهار ذراع پیموده موافق ذراع انسان یعنی فرشته (۱۸) وبنای دیوار آن از یشم بود وشهر از زر خالص چون شیشه
مصفی بود (۱۹) وبنیاد دیوار شهر بهر نوع جواهر گرانبها مزین بود که بنیاد اول یشم ودوم یاقوت کبود وسیم عقیق سفید وچهارم زمرد
(۲۰) وپنجم جزع عقیقی وششم عقیق وهفتم زبرجد وهشتم زمرد سلقی ونهم طوپاز ودهم عقیق اخضر ویازدهم آسمانجونی ودوازدهم یاقوت
بود (۲۱) ودوازده دروازه دوازده مروارید بود هر دروازه از یک مروارید وشارع عام شهر از زر خالص چون شیشه شفاف (۲۲)
ودر آن هیچ قدس ندیدم زیرا خداوند خدای قادر مطلق وبره قدس آنست (۲۳) وشهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آنرا روشنائی دهد زیرا
که جلال خدا آنرا منور میسازد وچراغش بره است (۲۴) وامتها در نورش سالک خواهند بود وپادشاهان جهان جلال واکرام خود را بآن
خواهند درآورد (۲۵) ودروازه هایش در روز بسته نخواهد بود زیرا که شب در آنجا نخواهد بود (۲۶) وجلال وعزت امتها را بآن داخل
خواهند ساخت (۲۷) وچیزی ناپاک یا کسیکه مرتکب عمل زشت یا دروغ شود هرگز داخل آن نخواهد شد مگر آنانیکه در دفتر حیات بره
مکتوبند **شاهد یازدهم** در باب (۲۲) از مکاشفات مسطوره باین نحو مزبور گشته (۱) ونهری از آب حیات بمن نشان داد که درخشنده
بود مانند بلور واز تخت خدا وبره جاری میشد (۲) ودر وسط شارع عام آن وبر هر دو کنار نهر درخت حیات را که دوازده میوه میآورد یعنی هر
ماهی میوه خود را میدهد وبرگهای آن درخت برای شفای امتها میباشد (۳) ودیگر هیچ لعنت نخواهد بود وتخت خدا وبره در آن خواهد بود
وبندگانش او را عبادت خواهند نمود (۴) وچهره او را خواهند دید واسم وی بر پیشانی ایشان خواهد بود (۵) ودیگر شب نخواهد بود واحتیاج
بچراغ ونور آفتاب ندارند زیرا خداوند خدا بر ایشان روشنائی می بخشد وتا ابد الآباد سلطنت خواهند کرد (۶) ومرا گفت این کلام امین وراست
وخداوند خدا ارواح انبیا فرشته خود را فرستاد تا ببندگان خود آنچه را که زود میباید واقع شود نشان دهد (۷) واینک بزودی میآیم خوشا
بحال کسیکه کلام نبوت این کتاب را نگاه دارد انتهی ودر صفحه (۳۷۷) از کتاب صلوات ونغمات ودعای ربانی المطبوع سنه ۱۸۸۳ در مملکت نمسه در
شهر لیپسیک در مطبع ولیم درکولین در وصف بهشت باین نحو تحریر کردیده است آن شهر اورشلیم جدید که همه آن از زر خالص میباشد بنا وحصار
آن از سنگهای پر قیمت است ودروازه های آن از مروارید ها ونهر آب حیات که از کرسی خدا وبره بیرون میآید دور رود وطرفین آن نهر درختهای حیات کاشته

شده است و این شهر محتاج آفتاب و ماه نمیباشد که او را روشن کند چرا که جلال خدا آنرا روشن کرده و چراغ آن شهر بره است که او چادر خدا
با ایشان در بهشت است و اهل بهشت جماعت او هستند خدا و بره با ایشانند و خدا خداوند ایشان و ایشان بندگان او و بنده و جمال مبارک
بره را می بینند و اسم عزیزش بر پیشانی ایشان نوشته میشود صفحه (۳۷۸) و هر اشکی را از چشمهای ایشان پاک خواهد کرد و دیگر مرگ در آنجا
نخواهد بود و عزاداری نخواهد بود و هیچ دردی والمی در آنجا نیست چون آلام و اشقا میکه در دنیا بودند گذشتند انتهی حال گوئیم این بیانات
چه فرقی دارند با آن بیاناتیکه در کتب اهل اسلامند این شهر چه تفاوت دارد با شهرهائیکه ما میگوئیم و کرسی بره چه مغایرت دارد با منبر
وسیله و آن لباسهای سفید چه بینونت دارند با آن جامه های حریریکه ما گفتیم و این شهر مقدس اورشلیم جدید که چون عروسی که برای
شوهر خود آراسته است چه تفاوتی دارد با بهشتی که ما گفتیم او را مانند عروس زینت میدهند و این سنگ یشم و جواهرات مختلفه و این
سور عظیم عالی چه فرق دارند با آن قصرهای جواهریکه ما گفتیم و این دوازده دروازه چه اختلاف دارند با آن هشت در بهشتی که ما گفتیم
و این شارع عام شهر از زر خالص چه افتراقی دارد با آن خانه های مزین بزرگ که ما گفتیم و این نهر آب حیات چه سوائی دارد با کوثر و سلسبیلی که
ما میگوئیم و این درختهائیکه شما میگوئید در دو طرف نهر چه تفاوتی دارند با آن درختهائیکه ما گفتیم و این دوازده میوه که این درختهای
آورند یعنی در هر ماهی یک میوه چه فرقی دارند با آن میوه هائیکه ما گفتیم لا مقطوعة بالازمان و لا ممنوعة بالاثمان و این نهرهائیکه در کتابهای
مقدسه شما ببیند چه تفاوتی دارند با آن نهرهائیکه در سوره مبارکه الرحمن اند و این سلطنت ابد الاباد که شما میگوئید چه فرقی دارد با آن
سلطنتی که ما میگوئیم مؤمنین خدام و دربان دارند اگر مجاز بینند همه مجاز بینند و اگر حقیقت بینند همه حقیقت بینند و اگر تأویل باید تأویل کرد همه را تأویل کن و اگر
تسلیم باید نمود همه را تسلیم نماد بگر بی انصافی و جرأت و جسارت چرا وقتیکه در کتابهای شماست از جانب خداست و چون در قرآن و احادیث ما باشد
میگوئید از یهود یاد گرفته اید کافرما جوابشها یعنی چه حرف نامربوط و هرزه گفتن شان مرد حکیم نیست و اما قول او که چنین بهشت مجازی را خدای
مقدس نه ایجاد فرموده و نه وعده نموده بلکه محض خود محمد بنا بر احادیثیکه از یهود یاد شنیده الخ اولی و انسب این بود که این نسبت را بجناب مسیح و
حواریین بدهید و وجوه اول اینکه جناب مسیح و حواریین یهودی و یهودی زاده بودند و خود جناب مسیح تا سی سال پای منبر ایشان می نشست
و استماع موعظه ایشان مینمود و سه سال و نیم نیز از برای ایشان موعظه مینمود و حال حواریون معلوم است که دائما با یهود محشور بودند بخلاف حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم وجه دوم آنکه بنا بر قول خود قسیس در میزان الحق حضرت رسول ص کتابهای یهود را تحریف و خراب میدانند و ابدا
بکتابهای آنها معتقد نمیباشد بخلاف جناب مسیح و حواریین که کتابهای یهود را از جانب خدا و آسمانی میدانند تا انجیل و رسایل حواریین مکمل کتابهای یهود
میباشند و در اواخر میزان الحق قسیس مینویسد که حضرت رسول (دشمن یهود بود) و با ایشان مخالطه نمیکرد و احادیث ایشانرا گوش نمیداد و استماع
نمیفرمود بخلاف جناب مسیح و حواریین پس بهتر این بود که قسیس بگوید جناب مسیح و حواریین از یهود یاد گرفتند و حضرت رسول از ایشان چرا که جناب مسیح
و حواریین مقدم بر حضرت رسول بودند از حیث زمان اگر چه این نسبت نیز خلاف و باطل است بلکه همه از خدا یاد گرفتند هم حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم و هم ایشان زیرا که پیغمبر خدا باید احکام را از خدا یاد بگیرد نه از کسانیکه قبل از او بودند بلی این نسبت را کفار بر پیغمبران میدادند پس
معلوم شد این نسبت از راه عصبیت و غلط است چرا که این از جمله مسلمات است که ذکر قیامت نزد یهود نبوده و در اسفار خمسه توریة ایشان اسمی
از قیامت نیست و ایشان اعتقاد بقیامت نکرده اند چرا که شعور این معنی را نداشتند و سایر کتب انبیا هم حاضر که احوال قیامت در آنها بیان نشده است
ابدا بنحو تفصیل مضایقه نیست در کتب انبیاء اسم قیامت هست ولی احوال قیامت نزد یهود وجود ندارد پس انسان عاقل که میخواهد عالم فوق
خود ترا حاکم ما بین دو ملت بداند حرف بی مأخذ نمیزند و اگر از خدا نمیرسد لا اقل از دنیای خود بشر میرسد در اصل نزد یهود کجا اسم
و رسمی از قیامت شنیده بودند و میدانستند که پیغمبر رحمت اخبار قیامت را از آنها بشنود اخبار یهود و محققین ایشان میدانند که معاد از اصول
دین ما نیست و اگر بود لا محاله حضرت موسی در این اسفار خمسه توریة اسمی از قیامت میبرد پس این چه بی انصافی است که این قسیس کرده است سؤالات
او را اگر جواب نمیدادم و حرف رکیک و بیمزه گفتن که لایق شان علما نیست کسی هست که مطالبه جواب از او بکند انجیم همینقدر میگویم جزاه الله
تا قال ایها الاقل منصف تأمل کن و ببین که عصبیت انسانرا تا بچه درجه میرساند و بعد از همه اینها گوئیم اهل اسلام نمیگویند که لذت جنت مقصور

بر لذات جسمانی و مجازی میباشد و بس چنانچه این نسبت را علمای پروتستنت از راه خطا و غلط و با تغلیط عوام با هل اسلام میدهند
بلکه معتقد مسلمین بنص قرآن مجید و احادیث صحیحه آنستکه لذات جنّت مشتمل بر دو نوع لذت و نعمت است جسمانی و روحانی و ثانی اکمل و افضل می
باشد و هر دو نوع باتم وجه از برای مؤمنین حاصل و ایشان بخوشحالی و جلال خود واصل خواهند شد قال الله تعالی فی سورة التوبة
وَعَدَ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللّٰهِ
أَكْبَرُ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ و معنی این کلمات بفارسی چنین میباشد وعده داد خدا مردان و زنان مؤمنه را جنّاتیکه میرود از زیر درختان
آنها نهرها در حالتیکه جاوید و مخلّد میبودند آنها و دیگر وعده داد مسکنهای پاکیزه و خوش که از آن لذتها یابند و در آنجا بخوشحالی و خوش
دلی گذرانند در جنّات عدن و خوشنودی از جانب خدا مؤمنانرا بزرگتر از جنّات عدن و انواع نعمتهای آنست چراکه مبدء جمیع سعادات
و منشأ جمیع کرامات رضای حضرت عزّتست و مؤدّی به نیل قرب و صال بارگاه ذوالجلال و محققان راه و عارفان آگاه را در گاه و
بیگاه جز رضای حضرت الله مطلوبی نی اینستکه میفرماید وَرِضْوَانٌ مِنَ اللّٰهِ أَكْبَرُ و این رضوان با جمیع نعم بهشت فلاح اهل صلاح است که
بزرگست و جمیع دنیا و ما فیها در جنب آن در نهایت حقارت میباشد و از امام العارفین حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیهما صلوة
الله الملك المبين منقولستکه چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند حق تعالی با ایشان خطاب فرماید که یا اهل الجنّة ایشان گویند لبیك ربّنا
وسعدیك والخیر فی یدیك پس فرماید که خوشنود شوید گویند چرا خوشنود نباشیم که بما عطا فرمودی آنچه را که هیچیك از مخلوقات خود عطا
نکردی حق تعالی فرماید من بهم بشما بهتر و فاضلتر از این را گویند آن چه تواند بود که از این فاضلتر باشد خطاب رسد که رضا و خوشنودی
منست از شما گویند بلی یا رب رضا و خوشنودی تو از همه بالاتر است پس از مضمون هدایت نمون آیه مبارکه و حدیث شریف ثابت و محقّق گردید
که جنّت مشتمل بر دو نوع لذت میباشد روحانی و جسمانی بلا ریب این فوز عظیم است زیرا که انسان مرکب از دو جوهر است لطیف علوی روحانی
و کثیف سفلی جسمانی سعادت و شقاوت انسانی منضم باین دو جوهر میباشند پس زمانیکه خیرات جسمانی از برای جسم حاصل و سعادت روحانیه
هم باو منضم گردید پس هر کدام از روح و جسم بسعادت لایقه خود واصل گردیده است بدون شبهه این فوز عظیم است بعبارة اخری سعادت
ارواح بمعرفت خدا و محبّت او و ستایش عظمت و سعادت اجساد در ادراك محسوساتست و جمع این دو سعادت در این زندگانی دنیا امکان
ندارد از برای جمیع افراد بشریه زیرا که آدمی با مستغرق بودن او در تجلّی عالم قدس ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی چیزی از لذات جسمانیه
و با استغراق او در استیفای این لذات جسمانیه امکان ندارد از برای او که ملتفت شود بسوی لذات روحانیه چراکه ارواح بشریه در این عالم
ضعیفند مگر انبیاء و ائمه و در وقتی که مفارقت کردند از بدنها بمرگ و استمداد قوت از عالم قدس و طهارت کردند قوی ایشان را بهم میرسد
که جمع میان این دو امر میتوانند کرد و عاقل شبهه نمیکند در اینکه این حالت اعلی درجه کمالات و اقصی مرتبه سعاداتست ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ و اگر علمای پروتستنت گویند اجتماع این دو لذت در جنّت در عقول ما نمیگنجد در جواب گوئیم اضطراب نکنید انشاء الله این امر
از برای شما حاصل نخواهد شد چراکه منکر کتابهای خود گردیده اید از کتابهای شما معلوم و مشخص گردید که بهشت در نزد شما جسمانی نیست
و در باب اوّل از همین کتاب خواهی دانست که انجیل در نزد مسلمین اعزهم الله عبارت از آن کتابیستکه بجناب عیسی علیه السلام نازل شد و بس پس اگر
در قولی از اقوال مسیح چیزی یافت شود که بحسب ظاهر مخالف حکم قرآن باشد با قطع نظر از اینکه مروی بروایات احاد است مخالفت مضر بحال
قرآن نخواهد بود چنانچه در باب ششم در جواب از شبهه ثانیه مدللاً و مفصلاً خواهی دانست و آن قول مخالف را بر فرض قبول تأویل مینمائیم
چراکه هر چه در کتب عهد عتیق و جدید است از قصص و احکام اگر با قرآن مجید و احادیث صحیحه موافقت دارد در نزد مسلمین مقبولست یقیناً
و اگر مخالف است مردود است بدون شبهه و بودن اهل جنّت مثل ملائکه در زعم قسیسین بازمانی اکل و شرب نیست بحکم کتب مقدسه ایشان
آیا نمی بینی که آن سه ملکیکه از برای ابرهیم خلیل علیه السلام ظاهر شد جناب خلیل گوساله تر و تازه خوب بریان شده و کره و شیر را حاضر کرد
و ملائکه خوردند چنانچه در باب (۱۸) سفر تکوین مرقوم گردیده است و اینکه آن دو ملکی که بلوط علیه السلام آمده اند ولیمه از برای ایشان درست
کرد و نان فطیری از برای ایشان پخت و ضیافتی برپا نمود و ایشان خوردند چنانچه در باب (۱۹) از سفر تکوین مسطور گردیده پس اگر ما هادر

روز قیامت مثل ملائکه باشیم بحکم کتابهای مقدسه شما منافات با اکل و شرب و سایر لذّات جسمانیه ندارد البته آن درختهائیرا که خدا
در اطراف آن نهرها خلق کرده است که در هر سالی دوازده میوه میاورند باید بخورد و خدا آن میوه هارا از برای اکل خلق کرده است و الّا خدا
فعل لغو نمیکند و آن نهرهائیکه از زیر این درختها جاری میشود و منشا آن تر بوس خدا ست باید آشامید بنص کتابهای شما آب زندگانی
بنا بر قول شما ساقی آن بره خدا ست و بنا بر قول ما شیر خدا ست و الّا اختلاف دیگر ندا ریم و مضامین کتابهای مقدسه شما موافق است با
قرآن مجید و احادیث ما در باب جنّت و جناب عیسی هم در اخر عمرش ذاد میزد که در جنّت اکل و شرب میباشد هم این اقوال منقول کردید دیگر
اعاده لازم نیست و العجب کل العجب از علمای مسیحیه که مقرّ بحشر و معاد جسمانی میباشند مع هذا لذت و الام جسمانیه را مستبعد میشمارند
بلی اگر منکر حشر و نشر بودند مطلقا مثل مشرکین عرب و مانند ملاحده و حکمای خودشان از اهل روپ و یا حشر جسمانیرا منکر و معترف به
حشر روحانی بودند فقط مانند اتباع ارسطو از برای استبعاد ایشان بحسب ظاهر وجهی بود و در نزد ایشان جسد خدا از اکل و شرب
و سایر لوازمات جسمانیه منفک نگردید باعتبار ناسوت و چون جناب عیسی مانند جناب یحیی علیهما السلام زاهد و مرتاض نبود در اجتناب از اطعمه
لذیذه و شرب خمر لهذا منکرین او را سرزنش مینمودند و مذمّتش میکردند و میگفتند مرد یست اکول و باده پرست چنانچه در باب یازدهم
از انجیل متّی مرقوم است و در نزد ما این طعن و سرزنش مردود است و امثال این آیات مجعول است و ساحت عصمت مسیح بری از شرب خمر و
اکل کثیر است لیکن کوئیم خدای دوّم شما و قتیکه مجسّم شد خورد و آشامید بنا بر اعتقاد خود شما پس چطور میشود که اهل جنّت با وجود جسمیّت
اکل و شرب نداشته باشند ایضا کوئیم که جناب عیسی علیه السلام باعتبار جسمیّت انسان بود و بس پس چنانچه اطعمه نفیسه و شرب خمر مانع نبود او را
از ادراک لذّات روحانیه مع کونه فی دار الدنیا بلکه احکام روحانیت در حضرت او غالب و قاهر بودند فکذلک لذّات جسمانیه مانع نخواهد
بود از ادراک لذّات روحانیه در حق اهل جنّت با بودن ایشان در نشأة الاخری الحمد لله علی ظهور الحقّ و نصرة الاسلام و الصّلوة و السلام
علی خیر الانام و آله الکرام مخفی و مستور نماند که اینمسئله از اعظم مسائل خلافیه است فیما بین المسلمین و المسیحیین اینست که قسّیسین این
مسئله را مکرّر مینمایند در رسائل خود که بردّ اسلام نوشته اند پس ما اکر جوابرا مکرّر بنویسیم از برای ما عیبی و عاری نخواهد بود چراکه
در هر موضع باید جواب موافق مذاق داده شود پس معلوم و محقّق کردید که اعتراض قسّیسین لغو و بیجا ست **شبهه بهشت و جهنّم**
در اواخر صفحه (١٠٢) و (١٠٣) کوید پس چنانکه کیفیّت بهشت و جلال اخروی بیان کشته انجیل دلالت بر حقیّت و کلام الهی بودن آن میکند
همچنین بهشت بیان ساختهٔ از قرآن برای از خدا نبودن آن دلیلی است واضح و مبرهن و اینمرحله را اگر کیفیّت بهشت از قرآن دیگر در قرآن و احادیث
اظهار و بیان کشته نقص و عیب کلّی داشته با احوال عالم باقی مناسبتی و بهجت حقّانی روح انسان موافقتی ندارد بعضی از علمای اهل
اسلام نیز دریافت نموده در صدد آن برآمده اند که آنرا بمعنی و مضمون روحانی توجیه و تفسیر کنند لیکن اینکه بهشت اعتقادیه محمّدیه
روحانی نیست هر کسیکه از احادیثی که در تفسیر آن آمده خبر دار است واضح و یقین خواهد بود چنانچه همان فقره از مضمون آیات قرآن و
از مواقع مذکوره کتب عربوده نیز بالتّمام آشکار و یقین میکردد انتهی بالفاظه **الجواب** این عبارات هم مثل عبارات سابقه اوست
که چشم را از رویت علما پوشیده و قلم را رخصت داده و هر چه خواسته نوشته است میخواهیم بدانیم اوّلا انجیل شما کدامست و کی شما انجیل خدا
در دست دارید اگر میخواهید بر مسلمین تلبیس کنید مسلمین حافظ دارند نمیگذارند که شما ایشانرا کول بزنید کلام خدا کی در دست شماست
و این تواریخ مفقود السّند را مسمّی بکلام خدا نمودن یعنی چه بالله العلی القاهر الغالب من عوض شما خجالت میکشم که اسم این تواریخ را کلام
خدا بگذارید چرا که مملو از اغلاط و محذورات و اختلافات اند که هر یکی دیگر را تکذیب مینمایند و هر کسی مقابله کند بیان نسب مسیح را که در باب
اوّل از انجیل متّی است با بیان لوقا که در باب سیّم از انجیل اوست برشش اختلاف مطّلع و مستحضر خواهد شد **اوّل** اینکه از انجیل متّی معلوم
میشود که یوسف نجار نبیره مصنوعی مریم پسر یعقوب است و از انجیل لوقا پسر هالی است **دوّم** اینکه از انجیل متّی مفهوم میشود که عیسی
از اولاد سلیمان بن داود علیهما السلام است و از انجیل لوقا از اولاد ناثان بن داود است **سیّم** اینکه از انجیل متّی معلوم میکردد که جمیع آباء
مسیح از داود تا جلای بابل سلاطین مشهور بوده اند و از انجیل لوقا مشخّص میشود که سلاطین و مشهور نبوده اند غیر از داود و ناثان

چهارم اینکه از انجیل متی مفهوم میگردد که شلتائیل بن یوخنیا بوده است واز لوقا معلوم میشود که شلتائیل بن نیری است پنجم آنکه از انجیل متی معلوم میشود که اسم زروبابل ابیهود بوده است واز انجیل لوقا مفهوم میگردد که اسم ابن زروبابل ریصا بوده است ششم اینکه اسماء اولاد زروبابل در باب سیم از کتاب اول اخبار ایام مکتوب است در میان ایشان نه ابیهود است ونه ریصا پس حق آنستکه متی ولوقا هر دو غلط نوشته اند ونفهمیده اند هفتم آنکه از داود تا مسیح علیهما السلام بیست وشش طبقه است بنا بر بیان متی وچهل ویک طبقه است بنا بر تحریر لوقا وچون زمان فیما بین مسیح وداود علیهما السلام هزار سال است پس بنا بر بیان متی مقابل هر طبقه چهل سال خواهد بود وبنا بر بیان لوقا مقابل هر طبقه بیست وپنج سال خواهد بود پس کسانیکه در چند سطری این قدر اختلاف داشته باشند وهمدیگر را تکذیب نمایند تحریرات ایشانرا کلام خدا گفتن وخود شانرا از ارباب وحی والهام دانستن خلاف وباطل بلکه منتهای بیشرمیست واین نمونه بود از اختلافات ایشان در باب اول ودوم از همین کتاب مفصلا ومدللا اختلافات واغلاط ایشان خواهد مذکور شد که ابدا امکان ندارد که این کتب عهد عتیق وجدید کلام الهی باشند ودر باب ششم از همین کتاب معلوم ومشخص میشود که قرآن یقینا کلام الهی است الحاصل چون اختلافات فیما بین بادنی تامل ظاهر وروشن است لهذا از زمان اشتهار این دو انجیل الی یومنا هذا علمای مسیحیه در دفع این اختلاف مبهوت ومتحیرند وبتوجیهات ضعیفه رکیکه توجیه مینمایند ولذلک جمعی از محققین ایشان بوقوع اختلاف اقرار واعتراف دارند مانند اکهارن وکیسر وهیس ودیوت وونیر وفریش وغیرهم باینکه این دو باب مختلفند باختلاف معنوی وهذا حق وبعین الانصاف نیز آنکه چنانچه از انجیلین اغلاط واختلافات در مواضع دیگر صادر وواقع گردیده است کذلک در اینموضع بلی اگر کلام ایشان خالی از اختلاف واغلاط بود تاویل مناسب لازم بود وان کان بعیدا وآدم کلارک مفسر در ذیل شرح باب سیم از انجیل لوقا توجیهاتی نقل کرده وبانها راضی نشده است واز شدت حیرت وتحیر عذر غیر مسموعی نقل کرده است از مستر هارمر یعنی در صفحه (۱۰۴) از مجلد پنجم از تفسیر خود نقل او این نحو است که اوراق نسب در میان یهود بحفظ جید محفوظ بوده است وهر صاحب علمی میداند که متی ولوقا در بیان نسب یسوع اختلاف کرده اند که متحیر است در آن محققین از قدما ومتاخرین وچنانچه در موضع دیگر مفهوم گردیده که اعتراض بحدی مولف شده پس از آن اعتراض جانبی از او رسیده است وهمچنین در اینجا زمانیکه عبارت صاف شد حمایت قوی خواهد بود از او ولیکن زمان چنین خواهد کرد انتهی یعنی بمرور زمان که عبارت صاف شد واین حمایتی خواهد شد از ارباب اناجیل پس این مفسر اقرار واعتراف نموده است بوقوع اختلاف بقسمیکه متقدمین ومتاخرین در توجیه آن متحیر ومبهوتند وقول او اوراق نسب در میان یهود بحفظ جید محفوظ بود مردود است چرا که این اوراق نسب بتاراج حوادث منتشر واز همدیگر پاشیده شد لذلک عزرا با دو پیغمبر دیگر در بیان بعضی نسب بخطا واقع گردیده اند چنانچه در باب اول در بیان حال تورات خواهد آمد وهمچنین در باب دوم زمانیکه حال در عهد عزرا اینطور باشد پس در عهد اناجیل یعنی حواریین چطور خواهد بود زمانیکه اوراق کهنه ورؤسا محفوظ نماند بچه اعتبار میشود گفت که اوراق نسب یوسف نجار ضعیف مسکین محفوظ مانده است وزمانیکه سه نفر پیغمبر معتبر مانند عزرا وزکریا وحجی در بیان نسب بغلط وخطا واقع شوند ونتوانند غلط را از صحیح تمیز بدهند بنا بر قول خود اهل کتاب از یهود ونصاری پس ظن تو در باب مترجم انجیل متی چه خواهد بود وحال آنکه اسم او تا امروز معلوم نشده است فضلا عن وثاقت احواله وعن کونه ذا الهام معلوم است شخص مجهول را نمیشود توثیق وتعدیل نمود تحریرات وترجمه شخص مجهول را کلام الهی والهامی دانستن نمیشود مگر از قلت عقل وهمچنین است حال لوقا که یقینا از از کله نیست وابدا خدمت جناب مسیح نرسیده است بلکه از شاگردهای پولس میباشد خود پولس را اهل اسلام مضل النصاری ومخرب دین مسیح میدانند ورئیس الکذابین است که در طبقه اول ظاهر شده وبلطایف الحیل دین مسیح را از میان بردند وقتیکه حال استاد در نزد مسلمین این باشد حال شاگرد چه خواهد بود خود حضرت مسیح فرمودند که شاگرد افضل از استاد نمیشود وغایت ما فی الباب اینکه لوقا هم مثل پولس باشد وخود مسیحیین نمیتوانند الهامی بودن لوقا را اثبات نمایند پس ظن غالب اینکه دو روی مختلف در بیان نسب یوسف نجار بدست متی ولوقا افتاد وتمیز از برای ایشان حاصل نشد وهر کدام بحسب گمان خود یکی از دو نسبین را اختیار کرده ودر انجیل خود تحریر نمودند رجاء آنکه مفسر کرکه گفت لکن بمرور زمان اختلاف رفع شده الخ رجاء بلا فائده است چرا که هزار وهشتصد ونود وچهار سال از ولادت مسیح گذشت

در رفع شبهات قسیس در اثبات اختلافات

وهنوز عبارت صاف نشده است از اغلاط واختلافات باقیند لازم بود که در قرون اربعه اخیره عبارت صاف شوند چرا که
علوم عقلیه ونقلیه در طور پاپ شایع گردیده وبتحقیق هر چیز حتی تحقیق ملت ایضا توجه نموده اند واصلاح ملت هم کرده اند وحکم
بر بطلان مذهب عمومی نموده اند چه اول وهله پاپ که مقتدای ملت بوده از جمله اراذل واز اهل غدر وحیله اش دانسته اند بعد
اختلاف در اصلاح کرده اند ومتفرق بفرق مختلفه گردیده اند پس یوما فیوما در اصلاح ترقی نموده اند تا اینکه محققین غیر محصورین
از ایشان بجهة زیادتی تحقیق بدرجه اعلی از اصلاح رسیده اند ومتصل تحقیقات ایشان تا الان رفته حتی اینکه ملت مسیحیه را مثل حکایات
باطله وخیالات واهیه دانسته ودر کتابها برد این ملت تصنیف نموده اند واستهزاء مینمایند بکسانیکه این اناجیل را کلام خدا بدانند وعلاوه
جمعیت این فرقه بن از دین مسیح زیادتر از جمعیت پروتستانیها باشد وروز بروز جمعیت ایشان زیادتر میشود وعجب است از علمای پروتستنت که اینها
متعرض جواب ایشان نمیشوند وبر اهل اسلام اعتراض مینمایند ثمن قلعه را گرفته است در خیال تنظیمات ثغور وحدود میباشند الحاصل
توجیه مشهور در اصلاح اختلافات مسطوره در میان ملت مسیحیه فعلا اینکه جایز است که متی نسب یوسف نجار را تحریر نموده باشد ولوقا
نسب مریم را ویوسف داماد هالی باشد وهالی پسر نداشته باشد از اینجهة داماد را بهالی منتسب نموده اند وداخل سلسله نسب گردیده است
مسود این اوراق گوید این توجیه در غایت ضعف ومردود است بوجوه شتی **وجه اول** اینکه بنا بر این تقدیر مسیح از اولاد ناثان خواهد
بود نه از اولاد سلیمان زیرا که نسب حقیقی عیسی از جانب مادر اوست نه از جانب پدر مصنوعی ونسب یوسف نجار در حق مسیح اعتبار ندارد فعلیهذا
عیسی مسیح موعود نخواهد بود چرا که مسیح موعود لابد باید از اولاد سلیمان باشد نه از اولاد ناثان ولذلک کالوین مقتدای فرقه پروتستنت
در رد این توجیه گفته است هر کس سلیمان را از نسب مسیح اخراج نماید مسیح را از مسیحیت اخراج کرده است **وجه دوم** اینکه این توجیه
صحیح نخواهد بود مگر وقتیکه از تواریخ معتبره ثابت ومحقق گردد که مریم بنت هالی واز اولاد ناثان است ومجرد احتمال در این باب کافی نیست
خصوصا در صورتیکه این قول در نزد محققین مثل آدم کلارک مفسر وغیره مردود باشد وهمچنین در نزد مقتدای ایشان کالوین واینکه مریم
دختر هالی واز اولاد ناثان است بدلیل ضعیفی هم ثابت نشده است بلکه عکس آن ثابت ومحقق است چرا که یعقوب در انجیل خود تصریح
کرده باینکه پدر مریم یهویاقیم ومادرش حنا است وهمچنین صاحب نور الانوار در صفحه اول از جلوه سادس از نسخه مطبوعه ۱۸۶۵ و
عبارت اینست ومریم مادر عیسی دختر یهویاقیم بود که نسب رسانید بزور بابل واز احفاد داود پادشاه واز فرقه یهودا ومادر مریم حنا
نام داشته انتهی بالفاظه وانجیل یعقوب اگر چه الهامی واز تصنیفات یعقوب حواری نیست در نزد اهل تثلیث که معاصر ما هستند لیکن
بی شبهه از اناجیل قدیمه ومؤلفات واز قدما است که در قرن اول از قرون مسیحیه بود فعلیهذا با انضمام قول صاحب نور الانوار رتبه او از
رتبه تواریخ معتبره کمتر نخواهد بود ومجرد احتمال ومقاومت انجیل مذکور وقول صاحب نور الانوار المسطور نخواهد کرد واگستائن
گفته است تصریح شده است در بعضی کتبی که در عهد من هستند اینکه مریم علیها السلام از قوم لاوی است واین منافی است با بودن مریم از اولاد
ناثان ونیز اینکه ملاحظه شود آنچه واقع شده است در باب سی وششم از سفر اعداد اینکه هر مرد اسرائیلی باید تزویج با زنی نماید که از
سبط وقبیله او باشد وکذلک هر زنی باید بمردیکه از سبط وقبیله او باشد تزویج نماید از برای اینکه میراث در قبائل ثابت بماند
واسباط بنی اسرائیل با همدیگر مختلط نشوند وآنچه دیگر واقع گردیده است در باب اول از انجیل لوقا که زوجه زکریا از بنات هرون بوده است
ومریم علیها السلام هم از اقارب خویشاوندان زوجه زکریا بوده پس واضح ولایح گردید که حق آنست که در بعضی کتب واقع شده است چرا که مریم
علیها السلام از خویشاوندان زن جناب زکریا علیه السلام است وزوجه جناب زکریا از بنات هرون است قطعا پس مریم هم از بنات هرون خواهد بود
واذا کان کذلک شوهر مصنوعی حضرت مریم هم از اولاد هرون خواهد بود بحکم توریه فعلیهذا بیان متی ولوقا هر دو غلط واز مجعولات
ومفتریات اهل ملت خواهد بود تا ثابت نمایند که عیسی علیه السلام از احفاد داود است که یهود طعن وسرزنش نمایند که عیسی علیه السلام
مسیح موعود نیست وچون اناجیل که فعلا مشهورند تا آخر قرن ثانی شهرتی نداشتند لهذا احد محرفین مطلع نشد بر تحریر وکذب دیگری
پس در اختلاف واقع شدند **وجه سیم** اینکه اگر مریم بنت هالی بود این امر از برای قدما مخفی نمی ماند ومیگفتند که مریم دختر هالی است

وتحریرات متی ولوقا وابتوجیهات دیگر که توجیه نمینمودند که توجیهات ایشان مورد شناعت و مردود است در نزد متاخرین **وجه چهارم** اینکه عبارات والفاظ متی در باب (۱) از باب اول باین نحو ند یعقوب اکینیسپتون یوسف و در کلدانیه قدیم یعقوب اولید لیوسپ گوزه دمریم دمنوه اتیلید یشوع دمیت قریمشیحا والفاظ لوقا باین نحواند دیوس یوسف توهالی و در کلدانیه و سپر دبر یوسف برهلی ومعنی عبارات متی موافق فارسیه مطبوع ۱۸۹۵ اینست و یعقوب یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مسمی بمسیح از او متولد شد و در فارسیه مطبوع ۱۸۸۲ و یعقوب بود پدر یوسف شوهر مریم که عیسی مسمی بمسیح از او متولد شد و معنی الفاظ لوقا (۲۳) و خود عیسی وقتی که شروع کرد قریب بسی ساله بود و حسب گمان خلق پسر یوسف بن هالی پس صریح عبارتین اینکه متی ولوقا هر دو نسب یوسف را مینویسند نه اینکه متی نسب یوسف و لوقا نسب مریم را چنانچه متاخرین از راه اضطرار گفته اند **وجه پنجم** هرگاه فرض شود که مریم بنت هالی است باز تحریر لوقا صحیح نخواهد بود مگر پس از آنکه ثابت و محقق گردد که رواج یهود یعنی مثلا در آنجا این بوده است که داماد در وقتی که زوجه او برادر نداشته باشد داخل در سلسله نسب میشود و اسم او را در موضع پسر پدر زن تحریر مینموده اند لیکن تاکنون این امر بوجه معتمد ثابت نشده است و هوسات بعضی علمای پروتستنت و استنباطات ضعیفه ایشان که قابل رد است بر ما حجت نیست و ما انتساب شخصی را باخو مطلقا انکار نداریم بلکه جایز است نزد ما ایضا زمانیکه آن شخص اخو زانی رب نسبیه یا سببیه این شخص باشد مثل استاد و مرشد و شهود بجهة منزلت نبوتیه و دینیه منتسب میشود این شخص با و میگویند که این برادر و یا خواهر زاده و یا داماد فلان امیر و یا سلطان است و یا شاگرد فلان فاضل و یا مرید فلان شیخ است لیکن بسبب این انتساب داخل در سلسله منتسب الیه نمیشود پس این انتساب امر دیگر است و ادخال در سلسله نسب که او پسر پدر زن خود شد امر دیگر است و اینکه این رواج یهود بوده امر دیگر پس ما انکار مینمائیم که رواج یهود چنین بوده **فائده** انجیل متی در زمان لوقا معتبر و مشهور نبود والا در اول وهله با او مخالفت نمینمود بمخالفتی که اولین و آخرین از علما و مفسرین در توجیه آن متحیر و مبهوت باشند بلکه چند کلمه را در کلام خود زیاده مینمود از برای توضیح پس ثابت و محقق گردید که انجیل کلام خدا نیست پس قول قسیس از بهشت بیان ساختن انجیل دلالت بر حقانیت و کلام الهی بودن آن میکند بلا شبهه باطل است و اما قول او بهشت بیان ساختن قرآن از برای خدا نبودن آن دلیلی است واضح ایضا هم خلاف و باطل است چنانچه در باب ششم از همین کتاب ثابت و مدلل نمودیم که قرآن کلام الهی است یقینا و نیز گوئیم بهشت بیان گشتن انجیل با بهشت بیان ساختن قرآن چندان تفاوتی ندارند بلکه موافقت کلی دارند چنانچه در جواب از شبهه سابقه معلوم و مشخص نمودیم دیگر اعاده در اینجا لازم نیست دیگر اینچه بی انصافی است که میگوئی جلال اخروی بیان گشتن انجیل دلالت بر حقانیت و کلام الهی بودن آن میکند همچنین بهشت بیان ساختن قرآن برای از خدا نبودن آن دلیلیست واضح و اگر کسی بتو بگوید پس این اوضاعی هم که از برای آخرت در کتابهای شماست دلیل بر آنستکه کتابهای شما کذب و خلاف و از جانب خدا نیست چه جواب خواهی داد که مسلمین نمیتوانند بدهند اگر تاویل میکنی همه را تاویل کن و اگر تسلیم مینمائی همه را تسلیم نما دیگر کار ما جرای چرا و چون است آنکه کتابهای شما قابل تاویل نیست چرا که میگوید شهر مربع است که طول و عرضش مساویست و بلندی حصارش یکصد و چهل و چهار ذراع است و بنای دیوارهای از یشم و خود شهر از زر خالص چون شیشه مصفا و بنای دیوارهایش به هر نوع جواهر گرانبها مزین بنیاد اول یشم و دوم یاقوت کبود و سیم عقیق سفید و چهارم زمرد و پنجم جزع عقیقی و ششم عقیق و هفتم زبرجد و هشتم زمرد سلقی و نهم طوپاس و دهم عقیق اخضر و یازدهم آسمان جونی و دوازدهم یاقوت و دوازده دروازه از دوازده مروارید بود هر دروازه از یک مروارید و شارع عام شهر از زر خالص چون شیشه شفاف و نهر آب حیات صاف مانند بلور از وسط این شهر جاری و در کنار نهر درخت حیات که دوازده میوه میآورد یعنی هر ماهی میوه چنانچه در باب بیست و یکم و بیست و دوم از مکاشفات یوحناست و این امور یقینا قابل تاویل نمیباشند بلکه صریح هستند در تجسم اوضاع آن عالم و اما اینکه گفت بعضی از علمای اهل اسلام نیز دریافت نموده الخ نمیدانم مقصود قسیس علمای چه فرقه هستند که خواستند منکر معاد جسمانی شوند علمای هر فرقه که میخواهند باشند منکر معاد جسمانی در نزد ما کافر است و اما اینکه گفت لیکن اینکه بهشت اعتقاد به محمدیه روحانی نیست محض صرف است چرا که ما بهشت را هم روحانی و هم جسمانی میدانیم بنا بر نص صریح قرآن

تتمّهٔ هدایت هفتم از مقدّمه

پنجاه و چهارم از قبیل همین سابقه گذشت و این عبارت آخر عبارتهای قسیس است که از طریق الحیات در ضد نقل آن بودیم چون اکثر آنچه متعلق
باهل اسلام است همین قدرها بود الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین حال چند قول دیگر از سایر مصنفات قسیس
نقل میشود که سی قول تمام شده باشد تا تتمه میزان الحق وحل الاشکال پس گوئیم قول اوّل در صفحه (۳۰۱) از فصل سیّم از باب سیّم از میزان الحق
از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۴۹ گوید و محمد نیز قبل از ادّعای نبوتش با عم خود ابو طالب وبعد از آن تنها خود شی چند دفعه بعزم تجارت بولایت مذکور
یعنی شام رفته بود انتهی بالفاظه این نیز غلط است زیرا که آنحضرت صلوات الله علیه بشام تشریف بردند اوّلا با عم اکرم خود هشت یا نه ساله
بود بنابر رایج پس از آن ثانیا با میسره غلام حضرت خدیجه رضوان الله علیها بنا بر قول جمهور علما در سفر ثانی بیست و پنج ساله بود و رفتن
آن جناب بشام قبل از نبوت زیاده از دو مرتبه ثابت نشده است پس یکدفعه رفتن آنجناب را صلی الله علیه وآله وسلم منفردا قسیس
نبیل چند دفعه نموده است علمای مسیحیه در تکثیر بی طولانی از ند ذات واحد حقیقی خدا را سه مینمایند پس اگر یکمرتبه تشریف فرمائی
حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم را چند دفعه حساب او ند از ایشان استبعادی ندارد قول دوّم در صفحه (۲۶۷) و (۲۶۸)
از فصل پنجم از باب سیّم از میزان الحق گوید هر کسیکه از دین محمد باز گشت نماید او را بقتل رسانند نهایت واضح واشکار است که
حقیقت وحقیقت بضرب شمشیر ثابت نمیکرد و مخالف سنگرادمیرا بجبر و زور با عمر تبر برساند که قلبا نجدا ایمان بیاورد و از افعال
بد دست کشیده خدا را قلبا دوست دارد بلکه جبر و ظلم با ایمان واطاعت قلب مانع میکرد و بنا بر این جبر و تعدی در راه دین از
جمله افعال ناقصه است انتهی بالفاظه **در جواب گوئیم** این طعن وایراد اقبح واشنع وجه بر توریت و جناب موسی و علی نبینا
وآله وعلیه السلام وارد میشود زیرا که (۲۰) از باب بیست ودوّم از سفر خروج باین نحو مرقوم گردیده است (۲۰) و کسیکه بخدای غیر از خداوند
ذبح نماید البته هلاک شود و در باب سی ودوّم از سفر خروج باین نحو عیان و بیان گشته است که حضرت موسی علیه السلام بحکم خدا
بنی لاوی را امر نمود که گوساله پرستان را بکشند پس سه هزار کس را در همان روز کشتند از مرتدین را و در باب (۳۵) از سفر خروج در حکم ثانی
مرقومست (۲) شش روز کار بکنید امّا روز هفتمین بجهت شما روز مقدس یعنی سبت آرام از برای خداوند است هر کسی در آن کار بکند
کشته شود و مردیرا از بنی اسرائیل گرفتند که در روز شنبه هیزم میچید و جناب موسی امر نمود وی را بحکم خدا سنگسار نمایند پس مرد اسرائیلی
بجهة این عمل قلیل سنگسار شد نمودند چنانچه در باب پانزدهم از سفر اعداد مذکور است و در باب (۱۳) از توریه مثنی مسطور است که اگر
پیغمبری یا بیننده خوابی شما ها را بعبادت غیر خدا دعوت نماید البته آن پیغمبر یا بیننده خوابها کشته شود اگرچه صاحب معجزات کثیره
هم باشد واگر برادرت پسر مادرت ویا پسر ویا دختر تو یا زن هم آغوش تو ویا رفیق تو که مثل جان تو است تورا سرا اغوی نموده بگوید برویم
تا خدا یان غیر را عبادت نمائیم البته او را بقتل رسان اوّلا دست تو بقتلش دراز شود وبعد دست تمامی قوم واو را با سنگ سنگسار
نما تا بمیرد واگر اهل شهری ویا دهی مرتد شوند البته ساکنان آن شهر را بدم شمشیر بکش و آنرا وهرچه که در آنست وهمه بهائمش را بدم شمشیر
بالکلی هلاک ساز وتمامی منهوباتش را در میان چهار سوجمع کن وآن شهر وتمامی منهوباتش را در راه خداوند خدایت کلا با آتش بسوزان
تا ابد الآباد تل باشد و باز دیگر بنا نشود و در باب (۱۷) از توریه مثنی مرقوم است که اگر بر احدی ثابت شود عبادت غیر خدا خواه مرد
باشد ویا زن البته کشته شود پس آن مرد ویا زنیکه این عمل ناشایسته را در اندرون دروازه هایت مرتکب شده است آن مرد ویا آن زن را
بیرون آورد و سنگسار شان نما تا بمیرند واین تشدیدات درخصوص مرتد یقینا در قرآن مجید پیدا نمیشود بسیار عجب است از این قسیس
متعصب که هیچ عیبی بتوریه وارد نمیشود با وجود این تشدیدات ولیکن قرآن معیوب میشود اگر حکم کند بقتل مرتد و در باب (۱۸)
از کتاب اوّل ملوک مرقوم است که ایلیای نبی در وادی قیشون چهارصد وپنجاه نفر پیغمبر را سر برید پس بنا بر قول قسیس نبیل لازم میآید
که موسی وایلیا علیهما السلام بلکه خدا العزّ وجلّ عالم نبودند باین امر واضح واشکار در نزد قسیس پس نعوذ بالله حمقا واغبیاء بودند بجهتی
که بدیهیات بر ایشان مخفی بوده وحال آنکه این امر از اجلّ بدیهیات است در نزد این ذکی لیکن در جواب قسیس گوئیم که مقدس اهل تثلیث
پولس در آیه (۲۵) از رساله اوّل خود بقرنتیان باین نحو رقم نموده است (۲۵) زیرا که جهالت خدا از انسان حکیمتر است و ناتوانی خدا

ازمردم نوانا تر پس بنا بر اعتقاد مقدس اهل تثلیث جهالت خدا نعوذ بالله محکمتر از رأی است که از برای قسیس ظاهر و آشکار
گردیده پس رأیکه از برای قسیس ظاهر شده است در مقابل حکم خدا مردود است یقیناً **قول ششم** در صفحه (۱۰۵) از حل الاشکال
از نسخه مطبوعه ۱۸۴۷ مسیحی گوید ما نمیگوئیم که خدا سه شخص و یا شخص واحد است بلکه گوئیم سه اقنوم در وحدتند و ما بین اقانیم ثلثه
و سه شخص بعد آسمان و زمین است **در جواب گوئیم** که اینمغالطه صرف است چرا که امکان ندارد که وجود بی تشخص پیدا شود
ابداً تشخص از وجود منفک نمیشود زمانیکه فرض شود که اقانیم ثلثه موجودند و ممتازند با متیاز حقیقی چنانچه خود قسیس در مؤلفات
خود تصریح مینماید پس قول بوجود اقانیم ثلثه بعینه همان قول بوجود اشخاص ثلثه است علاوه در سؤال و جواب ششم از سؤالات
جواب دینیه ایشان که در زبان انکلیسی بوده و بسیط صاحب بنکی دنانی او را ترجمه بفارسی نموده است باین نحو واقع گردیده است
سؤال ششم دارای الوهیت چه کسانند **جواب** دارای الوهیت سه کسند اب و ابن و روح القدس و این سه یک خدا
و یک ذات واحدند و در قدرت و جلال مساویند انتهی ما بین سه شخص و سه کس هیچ تفاوتی نمیباشد بلکه تفاوت ایشان نیز این است
که لفظ شخص عربی و لفظ کس فارسی است و در صفحه (۴۰) از کتاب قیقیموس که مطبوع و مقبول عامه نصاری است باین نحو
مرقوم گردیده است (س) اِینَ لِیلِی تَلاقُنُوم وَخَ اَلَهَ یعنی سه اقنوم یک خدا نیستند (ج) هِی اَلَه خَیلِی بَگَن بَن اِتْیوت وَتَلا
یَقنُومِ یعنی سه اقنوم یکشخص و یک خدایند و در صفحه (۲۹) و (۳۰) از کتاب نماز یکه رائجست در کلیسای انکلتره که خود قسیس
نبیل در اخر عمر بجهة تر ضیه خواطر زنش بان کلیسا رجوع کرد بعد از آنکه متمذهب بود بر طریقه کلیسای لوطرتین و این کتاب
طبع شده است در لسان اردو در لندن در مطبع رچرد واطس ۱۸۱۸ باین نحو مرقوم گردیده است ای مقدس و مبارک و عالیشان
تینون جو ایک هو یعنی تین شخص او ر ایک خدا هم پریشان گنه کارون پر رحم کر یعنی ای سه مقدس و مبارک و عادل که بمنزله
شخص واحدند یعنی سه اشخاص و اله واحدند رحم کن بر ما پراکنده گان و گنه کاران پس در این عبارات لفظ اشخاص ثلثه و شخص
واحد صریحاً واقع گردیده است **قول چهارم** در صفحه (۱۲۱) از حل الاشکال باین نحو مرقوم گردیده بلی گمان کردند بعضی علما
در حق انجیل متی فقط شاید که او در لسان عبرانی و یا عرامانی بوده پس از آن ترجمه یونانی شد لیکن غالب اینکه این انجیل را نیز
متی حواری در لسان یونانی نوشته باشد انتهی پس قول قسیس گمان کردند بعضی علما و همچنین قول او لیکن غالب غلط است چنانچه
مفصلاً و مدللاً در باب دوم از این کتاب خواهد آمد ولیکن در اینموضع لابدیم از نظر به لفظ از الفاظ قسیس در این عبارت اول
لفظ گمان کردند بعضی علما دوم لفظ شاید سیم لفظ غالب که این الفاظ ثلثه بالصراحه دلالت دارند بر اینکه سند متصل از برای
کتب مقدسه یافت نمیشود در نزد اهل کتاب بلکه هر چه در باب سند این کتب میگویند از باب ظن و تخمین است **قول پنجم**
در صفحه (۱۲۵) گوید و این حق است که انجیل دوم و سیم یعنی انجیل مرقس و لوقا از حواریین نیستند پس از آن در صفحه (۱۲۷) گوید در
مواضع کثیره از کتب قدیمه مسیحیه تماماً بیان شده است و ثابت گردیده است در کتب اسناد با دله کثیره که انجیل موجود الآن یعنی
مجموع عهد جدید را حواریون نوشته اند و این همانستکه در زمان اول بوده و غیر از این انجیل در هیچ زمان نبود انتهی حال نظر و
تامل کنید در اقوال ثلثه این عالم نحریر و قسیس عدیم النظیر که از قول سابق او بالصراحه معلوم میشود که این اناجیل سند متصل
ندارند و انجیل اولی که موجود است الآن فلانی نوشته است در زبان فلان و یا فلان و چه شخصی ترجمه کرده است و از قول سیم معلوم
میشود که مجموع عهد جدید را حواریون نوشته اند و این امر با دله کثیره ثابت گردیده است در کتب اسناد و بیان شده است
در کتب قدیمه مسیحیه تماماً و در قول دوم از اقوال ثلثه اقرار مینماید که انجیل دوم و سیم را حواریون ننوشته اند و مدعی میشود در
قول سیم از اقوال ثلثه که مجموع عهد جدید را حواریون نوشته اند و اقرار مینماید در قول سابق که بعضی علما گمان کردند که انجیل
متی شاید در لسان عبرانی و یا عرامانی بوده و مدعیست در قول اخیر که اینمجموع همانستکه در اول بوده و در فصل دوم از باب
اول از همین کتاب عنقریب خواهی دانست که رساله عامه یعقوب و رساله عامه یهودا و رساله پولس بعبرانیان و رساله دوم

پطرس و رسالهٔ دوم و سیم یوحنا استناد تمامی اینها بحواریین بلا حجت و برهان است و مشکوک بودند تا سنه ۳۶۳ و مکاشفات یوحنا مشکوک بود تا سنه ۳۹۷ و در مجلس نائس و مجلس لودیسیا نیز مشکوک و مردود ماند و قبولش نکردند و کلیسای سریانی نیز از ابتدا الی الآن ردش مینمایند و رسالهٔ دوم پطرس و رسالهٔ یهودا و دو رسالهٔ یوحنا و مکاشفات یوحنا در نزد جمیع کلیسای عرب مردودند و خود قسیس نیز در صفحه (۳۸) و (۳۹) از مباحثه مطبوعه سنه ۱۸۵۵ اقرار نموده است در حق صحف مذکوره که این صحف منضم بانجیل نبودند در زمان اول و رسالهٔ دوم پطرس و رسالهٔ یهودا و دو رسالهٔ یوحنا و کتاب مکاشفات یوحنا و از آیه (۲) الی آیه (۱۱) از باب دوم از انجیل یوحنا و آیه (۷) از باب پنجم از رسالهٔ اول یوحنا در ترجمهٔ سریانی نیز یافت نمیشوند پس چه گوئیم در حق این قسیس غیر از اینکه بگوئیم مجنون و دیوانه و متعصب است که این کتابها را کلام الهی میگوید **قول ششم** در صفحه (۱۴۷) گوید سلوس که از علمای بت پرستان در قرن ثانی بود و کتابی در ردّ ملت مسیحیه نوشته است و بعضی اقوال او تا کنون موجودند در موضعی از کتاب خود نه نوشت که انجیل از حواریین نیست انتهی ملخصاً در جواب گوئیم این نیز مخدوش و معیوبست بدو وجه اما اولاً خود قسیس اقرار نمود که کتاب سلوس الآن پیدا نمیشود بلکه بعضی اقوال او موجودند پس از کجا اعتقاد مینماید که در هیچ موضعی ننوشت که انجیل از حواریین نیست و در نزد این اقل حقیر این امر قریب بیقین است چنانچه علمای پروتستنت اقوال مخالف را در این زمان نقل مینمایند فکذلک مسیحیین که در قرن سیم و ما بعد آن بوده اند اقوال مخالف را محرّف نقل مینموده اند و اقوال سلوس عالم بت پرستان را ارجن در تصنیفات خود نقل نموده است کذب و حیله در عهد ارجن در میان مسیحیین بمنزلهٔ مستحبات دینیه بوده چنانچه در جای مناسب از این کتاب خواهد آمد و ارجن از جملهٔ اشخاصی بود که فتوی داد بجواز اختراع کتب کاذبه و نسبت دادن آنها بحواریین و یا تابعین و یا قسیسی از قسیسین مشهورین چنانچه تصریح باین امر شده است در حصهٔ ثانیه از باب سیم از تاریخ کلیسا المطبوع سنه ۱۸۴۸ و کاتب این تاریخ ولیم میور است در لسان اردو پس ابداً نمیشود اعتماد کرد بر نقل این مفتی و اما ثانیاً این قول در نفس الامر صحیح نیست چرا که سلوس در قرن دوم از قرون مسیحیه فریاد میزد که مسیحیین اناجیل خود را سه یا چهار مرتبه تغییر و تبدیل نمودند بر تبدیلیکه مضامین اناجیل نیز تغییر و تبدیل یافت و همچنین فاستس از علمای فرقهٔ مانیکیز در قرن چهارم فریاد میزد که این امر محقق است که این عهد جدید را مسیح و حواریون تصنیف نکردند بلکه مرد مجهول الاسم تصنیف نموده و منتسب نموده بحواریین و رفقای ایشان از ترس اینکه مبادا مردم تحریرات او را معتبر ندانند بگمان اینکه غیر واقف بوده از حالاتیکه نوشته است و مریدهای عیسی را بآزار بلیغ آزار نموده است باینکه تالیف کرده است کتابهائیرا که در آن اغلاط و تناقضات پیدا میشود انتهی تفصیل این احوال در باب دوم خواهد آمد ان شاء الله تعالی و سایر اقوال و شبهات این قسیس و سایر قسیسین بر دین مبین اسلام در تلو مطالب این کتاب مستطاب در جاهای مناسب منقول و مردود خواهند گردید بعون الملک الوهاب با ایجاز است زیرا که ما نظر باین اقوال ایشان که گوئیم این اقوال و سایر که مانند اینها هستند اساس بلا ماده میباشند در کمال وضوح و صافی دلالت دارند بر قلت علم و عدم دقت نظر قسیس نبیل بلکه بر عدم معرفت او بر احکام توریة و انجیل و هر گاه فی الجمله دقت نظر داشت و صاحب ادنی معرفتی بود در علم این اعتراضات را نمینمود الحاصل برویم سر مطلب بدون تامل و توقف استمداد از خدای عزّ و جل نموده و گوئیم اللّهم ارنا الحق حقاً والباطل باطلاً واحفظنا من السهو والنسیان والخطأ فی هذا المقام الذی هو مزال الاقدام بحق سیدنا و نبینا محمد و آله خیر الانام

باب اوّل در بیان کتابهای عهد عتیق و جدید و این باب مشتمل بر چهار فصل است

فصل اوّل در بیان اسماء و عدد این کتابها بدان ارشدک الله الی الصدق والصواب که این کتب منقسم بر دو قسمت میشوند قسمی را کتب عهد عتیق میگویند و مدعی بر آنند که بتوسط انبیائیکه قبل از عیسی علیه السلام بوده اند بایشان رسیده اند و قسم دیگر را کتب عهد جدید مینامند و مدعای ایشان در این باب اینکه این کتابها بطریق وحی و الهام بعد از حضرت عیسی علیه السلام بما رسیده اند پس مجموع کتب قسم اول را کتب مقدسهٔ عهد عتیق میگویند و قسم دوم را کتب مقدسهٔ عهد جدید مینامند و مجموع کتب عهدین را

کتب عهد عتیق و جدید

ببیلک میکویند و لفظ ببیل یونانی و بمعنی کتابست و هر کتابی از کتب عهدین منقسم بر دو قسم میشوند قسمی از آن صحیح و معمول به بوده
در میان جمهور فرقه‌های مسیحیه و قسم دیگر مشکوک و مختلف فیه بوده است اما قسم اول از کتب عهد عتیق پس آن سی و هشت کتابست
بدین ترتیب **اول** سفر براشیت که بمعنی تکوین و خلقت است **دوم** سفر شموت که بمعنی خروجست یعنی خروج بنی اسرائیل از
مصر **سیم** سفر ویقرا یعنی سفر احبار **چهارم** سفر بمیدبار یعنی سفر اعداد و شماره اسباط و طوایف بنی اسرائیل **پنجم**
سفر دباریم که بمعنی مثنی است و این پنج کتاب مسمی بتوریه اند و لفظ توریه عبرانی که معنای آن تعلیم و شریعت است و بسا هست که این لفظ
توریه اطلاق شود بر جمیع کتب عهد عتیق ولی مجازا نه حقیقة و این پنج کتاب را توریه موسی میکویند و اینها تاریخی میباشند که از ابتدای
خلقت عالم را بیان میکنند تا زمان رحلت جناب موسی علیه السلام با بعضی احکام از حلال و حرام و قبایح و محذورات کثیره و در این پنج کتاب
یافت میشوند که عقل هیچ عاقل وقوع و حقیقت آنها را تجویز نمینماید **ششم** کتاب یوشع **هفتم** کتاب قضاة **هشتم** کتاب راعوث
نهم کتاب شموئیل اول **دهم** کتاب شموئیل ثانی **یازدهم** کتاب اول ملوک **دوازدهم** کتاب دوم ملوک **سیزدهم**
کتاب اول اخبار ایام **چهاردهم** کتاب دوم اخبار ایام **پانزدهم** سفر اول عزرا که اهل اسلام عزیرش مینامند **شانزدهم**
سفر ثانی عزرا و این سفر را سفر نحمیا میکویند **هفدهم** کتاب ایوب **هجدهم** زبور داود **نوزدهم** کتاب امثال سلیمان **بیستم**
کتاب وعظ سلیمان **بیست و یکم** کتاب سرود سلیمان **بیست و دوم** کتاب اشعیای نبی **بیست و سیم** کتاب ارمیای نبی
بیست و چهارم مراثات ارمیای نبی **بیست و پنجم** کتاب حزقیال نبی **بیست و ششم** کتاب دانیال نبی و اینچند نفر
نبی انبیای عظام اند در نزد اهل کتاب **بیست و هفتم** کتاب هوشع نبی **بیست و هشتم** کتاب یوئیل نبی **بیست و نهم**
کتاب عاموص نبی **سی ام** کتاب عوبدیاه نبی **سی و یکم** کتاب یوناه یعنی یونس صاحب حوت پیغمبر نینوی **سی و دوم**
کتاب میکاه **سی و سیم** کتاب ناحوم **سی و چهارم** کتاب حبقوق **سی و پنجم** کتاب صفنیاه **سی و ششم** کتاب حکی
سی و هفتم کتاب زکریاه **سی و هشتم** کتاب ملاکی و این ملاکی که آخر انبیای بنی اسرائیل است در نزد یهود چهارصد و بیست
سال قبل از میلاد مسیح علیه السلام بوده است و این سی و هشت کتاب صحیح و مسلم و مقبول بوده در نزد جمهور فرقه‌های مسیحیه و سامرتون
صحیح نمیدانند از این کتب مکر هفت کتاب را پنج کتاب منسوب بموسی علیه السلام و کتاب یوشع و کتاب قضاة و نسخه توریه سامرتون با توریه یهود
اختلاف فاحش دارند و در باب هفتم از همین کتاب بعضی اختلافات نسختین را خواهیم نمود بخواست خدا و هر دو نسخه در نزد این اقل حقیر
موجودند **و قسم ثانی** از کتب عهد عتیق یعنی کتابهائیکه مشکوک و مختلف فیه بوده اند نه کتابند **اول** کتاب استیر **دوم**
کتاب باروخ **سیم** جزوی از کتاب دانیال **چهارم** کتاب طوبیا **پنجم** کتاب یهودیت **ششم** کتاب وزدم **هفتم** کتاب
ایکلیزیاستیکس **هشتم** کتاب مقابیین اول **نهم** کتاب مقابیین دوم و اما **قسم اول** از کتب عهد جدید یعنی قسم صحیح و معمول به
پس آن بیست کتابست **اول** کتاب انجیل متی **دوم** انجیل مرقس **سیم** انجیل لوقا **چهارم** انجیل یوحنا و این چهار کتاب مسمی
باناجیل اربعه میباشند و لفظ انجیل مختص باین چهار کتابست و اکر بر سایر کتب عهد جدید اطلاق شود از راه مجاز است نه حقیقت
ولی این مجاز در نزد اهل کتاب شایع و کثیر الاستعمال است و لفظ انجیل معرب اِوَنکلیون یونانیست و
معنای آن بشارت و تعلیم است و در لغت کلدانی و سریانی و سوریتا انجیل را اِخلَت میکویند یعنی بشارت پس انجیل بمعنی بشارت
و تعلیم است و در این چهار کتاب احوالات جناب مسیح را بیان میکند از ولادت تا برخواستن او از میان مرده‌ها علی قولهم و در میان
این چهار کتاب اختلافات و اغلاط و تناقضات کثیره فعلا نیز یافت میشود چنانچه در فصل سیم از همین باب بعون الملک الوهاب
خواهی دانست **پنجم** کتاب اراکله مسیح یعنی حواریین و شاکردهای آنجناب و این کتاب نیز از تالیفات لوقا است و لوقا شاکرد
پولس است و خود پولس بحسب ظاهر خدمت جناب مسیح مشرف نشده است و اینکتاب را در لغت کلدانی که معروف بسریانیست
در نزد اهلش پرکسیس میکویند **ششم** رساله پولس باهل روم **هفتم** رساله اول پولس بقرنتیان **هشتم** رساله دوم

پولس اوّل بقرنتیان نهم رساله پولس بغلاطیان دهم رساله پولس بافسیان یازدهم رساله پولس بفیلپیان
دوازدهم رساله پولس بکولسیان سیزدهم رساله پولس بتسالونیکیان چهاردهم رساله دوم پولس بتسالونیکیان پانزدهم
رساله اوّل پولس بتیموتاوس شانزدهم رساله دوم پولس بتیموتاوس هفدهم رساله پولس بتیطس هجدهم
رساله پولس بفیلیمون نوزدهم رساله اوّل پطرس بیستم رساله اوّل یوحنا مگر بعضی از مکتوبات و اما قسم ثانی
از کتب عهد جدید که مشکوک و مختلف فیه بوده اند درمیان قدمای مسیحیه پس آن هفت کتاب و بعضی از فقرات رساله اوّل
یوحنا ست بدین ترتیب اوّل رساله پولس بعبرانیان دوم رساله ثانیه پطرس سیم رساله ثانیه یوحنا چهارم رساله
ثالثه یوحنا پنجم رساله عامه یعقوب ششم رساله عامه یهودا هفتم کتاب مکاشفات یوحنا بدان اعزک الله فی الدارین
که مجلس مشورت منعقد کردید از برای علمای مسیحیه بحکم سلطان قسطنطین در بلده نائس در سنه ۳۲۵ بعد از میلاد مسیح که مشورت
نمایند درباب تصحیح و تحقیق کتب مشکوکه تا اینکه امر درباب آن کتب محقق و آشکار کردد و علمای این مجلس بعد از تحقیقات و تدقیقات
و مشاورات حکم کردند براینکه کتاب یهودیت صحیح و الهامی و واجب التسلیم است و سایر کتب مختلفه مشکوکه در حالت شک و اختلاف
باقی ماندند و در آن مجلس صحیح نشدند و این امر واضح و آشکار میکردد از مقدمه که جیروم براینکتاب نوشته است پس از آن در سنه ۳۶۴
از میلاد مسیح مجلس دوّم از برای تحقیق کتب مشکوکه منعقد کردید و این مجلس را مجلس لودیسیا مسمی مینامیند و علما و فضلای مجلس
ثانی بعد از تحقیقات و تدقیقات حکم مجلس اوّل را در خصوص کتاب یهودیت امضا نمودند و این کتاب را الهامی و واجب التسلیم دانستند
مانند مجلس اوّل و گفتند این هفت کتاب الهامی و از جانب خدا و واجب التسلیمند و آن هفت کتاب بدین ترتیبند اوّل کتاب استیر
دوم رساله عامه یعقوب سیم رساله ثانیه پطرس چهارم و پنجم رساله ثانیه و ثالثه یوحنا ششم رساله
یهودا هفتم رساله پولس بعبرانیان و مؤکد نمودند حکم را بر رساله عامه یعنی رساله از جانب مجلس نوشته شد بمسیحیین که
این کتابها را باید واجب التسلیم و التصدیق بدانید و کتاب مکاشفات یوحنا در این دو مجلس کما کان خارج و مشکوک ماند پس از آن
مجلس سیم در سنه ۳۹۷ از میلاد منعقد کردید و این مجلس را مجلس کارتهیج میکویند و اهل این مجلس فاضل مشهور در نزد مسیحیین اکستاین
بود و یکصد و بیست و شش نفر دیگر از علمای معتبر و مشهور پس اهل این مجلس حکم دو مجلس اوّل را بعد از تحقیقات لازمه امضا نمودند و
علاوه نمودند بر حکم دو مجلس اوّل کتب ذیل را اوّل کتاب وزدم دوم کتاب طوبیا سیم کتاب باروخ چهارم کتاب ایکلیزیا
یاستیکس پنجم کتاب مقابیین اوّل ششم کتاب مقابیین دوم هفتم کتاب مشاهدات یوحنا لیکن اهل این مجلس کتاب باروخ را بمنزله
جزوی از کتاب ارمیا علیه السلام قرار دادند چرا که باروخ بمنزله نایب و خلیفه ارمیا علیه السلام بوده لهذا اسم کتاب باروخ را علیحده در فهرست
اسماء کتب ننوشته اند پس از آن سه مجلس دیگر نیز منعقد کردید مجلس ترلو و مجلس فلورنس و مجلس ترنت و علمای مجالس ثلثه
اخیره حکم مجلس کارتهیج را بر حالت خود باقی گذاشتند لیکن اهل مجالس اخیره اسم کتاب باروخ را در فهرست اسماء کتب علیحده وجدا
گانه نوشتند پس بعد از انعقاد مجالس شش گانه کتب مشکوکه مختلف فیها مسلم و مقبول و از جانب خدا و الهامی کردیدند در نزد جمهور
مسیحیه و حال بدینمنوال بود تا هزار و دویست سال از میلاد حضرت مسیح علیه السلام بعد از مدت مسطوره فرقه پروتستنت ظاهر کردید
پس حکم اسلاف خود را رد نمودند درباب کتاب باروخ و کتاب طوبیا و کتاب یهودیت و حال آنکه مسلم و مقبول بود در تمامی مجالس
سته و کتاب وزدم و کتاب ایکلیزیا ستیکس و کتاب مقابیین اوّل و دوم و فرقه وارده بر ملت مسیحیه یعنی فرقه پروتستنت گفتند این
کتب واجب الرد و غیر مسلمند و الهامی و از جانب خدا نمیباشند بلکه از جمله مجعولات و اکاذیبند و نیز رد کردند حکم مجالس را در خصوص
بعضی ابواب کتاب استیر و تسلیم کردند بعضی ابواب دیگر از همان کتاب چرا که این کتاب شانزده باب بود پس گفتند نه باب اوّل کتاب
و سه آیه از باب دهم واجب التسلیم و از جانب خدا هستند و شش باب دیگر واجب الرد و از جانب شیطانند یؤمنون ببعض و یکفرون ببعض
و فرقه جدیده در این رد و انکار متمسک شش وجه کردیده اند وجه اوّل آنکه این کتابها در اصل در زبان عبرانی و چالدی و غیرهما

بوده اند و الآن در این زبانها یافت نمیشوند **وجه دوم** آنکه جماعت یهود این کتابها را واجب التسلیم نمیدانند **وجه سیم** آنکه جمیع مسیحیین این کتابها را تسلیم و قبول نمیکنند **وجه چهارم** آنکه جیروم گفت که این کتابها کافی نیستند از برای تقریر مسائل دینیه و اثبات آنها **وجه پنجم** آنکه کلوس تصریح نموده است براینکه این کتابها خوانده میشوند ولیکن نه در هر موضع **مؤلف** گوید در این وجه اشاره ایست براینکه جمیع مسیحیین این کتابها را تسلیم نمینمایند پس این وجه راجع میشود بهمان وجه سیم **وجه ششم** آنکه یوسیبیس در باب بیست و دوم از کتاب چهارم تصریح نموده است براینکه این کتابها تحریف شدند بخصوص کتاب مقابیین دوم مستدلین او را او گوید نظر و تامل کنید بوجه اول و دوم و ششم که چگونه علمای ایشان اعتراف و اقرار مینمایند بر عدم دیانت اسلاف خود که الوف از ایشان اجماع نموده بودند بر صحت کتابها یکه اصول آنها مفقود و ترجمه های آنها باقی بود و کانت مردوده عند الیهود و محرّف و خراب بودند بخصوص کتاب مقابیین ثانی با همه این عیوب این کتابها واجب التسلیم بود در نزد آنها پس اجماع و اتفاق چنین اشخاص چه اعتبار و صحت و قوت دارد بر مخالف مجلس ترنت که سایر کتب مقبوله فعلا نیز از همین قبیل بوده اند چرا که یکه از قبول نمود این را نیز قبول نمودند و فرقه کاتلک تا کنون این کتابها را تسلیم و قبول مینمایند تبعا لاسلافهم الحاصل کتب مسلمه مقبوله مقدسه الآن در نزد پروتستنت سی و نه مجلد عهد عتیق و بیست و هفت مجلد عهد جدید بدانند که مجموع (۶۶) مجلد ند مسئله مسطوره محتاج بذکر شواهد نیست چرا که از جمله بدیهیات و ضروریات است در نزد اهالش لیکن بجهة فوائد یکه ما را منظور است کلمات تاثیر را که متعلق بهمان مسئله هستند نقل نموده و گوییم در صفحه (۱۶) الی (۲۰) از درس (۴) و (۵) و (۶) از کتاب قیقیشموس از نسخه مطبوعه ۱۸۴۹ در ارومیه با این نحو رقم یافته است (۴) (س) کِتُوِی قَدّیشِی دَخی پولِتیا یعنی کتب مقدسه بچه نحو قسمت شدند (ج) لِدِ عَتیقَت وَلِدِ یَتیقی خَدَت یعنی بعهد عتیق و عهد جدید ۲ (س) مودیل مَعنای دِدِیَتیقی یعنی معنی عهد چه چیز است (ج) قولِدا الَه دِعودلِی عام بَرنَش یعنی عهد و پیمان خدا است که با بنی نوع انسان بست ۳ (س) مودی قولِی اَلَه عودلِی عام بَرنَش یعنی چه عهد که خدا با بنی نوع انسان (ج) قمیتَ قولَ دِناموس بید موشی ریکوه وایک قولَ دِاِونگلیون بید برونوه یشوع مشیخ یعنی اول قول ناموس را بتوسط خود موسی و آنگاه قول انجیل را بپسر خود یسوع مسیح ۴ (س) دِیَتیقی عتیقت مودی بِد وَقل یعنی عهد عتیق دارای چه چیز است (ج) ناموس و قول یعنی عهد عتیق دارای ناموس و شریعت و عهد و پیمانست ۵ (س) دِیَتیقی خَدَت مودی بِد وَقل یعنی عهد جدید دارای چه چیز است (ج) مَشخدت وَتَمَما مُتا دِقول یعنی عهد جدید دارای مواعظ و شریعت و متمم و مکمل قولست ۶ (س) بَس مودی اوزخ دِیَتیقی خدت وعتیقت ایلون نِسبت لِئوداِلی و معنی کلمات مرقومه بفارسی چنین میباشد پس عهد عتیق و عهد جدید بچه راه نسبت دارند با همدیگر (ج) دِیَتیقی عتیقت هادَ زِیل قَدَم خدت وَدِیَتیقی خدت کامیلوتیل دِهِ عتیقت الترجمه یعنی عهد عتیق مهیا است از برای عهد جدید و عهد جدید تکمیل کننده عهد عتیق است در ترجمه ۱ (س) دِیَتیقی عتیقت کَم کِتوی بِد وَقل یعنی عهد عتیق دارای چند عدد کتاب است (ج) تلی وعِجا یعنی عهد عتیق دارای سی و نه کتاب است ۲ (س) دَخی پیشِن پولِتی یعنی این کتابهای عهد عتیق بچه نحو قسمت شدند (ج) لِکتوی دِتاریخ وَدِشِعری وَدِنوبوت یعنی کتب عهد عتیق منقسم میشوند بکتابهای تاریخ و شعر و نبوت ۳ (س) تیپلون شِمَتی دِکتوی دِتاریخ یعنی اسامی کتب تاریخ را بگو که کدامند (ج) خَمش سیپری دِموشی یعنی پنج سفر موسی کتب منین وَنبین ناموس یشوع برنون دَینی راوت شموئیل قمی وَدِتری دِبریمین قمی وَدِتری عزرا نحمی واستر ترجمه این کلمات بفارسی چنین است اسفار خمسه توریه موسی یعنی سفر تکوین و سفر خروج و سفر کاهنان و سفر اعداد و کوینده ناموس یعنی توریه مثنی و کتاب یوشع بن نون و کتاب قضاة و کتاب راعوث و کتاب شموئیل اول و دوم و کتاب ملوک اول و دوم و کتاب تاریخ ایام اول و دوم و کتاب عزرا و کتاب نحمیا و کتاب استیر پس این هفده کتاب از کتب مقدسه عهد عتیق کتابهای تاریخ میباشند ۴ (س) اینین کتوی دِشِعری یعنی کتب اشعار از عهد عتیق کدامند (ج) ایوب مزمودی مَتلی موهلت تشبحت تشبحت یعنی کلمات ایوب و مزمور داود و کتاب امثال سلیمان

وکتاب وعظ سلیمانی وکتاب نشید الانشاد سلیمان پس این پنج کتاب از کتب مقدسه عهد عتیق کتب اشعارند نوین مینی که خود
اقرار مینمایند که بعضی از کتب مقدسه عهد عتیق تاریخ و برخی دیگر اشعارند و بدیهی است که خداوند جلت عظمته شاعر و مورخ
نیست ٥ (س) اِیتَین کَتوِی دنوبوت یعنی کتابهای نبوت کدامند (ج) اَربَع دِنوِیِّ کوری وَترِعسَر دِنوِیِّ زعوری یعنی چهار
نفر انبیای بزرگ ودوازده نفر کوچکند ٦ (س) نَیّ لهُون شِمَهَی دِنوِیِّ کوری یعنی اسامی انبیای بزرگ را بگو (ج) اشعیا اِرمیا
خام (اوُلیِنو) حِزقِیل وَدانِیل یعنی اشعیا وارمیاه یا انبیا خاتش وحزقیال ودانیال ٧ (س) نَیّ لهُون شِمَهَی دِنوِیِّ زعوری
یعنی اسامی انبیای کوچک را بگو (ج) هوشع یوئیل عاموس عوبدیا یونَن میکا ناخوم حبقوق صِفنیا حَجی زخاریا وَملاکی
یعنی یوشع و یوئیل و عاموس و عوبدیاه و یوناه یعنی یونس و میکاه و ناحوم وحبقوق وصفنیاه وحگی و زکریاه و ملاکی ٨ (س)
کِلهِین کَتوِی مُودِی یَشمِین قِریِ یعنی تمامی این کتابها چه چیز خوانده میشوند (ج) کَتوِی قانونای دِدیَتیقی عَتیقتَا یعنی کتب
قوانین عهد عتیق خوانده میشوند ٩ (س) قمُودِی مِنِّح یَشمِین قِریِ یعنی چرا چنین خوانده شدند و بدین اسم مسمی کردیده اند (ج)
سَبَب دِبرُوحا دالَه یَثِیلُون کَتوِی وَعام دِیَتیقی خَدَت یَوبِین قانُونَ دِهِی سَنُوت یعنی زیرا که بروح خدا مکتوب کردیده اند و با
عهد جدید قوانین ایمان و دین داری میباشند خزیِّ مان هارتا یعنی مان هارتا . ملاحظه کن که خواهی دید مطلب همین است
که ما گفتیم و در سن ششم در بیان حال عهد جدید ١ (س) دِیَتیقی خَدَت کِم کَتوِی بِدوِ قبِل یعنی عهد جدید مشتمل بر چند کتاب است
(ج) عِسری وَشوعا یعنی مشتمل بر بیست و هفت کتاب است ٢ (س) دِیَتیقی خَدَت دَخی یَثِیل پولِیت یعنی عهد جدید بچه نحو
قسمت شده است (ج) لِکتوِی دِتاریخ کَتوِی دِیُولپَن وَدنوبوت یعنی عهد جدید منقسم میشود بکتابهای تاریخ و کتابهای تعلیم و
نبوت ٣ (س) اِیتَین کَتوِی دتاریخ کَو دِیَتیقی خَدَت یعنی کتابهای تاریخ کدامند در عهد جدید (ج) اَربَع اِونکلیونی وپرکسس
دِشلیحِی یعنی کتابهای تاریخ در میان عهد جدید چهار انجیل و اعمال رسولان میباشند ٤ (س) اِونکلیونی مَنّ کَتوِ بِلی یعنی
اناجیل اربعه را که نوشته است (ج) شلیحِی واونکلیسطِی یعنی متی مرقوس لوقا ویوحنا یعنی کاتبان اناجیل تلامذه و واعظان می
باشند یعنی متی و مرقس و لوقا و یوحنا مؤلف کوید اینکه اقرار نمود که اناجیل اربعه و کتاب اعمال رسولان تواریخ میباشند کمال
انصاف است و اینکه مدعی کردیده که کاتب اینها این چهار نفرند کمال تحکم است چونکه حکم او بلا دلیل است پس مردود است بدون شبهه
کاتب این اناجیل این چهار نفر نمیباشند چنانکه در پیش دانستی ٥ (س) مودِیل مَعنای دِاِونکلیون یعنی معنی لفظ انجیل چه چیز است
(ج) مِسطوبنخ دیوزقن یَشوع مِشیح یعنی بشارت نجات بسبب مسیح ٦ (س) اِونکلیونی عالمودِ مکَرزِی یعنی اناجیل در چه گفتگو می کنند
(ج) یونحی ویولپن موت وقیمت دِیشوع مِشیح یعنی درجات و زندگانی و تعلیم مرگ و برخواستن یسوع مسیح از میان مرده ها ٧
(س) مَنو لِکتَو دپرکسیس یعنی مؤلف کتاب اعمال کیست (ج) لوقا اونکلیسطا یعنی لوقای واعظ ٨ (س) پرکسیس مودی بِه قلِی
یعنی کتاب اعمال دارای چه مطالب میباشد (ج) تاریخ دنِصونا ودِپرسَت دکرسطیانوتا بِیَد شلیحِی الّا لیت بطروس دپولوس
یعنی تاریخ انتشار دین مسیح بسبب شاگردها مخصوص بسبب پطرس و پولس ٩ (س) اِیتَین کَتوِی دِیُولپَن یعنی کتابهای تعلیم
کدامند (ج) اَربعسر اِکارتای دپولس وشوعا اِکارتای قتولیقی یَن کلنِی یعنی چهارده رساله پولس و هفت رساله عامه ١٠
(س) نَیّ لون شِمَهی دِاِکارتای دپولس یعنی اسامی رسائل پولس را بگو (ج) اِکرَت دِلکِس رهومایِ قورِنثای قَدمیَت
ددِترین کلَطایِ اَفِسِیِ فیلِپِّیِ قولسِیِ تِسالونیقی قدمیت وَدتِرین طیماتیوس قدمیت ودترین طیطوس وعبرایی یعنی رساله
پولس باهل روم و بقرنتیان اول و دوم و رساله غلاطیان وافسیان وفلپیان وقولسیان تسالونیقیان اول ودوم و تیموتاوس
اول ودوم وطیطوس وفلیمون و عبرانیان ١١ (س) نَیّ لون شِمَهی دِاِکارتای قتولیقی یَن کلنِی یعنی اسامی رسائل عامه را نیز بگو
(ج) تَرتَین اِکارتای دِپطروس تَلات دیوحنا خَدا دیعقوب وَخدا دیهودا یعنی دو رساله پطرس و سه رساله یوحنا و یک رساله
یعقوب و یک رساله یهودا این هفت رساله عامه میباشند و چهارده رساله خاصه هستند یعنی باشخاص مخصوص نوشته اند ١٢

(س) عالموتیی هاجن کثوی دیولین کی هیرتی یعنی کتب تعلیم در خصوص گفتگو مینمایند (ج) بوت هیمنوت دخی دِ
کرِیسطیانِ یعنی در خصوص ایمان و زندگانی مؤمنین مسیح گفتگو مینمایند ۱۳ (س) اِنبلی کثود نوتوت دِد بینیِی ... ت یعنی کتا
بنوت عهد جدید کدام است (ج) کلین دیوحنا یعنی مکاشفات یوحنا ۱۴ (س) مود بن مطلبی دکلین یعنی مطالب مکاشفات چه
میباشند (ج) خماد عبث دنوبیت بوت یا لصووی وکالی نوباتی دعِد نادکرِیسطیا نون هل نیت مری خفراد مشیخ **فصل دویم** در بیان
اینکه اهل کتاب سند متصل ندارند از برای کتابهای عهد عتیق وجد مکشوف باد که هر صاحب عقل و شعور که فی الجمله بهره از عقل
داشته باشد از روی جزم میداند که کتاب آسمانی و الهامی باید سند متصل و صحیح داشته باشد و بدلیل تام تمام و تواتر تا لا کلام ثابت
و محقق گردد که فلان کتاب مقرون بصدق و صواب بتوسط فلان پیغمبر بدون تغییر و تبدیل و تحریف بهمانطوریکه از آسمان نزول
اجلال یافته است بدون زیاده و نقصان بما رسیده است تا بتوانند از برای دین خود سند قرار بدهد مجرد وهم و ظن در این باب
کافی نیست یقینا قول باینکه فلان کتاب از مصنفات فلان شخص الهامی و یا فلان پیغمبر است مجزی نیست قطعا و با دعای یکفرقه و یا
چند فرقه این امر ثابت و محقق نمیگردد آیا نمی بینی که کتاب مشاهدات و سفر صغیر تکوین و کتاب معراج و کتاب اسرار و کتاب تسیمنت
و کتاب اقرار که همه اینها منسوب بموسی علیه السلام اند و همچنین سفر چهارم عزرا منسوب بعزراست و کتاب معراج اشعیا و کتاب مشاهدات
اشعیا هر دو منسوب باشعیا علیه السلام اند و غیر از کتاب مشهور ارمیا علیه السلام کتاب دیگر نیز منسوب بآنجنابست و عدۀ ملفوظات منسوب
بحبقوق علیه السلام اند و چند زبور منسوب بجناب سلیمان علیه السلام میباشند و از کتابهای عهد جدید غیر از کتابهای سابق الذکر زیاده بر
هفتاد کتاب منسوب بجناب مسیح و مریم و از اکله و تابعین ایشانند و متابعان جناب مسیح فعلا مدعی میباشند که تمامی این کتابها از
اکاذیب و موضوعات و مجعولات اند و متفق است براین ادعا کلیسای کریک و کاتلک و پروتستنت و همچنین سفر ثالث عزرا و منسوب
بعزرا علیه السلام است و در نزد کلیسای کریک جزوی از عهد عتیق و مقدس و واجب التسلیم است و در نزد کلیسای کاتلک و پروتستنت
از اکاذیب و مجعولاتست چنانچه این امور را مفصلا و مدللا در باب دوم از همین کتاب خواهی دانست و در فصل اول معلوم شد که
کتاب باروخ و کتاب طوبیا و کتاب یهودیت و کتاب وزدم و کتاب ایکلیزیاستکس و کتاب مقابیین اول و دوم و جزوی از کتاب استیر واجب
التسلیم و الهیة میباشند در نزد کاتلک و واجب الرد اند در نزد پروتستنت پس زمانیکه حال بدینمنوال باشد مجرد اسناد کتابی از
کتب بنبی و یا از کلی اعتقاد نمینمائیم که الهامی و واجب التسلیم است و همچنین مجرد ادعای ایشان معتقد نمیشویم بلکه اثبات این مطالب
محتاج بدلایل قاطعه و براهین ساطعه میباشد و قبل از تشرف بشرف اسلام و بعد از آن مرة بعد اخری و کرة بعد اولی از فحول علمای
ایشان سند متصل خواسته ایم عاجز گردیده اند و نتوانسته اند سند از برای کتب مقدسه خود پیدا کنند و معتذر گردیده اند باینکه سبب
فقدان اسناد کتب در نزد ما وقوع مصائب و فتن است بر مسیحیین الی مدت سیصد و سیزده سال و خود این اقل احقر تفحص و اجتهاد
زیاد نمودم در کتب اسناد ایشان چیزی بدست نیاوردم غیر از ظن و تخمین بظن میگویند و متمسک ببعضی قراین میشوند و در پیش
گفتیم که ظن و تخمین در این باب کافی نیست إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا پس مادامیکه دلیل شافی و سند متصل صحیح نیاورند
لا نسلم از برای مسلم کافی نیست و ایراد دلیل بر ذمه مثبت است نه نافی لیکن حقیر تبرعا و تفضلا قربة الی الله تعالی در باب سند
کتب موجوده الان تکلم مینمائیم و چون ذکر سند جمیع کتب باعث تطویل و موجب تکدر خواطر ناظر بود لهذا تکلم نمینمائیم مگر بر سند
بعضی از آنها و اقول بالله التوفیق و علیه التکلان و هو الحافظ من الخطأ و السهو و النسیان سند ندارند جماعت یهود و نصاری
براینکه توریة منسوب فعلا بحضرت موسی علیه السلام همان توراتیست که خداوند اقدس سبحانی در حق حضرت موسی علیه السلام داده و یا
اینکه از مصنفات خود آنجنابست ببراهین و دلایل کثیره لیکن ما در اینمقام اختصار میورزیم بذکر چهارده دلیل بر وفق عدد چهارده
معصوم سلام الله علیهم اجمعین و از ارواح مقدسه ایشان استمداد مینمائیم در ابطال سند توریة و در باب اثبات اینکه قرآن
کلام الهی است نیز چهارده دلیل اقامه خواهیم نمود در باب ششم **دلیل اول** جناب موسی علیه السلام نسخه توریة را نوشته و باخبار

بنی اسرائیل تسلیم فرمودند و وصیت نمودند ایشان را بمحافظت او و او را در صندوق شهادت گذاشتند و در هر هفت سالی یکمرتبه در روز عید از برای استماع بنی اسرائیل بیرون میآوردند و در باب (۳۱) از توریه مثنی باین نحو رقم کردیده است (۹) وموسی این توریه را نوشت بکاهنان بنی لیوی که صندوق عهد خداوند را برمیداشتند و هم بتمامی مشایخ اسرائیل سپرد (۱۰) وموسی ایشان را امر فرموده گفت که بعد از انقضای هر هفت سالی در عید سال ابراء در عید سایبانها (۱۱) وقت بیرون آمدن تمامی اسرائیل تا اینکه در حضور خداوند خدایت در مقامیکه برمیانگیزاند مرئی شوند آنگاه این توریه را در گوش ایشان بحضور تمامی اسرائیل بخوان انتهی وطبقه اول بر وصیت حضرت موسی ثابت بودند و نسخه توریه در میان صندوق شهادت بود و چون طبقه اولی منقرض کردید حال بنی اسرائیل تغییر یافت گاهی مرتد بودند و گاهی مؤمن حال ایشان بدین منوال بود تا اول سلطنت حضرت داود و در این سلطنت حال ایشان خوب شد و در صدر سلطنت حضرت سلیمان هم مؤمن بودند لیکن بجهت انقلابات مذکوره نسخه موضوعه در صندوق شهادت ضایع و مفقود کردید و از روی جزم و یقین نمیتوانم گفت که در چه زمان ضایع و مفقود شد و آنچه محقق و معلوم است بر ما همین قدر است که قبل از زمان حضرت سلیمان علیه السلام نسخه توریه مفقود و ضایع کردیده بود چرا که حضرت سلیمان در زمان سلطنت خود وقتی که صندوق شهادت را کشودند در میان صندوق غیر از دو لوح سنگی که احکام عشره در لوحین ثبت بود و لا غیر چیز دیگر نیافتند و در آیه (۹) از باب هشتم از سفر ملوک اول بدین نحو عیان و بیان گشته است (۹) لئوا بفنیو وتا آخی تریَی یاروشیاتی دکیپی دمُت بیوطاما موشی بخورب الخ یعنی در صندوق چیزی نبود غیر از دو لوح سنگی که موسی در حوریب در آنجا گذاشته بود و شاهد اینکه در دو لوح سنگی غیر از احکام عشره نبود در آیه (۲۲) از باب پنجم از توریه مثنی بعد از نقل احکام عشره جناب موسی چنین میفرماید (۲۲) این کلمات را خداوند با آواز بلند بتمامی جماعت شما در کوه از میان آتش و ابر و غمام مظلمه تکلم نمود و اضافه نکرد و آنها را بر دو لوح سنگی تحریر نموده بمن سپرد انتهی پس آیه صریحست در اینکه احکام عشره بر دو لوح سنگی تحریر کردیده بودند و در کره کرس (۴۱) وسؤال وجواب (۷) از کتاب قیقیقیموس که مسلم و مقبولست در نزد یهود و نسانیها و غیرهم چنین رقم یافته است (س) عسرا یقدَنی دخی بیشبن پولت یعنی احکام عشره بچه نحو نوشته کردیده اند ج لترنی یاروشیانی کلح میتی بذیق خمس یقدنی یعنی بر دو لوح سنگی تحریر کردیده بودند و هر کدام از این دو لوح گنجایش پنج حکم را داشت شاهد سفر خروج باب (۳۱) آیه (۱۸) توریه مثنی باب (۴) آیه (۱۳) ایضا باب (۵) آیه (۲۲) انتهی پس از کلمات مرقومه ثابت و محقق کردید که در صندوق نبود جز دو لوح سنگی که احکام عشره بر آنها تحریر کردیده بودند و توریه قبل از زمان جناب سلیمان علیه السلام ضایع و مفقود شده بود و با قطع نظر از همه اینها باز گوئیم که در اواخر سلطنت حضرت سلیمان انقلاب عظیمی از برای ملت اسرائیلیه واقع کردید بنا بر شهادت کتب مقدسه در نزد ایشان جناب سلیمان بوساوس و اغوای زوجات خود مرتد و بت پرست کردید و از برای اصنام آن نبی والامقام در مقابل بیت المقدس معابد بنا نهاد نعوذ بالله چنانچه در باب (۱۱) از سفر ملوک اول خصوصا آیه (۵) از باب مسطور مذکور کردیده قال الله عز وجل فی کلامه المجید ردا علیهم وما کفر سلیمان ولکن الشیاطین کفروا ترجمه آیه مبارکه بفارسی چنین است و هرگز کافر نشد سلیمان ولیکن شیاطین کافر شدند پس زمانیکه جناب سلیمان مرتد شد بنا بر قول ایشان غرضی و کاری با توریه و احکام آن نداشت و بعد از وفات حضرت سلیمان انقلاب اشد و اعظم از اول از برای ایشان واقع کردید و اسباط بنی اسرائیل متفرق بدو فرقه کردیدند و سلطنت واحده دو سلطنت شد ده سبط در یک جانب و دو سبط در جانب دیگر واقع کردیدند و سلطنت ده سبط از برای یوربعام مسلم شد و این سلطنت مسمی کردید بسلطنت اسرائیلیه و رحبعام بن سلیمان سلطان دو سبط شد و این سلطنت را سلطنت یهودا میگفتند و کفر و ارتداد فیما بین این دو سلطنت شایع و آشکار کردید چرا که یوربعام بعد از استقرار بر سریر سلطنت مرتد و بت پرست شد و بمدلول الناس علی دین ملوکهم ده سبط او را متابعت نمودند و عبادت اصنام در میان این ده سبط شایع کردید و کسیکه از کهنه بر ملت توریه ثابت بود از این مملکت هجرت نمود و بمملکت یهودا رفت و اسباط عشره تا دویست و پنجاه سال کافر و عابد صنم بودند پس خداوند عالم جلت عظمته بر ایشان

غضب کرده و آشوریین را بر ایشان مسلط نمود که اینها را در ممالک مختلفه متفرق کردند و در این مملکت باقی نماند از اینها مگر قلیلی و این مملکت را عابدان اوثان و تابعان شیطان آباد نمودند پس اختلاط شدید فیما بین این قوم و جماعت بت پرستان واقع گردید تناکح و تناسل و توالد در میان این دو فرقه بعمل آمد و اولاد این جماعت را سامریین مینامند و از ابتدای سلطنت یوربعام تا دویست و پنجاه سال بنی اسرائیل با توریة کاری نداشتند و وجود نسخهٔ توریة در این مملکت مثل وجود عنقا بود این بود حال اسباط عشره و اما حال دو سبط بعد از موت حضرت سلیمان تا ۳۷۲ بیست نفر سلطان بر سریر سلطنت جلوس نمود و مرتدین سلاطین مذکوره اکثر بودند از مؤمنین ایشان و عبادت اصنام در عهد رحبعام شایع شد و بتها در زیر هر درختی گذاشته و عبادت کرده شد و در عهد آحاز مذابح از برای بعل در هر جانب و ناحیه از نواحی بلدهٔ اورشلیم بنا شد و ابواب بیت المقدس مسدود گردید و قبل از زمان آحاز دو مرتبه بیت المقدس و اورشلیم را نهب و غارت نموده بودند مرتبهٔ اول سلطان مصر که جمیع اثاث بیت الله و بیت السلطان را غارت نمود و در مرتبهٔ ثانیه سلطان مرتد اسرائیلیه نهب و غارت شدید نمود بیت الله و بیت السلطان چنانچه هیچ چیزی باقی نماند نه در بیت الله و نه در بیت السلطان پس از آن اساس کفر محکم شد در زمان منسی بحدیکه اکثر اهل این مملکت وثنی و بت پرست گردیدند و مذابحی از برای اصنام در فنای بیت المقدس بنا نهادند و بت را در هیکل گذاشتند و کفر را حال بدین منوال بود در زمان آمون پسر منسی پس چون یوشیاه پسر آمون بر سریر سلطنت استقرار یافت توبهٔ نصوح نموده خود سلطان و ارکان دولتش توجه تام تمام نمودند بترویج ملت توریة و مساعی جمیلهٔ خود را در هدم ارکان کفر بکار بردند بطوریکه معابد اصنام را خراب و با زمین مساوی و بجای آنها آب بستند و بتها را آتش زده و خاکستر آنها را بقبر صانع آنها می ریختند و تا هم اینها کسی توریة را ندید و خبری از او نشنید و وجود نسخهٔ توریة تا هفده سال از سلطنت یوشیاه مثل وجود عنقا بود و در سال هجدهم از سلطنت این سلطان خداشناس حلقیای کاهن گفت من نسخهٔ توریة را در بیت المقدس پیدا کرده ام و آن نسخه را به شافان کاتب داد شافان هم نسخهٔ مزبوره را برداشته بحضور ملک رفت و از برای سلطان قرائت نمود و یوشیا ملک مؤمن بمجرد استماع مضمون توریة جامه های خود را درید از شدت حزنی که از جهت عصیان بنی اسرائیل داشت مخفی نماند که تمامی این تقریرات مطابقند با سفر اول و دوم ملوک و کتاب اول و دوم از اخبار ایام و سایر کتب مقدسه چنانچه در پیش دانستی و در باب (۲۲) از سفر دوم ملوک و باب (۳۴) از کتاب دوم از اخبار ایام باین نحو مرقوم یافته است وَمِرِّي خِلقِيا كهنَ گوزا لِشافان سافرا كتابا دِشَرعتَه وُتخلي بيتا دِماريا ويولي خِلقيا كتابا لِشافان وقِم قاريله ومود علي شافان سافر الملكا بيما دِكتابا يهبلي لي خِلقيا كهنا وقم قاري شافان قدم ملكا ويلا كد شمعلي ملكا هيزماني دكتابا دِشَرعتا اكاچو نحريي جولوه انتهی بعبارات سفر ملوک یعنی (۸) و حلقیاه کاهن بزرگ بشافان کاتب گفت که کتاب توریة را در خانهٔ خدا وندیافتم و حلقیا آن کتاب را بشافان داد که او را خواند (۹) و شافان کاتب بملک باز آمد الخ (۱۰) و هم شافان کاتب بملک نقل کرده گفت که حلقیاه کاهن کتابی را بمن داده است و شافان آنرا در حضور ملک خواند (۱۱) و واقع شد بمجرد شنیدن ملک کلام کتاب توریة را که لباس خود را درید انتهی مؤلف این کتاب اقل الانام المدعو بمحمد صادق والمنعوت بفخر الاسلام غفر الله له بحق محمد و آله خیر الانام علیهم سلام الله الملک العلام گوید که این نسخه محل اعتماد و اعتبار نیست و قول حلقیاه کاهن هم مردود و باطل است یقیناً چراکه از تقریرات سابقهٔ ما که همه مطابقند با مضامین کتب مقدسه معلوم و محقق گردید که بیت الله را دو مرتبه قبل از عهد آحاز نهب و غارت کرده بودند و اصنام را در خانه جا داده بودند و خدام اصنام روزی چند مرتبه بلکه علی الدوام داخل بیت میشدند و تا سال هفدهم از سلطنت یوشیاه کسی توریة را ندید و اسم او را هم نشنید و حال آنکه سلطان و امنای دولت آن سعی بلیغ و اجتهاد تمام در ترویج ملت توریة داشتند و کهنه تا سال هفدهم از سلطنت یوشیاه داخل هیکل میگردیدند عمله و بنا و نجار در آن خانه مشغول تعمیر بودند فعلیهذا ابعاد ربعید بلکه ممتنع است عادةً که با وجود کثرت تردد و طول زمان که نسخه در خانه باشد و احدی از مخالف و موالف او را نه بیند پس هر کسیکه تعصب را کنار بگذا

ومتأمل شود در این باب باندک تأملی کالشمس فی وسط السماء از برای او ظاهر و آشکار میگردد که این نسخه نبوده مگر از مخترعات
موضوعات و مجعولات حلقیاه کاهن چون ملاحظه نمود دید توجه سلطان و ارکان دولت را بترویج ملت توریة لهذا این کتاب را
از روایات لسانیه و قصص مشهوره فیما بین یهود جمع و تألیف نمود و نسبت آنرا بجناب موسی علیه السلام داد اعم از آنکه این روایات صادقه
باشند و یا کاذبه و در مدت هفده سال مشغول جمع و تألیف بوده است و مثل این کذب و افترا از برای ترویج ملت و اشاعه حق و تکثیر
صدق از مستحبات دینیه بود در نزد متأخرین از یهود و قدمای مسیحیه چنانچه موشیم مورخ در بیان حال علمای قرن ثانی از قرون مسیحیه
در صفحه (۶۰) از جلد اول از تاریخ خود مطبوع لندن سنه ۱۸۳۲ گفته است که فیما بین اتباع افلاطون و فیثاغورث مقوله مشهوره بود و آن
اینست که کذب و حیله و افترا از برای تکثیر صدق و عبادت حق نه اینکه جایز باشد بلکه قابل تحسین هم هست و این قول را تعلیم گرفتند یهودیها
قبل از ولادت مسیح اولاً و تابعین عیسی در قرن ثانی ثانیاً چنانچه ظاهر و آشکار میگردد این امر از کتب کثیره که نسبت داده شده است بزرگان
دین کذباً انتهی کلام مورخ مسطور تمام شد ملخصاً پس از اینکه کذب از مستحبات دینیه باشد در نزد یهود قبل از ولادت مسیح و در
نزد نصاری در قرن ثانی از قرون مسیحیه از برای کذب و افترا احدی توقف نخواهد بود جملاً شکی و شبهه در این نیست که حلقیاه کاهن
در مدت هفده سال مشغول تألیف توریة بوده است و ما از در این موضع قطع نظر از اینها کرده و میگوئیم که نسخه توریة در سال هجدهم
از سلطنت یوشیاه پیدا شد و معمول به بود تا سیزده سال از بقیه سلطنت یوشیاه و بعد از فوت این سلطان یاحوز بر سریر سلطنت
نشست و مرتد شد و کفر شایع گردید و سلطان مصر بر او مسلط و او را اسیر نموده برادر او را بر سریر سلطنت بجای او نشاند و او هم مثل برادر
مرتد بود و بعد از فوت وی پسرش بر سریر سلطنت استقرار یافت و او هم مانند پدر و عمویش مرتد بود و او را بخت نصر با جمع کثیر از بنی اسرائیل
اسیر نمود و بیت المقدس را با خزانه سلطان نهب و غارت نمود و عم او را بجای او نشانید و اینهم مثل برادرزاده اش مرتد بود پس زمانیکه
اینمطالب را دریافت نمودی پس گوئیم توریة قبل از زمان سلیمان علیه السلام ضایع و مفقود گردید و قبل از زمان یوشیاه تواتر توریة در
ما منقطع گردید و نسخه که در عهد یوشیاه پیدا شد محل اعتماد و اعتبار نیست و تواتر باو ثابت نمیشود چراکه بالمآل منتهی میشود
بشخص واحد یعنی حلقیاه کاهن و از او بشافان کاتب و از او بملک و از دستگاه ملک منتشر گردید و با همه اینها تا سیزده سال بقیه
سلطنت یوشیاه معمول بود و بعد حالش معلوم نیست ظاهر اینکه زمانیکه ارتداد و کفر رجوع کرد در میان اولاد یوشیاه نسخه
توریة مفقود شد قبل از حادثه بخت نصر و وجود توریة در میان ازمنه ارتداد مثل طهر متخلل مابین دمین بوده است و هرگاه فرض
شود که نسخه توریة یا منقولات آن باقی مانده مظنون بظن قوی اینکه در حادثه بخت نصر ضایع و مفقود گردید و این حادثه حادثه
اول بود که در دلیل اول مذکور شد ای عاقل منصف کتابیکه حال او ماذکر باشد میشود آنرا سند تدین قرار داد لا والله شخص عاقل
که با جان خود دشمنی نداشته باشد چنین کتابیرا سند تدین از برای خود قرار نمیدهد مؤلف گوید شهد الله وکفی همین دلیل کافی است
از برای اثبات مدعای ما که این کتب سند متصل صحیح ندارند دلیل دوم و چون سلطان منصوب از جانب بخت نصر مدعی استقلال
گردید و اظهار عصیان و طغیان نمود بخت نصر او را اسیر نموده پیش روی او اولاد او را تماماً سر برید و چشمهای او را قلع نموده اسیر و
مغلولاً بغلهای برنجی بسوی بابلش فرستاد و بیت الله و بیت السلطان و جمیع خانه های اورشلیم و هر منزل جلیلی و خانه امیری و کبیری
که بود تماماً احراق نموده حصار اورشلیم را با زمین مساوی نمود و شعوب بنی اسرائیل را اسیر نموده و بسوی بابل روانه کرد و این
مملکت را از ضعفا و مساکین روی زمین تغییر نمود از قبیل اهل فلاحت و زراعت و کرامین و این حادثه حادثه ثانیه بود که از برای
بخت نصر اتفاق افتاد و در این حادثه توریة و همچنین کتابهای عهد عتیق که قبل از این حادثه مدون و مصنف بودند از صفحه عالم تماماً
و کمالاً منعدم گردیدند و از کتابهای عهد عتیق اثری در روی زمین باقی نماند این امر در نزد اهل کتاب نیز مسلم است چنانچه در شاهد
شانزدهم از مبحث اول از باب ثانی خواهد آمد دلیل سیم بنا بر اعتقاد اهل کتاب عزرا علیه السلام بزبان کلدانی در مرتبه ثانی کتب
مفقوده را تألیف و تصنیف نمود علی زعمهم حادثه دیگر از برای ایشان واقع گردید و آن حادثه در باب اول از کتاب اول مقابیین این

نحو مذکور و مسطور گردیده پس از آنکه بلدهٔ اورشلیم مفتوح گردید از برای انتیوکس امپراطور فرنگ یعنی شاهنشاه جمیع نسخهای
عهد عتیق را باتش انداخته و احراق نمود و از هر جا که تحصیل نمود و منادی از جانب او ندا نمود هر کسی نسخه از نسخه‌های عهد عتیق
در نزد او پیدا شود و یا رسم شریعت را بجا بیاورد البته مقتول خواهد گردید و ماهی یکمرتبه این امر را تحقیق میکردند هر کسیکه نسخه عهد
عتیق در نزد او پیدا میشد او را بقتل میرسانیدند و یا ثابت و محقق میگردید که رسمی از رسوم شریعت بجا آورده است ایضاً مقتول
میگردید پس منقولات عزرا در این حادثه متعدم گردید انتهی ملخصاً و این حادثه یکصد و شصت و یکسال قبل از میلاد مسیح علیه السلام
واقع گردید و سه سال و نیم این حادثه ممتد شد چنانچه در تواریخ ایشان مفصلاً و مشروحاً مکتوب گردیده است و همچنین در تاریخ
یوسیفس یهودی و این تاریخ معتبر است در نزد علمای پروتستنت پس در این حادثه جمیع نسخه‌هائیکه عزرا علیه السلام تصنیف نموده
بود منعدم و مفقود گردیدند چنانچه در باب ثانی و در سایر مواضع مناسب این کتاب تفصیل این امر خواهد آمد **دلیل چهارم**
حادثه دیگر بعد از حوادث مذکوره از برای یهود واقع گردید ایضاً از ملوک فرنگ پس منقولات عزرا علیه السلام و نسخ غیر محصوره متعدم
گردیدند و از آنجمله حادثه طیطوس رومی است و اینحادثه حادثه عظیم بود و سی و هفت سال بعد از عروج مسیح علیه السلام واقع گردید
و این حادثه بتفصیل تام و شرح مالا کلام در تاریخ یوسیفس و تواریخ دیگر مکتوب و مرقوم گردیده است و اگر خواسته باشی رجوع
کن و در اینحادثه از جماعت یهود در اورشلیم و نواحی و اطراف آن هزار هزار و یکصد هزار نفر هلاک شدند بعضی از گرسنگی و برخی
با آتش و بعضی دیگر بشمشیر و بعضی را بصلیب زدند و نود و هفت هزار کس از ایشان نیز اسیر گردیده و در اقالیم مختلفه فروخته
شدند و جماعت کثیره نیز در اقطار و اطراف ارض یهودیه هلاک شدند **دلیل پنجم** آنکه جمهور اهل کتاب اتفاق دارند بر
اینکه سفر اول و ثانی از اخبار ایام از مصنفات و مدونات عزرا علیه السلام است که باعانت حجی و زکریا علیهما السلام تصنیف و تدوین
نموده است پس در حقیقت این دو کتاب از مؤلفات و مصنفات سه پیغمبرند و حال آنکه کلام ایشان متناقض است در باب هفتم و هشتم
از سفر اخبار ایام در بیان عدد اولاد بنیامین چرا که در باب هشتم از سفر هفتم باین نحو مرقوم یافته است پسران بنیامین بالع و باکر و
یدیعئیل سه نفر (بودند) و در باب اول از باب هشتم باین نحو تحریر گردیده است (۱) و بنیامین اول زادش بالع و دومی اشبیل و
سیمی اخرخ (۲) و چهارمی نوحاه و پنجمی رافا را تولید نمود انتهی پس از اول مفهوم میگردد که اولاد بنیامین منحصر به سه نفر
بودند و از دوم معلوم و مشخص میشود که پنج نفر بودند و از توریه معلوم میگردد که ده نفر بودند در آیه (۲۱) از باب (۴۶) از سفر تکوین
باین نحو تحریر گردیده (۲۱) و پسران بنیامین بالع و باکر و اشبیل و جیرا و نعمان و ایحی و روش و مفیم و حفیم و آرد انتهی فعلیهذا
این سه نفر پیغمبر با این توریه مشهوره با قطع نظر از اختلاف خود شان بدو وجه اختلاف کرده اند وجه اول که در اسماء و وجه ثانی
در عدد و اهل کتاب از یهود و نصاری متفق اند بر اینکه آنچه در سفر اول از اخبار ایام مرقوم گردیده است غلط است و سبب اینرا این
نحو عیان و بیان نموده اند که عزرای نبی علیه السلام فرق نگذاشته است ما بین اولاد و اولاد اولاد چرا که اوراق نسبی که از آنها نقل نموده است
ناقص بوده اند ظاهر و روشن است که انبیای ثلثه از تابعین موسی و توریه بوده اند پس اگر توریه موسی همین توریه مشهوره الحال میبود
هرگز با او مخالفت نمیکردند و بخطا و غلط واقع نمیگردیدند و هرگز امکان نداشت از برای عزرا علیه السلام که توریه را ترک نماید و تابع
ناقص غیر صحیح اعتماد نماید و همچنین هرگاه این توریه همان توراتی بود که عزرا علیه السلام در مرتبه ثانیه بالهام نوشت علی زعمهم یا توراتی که
خودش بطریق الهام نوشته بود مخالفت نمیکرد پس معلوم و مشخص گردید که توریه مشهوره موجوده الآن از مصنفات موسی علیه السلام
نیست و همچنین از تصنیفات عزرا هم نیست بلکه حق و صدق آنستکه این توریه مجموع گردیده است از روایات و قصص مشهوره فیما
بین یهود و علمای ایشان جمع نموده اند بدون تنقید و تصحیح روایات **فائده** از این تقریرات معلوم و مشخص گردید که انبیا
علیهم السلام چنانچه از صدور کبیره معصوم نیستند در نزد اهل کتاب همچنین معصوم نیستند از خطاء در تحریر احکام و در تبلیغ و اداء
رسالت **دلیل ششم** آنکه هر کسی بخواند و مقابله کند باب (۴۵) و (۴۶) را از کتاب حزقیال علیه السلام با باب (۲۸) و (۲۹) از

سفر اعداد مخالفت صریح می بیند در احکام وظاهر و روشن است که حزقیال علیه السلام از تابعین توریت بود پس توریت در زمان او
هرگاه همین توریت مشهوره الآن بود با کلام خدا مخالفت در احکام نمینمود **دلیل هفتم** در مواضع عدیده از این توریت مذکور و
مسطور است که خداوند جلت عظمته از اولاد مؤاخذه میفرماید بسبب مخالفت آباء از انجمله در آیه (۳) از باب بیستم از سفر خروج موافق ترجمه
فارسیه مطبوعه لندن ۱۸۵۶ (۳) در حضور من ترا خدایان غیر نباشد (۴) بجهة خود صورت تراشیده و هیچ شکلی از چیزهائیکه در
آسمانست در بالا و یا در زمین است در پائین و یا در آبهائیکه در زیر زمین است مساز (۵) آنها را سجده منموده ایشانرا عبادت منما زیرا که من
یهواه خدای تو میباشم خدای غیور هستم که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سیم و چهارم از آنانیکه مرا دشمن دارند میکشم و در
آیه (۲۰) از باب هیجدهم از کتاب حزقیال باین نحو تحریر گردیده است (۲۰) هرکه گناه کند او خواهد مرد پسر متحمل گناه پدرش نخواهد بود و
پدر متحمل گناه پسرش نخواهد بود عدالت مرد عادل بر خودش خواهد بود و شرارت مرد شریر بر خودش خواهد بود انتهی پس از کتاب
حزقیال در کمال صفائی معلوم میگردد که از احدی مؤاخذه نمیشود بسبب گناه غیر بخلاف توریت که از توریت معلوم میشود اولاد بسبب
گناه پدر تا پشت چهارم معذب خواهند بود وحق آنستکه در کتاب حزقیال علیه السلام است چراکه موافق عدل الهی و کلام الهی است قال الله
تعالی عز و جل وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ پدر مخالفت خدا کرده است بپسر چه مدخلیت دارد و اگر این حکمی که در توریت مذکور گردیده است
صحیح باشد لازم میاید که جناب ابرهیم و اسحق و یعقوب و یوسف علیهم السلام از اهل نجات نباشند چراکه پدر ابرهیم تارخ از بت پرستان بوده است
بنا بر زعم اهل کتاب و اگر این چهار نفر بزرگوار از اهل نجات نباشند یهودیها و نصرانیها از اهل نجات نخواهند بود و حال آنکه جناب ابرهیم
علیه السلام خلیل خدا و اسحق و یعقوب و یوسف پیغمبران خدا هستند پس معلوم و محقق گردید که این حکم عظیم الشان و رفیع المنزله که
حکم دوم از احکام عشره مشهوره است از جانب خدا و صحیح نمیباشد چراکه بنا بر این هم عدالت و هم رحمت الهی باطل میشود و آن محال است
پس در کمال صفائی معلوم شد که این حکم از جانب خدای عادل مقدس نمیباشد الحاصل در دلیل سابق گفتیم که حزقیال از تابعان
توریت است و اگر این توریت در زمان حزقیال علیه السلام بود هرگز با آن مخالفت نمیکرد **دلیل هشتم** آنکه هرکس زبور را مطالعه کند
و همچنین کتاب نحمیا و کتاب ارمیا و کتاب حزقیال را جزما یقین خواهد کرد که طریق تصنیف و تألیف در زمان گذشته مثل طریق رایج
الآن در میان اهل اسلام بوده است باین نحو که مصنف و مؤلف هرگاه حالات خود و معاملاتی را که بچشم خود دیده بود مینوشت
بطوری بود که از برای ناظر کتاب ظاهر و روشن میگردید که حالات نفس او معاملاتیرا که دیده است نوشته است و این امر ظاهر
نمیشود از موضعی از مواضع این توریت بلکه تمامی عبارات شهادت میدهند که کاتب این توریت غیر از جناب موسی علیه السلام بوده
و آن غیر این کتابرا از روایات و قصص مشهوره فیما بین الیهود جمع کرده و فرق نگذاشته است ما بین این اقوال باین نحو که هرکدام از
اینها در زعم او قول خدا و یا قول موسی بود مندرج نماید در تحت قال الله او قال موسی و در جمیع مواضع بصیغه غایب از جناب موسی
تعبیر نموده است پس هرگاه توریت از تصنیفات موسی میبود هر آینه بصیغه متکلم از نفس خود تعبیر میفرمود و لا اقل در یک موضعی
از مواضع این اسفار خمسه چراکه تعبیر بصیغه متکلم وحده مقتضی زیادتی اعتبار است و ظاهر نیز مقبول و مسلم است مادامیکه برهان
قاطع بخلاف آن قائم نشده باشد و هر کسیکه مدعی خلاف ظاهر است فعلیه البیان و علینا الجواب پس معلوم و محقق گردید که این توریت
از تصنیفات جناب موسی نیست **دلیل نهم** آنکه کسی نمیتواند مدعی گردد بالنسبه ببعضی از فقرات و بعضی از ابواب که این
توریت معمول و مستعمل این زمان از کلام خدا و یا کلام حضرت موسی علیه السلام است بلکه بعضی از فقرات و آیات و ابواب بوضوح تمام
دلالت دارند بر اینکه مؤلف این کتاب امکان ندارد که پیش از زمان جناب داود علیه السلام بوده باشد بلکه یا معاصر و یا بعد از آنجناب
بوده است و فقرات مذکوره و کلمات مسطوره مفصلا و مشروحا در مبحث ثانی از باب ثانی خواهد آمد انشاء الله تعالی و علمای مسیحیه
رجما بالغیب گویند که اینها از ملحقات نبی از انبیا هستند و این قول مردود است چراکه ادعای صرف و بدون برهانست زیرا که احدی
از انبیاء ننوشته در کتاب خود که فلان فقره را در باب فلان از کتاب فلانی من ملحق کرده ام و یا مندرج نموده ام و ایضا نوشته که

فلان نبی این فقرات را ملحق نموده است وبدلیل قطعی دیگر نیز این امر بتحقیق نرسیده چنانچه در مبحث مذکور خواهد آمد بمجرد
ظن خالی از دلیل مغنی و مثمر نخواهد بود چراکه هرکس میتواند ادعا نماید بلا برهان پس تا دلیل قاطع و برهان ساطع الحاق اینها
قائم نگردیده است این فقرات و ابواب ادلهٔ کامله و براهین واضحه خواهند بود براینکه این کتاب از تصنیفات جناب موسی علیه السلام نیست
دلیل دهم محمد صاحب خلاصهٔ سیف المسلمین نقل نموده است از مجلد دوم از انسائیکلوپیدیا پینی که ناکتر الکسندر کیدیس که از فضلای
معتبر مسیحیه است در دیباچهٔ بئیبل جدید گفته است بسبب ظهور ادلهٔ خفیه سه امر از برای من ظاهر گردیده است **اول** آنکه توریة
موجود از تصنیفات موسی علیه السلام نیست **دوم** آنکه در کنعان و یا اورشلیم مکتوب گردیده است یعنی در عهد موسی علیه السلام مکتوب
نگردیده است که بنی اسرائیل در آن زمان در دشتها بوده اند **سیم** آنکه تالیف آن ثابت نمیشود قبل از سلطنت داود علیه السلام
نه بعد از زمان حزقیا بلکه نسبت داده است تالیف آنرا بزمان سلیمان علیه السلام یعنی هزار سال قبل از میلاد مسیح علیه السلام و یا بزمان قریب بآن
در زمانیکه هومر شاعر بود پس حاصل اینکه تالیف این توریه تا پانصد سال بعد از وفات موسی علیه السلام گردیده است انتهی کلامه **دلیل
یازدهم** آنکه فاضل نورتن که از علمای مسیحیه است گفته است که فرق معتدبه (یافت) نمیشود در محاورات توریه و محاورات
سایر کتب از عهد عتیق که در زمان اطلاق بنی اسرائیل از اسیری بابل مکتوب گردیدند و حال آنکه هزار سال مابین این دو زمان فاصله
میباشد و از روی تجربهٔ صحیحهٔ صادقه معلوم و محقق گردیده که بحسب اختلاف زمان فرق واقع میشود در لسان مثلاً در زمانیکه ملاحظه
نمائیم زبان انکلیسی را و قیاس نمائیم حال زبان حالیه را با حال زبانیکه چهار صد سال قبل بر این بود تفاوت فاحش در مابین این دو لسان
می بینیم و بجهت عدم فرق معتدبه مابین محاورات این کتب گمان کرده است فاضل لیوسلن که مهارت کامله داشت در لسان عبرانی
که این کتابها در زمان واحد تصنیف گردیده اند **مؤلف کتاب گوید** وقوع اختلاف در لسان بسبب اختلاف زمان بدیهی است
پس حکم نورتن و ظن لیوسلن مقبول اند **دلیل دوازدهم** در باب (٢٧) از توریه مثنی آیه (٥) باین نحو رقم یافته است موافق ترجمهٔ
فارسیه مطبوع سنه ١٨٩٥ (٥) و در آنجا مذبحی برای خداوند خدایت بنا کن و مذبح از سنگها باشد و آلات آهنین بر آنها بکار مبر (٨)
و تمامی کلمات این شریعت را بر آن بخط روشن بنویس و آیه (٨) در تراجم فارسیه مطبوع سنه ١٨٣٩ باین نحو تحریر گردیده است (٨) و بر آن
سنگها تمامی کلمات این توریه را بحسن وضاحت تحریر نما و در نسخهٔ مطبوع سنه ١٨٤٥ و بر آن سنگها تمامی کلمات این توریه را بخط روشن
بنویس و در نسخهٔ مطبوع سنه ١٨٥٦ و بر آن سنگها تمامی کلمات این توریه را بخط روشن بنویس و در کلدانیهٔ عتیق **واکتب عال کیپه
هالین کلهون پت کرد تا موساها تا و پرش انو نطاب** و در کلدانی جدید **وکتوب عال کیپه کلهم مانی دآه شرعت قودصیا**
ترجمه همانست که گذشت و در باب (٨) از کتاب یوشع مرقوم است (٣٢) و در آنجا بر آن سنگها نسخهٔ توریه موسی را که نوشته بود بحضور
بنی اسرائیل مرقوم ساخت و در نسخهٔ فارسیه مطبوع لندن سنه ١٨٣٩ در آنجا توریه را بر آن سنگها نقل نمود و آنرا پیش روی بنی اسرائیل به
تحریر آورد و در نسخهٔ فارسیه مطبوع سنه ١٨٤٥ در آنجا بر سنگها نسخهٔ توریه موسی را که در حضور بنی اسرائیل نوشته بود نوشت و در نسخهٔ فارسیه
مطبوع لندن سنه ١٨٥٦ و در آنجا بر آن سنگها نسخهٔ توریه موسی را که در حضور بنی اسرائیل نوشته بود نوشت پس از عبارات مسطوره
معلوم و مشخص گردید که حجم توریة بمقداری بوده که نوشتن آن بر سنگهای مذبح ممکن بود و اگر توریه عبارت از این پنج کتاب بود که
در این زمان موجود است نوشتن آن بر سنگهای مذبح غیر ممکن بود **دلیل سیزدهم** قسیس نورتن گفته است که رسم کتابت
در عهد و زمان موسی علیه السلام نبود پس گویم مقصود قسیس مزبور از ایراد این دلیل آنستکه رسم کتابت در عهد موسی نبود یعنی موسی کاتب
این توریه نیست و این دلیل در غایت قوت و متانت است اگر تواریخ معتبره با این دلیل مساعدت و همراهی نماید و مؤید این دلیل است
آنچه واقع گردیده است در تاریخی که در زبان انکلیسی است که مطبوع گردیده است در سنه ١٨٥٠ در مطبع چارلس دالین در شهر لندن
که مردم در زمان گذشته نقش میکردند با میل آهن و یا صفر و یا استخوان بر الواح رصاص یعنی قلعی و یا خشب و یا شمع پس از آن اهل
مصر بدل و عوض این الواح اوراق درخت پپیرس را استعمال کردند پس از آن وصلی در شهر پرکاس اختراع شد و کاغذ از قطن

وا بن هم در قرن هشتم و در قرن سیزدهم از جا مه و قلم در قرن هفتم اختراع شد کلام مورخ تمام شد ملخصا پس اگر کلام این مورخ
معتبر باشد در نزد مسیحیین بدون شبهه مؤید کلام نویدین خواهد بود **دلیل چهارم** آنکه در این توریة اغلاط کثیره واقع
کردیده است و کلام خدا و جناب موسی اجل وارفع از آنستکه غلطی در او یافت شود پس وجود اغلاط دلیل تامی است برآنکه این توریة
نه کلام خداست و نه کلام جناب موسی و نه پیغمبر دیگر مثل آنچه در آیه (١٥) از باب (٤٦) از سفر تکوین مرقوم کردیده است (١٥) اینان
پسران لیاه اند که ایشانرا در پدن آرام با دختر ش دیناه بجهة یعقوب زائید پس تمامی نفوس از پسران و دختر انش سی و سه نفر بودند
در فارسیه مطبوعه ١٨٩٥ این مرقوم مطابق نحو رقم کردیده است اینانند پسران لیئه که آنها را با دختر خود دینه در فدان آرام برای
یعقوب زائید همه نفوس پسران و دختر انش سی و سه نفر بودند پس قول او سی و سه نفر نفوس بودند غلط است و صحیح آنستکه سی و چهار
نفر بودند اقرار و اعتراف نموده است بغلط بودن عدد سطور مفسر مشهور ایشان هارسلی که گفته است هرگاه اسماء را تعداد نمائید
و دیناه را هم بگیرید سی و چهار نفر خواهند بود و لابد است از این اخذ و اندراج دیناه در عدد چنانچه معلوم میشود از تعداد اولاد زلفاه
چرا که سارا زاده بنت عشیر یکی از شانزده نفر است انتهی و مثل آنچه واقع کردیده است در آیه (٢) از باب (٢٣) از توریة مثنی (٢)
حرام زاده داخل جمعیت خداوند نشود هم تا پشت دهم داخل جمعیت خداوند نشود و این غلطست یقینا و الا لازم میاید که جناب
داود و پسران او تا فارص بن یهودا داخل جماعت رب نشوند چرا که فارص ولد الزنا است بنابر شهادت باب سی و هشتم از سفر تکوین
و داود بطن دهم است از فارص بنابر نسب نامه مسیح که در باب اول از انجیل متی و باب سوم از انجیل لوقا مرقوم کردیده است و مثال آنکه
داود علیه السلام رئیس جمعیت رب و پسر بزرك خداست بنابر شهادت زبور موجود الان آیه (٧) از باب دوم از زبور باین نحو مرقوم کردیده
(٧) فرمان را شایع خواهم کرد خداوند بمن گفته است که پسر من توئی امروز تو را تولید نموده ام و مثل آنچه در آیه (٣) از باب بیست و سیم
از توریة مثنی ایضا واقع کردیده است (٣) عمونی و موآبی داخل جمعیت خداوند نشود انتهی این نیز غلط است یقینا و الا لازم میاید
که جناب داود و سلیمان و عیسی علیهم السلام داخل جمعیت خداوند نشوند چرا که موآبی و عمونی هستند چنانچه در مقدمه مذکور کردید و در فصل
دوم از باب پنجم خواهد آمد و حال آنکه داود و سلیمان علیهما السلام فرزند بزرك خدا یند علی زعمهم و جناب مسیح فرزند یگانه خدا بلکه خدا است نعوذ
بالله علی زعمهم پس اگر این آیه صحیح باشد لازم میاید که فرزندان خدا بلکه خود خدا داخل جمعیت خداوند نشود و مثل آنچه واقع کردیده است
در آیه (٤٠) از باب دوازدهم از سفر خروج و در شاهد اول از مبحث سیم از باب دوم خواهد آمد ان شاء الله که یقینا غلط است و مثل آنچه
واقع کردیده است در باب اول از سفر اعداد از آیه (٤٥) الی (٤٦) باین نحو عبارت و بیان شده است موافق فارسیه مطبوعه ١٨٩٥ السنه
(٤٥) و تمامی شمرده شدگان بنی اسرائیل برحسب خاندان آباء ایشان از بیست ساله و بالاتر هر کسیکه از اسرائیل برای جنك بیرون میرفت
(٤٦) همه شمرده شدگان ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند (٤٧) اما لاویان برحسب سبط آباء ایشان در میان اینها
شمرده نشدند انتهی از این آیات معلوم و متحقق میگردد که عدد کسانیکه صلاحیت از برای مباشرت جنك داشتند زیاده تر از ششصد
هزار بود و حال آنکه بنی لاوی مطلقا داخل در عدد سان دیده شدگان نبودند و همچنین اناث جمیع اسباط باقیه مطلقا و همچنین ذکور که
کمتر از بیست ساله بودند خارج از عدد بودند و همچنین شیوخ و مرضائیکه صلاحیت جنك را نداشتند خارج از معدودین بودند پس هرگاه
جمیع باقیماندگان را از رجال و نساء منضم نمائیم بر معدودین و سان دیدگان مجموع من حیث المجموع کمتر از دو هزار هزار و پانصد هزار
نخواهد بود و این غلط است یقینا بوجوه شتی **وجه اول** آنکه عدد بنی اسرائیل از مرد و زن و کبیر و صغیر در هنگام دخول ایشان
بمصر هفتاد نفر بودند بنابر نص صریح آیه (٢٧) از باب (٤٦) از سفر تکوین و آیه (٥) از باب اول از سفر خروج و آیه (٢٢) از باب دهم
از توریة مثنی و در شاهد اول از مبحث سیم از باب دوم خواهی دانستکه مدت اقامت بنی اسرائیل در مصر دویست و پانزده سال
بوده و در باب اول از سفر خروج بوضوح تمام مرقوم کردیده است که هشتاد سال قبل از بیرون آمدن بنی اسرائیل از مصر پسرها
ایشانرا بامر فرعون میکشتند و دخترهای ایشانرا باقی میگذاشتند پس چون این سرامر را دانستی بعدد ایشانرا در هنگام دخول

بمصر و مدت اقامت ایشان زیاد از انجا و کشته شدن فرزندان ذکور ایشان پس گوئیم بعد از قطع نظر از قتل و فرض نمائیم که در هر بیست و پنج سال
عدد ایشان مضاعف میگردید یعنی دو مقابل و مساوی میگردیدند تا زعدد ایشان در مدت مذکوره بسی و شش هزار نخواهد رسید فضلا
از اینکه عدد ایشان بد و هزار هزار و پانصد هزار برسد و اگر قتل را هم ملاحظه نمائیم امتناع اظهر خواهد بود **وجه دوم** انکه بسیار
بعید است که بنی اسرائیل از هفتاد نفر در مدت مسطوره عدد ایشان باین کثرت برسد و قبطیان زیاد نشوند با وجود استراحت و غنا و ثروت
ایشان و حال انکه سلطان مصر باقبح وجوه بر بنی اسرائیل ظلم و تعدی نماید و در یک مکان هم جمع باشند و کثرت ایشان هم باین اندازه ها باشد
الّا بغاوت از ایشان ظاهر نگردد و در مقام دفع ظلم از خود بر نیایند و مهاجرت از مصر هم نکنند و حمایت از فرزندان خود ننمایند
و حال انکه حیوانات نیز حمایت از اولاد خود میکنند **وجه سیم** انکه از باب دوازدهم از سفر خروج معلوم میگردد که بنی اسرائیل
حیوانات کثیره از قبیل بقر و غنم همراه داشتند و ایضا در سفر مسطور مذکور گشته که در یکشب از دریا عبور نمودند و هر روزه بامر لسانی
حضرت موسی علیه السلام از مکانی بمکان دیگر ارتحال مینمودند **وجه چهارم** انکه مکان نزول ایشان باید بسیار وسیع باشد که تمامی
این جمعیت را با حیوانات گنجایش داشته باشد و حال انکه حوالی طور سیناء و همچنین حوالی دوازده چشمه در ایلیم این وسعت را ندارند
پس چگونه این جمعیت با وجود کثرت حیوانات در این دو موضع منزل نموده بودند **وجه پنجم** انکه ایه (۲۲) از باب (۷) از توریة مثنی باین
نحو رقم گردیده است (۲۲) وبِتْ کامُرماز با الهوخ لِدتی طابیجی مِن قوخ نج نج لِماصِتْ لِتْ بمی جالدی لِهَوِی زِداعالخ دابادِ دِشْنا یعه
و خداوند خدایت این قوم را بتدریج از حضورت اخراج خواهد فرمود و ایشان را جایز نیست که بزودی تلف نمائی مبادا که سباع صحرائی بر تو
زیاده شوند انتهی و حال انکه ثابت گردیده که طول فلسطین دویست میل بوده و عرض ان نود میل بنا بر تصریح صریح صاحب مرشد الطالبین
در فصل دهم از کتاب خود در صفحه (۵۱) از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۴۰ در شهر مالته پس هر گاه عدد بنی اسرائیل قریب بد و هزار هزار و پانصد هزار
بوده و یکمرتبه بر فلسطین مسلط میشدند بعد از هلاکت اهل فلسطین سباع صحرائی بر ایشان زیادتی نمینمودند چرا که اقل و کمتر از عدد مذکور
کافی است از برای تعمیر مملکتی که عرض و طول ان و ما ذکر باشد و ابن خلدون نیز در مقدمه تاریخ خود منکر عدد مذکور گردیده و گفته است
که ما بین موسی و اسرائیل یعنی یعقوب سه پشت است بنا بر تحقیق محققین و بسیار بعید است که نسل در چهار پشت بعدد مذکور
منشعب شود انتهی کلامه پس حق انستکه عدد بنی اسرائیل بمقداری بوده است که وقوع ان ممکن باشد در مدت دویست و پانزده
سال و حال انکه بتسلط تام مسلط بود بر ایشان سلطان مصر و ظلم و زیادتی مینمود بر ایشان بهر نحوی که میخواست و امر لسانی
حضرت موسی علیه السلام از برای ارتحال ایشان از مکانی بمکان دیگر کافی بود و هم عدد ایشان کافی نبود از برای عمارت فلسطین اگر
در یک مرتبه مسلط میشدند و ایضا از برای نزول ایشان کافی بود حوالی طور سیناء و حوالی ایلیم با وجود کثرت حیوانات از گاو
و گوسفند پس از ادله مذکوره واضح و لایح گردید که اهل کتاب سند صحیح متصل ندارند که این پنج کتاب از تصنیفات موسی علیه السلام است
پس مادامیکه سند صحیح متصل از جانب ایشان ثابت و محقق نگردد تصدیق و تسلیم این پنج کتاب بر مسلمین لازم نخواهد بود
بلکه جایز است از برای ایشان رد و انکار این پنج کتاب موجود در این زمان پس زمانیکه حال توریة را دانستی که اُس اساس
ملت اسرائیلیه است الحال بشنو حال کتاب یوشع را که بمنزله ثانی از توریة است پس گوئیم تا امروز از برای ایشان (اروپی) جزم معلوم
و محقق نگردیده اسم مصنف این کتاب و نیز زمان تصنیف ان لهذا بر پنج قول متفرق گردیده اند جرهارد و دیودیتی و هیوث و پاترک
و تاملاین و ذاکتر کری گفته اند که این کتاب از تصنیفات خود یوشع است و ذاکتر لایتفت گفته است که این کتاب از تصنیفات
فینحاس میباشد و کالوِن گفته است که از تصنیفات العاذر است و انتل گفته است که از تصنیفات شموئیل است و هنری گفته است
که از تصنیفات ارمیا است پس نظر و تامل کنید باختلاف فاحش ایشان و حال انکه ما بین یوشع و ارمیا هشتصد و پنجاه سال فاصله است
تخمینا و وقوع این اختلاف فاحش دلیل است کافی و برهانیست شافی بر عدم استناد این کتاب در نزد ایشان علاوه هر قائلی از
ایشان بمجرد ظن رجما بالغیب بلحاظ بعضی قرائن ظاهره از برای او گفته است که مصنف این کتاب فلان است و این ظن سند است

در نزد ایشان و هرگاه ما ملاحظه نمائیم آیه (۴۳) از باب (۱۵) از این کتاب با آیه (۶) و (۷) و (۸) از باب پنجم از کتاب دوم شموئیل ظاهر میگردد که این کتاب پیش از سال هفتم از جلوس داود علیه السلام تحریر گردیده است ولذلک جامعین تفسیر هنری و اسکات در ذیل شرح آیه شصت و سیم که مذکور گردید گفته اند که از این آیه معلوم و مشخص میگردد که این کتاب قبل از سال هفتم از جلوس داود علیه السلام تحریر گردیده است انتهی و آیه (۱۳) از باب دهم از این کتاب دلالت دارد که مصنفان بعضی حالات را نقل میکند از کتابیکه مترجمین بتبیل اختلاف دارند در بیان اسم آن در بعضی از تراجم کتاب یاسار یا سین مهمله و در بعضی یاصار با صاد و در بعضی یاشیر با شین و در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۴۴ سفر ابرار و در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۱ سفر مستقیم و در لسان عتیق بسفر دیشرت و در جدید گوکنو دعا شیر و حال کتاب منقول عنه و حال مصنفان و حال زمان تصنیفان معلوم نیست بلکه فعلا اثری از این کتاب یافت نمیشود در نزد اهل کتاب الا اینکه از آیه (۱۸) از باب اول از کتاب شموئیل ثانی مفهوم میگردد که مصنف این کتاب مفقود معاصر داود علیه السلام و یا بعد از انجناب بوده فعلیهذا مؤلف کتاب یوشع بعد از داود علیه السلام خواهد بود و چون اعتبار با کثر است و اکثر اهل کتاب بدون دلیل ادعا مینمایند که این کتاب از تصنیفات یوشع علیه السلام است لهذا بر ما لازم است که بجانب ایشان توجه نموده و در کمال دقت ملاحظه نمائیم و بعد از توجه و دقت گوئیم این قول باطل است بوجوهی **وجه اول** در بیان حال توریة در دلیل اول و دوم و سیم و چهارم دانستی که تمامی کتب مقدسه عهد عتیق مفقود السند و خوابند و این کتاب نیز از انجمله است **وجه دوم** آیات کثیره در این کتاب یافت میشوند امکان ندارد که آنها از کلام یوشع باشند قطعا بلکه بعضی فقرات دلالت دارند بر اینکه مؤلفان معاصر داود و بلکه بعد از انجناب بوده چنانچه دانستی و نیز خواهی دانست نفقرات را در مبحث دوم از باب دوم انشاء الله تعالی و علمای مسیحیه رجما بالغیب گویند که آنها از ملحقات نبیی از انبیاء میباشند و این ادعا غیر صحیح است و مجرد ادعای خالی از دلیل مسموع و قابل اعتنا نیست پس مادامیکه دلیل قوی بر الحاق اقامه ننمایند این فقرات ادله کامله خواهند بود بر اینکه این کتاب از تصنیفات یوشع نمیباشد **وجه سیم** آنکه در باب (۱۳) از این کتاب باین نحو عیان و بیان گشته است (۲۴) و موسی بسبط گاد یعنی پسران گاد ارثی را موافق قبیله های ایشان داد (۲۵) و سرحد ایشان یعزیر و تمامی شهرهای کلعاد و نصف زمین بنی عمون تا عروعیر که برابر ربّاه است بود و در باب دوم از سفر مثنی باین نحو مرقوم افتاده است (۱۹) و چونکه رو بروی بنی عمون رسیده باشی با ایشان اذیت مرسان و ایشانرا میانگیزان زیرا که ارثیت بنی عمون را بتو نخواهم داد چونکه ارثیتش را ببنی لوط داده ام انتهی و نیز در آواخر همین باب است خداوند خدای ما همه را بما بخشید اما بسر زمین بنی عمون بسمت تمامی هر یبوق و شهرهای کوهستان و بهر جائیکه خداوند خدای ما نهی فرموده بود نزدیک نشدی پس فیما بین کتابین یعنی توریة و کتاب یوشع تخالف و تناقض میباشد پس هرگاه این توریة مشهور از تصنیفات موسی علیه السلام بود چنانچه مزعوم اهل کتابست متصور نیست که یوشع با او مخالفت نماید و بغلط و خطا واقع شود در معامله که در حضور او واقع گردیده بلکه از شخص الهامی دیگر نیز این حالت متصور نمیشود پس خالی از این نیست یا این توریة مشهور از تصنیفات جناب موسی علیه السلام نیست و یا کتاب یوشع از تصنیفات او نمیباشد بلکه از تصنیفات مرد الهامی دیگر هم نیست پس ثابت و محقق گردید که این کتاب سند صحیح متصل ندارد مصنف و زمان تصنیفش تماما مجهول صرفند و اما **کتاب قضاة** که در منزله ثالثه از توریة است اختلاف عظیمی در او هست مصنف و زمان تصنیفا و هم معلوم نیست پس بعضی از آباء گفته اند که از تصنیفات فینحاس است و بعض دیگر گفته اند از تصنیفات حزقیاه است بنا بر این دو قول این کتاب الهامی نخواهد بود و بعضی قائل شده اند که از تصنیفات ارمیا است و برخی گفته اند که از تصنیفات حزقیال است و بعضی گفته اند که از تصنیفات عزرا است و فیما بین عزرا و فینحاس زیاده تر از هفصد سال فاصله است پس هرگاه در نزد اهل کتاب سند صحیح بود در این اختلاف فاحش واقع نمیگردیدند و تمامی این اقوال در نزد علمای یهود باطل و غیر صحیح میباشند ایشان رجما بالغیب این کتاب را منتسب مینمایند بشموئیل علیه السلام پس در مصنف این کتاب شش قولست و هیچکدام از صاحبان اقوال سند دلیل معتبر بر حقانیت قول خود ندارند بلکه مستند

این اقوال بعضی قرائن که افاده ظن راهم نمیکنند میباشند پس معلوم ومشخص ازین اختلافات فاحش میشود که این کتاب نیز سند صحیح متصل ندارد مصنف وزمان تصنیفش هر دو مجهول صرفند واما کتاب راعوث که در منزلهٔ رابعه از توریه است پس در این نیز اختلاف است بعضی گفته اند که از تصنیفات حزقیاه است بنا براین قول این کتاب الهامی نخواهد بود وبعضی گفته اند که از تصنیفات عزرا است جماعت یهود وجمهور مسیحیه گویند که از تصنیفات شموئیل است ودر صفحهٔ دویست وپنجم از مجلد هفتم ارکاتالک هرالد المطبوع ۱۸۴۴ در مقدمهٔ بیبل که در سنهٔ ۱۸۱۹ در اشتاربرگ مطبوع گردیده است باین نحو تحریر گشته است که کتاب راعوت قصهٔ بیتی وکتاب یونس حکایت است انتهی یعنی قصهٔ غیر معتبره وحکایت غیر صحیحه واما کتاب نحمیا پس در آن نیز اختلاف است ومختار اکثر اینکه این کتاب از تصنیفات خود نحمیا است واتهانی سیس وایپی فانیس وکریزاستم وغیر ایشان گفته اند که از تصنیفات عزرا است وبنا بر قول اول این کتاب الهامی نخواهد بود وصحیح نیست که بیست وشش آیه از اول باب دوازدهم ازین کتاب از تصنیفات نحمیا باشند واین آیات بربط حسن بقیهٔ اینموضع مربوط نیستند ودر بیست وچهارم آیه ازان بیست وشش آیه خانه سلطان ایران را ذکر نموده است وحال آنکه آن سلطان یکصد سال بعد از موت نحمیا بود ودر مبحث ثانی از باب ثانی خواهی دانست که مفسرین ایشان اضطرارا حکم مینمایند که این آیات از ملحقات اند وبعضی از مترجمین عربیه وفارسیه این آیات را حذف واسقاط مینمایند واما کتاب ایوب علیه السلام پس حالش اشنع از حال کتب مسطوره است پس از بیست وچهار وجه در این کتاب اختلاف وربانی میمانی دیز که عالم مشهور است از علمای یهود ومیکایلس ولیکلرک وسملر واستاک وغیرهم از علمای مسیحیه برآنند که ایوب اسم فرضی است وکتابش حکایت باطله وقصهٔ کاذبه است وتهیودور بمذمت کثیره این کتاب را مذمت نموده است ومقتدای فرقهٔ پروتستنت لوطر گوید که این کتاب حکایت محضه است وبنا بر قول مخالفین ایشان مصنف معین نیست رجما بالغیب او را منسوب باشخاصی مینمایند وهرگاه فرض نمائیم که از تصنیفات الیهو ویا مردی از اله ویا مرد مجهول الاسم معاصر منسی است الهامیش ثابت نمیگردد ووجود این اقوال مختلفه دلیلی است واضح براینکه اهل کتاب سند صحیح متصل ندارند از برای کتب مقدسهٔ خودشان وهرچه گفته اند از روی ظن وتخمین است وظن وتخمین سند نمیشوند چنانچه در اوایل این فصل گفتیم وشرح این امور مجمله در جواب از مغالطهٔ ثانیه از باب ثانی خواهد آمد منتظر باش واینموضع را فراموش منما تا در انجا بر حقیقت مطلب درست ملتفت شوی واما زبور جناب داود حالش نزد ایشان بحال کتاب ایوب علیه السلام است بسند کامل ثابت ومحقق نگردیده است که مصنفان کیست وزمان جمع زبورات در مجلد واحدهم معلوم نیست ومحقق نگردیده است که اسماء این زبورات الهامی ویا غیر الهامیست وقدمای آباء واجداد ما از مسیحیین در مصنف آن اختلاف دارند پس آریجن وکریزاستم واکستائن وامبروس ویوتهیمیس وغیر ایشان از قدمای آباء برآن رفته اند که این کتاب تماما از تصنیفات داود علیه السلام است وقول این قدما را انکار کرده اند هلیری واتهانیشیس وجیروم ویوسی بیس وغیرهم وهورن محقق مفسر گفته است که قول اول غلط محض است وبعضی از مفسرین گفته اند که بعضی از زبورات در زمان مقابیس تصنیف گردیده اند لیکن قول ضعیفی است کلام هورن ملخصا تمام شد وبنا بر رأی فرقهٔ ثانیه اسم مصنف زیاده از سی زبور معلوم نیست وده زبور از تصنیفات موسی اند یعنی از زبور نود الی زبور نود ونه وهفتاد ویک زبور از تصنیفات داود علیه السلام اند وزبور هشتاد وهشتم از تصنیفات هیمانست وزبور هشتاد ونهم از تصنیفات ایدهان میباشد وزبور هفتاد ودوم وزبور صدم وهفتاد وهفتم از تصنیفات جناب سلیمانند وسه مزمور از تصنیفات جدوثن میباشند ودوازده مزمور از تصنیفات آسافند لیکن بعضی از علما گفته اند بدرستیکه زبور هفتاد وچهارم وزبور هفتاد ونهم از تصنیفات آساف نیستند ویازده مزمور از تصنیفات سه فرزند قورح میباشند وبعضی از علما گفته اند که شخص دیگر آنها را تصنیف کرده ونسبتش را به سه فرزندان قورح داده وبعضی از مزمورات از تصنیفات شخص دیگر اند وکالمیت گفته است بدرستیکه مزموراتیکه داود علیه السلام تصنیف نموده است چهل وپنج مزمور میباشند وفقط وباقی مزمورات از تصنیفات دیگران اند وقدما از علمای یهود گفته اند که این مزمورات از تصنیفات این اشخاص آتیه میباشند آدم ابرهیم موسی آساف هیمان جدوثن سه فرزندان قورح واما داود پس این مزمورات را در یک مجلد جمع نموده است پس در نزد ایشان داود علیه السلام جامع مزمورات است فقط نه مصنف آنها وهورن محقق گوید که مختار در نزد متاخرین

از علمای یهود و همچنین در تراجم مفسرین از مسیحیین اینکه این کتاب از تصنیفات این اشخاص است موسی داود سلیمان آساف هیمان ایتان جدوتون سه فرزندان قورح انتهی کلامه **مؤلف گوید** در صدد بعضی از مزمورات اسامی بعضی اشخاص مذکوره را ثبت ننمایند حتی در ترجمه های فارسیه ملاحظه کن و ببین مخصوص او آخر زبور را و همچنین اختلاف کلامیست در جامع زبورات در مجلد واحد پس بعضی گفته اند آنها را در زمان داود علیه السلام جمع آوری نموده اند و بعضی گفته اند که دولت خواهان و دوست داران حزقیای ملک در زمان او جمع نموده اند و بعض دیگر گفته اند که در از منه مختلفه جمع شده اند و همچنین اختلافست در اسماء مزمورات پس بعضی گفته اند که اسماء مزمورات الهامیست و بعضی قائل شده اند که شخصی غیر از انبیاء این مزمورات را مسمی باین اسماء نموده است الهامی نیستند پس از تطلع بر این اختلافات فاحشه و اقوال متناقضه واضح و لایح گردید که اهل کتاب بسند صحیح و متصل ندارند و صاحبان این اقوال هر چه گفته اند از روی ظنی است مستند ببعضی قرائن و هر ذی شعوری میداند که ظن در امثال این موارد معتبر نیست بلکه شخص باید قاطع باشد که فلان حکم و یا فلان کتاب و یا فلان حدیث از فلان بعضا در گردیده است تا بتواند بمضمون آن اعتقاد کند و یا عمل نماید بدون شبهه ظن در این باب کافی نیست تنبیهات ستینه اول در آیه (٢٠) از زبور (٧٢) باین نحو رقم شده است تِملُون صلواتِ دِاوُد بُونَ دِیشَی یعنی دعاهای داود پسر یسی تمام شدند پس این آیه صریح است در اینکه باقی زبورات از تصنیفات داود علیه السلام نیستند چرا که میگوید دعاهای داود تمام شدند مخفی نماند در کلدانیه لِشَن عَتیقه و همچنین در بعضی نسخه های دیگر از عربیه و غیره کلمات مرقومه را انداخته اند ظاهر اینکه این اسقاط اسقاط عمدی باشد تا چنین بنماید که تمامی مزمورات از تصنیفات جناب داود ند چنانچه رأی فرقه اولی ست و ممکن که این از ملحقات فرقه ثانیه باشد بر هر تقدیر تحریف ثابت و محقق است یا بزیاده و یا بنقصان ولیکن مظنون **مؤلف حقیر** بظن قوی اینکه در بعضی از نسخه ها عمداً این عبارت را بغرض مذکور حذف نموده باشند چرا که نسخ متعدده بلغات و خطوط مختلفه از چاپی و خطی عبارت مذکوره بوده و هست و همچنین در نسخه های فارسیه از آنجمله در فارسیه مطبوعه ١٨٥٦ باین نحو رقم شده است دعاهای داود پسر یسی تمام شد و در فارسیه مطبوعه ١٨٥٥ بشرح ایضاً و در فارسیه مطبوعه ١٨٧٦ ایضا پس معلوم و مشخص شد که باقی مزمورات ربطی بجناب داود ندارند بحکم خود زبور تنبیه دوم مزمور صد و سی و هفتم باین نحو مسطور گشته است (١) بکنارهای نهرهای بابل در آنجا نشستیم و صیون را بیاد آورده گریستیم (٢) در میانش بربطهای خود را بر درختهای بید آویختیم (٣) زیرا که در آنجا اسیر کنندگان ما سرودی را و محزونان ما شادمانی را درخواستند که از سرودهای صیون از برای ما یکی را بسرائید (٤) سرود خداوند را در زمین بیگانه چگونه بسرائیم (٥) ای اورشلیم اگر ترا فراموش نمایم دست راست من صنعت خود را فراموش نماید (٦) اگر ترا بیاد نیاورم اگر اورشلیم را سرآمد شادمانی خود نسازم زبانم بکامم بچسبد (٧) ای خداوند پسران ادوم را بیاد آر که در روز اورشلیم میگفتند که آنرا کنده تا به بنیانش خراب نمائید (٨) ای خراب شدنی دختر بابل خوشا حال کسیکه سزای که بما نمودی بتو ادا نماید (٩) خوشا حال کسیکه بچه گان ترا بگیرد و بر صخره بکوبد انتهی **مؤلف کتاب گوید** از کلمات مرقومه بوضوح تمام معلوم و مشخص میگردد که قائل این زبور از اسرای بابل بوده تو میدانی که از زمان جناب داود تا جلای بابل پانصد سال فاصله است تخمیناً بنابر حکم آیه (١٧) از باب اول از انجیل متی از داود علیه السلام تا جلای بابل چهارده طبقه است پس بعد از مدت مذکوره این مزمور را ملحق بزبور داود نموده اند و نسبتش را بان جناب داده اند حال ملاحظه کن و ببین که کتابهای ایشان چه قدر قابل تحریف بوده اند و نیز ملاحظه کن عدم تدین اهل کتاب را از یهود و نصاری که یکی و یا جمعی از اسرای بابل در بابل یک شعری گفته و دشمن خود را نفرین نموده و حال اهل کتاب از یهود و نصاری نسبت آنرا فعلاً بجناب داود میدهند و حال آنکه معلوم نیست که گوینده این شعر فاسق بوده و یا عادل ظاهر اینکه از اهل فسق بوده است چرا که از اهل بربط بوده است بنا بر نص آیه دوم از مزمور مزبور بهتر اینکه اهل کتاب تمامی کتب مقدسه خود را که در روی زمین منتشرند جمع نموده و این مزمور را از میان آنها استخراج نموده و از نو منتشر نمایند چنانچه در آبا ایشانست والا وجود این زبور مایه افتضاح و سبب سرزنش مخالف ایشان نسبت بر ایشان و اما **کتاب امثال سلیمانی** مانند کتب سابقه الذکر حالش سقیم و خراب است بعضی مدعی گردیده اند که تمامی این کتاب از مصنفات جناب سلیمان علیه السلام است و این ادعا

باطل شده میشمارند اختلاف محاورات و تکرار فقرات و آیه اول از باب سی ام و سی و یکم و عنقریب اینهم مسطور و مذکور خواهد گردید و هرگاه فرض نمائیم که بعضی ازین کتاب از تصنیفات آنجناب است بحسب ظاهر بیست و نه باب از تصنیفات آن سرور خواهد بود و در عهد آنجناب نیز جمع و تالیف نشده اند چرا که پنج باب از آنها یعنی از باب بیست و پنجم الی باب بیست و نهم را اجباء و دوستان حزقیا ملک جمع و تالیف نموده اند بنابر اول از باب (۲۵) بوضوح تمام دلالت میکند بر مدعای ما و این جمع و تالیف دو بیست و هفتاد سال بعد از وفات سلیمان علیه السلام بوده است پس چگونه میشود نسبت تمامی این کتاب را بآنجناب داد و بعضی گفته اند که نه باب از اول این کتاب از تصنیفات سلیمان علیه السلام نمیباشند چنانچه در جواب از مغالطه ثانیه از کلام آدم کلارک مفسر خواهی دانست انشاء الله و باب سی ام از تصنیفات اکور است و باب (۳۱) از تصنیفات لموئیل است و از برای مفسرین ایشان محقق نشده است که این دو نفر که هستند و در چه زمانی بوده اند و نبوت ایشان نیز بتحقیق نه پیوسته لیکن متدعیان متابعت حضرت مسیح علیه السلام بر حسب عادت خود از روی ظن گویند که ایشان دو نفر نبی بوده اند و ظن و گمان ایشان بر خلاف تمام نیست و بعضی چنین گمان کرده اند که لموئیل اسم سلیمان است و این باطل جمع کنندگان تفسیر هنری و اسکات گفته اند که هولدن این ظن را رد کرده است که لموئیل اسم سلیمان نیست و تحقیق کرده است که او شخص آخر بود شاید دلیل کافی از برای ایشان حاصل شده است یعنی آباء بر اینکه کتاب لموئیل و کتاب اکور الهامی میباشند والا در کتب قانونیه داخل نمیشدند انتهی قول ایشان شاید دلیل کافی از برای ایشان حاصل شده است الخ مردود است چرا که قدمای مسیحیه کتب کثیره را در کتب قانونیه داخل کرده اند و فعلا در نزد ایشان مردود است پس فعل قدمای مسیحیه حجت نیست چنانچه در آخر همین فصل خواهد آمد و آدم کلارک مفسر در صفحه (۲۵۱۲) از مجلد سیم از تفسیر خود گفته است دلیلی نیست بر اینکه مراد از لموئیل سلیمان علیه السلام باشد و این باب مدتی بعد از آن جناب ملحق گردیده است و محاورات کثیره که یافت میشوند از اول این باب از لسان حالدی در آیه صغیره نیستند بر این مطلب انتهی و در حق باب (۳۱) باین نحو رقم نموده است که این باب از تصنیفات سلیمان علیه السلام نیست قطعا انتهی مؤلف غفر الله له گوید که آیه اول از باب بیست و پنجم باین نحو رقم گردیده است (۱) اوپ آلی مَتلی دِشْلیمون ین دِکثوبون مِن یُوحی نشی دِحزقیا ملک دِهودَ . یعنی در لسان عتیق عبارات این مرقوم باین نحو اند و اَپ هِلیم مَثلوه دِشلیمون دِکتوب دِحزقی مَلک دِیهود . و معنی این کلمات مرقومه بفارسی چنین میباشد (۱) اینها نیز امثال سلیمانند که آنها را مردمان حزقیا ملک یهودا جمع نموده اند و آیه اول از باب سی ام باین نحو عیان و بیان گشته است (۱) هِمزِ مَنی دِاکور برون دِیقی مشقل مرِی کشْ لا ییثیئیل . لا یثیئیل واکول (۱) یعنی کلمات اکور پسر یاقه یعنی وحی که آن مرد برای ثیئیل برای ثیئیل و اوقال بیان کرد اینست و موافق فارسیه مطبوعه ۱۸۹۵ اینها باین نحو ترجمه شده است (۱) کلمات و پیغام اکور بن یافه وحی آن مرد برای ثیئیل یعنی برای ثیئیل و اکال . فنبئیه مترجم عربیه مطبوعه ۱۸۱۱ این آیه را اسقاط کرده است تا اینکه دفع ایراد از کتاب مقدس ایشان شده باشد خلاف هذا یشان کنند با وجود اقرار با اینکه این کتابها از جانب خدا هستند چطور این کتابها را تحریف میکنند و مترجم عربیه مطبوعه ۱۸۳۱ و ۱۸۴۴ این آیه را باین نحو ترجمه نموده اند هذه اقوال الجامع ابن القیا الرؤیا التی تکلم بها الرجل الذی الله معه و اذا کان الله معه ایده پس نظر و تامل کنید بجانب این دو مترجم و آیه اول از باب سی و یکم باین نحو مرقوم گردیده است (۱) هِمزِ مِنی دِلموئیل مَلک مَشقل دِقم تعال امالی یموه و معنی این کلمات موافق فارسیه مطبوعه ۱۸۵۵ اینست (۱) کلمات لموئیل ملک یعنی وحی که مادرش باو تعلیم نمود و موافق فارسیه مطبوعه ۱۸۹۵ (۱) کلام لموئیل پادشاه پیغامیکه مادرش باو تعلیم داد حال ملاحظه کنید اختلاف این دو مترجم را در معنی این آیه و در کلدانیه قدیمه این آیه مزبوره باین نحو مسطور گشته است (۱) ملوه دموئیل مَلک نویی الخ نبابر این کاتب لفظ نویی را از جانب خود علاوه کرده است تا چنین بنماید که این کلمات نیز از روی وحی و الهام میباشند چرا که نویی بمعنی نبی است نه دیدیکه بلسان کلدانی جدیده این آیه را نقل نمودیم لفظ نویی را نداشت پس تحریف در هر صورت ثابت و محقق است یا بزیاده و یا بنقصان و لیکن ارجح اینست که این کاتب لفظ نویی را زیاد کرده است چرا که قریب بیک هزار نسخه دیدیم و لفظ نویی در آنها نبود الحاصل معلوم و مشخص

گردید که امکان ندارد که تمامی این کتاب از تصنیفات سلیمان علیه السلام باشد و ایضاً امکان ندارد که مؤلفش جناب سلیمان باشد
و لذلک جمهور معترف و معترفند که مردمان کثیر دیگر مثل حزقیاه و اشعیا و لعلّ عزرا ایضاً این کتاب را جمع و تالیف نموده اند و امّا کتاب
الجامعه یعنی وعظ سلیمان در او نیز اختلاف عظیمی میباشد بعضی گفته اند که این کتاب از تصنیفات سلیمان علیه السلام است و ربّی قمحی
که عالم مشهور یست از علمای یهود گفته است که این کتاب از تصنیفات اشعیا علیه السلام است و علمای تالمیودی گفته اند که از تصنیفات
حزقیاست و گروتیس گفته است که این کتاب را کسی بامر زوربابل از برای تعلیم پسرش ابیهود تصنیف نموده است و جهان از علمای مسیحیه و بعضی
علمای جرمن گفته اند که این کتاب بعد از اطلاق بنی اسرائیل از بابل تصنیف گردیده است و زورد قبل گفته است که این کتاب در زمان انتیوکس
ایپی فانس تصنیف گردیده است و جماعت یهود بعد از اطلاق ایشان از اسیری بابل این کتاب را از جزو کتب الهامیه اخراج نمودند ولیکن
پس از آن دوباره در جزو کتب الهامی داخل کردند و امّا کتاب نشید الانشاد یعنی سرود سلیمانی حالش بسیار خرابست بعضی
از ایشان گفته اند که آن از تصنیفات سلیمان است و یا یک کسی از معاصرین آنجناب تصنیف کرده است و داکتر کنیکات و بعضی
متاخرین گفته اند قول باینکه این کتاب از تصنیفات سلیمان علیه السلام است غلط محض است بلکه مدتی بعد از وفات آنجناب این کتاب
تصنیف گردیده و تهیودور که در قرن پنجم بوده است این کتاب و کتاب ایوب را بمذمت کثیره مذمت نموده است و سیمن و لکلرک
صداقت این کتاب را تسلیم نمی نموده اند و وشتن گفته است که این کتاب غنای فسقی است پس لابد از میان کتب مقدسه اخراج شود و بعضی
از متاخرین نیز چنین گفته اند و سیملر گفته است ظاهر اینکه این کتاب از مجعولات باشد و وارد تالک گفته است که حکم نموده است
کاسیلیو باخراج این کتاب از کتب عهد عتیق چرا که غنای نجس است عجب اینکه گویند جناب سلیمان علیه السلام در آخر عمر مرتد و بت پرست شد
و معابد از برای اصنام بنا کرد و مع هذا این سرکتاب را منسوب بآنجناب مینمایند و آنها را الهامی و واجب التسلیم میدانند و امّا کتاب
دانیال در ترجمه یونانیه تهیودوشن و ترجمه لاطینیه و جمیع تراجم رومان کاتلک غنای اطفال ثلثه یافت میشود در باب سیم و همچنین
در باب (۱۳) و (۱۴) و فرقه کاتلک غنی و باب مذکورین را تسلیم مینمایند و فرقه پروتستنت ردّ مینمایند و حکم بکذب آنها میکنند و
امّا کتاب استیر اسم مصنفان معلوم نیست و همچنین زمان تصنیفش بعضی گفته اند که از تصنیفات علمای معبد است که از
عهد عزرا الی زمان سیمن بوده اند و فلو یهودی گفته است که از تصنیفات یهوکین بن یسوع است که بعد از اطلاق از اسیری بابل الخ
و اکستاین گفته است که این کتاب از تصنیفات عزرا است و بعضی گفته اند که این کتاب از تصنیفات مردخای یهودی و استیر دختر
ابی حیل که عموی مردخاست که او را بجای دختر گرفته بود میباشد که این مردخا این دختر را بملک احشویروش ملک مشرک تزویج نموده
بود چنانچه کتاب خود استیر شهادت میدهد و باقی حالات این کتاب را در شاهد اوّل از مبحث دوّم از باب دوّم خواهی دانست
انشاء الله تعالی و امّا کتاب ارمیا پس باب (۵۲) از این کتاب از تصنیفات ارمیا نیست یقیناً و همچنین آیه (۱۱) از باب دهم
از آنجناب نیست یقیناً امّا اوّل چرا که آخر آیه (۶۴) از باب پنجاه و یکم باین نحو رقم یافته است هلمّ تا بدینجا از ارمیا یعنی کلمات
ارمیا تا باینجا اتمام پذیرفت و در فارسیه مطبوعه ۱۸۹۵ تا اینجا سخنان ارمیا است و در فارسیه مطبوعه ۱۸۳۸ کلام ارمیا
تا بدینجاست و در عربیه مطبوعه ۱۸۶۵ الی ههنا کلام ارمیا مخفی نماند که این جمله در لسان عتیق محذوف گردیده است ظاهر
اینکه این حذف و اسقاط عمدی باشد تا چنین بنماید که تمامی این کتاب از ارمیا علیه السلام است در هر حال تحریف محقق است یا بزیادة
و یا بنقصان ولیکن تحریف بنقصان اظهر و اقوی است علتش همانست که مذکور گردید و امّا دوّم آیه مذکوره در لسان کسدی است
و سایر کتاب در لسان عبرانی و معلوم نیست که چه شخصی این آیه و یا باب را الحاق نموده است بدین کتاب و مفسرین از مسیحیین بجا
بالغیب گویند لعلّ فلان و یا فلان آنها را الحاق نموده است و جامعین تفسیر هنری و اسکات در حق باب مذکور گویند که عزرا
و یا شخص دیگر این باب را الحاق نموده است از برای توضیح اخبار حوادث آتیه که در باب سابق تمام گردیدند و یا از برای توضیح
مراثی و نیاحات ارمیا انتهی و هورن محقق مفسر در صفحه (۱۹۵) از مجلد چهارم از تفسیر خود گفته است که این باب الحاق گردیده است

بعد از وفات رمیا و بعد از اطلاق یهود از اسیری بابل که ذکر آن بقلت در این باب یافت میشود و بعد در مجلد مسطور گفته آ
بدرستیکه جمیع ملفوظات این رسول در عبریست مکرا ابه (۱۱) از باب دهم که آن در لسان کسدئیه میباشد و قسیس وینیا گفته است
که این آیه الحاقی است انتهی و مباحثه واقع گردیده است فیمابین کارکرن کاتلک و وارن از علمای پروتستنت و ابین مباحثه در شهر
اکبراباد هندوستان در ۱۸۵۲ مطبوع گردیده است پس کارکرن در رساله سیم از مباحثه گفته است بدرستیکه فاضل مشهور استاهلن
جرمنی گفته است امکان ندارد که باب چهلم و ما بعد آن الی باب شصت و ششم از کتاب شعیا از تصنیفات شعیا باشد انتهی فعلیهذا بیست
و هفت باب این کتاب از تصنیفات شعیا نمیباشد پس از این تقریرات معلوم و مشخص گردید که اهل کتاب سند صحیح متصل ندارند و اگر نه
اختلاف نمیکردند تا باین اندازه ها که می بینی و چون علی وجه الایجاز و الاختصار از بیان حال کتب عهد عتیق فراغت و اتمام حاصل
اکنون بی تامل و توقف بکتابهای عهد جدید توجه نموده در کمال دقت و انصاف ملاحظه نمائیم که اینها سند صحیح متصل دارند یا نه در
شاهد هجدهم از مبحث سیم از باب دوم از همین کتاب بشرح و بسط تمام خواهی دانست که علمای مسیحیه کافه و غیر محصورین از متاخرین گویند
بدرستی که انجیل متی در لسان عبرانی بود و مفقود گردید بسبب تحریف فرق مسیحیه و موجود الان ترجمه آنست و این ترجمه نیز سند
ندارد و اسم مترجم نیز از روی یقین معلوم نیست تا کنون هم معلوم و مشخص نگردیده جیروم که از فضلای قدمای ایشانست مقر و معترف
بمطلب مسطور است پس در صورتیکه اسم مترجم مجهول باشد احوال او معلوم نخواهد بود که آیا عادل بوده است و یا فاسق مؤمن بوده است
و یا کافر بلی رجما بالغیب گویند لعل فلان و یا فلان ترجمه نموده است و این بر مخالف تمام نیست و بمثل این ظن و گمان استناد کتاب
بمصنف ثابت نمیشود پس این ترجمه واجب التسلیم نیست بلکه قابل رد است و در آنسائی کلوپیدیا پونی در بیان حال انجیل متی باین
نحو رقم گردیده است که این انجیل در سنه چهل و یکم در لسان عبرانی و یا در لسانیکه فیما بین کلدانی و سریانیست مکتوب گردیده است
لیکن موجود الان از این انجیل ترجمه یونانیه است و آنکه الان در لسان عبرانی یافت میشود ترجمه ترجمه یونانیه است انتهی وواد
کاتلک در کتاب خود گوید که جیروم تصریح نموده است در مکتوب خود که بعضی علما از متقدمین شک میکردند در باب آخر انجیل مرقس
و بعضی قدما شک مینمودند در بعضی آیات از باب (۲۲) از انجیل لوقا و بعضی قدما شک داشتند در دو باب اول از انجیل و این دو باب
در انجیل فرقه مارسیونی نبودند و نورتن محقق در صفحه (۷۰) از کتاب خود المطبوع ۱۸۳۷ در شهر بوسطن در حق انجیل مرقس گوید
در این انجیل یک عبارتیستکه قابل تحقیق است و آن از آیه نهم تا آخر باب آخر است و عجب ذکر یباخ آنکه این عبارات را معلم بعلامت
شک نموده است در متن و در شرح خود ادله ایراد نموده است بر اینکه این عبارات الحاقی میباشند پس از آن ادله نقل نموده است پس
گفته است از این ادله ثابت گردید که این عبارت مشتبه میباشد بخصوص هرگاه ملاحظه نمائیم عادت جبلیه کاتبین را که رغبت ایشان
در ادخال عبارات از اخراج آنها بیشتر بوده و کریباخ در نزد فرقه پروتستنت از معتبرین علماء است و هر چند که نورتن در نزد ایشان
چنین نیست پس قول کریباخ بر ایشان حجت است و باسناد کامل ثابت و محقق نگردیده است که انجیل منسوب بیوحنا از تصنیفات
اوست بلکه وجوه شتی برخلاف آن دلالت دارند یعنی انجیل یوحنا از تصنیفات او نیست بوجوه آتیه **وجه اول** آنکه طریق
تصنیف در زمان کذشته قبل از مسیح و بعد از آنجناب مثل طریق رایج الان در میان اهل اسلام بوده چنانچه در بیان حال توریة گذشت
و در بحث سیم از باب دوم خواهد آمد و از این انجیل معلوم نمیشود که یوحنا الاثیر امینویسد که بچشم خود دیده باشد ظاهر نیز حجت است
مادامیکه دلیل قوی برخلاف آن قائم نشده باشد **وجه دوم** آنکه آیه (۲۴) از باب (۲۱) از انجیل یوحنا باین نحو عیان و بیان گشته
(۲۴) اهی لی هو تلمید دی تو ولی سهدوت بوت دا آتی و ترجمه آیه موافق فارسیه مطبوعه ۱۸۹۵ اینست و این شاگرد یستکه باین
چیزها شهادت داد و موافق فارسیه مطبوعه ۱۸۷۸ این همان شاگردیست که درباره این چیزها شهادت میدهد و این سخنها را نوشته است
و ما میدانیم که شهادتش درست است انتهی پس کاتب این انجیل در حق یوحنا میگوید که این همان شاگردیست که درباره این چیزها شهادت
داد بنا بر نسخه اول میدهد بنا بر نسخه ثانی و این سخنان را نوشته است و ما میدانیم که شهادتش درست است تو می بینی که ضمائر غائبه

یوحنا راجع میشوند و کاتب انجیل در حق او میگوید و ما میدانیم که شهادتش درست است بصیغهٔ متکلم ما میدانیم میگوید پس معلوم
و مشخص گردید که کاتب این انجیل غیر از یوحنا است و آنی که بنظر این احقر قاصر میاید اینستکه این غیر چیزی از مکتوبات یوحنا را بدست
آورده با زیاده و نقصان نقل نموده است والله اعلم و علمه اتم **وجه سیوم** آنکه چون انکار کردند بر این انجیل در قرن دوم
که از تصنیفات یوحنا نیست و آرینیوس که شاگرد پولی کارپ است در آن وقت بود و پولی کارپ نیز شاگرد یوحنای حواری است
پس در مقابل منکرین نگفت که من شنیدم از پولی کارپ که این انجیل از تصنیفات یوحنای حواری است پس اگر این انجیل از تصنیفات
یوحنا بود لامحاله پولی کارپ میدانست و شاگرد خود آرینیوس را خبر میداد و در منتهای بعد است که آرینیوس اشیاء جزئیه را
مکرر از پولی کارپ بشنود و نقل نماید و این امر عظیم الشان را یکمرتبه هم نشنود و بعد از آن احتمال اینکه شنید و لیکن فراموش نمود
چرا که آرینیوس از کسانیست که روایت لسانیه را بسیار معتبر میدانند و بحفظ جید آنرا حفظ مینماید و یوسی بیس در صفحهٔ (۲۱۹)
از باب بیستم از کتاب پنجم از تاریخ خود المطبوع ۱۸۴۷ قول آرینیوس را در حق روایات لسانیه باین نحو نقل نموده است شنیدم این
اقوال را بفضل الله بامعان تام و نوشتم آنها را در صدر خود نه بر ورق و عادت من از قدیم الایام اینست که دائما آنها را میخوانم انتهی
و نیز بسیار بعید است که آرینیوس حافظ بود و لیکن در مقابل خصم نقل نمود پس از این وجه ثابت و محقق گردید که منکرین در قرن ثانی انکار
نمودند بودن این انجیل را از تصنیفات یوحنا و معتقدین نتوانستند حقیت و حقیقت این انجیل را ثابت نمایند پس انکار این انجیل
مختص باهل اسلام نیست و در جواب از مغالطهٔ اول خواهی دانست که سلسوس از علمای مشرکین و بت پرستان بود در قرن ثانی فریاد
میزد که مسیحیین اناجیل خود را سه مرتبه و یا چهار مرتبه بلکه زیادتر تبدیل نمودند و از این تبدیل مضامین آنها نیز تبدیل و تغییر یافت
و اینکه فاستس که از عظمای علمای فرقهٔ مانیکیز میباشد در قرن چهارم فریاد میزد که این امر محقق است که این عهد جدید را مسیح
و حواریون تصنیف ننموده اند بلکه مردی مجهول الاسم تصنیف کرده است و نسبتش را بحواریین و رفقای ایشان داده است تا مردم
معتبرش بدانند و مریدین عیسی را بآزار بلیغ آزار نموده است با تالیف کتبی که در آنها اغلاط و تناقضات یافت میشوند **وجه
چهارم** آنکه در صفحهٔ (۲۰۵) از مجلد هفتم المطبوع ۱۸۴۴ من کاتلک هرلد باین نحو عیان و بیان گشته است که استادلن در کتاب
خود نوشته بدرستیکه کاتب انجیل یوحنا طالبی ایست از طلاب مدرسهٔ اسکندریه بدون ریب انتهی پس نظر و تامل کنید در قول
استادلن که چطور انکار مینماید بودن این انجیل را از تصنیفات یوحنا و چطور میگوید که از تصنیفات بعضی طلاب مدرسهٔ
اسکندریه **وجه پنجم** آنکه محقق برطشنیدر گفته بدرستیکه تمامی این انجیل و همچنین رسائل یوحنا از تصنیفات او
نیستند بلکه یک کسی در ابتدای قرن ثانی آنها را تالیف نموده است **وجه ششم** آنکه محقق مشهور کروتیس گفته است که این انجیل
بیست باب بوده است باب بیست و یکم را کلیسای افس بعد از موت یوحنا الحاق نموده است **وجه هفتم** آنکه فرقهٔ الوجین که
در قرن ثانی بود این انجیل و تمامی تصنیفات یوحنا را انکار مینمود **وجه هشتم** آنکه در باب دوم خواهی دانست که یازده آیه
از اول باب هشتم مردودند در نزد جمهور علما و عنقریب خواهی دانست که این آیات در سریانیه یافت نمیشوند پس هرگاه این انجیل
سندی داشت علما و محققین و بعضی فرق ایشان نمیگفتند انچه را که گفتند پس حق واقعی موافق عدل و انصاف آنست که
فاضل استادلن و محقق برطشنیدر گفته اند **وجه نهم** آنکه در زمان تالیف اناجیل اربعه روایات واهیه ضعیفهٔ بلا سند
یافت میشوند از آنها نیز معلوم میشود که در نزد اهل کتاب سند یافت نمیشود از برای این کتابها و هورن در باب دوم از قسم دوم
از مجلد چهارم از تفسیر خود المطبوع ۱۸۲۲ گفته حالاتیکه بما رسیده است در باب زمان تالیف اناجیل از قدمای مورخین کلیسا
ابتر و مقطوع و غیر معین میباشند و ما را بامر معین نمیرسانند و مشایخ قدمای اولین روایات واهیه را تصدیق نموده و نوشتند
آنهائیکه بعد از آنها آمدند تعظیما لهم روایات و مکتوبات ایشانرا قبول نمودند و این روایات صادقه و کاذبه از کتابی بکتاب دیگر
رسید و بعد از انقضای مدت تصحیح و تنقید آنها مشکل و متعذر گردید انتهی بعد در مجلد مذکور گفته انجیل اول تالیف گردیده سنهٔ

درسنه ۳۷ سی و هفت و یا سنه ۴۱ چهل و یک و یا سنه ۴۳ چهل و سه و یا سنه ۴۸ چهل و هشت و یا سنه ۶۱ شصت و یک و یا سنه ۶۲ شصت و دو و یا سنه ۶۳ شصت و سه و یا سنه ۶۴ شصت و چهار از میلاد و انجیل دوم تالیف کرده شده است در سنه ۵۶ پنجاه و شش و یا در ما بعد آن الی سنه ۶۵ شصت و پنج و ظن غالب اینکه در سنه ۶۰ شصتم تالیف کرده شده است و یا در سنه ۶۳ شصت و سیم و انجیل سیم تالیف کرده شده است در سنه ۵۳ پنجاه و سیم و یا سنه ۶۳ شصت و سیم و یا سنه ۶۴ شصت و چهارم و انجیل چهارم تالیف کرده شده است در سنه ۶۸ شصت و هشتم و یا سنه ۶۹ شصت و نهم و یا سنه ۷۰ هفتاد و یا سنه ۹۸ نود و هشتم و یا سنه ۹۹ نود و نهم از میلاد انتهی و رساله عبرانیان و رساله ثانیه پطرس و رساله ثانیه و ثالثه یوحنا و رساله عامّه یعقوب و رساله عامّه یهودا و مشاهدات یوحنا یعنی مکاشفات و بعضی فقرات از رساله اولای یوحنا اسنادشان بحواریین بلا حجت و برهانست الی سنه ۳۶۳ مشکوک بوده اند و بعضی فقرات مذکوره مردوده و غلط اند الی الآن در نزد جمهور محققین در مبحث ثانی از باب ثانی از اینها مطّلع و مستحضر خواهی گردید در ترجمه سریانیه یافت نمی شوند و در نزد جمیع کنایس عرب رساله ثانیه پطرس و دو رساله یوحنا و مکاشفات یوحنا مردودند و همچنین در نزد کلیسای سریانیه از ابتدا الی الآن مردودند و کلیسای سریانیه اینها را قبول ندارد در فقرات و اقوال اینها بزودی مطّلع خواهی گردید و هورن در صفحه (۲۰۶) و (۲۰۷) از مجلد دوم از تفسیر خود المطبوع سنه ۱۸۲۲ گفته که در ترجمه سریانیه رساله ثانیه پطرس و رساله یهودا و رساله ثانیه و ثالثه یوحنا و مکاشفات یوحنا و از آیه دوم الی آیه یازدهم از باب هشتم از انجیل یوحنا و آیه هفتم از باب پنجم از رساله اولای یوحنا یافت نمیشوند انتهی کلامه پس مترجم ترجمه سریانیه اینها را سقط کرده و انداخته است بجهة عدم صحت آنها در نزد او و وارد کاتلک در صفحه (۳۷) از کتاب خود المطبوع سنه ۱۸۴۱ گفته است که راجرس که از اعلم علمای پروتستنت میباشد اسامی کثیری از علمای فرقه خود را ذکر کرده است که اخراج کرده اند کتب مفصله را از کتب مقدسه باعتقاد اینکه آنها از کاذب میباشند رساله عبرانیه و رساله یعقوب و رساله دوم و سیم یوحنا و رساله یهودا و مکاشفات یوحنا و داکتر بلیس از علمای پروتستنت گوید که جمیع کتب واجب التسلیم نبودند تا زمان یوسیبیس و او اصرار نموده است بر اینکه رساله یعقوب و رساله یهودا و رساله دوم پطرس و رساله دوم و سیم یوحنا از تصنیفات حواریین نمیباشند و رساله عبرانیه تا مدتی مردوده بود و کنایس سریانیه تسلیم نمودند که رساله دوم پطرس و رساله دوم و سیم یوحنا و رساله یهودا و کتاب مکاشفات واجب التسلیم باشند و همچنین بود حال کنایس عرب لیکن ما تسلیم داریم تا اینجا قول بلس بود و لاردنر در صفحه (۱۷۵) از مجلد چهارم از تفسیر خود گفته که سیرل و همچنین کلیسای اورشلیم در عهد او کتاب مکاشفات یوحنا را قبول نداشتند و اسم این کتاب در فهرست قانونی که او نوشت یافت نمیشود انتهی و بعد در صفحه (۳۲۳) گفته است بدرستیکه مکاشفات یوحنا در ترجمه سریانیه قدیمه یافت نمیشود و بارهی بریوس و یعقوب شرحی بر این کتاب ننوشته اند و ابیدجسو در فهرست خود ترک نموده است رساله دوم پطرس و رساله دوم و سیم یوحنا و رساله یهودا و مکاشفات یوحنا را و رأی سایر سریانیین نیز همین است و در صفحه (۲۰۶) از مجلد هفتم المطبوع سنه ۱۸۴۴ از کاتلک هرلد باین نحو عیان و بیان کشته است بدرستی که روز نوشت در صفحه (۱۰۱) از کتاب خود که بسیاری از محققین پروتستنت قبول نمینمایند که کتاب مشاهدات واجب التسلیم باشد و پروفسر ایوالد بشهادت قویه اثبات نموده است که انجیل یوحنا و رسائل او و کتاب مکاشفات امکان ندارد که از تصنیفات مصنف واحد باشند انتهی و یوسیبیس مورخ در باب (۲۵) از کتاب هفتم از تاریخ خود نوشته که دیونی سیس گفته که بعضی از قدما کتاب مکاشفات را از کتب مقدسه اخراج نموده اند و اجتهاد کرده اند در رد آن و گفته هم اینها معنی ندارد و اعظم حجاب جهالت و عدم عقل است و نسبت این کتاب بیوحنای حواری غلط است و مصنف آن حواری نیست و مرد صالح هم نیست و مسیحی هم نمیباشد بلکه سرن تهسن ملحد نسبت این کتاب را بیوحنا داده است لیکن من نمیتوانم این را اخراج نمایم از کتب مقدسه چرا که بسیاری از اخوه تعظیمش مینمایند و اما من پس تسلیم مینمایم که از تصنیفات مرد الهامی است لیکن بسهولت و آسانی قبول نخواهم کرد که این شخص حواری و پسر زبدی برادر یعقوب مصنف انجیل بوده بلکه از محاورات و غیر آن معلوم میشود

که حواری نیست و همچنین از مصنفات یوحنائی که ذکر آن در کتاب اعمال رسولان آمده است نمیباشد زیراکه آمدن او بر آشیا
بر ثبوت نرسیده پس این یوحنای دیگر است از اهل آشیا در افسس و دو قبر است که اسم یوحنا بر آنها نوشته شده است و از عبارت
و مضمون معلوم میشود که یوحنای انجیلی مصنف این کتاب نیست چراکه عبارت انجیل و رسالات و حسن است بر طریق یونانی و الفاظ
صعبه و مشکله در آن یافت نمیشود بخلاف عبارات مکاشفات زیراکه آنها برخلاف محاورات یونانیه میباشند و سیاق وحشی را
استعمال مینماید و حواری اسم خود را ظاهر نمیکند نه در انجیل و نه در رسالت عامه بلکه از خود تعبیر مینماید بصیغهٔ متکلم و یا غائب و
شروع در مقصود مینماید بدون تمهید امری بخلاف این شخص که در باب اول نوشت مکاشفات عیسای مسیح که خدا باو داد تا اموری را
که میباید زود واقع شود بر غلامان خود ظاهر سازد و بوسیلهٔ فرشتهٔ خود فرستاده آنرا ظاهر نمود بر غلام خود یوحنا (۴) یوحنا بهفت
کلیسائیکه در آسیا هستند الخ (۹) من یوحنا که برادر شما و شریک در مصیبت و ملکوت و صبر در عیسای مسیح هستم بجهت کلام خدا
و شهادت عیسای مسیح در جزیرهٔ مسمی به پطمس شدم و در آیه (۸) از باب بیست و دوم نوشت و من یوحنا این امور را دیدم و شنیدم
الخ پس اسم خود را اظهار نموده است در این آیات برخلاف طریقهٔ حواری کسی نگوید که حواری اسم خود را اظهار نموده است برخلاف
عادت خود تا اینکه خود را معرفی نموده باشد چرا که گوئیم هرگاه مقصود این بود خصوصیات را ذکر میکرد که مختص او بودند مثلاً
یوحنا پسر زبدی برادر یعقوب و یا یوحنای مرید محبوب رب و نحوهما و حال آنکه خصوصیات را ذکر نکرده است بلکه بوصف عام
مثل برادر شما و شریک در مصیبت و شریک شما در صبر و اینها را استهزاء نمیگوئیم بلکه قصد ما آنستکه فرق ظاهر شود درمیان
عبارت دو شخص انتهی کلام دیونیسیس ملخصاً از تاریخ یوسی بیس و تصریح نموده است یوسی بیس در باب سیم از کتاب سیم از تاریخ
خود که رسالهٔ اول پطرس صادقه میباشد الا اینکه رسالهٔ دوم او در زمانی از ازمنه داخل نبود در کتب مقدسه ولیکن خوانده میشد
و رسائل پولس چهارده میباشند الا اینکه بعضی از مردم رسالهٔ عبرانیه را اخراج نموده اند پس از آن تصریح نموده است در باب
بیست و پنجم از کتاب مذکور براینکه اختلاف کرده اند در رسالهٔ یعقوب و رسالهٔ یهودا و رسالهٔ ثانیهٔ پطرس و رسالهٔ ثانیه و ثالثه
یوحنا که آیا ارباب اناجیل اینها را نوشته اند و یا اشخاص دیگر که اسامی ایشان این بوده است و هر آینه مفهوم میگردد بدرستی که
اعمال پولس و پاشتر و مکاشفات پطرس و رسالهٔ بارنا با و کتابیکه اسم آن انسٹیٹیوشن حواریین کتب مجعوله میباشند و اگر ثابت کرده شد
پس مکاشفات یوحنا ایضاً چنین عود نماید انتهی و نقل نموده است در باب (۲۵) از کتاب ششم از تاریخ خود قول ارجن را در حق رساله
عبرانیه باین نحو حالیکه در السنهٔ ناس بود بدرستی بعضی از ایشان گفته اند که این رساله را کلیمنٹ نوشته است که بشپ روم بود و بعضی
گفته اند لوقا ترجمه نموده است کلام ارجن تمام شد و آرینیس بشپ لینس که در سنه ۱۷۸ بود در آسیا این رساله را انکار نموده است و هپ پولیتس
که در سنه ۲۲۰ بود و نویشن پرسبٹر روم که در سنه ۲۵۱ بود و نیز بسرج ایضاً و ترتولین پرسبٹر کارتهیج که در سنه ۲۰۰ بود گفته است که این رساله
بارنا باست و کیس پرسبٹر روم که در سنه ۲۱۲ بود رسالهٔ پولس را سیزده شمرده است و این رساله را نشمرده است و سائی پرن بشپ
کارتهیج که در سنه ۲۴۸ بود این رساله را ذکر نکرده است و کلیسای سریانیه تاکنون رسالهٔ دوم پطرس و رسالهٔ دوم و سیم یوحنا را قبول
ندارند و اسکالجر گفته است هر کس رسالهٔ دوم پطرس را بنویسد وقت خود را ضایع کرده است و یوسی بیس در باب بیست و سیم از کتاب
دوم از تاریخ خود در حق رسالهٔ یعقوب گفته است مظنون اینکه این رساله مجعول است لیکن بسیار از قدما ذکرش نموده اند و همچنین است
ظن در حق رسالهٔ یهودا لیکن در بسیاری از کنایس استعمال میشود انتهی و در تاریخ بیبل المطبوع سنه ۱۸۵۰ کریٹیس گفته است که این
رساله رسالهٔ یهودای اسقف است که اسقف پانزدهم از اساقفهٔ اورشلیم است در عهد سلطنت ادرین و یوسی بیس در باب (۲۵)
از کتاب ششم از تاریخ خود نوشت که ارجن در جلد پنجم از شرح انجیل یوحنا گفت که پولس بجمیع کلیساها چیز ننوشت و آنی که بسوی بعضی
کنایس نوشت پس دو سطر و یا چهار سطر بوده است انتهی پس بنا بر قول ارجن رسائل منسوبه به پولس از تصنیفات او نیستند بلکه از
اکاذیب و مجعولات و مخترعات و موضوعات اند که بامنتسب او کرده اند شاید مقدار دو سطر و یا چهار سطر در بعضی این رسائل

از کلام پولس یافت شود آنهم مغلوط و مجهول است معلوم نیست کلام پولس کدام است و کلام غیر پولس کدام است فعلیهذا این چهار رساله بی بنا میباشند و چون در اقوال مذکوره تامل و تعمق نمودی از برای تو واضح و لایح گردید که قول پاستیس که گفت این عهد جدید را مسیح و حواریون تصنیف ننموده اند بلکه مردی مجهول الاسم تصنیف کرده است و نسبت آنرا بحواریین و رفقای ایشان داده است حق و صدق است هیچ شکی و شبهه در او نیست اینمرد را صابر بحق نموده است آفرین بر این عالم فرقه مانیکیه که در قرن چهارم بوده صد آفرین و لیکن نهم درست لیکن این حقیر گویم که این مرد مجهول الاسم که این عهد جدید را تصنیف نموده است از اشد اعدای جناب مسیح و مریم علیهما السلام و حواریین بوده است چنانچه بر متتبع عهد جدید منصف مخفی نیست چرا که در این عهد جدید بجز قدح آنجناب و مادر آنجناب چیز دیگر یافت نمیشود بلکه هر چه هست یا در منتهای درجه افراط و یا در اعلی درجه تفریط است یا دوست مسیح میتواند بگوید آنجناب نعوذ بالله ملعون بود یا محب صادق میتواند بگوید آنجناب رفیق بود با زنهای فاحشه آیا میشود گفت که این حرف دوست است که جناب عیسی پیغمبر فرماید من از برای اصلاح نیامده ام بلکه از برای افساد آیا این قول محب است که معجزه اول آنجناب این بود که آب را مبدل بشراب کرد و خود آنجناب با حواریین شارب الخمر و در اکثر اوقات مست لا یعقل بودند و با زنهای زانیه در بلاد شرقیه در پی آنها گردش نمودند مثلا همان باب اول از انجیل متی را که ملاحظه میکنیم می بینیم که آنجناب را آباء و اجداد آنجناب تا یهودا ابن یعقوب علیه السلام تماما اولاد الزنا بوده اند و همچنین از مسیح تا عوبید که جد داود است همه موآبی بوده اند چرا که از راعوث شدند و موآبیان بحکم این توریة تا قیامت از اهل نجات نیستند و داخل جماعت رب نمیشوند چنانکه این امور را در مقدمه دانستی و در ابواب آتیه نیز خواهی دانست مثلا در این نسب نامه اسم زن را نمیبرد مگر چهار زن که بعضی از ایشان از اهل فجور بودند و بعضی نسب ایشان معیوب است اول تامار دوم راحاب سیم راعوث چهارم زن اوریا اینچهار زن که نسبا و فعلا معیوبند ذکر شده اند و زنهای صالحات مانند ساراه و غیرها ابدا نام برده نشده اند پس معلوم و مشخص گردید که کاتب عهد جدید با اشد اعدای حضرت مسیح است بجز عداوت چه جهت داشت که صالحات را ابدا متعرض نشود و ذکر ننماید و فاسقات را در نسب نامه ذکر نموده و اسم ببرد گویا همین اشارات در اثبات این مدعا کافی است چرا که بر متتبع منصف در غایت ظهور است الحاصل برویم بر سر سخن در فصل اول دانستی که رسائل سته و مکاشفات یوحنا مشکوک و مردود بودند الی ۳۶۳ سنه و محفل نائس که در ۳۲۵ سنه منعقد گردید آنها را قبول نکرد و پس از آن رسائل سته در محفل لودیسیا در ۳۶۴ سنه مقبول و مسلم گردیدند و کتاب مکاشفات در این مجلس نیز مشکوک و مردود ماند پس از آن در محفل کارتهیج در ۳۹۷ سنه قبول شده قبول این دو مجلس حجت نیست اما اولا پس علمای محافل سته تماما تسلیم و قبول نموده بودند کتاب یهودیت را و اینکه علمای محفل لودیسیا تسلیم کردند ده آیه را از باب دهم و شش باب را بعد از باب دهم در کتاب استیر و اینکه علمای محفل کارتهیج تسلیم و قبول نمودند کتاب وزدم و کتاب طوبیا و کتاب باروخ و کتاب ایکلیزیاستیکس و دو کتاب مقابیین را و تسلیم نمودند حکم ایشانرا در باب این کتب علمای محافل ثلثه لاحقه پس هرگاه حکم ایشان از روی دلیل و برهان باشد تسلیم کل واجب و لازم است و هرگاه حکم ایشان بلا دلیل و برهان باشد کما هو الحق رد کل واجب و لازم است فالعجب کل العجب از فرقه پروتستنت که تسلیم میکنند حکم ایشانرا در باب رسائل سته و کتاب مکاشفات و رد مینمایند در باب غیر اینها بخصوص در باب کتاب یهودیت که محافل سته اتفاق نموده اند در باب تسلیم و قبولی او و عذر اعرج ایشان متمشی نمیشود بالنسبه بکتب مردوده در نزد ایشان غیر از کتاب استیر اینکه اصول آنها مفقود گردیده و باقی ترجمه آنهاست چرا که جیروم گوید که اصل کتاب یهودیت و اصل کتاب طوبیا در لسان چالدیک از برای او حاصل گردیده است و همچنین اصل کتاب اول مقابیین و اصل کتاب ایکلیزیاستیکس در لسان عبری و این کتابها را از اصول آنها ترجمه نموده است پس بر ایشان لازم است که تسلیم و قبول نمایند کتابهائی را که اصول آنها از برای جیروم حاصل گردیده است علاوه بر این بر ایشان لازم است که انجیل متی را نیز قبول ننمایند چرا که اصل آن مفقود و باقی ترجمه آنست چنانچه مجملا در پیش دانستی و در باب ثانی مفصلا مستحضر خواهی گردید و اما ثانیا پس بنا بر اقرار هورن محقق مفسر تنقید و تصحیح روایات در میان قدمای ایشان نبوده بلکه روایات واهیه ضعیفه را تصدیق مینموده اند

و بر تحریر اینها اقدام میورزیده اند و تا اینکه پس از ایشان آمدند اقوال و آراء ایشان را متابعت مینمودند نظیر اینها هم پس ظاهر غالب اینکه بعضی روایات واهیه ضعیفه بعلمای متأخر واصل گردید در باب این کتابها پس آنها را تسلیم و قبول نمودند بعد از اینکه تا چند قرن مردود بودند و امثال تا آنها پس گوییم حال کتب مقدسه در نزد ایشان مانند حال کتب انتظامات و قوانین دولت است بهفت وجه

وجه اوّل آنکه آیا نمی بینی که ترجمه یونانیه صحیح و معتبر بود در میان اسلاف ایشان از عهد حواریین تا قرن پانزدهم و معتقد ایشان این بود که نسخه عبرانیه محرّف و خراب است و صحیح ترجمه یونانیه است و بعد از هزار و پانصد سال که پانزده قرن باشد امر منعکس گردید یعنی محرّف صحیح شد و صحیح غلط و محرّف گردید پس جهل اسلاف ایشان تماماً لازم آمد که کتاب غیر صحیح را صحیح میدانستند و بمقتضا و مضمون آن عمل مینمودند در مدّت مسطوره **وجه دوم** آنکه کتاب دانیال معتبر بود در نزد اسلاف ایشان و چون اوریجن بعدم صحّت آن حکم کرد ترکش نمودند و از ترجمه تهیودوشن اخذ کردند **وجه سیّم** آنکه رساله اریستیس مسلم بود تا قرن شانزدهم پس از آن در قرن هفدهم بر این رساله تکلّم نمودند از اکاذیب و مجعولات گردید در نزد جمهور علمای پروتستنت **وجه چهارم** آنکه ترجمه لاطینیه صحیح و معتبر است در نزد فرقه کاتلک و محرّف و غیر معتبر و غیر صحیح است در نزد فرقه پروتستنت **وجه پنجم** آنکه کتاب تکوین صغیر صحیح و معتبر بود تا قرن پانزدهم و در قرن شانزدهم غیر صحیح و از مجعولات گردید چنانچه در باب ثانی مطّلع و مستحضر خواهی شد **وجه ششم** آنکه کتب ثلثه عزرا تا اکنون مسلّم و مقبول اند در نزد کلیسای گریک و غیر مسلّم و مردود اند در نزد فرقه کاتلک و پروتستنت **وجه هفتم** آنکه زبور جناب سلیمان مسلّم و مقبول بود در نزد قدمای آباء و مکتوب بود در کتب مقدسه و تا اکنون در نسخه کودکس اسکندریانوس یافت میشود و الآن از جمله مجعولات شمرده میشود و امیدواریم که انشاء الله تعالی بتدریج مجعولیت تمامی کتب مقدّسه عهد جدید و عتیق اقرار و اعتراف نمایند پس از برای لبیب منصف واضح و آشکار گردید که اهل کتاب سند متصل در نزد ایشان یافت نمیشود نه از برای کتابهای عهد عتیق و نه از برای کتابهای عهد جدید و الّا هر آینه این اختلافات در میان ایشان نبود و چون کار از برای ایشان خیلی تنگ میشود در این باب متمسّک میشوند باینکه مسیح علیه السلام گواهی داد بحقیقت و صحت کتابهای عهد عتیق و حال این شهادت را مفصّلاً در جواب از مغالطه ثانیه از باب ثانی خواهی دانست و این از جمله عجایب است و موجب حیرت متحیّر است این ادّعا شهادت مسیح غیر از کتابهای عهد جدید در کجا است حال آنها هم که خراب است پس چنین ادّعا را ایمان آوردن از بی خردی و کم عقلی است بهر حال جواب مفصّل در جواب از مغالطه ثانیه خواهد آمد چنانچه عرض شد **ای مطالعه کننده این کتاب** از مسیحیین شخص عاقل منصف که با جان خود دشمنی نداشته باشد این تواریخ مفقود السّند را که مسمّی بعهد عتیق و جدید اند سند دین از برای خود قرار میدهد کلّا و الله مگر جاهل و نادان باشد و حال این کتب نادانسته باشد تو که بحمد الله در همین فصل بر حقیقت این کتابها مطّلع گردیدی عجب دارم از صاحب میزان الحق که بعضی احکام از قرآن و احادیث نقل مینماید و میگوید اینها صحیح نیستند چرا که مخالف کلام الهی یعنی توریة و انجیل اند آیا از برای شخص عاقل قبیح نیست که این تواریخ مفقود السند را مسمّی بکلام الهی نماید

تبصره در کتاب استیر و کتاب سرود سلیمانی مطلقاً اسم خدا یافت نمیشود حتّی در یک موضع هم تا چه رسد بصفات و احکام خدا بلکه اوّل قصه مردخای یهودی و استیر میباشد و ثانی تعریف زنهاست از اوّل تا باخر این خیلی عجیب است که خداوند جلّت عظمته کتابی بتوسّط روح القدس بفرستد بیکی از انبیاء و مطلقاً اسم و صفات و احکام خود را در آن کتاب ذکر نکند و لو در یکموضع آیا خدا اسماء و صفات و احکام خود را دوست نمیدارد پس چرا ما را امر مینماید که همیشه اسم او در قلب ما و احکام او در نظر ما باشند پس معلوم است که این کتابها از جانب خدا نیستند یقیناً آیا خدا با زنها که مخلوقات وی اند عشقبازی مینماید که پستانهای شما مانند دو بچه آهو اند و دندانهای شما فلان و لبهای شما فلان و شکم شما فلان و صدغین شما فلان قسمند مثلاً در باب چهارم از کتاب سرود سلیمانی باین نحو مرقوم است (۱) اینک تو زیبا هستی ای محبوبه من اینک تو زیبا هستی و چشمانت از پشت برقع تو مثل چشمان کبوتر است و موهایت مثل گله بزها است که بر جانب کوه گلعاد خوابیده اند (۲) دندانهایت مثل گله گوسفندان پشم بریده که از

شستن برآمده باشند (۳) و همگی آنها توأم زائیده و در آنها یکی هم نازا نباشد لبهایت مثل رشته قرمز و دهانت جمیل است
و شقیقه‌هایت در عقب برقع تو مانند پاره انار است (۴) گردنت مثل برج داود است الخ (۵) دو پستانت مثل دو بچه توأم
آهو میباشند که در میان سوسنها میچرند تا آخر باب همه این کتاب از این قبیل سخنان است اگر نعوذ بالله خدا عشق بازی هم نموده است
تشبیهاتش نافهمیده است چرا که هیچ شاعر صاحب سلیقه موی محبوبه را بگله بز و دندانهای او را بگله گوسفند پشم بریده تشبیه نکرده است
و همچنین هیچ صاحب ذوقی گردن را ببرج و پستانها را به بچه آهو تشبیه نکرده است آیا میشود گفت که این سخنان از جانب خدای عادل
مقدس اند این هم یک دلیلی است که این کتابهای عهد عتیق و همچنین عهد جدید از جانب خدا نمیباشند یقیناً چرا آنی که آنها را از
جانب خدا دانسته است اینها را نیز از جانب خدا میداند خلاصه کلام برویم سر سخن و از راه ضمیمه درین فصل احکام چندی از کتب مقدسه
اهل کتاب استخراج نموده در اینموضع ثبت نمائیم که اگر این احکام از جانب خدای عادل مقدس باشند چنانچه معتقد اهل کتاب است
از یهود و نصاری لازم میاید که تمامی اهل کتاب از متابعان جناب عیسی علیه السلام واجب القتل باشند بحکم کتابهای مقدسه و همچنین
لازم میاید که انجس و اخبث و اشقی الناس باشند چرا که مطلقاً عمل باین احکام نمینمایند **حکم اول** در باب (۱۷) از سفر تکوین موافق
ترجمه فارسیه مطبوعه دار السلطنه لندن ۱۸۹۵ در خطاب خدا با برهیم علیه السلام باین نحو عیان و بیان گشته است (۹) پس خدا با براهیم
گفت و اما تو عهد مرا نگاه دار تو و بعد از تو ذریه تو در نسلهای ایشان (۱۰) اینست عهد من که نگاه خواهید داشت در میان من و شما و ذریه
تو بعد از تو هر ذکوری از شما مختون شود (۱۱) و گوشت غلفه خود را مختون سازید تا نشان آن عهدی باشد که در میان من و شما است (۱۲)
هر پسر هشت روزه از شما مختون شود هر ذکوری در نسلهای شما خواه خانه زاد خواه زرخرید از اولاد هر اجنبی که از ذریه تو نباشد (۱۳)
هر خانه زاد تو و هر زرخرید تو البته مختون شود تا عهد من در گوشت شما عهد جاودانی باشد (۱۴) و اما هر ذکور نامختون که گوشت غلفه
او ختنه نشود آنکس از قوم خود منقطع شود (یعنی مقتول گردد) زیرا که عهد مرا شکسته است انتهی و در آیه (۸) از باب هفتم از کتاب اعمال
رسولان باین نحو رقم یافته است (۸) و عهد ختنه را بوی داد که بنا بر این چون اسحق را آورد در روز هشتم او را مختون ساخت و اسحق
یعقوب را و یعقوب دوازده پطریارخ را و در آیه (۳) از باب دوازدهم از سفر لاویان باین نحو مسطور گشته است (۳) و در روز هشتم
گوشت غلفه او مختون شود و از آیه (۲۱) از باب دوم از انجیل لوقا معلوم میشود که جناب عیسی نیز در روز هشتم مختون گردید و ترجمه آیه
باین نحو است (۲۱) و چون روز هشتم وقت ختنه طفل رسید او را عیسی نام نهادند الخ و آیه (۵) از باب سیم از رساله پولس بفیلپیان
در باب عیسی باین نحو رقم گردیده است (۵) روز هشتم مختون شده الخ و در آیه (۲۲) از باب هفتم از انجیل یوحنا از قول مسیح در خطاب
بیهود باین نحو مسطور گردیده است (۲۲) موسی ختنه را بشما داد نه اینکه از موسی باشد بلکه از اجداد و در روز سبت مردم را ختنه میکنید
(۲۳) پس اگر کسی در روز سبت مختون شود تا شریعت موسی شکسته نشود الخ پس از آیات مرقومه معلوم و مشخص میشود که ختنه واجب است
و عهد دائمی است میان خدا و حضرت ابرهیم و ذریه او و نسخ بردار نیست و خود عیسی نیز مختون گردید و اقرار نیز نمود که نباید شریعت
موسی شکسته بشود و نیز اقرار نمود که قبل از جناب موسی ختنه بود و مسئله ختنه واجب بود در میان اجداد و آیه (۱۴) از سفر تکوین
صریح است در اینکه آنکس که مختون نشود واجب القتل است پس بنا بر این تمامی مسیحیین واجب القتلند زیرا که این عهد دائمی را ترک
کرده اند و اقوال پولس در مقابل این احکام و نصوص که منقول گردیدند باطل و غلط و بی بنا میباشند بالقطع والیقین بوجوه شتی
وجه اول آنکه منصب تحلیل حلال و تحریم حرام و تبیین احکام و وضع قوانین شرع مختص بحضرت عیسی علیه السلام است حواری نمیتواند
وضع هیچ قانونی نماید تا چه رسد بنسخ قانون و ابطال حکم چنانچه در فصل چهارم از همین باب از قول علمای مسیحیه خواهی دانست
وجه دوم آنکه پولس از حواریین نمیباشد و بحسب ظاهر خدمت حضرت مسیح ابداً نرسیده است بلی بعد از عروج حضرت مسیح خود
پولس مدعی است که در عالم خلسه خدمت حضرت مسیح رسیده ام و مرا منصب رسالت داد مسلمین او را در این ادعا از جمله کذابین
و خداعین میدانند که در قرن اول ظاهر شدند و دین مسیح را خراب نمودند و پولس رئیس آنها است **وجه سیم** آنکه خود

جناب مسیح در مواضع متعدده از این انجیل اقرار و اعتراف مینماید که من از برای ابطال احکام توریة و صحف انبیا نیامده ام بلکه
از برای تکمیل آن از آنجمله در باب پنجم از انجیل متّی از قول مسیح باین نحو عیان و بیان گشته است (۱۷) گمان مبرید که آمده ام تا توریة
یا صحف انبیا را باطل سازم از بهر ابطال نه بلکه بجهة تکمیل آمده ام (۱۸) که هر آینه بشما میگویم تا آسمان و زمین زایل نشود همزهٔ
یا نقطهٔ از توریة هرگز زایل نگردد تا همه واقع نشود (۱۹) پس هرکه یکی از این احکام کوچکتر را بشکند و بمردم چنین تعلیم دهد
در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود امّا هرکه بعمل آورد و تعلیم دهد او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد پس در حق دیتیکه
مسیح علیه السلام از برای ابطال احکام توریة و صحف انبیا نیامده باشد پولس کیست و چیست که احکام توریة را باطل سازد بفرمایش
خود جناب مسیح پولس در ملکوت آسمان کمترین خوانده خواهد شد چرا که بزرگترین احکام توریة را میشکند و بمردم تعلیم میدهد
وجه چهارم آنکه این حکم یعنی حکم ختنه از احکام مؤبّده است و احکام مؤبّده ابدًا منسوخ نمیشوند لفظ عولام در اصل
عبری از الفاظ تابید و خلود است اینستکه مترجمین فارسیه بعهد جاودانی تفسیر نموده اند پس باید مسئلهٔ ختنه تا قیامت باشد
حال آنکه مسیحیین نظر بمضمون اقوال جناب مسیح مطلق نسخ را در شرایع منکر میباشند فصل دوم از باب اوّل از میزان الحق در انکار
وقوع نسخ است در شرایع و قول بوقوع نسخ در شرایع از اقوال معبو بر است در نزد جمیع مسیحیین پس چگونه میتوانند مدّعی نسخ
شوند و نیز قول ختنه بقطع شهوات نفسانیه غلط و باطل است خلاف توریة و اقوال جمیع انبیا است بلی قطع شهوات نفسانیه
ظاهرًا و باطنًا مأموربه از جانب جمیع انبیا است ولیکن آن حکمیست جدا و حکم ختنه حکمیست علیحده طفل هشت روزه چه شهوت
دارد تا قطع شود و با نشود حضرت مسیح علیه السلام در روز هشتم که مختون کردید آیا گوشت غلفه او قطع شد و یا شهوات او و حال آنکه
آیهٔ (۱۱) از باب هفدهم از سفر تکوین که مرقوم گردید باین نحو است و گوشت غلفهٔ خود را مختون سازید و آیه (۱۳) باین نحو است هر
خانه زاد تو و هر زرخرید تو البتّه مختون شود تا عهد من در گوشت شما عهد جاودانی باشد و در آیه (۱۴) میفرماید و امّا هر ذکور نامختون
که گوشت غلفهٔ او ختنه نشود آنکس از قوم خود منقطع شود الخ پس این کلمات صریحند در اینکه گوشت غلفه را باید ختنه کرد جناب ابرهیم
خلیل علیه السلام نود و نه ساله جمیع شهوات او مقطوع گردیده بود که خدا با و تکلّم نمود و او را امر فرمود بختنه پس آنجناب خود را ختنه
نمود و جناب اسمعیل و هرکه در خانهٔ او بود همه مختون گردیدند و در ذرّیّهٔ او تا کنون باقی است مگر تابعان پولس از حضرت ابرهیم این
حکم بجناب اسمعیل علیهما السلام رسید و از او بعربها حتّی در ایّام جاهلیّت نیز ختنه مینمودند در باب (۱۲) از کشف الآثار فی قصص انبیاء
بنی اسرائیل در صفحهٔ (۱۴۳) از نسخهٔ مطبوعهٔ ۱۸۴۶ در مدح اعراب باین نحو مرقوم گردیده و فخر ذاتی که اعراب کرده و زبان ایشان
و رسم ختنه که از جدّ خود شان یعنی از حضرت ابرهیم الخلیل میراث مانده انتهی بالفاظه و ظاهر و حضرت ختمی مرتبت که از اولاد اسمعیل
و ابرهیم علیهما السلام است این حکم را مؤکّد فرمودند چرا که از احکام مؤبّده بود و نسخ بردار نبود تا کنون این حکم در میان مسلمین باقیست پس
در حقیقت مسلمین از ذرّیّهٔ حضرت ابرهیم خلیلند نه مسیحیین اینستکه خداوند جلّ شأنه در قرآن مجید میفرماید اِنَّ اَوْلَی النَّاسِ بِاِبْرٰهِیمَ
لَلَّذِیْنَ اتَّبَعُوْهُ وَهٰذَا النَّبِیُّ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مَعَهُ وَاللّٰهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِیْنَ پس در کمال صافی معلوم و مشخص گردید که
مسلمین حکم خدا و جمیع انبیا را که مبعوث نمودند از جناب ابرهیم خلیل تا جناب عیسی علاوه بر متابعت حضرت خاتم الانبیاء صلّی اللّه
علیه و آله و سلّم بخلاف مسیحیین که حکم خدا را از ابرهیم تا جناب عیسی علیهم السلام مخالفت نمودند و بحکم این توریة واجب القتلند یقینًا
حکم دوّم در آنکه در باب یازدهم از سفر لاویان باین نحو رقم گردیده است (۱) و خداوند موسی و هرون را خطاب کرده بایشان گفت (۲)
بنی اسرائیل را خطاب کرده بگوئید اینها حیواناتی هستند که میباید بخورید از همهٔ بهایمی که در روی زمین اند (۳) هر شکافته سم که
شکاف تمام دارد و نشخوار کننده از بهایم آنرا بخورید (۴) امّا از نشخوار کنندگان و شکافتگان سم اینها را مخورید یعنی شتر زیرا
نشخوار میکند لیکن شکافته سم نیست آن برای شما نجس است (۵) و وبَر زیرا نشخوار میکند امّا شکافته سم نیست این برای شما
نجس است (۶) و خرگوش زیرا نشخوار میکند لیکن شکافته سم نیست این برای شما نجس است (۷) و خوک زیرا شکافته سم است

وشکاف تمام دارد لیکن نشخوار نمیکند این برای شما نجس است (۸) از گوشت اینها مخورید ولاش اینها را لمس مکنید اینها برای شما
نجسند و در باب (۶۴) از باب (۶۵) از کتاب شعیای نبی در مذمت خورندگان گوشت خوک وسایر نجاسات باین نحو وارد گردیده است
(۴) که در قبرها ساکن شده در مغارها منزل دارند که گوشت خنزیر میخورند و خورش نجاسات در ظروف ایشانست و در باب
(۶۶) از کتاب مزبور باین نحو مسطور گردیده است (۳) وانکه هدیه بکذراند مثل کسی است که خون خنزیر را بریزد (۱۷) وخداوند
میکوید انانیکه از عقب یکنفر که در وسط باشد خویشتن را در باغات تقدیس و تطهیر مینمایند و گوشت خنزیر و رجاسات و گوشت موش
میخورند باهم تلف خواهند شد و در باب (۱۴) از توریة مثنی در خطاب بنی اسرائیل باین نحو مرقوم گردیده است (۳) هیچ چیز
مکروه مخورید (۴) اینست حیواناتی که بخورید گاو و گوسفند و بز (۵) واهو و غزال و گور و بز کوهی و دیم و گاو دشتی و مهات (۶)
وهر حیوان شکافته سم که سم را بدو حصه شکافته دارد و نشخوار کند انرا از بهایم بخورید (۷) لیکن از نشخوار کنندگان و شکافته گان
سم اینها را مخورید یعنی شتر و خرکوش و وبَلْ زیرا که نشخوار میکنند اما شکافته سم نیستند اینها برای شما نجسند (۸) وخوک زیرا شکافته
سم است لیکن نشخوار نمیکند (۹) از گوشت اینها مخورید ولاش اینها را لمس مکنید پس ایات مذکوره وسایر که مانند اینهاست صریحند
در حرمت اکل لحم خنزیر و خرکوش و غیرها و نجاست انها و ملاقات انها نیز موجب نجاستست خواه با رطوبت و خواه بی رطوبت چرا
که مقید ننموده باینکه با رطوبت ملاقات نکنید بلکه گفت از گوشت انها مخورید ولاش انها را لمس مکنید اینها برای شما نجسند اذا عرفت
ذلك پس گوئیم از جمله واضحات و انکارش از جمله ممتنعاتست که الذ اطعمه و بهترین ماکولات در نزد مسیحیین عموما من دون استثنا
از علما و جهال و نساء و رجال حتی قسیسین عظام مگر انهائیکه از مطلق لحمیات اجتناب مینمایند مانند پاپ و غیره گوشت خوک است
ابدا از او اجتناب نمینمایند چنانچه گوشت او ترجیح دارد بر گوشت گوسفند در نزد مسیحیین همچنین شیر و پنیر او ترجیح دارد بر شیر
و پنیر گوسفند ملاحظه کن چه قدر شیطان اینها را مسخر کرده که با بودن گوشت خنزیر ابدا از گوشت گاو و گوسفند و امثال اینها از
حیوانات حلال نمیخورند مگر فقرای ایشان که مکنت و استطاعت ندارند که گوشت خوک تحصیل نمایند اضطرارا از گوشت حیوانات
حلال میخورند چنانچه جناب شعیا فرمودند که ظروف و سفره های ایشان مملو از نجاسات است بلکه گوشت جمیع سباع و درندگان را میخورند
مگر سگ را انهم نه بجهة متابعت شرع بلکه چون ان حیوان شریف عزیز است در نزد ایشان از این بابت گوشت او را نمیخورند از غربت
و احترام سگ در نزد مسیحیین اینکه با او هم غذا میشوند شبها در بغل خود میخوابانند و روزها روی زانوی خود می نشانند با خود
بحمام میبرند او را با صابون میشویند در کالسکه پهلوی خود مینشانند و با خود بکلیسا میبرند بمقام قدس هم داخل میشود اکر
روی اوراق توریة و یا انجیل بخوابد و ملوث نماید زجر و منعش نمیکنند این امور را بچشم خود دیدم و الان هم محسوس است بدون
اغراق عرض میکنم بعضی از مسیحیین بد روما در خود را اینقدر احترام نمینمایند که سگ را حرمت مینمایند بالقطع و الیقین سگ در نزد
ایشان بهتر از والدین ایشانست پس ثابت و محقق گردید که جماعت مسیحیین بحکم کتابهای مقدسه خود شان نجس و ناپاک ترین کل خلق جهانند
عجب دارم از بعضی بوالهوسان ایران که در این جزو زمان ملقب بفرنکی ماب شده اند که با این مردم نجس مخالطه مینمایند و در خوردن گوشت خنزیر
تابع ایشان و با ایشان همراهی مینمایند بخیال انکه در شرایع انبیای سابقه گوشت و حلال و خون او پاکست نه از شرایع اسلام خبر
دارند و نه از شرایع انبیای سابق و میخواهم عرض کنم این تقصیر از پدران و مادران ایشانست زیرا که از ایام طفولیت انها را میبرند در مکتب
خانه های انها میگذارند افعال و اقوال و احوال ایشان را این اطفال یاد میگیرند حقیر نمیگویم که تعلیم زبان و یا اطلاع بر کتابهای ایشان
بد است بلکه اطلاع بر عقاید و کتابهای ایشان در این جزو زمان از واجبات است که بتوانند از کتابهای خود شان بر ایشان نقض نمایند
ولی مشروط بر اینکه اول شرایع اسلام را اصلا و فرعا با دله یاد بگیرند انوقت بروند پی یاد گرفتن زبان ایشان و نقض وارد اوردن بر ایشان
چرا که تکمیل نفس مقدم بر تکمیل غیر است **حکم بیستم** ایضا در باب (۱۱) از سفر لاویان باین نحو رقم گردیده است (۹) از همه انچه
در ابست اینها را بخورید هر چه پر و فلس دارد در اب خواه در دریا خواه در نهرها انها را بخورید (۱۰) وهر چه پر و فلس ندارد در دریا

در نهرها از حشرات آب و همه جانورها که در آب میباشند اینها نزد شما مکروه باشند (١١) البته نزد شما مکروه هستند از گوشت آنها نخورید و لاش آنها را مکروه دارید (١٢) هر چه در آبها پر و فلس ندارد نزد شما مکروه خواهد بود و در باب (١٤) از تورات مثنی این نحو تحریر گردیده (٩) از همه آنچه در آب است اینها را بخورید هر چه پر و فلس دارد آنها را بخورید (١٠) و هر چه پر و فلس ندارد نخورید برای شما نجس است پس کلمات مرقومه صریحند در اینکه از حیوانات بحریه هیچکدام پاک و مأکول اللحم نیستند مگر ماهی فلس و بال دار که مسلمین گوشت او را میخورند و پاک میدانند موافق فرمایش حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و اما مسیحیین همه کس میداند که خلافاً لله و لانبیائه و لکتبه از هیچ حیوانی از حیوانات بحریه اجتناب نمینمایند و وزغ و خرچنگ و سنگ پشت و غیره هم گوشت اینها از لذائذ اطعمه است در نزد ایشان اگر مهمان عزیزی وارد بر ایشان بشود و در سفره وزغ و خرچنگ باشد احترام او بعمل آمده است و الا فلا پس ثابت و محقق گردید که مسیحیین حرام خوار و نجسند بحکم کتب مقدسه و در باب (١١) از سفر لاویان در باب طیور از مأکول و غیر مأکول و طاهر و نجس باین نحو عیان و بیان گشته است (١٣) و از مرغان اینها را مکروه دارید خورده نشوند زیرا مکروهند عقاب و استخوان خوار و نسر بحر (١٤) و کرکس و لاشخوار با جناس آن (١٥) و غراب با جناس آن (١٦) و شترمرغ و جغد و مرغ دریائی و باز با جناس آن (١٧) و بوم و غواص و بوتیمار (١٨) و قاز و مرغ سقا و رخم (١٩) و لقلق و کلنگ با جناس آن و هدهد و شبپره و در باب چهاردهم از تورات مثنی باین نحو تحریر گردیده است (١٢) از همه مرغان طاهر بخورید و اینست آنها که نخورید عقاب و استخوان خوار و نسر بحر (١٣) و لاشخوار و شاهین و کرکس با جناس آن (١٤) و هر غراب با جناس آن (١٥) و شترمرغ و جغد و مرغ دریائی و باز با جناس آن (١٦) و بوم و بوتیمار و قاز (١٧) و قاق و رخم و غواص (١٨) و لقلق و کلنگ با جناس آن و هدهد و شبپره (١٩) و همه حشرات بالدار برای شما نجسند خورده نشوند (٢٠) اما از همه مرغان طاهر بخورید (٢١) هیچ میته مخورید بغریبی که درون دروازه‌های تو باشد بده تا بخورد یا باجنبی بفروش زیرا که تو برای یهوه خدایت قوم مقدس هستی و بزغاله را در شیر مادرش مپز انتهی مخفی نماند که جماعت مسیحیین اغلب و اکثر این طیور نجس و حرام را میخورند و پاک میدانند بخصوص غراب و قاز با جناس آن پس معلوم گردید که مسیحیین بحکم این کتب مقدسه خود شان نجس و حرام خوارند چرا که از این طیور نجس و حرام اجتناب نمینمایند و گوشت اکثر اینها را میخورند و آنهائی را هم که نمیخورند گمان میکنند آنها تلخ و بیمزه است نه بجهت متابعت شرع **حکم چهارم** در باب یازدهم از سفر لاویان باین نحو عیان و بیان گشته است (٢٠) و همه حشرات بالدار که بر چهار پا میروند برای شما مکروه‌اند (٢١) لیکن اینها را بخورید از همه حشرات بالدار که بر چهار پا میروند هر کدام که بر پاهای خود ساقها برای جستن بر زمین دارند (٢٢) از آن قسم اینها را بخورید ملخ با جناس آن و دبا با جناس آن و حرجون با جناس آن و جندب با جناس آن (٢٣) و سایر حشرات بالدار که چهار پا دارند برای شما مکروه‌اند (٢٤) از آنها نجس میشوید هر که لاش آنها را لمس کند تا شام نجس باشد (٢٥) و هر که چیزی از لاش آنها را بردارد رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد (٢٦) و هر بهیمه که شکافته سم باشد لیکن شکاف تمام ندارد و نشخوار نکند اینها برای شما نجسند و هر که آنها را لمس کند نجس است (٢٧) و هر چه بر کف پا رود از همه جانورهائی که بر چهار پا میروند آنها برای شما نجس‌اند هر که لاش آنها را لمس کند تا شام نجس باشد و هر که لاش آنها را بردارد رخت خود را بشوید **مؤلف گوید** این کلمات صریحند در نجاست شیر و ببر و پلنگ و امثال اینها از خرس و میمون و غیره و مسیحیین مطلقاً از اینها اجتناب نمی نمایند پس بحکم کتابهای مقدسه خود نجسند و آیه (٢٩) از باب مزبور و از حشراتیکه بر زمین میخزند اینها برای شما نجسند موش کور و موش و سوسمار با جناس آن (٣٠) و دله و ورل و چلپاسه و کرباسه و بوقلمون (٣١) از جمیع حشرات اینها برای شما نجسند هر که لاش آنها را لمس کند تا شام نجس باشد مسوّد این اوراق گوید جماعت مسیحیه از خوردن موش و بوقلمون هرگز اجتناب نمیکنند بلکه گوشت اینها را ترجیح میدهند بر گوشت بره که پاک و حلال است پس ثابت گردید که اینها انجس و اخبث ناسند و از حشرات بالدار هرگز اجتناب نمینمایند (٣٢) و هر چیزیکه یکی از اینها بعد از موتش بیفتد نجس باشد خواه هر ظرف چوبی خواه رخت خواه چرم خواه جوال هر ظرفیکه در آن کار کرده شود در آب گذاشته شود و تا شام نجس باشد (٣٣) و هر ظرف سفالینی که یکی از اینها در آن بیفتد آنچه

درانست نجس باشد **مؤلّف گوید** از بسکه هیچ حیوانی اجتناب نمی کنند اگر موش و امثال ذلک در میان روغن و عسل ایشان بیفتد و بمیرد از او اجتناب نمیکنند بلکه مانند سائر انرا با خود موش میخورند پس ثابت و محقق گردید که اینها انجس خلق خدا اند و تا اخر این باب که احکام است بدان مرعی نمیدارند و هیچ حکم حلال و حرام و طاهر و نجس در میان ایشان نیست و در بی ازادی دیگر قیدی از حلال و حرام و طاهر و نجس بقول پطرس متمسك میشوند که در باب دهم از کتاب اعمال بدین نحو مرقوم است (۹) روز دیگر چون طی مسافت کرده نزدیك بشهر میرسیدند قریب بساعت ششم پطرس ببام خانه برامد تا دعا کند (۱۰) و واقع شد که گرسنه شده خواست که چیزی بخورد اما چون برای او مهیا میکردند بیخودی او را رو نمود (۱۱) پس دید اسمانرا گشاده و ظرفی را چون چادری بزرگ بچهار گوشه بسته بسوی زمین او یخته بر او نازل میشود (۱۲) که در ان هر قسمی از دواب و وحوش و حشرات زمین و مرغان هوا بود (۱۳) و خطابی بوی رسید که ای پطرس برخو سته ذبح کن و بخور (۱۴) پطرس گفت حاشا خداوندا که هرگز چیزی ناپاك یا حرام نخورده ام (۱۵) بار دیگر خطاب بوی رسید که انچه خدا پاك کرده تو حرام مخوان (۱۶) و این سه مرتبه واقع شد که در ساعت ان ظرف باسمان بالا برده شد (۱۷) و چون پطرس متحیر بود که این رؤیا ئیکه دید چه باشد ناگاه فرستادگان کرنیلیوس خانه شمعون را تفحص کرده بر درگاه رسیدند انتهی پس جماعت مسیحیین تمسك باین قول میشوند و جمیع اشیاء که بحکم توریة نجس و حرامست طاهر و حلال میدانند و بعد از قول بعدم نسخ در شرایع تمسك بدین قول از جملهٔ عجایبست بالجمله تمسك ایشان بدین قول باطل است بوجوهی **وجه اوّل** انکه در سابق گفتیم که در فصل چهارم از همین کتاب مفصلاً و مدللاً خواهد امد که منصب تحلیل و تحریم اشیاء و وضع قانون شرع مختص بحضرت نبی است حواری و یا وصی نمیتوانند چیزیرا حلال و یا حرام نماید نجس را طاهر و طاهر را نجس بخواند و مذهب حضرت عیسی هم اینست که تمامی احکام توریة و صحف انبیاء برقرار اند چنانچه در باب پنجم از انجیل متی که میفرماید (۱۷) گمان مبرید که امده ام تا توریة یا صحف انبیا را باطل سازم از بهر ابطال نه بلکه بجهة تکمیل امده ام (۱۸) که هر اینه بشما میگویم تا اسمان و زمین زایل نشود همزه یا نقطه از توریة هرگز زایل نگردد پس هر قولی که مخالف قول مسیح باشد یقیناً باطل است خود مسیح میفرماید بجهة تکمیل امده ام نه بجهة ابطال تا اسمان و زمین زایل نشود همزه یا نقطهٔ از توریة هرگز زایل نگردد و تمامی مسیحیین انجیل را مکمل توریة میدانند نه ناسخ ان پس بعد از این اعتقاد و صریح قول مسیح امثال این سخنانرا بمیان اوردن در تحلیل اشیاء از بیخردی و کم عقلی است چرا که عاقل نمیتواند بگوید که توریة منسوخ نیست و این اشیاء نیز طاهر و حلال اند **وجه دوم** انکه کلمات پطرس صریحند در اینکه گرسنه بوده است و از شدت گرسنگی غش کرده معلومست که گرسنه در خواب طعام و تشنه اب می بیند چون خیلی گرسنه بود لهذا سفرهٔ او مانند چادر بود و الّا اسمان جای دواب و وحوش و حشرات زمین نیست **وجه سیم** انکه خود پطرس خواب خود را تعبیر نمود بعموم نبوت و مقصود از دواب و وحوش و حشرات زمین و مرغان هوا اشخاص و طوایف و ملل مختلفه میباشند مقصود اینکه هر شخصی از هر ملت و هر طایفه که باشد باید او را دعوت کرد وقتی که داخل دین خدا شد پاك و مقبول خداست و بعد از امدن پطرس بخانه کرنیلیوس در خطاب بدو و کسان او در ایه (۲۸) از همین باب باین نحو مرقوم شده است پس بدیشان گفت (یعنی پطرس) شما مطلع هستید که مرد یهودیرا با شخص اجنبی معاشرت کردن یا نزد او امدن حرامست لیکن خدا مرا تعلیم داد که هیچکس حرام و یا نجس نخوانم پس ثابت و محقق گردید که مقصود پطرس انست که ما گفتیم چرا که گفت خدا مرا تعلیم داد که هیچکسرا حرام و یا نجس نخوانم نگفت که خدا مرا تعلیم داد که هیچ چیزرا حرام و یا نجس نخوانم و واضح تر از این ایه (۲۸) در سریانی باین نحو رقم گردیده وَمِرِی الِهِ اَخْتُون یِدَاعِیتُون دِلِیلَ بدِ سنو ولتش یهودا بادِ ثابع بن ای لکس نش دلیلی من ملت دکنه وقتی موخزیلی الهه دلا آمر بوت نش مُورْدادِین حاصل اینکه شما میدانید که مرد یهودی بحکم توریة باید با دیگران ملاقات نماید و ایشانرا دعوت بملت نفرماید لیکن خدا مرا تعلیم داده است که هیچکسرا حرام و نجس نخوانم بلکه همه را دعوت نمایم هر که قبول کرد پاکست از هر ملت و هر طایفه که میخواهد باشد لفظ نش که در دو موضع از این ایه واقع گردیده است بمعنی ناس و اشخاص است پس در کمال اصافی معلوم شد که مقصود پطرس

اشخاص اند کلام او هیچ ربطی بحلیت و حرمت و طهارت و نجاست اشیاء ندارد **حکم پنجم** در باب (۱۲) از سفر لاویان باین نحو رقم گردیده است (۱) و خداوند موسی را خطاب کرده گفت (۲) بنی اسرائیل را خطاب کرده بگو چون زنی آبستن شده پسری نرینه بزاید آنگاه هفت روز نجس باشد موافق ایام طمث حیضش نجس باشد (۳) و در روز هشتم گوشت غلفه او مختون شود (۴) وسی و سه روز در خون تطهیر خود بماند و هیچ چیز مقدس را لمس ننماید و بمکان مقدس داخل نشود تا ایام طهرش تمام شود (۵) واگر دختر بزاید دو هفته بر حسب مدت طمث خود نجس باشد و شصت و شش روز در خون تطهیر خود بماند (۶) و چون ایام طهرش برای پسر یا دختر تمام شود بره یکساله برای قربانی سوختنی و جوجه کبوتر یا فاخته برای قربانی گناه بدر خیمه اجتماع نزد کاهن بیاورد (۷) و او آنرا بحضور خداوند خواهد گذرانید و برایش کفاره خواهد کرد تا از چشمه خون خود طاهر شود اینست قانون آنکه بزاید خواه پسر خواه دختر (۸) و اگر دستش بقیمت بره نرسد آنگاه دو فاخته یا دو جوجه کبوتر بگیرد یکی برای قربانی سوختنی و دیگری برای قربانی گناه و کاهن برای وی کفاره خواهد کرد و طاهر خواهد شد انتهی پس کلمات مرقومه صریح دلالت میکند که زن اگر پسر زائیده باشد ایام نفاس او چهل روز میباشد و در این مدت نجس است بمکان مقدس نباید داخل بشود و اگر دختر زائیده باشد ایام نفاسش هشتاد روز است و چون ایام طهرش برای پسر یا دختر تمام شد شرط حصول طهارت اینست که بره یکساله برای قربانی سوختنی و جوجه کبوتر یا فاخته برای قربانی گناه بدر خیمه اجتماع نزد کاهن بیاورد و کاهن موافق تکلیفی که در این کلمات مرقومست معمول دارد تا زن از چشمه خون خود طاهر شود والا در نجاست خود باقی خواهد بود و تو میدانی که نه خیمه اجتماعی از برای ایشان باقی مانده است و نه کاهن که باید از اولاد هرون باشد و نه بره یکساله میبرند از برای قربانی سوختنی در حال قدرت و استطاعت و نه جوجه کبوتر یا فاخته در حال عدم استطاعت و ابداً این احکام را معمول نمیدارند و بجا نمیاورند فعلی هذا تمامی زنها از یهود و نصاری نجسند و نباید بکلیسا بروند و نباید دست بانجیل و تورات بزنند چرا که گفت هیچ چیز مقدس را لمس ننماید و بمکان مقدس داخل نشود تا ایام طهرش تمام شود و تمام شدن ایام طهرهم مشروط بشروط مذکوره است و چون شروط مسطوره را معمول نمیدارند لهذا در نجاست خود باقی هستند و هیچ عبادت از ایشان صحیح و مقبول نخواهد بود و حضرت مریم نیز از برای حصول تطهیر نفاسش همان قانون را منظور داشت چنانچه در باب دوم از انجیل لوقا مرقوم گردیده است (۲۲) و چون ایام تطهیر ایشان بحسب شریعت موسی رسید او را باورشلیم بردند تا بخداوند بگذرانند (۲۳) چنانکه در شریعت خداوند مکتوبست که هر ذکوری که رحم را گشاید مقدس خداوند خوانده شود (۲۴) و تا قربانی گذرانند چنانکه در شریعت خداوند مقرر است یعنی جفت فاخته یا دو جوجه کبوتر انتهی و اگر کسی گوید که شرط تکلیف قدرت و استطاعت است و تکلیف ما لا یطاق از خداوند جلت عظمته قبیح است حال که ما نه خیمه اجتماع داریم و نه کاهنی که از اولاد هرون باشد پس این تکلیف از ما ساقط است در جواب این سؤال گوئیم که خدا میدانست که خیمه اجتماع شما جمع و از روی زمین برداشته خواهد شد و کهنه که از اولاد هرون باشند منقرض خواهند گردید پس اگر این کلام کلام خدا بود لازم بود که بفرماید بعد از برداشته شدن خیمه اجتماع و انقراض اولاد هرون چه باید کرد پس چون چیزی واضح در اینباب بیان نشده است معلوم میشود که یا اینها کلام خدا نیستند و یا این تکالیف تا وقت معین و زمان مشخص بوده اند پس از آن منسوخ خواهند گردید و ثانیاً گوئیم که هرگاه دو تکلیف اول مقدور شما نیستند دو تکلیف ثانی که عبارت از قربانی سوختنی و قربانی دفع گناه باشد مقدور شما هست علت ترک اینها چیست بجز تساهل و تسامح در امر دین و هرگاه شخص مثلاً مکلف بدو تکلیف باشد که یکی از آنها مقدور او باشد و دیگری بجهة امر عارضی مقدورش نباشد نباید تکلیف مقدور را ترک نماید چرا که اگر آن یکی مقدور من نیست المیسور لا یسقط بالمعسور هرگاه مثلاً خدا حکم کند که نماز دائماً باید در کلیسا خوانده شود و رفتن بکلیسا بعلت مرض و غیره مقدور شخص نباشد نباید نماز را ترک نماید بلکه نماز را باید در خانه خود و یا جای دیگر که ممکن و مقدور است بجا بیاورد یا نمی بینی که بسا لهای دراز قبل از ولادت مسیح علیه السلام خیمه اجتماع بهم خورده بود و کهنه نیز که از اولاد هرون باشند منقرض گردیده بودند مع هذا جناب مریم علیها السلام باقی تکالیف که مقدور و میسر او بودند آنها را موافق شریعت حضرت موسی بجا آورد و از برای حصول تطهیرش چنانچه از باب دوم از انجیل لوقا

منسوخ کرده

منقول کردید آیا نمی بینی که در آیه (٢٤) از باب دوم از انجیل لوقا میگوید تا قربانی گذرانند چنانچه در شریعت خداوند مقرر است یعنی
جفت فاخته یا دو جوجه کبوتر پس ثابت و محقق گردید که تمامی زنهای اهل کتاب از یهود و نصاری بحکم توریة و انجیل نجسند و مردهای
ایشان نیز نجسند بجهة عدم اجتناب از زنها و نمیدانم که چطور این زنها را بکلیسا راه میدهند و کلام خدا یعنی توریة و انجیل را بدست
اینها میدهند و حال آنکه خدا فرمود چیزهای مقدس را لمس ننمایند و بمکان مقدس داخل نشوند مگر اینکه گویند کلیسا و کنایس ما
مقدس نیستند و توریة و انجیل هم تقدس ندارند گوئیم هذا هو الحق و عین الانصاف **حکم ششم** آنکه در باب سیزدهم از سفر لاویان
باین نحو عیان و بیان گشته است (٤٧) و رختی که بلای برص داشته باشد خواه رخت پشمین خواه رخت پنبه (٤٨) خواه در تار و خواه
در پود چه از پشم و چه از پنبه و چه از چرم یا از هر چیزیکه از چرم ساخته شود (٤٩) اگر آن بلا مایل بسبزی یا بسرخی باشد در رخت یا
در چرم خواه در تار خواه در پود یا در هر ظرف چرمی این بلای برص است بکاهن نشان داده شود (٥٠) و کاهن آن بلا را ملاحظه
نماید و آن چیز را که بلا دارد هفت روز نگاه دارد (٥١) و آنچیز را که بلا دارد در روز هفتم ملاحظه کند اگر آن بلا در رخت پهن شده
باشد خواه در تار خواه در پود یا در چرم در هر کاریکه چرم برای آن استعمال میشود این برص مفسد است و آنچیز نجس میباشد (٥٢)
پس آن رخت را بسوزانند چه تار و چه پود خواه در پشم خواه در پنبه یا هر ظرف چرمی که بلا در آن باشد زیرا برص مفسد است باتش سوخته
شود (٥٣) اما چون کاهن آنرا ملاحظه کند اگر بلا در رخت خواه در تار خواه در پود یا در هر ظرف چرمی پهن نشده باشد (٥٤) پس کاهن
امر فرماید تا آنچه را که بلا دارد بشویند و آنرا هفت روز دیگر نگاه دارد (٥٥) و بعد از شستن آنچیزیکه بلا دارد کاهن ملاحظه نماید اگر
رنگ آن بلا تبدیل نشده هر چند بلا هم پهن نشده باشد این نجس است آنرا باتش بسوزانند این خوره است خواه فرسودگی آن در درون
باشد یا در بیرون (٥٦) و چون کاهن ملاحظه نماید اگر بلا بعد از شستن آن کم رنگ شده باشد پس آنرا از رخت یا از چرم خواه از تار
خواه از پود پاره کند (٥٧) اگر باز در آن رخت خواه در تار خواه در پود یا در ظرف چرمی ظاهر شود این برآمدن برص است آنچه را بلا دارد
باتش بسوزاند (٥٨) و آن رخت خواه تار خواه پود یا ظرف چرمی را اگر شسته و بلا از آن رفع شده باشد دوباره شسته شود و طاهر خواهد
بود (٥٩) اینست قانون بلای برص در رخت پشمین یا پنبه خواه در تار خواه در پود یا در هر ظرف چرمی برای حکم بطهارت یا نجاست آن
انتهی **مؤلف این کتاب گوید** این احکام موجب تعجب است عقلا رخت و یا ظرف چرمی بلای برص گرفتن یعنی چه و یا بلا در آنها پهن
شدن چه معنی دارد آیا میشود باین خیالات واهیه رخت و یا ظرف چرمی را سوزانیدن و یا پاره کردن آیا این تضییع مال نیست آیا تضییع مال
حرام نیست آیا میشود گفت این احکام از جانب خدای عادل مقدس میباشد کسی را ندیده و نشنیده ام از یهود و نصاری که این احکام
مراعات نماید و یا اینکه بگوید رخت من در صندوق و یا در خانه بلای برص گرفته است بلا در او پهن و یا کم و یا مایل بسبزی و یا سرخی
میشود اینها خیالات واهیه فاسده هستند **حکم هفتم** در خصوص تطهیر مبروص در باب چهاردهم از سفر لاویان باین نحو عیان و
بیان شده است (١) و خداوند موسی را خطاب کرده گفت (٢) اینست قانون مبروص در روز تطهیرش نزد کاهن آورده شود (٣) و کاهن
بیرون لشکرگاه برود و کاهن ملاحظه کند اگر بلای برص از مبروص رفع شده باشد (٤) کاهن بدهد که برای آنکسیکه باید تطهیر شود
دو گنجشک زنده طاهر و چوب ارز و قرمز و زوفا بگیرند (٥) و کاهن امر کند که یک گنجشک را در ظرف سفالین در بالای آب روان بکشند
(٦) و اما گنجشک زنده را با چوب ارز و قرمز و زوفا بگیرد و آنها را با گنجشک زنده بخون گنجشکی که بر آب روان کشته شده فرو برد (٧)
و بر کسیکه از برص باید تطهیر شود هفت مرتبه بپاشد و حکم بطهارتش بدهد و گنجشک زنده را بسوی صحرا رها کند (٨) و آنکسیکه باید
تطهیر شود رخت خود را بشوید و تمامی موی خود را بتراشد و با آب غسل کند و طاهر خواهد شد و بعد از آن بلشکرگاه داخل شود لیکن
تا هفت روز بیرون خیمه خود بماند (٩) و در روز هفتم تمامی موی خود را بتراشد از سر و ریش و ابروی خود یعنی تمامی موی خود را بتراشد
و رخت خود را بشوید و بدن خود را با آب غسل دهد پس طاهر خواهد بود (١٠) و در روز هشتم دو بره نر بی عیب و یک بره ماده یک
ساله بی عیب و سه عشر آرد نرم سرشته شده بروغن برای هدیه آردی و یک لج روغن بگیرد (١١) و آن کاهنی که او را تطهیر میکند

آن کسی را که باید تطهیر شود با این چیزها بحضور خداوند نزد در خیمهٔ اجتماع حاضر کند (۱۲) و کاهن یکی از برّه‌های نرینه را
گرفته آنرا با یک لج روغن برای قربانی جرم بگذراند و آنها را برای هدیهٔ جنبانیدنی بحضور خداوند بجنباند (۱۳) و برّه را در جائیکه
قربانی گناه و قربانی سوختنی را ذبح میکند در مکان مقدّس ذبح کند زیرا قربانی جرم مثل قربانی گناه از آن کاهن است این قدس اقداس است
(۱۴) و کاهن از خون قربانی جرم بگیرد و کاهن آنرا بر نرمهٔ گوش راست کسیکه باید تطهیر شود و بر شست دست راست و بر شست پای
راست وی بمالد (۱۵) و کاهن قدری از لج روغن گرفته آنرا در کف دست چپ خود بریزد (۱۶) و کاهن انگشت راست خود را بروغنی که در
کف چپ خود دارد فرو برده و هفت مرتبه روغن را بحضور خداوند بپاشد (۱۷) و کاهن از باقی روغنی که در کف وی است بر نرمهٔ گوش
راست و بر شست دست راست و بر شست پای راست آنکسیکه باید تطهیر شود بالای قربانی جرم بمالد (۱۸) و بقیهٔ روغن را که در کف
کاهن است بر سر آنکسیکه باید تطهیر شود بمالد و کاهن برای وی بحضور خداوند کفّاره خواهد نمود (۱۹) و کاهن قربانی گناه را بگذراند
و برای آنکسیکه باید تطهیر شود نجاست وی را کفّاره نماید و بعد از آن قربانی سوختنی را ذبح کند (۲۰) و کاهن قربانی سوختنی و هدیهٔ آردی را
بر مذبح بگذراند و برای وی کفّاره خواهد کرد و طاهر خواهد بود انتهی اینها احکام تطهیر غنی بودند و احکام تطهیر فقیر از همین باب
از آیهٔ (۲۱) تا (۳۲) نوشته شده است تحریر آنها را در اینجا لازم ندانستم اگر خواسته باشی رجوع کن و امّا احکامیکه گذشت بازیچه و
اسباب مضحکه و مسخره است هدیه را بحضور خداوند جنبانیدن و هفت مرتبه روغن را بحضور خداوند پاشیدن تمامی اینها بازیست اینستکه
از یهود و نصاری هیچکس مطلقا باینها عمل نمینماید و حق هم همین استکه نباید عمل نمایند زیرا که اگر شعبده و مقلّدی در معبر عام چنانچه
رسم است بدستور مرسوم بساط شعبده بازی خود را بگستراند و بازی تطهیر مبروص را در بیاورد اطفال و جهّال از برای این شعبده میخندند
و استهزاء و دستانرا شو میکنند شخص عاقل چگونه قبول میکند که این زخاریف از جانب خدای عادل مقدّس باشند **حکم هشتم**
در خصوص خانهٔ مبروص ایضا در باب چهاردهم از سفر لاویان باین نحو ذکر گردیده است (۳۳) و خداوند موسی و هرون را خطاب کرده
گفت (۳۴) چون بزمین کنعان که من آنرا بشما بملکیت میدهم داخل شوید و بلای برص را در خانهٔ از زمین ملک شما عارض گردانم (۳۵) آنگاه
صاحب خانه آمده کاهن را اطلاع داده بگوید که بنظر میآید که مثل بلا در خانه است (۳۶) و کاهن امر فرماید تا قبل از داخل شدن کاهن برای
دیدن بلا خانه را خالی کنند مبادا آنچه در خانه است نجس شود و بعد از آن کاهن برای دیدن خانه داخل شود (۳۷) و بلا را ملاحظه نماید
اگر بلا در دیوارهای خانه از خطهای مایل بسبزی یا سرخی باشد و از سطح دیوار گودتر نماید (۳۸) پس کاهن از خانه نزد در بیرون رود و خانه را
هفت روز ببندد (۳۹) و در روز هفتم کاهن باز بیاید و ملاحظه نماید اگر بلا در دیوارهای خانه پهن شده باشد (۴۰) آنگاه کاهن امر فرماید
تا سنگهائیکه بلا در آنهاست کنده آنها را بجای ناپاک بیرون شهر بیندازند (۴۱) و اندرون خانه را از هر طرف بتراشند و خاکی را که تراشیده
باشند بجای ناپاک بیرون شهر بریزند (۴۲) و سنگهای دیگر گرفته بجای آن سنگها بگذارند و خاک دیگر گرفته خانه را اندود کنند (۴۳) و
اگر بلا برگردد و بعد از کندن سنگها و تراشیدن و اندود کردن باز در خانه بروز کند (۴۴) پس کاهن بیاید و ملاحظه نماید اگر بلا در خانه
پهن شده باشد این برص مفسد در خانه است و آن نجس است (۴۵) پس خانه را خراب کند یا سنگهایش و چوبش و تمامی خاک خانه و بجای
ناپاک بیرون شهر بیندازند (۴۶) و هر که داخل خانه شود در تمام روزهائیکه بسته باشد تا شام نجس خواهد بود (۴۷) و هر که در خانه
بخوابد رخت خود را بشوید و هر که در خانه چیزی خورد رخت خود را بشوید (۴۸) و چون کاهن بیاید و ملاحظه نماید اگر بعد از اندود کردن
خانه بلا در خانه پهن نشده باشد پس کاهن حکم بطهارت خانه بدهد زیرا بلا رفع شده است (۴۹) و برای تطهیر خانه دو گنجشک و چوب
ارز و قرمز و زوفا بگیرد (۵۰) و یک گنجشک را در ظرف سفالین بر آب روان ذبح نماید (۵۱) و چوب ارز و زوفا و قرمز و گنجشک زنده را
گرفته آنها را بخون گنجشک ذبح شده و آب روان فرو برد و هفت مرتبه بر خانه بپاشد (۵۲) و خانه را بخون گنجشک و با آب روان و بگنجشک زنده و
بچوب ارز و زوفا و قرمز تطهیر نماید (۵۳) و گنجشک زنده را بیرون شهر بسوی صحرا رها کند و خانه را کفّاره نماید و طاهر خواهد بود (۵۴)
اینست قانون برای هر بلای برص و برای سعفه (۵۵) و برای برص رخت و خانه (۵۶) و برای آماس و قوبا و لکّهٔ براق (۵۷) و برای تعلیم

دادن که چه وقت نجس میباشد و چه وقت طاهر این قانون برص است انتهی پس کوئیم این احکام نیز مثل سایر که مانند اینها اینند از ثمرات
و نتایج اوهام میباشند تا میشود خانه را خراب کرد بمثل این اوهام که اوهن از بیت عنکبوتند تا عقلاء اروپا اعتقاد مینمایند که
رخت و سنگ و دیوارهای خانه مبتلا بمرض برص شوند و بدون ملاحظه خانه را خراب و رختها را بسوزانند تا میشود گفت این احکام
از جانب خدا میباشد عقل سلیم حاکم است و بطور قطع حکم مینماید که خدا از این احکام و امثال اینها ابداً خبر ندارد **حکم سیزدهم**
در باب پانزدهم از سفر لاویان باین نحو عیان و بیان گشته است (۱) و خداوند موسی و هرون را خطاب کرده گفت (۲) بنی اسرائیل را
خطاب کرده بگوئید مردیکه جریان از بدن خود دارد او بسبب جریانش نجس است (۳) و اینست نجاستش بسبب جریان او خواه جریان
از گوشتش روان باشد خواه جریانش از گوشتش بسته باشد این نجاست وست (۴) هر بستری که صاحب جریان بر او بخوابد نجس است
و هر چه بر ان بنشیند نجس است (۵) و هر که بستر او را لمس نماید رخت خود را بشوید و با ب غسل کند و تا شام نجس باشد (۶) و هر که بر
هر چه صاحب جریان بران نشسته بود رخت خود را بشوید و با ب غسل کند و تا شام نجس باشد (۷) و هر که بدن صاحب جریان را
لمس نماید رخت خود را بشوید و با ب غسل کند و تا شام نجس باشد (۸) و اگر صاحب جریان بر شخص طاهر اب دهن اندازد ان کس
خود را بشوید و با ب غسل کند و تا شام نجس باشد (۹) و هر زینی که صاحب جریان بران سوار شود نجس باشد (۱۰) و هر که چیزی را
که زیر او بوده باشد لمس نماید تا شام نجس باشد و هر که اینچیزها را بردارد رخت خود را بشوید و با ب غسل کند و تا شام نجس باشد
و هر کسیرا اگر صاحب جریان لمس نماید و دست خود را با ب نشسته باشد رخت خود را بشوید و با ب غسل کند و تا شام نجس باشد
و ظرف سفالین که صاحب جریان انرا لمس نماید شکسته شود و هر ظرف چوبین با ب شسته شود (۱۳) و چون صاحب جریان از جریان
خود طاهر شده باشد انگاه هفت روز برای تطهیر خود بشمارد و رخت خود را بشوید و بدن خود را با ب غسل دهد و طاهر باشد
(۱۴) و در روز هشتم دو فاخته و یا دو جوجه کبوتر بگیرد و بحضور خداوند بدر خیمه اجتماع امده انها را بکاهن بدهد (۱۵) و کاهن
انها را بگذراند یکی برای قربانی گناه و دیگری برای قربانی سوختنی و کاهن برای وی بحضور خداوند جریانش را کفاره خواهد کرد
انتهی **مؤلف این کتاب میگوید** احکام مسطوره از چند جهة محل تعجب و حیرتند اولاً همه این تشدیدات در باب قروح و
جروح و بواسیر و امثال ذلک معنی ندارد ثانیاً حکم بنجاست موضعی که جریان دارد صحیح و بقاعده است دیگر حکم بنجاست تمامی
بدن از برای چیست ثالثاً هر بستریکه صاحب جریان بران بخوابد خواه جریان بران سرایت کند خواه نکند چرا باید نجس باشد رابعاً اعجب
و اغرب از همه حکم ایه پنجم است از جهات شتی اولاً هر کسی بستر او را لمس نماید رخت خود را بشوید و حال انکه بمجرد لمس نجاست بتمامی
سرایت نمیکند یقیناً بر فرض محال هر گاه فرض شود که نجاست بتمامی رخت او سرایت کرده همان شستن رخت کافی و دیگر با ب غسل
کردن لازم ندارد بر فرض اینکه نجاست بتمامی بدن او نیز سرایت کرده شستن بدن و غسل کردن در حصول طهارت کافی است دیگر
بقای او در نجاست تا شام یعنی چه حکم ایه ششم نیز محل تعجب است حکم بنجاست اب دهن صاحب جریان از چه بابیست اولاً و ثانیاً شخص
طاهر چرا باید جمیع بدن خود را بشوید و اکتفا بشستن همان موضعی که اب دهن بران واقع گردیده است ننماید بر فرض محال یکقطره
اب دهن بهمه رخت و بدن او سرایت کرد پس از انکه رخت را شست و با ب غسل کرد بقای او در نجاست تا شام علت ندارد سادساً
ظروف سفالینی که صاحب جریان انها را لمس نموده است از برای چه شکسته شوند یا اب مطهر میباشد یا نه اگر مطهر است پس شستن
با ب در حصول طهارت کافیست و اگر مطهر نیست پس ظروف چوبین از شستن چرا پاک میشوند و اگر فرض شود که نجاست باعماق
اینها نفوذ کرده است و فرض نمائیم که اب باعماق انها نمیتواند برسد ظروف چوبین نیز باید شکسته و سوخته شوند و حال انکه اگر اب
مطهر است ظاهر و باطن انها را پاک مینماید چنانچه نجاست در اعماق انها سرایت میکند بعد از خشکانیدن و تاکردن اب نیز در اعماق
انها نفوذ مینماید سابعاً بعد از حصول طهارت از برای صاحب جریان هفت روز از برای تطهیر نشستن یعنی چه و بعد از هفت روز
قربانی چه معنی دارد خلاصه کلام هر کسی فی الجمله شعوری داشته باشد بالبداهه میداند که این احکام و سایر که مانند اینها اند بالقطع

در بیان اینکه نصاری انجس و اخبث ناس

والیقین از جانب خدای عادل مقدس نمیباشد پس وجود این احکام دلایل قاطعه است که این کتب مقدسه از جانب خدا
نمیباشند بلکه اینها از ثمرات و نتایج اوهام یهود و نصاری میباشند و اگر فرض شود که اینها از جانب خدا هستند چنانچه معتقد
اهل کتابست لازم میاید که اهل کتاب از یهود و نصاری انجس و اخبث ناس باشند چرا که مطلقا عمل باین احکام نمینمایند الحاصل
وجود این قبیل احکام در کتب مقدسه اسباب مضحکه است از برای مخالفین ملت یهود و نصاری **حکم دهم** ایضا در باب پانزدهم
از سفر لاویان باین نحو عیان و بیان گشته است (۱۶) و چون منی از کسی در آید تمامی بدن خود را باب غسل دهد و تا شام نجس باشد
(۱۷) و هر زنیکه مرد با او بخوابد و انزال کند با آب غسل کنند و تا شام نجس باشند و دیگر (۱۶) از باب (۲۲) از سفر لاویان باین
نحو مقرر گردیده است (۴) هر کسی از ذریه هرون که مبروص یا صاحب جریان باشد تا طاهر نشود از چیزهای مقدس نخورد و کسیکه
هر چیزیرا که از میت نجس شود لمس نماید و کسیکه منی از وی در آید و در باب (۲۳) از توریة مثنی باین نحو مقرر گردیده است (۱۰) و اگر
در میان شما کسی باشد که از احتلام شب نجس شود از اردو بیرون رود و داخل اردو نشود (۱۱) چون شب نزدیک شود با آب غسل
کند و چون آفتاب غروب کند داخل اردو شود انتهی پس کلمات مرقومه مصرحند در اینکه مقاربت زنان با انزال موجب وجوب غسل است
و همچنین خروج منی مطلقا خواه در خواب و خواه در بیداری و تا غسل نکند خوردن اشیاء مقدسه از برای او حرامست فعلیهذا خوردن
نان تقدیس از برای مسیحیین حرامست چرا که غسل نمیکنند نه از برای احتلام و نه از برای مقاربت با زنان پس نظر باین احکام مسیحیین
از رجال و نساء انجس و اخبث ناسند زیرا که گفتیم ابدا غسل نمینمایند و هر رختی و هر چیزیکه منی بر آن باشد باید شسته شود ابدا
نمیشویند **حکم یازدهم** ایضا در باب (۱۵) از سفر لاویان در باب احکام حیض و استحاضه باین نحو عیان و بیان گشته است
(۱۹) و اگر زنی جریان دارد و جریانیکه در بدنش است خون باشد هفت روز در حیض خود بماند و هر که او را لمس نماید تا شام نجس
باشد (۲۰) و بر هر چیزیکه در حیض خود بخوابد نجس باشد و بر هر چیزیکه بنشیند نجس باشد (۲۱) و هر که بستر او را لمس کند رخت
خود را بشوید و با آب غسل کند و تا شام نجس باشد (۲۲) و هر که چیزیرا که او بر آن نشسته بود لمس نماید رخت خود را بشوید و با آب غسل
کند و تا شام نجس باشد (۲۳) و اگر آن بر بستر باشد یا بر هر چیزیکه او بر آن نشسته بود چون آنچیز را لمس کند تا شام نجس باشد (۲۴)
و اگر مردی با او هم بستر شود و حیض او بروی باشد تا هفت روز نجس خواهد بود (۲۵) و زنیکه روزهای بسیار غیر از زمان حیض
خود جریان خون داشته باشد یا زیاده از زمان حیض خود جریان دارد تمامی روزهای جریان نجاستش مثل روزهای حیضش خواهد بود
و نجس است (۲۶) و هر بستریکه در روزهای جریان خود بر آن بخوابد مثل بستر حیضش برای وی خواهد بود و هر چیزیکه بر آن بنشیند
مثل نجاست حیضش نجس خواهد بود (۲۷) و هر که این چیزها را لمس نماید نجس میباشد پس رخت خود را بشوید و با آب غسل کند و تا
شام نجس باشد (۲۸) و اگر از جریان خود طاهر شده باشد هفت روز برای خود بشمارد و بعد از آن طاهر خواهد بود (۲۹) و در
روز هشتم دو فاخته یا دو جوجه کبوتر بگیرد و آنها را نزد کاهن بدر خیمه اجتماع بیاورد (۳۰) و کاهن یکیرا برای قربانی گناه و دیگریرا
برای قربانی سوختنی بگذراند و کاهن برای وی نجاست جریانش را بحضور خداوند کفاره کند (۳۱) پس بنی اسرائیل را از نجاسات ایشان
جدا خواهید کرد مبادا مسکن مرا که در میان ایشانست نجس سازند و در نجاست خود بمیرند (۳۲) اینست قانون کسیکه جریان دارد
و کسیکه منی از وی در آید و از آن نجس شده باشد (۳۳) و حایض در حیضش و هر که جریان دارد خواه مرد خواه زن و مردیکه با زن نجس
هم بستر شود انتهی پس این احکام نیز مانند احکام سابق محل نظر و تاملند چرا که ظاهر و روشن است که بمجرد لمس چیزیکه حایض بر او
نشسته باشد نجاست در تمامی بدن و رخوت لامس سرایت نمینماید بلکه مطلقا سرایت نمیکند و اگر سرایت توهم شود شستن همان
عضو فقط کافی است و اگر فرض محال شود که بمجرد لمس جمیع رخوت و بدن لامس نجس میشوند بعد از شستن جامه و غسل بدن بقای
او در نجاست تا شام وجهی ندارد عجب اینکه اگر مرد جماع کند و یا محتلم شود شستن تمامی جامه ها بر او واجب نیست بلکه شستن همان
موضعی که منی بر آن واقع میشود کافیست و در اینموضع بمجرد لمس چیزهائیکه حایض بر آنها نشسته است شستن جمیع رختهای لامس

و هر بستری که بر آن بخوابد نجس خواهد بود

واجزاء

واجبست واعجب اینکه اگر یکقطره خون حیض بمرد برسد مانند خود حایض تا هفت روز نجس است بلکه از خود حایض هم بد
تراست چرا که ممکن است این یک قطره خون دراخر حیض بمرد رسیده باشد پس از برای حایض طهارت حاصل واین در نجاست خود
با قیست ومن متحیرم نمیدانم درصورتیکه اب طاهر لنفسه ومطهر لغیره باشد چرا در روز اول بشستن انموضع طهارت حاصل نشد
عجیبتر از همه حکم مستحاضه است چرا که ممکنست سالهای دراز استحاضه طول بکشد ودراینمدت خودش در نجاست وملاقی او نیز
نجس خواهد بود واز انجیل نیز مفهوم میشود که در عهد جناب عیسی زنی بود دوازده سال مبتلا بمرض استحاضه بود وجناب عیسی
اورا شفا داد چنانچه در ایه (۲۰) از باب (۹) از انجیل متی وایه (۲۵) از باب پنجم از انجیل مرقس وایه (۴۳) از باب هشتم از انجیل لوقا
مرقوم گردیده است پس نظر باین احکام جماعت نصاری از صغیر وکبیر وذکور واناث کلهم اجمعین بدون استثناء احدی انجس واخبث
ناسند چرا که مطلقا این احکام را مراعات نمینمایند بلکه در ایام حیض واستحاضه با زنها مقاربت مینمایند پس واجب القتل نیز میباشند
زمرد وزن کلهم اجمعین بحکم ایه (۱۸) از باب بیستم از سفر لاویان وایه باین نحو است (۱۸) وکسیکه با زن حایض بخوابد وعورت اورا
کشف نماید او چشمه اورا کشف کرده است واو چشمه خون خود را کشف نموده است هر دو ایشان از میان قوم خود منقطع خواهند
شد (یعنی هر دو مقتول خواهند گردید) پس ثابت ومحقق گردید که بحکم این توریه جماعت نصاری هم نجس وهم واجب القتلند
وخون ایشان از مرد وزن بحکم شرع خود شان هدر است بلکه بقای ایشان در روی زمین معصیت است چرا که تعطیل در
اجرای حدود واحکام الله جایز نیست وکسیکه قتل او بحکم شرع واجب شد فورا باید کشته بشود عجیبتر اینکه با لتصریح میتویسند
که احکام توریه منسوخ نگردیده ونخواهد گشت **حکم دوازدهم** در باب (۱۶) از سفر لاویان باین نحو مرقوم گردیده است
(۷) ودو بز را بگیرد وانها را بحضور خداوند بدر خیمه اجتماع حاضر سازد (۸) وهرون براین دو بز قرعه اندازد یك قرعه
برای خداوند ویکقرعه برای عزازیل (یعنی شیطان) (۹) وهرون بزی را که قرعه برای خداوند بران برامد نزدیك بیاورد
وبجهة قربانی گناه بگذراند (۱۰) وبزی که قرعه برای عزازیل بران برامده بحضور خداوند زنده حاضر شود وبران کفاره نماید تا
انرا برای عزازیل بصحرا بفرستند (۲۱) وهرون دو دست خود را بر سر بز زنده بنهد وهمه خطا یای بنی اسرائیل وهمه تقصیرهای
ایشانرا با همه گناهان ایشان اعتراف نماید وانها را بر سر بز بگذارد وانرا بدست شخصی حاضر بصحرا بفرستد (۲۶) وانکه بز را
برای عزازیل رها کرد رخت خود را بشوید وبدن خود را باب غسل دهد وبعد از ان بلشکرگاه داخل شود انتهی وایحکم هم
بسیار عجیب است اولا قربانی عزازیل یعنی چه وثانیا زنده بصحرا رها کردن چه معنی دارد وثالثا گناهان بنی اسرائیل بر
بز بگذارد معقول نیست چرا که گناه بچیز محسوسی نیست واگر مقصود ازین گذاردن گذاردن معنوی باشد هم معقول نیست
وبدون شك وشبهه این قربانی از برای غیر خداست ومشرکین هند قوچها را با سماء خدایان خود در بازارها میدهند به دزدها
تنبیه بعضی از مترجمین فارسیه نیز قربانی عزازیل را بر بز طلیقه ترجمه نموده اند ولفظ عزازیل را انداخته اند از انجمله مترجم
فارسیه مطبوعه ۱۸۵۶ و۱۸۷۸ علاوه بر اینکه خیانت وتدلیس است تحریف در کلام الهی نیز هست خدا هدایتشان بفرماید
باین تحریف ونقص جزئی مقصود کلی را نفوت نموده اند لیکن ما در اینجزئی تحریف از ایشان شکایت نداریم وانچه ما نوشتیم
موافق است با ترجمه فارسیه مطبوعه ۱۸۹۵ **حکم سیزدهم** در باب (۱۷) از سفر لاویان باین نحو مسطور گشته است (۳)
هر شخصی از خاندان اسرائیل که گاو ویا گوسفند یا بز در لشکرگاه ذبح نماید یا اینکه بیرون لشکرگاه ذبح نماید (۴) وانرا بدر خیمه
اجتماع نیاورد تا قربانی برای خداوند پیش مسکن خداوند بگذراند بران شخص خون محسوب خواهد شد وخون ریخته است وان
شخص از قوم خود منقطع خواهد شد (۵) تا اینکه بنی اسرائیل ذبایح خود را که در صحرا ذبح میکنند بیاورند یعنی برای خداوند
بدر خیمه اجتماع نزد کاهن انها را بیاورند بجهة ذبایح سلامتی بجهة خداوند ذبح نمایند (۶) وکاهن خون را بر مذبح خداوند نزد
در خیمه اجتماع بپاشد وپیه را بسوزاند تا عطر خوشبو برای خداوند شود (۷) وبعد ازین ذبایح خود را برای دیوها که در عقب

انها را میکنند دیگر ذبح نمایند این برای ایشان در پشتهای ایشان فریضهٔ دائمی خواهد بود انتهی این حکم نیز محل تعجب و تامل است
وبنا بر این حکم نیز اهل کتاب واجب القتلند چرا که مطلقا این حکم را نیز مانند احکام سابقه مراعات نمینمایند و حال آنکه این حکم از احکام
مؤبد است نیز برای ایشان و عطر سیر نیز بسیار کثیف و بد بو است خدای بنی اسرائیل چه لذتی خواهد برد از عطر سیر معلوم میشود
که خدای بنی اسرائیل خیلی بد سلیقه است بطوریکه از عطر سیر خوشش میاید بخلاصه کلام اهل کتاب از یهود و نصاری الان در هر جا
غالبا ذبح مینمایند و خونی محسوبند **حکم چهاردهم** در باب (۱۹) از باب نوزدهم باین نحو عیان و بیان گشته است (۱۹) فرایض
مرا نگاه دارید بهیمهٔ خود را بغیر جنس آن بجماع وا مدار و مزرعهٔ خود را بدو قسم تخم مکار و رخت از دو قسم بافته شده در بر خود مکن
انتهی اما کسی یافت میشود در میان جماعت یهود و نصاری که این احکام را مراعات نماید و رخت از دو قسم بافته شده در بر خود
نکند پس جماعت یهود و نصاری بحکم کتابهای خود کلهم فاسق و فاجرند **حکم پانزدهم** ایضا در باب (۱۹) از سفر مسطور باین
نحو مذکور گشته است (۲۳) و چون بآن زمین داخل شدید و هر قسم درخت را برای خوراک بنشانید پس میوهٔ آنرا مثل نامختونی آن بشمارید
سه سال برای شما نامختون باشد خورده نشود (۲۴) و در سال چهارم همهٔ میوهٔ آن برای تمجید خداوند مقدس خواهد بود (۲۵)
و در سال پنجم میوهٔ آنرا بخورید تا محصول خود را برای شما زیاده کند من یهوه خدای شما هستم **مؤلف** این کتاب گوید این حکم نیز از احکام
عجیبه است مختونی و نامختونی درخت یعنی چه بعضی از درختهای میوه هستند که در سال اول میوه میدهند مانند آلو بالو و در تا چهار
سال خورده نشوند تضییع مال است بسکه جماعت یهود و نصاری ملتفت مسئله گردیده اند در سال اول یا دوم هر وقت درخت میوه
داد میخورند بخلاف حکم خدا **حکم شانزدهم** در باب (۲۵) از سفر مذکور باین نحو مزبور شده (۳) شش سال مزرعهٔ خود را بکار
و شش سال تاکستان خود را پازش بکن و محصولش را جمع کن (۴) و در سال هفتم سبت آرامی برای زمین باشد یعنی سبت برای خداوند
مزرعهٔ خود را مکار و تاکستان خود را پازش منمای (۵) آنچه از مزرعهٔ تو خود رو باشد درو مکن و انگورهای مو پازش نکردهٔ خود را
مچین سال آرامی برای زمین باشد (۶) و سبت زمین خوراک بجهة شما خواهد بود برای تو و غلامت و کنیزت و مزدورت و غریبی
که نزد تو ماوی گزیند (۷) و برای بهایمت و برای جانورانیکه در زمین تو باشند همه محصولش خوراک خواهد بود انتهی این حکم
عظیم الشان هم در میان یهود و هم در میان نصاری متروک است **حکم هفدهم** در باب و سفر مسطور باین نحو مذکور گشته است
(۸) و برای خود هفت سبت سالها بشمار یعنی هفت در هفت سال و مدت هفت سبت سالها برای تو چهل و نه سال خواهد بود (۹)
و در روز دهم از ماه هفتم در روز کفاره کرنای بلند آواز بگردان در تمامی زمین خود کرنا را بگردان (۱۰) سال پنجاهم را تقدیس نمائید
و در زمین برای جمیع ساکنانش آزادی را اعلان کنید این برای شما یوبیل خواهد بود و هر کس از شما بملک خود برگردد و هر کس از شما
بقبیلهٔ خود برگردد (۱۱) این سال پنجاهم برای شما یوبیل خواهد بود زراعت مکنید و حاصل خود روی آنرا مچینید و انگورهای مو
پازش نکردهٔ آنرا مچینید (۱۲) چونکه یوبیل است برای شما مقدس خواهد بود محصول آنرا در مزرعه بخورید (۱۳) در این سال یوبیل
هر کسی از شما بملک خود برگردد (۱۴) و اگر چیزی بهمسایهٔ خود بفروشی یا چیزی از دست همسایهات بخری یکدیگر را مغبون مسازید
(۲۰) و اگر گوئید در سال هفتم چه بخوریم زیرا اینک نمیکاریم و حاصل خود را جمع نمیکنیم (۲۱) پس در سال ششم برکت خود را بشما خواهم
فرمود و محصول سه ساله خواهد داد (۲۲) و در سال هشتم بکارید و از محصول کهنه تا سال نهم بخورید تا حاصل آن برسد کهنه را
بخورید (۲۳) و زمین بفروش ابدی نرود زیرا زمین از آن منست و شما نزد من غریب و مهمان هستید (۲۴) و در تمامی زمین ملک خود
برای زمین فکاک بدهید وایهٔ (۲۳) و (۲۴) موافق ترجمهٔ فارسیه مطبوعه ۱۸۵۶ باین نحو ترجمه شده اند (۲۳) اما زمین ابدا فروخته
نشود زیرا که زمین از آن منست چونکه شما پیش من غریبان و میهمانانید (۲۴) و در تمامی زمین میراث خودتان فدیهٔ زمین را بدهید
(۲۵) اگر برادرت فقیر شده بعضی از ملک خود را بفروشد آنگاه ولی او که خویش نزدیک او باشد بیاید و آنچه را که برادرش
فروخته انفکاک نماید (۲۶) و اگر کسی ولی ندارد و بر خوردار شده قدر فکاک آنرا پیدا نماید (۲۷) آنگاه سالهای فروش آنرا

بشمارد وانچه را که زیاده است بان کسیکه فروخته بود رد نماید و او بملک خود برگردد (٢٨) واگر نتواند برای خود پس بگیرد آنگاه آنچه فروخته است بدست خریداران تا سال یوبیل بماند و در یوبیل رها خواهد شد و او بملک خود خواهد برگشت (٢٩) واگر کسی خانهٔ سکونتی در شهر حصاردار بفروشد تا یکسال تمام بعد از فروختنش حق انفکاک آنرا خواهد داشت مدت انفکاک آن یکسال خواهد بود (٣٠) واگر در مدت یکسال تمام آنرا انفکاک ننمایند پس آن خانه که در شهر حصاردار است برای خریداران نسلاً بعد نسل برقرار باشد در یوبیل رها نشود (٣١) لیکن خانه های دهات که حصار گرد خود ندارد با مزرعه های آن زمین شمرده شود برای آنها حق انفکاک هست و در یوبیل رها خواهد شد (٣٢) واما شهرهای لاویان خانه های شهرهای ملک ایشان حق انفکاک آنها همیشه برای لاویانست (٣٣) واگر کسی از لاویان بخرد پس آنچه فروخته شده است از خانه ها از شهر ملک او در یوبیل رها خواهد شد زیرا خانه های شهرهای لاویان در میان بنی اسرائیل ملک ایشانست (٣٤) ومزرعه های حوالی شهرهای ایشان فروخته نشود زیرا که این برای ایشان ملک ابدیست انتهی **مؤلف کتاب گوید** مفهوم از حکم شانزدهم و هفدهم چند امر است **اوّل** آنکه سال هفتم از برای اهل کتاب سبت است زراعت و پازش از برای ایشان حرامست **دوّم** آنکه محصولات خود رو را نباید درو کنند که حرامست و همچنین انگورهای مو پازش نکرده را نباید بچینند بلکه همانطور در صحرا باید بمانند خوراک حیوانات و سباع صحرا بشوند **سیم** آنکه سال پنجاهم از برای اهل کتاب یوبیل است مانند سال هفتم زراعت نمودن وغیره در این سال حرام است **چهارم** آنکه اهل کتاب اختیار ندارند که زمین واملاک خود را به بیع و شرای ابدی خرید و فروش نمایند **پنجم** آنکه اگر کسی از ایشان از راه اضطرار بعضی املاک خود را فروخت بر ولی او واجبست که بیع را فسخ نماید واگر ولی ندارد خود تا بیع باید حتی المقدور سعی نماید در انفکاک زمین خود **ششم** آنکه اگر شخص ولی ندارد و خودش هم قادر بر انفکاک نشد در سال پنجاهم که یوبیل است ملک بصاحب خود بر میگردد بحکم الله وتمامی معاملات ملکی جماعت یهود و نصاری در سال پنجاهم بهم میخورد وملک هر کسی بخودش بر میگردد **هفتم** آنکه اگر کسی از جماعت یهود و نصاری خانهٔ سکونتی از خودش در شهر حصاردار داشته باشد و بفروشد تا یکسال بحکم خدا اختیار فسخ دارد واگر فسخ ننمود در یوبیل بر نمیگردد واما خانه های دهاتی که اطرافش حصار ندارد با مزرعهٔ آنها دائماً اختیار فسخ از برای بایع ثابتست و در سال یوبیل مجاناً بلاعوض بصاحبش بر میگردد **هشتم** آنکه اگر کسی از سبط لاویان خرید نماید در سال یوبیل خانهٔ شهری و دهی بصاحبش بر میگردد و این از خصایص لاویانست و همچنین مزرعه های حوالی شهرهای ایشان نباید فروخته شوند این نیز از خصایص ایشانست پس گوئیم اگر این احکام حکم الله اند چنانچه معتقد جماعت یهود و نصاری است پس تمامی تصرفات ایشان در املاک خودشان بغیر نحو مسطور غصبی و حرامست کسیرا ندیده ایم و نشنیده ایم از یهود و نصاری که عمل باین احکام نماید و ملک را در یوبیل بصاحبش رد نماید پس ثابت و محقق گردید که اهل کتاب از یهود و نصاری ابداً تدین ندارند و عمل باحکام خدا نمینمایند بعجز اینکه این احکام را ابدی میدانند وبالصراحه میگویند غیر منسوخ اند حتی در سال هفتم و پنجاهم ترک زراعت نیز نمینمایند و حال آنکه بر ایشان واجبست که در سال هشتم حاصل کهنه بخورند **حکم هجدهم** حکم صیصیت است در باب (١٥) از سفر اعداد در باب این حکم عظیم الشان ورفیع المنزله باین نحو عیان و بیان گشته است (٣٧) وخداوند موسی را خطاب کرده گفت (٣٨) بنی اسرائیل را خطاب کرده بایشان بگو که برای خود بر گوشه های رخت خویش در قرنها بخود صیصیت بسازند و رشتهٔ لاجوردی بر هر گوشهٔ صیصیت بگذارند (٣٩) و بجهت شما صیصیت خواهد بود تا بر آن بنگرید و تمامی اوامر خداوند را بیاد آورده بجا آورید و در پی دلها و چشمان خود که شما در پی آنها زنا میکنید منحرف نشوید وکلمات مرقومه در ترجمهٔ فارسیهٔ مطبوعهٔ لندن ١٨٥٦ باین نحو نوشته شده اند (٣٧) وخداوند موسی را خطاب کرده گفت (٣٨) که با بنی اسرائیل متکلم شده بایشان بگو که جهة خود بر کنارهای جامه ریشه ها در قرنها بخود بسازند و بر ریشهٔ کناره فتیلهٔ لاجوردی نصب نمایند (٣٩) و از برای شما ریشه باشد تا آنکه بر آن نگریسته تمامی اوامر خداوند را بیاد آورده بجا آورید و در پی دلخواه و چشمان خودتان که در عقب آنها زناکاری

میکنید تفحص نمائید انتهی پس کوییم این حکم از احکام عظیمه و مؤیّده میباشد و از برای سایر احکامست پس رأس و رئیس جمیع
احکام است و از جملهٔ محسوساتست که اثری از این حکم در میان یهود و نصاری پیدا نمیشود پس معلوم و محقق کردید که دین ایشان
مطلقاً در میان اهل کتاب نیست **حکم نوزدهم** در باب (۱۹) از سفر اعداد باین نحو مسطور کردیده (۱) و خداوند موسی
و هرون را خطاب کرده کفت (۲) اینست فریضهٔ شرعی که خداوند امر فرموده کفت بنی اسرائیل بکو که کاو سرخ پاك
که در آن عیب نباشد و یوغ بر کردنش نیامده باشد نزد تو بیاورند (۳) و آنرا بالعازار کاهن بدهید و آنرا بیرون از لشکرکاه
برده پیش روی وی کشته شود (۴) و العازار کاهن بانکشت خود از خون آن بکیرد و بسوی پیشکاه خیمهٔ اجتماع آن خون را هفت
مرتبه بپاشد (۵) و کاو در نظر او سوخته شود پوست و کوشت و خون با سرکین آن سوخته شود (۶) و کاهن چوب سرو و زوفا و قرمز
کرفته آنها را در میان آتش کاو بیندازد (۷) پس کاهن رخت خود را بشوید و بدن خود را با آب غسل دهد و بعد از آن در لشکرکاه داخل
شود و کاهن تا شام نجس باشد (۸) و کسیکه آنرا سوزانید رخت خود را با آب بشوید و بدن خود را با آب غسل دهد و تا شام نجس باشد
(۹) و شخص طاهر خاکستر کاو را جمع کرده بیرون از لشکرکاه در جای پاك بکذارد و آن بجهت جماعت بنی اسرائیل برای آب تنزیه
نکاه داشته شود آن قربانی کناه است (۱۰) و کسیکه خاکستر کاو را جمع کند رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد این برای بنی
اسرائیل و غریبی که در میان ایشان ساکن باشد فریضهٔ ابدی خواهد بود **مسوّد این اوراق** غفر الله له کوید مفهوم از
کلمات مرقومه چند حکم است **اوّل** آنکه این کاو مخصوص را باید بالعازار کاهن بدهند و آنرا بیرون از لشکرکاه برده پیش روی وی
کشته شود **دوّم** آنکه کاهن بانکشت خود از خون آن بکیرد و هفت مرتبه بسوی خیمه بپاشد **سیّم** آنکه این کاو را با پوست و کوشت و
خون و فضلات آن در مدّ نظر کاهن سوخته شود **چهارم** آنکه کاهن چوب سرو و زوفا و قرمز کرفته در میان آتش کاو بیندازد **پنجم**
آنکه کاهن بدون سرایت نجاست بسبب این فعل نجس میشود پس باید رخت خود را بشوید و بدن خود را با آب غسل بدهد باز تا شام
نجس است و در شام بدون سبب و جهت خود بخود پاك میشود بلی کسیکه بی‌سبب و بیجهت نجس بشود باید بی سبب و بی جهت هم پاك بشود پس
شستن جامه و غسل کار لغو بوده است یا ممکنست که خداوند عالم امر بکار لغو فرماید **ششم** آنکه کسیکه آن کاو را میسوزاند بلا
سبب و جهت نجس میشود رخت خود را باید بشوید و بدن خود را با آب غسل دهد با همه اینها تا شام در نجاست خود باقیست این حکم هم
مانند احکام سابق محلّ تعجّب است **هفتم** آنکه شخص طاهر باید آن خاکستر را جمع کند و بیرون از لشکرکاه در جای پاك بکذارد
برای آب تنزیه نکاه داشته شود و این خاکستر را در موقع با آب مخلوط نموده بر سر خود بریزند **هشتم** آنکه جمع کنندهٔ خاکستر بی
سبب بیجهت نجس میشود باید رخت خود را بشوید مع هذا تا شام نجس است حال کوییم اکر این خاکستر پاك بود جمع کنندهٔ او چرا نجس
شد و اکر نجس است کما هو الحقّ چرا که از جملهٔ اجزای او خون بوده مکر اینکه کویند استحاله از جملهٔ مطهّراتست پس چکونه چیز نجس
موجب زوال نجاست دیکر میکردد پس این احکام موجب چیزی نشد و فعلاً اثری از اینها در میان اهل کتاب یافت نمیشود و حال آنکه
بحکم آیهٔ دهم که منقول کردید از فرایض مؤبّده است **حکم بیستم** ایضاً در همین باب باین نحو مرقوم کردیده است (۱۱) هرکه
میتهٔ هر آدمی را لمس نماید هفت روز نجس باشد (۱۲) و آن شخص در روز سیّم خویشتن را با آن پاك کند (یعنی با آب و خاکستر تنزیه)
و در روز هفتم طاهر باشد و اکر خویشتن را در روز سیّم پاك نکرده باشد در روز هفتم طاهر نخواهد بود (۱۳) و هرکه میتهٔ هر آدمی را
که مرده باشد لمس نموده و خود را با آن (یعنی با خاکستر و آب تنزیه) پاك نکرده باشد او مسکن خداوند را ملوّث کرده است و آن شخص
از اسرائیل منقطع شود چونکه آب تنزیه بر او پاشیده نشده است نجس خواهد بود و نجاستش بروی باقی است انتهی این احکام نیز مانند
احکام سابقه محلّ تعجّب و نظر میباشند اوّلاً حصول نجاست تا روز هفتم بمجرّد مسّ میّت چرا ثانیاً تاخیر غسل تا روز سیّم یعنی چرا ثالثاً
حصول طهارت چهار روز بعد از غسل از برای چه رابعاً اکر در روز سیّم غسل نکرد یا از جهت عصیان یا از جهت عذرهای دیکر
اکر در اوقات دیکر غسل نماید چرا در روز هفتم طاهر نمیشود تو می بینی که آیهٔ سیزدهم صریحست در اینکه کسیکه آب و خاکستر تنزیه را

درغسل مس میت باستعمال نماید واجب القتل و در نجاست خود باقیست تا ابد و مکان خداوند را ملوث مینماید فعلیهذا
جماعت یهود و نصاری هر دو واجب القتل و نجسند چرا که این احکام را ساداً درمیان ایشان متروک کنند و بیع و کنایس ایشان نیز
نجس میباشند زیرا که مکان خداوند در آن زمان اینها میباشند علی قولهم اینها را هم ملوث کرده اند بجهة ترک عمل باحکام مسطوره
حکم بیست و یکم در باب جز بود باین نحو مسطور گردیده (۱۴) اینست قانون برای کسیکه در خیمه بمیرد هر که داخل آن خیمه شود
و هر که در آن خیمه باشد هفت روز نجس خواهد بود و هر ظرف گشاده که سرپوش بر آن بسته نباشد نجس خواهد بود و این احکام نیز
مانند احکام سابقه محل حیرت و تعجب اند اولاً حصول نجاست از برای کسانیکه وارد خیمه میشوند و همچنین کسانیکه در خیمه بوده اند ثانیاً
و اگر هوای خیمه نجس شده است ظروف سربسته ظاهر شان چرا نجس نشود و همچنین حصول طهارت در روز هفتم نیز غرابت دارد **حکم
بیست و دوم** ایضاً در باب جز بود باین نحو مسطور گردیده است (۱۶) و هر که در بیابان کشته شمشیر یا میته یا استخوان آدمی یا قبر را
لمس نماید هفت روز نجس باشد این احکام از همه احکام سابقه اعجب و اغرب است لمس قبر تا هفت روز نجس باشد بسیار عجیب است
لعل کسی خانه اش در پهلوی قبرستان باشد و استطاعت کفش هم نداشته باشد با پای برهنه در بالای قبرها باید راه برود پس این بیچاره
باید دائم در نجاست و شدت و مشقت باشد **حکم بیست و سیم** در همین باب باین نحو نوشته شده است (۱۷) و
برای شخص نجس از خاکستر آتش آن قربانی گناه بگیرند و آب روان بر آن در ظرفی بریزند (۱۸) و شخص طاهر زوفا گرفته در آن آب
فرو برده و بر خیمه و همه اسباب و کسانیکه در آن بودند و بر شخصی که استخوان یا مقتول یا میته یا قبر را لمس کرده باشد بپاشد (۱۹)
و آن شخص طاهر آب را بر آن شخص نجس در روز سیم و در روز هفتم بپاشد و در روز هفتم خویشتن را تطهیر کرده رخت خود را بشوید
و با آب غسل کند و در شام طاهر خواهد بود (۲۰) و اما کسیکه نجس شده خویشتن را تطهیر نکند آن کس از میان جماعت منقطع
شود چونکه مقدس خداوند را ملوث نموده و آب تنزیه بر او پاشیده نشده است و نجس است (۲۱) و برای ایشان فریضه
ابدی خواهد بود و کسیکه آب تنزیه را بپاشد رخت خود را بشوید و کسیکه آب تنزیه را لمس کند تا شام نجس باشد (۲۲) و هر چیزی
که شخص نجس لمس نماید نجس خواهد بود و هر کسیکه آنرا لمس نماید تا شام نجس خواهد بود و از کلمات مرقومه احکام عجیبه کثیره
مستفاد میشود از انجمله کسیکه نجس شده خویشتن را تطهیر نکند آن شخص از میان جماعت منقطع شود چونکه مقدس خداوند را
ملوث نموده و آب تنزیه بر او پاشیده نشده است و نجس است فعلیهذا اهل کتاب از یهود و نصاری هر دو واجب القتل و نجس
نجاست ابدیند چرا که این فریضه مؤبده ابداً درمیان ایشان نیست دوم آنکه این فریضه از فرائض مؤبده و مخلده میباشد سیم
آنکه شخص طاهر یکه آب تنزیه بر نجس میپاشد باید رختهای خود را بشوید چهارم آنکه کسیکه آب تنزیه را لمس نماید تا شام نجس باشد
حال استفسار مینمائیم آب تنزیه پاکست یا نجس اگر پاکست چرا لامس او تا شام نجس است و اگر نجس است چگونه نجس دیگر را پاک
آیا چیز نجس نجس دیگر را پاک میکند **حکم بیست و چهارم** مرقوم در باب (۴) از کتاب حزقیال نبی علیه السلام در خطاب خدا بحزقیال
باین نحو عیان و بیان گشته است (۱) و تو نیز ای پسر انسان آجری بگیر و آنرا پیش روی خود بگذار و شهر اورشلیم را بر آن نقش نما (۲)
و آنرا محاصره کن و در برابرش برجها ساخته سنگرها در مقابلش برپا نما و باطرافش اردو زده منجنیقها بهر سوی آن برپا کن (۳)
و تابۀ آهنین برای خود گرفته آنرا در میان خود و شهر دیوارهای آهنین بگذار و روی خود را بر آن بدار و محاصره خواهد شد و
تو آنرا محاصره کن تا آیتی بجهة خاندان اسرائیل بشود (۴) پس تو بر پهلوی چپ خود بخواب و گناه خاندان اسرائیل را بر آن بگذار
موافق شماره روزهائیکه بر آن بخوابی گناه ایشانرا متحمل خواهی شد (۵) و من سالهای گناه ایشانرا مطابق شماره روزها یعنی سیصد
و نود روز بر تو نهادم پس متحمل گناه خاندان اسرائیل خواهی شد (۶) و چون آنها را بانجام رسانیده باشی باز بپهلوی راست خود
بخواب و چهل روز متحمل گناه خاندان یهودا خواهی شد هر روز را بجهة سالی برای تو قرار داده ام (۷) و بازوی خود را برهنه کرده
رو بمحاصره اورشلیم بدار و بضد آن نبوت کن (۸) و اینک بندها بر تو مینهم و تا روزهای محاصره‌ات را بانجام نرسانیده باشی از

پهلو بپهلوی دیگرت نخواهی غلطید (۹) پس گندم و جو و باقلا و عدس و ارزن و جلبان برای خود گرفته آنها را در یك ظرف
بریز و خوراکی از آنها برای خود بپز و تمامی روزهائیکه بپهلوی خود میخوابی یعنی سیصد و نود روز آنرا خواهی خورد (۱۰) و غذائیکه
میخوری بوزن خواهد بود یعنی بیست مثقال برای هر روز وقت بوقت آنرا خواهی خورد (۱۱) و آبرا به پیمایش یعنی سدس یك هین
خواهی نوشید (۱۲) و قرصهای نان جو که میخوری آنهارا با سرگین انسان در نظر ایشان خواهی پخت (۱۳) و خداوند فرمود همچنین
منوال بنی اسرائیل نان نجس درمیان امتهائیکه من ایشانرا بمیان آنها پراکنده میسازم خواهند خورد (۱۴) پس گفتم آه ای خداوند
یهوه اینك جان من نجس نشده و از طفولیت خود تا بحال میته و یا دریده شده را نخورده ام و خوراك نجس بدهانم نرفته است (۱۵) آنگاه
بمن گفت بدانکه سرگین گاو را بعوض سرگین انسان بتو داده ام پس نان خود را بران خواهی پخت انتهی **مؤلف کتاب** غفر الله گوید
از کلمات مرقومه چند چیز مستفاد و معلوم میشود **اول** آنکه حزقیال نبی باید آجری بگیرد و نقش اورشلیم را بران بکشد **دوم**
آنکه باید اورشلیم را محاصره کند برجها و سنگرها در مقابل آن برپا نماید و باطراف اش اردو زده منجنیقها بهر سوی آن برپا کند **سیم**
آنکه بر پهلوی چپ خود بخوابد و گناه خاندان اسرائیل را بران بگذارد یعنی سیصد و نود روز باید بر پهلوی چپ بخوابد بجهت تحمل گناه
خاندان اسرائیل و چهل روز بر پهلوی راست بخوابد بجهت تحمل گناه خاندان یهودا **چهارم** آنکه در ایام محاصره باید از پهلو بپهلوی
دیگر نغلطد و در این ایام باید زیر خود را پلیدی کند پس در این صورت غرق نجاست خواهد بود چرا که ماذون نیست از پهلو بپهلوی
دیگر بغلطد تا چه برسد باینکه از جای برخیزد و برود تطهیر نماید **پنجم** آنکه آب و خوراك او باید باندازه که معین شد باشد
و این ریاضت بسیار شبیه بریاضت مشرکین و جوکیهای هندوستان ایشانهم ازین قبیل ریاضات خیلی دارند **ششم** آنکه اولا
مأمور گردید که غذای خود را با فضله انسانی ممزوج نموده بپزد و بخورد پیغمبر بیچاره آه و زاری نمود خدا این حکم را نسخ فرمود و ثانی الحال
نبی مأمور گردید که غذای خود را با فضله حیوان مخلوط نموده بپزد و بخورد نبی هم اطاعت نمود ایها العاقل کننده این کتاب از همچنین
انصاف بده آیا میشود گفت که این احکام از جانب خدای عادل مقدس اند لا والله بلکه نسبت این احکام بخدای عادل مقدس بسیار
ناسزا و کفر است عجب دارم از انصاف مسیحیین که این احکام قبیحه را از جانب خدا میدانند و اما اگر زید زوجه خود را باختیار طلاق
بگوید و بعد از انقضای عده رسول اکرم و پیغمبر مکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را تزویج نماید از برای نسخ رسم جاهلیت این
حکم از جانب خدا نخواهد بود خدا همه را انصاف بدهد و دیده بصیرت همه را باز کند مجملا ابنای صنف قسیسین باین احکام استهزا
مینمایند و مستبعد میدانند که این احکام از جانب خدا باشد و گویند این احکام احکام واهیه و بعید از عقلند آیا امکان دارد
که خداوند مقدس نبی خود را امر نماید تا سیصد و نود روز نان را با فضله انسانی مخلوط نموده و بخورد آیا خدا خورشی بهتر ازین
نداشت که پیغمبر خود را مهمان کند مگر اینکه گویند فضله انسان در حق پاکان پاك است بنا بر قول مقدس النصاری چنانچه در
آیه (۱۵) از باب اول از رساله پولس بتیطس مرقوم شده است (۱۵) هرچیز برای پاکان پاك است و چون حزقیال نبی پاك بود
لهذا فضله انسانی در حق او پاك شد **حکم بیست و پنجم** در باب (۲۰) از کتاب اشعیای نبی باین نحو مرقوم گردیده است
(۲) در آن وقت خداوند بواسطه اشعیا ابن آموص تکلم نموده گفت برو و پلاس را از کمر خود بگشا و نعلین را از پای خود بیرون کن و
او چنین کرده عریان و پا برهنه راه میرفت پس ازین آیه معلوم میشود که اشعیای نبی را خداوند امر نموده که پابرهنه و عریان گشته
با عورت غلیظه در میان رجال و نساء گردش نماید آیا امکان دارد که این حکم از جانب خدا باشد که نبی عاقل را خدا امر نماید
سه سال باید منکشف العوره باشی حکماء اروپا باین احکام بسیار استهزاء مینمایند و میگویند امکان ندارد که این احکام از جانب
خدا باشند پس این احکام و سایر که مانند اینها یند در کمال صفائی دلالت دارند بر اینکه این کتابها از جانب خدای عادل مقدس نیستند
یقینا و ازین قبیل احکام در کتب مقدسه بسیارند در مواضع مناسب ازین کتاب مبارك منقول خواهند گردید و چون بحقیقت این
احکام برخوردار شدی و این تشدیدات بلیغه را در این احکام دیدی بسیار بگو **الحمد لله الذی جعلنی من امة محمد ص**

ولم یجعلنی من سائر الامم چنانچه از معصوم ع همین طور مأثور گردیده **فصل سیم در بیان اینکه**
این کتابها مملو از اغلاط و اختلافاتند و این فصل را بر دو نوع قرار دادیم **نوع اول** در بیان اغلاط
کتب مقدسه اگرچه اغلاط آنها غیر محصور است لیکن طلبا للاختصار ما قدری از آنها را در اینجا ذکر و بیان مینمائیم **غلط اول**
در آیه (۴٠) از باب (۱۲) از سفر خروج مرقوم است که مدت اقامت بنی اسرائیل در مصر چهارصد و سی سال بوده و در آیه (۱۳)
از باب (۱۵) از سفر تکوین در خطاب الله با برهیم باین نحو مرقوم گردیده (۱۳) پس با برام گفت یقین بدان که ذریه تو در زمینی که
از آن ایشان نباشد غریب خواهند بود و آنها را بندگی خواهند کرد و آنها چهارصد سال ایشان را مظلوم خواهند داشت
و در آیه (٦) از باب هفتم از اعمال رسولان لوقا باین نحو رقم نموده است (٦) و خدا گفت که ذریه تو در ملک بیگانه غریب خواهند
بود و مدت چهارصد سال ایشان را به بندگی کشیده معذب خواهند داشت و در آیه هفدهم از باب سیم از رساله پولس بغلاطیان
باین نحو مسطور گشته (۱۷) و مقصود اینست عهدیرا که از خدا بمسیح بسته شده بود شریعتی که چهارصد و سی سال بعد از آن نازل
شد باطل نمیسازد بطوریکه وعده نیست شود تو می بینی که آیات مذکوره باهم یکدیگر اختلاف فاحش دارند بطوریکه تطبیق
مکان ندارد و با قطع نظر از اختلاف همه غلطند چرا که مدت اقامه بنی اسرائیل در مصر دویست و پانزده سال بوده نه
چهارصد و سی سال المفسرین و مورخین ایشان هم مقرند چنانچه در بیان حال تورات گذشت و در شاهد اول از مبحث سیم از باب
دوم مفصلا و مشروحا خواهد آمد **غلط دوم** در آیه (٤٦) از باب اول از سفر اعداد باین نحو رقم گشته است که عدد رجال
بیست ساله و زیاده غیر از بنی لاوی از بنی اسرائیل ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند و بنی لاوی مطلقا ذکورا و اناثا
در تحت عدد نبودند و کذلک اناث سایر اسباط باقیه و همچنین ذکور ایشان که کمتر از بیست ساله بودند که خارج از تحت عدد
بودند و این غلط است یقینا چنانچه در بیان حال تورات بوضوح تمام بیان شد حذرا من التکرار اعاده نمینمائیم **غلط سیم**
در آیه (۱۵) از باب (٤٦) از سفر تکوین لفظ سی و سه نفر غلط است صحیح لفظ سی و چهار نفر است چنانچه در بیان حال تورات دانستی
غلط چهارم آیه (۲) از باب (۲۳) از تورات مثنی غلط است و الا لازم میاید که عیسی علیه السلام از اهل نجات نباشد و همچنین
جناب داود و سلیمان **غلط پنجم** در آیه (۱۹) از باب (٦) از سفر شموئیل اول لفظ پنجاه هزار مرد غلط محض است چنانچه
در باب دوم بعون الله تعالی مطلع و مستحضر خواهی گردید **غلط ششم و هفتم** در باب (۱۵) از کتاب دوم شموئیل در
آیه (۷) لفظ چهل و در آیه (۸) لفظ ارام هر دو غلطند صحیح لفظ چهار بدل چهل و لفظ ادوم بدل ارام است چنانچه در باب دوم
مذکور خواهد گردید انشاء الله تعالی و مترجمین عربیه متفطن گردیده اند عوض لفظ اربعین اربع نوشته اند و اینهم تحریف است
در کلام الهامی بنا بر زعم ایشان و هو لا یجوز و از جمله عجایب اینکه در لسان عتیق لفظ اربع شنین در آیه هفتم یعنی چهار سال
و لفظ ادوم در آیه هشتم دارد و این تحریف و تصحیح نموده است و در لسان جدید که بمنزله شرح است از برای عتیق اربعی شنی
یعنی چهل سال در آیه (۷) دارد و ارام در (۸) و تمامی ترجمه های ایشان موافق جدید است پس یکی از کلامین محرف و غلط است
یقینا گفتیم که لفظ چهل سال و ارام هر دو غلطند **غلط هشتم** در آیه (٤) از باب سیم از کتاب دوم از اخبار ایام باین نحو مرقوم
گردیده است (٤) و طول رواقی که در پیش خانه بود مطابق عرض خانه بیست ذراع و بلندیش صد و بیست ذراع و اندرونش را بطلای
خالص پوشانیده و قول او و بلندیش صد و بیست ذراع غلط محض است چرا که ارتفاع بیت سی ذراع بوده چنانچه در آیه دوم
از باب ششم از سفر ملوک اول مرقوم گردیده است پس چگونه بلندی رواق یکصد و بیست ذراع خواهد بود و آدم کلارک مفسر
در مجلد دوم از تفسیر خود اعتراف کرده و گفته است که لفظ صد و بیست ذراع غلط است و مترجمین سریانیه و عربیه لفظ
صد را اسقاط کرده و گفته اند ارتفاع آن یعنی رواق بیست ذراع بوده و اینهم غلط است چرا که لازم میاید که بیت ده ذراع از
رواق بلندتر باشد و جناب سلیمان علیه السلام چنین خانه بنا نفرمودند با وجود ارتکاب باین عمل قبیح یعنی تحریف باز غلط باقیست

چهارصد سال

غلط نهم در آیه (۱۴) از باب (۱۸) از کتاب یوشع در بیان حد بن یامین باین نحو مرقوم شده است (۱۴) و این سرحد
از آنجا کشیده بود و در طرف جنوب کوشه دریا را فرو گرفت و گوشه دریا غلط است چرا که در حد ایشان گوشه دریا نبود و بقرینه
حد ایشان دریا نبود و مفسر دوالی و رچرد منت معترفند که این غلط است و این دو مفسر گفته اند لفظ عبری که ترجمه او بدریا شده است
معنی او مغرب بوده انتهی و این از مخترعات این دو مفسر است از برای اصلاح اینمعنی را اختراع نموده اند و در سریانیه لفظ دیم را
دارد که معنی آن یم و دریا است و در کلدانیه عتیق لسرطا دیم یعنی بگوشه دریا پس اگر قول اینمفسر صحیح باشد لازم میاید که جمیع
مترجمین ایشان سفیه و بیفهم باشند الا اینکه مترجم فارسیه ۱۸۹۵ سنه این دو مفسر را متابعت نموده بدل لفظ دریا مغرب را نوشته
است و این تحریف در کلام الهامی است و غلط است غلط دهم در آیه (۳۴) از باب (۱۹) از کتاب یوشع در بیان حد
نفتالی باین نحو مرقوم کردیده و در طرف مغرب با شیر و یهودا و از سمت برخواستن افتاب باردن میخورد و این غلط است
و آدم کلارک مفسر هم باین غلط اعتراف دارد چنانچه در باب دوم خواهی دانست غلط یازدهم مفسر هارسلی گفته است
که آیه (۷) و (۸) از باب (۱۳) از کتاب یوشع غلطند غلط دوازدهم در آیه (۷) از باب (۱۷) از کتاب قضاة باین
نحو عیان و بیان کشته است (۷) و جوانی از بیت لحم یهودا بود که نسبت بقبیلهٔ یهودا داشت و از لاوی یان بود و در آنجا بسر
میبرد و قول او از لاوی یان بود غلط است چرا که کسیکه از قبیلهٔ یهودا باشد از لاوی یان نخواهد بود و مفسر هارسلی باین غلط
مقر و معترفست وهو بی کینت این عبارت را از متن خود اخراج نموده است غلط سیزدهم از باب (۱۳) از کتاب
دوم اخبار ایام باین نحو مرقوم کردیده است (۳) و آبیاه با لشکر شجاع جنگی چهارصد هزار مردم برگزیده عرصهٔ جنگ را
صف آرائی کرد و یاربعام در مقابل او با هشتصد هزار برگزیدهٔ جنگجوی عرصهٔ جنگ را صف آرائی نمود (۱۷) و آبیاه و قوم
ایشانرا بصدمهٔ عظیم شکست دادند و از اسرائیلیان پانصد هزار مردمان برگزیده مقتول افتادند انتهی و عدد واقع
در این غلط است و مفسرین ایشان نیز مقرند و مترجم لاطینیه اصلاح کرده است لفظ چهارصد هزار را تبدیل بچهل
هزار کرده است و لفظ هشتصد هزار را بهشتاد هزار مبدل نموده و پانصد هزار را بپنجاه هزار مبدل نموده چنانچه
در باب دوم خواهد آمد غلط چهاردهم در آیه (۱۹) از باب (۲۸) از کتاب دوم اخبار ایام باین نحو مسطور کردیده
(۱۹) زیرا خداوند یهوداه را بسبب احاز پادشاه اسرائیل ذلیل کردانیده چونکه یهوداه را برهنه کردانیده و بخداوند
عصیان عظیم ورزید و لفظ اسرائیل غلط است یقینا چرا که احاز پادشاه یهودا بود نه پادشاه اسرائیل و از همین جهة
مترجمین سریانیه و یونانیه و لاطینیه لفظ اسرائیل را تبدیل بیهوداه کرده اند لیکن تبدیل اصلاح و تحریف است در
کلام الهامی و هو لا یجوز هدیهم الله که اینعادت را ترک نخواهد کرد تا نفع صور غلط پانزدهم در آیه (۱۰) از باب
(۳۶) از کتاب دوم اخبار ایام باین نحو مسطور کشته (۳۶) و برادرش صدقیاه را بیهودا و اورشلیم ملک نصب کرد و لفظ
برادرش غلط است و صحیح عمویش را همین جهة مترجمین یونانیه و عربیه و سریانیه لفظ برادر را مبدل بعمو کرده اند لیکن این
تحریف و اصلاح است در کلام الهی و الهامی علی زعمهم و هو لا یجوز و آدم کلارک در کتاب خود نوشته چون این لفظ غلط بود
لهذا در ترجمه یونانیه و ترجمه های دیگر برادر را مبدل بلفظ عمو کردند غلط شانزدهم در آیه (۱۴) و (۱۹) از باب
دهم از کتاب دوم شموئیل در سه موضع و در آیه (۳) و (۵) و (۷) و (۸) و (۹) و (۱۰) از باب هجدهم از کتاب اول اخبار
ایام در هفت موضع لفظ هددرزر غلط است صحیح لفظ هددعزر است با دال غلط هفدهم در آیه (۱۸) از باب
هفتم از کتاب یوشع لفظ عاکان با نون غلط است صحیح عاکار است با رای مهمله و در کلدانیه عتیق هم عاکار است غلط
هجدهم در آیه (۵) از باب سیم از کتاب اول اخبار ایام باین نحو رقم کردیده است (۵) بتشوع دختر عمی ئیل و این غلط است
صحیح بت شباع دختر علیعام است غلط نوزدهم در آیه (۲۱) از باب چهاردهم از کتاب دوم ملوک لفظ ازریا غلط است

صحیح

صحیح لفظ ازیاست یا ورن را غلط بیستم در آیه (۱۷) از باب (۲۱) از کتاب دوم اخبار ایام لفظ یهواحاز مرقوم کردیده و آن غلط است و صحیح اخزیاست و هورن مفسر محقق در مجلد اول از تفسیر خود مقر و معترف کردیده است باینکه اسماء مذکوره در غلط شانزدهم تا غلط بیستم غلطند و بعد گفته است غلط واقع شده است در اسماء در مواضع دیگر ایضا و هر کسی اراده زیادتی اطلاع را داشته باشد مطالعه کند کتاب داکترکنیکاترا از صفحه (۲۳) تا صفحه (۲۰) انتهی کلام مؤلف حقیر غفر الله له گوید الحق و الانصاف بسیار کم است که اسماء در این کتب صحیح باشند بلکه غالبا غلطند بخصوص ترجمهای ایشان اولا تراجم فارسیه با همدیگر مختلفند دوم ترکیه سیم عربیه با هم اینها اختلاف دارند چهارم لاطینیه پنجم کلدانیه ششم یونانیه و هکذا هر چه ترجمه دارند مخالفت کلی با همدیگر دارند در اسماء عجب اینکه نسخ اصلیه ایشان نیز با همدیگر مختلفند غلط بیست و یکم در باب (۳۶) از کتاب دوم اخبار ایام مرقوم کردیده است که بخت نصر پادشاه بابل یهویاقیم را اسیر کرده بزنجیرهای برنجین کشیده بسوی بابل فرستاد و این غلط است صحیح اینکه او را در اورشلیم کشت و امر کرد جسد او را بخارج قلعه انداختند و نگذاشت کسی او را دفن کند و یوسیفس مورخ در باب ششم از کتاب دهم از تاریخ خود نوشت که سلطان بابل با لشکر قوی آمد و بدون محاربه بر شهر مسلط شد پس وارد شهر شد و جوانها را کشت و یهویاقیم را هم بقتل رسانید و جسد او را بخارج قلعه انداخت و یوخانیا پسرش را بر سریر سلطنت نشانید و سه هزار مردم اسیر کرد و حزقیال پیغمبر هم در جزو اسرا بود انتهی کلامه غلط بیست و دوم در آیه (۸) از باب (۷) از کتاب اشعیای نبی موافق ترجمه فارسیه مطبوع سنه ۱۸۳۸ باین نحو رقم کردیده است (۸) بعد از شصت و پنجسال افرائیم شکست خواهد خورد و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۹۵ بعد از شصت و پنجسال افرائیم شکسته میشود و این غلط است یقینا چرا که سلطان آشور مسلط شد بر افرائیم در سنه ششم از جلوس حزقیای ملک چنانچه در باب (۱۷) و (۱۸) از سفر دوم ملوک مرقوم کردیده پس فانی شد ارام در مدت بیست و یک سال و ترنگا که از معتبرین علمای مسیحیه است گفته است در این موضع غلط در نقل واقع شده است اصل شانزده و پنج بوده است و مدت را باین نحو تقسیم کرده است شانزده سال از سلطنت احاز و پنجسال از سلطنت حزقیا انتهی کلامه اگر چه این قول تحکم صرفست لیکن همین قدر مقر و معترف کردیده که عبارت موجود الان در کتاب اشعیا غلطست و بعضی از مترجمین این قسم را تحریف کرده اند غلط بیست و سیم در آیه (۱۷) از باب (۲) از سفر تکوین باین نحو تحریر کردیده است (۱۷) و من ایلن دعثا دطوثا و بشت لا تاکل مینه دطلادیب یوم تاکل مینه موت تموت و در ترجمه عربیه فاما من شجرة معرفة الخیر و الشر فلا تاکل منها فانک تموت موتا فی ای یوم تاکل منها و ترجمه بفارسی چنین میباشد اما از درخت دانستن نیک و بد نخور چه در روز خوردنت از آن خواهی مرد مردنی و این خبر غلط است بلا شبهه چرا که آدم علیه السلام از این درخت خورد و در همان روز نمرد بلکه نهصد و سی سال زندگانی نمود غلط بیست و چهارم در آیه (۳) از باب ششم از سفر تکوین باین نحو ترقیم کردیده است (۳) و خداوند گفت که روح من با انسان همیشه اوقات کوشش نخواهد نمود بسبب بودن ایشان بشر از گوشت نهایت مدت ایام ایشان یکصد و بیست سال خواهد شد و قول او نهایت مدت ایام ایشان یکصد و بیست سال خواهد شد غلط است یقینا چرا که اعمار کسانیکه در زمان گذشته بودند بسیار طولانی بود نهصد و پنجاه سال حضرت نوح عمر کرد و سام ششصد سال زندگانی نمود و ارفخشد سیصد و سی و هشت سال عمر کرد همه اینها منصوص علیه در توریة اند غلط بیست و پنجم در آیه (۸) از باب (۱۷) از سفر تکوین باین نحو مسطور شده است (۸) و برای تو و ذریه تو بعد از تو دیار غربت را که در آن بیگانه میباشی یعنی تمامی زمین کنعان را بوراثت دائمی خواهم داد و ایشان را خدا خواهم بود و این وعده هم غلط و باطلست یقینا چرا که جمیع ارض کنعان بحضرت ابرهیم هرگز داده نشد و همچنین بذریه او بوراثت دائمی داده نشد بلکه انقلاباتی که در این زمین واقع کردید در اراضی دیگر مثل آن واقع نشد و مدتی نیست مدید و عهدیست بعید که سلطنت بنی اسرائیل از آن زمین کلیة برداشته

شده است تا وعدهٔ خدا اینطور میشود خدا عاجز است از وفا بوعدهٔ خویش هیهات هیهات که امثال این کلمات کلام خدا باشند **غلط بیست و ششم و بیست و هفتم و بیست و هشتم** از باب (٢٥) از کتاب ارمیای نبی موافق فارسیه مطبوع عـ ١٨٩٥ باین نحو عیان و بیان گشته است (١) کلامیکه در سال چهارم یهویاقیم بن یوشیا پادشاه یهودا که سال اوّل بنوکدنصر پادشاه بابل بود بر ارمیا دربارهٔ تمامی قوم یهودا نازل شد (١١) و تمامی این زمین خراب و ویران خواهد شد و این قومها هفتاد سال پادشاه بابل را بندگی خواهند نمود (١٢) و خداوند میگوید که بعد از انقضای هفتاد سال من بر پادشاه بابل و بر آن امت و بر زمین کلدانیان عقوبت گناه ایشانرا خواهم رسانید و آنرا بخرابی ابدی مبدل خواهم ساخت و در باب (٢٩) از کتاب مذکور باین نحو مسطور گردیده است (١) اینست سخنان رساله که ارمیای نبی از اورشلیم نزد بقیهٔ مشایخ اسیران و کاهنان و انبیا و تمامی قومیکه بنوکدنصر از اورشلیم ببابل باسیری برده بود فرستاد (٢) بعد از آنکه یکنیا پادشاه و ملکه و خواجه سرایان و سروران یهودا و اورشلیم و صنعتگران و آهنگران از اورشلیم بیرون رفته بودند (١٠) و خداوند میگوید چون مدت هفتاد سال بابل سپری شود من از شما تفقد خواهم نمود و سخنان نیکو را که برای شما گفتم انجام خواهم داد باینکه شما را باینمکان باز خواهم آورد و در باب (٥٢) از کتاب مذکور باین نحو مزبور گشته است (٢٨) و اینست گروهی که بنوکدنصر باسیری برد در سال هفتم سه هزار و بیست و سه نفر از یهودا را (٢٩) و در سال هجدهم بنوکدنصر هشتصد و سی و دو نفر از اورشلیم باسیری برد (٣٠) و در سال بیست و سیم بنوکدنصر بنوزرادان رئیس جلادان هفتصد و چهل و پنج نفر از یهودا را باسیری برد پس جمله کسان چهار هزار و ششصد نفر بودند انتهی پس از این عبارات سه امر معلوم میگردد اوّل آنکه جلوس بخت نصر بر سریر سلطنت در سنه چهارم از جلوس یهویاقیم بوده و این صحیح است یوسیفس یهودی مورخ نیز در باب (٤) از کتاب دهم از تاریخ خود تصریح کرده و گفته است که بخت نصر سلطان بابل در سنه چهارم از جلوس یویاقیم پادشاه شد انتهی مخفی نماند که یویاقیم همان یهویاقیم است و این از اختلاف مترجمین است و اگر کسی غیر ما ذکر را مدعی باشد یقینا غلط است و مخالف کلام خود ارمیا نیز خواهد بود بلکه لابد است از اعتبار سنوات که سال اول جلوس بخت نصر مطابق باشد با سال چهارم از جلوس یویاقیم دوم آنکه ارمیا علیه السلم کتاب خود را بعد از خروج یکنیا یعنی یوخنیا و ملکه و رؤسای یهود و صنعتگران ارسال داشت سیم آنکه عدد اسرا در اجلاءات ثلثه چهار هزار و ششصد نفر بوده است و اینکه اجلای سیم در سال بیست و سیم از جلوس بخت نصر بوده است پس گوئیم در اینجا سه غلط است **اوّل** آنکه اجلای یوخنیای ملک و رؤسای یهود و ارباب صناعت پانصد و نود و نه سال قبل از میلاد مسیح علیه السلم بوده است بنابر تصریح جمیع مورخین و صاحب میزان الحق در صفحه (٤٠) از نسخه مطبوعه ١٨٣٩ و در صفحه (٥٤) از نسخه مطبوعه ١٨٥٠ تصریح کرده است که ششصد سال قبل از میلاد مسیح علیه السلم بوده است و ارمیا علیه السلم کتاب خود را بعد از خروج ایشان از بابل بسوی ایشان فرستاد و بنابر نص آیات که نقل شد لابد باید اقامت یهود در بابل هفتاد سال باشد و این غلط صریح است زیرا که اسرا اطلاق شدند بحکم کورش سلطان ایران بپانصد و سی و شش سال قبل از میلاد مسیح علیه السلم پس اقامت ایشان در بابل شصت و سه سال خواهد بود نه هفتاد سال و در حاشیه ترجمه عربیه مطبوعه بیروت در شهر تموز از شهور ١٨٦٧ تاریخ وقایع عظام را از ابتدای خلقت تا میلاد و از میلاد تا آخر تحریر کتب مقدسه عهد جدید در مقابل هر وقعه معین کرده است و در صفحه اخیری از باب آخر از کتاب دوم از تاریخ ایام تاریخ اسیری بابل را باین نحو معین کرده است (نحو ٥٩٩ ق م) یعنی قبل از مسیح و تاریخ خلاصی بنی اسرائیل را باین نحو معین نموده است (نحو ٥٣٦ ق م) و ایضا این تاریخ را نقل مینمائیم از کتاب مرشد الطالبین الی کتاب المقدس الثمین از نسخه مطبوعه ١٨٥٢ در بیروت مخفی نماند که این نسخه مخالف است با نسخه مطبوعه ١٨٤٠ در اکثر مواضع و این از عادت مسیحیین است پس هر کسیکه تصحیح نقل خواسته باشد عبارت ما را مقابله نماید با نسخه مطبوعه ١٨٥٢ پس گوئیم در فصل بیستم از جزو ثانی در جدول تاریخ کتب مقدس از نسخه مطبوعه ١٨٥٢ باین نحو عیان و بیان گشته است

السنة قبل المسيح		سنة العالم
٥٩٩	كتابة ارميا لليهود المأسورين هناك اى فى بابل	٣٤٠٥
٥٣٦	وفات داريوس المادى خال قورش وخلافة قورش مكانه على مادى وفارس وبابل واطلاقه اليهود واذنه لهم بالرجوع الى اليهودية انتهى	٣٤٦٨

غلط دوم آنکه عدد اسرا در اجلاءات ثلثه چهار هزار و ششصد نفر بوده است و این غلط است یقیناً زیرا که در آیه (١٤) از باب (٢٤) از کتاب دوم ملوک باین نحو مرقوم است (١٤) و تمامی ساکنان اورشلیم و تمامی سرداران و تمامی صاحبان شجاعت را ده هزار نفر اسیر کرده برد و هم تمامی نجاران و آهنگران بلکه سوای ادنای قوم زمین کسی باقی نماند **غلط سیم** آنکه از کتاب ارمیا معلوم میشود که جلای سیم در سنهٔ بیست و سیم از جلوس بخت نصر بوده است و از آیه (٨) از باب (٢٥) از کتاب دوم ملوک معلوم و مشخص میشود که جلای سیم در سال نوزدهم از جلوس بخت نصر بوده است **غلط بیست و نهم** در باب (٢٦) از کتاب حزقیال نبی علیه السلام باین نحو مرقوم گردیده است (١) در سال یازدهم در غرهٔ ماه واقع شد که کلام خداوند بدین مضمون بمن رسید (٢) که ای فرزند آدم از آنجائیکه صور بر ضد اورشلیم بخه خه گفته است نگاه درهای اقوام بود شکست یافت است بمن گردش میکند و چونکه خرابست من مملو خواهم گردید (٣) بنا براین خداوند خدا چنین میفرماید که ای صور اینک من بر ضد تو اقوام و طوایف عظیمه را چنانکه دریا تلاطمش را زیاد میکند بر تو هجوم آور خواهم ساخت (٤) که ایشان حصارهای صور را خراب و برجهایش را سرنگون خواهند کرد و خاکش را از آن خواهم رفت و آنرا بصخرهٔ مصفا شبیه خواهم نمود (٥) و در میان دریا محل گستردن دامها خواهد شد زیرا خداوند خدا میفرماید که من فرموده ام و از برای طوایف بجهة یغما خواهد بود (٦) و دخترانش که در صحرا اند بشمشیر کشته خواهند شد و خواهند دانست که خداوند منم (٧) زیرا خداوند خدا چنین میفرماید اینک من بر ضد صور از طرف شمال ملک الملوک بنوکدنصر پادشاه بابل را با اسبها و عرادها و سوارها و فوجها و خلق کثیر خواهم آورد (٨) و دخترانت را که در صحرا اند بشمشیر خواهد کشت و در برابرت متریس را خواهد کشید و پشته را در برابرت خواهد ریخت و سپر را در برابرت استوار خواهد ساخت (٩) و منجنیقها را در برابر حصارهایت خواهد نهاد و برجهایت را با کلنگ خواهد کند (١٠) از کثرت اسبهایش ترا گرد خواهد پوشید و چونکه از دروازه هایت بنحویکه بشهر رخنه دارد دخول مینماید در میاید حصارهایت از غلغلهٔ سوارها و گردونها و عرادها مرتعش خواهند گردید (١١) و بسم اسبهایش تمامی کوچه هایت را پایمال خواهد کرد و خلقت را بشمشیر خواهد کشت و نصب شده های قوتت بزمین فرود خواهند آمد (١٢) و دولتت را یغما و امتعهٔ تجارتت را یغما خواهند نمود و دیوارهایت را سرنگون و خانه های مرغوبت را منهدم خواهند کرد و سنگهایت و درختهایت و غبارت را در میان آبها خواهند گذاشت (١٣) و کثرت سرودهایت را ساکت میگردانم و نغمهٔ بربطهایت بار دیگر مسموع نخواهد شد (١٤) و من ترا بصخرهٔ مصفا مبدل گردانیده مقام گستردن دامها خواهی شد و بار دیگر بنا کرده نخواهی شد زیرا خداوند خدا میفرماید من که خداوندم فرموده ام (١٥) خداوند خدا بصور چنین میفرماید که از صدای انهدامت حینیکه مجروحان ناله میکشند هنگام شدت قتل در اندرونت آیا جزیره ها مرتعش نخواهند گردید تا آخر باب حاصل مقصود از کلمات مرقومه اینکه چون شهر صور یعنی شام بضد اورشلیم است لهذا خداوند بموجب این نبوت بخت نصر را با لشکر عظیم مبعوث خواهد فرمود برجهای این شهر را منهدم خواهد نمود و این شهر مانند صخرهٔ مصفا خواهد گردید و دخترهایش را در صحرا با شمشیر خواهد کشت و تجارت اهل شهر را بهم خواهد زد و اثاث و امتعهٔ ایشانرا بغارت خواهد برد و هیچ چیز در صور آبادانی نخواهد ماند پس گوئیم که این خبر با این شرح و بسط غلطست یقیناً چرا که بخت نصر صور را سیزده سال و ششماه محاصره کرد و اجتهاد عظیمی و سعی بلیغی در فتحش نمود و لیکن نتوانست فتح نماید بلکه خائب و خاسر برگشت و چون این خبر غلط شد لابد حزقیال علیه السلام

محتاج بعذر نخواهد بود نعوذ بالله از امثال این اکاذیب که جماعت یهود و نصاری نسبتش را بر پیغمبران خدا میدهند و نبوت حزقیال علیه السلام در باب (۲۹) از کتاب خود چنین میفرماید (۱۷) و واقع شد در روز اول ماه نخستین از سال بیست و هفتم که کلام خداوند باین مضمون بمن رسید (۱۸) که ای فرزند آدم نبوکدنصر پادشاه بابل لشکر خود را بر ضد صور مرتکب خدمت شدیده گردانیده است که هر سر طاس و هر کتف پوست کنده شده است معهذا بسبب صور خصوص خدمتی که بر ضدش نموده بود نه از خودش و نه لشکرش اجرتی رسیدند (۱۹) بنابراین خداوند خدا چنین میفرماید که اینک من زمین مصر را بر نبوکدنصر پادشاه بابل میدهم و جماعتش را خواهد گرفت و یغمایش را یغما نموده غارتش را غارت خواهد نمود که از برای لشکرش اجرتی باشد انتهی پس کلمات مرقومه صریحند در اینکه از برای بخت نصر و لشکرش اجرتی حاصل نشد از محاصرهٔ صور یعنی نتوانستند فتح نمایند و غارت ببرند و خداوند عوض صور مصر را وعده داد دیگر نمیدانم این خبر صدق شد و بوقوع پیوست یا مانند خبر سابق کذب است ای مسیحی عاقل آیا وعدهٔ خدا دروغ میشود آیا خدا عجز دارد از اینکه بوعدهٔ خود وفا نماید آیا این نسبتهای دروغ بخدا و پیغمبران خدا سزاوار است آیا میتوانی گفت که این وعده‌های کذب از جانب خدای عادل مقدس‌اند پس در کمال صافی معلوم و مشخص میگردد که این کتابها از جانب خدا نمیباشند یقیناً

غلط سی ام در باب (۸) از کتاب دانیال نبی علیه السلام این نحو عیان و بیان گشته (۱۳) و مقدسی متکلمی را شنیدم و هم مقدس دیگر را که از آن متکلم میپرسید که رویای قربانی دائمی و عصیان خراب کننده تا بکی میرسد و مقام مقدس و لشکر پایمالی تسلیم کرده خواهد شد (۱۴) و بمن گفت که تا بدو هزار و سیصد شبانه روز آنگاه مقام مقدس مصفی خواهد گردید انتهی بدانکه علمای اهل کتاب از یهود و نصاری کافهٔ جمیع فرق ایشان مضطربند در بیان مصداق این خبر پس مختار جمهور مفسرین بیبل از فریقین آنکه مصداق این خبر حادثهٔ انتیوکس پادشاه روم است که یکصد و شصت و یکسال قبل از میلاد مسیح علیه السلام بر اورشلیم مسلط شد و مراد از ایام همان ایام متعارفست و مختار یوسیفس یهودی نیز همین است که ذکر شد و لیکن اعتراضات قویه بر این قول وارد است چرا که تسلط انتیوکس بر مقام مقدس یعنی اورشلیم سه سال و نیم بوده است چنانچه یوسیفس مورخ در باب نهم از کتاب پنجم از تاریخ خود تصریح بمطلب مذکور نموده است و ایام مذکوره در قول دانیال شش سال و سه ماه و نوزده روز به حساب سال شمسی خواهد بود تخمیناً و لذالک اسحق نیوتن گفته است مصداق این خبر انتیوکس نخواهد بود و طامس نیوتن تفسیری نوشته است بر اخبار و حوادث آتیه مندرجه در بیبل و این تفسیر در لندن در ۱۸۰۳ مطبوع گردیده است پس در جلد اول از این تفسیر قول جمهور مفسرین را نقل کرده است و بعد از نقل مانند اسحق نیوتن قول جمهور را رد کرده است و بعد گفته است مصداق این خبر حادثهٔ انتیوکس نخواهد بود چنانچه بعد از تامل معلوم میشود و بعد گفته است مظنون من اینکه مصداق این خبر سلاطین روم و پاپاهای روم باشند و سنل جانی تفسیری نوشته است بر اخبار آتیه مندرجه در بیبل و مدعی گردیده است که تفسیر خود را از هشتاد و پنج تفسیر تلخیص نموده است و این تفسیر در ۱۸۳۸ از میلاد بطبع رسیده است و در شرح این خبر این نحو نوشته است که تعیین زمان مبدء این خبر در غایت اشکال است در نزد علما از قدیم الایام و مختار اکثر اینکه زمان مبدء این خبر یکی از چهار زمانیست که چهار فرمان از پادشاهان ایران صادر گردید **اول** فرمان کورش که پانصد و سی و شش سال قبل از میلاد مسیح صادر شد **دوم** فرمان دارا که پانصد و هجده سال قبل از میلاد مسیح صادر گردید **سیم** فرمان اردشیر که چهارصد و پنجاه و هشت سال قبل از میلاد مسیح در سال هفتم از جلوسش از برای عزرا صادر شد **چهارم** در سنه چهارصد و چهل و چهار قبل از میلاد مسیح فرمان اردشیر در سال بیستم جلوسش بنحمیا صادر شد و مراد از ایام در این خبر مذکوره سال است پس منتهای این خبر باعتبار مبادی مزبوره بتفصیل مسطوره خواهد بود باعتبار اول ۱۷۶۴ از میلاد باعتبار دوم ۱۷۸۲ از میلاد باعتبار سیم ۱۸۴۳ از میلاد باعتبار چهارم ۱۸۵۶ از میلاد و مدت اول و دوم گذشته است مدت سیم و چهارم مانده است و سیم در نزد من اقوی است بصدق سیم جزم و یقین دارم و بعضی گفته‌اند مبدء این خبر خروج اسکندر رومی است بر ایشیا فعلیهذا منتهای این (۱۹۶۶) خواهد بود انتهی کلامه ملخصاً

مصنف گوید قول این مفسر مردود است بوجوهی وجه اول اینکه گفت تعیین مبدء این خبر در غایت اشکال است و
این قول مردود است هیچ اشکالی ندارد و غلط است یقیناً زیرا که مبدء خبر لابد باید از وقت رؤیا باشد نه اینکه در اوقات دیگر
قرار دهند وجه ثانی قول او مراد از ایام سنوات است تحکم صرف است زیرا که معنی حقیقی یوم همان متعارف است و در هیچ
موضعی از کتب عهد عتیق و جدید در معنی حقیقی خود استعمال شده است و در هیچ موضعی از مواضع این کتب در بیان تعیین
مدت روز بمعنی سال استعمال نشده است و هر گاه ما تسلیم کنیم که در غیر از این موضع روز بمعنی سال استعمال شده باشد بر
سبیل ندرت و مجاز خواهد بود قطعاً و هم استعمال لفظ در معنی مجازی بدون قرینه جایز نیست و در اینجا مقصود تعیین مدت است
و قرینه هم نیست که لفظ یوم بمعنی سال باشد پس چگونه محمول بمعنی مجازی خواهد بود و از اینجهة جمهور مفسرین لفظ یوم را در
همین موضع در معنی حقیقی استعمال کرده اند و وجوه فاسده در توجیهش ذکر نموده اند و آن وجوه مردود است در نزد اسحق نیوتن
و طامس نیوتن و اکثر متأخرین از انجمله همین مفسر وجه ثالث هر گاه قطع نظر نمائیم از دو ایراد مذکور میگوئیم چنانچه کذب
مبدء اول و ثانی در زمان خود مفسر ظاهر شده بود همچنانکه خودش هم معترف است و همچنین ثالث که اقوی بود در نزد مفسر مذکور
و قطع داشت بصحت آن و کذلک کذب چهارم پس ظاهر شد که توجیهات این مفسر و توجیه اکثر متأخرین فاسد تر بود از توجیه
جمهور قدماء و مبدء خامس مانده است لیکن چون این قول ضعیف بود در نزد اکثر و دو ایراد اول بر او وارد است پس این قول هم
از درجه اعتبار ساقط و هابط است و هر کسی در تاریخ یکهزار و هفصد و شصت و شش یعنی هفتاد و دو سال بعد از این زنده باشد
خواهد دید انشاء الله که این قول مثل چهار قول سابق کاذبست و قتیس یوسف ولف در سنه ۱۸۳۳ از میلاد مسیح بود و باین خبر تمسک
مینمود و بالهامات کاذبه میگفت مبدء این خبر وفات دانیال است و مراد از ایام هم سنوات است و وفات دانیال هم چهارصد و پنجاه
و سه سال قبل از میلاد مسیح بوده است چون چهارصد و پنجاه و سه از دو هزار و سیصد طرح شود باقی میماند یکهزار و هشتصد
و چهل و هفت سال فعلیهذا نزول مسیح و ظهور مهدی در سنه یکهزار و هشتصد و چهل و هفت خواهد بود از میلاد مسیح و
کلام این قتیس هم مردود است بوجوهی لیکن چون کذبش ظاهر شد و چهل و هفت سال هم از مدت مذکور گذشت فلذا احتیاج
نیست به تطویل کلام در رد آن شاید قتیس مذکور در کیف شراب و خمار خمر چیزی بنظرش آمده و او را الهام فرض کرده است لیس
صحیح در باب ظهور مهدی و نزول مسیح خبر مشهور نیست مروی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین کذب الوقاتون و
در تفسیر دوالی و رجرد منت نوشته شده است که تعیین مبدء و منتهای این خبر قبل از تکمیل مدت مشکل است پس زمانیکه مدت
کامل شد واقع ظاهر میشود انتهی و این توجیه در غایت ضعف است و سزاوار است که زن ثکلی بر او بخندد که کیف لا و حال آنکه بنا
بر این تقریر هر فاسق فاجری میتواند خبر از امورات آتیه بدهد بدون تعیین مبدء و منتهی و بگوید وقتی که مدت کامل شد واقع
ظاهر میشود مصنف گوید انصاف اینکه مفسرین و محققین معذورند زیرا که اصل کلام فاسد و غلط است و دانیال پیغمبر
از امثال این اخبار کاذبه بری است غلط سی و یکم در باب (۱۲) از کتاب دانیال آیه (۱۱) در ترجمه فارسیه مطبوعه
سنه ۱۸۵۶ باین نحو مسطور است (۱۱) و زمان رفع شدن قربانی دائمی و نصب شدن مکروهات مخربه یکهزار و دویست و نود روز
خواهد بود (۱۲) خوشا حال کسیکه انتظار کشیده بروزهای یکهزار و سیصد و سی و پنج برسد و در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۳۵
باین نحو مسطور است و از هنگامیکه قربانی دائمی موقوف شود و کریه قریب و ویرانی برپا شود یکهزار و دوصد و نود روز خواهد
بود خوشحال آنکسیکه انتظار کشد تا یکهزار و سیصد و سی و پنج روز برسد و اینهم غلط است مثل خبر سابق در این میعاد نه مسیح
نصاری ظاهر شد و نه مسیح یهود غلط سی و دوم در باب (۹) آیه (۲۴) ترجمه فارسیه مطبوعه لندن سنه ۱۸۵۶ از کتاب
دانیال باین نحو رقم شده است برای قومت و شهر مقدست هفتاد هفته تعیین است جهة انجام دادن عصیان و اتمام رسانیدن
گناه و کفاره نمودن خطا و آوردن عدالت دائمی و تکمیل نمودن رؤیا و نبوت و جهة مسیح نمودن قدس قدسین و در ترجمه فارسیه

مطبوعه سنه ۱۸۳۹ هفتاد و هفت بر قوم تو و بر شهر مقدس تو مقرر شد برای اتمام خطا و برای انقضای گناهان و برای تکفیر آثام
و برای رسانیدن راست بازی ابدالآباد و برای اختتام رؤیا و نبوت و برای مسح قدس مقدس و اینهم غلط است مثل سابق زیرا که
در اینمیعاد مسیح یهود و مسیح نصاری ظاهر نشدند بلکه مسیح یهود تا امروز که زیاده بر دو هزار سال از مدت مذکوره گذشته است
ظاهر نشده است و تکلفاتیکه از علمای مسیحیه در این باب صادر شده است قابل التفات نیست بوجوهی **وجه اول** حمل یوم
بر معنی مجازی در بیان تعیین مدت بدون قرینه غیر مسلم است **وجه ثانی** هرگاه ما تسلیم نمائیم صحت استعمال یوم را در سنه در
بیان تعیین مدت باز مسیح یهود و نصاری مصداق این خبر نخواهند بود زیرا که مدتیکه ما بین سنه اول از جلوس قورش سلطان
ایران است که اطلاق یهود و خلاصی ایشان از اسیری بابل کرد تا سال بوده است بنا بر اینکه اول از باب اول از کتاب عزرا علیه السلام
و آنچه معلوم میشود از تاریخ یوسیفس یهودی بقدر ششصد سال بوده است و بنا بر تحقیق سیل جانسن پانصد و سی و شش سال
بوده است چنانچه در ما تقدم گذشت و بنا بر تحقیق مؤلف مرشد الطالبین بر حسب نسخه مطبوعه سنه ۱۸۵۲ و صاحب مرشد الطالبین
در فصل بیستم از جزو ثانی از کتاب خود نوشته است که رجوع یهود از اسیری و تجدید بنای ایشان ذبایح را در همان سال خلاصی ایشان
بوده است یعنی در سنه ۵۳۶ قبل از میلاد مسیح و باعتبار هفتاد و هفت مدت نخواهد بود مگر چهارصد و نود سال پس مسیح علیه السلام
مصداق این خبر نیست یقیناً و همچنین مسیح یهود **وجه ثالث** آنکه اگر مصداق این خبر مسیح نصاری باشد لازم میآید حضرت
مسیح خاتم الانبیاء باشد و حال آنکه خود نصاری حضرت مسیح را خاتم الانبیاء نمیدانند زیرا که حواریون را هم انبیاء بلکه افضل
از انبیاء حتی حضرت موسی و سایر انبیای بنی اسرائیل میدانند و شواهد بسیاری بر این مطلب دارند از آنجمله حال یهودای اسخریوطی
که یکی از حواریون است و مملو از روح القدس هم بوده است بنا بر شهادت انجیل متی که حضرت عیسی را بسی پول فروخت و خودش را
خفه کرد و یا شکمش را پاره کرد بنا بر اختلاف اناجیل با اینحالت چگونه افضل از حضرت موسی و سایر پیغمبران نباشد شاهد دیگر
سایر حواریون حضرت مسیح را انکار کردند بخصوص شمعون که رئیس الحواریون است سه مرتبه انکار کرد قبل از فریاد کردن خروس
پس بنا بر این دو دلیل حواریون افضل انبیا هستند **تبصره** بدانکه آنچه در باب حواریون ذکر شد از خود شان بود بر خود شان
وارد شد و الا ما مسلمین حواریون را مردمان خوب و رسولان راه ولی خدا میدانیم و مقتولیت و مصلوبیت حضرت مسیح را هم
دروغ میدانیم قال الله تعالی عز و جل وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ **وجه رابع** آنکه اگر این خبر
صحیح باشد ختم رؤیا لازم میآید بعد از آنکه رؤیای صادقه و صالحه تا کنون باقی است **وجه پنجم** اینکه واتسن نقل کرده است
رساله ذاکتر کریب را در جلد سیم از کتاب خود و تصریح کرده است در آن رساله که جماعت یهود تحریف کرده اند این خبر را بطوری
که ممکن نیست که مصداق این خبر عیسی علیه السلام باشد پس بنا بر اعتراف عالم مشهور ایشان ثابت شد که این خبر در حق مسیح علیه السلام
نیست زیرا که نسخه اصلیه کتاب دانیال در نزد یهود است و آنهم محرفست بنا بر ادعای خود شان اگرچه این ادعا از جانب علمای
پروتستنت بر یهود تمام نیست لیکن قول خود شان بر خود شان حجتست پس زمانیکه حال اصل نسخه اینطور باشد تمسک به
ترجمه که از تالیفات خود مسیحیه است بی شبهه صحیح نخواهد بود **وجه ششم** لازم نیست اینکه مراد از مسیح مسیح یهود یا مسیح
نصاری باشد زیرا که لفظ مسیح اطلاق میشود بر جمیع سلاطین یهود خواه سلطان صالح باشد خواه طالح در باب (۲۴) و
(۲۶) از کتاب اول شموئیل در حق شاول که از اشرار سلاطین یهود است از قول حضرت داود علیه السلام باینطور مرقوم شده است
و بمردمانش گفت (یعنی حضرت داود) که حاشا بمن از خداوند اگر این عمل را با آقای خود مسیح کرده خداوند نموده دست خود را
باو بلند نمایم از اینکه مسیح کرده خداوند است و در ترجمه عربیه مطبوعه بیروت سنه ۱۸۷۰ باینطور مرقوم یافته است فقال لرجاله
ای داود حاشا لی من قبل الرب ان اعمل هذا الامر بسیدی بمسیح الرب فامد یدی الیه لانه مسیح الرب و همچنین در باب (۲۶)
از سفر مذکور و باب اول از سفر اشموئیل ثانی بلکه این لفظ مختص نیست بسلاطین یهود و بر غیر ایشان از سلاطین اطلاق میشود

واقعه در کتب عهدین

از این جمله در آیه اولی از باب چهل و پنجم از کتاب اشعیا در حق قورش سلطان ایران باین نحو رقم یافته است خداوند در حق مسیح کرده خود قورش چنین میفرماید الخ پس لفظ مسیح اطلاق شده است بر قورش سلطان ایران که سبب خلاصی یهود از اسیری بابل او بوده است و اجازه داد ایشان را که هیکل را بنا کنند و همچنین حضرت داود را مسیح گفت که از انبیاء و سلاطین صالح بنی اسرائیل بوده است چنانچه در مزمور (۱۸) و آیه (۵۰) مرقوم شده است باین نحو که نجات عظیمی بپادشاه خود داده و بمسیح خویش رغبت نموده است یعنی بداود و ذریه او تا ابد الآباد و همچنین در آیه (۱۰) از مزمور (۱۳۲) **غلط سی و سیم** در باب (۷) از سفر ثانی اشمویل آیه (۱۰) خداوند وعده داد بنی اسرائیل را در لسان ناثان نبی که معاصر حضرت داود بوده است باین نحو و بجهت قوم اسرائیل مکانی را تعیین خواهم نمود و ایشان را غرس خواهم نمود تا اینکه در مقام خویش ساکن شده بار دیگر متحرک نشوند و فرزندان شرارت پیشه ایشان را مثل ایام سابق نرنجانند (۱۱) و هم مثل ایامیکه حاکمان بر قوم من اسرائیل تعیین نمودم و ترا از تمامی دشمنانت آرام دادم و خداوند ترا اعلام مینماید که از برای تو خانه را بر پا خواهد نمود بنابراین آیه خداوند وعده داد بنی اسرائیل را که در اورشلیم همیشه ساکن باشند در کمال اطمینان و دست اشرار از آزار ایشان کوتاه باشد بهیچوجه من الوجوه آزاری بایشان نرسد و این غلط است زیرا که بعد از این وعده سلاطین بسیاری بر ایشان مسلط شدند و اذیت و آزار بسیاری بر ایشان رسانیدند از آنجمله سه مرتبه سلطان بابل ایشان را اسیر نمود و اذیت و آزار بسیاری بر ایشان نمود در قتل و اسر ایشان هیچ تقصیری ننمود و همچنین طیطوس رومی اذیت و آزار بسیاری بر ایشان نمود و از بخت نصر هم زیادتر زیرا که در حادثه طیطوس هزار هزار و یکصد هزار کس تلف شد بعضی بقتل و برخی بصلب و طایفه از غایت جوع و گرسنگی و نود و هفت هزار کس در این حادثه اسیر شد و اولاد ایشان تا کنون در اقطار عالم متفرق و در غایت ذلت و نهایت مشقت هستند آیا وعده خدا دروغ میشود لا والله بلکه تحریف در کتب است قال الله عز و جل وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاؤُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ الخ **غلط سی و چهارم** در باب سابق الذکر آیه (۱۲) در لسان ناثان نبی خداوند داود علیه السلام را باین نحو وعده داد (۱۲) وحینی که روزهایت بسر آمده با پدرانت بخوابی ذریه ترا که از پشت تو بیرون میآید بعد از تو بر پا خواهم نمود و مملکت او را استوار خواهم ساخت (۱۳) و او خانه را باسم من بنا خواهد کرد و مسند مملکت او را ابداً پایدار خواهم نمود (۱۴) بخصوص او من مثل پدر و او بجهت من مثل پسر خواهد بود الخ (۱۵) اما احسان خود را از او دور نخواهم نمود که آنرا از شاول دور کردم الخ (۱۶) و خانه تو و مملکت تو در حضور تو ابداً پایدار خواهد شد بلکه تخت تو ابداً پایدار خواهد شد و این وعده در باب (۲۲) از سفر اول از اخبار ایام باین نحو مرقوم شده است (۹) اینک برای تو پسری زائیده میشود که مرد آرامی خواهد شد زیرا که من از تمامی دشمنانی که در اطرافش باشند او را آرامی خواهم داد بجهت اینکه اسمش سلیمان باشد در ایام او اسرائیل را سلامتی و راحت خواهم داد (۱۰) و خانه را باسم من بنا خواهد کرد بلکه او از برای من پسر و من از برای او پدر خواهم بود و تخت مملکت او را بر اسرائیل ابداً پایدار خواهم گردانید بنابراین آیات خداوند وعده داد سلطنت دائمی و پادشاهی ابدی در خانه زاده داود باشد و این غلط است زیرا که مدت مدیدیست که سلطنت از خانواده داود علیه السلام منقرض شده است **غلط سی و پنجم** مقدس اهل تثلیث پولس قول خدا را در فضیلت عیسی علیه السلام بر ملائکه در آیه (۴) از باب اول از رساله منسوب بعبرانیان نقل کرده است و عبارت وی اینست (۴) وَهُوَ دِبلِي خاها دابُوش كَوزا مِن مَلخي اَخ دِرَبلي شِمادِ بُوش كَوزا مِن دِداِني المعنی (۴) و از ملائکه افضل گردید بمقدار آنکه اسمی نیکوتر از ایشان افضل یافته بود (۵) زیرا بکدام یک از فرشتگان هرگز گفت که تو پسر من هستی من امروز ترا تولید نموده و ایضاً من او را پدر خواهم بود و او پسر من خواهد بود الخ و علمای اهل تثلیث میگویند این قول الثانی است آیه (۱۴) از باب هفتم از سفر اشمویل ثانی که منقول شد در غلط سابق و این غلط و غیر صحیح است بوجوه شتی **وجه اول** اینکه در سفر اخبار ایام تصریح شده بود که اسم او سلیمان خواهد بود چنانچه در غلط سابق گذشت و عیسی سلیمان نیست **وجه ثانی** اینکه تصریح شده بود در سفر مذکور که او خانه را باسم خدا بنا خواهد کرد یعنی بیت المقدس را پس لابد است از اینکه این بانی بیت

باشد و آن نیست مگر سلیمان علیه السلام و عیسی علیه السلام یکهزار و سه سال بعد از بنای بیت متولد شده است و هم بشر عیسی علیه السلام
از خرابی بیت خبر میداد چنانچه در باب (۲۴) از انجیل متّی از آیه (۲) مرقوم شده است و در غلط (۷۷) تفصیلش خواهد آمد وجه
سیّم اینکه تصریح شده است در سِفر مذکور که مبشّر به باید سلطان باشد و عیسی علیه السلام فقیر بود چنانچه در باب (۸) و آیه (۲۰) از انجیل
متّی مرقوم شده است عیسی به وی گفت یعنی با آن کاتب که میخواست همراه مسیح بشود روباهها را سوراخها و مرغان هوا را آشیانها است
لیکن پسر انسان را جای آرامیدن سر نیست مقدّس النصاری مدّعی است بر اینکه عیسی ابن الله است در این باب خودش میگوید من پسر
انسانم پس بنا بر این دو امر یکی از سه چیز لازم میآید یا کذب مسیح یا دروغ پولس یا اینکه خدا انسان باشد نعوذ بالله دور نیست که شق
ثالث را اختیار نمایند زیرا که حضرت مسیح انسان بود و او را خدا میدانند و میگویند یهود که ارذل مخلوقند او را کشتند پس
لازم قول ایشان اینست که یهود خدا را کشتند هداهم الله **وجه چهارم** اینکه تصریح شده بود در سفر اشموئیل در حق
مبشّر به که اگر ظلم و بی انصافی از او صادر بشود خدا او را بدست مردم تنبیه نماید پس لا بدّ است از اینکه این شخص غیر معصوم
باشد و صدور ظلم و بی انصافی از او ممکن باشد و سلیمان علیه السلام غیر معصوم است در اعتقاد ایشان زیرا که در اواخر عمر مرتد
و عابد صنم شد و معبد از برای بت بنا کرد و از شرف منصب نبوّت برگشت بمذلّت منصب شرک چنانچه در کتب مقدّسه ایشان ثبت
است قال الله تعالی عزّ و جلّ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا و مراد از شیاطین کفره که در آیه مبارکه مذکور است
یهود و نصاری هستند که نسبت کفر به پیغمبر خدا میدهند و عیسی علیه السلام معصوم است بنا بر اعتقاد ایشان و صدور ذنب از
او امکان ندارد فی زعمهم **وجه پنجم** تصریح شده است در اخبار ایام که مبشّر به باید در جمیع عمرش از ظلم اعداء آسوده باشد
و عیسی علیه السلام چنین نبود از اوّل ایام طفولیّت تا وقتیکه او را کشتند بنا بر اعتقاد اهل تثلیث بلکه شب و روز خائف بود از جماعت
یهود و از مکانی بمکان دیگر فرار مینمود از ترس یهود بالاخره او را گرفتند و اهانت کردند و سیلی بصورتش زدند و بدارش
کشیدند بخلاف سلیمان علیه السلام که این وصف در حق او باتم وجه ثابت بود **وجه ششم** تصریح شد در سفر مذکور که
بنی اسرائیل در ایام او آسوده و آرام باید باشند و دست تعدّی غیر از ایشان کوتاه باشد و این حالت در زمان سلیمان بوده است
نه در زمان مسیح زیرا که در زمان مسیح بنی اسرائیل مطیع قیصر روم بوده اند و کمال عجز را از ایشان داشتند **وجه هفتم**
اینکه سلیمان علیه السلام مدّعی گردید بر اینکه این خبر در حق اوست چنانچه در باب (۶) از سفر ثانی از اخبار ایام مرقوم شده است
و اگر گویند این خبر اگر چه بحسب ظاهر در حق سلیمانست لیکن در حقیقت در حق عیسی است زیرا که عیسی از اولاد سلیمانست گوئیم
این غیر صحیح است زیرا که موعود له لا بدّ باید دارای صفات مذکوره باشد و عیسی علیه السلام چنین نیست و اگر ما قطع نظر نمائیم
از صفات مرقومه باز مصداق این خبر مسیح نخواهد بود زیرا که جمهور متأخّرین ایشان از برای دفع اختلاف که واقعست ما بین
کلام متّی و لوقا در بیان نسب مسیح میگویند اوّل بیان نسب یوسف نجّار مینمایند دوّم نسب مریم علیها السلام و صاحب میزان الحقّ
هم این قول را اختیار کرده است و همچنین صاحب نور الانوار در صفحه اوّل از جلوه سادس بنا بر نسخه مطبوعه سنه ۱۸۶۱ ظاهر و روشن
است که مسیح علیه السلام از اولاد یوسف نجّار نبوده و نسبت مسیح بیوسف نجّار از قبیل اضغاث احلام است بلکه مسیح پسر مریم علیها السلام
است و باین اعتبار مسیح از اولاد سلیمان نیست در نزد ایشان بلکه از اولاد ناثان بن داود است پس خبر واقع در حق سلیمان منسوب
بعیسی نخواهد بود **تبصرة** بنا بر رأی متأخّرین مسیحیّه مسیح از اولاد سلیمان نیست پس مسیح النصاری مسیح موعود نیست زیرا
که مسیح موعود لا بدّ باید از اولاد سلیمان باشد انهم هنوز نیامده است **غلط سی و ششم** در باب (۱۷) از سفر ملوک
اوّل در حق ایلیای رسول باین نحو مرقومست زیماخا و درنات لیدن خا و طاشت کنخ براوُدلا یکربت دیلی قم یوزدنا
وهو نامن زاوُدلا شنت ولا و زبیه فدلی لنشر سُودُخ تاما ونلی ودلی آخ خبرادمربا ونلی ونیلی براوُدلا دکرت
دیلی تن یودِدنا ن واوُربیکیوا اتقونخا ودیش داعودشا ونخا ودبرد ابرمشا ومن داوُولا کرشنبوا الترجه علی وفق

العربیّة المطبوعة فی بیروت سنة ١٨٧١ وکان کلام الرّب له قائلاً انطلق من هٰهنا واتّجه نحو المشرق واختبئ عند نهر کریث الّذی هو مقابل الاردن فتشرب من النهر وقد امرت الغربان ان تعولك هناك فانطلق وعمل حسب کلام الرّب وذهب فقام عند نهر کریث الّذی هو مقابل الاردن وکانت الغربان تأتی الیه بخبز ولحم صباحاً وبخبز ولحم مساءً وکان یشرب من النهر ترجمه فارسی (٢) وکلام خداوند بدین مضمون باو رسید یعنی بایلیای پیغمبر (٣) که از اینجا روانه شده بطرف شرقی توجّه کن وخود را بپهلوی نهر کریث که روبروی اردنست پنهان کن (٤) ومقرّر است که از نهر خواهی نوشید وزاغها را فرموده ام که تو را در آنجا پرورش دهند (٥) پس روانه شد موافق کلام خداوند عمل نمود زیرا که رفته بنهر کریث که روبروی اردنست ساکن شد (٦) وزاغان از برای ایش نان وگوشت را در صبح ونان وگوشت را در شام میاوردند واز نهر مینوشید بدانکه تمامی مفسرین ومترجمین ایشان غیر از جیروم لفظ اوریم در عبرانی وعوربی در سریانی وکلانی را در اینباب در ترجمه های عربیّه تفسیر بغربان ودر ترجمه های فارسیّه بزاغ نموده اند ولکن جیروم این لفظ را تفسیر بعرب کرده است وچون رای جیروم ضعیف بود در این باب بحسب لغت لهذا معتقدین آن بنابر عادتی که دارند در ترجمه لاطینیه لفظ عرب را شید بل بغربان وزاغ نموده اند واین امر سبب مضحکه وخنده شده است از برای منکرین ملّت مسیحیه واستهزاء بلیغ در اینباب دارند وهورن مسکین که محقّق فرقه پروتستنت است مضطرب شده است واز برای دفع عار ومضحکه میل برای جیروم نموده است وبظنّ غالب گفته است که مراد از لفظ اوریم عربست نه غربان وزاغ وتمامی مفسرین ومترجمین را تسفیه کرده است بسه وجه ودر صفحه (٦٣٩) از مجلد اول از تفسیر خود مرقوم نموده وگفته است تشنیع کرده است بعض منکرین ملّت مسیحیه باینکه چگونه جایز میشود که زاغ که از طیور نجسه است از برای پیغمبر خدا صبح وشام گوشت ونان بیاورد ولکن اگر اصل لفظ را میدیدند استهزاء نخواهند نمود زیرا که اوریم بمعنی عربست نه بمعنی زاغ ودر همان معنی استعمال شده است در آیه (١٦) از باب (٢١) از سفر ثانی از اخبار الایام وهمچنین در آیه (٧) از باب (٤) از کتاب نحمیا واز برشیت رابی که از تفسیر علمای یهود است بر سفر تکوین معلوم میشود که این رسول مأمور بود که پنهان شود در بلده که در نواحی بیشان بوده است وجیروم گفته است اوریم اهل بلده هستند که در حدّ عرب بوده اند وایشان ایلیا را طعام میداده اند واین شهادت جیروم بسیار خوبست اگرچه در ترجمه لاطینیه لفظ اوریم را بزاغ تفسیر کرده اند لکن اخبار الایام ونحمیا وجیروم لفظ اوریم را بعرب ترجمه کرده اند واز ترجمه عربیه معلوم میشود که مراد ازین لفظ نه عربست ونه زاغ وجارجی که مفسر مشهور یهود است این طور ترجمه کرده است وچگونه ممکن است اینکه گوشت بوسیله مرغهای نجس مثل زاغ وکرکس برخلاف شریعت از برای پیغمبر پاك بیاید وحال آنکه این پیغمبر تابع وحامی شرع بوده است واز کجا علم حاصل شد از برای این پیغمبر که این مرغها نجس پیش از اینکه گوشت را بیاورند منقار وچنگال آنها نجس نبوده است وبر جثّه میته نزول نکرده است واینکه این گوشت ونان پاك بوده است وحال آنکه تا یکسال این امر ممتد بوده است وچگونه نسبت این خدمت را بزاغ میتوان داد ظنّ غالب اینکه اهل اوریب یا آربوا این خدمت را به پیغمبر خدا کردند انتهی کلامه پس الآن علمای پروتستنت مختارند در اختیار قول این محقّق وتسفیه باقی مفسرین ومترجمین غیر محصورین خود شان را یا تسفیه این مسفه واعتراف نمایند بر اینکه این امر غلط است وسبب مضحکه ارباب عقول است وغیر جایز است بجهة سه وجهی که این محقّق وارد نمود **غلط سی وهفتم** در آیه (١) از باب (٦) از سفر ملوك اول باین نحو مرقوم شده است وواقع شد در سال چهارصد وهشتاد از بیرون آمدن اسرائیل از زمین مصر در ماه زو که ماه دوم سال چهارم سلطنت سلیمان بر اسرائیل بود که آغاز بنای خانه خداوند نمود واین غلط است در نزد مورخین وآدم کلارك مفسر در صفحه (١٢٩٣) از مجلد ثانی از تفسیر خود در ذیل شرح آیه مذکوره نوشته که مورخین اختلاف دارند در تعیین زمان واختلافشان بتفصیل ذیل است در متن عبرانی (٤٨٠) چهارصد وهشتاد در نسخه یونانیه (٤٤٠) چهارصد وچهل در نزد کلیکاس (٣٣٠) سیصد وسی در نزد ملکیور کانوس (٥٩٠) پانصد ونود در نزد یوسیفس

یهودی (۵۹۲) پانصد و نود و دو و در نزد سلپی سیوس سویروس (۵۸۸) پانصد و هشتاد و هشت و در نزد کلیمنس اسکندریانوس (۵۷۰) پانصد و هفتاد و در نزد سید ریتس (۶۷۲) ششصد و هفتاد و دو و در نزد کودومانوس (۵۹۸) پانصد و نود و هشت و در نزد واسی یوس وکاپالوس (۵۸۰) پانصد و هشتاد و در نزد سراریوس (۶۸۰) ششصد و هشتاد و در نزد نیکولس ابرهیم (۵۲۷) پانصد و بیست و هفت و در نزد منثلی نوس (۵۹۲) پانصد و نود و دو و در نزد پیتاویوس و والتهی روس (۵۲۰) پانصد و بیست پس اگر نسخهٔ عبرانی صحیح و الهامی بود مترجم ترجمهٔ یونانیه و همچنین مورخین اهل کتاب مخالفت با نسخهٔ توریه نمیکردند و یوسیفس و کلیمنس اسکندریانوس با نسخهٔ یونانیه هم مخالفت کرده اند با وجود یکه اینها و نفر کامل تعصب با در مذهب داشتند پس معلوم شد که این کتب در نزد ایشان و نیز کتاب تاریخ را دارند و معتقد نبوده اند که این کتب الهامی باشند والا مخالفت نمیکردند هرگز غلط سی و هشتم از انجیل متی آیه (۱۷) از باب اول باین نحو عیان و بیان کردیده است فَجَمِيعُ الأَجْيَالِ مِنْ إِبْرَاهِيمَ إِلَى دَاوُدَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ جِيلاً وَمِنْ دَاوُدَ إِلَى سَبْيِ بَابِلَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ جِيلاً وَمِنْ سَبْيِ بَابِلَ إِلَى الْمَسِيحِ أَرْبَعَةَ عَشَرَ جِيلاً المعنی پس تمامی طبقات از ابرهیم تا داود چهارده طبقه است و از داود تا جلای بابل چهارده طبقه است و از جلای بابل تا مسیح چهارده طبقه و ازین عبارت معلوم میشود که بیان نسب مسیح مشتمل بر سه قسم است و هر قسمی از اقسام ثلثه مشتمل بر چهارده طبقه است و این غلط صریحست زیرا که در قسم اول از ابرهیم ابتدا میشود و در داود تمام میشود و وقتی که داود علیه السلام داخل قسم اول شد لامحاله از قسم ثانی خارج خواهد بود و در قسم ثانی لابد باید از سلیمان ابتدا بشود و در یوخانیا تمام شود و وقتی که یوخانیا داخل در قسم ثانی باشد از قسم ثالث البته خارج خواهد بود پس در قسم ثالث از شلتائیل باید ابتدا بشود و بر مسیح تمام میشود پس اقسام ثلثه هر یک منطبق بر سیزده طبقه میشود نه چهارده طبقه خلفا و سلفا بر این ایراد اعتراض کرده اند پورفری در قرن سیم از قرون مسیحیه اعتراض کرد و علمای مسیحیه در اینباب اعتذارات بارده دارند که قابل التفات نیست غلط سی و نهم تا غلط چهل و دوم آیه (۱۱) از باب اول از انجیل متی باین نحو ترقیم یافته است يُوشِيَّا وَلَدَ يَكُنْيَا وَإِخْوَتَهُ عِنْدَ سَبْيِ بَابِلَ المعنی و یوشیا یوخانیا و برادرانش را تولید نمود در زمان جلای بابل از کلمات مسطوره معلوم میشود که ولادت یوخانیا از یوشیا در جلای بابل بوده پس یوشیا در این جلا باید حی باشد و این غلط است از چهار وجه وجه اول اینکه یوشیا دوازده سال قبل این جلا وفات کرده بود زیرا که بعد از موت و یاهو خاز پسرش بر سریر سلطنت نشست و سه ماه ایام سلطنتش بود پس بعد از او یهویاقیم پسر دیگر او بر تخت سلطنت جلوس نمود و یازده سال ایام سلطنتش بود پس از آن یوخانیا ابن یهویاقیم سلطان شد و سه ماه از سلطنتش گذشت بخت نصر او را اسیر کرده و بسوی بابل فرستاد وجه دوم اینکه یوخانیا پسرزادهٔ یوشیا است نه پسرش زیرا که یوخانیا پسر یهویاقیم است و یهویاقیم پسر یوشیا چنانچه در وجه اول معلوم شد وجه سیم اینکه یوخانیا در جلا هجده ساله بود و ولادتش در جلای بابل چه معنی دارد وجه چهارم اینکه یوخانیا برادر نداشت بلی پدرش سه برادر داشت عم و برادر نمیشود نظر باین اشکالات که در این اغلاط و غلط سابق مذکور شد آدم کلارک مفسر در تفسیر خود گفته است که کالمت میگوید آیه (۱۱) اینطور خوانده شود یوشیا یهویاقیم و برادرهای او را تولید نمود و یهویاقیم هم یوخانیا را تولید نمود در جلای بابل انتهی پس این مفسر امر بتحریف و زیاده کردن یهویاقیم نموده است از برای دفع اعتراض بنابراین تحریف تا از اعتراضات ثلثهٔ مذکوره در این غلط رفع نمیشوند مظنون اینکه بعضی قسیسین مسیحیه از اهل دین و دیانت لفظ یهویاقیم را از برای دفع ایراد اسقاط کرده باشند زیرا که اگر مسیح از اولاد یهویاقیم باشد قابل جلوس بر تخت داود نخواهد بود پس مسیح موعود نخواهد بود چنانچه در سابق بیان شد لیکن ندانستند که این اسقاط مستلزم اغلاط دیگر است شاید دانسته باشند لیکن خیال کردند لزوم غلط بر متی سهل تر است از اخراج مسیح از مسیحیت غلط چهل و سیم زمان از یهودا تا سلمون قریب بسیصد سال است و از سلمون تا داود چهارصد سال است و متی در زمان اول هفت طبقه نوشته است و در زمان ثانی پنج طبقه و این غلط است

بالبداهة زیرا که عمر کسانیکه در زمان اول بوده اند اطول بود از عمر کسانیکه در زمان ثانی بودند **غلط چهل و چهارم**
طبقاتیکه در قسم ثانی از اقسام ثلثه مسطوره است هجده تاست نه چهارده تا چنانچه این امر ظاهر میشود از باب سیم از سفر اول از اخبار ایام
لهذا نیومن در حالت تأسف و تحسر گفته است اتحاد واحد و ثلثه ضروری بود در ملت مسیحیه و الآن هجده با چهارده متحد شده اند
زیرا که نسبت غلط بکتب مقدسه نمیتوان داد **غلط چهل و پنجم و چهل و ششم** در آیه (۸) از باب اول از انجیل متی
باین عبارت مرقومست یورام هوصیلی لعوزیا المعنی یورام عوزیا را تولید نمود و این غلط است بدو وجه **وجه اول**
اینکه ازین عبارت معلوم میشود که عوزیا پسر یورام است و حال آنکه چنین نیست زیرا که عوزیا ابن اخزیا ابن یواش ابن امصیا
ابن یورام است و سه طبقه در انجیل متی ساقط است و حال آنکه این سه نفر از سلاطین مشهورین بوده اند و احوال ایشان در
باب هشتم و (۱۲) و (۱۴) از سفر ملوک ثانی مذکور است و همچنین در باب (۲۲) و (۲۴) و (۲۵) از سفر ثانی از اخبار ایام و وجهی
از برای این اسقاط نیست سوای غلط زیرا که مورخ زمانیکه وقت را معین مینماید و طبقات اهل زمان را مینویسد و در این بین
دو سه طبقه را اسقاط نماید البته چنین مورخ سفیه و غلط کار خواهد بود **وجه ثانی** اسمش عزیا است نه عوزیا یعنی
بعد از حرف عین واو ندارد چنانچه در باب سیم از سفر اول از اخبار ایام و باب (۱۴) و (۱۵) از سفر ملوک ثانی مذکور است و بعضی
از مترجمین فارسیه و عربیه اصلاح کرده اند و آن تحریف و غلط است در کلام الهامی **غلط چهل و هفتم** در آیه (۱۲)
از باب اول از انجیل متی باین نحو مسطور شده است شلتائیل هوصیلی لزوربابل یعنی شلتائیل زوربابل را تولید نمود و این
غلط است زیرا که زوربابل ابن فدایاست برادرزاده شلتائیل است چنانچه در باب (۳) از سفر اول از اخبار ایام مرقوم است
غلط چهل و هشتم آیه (۱۳) از باب اول از انجیل متی باین نحو مرقوم است زوربابل هوصیلی لابیهود یعنی زوربابل
پدر ابیهود است و این هم غلط است زیرا که زوربابل پنج پسر داشت چنانچه در آیه (۱۹) از باب سیم از سفر اول از اخبار ایام مرقومست
و در میان ایشان کسی نیست که مسمی باین اسم باشد این یازده غلط شد که در بیان نسب مسیح از متی که صاحب انجیل اول است صادر
شده است و در قسم ثانی خواهد آمد در بیان اختلافات که بیان او و بیان لوقا از شش جهة اختلاف دارد شش با یازده هفده میشود
پس در این بیان متی هفده غلط دارد **غلط چهل و نهم** در باب ثانی از انجیل متی قصه آمدن مجوس باورشلیم بسبب رؤیت ستاره
مسیح در مشرق نوشته شده است که ستاره در پیش روی ایشان یعنی مجوس آمد تا بالای سر کودک ایستاد و این غلط است زیرا
که حرکت سبعه سیاره و همچنین حرکت صادقه بعضی ذوات الاذناب از مغرب است بسوی مشرق و حرکت بعضی ذوات الاذناب
از مشرق است بسوی مغرب پس بنابراین دو صورت کذب متی ظاهر میشود یقیناً زیرا که بیت اللحم که محل ولادت مسیح است در
جانب جنوب از اورشلیم واقع است بلی دایره حرکت بعضی ذوات الاذناب میل الشمالی دارد از شمال بجنوب لیکن این حرکت بسیار بطی
از حرکت زمین که الآن مختار حکمای ایشانست پس حتی این حرکت ممکن نیست مگر بعد از مدتی و آنهم در مسافت قلیلی که بقدر معتد
به احساس نمیشود بلکه حرکت انسانی بسیار سریع است از حرکت ذوات الاذناب از شمال بجنوب پس چگونه مجوس ستاره را در مشرق
دیدند و ستاره از مشرق حرکت کرد آمد باورشلیم و از اورشلیم هم ببیت لحم و آمد فوق آنجائیکه طفل بود رسید و ایستاد و حال
آنکه آمدن مجوس بخانه هیرودیس روز بوده است و همچنین بیرون آمدن ایشان از خانه هیرودیس ببیت لحم و ستاره در روز غیر
مرئیست یقیناً و اگر کسی گوید چه ضرر دارد که حرکت ستاره بخلاف عادت از معجزات مسیح علیه السلام باشد جواب گوئیم این سؤال
منافی انجیل و عقاید مسیحیین است زیرا که ایشان از برای مسیح در طفولیت بلکه تا سی سال هیچ معجزه اثبات نمینمایند چنانچه این امر
ظاهر میشود از باب دوم و آیه (۱۱) از انجیل یوحنا زیرا که بعد از معجزه انقلاب آب بشراب در عروسی قانای جلیل در آیه (۱۱) از باب
دوم از انجیل یوحنا میگوید این اول معجزه بود که از مسیح علیه السلام صادر شد و صاحب نور الانوار در صفحه (۷) از جلوه سادس از
نسخه مطبوعه سنه ۱۸۴۴ مرقوم نموده است و عبارت او بفارسی چنین است از خداوند عیسی در طفولیت هیچ معجزه صادر نشد بلکه

با کمال عجز و تواضع اطاعت مریم و یوسف مینمود و از سایر اطفال بنی آدم هیچ امتیازی نداشت انتهی کلامه بالفاظه **بدانکه** این وجه الزامی است نه اعتقادی زیرا که ما جماعت مسلمین در طفولیت از برای عیسی علیه السلام معجزه ثابت مینمائیم چنانچه شرح تکلم آنحضرت در طفولیت در سورهٔ مبارکه مریم مسطور است **غلط پنجاهم** در آیه (۲۲) از باب اول از انجیل متی باین عبارت مرقوم است اِینَ آه کُلی وِیل دِیَتْش نُو مِیما مِنْدِی دِنیشْلِی مِیرامِن مادِنابِی یُدْنِی بِیادِ مِیْرِی ها ینُولْنا بیْت باطْنا وَیِّت قادِی شِمّه عمّانوئیل دِیَتْش نُوْرجِمان امان آلَه انتهی الترجمة بالعربیة وهذا کله کان لکی یتمّ ما قیل بالنبیّ القائل هوذا العذرا تحبل وتلد ابنا یدعون اسمه عمّانوئیل الذی تفسیره الله معنا واینهمه برای آن واقع شد تا تمام گردد کلامیکه خداوند بزبان پیغمبر گفت که اینک عذرا آبستن شده پسری آورد و میخوانند نام او را عمانوئیل که تفسیرش اینست خدا با ما انتهی و مراد از پیغمبر در نزد علمای مسیحیه اشعیا علیه السلام است که در آیه (۱۴) و باب (۷) از کتاب خود گفته است (۱۴) بنابراین خود خداوند شما را آیتی خواهد داد اینک عذرا حامله شده پسری خواهد زائید و اسمش را عمانوئیل خواهد خواند **مؤلف گوید** این غلطست بوجوهی **وجه اول** های بتولتا های تانیث است این لفظ هم علم است بر زن جوان شوهردار و غیر شوهردار مانند دختر و علمای یهود گویند این لفظ در باب سوم از سفر امثال سلیمانی واقع شده است و معنی او مرئه شابه شوهردار است و این لفظ در کلام اشعیا و در تراجم یونانیه بمرئه شابه ترجمه شده است مراد از ترجمهٔ یونانیه تراجم ثلثه است یعنی ترجمهٔ اکوئیلا و ترجمهٔ تهیودوش و ترجمهٔ سیمیکس و این سه ترجمه در نزد مسیحیه از تراجم قدیمه است اول در سنه ۱۲۹ ترجمه شده است ثانی در سنه ۱۷۵ و ثالث در سنه ۲۰۰ بعد از مسیح و این سه ترجمه در نزد قدمای مسیحیه بسیار معتبر بود خصوصا ترجمهٔ تهیودوشن و یوری در کتاب خود که در بیان لغات عبرانی تصنیف کرده است و کتاب معتبر مشهوریست در میان علمای پروتستنت گفته است این لفظ بمعنی باکره و مرئه شابه است پس بنا بر قول یوری این لفظ مشترکست ما بین این دو معنی و قول او اولاً مسلم نیست در مقابل تفاسیر یهود که اهل لسانند و ثانیاً بعد از تسلیم میگوئیم حمل این لفظ بر معنی باکره خاصه بر خلاف تفاسیر یهود است و تراجم قدیمه محتاج بدلیل است و آنچه صاحب میزان الحق در کتاب خود که مسمی بحل الاشکال است گفته است معنی این لفظ نیست مگر باکره تحکم صرف و غلط است و کافیست در رد او آنچه ما نقل کردیم در همین وجه **تنبیه** بکارت حضرت مریم در نزد علمای پروتستنت مسلم نیست چنانچه در صفحه (۱۴۳) از کتاب فیقیقیموش از نسخهٔ مطبوعهٔ سنه ۱۸۸۵ تصریح باینمطلب نموده است که لوطیرتین بکارت مریم را قبول ندارند در موضع مناسب از این کتاب عین عبارت منقول خواهد گردید **وجه ثانی** از کتاب اشعیا معلوم میشود که اسم آن پسر باید عمانوئیل باشد و مسیح را کسی مسمی باین اسم ننموده است نه پدر و نه مادر او بلکه ایشان او را مسمی بیشوع نمودند ملکی هم بخواب یوسف نجار آمد گفت اسم او را یشوع بگذار باید که معروف بعیسی است چنانچه در آیه (۲۱) از باب اول از انجیل متی مرقوم شده است و در باب اول در آیه (۳۱) از انجیل لوقا جبرئیل آمد پیش مریم و گفت اینک حامله شده پسری خواهی آورد و او را مسمی بیشوع خواهی نمود پس احدی عیسی را مسمی بعمانوئیل ننموده است نه پدر و نه مادر و نه جبرئیل و نه ملکی که بخواب یوسف نجار آمد پس مصداق این بشارت مسیح و مریم نخواهند بود **وجه سیم** قصه که این قول در او واقع شده است شهادت میدهد بر اینکه این قول در حق عیسی نباشد زیرا که حاصل قصه اینست که راصین سلطان آرام و فاقاح ملک اسرائیل آمدند باورشلیم از برای محاربه آحاز ملک یهود پس پادشاه یهود خوف شدیدی کرد از اتفاق ایشان خداوند وحی کرد باشعیا که بگو بآحاز از برای تسلیهٔ آحاز نترس این دو سلطان بر تو مسلط نخواهند بود بلکه بزودی سلطنت ایشان زایل خواهد بود و علامتی از برای خرابی ملک ایشان بیان کرد آن علامت اینستکه امرئه شابه حامله شده و پسری خواهد زائید و پیش از آنکه این پسر ممیز خیر و شر باشد زمین این دو ملک خراب خواهد شد و ثابت شده است که ارض فاقاح بیست و یکسال بعد از این خبر خراب شد پس لابد باید ولادت این مولود قبل از خرابی این زمین باشد و حال آنکه ولادت عیسی علیه السلام هفتصد و بیست و یکسال بعد از خرابی ارض فاقاح واقع شده است

علمای یهود در مصداق این خبر اختلاف دارند بعضی اینکه مقصود اشعیا علیه السلام زن خود شاست میخواهد بفرماید
زن من حامله شد و پسری از او متولد خواهد بود پیش از آنکه آن پسر تمیز خیر و شر را بشود زمین این دو ملکی که تو از ایشان میترسی خراب
خواهد گردید تا تصریح بهر ذاکر بنیس مُصَنِّف کو مِلّیه این قول قریب بقیاس است دور نیست که مقصود همین باشد غلط
پنجاه و یکم در آیهٔ (۱۵) از باب ثانی از انجیل متی باین نحو رقم شده است. دِیلِی تاما هَل مَوْتِی دِهیرُودِیس دِیپشُو تو مِیامِینَّدِ
دِنِیشلِی مِیرامِن ماریا بِنَیبا دِمیرتِی دِمِن مِصرِ قرِیلِی لِبْنُونِی المعنی و تا وفات هیرودیس در آنجا بماند یعنی مسیح تا کلامیکه
خداوند بزبان پیغمبر گفته تمام گردد که از مصر پسر خود را خوانده ام و نبیی قائل این قول هوشع علیه السلام است و متی در اینجا اشاره
کند بآیهٔ اولی از باب (۱۱) از کتاب هوشع و این غلط است زیرا که آن آیه علاقه با عیسی علیه السلام ندارد زیرا که ترجمهٔ آیه بفارسی این
نحو است (۱) هنگامیکه اسرائیل طفل بود ویرا دوست میداشتم و اولاد او را از مصر طلب کردم پس این آیه مشعر است باحسان
خدا و تفضلات حق نسبت بنی اسرائیل در عهد موسی علیه السلام و متی صیغهٔ جمع را بمفرد و ضمیر غایب را بمتکلم تبدیل کرده است تا
در حق عیسی صادق باشد و تابعین متی از علمای پروتستنت هم اغلب تراجم فارسیه و غیرها را از کتاب هوشع تحریف کرده اند
تا این بشارت در حق عیسی صادق بیاید از انجمله ترجمه مطبوعه بیروت سنه ۱۸۷۱ و همچنین ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۲ و همچنین
ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ و هکذا ترجمه کلدانیه و سریانیه قدیم و جدید هداهم الله ولیکن صاحب ترجمه سنه ۱۸۱۶ دست ترجمه
کرده است لیکن با همه این تحریفات خیانت متی مخفی نخواهد بود بر کسانیکه باب مذکور را از کتاب هوشع مطالعه کنند زیرا که در آیه
(۲) از باب مذکور در حق مدعوین باین نحو رقم شده است (۲) هر قدر دیگر ایشانرا دعوت کردند از ایشان رو گردان بودند و بعلیم
ذبح نموده و باصنام تراشیده شده بخور کردند و این امور در حق عیسی علیه السلام صادق نیست یقیناً بلکه نسبت این امور را به
یهودهائیکه معاصر مسیح بودند هم نمیتوان داد بلکه بیهودهائیکه تا پنصد سال قبل از ولادت مسیح بودند انتساب این امور غلط است
زیرا که تا پانصد و سی و شش سال قبل از میلاد مسیح جماعت بنی اسرائیل عبادت صنم را توبه کرده بودند و بعد از آن دیگر بت پرست
نشدند چنانچه تمامی تواریخ شاهد اینمدعا میباشند غلط پنجاه و دوم در آیهٔ (۱۶) از باب ثانی از انجیل متی در ترجمه فارسی
باین نحو مرقوم است چون هیرودیس دید که مجوسیان او را سخریه نمودند بسیار غضبناک شد فرستاده جمیع اطفالی را که در بیت
لحم و تمامی نواحی آن بودند از دو ساله و کمتر موافق وقتیکه از مجوسیان تحقیق نموده بود بقتل رسانیدند انتهی این هم غلط است نقلاً و
عقلاً اما نقلاً احدی از مورخین معتبرین غیر از مسیحیین این حادثه را ننوشته نه یوسیفس مورخ و نه غیر او از علمای یهود که وقایع
زمان هیرودیس را مینوشتند و عیوب و جرایم او را تفحص و تجسس مینمودند و حال آنکه این حادثه ظلم عظیم و عیب جسیمی است اگر
چنین امر واقع شده بود البته هم مینوشتند اگر احد از مورخین مسیحیه نوشته باشد اصلاً اعتماد بر تحریر او نخواهد بود زیرا که از
انجیل اقتباس نموده است و اما عقلاً زیرا که بیت لحم بلده صغیر بیست نه کبیره و از اورشلیم قریب بود نه بعید و در تحت حکومت هیرودیس
بود نه غیر پس قدرت تامه داشت باسهل وجهیکه تحقیق نماید که مجوس آمدند بفلان کاروانسرا در میان آخور حضرت مسیح را
در میان آخور در وقت ولادت با مادرش مریم و پدر مصنوعی او یوسف نجار دیدند و فلان هدیه را هم گذرانیدند پس محتاج
نبود باینکه اطفال معصومین را بقتل برسانند پس ثابت شد که تحریر متی عقلاً و نقلاً غلط است غلط پنجاه و سیم در آیهٔ
(۱۷) از باب ثانی از انجیل متی رقم شده است (۱۷) آنگاه کامل شد آنچه از ارمیای پیغمبر گفته شده بود که میگفت (۱۸) در راما
آوازی شنیده شد از زاری و گریه و فغان بسیار که راحیل بر فرزند خود میگریست و از تسلی کناره میجست چراکه پیدا نبودند
یعنی فرزندان راحیل و این هم غلط و تحریف است از متی زیرا که این مضمون واقع شده است در آیهٔ (۱۵) از باب (۳۱) از کتاب
ارمیا و هر کس که آیات قبل و بعدش را بخواند میداند که این مضمون در حادثه هیرودیس نیست بلکه در حادثه بخت نصر است
که در عهد ارمیا علیه السلام واقع شد که چند هزار از بنی اسرائیل مقتول و چند هزار هم اسیر و بسوی بابل فرستاده شدند و چون

دو میان اسرا و مقتولین از اولاد راحیل هم بودند لهذا روح او در عالم برزخ متألم شد پس خداوند وعده داد که اولاد راحیل دوباره باورشلیم برگردند **تنبیه** از تحریر ارمیا و قصد یوحنا معلوم میشود که احوال اهل عالم مکشوف است از برای اهل عالم برزخ هر گاه ماتم و بلا بایشان مصائبی برسد ایشان در عالم برزخ متألم میشوند و اینها خلاف است با عقیده فرقه پروتستنت **غلط پنجاه و چهارم** در آیه (۲۳) از باب ثانی از انجیل متی مسطور است (۲۳) و آمده ببلده مسمی بناصره ساکن شد یعنی مسیح تا آنچه بزبان انبیا گفته شده بود تمام گردد که بناصری معروف خواهد شد این هم غلط است و چنین خبری در کتابی از کتب انبیا دیده نشده است و علمای یهود این خبر را زور و بهتان میدانند بلکه اعتقاد شان اینست که از جلیل هیچ پیغمبری مبعوث نشده است تا چه برسد بناصره چنانچه در آیه (۵۲) از انجیل یوحنا مرقوم شده است عبارت فارسیه یوحنا اینست (۵۲) در جواب وی گفتند مگر تو نیز جلیلی هستی تفحص کن و ببین که هیچ نبی از جلیل مبعوث نشده و نخواهد شد و علمای مسیحیه اعتذارات ضعیفه باورده در این باب دارند ولیکن قابل التفات نیست **غلط پنجاه و پنجم** در آیه اولی از باب سیم از انجیل متی باین نحو رقم شده است باین یومئی تیلی یوحنان معمدانا و مکرز و انجا زابی دیهود المعنی (۱) در آن ایام یحیای تعمید دهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و موعظه کرده و میگفت الخ چون در آخر باب ثانی ذکر جلوس ارکلاوس بر سریر یهودیه بعد از موت پدر او و برگشتن یوسف نجار و زوجه او یعنی حضرت مریم بنواحی جلیل و اقامت ایشان در ناصره مرقوم شده است پس مشار الیه بلفظ اندران ایام ما ذکر خواهد بود یعنی مطالبی که مذکور شد فعلیهذا معنی اینطور خواهد بود زمانیکه ارکلاوس بر سریر سلطنت نشست و یوسف نجار بنواحی جلیل برگشت یوحنای تعمید دهنده آمد و مشغول موعظه شد و این غلط است یقینا زیرا که حضرت یحیی علیه السلام بیست و هشت سال بعد از امورات مذکوره شروع بدعوت نموده است بنا بر اعتقاد ایشان **غلط پنجاه و ششم** در آیه (۳) از باب (۱۴) از انجیل متی باین نحو مسطور شده است (۳) زیرا که هیرودیس یحیی را گرفت در بند نهاد و در زندان انداخت بخاطر هیرودیا زن برادر خود فیلپس انتهی و این غلط است زیرا که اسم شوهر هیرودیا هیرودیس بوده نه فیلپس چنانچه یوسیفس مورخ در باب پنجم از کتاب (۱۸) از تاریخ خود مرقوم نموده است **غلط پنجاه و هفتم** در باب (۱۲) از انجیل متی آیه (۳) باین نحو رقم یافته است ایشانرا گفت یعنی مسیح فریسیانرا مگر نخوانده اید آنچه داود و رفیقانش کردند وقتی که گرسنه بودند (۴) چطور بخانه خدا درآمده نانهای تقدمه را خورد که خوردن آن برا و و رفیقانش حلال نبود بلکه بر کاهنان فقط یعنی خوردن آن از خصایص کاهن بوده قول او داود و رفیقانش الخ و همچنین خوردن آن برا و و رفیقانش این دو قول غلط است چنانچه عنقریب در غلط نود و دوم خواهد آمد **غلط پنجاه و هشتم** در آیه (۹) از باب (۲۷) از انجیل متی باین نحو رقم شده است (۹) آنگاه یعنی که بزبان ارمیای نبی گفته شده بود تمام گشت که سی پاره نقره را برداشتند بهای آن قیمت کرده شد الخ و این غلط است یقینا چنانچه در ابواب آتیه مذکور خواهد شد انشاء الله یعنی در باب ثانی **غلط پنجاه و نهم** در باب (۲۷) از انجیل متی آیه (۵۱) بترجمه فارسی باین نحو رقم شده است (۵۱) که ناگهان پرده هیکل از سر تا پا دو پاره شد و زمین متزلزل و سنگها شکافته (۵۲) و قبرها گشاده شد و بسیاری از بدنهای مقدسین که آرامیده بودند برخواستند و بعد از برخواستن وی یعنی مسیح از قبور برآمده بشهر مقدس رفتند و بر بسیاری ظاهر شدند و این حکایت کذب است جزما فاضل نورتن که حامی انجیل است در این مورد مضطر شده و دلایلی در کتاب خود ایراد نموده است بر بطلان این حکایت بعد گفته است این حکایت کذب است و غالب اینکه امثال این حکایات کاذبه بعد از خرابی اورشلیم در میان یهود رایج بود شاید کسی این حکایت را در حاشیه نسخه عبرانی از انجیل متی نوشته باشد بعد کاتب حاشیه را داخل متن کرده باشد و آن متن بدست مترجم افتاد پس بحسب آن متن ترجمه کرد و آن حاشیه غلط جزو کلام الهامی شد انتهی مصنف گوید دال بر کذب این حکایت وجوهی است **وجه اول** جماعت یهود در روز دوم از صلب مسیح علیه السلام رفتند پیش پیلاطس حاکم گفتند آقا ما بیاد داریم آن مضل یعنی مسیح العیاذ بالله در حیات خود گفت که من بعد از

سه روز از میان مردها خواهم برخاست پس خوبست که شما امر نمائید حرست تا سه روز قبر او را مضبوط نمایند ومتّی در همان باب نوشته است که پیلاطس و زوجه او بقتل مسیح راضی نبودند پس هر گاه این امور در وقت قتل یا بعد از قتل ظاهر شده بود جماعت یهود عنود جرأت نمیکردند بروند پیش حاکم عرض حال نمایند و حال آنکه پردهٔ هیکل پاره و سنگها شکافته و قبور باز شده و اموات زنده شده و چهار ساعت ظلمت تمام دنیا را گرفته بوده در وقت قتلش پس با وجود همه این معجزات و خوارق عادات ز برای پیلاطس و سایر یهود مشهود گردید و اوّل هم حاکم راضی بمصلوب شدن مسیح نبود پس چگونه جماعت یهود جرأت میکنند بروند پیش حاکم بگویند این ضال مضل البته حاکم عدو ایشان میشد و این جماعت را تکذیب میکرد و همچنین چندین هزار کس ایشان را تکذیب میکردند **وجه ثانی** اینکه این امور آیات عظیمه و علامات جسیمه است پس اگر در وقت صلب از مسیح صادر شده بود جمع کثیری از مردم یهود ایمان میآوردند و مخلص مسیح میگردیدند بنابر عادت جاریه انسانی یعنی وقتی که روح القدس بر حواریون نازل شد و ایشان بالسنه مختلفه تکلم نمودند مردم تعجب کردند و سه هزار کس فی الفور ایمان آوردند چنانچه در باب ثانی از کتاب اعمال حواریون مرقوم شده است و این امور بمراتب اعظم و اجلّ است از حصول قدرت بر تکلم و سخن گفتن بالسنه مختلفه و لغات متفرقه **وجه سیم** آنکه بسیار مستبعد است که این امور عظیمه ظاهرهٔ مشهوره را احدی از مورخین آن زمان اینها را ننویسد غیر از متّی و همچنین مورخین طبقهٔ ثانیه که قریب بزمان اوّل بوده اند و اگر مخالفین مسیح بجهة سوء دیانت و عناد تحریر ننموده اند موافقین لا بد بایستی موافقت نموده بنویسند بخصوص لوقا که حریص ترین مردم بود در تحریر عجایب و همچنین تتبع تامّی داشت در تحصیل افعال و اقوال مسیح علیه السلام چنانچه از باب اوّل از انجیلش معلوم میشود و باب اوّل از کتاب اعمال حواریون و چگونه متصوّر است که ارباب اناجیل اربعه حالات غیر عجیبه را بنویسند و این امورات عجیبه را همه ایشان ننویسند مرقس و لوقا پاره شدن پردهٔ هیکل را بنویسند و سایر امور را مرقوم نمایند **وجه چهارم** پرده هیکل کتان و در غایت لطافت بود پس انشقاق او از بالا تا پائین از برای این صدمه چه معنی دارد هر گاه پرده باین لطافت پاره شود بنای هیکل البته باید منهدم شود بدانکه این وجه مشترک الورود است بر اناجیل ثلثه **وجه پنجم** اینکه قیام کثیرین از اجساد مقدسین مناقض و مخالف است با کلام پولس زیرا که او میگوید اوّل کسیکه از قبر برخواست حضرت مسیح است چنانچه در نوع ثانی در بیان اختلافات از همین فصل مذکور خواهد شد ان شاء الله پس حق آنستکه فاضل نورتن گفت و از کلام فاضل مذکور معلوم شد که مترجم انجیل متّی حاطب اللیل یعنی هیزم کش شب بوده است فرق نمیگذاشت ما بین رطب و یابس پس هر چه در متن میدید خواه صحیح و خواه غلط تحریر میکرد و ترجمه مینمود پس توکه مسیحی هستی از تو سؤال مینمایم آیا شخص عاقل میتواند مضمون همچو کتابی را از برای خود وسیلهٔ نجات قرار بدهد لا والله مگر اینکه منظورش حق پرستی نباشد بلکه تقلید آباء و اجداد را از برای خود شعار قرار دهد **غلط شصتم تا شصت و دوم** در باب (١٢) و آیه (٣٩) از انجیل متّی در جواب آنهائیکه از حضرت عیسی معجزه خواستند باین نحو جواب داد (٣٩) اِنَّ هَکُو جو دبیشی و مرثی و اُخج نشت وَتحبَ نیشَنْقا بیعا نالا و نیشَنْقا لیتش بو بالِه شوبو مِن نیشَنْفه دیونان نبیا سبب دِراخو دِبلی یونان کوکرسه دِنونا کونا طلا ایمامی وَطلالی لوتی هَتنات هاوی برونی دِنبا شا طلا ایمامی وَطلالی لَیْ فی المعنی (٣٩) در جواب ایشان گفت فرقهٔ شریره زناکار آیتی میطلبند یعنی معجزه و آیتی بدیشان عطا نشود جز معجزهٔ یونس نبی (٤٠) زیرا همچنانکه یونس سه شبانه روز در شکم ماهی ماند پسر انسان نیز سه شبانه روز در شکم زمین خواهد بود و در آیه (٤) از باب (١٦) از انجیل متّی باین نحو رقم یافته است در ترجمهٔ فارسی فرقهٔ شریره زناکار معجزه میطلبند و معجزه بایشان عطا نخواهد شد بجز معجزهٔ یونس نبی الخ پس در اینجا هم مراد معجزهٔ یونس پیغمبر است چنانچه در قول اوّل مراد همین بود و در آیه (٦٣) از باب (٢٧) از انجیل متّی قول یهود در حق مسیح این بوده است گفتند ای آقا یعنی جماعت یهود بخاطر ما را یاد است که آن گمراه کننده وقتی که زنده بود گفت بعد از سه روز برمیخیزم (٦٤) پس بفرما تا سه روز قبر را حراست کنند مبادا شاگردانش در شب آمده بدن

او را بدزدند و بمردم گویند که از میان مردگان برخواسته و گمراهی اخر از اول بدتر شود و اقوال و آیات ثلثه بیشبهه غلطند زیرا که مسیح در چهاردهم یا پانزدهم نیسان رومی در سال سی و سه از بعثتش بنا بر اعتقاد ایشان در روز جمعه قریب بظهر مصلوب شد چنانچه صاحب نور الانوار در صفحه (۵۴) از جلوهٔ سادس بنا بر نسخهٔ مطبوعهٔ ۱۸۶۱ مرقوم نموده است و همچنین از باب (۱۹) از انجیل یوحنا معلوم میشود و در ساعت نه وفات کرد یا الای ذارو یوسف و نقدیموس جسد او را از پیلاطس نزدیک بغروب آفتاب خواستند پس کفن و دفنش نمودند بطریق یهود چنانچه در باب (۱۵) و آیهٔ (۴۲) از انجیل مرقس مرقوم شده است پس لامحاله دفن مسیح در شب شنبه خواهد بود و جسد مسیح روز یکشنبه قبل از طلوع آفتاب از قبر غایب شد چنانچه در باب (۲۰) از انجیل یوحنا مرقوم شده است پس در قلب زمین سه شبانه روز نماند بلکه دو شب و یک روز ماند و بعد از سه روز برنخواست فعلیهذا این غلط شد و چون این اقوال ثلثه غلط بود لهذا پالس و ناشر گفته اند این تفسیر از جانب متی است نه از قول مسیح و این دو عالم مسیحی گفته اند مقصود مسیح اینکه چنانچه اهل نینوا باستماع موعظه ایمان آوردند و از یونس علیه السلام معجزه نخواستند و کذلک مردم باید از من معجزه نخواهند بلکه باستماع موعظه ایمان بیاورند کلام این دو عالم مسیحی تمام شد پس بنا بر تقریر این دو عالم غلط از سوء فهم متی ناشی شده است پس معلوم شد که متی انجیل خود را بالهام ننوشته است پس چنانچه در اینجا مراد مسیح را نفهمیده است و بغلط واقع شده است همچنین ممکنست عدم فهم او در مواضع دیگر و نقل او غلط باشد پس چگونه میشود اعتماد کرد بر تحریرات او و چگونه میتوانیم بگوئیم تحریرات او را و حال آنکه کلام الهامی غلط نمیشود **مصنف گوید** در روز جمعه سیزدهم شهر شوال المکرم سنه ۱۳۱۱ که مطابق با ۱۸۹۳ مسیحی در دار الخلافه طهران حقت بالامن و الامان بزیارت عالی محفل حضرت مستطاب قلدهٔ کبد البتول ابن الرسول المقبول قبلة الانام کهف الارامل و الایتام المقبول عند الدول النافذ امره فی کل الملل مروج شریعت جله سید المرسلین سید الاسلام و امام المسلمین سیدی و مولای بل سید العلماء المروجین و رئیس العلماء و المجتهدین و مؤید الملة و الدین آقای **آقا میرزا زین العابدین امام جمعه** ادام الله ایام افاداته و افاضاته الی یوم الدین بحق اجداده الطیبین الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین تشرف حاصل نموده دیدم سفیر کبیر دولت جمهوری فرانسه که مسمی بمسیو بالوا میباشد با یکنفر مترجم در حضور مبارک مشرف هستند و سفیر مذکور مذهب کاتلک را داشت بتقریب صحبت مقتولیت و مصلوبیت حضرت مسیح بمیان آمد مصنف حقیر اشکال سابق الذکر را بر سفیر مزبور ایراد نموده بعد از تامل بسیار بعجز و انکسار خود اعتراف نمود و گفت این مسئله را باید از پاپ اعظم سؤال نمایم حضرت امام همام مد ظله العالی علی رؤس الانام فرمودند پاپ اعظم تکلیفی ندارد بجز اینکه بگوید غلط است بجهة اینکه این اشکال لاینحل است **غلط شصت و سیم** در باب (۱۶) از انجیل متی باین نحو مرقوم شده است (۲۷) سبب هذا ابن الانسان سوف یاتی فی مجد ابیه مع ملائکته و حینئذ یجازی کل واحد حسب عمله (۲۸) الحق اقول لکم ان من القیام ههنا قوما لا یذوقون الموت حتی یروا ابن الانسان آتیا فی ملکوته انتهی المعنی (۲۷) زیرا که پسر انسان خواهد آمد در جلال پدر خویش باتفاق ملائکه خود و در آن وقت هر کسی را موافق اعمالش جزا خواهد داد (۲۸) براستی بشما میگویم کسانی در اینجا حاضرند که مرگ را نخواهند چشید تا پسر انسان را ببینند که در ملکوت خود میاید و این خبر غلطست زیرا که تمامی آنهائیکه آنجا حاضر بودند مرگ را چشیدند و استخوانهای ایشان پوسیده و خاک شد و قریب بهزار و هشتصد و پنجاه سال از موت ایشان گذشت و احدی از ایشان ندید پسر انسان را که در ملکوت خود و مجد پدر با ملائکه بیاید و هر کسی را موافق عمل خود مجازات دهد **غلط شصت و چهارم** آیهٔ (۲۳) از باب دهم از انجیل متی باین نحو تقریر دیده است و اذا طردوکم فی هذه المدینة فاهربوا الی الاخری فانی الحق اقول لکم لا تکملون مدن اسرائیل حتی یاتی ابن الانسان انتهی المعنی (۲۳) و وقتی که در یک شهری بر شما جفا کنند بشهر دیگر فرار کنید زیرا براستی بشما میگویم از همه شهرهای اسرائیل نخواهید پرداخت تا پسر انسان آید و اینهم غلط است زیرا که حواریون شهرهای اسرائیل را تمام کردند و مردند و از مرگ ایشان

زیاده بر هزار و هشتصد و سی سال گذشت و حضرت مسیح نیامد در ملکوت خود و آنکه پیغمبر فرمود براستی میگویم دروغ شد
نعوذ بالله من الافتراء علی الانبیاء علیهم السلام و این دو قول قبل از عروج بوده و اما اقوال او بعد از عروج اینهاست **غلط
شصت و پنجم تا شصت و ششم** در آیهٔ (۱۱) از باب سیم از مکاشفات یوحنا باین نحو مرقوم شده است از قول مسیح
ها بتا یوین جلذی یعنی عیسی فرمود بزودی میآیم و در باب (۲۲) از کتاب مذکور اقوال عیسی علیه السلام باین نحو مرقوم شده است
در آیه (۷) وها بتا یوین جلذی یعنی آگاه باشید من زود میآیم آیه (۱۰) ومیری ایلی لاماختهم لحی مزماری دینبوث
داهاکا یاسبب دهوزبنا قربلی المعنی وما اکنت یعنی مسیح کلام نبوت این کتاب را مهر مکن زیرا که وقت نزدیک است آیه
(۲۰) بتا یوین جلذی یعنی زود میآیم و حال این اقوال معلوم است محتاج به بیان نیست بحسب این اقوال طبقهٔ اولی از مسیحیه
اعتقادشان این بود که در زمان ایشان مسیح خواهد آمد و قیامت هم برپا خواهد شد و خود شان را اهل آخر الزمان میدانستند
و بزودی در فصول آتیه عقاید ایشان در باب نزول مسیح مشروح و مفصل مرقوم خواهد شد انشاء الله تعالی **غلط
شصت و نهم تا هفتاد و پنجم** غلط اول آیه (۸) از باب پنجم از رسالهٔ یعقوب باین نحو مرقوم شده است شما نیز
صبر نمائید و قلوب خود را قوی سازید زیرا که آمدن مسیح نزدیک است غلط دوم آیه (۷) از باب (۴) از رسالهٔ اولی
پطرس باین نحو مسطور است لیکن انتهای همه چیز نزدیک است هشیار شده و نماز بیدار باشید غلط سیم در آیه (۱۸) از باب دوم
از رسالهٔ دوم یوحنا باین نحو مسطور شده است ای اولاد ساعت آخر دنیاست چهارم در باب (۴) از رسالهٔ اولی پولس الی اهل
تسالونیکیان آیه (۱۵) باین نحو رقم یافته است که این بشما از کلام خدا میگوئیم ما زنده و باقی هستیم تا آمدن خداوند بر خفتگان
سبقت نخواهیم جست (۱۶) زیرا خود خداوند بصدا و آواز رئیس ملائکه و بصور خدا از آسمان نازل خواهد شد و مردگان در
مسیح اول خواهند برخواست (۱۷) آنگاه ما که زنده و باقی هستیم باتفاق ایشان در ابر ربوده خواهیم شد تا خداوند را در هوا استقبال
کنیم و همیشه با خداوند خواهیم بود پنجم در آیه (۵) از باب (۴) از رسالهٔ پولس بفیلپیان باین نحو مرقوم است خداوند نزدیک است
یعنی آمدن مسیح ششم در آیه (۱۱) از باب دهم از رسالهٔ اول پولس بقرنتیان باین نحو رقم شده است ما اهل عالم آخر هستیم
غلط هفتم در باب (۱۵) از رسالهٔ مذکوره آیهٔ (۵۱) باین نحو رقم شده است همانا سری بشما باز میگوئیم که همه نخواهیم خسبید
لیکن همه متغیر خواهیم شد (۵۲) در لحظه در طرفة العینی بمجرد نواختن صور آخر زیرا که صفیر خواهد داد و مردگان بیفساد
خواهند برخواست و ما متغیر خواهیم شد پس این هفت قولی که منقول شد دال است بر آنچه سابقا ذکر نمودیم که طبقهٔ اولی
مسیحیه نزول مسیح و قیام قیامت را در زمان خود میدانستند و چون اعتقاد ایشان این بوده است لهذا اقوال مذکوره محمول
بر ظاهر و غیر مؤول خواهد بود پس لابد غلط است فعلیهذا این هفت غلط شد **غلط هفتاد و ششم تا هفتاد
و هشتم** در باب (۲۴) از انجیل متی مرقوم است که عیسی علیه السلام بر کوه زیتون نشسته بود و حواریین بخدمتش نزد او آمدند و از
علامات خرابی مکان مقدس و نزول مسیح و وقوع قیامت سؤال کردند و علامات همه را بیان فرمودند پس اول علامات خرابی مکان
مقدس را بیان فرمودند و بعد از این حادثه در آن ایام بلامهلت نزول مسیح و مجیء قیامت خواهد بود پس باب مذکور تا آیه (۲۸)
متعلق است بخرابی مکان مقدس و از آیه (۲۹) تا آخر باب بنزول مسیح تعلق دارد و مختار فاضل پالس و اسنر و غیر ایشان
از علمای مسیحیه هم همین است و ظاهر از متن باب در سیاق کلام هم همین مطلب است و هر کس غیر از این قول را اختیار نماید خطا کرده است
و بکلام او نباید گوش داد و بعضی آیات باب مذکور اینست آیه (۲۹) و بعد از زحمت آن ایام فی الفور آفتاب تاریک خواهد گشت
و ماه نور خود را نخواهد بخشید و ستارگان از فلک خود ساقط و قوت آسمانها متزلزل خواهد شد (۳۰) و در آن وقت علامت فرزند
انسان بر فلک ظاهر خواهد گردید و آنگاه جمیع طوایف زمین سینه زده خواهند نمود و خواهند دید فرزند انسان را بر ابرهای
آسمانی که میآید با قدرت و جلال عظیم (۳۱) و فرشته‌های خود را خواهد فرستاد با صور بلند آواز و از آنها برگزیدگان را جمع

خواهند نمود از اطراف اربعه از انقضای فلک تا بطرف دیگر (۳۴) بدرستی که بشما میگویم که تا جمیع این چیزها کامل نگردد
این طبقه منقرض نخواهد گشت (۳۵) و هر اینه آسمان و زمین زایل خواهد گردید و کلام من زایل نخواهد گشت بنابراین مرقوم
پس لابد است از اینکه بعد از خرابی مکان مقدس بلا مهلت معتد به نزول مسیح و قیامت واقع شود چنانچه قول او و فی الفور در
آن ایام بوضوح تمام بر این مطلب دلالت دارد پس لابد باید معاصرین مسیح علیه السلام امور ثلثه را ببینند یعنی خرابی بیت و نزول
مسیح و وقوع قیامت را چنانچه قول او این طبقه منقرض نخواهد شد تا این امور را نه بینند صریح بجهت در این مطلب لهذا اظن خوانند
و مسیحیین که در طبقه اولی بودند همین بوده است زیرا که اینکه قول مسیح علیه السلام زایل نشود لکن زمین و آسمان زایل نشد و قول
مسیح زایل شد و حق باطل شد العیاذ بالله و همچنین در باب (۱۳) از انجیل مرقس و باب (۲۱) از انجیل لوقا خبر مذکور بنحو مرقوم
واقع گردیده است پس این قصه در آن دو انجیل هم غلط است پس اناجیل ثلثه بر تحریر غلط اتفاق دارند و باعتبار سه انجیل سه
غلط شد **غلط هفتاد و نهم تا هشتاد و یکم** در آیه (۲) و باب (۲۴) از انجیل متی قول عیسی علیه السلام باین نحو واقع
شده است طُرو صابیهِم وِنِ اِلُوخُون دِلابِی شا شِبقِنا لخاکی یا الکی یادِلا هبُو با سِترِتا یعنی بدرستیکه بشما راست
میگویم که در اینجا یعنی بنای هیکل هیچ سنگی بر سنگی گذاشته نخواهد شد مگر اینکه انداخته خواهد گردید بدانکه علمای
پروتستنت تصریح مینمایند بر اینکه بقای بنا در موضع هیکل ممکن نیست بلکه هر عمارتیکه در آنجا بنا میشود فی الفور منهدم
میگردد چنانچه حضرت مسیح خبر داده و صاحب تحقیق دین الحق مدعیست بر اینکه این خبر از اعظم اخبار مسیح است از حوادث آینده
در صفحه (۳۹۴) از کتاب مطبوعه خود در سنه ۱۸۴۲ باین نحو مرقوم نموده است که سلطان جولین که سیصد سال بعد از مسیح بوده
از ملت مسیحیه مرتد شد از برای ابطال خبر مسیح خواست بنای هیکل را دو مرتبه تجدید نماید لیکن چون شروع کرد آتشی از اساس
بیت بیرون آمد و بناها خائف و روبفرار نمودند و بعد از آن احدی جرأت نکرد بر رد قول صادق که فرموده بود زمین و آسمان
زایل میشود و کلام من زایل نمیشود انتهی ملخصا و قسیس دُتر کیث کتابی نوشته است در زبان انکلیسی در رد منکرین و قسیس مرّیث
کتاب مزبور را ترجمه بفارسی نموده است اسم ترجمه فارسی کشف الآثار فی قصص انبیاء بنی اسرائیل است و این کتاب در سنه ۱۸۴۶ مطبوع
گردیده است و مصنف این کتاب بعضی کلمات را وارد این موضع نقل مینماید پس میگوئیم قسیس مزبور در صفحه (۷۰) از کتاب مذکور
گفته است یولیان امپراطور روم یهودیان را بر امر خصوص تکلیف کرده که اورشلیم و هیکل خود را بنا سازند و نیز وعده داده که ایشان را
در شهر اجداد خود سکنای و قراری دهد و شوق و غیرت یهودیان از خواهش امپراطور کم نبوده پس به بنای بنیاد هیکل مشغول
گردیدند و اما با وجود جد و جهد یهودیان و التفات و توجه امپراطور مسطور آن عمل چون بر خلاف قول حضرت عیسی بوده
پس محال شد و در این باب تاریخ نویس بت پرست نقل کرده که کوههای آتشین هولناک از همان مکان برجسته و کارگذاران را سوزانید
کار آن عمل دست کشیدند انتهی بالفاظه و طامس نیوتن تفسیری نوشته است بر اخبارات آینده مندرجه در کتب مقدسه و این
تفسیر در بلده لندن در سنه ۱۸۰۳ چاپ شده است در صفحه (۶۳) و (۶۴) از جلد دوم از تفسیر مذکور گفته است عُمَر خلیفه دوم
از اعظم مظفرین بود در روی زمین فتنه و فساد در زمان او بر تمامی روی زمین منتشر شد و تمامی ایام خلافت او ده سال
و شش ماه بوده در این مدت قلیل بر تمامی مملکت عرب و شامات و ایران و مصر مسلط شد و لشکر او اورشلیم را محاصره کردند
و خودش از مدینه باورشلیم آمد بعد از ضیق صدر از طول محاصره در سنه ۶۳۷ مسیحی مسیحیون مصالحه کرد و بر بلده اورشلیم مسلط
شد و بعضی شروطیکه مشتمل بر عزت و وقار ایشان بود با آنها نمود و هیچ کنیسای از کنایس ایشان را خراب نکرد بلکه از اسقف
خواهش کرد که موضعی از برای بنای مسجد باو بدهد اسقف حجر یعقوب و موضع هیکل سلیمان را باو نمود و جماعت مسیحیه
آن موضع را مملو نموده بودند از روث و سرگین و فضلات انسانی و حیوانی عناداً للیهود پس عمر بنفس خود شروع کرد به پاک
کردن آن موضع و نقل کثافات از آن مکان و عظمای لشکر هم باو اقتدا کردند و آن موضع را تطهیر نموده و مسجدی در آنجا بنا کردند

واین اول مسجد بیست که در اورشلیم بنا شد و بعضی از مورخین گویند غلام عمر عمر را در همان مسجد کشت و این مسجد را عبد الملک
مروان که خلیفه دوازدهم است وسعت داد انتهی **مصنف گوید** اگرچه کلام این مفسر خالی از خدشه نیست بلکه غلط
هم دارد از آنجمله وقوع قتل عمر در آن مسجد ولیکن صریحست در اینکه عمر در موضع هیکل سلیمانی مسجدی بنا کرد و عبد الملک هم
آن مسجد را وسعت داد و مسجد مزبور تا امروز موجود است زیاده از هزار و دویست و هفتاد سال از بنای او گذشته است فعلیهذا
عمر قول مسیح را باطل کرد و حال آنکه زوال زمین و آسمان بنا بر اعتقاد ایشان ممکن بود و زوال این کلام ممکن نبود پس محال ممکن شد و
چون این قول در آیه (۲) از باب سیزدهم از انجیل مرقس و آیه (۶) از باب بیست و یکم از انجیل لوقا منقول و مسطور است و باعتبار این
دو انجیل هم غلط است پس باعتبار اناجیل ثلثه سه غلط خواهد بود **غلط هشتاد و دوم** در آیه (۲۸) از باب (۱۹) از
انجیل متی منقولست که عیسی با ایشان فرمود یعنی بحواریون بدرستی که بشما میگویم شما که مرا متابعت نمودید در تولد نو ابدا آنزمانیکه
فرزند انسان بر کرسی جلال خود نشیند شما نیز بر دوازده تخت جلوس خواهید نمود حکم رانی بر دوازده فرقه اسرائیل خواهید فرمود
انتهی و این هم غلطست زیرا که یهودای اسخریوطی یکی از دوازده حواری بوده مسیح علیه السلام را بسی پول فروخت مرتد و جهنمی شد
بنابر اعتقاد اناجیل ایشان پس کرسی دوازدهم خالی خواهد ماند فعلیهذا این خبر غلط است **غلط هشتاد و سیم** آیه
(۵۱) از باب اول از انجیل یوحنا باین نحو رقم شده است (۵۱) پس باو گفت یعنی بنتانائیل که هر آینه من بشما راست میگویم که بعد از این
شما آسمانرا گشاده و فرشتگان خدا را که بر فرزند انسان صعود و نزول میکنند خواهید دید و این قولهم چون اقوال سابقه غلط است
زیرا که این خبر بعد از اصطباغ یعنی تعمید یافتن مسیح و نزول روح القدس بوده بعد از این دو امر احدی آسمانرا مفتوح و ملائکه
خدا را صاعد و نازل بر عیسی علیه السلام ندید بدانکه نزول ملک را بر مسیح نفی نمیکنم بلکه مفتوحیت آسمان و رویت ایشان نزول و
صعود ملک را بر مسیح علیه السلام نفی مینمایم یعنی مجموع دو امر را چنانکه وعده داده بود والا نزول ملک بر مسیح و رویت او ملک را
صحیح است **غلط هشتاد و چهارم** در آیه (۱۳) از باب سیم از انجیل یوحنا باین نحو رقم شده است (۱۳) و هیچکس باسمان
بالا نرفته است مگر آنکسیکه از آسمان پائین آمده است مقصود صاحب انجیل اینکه هیچکس باسمان نرفته و نخواهد رفت مگر مسیح
که از آسمان آمده است و این غلط صریحست زیرا که اخنوخ و ایلیا علیهما السلام باسمان صعود نمودند چنانچه در باب پنجم از سفر تکوین و
باب دوم از سفر ملوک ثانی مرقومست و همچنین پولس مقدس النصاری و یوحنای لاهوتی معراج کردند چنانچه در رسایل خودشان
مسطور است و در باب پنجم از همین کتاب بوضوح تمام ثابت و محقق شده که حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم هم معراج
فرمودند پس ثابت شد که این خبر نیز غلط است **غلط هشتاد و پنجم** آیه (۲۳) از باب (۱۱) از انجیل مرقس باین نحو رقم یافته است
(۲۳) بدرستیکه بشما میگویم هر کسیکه باین کوه بگوید برخاسته در دریا افکنده شو و در دل خود شك نداشته باشد بلکه اعتقاد
داشته باشد که آنچه میگوید واقع میگردد در اینصورت هرچه گوید بجهة وی واقع خواهد شد و در باب (۱۶) از انجیل مرقس آیه
(۱۷) باین طریق بیان گشته است (۱۷) و اشخاصی که باین چیزها اعتقاد دارند با آیات چندی مقرون خواهند گشت که باسم من
شیاطین ها را بیرون خواهند نمود و بزبانهای تازه تکلم خواهند نمود (۱۸) و مارها را خواهند گرفت و اگر چیز کشنده را بیاشامند
هرگز متأذی نخواهند گشت و بر بیماران دست خواهند نهاد و ایشان تن درست خواهند گردید و در آیه (۱۲) از باب (۱۴)
از انجیل یوحنا باین نحو رقم گشته است (۱۲) هر آینه بشما راست میگویم که آنکسی بر من ایمان آورد این کارهائیکه من میکنم او نیز
خواهد کرد بلکه بزرگتر از اینها نیز خواهد کرد زیرا که من بنزد پدر خود میروم قول او هر کس باین کوه بگوید عام است مختص بشخصی
دون شخصی و زمانی دون زمانی نیست بلکه اختصاص بمؤمنین بمسیح هم ندارد و هکذا سایر اقوال منقوله در این باب مختص بحواریون
و طبقه اولی نیست و همچنین قول او هر کسی بمن ایمان بیاورد مختص بشخصی و زمانی نیست و اختصاص این امور بطبقه اولی دلیل
ندارد پس لابد است از اینکه کسی از علمای مسیحیه اگر بکوه بگوید از جای خود کنده شو و بدریا افکنده شو آن قائل شك در دلش

نباشد کوه با بد او را اطاعت نماید و این از علایم ایمان بمسیح است در این زمان و همچنین افعالی که از مسیح صادر میشد
بلکه اعظم از آنها موجب آیات مذکوره از اوصادر بشود و حال آنکه اینطور نیست ندیده ایم و نشنیده ایم احدی از مسیحیین را که
معجزه اعظم و اجل باشد از معجزه مسیح نه در طبقه اولی و نه در غیر او پس قول او بلکه بزرگتر از اینها نیز خواهد کرد غلط است یقیناً
مصداقی ندارد در هیچ طبقه از طبقات مسیحیه و اعمالی که از حضرت مسیح صادر شد از حواریین و غیر ایشان صادر نگردید و علمای
پروتستنت معترفند باینکه صدور خوارق عادات بعد از طبقه اولی بدلیل قوی ثابت نشده است و از ایام طفولیت که با آنها محشور
بودیم و در مدارس ایشان مشغول تحصیل و مخالطه تامی با خلفا و قسیسین داشتیم خرق عادتی از ایشان ندیدیم بلی چیزیکه دیده ایم
اینستکه سالها در تحصیل لسان و لغات ترکیه و فارسیه و عربیه و هندیه و غیر ذلک سعی مینمایند مع هذا نمیتوانند درست تکلم
نمایند بلکه صیغه مذکر را در مؤنث و مفرد را در جمع و بالعکس استعمال مینمایند تا چه رسد باخراج شیاطین و حمل حیات و شرب
سموم و شفای مرضا و احیای اموات و امثال ذلک الحق مسیحیینی که معاصر ما هستند ایمان حقیقی بحضرت مسیح ندارند لهذا امور
مذکوره از ایشان مسلوب است بلی که برای ایشان در بعضی اوقات صدور کرامت و خرق عادت را ادعا نمودند از قضا ادعای ایشان
کاذب شد دوست داشتم در همین مورد دو حکایتی که مشتمل است بر حال دو معظم بلکه دو امام از ائمه فرقه پروتستنت از کتاب
مرات الصدق که قسیس طامس انکلس از علمای کاتلک از لسان انکلیزی بزبان اردو ترجمه کرده است و قسیس مزبور بزبان عبرانی
ترجمه کرده است نقل نمایم و نسخه اردو در سنه ۱۸۵۱ طبع شده است قسیس مزبور یعنی طامس در صفحه (۱۰۵) و (۱۰۶) و (۱۰۷) نوشته
است حکایت اولی اینکه جناب لوطر در سنه ۱۵۴۳ خواست اخراج شیاطین از ولد مسینا نموده باشد لیکن حکایت و شبیه حکایت هود
شد وقتی که خواستند اخراج شیاطین نمایند چنانچه در آیه (۱۶) از باب (۱۹) از کتاب اعمال رفقا مذکور است که شیطان ملعون حمله کرد
بر جناب لوطر و او را و کسانیکه با او بودند مجروح و زخمدار نمود چون اسپانالیس دید که شیطان گلوی استادش جناب لوطر را گرفته
است و خفه اش میکند خواست فرار نماید بلکه از این بلیه نجات یابد لیکن چون مسلوب الحواس بود نتوانست در را باز کند از کوه و روزنه
حربه از خادمش خواست و در را شکست و رو بفرار نهاد حکایت دوم اینکه بلسیک و اپل سوئیس مورخ در بیان حال کالوین که یکی
از عظمای فرقه پروتستنت است مثل لوطر ذکر کرده است که کالوین مزبور در شوهر را بشخصی کیه مسمی به برومیس بوده بشرط اینکه
برومیس بپشت بخوابد و حبس نفس نماید و خود را مرده بانظار بدهد تا وقتیکه کالوین حاضر شود و بگوید یا برومیس بیت برخیز
پس در آنوقت تو متحرک شده و برخیز که تو مرده بودی و زنده شدی پس بزنش هم گفت وقتیکه شوهر تو حبس نفس کرد و خودش را کالمیت
نمود تو صدای گریه و نوحه را بلند کن پس حسب الفرموده کالوین عمل نمودند و صدای گریه از ضعیفه چون بلند شد زنهای همسایه
اجتماع کرده اطراف متوفی را گرفتند و صدای نوحه و ندبه را بلند کردند کالوین که مترصد بود حاضر شد گفت گریه نکنید الآن
من او را زنده میکنم پس شروع بقرائت دعا و اوراد نمود پس از آن دست برومیس را گرفت و گفت یا میت باسم خدای ما مسیح برخیز
لیکن حیله او بلافائده شد زیراکه برومیس متوفی وفات کرد بجهة حیله و اهانت بمعجزه صادر خدا از او انتقام کشید و ادعیه
کالوین اثر نکرد بلکه قضیه منعکس شد و زوجه متوفی چون اینحال را دید تباکی را مبدل ببکا نمود و صیحه کشید یا ایها الناس
در وقت عهد و بستان شوهر من زنده بود الآن نمیدانم این مرد حیله کار که حقیقة مرد انتهی پس نظر و تامل باید کرد در کرامات
اعاظم ایشان این دو معظم در عهد خود مثل مقدس مشهور شان پولیس تقوی و تقدس ظاهریه را داشتند وقتیکه حال متبوع
اینطور باشد وای بر حال تابعین ایشان و پاپا اسکندر سادس رئیس کنیسه الرو متیه خلیفه خدا بر اهل زمین بنا بر زعم
فرقه کاتلک سمی که از برای غیر مهیا کرده بود خورد و فی الفور مرد بخلاف فرموده مسیح علیه السلام که اگر شما ایمان بمن داشته
باشید سمومات در شما اثر نخواهد کرد چنانچه گذشت پس ثابت و محقق گردید که رؤسای فریقین از علامات مذکوره
محرومند **غلط هشتاد و ششم** در آیه (۲۷) از باب سیم از انجیل لوقا باین نحو مرقوم است ابن یوحنا ابن ریصا

ابن زروبابل ابن شلتائیل ابن نیری انتهی در این یک آیه سه غلط است اول اینکه اسامی بنی زروبابل در باب سیم از سفر اول از اخبار ایام مرقوم است و در میان آنها کسی نیست که مسمی باین اسم باشد و حال آنکه تحریر متی هم مخالف است دوم آنکه زروبابل ابن فدایا ست نه ابن شلتائیل بلی برادرزاده شلتائیل است سیم آنکه شلتائیل ابن یوحنا نیاست نه ابن نیری کما صرح به متی **غلط هشتاد و هفتم** لوقا در باب سیم مرقوم نمود که شالح بن قینان بن ارفحشد و این غلط است زیرا که شالح پسر ارفحشد است نه نوه او چنانچه در باب (۱۱) از سفر تکوین و باب اول از سفر اول از اخبار ایام تصریح شده است و ترجمه در مقابل نسخه عبرانیه معتبر نیست در نزد جمهور علمای پروتستنت پس صحیح نیست ترجیح بعضی تراجم اگر موافق باشد با انجیل لوقا در نزد ایشان بلکه میگوئیم بعضی تراجم از تحریفات مسیحیه است که با انجیل موافق باشد بلکه ترجیح با نسخ ثلثه اصلیه رویه است یعنی نسخه عبرانیه و یونانیه و سامریه **غلط هشتاد و هشتم** در باب ثانی از انجیل لوقا آیه اول باین نحو مرقوم شده است (۱) و در آن ایام حکمی از اغسطس قیصر صادر گشت که تمامی ربع مسکون را اسم نویسی کنند (۲) و این اسم نویسی اول شد هنگامیکه کیرینیوس والی سوریه بود و این هم غلط است زیرا که مراد از ربع مسکون یا جمیع ممالک سلطنت روم است کما هو الظاهر و یا جمیع مملکت یهود است و احدی از قدمای مورخین یونانیه که معاصر لوقا یا اندک زمانی بر او مقدم بودند این اسم نویسی را در تاریخ خود ننوشت که این اسم نویسی مقدم باشد بر ولادت مسیح و مورخینی که مؤخر باشند از زمان لوقا قولشان از برای لوقا حجت نخواهد بود زیرا که ایشان از لوقا نقل کردند با قطع نظر از این دلیل میگوئیم کیرینیوس والی سوریه پانزده سال بعد از ولادت مسیح بوده است پس چگونه متصور میشود که اسم نویسی که پانزده سال قبل از ولادت مسیح بوده است در زمان او باشد و همچنین چگونه میشود گفت که ولادت مسیح در زمان او بوده یا حمل مریم علیها السلام پانزده سال طول کشید خود لوقا در باب اول اقرار کرد بر اینکه حمل الیشباع زوجه زکریا در زمان هیرودیس بوده و حمل مریم شش ماه بعد از او واقع گردید چون بعضی مسیحیه از تصحیح آیه مذکوره عاجز شدند حکم کردند بر الحاقیت آیه دوم و گفتند این آیه را لوقا ننوشته است **غلط هشتاد و نهم** آیه اول از باب سیم از انجیل لوقا باین نحو مرقوم شده است (۱) در سال پانزدهم از سلطنت طیباریوس قیصر که پنطیوس پیلاطس حاکم یهودیه و هیرودیس رئیس ربع جلیل و فیلپس برادرش رئیس ایتوریه و مرز بوم تراخونیتی ولیسانیاس رئیس ربع ابیلینی و این غلط است در نزد مورخین زیرا که ثابت نشده است در نزد ایشان که کسی رئیس ربع ابیلینی باشد مسمی بلیسانیوس معاصر پیلاطس و هیرودس **غلط نودم** آیه (۱۹) از باب مذکور باین نحو مرقوم یافته است و رئیس ربع هیرودس که بسبب هیرودیا زن برادر خود فیلپس و بسبب قبایح دیگر که هیرودس مرتکب آن میبود از او ملامت یافته بود یعنی از یحیی علیه السلام و این غلط است چنانچه در بیان اغلاط متی گذشت و مفسرین ایشانهم معترفند که در اینموضع غلط واقع شده است ولیکن میگویند از اغلاط کاتب است لعل کاتب بیچاره هیچ خبر نداشته باشد بلکه دور نیست از خود لوقا باشد **غلط نود و یکم** آیه (۱۷) از باب (۶) از انجیل مرقس باین نحو بیان و عیان گشته است (۱۷) زیرا که همین هیرودیس بجهت خاطر هیرودیا زن برادرش فیلپس فرستاده یحیی را دستگیر کرده در مجلس حبس نمود زیرا که این زن برادر در حباله نکاح آورده بود و این هم غلط است چنانچه دانستی پس اناجیل ثلثه بر تحریر غلط اتفاق نموده اند و عدد تثلیث در اینجا درست شد و مترجم ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۲۱ و سنه ۱۸۴۴ تحریف کرده است در عبارت متی و لوقا لفظ فیلپس را اسقاط کرده لیکن مترجمین دیگر این دو مترجم را متابعت نموده اند چون تحریف امر طبیعی است از برای اهل کتاب لهذا در این امر جزئی از ایشان شکایت نداریم **غلط نود و دوم تا نود و چهارم** در باب ثانی از انجیل مرقس آیه (۲۵) باین طریق بیان گشته است (۲۵) و بدیشان گفت مگر هرگز نخوانده اید که داود چه کرد چون او و رفقایش محتاج و گرسنه شدند (۲۶) چگونه در ایام ابیاتار رئیس کهنه بخانه خدا درآمد نانهای تقدمه را خورد که خوردن آن جز بکاهنان روا نیست و برفقای خود نیز داد و این غلط است زیرا که داود علیه السلام وقتی که از شاول فرار کرد کسی با او نبود پس قول او

چون او و رفقایش غلط است و همچنین قول او بر رفقایش نیز ذاد غلط است و هم ذئیر الکهنه اخی ملك بودنه ابیاثار بلی
ابیاثار برادرزاده اخی ملك بود پس قول و در زمان ابیاثار رئیس الکهنه غلطست پس واضح شد که مرقس در دو این سه غلط دارد
بر وفق عدد تثلیث علمای ایشانهم بر غلط سیم معترفند چنانچه در باب ثانی خواهد آمد ان شاء الله غلط بودن امور ثلثه از باب
(۲۱) و (۲۲) از سفر اشموئیل اول بوضوح تمام معلوم و محقق میشود اگر شك داری رجوع کن **غلط نود و پنجم و نود و ششم**
در باب (٤) از انجیل لوقا در بیان حال مذکور این دو قول واقع گردیده است یعنی او و رفقایش و بر رفقایش نیز داد و این دو قول
غلط است چنانچه گذشت **غلط نود و هفتم** در آیه (٥) از باب (١٥) از رساله اولی بقرنتیان باین نحو بیان کشته است
و اینکه بر کیفاس نمودار گشته یعنی مسیح و بعد از آن بآن دوازده نفر و این غلط است یعنی لفظ دوازده زیرا که یهودای اسخریوطی که
یکی از دوازده بود قبل از این قضیه خود را خفه کرده و مرده بود پس حواریون یازده بودند نه دوازده از این جهت مرقس در باب (١٦) از
انجیل خود نوشت که مسیح بر یازده حواری ظاهر شد نه بر دوازده **غلط نود و هشتم تا صدم** در آیه (١٩) و باب دهم
از انجیل متی وصیت حضرت مسیح بحواریون باین نحو بیان گشته است (١٩) چون شما را حاضر نمایند یعنی مخالفین متفکر مباشید
که بچه نوع و بچه لفظ تکلم نمائید زیرا که آنچه خواهید گفتن در همان ساعت بشما اعلام کرده خواهد شد (٢٠) از آنرو که شما متکلم
نیستید بلکه روح والد شما است که در شما تکلم مینماید و در باب (١٢) آیه (١١) از انجیل لوقا باین نحو مرقوم یافته است (١١) چون
شما را در آرند در مجامع و نزد ارباب حکم و اقتدار میندیشید که بچه نوع یا بچه دلیل ایشان را جواب دهید یا تکلم نمائید (١٢) زیرا
که روح القدس همان لحظه شما را یاد خواهد داد که چه باید گفت در باب (١٣) و آیه (١١) از انجیل مرقس اینقول مذکور است پس
اناجیل ثلثه بر وفق عدد تثلیث تصریح کرده اند بر اینکه عیسی علیه السلام حواریون را فرمود چیزیکه بایست در نزد حکام بگوئید بالهام
روح القدس خواهد بود مقول قول شما نخواهد بود بلکه روح القدس در زبان شما حرف خواهد زد و این غلط است زیرا که
در باب (٢٣) از کتاب اعمال و نور الانوار مرقوم شده است در بیان حال پولس و عبارت فارسیه از اعمال نقل میشود (١) و
پولس در مجمع نگریست و گفت ای برادران من امروز با خدا بانیت نیکو زندگانی کرده (٢) و حنانیا کاهن بزرگ کسانیرا که نزدیك
وی ایستاده بودند فرمود که بدهنش بزنند (٣) پولس بوی گفت که خدا ترا خواهد زد ای حائط مبیض آیا تو نشسته که بر من بحسب
شریعت حکم نمائی و حال آنکه برخلاف شرع حکم مینمائی که مرا بزنند (٤) نزدیك ایستاده گان گفتند که آیا تو کاهن بزرگ
خدا را ناسزا میگوئی (٥) پس پولس گفت ای برادران ندانستم که او کاهن بزرگست زیرا که نوشته شده است که بحاکم قوم خود
بد مگو پس اگر قول مذکور صادق بود پولس مقدس النصاری غلط نمیکرد و حال آنکه جمیع مسیحیین از اهل تثلیث باعتبار
صحبت روحانیه که ذات و بان تشرف یافت بنا بر زعم ایشان از حواریون میدانند و خودش هم خود را از اعظم حواریین یعنی
پطرس مساوی میدانند بل ارجح و فرقه پروتستنت پطرس را بر او ترجیح نمیدهند پس غلط این مقدس دلیل عدم صدق قول
مذکور است یا روح القدس بغلط و خطا واقع میشود یا روح القدس بر رئیس الکهنه را نمیشناسد در فصول آتیه خواهد آمد
که علمای ایشان در اینموضع اعتراف بغلط دارند و چون این اعتراض بر اناجیل ثلثه وارد است پس باعتبار اناجیل ثلثه سه
غلط خواهد بود بر وفق عدد تثلیث **غلط صد و یکم و صد و دویم** در آیه (٢٥) از باب چهارم از انجیل لوقا و آیه
(١٧) از باب پنجم از رساله یعقوب نوشته شده است مدت سه سال و شش ماه در زمان ایلیای پیغمبر باران نیامد و این غلط است
زیرا که از باب (١٨) از سفر ملوك اول معلوم و مفهوم میشود که در سال سیم باران آمد و چون این غلط در انجیل لوقا از قول
مسیح و در رساله مزبوره از قول یعقوب واقع شده است لهذا دو غلط خواهد بود **غلط یکصد و سیم** در آیه (٣٢)
از باب اول از انجیل لوقا با بنظر یق از قول جبرئیل بمریم علیهما السلام در حق عیسی علیه السلام عیان و بیان گشته است وَيُعْطِيهِ
مَرْيَا الْهَا تَخْتَ دِيَ دَوُدَ بِيُو یعنی خداوند تخت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود (٣٣) و او بر آل یعقوب تا ابد

پادشاهی کند و سلطنت او را نهایت نخواهد بود و این غلط است بدو وجه **وجه اول** اینکه عیسی علیه السلام از اولاد
یویاقیم است بر حسب نسب مندرج در انجیل متی واحدی از اولاد او یعنی یویاقیم صلاحیت جلوس بر کرسی داود را ندارد پس
عیسی علیه السلام صلاحیت جلوس بر کرسی داود را ندارد **وجه ثانی** اینکه مسیح علیه السلام یک ساعت بر کرسی داود جلوس نفرمود
و حکومتی از برای او و بر اولاد یعقوب حاصل نشد بلی اولاد یعقوب بر او حکومت کردند در محضر پیلاطس حاضرش نمودند و
پیلاطس و از دواهانتش کرد و تسلیم یهودش نمود پس بردند و بدارش کشیدند بنا بر اعتقاد اهل تثلیث علاوه بر این از
باب ششم از انجیل یوحنا معلوم میشود که مسیح از سلطنت فرار میکرد و فرار از امری که برای او مبعوث شده است متصور نیست بنا
بر بشارتیکه جبرئیل بمادرش داد قبل از ولادت شاید حضرت مریم این بشارت را بمسیح نقل نکرده باشد **تکملة** هرگاه کسی
تدبر و تعمق نماید در کتب مقدسه او برای او ممکن نیست که اذعان نماید بر اینکه عیسی علیه السلام مسیح موعود صادق باشد و از برای
بیان ملازمت چهار مقدمه تمهید مینمایم **مقدمه اول** اینکه یویاقیم بن یوشیا وقتی که احراق نمود صحیفه را که باروک از دهن
ارمیا علیه السلام نوشته بود پس وحی از برای ارمیا علیه السلام نازل شد که خدا بضد یویاقیم ملک یهودا میفرماید از برایش کسی نخواهد
بود که بر تخت داود بنشیند چنانچه مصرح است در باب (٣٦) و آیه (٣٠) از کتاب ارمیا علیه السلام و آیه مذکوره بر وفق سوریت
باین نحو رقم یافته است (٣٠) بِتْ دِاهَاهَنْخَا یِمَرْلِی مَرْیَا عَلْ یُویَاقِیمْ مَلْکَا دِیهُودَا الهوِی لِیهْ بْنَا عَلْ تَخْتْ دِیدْ دَوِیثْ الخ
المعنی (٣٠) بنا بر این خداوند بضد یویاقیم ملک یهودا چنین میفرماید که از برایش فرزندی نخواهد بود که بر تخت داود بنشیند
الخ و حال آنکه مسیح در نزد اهل کتاب لابد باید بر تخت داود جلوس بفرماید بنا بر بشارت جبرئیل که مذکور شد **مقدمه دوم**
اینکه آمدن مسیح شرط بود با آمدن ایلیا قبل از او و از اینجهة یهود عیسی را انکار کردند و گفتند آمدن ایلیا ضرور و بایست قبل از مسیح
و عیسی علیه السلام هم این مسئله را تسلیم و قبول نمود و لیکن فرمود ایلیا علیه السلام پیش از من آمد اما شما او را نشناختید **مقدمه سیم**
اینکه ظهور معجزات و خوارق عادات در نزد اهل تثلیث دلیل ایمان هم نیست فضلاً عن النبوة ثم فضلاً عن الالوهیة در آیه
(٢٤) از باب (٢٤) از انجیل متی قول عیسی علیه السلام باین نحو عیان و بیان گشته است (٢٤) مَتَبْ بِثْ قِیمِی مْشِیحِی دَکَلِی وَنْبِی
دِدَکَلُوثَا وَبْثْ بِی نِشَنْفِی کُودِی وَعَجِیبُوثَا ای اَخْ دِمْخَلِی اِنْ مَسْیَا اُوپ لِکُوبِی المعنی زیرا که مسیحان دروغ و پیغمبران
کاذب خواهند برخواست و علامات عظیمه و آیات را چنان ظاهر خواهند ساخت که اگر ممکن بود برگزیدگان را نیز اغوا خواهند
نمود و در آیه (٩) از باب ثانی از رساله ثانیه بتسالونیکیان قول پولس در حق دجال باین نحو رقم یافته است که ظهور او بعمل شیطان
به هر نوع قوتی و آیات و عجایب دروغ خواهد آمد لفظ خواهد آمد از برای توضیح از جانب مصنف است **مقدمه چهارم**
اینکه هر کسی دعوت بعبادت غیر از خدای واحد نماید واجب القتل است بحکم توریة اگر چه صاحب معجزات عظیمه هم باشد در آیه
(٢٠) از باب (١٨) از توریة مثنی باین نحو رقم شده است (٢٠) اما پیغمبر یکه متکبرانه در اسم من سخنی که بگفتنش امر نفرمودم بگوید
و یا باسم خدایان غیر تلفظ نماید آن پیغمبر البته مقتول شود انتهی و مدعی الوهیت اشنع حالا است از کسیکه دعوت بعبادت
غیر الله نماید زیرا که او غیر اله است یقیناً چنانچه در باب ششم از همین کتاب مدللاً و مفصلاً خواهد آمد انشاء الله و حال آنکه
دعوت بسوی خود مینماید و چون این چهار مقدمه را دانستی پس میگوئیم که عیسی علیه السلام از اولاد یویاقیم است بنا بر حسب نسب مندرجه
در انجیل متی پس قابلیت جلوس بر کرسی داود را ندارد بحکم مقدمه اولی و ایلیا قبل از او نیامده است زیرا که یحیی علیه السلام نه اینکه
اعتراف کرد باینکه او ایلیا نیست پس قولی که بخلاف گفته یحیی باشد مقبول نخواهد بود و متصور نیست که ایلیا مرسل از جانب
خدا و صاحب وحی و الهام باشد و نفس خود را معرفی نکند پس عیسی علیه السلام مسیح موعود نخواهد بود بحکم مقدمه ثانیه و ادعای
الوهیت هم نمود بنا بزعم اهل تثلیث پس واجب القتل است بحکم مقدمه رابعه و معجزاتیکه در اناجیل او نقل شده است صحیح
نیست در نزد مخالف اولاً و هرگاه تسلیم شود صحت آن دلیل ایمان نیست فضلاً عن النبوة پس یهود در قتل عیسی مصاب بودند

واجر اخروی هم داشتند العیاذ بالله فرق چیست ما بین مسیح نصاری و مسیح یهود از کجا بدانیم اول صادق است و ثانی کاذب
و حال آنکه هر دو مسیح ادعای حقیقت و حقانیت از برای خود مینمایند و هر دو ایشان صاحب معجزات باهره هستند بنابر
اعتراف اهل کتاب پس لابد است از علامت فارقه که حجت باشد بر مخالف الحمد لله که خدا مرا نجات داد از این مهالک بواسطه نبی
صفی او محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم تا اینکه اعتقاد کردم باینکه عیسی بن مریم علیه السلام نبی صادق و مسیح موعود
مبعوث از جانب خدا است و بری است از دعوی الوهیت و افترآء اهل تثلیث بر آن بزرگوار در مسئله ادعای الوهیت **غلط
یکصد و چهارم** در باب دهم از انجیل مرقس و آیه (۲۹) باین نحو مرقوم شده است (۲۹) عیسی جواب فرموده راستی بشما میگویم
کسی نیست که خانه یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا اولاد یا املاک را بجهت من و انجیل ترک کند (۳۰) جز اینکه الحال در
این زمان صد چندان یابد از خانه ها و برادران و خواهران و مادران و فرزندان و املاک با زحمات و در عالم آینده حیوة جاودانیرا
و در انجیل لوقا در باب (۱۸) و آیه (۲۹) باین نحو بیان گشته است (۲۹) بایشان گفت یعنی مسیح بحواریون هر آینه بشما گویم کسی
نیست که خانه یا والدین یا زن یا برادران یا اولاد را بجهت ملکوت خدا ترک کند (۳۰) جز اینکه در این عالم چندان برابر یابد و در
عالم آینده حیات جاودانیرا و این غلط است زیرا که زمانیکه انسان ترک نماید زن خود را از برای خاطر انجیل و مسیح صد زن
از برای او در این عالم حاصل نخواهد شد زیرا که مسیحیه تزویج و نکاح زیاده بر یک زن را تجویز نمینمایند و اگر مراد از این صد زن
مؤمنات بعیسی علیه السلام باشند بدون عقد و نکاح امر افحش و افسد خواهد بود علاوه بر این قول او املاک و فلان در این زمان
خواهد یافت معنی ندارد زیرا که اول مؤمنین حواریون بودند و در کمال فلاکت و فقر بودند و با این حالت هم از دنیا رفتند و تا آخر
عمر صید ماهی از برای تحصیل قوت مینمودند پولس هم خیمه میدوخت **غلط یکصد و پنجم** در باب پنجم از انجیل مرقس
در باب اخراج شیاطین از مجنون آیه (۱۲) باین نحو بیان گشته است و همه دیوها از وی خواهش نمودند یعنی از عیسی که ما را باین خوکها
بفرست تا در آنها داخل گردیم (۱۳) فی الفور عیسی آنها را اجازت داد و آن روحهای خبیثه بیرون رفته در آن خوکها داخل
گشتند که آن گله از کمر کوه بدریا جستند و قریب بده هزار بودند که در دریا خفه شدند و این غلط است ایضا زیرا که گوشت خوک
در نزد یهود حرام است بحکم توریة و از مسیحیین که اکل لحم خنزیر بودند در آن زمان نبودند پس صاحبان این گله خوک چه کسانی و چه
طایفه از مردم بودند و از برای عیسی علیه السلام بی اتلاف خنازیر که از اطیب اموال است مثل گاو و گوسفند در نزد مسیحیین ممکن بود
که شیاطین را از آن مرد اخراج نماید و بسوی دریا بفرستد و یا اینکه در خنزیر واحد داخل بشوند چنانچه در رجل واحد بودند از
برای چه این خسارت عظیمه را بآن صاحبان خنازیر وارد آورد **غلط یکصد و ششم** در باب (۲۶) آیه (۶۴) از انجیل
متی در خطاب عیسی علیه السلام بیهود باین نحو مرقوم شده است (۶۴) لیکن من بشما میگویم که فرزند انسان را بعد از این بر دست راست اقتدار
نشسته و در ابرهای آسمان خواهید دید که میاید و اینهم غلط است زیرا که جماعت یهود هرگز عیسی علیه السلام را بر دست راست اقتدار
نشسته ندیدند و همچنین آمدن او را در ابر در حالت سواری بر ابر آسمان قبل از موت و بعد از موت آمدنش را مشاهده نمودند
غلط یکصد و هفتم در باب (۶) آیه (۴۰) از انجیل لوقا از قول مسیح باین نحو بیان گشته است (۴۰) و شاگرد را فوقی
بر استاد خود نیست بلکه هر کسیکه کامل شود مثل استادش خواهد بود و اینهم بحسب ظاهر غلط است زیرا که چند هزار از تلامذه
در دنیا بوده و هست و خواهد بود که بعد از کمال افضل از معلم بوده اند حال هم هستند و خواهند بود **غلط صد و هشتم**
در باب (۱۴) آیه (۲۶) از انجیل لوقا از قول عیسی باین نحو مرقوم شده است فرموده که اگر کسی بنزد من آید که پدر و مادر و زن و فرزندان
و برادران و خواهران بلکه جان خود را دشمن ندارد شاگرد من نمیتواند شد انتهی و تعلیم این ادب بسیار عجیب است و مناسب شأن عیسی
علیه السلام نیست زیرا که در باب هفتم و آیه (۱۰) از انجیل مرقس از قول مسیح در سرزنش و مذمت یهود باین نحو بیان گشته است چنانچه موسی
فرمود که پدر و مادر خود را محترم دار و هر کسی پدر یا مادر را دشنام بدهد البته هلاک خواهد شد هلاک شدنی انتهی پس چطور

حضرت عیسی امر بیعض والدین میناید غلط یکصد و نهم در باب (۱۱) آیه (۴۹) از انجیل یوحنا باین نحو نقلشده است
(۴۹) اینا خامنی قیفا کورادکهنوده هی شنتا ومیری الی اخون لی نون بیدا امندی دلیتون بخشبا دصبیا ی لافنن
دخانشامات میدل دطایبا وکل طایبا لا تلی اینا آها من کنه لا مری الا سبب دکورادکهنوا ده هی شنتا نوبیلی
وهدیروا یشوع دمات وامیدل زنا یبا ولا اخچی میدل دنایبا الاد اوب بنونی دالها دینا بوربزی جمع معود لی
المعنی موافق ترجمه مطبوعه سنه ۱۸۴۶ (۴۹) یکی از ایشان قیافا نام که رئیس کهنه بود بدیشان گفت شما چیزی نمیدانید (۵۰) وفکر نمی
کنید که بجهة ما مفید است که یکشخصی درراه قوم بمیرد وتمامی طایفه هلاک نگردد (۵۱) واین از خود نگفت بلکه چون درانسال
رئیس کهنه بود نبوت کرد که میبایست عیسی درراه آن طایفه بمیرد (۵۲) ونه درراه آن طایفه تنها بلکه تا فرزندان خدا را که متفرقند
دریکجا جمع کند انتهی واین غلطست یقینا بوجوهی وجه اول آنکه مقتضای اینکلام اینستکه رئیس کهنه یهود لابد باید
نبی باشد واین فاسد است بی شبهه وجه ثانی اگر این قول از روی نبوت باشد لازم میاید که موت عیسی علیه السلام کفاره از قوم
یهود باشد فقط نه از تمامی اهل عالم واین خلاف اعتقاد اهل تثلیث است وهم لازم میاید که قول صاحب انجیل که گفت نه درراه
آن طایفه تنها الخ فاسد ومخالف نبوت باشد وجه ثالث اینکه نبی که نبوتش مسلم است در نزد یوحنا ورئیس الکهنه هم بود
در وقت صلب عیسی علیه السلام واو بود که فتوی داد بقتل عیسی وهمچنین مسیح را تکذیب وتکفیر نمود وراضی شد بضرب وتوهین او
در باب (۲۶) از انجیل متی آیه (۵۷) باین نحو مرقوم شده است (۵۷) وآنانیکه عیسی را گرفته بودند اورا نزد قیافا رئیس کهنه جائیکه
کاتبان ومشایخ جمع بودند بردند (۵۸) اما پطرس از دور در عقب وآمده بخانه رئیس کهنه درآمد با ملازمان بنشست تا انجام
کار را ببیند (۵۹) پس روسای کهنه ومشایخ وتمامی اهل شوری طلب شهادت دروغ بر عیسی میکردند تا اورا بقتل رسانند (۶۰)
لیکن نیافتند با آنکه چند شاهد کاذب پیش آمدند هیچ نیافتند آخر دو نفر آمده (۶۱) گفتند این شخص گفت میتوانم هیکل خدا را خراب
کنم ودر سه روزش بنا نمایم (۶۲) پس رئیس کهنه برخواسته بدو گفت هیچ جواب نمیدهی چیست که اینها بر تو شهادت میدهند (۶۳)
اما عیسی خاموش ماند تا آنکه رئیس کهنه روی بوی کرده گفت ترا بخدای حی قسم میدهم مرا بگوی که تو مسیح پسر خدا هستی یا نه (۶۴)
عیسی بوی گفت تو گفتی ونیز شما را میگویم بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قدرت نشسته بر ابرهای آسمان می آید
(۶۵) در ساعت رئیس کهنه جامه خود را چاک زده گفت کفر گفت دیگر ما را چه حاجت بشهود است الحال کفرش را شنیدید (۶۶) چه
مصلحت می بینید در جواب گفتند مستوجب قتل است (۶۷) آنگاه آب دهان بر رویش انداخته اورا سیلی وطپانچه میزدند
(۶۸) ومیگفتند ای مسیح بما نبوت کن کیست که ترا زده است انتهی پس گوئیم اگر قول مذکور بر نبوت بوده ومعنای او همان طوری باشد
که یوحنا فهمیده است پس چگونه پیغمبر بقتل عیسی علیه السلام فتوی داده واورا تکفیر وتکذیب نموده وراضی بتوهین وضرب وشده آیا
پیغمبر بقتل خدا فتوی میدهد وخدا را در ربوبیت تکذیب مینماید واگر نبوت حاوی امثال این شنایع وقبایح باشد پس ما از چنین
نبوتی وصاحبان بری میباشیم بنا بر این تقدیر جایز است عند العقل اینکه عیسی علیه السلام مبعوث بر نبوت ورسالت باشد لیکن
بطینه غوایت وضلالت را سوار شده ادعای الوهیت نموده باشد وکذب افترای بر خدا بسته باشد نعوذ بالله ودعوی عصمت
درحق او خاصه بنا بر تقدیر مذکور غیر مسموع است الحق والانصاف یوحنای حواری بریست از امثال این اقوال واهیه کما اینکه
عیسی علیه السلام از ادعای الوهیت وربوبیت منزه ومبرا است واستنکاف ندارد از ستایش وعبودیت حق کما قال سبحانه وتعالی
لَن يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبْدًا لِّلَّهِ الخ وهمه این اقوال از مزخرفات قائلین به تثلیث است وهرگاه فرض شود صحت
قول قیافا معنای آن این خواهد بود چون تلامذه وتابعین عیسی علیه السلام وآب ایشان این بود که میگفتند عیسی علیه السلام مسیح موعود است
وزعم مردم این بود که مسیح لابد باید سلطان عظیم از سلاطین یهود باشد لهذا قیافا واکابر یهود از اشاعه این امر ترسیدند که
مبادا موجب فساد ومهیج غضب قیصر روم بر ایشان باشد پس از اینجهة ببلیه عظیم گرفتار شوند فعلیهذا قیافا گفت عیسی علیه السلام

فدای قوم باشد از بجهت نه از جهت خلاصی نفوس از گناه اصلی که در نزد مسیحیه عبارت از ذنبی است که چهار هزار و چهار
سال قبل از میلاد مسیح از جناب آدم علیه السلام بسبب اکل از شجرهٔ منهیه صادر شد در زعم ایشان زیرا که این وهم محض است
و یهود اعتقاد بچنین امری ندارند ولعل صاحب انجیل متنبه بقبح این امر شد در باب (۱۸) عوض لفظ نبوت کرد لفظ اشاره
کرد را نوشت زیرا که فرق عظیمی است ما بین اشاره کرد و نبوت نمود اگرچه کلام او در ما بین متناقض است لیکن خوب کرد متنبه
بقبح این لفظ شد و بعضی از مترجمین اناجیل فارسیه و عربیه بر قبح مسئله خبردار گشته بدل لفظ نبوت کرد لفظ خبر داد نوشته اند
از انجمله در فارسیه مطبوع ۱۸۷۸ لیکن در ترجمه عربیه مطبوع ۱۸۷۰ تنبأ نوشته است و همچنین در ترجمه عربیه مطبوع بیروت
در ۱۸۶۰ و هکذا در سریانیه مطبوع ۱۸۴۶ لفظ نوبیلی نوشته است یعنی نبوت کرد از جانب خدا **غلط یکصد و دهم**
در باب نهم و آیه (۱۹) از رساله پولس بعبرانیان باین طریق بیان و عیان گشته است (۱۹) زیرا که چون موسی تمامی احکام را بحسب
شریعت بسمع قوم رسانید خون گوساله و بزها را با آب و پشم قرمز و زوفا گرفته او برخود کتاب و تمامی قوم پاشید (۲۰) و گفت
اینست خون آن وصیتی که خدا با شما قرار داد (۲۱) و همچنین خیمه و جمیع آلات خدمت را نیز بخون بیالود و در این موضع از سه
جهت غلط واقع شده است **وجه اول** خون گاو و بز نبود بلکه خون گاو فقط بود **وجه ثانی** خون در اینجا همراه با آب و صوف
قرمز و زوفا نبود بلکه خون فقط بود **وجه ثالث** بر خود کتاب نپاشید و نیز بر جمیع ظروف خدمت بلکه نصف خون را بر قوم
پاشید و نصف را بر مذبح چنانچه در باب (۲۴) و آیه (۳) از سفر خروج بیان شده است و عبارت فارسیه سفر مذکور باین
نحو است (۳) و موسی آمد و تمامی کلمات خداوند و تمامی احکام را برای قوم حکایت کرد و همگی قوم بیک قول جواب دادند و
گفتند که تمامی اوامریکه خداوند فرمود بجا خواهیم آورد (۴) و موسی تمامی کلمات خداوند را مکتوب ساخت و در صبحدم
برخیزیده مذبح را بزیر کوه بدوازده ستون موافق دوازده سبط اسرائیل ساخت (۵) و جوانان بنی اسرائیل را فرستاد
که ایشان قربانیهای سوختنی را تقریب نموده ذبایح سلامتی از گاوان بجهت خداوند ذبح نمودند (۶) و موسی نصف خون را
گرفت و در لگن ها ریخت و نصف دیگر خون را بر مذبح پاشید (۷) و کتاب عهد را گرفته بسمع قوم خواند و ایشان گفتند هر
که خداوند گفته است بجا میاوریم و اطاعت میکنیم (۸) و موسی خون را گرفته بر قوم پاشید و گفت اینک خون عهدیکه خداوند
درباره تمامی این کلمات با شما بسته است انتهی **نوع دوم** در بیان اختلافات معنویه کتب مقدسه و این نوع غیر از
نوع اول است و در این نوع نیز طلبا للاختصار بقدر قلیلی از آنها را ذکر و بیان خواهم نمود **اختلاف اول** اگر کسی مقابله
کند باب (۴۵) و (۴۶) را از کتاب حزقیال با باب (۲۸) و (۲۹) از سفر عدد اختلاف صریح در احکام خواهد پیدا کرد **دوم**
در میان باب (۱۳) از کتاب یوشع و باب ثانی از سفر مثنی اختلاف صریحی است در بیان میراث بنی گاد و احد این غلط است
یقینا چنانچه در بیان حال کتاب یوشع دانستی **اختلاف سیم** اختلاف یافت میشود ما بین باب (۷) و (۸) از سفر
اول از اخبار ایام در بیان اولاد بنیامین و کذلک فیما بین این دو باب و باب (۴۶) از سفر تکوین و علمای اهل کتاب از یهود
و نصاری مقر هستند باینکه آنچه در سفر اول از اخبار ایام واقع شده است غلط است **چهارم** در ما بین باب هشتم از سفر
اول از اخبار ایام از آیه (۲۹) تا آیه (۳۸) و در باب نهم از سفر مذکور از آیه (۳۵) تا آیه (۴۴) اختلاف صریحی است در
اسماء آدم کلارك مفسر در مجلد ثانی از تفسیر خود گفت علمای یهود میگویند که عزرا علیه السلام دو کتاب پیدا کرد که این فقرات در
آنها بود با اختلاف اسماء و از برای او تمیزی حاصل نشد که کدام یک از کتابین احسن است و از اسماء صحیح است لهذا بهمان
طوریکه بود نقل کرد انتهی **پنجم** آیه (۹) از باب (۲۴) از سفر اشموئیل ثانی باین نحو مرقوم شده است (۹) و یوآب تعداد
سان دیده های قوم را بملک تسلیم نمود و تعداد اسرائیل هشتصد هزار نفر جنگی شمشیر بند بود و مردمان یهودا پانصد
هزار نفر بودند و آیه (۵) از باب (۲۱) از سفر اول از اخبار ایام باین نحو بیان گشته است (۵) و یوآب جمع شمارهٔ قوم را بداود

تسلیم نمود و شمارهٔ تمامی بنی اسرائیل هزار هزار و یکصد هزار مرد شمشیرکش بود و شمارهٔ بنی یهودا که چهارصد و هفتاد هزار مرد شمشیرکش بود فیما بین این اختلافست در عدد بنی اسرائیل بمقدار سیصد هزار و در عدد یهودا سی هزار دیگر **ششم** در آیه (۱۳) از باب (۲۴) از سفر اشموئیل ثانی باین نحو بیان کشته است و کاد بداود آمد و بجهة وی بیان کرده بوی گفت که آیا انتخاب نوا اینکه در ولایت تو قحطی هفت سال واقع شود و یا اینکه سه ماه از مقابل دشمنت فرار نمائی در حالیکه ایشان ترا تعاقب نمایند و یا اینکه در ولایت طاعون سه روز بشود الخ و در آیه (۱۲) از باب (۲۱) از سفر اول از اخبار ایام باینطریق مرقوم شده است (۱۲) یا سه سال قحطی یا اینکه سه ماه در برابر دشمنت مغلوب شوی هنگامیکه شمشیر دشمنت بتو میرسد و یا اینکه سه روز شمشیر خدا یعنی طاعون در زمین تو باشد الخ پس در اول حضرت داود را خبر دادند که هفت سال قحطی در ولایت تو واقع خواهد شد و در ثانی سه سال مفسرین اهل کتاب معترفند باینکه اول غلط است **اختلاف هفتم** آیه (۲۶) از باب (۸) از سفر ملوک ثانی باین نحو رقم یافته است (۲۶) هنگام آغاز سلطنتش اخزیا بیست و دو ساله بود و آیه ثانیه از باب (۲۲) از سفر ثانی اخبار ایام مرقوم شده است (۲) و اخزیا هنگامیکه آغاز سلطنت نمود چهل و دو ساله بود و یکسال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش عتلیا دختر عمری بود پس مابین این دو آیه اختلافست و ثانی غلط است یقیناً چنانچه مفسرین ایشانهم اقرار دارند چگونه غلط نباشد و حال آنکه یهورام پدر اخزیا حین وفات چهل ساله بود و پسرهم بعد از فوت پدر بلافاصله بر سریر سلطنت جلوس نمود چنانچه از باب سابق معلوم میشود و اگر غلط نباشد لازم میاید که پسر دو سال از پدر بزرگتر باشد **هشتم** آیه (۸) از باب (۲۴) از سفر ملوک ثانی باین نحو بیان کشته است یهویاکین در آغاز سلطنتش هجده ساله بود و در اورشلیم سه ماه سلطنت نمود و اسم مادرش نحشتا دختر الناثان از اورشلیم بود و آیه (۹) از باب (۳۶) از سفر ثانی اخبار ایام باین نحو رقم شده است (۹) یهویاکین در آغاز سلطنتش هشت ساله بود سه ماه و ده روز در اورشلیم سلطنت نمود الخ مابین این دو آیه اختلافست چنانچه مفسرین ایشان هم اقرار دارند در باب ثانی خواهد آمد **نهم** در مابین آیه (۸) از باب (۲۳) از سفر اشموئیل ثانی و آیه (۱۱) از باب (۱۱) از سفر اول اخبار ایام اختلاف واقع شده است آدم کلارک مفسر در ذیل شرح عبارت اشموئیل نقل کرده است از داکتر کانی کات که او گفت در این آیه سه تحریف جسیمی است انتهی پس در یک آیه سه غلط واقع شده است **اختلاف دهم** تصریح شده است در باب پنجم و ششم از سفر اشموئیل ثانی که داود علیه السلام صندوق شهادت را بعد از محاربه فلسطین آورد و تصریح شده است در باب (۱۳) و (۱۴) از سفر اول اخبار ایام که صندوق شهادت را قبل از محاربه فلسطین آورد و حادثه یکیست چنانچه بر ناظر ابواب مذکوره مخفی نیست پس یکی از اینها غلط خواهد بود **یازدهم** از آیه (۱۹) و (۲۰) از باب ششم و آیه (۸) و (۹) از باب هفتم از سفر تکوین بوضوح تمام معلوم و مفهوم میشود که خداوند نوح علیه السلام را امر فرمود که از هر مرغی و بهیمه و حشرات الارض از ذکر و انثی زوج زوج بگیرد و در کشتی جا بدهد و از آیه (۲) و (۳) از باب هفتم معلوم میشود که خداوند امر فرمود او را که از هر بهیمه طاهر و از هر طیر طاهر و غیر طاهر هفت هفت جفت بگیرد و از بهیمه غیر طاهره جفت جفت **دوازدهم** از باب (۳۱) از سفر عدد معلوم میشود که بنی اسرائیل در عهد موسی علیه السلام مدینیون را فانی کردند و مطلقا ذکوری از ایشان باقی نگذاشتند نه بالغ و نه غیر بالغ حتی اطفال رضیع را هم کشتند و کذالک زنی از ایشان باقی نماندند بالغ و غیر بالغ همه را اسیر کردند و از باب ششم از سفر قضاة معلوم میشود که مدینیون در عهد قضاة صاحبان قوت و شوکت بودند بحیثیتی که بنی اسرائیل از ایشان عاجز و مغلوب بودند و مدتی نیست مابین این عهدین مگر دویست سال پس میگوئیم وقتی که مدینیون فانی شدند در عهد موسی علیه السلام پس چگونه در ظرف مدت مذکوره قوت و شوکت پیدا کردند بحیثیتی که تا هفت سال بنی اسرائیل از ایشان عاجز و مغلوب بودند **اختلاف سیزدهم** در باب نهم و آیه (۶) از سفر خروج چنین رقم شده است (۶) پس فردایش خداوند این کار را بجا آورده تمامی مواشی مصر مرد و اما از مواشی بنی اسرائیل

هیچ فرد از بنی اسرائیل معلوم میشود که تمامی چهارپایان اهل مصر مُردند بعد در همین سفر در آیهٔ (۲۰) مذکور شده است از بندگان فرعون هر کسیکه از خداوند میترسید بندگان و مواشیش را بخانها گریزانید (۲۱) امّا هر کسیکه دل خود را بکلام خداوند نبست بندگان و مواشیش را در صحرا گذاشت پس ما بین آیات اختلافست **چهاردهم** آیهٔ (۴) از باب (۸) از سفر تکوین باین نحو عیان و بیان کشته است (۴) و کشتی در روز هفدهم از ماه هفتم بر یکی از کوههای آرارات قرار گرفت (۵) و آبها تا ماه دهم بتدریج کم میشدند و در روز اول ماه دهم سرهای کوهها پیدا شد پس ما بین این آیتین اختلافست زیرا که وقتیکه رؤس جبال در شهر عاشر پیدا شد پس چگونه سفینه در ماه هفتم بر کوه آرارات قرار گرفت **اختلاف پانزدهم تا بیست و ششم** فیما بین باب هشتم از کتاب شموئیل ثانی و باب هجدهم از سفر اول از اخبار ایام مخالفت کثیر هست در اصل نسخهٔ عبرانی اگر چه مترجمین بعضی مواضع را اصلاح کرده اند و لیکن ما نقل میکنیم کلام آدم کلارک مفسر را از مجلد ثانی از تفسیر او در ذیل عبارت اشموئیل باب (۸) الفاظ اشموئیل (۱) بعد از آن واقع شد که داود فلسطیان را شکست داد و ایشان را مغلوب ساخت و داود میتگ امّا ه را از دست فلسطیان گرفت باب (۱۸) الفاظ اخبار ایام (۱) و بعد از آن واقع شد که داود فلسطیان را شکست داد و ایشان را مغلوب ساخت و جَتْ را با قریه هایش از دست فلسطیان گرفت الفاظ شموئیل (۳) هَدَدعِزَر الفاظ اخبار ایام هَدَدعِزَر الفاظ شموئیل (۴) و داود از او هزار و هفتصد سوار و بیست هزار نفر پیاده الخ الفاظ اخبار ایام (۴) و داود هزار عراده و هفت هزار سوار و بیست هزار پیاده از او گرفت الفاظ شموئیل (۸) و از بطح و بیروثی شهرهای هَدَدعِزَر داود ملک برنج بسیار بسیار گرفت الفاظ اخبار ایام (۸) و از طبحت و کون شهرهای هَدَدعِزَر داود برنج بسیار بسیار برداشت الفاظ شموئیل (۹) توعی ملک حمات الفاظ اخبار ایام (۹) توعو ملک حمات لفظ شموئیل (۱۰) یورام لفظ اخبار ایام (۱۰) هادورام لفظ شموئیل (۱۲) از ارام لفظ اخبار ایام (۱۱) از ادوم لفظ شموئیل (۱۳) ارام لفظ اخبار ایام (۱۲) ادوم لفظ شموئیل (۱۷) و صادوق پسر اخیطوب و اخیملک پسر ابیاتار کاهنان بودند و سرایا نویسنده بود لفظ اخبار ایام (۱۶) و شوشا نویسنده پس در این دو باب دوازده اختلافست **اختلاف بیست و هفتم تا سی و دوم** مفسر مذکور گفته است در بیان مخالفت واقعه ما بین باب دهم از سفر شموئیل ثانی و باب نوزدهم از سفر اخبار ایام اول که الفاظ شموئیل (۱۶) و هَدَدعِزَر فرستاده ارامیانی که بآنطرف نهر بودند و ایشان بحیلام آمدند و شوبک سردار لشکر هَدَدعِزَر پیشوای ایشان بود الفاظ اخبار ایام و شوفک سردار لشکر هَدَدعِزَر پیشوای ایشان بود الفاظ شموئیل (۱۷) بحیلام رسید الفاظ اخبار ایام (۱۷) و بر ایشان هجوم آورد الفاظ شموئیل (۱۸) عراده هفتصد و از سواران چهل هزار کشته الفاظ اخبار ایام و داود از ارمیان سواران هفت هزار عراده و چهل هزار پیاده کشت الفاظ شموئیل و شوبک سردار لشکر الفاظ اخبار ایام و شوفخ سردار لشکر الفاظ شموئیل (۱۹) بندگان هَدَدعِزَر الفاظ اخبار ایام (۱۹) و بندگان هَدَدعِزَر و در این شش اختلافست **اختلاف سی و سیم** آیهٔ (۲۶) از باب (۴) از سفر ملوک اول باین نحو بیان کشته است (۲۶) و سلیمان را چهل هزار طویله اسب برای عراده هایش و دوازده هزار سواران بود و آیهٔ (۲۵) از باب (۹) از سفر ثانی اخبار ایام باین نحو مرقوم شده است (۲۵) و سلیمان چهار هزار آخور بجهة اسبها و عراده ها داشت و دوازده هزار سواره در جمیع تراجم از فارسیه و عربیه و هندیه و ترکیه و سریانیه و کلدانیه و لاطینیه و یونانیه بنحو یکه مرقوم شد واقع شده است الا اینکه مترجم ترجمهٔ مطبوع ۱۸۴۴ عبارت سفر اخبار ایام را تحریف کرده است لفظ چهار هزار را بچهل هزار مبدل نموده است و آدم کلارک مفسر اختلاف تراجم و شروح را در ذیل عبارت سفر ملوک نقل کرده است بعد گفته است بهتر اینکه اقرار نمائیم بوقوع تحریف در عدد نظر باین اختلافات مذکوره **اختلاف سی و چهارم** در ما بین آیهٔ (۲۶) از باب (۷) از سفر ملوک اول و آیهٔ (۳) از باب (۴) از سفر ثانی از اخبار ایام اختلا

واقع شده است آدم کلارک در مجلد ثانی از تفسیر خود در ذیل شرح عبارت اخبار ایام گفته است کبار محققین گفته‌اند
احسن اینکه تسلیم نمائیم صحت عبارت سفر ملوک را ایضا و بعد گفته است ممکنست که گفته شود لفظ بقریم در موضع بقیم
انتهی و معنی بقریم ثور است و بقیم عقد است مفسر مذکور اعتراف کرده است بوقوع تحریف در عبارت اخبار ایام پس
عبارت اخبار ایام در نزد او غلط خواهد بود و جامعین تفسیر هنری و اسکات گفته‌اند فرقی که در این موضع واقع شده است
بجهت تبدیل حروف است انتهی اختلاف سی و پنجم آیه ثانیه از باب (۱۶) از سفر ملوک ثانی باین نحو تحریر شده است
(۲) و احز با در هنگام آغاز سلطنتش بیست ساله بود و شانزده سال در اورشلیم سلطنت نمود الخ و در حق پسرش حزقیا
در آیه ثانیه از باب (۱۸) از سفر مذکور باین نحو بیان گشته است (۲) حزقیا در آغاز سلطنتش بیست و پنج ساله بود الخ لازم
این عبارت اینکه وقتی که حزقیا متولد شد احز یازده ساله بوده است و این خلاف عادتست پس بحسب ظاهر احد عبارتین
غلط است و مفسرین مسیحیه اقرار دارند براینکه اول غلط است و جامعین تفسیر هنری و اسکات در ذیل شرح باب (۱۶)
گفته‌اند ظن غالب اینکه لفظ بیست در موضع سی واقع شده است نظر کنید بآیه ثانیه از باب (۱۸) از همین سفر انتهی اختلاف
سی و ششم در آیه اولی از باب (۲۸) از سفر ثانی از اخبار ایام باین نحو ترقیم یافته است (۱) احز با هنگامیکه شروع به سلطنت
نمود بیست ساله بود و در اورشلیم شانزده سال سلطنت نمود و در آیه اولی از باب (۲۹) از سفر مذکور باین طریق بیان
گشته است (۱) و حزقیا در آغاز سلطنتش بیست و پنج ساله بود و در اورشلیم بیست و نه سال سلطنت نمود در انجام احد
عبارتین غلط است ظاهر اینکه اول غلط باشد چنانچه در غلط سابق گذشت اختلاف سی و هفتم در مابین آیه
(۳۱) از باب (۱۲) از سفر شموئیل ثانی و آیه (۳) از باب (۲۰) از سفر اول اخبار ایام اختلافی واقع شده است و هورن در
در مجلد اول از تفسیر خود گفته است که عبارت سفر شموئیل صحیح است عبارت سفر اخبار ایام را باید مثل او کرد انتهی پس در
نزد هورن عبارت سفر اخبار ایام غلط است نظر و تامل کنید در قول او که چگونه امر با صلاح و تحریف نموده است عجب اینکه
مترجم ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۴۴ عبارت سفر شموئیل را مثل عبارت اخبار ایام نموده است انصاف اینکه جای تعجب نیست زیرا که تحریف
امر طبیعی شده است از برای ایشان اختلاف سی و هشتم آیه (۳۳) از باب (۱۵) از سفر ملوک اول باین نحو ترقیم یافته است
(۳۳) در سال سیم آسای ملک یهودا بعشای پسر اخیا بر تمامی اسرائیل در ترصا آغاز سلطنت نموده مدت بیست و چهار
سال و آیه اولی از باب (۱۶) از سفر ثانی اخبار ایام باین نحو مرقوم شده است (۱) در سال سی و ششم سلطنت آسای بعشای
پادشاه اسرائیل در مقابل یهودا برآمد و رامه را بنا کرد پس ما بین این دو آیه اختلافی است و یکی از آنها غلط است یقینا زیرا
که بعشا بحکم آیه اولی در سال بیست و ششم از ایام آسای مرده بود و در سال سی و ششم از ایام آسا ده سال از موت او گذشته بود
پس چگونه در این سال صعود کرد بر یهودا و جامعین تفسیر هنری و اسکات در ذیل عبارت سفر ایام گفته‌اند ظاهر اینکه این تاریخ
غلط باشد و اشر که از کبرای علمای مسیحیه است گفته است این سال سال سی و ششم است از انقسام سلطنت که در عهد یربعام
واقع شد نه سال سی و ششم از ایام آسا انتهی پس این علما تسلیم کردند که عبارت اخبار ایام غلط است یا لفظ سی و شش در موضع
بیست و شش واقع شده است و یا لفظ ملک آسا در موضع انقسام سلطنت واقع گردیده است اختلاف سی و نهم
آیه (۱۹) از باب (۱۵) از سفر ثانی اخبار ایام باین نحو بیان گشته است (۱۹) و الی سال پنجم سلطنت آسا جنگ نبود یعنی ما بین
آسا و بعشا و این آیه هم مخالف است با آیه (۳۳) از باب (۱۵) سفر ملوک اول چنانچه در اختلاف سابق بیان کردیم اختلاف
چهلم در آیه (۱۶) از باب پنجم از سفر ملوک اول باین نحو ترقیم یافته است (۱۶) سوای سروران سرکاران سلیمان که ناظر کار
بودند سه هزار و سیصد نفر که ضابط طایفه کارکنان بودند و در آیه ثانی از باب ثانی از سفر ثانی از اخبار ایام سه هزار و ششصد
نفر نوشته شده است پس ما بین آیتین تخالف و تناقض است مترجم ترجمه یونانیه سفر ملوک را تحریف کرده است سیصد را

ششصد نوشته است اختلاف چهل و یکم در آیه (٢٦) از باب (٧) از سفر ملوک اول بأین نحو تحریر یافته است
(٢٦) و کلفتیش بپهنای دست ولبش در کار شکوفه زنبق مثل لب کاسه بود و دو هزار خم آب میگرفت یعنی صحیح ممرد سلیمانی
یعنی دریاچه مدور در آیه (٥) از باب (٤) از سفر ثانی از اخبار ایام بأین نحو بیان گشته است (٥) و کلفتیش بپهنای دست ولبش در
کار شکوفه زنبق مثل لب کاسه بود و سه هزار خم آب گرفته نگاه میداشت یعنی در دریاچه وآیه اولی در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ١٨٣٨
بأین نحو مرقوم شده است دو هزار بت در آن بگنجید و در ترجمه فارسیه سنه ١٨٤٥ بأین نحو ترقیم یافته است دو هزار خم آب میگرفت و آیه
ثانیه در ترجمه فارسیه سنه ١٨٣٨ بأین نحو مرقوم شده است و سه هزار بت در آن بگنجید در ترجمه فارسیه سنه ١٨٤٥ و سه هزار خم آب گرفته
نگاه میداشت و ترجمه فارسیه سنه ١٨٥٦ بنحویست که در اول ذکر شد و در سرایتیه قدیم جمله اولی یعنی آیه سفر ملوک بأین نحو تحریر شده است
تربین ألپین متر یا ابن اخذ و سرایتیه جدید تری ألپی بت کذ دب قا وا انتهی و جمله ثانیه در سرایتیه جدید بأین نحو بیان گشته است
طلا ألپی بت کر دپ قا وا انتهی و در سرایتیه قدیم آیه پنجم اخبار ایام را عمداً اسقاط کرده است پس ما بین این دو آیه اختلاف است
و هزار تفاوت دارد معلوم است کلام الهامی اینطور نمیشود اختلاف چهل و دوم هر کسی مقابله کند باب ثانی از
کتاب عزرا را با باب هفتم از کتاب نحمیا اختلاف عظیمی در اکثر مواضع پیدا خواهد نمود و قطع نظر از اختلاف غلط دیگر دارند و
آن اینست که اتفاق کردند این دو پیغمبر در حاصل جمع و گفتند اشخاصیکه از بابل باورشلیم آمدند بعد از اطلاق اسرای بابل
چهل و دو هزار و سیصد و شصت نفر بودند و اگر جمع را حساب کنیم اینقدر نخواهد بود نه در کلام عزرا و نه در کلام نحمیا بلکه
بنابر کلام عزرا حاصل جمع این خواهد بود (٢٩٨١٨) و در کلام نحمیا حاصل جمع این خواهد بود (٣١٠٨٩) و عجب اینکه حاصل جمع
اتفاقی هم غلط است بنابر تصریح مورخین یوسیفس یهودی در باب اول از کتاب یازدهم از تاریخ خود مرقوم نموده است کسانی که
از بابل باورشلیم آمدند (٤٢٤٦٢) نفر بودند انتهی جامعین تفسیر هنری و اسکات در ذیل شرح عبارت عزرا گفته اند فرق
کثیری واقعست در ما بین این باب و باب هفتم از کتاب نحمیا از غلط کاتب و زمانیکه ترجمه انگلیزیه تألیف شده مواضع کثیره را
از این دو باب بمقابله نسخ متعدده تصحیح کرد و در باقی ترجمه یونانیه در شرح متن عبری معین است یعنی باید از آن ترجمه خوانده
شود انتهی شخص لبیب عاقل باید تأمل کند در حال کتب مقدسه ایشان که از قرون کثیره در صدد تصحیح اند که در حقیقت آن
تحریف است لیکن اغلاط این کتب باز باقی است انصاف اینکه این کتب از اصل غلط است لهذا مصححین آن تقصیری ندارند
جز اینکه وقتی که عاجز شدند نسبت غلط را بکاتب میدهند و حال آنکه کاتب بیچاره بری است هر ذی شعوری میداند که
مضمون غلط دخلی بکاتب ندارد مگر اینکه بگویند کاتب اصلی الفاظ را کم و زیاد کرده لهذا مضمون غلط واقع شده است
و این هم اقرار بتحریف است حاصل کلام هر کسی تأمل کند در ما بین مذکورین زیاده از بیست غلط و اختلاف پیدا خواهد کرد
لیکن فردا را نمیدانم که چکار خواهند کرد و چه تحریفی در کتب مقدسه خواهند نمود اختلاف چهل و سیم
در آیه (٢) از باب (١٣) از سفر ثانی از اخبار ایام بأین نحو مرقوم شده است در حق ابیا و اسم مادرش میکایاه دختر اوریئیل
از جبعاه بود و در آیه (٢٠) از باب (١١) از سفر مذکور بأین نحو مزبور است که مادر او معکاه دختر ابی شالوم بوده و از آیه
(٢٧) از باب (١٤) از سفر شموئیل ثانی معلوم میشود که ابی شالوم یک دختر دارد اسم او هم تامار است اختلاف
چهل و چهارم از باب دهم از کتاب یوشع معلوم میشود که بنی اسرائیل زمانیکه سلطان اورشلیم را کشتند بر مملکت
او مسلط شدند و از آیه (٦٣) از باب (١٥) از کتاب مذکور خلاف آن معلوم و مفهوم میشود زیرا که آیه مذکوره بأین
نحو مسطور گردیده است (٦٣) اما یبوسیان که ساکنان اورشلیم بودند ایشان را بنی یهودا نتوانستند بیرون بکنند
بآن جهت یبوسیان با بنی یهودا تا امروز در اورشلیم ساکنند و این آیه صریح است بر عدم تسلط یهود بر اورشلیم و از
لفظ تا امروز که در آیه مذکوره واقع است معلوم میشود که کتاب در زمان یوشع تصنیف نشده است چنانچه مفصلاً

در فصل دوم دانستی **اختلاف چهل و پنجم** آیه اولی از باب (۲۴) از سفر شموئیل ثانی باین نحو بیان کرده است
وخداوند بار دیگر با اسرائیل غضبناک شد و داود را برایشان انگیزانید تا اینکه بگوید برو و اسرائیل و یهودا را بشمار و
آیه اولی از باب (۲۱) از سفر اول اخبار ایام باین نحو تحریر شده است و شیطان بخلاف اسرائیل ایستاد و داود را وسوسه
نمود تا اینکه اسرائیل را بشمارد از آیه اول مفهوم میشود که خدا بر قلب داود انداخت که بنی اسرائیل را شمار نماید و از آیه ثانی
صریح است در اینکه ملقی شیطان بوده است پس بنا بر حکم آیتین یکی از چهار چیز لازم می‌آید یا اختلاف کما هو الظاهر و یا
اینکه خدا خالق شر باشد و حال آنکه مسیحیین ابا دارند از این مسئله و یا اینکه خدای مسیحیین شیطان است نعوذ بالله و یا جواز
اطلاق لفظ شیطان بر خدا حال علمای پروتستنت مختارند در اختیار یکی از وجوه اربعه نعوذ بالله از امثال این کفریات که از
این کتب مستفاد میشود اللهم لا تؤاخذنی بما قلت لزاماً لا اعتقاداً **اختلاف چهل و ششم تا پنجاه و یکم** هر کس
مقابله کند بیان نسب مسیح را که در انجیل متی است با بیانی که در انجیل لوقا است بر شش اختلاف مطلع و مستحضر خواهد شد
اول از انجیل متی معلوم میشود که یوسف نجار شوهر مصنوعی مریم پسر یعقوب است و از انجیل لوقا پسر هالی است **دوم** از
انجیل متی مفهوم میشود که عیسی از اولاد سلیمان بن داود علیهما السلام است و از انجیل لوقا از اولاد ناثان بن داود است **سیم** از
انجیل متی معلوم میشود که جمیع آباء مسیح از داود تا جلای بابل سلاطین مشهور بوده اند و از لوقا معلوم میشود که سلاطین و
مشهور نبوده اند غیر از داود و ناثان **چهارم** از متی معلوم میشود که شلتائیل بن یوخانیا بوده است و از لوقا معلوم میشود
که شلتائیل بن نیری است **پنجم** از انجیل متی معلوم میشود که اسم ابن زربابل ابیهود بوده است و از انجیل لوقا مفهوم میشود
که اسم ابن زربابل ریصا بوده است عجب اینکه اسماء اولاد زربابل در سفر ثالث از اول اخبار ایام مکتوب است و در میان ایشان
نه ابیهود است و نه ریصا پس حق اینکه متی و لوقا هر دو غلط نوشته اند **ششم** از داود تا مسیح علیهما السلام بیست و شش طبقه است
بنا بر بیان متی و چهل و یک طبقه است بنا بر تحریر لوقا و چون زمان ما بین مسیح و داود علیهما السلام هزار سال است پس بنا بر بیان متی
مقابل هر طبقه چهل سال خواهد بود و بنا بر بیان لوقا در مقابل هر طبقه بیست و پنج سال خواهد بود و کسری و چون اختلاف
ما بین این دو بین با ادنی تاملی ظاهر است لهذا از زمان اشتهار این دو انجیل تا یومنا هذا علمای مسیحیه متحیرند و بتوجیهات ضعیفه
رکیکه توجیه مینمایند و لذلک جمعی از محققین بوقوع اختلاف اعتراف دارند مثل اکهارن و کیسر و هیس و دیوت و وینر و فریش
و غیرهم یعنی اختلاف معنوی و این حق و عین انصاف است زیرا که چنانچه اغلاط و اختلافات در مواضع دیگر از انجیلین صادر
شده است و کذلک در اینموضع بلی اگر کلام ایشان خالی از اختلافات و اغلاط بود تاویل مناسب و لازم بود و ان کان بعیداً
وادم کلارک در ذیل شرح باب ثالث از انجیل لوقا توجیهات را نقل کرده است و لیکن راضی بآنها نشده است و از شدت تحیر
عذر غیر مسموعی نقل کرده است از مستر هارمیر در صفحه (۴۰۸) از مجلد پنجم و نقل وی این است که اوراق نسب در میان
یهود بحفظ جید محفوظ بوده است و هر صاحب علمی میداند که متی و لوقا در بیان نسب رب اختلاف دارند بطوریکه محققین
از متقدمین و متاخرین در رفع آن اختلاف متحیرند و کما اینکه مفهوم شد در مواضع دیگر که اعتراض در حق مولف حکایت است
در حقیقت از مولف و کذلک در اینموضع وقتی که اختلاف صاف شد یعنی رفع شد این حکایت خواهد بود از مصنف لیکن بمرور
زمان رفع میشود حاصل کلام اینکه اعتراف کرده بر اینکه این اختلاف اختلافی است که محققین متقدمین و متاخرین در رفع آن
متحیرند و قول او اوراق نسب در میان یهود بحفظ جید الخ مردود است زیرا که این اوراق نسب بتاراج حوادث منتشر شد و لذلک
عزرا با دو پیغمبر دیگر در بیان بعضی نسب بخطا واقع شده اند چنانچه در بیان حال توریة گذشت و در باب ثانی خواهد آمد زمانیکه
حال در عهد عزرا اینطور باشد پس در عهد حواریون چه خواهد بود و زمانیکه اوراق نسب کهنه و رؤسا محفوظ نماند بهر
کدام اعتبار میشود گفت که اوراق نسب یوسف نجار مسکین محفوظ مانده است زمانیکه سه نفر پیغمبر معتبر در بیان نسب بغلط

در خطا واقع شوند و نتوانند غلط را از صحیح تمیز بدهند علی قولهم پس ظن نود در باب مترجم انجیل متی چه خواهد بود و حال آنکه اسم او تا امروز معلوم نشده است فضلا عن وثاقت احوال و عن کون او ذا الهام معلوم است شخص مجهول را نمیشود توثیق و تعدیل نمود و همچنین لوقا که یقیناً از حواریون نیست بلکه از شاگردهای پولس است که خود پولس را اهل اسلام مضل النصاری و از اهل تابوت میدانند تا چه برسد بشاگرد او و لوقا حضرت مسیح فرمود شاگرد افضل از استاد نمیشود غایت ما فی الباب لوقا هم مثل پولس باشد و خود مسیحیین نمیتوانند الهامی بودن لوقا را اثبات نمایند پس ظن غالب اینکه دو ورق مختلف در بیان نسب یوسف نجار بدست متی و لوقا افتاد و تمیزی از برای ایشان حاصل نشد و هر کدام بحسب ظن یکی از ورقتین را اختیار کرد و در انجیل خود تحریر نمود و جاء مفسر که گفت لیکن بمرور زمان اختلاف دفع شده و عبارت صاف میشود الخ رجاء بلافائده ایست زیرا که هزار و هشتصد و نود و چهار سال گذشته است و هنوز صاف نشده است تا از غلط باقی است خصوصاً در قرون اربعه اخیره که علوم عقلیه و نقلیه در اروپا شایع شده است که توجه نموده اند بتحقیق همه چیز حتی بتحقیق ملت ایضاً و اصلاح ملت هم نموده اند و حکم به بطلان مذهب عمومی هم کرده اند در اول وهله و باپا که مقتدای ملت بود از جمله ارذل و از اهل غدر و جمله اش را نسنند بعد اختلاف در اصلاح کردند تا اینکه متفرق بفرق مختلفه گردیدند پس یوماً فیوماً در اصلاح ترقی کردند تا اینکه محققین غیر محصورین از ایشان نجیهتر زیادتی تحقیق بدرجه اعلی از صلاح رسیدند تا اینکه حکم کردند بر اینکه ملت مسیحیه مثل حکایات باطله و خیالات واهیه است پس ظن صافی عبارت در زمان آخر ظن عبثی است و توجیه مشهور الان در میان ملت مسیحیه در اختلاف مذکور اینکه جایز است که متی نسب یوسف نجار را تحریر نموده باشد و لوقا نسب مریم را و یوسف داماد هالی باشد و هالی پسر نداشته باشد از ینجهت داماد را بهالی منتسب نموده اند و داخل سلسله نسب گردیده است و این توجیه در غایت ضعف و مردود است بوجوهی **وجه اول** اینکه بنا براین تقدیر مسیح از اولاد ناثان خواهد بود نه از اولاد سلیمان زیرا که نسب حقیقی عیسی از جانب مادرش است نه از جانب پدر مصنوعی نسب یوسف نجار در حق مسیح اعتبار ندارد فعلیهذا عیسی مسیح موعود نخواهد بود زیرا که مسیح موعود لابد باید از اولاد سلیمان باشد نه از اولاد ناثان و لذلک کالوین مقتدای فرقه پروتستنت در رد این توجیه گفته است هر کسی سلیمان را از نسب مسیح اخراج نماید مسیح را از مسیحیت اخراج کرده است **وجه ثانی** اینکه این توجیه صحیح نیست مگر وقتیکه از تواریخ معتبره ثابت شود که مریم بنت هالی و از اولاد ناثان است مجرد احتمال در این باب کافی نیست خصوصاً در صورتیکه این قول در نزد محققین مثل آدم کلارک مفسر و غیر او مردود باشد و همچنین در نزد مقتدای ایشان کالوین و بودن مریم دختر هالی و از اولاد ناثان بدلیل ضعیفی هم ثابت نشده است بلکه عکس آن ثابت و محقق است زیرا که یعقوب در انجیل خود تصریح کرده است بر اینکه پدر مریم یهویاقیم و مادرش حنا است و همچنین صاحب نور الانوار در صفحه اول از جلوه سادسه از نسخه مطبوعه ۱۸۵۲ و عبارتش این است و مریم مادر عیسی دختر یهویاقیم بود که نسب رسانید بزوربابل و از احفاد داود پادشاه و از فرقه یهودا و مادر مریم حنا نام داشت انتهی و انجیل یعقوب اگرچه الهامی و از تصنیفات یعقوب حواری نیست در نزد اهل تثلیث معاصرین لیکن بی شبهه از اناجیل قدیمه و مؤلفه او از قدماء که در قرن اول از قرون مسیحیه بوده است فعلیهذا با انضمام قول صاحب نور الانوار رتبه او از رتبه تواریخ معتبره کمتر نخواهد بود مجرد احتمال مقاومت با انجیل مذکور و قول صاحب نور الانوار نخواهد کرد و اکستاین گفته است تصریح شده است در بعضی کتب که در عهد من هستند اینکه مریم علیها السلام از قوم لاویست و این منافی است با بودن مریم از اولاد ناثان زمانیکه ملاحظه شود آنچه واقع شده است در باب (۳۶) از سفر عدد که هر مرد اسرائیلی باید تزویج با مرئه نماید که از سبط و قبیله او باشد و کذلک هر زنی باید بمرد دیگر از سبط و قبیله او باشد تزویج نماید از برای اینکه میراث در قبائل ثابت بماند و اسباط بنی اسرائیل مختلط نشوند و آنچه بکر واقع است در باب اول از انجیل لوقا اینکه زوجه زکریا از بنات

هرون بوده است ومریم علیها سلام هم از اقارب زوجه زکریا بوده است پس ظاهر و آشکار گردید حق آنکه در بعضی کتب واقع شده است زیرا که مریم علیها السلام از اقارب زوجه زکریا ست وزوجه زکریا از بنات هرونست قطعا پس مریم هم از بنات هرون خواهد بود واذا کان کذلک زوج مزعوم او هم از اولاد هرون خواهد بود بحکم تورات پس بعلیهذا بیان متی و لوقا هر دو غلط واز درجه اعتبار ساقط واز مفتریات اهل تثلیث خواهد بود تا ثابت نمایند که عیسی علیه السلام از احفاد داود است که یهود طعن نمایند که مسیح موعود عیسی علیه السلام نیست چون اناجیل مشهوره الان تا آخر قرن ثانی شهرتی نداشتند لهذا احد محرفین مطلع نشد بر تحریر کاتب دیگری پس در اختلاف واقع شدند **وجه ثالث** اینکه اگر مریم بنت هالی بود این امر از برای قدما مخفی نمیماند ومیگفتند مریم دختر هالی است وتحریرات متی ولوقا را باین توجیهات رکیکه توجیه مینمودند که توجیهات ایشان مورد شناعت وطعن واقع گردد ومردود شود در نزد متاخرین **وجه رابع** اینکه الفاظ متی در باب ۱ رقم ۱۶ از این (۱۶) باین نحو مرقوم شده است یعقوب هو صیلی لیوسف کرا دمریم الخ المعنی ویعقوب پدر یوسف شوهر مریم که عیسی مسمی بمسیح از او متولد شد انتهی وعبارات لوقا در باب سیم وایه (۲۳) باین نحو تحریر شده است برونا دیوسیف دونا دهالی المعنی (۲۳) وخود عیسی وقتیکه شروع کرد قریب بسی سال بود وحسب گمان خلق پسر یوسف بن هالی پس صریح عبارتین اینکه متی ولوقا هر دو نسب یوسف را مینویسند نه اینکه یکی نسب یوسف ودیگری نسب مریم را چنانچه اعتقاد متاخرین است ونسب یوسف هیچ مدخلیت بمسیح ندارد **وجه پنجم** آنکه چون فرض محال محال نیست وهرگاه فرض شود که مریم بنت هالیست باز تحریر لوقا صحیح نخواهد بود مگر پس از آنکه ثابت شود که رواج یهود یعنی متداول ما بین ایشان این بوده است که داماد وقتی که زوجه او برادر نداشته باشد داخل در سلسله نسب بشود واسم او را در موضع پسر باید بزنند تحریر مینمودند لیکن تاکنون این امر بوجه معتمدی ثابت نشده است وهفوات بعضی علمای پروتستنت واستنباطات ضعیفه ایشان که قابل رد است بر ما حجت نیست وما منکر انتساب شخص با دیگر مطلقا انکار نداریم بلکه جایز است نزد ما ایضا زمانی که آن شخص اجراز اقارب نسبیه یا سببیه این شخص باشد مثل استاد و مرشد مشهور بجهه منزلت دینیه و دنیویه شخص را بدیگری منتسب مینمائیم ومیگوئیم این شخص برادر زاده یا خواهر زاده وداماد فلان امیر وسلطانست یا تلمیذ فلان فاضل مشهور و یا مرید فلان شیخ است لیکن باین انتساب داخل در سلسله منتسب الیه نمیشود واز روی حقیقت نمیگوئیم این پسر فلان کس است ومعمول بودن این امر در میان یهود در نزد ما مسلم نیست لهذا این توجیه غلط است **فائده** انجیل متی مشهور و معتبر نبود در زمان لوقا والا اختلاف متی را در اول انجیل تحریر مینمود بطوریکه متقدمین ومتاخرین در توجیه او متحیر باشند لوقا بلکه دو کلمه را از برای توضیح ودفع اختلاف در کلام خود زیاد مینمود **اختلاف پنجاه و دوم و پنجاه و سیم** اگر کسی مقابله نماید باب ثانی را از انجیل متی با باب ثانی از انجیل لوقا اختلاف عظیمی خواهد پیدا کرد بحیثیتی که جزم و یقین خواهد نمود که متی ولوقا انجیلین را از روی الهام تحریر ننموده اند وما اکتفا میکنیم بنقل دو اختلاف **اول** از کلام متی معلوم میشود که ابوین مسیح در بیت لحم مقیم بودند واز بعضی کلمات ومستفاد میشود که این اقامت قریب بدو سال بوده است ومجوس هم بیت لحم آمدند ومسیح را ستایش نمودند وهدایای خود را گذرانیدند پس از آن یوسف خواب دید لهذا مریم ومسیح را برداشت وبمصر رفت ومدت حیات هیرود پس در مصر اقامت داشتند وپس از آن دو مرتبه خواب دید وبرگشت در ناصره اقامت نمودند واز کلام لوقا معلوم میشود که ابوین مسیح بعد از انقضاء ایام نفاس مریم باورشلیم رفتند وبعد از تقدیم ذبیحه بناصره مراجعت کردند ودر آنجا اقامت نمودند وهر سالی در ایام عید از ناصره باورشلیم میرفتند وعبادت ایام عید را بجا میاوردند وعیسی علیه السلام باطلاع ابوین در سال دوازدهم سه روز در اورشلیم ماندند پس بنابر کلام لوقا مجی مجوس ببیت لحم غلط خواهد بود وهرگاه فرض شود مجی مجوس در ناصره خواهد بود زیرا که آمدن ایشان

در اثنای راه هم بعید است وکذلک رفتن ابوین مسیح بمصر واقامت ایشان در آنجا تا موت هیرودیس راهی ندارد زیرا که کلام لوقا صریح است در اینکه یوسف هرگز مسافرت از ارض یهود بمصر وغیره ننمود دوم از کلام متی معلوم میشود که اهل اورشلیم وهیرودیس از ولادت مسیح اطلاع نداشتند قبل از اخبار مجوس ومعاند مسیح بودند واز کلام لوقا معلوم میشود که ابوین مسیح وقتی که باورشلیم رفتند بعد از انقضاء ایام نفاس از برای تقدیم ذبیحه پس شمعان که مرد صالحی ومملو از روح القدس بوده ووحی شده بود باو که مرگ را نخواهی دید قبل از رؤیت مسیح چون نظرش بعیسی افتاد عیسی علیه السلام را در هیکل بالای دست گرفت واوصاف ورا از برای مردم بیان کرد وکذلک حنای نبیه ایستاده وخدا را تسبیح نمود ودر همان ساعت منتظرین قدوم مسیح را خبر داد که این همان مسیح موعود است پس اگر هیرودیس واهل اورشلیم معاند مسیح بودند مردم ممتلی از روح القدس مسیح را در مجمع ناس بالای دست نمیگرفت واوصاف ورا بیان نمیکرد وکذلک ضعیفه که پیغمبر بود بنابر زعم ایشان مردم را خبر نمیداد در اورشلیم که دار السلطنه هیرودبوده است وفاضل نورتن حامی انجیل است لیکن اضطرار اختلاف حقیقی را مابین باب یکم تسلیم کرده وحکم نموده است که بیان متی غلط وتحریر لوقا صحیح است **اختلاف پنجاه وچهارم** از باب (۴) از انجیل مرقس معلوم میشود که مسیح علیه السلام بعد از وعظ تمثیلات سبعه جماعت را مرخص نمود ودریای جلیل تموج وهیجان نموده وحضرت مسیح در کشتی خوابیده بود وحواریون بیدارش کردند ودریا را امر بسکون نمود ودریا اورا اطاعت کردند واز باب (۸) از انجیل متی مستفاد میشود که هیجان وسکون بحر بامر مسیح بعد از وعظ جبل بوده است ووعظ تمثیلات سبعه را متی در باب (۱۳) مرقوم نموده است پس بنابر تحریر مرقس هیجان وسکون بحر بامر مسیح بعد از وعظ تمثیلات بوده وبنابر تحریر متی این دو حالت بمدت مدیدی قبل از موعظه تمثیلات سبعه است زیرا که مابین موعظه جبل ووعظ تمثیلات مدت مدیدی فاصله است فعلیهذا احد انجیلین غلط است زیرا که تقدیم وتاخیر در تاریخ وقایع وتوقیت حوادث از ارباب الهام منزله تناقض را دارد **اختلاف پنجاه وپنجم** مرقس در باب (۱۱) از انجیل خود نوشته که مباحثه مسیح با یهود در روز سیم از ورود اورشلیم بوده است ومتی در باب (۲۱) از انجیل خود نوشته که در یوم ثانی از ورود بوده است پس احد انجیلین غلط است وهورن در بیان دو اختلاف مذکور یعنی این اختلاف واختلاف سابق بر این در صفحه (۲۰۵) و(۲۰۶) از مجلد چهارم از تفسیر خود که در ۱۸۲۲ مطبوع گردیده است نوشته که صورت تحقیق در این احوال در غایت اشکال بلکه محالست **اختلاف پنجاه وششم** متی در باب (۸) از انجیل خود بعد از وعظ جبل اول شفای ابرص را نوشته است وبعد از آن شفای غلام یوزباشی را بعد از دخول مسیح بکفرناحوم وبعد شفای مادر زن پطرس را ولوقا در باب (۴) اول شفای مادر زن پطرس را نوشت پس در باب (۵) شفای ابرص را تحریر نمود پس از آن در باب (۷) شفای غلام یوزباشی را مرقوم داشت **اختلاف پنجاه وهفتم** جماعت یهود کهنه ولاویین را خدمت حضرت یحیی فرستادند تا از او سؤال نمایند که تو کیستی پس آمدند وسؤال کردند وگفتند آیا تو ایلیا هستی فرمود من ایلیا نیستم تفصیل قصه در باب اول از انجیل یوحنا مرقوم شده است ودر باب پنجم از همین کتاب خواهد آمد ودر آیه (۱۴) از باب (۱۱) از انجیل متی قول عیسی علیه السلام در حق یحیی علیه السلام باین نحو بیان وعیان گشته است (۱۴) واگر خواهید قبول کنید همانست ایلیا که بایست بیاید ودر باب (۱۷) ازدهم از انجیل متی باین نحو ترقیم یافته است (۱۰) شاگردانش از او پرسیده گفتند پس کاتبان چرا میگویند که باید اول ایلیا آید بعد مسیح (۱۱) او در جواب گفت البته ایلیا می آید وتمامی چیزها را اصلاح خواهد نمود (۱۲) لیکن بشما میگویم الحال ایلیا آمده است واورا نشناختند بلکه آنچه خواستند بوی کردند بهمانطور پسر انسان از ایشان زحمت خواهد دید (۱۳) آنگاه شاگردان یافتند که درباره یحیای تعمید دهنده بدیشان سخن میگفت انتهی. عبارتین مفهوم میشود که یحیی ایلیای موعود است وصریح کلام یحیی اینستکه من ایلیا نیستم پس یکی از سر چیزها لازم میاید یا عیسی که خدا ست با برهم هر سنیت پیغمبر خود را نشناخته است

وفرق ما بین یحیی و ایلیا آنکه اشتباه است یا یحیی دروغ گفته است یا اینکه کلام ایشان متناقض است **اختلاف پنجاه و ششم**
تا شصت و سیم در باب (۱۱) از انجیل متی و باب اول و آیه (۲) از انجیل مرقس این نحو رقم یافته است چنانکه مکتوبست
در صحف انبیاء اینک رسول خود را پیش روی تو میفرستم تا راه تو را پیش روی تو مهیا سازد اناجیل ثلثه این قول را بنابر رأی
مفسرین ایشان از آیه اولی از باب ثالث از کتاب ملاکی نقل کرده اند و آیه مذکوره در باب سیم از کتاب ملاکی بنابر نسخه فارسیه
مطبوع لندن در ۱۸۵۶ باین نحو مرقوم شده است (۱) اینک رسول خود را خواهم فرستاد واو در برابرم راه را آماده خواهد
ساخت و عبارت فارسیه مطبوع ۱۸۷۸ مثل عبارت سابقه است پس ما بین منقول و منقول عنه اختلاف واقع شده است
بدو وجه **وجه اول** لفظ پیش روی تو که در اناجیل ثلثه مذکور است و در کتاب ملاکی ذکر نشده است **وجه ثانی** کلام
ملاکی بضمیر متکلم است و اناجیل ثلثه بضمیر خطاب نقل کرده اند هورن در مجلد ثانی از تفسیر خود نقل کرده است از داکتر ولف
که سبب مخالفت را بسهولت نمیشود بیان کرد غیر از اینکه بگوئیم نسخه قدیمه تحریف شده است انتهی پس این شش اختلاف است
بالنسبه باناجیل ثلثه **اختلاف شصت و چهارم تا شصت و هفتم** آیه سادسه از باب ثانی مخالف است با
آیه ثانیه از باب خامس از کتاب میکاه و چهار آیه از باب ثانی از کتاب اعمال الحواریین یعنی از آیه (۲۵) تا آیه (۲۹) مخالف است با چهار
آیه از زبور (۱۶) یعنی از آیه (۸) تا آیه (۱۱) و سه آیه از باب عاشر از رساله عبرانیه یعنی از آیه (۵) تا آیه (۷) مخالف است با
آیات از زبور (۴۰) از زبور داود و دو آیه از باب (۱۵) از کتاب اعمال الحواریین یعنی آیه (۱۶) و (۱۷) مخالف است با دو آیه از باب
(۹) از کتاب عاموص یعنی آیه (۱۱) و (۱۲) مفسرین مسیحیه مقر و معترفند باختلافات مذکوره و گویند نسخه عبرانیه محرف است
در مواضع مسطوره اختلافات مذکوره اگرچه بسیار بود لیکن چون خواستم طول ندهم لهذا اکتفا بچهار تاست **اختلاف شصت
و هشتم** آیه (۹) از باب ثانی از رساله اولی بقرنتیان باین نحو مرقوم شده است (۹) بلکه چنانکه مکتوبست چیزهائیرا که چشم
ندیده و گوش نشنیده و بخواطر انسان خطور نکرده خدا برای محبین خود مهیا فرموده است و این آیه بنابر تحقیق مفسرین مسیحیه
منقولست از آیه (۴) از باب (۶۴) از کتاب شعیا و آیه مذکوره در کتاب شعیا باین نحو مسطور است (۴) زیرا که از ایام قدیم
نشنیده اند و بگوش نرسید و سوای تو ای خدا چشم آنچه که بمنتظرانت بجا خواهی آورد ندیده است انتهی ما بین منقول و
منقول عنه اختلافی است چنانچه می بینی مفسرین هم تسلیم دارند و نسبت تحریف را بکتاب شعیا میدهند **اختلاف
شصت و نهم** در باب (۲۰) از آیه (۲۹) تا آیه (۳۴) از انجیل متی مرقومست وقتی که عیسی از اریحا بیرون میرفت دو
اعمای دیدند در سر راه نشسته و ایشانرا شفا داد از کوری و مرقس در باب دهم از آیه (۴۶) تا آیه (۵۲) مینویسد که یک
اعمای حضرت عیسی دیدند سر راه نشسته و اسم او بارتیماوس بود و او را شفا داد **اختلاف هفتادم** متی در باب (۸)
آیه (۲۸) از انجیل خود مینویسد که عیسی علیه السلام چون بدان کناره در زمین جرجسیان رسید دو شخص دیوانه از قبرها بیرون
شده بدو برخوردند و ایشانرا شفا داد و مرقس در باب پنجم و لوقا در باب هشتم از انجیل خود مینویسند که یک نفر دیوانه از قبر بیرون
آمد و مسیح او را شفا داد و ما بین اقوال مذکوره اختلافی است **اختلاف هفتاد و یکم** متی در باب (۲۱) از انجیل
خود از آیه اول تا آیه (۱۱) در باب ورود مسیح باورشلیم مینویسد که عیسی علیه السلام دو نفر از شاگردان خود را فرستاد بدیشان
گفت بروید در این قریه که پیش روی شماست الاغی با کره اش بسته خواهید یافت و آنها را باز کرده بنزد من آورید و رفتند
آوردند پس حضرت عیسی الاغ را با کره اش هر دو را سوار شد و وارد اورشلیم شد و مرقس در باب (۱۱) و لوقا در باب (۱۹)
و یوحنا در باب (۱۲) از اناجیل خود مینویسند که یک کره الاغی از برای مسیح آوردند او را سوار شده و وارد اورشلیم شد
پس ما بین ایشان اختلافی است زیرا که از انجیل متی معلوم میشود که الاغ را با کره اش آوردند هر دو را سوار شد و از
ثلثه مفهوم میشود یک کره الاغی بود و تا آنوقت کسی او را سوار نشده بود **اختلاف هفتاد و دوم** مرقس

در باب اول وآیهٔ (۶) از انجیل خود در نعت یحیی علیه السلام مینویسد که یحیی را لباس از پشم شتر و کمربند چرمی بر کمر میبود وخوراک وی از ملخ وعسل بری بود ومتی در باب (۱۱) وآیه (۱۸) در بیان حال یحیی چنان مینویسد (۱۸) زیرا که یحیی آمد نه میخورد ونه میاشامید میگویند دیو دارد انتهی اختلاف بین الآیتین واضح است **اختلاف هفتاد وسیوم تا هفتاد وپنجم** هرکسی مقابله کند باب اول را از انجیل مرقس وباب رابع را از انجیل متی وباب اول را از انجیل یوحنا در کیفیت اسلام حواریین سه اختلاف خواهد پیدا کرد **اول** که متی ومرقس مینویسند که چون عیسی بکنارهٔ دریای جلیل بخرامید پطرس واندراس برادرش ویعقوب ویوحنا پسران زبدی را ملاقات فرمود ایشان را دعوت نمود پس ایشان او را متابعت کردند ویوحنا مینویسد در وقت عبور از نهر اردن غیر از یعقوب با نهای دیگر را ملاقات نمود وایشان را دعوت نمود **دوم** اینکه متی ومرقس مینویسند که حضرت مسیح اولاً پطرس واندراس را بر بحر جلیل ملاقات کرد پس از آن بعد از زمان قلیلی یعقوب ویوحنا را در همان دریا ملاقات فرمود ویوحنا مینویسد که یوحنا واندراس را ملاقات کردند اولاً در قرب عبور از اردن بعد اندراس برادرش پطرس را هدایت کرده بخدمت مسیح آورد پس از آن فردا عیسی علیه السلام وقتیکه خواست برود بسوی جلیل فیلپس بخدمتش مشرف شد بعد نتنائیل را فیلپس هدایت کرده خدمت مسیح آورد ویوحنا برادر خود یعقوب را ذکر نکرده است **سیوم** متی ومرقس مینویسند که حضرت مسیح آنها را ملاقات نمود در حالیکه مشغول القاء شبکه وصید ماهی واصلاح آن بودند یعنی اصلاح تور ویوحنا شبکه واصلاح آن وصید ماهی را ننوشته است بلکه گفته است که یوحنا واندراس وصف عیسی را از یحیی علیه السلام شنیدند وخدمت عیسی مشرف شدند بعد اندراس برادر خود پطرس را هدایت کرده وبخدمت مسیح آورد وهر عاقلی میداند که اینقسم تحریرات از باب الهام اختلاف عظیم وغلط جسیمی است قال الله عز وجل رداً علیهم واثباتاً للقرآن **افلا یتدبرون القرآن ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً** اختلاف معانی در کلام الهامی دلیل بر بطلان کلام است **اختلاف هفتاد وششم** هرکسی مقابله کند باب (۹) از انجیل متی وباب (۵) از انجیل مرقس را در قصهٔ دختر رئیس اختلافی خواهد پیدا کرد اول در آیه (۱۸) مینویسد که رئیس آمد خدمت عیسی عرض کرد که دختر من مرده است وثانی در آیه (۲۳) مینویسد که رئیس عرض کرد که دختر من مشرف بموت است پس عیسی با او روانه شد وخلق بسیاری از پی او افتاده بروی ازدحام مینمودند ودر بین راه بعضی آمدند از خانه رئیس وبرئیس گفتند دخترت فوت شد محققین از متاخرین مسیحیه اختلاف معنوی را در اینموضع تسلیم دارند پس بعضی از ایشان کلام متی را بر کلام مرقس ترجیح میدهند وبعضی کلام مرقس را بهتر میدانند از کلام متی واستدلال مینمایند باینکه متی کاتب انجیل نیست والا انجیل نمینوشت وکلام لوقا با کلام مرقس موافق است در بیان اصل قصه الا اینکه لوقا مینویسد یکنفر از خانه رئیس آمد وموت دختر را خبر داد ومرقس میگوید جمعی آمدند وعلمای مسیحیه در موت دختر رئیس که مذکور شد اختلاف دارند که آیا حقیقةً مرده بود یا نه فاضل نیندر موت را معتقد نیست بلکه بظن غالب میگوید در خواب بحالت غرق رسیده بود والا حقیقةً نمرده بود ونالیش وشلی مبشر وشاشن گویند که نمرده بود بلکه غش کرده بود ومؤید قول این جماعت است ظاهر فرمایش مسیح که در آیه (۳۹) از باب (۵) از انجیل مرقس مرقوم شده است وعبارت بفارسی اینست پس مسیح داخل شد بدیشان وگفت چرا غوغا وگریه میکنید دختر نمرده بلکه در خواب است انتهی فعلی هذا معجزهٔ احیای موتی در اینموضع از مسیح علیه السلام صادر نشده است **اختلاف هفتاد وهفتم** از آیه (۱۰) از باب دهم از انجیل متی وآیه (۳) از باب نهم از انجیل لوقا بوضوح تمام معلوم میشود که عیسی علیه السلام وقتیکه حواریون را فرستاد بهدایت مردم ایشان را منع کرد وگفت که شما عصا هم برندارید با خود واز آیه (۸) از باب (۶) از انجیل مرقس معلوم میشود که اذن داد ایشان را که عصا با خود بردارند وبعضی عبارات مرقس در آیه مذکوره باین نحو مرقوم شده است وایشان را قدغن فرمود که جز عصا فقط هیچ چیزی بجهت راه برندارید الخ **اختلاف هفتاد**

وهشتم

و ششم در باب (۳) و آیه (۱۳) از انجیل متی مرقوم شده است (۱۳) آنگاه عیسی از جلیل باردن نزد یحیی آمد تا از او
تعمید یابد (۱۴) اما یحیی او را منع نموده گفت من احتیاج دارم که از تو تعمید یابم و تو نزد من میآئی (۱۵) عیسی در جواب وی
گفت الان بگذار زیرا که ما را همچنین مناسب است تا تمام عدالت را بکمال رسانیم پس او را واگذاشت (۱۶) اما عیسی چون تعمید
یافت فوراً از آب برآمد که در ساعت آسمان بروی گشاده شد و روح را دید که مثل کبوتری نزول کرده بروی میآید و در باب
اول و آیه (۳۳) از انجیل یوحنا مرقوم است از قول یحیی علیه السلام که من او را نشناختم یعنی مسیح را ولیکن بعد از نزول روح او را
شناختم و در باب (۱۱) و آیه (۲) از انجیل متی مرقوم است (۲) و چون یحیی در زندان اعمال مسیح را شنید دو نفر از شاگردان
خود را فرستاد (۳) بدو گفت آیا آن آینده توئی یا منتظر دیگری باشیم انتهی از کلام اول معلوم میشود که یحیی عیسی را قبل
از نزول روح میشناخت و او را تعظیم و تکریم مینمود و از ثانی مفهوم میشود که او را بعد از نزول روح شناخت و ثالث
صریحست در اینکه بعد از نزول روح هم او را نشناخت خیلی عجیبست یحیی که اعظم انبیای بنی اسرائیل ست بنا بر شهادت مسیح
مع هذا سی سال است که خدا علی قولهم لباس بشریت پوشیده و بر روی زمین آمده است پیغمبر او را نمیشناسد کار این خدا تا این
پیغمبر خیلی عجیبست گاهی خلیفه پیغمبر را نمیشناسد و گاهی پیغمبر خدا را استجیر بالله من کلمات الکفر و فقدان الشعور نقل کفر کفر نیست
چنانچه خدای عزّ و جلّ کفر مردم را در قرآن مجید نقل فرموده است از آنجمله در کفر اهل تثلیث میفرماید لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا
إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ و فی آیة اخری لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ و صاحب میزان الحق در صفحه (۱۳۳)
از کتاب حل الاشکال دو عبارت اول را بتوجیهات رکیکه توجیه نموده است و صاحب استبشار با کمل وجه توجیهات وارده
نموده است و کذلک این حقیر در کتاب تحفة الاریب فی الرد علی اهل الصلیب و چون توجیه مذکور ضعیف است لهذا خوفاً من
التطویل در اینموضع نقل نکردم من اراد الاطلاع فلیرجع الی الکتاب المذکور **اختلاف هفتاد و نهم** در آیه (۳۱)
از باب پنجم از انجیل یوحنا از قول مسیح علیه السلام باین نحو عبارت و بیان گشته است (۳۱) اگر من بر خود شهادت دهم شهادت من
راست نیست و در آیه (۱۴) از باب (۸) از انجیل مذکور باین نحو مرقوم شده است عیسی گفت هر چند من بر خود شهادت میدهم
شهادت من راست است پس از اول معلوم میشود که شهادت عیسی در حق خود دروغ است و از ثانی راستست **اختلاف
هشتادم** از باب (۱۵) از انجیل متی معلوم میشود که زن مستغیثه از برای شفای دختر خود کنعانیه بوده است و از باب
سابع از انجیل مرقس مفهوم میشود که زن مذکوره یونانیه بود باعتبار قوم و فنیقیه بود باعتبار قبیله و صوریه **اختلاف
هشتاد و یکم** در باب سابع از انجیل مرقس مرقوم است که عیسی علیه السلام یک کر را که لکنت زبان هم داشت شفا داد
و متی در باب (۱۵) و آیه (۳۰) مبالغه کرده است و بکثرت جمع کثیر نوشته و گفته است و گروه بسیاری لنگان و کوران و
گنگان و شلان و جمعی از دیگران را با خود برداشته نزد او آمدند و ایشانرا بر پایهای عیسی افکندند پس ایشانرا شفا داد و
این مبالغه مثل مبالغه یوحنا است که در آخر انجیل تحریر نموده و گفته است (۲۵) و دیگر کارهای بسیار عیسی بجا آورد
که اگر فرداً فرداً نوشته شود گمان ندارم که جهان هم گنجایش نوشته ها را داشته باشد آمین پس نظر و تامل کنید در ظن صحیح
یوحنا و ظن ما اینکه آن کتب در زاویه بیت صغیری جا میگرفت لیکن چون ارباب اناجیل در نزد مسیحیین از روی الهام تقریر
و تحریر مینمایند لهذا کرمیتوانند در مقابل ایشان تکلم نماید و غلطی یا خطائی از ایشان بگیرد و یا اختلاف در کلام ایشان
پیدا کند فلهذا اختیار دارند خدای واحد حقیقی را سه نماید و یک اصم ابکم را بسیار نماید **اختلاف هشتاد و
دوم** در باب (۲۶) و آیه (۲۱) از انجیل متی از قول مسیح در حالت خطاب بحواریین باین نحو بیان گشته است (۲۱) و وقتی
که ایشان غذا میخوردند گفت هر آینه بشما میگویم که یکی از شما مرا تسلیم میکند (۲۲) پس بغایت غمگین شده هر یکی از ایشان
بوی سخن آغاز کرد که آیا من آنم (۲۳) در جواب گفت آنکه دست با من در قاب فرو برد همان کس مرا تسلیم نماید (۲۵) یهودا که

تسلیم کننده

تسلیم کننده گفت ای استاد آیا من آنم بوی فرمود تو خود گفتی و در باب (۱۳) و آیه (۲۱) از انجیل یوحنا باین نحو ترقیم یافته است (۲۱) عیسی گفت هر آینه بشما میگویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد (۲۲) پس شاگردان بیکدیگر نگاه می کردند و حیران می بودند که این در باره که میگوید شمعون پطرس اشاره کرد بسوی آن حواری که حضرت عیسی او را دوست میداشت و سر خود را بسینه او میگذاشت یعنی یوحنا که بپرس تا بدانم این خبر در حق کیست پس سؤال کرد عیسی جواب داد آن است که من لقمه را فرو برده بد و میدهم پس لقمه را فرو برده بیهودای اسخریوطی پسر شمعون داد اختلاف ما بین آیات مذکوره واضح است **اختلاف هشتاد و ششم** در باب (۲۶) در کیفیت اسیر کردن یهود عیسی علیه السلام را می نویسد که یهودا گفته بود بجماعت یهود هر کسیرا بوسه زنم او را محکم بگیرید پس در ساعت نزد عیسی آمد گفت سلام یا استاد و او را بوسید پس جماعت یهود حضرت عیسی را گرفتند و در باب (۱۸) از انجیل یوحنا باین نحو مرقوم است پس یهودا لشکریان و خادمان از نزد رؤسای کهنه و فریسیان برداشته با چراغها و مشعلها و اسلحه بآنجا آمد پس عیسی بیرون آمده بایشان گفت کرا میطلبید جواب دادند عیسای ناصری عیسی بدیشان گفت من هستم و یهودای تسلیم کننده نیز با ایشان ایستاده بود پس چون بدیشان گفت من هستم برگشته بر زمین افتادند و باز از ایشان سؤال کرد کرا میطلبید گفتند عیسای ناصری عیسی جواب داد بشما گفتم که من هستم پس اگر مرا میخواهید اینها را بگذارید بروند آنگاه سربازان و سرتیپان و خادمان یهود عیسی را گرفته و بستند و بردند **اختلاف هشتاد و هفتم** اناجیل اربعه در کیفیت انکار پطرس حضرت مسیح را هشت وجه اختلاف کرده اند **وجه اول** اینکه مدعی پطرس بنا بروایت متی و مرقس دو کنیز و مردها شکه در آنجا قیام داشتند بودند و بنا بروایت لوقا یک کنیز و دو مرد مدعی پطرس گردیدند که تو از تلامذه عیسای ناصری هستی **وجه ثانی** اینکه جا دیکه اول از پطرس پرسید در وقت سؤال پطرس در ایوان بیرونی نشسته بود بنا بروایت متی و در وسط ایوان سرآتش نشسته بود بنا بروایت لوقا و در پائین ایوان بنا بروایت مرقس و داخل الدار بنا بروایت یوحنا **وجه ثالث** اختلاف ایشانست در کیفیت سؤال از پطرس **وجه رابع** بنا بروایت متی و لوقا و یوحنا سه مرتبه پطرس عیسی را انکار کرد آنوقت یکمرتبه خروس بانگ زد و بنا بروایت مرقس یک مرتبه انکار کرد آنوقت یکمرتبه خروس بانگ زد دو مرتبه دیگر انکار نمود مرتبه ثانیه خروس بانگ زد **وجه خامس** اینکه متی و لوقا از مسیح روایت کرده اند که فرمود پیش از بانگ زدن خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد و مرقس روایت کرده است که مسیح فرمود قبل از اینکه خروس دو مرتبه بانگ زند سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد **وجه سادس** جواب پطرس بکنیزیکه اول از او سؤال کرد بنا بروایت متی گفت نمیدانم چه میگوئی و بنا بروایت یوحنا لا فقط و بنا بروایت مرقس نمیدانم و نمیفهمم چه میگوئی و علی روایت لوقا ای زن من او را نمیشناسم **وجه سابع** جواب او در جواب سائل ثانی بنا بروایت متی بعد از حلف و لعن و انکار گفت من این مرد را نمی شناسم و علی روایت یوحنا گفت من نیستم و بنا بروایت مرقس انکار فقط و علی روایت لوقا گفت ای مرد من او نیستم **وجه ثامن** اینکه رجالی که ایستاده بودند وقت سؤال خارج از دار بودند علی ما یفهم من مرقس و وسط الدار بودند علی ما یعلم من کلام لوقا **تبصره** متی در باب دهم و آیه (۳۳) از انجیل خود از قول مسیح چنان روایت کرده است (۳۳) اما هر که مرا پیش مردم انکار نموده منهم در حضور پدر خود که در آسمانست او را انکار خواهم نمود بنا بر حکم اناجیل تمامی حواریون بخصوص پطرس که رئیس الحواریین است عیسی علیه السلام را انکار کردند و بحکم آیه مذکوره هر کس مسیح را انکار نماید در پیش مردم مسیح هم در پیش خدا او را انکار خواهد نمود و واضح است کسیکه مسیح او را منکر شود از اهل نجات نخواهد بود و اگر کسی گوید انکار مسیح در صورتیست که آن منکر در انکار خود مصر و بی توبه از دنیا برود و حواریون توبه کردند پس حضرت مسیح منکر ایشان نخواهد بود جواب گوئیم کسیکه عیسی را انکار نماید توبه او قبول نیست بحکم آیه (۳۱) از باب (۱۲) از انجیل متی و آیه مذکوره اینست (۳۱) از این روی شما را میگویم هر نوع گناه و کفر از

انسان را مرزیده میشود لیکن کفر بروح القدس از انسان عفو نخواهد شد انتهی معین است روح القدس با حضرت مسیح متحد است در نزد مسیحیین پس انکار مسیح مستلزم انکار روح القدس است و منکر روح القدس هم توبه نتواند بحکم آیهٔ اخیره پس حواریون اگر توبه کنند توبهٔ ایشان مقبول نخواهد شد بدانکه آنچه در حق حواریین گفته شد الزامی است نه اعتقادی چنانچه مراد در این کتاب مذکور که ما حواریون را مردمان خوب میدانیم و انکار ایشان حضرت مسیح را در نزد ما ثابت نشده است و این اناجیل را محرف میدانیم چون علمای پروتستنت زبان درازی میکنند در حق حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنانچه در باب خامس انشاء الله اقوال ایشان مذکور و مردود خواهد شد لهذا این وجه را الزاماً ذکر کردم **اختلاف هشتاد و پنجم** در باب (۲۳) و آیه (۲۶) از انجیل لوقا باین نحو بیان گشته است (۲۶) و چون او را میبردند شمعون قیروانی را که از حقل میآمد مجبور ساخته صلیب را بر او گذاردند تا از عقب عیسی ببرد و در آیه (۱۷) از باب (۱۹) از انجیل یوحنا باین نحو تحریر شده است (۱۷) و صلیب خود را برداشته بیرون رفت بموضعی که بجمجمه مسمی بود و بعبری آنرا جلجتا میگفتند بنا برایهٔ اول حامل صلیب شمعون قیروانی بوده است و بنا بر ثانی خود عیسی صلیب را حمل نمود **اختلاف هشتاد و ششم** از اناجیل ثلثه اول مفهوم میشود که عیسی علیه السلام در ساعت ششم بالای دار بوده است و از انجیل یوحنا معلوم میشود که در وقت مذکور در حضور پیلاطس النبطی بوده است **اختلاف هشتاد و هفتم** متی و مرقس مینویسند که آن دو نفر لص که با عیسی علیه السلام مصلوب بودند عیسی علیه السلام را تعییر و سرزنش مینمودند و لوقا میگوید یکی از آنها تعییر مینمود و دیگری رفیق خود را زجر میکرد و سارق زاجر بعیسی علیه السلام عرض کرد مرا بیاد آور هنگامیکه بملکوت خود آئی (۴۳) عیسی بوی گفت هر آینه بتو میگویم امروز با من در فردوس خواهی بود و مترجم ترجمهٔ هندیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۳۹ و سنه ۱۸۴۰ و سنه ۱۸۴۴ و همچنین بعضی از تراجم فارسیه و عربیه که ذکر آنها بتفصیل موجب تطویل کلام است عبارت متی و مرقس را تحریف کرده اند و مثنی را مبدل بمفرد نموده اند از برای دفع اختلاف اگر مطالعه کنندهٔ این کتاب در بعضی تراجم فارسیه و عربیه غیر ما ذکر را ببیند نسبت خطا را بمؤلف حقیر ندهد بلکه تحریف از جانب ایشانست **اختلاف هشتاد و هشتم** از باب (۲۰) و (۲۱) از انجیل متی مفهوم میشود که عیسی علیه السلام از اریحا ارتحال نموده و باورشلیم آمد و از باب (۱۱) و (۱۲) از انجیل یوحنا معلوم میشود که از افرایم ارتحال فرمود و بقریهٔ بیت عینا آمد و در آنجا بیتوته نمود پس از آنجا باورشلیم آمد **اختلاف هشتاد و نهم** از این اناجیل مفهوم میشود که عیسی علیه السلام تا زمان عروج بآسمان سه مرده زنده کرد اول دختر رئیس بنا بر نقل اناجیل ثلثه اول ثانی میتی که لوقا منفرد است در نقل او و در باب هفتم از انجیل خود و ثالث العازار که احوال او را یوحنا فقط در باب (۱۱) از انجیل خود نقل نموده است و در باب (۲۶) از اعمال و آیه (۲۳) باین نحو مرقوم شده است مسیح باید که عقوبت کشد و چون از مرده کان اول برخیزد و در باب (۱۵) و آیه (۲۰) از رسالهٔ اول باهل قرنتس باین نحو مرقوم شده است (۲۰) و حال آنکه مسیح از مردگان برخاسته و نوبر خوابیدگان شده است (۲۲) در مسیح همه زنده خواهند گشت (۲۳) هر کسی در نوبه خود نخست مسیح که نوبر است و بعد از آن کسانیکه از آن مسیح هستند در وقت آمدنش و در آیه (۱۸) از باب اول از رسالهٔ پولس بقلسیان باین نحو مرقوم شده است (۱۸) و اوست ابتدا از میان مردگان مولود نخست تا اینکه در همه امور او را تقدم باشد انتهی پس اقوال مذکوره نفی میکند قیام میتی را از اموات قبل از مسیح علیه السلام زیرا اگر میتی قبل از قیام مسیح از قبر از میان مرده کان برخیزد عیسی اول القائمین و مقدم در همه چیز نخواهد بود و در آیه (۵) از باب اول از مکاشفات یوحنا مرقوم است و از عیسای مسیح شاهد امین و اول القائمین از میان اموات و در باب (۷) و آیه (۹) از کتاب ایوب علیه السلام باین نحو بیان گشته است (۹) ابر پراکنده شده نابود میشود همانطور کسیکه بقبر فرود میرود بر نمیآید (۱۰) بخانه اش دیگر بر نخواهد گردید و مکانش دیگر او را نخواهد شناخت و در باب (۱۴) از کتاب مذکور و آیه (۱۳) باین نحو مرقوم شده است (۱۳) کاش مرا در قبر پنهان میفرمودی و تا بفرو آمدن غضبت مستور میساختی و از برایم زمانی تعیین

مینمودی تا مرا با داوری (۱۴) اگر آدمی بمیرد آیا دیگر زنده میشود انتهی پس از این اقوال معلوم میشود که معجزهٔ احیای میّت از مسیح هرگز صادر نشده است و اختلاف علمای مسیحیه را در احیای بنت رئیس دانستیم و از قول ایوب علیه السلام معلوم میشود که قیام مسیح از میان اموات هم باطل است و این قول حق و صدق است در باب مسیح زیرا که قصهٔ موت و صلب و در این اناجیل مصنوعه از اکاذیب اهل تثلیث است قال الله عزّ وجلّ وما قتلوه وما صلبوه ولکن شبّه لهم آنچه گفته شد در انکار معجزهٔ احیای اموات مسیح بر سبیل الزام بود از خود شان بود بر خود شان وارد شد والّا ما بحکم قرآن صدور معجزهٔ احیای اموات را از مسیح معتقدیم چنانچه در اول کتاب گذشت **اختلاف نودم** از انجیل متی معلوم میشود که مریم مجدلیه و مریم دیگر چون بقبر مسیح رسیدند ملکی نازل شد و سنگ را غلطانیده بر آن بنشست و بزنها گفت نترسید و بزودی بر گردید و از انجیل مرقس معلوم میشود که مریم مجدلیه و مریم دیگر و سالوم چون بقبر رسیدند دیدند که سنگ غلطانیده شده است و چون بقبر در آمدند جوانی را که جامهٔ سفید در بر داشت بر جانب راست نشسته دیدند پس متحیر شدند و از انجیل لوقا مفهوم میشود که این سه زن وقتی که بقبر رسیدند سنگ را غلطانیده دیدند چون داخل قبر شدند جسد عیسی را نیافتند و واقع شد هنگامیکه ایشان از این امر متحیر بودند ناگهان دو مردی در لباس درخشنده در نزد ایشان بایستادند انتهی اختلاف در میان کلمات مرقومه واضحست **اختلاف نود و یکم** از کلمات متی معلوم میشود که ملک خبر داد آن دو زن را از قیام مسیح علیه السلام از میان اموات پس زنها بر گشتند ناگهان عیسی با ایشان برخورد در بین راه گفت سلام بر شما باد و آنکه با ایشان گفت بر گردید برادرانم را بگوئید که بجلیل بروند که مرا در آنجا خواهند دید و از کلمات لوقا معلوم میشود که آن سه نفر زن وقتی که از آن دو مرد سفید پوش خبر قیام مسیح را شنیدند بر گشتند تلامذه را از قیام مسیح خبر دادند و تلامذه اعتقاد بقول ایشان نکردند و یوحنا مینویسد که عیسی مریم را در نزد قبر ملاقات کرد انتهی **اختلاف نود و دوم** آیه (۵) از باب (۱۱) از انجیل لوقا باین نحو بیان شده است که خون جمیع انبیاء از اول خلقت عالم از خون هابیل تا خون زکریا در روز قیامت از جماعت یهود مطالبه خواهد شد و در باب (۱۸) از کتاب حزقیل آیه (۲۰) باین نحو بیان و عیان گشته است نفسی که گناه میورزد خواهد مرد پسر بار گناه پدر نخواهد کشید و پدر بار گناه پسر را نخواهد کشید صداقت صدیق بر او خواهد بود و شرارت شریر هم بر او خواهد بود و در چند موضع از توریة مرقوم است که ابناء مسئول خواهند شد بسبب گناه آباء تا سه طبقه یا چهار طبقه **اختلاف نود و سیم** در باب ثانی از رساله اولای پولس بر تیموتاوس آیه (۳) باین نحو مرقوم شده است (۳) زیرا که این نیکو و پسندیده است در حضور نجات دهندهٔ ما خدا (۴) که میخواهد جمیع مردم نجات یابند و بمعرفت و راستی گرایند و در باب ثانی از رسالهٔ ثانیه پولس بتسالونیکیان آیه (۱۱) باین نحو بیان گشته است (۱۱) و بدین جهة خدا با ایشان عمل گمراهی را میفرستد تا دروغ را باور کنند (۱۲) و تا فتوای شود بر همه کسانیکه راستی را باور نکردند بلکه بناراستی شادی یافتند انتهی پس از کلام اول معلوم میشود که خدا میخواهد جمیع بندگانرا نجات بدهد و بمعرفت حق برسند و از ثانی مفهوم میشود که خدا عمل گمراهی را میفرستد تا دروغ را باور کنند و از این جهة عذاب ایشان نماید و علمای پروتستنت اگر امثال این مضامین را در کتب مذاهب غیر ببینند قدح مینمایند چنانچه در مقدمه گذشت و در باب ششم نیز مفصلاً خواهد آمد پس با ایشان گفته میشود اغوای خدا مردم را بارسال عمل ضلالت و تعذیب ایشان باین سبب در نزد شما علمای پروتستنت قسمی است از اقسام نجات و وصول بمعرفت حق است والّا قدح نمینمودند **اختلاف نود و چهارم تا نود و ششم** لوقا در بیان ایمان آوردن پولس در باب نهم و باب (۲۲) و باب (۲۶) از کتاب اعمال نوشته است و در ابواب ثلثه بوجوه شتی اختلاف است لیکن ما در اینجا اکتفا میکنیم بذکر سه اختلاف **اول** در باب تاسع آیه (۷) باین نحو مرقوم شده است (۷) اما همسفران او خاموش ایستادند چونکه آن صدا را شنیدند لیکن هیچکس را ندیدند و در باب (۲۲) آیه (۹) باین نحو مسطور است (۹) و همراهان من

نور را دیدند ترسان گشتند ولی آواز آنکسیرا که با من سخن گفت نشنیدند پس در آیهٔ اول همراهان صوت را استماع نمودند
و در ثانی نشنیدند و باب (۲۶) از سماع صوت و علم آن ساکت است ثالثی در باب نهم آیهٔ (۶) خداوند ویرا گفت که برخیز و
بشهر برو که آنجا بتو گفته میشود چه باید کرد و در باب (۲۲) آیهٔ (۱۰) باین نحو تحریر شده است (۱۰) خداوند مرا گفت برخواسته
بدمشق برو که در آنجا تورا مطلع خواهند ساخت از آنچه برای تو مقرر است که بکنی و در باب (۲۶) آیهٔ (۱۶) باین نحو تحریر کرده است
(۱۶) ولیکن برخواسته بر پا بایست زیرا که بر تو ظاهر شدم تا تورا مقرر گردانم خادمی و شاهدی بر آنچه دیده و بر آنچه بتو در آن
ظاهر خواهم شد (۱۷) و تورا رهائی خواهم داد از قوم و از امتهائیکه تورا بنزد آنها خواهم فرستاد (۱۸) تا چشمان ایشانرا باز
کنی تا از ظلمت بسوی نور و از اقتدار شیطان بجانب خدای رحمن برگردند تا اینکه آمرزش گناهان و میراثی در میان مقدسین
بوساطت ایمان من بیابند پس از دو باب اول معلوم میشود که بیان کارهائیکه پولس باید مشغول بشود موعود بود بوصول او
بشهر و از باب ثالث معلوم میشود که موعود نبود بلکه در موضع سماع صوت تکلیفها و از برای او بیان شد سیم از اول
معلوم میشود که همراهان پولس صامت ایستادند و از ثالث معلوم میشود که بزمین افتادند و ثانی ساکت از قیام و سقوط است
اختلاف نود و هفتم آیهٔ (۸) از باب (۱۰) از رسالهٔ اولی باهل قرنتس چنان عیان و بیان گشته است (۸) و نه زنا
کنیم چنانکه بعضی از ایشان کردند و در یکروز بیست و سه هزار نفر هلاک گشتند و در آیهٔ (۹) و باب (۲۵) از سفر اعداد باین
نحو مرقوم شده است (۹) و کسانیکه مردند بیست و چهار هزار نفر بودند پس ما بین آیتین بمقدار هزار اختلافست و یکی
از آنها غلط است اختلاف نود و هشتم آیهٔ (۱۴) از باب (۷) از کتاب اعمال باین نحو مرقوم شده است (۱۴)
پس یوسف فرستاده پدر خود یعقوب و سایر عیالش را که هفتاد و پنج نفر بودند طلبید و این عبارت دلالت دارد بر اینکه
یوسف و فرزندان او که در مصر بودند قبل از رسند غای قدوم پدر داخل در عدد هفتاد و پنج نیستند بلکه مقدار این عدد سوای
یوسف و فرزندان او از عشیرت یعقوبست و در آیهٔ (۲۷) و باب (۴۶) از سفر تکوین باین نحو مرقوم است (۲۷) پس تمامی نفوس
خاندان یعقوب که بمصر آمدند هفتاد نفر بودند یوسف و فرزندان او داخل در عدد سبعین هستند و در تفسیر دوالی و رچرد مینت
در شرح عبارت تکوین باین نحو بیان گشته است اولاد لیاه سی و دو نفر بودند و اولاد زلفاه شانزده نفر و اولاد راحیل یازده
نفر و اولاد بلهاه هفت نفر بودند و این شصت و شش نفر میشود پس زمانیکه یعقوب و یوسف و دو فرزند او را بعدد مذکور
منضم نمائیم عدد هفتاد کامل میشود اختلاف نود و نهم در آیهٔ (۹) از باب پنجم از انجیل متی باین عبارت مرقوم شده است
(۹) طوبی لعبدنی دشلما سبب دبنونی دالها بیث پیشی قری المعنی خوشا حال سلم و صلح کنندگان که ایشان پسران
خدا خوانده خواهند شد و در باب دهم و آیهٔ (۳۴) از انجیل متی باینعبارت ترقیم یافته است (۳۴) لا اخشبتون دیتلی ددرن
شینا بارعا لا ایتلی دیدرن شینا الا سیپا الترجمه گمان مبرید که آمدم تا صلح و سلم بر زمین بگذارم نیامدم تا صلح بگذارم بلکه
شمشیر و فساد انتهی پس ما بین کلامین اختلاف عظیم است و بحکم این عیسی علیه السلام از اهل طوبی نیست و پسر خدا هم خوانده نمی
شود یقینا بحکم جملهٔ ثانیه از آیهٔ اول اختلاف صدم متی قصهٔ موت یهودای اسخریوطی را در باب (۲۷) و آیهٔ (۵)
نقل کرده است و لوقا هم قصهٔ مذکوره را از قول پطرس در باب اول و آیهٔ (۱۸) از کتاب اعمال نقل نموده است و بیان ایشان
مختلف است بدو وجه اما اولا متی تصریح کرده است باینکه یهودا خودش را خفه کرده مرد و لوقا گوید برو افتاده شکم خودرا
منشق کرد امعا و احشای او بیرون ریخت پس مرد و اما ثانیا زیرا که از کلام متی معلوم میشود که روسای کهنه زمین را اشترا
نمودند بآن سی پول نقره که خونبهای مسیح بود یهودا بعد از ندامت بایشان رد نموده بود و از کلام پطرس بنا بر نقل لوقا یهودا
زمین را از برای خود اشترا نموده بود لیکن در قول پطرس واقع شده است که جمیع سکنهٔ اورشلیم این امر را میدانستند پس ظاهر
اینکه قول پطرس صحیح و تحریر متی غلط باشد و چهار وجه دیگر هم مؤید این توجیه است اول تصریح کرده است متی در انجیل

خود که یهودا سی درهم را بروٴسای کهنه و شیوخ رد کرد در هیکل و آن غلط است زیرا که کهنه و شیوخ را توقف در نزد
پیلاطس بود ند و از عیسی علیه السلام شکوه مینمودند و در هیکل کسی نبود از کهنه و شیوخ تا پول بگیرد **ثانی** اینکه سیاق عبارت
دلالت دارد بر اینکه عبارات تکلمات این آیه دوم و یازدهم واقع شده است جنبه مختصر است **ثالث** موت یهودا در صباح آنشبی
عیسی علیه السلام را اسیر کردند بسیار بعید است که باین زودی بر فعل خود نادم شود و خودش را خفه نماید زیرا که قبل از تسلیم تا آنکه
بود که جماعت یهود مسیح را خواهند کشت علی قولهم **رابع** اینکه آیه (۹) غلط محض است چنانچه مفصلاً در باب ثانی خواهد
آمد انشاء الله تعالی **اختلاف صد و یکم** از آیه ثانیه از باب ثانی از رساله اولی یوحنا معلوم میشود که کفاره گناه
کل عالم مسیح است که معصوم از صدور ذنب است و از آیه (۱۸) و باب (۲۱) از کتاب امثال سلیمانی مفهوم میشود که شریر
از برای عادل و منافق بجای راست فدا میشود پس بنا بحکم آیتین عیسی اگر فدای کل مخلوقات باشد لازم میاید که شریر و منافق
باشد نعوذ بالله ثم نعوذ بالله از کلمات کفریه خدایا شاهد من باش که من از امثال این عقاید بری هستم **اختلاف یکصد
و دوم** از آیه (۱۸) از باب سابع از رساله عبرانیان و آیه سابع از باب ثامن از رساله مذکوره معلوم میشود که شریعت
موسویه ضعیفه و معیبه و غیر نافع است و از آیه سابع از زبور (۱۸) مفهوم میشود که شرع موسی بلا عیب کامل و صادق هم هست
اختلاف یکصد و سیم از باب (۱۶) از انجیل مرقس معلوم میشود که زنها بعد از طلوع آفتاب مدفن سر قبر مسیح
و از باب (۲۰) از انجیل یوحنا مفهوم میشود که ظلمت هنوز باقی بود یک زن هم بود **اختلاف یکصد و چهارم**
عنوانیکه پیلاطس نوشت و بر صلیب گذاشت در اناجیل اربعه مختلف است **در اول** این یسوع ملک یهود است و
در ثانی ملک یهود است بی اظهار اسم و اشاره **و در ثالث** این ملک یهود است **و در رابع** عیسی ناصری ملک
یهود خیلی عجب است که این امر قلیلی محفوظ اناجیل نبود پس چگونه میشود اعتماد کرد بحفظ ایشان در اخبار طویله و اگر یکی
از طلاب مدرسه امثال این عبارات مختصره را بر بیند و یا بشنود فراموشش نمیشود **اختلاف یکصد و پنجم**
از باب (۶) از انجیل مرقس معلوم میشود که هیرودیس معتقد جناب یحیی علیه السلام و از او راضی و موعظه انبیرا بگوار را استماع مینمود
و ظلم نکرد بر آن بزرگوار مگر بجهة خاطر هیرودیا و از باب ثالث از انجیل لوقا مفهوم میشود که ظلم او بر یحیی نه بجهة خاطر هیرودیا
بود فقط بلکه شرارت نفس و سوء اعتقاد هم مدخلیت تامه داشت در این باب **اختلاف یکصد و ششم** اینکه متی
و مرقس و لوقا اتفاق دارند در اسماء یازده نفر از حواریین یعنی بطرس و برادرش اندراوس و یعقوب بن زبدی و برادرش یوحنا
و فیلیپس و برتولما و توما و متی عشار و یعقوب بن حلفی و شمعون قانوی و یهودای اسخریوطی و اختلاف دارند در اسم دوازدهم
متی گوید لبی ملقب بتدی و مرقس گوید تدی و لوقا منویسد یهودا برادر یعقوب **اختلاف یکصد و هفتم** انجیلهای
ثلثه اول حال مردی را نقل کردند که در جای نشسته بود عیسی علیه السلام او را دعوت نمود پس او اجابت کرد و عیسی را متابعت نمود
لیکن مختلفند در بیان اسم او پس اول گوید در باب (۹) که اسم او متی بوده است و ثانی در باب ثانی که اسم او لاوی بن حلفی
و ثالث در باب خامس گوید که اسم او لاوی بوده و اسم پدرش را ذکر نکرده است و در ابواب لاحقه ابواب مذکوره که اسامی حواریین را
نوشته اند اتفاق دارند بر متی و اسم پسر حلفی را یعقوب نوشته اند **اختلاف یکصد و هشتم** متی در باب (۱۶)
و آیه (۱۷) از انجیل خود قول عیسی علیه السلام را در حق پطرس که اعظم حواریین است باین نحو نقل کرده است (۱۷) عیسی در جواب
وی گفت مبارک هستی تو ای شمعون بن یونا که جسم و خون این را از برتو کشف نکرد بلکه پدر من که در آسمانست (۱۸) و من
نیز ترا میگویم که توئی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا میکنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت و کلیدهای ملکوت
آسمان را بتو میسپارم و آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه بر زمین کشائی در آسمان کشاده شود بعد در باب مذکور
قول عیسی علیه السلام را در حق پطرس در آیه (۲۳) باین نحو نقل کرده است (۲۳) اما عیسی برگشت پطرس را گفت دور شو از من ای

بطرس

شیطان که باعث لغزش من میباشی زیراکه نه امور الهی را بلکه امور انسانی را تفکر میکنی و علمای پروتستنت اقوال قدمای
مسیحیه را در ذم پطرس در رسائل خود نقل مینمایند از آنجمله یوحنای فم الذهب تصریح کرده است در تفسیر خود بر انجیل متی
که پطرس مبتلا بود بمرض تجبّر و تکبّر و مخالفت شدیده و ضعیف العقل هم بود و از آنجمله آکیستان گوید که پطرس ثابت الایمان
نبود بلکه بعضی اوقات ایمان میاورد و بعضی اوقات شك میکرد پس گوئیم کسیکه متصف باین صفات باشد لایق مالك مفاتیح
سموات میشود و کسیکه مالك مفاتیح سموات میشود او را شیطان میتوان گفت اعتقاد حقیر اینکه کاتب انجیل مست یا مجنون
بوده است والا شخص عاقل و هشیار چگونه میتواند که یکشخص را در یکباب گاهی مالك مقالید سموات محسوب نماید و
بعد بفاصله اندکی شیطان مضلّش بخواند اللهم احفظنا من سوء الذلة انه **اختلاف یکصد و نهم** لوقا در باب
(۹) و آیهٔ (۵۵) از انجیل خود قول عیسی علیه السلام را در باب یعقوب و یوحنا در وقتی که بحضرت مسیح عرض کردند اذن ده تا دعا
کنیم آتش از آسمان بیاید اهل قریه سامریه را فانی نماید باینطریق نوشته است (۵۵) آنگاه رو گردانیده بدیشان گفت نمیدانید
که شما از کدام نوع روح هستید (۵۶) زیراکه پسر انسان نیامده است تا جان مردم را هلاك سازد بلکه تا نجات دهد بعد لوقا
در باب (۱۲) و آیهٔ (۴۹) از قول مسیح باین نحو مرقوم نموده است (۴۹) آمدم تا آتشی در زمین افروزم پس چه میخواهم اگر الآن
آتش در گرفته است **اختلاف یکصد و دهم** متی و مرقس و لوقا نقل کرده اند سماع صوتی را از آسمان وقت نزول روح
القدس بر عیسی علیه السلام لیکن اختلاف کرده اند در کیفیت آن صوت انجیل اول در باب (۳) و آیه (۱۷) مینویسد که ندا آمد این
پسر حبیب من از او خوشنودم و صاحب انجیل ثانی در باب اول و آیهٔ (۱۱) نوشته که آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من
هستی از تو خوشنودم اول در جملهٔ اولی باسم اشاره و ثانیه بصیغهٔ غایب نوشت دوم در هر دو جمله بصیغهٔ خطاب و سیم
در باب (۳) و آیه (۲۲) باینطریق مرقوم نموده است (۲۲) و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که بتو خوشنودم
اختلاف یکصد و یازدهم متی نقل کرده است در باب و آیه (۲۰) قول مادر دو پسر زبدی را که بعیسی عرض کرده
بفرما تا این دو پسر من در ملکوت تو یکی بر دست راست و دیگری بر دست چپ تو بنشینند و مرقس در باب (۱۰) از انجیل خود
تحریر مینماید که این تمنا را دو پسر زبدی نمودند نه مادر ایشان **اختلاف یکصد و دوازدهم** متی در باب (۲۱)
قول مسیح را در آیهٔ (۱۹) در خطاب بشجرهٔ انجیر باین نحو نقل کرده است (۱۹) و در کنار راه یك درخت انجیری دید چون نزد آن
آمد جز برگ بر آن هیچ نیافت پس آنرا گفت از این بعد میوه تا ابد بر تو نشود که در ساعت درخت انجیر خشکید (۲۰) چون شاگردان
این را دیدند متعجب شده گفتند چه بسیار زود درخت انجیر خشك شد (۲۱) عیسی در جواب ایشان گفت الخ و در باب (۱۱) از انجیل
مرقس آیهٔ (۱۳) باین نحو بیان گشته است (۱۳) ناگاه درخت انجیری که برگ داشت از دور دیده آمد تا شاید چیزی بر آن بیابد
اما چون نزد آن رسید جز برگ بر آن هیچ نیافت زیرا که موسم انجیر نرسیده بود (۱۴) پس عیسی توجه نموده بدان فرمود از این پس تا
ابد هیچکس از تو میوه نخواهد خورد و شاگردانش شنیدند پس حضرت عیسی باورشلیم رفت (۱۹) چون شام شد از شهر بیرون
رفت (۲۰) صبحگاهان در اثنای راه درخت انجیر را از ریشه خشکیده یافتند (۲۱) پطرس بخاطر آورده وی را گفت ای استاد اینك
درخت انجیری که نفرینش کردی خشك شده (۲۲) عیسی در جواب ایشان گفت الخ پس در عبارتین اختلاف است و علاوه بر اختلاف
چیز دیگر هم هست و آن اینستکه عیسی علیه السلام حق نداشت که اکل بفرماید از درخت انجیری بدون اذن مالك و معقول نبود اینکه
دعا کند بر درخت که بخشکد و از این جهة ضرر بر مالك آن وارد شود و مؤاخذه کردن از شجره بجهة عدم ثمره در غیر اوان آنهم
معقول نیست بلکه لایق شان حضرت عیسی این بود که اعجاز نماید و امر کند شجره را ثمره بدهد تا از آن میل بفرماید و از این راه
نفعی هم بمالك عاید شود پس از این تقریرات معلوم میشود که عیسی خدا نیست بالقطع والیقین والا میدانست که آن شجره ثمره
ندارد و وقت هم وقت میوه نیست پس غضب کردن بر آن راهی نداشت و همه این اقوال از مزخرفات اهل تثلیث است **اختلاف**

یکصد و سیزدهم در باب (۲۱) از انجیل متی بعد از بیان مثل غارس کرم باین نحو بیان کشته است (۴۰) پس چون صاحب تاکستان آید باین کشاورزان چه خواهد کرد (۴۱) گفتند البته آن بدکاران را بسختی هلاک خواهد کرد و باغ را بباغبان دیگر خواهد سپرد که میوه ها بوی در موسم بدو تسلیم نمایند و در باب (۲۰) از انجیل لوقا بعد از بیان مثل مذکور باین نحو مسطور کردیده است (۱۵) پس صاحب تاکستان بدیشان چه خواهد کرد (۱۶) خواهد آمد و باغبانرا هلاک کرده باغ را بدیگران خواهد سپرد پس مستمعین گفتند حاشا نخواستیم پس در عبارتین اختلاف است زیرا که در اول مستمعین گفتند البته این بدکارانرا بسختی هلاک خواهد کرد و در ثانی انکار کرده گفتند حاشا نخواستیم **اختلاف یکصد و چهاردهم** هر کسی مطالعه کند قصه آن زنی را که شیشه عطر بر عیسی علیه السلام ریخت در باب (۲۶) از انجیل متی و باب (۱۴) از انجیل مرقس و باب (۱۲) از انجیل یوحنا از شش وجه اختلاف پیدا میکند **وجه اول** مرقس تصریح کرده است که این امر دو روز قبل از عید فصح واقع شد و یوحنا مینویسد که شش روز قبل از عید فصح بوده و متی از بیان قبلیت ساکت است **وجه ثانی** متی و مرقس مینویسند که این امر در خانه شمعون ابرص واقع شد و یوحنا گوید در بیت مریم بود **وجه ثالث** اینکه متی و مرقس مینویسند که عطر را بر سر مسیح ریخت و یوحنا گوید بر پاهای او و عجب است از ارباب الهام که سر را از پا و پا را از سر امتیاز نمیدهند **وجه رابع** مرقس گوید معترضین بر ضعیفه جمعی از حاضرین بودند و متی افاده میکند که معترضین تلامذه بودند و یوحنا گوید که معترض یهودای اسخریوطی بود فقط **وجه خامس** یوحنا قیمت طیب را سیصد دینار ذکر کرده است و مرقس مبالغه کرده و گفته است قیمت آن زیاده از سیصد دینار بوده و متی ثمن را مبهم کرده و گفته است بثمن کثیری میارزید انتهی **وجه سادس** در باب قول عیسی علیه السلام اختلاف کرده اند و حمل بر تعدد قصه جایز نیست زیرا که بسیار بسیار بعید است که مفیضه طیب در هر دو مره زن باشد و وقت هم وقت طعام طعام هم طعام ضیافت و اینکه در هر مرتبه معترض اعتراض نماید بخصوص تلامذه و حال آنکه در مرتبه اولی تصویب فعل ضعیفه را عنقریب از عیسی علیه السلام استماع نموده بودند و اینکه در هر مرتبه قیمت عطر سیصد دینار یا اکثر باشد پس حق اینکه حادثه حادثه واحده بوده است و اختلاف از عادت ارباب اناجیل است **اختلاف یکصد و پانزدهم** هر کسی مقابله کند باب (۲۶) از انجیل متی را با باب (۲۲) از انجیل لوقا و باب (۱۴) از انجیل مرقس در بیان حال عشاء ربانی دو اختلاف خواهد پیدا کرد اول اینکه لوقا دو کاسه ذکر کرده است یکیرا در وقت عشاء و دیگریرا بعد از عشا و متی و مرقس یک کاسه ذکر کرده اند و شاید قول این دو نفر صحیح باشد زیرا که دو نفرند پس قول لوقا غلط است و الا مسئله بر کاتلك مشکل خواهد شد زیرا که ایشان از روی اعتقاد گویند وقتیکه قسیس دعای مخصوص را بر خبز و نان خواند فی الفور مبدل میشود بمسیح کامل بناسوت و لاهوت آن پس اگر قول لوقا صحیح باشد لازم میاید که دو قدح مبدل بمسیح کامل شود پس لازم میاید وجود سه مسیح کامل از نان و شراب بر وفق عدد تثلیث و با مسیح موجود قبل چهار میشود پس بر عموم فرق مسیحیه اشکال عظیمی وارد میشود که چرا این رسم را ترک کرده اند و اکتفا بر قدح واحد نموده اند ثانی روایت لوقا که جسد عیسی مبذول از تلامذه است و روایت مرقس اینکه خون مسیح عوض کثیرین ریخته میشود و مقتضای روایت متی اینکه جسد عیسی مبذول از جانب احدی نشد و خون او از جانب احدی ریخته نشد بلکه اینکه ریخته شد عهد جدید بود اگرچه عهد لاوی و لا یراوا است و عجب دارم از یوحنا که این امر عظیم را که از ارکان دین است ذکر نکرده است و قصه ریختن عطر و رکوب حمار و امورات حقیره دیگر را مثل سایر اناجیل ذکر کرده است **اختلاف یکصد و شانزدهم** در آیه (۱۴) از باب (۷) از انجیل متی باین نحو سانحته است (۱۴) زیرا تنگست آن در و صعبست آن طریق و یابنده کان آن کم اند و در باب (۱۱) و آیه (۲۹) از انجیل مذکور باین نحو مزبور است (۲۹) غل مرا بر خود گیرید و از من تعلیم گیرید زیرا که حلیم میباشم و در دل فروتن که به نفوس خود آسوده گی را حاصل خواهید نمود (۳۰) زیرا که غل من خفیف است و بار من سبک و از ضم مقولتین حاصل میشود که اقتداء بعیسی علیه السلام طریق مؤدی بنجات نیست و هو کذلك فی هذا الزمان قطعاً **اختلاف یکصد و**

هفدهم در باب رابع از انجیل متی مرقوم است پس از آن ابلیس او را بشهر مقدس برد و بر کنگرهٔ هیکل قرار داد پس او را بکوه بسیار بلندی برد و همهٔ ممالک جهان و مجد آنها را بدو نشان داد پس عیسی برگشت بجلیل آمد و ناصره را ترک کرده در کفرناحوم که نزدیک دریاست ساکن شد و در باب رابع از انجیل لوقا باین نحو مرقوم است پس از آن ابلیس او را بکوه بسیار بلندی صعودش داد پس از آن او را باورشلیم آورد و بر جناح هیکل قرارش داد و عیسی برگشت بجلیل آمد و در کنائس ایشان تعلیم میداد بقسمی که همه او را تعظیم میکردند و بناصره جائیکه پرورش یافته بود در رسید انتهی اختلاف در میان قصتین محتاج ببیان نیست **اختلاف یکصد و هجدهم** از باب ثامن از انجیل متی معلوم میشود که یوزباشی خودش خدمت عیسی علیه السلام آمد و از حضرت عیسی استدعا کرد شفای غلام خود را حضرت فرمودند من میایم و او را شفا میدهم قائد المائه عرض کرد لایق آن نیستم که زیر سقف من آئی بلکه کلمه بفرما غلام من شفا خواهد یافت پس حضرت عیسی او را مدح نمود و فرمود برو فی الساعت تو را عطا شود در ساعت خادم او شفا یافت و از باب (۷) از انجیل لوقا معلوم میشود که خود یوزباشی خدمت عیسی نیامد بلکه بعضی مشایخ یهود را فرستاد که از او التماس نمایند بیاید غلامش را شفا بدهد پس عیسی علیه السلام با ایشان روانه شد چون نزدیک بخانه یوزباشی رسید چند نفر از دوستان خود را نزد عیسی فرستاد عرض کرد زحمت مکش من لایق آن نیستم که زیر طاق من در آئی و از اینجاست که خود را لایق ندانستم که خدمت شما بیایم بلکه کلمهٔ بگو غلام من شفا خواهد یافت پس عیسی او را مدح کرد فرستادگان بخانه برگشتند غلام را صحیح یافتند **اختلاف یکصد و نوزدهم** متی در باب ثامن اول سؤال کاتب را نوشته است که عیسی اذن بده او را متابعت نماید و بعد استیذان رجل دیگر را نوشته است که برود پدرش را دفن کند پس از آن حالات و قصص کثیره را ذکر کرده است بعد در باب (۱۷) قصه تجلی را نوشته است و لوقا در باب تاسع سؤال کاتب و استیذان الرجل بعد قصه تجلی را مرقوم نموده است پس احد بیانین غلط است بجهة همان بیانیکه در اختلافات سابق گذشت **اختلاف یکصد و بیستم** متی در باب (۹) قصه مجنون اخرس را نوشته است بعد در باب دهم قصه اعطاء مسیح حواریین را قدرت اخراج شیاطین و شفای مرضا و ارسال ایشان را بدعوت مردم تحریر نموده است بعد قصص بسیاری در ابواب نوشته است پس از آن قصه تجلی را در باب (۱۷) مرقوم نموده است و لوقا اولا در باب تاسع قصه اعطاء قدرت را نوشته است پس قصه تجلی پس در همین باب و باب دهم و اول باب (۱۱) قصص دیگر را نوشته است پس از آن قصه مجنون اخرس را مرقوم نموده است **اختلاف یکصد و بیست و یکم** مرقس در آیهٔ (۲۵) از باب (۱۵) از انجیل خود نوشته است که عیسی را در ساعت سیم از روز بدار کشیدند و یوحنا در آیهٔ (۱۴) از باب (۱۹) از انجیل خود تصریح کرده است که عیسی علیه السلام تا ساعت ششم از روز جمعه که روز صلب است نزد پیلاطس بوده است **اختلاف یکصد و بیست و دوم** متی در باب (۲۷) و آیهٔ (۴۶) از انجیل خود باین نحو مرقوم نموده است (۴۶) و نزدیک بساعت نهم عیسی باواز بلند صدا زد گفت ایلی ایلی لما شبقتنی یعنی الهی الهی مرا چرا ترک کردی و مرقس در باب (۱۵) و آیهٔ (۳۴) از انجیل خود باین نحو مرقوم نموده است (۳۴) و در ساعت نهم باواز بلند ندا کرده گفت ایلوئی ایلوئی لما شبقتنی یعنی الهی الهی چرا مرا واگذاردی و در باب (۲۳) و آیهٔ (۴۶) از انجیل لوقا باین نحو مرقوم است (۴۶) و عیسی باواز بلند صدا زد گفت ای پدر بدست تو روح خود را میسپارم و این بگفت و جان را تسلیم نمود **اختلاف یکصد و بیست و سیم** از کلام متی و مرقس مفهوم میشود که آنانکه استهزاء بعیسی علیه السلام نمودند و لباس بر او پوشانیدند جند پیلاطس بودند نه هیرودیس و از کلام لوقا خلاف آن معلوم میشود **اختلاف یکصد و بیست و چهارم** از کلام مرقس معلوم میشود که حضرت عیسی را بالای دار خمر ممزوج بمر دادند و ننوشید و از کلام ثلثهٔ دیگر مفهوم میشود که سرکه اش دادند و از کلام متی معلوم میشود سرکه را نوشید و جان داد **اختلاف یکصد و بیست و پنجم** در باب (۳۱) آیهٔ (۴) از کتاب شموئیل اول باین نحو مرقوم شده است و شاؤل بسلاح دار خود گفت که شمشیر خود را بکش و مرا بآن سوراخ کن مبادا که این نامختونان بیایند و مرا سوراخ کنند و مرا

استهزاء نمایند امّا سلاحدار نخواست پس شاؤل شمشیر را گرفت و بر روی آن افتاد (۵) و هنگامیکه سلاحدار شاؤل دید که مرده است او نیز بر شمشیر خود افتاد با او مرد و از باب اوّل از سفر شموئیل ثانی معلوم میشود که قاتل شاؤل کسی دیگر بوده است و آن قاتل را جناب داود قصاص فرمود انتهی **مصنّف گوید** بنظر حقیر اینکه کنیسهٔ رومیّه بجهة مفاسد یکه در این فصل معلوم شد عامّهٔ مردم را از قرائت کتب مقدّسه منع مینمود و میگفت شرّ ناشی از قرائت این کتب اکثر از خیر است و رأی ایشان در این باب بسیار سلیم و صائب بوده زیرا که عیوب کتب بجهة عدم شیوع آن مخفی و مستور بوده است از عیون مخالفین و چون فرقهٔ پروتستنت در قرن دوازدهم از قرون مسیحیّه ظاهر شد کتب را اظهار کرد لهذا اکثر اهل اروپا بسبب اطلاع بر عیوب کتب مقدّسه از ملّت مسیحیّه برگشته و ملحد شدند و کتابها در ردّ کتب مقدّسه و ملّت مسیحیّه تصنیف نمودند و یوماً فیوماً بر ایشان زیاد میشود خوبست این فصل را بحدیث شریفی منقول از حضرت رضا علیه السلام مزیّن نمایم **محمّد بن بابویه قمی ره** در باب دوازدهم از عیون اخبار و علاّمه مجلسی در مجلّد چهارم از بحار الانوار و احمد بن ابیطالب طبرسی در احتجاج و سایر علمای اخبار رحمة الله علیهم من الله العزیز الغفّار باسناد متّصل از حضرت رضا صلوات الله علیه در حدیث مفصّلی در مجلس مأمون خلیفه نقل کرده اند که حضرت رضا علیه السلام در اثنای مناظره بجاثلیق نصرانی فرمودند یا جاثلیق الا تخبرنی عن الانجیل الاوّل حین افتقدتموه عند من وجدتموه و من وضع لکم هذا الانجیل قال له ما افتقدنا الانجیل الاّ یوماً واحداً حتّی وجدناه غضّاً طریّاً فاخرجه الینا یوحنّا و متّی فقال له الرّضا علیه السلام ما اقلّ معرفتک بسرّ الانجیل و علمائه فان کان کما تزعم فلم اختلفتم فی الانجیل انّما وقع الاختلاف فی هذا الانجیل الّذی فی ایدیکم الیوم فلو کان علی العهد الاوّل لم تختلفوا فیه لکن مفیدک علم ذلک الحدیث حاصل کلام معجز نظام امام علیه السلام اینکه حضرت بجاثلیق فرمودند مرا خبر نمیدهی از انجیل اوّل وقتی که او را مفقود نمودید در نزد که پیدا کردید و که از برای شما این انجیل را وضع نمود عرض کرد ما انجیل را مفقود نمودیم مگر یوم واحد بعد تر و تازه یوحنّا و متّی انجیل را از برای ما اخراج کردند رضا علیه السلام فرمود چه قدر کم معرفت هستی بسرّ انجیل و علمای آن پس اگر زعم تو در این باب راست باشد چرا اختلاف کرده اید در این انجیل نیست و جز این نیست اختلاف در این انجیل است که امروز در دست دارید اگر این انجیل همان انجیل اوّل بود اختلاف در او پیدا نمیشد و بعد حضرت کیفیّت مفقود شدن انجیل را بیان فرمود و در سرّ اختلاف را هم تا آخر مثال معتبر فرمودند از این اناجیل پس ما در حقیقت در این فصل کلام آنحضرت را شرح نموده ایم

فصل چهارم

در بیان اینکه فرصت و مجالی نیست از برای اهل کتاب که ادّعا نمایند که هر جزوی از اجزاء کتب عهد عتیق و جدید بطریق وحی و الهام تحریر گردیده است و اینکه هر حالی از احوال پر اختلال مندرجه در کتب عهدین الهامیست چرا که این ادّعا غلط و باطل است بالقطع و الیقین و دلایل بطلان آن بسیار است لکن ما در این موضع اکتفا و اختصار مینمائیم بذکر و بیان هفده دلیل **دلیل اوّل** آنکه در این کتب اغلاط کثیره پیدا میشود و در قسم اوّل از فصل سیم زیاده از یکصد غلط مطّلع و مشخّص گردیدی **دلیل دوّم** آنکه اختلافات معنویّه کثیره در این کتابها پیدا و یافت میشود که محقّقین و مفسّرین ایشان در آن اختلافات مضطرّ گردیده اند پس تسلیم کرده اند در بعضی از آنها که احد عبارتین و عبارات صادقه است و غیر آن کاذبه میباشد یا بسبب تحریف قصدی و عمدی از ارباب دین و دیانت از برای دفع اعتراض منکرین ملّت و بجهة تأیید مسئلهٔ مقبوله در نزد امنای ملّت مسیحیّه و یا بجهة سهو کاتب و بعضی از آن اختلافات را توجیه نموده اند ولی توجیهات رکیکه که عقل سلیم آن توجیهات را ابداً قبول نمیکند بلکه کمال نفرت را از آنها دارد و در قسم دوّم از فصل سیم ایضاً زیاده از یکصد و بیست اختلاف را دانستی و اخیراً آشکار است که کلام الهامی از مراحل و منازل غیر محدوده بعید است از وقوع غلط و اختلاف معنویّه در آن و هر کسی فی الجمله شعوری داشته باشد بطور یقین میداند که کلام الهامی و فرمایشات حضرت سبحانی جلّت عظمته باید از غلط و اختلاف معنویّه منزّه باشد **دلیل سیّم** آنکه تحریفات عمدیّه و قصدیّه و غیر عمدیّه و قصدیّه در مواضع

فصل چهارم

غیر محصوره از کتب عهدین واقع گردیده است بحثی که هیچکس از مسیحیین نمیتواند وقوع تحریف را در کتب عهدین انکار نماید و از جمله اختلافات که مواضع عدیده الهامی نمیباشند در نزد ایشان ایضاً و در باب ثانی در یکصد موضع از مواضع عدیده مفصلاً واقف خواهی گردید ان شاء الله تعالی **دلیل چهارم** آنکه کتاب باروخ و کتاب طوبیا و کتاب یهودیت و کتاب وزدم و کتاب ایکلیزیا ستیکس و کتاب اول و دوم مقابیین و ده آیه در باب دهم و شش باب از باب یازدهم تا شانزدهم از کتاب استیر و غنای اطفال ثلثه در باب سیم از کتاب دانیال و باب سیزدهم و چهاردهم از این کتاب و این اجزاء از عهد عتیق در نزد فرقه کاتلک الهامی میباشند ولیکن فرقه پروتستنت با بیانات شافیه بیان کرده اند که این مذکورات الهامی و واجب التسلیم نمیباشند پس ما محتاج بابطال آنها نیستیم هر که میخواهد نظر کند در کتب فرقه پروتستنت و جماعت یهود نیز الهامی بودن این کتب را مسلّم ندانند و سفر سیم عزرا و اجزاء از عهد عتیق در نزد کلیسای گریک الهامی میباشند و فرقه کاتلک و پروتستنت با دلائل واضحه بیان کرده اند که اینها الهامی نمیباشند و هر کسی خواسته باشد رجوع کند بکتب فرقتین مذکورتین و کتاب قضاة الهامی نیست بنا بر قول کسانیکه گفته اند از تصنیفات فنحاس است و کذا بنا بر قول کسیکه گفته از تصنیفات حزقیا میباشد و همچنین بنا بر قول اتباع کنندگان بیبل المطبوع ۱۸۱۹ در استاربرگ و کتاب نحمیا بنا بر مذهب قوی مختار الهامی نمیباشد بخصوص بیست و شش آیه از اول باب دوازدهم از این کتاب و کتاب منسوب بجناب ایوب الهامی نیست بنا بر قول ذاتی مانی دیز و میکائیلس و سیملر و استاک و غیره و لوطر امام اعظم فرقه پروتستنت و همچنین بنا بر قول کسیکه گفت که این کتاب از تصنیفات ابیهو و یا مردی از خلفا و یا مردی مجهول الاسم است و باب سیم و سی و یکم از کتاب امثال سلیمانی الهامی نمیباشند و همچنین کتاب جامعه یعنی وعظ آنجناب بنا بر قول علمای تلمود الهامی نیست و کتاب سرود سلیمانی بنا بر قول تهیودور و سیمن و لیکلرک و ونتن و سیملر و کاستیلو الهامی نمیباشد و بیست و هفت باب از کتاب اشعیا الهامی نیستند بنا بر قول فاضل استاهلن الجرمنی و انجیل متی بنا بر قول قدما و جمهور علما از متاخرین که گفته اند این انجیل در لغت و حروف عبرانیه بود و مفقود گردیده و موجود الان ترجمه آن میباشد پس الهامی نیست یقیناً و انجیل یوحنا بنا بر قول استادلن و محقق مدقق برطشنیدر الهامی نیست و باب آخر همین انجیل بنا بر قول محقق گروتیس الهامی نیست و جمیع رسائل یوحنا الهامی نمیباشند بنا بر قول محقق برطشنیدر و قول فرقه الوجین و رساله دوم پطرس و رساله یهودا و رساله عامه یعقوب و رساله دوم و سیم یوحنا و مکاشفات یوحنا الهامی نمیباشند بنا بر قول اکثر محققین چنانچه در پیش دانستی چنین در فصل دوم از همین باب **دلیل پنجم** آنکه هورن محقق مفسر در صفحه (۱۳۱) از مجلد اول از تفسیر خود المطبوع ۱۸۲۲ چنین رقم نموده است اگر ما تسلیم و قبول نمائیم که بعضی کتب انبیاء مفقود گردیده اند لیکن گوئیم که آن کتب بالهام نوشته نشده بودند و اکیستائن بدلیل قوی این امر را ثابت نموده و گفته است که ذکر اشیاء کثیره یافت میشود در کتب تواریخ ملوک و پادشاهان اسرائیل ولیکن آن اشیاء بیان نشده اند بلکه بیان آنها حواله شده است بکتب پیغمبران دیگر و در بعضی از مواضع اسماء آن انبیاء نیز مذکور گردیده است و آن کتب در این قانون مکتوب که کلیسای خدا الان واجب التسلیم میداند یافت نمیشوند و نمیتوانم گفت مگر این فاضل سبب و جهت آنرا بیان نماید غیر از آنکه انبیا که روح القدس بدیشان الهام مینماید اشیاء عظیمه را در مذهب تحریرات ایشان بر دو قسم است قسمی بطریق مورخین با دیانت یعنی بدون وحی و الهام و قسم دیگر بالهام و بین القسمین فرق است اول منسوب بایشان دوم بخدا است و مقصود از اول زیادتی علم ما است و از ثانی سند ملت و شریعت انتهی و بعد در صفحه (۱۳۳) از مجلد اول چنین تحریر نموده است در سبب فقدان سفر حروب رب که ذکر آن در آیه (۱۴) از باب (۲۱) از سفر اعداد آمده است که این کتاب که مفقود گردیده است ظاهراً بنا بر تحقیق محقق کبیر داکتر لائت فت کتابی بوده که جناب موسی علیه السلام بامر خدا و بعد از شکست خوردن عمالیق بر طریق تذکره از برای یوشع نوشته بود و پس معلوم میشود که این کتاب مشتمل بود بر بیان حال این ظفر و غلبه و بر بیان تدبیر جنگهای آینده الهامی و جزوی از کتب قانونیه نبود پس از آن در ضمیمه اول از مجلد اول گفته است و زمانیکه

گفته بود

کفته شود که کتب مقدسه از جانب خدا وحی و الهام شدند پس مراد و مقصود این نیست که جمیع الفاظ و عبارات بتمامه
از الهام خداوند باشند بلکه از اختلافات محاورات مصنفین و اختلاف بیانات ایشان معلوم و مشخص میکردد که ایشان
مجاز بودند که بر حسب طبایع و عادت و فهم خود شان هم کتابت و تحریر نمایند و همچنین مجاز بودند در استعمال علم الهام بر طریق
استعمال علوم رسمیه و چنین خیال نشود که مصنفین عهد عتیق و جدید در جمیع امور و بیانات و احکام خود که با آنها حکم
مینمودند ملهم بودند بلکه بطریق طبایع و عادت میکفتند و مینوشتند بدون الهام انتهی ملخصًا و بعد کفته است این
امر محقق است که مصنفین تواریخ عهد عتیق در بعضی از اوقات ملهم بوده اند **دلیل ششم** آنکه جمع کنندکان تفسیر
هنری و اسکات در مجلد آخر از تفسیر مذکور از کریدیدکینین بعضی اصول یا نیه نقل نموده اند که لازم نیست که جمیع مکتوبات
انبیا الهامی و قانونی باشند و لازم نیست که چون بعضی از کتب سلیمان الهامیست همه مکتوبات او الهامی باشند و بحفظ جید حفظ
شود که انبیا و حواریین در مطالب خاصه و مواقع مخصوصه ملهم بوده اند نه در جمیع مواقع و مطالب انتهی مخفی نماند که کریدید
کتاب صحیح و معتبر نیست در نزد علمای پروتستنت ولذلک فاضل وارن که از عظمای علمای فرقه است در مقابل کاردکرن کاتلک
در صحت انجیل و عدم صحت آن متمسک بکتاب مذکور کردیده و اینکه کتاب مذکور معتبر و صحیح است در نزد علمای پروتستنت
محتاج بشرح و بیان نمیباشد دیکر مفسرین تفسیر هنری و اسکات از همین کتاب نقل نمودند **دلیل هفتم** آنکه انسائی
کلوپیدیا برتنیکا کتابیست که جمع کثیر از علمای انکلتره در تالیف و تصنیف آن اتفاق کرده و کتاب مذکور را تالیف و تصنیف
نموده اند پس در صفحه (۲۷۴) از مجلد یازدهم در بیان الهام باین نحو رقم نموده اند که نزاع واقع کردیده است در اینکه هر قولی از
اقوال مندرجه در کتب مقدسه آیا الهامی میباشند یا نه و همچنین هر حالی از حالات مندرجه در آن کتب که آیا الهامیست
یا نه پس جیروم و کروتیس و آزمس و پروکوپیس و جمع کثیر دیکر از علمای اعلام کفته اند که جمیع اقوال مندرجه در این کتب الهامی
نمیباشند و بعد در صفحه (۲۰) از مجلد نوزدهم از کتاب مذکور کفته اند کسانیکه میکویند جمیع اقوال مندرجه در کتب مقدسه الهامی
میباشند مدعای خود شان را بسهولت نمیتوانند بثبوت برسانند و بعد کفته اند اکر کسی از ما سؤال نماید بر سبیل تحقیق که شما
کدام جزو از عهد جدید را الهامی میدانید پس کوئیم که مسائل و احکام و اخبار از حوادث آینده که اصل ملت مسیحیه میباشند
الهام از آنها منفک نمیشود و اما حالات دیکر پس حفظ از اکله در بیان آنها کافی است **دلیل هشتم** آنکه ریس کتابی
نوشته است باعانت جمع کثیر از علما و محققین و این کتاب مشتهر کردیده است بانسائی کلوپیدیا ریس پس در مجلد
نوزدهم از این کتاب کفته است که مردم تکلم کردند در اینکه کتب مقدسه الهامی میباشند و یا نه و کفته اند در افعال مؤلفین
این کتب و اقوال ایشان اغلاط و اختلافات پیدا میشوند مثلا زمانیکه مقابله میشود آیه (۱۹) و (۲۰) از باب دهم از
انجیل متی و آیه (۱۱) از باب از انجیل مرقس با شش آیه از اول باب (۲۳) از کتاب اعمال این امر ظاهر میشود و نیز کفته اند که از اکله
همدیکر را صاحب وحی و الهام نمیدانستند چنانکه این امر واضح و آشکار میکردد از مباحثه و مناظره ایشان در محفل اورشلیم
و از الزام پولس پطرس را و ایضًا کفته شده است که قدمای مسیحیه معتقد نبوده اند که از اکله محفوظ از خطا بوده اند چراکه
بعضی اوقات بافعال ایشان اعتراض مینموده اند چنانچه در آیه (۲) و (۳) از باب یازدهم و آیه (۲۰) و (۲۱) و (۲۲) و
(۲۳) و (۲۴) از باب بیست و یکم از کتاب اعمال مرقوم کردیده است و ایضًا کفته اند پولس مقدس که خود را کمتر از حواریین نمی
داند در آیه (۵) از باب یازدهم و آیه (۱۱) از باب دوازدهم از رساله دوم بقرنتیان حال خود را بنحوی بیان کرده است که
بالصراحه از آن واضح و آشکار میکردد که در جمیع اوقات خود را ملهم نمیداند و همچنین آیه دهم و (۱۲) و (۲۵) و (۴۰) از
باب هفتم از رساله اول خود بقرنتیان و آیه (۱۷) از باب یازدهم از رساله دوم خود با ایشان و ما نمی بینیم که حواریین شروع به
کلام نمایند بنحوی که از آن ظاهر شود که ایشان از جانب خدا تکلم مینمایند و بعد کفته است که میکائیلس دلایل طرفین را با فکر

وخیالی که لابد است از آن در امثال این امر عظیم موازنه نموده است پس از موازنه در میان ایشان باین نحو حکم کرده است که الهام در در مسائل البته مفید است وکتب تواریخ مثل اناجیل واعمال هرگاه قطع نظر نمائیم در آنها از الهام در اسناد صوری نما غیر نمانند بلکه چیزی از فائده حاصل میشود واگر تسلیم نمائیم که شهادت حواریین در بیان حالات تاریخیه مثل اشخاص دیگر میباشد چنانچه مسیح فرموده وشما نیز شهادت خواهید داد زیرا که از آغاز با من بوده اید چنانچه در آیه (۲۷) از باب (۱۵) از انجیل یوحنا مرقوم گردیده است ایضا ضرری بحال ما ندارد بلکه لابد است از اینکه استدلال شود بر موت وقیام ومعجزات مسیح بتحریرات صاحبان اناجیل واعتبار شان باینست که مورخ اند وهر کسی خواسته باشد که قیاس نماید مبنای ایمان خود را پس از برای او لازم است که تصور نماید شهادت حواریین را در اینحالات منقوله در این اناجیل مانند شهادت اشخاص دیگر چرا که اثبات حقیقت حالات مندرجه در این اناجیل با اینکه آنها الهامی است مستلزم دور است چرا که الهامیت آنها باعتبار حالات مذکوره است پس لابد است که شهادت حواریین را تصور نماید در این حالات مانند شهادت اشخاص دیگر وهرگاه ما تصور نمائیم در بیان حالات تاریخیه بنحویکه گفتیم از این تصور قباحت اتفاقی در ملت مسیحیه لازم نمیاید ومکتوب صریحی در دست نداریم در اثبات اینکه حالات عامه که حواریون آنها را ادراک نموده اند بتحریرهای خود شان ولوقا بتحقیقات خود که الهامی میباشند بلکه هرگاه از برای ما اجازه حاصل شود که تصور نمائیم که بعضی از صاحبان انجیل بغلط وخطا واقع گردیده اند بعد یوحنا به اصلاح آورده وآن اغلاط را تصحیح کرده فائده بزرگی از برای تطبیق انجیل حاصل میشود وقول مستر کدل در فصل دوم از رساله خود در بیان الهام مثل قول میکایلس میباشد وکتابهائیکه تلامذه حواریین آنها را تحریر نموده اند مانند انجیل مرقس ولوقا وکتاب اعمال میکایلس متوقف میباشد در الهامی بودن آنها کلام ربن ملخصا تمام شد دکتر لیل هم آنکرواتس تصریح نموده است در مجلد چهارم از کتاب خود در رساله الهام که آن رساله مأخوذ گردیده است از تفسیر داکتر بنسن که عدم الهامی بودن تحریر لوقا واضح وآشکار میشود از آنچه در دیباچه انجیل خود تحریر نموده است وتحریر او باین نحو است از آنجهت که بسیاری دست خود را دراز کردند بسوی تالیف حکایت آن اموریکه نزد ما بیقین پیوست چنانچه آنانیکه از ابتدا نظارگان وخادمان کلام بودند بما رسانیدند من نیز مصلحت چنین دیدم که همه را من البدایة بتدقیق تتبع نموده بترتیب بتو بنویسم ای تیوفلس عزیز تا صحت آن کلامی که در آن تعلیم یافتی دریابی وقدمای علمای مسیحیه نیز چنین گفته اند وارینیوس گفته است بدرستی اشیائی را که لوقا از حواریین تعلیم گرفت بما تبلیغ نمود وجیروم گفت بدرستی تعلم لوقا منحصر نیست بپولس که صحبت جسمانیه با مسیح از برای او حاصل نگردیده است بلکه تعلیم گرفت انجیل خود را از پولس واز سایر حواریین ایضا وبعد در رساله سابق الذکر باین نحو رقم نموده است آنکه زمانیکه تکلم مینمودند در امر دین ویا تحریر مینمودند آن الهامیکه دارای آن بودند ایشان را حافظ بود وملهم نیز میگردیدند وچنانچه اشخاص دیگر در بیان حالات تکلم وکتابت مینمایند بمقتضای عقول خود بدون الهام فکذلک حواریین در حالات عامه تقریر وتحریر مینمودند بدون الهام فلذلک ممکن بود از برای پولس که بتیموتاؤس بدون الهام باین نحو تحریر نماید دیگر آشامنده آب فقط مباش بلکه بجهة شکم وضعفهای بسیار خود شراب کمی میل فرما چنانچه در آیه (۲۳) از باب پنجم از رساله اول پولس بتیموتاؤس مرقوم گردیده است واینکه باو بنویسد وتیخکس را بافسس فرستادم وبالاپوشی را که در ترواس نزد کرپس گذاشتم چون آئی بیاور وکتابها را خصوصا پوستها را نیز بیاور چنانچه در آیه (۱۲) و(۱۳) از باب چهارم از رساله ثانیه پولس بتیموتاؤس مذکور گردیده است ویا اینکه بنویسد بفیلیمون ومع هذا منزلی نیز از برای من حاضر کن که امیدوارم از دعاهای شما بشما بخشیده شوم چنانچه در آیه (۲۲) از رساله پولس بفیلیمون مسطور گردیده است واینکه بنویسد بتیموتاؤس ارسطس در قرنتس ماند اما تروفیمس را در ملیتس بیمار واگذاردم چنانچه در آیه (۲۰) از باب چهارم از رساله دوم خود بتیموتاؤس نوشته است واین حالات حالات نفسی نیست البته بلکه

خیالات پولس مقدس است و در آیه (۱۰) از باب هفتم از رساله اول باهل قرنتس چنین تحریر نموده است امّا منکوحات را
حکم میکنم و نه من بلکه خداوند که زن از شوهر خود جدا نشود و در آیه (۲۵) امّا در بارهٔ باکرهها حکمی از خداوند ندارم لیکن
چون از خداوند رحمت یافته‌ام که امین باشم رأی میدهم الخ و در باب (۱۶) از کتاب اعمال در آیه (۶) باین نحو تحریر کردیده است
(۶) و چون از فریجیه و دیار غلاطیه عبور کردند روح القدس ایشانرا منع نمود از رسانیدن کلام باسیه و در آیه (۷) باین
نحو مسطور شده است پس بمیسیا آمده سعی نمودند که بطینیا بروند لیکن روح ایشانرا اجازت نداد پس حواریون از برای امور
ایشان دو اصل بود یکی عقل دوم الهام پس بالنظر باوّل در امور عامه حکم میکردند و بالنظر بثانی در امر ملت مسیحیه فلذلک
حواریون بغلط می افتادند در امور خانه‌های خود شان و ارادهای خود شان مانند سایر مردم چنانچه در آیه (۳) و (۵) از باب
بیست و سیم از کتاب اعمال مرقوم کردیده است و در آیه (۲۴) و (۲۸) از باب پانزدهم از رساله برومیان و در آیه (۵) و (۶) و
(۸) از باب (۱۶) از رساله اول بقرنتیان و در آیه (۱۵) و (۱۶) و (۱۷) و (۱۸) از باب (۱۱) از رساله دوم بقرنتیان کلام
واتسن تمام شد که از رساله الهام نقل کرده است و در مجلد نوزدهم از انسایکلوپیدیا ریس در بیان حال ذاکتر نبسن باین
نحو رقم کردیده است بدرستی بیان نبسن در امر الهام در بادی نظر سهل است ولیکن قریب القیاس و عدیم النظیر و مثل در امتحان
انتهی **دلیل دهم** آنکه باسوبر و لیقان گفته‌اند روح القدس که انجیلیون و حواریون که بتعلیم و اعانت او تحریر نموده‌اند
لسان معیّنی را از برای ایشان تعیین نکرد بلکه فقط مضامین را در قلوب ایشان القا نمود و ایشانرا حفظ نمود از وقوع در غلط
و هر کدام از ایشانرا مختار نمود که آنچه را در دل داشت برحسب عبارات و محاورات مطالب را ادا نماید و ما چنانچه فرق می یابیم در
محاورات مقدسین یعنی مؤلفین عهد عتیق در کتابهای ایشان برحسب امزجه و لیاقت ایشان پس همچنین هر کسی مهارتی
داشته باشد باصل لسان عهد جدید فرق و تفاوتی می یابد در محاورات متی و لوقا و پولس و یوحنا و اگر روح القدس عبارات را
در قلوب آنها القا نموده بود البته این امر یافت نمیشد بلکه در این حال محاورات جمیع کتب مقدسه بیک میزان و اندازه میشد
علاوه براین بعضی از حالات محتاج بالهام نمیباشند مثلاً زمانیکه چیزیرا بنویسند که بچشم خود دیده‌اند و یا از شاهد معتبر
شنیده‌اند در این قسم محتاج بالهام نمیباشند و زمانیکه لوقا اراده کرد که انجیل خود را بنویسد همانطوریکه شنیده بود از کسانی
که بچشم خود دیده بودند اشیارا نوشت و چون واقف بود چنین مصلحت دید که آن اشیارا ابلاغ نماید بکسانیکه بعد خواهند
چنانچه خود گوید و مصدق که خبر این اشیارا از روح القدس داشته باشد موافق جریان عادت میگوید این اشیارا من بیان کردم
همانطوریکه روح القدس مرا تعلیم داد و ایمان پولس مقدس اگرچه عجیب و از جانب خداست مع هذا از برای لوقا ضرورتی
نیست در بیان خود بغیر از شهادت پولس و شهادت رفقای او و لذلک اندک فرقی دارد لیکن تناقض در این امر نمیباشد
کلام باسوبر و لیقان تمام شد مخفی نماند که این دو نفر از مشاهیر و علمای عظام مسیحیه میباشند و کتاب ایشان نیز در غایت اعتبار است
بنا بر تصریح هورن و واتسن **دلیل یازدهم** آنکه هورن محقق مفسر در صفحه (۷۹۸) از مجلد دوم از تفسیر خود گفته
ایخارن از علمای جرمنیه میباشد که ایشان معترف نیستند بالهامی بودن جناب موسی و بعد در صفحه (۸۱۸) گوید که
شلز و داتهه و روزن ملر و داکتر جدس گفتند که الهام بموسی نشد بلکه پنج کتاب خود را جمع کرد از روایات مشهوره در آن
عهد و این رأی الآن در میان علمای جرمن بانتشار و تبلیغ منتشر کردیده است و نیز او گفت که یوسیبیس و همچنین بعضی از
محققین کبار که بعد از او بودند گفته‌اند که موسی سفر تکوین را در وقتی که گوسفند چرانی مینمود در مدین در خانه پدر زنش نوشت
مؤلف این کتاب غفر الله له گوید زمانیکه موسی علیه السّلام سفر تکوین را قبل از نبوت نوشت پس این سفر در نزد این محققین
عظام الهامی نخواهد بود بلکه از روایات مشهوره در آن زمان مؤلف و مجموع کردیده چرا که زمانیکه تمامی تحریرات نبی بعد از
نبوت الهامی نباشند چنانچه هورن محقق و غیر او اعتراف نموده‌اند پس چگونه تحریراتی که قبل از نبوت نوشته شده اند الهامی

خواهند بود ووارد کاتلک در صفحه (۳۹) از کتاب خود المطبوع سنه ۱۸۴۱ چنین رقم نموده است که لوطر در صفحه (۴۰) و (۴۱) از مجلد سیم از کتاب خود گوید که از موسی نمیشنویم ونظر بسوی او نمیکنیم چرا که از برای یهود بود فقط و علاقه در چیزی با ما ندارد ودر کتاب دیگر گفت که ما موسی و توریه او را تسلیم نداریم چرا که او دشمن عیسی بوده است بعد گفت بدرستی که موسی استاد جلادین است بعد گفت که احکام عشره با مسیحیین علاقه ندارند وبعد گفت این احکام عشره اخراج شوند تا هر بدعت زایل شود چرا که احکام عشره منبع جمیع بدعتها میباشند واسلیبیس که شاگرد لوطر است گفت که احکام عشره در کنایس تعلیم داده نشوند وفرقه انتیو منیس از این شخص بیرون آمدند وعقیده ایشان بود که توریه لایق این نیست که اعتقاد شود که کلام الهی است ومیگفتند اگر کسی زانی وفاجر ومرتکب گناه دیگر باشد پس در سبیل نجات است البته اگر چه غرق در معصیت باشد وچنین شخص مؤمن است ودر سرور دائم میباشد وکسانیکه اوقات خود را صرف مینمایند در این احکام عشره علاقه ایشان با شیطانست انتهی **مسود این اوراق گوید** نظر فرمائید تامل کنید در اقوال این امام فرقه پروتستنت وشاگرد ارشد او که چه گفته اند در حق موسی علیه السلام و توریه آنجناب پس زمانیکه موسی عدو عیسی علیهما السلام باشد واستاد جلادین باشد ونبوت او مختص بیهود باشد فقط وتوریه هم کلام خدا نباشد وموسی و توریه واحکام عشره علاقه با مسیحیین نداشته باشند واین احکام عشره قابل اخراج ومنبع ومنشأ جمیع بدعتها باشند وکسانیکه باین احکام عشره متمسك میشوند علاقه ایشان با شیطان باشد پس لازم میاید که تابعین این امام یعنی لوطر اولا منکر موسی و توریه باشند وشرك بخدا وعبادت اوثان ومتابعت شیطان وعدم تعظیم والدین وایذاء وآزار همسایه وسرقت ودزدی وزنا وقتل وشهادت دروغ ثانیا از ارکان ملت پروتستانیها باشند چرا که خلاف این احکام عشره که منبع جمیع بدعتها میباشند اشیاء مذکوره هستند پس ارکان ملت پروتستانیها اشیاء آتیه خواهند بود **اول** شرك بخدا **دوم** پرستش صور که بت پرستی است **سیم** اهانت پدر ومادر **چهارم** ایذاء وآزار همسایه **پنجم** دزدی **ششم** زنا **هفتم** قتل بناحق **هشتم** شهادت دروغ **نهم** عدم تعظیم سبت **دهم** میل بزن ومال همسایه پس آفرین بر دین ومذهبی که اساس او اشیاء مذکوره باشند وبعضی از لوطریها باین حقیر فقیر گفته اند که موسی در نزد ما پیغمبر نیست بلکه مرد عاقل ومدون قوانین بود وبعضی دیگر از این فرقه گفته اند که موسی در نزد ما دزد وراه زن بود پس حقیر گفتم از خدا بترسید گفت چرا از خدا بترسیم وحال آنکه عیسی علیه السلام فرموده جمیع کسانیکه پیش از من آمدند دزد وراهزن بوده اند وگوسفندان سخنان ایشان را نشنیدند چنانچه در آیه (۸) از باب دهم از انجیل یوحنا بصراحت تمام مرقوم گردیده است پس جناب عیسی بقول خود جمیع کسانیکه پیش از من آمدند اشاره میفرماید بجناب موسی وغیره از انبیاء بنی اسرائیل **مؤلف حقیر گوید** لعل متمسك امام فرقه مذکوره وشاگرد ارشد او در مذمت موسی و توریه آنجناب همین قول باشد ونیز گوئیم این قول خیلی عجیب است از جانب عیسی علیه السلام نسبت دزد وراهزنی بجمیع پیغمبران یعنی واین قول بخلاف اقوالیست که از عیسی علیه السلام صادر گردیده است در تصدیق جناب موسی وسایر انبیاء بنی اسرائیل بهجوا که جناب عیسی بری از امثال این کلماتست بلکه این نیست مگر از موضوعات اهل تثلیث اینهم یك دلیلیست که جناب عیسی از این انجیل خبر ندارد **دلیل دوازدهم** آنکه امام فرقه پروتستنت لوطر در حق رساله یعقوب گوید که این رساله کلاء یعنی این رساله محل اعتنا واعتبار نیست ویعقوب حواری در باب پنجم این رساله امر کرده وگفته است وهرگاه کسی از شما بیمار باشد کشیشان کلیسا را طلب کند تا برایش دعا نمایند واورا بنام خداوند بروغن تدهین کنند پس امام مذکور در مجلد دوم از کتاب خود بر یعقوب بدین نحو اعتراض نموده وگفته است که این رساله اگر از یعقوب باشد در جواب گوئیم که نمیتواند حکم شرعی از جانب خود معین نماید چرا که این منصب از برای عیسی علیه السلام بود فقط کلام امام اول فرقه پروتستنت تمام شد پس رساله یعقوب در نزد پیشوای مذکور الهامی نمیباشد وهمچنین احکامیکه از جانب سایر حواریین معین شده اند الهامی

نیستند و اگر نیز قول او و این منصب را ز برای عیسی بود فقط بمعنی و لغو خواهد بود پس تمامی احکامیکه از جانب حواریین و پولس
معین شده در نزد این امام از قبیل اضغاث احلام خواهد بود پس گوئیم حواریین و پولس میدانستند که تعیین احکام منصب
ایشان نیست یا نه اگر میدانستند با وجود این تعیین احکام نمودند کفر ایشان لازم میاید چرا که تصرف در احکام خدا من
غیر حق موجب کفر است و اگر نمیدانستند پس جاهل و عوام بوده اند و لوطر اعلم از ایشان بوده است که ملتفت مسئله گردیده
و ایشان ملتفت نشده اند و لیکن گوئیم الحق و الانصاف در اینمسئله حق با لوطر است چرا که وصی حافظ احکام است نه واضع
احکام فعلیهذا تمامی احکامیکه در رسائل حواریین معین شده اند مردودند یقیناً بخصوص در صورت مخالفت با فرمایشات
جناب عیسی و موسی و سایر انبیاء بنی اسرائیل بنا بر این در عهد جدید چیزی باقی نخواهد ماند و وارد کاتلک در صفحه (۳۷) از
کتاب خود المطبوع سنه ۱۸۵۱ گوید که پومرن که از علمای عظام از فرقه پروتستنت و شاگرد لوطر میباشد گوید که یعقوب رساله
خود را در دواهیات تمام میکند بطوری از کتب نقل میکند امکان ندارد که داد روح القدس باشد پس این رساله از کتب الهامیه
شمرده نشود و وَایتَس تَهیُودُ ورس از علمای پروتستنت که واعظ بود در نرمبرگ گوید که ما عمداً ترک کرده ایم مشاهدات یوحنا
و رساله یعقوب را و رساله یعقوب قابل ملامت نیست در بعضی مواضع که اعمال بر ایمان زیادتی میکند بلکه مسائل و مطالب
متناقضه در این رساله پیدا میشود و مَیکدیَ برجَن سِنتیوُرْ سَتَس گفت که رساله یعقوب منفرد میشود از مسائل حواریین
در مواضعی که گوید نجات موقوف بر ایمان نیست فقط بلکه موقوف بر اعمال نیز میباشد و در موضع دیگر گوید که توریة قانون
خوبیست انتهی پس معلوم شد که این اعلام نیز رساله یعقوب را مانند امام خود الهامی نمیدانند **دلیل سیزدهم** آنکه کلیمیشر
گوید که متی و مرقس تخالف مینمایند در تحریر و زمانیکه اتفاق نمایند قول ایشان ترجیح دارد بر قول لوقا پس گوئیم از این تقریر دو امر
معلوم میگردد **اول** آنکه در تحریرات متی و مرقس در بعضی مواضع اختلاف معنوی یافت میشود چرا که اتفاق لفظی در هیچ
قصه از قصه های ایشان یافت نمیشود **دوم** آنکه این سه انجیل الهامی نیستند یقیناً و الا ترجیح قول متی و مرقس بر لوقا معنی
ندارد **دلیل چهاردهم** آنکه محقق پیلی کتابی تصنیف کرده است در اسناد و ایشان از معتبرین علمای فرقه پروتستنت
میباشند و کتاب ایشان در سنه ۱۸۵۰ بطبع رسیده است پس در صفحه (۳۲۳) از نسخه مطبوعه سنه مذکوره باین نحو رقم نموده است
غلط دوم که منسوب گردیده است بقدمای مسیحیه اینکه ایشان قیامت را نزدیک میدانستند یعنی در زمان حواریین و من
قبل از اعتراض نظیر دیگر تقدیم مینمایم و آن اینست که در باب ما در حق یوحنا بپطرس فرمود میخواهم که این بماند تا من بیایم و این قول را
بخلاف مراد فهمیدند که یوحنا نمیمیرد پس فیما بین اخوه شایع و ذایع گردید پس نظر کنید هرگاه این قول پس از آنکه رای عام
شده بود بما میرسید و سببی که منشأ این غلط بود مفقود شده بود و کسی امروز مستعد میشد بر رد ملت مسیحیه و این غلط را
متمسک خود قرار میداد و این امر با ملاحظه خبر یکه بما رسیده بود در نهایت اعتساف بود و کسانیکه میگویند جزم حاصل
میشود از انجیل که حواریین و قدمای مسیحیه وقوع قیامت را در زمان خود میدانستند پس ایشان باید تصور نمایند نظیر آنکه ما گفتیم
در این غلط قدیم قلیل البقاء و این غلط مانع شد ایشان را یعنی ازکله و قدمای مسیحیه را از حیله و تذویر و خدعه لیکن الان سؤالی
وارد میشود و آن اینست زمانیکه تسلیم نمائیم که برای ازکله قابل سهو و نسیان بود پس چگونه میشود اعتماد کرد بر امور صادره
از ایشان در جواب این سائل از جانب حامی ملت مسیحیه در مقابل منکرین همین قدر کافیست که شهادت حواریین مطلوب منست
غرض و کاری با رأی ایشان ندارم که قابل سهو و نسیان میباشند یا نه و اینکه اصل مطلب از جانب نتیجه مأمون از سهو و نسیان نیست
لیکن لابد است که در این جواب دو امر نیز ملاحظه شود تا اینکه خوف و ترس بالکلی زایل شود **اول** آنکه شخص باید مقصود را
از ارسال حواریین چه بوده است و ثابت و محقق گردیده است از اظهارات ایشان از امریکه اجنبی از دین و یا اینکه مختلط بدین
گردیده است اتفاقاً و ما محتاج نیستیم که تکلم نمائیم در اشیائیکه اجنبی از دین بوده اند صراحةً و لیکن در اشیائیکه مختلط

بدین کردیده اند اتفاقاً قول مختصری میکوئیم از اشیاء اجنبیه مسلط شدند کسانیکه میفهمیدند که این رأی غلط عموم سلا کرده بود در آن زمان پس در این غلط واقع کردیدند مؤلفین اناجیل و یهودیها که در آن زمان بودند پس لابد است از برای او که این امر را قبول نماید و خوفی هم نیست در این در صدق ملت مسیحیه چرا که اینمسئله از مسائلی نبود که عیسی علیه السلام آورده باشد بلکه اتفاقاً با قوال مسیحیه مختلط کردید بسبب بودن آن رأی عام در آن مملکت و در آن زمان و اصلاح رأی مردم در تأثیر ارواح جزوی از رسالت نمیباشد و هیچوجه علاقه با شهادت ندارد **دوم** آنکه فرق بکذارد فیما بین مسائل حواریین و دلائل ایشان پس مسائل حواریین الهامیست لیکن ایشان در اقوال خود از برای توضیح و تقویت ادله و مناسبات را ایرادی نمایند مثلاً اینمسئله هرگاه کسی نصرانی شود از غیر یهود واجب نیست بر او اطاعت شرع موسویه الهامیه که تصدیق آن با معجزات ثابت و محقق کردیده است و پولس چون اینمطلب را ذکر مینماید اشیاء کثیره در تأیید آن بیان میکند پس اصل مسئله واجب التسلیم لیکن ضرورت از برای ما نیست که از برای حمایت ملت مسیحیه حمایت نمائیم و صحیح بدانیم جمیع ادله و تشبیهات حواریین را و این قول در مواضع دیکر نیز معتبر است و این امر بتحقیق قوی در نزد من محقق کردیده که تا تبیین زمانیکه اتفاق نمایند بر امری پس نتیجه که از مقدمات ایشان حاصل میشود واجب التسلیم میباشد لیکن بر ما واجب نیست که جمیع مقدمات را تشریح و قبول نمائیم مکر زمانیکه اعتراف بمقدمات نمایند مانند اعتراف ایشان بر نتیجه ترجمه کلام محقق پیلی تمام شد پس میکوئیم از کلام این محقق چهار امر مستفاد میشود **امر اول** اینکه اعتقاد حواریین و قدمای مسیحیه این بوده که قیامت در عهد ایشان برپا خواهد شد و اینکه یوحنای مرید محبوب نخواهد مرد تا قیام قیامت پس عرض مینمائیم که این نسبت بحواریین و قدمای مسیحیه حق و صدق است بدون تردد و شبهه معتقد ایشان همین بوده است چنانچه در بیان اغلاط در قسم اول از فصل سیم کذشت که اقوال ایشان صریح بود در اینکه قیامت در عهد ایشان قیام خواهد نمود و مفسر ارتن در شرح باب بیست و یکم از انجیل یوحنا باین نحو رقم نموده است که این غلط از الفاظ مسیح ناشی شد که آن الفاظ را بسهولت و آسانی غلط فهمیدند و این امر مؤکد شد که یوحنا بعد از حواریین نیز در قید حیوة ماند انتهی و جامعین تفسیر هنری و اسکات کویند که مراد مسیح از این قول انتقام از یهود بود لیکن حواریین غلط فهمیدند و بخطا رفتند که یوحنا تا قیام قیامت زنده خواهد ماند و یا اینکه حیّاً ببهشت خواهد رفت بعد کفته اند یعنی جامعین تفسیر مذکور که از همین جا تعلیم کرفته و بیاموزید که روایت لسانی بدون تحقیق میشود و اینکه بنای ایمان بر روایت لسانی خطا است چرا که این روایت از حواریین بود و برای عام در میان اخوه منتشر بود بر رواج و انتشار تام و مع ذلک روایت کاذب بود پس الان اعتماد بر روایت غیر مکتوبه در منتهای درجه قلّت میباشد و این تفسیر روایتی بود و قول جدیدی از اقوال عیسی نبود مع ذلک غلط بود پس اعتماد بر روایت لسانیه نشاید انتهی بعد در حاشیه کفته اند که حواریین الفاظ را غلط میفهمیده اند چنانچه انجیل تصریح نموده است چرا که ایشان خیال میکردند که آمدن دیان از برای عدل است فقط انتهی پس بنابر تقریر این مفسرین شبهه نیست در اینکه غلط فهمیده بودند تمامی حواریین و قدمای مسیحیه در غلط و خطا بودند چرا که اعتقاد شان در آمدن و قیام قیامت مانند اعتقاد شان بود که یوحنا نخواهد مرد تا قیام قیامت پس اقوال ایشان در قیام قیامت در عهد ایشان محمول بر ظاهر خواهد بود و غلط است و تأویل در آن اقوال مذموم است هیچ توجیه آن اقوال توجیهی است که لا یرضی صاحبه میباشد پس زمانیکه غلط شد الهامی نخواهد بود بدون شبهه **امر دوم** آنکه پیلی تسلیم نمود که معاملاتیکه اجنبی از دین است و یا مختلط با مردین کردیده است اتفاقاً از وقوع غلط در آن نقصانی بر ملت مسیحیه لازم نمیاید **امر سیم** آنکه از وقوع غلط در ادله حواریین و تشبیهات ایشان نقصانی لازم نمیاید این امر نیز در نزد این محقق مسلم میباشد **امر چهارم** آنکه تسلیم نموده که تأثیر ارواح خبیثه واقعیت ندارد بلکه امر وهمی و غلط است و در وقوع این غلط در کلام حواریین و عیسی ایضاً تعجب میشود چرا که در آن مملکت و در آن زمان رأی عام شده بود **مؤلف این کتاب** غفر الله له کوید بعد از تسلیم امور اربعه نصف بیشتر از انجیل از نامی

نخواهد بود و باقی میماند احکام و مسائل حواریین که بنا بر رأی این محقق الهامی میباشند و این رأی چون مخالف رأی امام خود محقق است یعنی لوطر پس قابل اعتنا و اعتماد نخواهد بود یقیناً چرا که رأی مرید در مقابل رأی امام مردود و غیر مقبول است و در سابق دانستی که جناب لوطر گوید که حواری نمیتواند حکم شرعی از جانب خود معین نماید چرا که این منصب مختص بجناب مسیح علیه السلام است پس مسائل و احکام حواریین نیز الهامی نخواهند بود بنا بر قول لوطر فعلیهذا از کتب عهد جدید از اناجیل در مسائل هیچکدام الهامی و از جانب خدا نخواهد بود **دلیل پانزدهم** آنکه وارد کاتلک در کتاب خود المطبوع سنه ۱۸۴۱ نقل نموده است اقوال معتبرین فرقه پروتستنت را و اسامی کتب منقول عنها را نیز بیان کرده است و ما در این موضع نه قول را از اقوال او نقل مینمائیم **قول اول** آنکه زونکلیس و غیر او از فرقه پروتستنت گفته اند که رسائل پولس هر کلام مندرج در آنها مقدس نمیباشد بلکه او در اشیاء معدوده بغلط و خطا واقع شده است **قول دوم** آنکه مستر فلاک منسب بپطرس حواری مینماید غلط را و گوید جاهل بانجیل نیز بود **قول سیم** آنکه ذاکر گود در کتاب مباحثه که واقع گردیده است مابین او و فادر کین گفته است که پطرس بعد از نزول روح القدس در ایمان بغلط واقع شد **قول چهارم** آنکه برنتیس که جویل او را ملقب بفاضل و مرشد نموده گفته است پطرس که رئیس الحواریین بود و بارنابا بغلط واقع شدند بعد از نزول روح القدس و همچنین کلیسای اورشلیم **قول پنجم** آنکه جان کالوین گفته که پطرس بدعت را افزود در کلیسا و حریت مسیحیه را بخوف انداخت و توفیق مسیحی را هم دور انداخت **قول ششم** آنکه میکدی برجنس نسبت غلط را بحواریین داده است بخصوص بپولس **قول هفتم** آنکه ویتیکر گفته است که تمامی کنائس بغلط واقع شدند بعد از عروج مسیح و نزول روح القدس نه عوام فقط بلکه خواص ایضاً بلکه حواریین نیز در دعوت غیر اسرائیلی بملت مسیحیه و پطرس در دروس نیز بغلط واقع شد و این اغلاط عظیم بعد از نزول روح القدس از حواریین صادر گردیدند **قول هشتم** آنکه زنکیس حال بعضی تابعین کالوین را باین نحو ذکر نموده است که ایشان گفته اند که اگر پولس یحیی بیاید و موعظه کند در مقابل کالوین پس قول پولس را ترک نموده و قول کالوین را میشنویم **قول نهم** آنکه لواتهر فوس از بعضی علمای کبار از تابعین لوطر نقل نموده است که ایشان گویند امکان دارد که در مسئله پولس شک کنیم ولیکن در مسئله لوطر شک نخواهیم کرد و همچنین در کتاب عقاید کنیسای آسپرگ کلام وارد تمام شد بطریق ترجمه و این علمای مذکورین که از عظمای فرقه پروتستنت میباشند صریحاً اقرار و اعتراف نموده اند که تمامی کلمات مندرجه در عهد جدید الهامی نمیباشند و حواریین نیز در غلط و خطا بوده اند **دلیل شانزدهم** آنکه فاضل نورتن کتابی در اسناد نوشته است و این کتاب در بلده بوستن در سنه ۱۸۳۷ مطبوع گردیده است پس در مجلد اول از این کتاب در دیباچه چنین تحریر نموده است که الهارن در کتاب خود گفته است که در ابتدای ملت مسیحیه در بیان احوال مسیح رساله مختصری بود جایز است که گفته شود که انجیل اصلیه همان بود و غالب اینکه این انجیل تسویر شده بود (یعنی تألیف گردیده بود) از برای مریدینی که اقوال مسیح را بگوش نشنیده بودند و احوال او را بچشمهای خود ندیده بودند و این انجیل بمنزله قالب بود و احوال مسیحیه مرتباً در این انجیل مکتوب نبودند پس گوئیم بنا بر قول الهارن آن انجیل مخالف بود با این اناجیل که رایج الان با مخالفت کثیره و این اناجیل بمنزله قالب نیستند چنانچه آن انجیل بود چرا که این اناجیل را با صنعت و مشقت تحریر نموده اند و در این اناجیل بعضی اقوال مسیح را نوشته اند که در آن انجیل نبود و آن انجیل مدرک و مأخذ جمیع اناجیل بود که رایج بودند در قرنین یعنی در دو قرن اول و انجیل متی و لوقا و مرقس ایضاً (یعنی این سه انجیل از همان انجیلند مانند سایر اناجیل کاذبه که در قرن اول و دوم بودند) و این اناجیل ثلثه فایق آمدند بر اناجیل دیگر و آنها را دفع نمودند که این سه انجیل اگرچه نقصان اصلی در آنها یافت میشود ولیکن بدست کسانی افتادند که نقصان آنها را منجبر نمودند و تبری کردند از سایر اناجیل که مشتمل بودند بر احوال مسیح که بعد از نبوت ظاهر شده بود مانند انجیل مارسیون و انجیل تیشن و غیرهما پس احوال دیگر را نیز باین اناجیل منضم نمودند مثل بیان نسب و حال ولادت و بلوغ و اینحال ظاهر میشود از انجیلی که مشتهر بذکره گردیده است و جستین از آن نقل کرده است و از انجیل سرنتهس و اگر مقابله نمائیم اجزائی را که از آن اناجیل باقی مانده است ظاهر و آشکار میگردد که زیادت در این اناجیل تدریجاً

واقع شده است مثلاً صوتی که از آسمان شنیده شد در اصل باین نحو بوده است توئی پسر من امروز ترا تولید نمودم چنانچه
جستین در دو موضع نقل نموده است وکلیمنس اینفقره را از انجیلی که حالش معلوم نیست باین نحو نقل کرده است توئی پسر حبیب من
من امروز ترا زائیدم ودر اناجیل عامه باین نحو واقع گردیده است تو پسر حبیب من هستی که از تو خوشنودم چنانچه در آیه (۱۱) از
باب اول از انجیل مرقس مرقوم گردیده است وانجیل ابیونی بین العبارتین را باین نحو جمع نموده است تو پسر حبیب من هستی که از او
خوشنودم ومن امروز ترا زائیدم چنانچه ابی فانس تصریح نموده است ومتن اصلی با تاریخ مسیحی مختلط گردید بجهة همین زیادتی
تدریجیه با الحاقات کثیره با اختلاطیکه امتیاز از میان برداشته شد وهر کسی خواسته باشد پس تحصیل نماید اطمینان قلب خود را به
ملاحظه حال تعمید یافتن مسیح که از اناجیل مختلفه جمع شده است ونتیجه این اختلاط این شد که صدق وکذب واحوال صادقه و
حکایات کاذبه که جمع شد در روایات طویله وشکل قبیحی پیدا کرد وباختلاط شدید مختلط گردید واین حکایات چنانچه از ذهنی
بذهن دیگر منتقل گردید کریه وغیر محقق شد بقدر انتقال پس از آن کلیسا در آخر قرن ثانی وابتدای قرن ثالث خواستکه محافظت
نماید انجیل صادق را وتبلیغ نماید بامم آتیه حال صحیح را برحسب قدرت واستطاعت خود پس از میان اناجیلی که در آن زمان رایج بود
این چهار انجیل را اختیار کرد چراکه دید اینها معتبر وکامل هستند بالنسبه باناجیل دیگر واشاره یافت نمیشود بانجیل متی ومرقس
ولوقا پیش از آخر قرن ثانی وابتدای قرن ثالث پس از آن کسیکه اول این انجیل را ذکر کرد در سنه دویست تخمینا ارینیوس بود وبعضی
دلایل ایراد نمود بر عدد اینها پس از آن در این باب باجتهاد عظیمی اجتهاد نمود کلیمنس اسکندریانوس در ۲۱۶ واظهار کرد که این
اناجیل اربعه واجب التسلیم‌اند پس از این تقریرات ظاهر واشکار گردید که کلیسا در آخر قرن ثانی جد وجهد کرد در اینکه عموم مسیحیه
این اناجیل اربعه را قبول نمایند که از پیش بوده‌اند واگرچه در جمیع حالات باین نحو نبوده‌اند وخواستکه مردم اناجیلی که غیر اینها
بودند ترک نمایند واناجیل اربعه را قبول نمایند وهرگاه کلیسا تجرید مینمود انجیل اصلی را که از برای واعظین سابقین حاصل
بود از برای تصدیق وعظ ایشان از الحاقات ومنضم مینمود آن انجیل را بانجیل یوحنا امم آتیه کمال تشکر را از ایشان داشتند
لیکن این امر از برای اهل کلیسا امکان نداشت چراکه هیچ نسخه خالی از الحاق نبود واسبابیکه موجب معرفت اصل از الحاق باشد در غایت
قلت بود وبعد الهارن در حاشیه گفته است که بسیاری از قدما شاك بودند در اجزاء کثیره از این اناجیل وما نتوانستیم امر را فیصل
بدهیم بعد الهارن گفت که تحریف در این زمان امکان ندارد بجهة وجود صنعت طبع لیکن حال زمان سابق که این صنعت در
آن اختراع نشده بود مخالف این زمان بود چراکه یك نسخه مملوك یك کس بود واین امر یعنی تحریف در آن ممکن بود پس زمانیکه
از آن نسخه نسخهای متعدده نقل میشد محقق نمیگردید که این نسخه مشتمل بر کلام مصنف فقط میباشد وباین سبب بجهة عدم علم بالحاق
المنقولات منتشر میگردید وبسیار از نسخهای مکتوبه در ازمنه متوسطه الآن ایضا موجودند وموافقند در عبارات الحاقیه
وناقصه وبسیاری از مرشدین را می بینیم که بشکایت عظیمه شکایت مینمایند که کاتبان وصاحبان نسخ مصنفات را تحریف کردند
بعد از مدت قلیله از تصنیف ورسائل دیونیسیس را پیش از انتشار منقولات تحریف کردند وچنانچه شکایت مینمایند (یعنی
که تلامذه شیطان نجاسات را در آنها داخل کردند وبعضی اشیاء را اخراج کردند وبعضی اشیاء را از جانب خود علاوه کردند پس
بنابراین شهادت کتب مقدسه محفوظ نماندند واگر عادت اهل آن زمان تحریف نبود مصنفین آن زمان در آخر کتابهای خود لعن و
سوگندهای عظیمه را نمی نوشتند که احدی کلام ایشان را تحریف ننماید واین امر یعنی تحریف بالنسبه بتاریخ عیسی علیه‌السلام نیز البته
واقع گردیده والا سلوس اعتراض نمیکرد که مسیحیین سه وچهار مرتبه بل ازید اناجیل خود را تبدیل نمودند والا از برای چه
بعضی از فقرات جمع شدند در بعضی از اناجیل که مشتمل بودند بر بعضی احوال مسیحیه ومتفرق در اناجیل مختلفه مثل اجتماعی که
در انجیل ابیونی است که جمیع حالات اصطباغ مسیح جمعند در انجیل ابیونی ومتفرقند در اناجیل ثلثه اولی ودر تذکره که جستین
از آن نقل کرده است کما صرح به ابی فانس وبعد الهارن در موضع دیگر گفته است بدرستیکه مردمانیکه قابلیت واستعداد

تحقیق را نداشته اند از وقت ظهور این اناجیل بزیاده ونقصان اشتغال ورزیدند ولفظ را عمداً فی آن تبدیل نمودند وجای
تعجب هم نیست چرا که مردم از وقت وجود تاریخ عیسویه عادتشان بود که عبارات وعظ ومقالات مسیحیه را که در نزد ایشان بود بر
حسب علم خود تبدیل مینمودند واین قانون که اهل طبقه اولی جاری کردند در طبقه ثانیه وثالثه هم جاری بود واین عادت در قرن
ثانی مشهور بود بحیثی که مخالف دین مسیح نیز واقف بود بر این عادت (یعنی عادت تحریف) واعتراض مینمود سلوس بر مسیحیین که ایشان
سه ویا چهار مرتبه بل ازید اناجیل را تبدیل نمودند بحیثی که مضامین آنها هم تغییر یافت وکلیمینس ایضاً در آخر قرن ثانی ذکر نموده است
که مردم اناجیل را تحریف مینمودند ونسبت بهمان تحریف میدادند آنچه را که واقع گردیده است در آیه (۱۱) از باب پنجم از انجیل متی که این
فقره تبدیل یافته است زیرا که برای ایشانست ملکوت سموات ودر بعضی از نسخه‌ها این فقره موضعی پیدا خواهند کرد که در آنجا ملامت کرده
نشوند کلام اکهارن تمام شد بنا بر نقل نورتن پس نورتن بعد از نقل اقوال اکهارن گفته است کسی چنان گمان نکند که این رای اکهارن
میباشد فقط چرا که هیچ کتابی مقبول نگردیده است در جرمن بقبولی زاید از کتاب اکهارن ورای بسیاری از علمای متاخرین از جرمن با رای
او موافقت دارد در امر اناجیل وهمچنین در امور دیگر از آنها الزام لازم میاید بر صدق اناجیل انتهی **مؤلف این کتاب گوید**
چون نورتن از حامیان انجیل میباشد لهذا کلام اکهارن را بعد از نقل بنا بر زعم خود رد نموده است لیکن دلیل معتد به نیاورده است
کما لا یخفی علی من نظر الیه ومع ذلک خود نورتن نیز اقرار واعتراف نموده است که هفت موضع از این اناجیل محرف والحاقی میباشند
واز کلام ارباب اناجیل نمیباشند بدین ترتیب **اول** تصریح نموده است در صفحه (۵۳) از کتاب خود که دو باب اول از انجیل متی از
تصنیفات متی نمیباشد **دوم** در صفحه (۶۳) قصه هودای اسخریوطی که در باب بیست وهفتم از انجیل متی از آیه (۳) الی آیه (۱۰) مذکور
گردیده است کاذب والحاقیه میباشد **سیم** وهمچنین آیه (۵۲) و (۵۳) از باب مذکور از ملحقات اند **چهارم** در صفحه (۷۰) بدرستی
که دوازده آیه از نهم الی بیستم از باب شانزدهم از انجیل مرقس از ملحقات میباشند **پنجم** در صفحه (۷۹) آیه (۴۳) و (۴۴) از انجیل
لوقا از ملحقات اند **ششم** در صفحه (۸۴) این عبارت حرکت آب را منتظر بودند زیرا که ملک نازل میشد آب را در حوض حرکت میداد هر
کس بعد از حرکت آب اول نازل میشد شفا می یافت از هر مرضی که داشت در آیه (۳) و (۴) از باب پنجم از انجیل یوحنا الحاقیست **هفتم**
در صفحه (۸۸) بدرستی که آیه (۲۴) و (۲۵) از باب (۲۱) از انجیل یوحنا الحاقی هستند پس این مواضع سبعه در نزد فاضل نورتن
الحاقی میباشند والهامی نیستند یقیناً ودر صفحه (۱۶) گفته است بتحقیق که مختلط گردیده است کذب روایات تا بیان معجزاتیکه لوقا
نقل کرده است وکاتب منضم نموده است کذب را بصدق بطریق مبالغه شاعرانه لیکن تمیز صدق از کذب در این زمان مشکل است
انتهی پس بیان مختلط با کذب ومبالغه شاعرانه چگونه الهامی خواهد بود **مؤلف این کتاب مستطاب** اعزه الله تعالی گوید
از کلام اکهارن که مختار جمع کثیری از متاخرین علمای جرمن میباشد چهار فائده مستفاد میشود **فائده اول** آنکه انجیل اصلی مفقود
گردیده وهذا هو الحق وعین الانصاف **فائده دوم** آنکه در این اناجیل روایات صادقه وکاذبه یافت میشوند **فائده سیم**
آنکه تحریفات نیز در این اناجیل واقع گردیده است وسلوس که از علمای بت پرستان میباشد در قرن دوم از قرون مسیحیه فریاد
میزد که مسیحیین سه ویا چهار مرتبه بلکه زیاده تر اناجیل خود را تبدیل نمودند واز این تبدیل مضامین آنها نیز تبدیل یافت **فائده چهارم**
آنکه اشاره یافت نمیشود بر این اناجیل پیش از آخر قرن دوم وابتدای قرن سیم یعنی تا دویست سال بعد از مسیح این اناجیل نبودند
والا اشاره بآنها یافت میشد در کتب قدما ودر آخر قرن دوم ویا ابتدای قرن سیم این اناجیل پیدا شدند وقریب برای ایشانست
در فائده اول رای لکلرک وکوب ومیکائیلس ولسنک ونیمیر ومارش که ایشان گفته اند لعل متی ومرقس ولوقا صحیفه واحده بود در
نزد ایشان در لسان عبری واحوال مسیحیه در آن مکتوب بود پس ثلثه از آن نقل کردند متی بسیار نقل کرد ومرقس ولوقا کم هذا ما صرح
به هورن در صفحه (۲۹۵) از مجلد چهارم از تفسیر خود المطبوع ۱۸۲۲ از میلاد لیکن هورن راضی بقول این فضلا نگردیده است و
عدم رضای او ضرر ندارد **دلیل هفدهم** آنکه جمهور اهل کتاب گویند که دو سفر از اخبار ایام از تصنیفات عزراست با اعانت

حتی وزکریا علیهم السلام پس این دو سفر در حقیقت از تصنیفات انبیاء ثلثه میباشند و بغلط و خطا واقع شدند در سفر اول از اخبار ایام پس علمای فریقین از اهل کتاب از یهود و نصاری گویند علت غلط و خطا عدم تمییز مصنف بود پدر را از پسر یعنی ابن الابن را در جای ابن نوشت و بالعکس و نیز گویند عزرا اگرچه مصنف این سفر است علم نداشت که بعضی از آنها ابن اند و برخی ابن الابن و اوراق نسبی که از برای او حاصل گردید و از آنها نقل نمود ناقص بودند و تمییز از برای او حاصل نشد فیما بین صحیح غلط چنانچه در مبحث اول از باب دوم مفصلاً و مدللاً خواهد آمد ان شاء الله تعالی پس معلوم و محقق گردید که انبیای ثلثه این کتابرا بالهام ننوشته اند والا اعتماد باوراق ناقصه نمیکردند و بغلط و خطا واقع نمیگردیدند و از شخص الهامی غلط صادر نمیشود و اهل کتاب فرقی نمیگذارند فیما بین این کتاب و سایر کتابها بلکه همه را بیک میزان میدانند پس معلوم و مشخص گردید که انبیا چنانچه معصوم نیستند از گناه در نزد اهل کتاب فکذلک معصوم نیستند در تحریر وحی و الهام پس از اطلاع بحقیقت این مطالب کسی نمیتواند ادعا نماید که تمامی اقوال و احوال مندرجه در این کتب الهامی و الهی میباشند مگر اینکه از زمره مجانین باشد و قوه ممیزه بین الحق و الباطل نداشته باشد الحاصل مفهوم از کلمات مرقومه در این فصل چند امر است **امر اول** آنکه تمامی احوال و اقوال مندرجه در این کتب الهامی نمیباشند یقیناً **دوم** آنکه انجیل اصلی مفقود گردیده و این اناجیل اصلیه نمی باشند **امر سیم** آنکه این اناجیل تا آخر قرن دوم و تا ابتدای قرن سیم معروف و مشهور نبودند یعنی موجود نبودند در آخر قرن دوم و تا ابتدای قرن سیم باختراع اهل تثلیث موجود شدند و کلیمنس اسکندریانوس اینهارا مشهور کرد **چهارم** آنکه نقصانات کثیره در این اناجیل یافت میشود **پنجم** آنکه تحریفات نیز در اینها واقع گردیده **ششم** آنکه بعضی از ابواب این اناجیل راساً از ملحقات اند **امر هفتم** آنکه انبیا در نزد اهل کتاب در اداء و تبلیغ رسالت در غلط و خطا واقع میشوند و در تحریرات ایشان غلط و خطا یافت میشود **هشتم** آنکه انبیاء در نزد پروتستانتها بمنزله مجتهدین میباشند و اجتهاد در امور دین مینمایند گاهی اصابه بحق مینمایند و گاهی در غلط و خطا می افتند **امر نهم** آنکه حواری نمیتوانند وضع حکم شرعی نمایند از جانب خود بنا بر مذهب لوطر چرا که این منصب از مختصات جناب عیسی علیه السلام است و اگر کسی سؤال نماید که اجتهاد در امور دین از برای انبیاء علیهم السلام در نزد مسلمین جایز است یا نه **جواب** علمای اثنی عشریه اجتهاد را از برای انبیا در امور دین جایز نمیدانند بشش دلیل **دلیل اول** قوله تعالی در سوره مبارکه یونس قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ یعنی بگو ای محمد در جواب ایشان که سزاوار نیست مرا که تبدیل کنم احکام الهی را و یا قرآن را از قبل نفس خود یعنی بخود نمیتوانم قرآن را تغییر دهم و در آن زیاده و کم تصرف نمایم متابعت نمیکنم و از پی نمیروم مگر آنچیزی را که وحی کرده میشود بمن از حقتعالی بی زیاده و نقصان و در سوره مبارکه النجم میفرماید وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى یعنی سخن نگفت محمد از روی نفس و میل طبع خود یعنی نطق او بقرآن و بجمیع احکام ایمان بهوا و از روی نفس او نمیباشد نیست نطق او مگر وحی که فرود آمد بوی یعنی آنچه بیان کرده میشود در احکام دین از جانب حق تعالی میباشد نه از اجتهاد و رأی خود او علیه السلام **دلیل دوم** آنکه اجتهاد طریق ظن است و حال آنکه نبی قادر است بر ادراک حکم از روی جزم و یقین پس جایز نیست اجتهاد از برای نبی کسیکه قبله را آشکار ببیند دیگر اجتهاد از برای تعیین قبله از برای او جایز نیست **دلیل سیم** آنکه مخالفت رسول موجب کفر است لقوله تعالی فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا یعنی نه چنین است که گمان کرده اند که با وجود مخالفت ایشان بحکم تو ایمان داشته باشند سوگند بحق پروردگار تو که ایمان بر وجه حقیقت و راستی نخواهند آورد تا وقتی که حکم سازند ترا در هر چه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی پس باز نیابند در نفسهای خود تنگی و گرانی از آنچه حکم کرده باشی هر چند که مخالف طبع ایشان باشد بلکه باید ظاهراً و باطناً مطیع و منقاد امر تو باشند و حال آنکه مخالفت مجتهدات و مظنونات موجب کفر نیست **دلیل چهارم** آنکه اگر اجتهاد

در امور دین از برای رسول اکرم و پیغمبر مکرم جایز بود هر آینه در چیزی از احکام توقف نمیفرمود و چون در مسئله ظهار و لعان توقف فرمودند و ورود وحی دال است بر اینکه اجتهاد از برای او علیه السلام جایز نبود **دلیل پنجم** آنکه اجتهاد جایز نیست مگر عند فقدان النص و فقدان نص از برای نبی ممتنع و محالست **دلیل ششم** آنکه هرگاه اجتهاد از رسول جایز باشد از جبرئیل نیز جایز خواهد بود پس در اینصورت امان از شرایع مرتفع میشود و معلوم نخواهد بود که این شرایع از اجتهاد جبرئیل است یا از نصوص الله پس چون این دلایل بوضوح تمام دلالت دارند بر اینکه اجتهاد در حق نبی ما جایز نیست در حق مطلق نبی اجتهاد جایز نخواهد بود بجهة عدم قول بفصل و قول فرق مختلفه امت بر ما تمام نیست چنانچه قول فرق مختلفه امت مسیح بر پروتستانیها تمام نیست پس هر آیه و حدیثی که بحسب ظاهر مخالف ادله مسطوره باشد در نزد اصحاب مؤول است یقیناً اجمالاً بروم سر سخن پس گوئیم از دلایل مذکوره واضح و لایح گردید کالشمس فی وسط السماء که مجالی و فرصتی نیست از برای احدی از اهل کتاب که مدعی گردد الهامیت هر کتابی از کتب عهدین را و یا اینکه هر حالی از احوال مندرجه در این کتب الهامی میباشند و چون از بیان مطالب فصول اربعه از برای ما فراغت و اتمام حاصل آمد پس از روی جزم و یقین بی تأمل و توقف گوئیم که توریه اصلیه و همچنین انجیل اصلیه قبل از بعثت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله ضایع و مفقود گردیدند و آنچه الان موجود و مستعمل اهل کتابست از توریة و انجیل بمنزلهٔ کتاب تاریخی میباشد که مجموع گردیده است از روایات صادقه و کاذبه و علمای اعلام از اهل اسلام نمیگویند که کتب عهدین موجود بودند بر اصول خود بی تغییر و تحریف تا زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از آن تحریف در آن واقع گردید حاشا و کلا و اما کلام پولس یعنی رسائل آن بر تقدیر صحت نسبت بسوی او ایضاً قول و مقبول نیست در نزد اهل اسلام زیرا که مشار الیه در نزد اهل اسلام از جملهٔ کذابین و خداعین و اهل تزویر میباشد که در طبقهٔ اولی ظاهر شدند و اگر چه در نزد اهل تثلیث مقدس است و لیکن مسلمین قول و رأیش حجه نمیخرند و امّا ثانیاً حواریون بعد از عروج عیسی علیه السلام بآسمان مسلمین ایشان را مردمان صالح میدانند و معتقد نبوت در حق ایشان نیستند و اقوال ایشان در نزد مسلمین مانند اقوال مجتهدین صالح میباشد و احتمال خطا در اقوال ایشان میرود و از آیات قرآنیه هم نقصان ایشان در مراتب ایمان و ایقان ظاهر میشود از انجمله از آن آیات مبارکات که در سورهٔ مائده است اِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً قَالَ اتَّقُوا اللهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ و ترجمه فارسی چنین میباشد یاد کن وقتی که گفتند حواریون ای عیسی بن مریم هیچ آیا میتواند پروردگار تو اینکه فرو فرستد بر ما خوانی از آسمان گفت عیسی در جواب ایشان بترسید از خدا و مثل این سؤالها مکنید اگر هستید شماها مؤمن گفتند میخواهیم که بخوریم طعامی را از آن مائده و آرام گیرد دلهای ما و مطمئن شود قلبهای ما و باشیم بر آن از جمله گواهان انتهی و از این حرف مؤمنین از چند موضع نقصان ایشان ظاهر میشود اول از قول ایشان هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ این شک در قدرت پروردگار است **دوم** قول عیسی اتَّقُوا اللهَ **سیم** وقتی که اغراض خود را ذکر کردند در مائده اغراض جسمانیه را مقدم داشتند بر اغراض روحانیه و گفتند نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا و از آنکه وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي نبوت ایشان ثابت نمیشود زیرا که نبوت قبل از ایمان نمیشود پس این وحی بمعنی الهام است مانند وحی است که خدا بمادر موسی و نحل فرمودند قال الله عزوجل وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ الخ و أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ مجملاً مسلمین آنها را نبی نمیدانند چنانچه در پیش گفتیم و در اقوال ایشان احتمال خطا میرود و سند تا انجیل هم مفقود است تا آخر قرن ثانی و انجیل اصلی متی که بعبرانی بوده است مفقود است و موجود الان ترجمه آنست و تا کنون اسم مترجم آنهم معلوم نیست و بعد از همه اینها تحریف در این اناجیل واقع گردیده است که سبب ارتفاع امان و اطمینان است از اقوال ایشان و در اینجا سبب دیگر هم هست و آن اینست که در اکثر اوقات مراد مسیح علیه السلام را از اقوال او نمیدانستند چنانچه انشاء الله مفصلاً

خواهد اسد ولوقا و مرقس از حواریین نیستند و الهامی بودن ایشان نیز ثابت نگردیده است بدلیل قوی و توریة در نزد مسلمین
انستکه بموسی علیه السلام نازل شده است و انجیل هم انستکه بعیسی علیه السلام فرستاده شده است در سورة البقرة وَلَقَدْ آتَيْنَا
مُوسَى الْكِتَابَ و در سورة المائدة در حق عیسی علیه السلام وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ و در سورة مریم نقلا عن عیسی علیه السلام وَآتَانِيَ
الْكِتَابَ یعنی انجیل و در سورة البقرة و آل عمران مسطور است وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى یعنی توریة و انجیل و اما این تواریخ
و رسائل که الان موجودند توریة و انجیل مذکور در قران نمیباشند و واجب التسلیم هم نیستند در نزد مسلمین بلکه حکم اینها حکم
سایر کتب است از عهد عتیق مانند تواریخ ایام و سفر ملوک و امثال اینها که هر روایتی از روایات اینها را اگر قران تصدیق نمود
پس مقبولست یقینا و اگر قران تکذیب نمود پس مردود است بی شبهه و اگر قران ساکت باشد از تصدیق و تکذیب پس مسکوت
عنه است اهل اسلام نه تصدیق مینمایند و نه تکذیب قال الله تعالی فی سورة المائدة خطابا بالنبیه وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ
بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ یعنی و فرو فرستادیم بسوی تو این کتاب را یعنی قران براستی
و درستی در حالتیکه تصدیق کننده و راست دارنده است مر انچیزی را که از پیش بوده از کتب منزله و نگهبان است بر کتب که محافظت
آن میکند از تغییر یعنی هر چه در آنها تغییر میدهند از وی راست میشود و گواه است بر آن کتب بصحت و حقیقت و در تفسیر
صافی وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ ای رقیبا علی سایر الکتب یحفظه من التغییر و در معالم التنزیل در ذیل تفسیر این آیه و معنی امانت
قران انستکه قران امین است بر ما قبل خود از کتب پس هر چه خبر دادند اهل کتاب از کتابهای خود شان پس اگر در قرانست
تصدیق کنید و الا تکذیب کنید و سعید بن مسیب و ضحاک گفته اند مُهَيْمِنًا ای قاضیا و خلیل گفته است رقیبا و حافظا
و معنی همه این اقوال انستکه هر کتابیکه قران بصدق او شهادت بدهد کتاب خداست و الا فلا و در تفسیر مظهری اگر در قران
تصدیق کتابیست پس تصدیق کنید و اگر در قران تکذیب انست پس تکذیب کنید و اگر قران ساکتست شما هم ساکت باشید
بجهة احتمال صدق و کذب و در عیون اخبار الرضا علیه السلام و توحید صدوق و کتاب احتجاج و جلد چهارم از بحار الانوار منقول است
در حدیث مباحثه امام رضا علیه السلام با ارباب ادیان مختلفه که رضا علیه السلام فرمود یا جاثلیق مرا خبر بده از انجیل اول در حینی
که مفقود شد در نزد که پیدا کردید و این انجیل را که از برای شما وضع نمود جاثلیق گفت ما انجیل را گم نکردیم مگر یکروز و تر و
تازه اورا پیدا کردیم یوحنا و متی انجیل را از برای ما اخراج نمودند پس رضا علیه السلام فرمود چه قدر کم معرفت هستی بسر انجیل و علمای
ان پس اگر امر این طور باشد که تو گمان میکنی چرا اختلاف کرده اید در این انجیل بینست و جز این نیست اختلاف در این انجیل است
که امروز در دست شماست پس اگر انجیل بر عهد اول بود اختلاف در ان نمیکردید الخ پس کلام امام علیه السلام صریح است در اینکه
انجیل اول مفقود گردید و این اناجیل اربعه از جمله مخترعات و موضوعات میباشند و اختلاف معنوی هم در این اناجیل پیدا میشود
و اختلاف در این اناجیل موجود است و الا در انجیل اصلیه اختلاف نبود و در پیش دانستی که خود شان هم مقرند که انجیل
اصلی مفقود گردید و در کافی در باب ولادت امام موسی کاظم علیه السلام در تفسیر ایه مبارکه حٰمٓ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ
فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ الخ مرد نصرانی سؤال کرد از تفسیر این ایه در باطن حضرت فرمودند که حم محمد است صلی الله علیه و آله و سلم
و این در کتاب هود است و کتاب مبین امیر المؤمنین است و لیله مبارکه فاطمه زهرا علیها السلام و اما قوله فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ
حَكِيمٍ مقصود ائمه میباشند و بعد حضرت فرمود و این نزد شما در کتابهائیست که خدا فرستاده است ان لم یغیروا و یحرفوا
و تکفروا و قدیما ما فعلتم انتهی ملخصا پس نظر و تامل کنید در قول حضرت که صریحست در اینکه شما نصرا اینها کتابهای خود تانرا
از قدیم الایام تغییر و تحریف نموده اید و کافر گردیده اید و در معدن الاسرار در مجلس پانزدهم که مجلس ذکر است از ابو حمزه
ثمالی از ابی جعفر علیه السلام منقولست قال مکتوب فی التوریة التی لم تغیر ان موسی سئل ربه فقال یا رب اقریب انت منی فاناجیک
ام بعید فانادیک فاوحی الله الیه یا موسی انا جلیس من ذکرنی الحدیث پس نظر و تامل کنید در قول حضرت باقر علیه السلام که فرمودند

مکتوبست در توراتیکه تغییر نیافته است پس ازین قول معلوم میشود که این توریة تغییر یافته است و ازین قبیل اخبار
بسیار داریم که اگر بخواهیم همه را جمع کنیم یک کتاب بزرگی خواهد بود و از همه اینها معلوم میشود که این توریة و انجیل تحریف
کرده شده اند و این حق و صدق است هیچ شکی و شبهه در آن نیست و بطریق خاصه بخاری حدیثی از ابن عباس در کتاب الشهادات
باسناد حدیثی ذکر کرده است و در کتاب الاعتصام باسناد دیگر و در کتاب رد بر جهمیه باسناد سوم از دو کتاب اخیر عبارت
قسطلانی در نقل مینمائیم پس گوئیم در کتاب الاعتصام کیف تسئلون اهل الکتاب من الیهود و النصاری و الاستفهام انکاری عن
شیء من الشرایع و کتابکم القران الذی انزل علی رسول الله صلی الله علیه و سلم احدث اقرب نزولا الیکم من عند الله فالحدوث
بالنسبة الی المنزل علیهم و هو فی نفسه قدیم تقرؤنه محضا خالصا لم یشب بضم اوله و فتح المعجمة لم یخلط فلا یتطرق الیه تحریف
و لا تبدیل بخلاف التوریة و الانجیل و قد حدثکم سبحانه و تعالی ان اهل الکتاب من الیهود و غیرهم بدلوا کتاب الله التوریة و
غیروه و کتبوا بایدیهم الکتاب و قالوا هو من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا الا بالتخفیف لا ینهیکم ما جاءکم من العلم بالکتاب و
السنة عن مسئلتهم بفتح المیم و سکون السین و لابی ذر عن الکشمیهنی مسائلتهم بضم المیم و فتح السین بعدها الف لا والله ما
راینا منهم رجلا یسئلکم عن الذی انزل علیکم فانتم بطریق الاولی ان لا تسئلوهم انتهی حاصل مفادش بفارسی چنین میباشد چگونه
سؤال مینمائید شما مسلمین از اهل کتاب یعنی از یهود و نصاری از چیزی از شرایع و کتاب شما قرانست که خدا از برای پیغمبر خود فرستاده است
اقرب نزولا میباشد و شما آنرا میخوانید خالص یعنی بی تغییر و تحریف و تبدیل بخلاف توریة و انجیل که آنها تغییر و تبدیل کرده شده اند و
خدا شما را خبر داده است که اهل کتاب از یهود و غیر ایشان کتاب خدا یعنی توریة را تغییر و تبدیل نموده اند و بدست خود کتابرا مینویسند
و میگویند از جانب خداست از برای جلب منفعت قلیله و نبوته علیکم شما مسلمین دارید کتاب خدا و سنت رسول الله نهی نمیکند شما را
از سؤال کردن از ایشان ایشان از شما سؤال نمیکنند شما بطریق اولی باید سؤال نکنید و در کتاب رد بر جهمیه یا معشر المسلمین کیف
تسئلون اهل الکتاب عن شیء و کتابکم الذی انزل الله علی نبیکم صلی الله علیه و سلم احدث الاخبار بالله عز و جل لفظا او نزولا
او اخبارا من الله تعالی محضا لم یشب لم یخالطه غیره قد حدثکم الله عز و جل فی کتابه ان اهل الکتاب قد بدلوا من کتاب الله و غیروا
فکتبوا بایدیهم زاد ابوذر الکتب یشیر الی قوله تعالی یکتبون بایدیهم الی یکسبون قالوا هو من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا
عوضا یسیرا او لا بفتح الواو ینهیکم ما جاءکم من العلم عن مسئلتهم و اسناد المجیء الی العلم مجاز کاسناد النهی الیه فلا والله ما راینا
رجلا منهم یسئلکم عن الذی ارسل الیکم و للمستملی الیکم فلم تسئلون انتم منهم مع علمکم ان کتابهم محرف انتهی حاصل این قول هم همانست
که در قول سابق بیان شد که کتب اهل کتاب مغیر و مبدل و محرفست و اهل اسلام نباید با اهل کتاب رجوع نمایند و صاحب تخجیل
من حرف الانجیل در باب دوم از کتاب خود در حق این اناجیل اربعه مشهوره چنین گوید انها لیست هی الاناجیل الحقة المبعوث بها
الرسول المنزلة من عند الله تعالی انتهی کلامه بلفظه یعنی اینها اناجیل حقه و منزله از جانب خدا و مبعوث با آنها رسول خدا نمی
باشند بعد در باب مذکور گفته است و انجیل حق آنستکه مسیح بآن نطق کرده است انتهی بعد در باب نهم در بیان فضایح نصاری
چنین نوشته است و قد سلبهم بولس هذا من الدین بلطیف خداعه اذ رای عقولهم قابلة لکل ما یلقی الیها و قد طمس هذا الخبیث
رسوم التوریة انتهی کلامه بلفظه حاصل مفاد این کلام بفارسی چنین میباشد بولس دین نصاری را سلب و غارت نمود بلطایف الحیل
زیرا که دید عقول ایشان قابل هر چیزیستکه بسوی آنها القا میشود و این خبیث رسوم توریة را محو نمود پس بالصراحة این عالم این اناجیل را
انکار مینماید و بولس را هم خبیث میگوید مجملا تمامی علمای اهل اسلام از شیعه و سنی فتوای ایشان اینستکه کتب عهدین از توریة
و انجیل تغییر و تبدیل یافته اند و این توریة و انجیل همان توریة و انجیل نیستند که بموسی و عیسی علیهما السلام نازل شده اند بخصوص آن
علمائیکه رد بر کشیشها نوشته اند از شیعه و سنی مانند صاحب سیف الامة و مفتاح النبوة و غیرهما و همچنین علمای اهل سنة تصریح
کرده اند در این باب و کتب موجوده الان را انکار نموده اند و فخر الرازی در کتاب خود المسمی بالمطالب العالیه در فصل چهارم از

قسم ثانی از کتاب النبوّاة گفته است واما دعوة عیسی علیه السلام فکانه لم یظهر لها تاثیر الا فی القلیل وذلک لانا نقطع بانه ما دعی الی الدین الذی یقول به هؤلاء النصاری لان القول بالاب والابن والتثلیث افحش انواع الکفر وافحش اقسام الجهل ومثل هذا لا یلیق باجهل الناس فضلا عن الرسول المعظم المعصوم فعلمنا انه ما کانت دعوته البتة الی هذا الدین الخبیث وانما کانت دعوته الی التوحید والتنزیه ثم ان تلک الدعوة ما اظهرت البتة بل بقیت مطویة غیر مرویة فثبت انه لم یظهر لدعوته الی الحق اثر البتة انتهی کلامه بلفظه حاصل مقصود بفارسی چنین میباشد واما دعوة عیسی علیه السلام کانه اثری از برای ان ظاهر نشده است مگر در قلیلی زیرا که ما یقین داریم که دعوة مسیح باین دینی که نصرانیها گویند نبوده است زیرا که قول باب وابن وتثلیث افحش انواع کفر وافحش اقسام جهل است ومثل این امر بجاهل ترین مردم سزاوار نیست فضلا از رسول معظم معصوم پس دانستیم که دعوت مسیح بسوی این دین خبیث نبوده است البته ودعوت او نیز دعوت نبود مگر بسوی توحید وتنزیه وان دعوت هم ظاهر نشده است البته بلکه مطوی وغیر مروی مانده است پس ثابت گردید که اثری از برای دعوت مسیح بسوی حق ظاهر نشده است البته وقرطبی در کتاب خود المسمّی بکتاب الاعلام بما فی دین النصاری من الفساد والاوهام در باب سیّم چنین گوید بدرستیکه کتابیکه نصاری در دست دارند واو را مسمّی بانجیل مینمایند ان انجیلی نیست که خدا در لسان پیغمبر ما صلی الله علیه واله وسلم در حق ان فرموده وَاَنْزَلَ التَّوْرٰیةَ وَالْاِنْجِیلَ مِنْ قَبْلُ هُدًی لِلنَّاسِ انتهی پس از ان اقامهٔ دلیل نموده است بر این دعوی واثبات کرده است که حواریین انبیاء ومعصوم از غلط نبوده اند وانچه ادعا کرده اند نصاری از کرامات ایشان چیزی از ان منقول بتواتر نگردیده است بلکه اخبار احاد وغیر صحیح میباشد وهرگاه تسلیم نمائیم صحت نقل را باز دلالت بر صدق ونبوت ایشان ندارد در جمیع احوال زیرا که ایشان مدّعی نبوّت از برای خود نبودند بلکه ادّعای تبلیغ از جانب عیسی مینمودند پس از ان گفته است پس ظاهر شد از این بحث که انجیل مدّعی یعنی انجیلی که نصاری ادّعا مینمایند منقول بتواتر نیست ودلیلی هم بر عصمت قائلین ان قائم نشده است پس جایز است نسبت غلط وسهو بر قائلین ان پس علم از انجیل حاصل نمیشود ونه غلبه ظن پس التفات بان نمیشود ودر مقام احتجاج اعتماد بان نیست وهمین قدر در ردّ ان وبیان قبول تحریف وعدم وثوق بمضمون ان کافیست ولیکن مع ذلک بعضی از مواضعی که در انها غلط واقع گردیده است نقل مینمائیم انتهی بعد مواضع مذکوره را نقل نموده است پس از ان گفته است از این بحث صحیح حاصل شد که توریة وانجیل وثوق بمضمون انها حاصل نمیشود واستدلال بانها صحیح نیست زیرا که غیر متواتر وقابل تغییر بوده اند ودلالت نمودیم بر بعضی از انچه واقع شده است در انها وزمانیکه جایز شد مثل این امر از تغییر وتحریف در این دو کتاب وحال انکه مشهورترین کتب واعظم ومستند دیانت یهود ونصاری میباشند پس ظن تو در غیر این دو کتاب از سایر کتابهای ایشان چه خواهد بود که بانها استدلال مینمایند از کتابهائی که شهرة وانتسابا الی الله مثل این دو کتاب نیستند فعلیهذا سایر کتب اولی بعدم تواتر وقبول تحریف میباشند ترجمهٔ کلام قرطبی تمام شد ومقریزی که در قرن هشتم از قرون رسول الله صلی الله علیه واله وسلّم بوده است در مجلّد اوّل از تاریخ خود در ذکر تواریخ امتهائیکه پیش از تاریخ قبط بوده اند چنین گوید که یهود گمان میکنند که توریة ایشان بعیده از تخالیط است ومتابعان مسیح گمان مینمایند هفتاد توراتیکه در دست ایشانست تغییری وتحریفی وتبدیلی در انها واقع نگردیده است ویهود خلاف این را گویند وسامریه گویند که توریة ایشان حقّ است وما عدای ان باطل ودر اختلاف ایشان چیزی نیست که موجب زوال شک باشد ونظیر این اختلاف بعینه فیما بین نصاری نیز میباشد در انجیل زیرا که از برای انجیل در نزد نصاری چهار نسخه است مجموعه در مصحف واحد یکی انجیل متّی دوّم از برای مرقس سیّم از برای لوقا چهارم از برای یوحنا هر کدام از این چهار نفر انجیلی تالیف نموده اند برحسب دعوت در بلاد خود واین چهار انجیل مختلفند باختلاف کثیر حتّی در صفات مسیح وایام دعوت ان ووقت صلب بنابر زعم ایشان ودر نسب مسیح ایضا ومع هذا در نزد جمیع اصحاب مرقیون واصحاب ابن دیصان انجیلی است بعض ان مخالف این اناجیل است واز برای اصحاب مانی انجیلی است علیحده ومخالف اعتقاد نصاری است از اوّل تا باخر وگمان مینمایند که ان صحیح وما عدای ان باطل است واز برای ایشان ایضا انجیلیست المسمّی بانجیل السبعین نسبت ان بتلامس داده میشود ونصاری وغیر ایشان منکر ان هستند وزمانی که

امر از اختلاف فیما بین اهل کتاب همین باشد که دیدی و از برای قیاس و رأی هم مدخلی نباشد در تمیز حق از باطل ممتنع است
وقوف بر حقیقت از جانب ایشان و اعتماد بر اقوال ایشان نیست انتهی کلامه ملخصاً و صاحب کشف الظنون عن اسامی
الکتب والفنون در بیان انجیل چنین نوشته که انجیل کتابیست که خداوند عز وجل او را فرو فرستاده است به عیسی پسر مریم علیهما السلام
پس از آن رد کرده است بودن این اناجیل اربعه انجیل اصلی بعبارت طویل و بعد گفته است و انجیل عیسی علیه السلام و رد یک انجیل بود
تناقض و اختلاف در آن نبود پس ایشان دروغ گفتند بر الله سبحانه وتعالی و بر پیغمبر خدا عیسی علیه السلام انتهی و صاحب هدایة الحیاری
فی اجوبة الیهود والنصاری گفته است بدرستی که تورات که در دست یهود است در آن از زیاده و تحریف و نقصان چیزیست که
بر راسخین در علم مخفی و پوشیده نیست و ایشان میدانند قطعاً که این در توراتی که خدا بموسی فرستاده است نبود و نیز در انجیلی که
خدا بعیسی فرو فرستاد چگونه در انجیلیکه خدا بعیسی علیه السلام نازل فرمود قصه مصلوبیت آن بزرگوار میشود و حال آنکه چنین امری
واقع نشده است و اینکه فلان و فلان امر بعیسی رسید و اینکه بعد از سه روز از قبر برخواست و غیر ذلک از چیزها شبیه از کلام
مشایخ نصاری است انتهی و بعد گفته است غیر واحد از علمای اسلام ذکر کرده اند آنچه را که در این کتب است از تفاوت و
زیاده و نقصان و اگر خوف تطویل و قصد آنچه اهم است نبود قدر کثیری از اختلاف و تناقض را ذکر میکردیم انتهی بتلخیص ما
ومؤلف گوید هر کسی با دقت و تأمل همین باب اول را از کتاب بنحو مطالعه نماید از برای او ظاهر و آشکار میگردد صدق
اخبار ائمه اطهار و دعوی علمای اعلام از اهل اسلام کالشمس علی رابعة النهار حاجت بتطویل کلام نیست و در صورتیکه مدلل
ساختیم که کتب مقدسه در نزد یهود و نصاری سند صحیح ندارند و اصول آنها هم مفقود است و اغلاط و اختلافات کثیره نیز
در این کتب موجوده الآن میباشد پس خلاف ادعای متابعان مسیح را بجوابهای کافی و شافی بر ثبوت رسانیدیم لهذا این مطلب را
گذشته بی تأمل و توقف مرتکب مطالب باب دوم میتوانستیم شد لهذا چون بعضی از متابعان مسیح مانند صاحب میزان الحق
وغیره و غیره در بعضی اوقات یا از جهة نفهمیدن معنی توریة و انجیل یا از جهة عدم وقوف از کلمات قدمای مسیحیه و یا از راه
ویج بحثی یا از راه مغالطه بر عوام مسلمین که وقوف از کتابهای آنها ندارند و یا از جهة عدم دیانت و غلبه کفر و خباثت بعضی ادعاها
مینمایند لهذا مستحسن شمردم که تنبیه نمایم بر دو مغالطهٔ دیگر از مغالطه های آنها **مغالطهٔ اوّل** علمای پروتستنت مدعی
میشوند که سند یافت میشود از برای این اناجیل در قرن اوّل و دوّم زیرا که شهادت داده است بوجود این اناجیل کلیمنس اسقف
روم و اکناشیوس و غیرهما از علما که در قرن اول و دوم بوده اند **مغالطهٔ دوّم** آنکه مرقس انجیل خود را باعانت پطرس
نوشت و لوقا باعانت پولس و پطرس و پولس صاحب الهام بوده اند پس این دو انجیل باین اعتبار الهامی میباشند هر چند که مرقس
و لوقا از حواریین و صاحب الهام نبوده اند بلکه مرقس شاگرد پطرس و لوقا شاگرد پولس میباشند پس **در جواب از مغالطهٔ**
اوّل گوئیم که سند متنازع فیه در میان مسلمین و مسیحیین سند متصل است که آن عبارتست از آنکه شخص موثقی بیک
واسطه یا بوسائط چند از شخص موثق دیگر نقل و روایت کند که فلان کتاب از تصنیفات فلان حواری و یا فلان نبی و پیغمبر است
و این کتاب را تماماً از دهن فلانی شنیدم و یا بر او خواندم و یا اینکه اقرار نمود در نزد من که فلان کتاب از تصنیفات منست بشرط
اینکه واسطه و وسائط از موثقین و جامع شروط روایت باشند پس گوئیم که مثل این سند در نزد اهل کتاب یافت نمیشود
از آخر قرن دوم و یا ابتدای قرن سیم بمصنفین اناجیل و مرارا این سند را خواسته ایم و کتب اسناد ایشانرا مطالعه نموده و بمطلوب
نرسیده ایم الآن هم چنین سندی میخواهیم و هر کس مدعی است فعلیه البیان و در اغلب اوقات قسیسین اعتذار مینمایند که این سند
که از ان در نزد ما یافت نمیشود بجهة وقوع حوادث عظیمه در قرنهای اولی از قرنهای مسیحیه تا سیصد و سیزده سال هر وقت سندی
خواسته ایم خواه در اثنای مجادلات و خواه در اسلام عذر ایشان در فقدان سند این کتب همین است پس مکرر گوئیم که این قسم سند
در کلام کلیمنس نام اسقف روم و اکناشیوس نام و غیر ایشان از قدمای علمای مسیحیه یافت نمیشود تا آخر قرن دوم یعنی صد دوم

از میلاد مسیح و منکر ظن و تخمین نیستیم و نمیگوئیم که ایشان کتابهای خود را بمصنفین منتسب نمینمایند بظن و قراین ایضاً
بلکه گوئیم ظن و قراین سند نیست قال الله عز و جل اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ و قال ایضاً اِنْ يَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ وَاِنَّ الظَّنَّ
لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا در فصل دوم از همین باب کیفیت اسناد این کتب را بمصنفین دانستی و اشتهار این اناجیل را در اواخر
قرن ثانی و ابتدای قرن ثالث و ما بعد را انکار نمینمائیم ولی بشهرت ناقصه قابل تحریف و غیر مانع از آن بلکه اقرار مینمائیم بشهرت
ناقصه غیر مانعه از تحریف چنانچه در باب دوم خواهد آمد انشاء الله و حال احوال کلیمنس و اکاثیوس را از برای تو برادر عزیز بیان کنم تا
از برای تو ظاهر و روشن گردد که من بعد در مغالطه واقع نشوی پس گوئیم **بدانکه** منتسب مینمایند بکلیمنس نام اسقف روم یک مکتوب
که آن را از جانب کلیسای روم بکلیسای قرنتس نوشت و در سال تحریر کشیشها اختلاف دارند اف کینتربری گوید که این سال یعنی سال
تحریر فیما بین شصت و چهار و هفتاد بوده است و لیکلرک گوید که سال شصت و نهم بود از میلاد و دیوپن و تلی منت گوید که
کلیمنس اسقف نشد تا سنه ۹۱ نود و یک و تا سنه ۹۳ نود و سه و زمانیکه اسقف نبود تا اینوقت پس دو قول سابق چگونه صادق میباشند
و مختار مورخ ولیم میور اینکه سنه تحریر نود و پنج بوده است و مختار مفسر لاردنر سنه ۹۶ نود و ششم است و ما قطع نظر از این اختلاف
نموده و گوئیم که سال تحریر بنا بر زعم خودشان از نود و ششم بالاتر نبود و اتفاقاً بعضی فقرات اسقف مذکور موافق افتاده است با
بعضی فقرات انجیل از این اناجیل اربعه متغایره در بعضی مضامین پس حکما ادعا مینمایند که کلیمنس از این اناجیل نقل نموده پس معلوم
میشود که این اناجیل در آن زمان بوده اند پس گوئیم این ادعا باطل و غیر صحیح است بوجوهی **وجه اول** آنکه از توافق در بعضی
مضامین نقل لازم نمیاید و الا لازم میاید که ادعای کسانیکه علمای پروتستنت آنها را ملحد مینامند ادعای واقعی و صحیح باشد
زیرا که ایشان مدعی هستند که اخلاق حسنه که در انجیل است از کتابهای حکمای بت پرستان نقل شده است صاحب اکسیهومو گوید
که اخلاق فاضله که در انجیل یافت میشود و تابعان مسیح بآنها افتخار مینمایند لفظاً بلفظ از کتاب اخلاق کنفیوشس که ششصد سال
قبل از میلاد مسیح بوده است منقول گردیده است مثلاً در خلق (۲۴) از کتاب خود چنین گوید رفتار و معامله کنید با دیگری
چنانچه دوست میدارید که او با شما بکند و شما محتاج باین خلق میباشید فقط و این اصل جمیع اخلاق است و در خلق (۵۱) چنین گوید
مرگ دشمن خود را طالب مباش زیرا که این مطلب عبث و بیفائده است و حیات او در قدرت الله است و در خلق (۵۳) گوید احسان
کنید بکسیکه بشما ها احسان کرده است و بدی نکنید در حق کسیکه بشما ها بدی کرده است و در خلق (۵۶) ممکنست از برای ما اعراض
از دشمن بدون انتقام و خیالات طبع دوام ندارد انتهی کلامه و هکذا نصایح خوب در کتابهای حکمای هند و یونان و غیر ایشان از
بت پرستان یافت میشود **وجه دوم** آنکه کلیمنس هرگاه نقل از این اناجیل کرده بود لامحاله نقل او در اصل تمامی مضمون
مطابق بود لیکن مطابق نیست پس مخالفت در مضمون ادل دلیل و اقوی شاهد است بر عدم نقل او از این اناجیل بلی هرگاه نقل
او ثابت شود پس گوئیم از انجیل دیگر نقل نموده است که در زمان او غیر از این اناجیل اربعه موجود بودند چنانچه اکهارن اقرار نمود
در حق فقره که در بیان ملکوت آسمانی نقل نموده است و در پیش گذشت **وجه سیم** آنکه کلیمنس از تابعین بود و بر احوال و حالات
مسیح وقوف تمام داشت مانند وقوف مرقس و لوقا پس ظن غالب آنکه نقل او مانند نقل این دو نفر از روایاتیکه شنیده بود حفظ داشت
نه از این اناجیل بلی اگر در کلام او تصریح بنقل شده بود این ادعا در محل خود بوده لیکن تصریح بنقل در کلام او نیست پس این ادعا
از قبیل بیجا و بیفائده و تحکم صرف است و ما در اینموضع بر وفق عدد تثلیث سه عبارت از مکتوبات او نقل مینمائیم **عبارت**
اول که هر کس عیسی را دوست میدارد پس بر وصیت او عمل نماید انتهی مسترجونس مدعی است که کلیمنس این فقره را از آیه (۱۵)
از باب (۱۴) از انجیل یوحنا نقل نموده است انتهی و آیه مذکوره در انجیل یوحنا باین نحو مسطور گردیده است (۱۵) اگر شما مرا دوست
دارید احکام مرا نگاه دارید موافق فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ و موافق فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۴۲ اگر مرا دوست دارید وصایای مرا
نگاه دارید انتهی پس اینمدعی ادعای نقل نموده است بجهة مناسبتی که در مضمون عبارتین یافت میشود و لیکن فرق بین العبارتین

منظور نکرده است و این ادعا تحکم صرف است بوجوه سه گانه که مذکور شد بلکه غلط است زیرا که دانستی که تحریر کلیمنس از نود و شش تا الانم بود و بنا بر جمیع اقوال و بنا بر رأی خود مدعی یوحنا انجیل خود را در سنه ۹۸ نود و هشتم نوشته است پس چطور اینفقره بنا بر زعم مدعی از انجیل یوحنا نقل شده است لیکن محبت اثبات سند این بیچاره را بوهم باطل انداخته است و هورن مفسر در صفحه (۳۰۷) از مجلد چهارم از تفسیر خود المطبوع سنه ۱۸۲۳ گفت که یوحنا انجیل خود را در سنه ۹۷ نود و هفت تحریر نموده است بنا بر مختار کریزاستم واپی فانس و داکتر مل و فیبریشیس و لکلرک و لشیب تاملائن از متاخرین و در سنه ۹۸ نود و هشتم بنا بر مختار مستی جونیر انتهی کلامه علاوه بر این این امر بدیهی است که محبت صادق کسی است که عمل بوصیت محبوب نماید و اگر کسی عمل نمود او کاذب است در ادعای محبت و لاردنر مفسر انصاف کرده است و در صفحه (۴۰) از مجلد دوم از تفسیر خود المطبوع سنه ۱۸۲۶ گفته است بدرستی من چنین میفهمم که در این نقل شبهه است زیرا که کلیمنس بسبب وعظ حواریین و صحبت ایشان میدانست که اقرار بعشق مسیح واجب میکند بر مردم عمل را بوصایای او انتهی عبارت دوم در باب سیزدهم از مکتوب خود باین نحو تسطیر نموده است میکنیم چنانچه مکتوب است زیرا که روح القدس باین نحو گفت که انسان عاقل بر عقل خود افتخار نمیکند و الفاظ رب عیسی را بخاطر آورده شود که آنها را در حین تعلیم حلم و مجاهده چنین فرمود رحم کنید تا بر شما ها رحم کرده شود عفو کنید تا از شما ها عفو کرده شود چنانچه با دیگران میکنید با شما ها کرده میشود چنانچه عطا میکنید بشما ها عطا خواهد شد چنانچه جزا میدهید جزا گرفته میشود چنانچه ترحم میکنید بر شما ها ترحم کرده میشود و بکیلی که میدهید بهمان کیل پس میگیرید انتهی پس اهل تثلیث ادعا مینمایند که کلیمنس این عبارات را نقل نموده است از آیه (۳۶) و (۳۷) و (۳۸) از باب ششم از انجیل لوقا و از آیه (۱) و (۲) و (۱۲) از باب هفتم از انجیل متی و عبارت لوقا موافق فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ باین نحو تسطیر گردیده است (۳۶) پس رحیم شوید چنانکه پدر شما رحیم است (۳۷) و عیبجو منمائید که بر شما عیب نخواهند جست و تحکم بر کسی منمائید که بر شما تحکم نخواهد شد بیامرزید تا آمرزیده شوید (۳۸) بدهید تا داده شود شما را و پیمانه خوب طپانیده جنبانیده و لبریز شده را بدامن شما خواهند ریخت که پیموده خواهد شد برای شما به پیمانه که می پیمائید انتهی و عبارت متی باین نحو ترقیم یافته است (۱) حکم مکنید تا بر شما حکم نشود (۲) زیرا که بان طریقیکه حکم میکنید حکم بر شما خواهد شد و بهمان پیمانه که می پیمائید از برای شما پیموده خواهد شد (۱۲) پس هر چه خواهش دارید که مردم با شما بعمل آورند بهمان طریق با ایشان سلوک نمائید که همین است شریعت و رسائل رسل انتهی عبارت سیم در باب (۴۶) از مکتوب کلیمنس باین نحو ترقیم یافته است بخاطر بیاورید الفاظ رب مسیح را زیرا که او فرمود وای بر انسانیکه گناه از او صادر میشود که بهتر بود از برای او که از مادر زائیده نمیشد از اینکه اذیت نماید یکی از کسانیرا که من ایشان را اختیار نمودم و بهتر بود از برای او که سنگ آسیائی در گردن او انداخته شود و در قعر دریا غرق شود از اینکه اذیت کند یکی از اولاد صغار مرا انتهی کلامه پس ادعا مینمایند که کلیمنس این عبارت را نقل کرده است از آیه (۲۴) از باب (۲۶) و آیه (۶) از باب (۱۸) از انجیل متی و آیه (۴۲) از باب (۹) از انجیل مرقس و آیه (۲) از باب (۱۷) از انجیل لوقا و این آیات باین نحو مرقوم گردیده است آیه (۲۴) از باب (۲۶) از انجیل متی (۲۴) بدرستیکه فرزند انسان چنانچه بجهة وی مقرر شده است میرود لیکن وای بر آنکسیکه فرزند انسان بواسطه وی تسلیم کرده شود که بجهة وی اسهل بودی که زائیده نمیشدی آیه (۶) از باب (۱۸) از انجیل متی (۶) و هر کو یکی از این اطفال صغار که معتقد منند صدمه رساند او را بهتر است که سنگ آسیائی در گردن وی معلق باشد و در قعر دریا غرق کرده شود آیه (۴۲) از باب (۹) از انجیل مرقس (۴۲) هر کسیکه یکی از این حقیران که معتقد منند بلغزاند ویرا بهتر است که سنگ آسیائی در گردن او انداخته شود و در دریا افکنده گردد آیه (۲) از باب (۱۷) از انجیل لوقا (۲) و بهتر است او را که سنگ آسیائی بگردن او آویخته بدریایش اندازند از اینکه یکی از این اطفال را بلغزش در آرد انتهی و لاردنر در صفحه (۳۷) از مجلد ثانی از تفسیر خود المطبوع سنه ۱۸۲۷ بعد از نقل عبارت کلیمنس و نقل عبارات اناجیل چنین رقم نموده است الفاظ را از

اناجیل متعدده درمقابله نقل نمودم تا از برای هر شخص معرفت خوب حاصل شود لیکن رأی عام اینکه جزو اخیر این عبارت
یعنی عبارت کلیمنس نقل شده است از آیه (۲) از باب (۱۷) از انجیل لوقا انتهی مخفی نماند که دو عبارت مذکوره از مکتوب
کلیمنس از اعظم عباراتست در نزد کسانی که ادعای سند مینمایند از برای اناجیل ولذلک پیلی همین دو عبارت اکتفا کرده است
لیکن این ادعا غیر صحیح و باطل است زیرا که کلیمنس هرگاه از انجیلی از این اناجیل نقل نموده بود باسم منقول عنه تصریح مینمود
واگر تصریح هم نمینمود پس لااقل از اینکه عبارت را بعینه نقل میکرد و هرگاه عبارت را بعینه نقل نکرد لااقل منقول با منقول
عنه موافق بود باعتبار معنی تماما وحال آنکه یکی از امورات مذکوره یافت نمیشود نه تصریح باسم منقول عنه کرده است و نه
عبارت او با عبارات اناجیل موافقت دارد و نه تمامی مضمون عبارتین موافقت دارد پس چگونه مظنه نقل میشود و لوقا چه
ترجیحی دارد بر کلیمنس وحال آنکه هر دوی ایشان از تابعین میباشند و واقفند از حالات عیسی علیه السلام باستماع از حواریین و کسان
دیگر که مسیح را ملاقات کرده بودند و هرگاه اعتراف بنقل نمائیم خواهیم گفت که این دو عبارت را از اناجیل دیگر نقل نموده است
چنانچه در فقره صوت سمائی از انجیل دیگر که اسمش معلوم نیست نقل نموده است چنانچه از کلام الهامارن در پیش دانستی و
انصاف کرده است اسقف پیرس و اقرار کرده است بعدم نقل و گفته است کلیمنس از این اناجیل نقل نکرده است ولاردنر
در مجلد دوم از تفسیر خود در حق عبارتین مذکورتین باین نحو مرقوم نموده است بدرستیکه کسانیکه مصاحبت نمودند حواریین
و سایر مریدین رب ما را واقف بودند از مسائل و احوال رب ما چنانچه صاحبان انجیل واقف بودند زمانیکه تالیفات ایشان را
دیدیم مشکل واقع میشود در اکثر اوقات مادامیکه نقل صریح و ظاهر واشکار نباشد و مشکل مذکور در این موضع اینست که
کلیمنس در این دو موضع اما کلام مسیحی که مکتوب است نقل مینماید و تامل کرده میشود اهل قرنتس را الفاظ مسیح را که او و
ایشان از حواریین و سایر مریدین رب ما استماع نموده بودند پس مختار لیکلرک اول و اسقف پیرس ثانی است و من تسلیم مینمایم
که اناجیل ثلثه اول تالیف کردیده بودند پیش از این وقت پس هرگاه کلیمنس از اناجیل ثلثه نقل نماید ممکنست اگرچه مطابقه
تامه در لفظ و عبارات یافت نمیشود لیکن این امر که کلیمنس نقل نموده است تحقیقش سهل نمیباشد زیرا که کلیمنس شخص واقف
بود از این امور بوقوف جید قبل از تالیف این اناجیل و ممکنست بعد از تالیف ایضا که بیان او امورات مذکوره را که واقف بود از
آنها بوقوف تام بنا بر عادت بکند داشت قبل از تالیف اناجیل بدون رجوع باناجیل باشد الا اینکه یقین خوب بصدق اناجیل در این
دو صورت حاصل میشود زیرا که امر در صورت رجوع ظاهر است و اما در غیر آن یعنی در صورت عدم رجوع پس تصدیق اناجیل
ظاهر واشکار میگردد ایضا زیرا که الفاظ او موافقت دارد با الفاظ اناجیل و مشهور بود بحیثیتیکه او و اهل قرنتس عالم بودند بآنها
پس از برای ما جزم حاصل میشود باینکه ارباب اناجیل الفاظ مسیح را نوشته اند که تعلیم نمود رب ما آن الفاظ را وقت تعلیم دادن حلم
و ریاضت حقا و صدقا و این الفاظ لایقست که در کمال ادب حفظ شود اگرچه در اینجا مشکل هم باشد لیکن مع ذلک خیال میکنم که رای
اکثر افاضل موافق باشد با رای لیکلرک بلی موعظه میکند پولس در آیه (۳۵) از باب (۲۰) از کتاب اعمال باین نحو (۳۵) و بخواطر دارید
سخنان خداوند عیسی را که او گفت دادن از گرفتن فرخنده تر است و من جازم که عموم تسلیم دارند که پولس از مکتوبی نقل نکرد بلکه
الفاظ مسیح را نقل کرد که او و ایشان واقف بودند از آنها لیکن لازم نمیاید از این که بطریق بغیر رجوع فهمیده شود دائما باین نحو بلی ممکنست
استعمال این طریق در مکتوب غیر آن و ما می بینیم که پولی کارپ این طریق را استعمال مینماید و الغالب بلکه متیقن اینکه از اناجیل مکتوبه
نقل مینماید انتهی کلامه پس از کلام این مفسر ظاهر میشود که جزما ثابت نمیشود در نزد علمای ایشان که کلیمنس از این اناجیل نقل کرده
باشد بلکه کسانیکه مدعی نقلند ظنا ادعا مینمایند و جازم نیستند چگونه میتوانند جزم نمایند توافق در بعضی مضامین دلیل نقل
نمیشود و قول مفسر یقین جید بصدق اناجیل در هر دو صورت حاصل میشود مردود و باطل است بلکه این امر موجب شک کلی است
زیرا که در صورتیکه کلام مسیح همین باشد که کلیمنس نقل کرده است وحال آنکه می بینی که کلام ارباب اناجیل با کلام او تفاوتی دارد

اینقدر حاصل میشود که ارباب اناجیل کلام مسیح را در بعض موضع با زیاده و نقصان نقل کرده‌اند پس نقل ایشان در مواضع دیگر هم همین طور خواهد بود پس همان دلیلی که مفسر بر صدق اناجیل اقامه نموده است دلیل شک در تمامی اناجیل خواهد بود پس معلوم شد که ارباب اناجیل اقوال مسیح را درست نقل نمینمایند و با قطع نظر از این باز میتوانیم بگوئیم که از کلام کلیمنس همینقدر معلوم میشود که این فقرات در این اناجیل از کلام مسیح است و از کلام او لازم نمی‌آید که تمامی منقولات انجیل ایضا کلام او باشد زیرا که استشهاد بعضی اقوال مستلزم استشهاد سایر اقوال نمیشود و الّا لازم میآید که سایر اناجیل کاذبه در نزد تابعان مسیح نیز صادقه باشند باستشهادت کلیمنس زیرا که بعضی فقرات از مکتوبات با اناجیل کاذبه موافقت دارد یقینا و ایضا لازم میآید که کتابهای بت پرستان که ششصد سال قبل از مسیح بوده‌اند کلام مسیح باشد باستشهادت کلیمنس بجهت موافقت در مضمون و معلوم است که عاقل این حرف را نمیزند و قول مفسر که ما می‌بینیم که پولیکارپ این طریق را استعمال مینماید الخ مردود است زیرا که او نیز از تابعین حواریین است مثل کلیمنس پس حال پولیکارپ مانند حال کلیمنس میباشد پس نقل او از اناجیل مظنون بظن غالب هم نخواهد بود فضلا از یقین بلکه جایز است که حال او در استعمال این طریق مانند حال مقدس النصاری پولس باشد و چون حال کلیمنس را که اعظم شهود است دانستی حال حکایت کنم از برای تو حال شاهد دوم را یعنی احوال اگناثیوس را که او نیز از تابعین حواریین است و اسقف بود در شهر انطاکیه لاردنر مفسر در جلد ثانی از تفسیر خود نوشت که یوسیبیس و جروم هفت مکتوب از برای اگناثیوس ذکر کرده‌اند و غیر از اینها مکتوبات دیگر نیز منتسب باو میباشد و جمهور علما آنها را از مجعولات میدانند و ظاهر در نزد من نیز همین است و این هفت مکتوب دو نسخه دارند یکی بزرگ و دیگری کوچک و اعتقاد کل الا مستر وستن و دو و یا چهار نفر از تابعین او که نسخه بزرگ زیاد شده است در آن و نسخه کوچک تا حال است که منتسب باو بشود و من هر دو نسخه را با امعان مقابله کردم پس از برای من ظاهر و آشکار گردید که نسخه صغیره با الحاق و زیاد کبیره شده است نه اینکه کبیره بحذف و اسقاط صغیره گردیده است و منقولات قدما ایضا موافقت دارد با صغیره بمناسبت تامه ما التشبیه بکبیره پس این سؤال باقی ماند که مکتوبات مندرجه در نسخه صغیره آیا مکتوبات اگناثیوس است در نفس الامر یا نه پس در این سؤال نزاع بزرگی است و محققین عظام در این باب قلمهای خود را استعمال نموده‌اند و این سؤال در نزد من بملاحظه تحریر جانبین مشکل است و ثابت در نزد من همین قدر است که این مکتوبات همانست که یوسیبیس دیده و خوانده و در زمان ارجن موجود بود و بعضی فقرات از آن مناسبت ندارد با زمان اسقف انطاکیه فعلیهذا مناسب اینکه اعتقاد نمائیم که این فقرات الحاقی است نه اینکه تمامی مکتوبات را از برای این فقرات رد نمائیم سیما در صورت قلت نسخه که ما مبتلا با آن هستیم چنانکه یکی از فرقه آرین در نسخه کبیره زیاد کرده است پس همچنین ممکنست که یکی از فرقه آرین و یا از اهل دیانت و یا از هر دو تصرف در نسخه صغیره نیز نموده باشند و اگرچه در نزد من فساد عظیمی از آن تصرف حاصل نشده است انتهی و محشی بیلی در حاشیه نوشت که در زمان ماضی ترجمه شد مکتوب اگناثیوس در زبان سریانی ظاهر شد و آنها را بطبع رسانید کورتن و این ملفوظ جدید قریب بیقین است که مکتوبات صغیره که آنها را اصلاح کرده که الحاق در آن پیدا میشود انتهی پس از این منقولات چند امر ظاهر میشود **اوّل** آنکه غیر از هفت مکتوبات از مجعولات است در نزد جمهور مسیحیه پس این مکتوبات از درجه اعتبار ساقط و هابطند **دوّم** آنکه نسخه کبیره از برای مکتوبات سبعه در نزد تمامی مسیحیه غیر از مستر وستن و بعضی از تابعین آن مجعول و محرفست ایضا پس این نسخه نیز از درجه اعتبار ساقط و هابط است **سیّم** آنکه در نسخه صغیره نیز نزاع عظیمی میباشد که آیا این نسخه صغیره اصلیه است یا مجعول است و محققین عظام نزاع عظیمی دارند بعضی مجعول میدانند و برخی صحیح پس بنا بر رای منکرین این نسخه نیز از درجه اعتبار ساقط و هابط است و بنا بر رای مثبتین لابد است از اقرار بوقوع تحریف در آن و خواه محرف از فرقه آرین باشد و یا از اهل دیانت و یا از هر دو و معلوم وقوع تحریفست پس با این اعتبار این نسخه ایضا از درجه اعتبار ساقط و هابط است و ظن غالب بلکه یقین در نزد **مؤلف حقیر** اینکه این نسخه از مجعولاتست که یکی در قرن سیم این نسخه را ایجاد و اختراع نموده است مانند مکتوبات که

غیر از هفت مکتوب نیست و جای تعجب نیست زیرا که مثل این ایجاد و اختراع و افتراء و جعل در قرن اول از قرون مسیحیه جایز
بلکه از مستحبات دینیه بود لهذا بقدر هفتاد و پنج انجیل و رساله ایجاد و اختراع نمودند و نسبت آنها را بجناب عیسی و مریم و
حواریین علیهم السلام داده اند پس چه استبعاد هست در نسبت دادن هشت مکتوب جعلی با کناثیوس بلکه این مطلب قریب القیاس است
چنانچه مکتوبات دیگر را اختراع کرده و نسبت آنها را باو دادند و چنانکه تفسیری اختراع نموده و نسبت او را به تیشن دادند و آدم
کلارک مفسر در مقدمه تفسیر خود گوید تفسیر اصلی منسوب به تیشن منعدم و مفقود گردید و منسوب الآن به وی او مشکوک است
در نزد علماء و شک ایشان حق است انتهی کلامه و اگر فرض کنیم که اینها مکتوبات اکناثیوس است نیز فائده ندارد زیرا که الحاق در آن
ثابت و محقق گردیده است و در صورت تحقق الحاق اعتماد مرتفع میشود پس چنانچه بعضی فقرات الحاقیست در نزد ایشان فکذلک
جایز است بعضی فقراتیکه مدعی آنها را سند میداند نیز مجعول باشد و امثال این امور از عادت ایشان بوده نمیتوانیم هیچ استبعادی نمائیم
و یوسی بیس در باب (۲۲) از کتاب چهارم از تاریخ خود چنین گوید که دیونی سیش اسقف کورنتهیه گوید بدرستیکه من مکتوباتی نوشته ام
باستدعاء و خواهش اخوت و این خلفای شیطان آنها را مملو و پر از نجاست نمودند بعضی اقوال را تبدیل نمودند و برخی را داخل کردند
پس حزن مضاعف حاصل شد و لذلک تعجب نیست اگر کسی اراده الحاق نماید در کتب مقدسه رب ما زیرا که ایشان اراده الحاق
کردند در کتبی که در رتبه کتب رب ما نبود انتهی کلامه و آدم کلارک در مقدمه تفسیر خود گوید بدرستیکه کتابهای بزرگ از تصنیفات
اریجن مفقود گردید و بسیاری از تفاسیر او باقی است لیکن شرح تمثیلی و خیالی با کثرت در آنها پیدا میشود و این دلیل قویست بر وقوع
تحریف در آن تفاسیر بعد از زمان او انتهی و معلم میخائیل مشاقه از علمای پروتستنت در فصل دهم از قسم اول از کتاب عربیه خود المسمی
باجوبة الانجیلیین علی اباطیل التقلیدیین چنین تحریر نموده است و اما تحریف ایشان اقوال آباء قدما را لابد بودیم از تقدیم دلایل
آن تا اینکه خود را در موقف مخالفین نگاه نداشته باشیم یعنی فرقی باشد میان ما و مخالفین ما باینکه دعاوی ما مثل دعاوی ایشان
بلا دلیل و برهان نباشد پس گوئیم بدرستی افشین که منسوب به یوحنای فم الذهب است که در کنائس تلاوت میشود او را مطابق
نمی یابیم در نزد طایفه واحده با اینکه در نزد طایفه دیگر است زیرا که در نزد روم طلب کرده میشود در آن از پدر آسمانی که روح
القدس خود را بفرستد بر نان و شراب در حالت نقل این دو بگوشت و خون و اما در نزد کاتلکیین از ایشان پس گفته میشود
در آن که روح خود را ارسال نماید بر نان و شراب از برای اینکه منتقل و مستحیل شوند ولیکن در مدت ریاست اقامکسیموس
تغییر دادند در آن و گفتند منتقلان و مستحیلان فرار کردند از دعوای روم بر ایشان با اینکه استحاله تمام میشود با ایشان و
اما در نزد سریانی کاتلک پس گفته میشود ای پدر آسمانی روح القدس خود را بفرست بر این نان که سر جسد مسیح تو است و
در آن کلامی پیدا نمیشود که دلالت بر استحاله داشته باشد و بنا هست که قول اصلی فم الذهب همین باشد زیرا که در عصر او
تعلیم استحاله نبود و در کنائس مقرر شد و اما آقا یا بیطا مطران صیدا که منشأ انشقاق در کلیسای روم شد و کاتلکی شد پس
در خطاب خود بجمع رومیه در سنه ۱۷۲۲ گوید در این قضیه که موجود در نزد من کتب در طقس که مستند شدند یونانی و عربی
و سریانی و آنها را مقابله کردیم با نسخه مطبوعه رومیه که از برای رهبان باسلیین است و در آن کلامی نبود که دلالت بر استحاله
داشته باشد و اینست جز این نیست این قضیه را وضع کرده است در قداس روم نیکفوروس بطریک قسطنطنیه و اینموجب
خنده است زیرا کسیکه در آن تامل نماید انتهی بعد گفته است پس زمانیکه افشین مثل این قدیس نیز بود مشهور میان الآباء
شرقاً و غرباً و حال آنکه هر روز در جمیع کنائس تلاوت میشود در آن تلاعب نموده و تغییرش دادند موافق اغراض خود و خجالت
نکشیدند از ابقاء نسبت آن باین قدیس پس از کجا از برای ما وثوق میماند بذمه ایشان که ایشان اقوال سایر آباء را موافق
خواهش خود تحریف نموده اند با ابقاء عنوان باسم آباء و این مطلب را در چند سال قریب بچشم خود مشاهده نمودیم که شمشه غبریل
نبطی را تلکی بدانکه شمشه کسیکه مرتبه او در دین کمتر از قشه یعنی قسیس باشد تصحیح کرد ترجمه تفسیر انجیل یوحنا را

در جواب مغالطهٔ قسیس

کر از برای یوحنای فم الذهب بود از اصل یونانی با مشقت و مصارف و مخارج کثیره و علمای روم که خوب عارف بودند بلغت یونانی و عربی ترجمهٔ مذکوره را مقابله کردند در دمشق و شهادت دادند بصحت آن و نسخهٔ مذکوره از آن کرفتند پس اقامکسیموس اذن داد بطبع آن در دیر الشویر تا اینکه تفحص نمود بمعرفت پادری کسیوس سپانولی و خوری یوسف جمیع المارونی که این دو نفر جاهل بودند بلغت یونانی اصلا پس تصرف کردند در نسخهٔ مذکوره موافق میل خودشان در زیاده و نقصان بجهة تطبیق با مذهب پاپا و بعد از اتمام آن نسخه از حیثیت فساد شهادت خود را بتصحیح سجل نمودند پس اذن دادند بطبع آن و بعد از انتشار جزو اول از نسخهٔ مسطوره مقابله شد با اصل محفوظ در نزد روم پس تحریف ظاهر و آشکار کردید و فاعلین مفتضح شدند تا اینکه شمشه تمیز بل قهرا امر بحجه وقوع این فعل یعنی غصه مرک شد انتهی پس از آن دلیلی آورده است از قول مجمع ایشان یعنی مجمع کاثلک که کتب قدما که الان در کتابخانه پیدا میشود بجز اسماء مصنفین و مؤلفین هیچ از کلمات مصنفین در آنها پیدا نمیشود بلکه همه را تحریف کرده اند بعد گفته است شهادت خودشان بر خودشان کافی است که اقرار کردند که کتابهای ایشان محتوی بر کتب مذکوره است و بعد گفته است ما میدانیم انچه در این عصر نورانی واقع میشود که میترسند در این عصر از اطلاق دست بتحریف هر انچه در او رغبت مینمایند زیرا که میترسند که چشمهای حارسان و حافظان انجیل مراقب ایشانست و اما انچه واقع شده است در اعصار ظلمای یعنی از قرن پنجم تا هفتم در زمانیکه پاپاها و اسقفها عبارت بودند از دولت بربریه و اکثر ایشان قراءت و کتابت را نمیدانستند و مسیحیین مشار فرد در تنگی بودند از استیلای امتها بر ایشان و مشغول بودند بحفظ جان خود از هلاک پس حال آن عصر را نمیدانیم از روی تحقیق ولیکن هر وقت تواریخ آن ایام را مطالعه مینمائیم نمی بینیم در آن مکر چیزی را که موجب نوحه و کریه است بر حال کلیسای مسیح انتهی پس عاقل باید در این عبارات تامل نماید پس بعد از ملاحظه و دقت یا شک باقی میماند در صحت ادعای ما و مجمع نیقاوی بیست قانون داشت فقط پس تحریف کرده و چند قانون در آن زیاد نمودند و فرقهٔ کاثلک متمسک شدند بقانون سی و هفتم و چهل و چهارم از آن قوانین محرفه در اثبات ریاست پاپا در رسالهٔ دوم از کتاب سیزده رساله المطبوع ۱۸۴۹ در صفحهٔ (۶۸) و (۶۹) باین نحو مرقوم است بدرستیکه مجمع مذکور بیست قانون دارد فقط چنانچه شهادت میدهد ساوه دورتیوس و کتابهای جیلاسیوس و غیر اینها و ایضا مجمع اسکوفی ذکر مینمایند از برای مجمع نیقاوی مذکور بیست قانون لا غیر انتهی و کذلک کتب مذکوره ایجاد و اختراع نمودند و نسبت آنها را به پاپاها دادند مثل کالیوس و سیرسیوس و نکلیتوس و اسکندر و مرسلیوس در رسالهٔ دوم از کتاب مذکور در صفحهٔ (۸۰) باین نحو مسطور یافته است در خطاب بکاثلک بدرستی پاپا لاون و غالب علمای شما در کلیسای روم اعتراف مینمایند باینکه کتابهای این پاپاها مذکوره است و اصلی ندارد انتهی بدانکه این نمونه بود از اقوال خودشان در باب وقوع تحریف در مکتوبات قدمای مسیحیه و کتب مقدسه انشاء الله در باب دوم بتفصیل ذکر میشود در صورتیکه کتب قدمای ایشان باین نحو محرف و خرابند چگونه میشود استدلال کرد از آنها بصحت اسناد این اناجیل و بعد پس از تو که عاقلی انصاف میخواهم اگر با جان خود عداوت نداری راست بگو آیا میشود از کتابهای قدمای مسیحیه مانند کلیمنس و اکناتیوس و غیرهما از برای این اناجیل سندی اثبات کرد پر واضح است که چنین ادعا نمیشود کرد مگر از غایت جهل بکلمات علما و یا عدم انصاف و یا مغالطهٔ عوام

و در جواب مغالطهٔ ثانیه گوئیم که این مغالطهٔ محض است ارینیوس گوید که مرید پطرس مرقس بعد از موت پطرس و پولس نوشت چیزهائی را که پطرس با آنها وعظ مینمود انتهی پس از این قول معلوم میشود که پطرس انجیل مرقس را ندیده است و لاردنر در تفسیر خود گوید که من کمان مینمایم که مرقس انجیل خود را قبل از سنه ۶۳ و یا (۶۴) ننوشت زیرا که وجه معقولی متخیل نمیشود از برای قیام پطرس در روم قبل از این زمان و این تاریخ موافق است با کاتب قدیم ارینیوس که او گفت که مرقس انجیل خود را بعد از وفات پطرس و پولس نوشته است و قول باسنیج موافقست با قول ارینیوس که مرقس انجیل خود را در سنه ۶۴ بعد از وفات پطرس و پولس تحریر نموده است انتهی پس از کلام باسنیج و ارینیوس واضح و محقق کشت که مرقس

انجیل خود را بعد از ارتحال پطرس و پولس نوشته است پس ثابت گشت که پطرس این انجیل را ندیده است یقیناً و روایت دیدن
پطرس این انجیل را روایت ضعیفی است قابل اعتنا و اعتماد نمیباشد فلذلک صاحب مرشد الطالبین با وجود شدت تعصب در صفحه
(۱۷۰) از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۴۰ چنین گفته است گمان کردند که انجیل مارمرقس بتدبیر مار پطرس نوشته شده است انتهی پس
نظر کنید بقول او که گمان کردند پس باعلی صوت ندا میکند باینکه این قول زعم باطل و اصلی ندارد و همچنین پولس انجیل لوقا را ندیده است
بدو وجه **وجه اول** آنکه مختار در نزد علمای پروتستنت الان اینستکه لوقا انجیل خود را در سنه ۶۳ تحریر نموده است و تالیف
او این انجیل را در اخیا بوده است و این امر نیز محقق و معلوم است که پولس مقدس النصاری بعد سنه ۶۳ از اسیری خلاص شده است
و بعد از خلاصی از اسیری حال او بخبر صحیح معلوم نیست لیکن آنکه موافق ظن غالب مختار است بعد از خلاص از اسیری به سپانیا
و مغرب رفت نه بسوی کنایس شرقیه و اخیا از بلاد مشرقست نه مغرب پس باینهم مشخص است که لوقا بعد از فراغت از تالیف انجیل خود
او را بسوی ثیوفلس فرستاده است که انجیل را از برای خاطر او تالیف کرده بود چنانچه در اول انجیل خود تصریح باین مطلب مینماید
و صاحب مرشد الطالبین در فصل دوم از جزو ثانی در صفحه (۱۶۱) از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۴۰ در بیان حال لوقا چنین گوید انجیل خود را در
اخیا سنه ۶۳ نوشته است انتهی و از جائی ثابت نشده است بدلیل و برهان که ثیوفلس مقدس النصاری را ملاقات کرده باشد پس
بدرجه ثبوت نرسیده است رؤیت پولس این انجیل را و هورن در صفحه (۳۳۸) از مجلد چهارم از تفسیر خود المطبوع سنه ۱۸۲۲ چنین گوید
لوقا حال پولس را بعد از خلاص از اسیری ننوشته است و از خبر صحیح حال او و از سفر و غیر آن معلوم نمیشود از حین خلاص کردن سنه ۶۳ بود
تا وفات انتهی و لاردنر در صفحه (۵۰۲) از مجلد پنجم از تفسیر خود المطبوع سنه ۱۸۲۷ چنین نوشت الان میخواهیم بنویسیم حال حواریین از آن
وقت یعنی وقت خلاصی تا ارتحال لیکن اعانتی از بیان لوقا حاصل نمیشود و از کتب دیگر از عهد جدید اعانت در غایت قلت است فانه
کلام قدما ایضاً اعانت زائده حاصل نمیشود و اختلاف واقع گردیده است در اینکه پولس بعد از خلاصی کجا رفته است انتهی پس از کلام
این دو مفسر ثابت و محقق گردید که حال مقدس النصاری بعد از خلاصی از اسیری تا وفات از خبر صحیح معلوم نمیشود پس ظن بعضی از
متاخرین مسیحیه برفتن پولس بکنایس شرقیه بعد از خلاص از اسیری حجت و سند نمیباشد و در باب پانزدهم از رساله خود پولس باهل روم
چنین تحریر شده است (۲۳) لیکن چون الان مرا در این ممالک دیگر جائی نیست و سالهای بسیار بستکه مشتاق آمدن نزد شما
بودم (۲۴) هرگاه باسپانیا سفر کنم بنزد شما خواهم آمد زیرا امیدوار هستم که شما را در عبور ملاقات کنم و شما مرا بآن سوی مشایعت نمائید
بعد از آنکه از ملاقات شما اندک مستفیض شوم انتهی پس خود پولس در این عبارت تصریح مینماید که عزم سفر اسپانیا را داشت و بدلیل
قوی و خبر صحیح ثابت نشده است رفتن او باسپانیا قبل از خلاصی از اسیری پس اغلب اینکه بعد از اطلاق رفته باشد زیرا که وجه وجیه
از برای فسخ این عزیمت معلوم نشده است و در آیه (۲۵) از باب (۲۰) از کتاب اعمال رسولان چنین تحریر یافته است و الحال این میدانم که
جمیع شما که در میان شما ها گشتم و بملکوت خدا موعظه کرده دیگر روی مرا نخواهید دید انتهی پس این قول صریح است در اینکه پولس عازم
نبود که بکنایس شرقیه برود و کلیمنس اسقف روم در رساله خود گوید که پولس باقصای بلاد مغرب واصل شد در حالت تعلیم صدق جمیع
عالم را و بعد از شهادت بموضع مقدس رفت انتهی پس این قول دلیل است بر اینکه بمغرب رفت نه بسوی کنایس مشرقیه **وجه دوم**
آنکه لاردنر اولاً قول ارینیوس را باین نحو نقل کرده است که لوقا مقتدی پولس در کتاب خود یک بشارت را نوشته است که پولس
بآن موعظه کرد بعد ثانیاً گفته است از ربط کلام معلوم میشود این امر یعنی تحریر لوقا انجیل خود را بعد از تحریر مرقس انجیل خود واقع
گردیده است بعد از موت پولس و پطرس یعنی لوقا انجیل خود را بعد از انجیل مرقس و وفات پطرس نوشته است انتهی پس بنا بر این قول
پولس انجیل لوقا را ندیده است و هرگاه فرض شود که پولس انجیل لوقا را دیده باشد باز ایضاً انجیل لوقا در نزد مسلمین محل اعتماد
و اعتنا نخواهد بود زیرا که خود پولس در نزد اهل اسلام الهامی نمیباشد پس قول غیر شخص الهامی برؤیت پولس در حکم الهام
نخواهد بود زیرا که خود پولس در نزد اهل اسلام از اهل ندویر و اصحاب تابوتست والحمد لله علی التوفیق وصلی الله علی محمد و آله

کما یستحق و یلیق که باب اول موافق دلخواه با تمام و انجام رسید اکنون بی تأمل و توقف شروع در باب دوم نموده و گویم

باب دوم در اثبات وقوع تحریف در کتب عهدین

بدانکه تحریف بر دو قسم است لفظی و معنوی و نزاعی نیست در نزد مسلمین و مسیحیین در قسم ثانی زیرا که ایشان کلا و طرا قبول دارند صدور تحریف معنوی را در عهد عتیق از جماعت یهود در تفسیر آیاتیکه مشعر بعیسی است در زعم مسیحیین و همچنین در تفسیر احکامیکه ابدیه است در نزد یهود و اینکه علمای پروتستنت اعتراف مینمایند بصدور تحریف معنوی از معتقدین پاپا در کتب عهد عتیق و جدید چنانچه معتقدین پاپا این نسبت را بعلمای پروتستنت میدهند یعنی نسبت تحریف معنوی "پس اینقسم تحریف محتاج به اثبات نمیباشد و اما **قسم اول** یعنی تحریف لفظی پس وقوع این قسم تحریف را علمای پروتستنت بحسب ظاهر انکار بلیغ مینمایند از برای مغالطه جهال مسلمین و در رسائل خود بعضی ادله مذکوره ضعیفه ذکر مینمایند تا ناظر را بشک بیندازند پس تحریف لفظی محتاج باثبات است لهذا ما در اینمقام در صدد اثبات این قسم تحریف برآمده و گوییم بالله التوفیق و علیه التکلان فی هذا الباب بل فی جمیع الاحوال و هو الحافظ من السهو و النسیان پس این باب را مقصد مینمائیم بسه ایراد آیات قرانیه که دلالت دارند بوقوع تحریف در کتب سماویه **اول** آیه (٤٢) از سوره مبارکه البقره قال الله عز و جل مخاطبا لبنی اسرائیل **ولا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق و انتم تعلمون** معنی بنا دعی چنین میباشد ای بنی اسرائیل و امیخته مسازید سخن درست و راست را که آن تحریف توریة و انجیل است بسخن ناحق که اختراع میکنید بدست خود در توریة مینویسید تا مشتبه بیکدیگر شده میان حق و باطل فرق نتوان کرد و میپوشانید حق را و حال آنکه شما میدانید **دوم** آیه (٧٥) ایضا از سوره مرقومه **افتطمعون ان یؤمنوا لکم و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه و هم یعلمون** یعنی ایا طمع میدارید اینکه تصدیق کنند یهودان مر شما را در آنچه میگویید از دعوت ایشان بدین اسلام و حال آنکه بودند گروهی از ایشان در زمان ماضی میشنیدند سخن خدا را پس میگردانیدند آن سخن را پس از آنکه دانسته بودند و دریافته بودند حقیقت آن را و ایشان میدانستند که افترا میکنند **سیم** در سوره مبارکه آل عمران **یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق بالباطل و تکتمون الحق و انتم تعلمون** یعنی ای گروه یهود و نصاری چرا مخلوط میسازید راستی را با کجی و ناراستی که تحریف توریة است و اظهار باطل در صورت حق و چرا میپوشانید سخن راست را و حال آنکه شما میدانید **حال** مستمع باش که حقیقة این سه آیه مبارکه را از برای تو بیان کنم پس گوییم که تحریف لفظی بجمیع اقسامش یعنی تبدیل لفظی بلفظ دیگر و زیاده و نقصان ثابت و محقق است در کتب عهد عتیق و جدید پس اقسام ثلثه را بر سبیل ترتیب در سه مبحث از برای تو ذکر و بیان میشود **مبحث اول** در اثبات تحریف لفظی بر تبدیل لفظ بلفظ دیگر بدان ارشدک الله تعالی که نسخهای مشهوره از برای عهد عتیق در نزد اهل کتاب سه نسخه است **اول** نسخه عبرانیه و آن معتبر است در نزد جمهور یهود و علمای پروتستنت **دوم** نسخه یونانیه این نسخه معتبر بود در نزد جمیع مسیحیین تا قرن پانزدهم از قرون مسیحیه یعنی یکهزار و پانصد سال از میلاد و تا اینمدت اعتقاد مسیحیین این بود که نسخه عبرانیه محرف است و یونانیه صحیح است و حال سیصد و نود و چهار سال است که غلط صحیح و صحیح غلط شده است پس بنا بر رای متاخرین تمامی کشیشان و قسیسان تا یکهزار و پانصد سال در ضلالت و گمراهی بودند نتیجه عمل کردن ایشان بنسخه محرفه و این نسخه یونانیه تا امروز معتبر است در نزد کلیساهای یونان و همچنین کلیسای شرقی و این دو نسخه مشتمل است بهمه کتب عهد عتیق و **سیم** نسخه سامریه است و این معتبر است در نزد سامریین و این نسخه همان نسخه عبرانیه است لیکن مشتمل است بر هفت کتاب از کتابهای عهد عتیق فقط یعنی پنج کتاب که منسوب بموسی علیه السلام است و کتاب یوشع و کتاب قضاة زیرا که سامریین سایر کتب باقیه از عهد عتیق را قبول ندارند و نسخه سامریه زیادتی میکند بر عبرانیه در الفاظ و فقرات کثیره که الان آن الفاظ و فقرات در عبرانیه یافت نمیشوند و در سامریه یافت میشوند و بسیاری از محققین علمای پروتستنت مانند کنیکات و هیلز و هیوبی کینت و غیر ایشان نسخه سامریه را معتبر میدانند دون

مبحث اول در تبدیل لفظ بلفظ دیگر

العبرانیه واعتقاد مینمایند که جماعت یهود عبرانیه را تحریف نموده اند وجمهور علمای پروتستنت ایضاً مضطرب ومختار الله در بعضی از مواضع بنسخه سامریه وانرا مقدم میدارند بر عبرانیه چنانچه ان شاء الله تمامی این امور را خواهی دانست وچون اینرا دانستی پس گوئیم از برای اثبات این قسم تحریف شواهد بسیار نیست لیکن ما بعضی از انها را ذکر مینمائیم **شاهد اول**

آنکه زمان از خلقت آدم تا طوفان نوح علیهما السلم بروفق عبرانیه یکهزار وششصد وپنجاه وشش سالست وبروفق یونانیه دو هزار ودویست وشصت ودو سالست وبروفق سامریه یکهزار وسیصد وهفت سال است ودر تفسیر هنری واسکات جلد اول است ودر آن جدول در مقابل اسم هر شخصی غیر از نوح علیه السلم سال عمر آن شخص را نوشته است که در آن سال از برای آن شخص اولادی متولد شده است یعنی چند سال از عمر او گذشته بود که اولاد از برای او متولد شد ودر مقابل اسم نوح علیه السلم سال عمر او را تا طوفان نوشته است یعنی نوح علیه السلم چند ساله بود که طوفان واقع شد وصورت جدول مذکور اینست ۱۶۵۶ ۱۳۰۷ ۲۲۶۲.

الاسماء	نسخه عبرانیه	سامریه	یونانیه
آدم علیه السلم	۱۳۰	۱۳۰	۲۳۰
شیث علیه السلم	۱۰۵	۱۰۵	۲۰۵
انوش	۹۰	۹۰	۱۹۰
قینان	۷۰	۷۰	۱۷۰
مهلائیل	۶۵	۶۵	۱۶۵
یارد	۱۶۲	۶۲	۱۶۲
حنوک یعنی اخنوخ	۶۵	۶۵	۱۶۵
متوشلح	۱۸۷	۶۷	۱۸۷
لمک	۱۸۲	۵۳	۱۸۸
نوح علیه السلم	۶۰۰	۶۰۰	۶۰۰

پس فیما بین نسخ مذکوره در بیان مدت مسطوره فرق کثیر واختلاف فاحش است وتطبیق امکان ندارد وچون نوح علیه السلم در زمان طوفان ششصد سال داشت بنا بر تعیین نسخ ثلثه وآدم علیه السلم نیز نهصد وسی سال زندگانی فرمود بنا بر تصریح آیه (۵) از باب پنجم از سفر تکوین پس لازم میاید بروفق نسخه سامریه که نوح علیه السلم هنگام وفات آدم علیه السلم دویست وبیست وسه سال داشته باشد واین باطل است باتفاق مورخین ومکذب این قولست نسخه عبرانیه ویونانیه زیرا که ولادت نوح علیه السلم بروفق اول بعد از وفات آدم علیه السلم است بیکصد وبیست وشش سال وبروفق ثانیه یعنی یونانیه هفتصد وسی ودو سال بعد از ارتحال آدم علیه السلم است وبجهة این اختلاف فاحش یوسیفس یهودی مورخ مشهور معتبر در نزد مسیحیین بر هیچکدام از نسخ ثلثه مذکوره اعتماد نکرده است ومختار او مدت مذکوره دو هزار ودویست وپنجاه وشش سال میباشد **شاهد دوم** آنکه زمان از طوفان تا ولادت ابرهیم علیه السلم بروفق عبرانیه دویست ونود ودو سالست وبروفق یونانیه هزار وهفتاد ودو سالست وبروفق سامریه نهصد وچهل ودو سالست ودر تفسیر هنری واسکات ایضاً جدولیست مثل جدول مذکور لیکن در این جدول در محاذات اسم شخصی غیر از سام سال عمر او را نوشته است که اولادی از برای او متولد شد در آن سال ولیکن در مقابل اسم سام زمان تولد اولاد از برای او بعد از طوفان نوشته است یعنی چه قدر از طوفان گذشته بود که اولاد از برای او متولد شد وصورت جدول مذکور اینست . . . .

الاسماء	عبرانیه	سامریه	یونانیه
سام	۲	۲	۲
ارفخشد	۳۵	۱۳۵	۱۳۵
قینان	ندارد	ندارد	۱۳۰
شلح	۳۰	۱۳۰	۱۳۰
عیبر	۳۴	۱۳۴	۱۳۴
فالغ	۳۰	۱۳۰	۱۳۰
رعود	۳۲	۱۳۲	۱۳۲
سروغ	۳۰	۱۳۰	۱۳۰
ناحور	۲۹	۷۹	۷۹
ترخ	۷۰	۷۰	۷۰
	(۲۹۲)	(۹۴۲)	(۱۰۷۲)

ودر اینجا نیز ما بین نسخ ثلثه اختلاف فاحش میباشد وتطبیق ممکن نیست وچون ولادت ابرهیم علیه السلم دویست ونود ودو سال بعد از طوفان بوده موافق نسخه عبرانیه ونوح علیه السلم سیصد وپنجاه سال بعد از طوفان عمر نمود بنا بر تصریح آیه (۸) و(۲۰) از باب نهم از سفر تکوین پس لازم میاید که ابرهیم علیه السلم هنگام وفات نوح علیه السلم پنجاه وهشت سال داشته باشد واین باطل است باتفاق مورخین وهم مکذب این قولست نسخه یونانیه وسامریه زیرا که ولادت ابرهیم علیه السلم هفتصد وبیست ودو سال بعد از وفات نوح علیه السلم است بنا بر وفق نسخه

اول و یا پانصد و نود و دو سال بنا بر وفق نسخهٔ ثانیه و در نسخهٔ یونانیه یك بطن زیاد شده است فیما بین ارفحشد و شلح قینان
قینان نست و این بطن در عبرانیه و سامریه یافت نمیشود و لوقا صاحب انجیل سیم بر نسخهٔ یونانیه اعتماد کرده است و قینان را
در بیان نسب مسیح علیه السلام زیاد کرده است و از برای همین اختلاف فاحش مذکور مسیحیین در بیان تعیین مدت مزبوره اختلاف
دارند و مورخین نسخ ثلثه را در این امر قابل اعتماد ندانسته اند و گفته اند که زمان مذکور سیصد و پنجاه و دو سال است و همچنین
یوسیفس یهودی مورخ مشهور اعتماد بنسخ ثلثه نکرده است و گفته است که زمان نهصد و نود و سه سال است یعنی از
طوفان تا ولادت ابرهیم چنانچه در تفسیر هنری و اسکات منقول کردیده است و اکستائن که از اعلم العلمای مسیحیه است
در قرن چهارم از قرون مسیحیه و همچنین قدمای دیگر گفته اند که صحیح نسخهٔ یونانیه است و مختار مفسر هارسیلی در تفسیر
خود در ذیل تفسیر آیه (۱۱) از باب یازدهم از سفر تکوین نیز همین است و هیلز گفته است صحیح نسخهٔ سامریه است و همچنین مفهوم
میشود که محقق مشهور ایشان هورن همین قول را پسند کرده است و در مجلد اول از تفسیر هنری و اسکات مرقوم است که
اکستائن میگفت که جماعت یهود نسخهٔ عبرانیه را تحریف کرده اند در بیان زمان اکابر که قبل از طوفان و بعد از آن بوده اند
تا زمان موسی علیه السلام و این کار را از برای این کرده اند که ترجمهٔ یونانیه غیر معتبر باشد و از برای عناد با دین مسیح و معلوم میشود
که قدمای مسیحیه همین را میگفتند که او گفته است و میگفتند که جماعت یهود توریة را تحریف کرده اند در سال یکصد و سی
از سالهای مسیحیه یعنی یکصد و سی سال بعد از میلاد مسیح کلام تفسیر مذکور تمام شد و هورن در مجلد دوم از تفسیر خود
گفت که محقق هیلز بدلایل قویه صحت نسخهٔ سامریه را ثابت کرده است و تلخیص دلایل آن در اینموضع امکان ندارد پس هر کس
بخواهد بکتاب او رجوع نماید از صفحه (۸۰) تا آخر و کنیکات میگوید هر گاه ملاحظه کنیم ادب سامریین را بالنسبه بتوریة و
ملاحظه کنیم عادات ایشان را و ملاحظه کنیم سکوت مسیح را در هنگام مکالمه مشهوره که واقع گردید فیما بین مسیح و آن زن سامریه
و قصهٔ آن زن در باب چهارم از انجیل یوحنا منقول است و در این قصه باین نحو مرقوم گشته است (۱۹) زن بد و گفت ای آقا می
بینم که تو نبی هستی (۲۰) پدران ما در این کوه پرستش میکردند یعنی جرزیم و شما یعنی جماعت یهود میگوئید که در اورشلیم جائی است
در آن باید عبادت نمود و چون این زن دانست که عیسی علیه السلام پیغمبر است سؤال کرد از این امر که از اعظم امور متنازع فیه است
فیما بین یهود و سامریین و هر کدام از این دو فرقه نسبت تحریف را بدیگری میدهند تا حق از برای او واضح شود پس اگر سامریون
توریة را تحریف کرده بودند در اینموضع بر ذمهٔ عیسی بود که این امر را بیان کند از برای آن ضعیفه لیکن بیان نکرد بلکه ساکت
شد پس سکوت مسیح علیه السلام دلیل است که حق با سامریین است و هر گاه ملاحظه نمائیم امور دیگر را همه مقتضی اینند که
جماعت یهود توریة را عمداً و قصداً تحریف کردند و آنچه را که محققین کتب عهد عتیق و جدید گفته اند که سامریین عمداً تحریف کرده اند
اصلی و صحتی ندارد یعنی تحریف از جانب یهود است کلام هورن تمام شد پس ملاحظه کن ای عاقل که چگونه اقرار و اعتراف بتحریف
نموده اند چکنند مفری ندارند غیر از اقرار **شاهد سیم** آنکه آیه (۴) از باب (۲۷) از توریة مثنی در نسخهٔ عبرانیه باین
نحو تحریر کردیده است (۴) و مقرر است که بعد از عبور نمودن شما از اردن این سنگها که امروز شما را امر میفرمایم در کوه عیبال
برپا کرده آنها را بگچ اندود نمائید و در نسخهٔ سامریه باین نحو مرقوم شده است این سنگها که امروز شما را امر میفرمایم در کوه جرزیم
برپا کرده آنها را بگچ اندود نمائید و عیبال و جرزیم دو کوه اند که مقابل همدیگر واقع گردیده اند چنانچه از آیه (۱۲) و (۱۳) از همین
باب معلوم میشود و از آیه (۲۹) از باب (۱۱) از همین کتاب ایضاً چنین معلوم میشود پس از نسخهٔ عبرانیه معلوم و مفهوم میگردد که
موسی علیه السلام امر فرمود به بنای هیکل یعنی مسجد در کوه عیبال و از نسخهٔ سامریه معلوم میشود که موسی علیه السلام امر فرمود که مسجد
در کوه جرزیم بنا شود و فیما بین جماعت یهود و سامریین سلفاً و خلفاً نزاع مشهور بیست و هر کدام از فرقتین مدعیست که فرقهٔ دیگر
توریة را در اینمقام تحریف کرده است و همچنین فیما بین علمای پروتستنت اختلاف عظیمی در اینموضع واقع گردیده است

ومفسّر مشهور ایشان آدم کلارک در صفحه (۸۱۷) از مجلد اول از تفسیر خود گوید که محقق کنیکات مدعی صحت سامریه است
ومحقق پاری ودر شبور مدعی صحت عبرانیه میباشند لیکن بسیاری از مردم میدانند که ادلّهٔ کنیکات جوابی ندارد وجزم مینمایند
که جماعت یهود بعداوت سامریین توریت را تحریف کرده اند واین امر مسلّمست عند الکل که کوه جرزیم دارای چشمه ها وحدائق
ونباتات کثیره میباشد وعیبال کوه خشکی است هیچکدام از این اشیاء را ندارد پس چون امر باین نهج است کوه اول مناسب استماع
برکت میباشد ودوم لعنت انتهی کلامه واز کلام این مفسّر معلوم میشود که مختار کنیکات وبسیاری از مردم آنستکه تحریف در
نسخهٔ عبرانیه واقع گردیده است واینکه ادلّهٔ کنیکات بسیار قویست جوابی ندارد **شاهد چهارم** در باب (۲۹) از
سفر تکوین باین نحو مرقوم شده است (۲) ونگریست یعقوب که اینک در صحرا چاهی است واینک سه گلّه گوسفند در آنجا
خوابیده که از آن چاه گلّه ها را آب میدادند وسنگ بزرگی بر دهنهٔ آن چاه بود (۸) ایشان گفتند نمیشود تا اینکه تمامی گلّه ها
جمع بشوند وسنگ را از دهنهٔ چاه بغلطانند آنگاه گوسفندان را آب میدهیم انتهی پس در آیه (۲) و(۸) لفظ گلّه های گوسفند
واقع گردیده است وصحیح لفظ شبانانست بدل این دو لفظ چنانچه در نسخهٔ سامریه ویونانیه است وهمچنین ترجمهٔ عربیه وآلتن
ومفسّرها رسلی در صفحه (۷۴) از مجلد اول از تفسیر خود در ذیل آیهٔ (۲) گفته است لعلّ لفظ سه شبان در اینجا بوده است نظر
کنید بر کنیکات بعد در ذیل آیهٔ هشتم گفته است اگر در اینجا لفظ تا اینکه شبانها جمع شوند بوده بهتر بود نظر کنید بنسخهٔ سامریه
ویونانیه وکنیکات وترجمهٔ عربیه هیوبیکینت وآدم کلارک در مجلد اول از تفسیر خود گوید هیوبیکینت اصرار بلیغ دارد بر
صحت سامریه انتهی وقول هورن در مجلد اول از تفسیر خود موافق است با قول کنیکات وهیوبیکینت گفته است که از غلط کاتب
لفظ گلّه های گوسفند بدل لفظ شبانها واقع گردیده است **شاهد پنجم** در آیه (۱۳) از باب بیست وچهارم از سفر
شموئیل ثانی لفظ هفت سال واقع گردیده است ودر آیه (۱۲) از باب بیست ویکم از کتاب اول از اخبار الایام لفظ سه سال نوشته
شده است یکی از این دو غلط است یقیناً وآدم کلارک در ذیل عبارت شموئیل نوشته که در کتاب اخبار الایام سه سال واقع شده است
نه هفت سال وهمچنین در یونانیه در اینجا سه سال واقع گردیده است چنانچه در اخبار الایام واقع شده است واین عبارت صادقه است
بلاشک انتهی کلامه **شاهد ششم** در آیه (۳۵) از باب نهم از کتاب اول از اخبار الایام در نسخهٔ عبرانیه باین نحو تحریر
گردیده است (۳۵) واسم خواهرش معکاه بود انتهی وصحیح آنکه لفظ زنست بدل خواهر وآدم کلارک گفته که در نسخهٔ عبرانیه لفظ
خواهر واقع گردیده است ودر یونانیه ولاطینیه وسریانیه لفظ زن است وتمامی مترجمین این ترجمه را متابعت نموده اند انتهی
ودر این موضع جمهور پروتستنت نسخهٔ عبرانیه را ترک نموده اند وترجمه های مذکوره را متابعت نموده اند پس تحریف در عبرانیه
در نزد ایشان متعیّن است **شاهد هفتم** در آیه (۲) از باب بیست ودوم از کتاب دوم از اخبار الایام در نسخهٔ عبرانیه
باین نحو واقع گردیده است (۲) واخزیاه هنگام آغاز سلطنت نمودن چهل ودو ساله بود انتهی وبی شبهه این غلط است یقیناً زیرا
که پدرش یهورام در هنگام وفات چهل ساله بود واو هم بلا فاصله بعد از فوت پدر بر سریر سلطنت جلوس نمود پس اگر این قول صحیح
باشد لازم میاید که پسر از پدر دو سال بزرگتر باشد ودر آیه (۲۶) از باب هشتم از کتاب دوم ملوک باین نحو مرقوم شده است
(۲۶) هنگام آغاز سلطنتش اخزیاه بیست ودو ساله بود انتهی وآدم کلارک در مجلد دوم از تفسیر خود در ذیل عبارت اخبار
الایام گفته که در ترجمهٔ سریانیه وعربیه بیست ودو سال واقع گردیده است ودر بعضی نسخه های یونانیه بیست سال وغالب
آنکه در عبرانیه در اصل عبارت همانطورها بوده است لیکن عبرانیین عدد را بحروف مینوشته اند پس میم در موضع کاف
واقع گردیده است از غلط کاتب بعد گفته است عبارت سفر ملوک ثانی صحیح است وتطبیق فیما بین عبارتین امکان ندارد چگونه
صحیح میشود عبارتی که از او ظاهر میشود که پسر از پدر بزرگتر است بدو سال انتهی کلامه ودر مجلد اول از تفسیر هورن وهمچنین
در تفسیر هنری واسکات نیز اقرار نموده اند وگفته اند از غلط کاتبست **شاهد هشتم** در آیه (۱۹) از باب (۲۸)

از سفر دوم از اخبار ایام در نسخهٔ عبرانیه باین نحو تحریر گردیده است (١٩) زیرا خداوند یهوداه را بسبب آحاز پادشاه اسرائیل ذلیل گردانید الخ و لفظ اسرائیل غلط است یقیناً زیرا که آحاز پادشاه یهودا بود نه پادشاه اسرائیل و در نسخهٔ یونانیه و لاطینیه لفظ یهودا واقع گردیده است پس عبرانیه محرفست **شاهد نهم** در آیهٔ (٤) از زبور (٤٠) باین نحو تحریر گردیده است (٤) گوشهای مرا سوراخ کردی و پولس این جمله را نقل کرده است در رسالهٔ خود بعبرانیان در آیهٔ (٥) از باب دهم و باین نحو نوشته است (٥) لیکن جسدی برای من آراستی پس احد عبارتین غلط و محرفست یقیناً و علمای مسیحیه دراین باب متحیرند پس جامعین تفسیر هنری و اسکات گفته‌اند این از غلط کاتب واقع گردیده است و یک کدام از دو مطلب صحیح است پس جامعین تفسیر مذکور مقر و معترف بوقوع تحریفند لیکن متحیر در نسبت اند و نتوانسته‌اند معین کنند کدام یک محرفست و آدم کلارک در مجلد سیم از تفسیر خود در ذیل عبارت زبور گفت متن عبرانی متداول محرفست انتهی پس این مفسر نسبت تحریف را بعبارت زبور داده است و در تفسیر دوالی و رچرد مینت عجب آنکه در ترجمهٔ یونانیه و در آیهٔ (٥) از باب دهم از کتاب مذکور بعبرانیان بدل فقرهٔ که در زبور است این فقره واقع گردیده است لیکن جسدی برایم آراستی انتهی پس این دو مفسر نسبت تحریف را بعبارت انجیل داده‌اند **شاهد دهم** در آیهٔ (٢٨) از زبور (١٠٥) در عبارت عبرانیه باین نحو واقع گردیده است (٢٨) و بکلام او مخالفت نکردند و در یونانیه بکلام او مخالفت کردند انتهی پس در اول نفی و در ثانی اثباتست و احد عبارتین غلط است یقیناً و علمای مسیحیه دراینجا نیز متحیرند و در تفسیر هنری و اسکات باین نحو واقع گردیده است بتحقیق مباحثه بطول انجامیده است بجهة فرقی که فیما بین عبارتین واقع گردیده است و ظاهر آنکه منشأ این اختلاف یا زیادتی یک حرفست و یا ترک آن انتهی پس جامعین این تفسیر معترف بوقوع تحریفند لیکن عجز ایشان در تعیین تحریفست که آیا در عبرانیه یک حرف زیاد شده است یا از یونانیه کم **شاهد یازدهم** در آیهٔ (٩) از باب (٢٤) از کتاب شموئیل ثانی باین نحو عیان و بیان گشته است (٩) و یوآب تعداد سان دیدهٔ قوم را بملک تسلیم نمود و تعداد اسرائیل هشتصد هزار نفر جنگی شمشیر بند بود و مردمان یهودا پانصد هزار نفر بودند و در آیهٔ (٥) از باب (٢١) از کتاب اول تاریخ ایام باین نحو تحریر گردیده است (٥) و یوآب جمیع شمارهٔ قوم را بداود تسلیم نمود و شمارهٔ تمامی بنی اسرائیل هزار هزار و یکصد هزار مرد شمشیرکش بسوای شمارهٔ بنی یهودا که چهارصد و هفتاد هزار مرد شمشیرکش بود انتهی پس احد عبارتین دراینجا محرفست و آدم کلارک در مجلد دوم از تفسیر خود در ذیل عبارت شموئیل نوشت که صحت عبارتین امکان ندارد و تعیین صحیح مشکل است و اغلب آنکه در کتب تواریخ از عهد عتیق تحریفات کثیره واقع گردیده است و اجتهاد در تطبیق فیما بین عبارتین عبث است و بهتر آنکه در اول وهله تسلیم شود امری که قدرت بر انکار او نیست و مصنفین عهد عتیق اگرچه صاحبان الهام بوده اند ولیکن ناقلین چنین نبوده اند انتهی کلامه پس این مفسر مقر و معترف بوقوع تحریفاتست لیکن عجز او در تعیین است و اعتراف کرد که تحریف در کتب تواریخ بکثرة واقع شده است و انصاف داد و گفت طریق سالم آنست که تحریف را تسلیم نمائیم از اول وهله **شاهد دوازدهم** مفسر هارسلی در صفحهٔ (١٩١) از مجلد اول از تفسیر خود در ذیل آیهٔ (٤) از کتاب قضاة نوشت شبهه نیست در اینکه این آیه محرفست **شاهد سیزدهم** در آیهٔ (٨) از باب (١٥) از سفر شموئیل ثانی لفظ آرم واقع گردیده است و بیشک و شبهه آن غلط است و صحیح لفظ ادوم است و آدم کلارک مفسر اولاً حکم کرده است باینکه غلطست یقیناً بعد گفته است غالب این که از غلط کاتب باشد **شاهد چهاردهم** در آیهٔ (٧) از کتاب مذکور و باب مسطور چنین واقع گردیده است (٧) و بعد از انقضای چهل سال واقع شد که ابشالوم بملک گفت تمنا آنکه بروم نذری که بخداوند کرده ام در حبرون بجا آورم انتهی و لفظ چهل سال غلطست یقیناً و صحیح لفظ چهار سالست و آدم کلارک در مجلد دوم از تفسیر خود نوشت شبهه نیست در اینکه این عبارت محرفست بعد گفته است اکثر علماء بر این رفته‌اند که لفظ چهل در موضع چهار واقع شده است از غلط کاتب انتهی کلامه **شاهد پانزدهم** آدم کلارک در مجلد دوم از تفسیر خود در ذیل

آية (٨) از باب (٢٣) از سفر شموئيل ثانى نوشت كه كنيكات گفت در اين آيه در متن عبرانى سه تحريف بزرگ واقع گرديده است انتهى
پس در اينموضع بسه تحريف بزرگ اقرار كرده است **شاهد شانزدهم** آية (٦) از باب هفتم از كتاب اول از تواريخ ايام
باين نحو مرقوم گشته است (٦) پسران بنيامين بالع وبكر وبديعئيل سه نفر بودند ودر باب هشتم از كتاب مذكور باين نحو مسطور گشته
(١) وبنيامين اول زادش بالع ودوم اشبيل وسيمى اخرخ (٢) وچهارمى نوحاه وپنجمى رافا را توليد نمود ودر آيه (٢١) از باب (٤٦)
از سفر تكوين باين نحو عيان وبيان گشته است نسخه فارسيه مطبوعه ١٨٥٦ (٢١) وپسران بنيامين بالع وبكر واشبيل وگيرا ونعمان
وايحى وروش ومفيم وحفيم وارد انتهى پس در اين عبارات سه اختلافست از دو جهة اول در اسماء دوم در عدد زيراكه از اول
مفهوم ومعلوم ميشود كه پسران بنيامين سه نفر بودند واز دوم معلوم ميشود كه پنج نفر بودند واز سيم مشخص ميگردد كه عدد ايشان
ده نفر بوده است وچون عبارت اول ودوم از كتاب واحد بود لهذا در كلام يك مصنف تناقض لازم ميايد وآن عزرا پيغمبر است عليه السلم
وبى شك وشبهه احد عبارتين در نزد اهل كتاب صادق وباقى كاذب خواهند بود وعلماى اهل كتاب از يهود ونصارى در اين باب
مبهوت ومتحير شده اند ونسبت خطا را بعزرا عليه السلم داده اند وآدم كلارك مفسر در ذيل عبارت اول گفت از جهة عدم تميز مصنف ابن الابن را
درجاى ابن نوشت وبالعكس وتطبيق در مثل اين اختلافات غير مفيد است وعلماى يهود گويند عزرا عليه السلم كه اين سفر را نوشت علم
نداشت باينكه بعضى از اينها پسر اند يا پسر پسر اند وگويند ايضا اوراق نسبى كه از انها نقل كرد عزرا عليه السلم اكثر انها ناقص بودند ولابداست
از براى ما كه امثال اينمعاملات را ترك نمائيم انتهى كلامه اى مطالعه كننده اين كتاب كه غافل هستى با دقت اينموضع را ملاحظه كن تو ببين
كه چگونه مضطر شده اند اهل كتاب كلا وطرا خواه متابعان موسى باشند وخواه متابعان عيسى وملجائى پيدا نكردند سواى اقرار به
اينكه مكتوبات عزرا عليه السلم غلط است فرق وتميز از براى او حاصل نشد فيما بين فرزندان وفرزندان فرزندان ومن حيث لا يشعر
انچه را بايد بنويسد نوشت ومفسر مسيحى چون از تطبيق مايوس شد اولا گفت وتطبيق در امثال اين اختلافات غير مفيد است وثانيا
گفت لابديم كه امثال اينمعاملات را ترك نمائيم **تنبيه** كه لابديم از تحرير اين بدان ايدك الله تعالى فى الدارين كه جمهور اهل كتاب
گويند كه سفر اول ودوم از تواريخ ايام از تصنيفات عزرا عليه السلم ميباشد كه باعانت حجى وزكريا عليهما السلم اين دو سفر را تصنيف نمود
فعليهذا اين دو سفر از تصنيفات سه پيغمبر ميباشد سه نفر پيغمبر اتفاق كردند اين دو سفر را نوشتند وچون اين را دانستى پس
بدان تمامى كتب تواريخ شهادت ميدهند باينكه حال كتب عهد عتيق قبل از حادثه بخت نصر ابتر واقطع ومخدوش ومعيوب بود و
بعد از حادثه بخت نصر از براى كتب عهد عتيق نماند مگر اسمى واگر عزرا عليه السلم اين كتب را در مرتبه ثانيه تدوين نميفرمود در زمان
او نشانه از كتب عهد عتيق نبود تا چه برسد بازمنه ديگر واين امر مسلم است در نزد اهل كتاب هيچ جهه منكرى ندارد وايضا در سفر دويم كه
منسوب بعزرا عليه السلم است وفرقه پروتستنت اگرچه اين سفر را سماوى والهامى نميدانند لكن مع ذلك لا اعتقاد رتبه او كمتر
از ساير كتب مورخين مسيحيه نميباشد در نزد ايشان چنين واقع گرديده است كه توريه سوخته شد وكسى آنرا نميدانست وگفته
شده است كه عزرا انچه در توريه است در مرتبه ثانيه جمع نمود باعانت روح القدس انتهى وكليمنس سكندريانوس گفت كه
كتب سماويه ضايع شد پس عزرا ملهم شد كه آنها را مرتبه ديگر بنويسد انتهى وترتوليان گفته است كه مشهور است كه عزرا مجموع
كتب را بعد از غارت بردن اهل بابل اورشليم نوشت انتهى وتهيوفلكت گفته است كه كتب مقدسه راسا منعدم شد وعزرا
عليه السلم آنها را ايجاد كرد مرتبه ديگر بالهام انتهى وجان ميل نركاتلك در صفحه (١١٥) از كتاب خود كه در بلده دربى ١٨٤٣ مطبوع
گرديده است چنين گفته است اهل علم اتفاق دارند بر اينكه نسخه اصليه توريه وهكذا نسخه ساير كتب عهد عتيق در دست لشكر
بخت نصر ضايع شد وچون منقولات صحيحه آنها يعنى توريه وساير كتب عهد عتيق بواسطه عزرا ظاهر شد ايضا ضايع شدند منقولات
در حادثه انتيوكس انتهى كلامه بقدر الحاجه وچون اين اقوال را دانستى پس بكلام مفسر مذكور برگشته وميگوئيم كه از براى غافل
از اين تقريرات هفت امر ظاهر ميشود **امر اول** اين توريه متداول الان كه مستعمل متابعان موسى وعيسى عليهما السلم است فان

توراتیکه بموسی علیه السلام الهام شد اوّلاً نیست وبعد از آنیکه منعدم شد وعزرا علیه السلام ثانیاً بالهام نوشت ایضاً نیست یعنی این توریة نه توریة موسی است ونه توراتیستکه عزرا علیه السلام تالیف نمود زیرا اگر همان توریة موسی ویا خود عزرا بود باین رجوع میکرد عزرا علیه السلام ومخالفت با توریة نمینمود ومنقولات ومطابق بود با منقولات توریة واعتماد باوراق ناقصه نمینمود که تمیز از برای او از اوراق حاصل نشود فیما بین غلط وصحیح واگر گویند این همان توریة عزرا است لیکن چون منقول بود از نسخه ناقصه که در حین تحریر بدست عزرا علیه السلام افتاد نتوانست فرق بگذارد فیما بین غلط وصحیح چنانچه در اینجا نتوانست فرق بگذارد در مابین اوراق ناقصه واین زاد در جای ابن الابن نوشت پس در جواب گوئیم بنا براین تقریر توریة محل اعتماد نخواهد بود اگر چه ناقل ان عزرا علیه السلام باشد در صورتیکه سه پیغمبر اعتماد باین توریة نکردند واوراق ناقصه را بر ان مقدم داشتند چگونه ما میتوانیم اعتماد نمائیم وچگونه انرا وسیلهٔ نجات از برای خود قرار بدهیم وحال آنکه خود مصنف از ان اعراض مینماید **امر دوّم** آنکه زمانیکه عزرا در این سفر غلط وخطا واقع گردید وحال آنکه دو پیغمبر دیگر معین او بودند در تالیف این دو سفر پس صدور غلط وخطا در کتب دیگر بطریق اولی از او جایز خواهد بود بجهة عدم اعانت دو پیغمبر دیگر فعلیهذا اگر کسی چیزی از این کتب را منکر شود هیچ عیبی نخواهد داشت بخصوص زمانیکه آنچیز مخالف براهین قطعیّه ومصادم بداهة باشد مثلاً انکار نماید آنچیزیرا که در باب نوزدهم از سفر تکوین واقع گردیده است که لوط علیه السلام با دختران خود زنا کرد نعوذ بالله وحامله شدند از زنا با پدر خود وپسر زائیدند که این دو ولد الزنا پدر موآبیّین و وعمّانیّین میباشند ونسب داود وسلیمان وعیسی علیهم السلام باین دو ولد الزنا از جهة دو مادر منتهی میشود چنانچه در فصل دوّم از باب پنجم ازهمین کتاب مشروح ومفصّل خواهد امد انشاء الله وهمچنین در باب بیست ویکم از سفر شموئیل اوّل واقع گردیده است که داود علیه السلام با زن اوریا زنا کرد واز زنا با داود ضعیفه حامله وشوهر اورا بحیله کشت وداود این ضعیفه تصرّف نمود بعقد نکاح واین عفیفه صالحه مادر سلیمان علیه السلام است علی قولهم وکذلک انچه در باب یازدهم از سفر ملوک اوّل مرقوم گردیده است که سلیمان علیه السلام در اخر عمر بترغیب زنهای خود مرتد شد وعبادت صنم نمود ودر مقابل بیت المقدّس بناها از برای بتها بنا کرد واز نظر خدا افتاد وامثال این قصص وحکایات ومزخرفات که هرگز اینها را قبول نمیکنند اهل ایمان زیرا که مکذّب این حکایات است صریح براهین **امر سیّوم** آنکه کتاب زمانیکه محرّف شد لازم نیستکه بتوجّه پیغمبر بعد از ان تحریف زایل بشود واینکه خدا خبر بدهد که فلان موضع محرّف است وعادت الهیّه بر این امر جاری نشده است بنا بر اصول اهل کتاب والّا لازم بود که پیغمبران لاحق کتب محرّفه پیغمبران سابق را تصحیح نمایند وحال آنکه تصحیح نکردند خود شان هم غلط نوشته اند چنانچه می بینیم **امر چهارم** آنکه علمای پروتستنت در باب نبی وحواری ادّعا مینمایند که انبیا وحواریّین اگر چه در سایر امور قابل سهو ونسیان وظهور معصیت میباشند لیکن ایشان معصومند در تبلیغ وتحریر پس هر چیزیرا که تبلیغ ویا تحریر نمودند مصون از خطا وسهو ونسیانست حقیر گوید ادّعای ایشان اصلی وصحّتی ندارد بلکه غلط است یقیناً بنا بر کتابهای خود شان چگونه این ادّعا غلط نباشد وحال آنکه تحریر عزرا علیه السلام با وجود اعانت دو پیغمبر دیگر غلط وغیر مصون ومحفوظ از خطا است چنانچه می بینی **امر پنجم** آنکه پیغمبر ملهم نمیشود در بعضی اوقات در بعضی امور با وجود احتیاجش بالهام زیرا که عزرا علیه السلام ملهم نشد وحال آنکه محتاج بالهام بود در ان امر وغلط نوشت **امر ششم** آنکه صدق ادّعای اهل اسلام ظاهر شد که گفتند ما قبول نداریم که جمیع مندرجات این کتب الهامی واز جانب خدا باشد زیرا که صلاحیت ندارد که الهامی واز جانب خدا باشد وان در این کتب یافت میشود بلا شبهه چنانچه سابقاً دانستی ولاحقاً نیز خواهی دانست بعون الله تعالی **امر هفتم** زمانیکه عزرا علیه السلام مصون ومحفوظ نباشد از خطا در تحریر پس چگونه مرقس ولوقا صاحبان انجیل محفوظ ومصون از خطا خواهند بود در تحریر وحال آنکه حواری نیز نمیباشند وعزرا علیه السلام در نزد اهل کتاب نبی و صاحب الهام ودو نبی دیگر صاحبان الهام معین او بودند در تحریر ومرقس ولوقا نبی صاحب الهام نیستند بلکه در نزد مسلمین متّی و یوحنّا نیز از ارباب الهام نیستند وکلام این چهار نفر مملوّ از اغلاط واختلافات فاحشه میباشد پر واضح استکه نسبت غلط را نمی شود

بخدا داد پس لابد باید گفت که ارباب اناجیل نبی و صاحب الهام نبودند لهذا در تحریر بغلط و خطا واقع کردید **شاهد هفدهم** آدم کلارک در مجلد دوم از تفسیر خود در ذیل آیه (۲۹) از باب هشتم از سفر اول از تواریخ ایام گفت که در این باب از این آیه تا آیهٔ (۳۸) و در باب نهم از آیه (۳۵) تا آیه (۴۴) اسماء مختلفه یافت میشود و علمای یهود گفته‌اند که عزرا علیه‌السلام دو کتاب پیدا کرد که این فقرات در آن یافت میشد با اختلاف در اسماء و تمیز او برای او حاصل نشد که کدام بهتر است پس هر دو را بهمان طور نقل نمود انتهی کلامه و از برای تو اسنکه درا ینجا بگوئی آنچه را که در پیش گفتی **شاهد هجدهم** در باب سیزدهم از سفر ثانی از تواریخ ایام در آیه (۳) در تعداد لشکر ابیا لفظ چهار صد هزار نفر واقع کردیده است و در تعداد لشکر یربعام لفظ هشتصد هزار نفر واقع شده است و در آیه (۱۷) در تعداد مقتولین از لشکر یربعام لفظ پانصد هزار تحریر کردیده است و چون این عدد نسبت باین ملوک مخالف قیاس بود لهذا تغییر دادند در اکثر ترجمه‌های نسخه‌های لاطینیه بچهل هزار در موضع اول و هشتاد هزار در موضع دوم و پنجاه هزار در موضع سیم و مفسرین باین تغییر راضی هستند و هورن در مجلد اول از تفسیر خود گفت غالب اینکه عدد این نسخه‌ها یعنی نسخه‌های ترجمهٔ لاطینیه صحیح است و آدم کلارک در مجلد دوم از تفسیر خود گفت معلوم میشود که عدد صغیر یعنی عدد واقع در نسخه‌های ترجمهٔ لاطینیه در غایت صحت است و از برای ما بسیار استغاثه حاصل شد از وقوع تحریف در اعداد این کتب تواریخ انتهی کلامه و این مفسر بعد از اعتراف بوقوع تحریف در اینموضع تصریح کردید بوقوع آن یعنی تحریف بنحو کثرت در اعداد **شاهد نوزدهم** در آیهٔ (۹) از باب (۳۶) از کتاب دوم تواریخ ایام باین نحو عیان و بیان کشته است (۹) یهویاکین در آغاز سلطنتش هشت ساله بود انتهی و لفظ هشت ساله غلط و مخالف است با آیه (۸) از باب (۲۴) از کتاب دوم ملوک (۸) یهویاکین در آغاز سلطنتش هجده ساله بود و آدم کلارک در مجلد دوم از تفسیر خود در ذیل عبارت سفر ملوک نوشت که در آیه (۹) از باب (۳۶) از کتاب دوم تواریخ ایام لفظ هشت واقع کردیده است و آن غلط است البته زیرا که سلطنت او سه ماه بود و اسیر ابابل رفت و در محل زنهایش با او بودند و غالب اینکه هشت و نه ساله صاحب ازواج نمیباشد و ایضاً مشکل است که مثل این صغیر گفته شود که آنچه در نظر خدا قبیح بود بجا آورد پس اینموضع از سفر محرف است **شاهد بیستم** در آیه (۱۷) از زبور بیست و یکم بنا بر بعضی نسخ و یا در آیه (۱۶) از زبور بیست و دوم این جمله در نسخهٔ عبرانیه واقع کردیده است دو دست من مانند شیر است و مسیحیون از فرقهٔ کاتلک و پروتستنت در ترجمهای خود شان این جمله را باین نحو نقل مینمایند دستها و پاهایم را سوراخ کردند پس مسیحیون اتفاق کرده‌اند بر تحریف عبرانیه و علت این تحریف آنستکه این جمله مصداق مسیح باشد یعنی بدار کشیدند و دستها و پاهایش را سوراخ کردند پس اضطرار اً تحریف نمودند **شاهد بیست و یکم** آدم کلارک در مجلد چهارم از تفسیر خود در ذیل آیهٔ دوم از باب (۶۴) از کتاب اشعیا چنین نوشت که متن عبرانی در اینجا بسیار محرف است و صحیح آنستکه چنین باشد چنانچه شمع از آتش آب می شود **شاهد بیست و دوم** آیه (۴) از باب مذکور چنین مسطور کشته است (۴) زیرا که از ایام قدیم نشنیده‌اند و بگوش نرسید و سوای تو ای خدا چشم آنچه که بمنتظران بجا نمواهی آورد ندیده است و پولس این آیه را در آیه (۹) از باب دوم از رسالهٔ اول خود باهل قرنتس چنین نقل کرده است (۹) بلکه چنانکه مکتوبست چیزهائی را که چشم ندیده و گوش نشنیده و بخواطر انسانی خطور نکرده یعنی آنچه خدا برای محبین خود مهیا فرموده الخ فرق بسیار است ما بین منقول و منقول عنه یک کدام محرف است بی شبهه و در تفسیر هنیری و اسکات چنین مرقوم کردیده است رأی حسن آنستکه متن عبرانی محرف باشد انتهی و آدم کلارک در ذیل عبارات اشعیا علیه‌السلام اقوال بسیاری نقل کرده است اولاً و ثانیاً رد و جرح نموده است پس از آن گفته است من متحیرم چکنم در این مشکلات غیر از اینکه یکی از دو امر را پیش ناظر بگذارم یا اینکه اعتقاد نماید باینکه جماعت یهود اینموضع را در متن عبرانی و ترجمهٔ یونانی بتحریف عمدی محرف نموده‌اند چنانچه مظنون بظن قوی در سوضع دیگر که منقولست در عهد جدید از عهد عتیق نظر کنید بجاپ آوردن از فصل ششم تا فصل نهم در حق ترجمهٔ یونانیه و یا اینکه اعتقاد نماید که پولس از این کتاب نقل نکرده ...

نقل کرده است از کتاب و تا دو کتاب از کتب مجعوله یعنی معراج اشعیا و مشاهدات ایلیا که این فقره در آن دو کتاب یافت شده است
و مظنون بعض آنکه حواریین از کتب مجعوله نقل کرده است و لعل مردم احتمال اول را بسهولت قبول نکنند پس تنبیه مینمایم ناظرین را
بر تنبیه بلیغی بدرستیکه جیروم احتمال دوم را بدتر از الحاد شمرده است انتهی کلامه **شاهد بیست و سیم تا بیست و ششم**
هورن مفسر محقق در مجلد دوم از تفسیر خود نوشت معلوم میشود که متن عبری در فقرات مفصلة الذیل محرفست **اول**
آیه (۱) از باب سیم از کتاب ملاکی **دوم** آیه (۲) از باب پنجم از کتاب میکاه **سیم** آیه (۸) تا آیه (۱۱) از زبور شانزدهم **چهارم**
آیه (۱۱) و (۱۲) از باب نهم از کتاب عاموص **پنجم** از آیه (۶) تا آیه (۸) از زبور چهلم **ششم** آیه (۴) از زبور دهم بعد
صدم یعنی زبور یکصد و دهم انتهی کلامه پس مفسر محقق مسیحی اقرار بتحریف نموده است در این مواضع در آیات نه در کلمات
و علت اقرار این مفسر بتحریف آنکه موضع اول را متی نقل کرده است در آیه (۱۰) از باب یازدهم از انجیل خود و نقل متی مخالف است
با کلام ملاکی در متن عبرانی و تراجم قدیمه بدو وجه **وجه اول** آنکه لفظ پیش روی تو در این جمله اینک من رسول خود را
پیش روی تو میفرستم این جمله زاید است در منقول متی و در کلام ملاکی یافت نمیشود **وجه دوم** آنکه در نقل متی واقع گردیده است
تا راه ترا پیش تو مهیا سازد و در کلام ملاکی و در برابرم راه را آماده خواهد ساخت و هورن در حاشیه نوشت که سبب مخالفت را
بسهولت نمیشود بیان کرد غیر از اینکه گویم که نسخهٔ قدیمه در آن تحریف واقع شده است انتهی کلامه و موضع ثانی را نیز متی نقل کرده است
در آیه (۶) از باب دوم از انجیل خود و فیما بین منقول و منقول عنه مخالفت واقع گردیده است و کلمات میکاه در آیه (۲) از باب پنجم
بنابر فارسیه مطبوعه ۱۸۵۶ باین نحو رقم گشته است (۲) و تو ای بیت لحم افراتاه اگرچه در میان هزارهای یهودا کوچکی لیکن از
برایم شخصی که در اسرائیل سلطنت خواهد نمود که خروجهایش از قدیم از ایام پیشین بوده است از تو بیرون خواهد آمد و متی آیه
مذکوره را در آیه (۶) از باب دوم از انجیل خود بنابر فارسیه مطبوعه ۱۸۷۸ باین نحو نقل نموده است و تو ای بیت لحم در زمین یهودا
از سایر سرداران یهوده هرگز کوچک تر نیستی زیرا که از تو پیشوائی بظهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل را رعایت نماید انتهی با وجود
اصلاح اهل تثلیث در ترجمهای فارسیه با مخالفت باقی است و موضع ثالث را لوقا نقل کرده است در آیه (۲۵) تا (۲۸) از کتاب اعمال
رسولان و فیما بین منقول و منقول عنه مخالفت واقع گردیده است و موضع چهارم را نیز لوقا نقل کرده است در آیه (۱۶) و (۱۷) از
باب پانزدهم از کتاب اعمال رسولان و فیما بین ایشان مخالفت میباشد و موضع پنجم را پولس نقل کرده است در آیه (۵) تا (۷) در
رساله خود بعبرانیان و فیما بین ایشان مخالفت است و اما حال موضع ششم در سعت زیرای حقیر واضح نشده است لیکن هورن چون
از محققین معتبرین ایشانست پس اقرار او بر ایشان حجت است **شاهد بیست و هفتم** در آیه (۸) از باب بیست و یکم از کتاب
خروج در اصل متن عبرانی در مسئله جاریه نفی واقع گردیده است و در عبارت حاشیه اثبات یافت میشود **شاهد سی ام**
در آیه (۲۱) از باب یازدهم از کتاب احبار یعنی سفر لیویان در حکم طیوریکه بر روی زمین راه میروند در متن عبرانی نفی یافت میشود
و در عبارت حاشیه اثبات **شاهد سی و یکم** در آیه (۳۰) از باب بیست و پنجم از کتاب احبار در حکم بیت در متن نفی است و
در حاشیه اثبات و علمای پروتستنت در مواضع ثلثه در ترجمهای خود عبارت حاشیه که اثباتست اختیار کرده اند و اصل متن را ترک
نموده اند پس اصل در این مواضع در نزد ایشان محرفست و از وقوع تحریف در متن احکام ثلثه مندرجه در آن مشتبه شده است
پس از روی جزم معلوم نمیشود که صحیح حکمی است که افادهٔ نفی میکند و یا حکمیست که افادهٔ اثبات مینماید پس از این تقریرات بطلان ادعا
متابعان مسیح واضح و آشکار گردید که ادعا مینمایند که حکمی از احکام کتب سماویه بسبب وقوع تحریف در کتب فوت نگردیده است
شاهد سی و دوم در آیه (۲۸) از باب بیستم از کتاب اعمال باین نحو تحریر گردیده است (۲۸) فرمود تا کلیساهای خدا را
رعایت کنید که آنرا بخون خود خریده است انتهی گریسباخ گفت لفظ خدا غلط است و صحیح لفظ رب است پس لفظ خدا در نزد او محرف است
شاهد سی و سیم در آیه (۱۶) از باب سیم از رساله اول پولس به تیموتاوس مرقوم است که خدا در جسد ظاهر شد انتهی

مبحث دوم در اثبات تحریف

کر یاخ گفت لفظ خدا غلط است وصحیح ضمیر غایب است یعنی باین نحو گفته شود که او در جسد ظاهر شد **شاهد سی وچهارم** در آیه (۱۳) از باب هشتم از مکاشفات یوحنا باین نحو تحریر کرده شده است (۱۳) ودیدم وشنیدم فرشته را که در وسط آسمان میپرید الخ کریباخ وشولز گفته اند که لفظ فرشته غلط است وصحیح لفظ عقاب است **شاهد سی وپنجم** در آیه (۲۱) از باب پنجم از رسالهٔ پولس باهل افسیس باین نحو مرقوم شده است (۲۱) همدیگر را در خدا ترسی اطاعت کنید کریباخ وشولز گفته اند که لفظ خدا غلط است وصحیح لفظ مسیح است انتهی واز شواهد مبحث اول از خوف تطویل همین قدرها اکتفا نمودیم **مبحث دوم** در اثبات تحریف است بزیادت ودر این مبحث نیز طلباً للاختصار بذکر وبیان چهل وپنج شاهد اکتفا مینمائیم **شاهد اول** بدانکه هشت کتاب از کتب عهد عتیق مشکوک وغیر مقبول بود در نزد مسیحیین تا سیصد وبیست وچهار سال از میلاد واسامی آن کتب از این قرار است **اول** کتاب استیر **دوم** کتاب باروخ **سیم** کتاب طوبیا **چهارم** کتاب یهودیت **پنجم** کتاب وزدم **ششم** کتاب ایکلیزیاستکس **هفتم** کتاب اول مقابیین **هشتم** کتاب دوم مقابیین ودر سنه ۳۲۵ از سالهای مسیحیه مجلسی منعقد شد بحکم پادشاه قسطنطین در بلدهٔ نائس تا مشاوره وتحقیق نمایند درباب کتب مشکوکه پس بعد از مشاورت وتحقیق علمای مجلس حکم کردند که کتاب یهودیت واجب التسلیم است وهفت کتاب دیگر بحالت اولیه خود مشکوک ماند واین امر ظاهر میشود از مقدمهٔ که جیروم بر این کتاب نوشته است وبعد از آن مجلس لودیسیا در سنه ۳۶۴ منعقد گردید پس علمای اینمجلس حکم علمای مجلس اول را تسلیم کردند درباب کتاب یهودیت وعلاوه کردند بر آن کتاب از کتب مذکورهٔ مشکوکه کتاب استیر را ومؤکد کردند حکم خودشان را برسالهٔ عامه وشش کتاب دیگر از مشکوک فیه ماند پس از آن مجلس کارتهیج در سنه ۳۹۷ منعقد گردید واهل این مجلس یکصد وبیست وهفت نفر بودند از علمای مشهورین ایشان از آن جمله فاضل مشهور ومقبول در نزد ایشان اکستاین بود پس این یکصد وبیست وهفت نفر علما حکم مجلس اول را قبول کردند وشش کتاب دیگر را نیز قبول کردند لیکن ایشان کتاب باروخ را بمنزلهٔ جزو از کتاب ارمیا قرار دادند زیرا که باروخ بمنزلهٔ نایب ارمیا علیه السلام بوده است پس از اینجهة اسم کتاب باروخ را علاحده در اسماء کتب ننوشته اند پس از آن سه مجلس دیگر منعقد گردید یعنی مجلس ترلو ومجلس فلورنس ومجلس ترنت وعلمای این سه مجلس احکام مجالس سهگانهٔ سابقه را تسلیم وقبول نمودند پس بعد از انعقاد این شش مجلس کتب مشکوکهٔ مذکوره مسلم شد فیمابین جمهور مسیحیین تا هزار ودویست سال الحال بدینمنوال بود کتب مشکوکه را الهامی دانسته ومضمون آنها در ظرف مدت مسطوره عمل مینمودند پس از هزار ودویست سال از میلاد فرقهٔ پروتستنت ظاهر شده وحکم اسلاف خود را رد نمودند درباب کتاب باروخ وکتاب طوبیا وکتاب یهودیت وکتاب وزدم وکتاب ایکلیزیاستکس وکتاب مقابیین اول ودوم وگفتند این کتب مسلم والهامی نیستند بلکه واجب الرد اند وایضاً رد کردند حکم اسلاف خود را در جزوی از کتاب استیر وتسلیم کردند در جزو دیگر زیرا که این کتاب شانزده باب بود پس قبول کردند نه باب اول را وسه آیه از باب دهم ورد کردند شش آیه را از باب دهم با شش باب دیگر ودر این رد متمسک بوجوهی گردیدند از آنجمله یوسی بیس مورخ تصریح کرده است در باب (۲۲) از کتاب چهارم خود که این کتب محرفند بخصوص کتاب دوم مقابیین واز آن جمله یهود بالهامی بودن این کتب معتقد نیستند پس ایشانهم تبعاً للیهود رد کرده اند وکلیسای روم که تا بعینه تاکنون ایضاً اکثر از فرقهٔ پروتستنت میباشند این کتب را تا بحال تسلیم مینمایند ومعتقد ایشان درباب این کتب آنکه آنها الهامی وواجب التسلیمند واین کتابها داخل هستند در ترجمهای لاطینیهٔ ایشان ومسلم ومعتبر است در نزد ایشان در غایت اعتبار ومبنای دین ودیانت ایشان همان ترجمهٔ لاطینیه است پس زمانیکه این مطالب را ادراک نمودی پس گوئیم کدام تحریفی است بزیادت که از این بالاتر باشد از این در نزد فرقهٔ پروتستنت وجماعت یهود کتابهائیکه غیر مقبول بود تا سیصد وبیست وچهار سال ومحرف وغیر الهامی ومجعول بود اسلاف مسیحیین در مجالس متعدده واجب التسلیم دانسته وآنها را در کتب الهامیه داخل نمودند والوف از علمای ایشان بر حقیقت والهامیت آن کتابها اجماع کرده ومضمون آنها

عمل نمودند و کلیسای رومیه تا این زمان اصرار دارند بر الهامی بودن این کتب پس از این تقریرات ظاهر و روشن گردید که اعتبار باجماع اسلاف مسیحیین عبث شد و این اجماع دلیل ضعیفی هم نیست بر مخالف فضلاً از اینکه قوی باشد پس چنانچه اجماع نمودند اسلاف بر حقیقت و حقانیت این کتابهای محرفه غیر الهامیه پس جایز است که اجماع ایشان بر حقیقت و حقانیت این اناجیل و رسائل موجوده الآن از همین قبیل باشد یعنی اینها هم محرف و غیر الهامی باشند مانند کتابهای اول از کجا بدانیم که اجماع اول باطل بود و ثانی صحیح است فارق چیست و کیست در اینمیان آیا نمی بینی که این اسلاف اجماع و اتفاق داشتند بر صحت نسخه یونانیه و معتقد بودند بتحریف نسخه عبرانیه و میگفتند که جماعت یهود در سال یکصد و سی بعد از میلاد مسیح نسخه عبرانیه را تحریف کردند چنانچه در شاهد دوم از مبحث اول گذشت و کلیسای یونانیه و کذا کنایس شرقیه تا بحال نیز اجماع و اتفاق دارند بر صحت نسخه یونانیه و عبرانیه را محرف میدانند و اعتقاد ایشان مانند اعتقاد اسلاف است و جمهور علمای پروتستنت اثبات کرده اند که اجماع اسلاف و همچنین اخلاف که اقتدا بانها نموده اند غلط و اجماع بر باطل است و مسئله را منعکس نمودند و گفته اند عبرانیه صحیح و یونانیه محرف است بضد اسلاف و همچنین کلیسای روم اجماع و اتفاق دارند بر صحت ترجمه لاطینیه و علمای پروتستنت ثابت کرده اند که آن محرف است بلکه هیچ ترجمه مانند آن تحریف نشده است و هورن در مجلد چهارم از تفسیر خود از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۲۲ در صفحه (۴۶۳) نوشت که تحریفات و الحاقات کثیره در این ترجمه یعنی ترجمه لاطینیه از قرن پنجم تا قرن پانزدهم واقع گردیده است بعد در صفحه (۴۶۷) نوشت لابد باید این امر در قلب تو باشد که هیچ ترجمه از ترجمها مانند لاطینیه محرف نگردیده است ناقلین آن بدون مبالات بعضی فقرات از کتاب عهد جدید را در کتاب دیگر داخل کردند و همچنین عبارات حاشیه را داخل متن کردند انتهی پس زمانیکه فعل ایشان بالنسبه بترجمه مقبوله متداوله این باشد پس چگونه میشود از ایشان امیدوار گردید که متن اصلی را تحریف نکرده اند و حال آنکه متن در میان ایشان مانند آن ترجمه متداول نبود یقیناً بلکه اظهر اینستکه کسی که مبادرت نماید بتحریف ترجمه البته متن را هم تحریف خواهد کرد تا فعل قبیح او در نزد مردم مستور بماند و عجب است از فرقه پروتستنت زمانیکه ایشان این کتابها را انکار کردند جزوی از کتاب استیر را چرا باقی گذاشتند و چرا تمامی این کتاب را انکار نمودند زیرا که از اول تا آخر این کتاب اسمی از اسماء الله در او پیدا نمی شود تا چه رسد به بیان صفات و احکام الهی و حال مصنفش هم معلوم نیست و شارحین عهد عتیق نسبت این کتاب را بشخص واحد نمی دهند بر سبیل جزم و دلیل بلکه بظن و تخمین و رجماً بالغیب علی العمیاء این کتاب را منتسب مینمایند پس بعضی از ایشان نسبت این کتاب را بعلمای معبد میدهند که از زمان عزرا علیه السلام تا زمان سیمن بوده اند و فلو یهودی نسبت آنرا بیهوکین بن یسوع میدهد که بعد از خلاصی بنی اسرائیل از بابل آمد و اکستائن از مسیحیین نسبت این کتاب را بعزرا علیه السلام میدهد و بعضی بمردکی یهودی منتسب مینمایند و بعضی باو و استیر خانم منتسبش میکنند و در صفحه (۳۴۷) از مجلد دوم از کاتلک هرلد که فاضل مینو اسم این کتاب را در ذیل اسماء کتب مسلمه ننوشته است چنانچه یوسی بیس تصریح کرده است در تاریخ کلیسیا در باب (۲۶) از کتاب چهارم و ضبط نموده است که گریگری نازینزن در اشعار اسماء کتب صحیحه و اسم این کتاب را ننوشته است و ایمفلوکیس شبهه خود را اظهار کرده است بر این کتاب در اشعار خود که آنها را بسوی سلیوکس نوشت و اتهانیشیس در مکتوب سی و نهم خود اینکتاب را رد و تفنیح کرده است **شاهد دوم** آیه (۳۱) از باب سی و ششم از سفر تکوین باین نحو رقم یافته است (۳۱) و ملوکی که در زمین ادوم سلطنت نمودند قبل از آنکه پادشاهی بر بنی اسرائیل سلطنت نماید اینان بودند انتهی امکان ندارد که این آیه از کلام موسی علیه السلام باشد زیرا که مدلول آیه اینستکه متکلم آن بعد از زمان برپا شدن سلطنت بنی اسرائیل است و اول سلاطین ایشان شاؤل بوده است و او سیصد و پنجاه و شش سال بعد از موسی علیه السلام و آدم کلارک در مجلد اول از تفسیر خود در ذیل این آیه نوشت که غالب ظن من آنکه موسی علیه السلام این آیه را ننوشت و آیاتیکه بعد از این آیه است تا آیه (۳۹) بلکه این آیات آیات باب اول از سفر اول از تواریخ ایام است و من بظن قوی قریب بیقین ظن مینمایم که این آیات مکتوب بود بر حاشیه نسخه صحیحه از توریه پس ناقل گمان کرد که بها جزو متن است پس داخل متن نمود انتهی کلامه پس این مفسر بالحاق این آیه اقرار و اعتراف مینماید پس بنا بر اقرار این

مفسر کتابهای ایشان قابل تحریف بوده است زیرا که این فقره یا نبودن آن از توریة داخل آن کردیده در جمیع نسخهای توریة شایع
کشتند **شاهد ششم** آیهٔ (۱۴) از باب سیم از توریة مثنی باین نحو عیان و بیان گشته است (۱۴) یائیر پسر منسی تمامی
سرحد ارکوب را تا بحدود کشوری و معکاثی گرفته آنها را باسم خود باشان حوت یائیر مسمی کرده تا امروز انتهی و این آیه نیز امکان ندارد
که از کلام موسی علیه السلام باشد زیرا که متکلم باین آیه لابد باید متاخر باشد از زمان یائیر بتاخر کثیر بدلیل قول او تا امروز زیرا که امثال
این لفظ مستعمل نمیشود مگر در زمان ابعد بنا بر تحقیق محققین از علمای ایشان عنقریب خواهی دانست که فاضل مشهور ایشان هورن
در بیان این دو فقره که ما آنها را در شاهد دوم و سیم نقل نمودیم در مجلد اول از تفسیر خود نوشت که این دو فقره امکان ندارد که از کلام
موسی علیه السلام باشد زیرا که فقرهٔ اول دلالت دارد بر اینکه مصنف این کتاب بعد از زمان برپا شدن سلطنت بنی اسرائیل بوده و فقرهٔ دوم
دلالت دارد که مصنف کتاب بعد از زمان اقامت یهود در فلسطین بوده است لیکن اگر این دو فقره را الحاقی فرض نمائیم خللی در حقیقت
کتب منطرق نمیشود و هر کس بنظر دقیق نظر نماید میداند که این دو فقره بلا فائده فقط نیستند بلکه سنگینی دارند بر متن کتاب بخصوص
فقرهٔ دوم زیرا که مصنف کتاب موسی باشد و یا غیر او لفظ تا امروز را نمیگوید پس اغلب اینکه در کتاب چنین قید بوده است یائیر پسر منسی
تمامی سرحد ارکوب را تا بحدود کشوری و معکاثی گرفته آنها را باسم خود باشان حوت یائیر مسمی کرد پس بعد از قرون این لفظ را در حاشیه
زیاد کردند تا معلوم شود اسمی که یائیر باین مسمی نموده است تا امروز همان اسم را دارد پس این عبارت از حاشیه منتقل بمتن شد در نسخه
دیگر و هر کسی در این امر شکی داشته باشد نسخهای یونانیه را ملاحظه کند خواهد دید ملحقاتیکه در بعضی نسخها یافت میشود در نسخهای
دیگر در حاشیه نوشته شده است انتهی کلامه پس مفسر مذکور اقرار و اعتراف نمود که امکان ندارد این دو فقره از کلام موسی علیه السلام
باشند و قول او اغلب الخ دلالت دارد بر اینکه سندی در نزد او نیست سوای گمان و گذشته از همه اینها قول او دلالت دارد بر اینکه
این کتاب بعد از گذشتن چند قرن از تالیف قابل تحریف محرفین بوده است زیرا که این لفظ بموجب اقرار مفسر بعد از چند قرن علاوه
شده است و مع هذا جزوی از کتاب شده و در جمیع نسخهای متاخره شایع گردیده است و قول او هر گاه این دو آیه را الحاقی فرض نمائیم
خللی در حقیقت کتب منطرق نمیشود دلالت میکند بر تعصب مفسر و این ظاهر است و جامعین تفسیر هنری و اسکات گفته اند یعنی
در ذیل فقرهٔ دوم جملهٔ اخیره الحاقی است کسی بعد از موسی علیه السلام الحاق کرده است و اگر ترک شود فسادی در مضمون واقع نخواهد
گردید انتهی **مصنف گوید** تحقیق جملهٔ اخیره لغو است زیرا که تمامی فقرهٔ دوم امکان ندارد که از کلام موسی علیه السلام باشد چنانچه
هورن اعتراف نمود **فائده** در فقرهٔ دوم چیزی دیگر ماند و لابدیم از اظهار آن و آن اینست که یائیر پسر منسی نیست بلکه پسر سکوب است
چنانچه در آیهٔ (۲۲) از باب دوم از کتاب اول تواریخ ایام مرقوم گردیده است **شاهد چهارم** آیهٔ (۴۱) از باب سی و دوم
از سفر اعداد باین نحو مرقوم گردیده است (۴۱) و یائیر پسر منسی رفته قصبه های ایشانرا متصرف شد و آنها را حوت یائیر نامید
انتهی حال این آیه مانند حال آیهٔ توریة مثنی است که در شاهد سیم گذشت و در دکشنری بیبل یعنی کتاب لغت کتب عهد عتیق
و جدید را دران تفسیر مینمایند که در امریکا چاپ شده است کالمت بتالیف شروع کرده است رابنس و تلامذ او تکمیل کرده اند
باین نحو مرقوم گردیده است بعضی جملها که در کتاب موسی یافت میشود بالصراحه دلالت دارد که آنها از کلام موسی نیست مانند
آیهٔ چهلم از باب سی و دوم از سفر اعداد و آیهٔ (۱۴) از باب سیم از توریة مثنی و همچنین بعضی عبارات این کتاب موافق محاورات موسی
نیستند و جزماً نمیتوانیم بگوئیم که چه کس این جملها و عبارتها را ملحق نموده است لیکن بظن غالب میگوئیم که عزرای نبی آنها را ملحق
نموده است چنانچه خبر میدهد از این الحاق باب (۹) و (۱۰) از کتاب عزرا و باب (۸) از کتاب نحمیا انتهی پس این علما یقین دارند
که بعضی جمل و عبارات در توریة موسی یافت میشود که از کلام آنجناب نمیباشند لیکن نتوانستند اسم ملحق را معین نمایند بلکه بر
سبیل ظن نسبت الحاق را بعزرا علیه السلام دادند و این ظن هم چیزی نیست و از ابواب مذکوره ظاهر نمیشود که عزرا علیه السلام چیزی
بتوریة الحاق کرده باشد زیرا که از باب کتاب عزرا مفهوم میشود که عزرا علیه السلام تاسف نمود بر افعال صادره از بنی اسرائیل و

نمود بگناه و از باب کتاب نحمیا معلوم میشود که توریة را عزرا بر ایشان خواند **فائده** آیه (۴۰) از باب سی و دوم از سفر اعداد که صاحبان دکشنری بیبل نقل نموده اند همان آیه (۴۱) است که ما در این شاهد نقل نمودیم و اختلاف بحسب تراجم میباشد زیرا که ما از ترجمهٔ فارسیه مطبوعه ۱۸۴۵ و ترجمهٔ فارسیه مطبوعه ۱۸۳۸ نقل نمودیم و ایشان از ترجمهای انگلیزیه وغیره نقل نموده اند **شاهد پنجم** در آیهٔ (۱۴) از باب بیست و دوم از سفر تکوین باین نحو رقم کردیده است (۱۴) و ابرهیم اسم آنمکانرا یهوه یراه گذاشت که تا امروز هم چنین میخوانند و در کوه خداوند دیده خواهد شد انتهی و بر این کوه اطلاق کوه خداوند نشد مگر بعد از بنای هیکل که سلیمان علیه السلام چهارصد و پنجاه سال بعد از موت موسی علیه السلام بنا کرد پس آدم کلارک در دیباچه کتاب عزرا علیه السلام حکم کرده است که این جمله الحاقیست و بعد گفته است این اسم بر اینکوه اطلاق نشد مگر بعد از بنای هیکل انتهی **شاهد ششم** آیهٔ (۱۲) از باب دوم از توریة مثنی باین نحو رقم کردیده است (۱۲) و در ایام پیشین حوریان در سعیر سکونت داشتند اما بنی عیسو ایشانرا اخراج نمودند و ایشان را از حضور خود نابود ساخته در جای ایشان ساکن شدند بنوعیکه بنی اسرائیل زمین موروثی خود شانرا که خدا بایشان داد عمل نمودند انتهی پس آدم کلارک در دیباچه کتاب عزرا حکم کرده است که این آیه از ملحقاتست و این قول او بنوعیکه بنی اسرائیل زمین موروثی خود شانرا تا آخر دلیل الحاق قرار داده است **شاهد هفتم** آیهٔ (۱۱) از باب سیم از توریة مثنی باین نحو عبارت و بیان گشته است (۱۱) زیرا که عوك یعنی عوج ملك باشان از بقیه بلند قدان بتنهائی باقی بود اینك بستر وی که بستر آهنین است آیا در ربث بنی عمون نیست که طولش نه ذراع و عرضش چهار ذراع بر پیمایش ذراع آدمی انتهی و آدم کلارک در دیباچه تفسیر کتاب عزرا گفته است که محاورات بخصوص عبارت اخیره دلالت دارد بر اینکه این آیه بعد از موت این سلطان بمدت طویل نوشته شده است و موسی علیه السلام نوشته است انتهی **شاهد هشتم** آیهٔ (۳) از باب بیست و یکم از سفر اعداد باین نحو مسطور یافته است (۳) پس خداوند دعای اسرائیل را اجابت نمود و کنعانیانرا تسلیم نمود و ایشان و شهرهای ایشانرا بالکلی خراب نمودند و آنمکانرا حرما نام نهادند انتهی و آدم کلارک در جلد اول از تفسیر خود در صفحه (۶۹۶) نوشت که من میدانم این آیه الحاقی است بعد از وفات یوشع علیه السلام زیرا که جمیع کنعانیین هالك نشدند در عهد موسی علیه السلام بلکه بعد از وفات او هلاك شدند انتهی **شاهد نهم** آیهٔ (۳۵) از باب شانزدهم از سفر خروج باین نحو مسطور کردیده است (۳۵) و بنی اسرائیل منّ را چهل سال تا رسیدن ایشان بزمین مأمور خوردند یعنی منّ را تا رسیدن ایشان بحدود ولایت کنعان خوردند پس این آیه از کلام موسی علیه السلام نیست زیرا که الله جل شانه منّ را از منع نفرمود زمانیکه ... الجوة موسی علیه السلام و تا موسی زنده بود بنی اسرائیل داخل ارض کنعان نکردیدند و آدم کلارک در جلد اول از تفسیر خود در صفحه (۳۹۹) ... کمان کردند این آیه که سفر خروج بعد از منع کردن غذای منّ را از بنی اسرائیل نوشته شده است لیکن ممکنست که عزرا علیه السلام این الفاظ ملحق نموده باشد انتهی کلامه **و لقد اینکلامه و نوبه** ... صحیح است و احتمال مفسر احتمال مجرد و خالی از دلیلست و در مثل اینموضع قبول نیست و ... منسوب بموسی علیه السلام است از تصنیفات آن جناب نمیباشد چنانچه این امر را ببراهین قاطعه ... ساطعه در باب اول بدرجهٔ ثبوت رسانیدیم بطوریکه از برای ارباب انصاف که خالی باشند از اعتساف هیچ شکی و شبهه باقی نمیماند **شاهد دهم** آیهٔ (۱۴) از باب بیست و یکم از سفر اعداد باین نحو مرقوم کردیده است (۱۴) از این سبب در کتاب حروب خداوند ذکر میشود که واهب در سوفاه و نهرهای ارنون و امکان ندارد که این آیه از کلام موسی علیه السلام باشد بلکه دلالت دارد که مصنف سفر اعداد جناب موسی نمیباشد زیرا که مصنف این سفر حال را نقل میکند از کتاب حروب خداوند و تا امروز جزماً معلوم نشده است که مصنف این سفر یعنی سفر حروب رب چه شخصی بود و در چه زمان و مکان بود و وجود این کتاب مانند وجود عنقا است در نزد اهل کتاب اسمش را شنیده اند ولی خود شرا ندیده اند و نسخهٔ این کتاب در نزد این کتاب یافت نمیشود و آدم کلارک در دیباچه تفسیر سفر تکوین حکم کرده است که این آیه از ملحقاتست بعد گفته است غالب آنکه لفظ کتاب حروب خداوند در حاشیه بوده بعد داخل متن کردید انتهی کلامه پس این مفسر

اقرار نموده است که کتابهای ایشان قابل امثال این تحریفات بود عبارت حاشیه داخل متن کردیدبنا بر اقرار مفسرمود در
جمیع نسخها شایع شد **شاهد یازدهم** در آیهٔ (۱۸) از باب سیزدهم و در آیهٔ (۲۷) از باب سی و پنجم و در آیهٔ (۱۴) از باب
سی و هفتم از سفر تکوین لفظ حبرون واقع کردیده است و این اسم قریه بوده که اسم آن در زمان کذشته قریهٔ اربع بوده است و اربع
هم اسم شخص بزرکیست که این قریه باسم او مسمی کردیده بود و بنی اسرائیل بعد از فتح فلسطین در عهد یوشع علیه السلام این اسم اولی را
تغییر داده و آن قریه را مسمی به حبرون نمودند چنانچه در آیهٔ (۱۵) و باب چهاردهم از کتاب خود یوشع علیه السلام مرقوم کردیده است
فعلیهذا این سه آیه از کلام موسی علیه السلام نمیباشند بلکه از کلام شخصی است که بعد از فتح و تغییر اسم قریه بوده است و همچنین در آیهٔ
(۱۴) از باب (۱۴) از سفر تکوین لفظ دان واقع کردیده است و آن اسم بلده ایست که در عهد قضاة آباد شد زیرا که بنی اسرائیل
بعد از وفات یوشع علیه السلام در عهد قضاة بلدهٔ لیش را فتح نمودند و اهل آنرا کشتند و بلده را آتش زدند و بدل آن بلدهٔ جدیده بنا
نموده و آنرا مسمی به دان نمودند و قبل از زمان قضاة اسم آن بلده لیش بوده چنانچه در اواخر باب (۱۸) از کتاب قضاة مرقوم کردیده است
پس این آیه ایضاً مانند سه آیهٔ سابقه از کلام موسی علیه السلام نخواهد بود و هورن مفسر در تفسیر خود کوید ممکن است که موسی ع
قریهٔ اربع و لیش نوشته باشد لیکن بعضی ناقلین این دو لفظ را تحریف کردند بلفظ حبرون و دان انتهی کلامه پس ملاحظه کن
اهالی این صاحبان ید طولا و نظر دقیق را که چکونه متمسک میشوند باین عذرهای ضعیفه که اوهن از بیت عنکبوت است و چکونه
اقرار مینمایند بوقوع تحریف در کتب مقدسهٔ ایشان و چکونه وارد میشود بر ایشان اعتراف بودن کتابهای ایشان قابل امثال
این تحریفات و چکونه بر ایشان لازم میاید که اقرار نمایند که نسخهای کتابهای ایشان در کمال قلت و در دست بی دینان بوده است
وقتی که یک چیزی را داخل کتابی مینمایند در جمیع نسخها شایع میشود **شاهد دوازدهم** در آیهٔ (۷) از باب (۱۳)
از سفر تکوین باین نحو مرقوم کردیده است (۷) و کنعانیان و پریزیان در آن هنکام بر زمین ساکن بودند جمله تمام شد و در
آیهٔ (۶) از باب دوازدهم از سفر تکوین این جمله واقع کردیده است (۶) و در آنوقت کنعانیان در آن زمین ساکن بودند پس این
دو جمله دلالت دارند بر اینکه آیتین مذکورتین از کلام موسی علیه السلام نمیباشند و مفسرین ایشان مقر و معترف بالحاقند و
در تفسیر هنری و اسکات مرقوم است که این جمله و در آنوقت کنعانیان در آن زمین ساکن بودند و کذا جملهای دیکر در مواضع
متفرقه از برای ارتباط ملحق کردیدند عزرا و یا شخص الهامی دیکر در وقت جمع کتب مقدسه ملحق نموده است انتهی پس جامعین
تفسیر مذکور بملحق شدن جملها اقرار و اعتراف نموده اند و قول ایشان عزرا و یا شخص الهامی دیکر ملحق نموده است غیر مسلم و
مردود است و این ادعا دلیلی ندارد مکر ظن ایشان **شاهد سیزدهم** آدم کلارک در مجلد اول از تفسیر خود در
اول باب اول از توریهٔ مثنی در صفحهٔ (۷۴۹) کفت که پنج آیه از اول این باب بمنزلهٔ مقدمه است از برای باقی کتاب و از کلام
موسی علیه السلام نیست و اغلب آنکه یوشع و یا عزرا ملحق نموده اند انتهی پس مفسر مزبور اعتراف نمود که پنج آیه ملحق کردیده است
و بمجرد زعم بلا دلیل الحاق را مستند نموده است بیوشع و یا عزرا و زعم مجرد از دلیل مکفی نیست **شاهد چهاردهم**
باب (۳۴) از توریهٔ مثنی از کلام موسی علیه السلام نیست یقیناً و آدم کلارک در مجلد اول از تفسیر خود کفت کلام موسی علیه السلام در
باب سابق تمام شد و این باب در کلام آنجناب نمیباشد و جایز نیست که کفته شود که موسی علیه السلام این باب را ایضاً بالهام نوشت زیرا
که این احتمال دور از صدق و حق است و جمیع مطالب را لغو مینماید زیرا که روح القدس زمانیکه کتاب لاحق را بشخصی الهام نمود
این باب را ایضاً الهام کرد و من جزم و یقین دارم که این باب باب اول کتاب یوشع علیه السلام بوده و حاشیه که بعضی از کبراء احبار
یهود بر اینموضع نوشته اند پسندیده و قابل از برای قبولست و ایضاً کفت یعنی مفسر مذکور که اکثر مفسرین کفته اند که توریهٔ
مثنی تمام شد در دعای الهامی که دعا کرد موسی بان بدوازده سبط بر این فقره یعنی باین نحو خوشا حال تو ای اسرائیل مانند تو
کیست ای قوم که رستکار خداوند شدی الخ و این باب را هفتاد نفر شیخ مدتی بعد از وفات موسی نوشتند و این باب اول بود از کتاب

یوشع بود لیکن از اینموضع بدینموضع انتقال یافت انتهی کلامه پس جماعت یهود و متابعان مسیح باجماع و اتفاق دارند که این
باب از کلام موسی علیه السلام نیست بلکه الحاقی است و اما آنچه مفسر گفت که من جزم و یقین دارم که این باب باب اول کتاب یوشع بود
و همچنین آنچه نقل کرده که احبار یهود یعنی هفتاد شیخ نوشته اند الی آخرها پس ادعا دلیلی و سندی ندارد و لذلک جامعین تفسیر
هنری و اسکات گفته اند که کلام موسی علیه السلام در باب سابق تمام شد و این باب از ملحقات است و ملحق یا یوشع است و یا شموئیل
و یا عزرا و یا نبی دیگر از انبیاء جزماً معلوم نیست لعل آیات اخیره الحاق شده است بعد از زمان اطلاق بنی اسرائیل از اسیری
بابل انتهی و مثل این در تفسیر دوالی و رجردمینت مکتوب است پس نظر و تامل کنید در قول این مفسر که ملحق یا یوشع و یا شموئیل
تا آخر عبارت که چگونه این قول دلالت دارد که ایشان در شک و تزلزل میباشند و نمیتوانند جزم و یقین نمایند و این قول
بمراحل بعید است از قول یهود که صاحب صلیبه این کتب نها بوده اند و قول ایشان و یا نبی دیگر از انبیاء ایضاً بلا برهان و دلیل است
لهذا ضعیف و علیل است مخفی نماند که آنچه ما گفتیم در باب تبکیر انها را نقل نمودیم از شاهد دوم تا اینجا که اینها شواهد تحریف بزیادت
میباشند از زیادتی آیات و جملها و الفاظ پس مبنی بر تسلیم ادعای اهل کتاب است الان که این کتب خمسه مروجه از تصنیفات موسی
علیه السلام است و الا آیات مرقومه دلایل واضحه و شواهد لائحه میباشند که این پنج کتاب از تصنیفات موسی علیه السلام نیستند و این
پنج کتاب با انجناب غلط است و باطل و یقیناً جناب موسی بری است از امثال این مزخرفات و اغلاطات و اختلافات و هرکسی مطالب
این کتب را درست دریافت نماید و شان حضرت موسی را نیز دانسته باشد و مفهوم نبوت مفهوم وی شده باشد یقیناً از این نسبت
انفعال کلی از برایش حاصل خواهد شد مجملاً نسبت این پنج کتاب بموسی علیه السلام مانند نسبت دین داریست با اهل کتاب از یهود و نصاری
که این کتابها را معتقد سر والهامی میدانند پس این نسبت غلط است یقیناً کما نطقت به الاخبار عن رسول المختار و آله الاطهار علیه و
علیهم سلام الله الملک الغفار و صرحت به علماء الاخیار فی جمیع الاعصار و الامصار و در شاهد نهم دانستی که بعضی از اهل کتاب
ایضاً استدلال نموده ببعضی از این آیات بهمان نحو که ما استدلال نمودیم و اما مدعای علمای پروتستنت که نبی از انبیاء این آیات
و جمل و الفاظ را ملحق نموده است پس این ادعا بلا دلیل و غیر مسموع است از ایشان مگر اینکه برهان این ادعا را ذکر نمایند و سند
متصل بدست بدهند که منتهی شود آن سند بنبی معین ملحق و چنین سندی ندارند یقیناً و اگر بعد از این مجهول نمایند چنین سندی را
مستبعد نیست از ایشان و آن وقت سلسله رواة را باید ملاحظه کرد و اختراع چنین سند را مشکل میدانم که معتقد و دایشان باشد
در اینزمان **شاهد پانزدهم** آدم کلارک در صفحه (۷۹) و (۸۰) از مجلد اول از تفسیر خود در شرح باب دهم از توریة
مثنی تقریرات کنیکات را در غایت اطناب نقل کرده است و خلاصه اش اینست که عبارت متن سامری صحیح و عبارت عبری غلط
و چهار آیه ما بین آیه (۵) و (۱۰) یعنی از آیه (۶) تا (۹) در اینموضع اجنبیه محض است و اگر اسقاط شوند جمیع عبارات بربط
حسن مرتبط میشوند پس این چهار آیه از غلط کاتب در اینجا نوشته شده اند و اینها از باب دوم از توریة مثنی بوده اند انتهی و بعد
از نقل این تقریر خود آدم کلارک نیز راضی شده است و گفته است در انکار این تقریر تعجیل نشود **شاهد شانزدهم**
آیه (۲) از باب بیست و سیم از توریة مثنی باین نحو تحریر کردیده است (۲) حرامزاده داخل جماعت خداوند نشود دهم تا پشت دهم
داخل جماعت خداوند نشود انتهی پس امکان ندارد که این حکم از جانب خدا و تحریرات موسی علیه السلام باشد و الا لازم میاید که داود
علیه السلام و پدران او تا فارص داخل جماعت خداوند نشوند زیرا که داود علیه السلام بطن دهم از فارص میباشد بنا بر تصریح متی در باب
اول از انجیل خود و فارص هم ولد الزنا است چنانچه در باب سی و هشتم از سفر تکوین مرقوم کردیده است و هارسلی مفسر حکم کرده است
که این الفاظ هم تا پشت دهم داخل جماعت خداوند نشود الحاقیست **شاهد هفدهم** جامعین تفسیر هنری و اسکات
در ذیل آیه (۹) از باب چهارم از کتاب یوشع گفت که این جمله تا امروز در آنجا هستند در اینموضع و امثال اینموضع در اکثر کتب
عهد عتیق واقع کردیده است غالب اینکه الحاقی باشد انتهی پس این مفسرین حکم کردند بملحق شدن این جمله و هر جمله که مانند این

باشد در عهد عتیق پس اعتراف نموده اند بالحاق در مواضع کثیره زیراکه امثال این جمله در آیهٔ (۹) از باب پنجم و در آیهٔ (۲۸) و (۲۹) از باب هشتم و در آیهٔ (۲۷) از باب دهم و در آیهٔ (۱۳) از باب سیزدهم و در آیهٔ (۱۴) از باب چهاردهم و در آیهٔ (۳۰) از باب (۱۵) و در آیهٔ (۱۰) از باب شانزدهم پس در هشت موضع دیگر از این کتاب لازم میاید که ایشان اعتراف نمایند بملحق شدن جملهای مذکوره و اگر از سایر کتب عهد عتیق نقل نمائیم امثال این جملهها را یک کتاب بزرگ علیحده خواهد بود کما لا یخفی علی الخبیر البصیر **شاهد هجدهم** در آیهٔ (۱۳) از باب دهم از کتاب یوشع باین نحو عبارت و بیان کننده است (۱۳) و آفتاب ایستاد و ماه توقف نمود تا وقتی که قوم از دشمنان خود شان انتقام کشیدند آیا در کتاب یاشر این نوشته نشده است الخ پس این آیه از یوشع نمیباشد زیراکه این امر از کتاب مذکور منقول گردیده است و تاکنون معلوم نشده که مصنف این کتاب که بوده و در چه زمان تصنیف کرده است الا اینکه از آیهٔ (۱۸) از باب اول از سفر شموئیل ثانی ظاهر میشود که مصنف کتاب یاشر معاصر داود علیه السلام و یا بعد از او بوده است و جامعین تفسیر هنری و اسکات گفته اند معلوم میشود که کتاب یوشع قبل از سال هفتم از سلطنت داود علیه السلام نوشته شده است انتهی ملخصاً و ولادت داود علیه السلام سیصد و پنجاه و هشت سال بعد از وفات یوشع علیه السلام بوده است بنابر تصریح تواریخ علمای پروتستنت و آیهٔ (۱۵) از باب دهم مذکور بنابر اقرار محققین اهل کتاب تحریفاً علاوه شده است در متن عبرانی و در ترجمه یونانیه یافت نمیشود و مفسر هارسلی در صفحهٔ (۶۰) از مجلد اول از تفسیر خود گفته این آیه موافق ترجمه یونانیه سقط شود **شاهد نوزدهم** مفسر هارسلی گفته که آیهٔ (۷) و (۸) از باب سیزدهم غلط‌اند **شاهد بیستم** در بیان میراث بنی گاد در آیهٔ (۲۵) از باب سیزدهم از کتاب یوشع این عبارت واقع گردیده است (۲۵) و نصف زمین بنی عمون تا عروعیر که در برابر ربّاه است بود انتهی و این آیه غلط و محرفست زیراکه جناب موسی علیه السلام بنی گاد را چیزی نداد از زمین بنی عمون زیراکه خدا تعالی نهیش کرده بود شاهد مدعا در باب دوم از تورية مثنی است و چون این آیه غلط و محرف بود مفسر هارسلی مضطر گردیده است پس گفته است که متن عبری در اینجا محرفست **شاهد بیست و یکم** در آیهٔ (۳۴) از باب نوزدهم از کتاب یوشع این جمله واقع گردیده است و میراث بنی یهودا در جانب مشرق باردن بر میخورد و این غلط است یقیناً زیراکه ارض بنی یهودا بسیار دور بود از جانب جنوب و لهذا آدم کلارک گفته است غالب اینکه در الفاظ متن تحریف واقع گردیده است انتهی **شاهد بیست و دوم** جامعین تفسیر هنری و اسکات در شرح باب آخر از کتاب یوشع گفته اند که پنج آیهٔ اخیره یقیناً از کلام یوشع نیست بلکه فینحاس و یا شموئیل این آیات را ملحق کرده اند و مثل این الحاق رایج و بسیار بود فیما بین قدما انتهی پس کویم این پنج آیه الحاقیست در نزد ایشان یقیناً و اما اینچه گفته اند که الحاق کننده این آیات فینحاس و یا شموئیل است غیر مسلّم سندی و دلیلی ندارد و اما قول ایشان مثل این الحاق فیما بین قدماء رایج و بسیار بود حقست و همان رواج الحاق باب تحریف را کشود و چون الحاق عیب نداشت لهذا هر کسی میخواست چیزی را علاوه کند بنابر این تحریفات عدیده در کتابهای ایشان واقع گردید و اکثر آن تحریفات در جمیع نسخ شایع شد **شاهد بیست و سیم** مفسر هارسلی در صفحهٔ (۲۸۳) از مجلد اول از تفسیر خود نوشته که شش آیه از باب اول از کتاب قضاة از آیهٔ دهم تا پانزدهم الحاقی است **شاهد بیست و چهارم** در آیهٔ (۷) از باب هفدهم از کتاب قضاة در بیان حال مردی که از بنی یهودا بود این جمله واقع گردیده است و او از لویان بود و چون این جمله غلط بود لذا مفسر هارسلی گفته این غلط است زیرا ممکن نیست که مردی از بنی یهودا از لویان باشد و هوبی کینت بعد از اینکه فهمید این جمله غلط است از متن اخراج کرد **شاهد بیست و پنجم** آیه (۱۹) از باب ششم از کتاب شموئیل اول باین نحو ذکر گردیده است (۱۹) و مردمان بیت شمس را زد زیراکه بصندوق خداوند نگریستند و از قوم پنجاه هزار و هفتاد نفر زد و قوم ماتم گرفتند زانرو که خداوند خلق را بصدمه عظیمی زده بود انتهی و این غلط است و آدم کلارک در مجلد دوم از تفسیر خود بعد از قدح و جرح نوشته غالب اینکه متن عبرانی محرفست یا بعضی از الفاظ سقط شده است از آن و یا لفظ پنجاه هزار عمداً و یا جهلاً علاوه شده است زیراکه معلوم نیست که اهل این قریهٔ صغیره باین مقدار باشند و یا اینکه این مقدار مشغول

بد روکردن نزاعت باشند و بعد از ین انکه پنجاه هزار نفر یکبر نبرصند و قرا بر ببیند در کشت زارهیوشع انتهی بعد گفته است
در لاطینیه هفتاد در شبس و پنجاه هزار و هفتاد نفر و در سریانیه پنجهزار و هفتاد نفر و همچنین در عربیه پنج هزار و هفتاد نفر نوشته شده است
و یوسیفس مورخ هفتاد نفر فقط نوشته است و سلیمان جارچی رابی و رابیهای دیگر بطریق دیگر نوشته اند پس این اختلاف و
از عدم امکان مذکور ما را یقین میدهد که در اینجا تحریف واقع کردیده است یقینا پس یا چیزی علاوه شده است و یا سقط کردیده است
انتهی و در تفسیر هنیری و اسکات باین نحو مرقوم کردیده است فیما بین عدد مقتولین در اصل عبری بطریق معکوس است و با قطع
نظر از ین بعید است که این قدر مردم کشته شوند و در دهِ کوچک بمیرند پس در صدق اینجا شکست و یوسیفس عدد مقتولین را
هفتاد نوشته است فقط پس نظر کنید بحال این مفسرین چگونه مستبعد میشمارند این امر را و رد میکنند و اقرار بتحریف مینمایند
شاهدِ بیست و ششم ادم کلارک در شرح ایه (۱۸) از باب هفدهم از کتاب اول شموئیل گفت در این باب از ایه
تا ایه (۳۱) و از ایه (۴۱) و از ایه (۵۴) تا اخر باب و در باب هجدهم پنج ایه از اول این باب و ایه (۹) و (۱۰) و (۱۱) و (۱۷) و (۱۸) و
(۱۹) در ترجمه یونانیه یافت نمیشوند و در نسخه اسکندریانوس یافت میشوند نظر کنید در اخر این باب که کنیکات تحقیق نموده است
که این ایات مذکوره جزوی از اصل نیستند بعد در اخر باب مذکور تقریرات کنیکات را در غایت اطناب نقل کرده است بحیثیتی
که ظاهر میشود که این ایات محرف و الحاقی میباشند و ما بعضی جمل را از او نقل مینماییم و اگر کسی گوید این الحاق کی یافت شد گوییم
که یهود در عهد یوسیفس میخواستند که کتب مقدسه را زینت بدهند باختراع نمازها و غنی و اختراع اقوال جدیده نظر کنید
بالحاقات کثیره در کتاب استیر و بحکایت خمر و نساء و صدق که زیاد شده است در کتاب عزرا و نحمیا و الان بکتاب اول عزرا مسمی
میشود و نظر کنید بغنای اطفال ثلثه که زیاد شده است در کتاب دانیال و بالحاقات کثیره در کتاب یوسیفس پس ممکن است که این
ایات در حاشیه نوشته شده بوده اند بعد داخل متن کردیده اند بجهت عدم مبالات کاتبین انتهی کلامه و مفسر هارسلی در صفحه
(۳۳۰) از مجلد اول از تفسیر خود نوشت که کنیکات در باب (۱۷) از سفر شموئیل گوید معلوم میشود که بیست ایه از ایه (۱۲)
تا ایه (۳۱) الحاقیست و قابل اخراجست و گوید زمانیکه ترجمه ما تصحیح شد در مرتبه دیگر این ایات را داخل ترجمه نمایند
مؤلف وفقه الله گوید چون عادت یهود در عهد یوسیفس همین بود که کنیکات اقرار نمود و تحریف کردند مقدار زیاد
که در اینجا تصریح بان کرد و در مواضع دیگر نیز تصریح نمود چنانچه نقل بعضی اقوال او در شواهد گذشته گذشت و در شواهد
اینده نیز خواهد امد پس چگونه میشود اعتماد کرد بدیانت ایشان در این کتب زیرا زمانیکه مثل این تحریف سبب تزیین کتب مقدسه
باشد در نزد ایشان و این امر مذموم و قبیح نبود پس هرچه دلشان میخواست میکردند و عدم مبالات کاتبین سبب شیوع تحریفات
ایشان بود در نسخها پس فساد کلی در کتب عهد عتیق واقع کردید پس شخص عاقل کتب محرفه را چگونه میتواند سند دیانت خود قرار
بدهد پس از ین تقریرات مشخص و معلوم میگردد بطلان دعوی علمای پروتستنت در تحریرات و تقریرات بر سبیل مغالطه که تحریف
از یهود صادر نگردیده زیرا که ایشان از اهل دیانت بودند مقر و معترف بودند که کتب عهد عتیق کلام خدا است پس بعد از اطلاع بر تحریرات
و تقریرات این حقیر شخص عاقل نباید امثال این مغالطات را قبول کند حال برویم سر وقت کتب عهد جدید و بتایید خداوندی گوییم
شاهدِ بیست و هفتم ایه (۳) از باب چهاردهم از انجیل متی باین نحو رقم یافته است (۳) زانرو که هیرود دیس بجهت
خواطر هیرودیا زن برادر خود فیلیپس یحیی را گرفته بسته در زندان انداخته و ایه (۱۷) از باب ششم از انجیل مرقس باین نحو مرقوم کردیده
(۱۷) زیرا که همین هیرودیس بجهت خواطر هیرودیا زن برادرش فیلیپس فرستاده یحیی را دستگیر کرده در محبسش حبس نمود زانرو که او زن را
در عهده نکاح اورده بود و در ایه (۱۹) از انجیل لوقا باین طریق نوشته شده است (۱۹) و رئیس ربع هیرودیس بسبب هیرودیا زن
برادر خود فیلیپس الخ و لفظ فیلیپس در سه انجیل غلط است یقینا و از کتابی از کتب تواریخ بثبوت نپیوسته که اسم شوهر هیرودیا
فیلیپس بوده بلکه یوسیفس در باب (۵) از کتاب هجدهم تصریح کرده است که اسم شوهر هیرودیا هیرود بوده و چون غلط بود هورن

مفسر محقق در صفحهٔ (۴۳۲) از مجلد اول از تفسیر خود گفته که غالب آنکه اسم فیلیپس از غلط کاتب واقع گردیده است البته سقط
شود وکریسباخ این لفظ را اسقاط کرده است انتهی و در نزد این حقیر این لفظ از اغلاط ارباب اناجیل است و قبول نمیکنم که از
غلط کاتب باشد زیرا که این دعوی برهان ندارد و ایضاً بسیار و بسیار بعید است که غلط از کاتب در سه انجیل در مضمون واحد
واقع گردد و بیچاره کاتب خبر ندارد از این غلط و حال ملاحظه کنید جرأت و جسارت اهل کتاب را که بمجرد ظن الفاظ را از کلام الهامی
اسقاط مینمایند و الفاظ دیگر داخل میکنند و اینقسم تحریف در جمیع ازمنه از ایشان جاریست و خیلی عجیبست با کثرت تحریف
در کتابهای عهد عتیق و جدید بحیا نکرده و ادعا مینمایند که تا کنون هیچوقت تحریف در کتابهای ما واقع نگردیده است و این ادعا از
ایشان بسیار از اسباب تعجب است زیرا کسانیکه از حقیقه کتابهای ایشان اطلاع دارند و چون ایراد شواهد از برای الزام و اسکات
خصم است لهذا این شاهد را در امثله تحریف بزیادت متعرض شدیم بر فرض تسلیم ادعای ایشان و این شاهد در حقیقه بالنسبه
باناجیل ثلثه سه شاهد است **شاهد بیست و هشتم** آیه (۳۱) از باب هفتم از انجیل لوقا باین نحو ترقیم یافته است
(۳۱) خداوند فرمود یعنی عیسی که من اشخاص این طبقه را بچه تشبیه کنم و آنها که را مانند و این جمله یعنی جمله خداوند فرمود تحریفاً زیاد
شده است آدم کلارک مفسر در ذیل این آیه گفته است جزوی از متن لوقا هرگز نبود و از برای این امر شهادت تامه است و هر محقق
رد کرده است این الفاظ را بنجل و کریسباخ این الفاظ را از متن اخراج کرده اند انتهی و عجب از مسیحیین فرقه پروتستنت که این الفاظ
در تراجم خود ترک نمینمایند یا ادخال الفاظیکه زیادتی آن بشهادت تامه ثابت شده است و هر محقق آنها را رد کرده است در کلام الهی
کلام الله است در زعم ایشان از اقسام تحریف نمیباشد **شاهد بیست و نهم** آیه (۹) از باب بیست و هفتم از انجیل متی
باین نحو عیان و بیان گشته است (۹) آنگاه کامل گردید آنچه بوساطت ارمیا پیغمبر گفته شده بود که میگفت پس از سی پاره نقره بهای
آنشخص قیمت کرده شده را که بعضی از بنی اسرائیل قیمت نمودند بگرفتند انتهی و لفظ ارمیا از اغلاط مشهوره است در انجیل متی
زیرا که این امر در کتاب ارمیا یافت نمیشود و این مضمون در کتاب دیگر از کتابهای عهد عتیق ایضاً یافت نمیشود و این الفاظ بلی در آیه
(۱۳) از باب یازدهم از کتاب زکریا عبارتی پیدا میشود که فی الجمله مناسبتی دارد با عبارتیکه متی نقل کرده است لیکن ما بین عبارتین
فرق بسیار است نمیشود گفت که متی از کتاب زکریا نقل کرده است و عبارات زکریا علیه السلام هیچوجه علاقه ندارد با حادثه که
متی در آن نقل مینماید یعنی صلوبیت مسیح و فروخته شدن آن بزرگوار و علمای مسیحیه سلفاً و خلفاً اقوال ایشان در این موضع
مضطربست وارد کاتلک در کتاب خود المسمی بکتاب الاغلاط که در سنه ۱۸۴۱ از میلاد طبع شده است در صفحهٔ (۲۶) نوشته است
که مستر جوول در کتاب خود نوشت که مرقس خطا کرد ابیاتار را در موضع اخی ملک نوشت و متی خطا کرد ارمیا را در موضع
زکریا تحریر نمود انتهی و هورن در صفحهٔ (۳۸۵) و (۳۸۶) از مجلد دوم از تفسیر خود المطبوع سنه ۱۸۲۲ از میلاد گفته در این نقل
اشکال بزرگیست زیرا که در کتاب ارمیا مثل این مضمون پیدا نمیشود و در آیه (۱۳) از باب یازدهم از کتاب زکریا پیدا میشود
لیکن الفاظ متی با الفاظ زکریا مطابق نیست و بعضی محققین بر این رفته اند که غلط در نسخهٔ متی واقع گردیده است و نویسنده
ارمیا را در جای زکریا نوشته است یا اینکه این لفظ الحاقیست انتهی و بعد از آن شواهد الحاق را نقل کرده است و بعد گفته است
اغلب آنکه عبارت متی بدون ذکر اسم این نحو بوده است آنگاه سخنی که بزبان نبی گفته شد تمام گشت و مقوی این ظن است اینکه
متی اسماء انبیا را ترک مینماید در منقولات خود انتهی و در صفحهٔ (۶۲۵) از مجلد اول از تفسیر خود گفته است که صاحب انجیل
در اصل اسم نبی را ننوشته بود لیکن بعضی ناقلین آنرا ادراج نمودند انتهی پس از عبارتین مذکورتین معلوم و مشخص میشود که
مختار در نزد هورن اینکه این لفظ الحاقی میباشد و در تفسیر دوالی و رجردمینت در ذیل این آیه باین نحو مکتوبست این الفاظ که
منقول گردیده است در این موضع در کتاب ارمیا پیدا نمیشود بلکه در آیه (۱۲) از باب یازدهم از کتاب زکریا یافت میشود و بعضی
توجیهات آن اینکه ناقل در زمان اول در وقت استنساخ انجیل ارمیا را در موضع زکریا نوشته است غلطاً و بعد از آن این غلط

داخل متن گردیده است چنانچه پیرس نوشته انتهی وجواد بن سابا طادر مقدمهٔ کتاب خود المسمی بالبراهین الساباطیه نقل
کرده است که من از بسیار از قسیسین این را سؤال کردم پس طامامن گفتند از غلط کاتب است و یوکانان و ماطروس و کیراکوس گفته اند
متی بحفظ خود اعتماد نموده بدون مراجعت بکتب نوشت پس در غلط واقع گردید و بعضی قسیسین گفته اند لعل ذکریا مسمی
بارمیا نیز باشد انتهی **مصنفین کتاب گوید** مختار آنکه این غلط از متی صادر گردیده است چنانچه ظاهر بر همین دلالت
دارد و وارد وجویل و یوکانان و ماطروس و کیراکوس نیز اقرار و اعتراف دارند و احتمالات باقیه دیگر ضعیف است و رد میکند
این احتمالات را انچه ما اول گفتیم و هورن نیز اعتراف نمود که الفاظ متی با الفاظ ذکریا موافق نیست پس بدون اقرار بتحریف بعد
احد عبارتین لفظ ذکریا نیز صحیح نمیباشد و این شاهد را در اینموضع ایراد نمودیم بنا بر زعم کسانیکه نسبت زیادتی این لفظ را بکاتب
میدهند و چون از بیان این غلط متی فارغ شدیم پس حال شروع کنیم بر بیان اغلاط مرقس که مستر جویل و وارد بغلط بودن
انها اعتراف و معترف میباشند پس گوئیم عبارت مرقس در باب دوم از انجیل خود باین نحو عیان و بیان گشته است (۲۵) و بایشان
گفت مگر هرگز نخوانده اید که داود چه کرد چون او و رفقایش محتاج و گرسنه شدند چگونه در ایام ابی اتار رئیس کهنه بخانه خدا در
امده نانهای تقدمه را خورد که خوردن ان جز بکاهنان روا نیست و برفقای خود نیز داد انتهی پس لفظ ابی اتار غلط است چنانچه
این دو عالم سابق الذکر اعتراف نموده اند و همچنین این دو جمله چون او و رفقایش محتاج گرسنه شدند و برفقای خود نیز داد نیز
که داود علیه السلم در انوقت تنها بود و رفیقی همراه نداشت تا اینکه با رفیقش گرسنه شود و باو نان بدهد چنانچه مخفی نیست بر کسیکه
کتاب اول شموئیل را مطالعه کرده باشد و زمانیکه ثابت و محقق گردید که جملتین مذکورتین غلطند در انجیل مرقس پس ثابت و محقق
گردید که انچه مثل این دو جمله در انجیل متی و لوقا واقع گردیده نیز غلط است در انجیل متی در باب (۱۲) باین نحو واقع گردیده است (۳)
ایشانرا گفت مگر نخوانده اید انچه داود و رفقایش کردند وقتیکه گرسنه بودند (۴) چطور بخانه خدا در امده نانهای تقدمه را خورد که
خوردن ان بر او و رفقایش حلال نبود بلکه بر کاهنان فقط و در انجیل لوقا در باب ششم باین نحو مسطور گردیده است (۳) عیسی در
جواب ایشان گفت ایا نخوانده اید انچه کرد داود و رفقایش در وقتیکه گرسنه بودند (۴) که چگونه بخانه خدا در امده نانهای تقدمه را
گرفته بخورد و برفقای خود نیز داد و حال آنکه خوردن ان جز بکهنه روا نیست انتهی پس در نقل این قول مسیح علیه السلم در اناجیل ثلثه
هفت غلط واقع گردیده است پس اگر نسبت این هفت غلط را بکاتب دهند در هفت موضع مقر بتحریف خواهند بود اگر چه این نسبة
خلاف ظاهر است زیرا که بسیار بعید است که کاتب یک مضمون را در سه انجیل غلط بنویسد لیکن با وصف رندادن همان قدر معلوم خواهد
بود که کتابهای ایشان قابل تحریف بوده است زیرا که اینمضمون در جمیع اناجیل شایع گردیده است **شاهد سی ام**
ایه (۳۵) از باب (۲۷) از انجیل متی باین نحو عیان و بیان گشته است (۳۵) پس او را مصلوب نموده رختا و را تقسیم نمودند
و بر انها قرعه انداختند تا انچه بزبان نبی گفته شد تمام شود که رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند انتهی
پس این عبارت تا انچه بزبان نبی گفته شد تمام شود که رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند محرف و واجب
الحذف است در نزد محققین ایشان لهذا گریسباخ اینعبارت را حذف کرده است و هورن مفسر در صفحه (۳۳۰) و (۳۳۱) از مجلد
دوم از تفسیر خود با دلهٔ قاطعه ثابت کرده است که این عبارت الحاقیست بعد گفته است که گریسباخ خوب کرده است که اینعبارت را
ترک کرده است بعد از ثبوت در نزد او که این عبارت دروغ است قطعًا و ادم کلارك در مجلد پنجم از تفسیر خود در ذیل ایه مذکوره
گفته است که لابد است از ترك این عبارت زیرا که اینعبارت جزو متن نمیباشد نسخهای صحیحه ان را ترك نموده اند و همچنین ترجمها
ترکش نموده اند الا ما شذ و ندر و همچنین غیر محصورین از قدما ترکش کرده اند و این عبارت بالصراحه الحاقیست از ایه (۲۴)
از باب (۱۹) از انجیل یوحنا اخذ شده است **شاهد سی و یکم** در باب پنجم از رساله اول یوحنا در ایه (۷) و (۸)
بنابر فارسیه مطبوعه ۱۸۷۸ باین نحو مرقوم گردیده است (۷) زانرو که در اسمان سه هستند که شهادت میدهند یعنی دو کلمه

وروح القدس واین هر سه یکی هستند (۸) وسه هستند که در زمین شهادت میدهند روح وآب وخون واین هر سه در یک
هستند انتهی پس در این آیه اصل عبارت همین قدر بوده است بنا بر زعم محققین ایشان (۷) زیرا سه هستند که شهادت
میدهند (۸) یعنی روح وآب وخون واین سه یک هستند پس معتقدین به تثلیث این عبارت را علاوه کرده اند زیرا که
در آسمان سه هستند پدر وکلمه وروح القدس واین هر سه یک هستند که در زمین شهادت میدهند پس این جمله فیما بین اصل
عبارت الحاقی است یقیناً که گریسباخ وشولز اتفاق دارند بر اینکه این عبارت الحاقیست وهورن با تعصبی که دارد گفته است که
این جمله الحاقی وواجب الترک است وجامعین تفسیر هنری واسکات قول هورن را اختیار کرده اند وآدم کلارک ایضاً میل
کرده است بملحق بودن این جمله واکستاین که اعلم علمای اهل تثلیث بوده که در قرن چهارم از قرون مسیحیه بوده وتاکنون مستند
اهل تثلیث همانست ده رساله بر این رساله نوشته است در یکی از این ده رساله این عبارت را نقل نکرده است وحال آنکه خودش
هم مثلث بود وبا فرقه آرین که منکر تثلیث بوده اند مناظره ومشاجره داشت پس اگر این عبارت در عهد او بوده هر آینه تمسک می
جست ودر اثبات مدعای خود این عبارت را نقل مینمود ومرتکب تکلف بعید نمیشد که در آیه (۸) مرتکب شده است پس در
حاشیه نوشته است که مراد از آب آبست وخون ابن است وروح روح القدس میباشد انتهی پس این تکلف ضعیف است اولاً
ومظنون این حقیر اینکه چون این توجیه بسیار بعید بود لهذا معتقدین تثلیث این عبارت را اختراع کردند که مفید عقیده ایشانست
واین عبارت مخترعه مجعوله را جزوی از رساله قرار دادند وصاحب میزان الحق نیز اقرار کرده است که این عبارت الحاقی است
در مجلس مناظره که فیما بین او ویکی از فضلای هند در سنه ۱۲۷۰ واقع گردیده است وشریک او در همان مجلس مناظره بوجود هفت
هشت موضع محرف از کتب مقدسه اقرار کرده است وهورن محقق در تحقیق این عبارت دوازده ورق نوشته است بعد تقریرات
خود را ثانیا تلخیص نموده است ودر نقل ترجمه جمیع تقریرات او خوف تطویل وتکدر خواطر ناظر است وجامعین تفسیر هنری واسکات
تلخیص ورا نیز ملخص نموده اند پس ما خلاصة خلاصه را از این تفسیر نقل مینمائیم پس گوئیم جامعین تفسیر هنری واسکات گفته اند
هورن دلائل طرفین را نوشته است بعد سنجیده نموده است یعنی دو مرتبه خلاصه کرده است خلاصه تقریر دوم او این است که
کسانیکه ثابت مینمایند که این عبارت کاذبه است مستند ایشان وجوهی است **اول** آنکه این عبارت یافت نمیشود در نسخه از نسخهای
یونانیه که پیش از قرن شانزدهم یعنی یکهزار وششصد بعد از میلاد نوشته شده است **دوم** آنکه یافت نمیشود در نسخه مطبوعه
که بجد وتحقیق تام در زمان اول بطبع رسیده است **سیم** آنکه در ترجمه از ترجمهای قدیم غیر از لاطینیه این عبارت یافت نمیشود
چهارم آنکه در اکثر نسخهای قدیمه لاطینیه نیز پیدا نمیشود **پنجم** آنکه احدی از قدماء ومورخین کلیسا متمسک باین عبارت
نشده اند **ششم** آنکه پیشوایان فرقه پروتستنت ومصلحین دین ایشان یا اینعبارت را ساقط کرده اند ویا علامت شک بر او
گذاشته وکسانیکه قائل بصدق اینعبارت هستند سند ایشان وجوهی است **اول** آنکه در ترجمه لاطینیه قدیمه اینعبارت یافت
میشود ودر بسیاری از نسخهای ترجمه لاطینیه ولکیت **دوم** آنکه در کتابهای عقاید یونانیه پیدا میشود ودر کتاب آداب نماز کلیسای
یونانیه ودر کتاب نماز قدیم کلیسای لاطینیه وباین عبارت متمسک شده اند بعضی قدماء از مشایخ لاطینیه واین دو دلیل مخدوش و
معیوبند وامور باطنیه که بصدق این عبارت شهادت میدهند اینها هستند اول ربط کلام دوم قاعده نحویه سیم حرف تعریف
چهارم مشابهت این عبارت بعبارات یوحنا در محاورت وممکنست بیان وجه ترک آن در نسخ اینکه از برای اصل دو نسخه باشد ویا این امر
حاصل شده است از کید ویا غفلت کاتب در زمانیکه نسخه قلیل بوده است ویا اینکه این عبارت را آرین اسقاط کرده اند بسبب اینکه
این از اسرار تثلیث است ویا غفلت کاتب سبب شده است چنانچه همین غفلت سبب نقصانات دیگر گردیده است ومرشدین از کراک
ترک کردند فقرات را اگر در این بحث بوده است وهورن بر دلایل مرقومه ثانیا نظر نموده است پس موافق انصاف وعدم ریا حکم کرده است
باسقاط این فقره مجعوله واینکه ادخال این فقره در متن امکان ندارد تا شهادت ندهد بر حقیقت آن نسخه که شکی در صحت آن نباشد

انتهی پس نظر و تامل کن ای لبیب که مختار ایشان مختار هورن نیست زیرا که ایشان نگفتند که هورن موافق انصاف و علم رنا حکم باسقاط کرده است و دلایل فرقه ثانی مردود است چنانچه جامعین تفسیر هنری و اسکات تصریح کرده اند و از قول معتقدین دو امر معلوم میشود **اوّل** آنکه کاتبین نسخ و فرقه مخالف تثلیث را وسعی داشتند قبل از ایجاد صنعت طبع از برای تحریف و مرام ایشان حاصل بود در آن زمان نمی بینی تحریف کاتب و یا فرقه آرین علی قولهم چگونه شایع گردیده بحیثیتی که این عبارت از جمیع نسخهای یونانیه ساقط گردیده است و از جمیع ترجمها غیر از ترجمه لاطینیه و بلکه از اکثر نسخهای لاطینیه ایضاً چنانچه از دلایل فرقه اوّل معلوم شد **دوم** آنکه مثبت و محقق گشت که اهل دیانت و دین ایضاً عمداً تحریف میکردند زمانیکه مصلحت را در تحریف میدیدند چنانچه اینعبارت را اسقاط کردند بجهة بودن آن از اسرار تثلیث و چنانچه اسقاط کردند عرشدین از فرقه گریک فقرۀ ای را که در دو این بحث بوده اند بنا بر اقرار مثبتین این عبارت چنانچه در اعتذارات مثبتین گذشت پس زمانیکه تحریف از عادت جمیله مرشدین و اهل دیانت و دین از مسیحیین باشد چه جای گله و شکایت است از فرق باطله و کاتبین محرفین پس از این تقریرات معلوم میشود که هیچ جرمضایقه در تحریف قبل از ایجاد صنعت طبع نداشته اند و غایت جهد را در اینباب مبذول میداشته اند کیف لا و حال آنکه الآن بالفعل با وجود انتشار کتب و ایجاد صنعت چاپ باب تحریف مسدود نگردیده است باز هم مشغولند و این ادعا شواهد کثیره دارد و لیکن اکتفا میکنیم در اینموضع بنقل دو حکایت فقط که تعلق بهمین عبارت دارد **حکایت اوّل** پیشوای ای غافل که لوطر امام اوّل فرقه پروتستنت و پیشرو قدم از مصلحین ملت مسیحیه چون توجه نمود باصلاح این ملت کتب مقدسه را بزبان جرمنی ترجمه نمود تا تابعین او از این کتابها استفاده نمایند و این عبارت را در ترجمه خود ننوشت و مرارا در حال حیوة لوطر این ترجمه بطبع رسید و این عبارت در نسخهای مطبوعه نبود پس از آن زمانیکه پیر شد و دانست که خواهد مرد خواست مرتبه دیگر این ترجمه را چاپ کند پس در سنه ۱۵۴۶ از میلاد شروع بطبع ترجمه مذکوره نمود و چون واقف بود از عادت اهل کتاب عموماً و از عادت مسیحیین خصوصاً وصیت نمود در مقدمه این ترجمه که احدی این ترجمه مرا تحریف نکند و لیکن چون این وصیت مخالف عادت اهل کتاب بود عمل باین وصیت نمودند سی سال از مردن نگذشته اینعبارت مجعوله را داخل ترجمه لوطر نمودند و این تحریف اوّلا از اهل فرینکفارت صادر گردید پس چون ایشان در سنه ۱۵۷۴ این ترجمه را چاپ کردند این عبارت مجعوله را داخل کردند لیکن ایشان را از خوف خدا و یا از طعن خلق در مرتبه دیگر چون این ترجمه را چاپ کردند این عبارت را اسقاط کردند پس از آن ترک اینعبارت بر اهل تثلیث سنگینی نمود پس این عبارت را داخل کردند اهل وتن برک در سنه ۱۵۹۶ و سنه ۱۵۹۹ از میلاد و همچنین اهل هیمبرک در سنه ۱۵۹۶ این عبارت را داخل ترجمه مذکوره نمودند لیکن اهل وتن برک از طعن خلق ترسیدند چنانچه اهل فرینکفارت ترسیدند و در طبع دیگر اسقاط کردند اینعبارت را پس بعد از آن اهل تثلیث از معتقدین مترجم رضا نشدند باسقاط عبارت مزبوره از ترجمه مزبور پس شایع شد ادخال این عبارت مزبوره در این ترجمه عموماً بر خلاف وصیت امام خود پس چگونه میشود امیدوار شد عدم تحریف را در نسخهای قلیلة الوجود قبل از ایجاد صنعت طبع از کسانیکه عادت ایشان این باشد که دانسته حاشا و کلا ثم حاشا مرجو نیست از ایشان الا تحریف **حکایت دوم** اینکه انتشار اهل کتب عهد جدید را با زبور بعد ادوات امریکا در سنه ۱۸۱۶ چاپ کردند و این عبارت مجعوله را داخل کردند باین نحو نوشته اند (۷) سَیَبَ دِطْلاٰنِیٰ آیْنِیٰ دِسٰهْدُوتِ بِشْمَیٰ بَبٰ هِمْزِمَنٰ وَرُوخٰا دِقُودْش وَآیْنِیٰ طٰلوُنٰ تِیٰ خٰیٰن (۸) وِدَلاٰیْنِیٰ دِسٰهْدُوتْ بَاَرْعٰا رُوخٰا وِمِیٰ وَدِمٰ وَتٰلوُنْ دِخٰیٰنْ و ترجمه بفارسی چنین میباشد (۷) زیرکه در آسمان سه هستند که شهادت میدهند پدر و کلمه و روح القدس و این هر سه یک هستند (۸) و سه هستند که در زمین شهادت میدهند روح و آب و خون و این هر سه یک هستند انتهی بعد در سنه ۱۸۲۶ باز خواستند عهد جدید را با زبور با دوات امریکا چاپ نمایند از طعن خلق ترسیده عبارت مذکوره را اخراج نموده اند و باین نحو نوشته اند وَایْتَیْهُونْ تْلاٰتْ سٰهْدِ وَرُوخٰا وِمِیٰ وَدِمْ

وَثَلَثَتُهُونَ بِحَدٍ اِبُوُنَ انتهى ترجمه بفارسی چنین میباشد زیرا سه هستند که شهادت میدهند یعنی روح و آب و خون و این سه یك هستند پس از آن باز عهد جدید را با دوات امریکا خواسته اند در سنه ۱۸۹۱ چاپ نمایند مثلثین راضی بترك عبارت مذکوره نشده اند داخل نموده مانند عبارت سابق تحریر نموده اند این بود حال نسخهای سریانیه ایشان بنحو اشاره و اجمال و در سنه ۱۸۷۰ عهد عتیق و جدید را بلغت عربی در بیروت چاپ نموده اند و باین نحو نوشته اند (۷) فالذین یشهدون (فی السماء هم ثلثة الاب والکلمة وروح القدس وهؤلاء الثلثة هم واحد (۸) والذین یشهدون فی الارض هم ثلثة) الروح والماء والدم والثلثة هم فی الواحد می بینی که عبارات زائده را ما بین هلالین نوشته اند چاپ و تصحیح کننده کان نسخه یعنی ترجمه مذکوره در مقدمه باین نحو نوشته اند والهلالان ( ) یدلان علی ان الکلمة التی بینهما لیس لها وجود فی اقدم النسخ واصحها می بینی که عبارت مجعوله را معلم بشك نموده اند بعد اهل تثلیث باز عهد جدید را بلغت عربی در بیروت سنه ۱۸۸۱ مسیحیه طبع نموده اند و عبارت مجعوله را محض مغالطه بدون هلالین نوشته اند و در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ عبارت مجعوله را داخل کرده اند و در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۲ و سنه ۱۸۸۷ داخل نکرده اند پس این بود حال ایشان در این زمان با وجود انتشار کتب و ایجاد صنعت طبع پس حال ایشان قبل از ایجاد صنعت طبع و عدم انتشار کتب چه خواهد بود حال گوئیم اگر انتساب این عبارت بیوحنا صحیح است پس اینها بتکرار اسقاط کرده اند تحریف نموده اند و اگر نسبت غیر صحیح است کما هو الحق پس اینها بتکرار داخل کرده اند تحریف نموده اند در هر صورت تحریف ایشان تاکنون ثابت و محقق گردید و فیلسوف مشهور اسحق نیوتن رساله نوشته است حجم این بقدر پنجاه ورق است و در آن رساله اثبات کرده است که عبارت مذکوره و همچنین آیه (۱۶) از باب سیم از رساله اول پولس بتیموثاوس هر دو محرفند و آیه مذکوره باین نحو است (۱۶) و بالاجماع سر دینداری عظیم است که خدا در جسد ظاهر شد و عدل او در روح دیده و بفرشتگان مشهود گردید و بامتها موعظه کرده شد و در دنیا ایمان آورده و بجلال بالا برده انتهی و این آیه ایضاً بسیار نافع است از برای اهل تثلیث فعلیهذا علاوه کردند از برای اثبات عقیده فاسده خود **شاهد سی و دوم** در باب اول از مکاشفات یوحنا باین نحو مرقوم است (۱۰) و در روز خداوند در روح شدم و از عقب خود آوازی بلندی چون صدای صور شنیدم (۱۱) که گفت من الف و یاء و اول و آخر هستم الخ و کریسباخ و شولز متفق اند که لفظ اول و آخر الحاقی است و بعضی مترجمین این دو لفظ را ترك کرده اند و در سریانیه مطبوعه سنه ۱۸۱۶ لفظ الف و یاء را نیز ترك کرده است و همچنین در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۶۷۱ و سنه ۱۸۲۱ نیز لفظ اول و آخر و الف و یاء را مانند سریانیه ترك کرده اند **شاهد سی و سیم** آیه (۳۷) از باب هشتم از کتاب اعمال حواریین باین نحو تحریر گردیده است (۳۷) فیلپس گفت هرگاه بتمام دل ایمان آوردی جایز است در جواب گفت ایمان آوردم که عیسای مسیح پسر خداست و این آیه الحاقی است یکی از اهل تثلیث الحاق کرده است از برای خواطر این جمله در جواب گفت ایمان آوردم که عیسای مسیح پسر خداست کریسباخ و شولز اتفاق دارند که این آیه الحاقی است **شاهد سی و چهارم** از کتاب اعمال باین نحو نوشته شده است (۵) گفت خداوندا تو کیستی خداوند گفت من آن عیسائی هستم که تو بد و جفا میکنی تو را مشکل است بر میخ لگد زدن (۶) او لرزان و حیران شده گفت خداوندا چه میخواهی من بکنم خداوند و یرا گفت برخواسته بشهر برو که آنجا بتو گفته میشود چه باید کرد انتهی کریسباخ و شولز گفته اند این عبارت تو را مشکل است بر میخ لگد زدن او لرزان و حیران شده گفت خداوندا چه میخواهی من بکنم الحاقیست **شاهد سی و پنجم** آیه (۶) از باب دهم از کتاب اعمال باین نحو مرقوم شده است (۶) که نزد دباغی شمعون نام و خانه اش بکنار دریاست مهمانست و بتو خواهد گفت که تو را چه باید کرد کریسباخ و شولز گفته اند این عبارت و بتو خواهد گفت که تو را چه باید کرد محرف و الحاقی است **شاهد سی و ششم** آیه (۲۸) از باب دهم از رساله اول پولس بقرنتیان باین نحو مرقوم شده است (۲۸) اما اگر کسی بشما گوید این

قربانی بت است مخور بلکه بخواطر آنکسیکه خبر داد بجهة ضمیر زیرا که جهان و پری آن از آن خداوند است و اینجمله زیرا که جهان و
پری آن از آن خداوند است الحاقیست و هورن در صفحه (۳۲۷) از جلد دوم از تفسیر خود بعد از آنکه اثبات کرده است
الحاقی بودن اینجمله را گفته است که گریسباخ اسقاط کرده است اینجمله را از متن بعد از آنکه جزم نموده است که این جمله قابل اخراج است
و الحق اینکه این جمله سند ندارد و کلام فضولیست و غالب آنکه از آیه (۲۶) اخذ شده و باینجا ملحق کردیده است انتهی و آدم
کلارک در ذیل این آیه گفته است که گریسباخ این جمله را از متن انداخته است و حق آنستکه این جمله سند ندارد انتهی کلامه
و در بعضی از نسخهای سریانیه و ترجمه های عربیه و فارسیه و غیره و غیره این جمله را ننوشته اند از انجمله در ترجمه عربیه
مطبوعه سنه ۱۶۷۱ و سنه ۱۸۲۱ و سنه ۱۸۳۱ **شاهد سی و هفتم** آیه (۸) از باب هیجدهم از انجیل متی باین نحو تحریر
کردیده است (۸) زیرا که پسر انسان مالك روز سبت نیز است پس لفظ نیز الحاقی است و هورن بعد از آنکه الحاقی بودن
این لفظ را بادله ثابت کرده است در صفحه (۳۳۰) از مجلد دوم از تفسیر خود گفته است که این لفظ مأخوذ است از آیه (۲۸)
از باب دوم از انجیل مرقس و یا از آیه (۵) از باب ششم از انجیل لوقا و در اینجا الحاقیست خوب کرده است که گریسباخ که این لفظ الحاقی را
اخراج کرده است **شاهد سی و هشتم** در آیه (۳۵) از باب دوازدهم از انجیل متی باین نحو مرقوم کردیده است (۳۵)
مرد نیکو از خزانه نیکوی دل خود چیزهای خوب بیرون میآورد و مرد بد از خزانه بد چیزهای بد بیرون میآورد و لفظ دل الحاقیست
و هورن بعد از آنکه ثابت کرده است بادله ملحق بودن آنرا در صفحه (۳۳۰) از مجلد دوم از تفسیر خود گفته است این لفظ
از آیه (۴۵) از باب ششم از انجیل لوقا اخذ شده است **شاهد سی و نهم** آیه (۱۳) از باب ششم از انجیل متی در نماز
عیسی تعلیم حواریین نموده باین نحو رقم شده است و ما را در آزمایش میاور بلکه از شریر ما را رهائی ده زیرا ملکوت و قدرت و
جلال تا ابد الآباد از آن تو است آمین و این جمله زیرا ملکوت و قدرت و جلال تا ابد الآباد از آن تست الحاقیست و فرقه
کاتلك و من از روی جزم و یقین حکم میکنند بالحاقی بودن این جمله و اینجمله در ترجمه لاطینیه پیدا نمیشود و نه در ترجمه از ترجمهای
این فرقه در زبان سریانی و انکلیسی و غیره و اینفرقه ملحق را ملامت میکنند و ارد کاتلك در صفحه (۱۸) از کتاب خود که مسمی بکتاب
اغلاط است و در سنه ۱۸۴۱ از میلاد چاپ شده است گفته است ارزمس این جمله را تقبیح کرده است و بلنجر گفته است این
جمله بعد ملحق شده است و تاکنون الحاق کننده آن معلوم نشده است و امّا قول لاورنتش ولاکرکفت اینجمله ساقط شده است
از کلام رب دلیلی بر این ادعا ندارد بلکه حق او بودکه لعنت و ملامت کند کسانی را که این بازی خود شانرا جزوی از کلام رب
قرار دادند بدون مبالات انتهی و اجلّه از محققین فرقه پروتستنت اینجمله را نیز ردّ کرده اند و آدم کلارك اگرچه الحاقی بودن
این جمله را اختیار نکرده است ولیکن باین قدرها اقرار دارد که گریسباخ و وتستین و محققین دیگر که در اعلی درجه تحقیق بوده اند
این جمله را ردّ کرده اند چنانچه در ذیل شرح این آیه تصریح کرده است و چون باعتراف اینمفسر ثابت و محقق کردید که محققین
که در اعلی درجه تحقیق بوده اند اینجمله را ردّ کرده اند پس مخالفت مفسر مضر نخواهد بود پس بنابر تحقیق فرقه کاتلك و تحقیق
محققین فرقه پروتستنت این جمله علاوه شده است در نماز مسیح که تا بعینش در شرق و غرب عالم لا اقل روزی دو مرتبه
بایست بخوانند پس در صورتیکه نماز یکه این همه شهرت دارد محرفین آنرا تحریف کرده باشند پس از نوع تحریف در مواضع
دیگر که این شهرت را نداشته و نداند پناه بر خدا فعلیهذا نماز یومیه ایشانهم محرفست **شاهد چهلم** آیه (۵۳) از باب هفتم
و یازده آیه از باب هشتم یعنی از آیه اول تا آیه یازدهم از انجیل یوحنا الحاقی است و هورن در الحاقیت این آیات اگرچه مختار در نزد
او عدم الحاقست در صفحه (۳۱۰) از مجلد چهارم از تفسیر خود چنین نوشته است که ارزمس و کالوین و بیزه و کروتیس و
لیکلرك و وتستین و سملر و شلز و مورس و هینلن و پالس و شمت و کسان دیگر از مصنفین که نوفنس و کوخ که اسامی ایشانرا
ذکر کرده اند صدق این آیات را تسلیم ندارند بعد گفته است که کریزاستم و تهیو فلکت و نونس شروحی نوشته اند بر این انجیل

پس این آیات را شرح نکرده اند بلکه این آیات را در شرحهای خود نقل هم نموده اند و ترتولین و سایپرین رساله‌ها نوشته اند در باب عفت وزنا و باین آیات متمسک نشده اند وهرگاه این آیات در نسخهای ایشان بود هر اینه ذکر نموده و باینها تمسک میکردند یقینا انتهی و وارد کاتلک گفت که بعضی قدما اعتراض کرده اند بر اول باب هشتم از انجیل یوحنا انتهی و نورتن حکم کرده است باینکه این آیات الحاقیست یقینا **شاهد چهل و یکم** در آیه (١٨) از باب ششم از انجیل متی باین نحو مرقوم کردیده است (١٨) تا در نظر مردم روزه دار ننمائی بلکه در حضور پدرت که در نهانست و پدر نهان بین تو آشکارا تو را جزا خواهد داد و لفظ آشکارا الحاقی است و آدم کلارک در ذیل شرح این آیه بعد از اثبات الحاقیت این لفظ گفته است چون این لفظ سند کامل نداشت گریسباخ و وتستین و بنگل این لفظ را از متن انداخته اند **شاهد چهل و دوم** در آیه (١٣) از باب دوم از انجیل مرقس لفظ بتوبه واقع کردیده است و آن الحاقی است و آدم کلارک در ذیل شرح این آیه بعد از اثبات الحاقی بودن این لفظ را گفته است که گریسباخ این لفظ را از متن انداخته و گرونیس و مل و بنگل در این اسقاط او را متابعت نموده اند **شاهد چهل و سیم** در آیه (١٣) از باب نهم از انجیل متی نیز لفظ بتوبه واقع کردیده است و آن هم الحاقیست مانند لفظ سابق و آدم کلارک در ذیل شرح این آیه ثابت کرده است بنمط مذکور بعد گفته است مل و بنگل در اسقاط این لفظ خوب کاری کرده اند که گریسباخ نیز این لفظ را از متن انداخته است **شاهد چهل و چهارم** از باب بیستم از انجیل متی (٢٢) عیسی در جواب گفت نمیدانید چه میخواهید آیا میتوانید از آن کاسه که من مینوشم بنوشید و تعمیدی که من میابم بیابید بدو گفتند میتوانیم (٢٣) ایشانرا گفت البته از کاسه من خواهید نوشید و تعمیدیکه من میابم خواهید یافت تا آخر آیه و این قول و تعمیدیکه من می یابم بیابید الحاقیست و همچنین و تعمیدیکه من مییابم خواهید یافت و گریسباخ این دو جمله را در هر دو مرتبه که متن را چاپ کرده است از متن انداخته است و آدم کلارک در شرح این دو آیه بعد از اثبات الحاقیت گفته است از قواعدیکه محققین مقرر نموده اند از برای تمیز و تشخیص عبارت صحیح و غیر صحیح معلوم و مشخص میشود که این دو قول جزوی از متن باشند انتهی **شاهد چهل و پنجم** در باب نهم از انجیل لوقا باین نحو مرقوم کردیده است (٥٥) آنگاه روگردانیده بدیشان گفت نمیدانید که شما از کدام نوع روح هستید (٥٦) زیرا که پسر انسان نیامده است تا جان مردم هلاک سازد بلکه تا نجات دهد پس بقریه دیگر رفتند و این عبارت زیرا که پسر انسان نیامده است تا جان مردم را هلاک سازد بلکه تا نجات دهد الحاقیست و آدم کلارک در ذیل شرح این دو آیه گفته است که گریسباخ این عبارت را از متن انداخته است و غالب اینکه نسخهای بسیار قدیمه باین نحو باشد آنگاه روگردانیده بدیشان گفت نمیدانید که شما از کدام نوع روح هستید پس بقریه دیگر رفتند **مبحث سیم** در بیان اثبات تحریف بنقصانست و در این مبحث بیست شاهد ذکر مینمائیم تا عدد شهود ما بصد برسد انشاء الله تعالی **شاهد اول** آیه (١٣) از باب پانزدهم از سفر تکوین باین نحو مسطور کردیده است (١٣) وَاُمِرْ لِاَبْرام مِیْدَع تِیْدَع کِی ... دِمُشْهَدَابْ هُوْیِی زَرْعُوخ بِاَرِضْ لاٰدِیْ وَبِتْ عُبْدِیْ خَلِمْتَ وَبِتْ مَلِیْصِیْ لُوْن اَرْبَعْ مِاٰئتْ شَنٰی ترجمه بفارسی چنین میباشد و او بابرام گفت که یقین بدانکه ذریه تو در زمینی که از آن ایشان نیست غریب خواهند شد و ایشان آنها را بندگی خواهند نمود و آنها ایشانرا چهارصد سال ظلم خواهند نمود انتهی این عبارت و ایشان آنها را بندگی خواهند نمود و آنها ایشانرا ظلم خواهند نمود و همچنین آیه (١٤) که باین نحو مرقوم کردیده است وَاَوُپ لِطَا یِیا بِعِبْدِیْ خَلِمْتَ اِلِهْ بِتْ دِیْنِ اَنَا وَاَبْرِهْ دَبْتِ بِاِلْطِیَ بِمَال رَاٰبَا یعنی اما بر طائفه که ایشان بندهٔ آنها میشوند من عقوبت خواهم کرد و بعد از آن ایشان با اموال فراوان بیرون خواهند آمد انتهی پس این آیه باعتبار نهای آیه سابقه دلالت دارند بر اینکه مراد از این زمین زمین مصر است زیرا که ساتنکه بنی اسرائیل را بندگی کرفتند و ظلم بر ایشان نمودند پس خدا ایشانرا جزا داد یعنی قبطیان فرمود اهل مصر بودند نه غیر ایشان و بنی اسرائیل با مال کثیر از مصر بیرون آمدند و این امور در غیر ایشان یافت نمیشود و آیه (٤٠) از باب دوازدهم از سفر خروج باین نحو فرمایش است (٤٠) وَمُوْشَبْ بِنِیْ یِسْرٰائِیل دِیَاٰشِبُوْ بِمِصْرِ اَرْبَع مِاٰئتْ

شتی و (۴۰) امّا بودن بنی اسرائیل که در مصر ساکن بودند مدّت چهارصد و سی سال بود انتهی پس فیما بین این اختلاف فیست
یا از اینه اوّل لفظ سی سال ساقط شده است و یا در آیهٔ ثانیه زیاد شده است و با قطع نظر ازین اختلاف و تحریف گوئیم که بیان
مدّت در هر دو آیه غلط است یقیناً هیچ شکّی و شبهه در او نیست بوجوهی **وجه اوّل** آنکه موسی علیه السّلام ابن بنت لاوی بن
یعقوب علیه السّلام است و ابن ابن لاوی و پیست پس از آنکه ابن یوخیبذ بنت لاوی و پیست از جانب مادر و ابن عمران ابن قاهث ابن لاوی
ابن یعقوب است از جانب پدر پس عمران عمّهٔ خود را تزویج نموده بود چنانچه در باب ششم و آیهٔ (۲۰) از سفر خروج تصریح شده است
و همچنین در باب (۲۶) از سفر اعداد یعنی در آیهٔ (۵۹) از باب مزبور و قاهث جدّ موسی علیه السّلام از جانب پدر پیش از آمدن بنی
اسرائیل بمصر متولّد شده بود بنا بر تصریح آیهٔ (۱۱) از باب (۴۶) از سفر تکوین فعلیهذا امکان ندارد که مدّت اقامت بنی اسرائیل
در مصر زیاده از دویست و پانزده سال باشد **وجه دوّم** آنکه مورّخین و مفسّرین متّفق اند بر اینکه مدّت سکون بنی
اسرائیل در مصر دویست و پانزده سال بوده است و از تصنیفات علمای پروتستنت کتابیست در لسان عربی مسمّی بمرشد
الطّالبین الی الکتاب المقدّس الثّمین و در عنوان این کتاب نوشته شده است طُبع فی مطبعة مجمع کنیسة الانکلیز الاسقفیّه
فی مدینة فالیته سنه ۱۸۴۰ مسیحیّه و در فصل (۱۷) از جزو ثانی از این کتاب تواریخ حوادثات عالم را ضبط کرده است از ابتدای
خلقت عالم تا میلاد مسیح علیه السّلام در دو طرف حادثه سالها را معیّن نموده است یعنی در طرف راست حادثه از ابتدای خلقت را
نوشته است تا وقوع آن حادثه و در طرف چپ از وقوع حادثه تا میلاد مسیح سالها را معیّن نموده است پس در صفحه (۳۴۶) باین
نحو رقم نموده است (۲۲۹۸ اتّامنة اخوة یوسف و ابیه فی مصر ۱۷۰۶) و مراد از اقامت دخول ایشانست بمصر و در صفحه
(۳۴۷) (۲۵۱۳ عبور الاسرائیلیّین بحر القلزم و غرق فرعون ۱۴۹۱) انتهی کلامه بالفاظه پس زمانیکه اقل را از اکثر
اسقاط نمائیم دویست و پانزده سال باقی خواهد بود و صورت عمل باین نحو میباشد . . . . . .

اکثر	اکثر
۲۵۱۳	۱۷۰۶
اقل	اقل
۲۲۹۸	۱۴۹۱
الباقی	الباقی
۲۱۵	۲۱۵

و این مختار تمامی مورّخین است از اهل کتاب از یهود و نصاری و از عبارت آدم کلارک که ترجمه و عنقریب نقل
خواهد شد بر اقوال مفسّرین نیز مطّلع خواهی شد **وجه سیّم** آنکه در باب سیّم از رسالهٔ پولس باهل غلاطیه
باین نحو واقع گردیده است (۱۶) امّا وعده‌ها با براهیم و بنسل او گفته شد و نمیگوید بنسلها که گویا از بسیار
باشد بلکه از یکی و بنسل تو که مسیح است (۱۷) و مقصود اینست عهدی را که از خدا بمسیح بسته شده بود شریعتی که چهارصد
و سی سال بعد از آن نازل شد باطل نمیسازد بنحویکه وعده نیست شود انتهی و کلام مقدّس النّصاری اگرچه خالی از خطا
نیست چنانچه خواهی دانست مع هذا عبارت و مخالف عبارت سفر خروج است زیرا که پولس مدّت را بعد مذکور از زمان
اخذ میثاق از ابراهیم علیه السّلام تا زمان نزول توریة معتبر دانسته و معیّن نموده و حال آنکه زمان اخذ میثاق از ابراهیم بسیار
مقدّم است بر دخول بنی اسرائیل بمصر و همچنین نزول توریة مؤخّر از خروج بنی اسرائیل است از مصر و پولس گفت مدّت
سکونت بنی اسرائیل در مصر چهارصد و سی سال است بخلاف سفر خروج و چون بیان مذکور غلط بود یقیناً لهذا تصحیح
مینمایند از آیهٔ (۴۰) از باب دوازدهم از سفر خروج در نسخهٔ سامریّه و یونانیّه که باین نحو رقم یافته است (۴۰) پس جمیع ایّام
سکونت بنی اسرائیل و آباء و اجداد ایشان در ارض کنعان و ارض مصر چهارصد و سی سال بوده پس در این دو نسخه این الفاظ
زیاد شده آباء و اجداد ایشان و ارض کنعان و آدم کلارک مفسّر در صفحه (۳۰۹) از مجلّد اوّل از تفسیر خود در ذیل شرح آیهٔ
مذکوره باین نحو نوشته است که عموم اتّفاق دارند بر اینکه مضمون این آیه در غایت اشکال است انتهی **مؤلّف این
کتاب گوید** مضمون این آیه در غایت اشکال نیست بلکه غلط است یقیناً پس مفسّر مزبور عبارت نسخهٔ سامریّه را نقل
کرده است بعد گفته است و عبارت اسکندریانوس موافق است با عبارت سامریّه و بسیاری از افاضل برآنند که نسخهٔ سامریّه
در حقّ پنج کتاب موسی علیه السّلام صحیح تر میباشد و این امر مسلّم است که اسکندریانوس در نسخهای ترجمهای یونانیّه اصحّ و اقدم

از جمیع نسخهای موجوده میباشد وکسی در وثاقت پولس هم شک ندارد پس تمامی امر منفصل میشود بشهادت این سه
و تواریخ شهادت میدهد براینکه حق در جانب این سه میباشد زیراکه ابرهیم علیه السلام چون داخل کنعان شد پس از زمان دخول
آنجناب تا ولادت اسحق علیهما السلام بیست وپنج سال بوده واینکه اسحق شصت ساله بود که یعقوب علیه السلام از برای او متولد
شد واینکه یعقوب علیه السلام چون داخل مصر شد یکصد وسی سال داشت پس مجموع دویست وپانزده سال خواهد بود واین
مدت اقامت بنی اسرائیل در مصر دویست وپانزده سال بوده پس مجموع چهارصد وسی سال خواهد بود (یعنی از ابتدای دخول
ابرهیم بکنعان تا خروج بنی اسرائیل از مصر چهارصد وسی سال خواهد بود نه مدت اقامت بنی اسرائیل در مصر کلام مفسر تمام شد)
تا فی الجمله شرحی از جانب مؤلف وجامعین تفسیر هینری واسکات بعد از تسلیم اینکه مدت اقامت بنی اسرائیل در مصر دویست
وپانزده سال بوده عبارت سامریه را نقل نموده اند پس گفته اند شبهه ندارد که این عبارت صادقه است وجمیع مشکلات واقعه
در متن را زایل میکند انتهی پس از برای تو ظاهر وروشن گردید که مفسرین ایشان توجهی ندارند بر عبارت سفر خروج که در نسخهٔ
عبرانیه است سوای اقرار واعتراف باینکه عبارت سفر خروج غلط است واینکه گفتیم کلام پولس نیز خالی از خطا نیست علتش این
بوده است که مدت را از زمان اخذ عهد ومیثاق گرفته است یعنی اوّل مدت را از عهد قرار داده است واین عهد یک سال قبل
از میلاد اسحق علیه السلام بوده است بنا بر تصریح باب (۱۷) از سفر تکوین وآیهٔ (۲۱) از باب مذکور باین نحو مزبور گشته است (۲۱)
امّا عهد خود را با اسحق که او را ساره از برایت خواهد زائید در همین وقت بسال آینده ثابت خواهم گردانید ونزول توریت در ماه
سیم از خروج بنی اسرائیل از مصر واقع گردیده است بنا بر تصریح باب نوزدهم از سفر خروج فعلیهذا ظاهر گردید که مدت را بحساب یکه آدم
کلارک نوشت بکیرم مدت بقدر چهارصد وهفت سال خواهد بود ودر تواریخ فرقهٔ پروتستنت نیز همین قدر را اعتبار کرده اند
نه چهارصد وسی سال چنانچه پولس مدعی گردیده ودر صفحهٔ (۳۳۵) از مرشد الطالبین باین نحو رقم شده است ۲۱۰۷ میثاق
خدا با ابرام وتبدیل اسم او بابرهیم ۱۸۹۷ وتعیین ختان ونجات لوط وهلاکت سادوم وعموره واضما وصابوئیم بآتش از جهت
فواحش وشرارت ایشان پس از آن در صفحهٔ (۳۳۷) باین نحو رقم نموده است (۲۵۱۴ منح الشریعة علی جبل سیناء ۱۴۹۰) انتهی
پس چون اقل را از اکثر طرح نمائیم چهارصد وهفت سال باقی خواهد ماند وصورت عمل اینست ....

الاکثر ۲۵۱۴	الاکثر ۱۸۹۷
الاقل ۲۱۰۷	الاقل ۱۴۹۰
الباقی ۴۰۷	الباقی ۴۰۷

فائده اینکه گفتیم یوخبد مادر موسی علیه السلام عمهٔ پدرش عمران بود وزن او شد صحیح است شبهه در او
نیست زیرا (۲۰) از باب ششم از سفر خروج موافق لیشن خت وَیِقَّح عمران لیوکبد عمتو الو لِیِشَّه وَتِّلِد لو لا اهرون ولموشی الخ یعنی وعمران یوکبد عمهٔ خود را بجهة خود بزنی گرفت واو از برایش موسی
وهرون را زائید وسالهای عمر عمران یکصد وسی وهفت سال بود ودر لیشن عتیقه باین نحو رقم یافته است وَیِّسَب عمرام
اَنْ تنا لیوکابر برث ددِه ویلدت الِه لاهرون والموشی والمریم الخ یعنی عمران یوکبد عمهٔ خود را بجهة خود بزنی
گرفت واو از برایش هرون وموسی ومریم را زائید الخ مخفی نماند که در این عبارت اخیره لفظ مریم زیاد شده است واین صحیح است
موافق نسخهٔ سامریه ویونانیه میباشد چنانچه خواهد آمد انشاء الله ودر ترجمهٔ عربیه مطبوعهٔ بیروت سنهٔ ۱۸۷۰ باین نحو رقم شده است
(۲۰) واخذ عمرام یوکابد عمته زوجة له فولدت له هارون وموسی ودر ترجمهٔ عربیه مطبوعهٔ سنهٔ ۱۸۱۱ باین نحو نوشته شده است
فاتخذ عمرام یوخابد عمته زوجة له ودر ترجمهٔ هندیه مطبوعهٔ سنهٔ ۱۸۲۲ وسنهٔ ۱۸۲۹ وسنهٔ ۱۸۴۲ باین نحو رقم شده است عمرام
ابی اپنی پاپکی بهن یوخابد سی بیاه کیا ودر ترجمهٔ فارسیه مطبوعهٔ سنهٔ ۱۸۳۹ وعمران یوکبد عمهٔ خود را بنکاح در آورد
ودر ترجمهٔ فارسیه مطبوعهٔ سنهٔ ۱۸۴۵ وعمرام یوکبد عمهٔ خود را بجهة خود بزنی گرفت وهمچنین در فارسیه مطبوعهٔ سنهٔ ۱۸۵۶ وسنهٔ ۱۸۷۸
وهمچنین غیر از اینها از ترجمه های انکلیسیه وسریانیه وکلدانیه وغیرها لیکن عجب اینکه آیهٔ (۲۰) از باب ششم از سفر خروج که
منقول گردید در ترجمهٔ عربیه مطبوعهٔ سنهٔ ۱۸۲۵ باین نحو مسطور گردیده است فتزوج عمران یوخابد ابنة عمه پس اینمترجم

خاش لفظ عمّه را بدختر عمّه تحریف نموده است وچون این ترجمه در غایت دقت ومتانت در عهد پاپ اربانوس هشتم
چاپ شده است وبسیار از قسیسین ورهبانان وعلماکه واقف بودند بر لسان عربی وعبرانی ویونانی وغیرها بذل جهد نمودند
در تصحیح این ترجمه چنانچه بوضوح تمام از مقدّمه که بر این ترجمه نوشته شده است این امر واضح وآشکار میگردد پس ظن غالب
اینکه این تحریف از ایشان عمداً صادر گردیده است تا عیبی در نسب موسی وهرون علیهما السلام واقع نشود زیرا که نکاح عمّه در
توریه حرامست چنانچه در آیه (۱۲) از باب هجدهم از سفر لویان ودر آیه (۱۹) از باب بیستم از سفر مذکور مرقوم گردیده است
در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۴۸ نیز این تحریف موجود است هدیهم الله دست از تقلید بر نمیدارند عجب دارم از سفها که این
طایفه ذایدون تحقیق از اهل امانت ودیانت ووقار میدانند **شاهد دوّم** آیه (۸) از باب چهارم از سفر تکوین باین
نحو مسطور گردیده است (۸) وقاین برادرش هابیل متکلم شد وواقع هنگام بودن ایشان در صحرا که قاین بر برادر خود هابیل
برخواسته واورا کشت ودر نسخه سامریه ویونانیه وترجمهای قدیمه باین نحو مرقوم شده است وقاین برادرش هابیل متکلم
شده وگفت بیا برویم بصحرا وواقع شد هنگام بودن ایشان در صحرا الخ پس این عبارت بیا برویم بصحرا از نسخه عبرانیه سقط
شده است وهورن در حاشیه صفحه (۱۹۳) از مجلد دوّم از تفسیر خود چنین نوشته است این عبارت در نسخه سامریه ویونانیه
وارامیه وهمچنین در نسخه لاطینیه که چاپ شده است در پالیکلاث والتن یافت میشود وکنیکات حکم کرده است با دخال
این عبارت در نسخه عبرانیه وشبهه نیست در اینکه این عبارت مستحسنه میباشد انتهی پس از آن در صفحه (۳۳۸) از مجلد مذکور گفته است
بناهست این عبارت ترجمه یونانیه صحیح باشد واگرچه در نسخه عبرانیه مروّجه الآن یافت نمیشود مثلاً نسخه عبرانیه خواه خطّی
باشد وخواه چاپی ناقص است در آیه مذکوره بنقصان بیّن ومترجم ترجمه انگلیسیه که مختوم است چون در اینجا درست نفهمیده
باین نحو ترجمه کرده است قاین برادرش هابیل متکلم شد واین نقصان را جبران نمینماید ترجمه یونانیه وموافق این ترجمه است
نسخه سامریه وترجمه لاطینیه وارامیه وترجمه اکوئیلا ودو تفسیر یکه در لسان چالدی هستند وفقره که فیلو یهودی نقل کرده است
انتهی وقول آدم کلارک در صفحه (۶۳) از مجلد اوّل از تفسیر خود مانند قول هورن میباشد ودر ترجمه سریانیه قدیم این عبارت
موجود است وهمچنین در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۳۱ وسنه ۱۸۴۸ **شاهد سیّم** در آیه (۱۷) از باب هشتم از سفر تکوین
در نسخه عبرانیه باین نحو مسطور گردیده است (۱۷) وطوفان چهل روز بر زمین واقع شد وآبها زیاد شده کشتی را برداشت
تا از زمین بلند شد وانجمله بعضی آیه در اکثر نسخهای لاطینیه وترجمه یونانیه باین نحو رقم شده است وطوفان چهل شبانروز
در زمین بود هورن در مجلد اوّل از تفسیر خود گفته است لفظ شب در متن عبرانی باید زیاد شود انتهی **شاهد چهارم**
در آیه (۲۲) از باب سی وپنجم از سفر تکوین در نسخه عبرانیه باین نحو مسطور گردیده است (۲۲) وواقع شد هنگام سکونت اسرائیل
در آن زمین که روبین رفت وبا متعه پدرش بلهاه خوابید واسرائیل شنید وپسران یعقوب دوازده بودند انتهی وجامعین تفسیر
هنری واسکات گفته اند که جماعت یهود تسلیم دارند که چیزی از این آیه افتاده است وترجمه یونانیه تکمیل میکند باین نحو اسرائیل
شنید ودر نظرش قبیح بود پس جماعت یهود نیز معترف بسقوطه میباشند وعلیهذا سقوط جمله از نسخه عبرانیه مستبعد نیست
در نزد اهل کتاب تا چه برسد بسقوط یک حرفی ویا دو حرفی **شاهد پنجم** هارسلی مفسر در صفحه (۸۲) از مجلد اوّل از
تفسیر خود در ذیل آیه (۵) از باب (۴۴) از سفر تکوین گفته است علاوه شود در اوّل این آیه از ترجمه یونانیه اینجمله چرا شما
صواعی مرا بعنی پیاله طلا را دزدید انتهی پس بنابر اعتراف این مفسر این جمله از نسخه عبرانیه افتاده است **شاهد ششم**
در آیه (۲۵) از باب پنجاهم از سفر تکوین در نسخه عبرانیه در وصایای یوسف علیه السلام باین نحو نوشته شده است (۲۵) پس
یوسف به پسران اسرائیل سوگند داد گفت که بتحقیق خدا شما را توجه خواهد نمود وشما استخوانهای مرا از اینجا برآرید ودر
نسخه سامریه وترجمه یونانیه ولاطینیه وسریانیه وبعضی ترجمهای قدیمه دیگر جمله اخیره باین نحو مرقوم گشته است وشما

استخوانهای مرا از اینجا با خود ببرید پس لفظ با خود از عبری افتاده است و هورن گفته است که مترجم سامری این لفظ متروکرا داخل کرده است در ترجمهٔ جدید هم خود از برای تبیل و فعل او صوابست شاهد هفتم آیهٔ (۲۲) از باب دوم از سفر خروج در بیان حال موسی علیه السلام در نسخهٔ عبرانیه باین نحو مرقوم گشته (۲۲) و او از برایش پسری زائید (یعنی دختر شعیب از برای موسی در مدین) و اسمش را گرشوم نامید زیرا که گفت در زمین بیگانه غریب هستم و در ترجمهٔ یونانیه و لاطینیه و بعضی ترجمهای قدیم در آخر آیهٔ مذکوره این جمله یافت میشود و ایضا پسر دوم را زائید و اسم او را الیعازر خواند و گفت از جهة اینکه خدای پدرم مرا اعانت نمود و از شمشیر فرعون نجاتم داد و در نسخهٔ سریانیهٔ قدیم که تاریخ طبعش یاد شده است و در نزد مؤلف موجود است جملهٔ اخیره از آیهٔ مزبوره باین نحو مرقوم گشته است وَیَلدِت تُب بَرَادِترِین لموشی وَقرَاشمِه اَلِعَازَر مِطُل دِالَهِ دِاَبِی بِعِدرِی وَنَاصِ لی مِن حَربِه دِپرعَون انتهی پس معلوم شد این جمله باین طول از متن عبرانی افتاده است و ترجمهٔ این کلمات را در پیش گفتیم و از جمله عجایب اینکه این نسخه که در نزد حقیر موجود است در وسط هر صفحه خطی کشیده شده است و در جانب راست خط ممتد عبارات سریانیهٔ قدیم را نوشته است و در جانب چپ عبارات سریانیهٔ جدید را مرقوم نموده است در صفحهٔ (۴۸) از نسخهٔ مذکوره در جانب راست خط وسط عبارت مذکوره مرقوم است و از جانب چپ سقط کرده اند و در مواضع بسیاری از این نسخه این کار را کرده اند و این بسیار عجیب است و عجیب تر اینست که حیا نمیکنند اینقسم کتابهای محرف را چاپ کرده بدست مردم میدهند و در انتشار آن کمال جد و جهد دارند و این فعل عقلا نیست مجملا برویم سر سخن و گوییم آدم کلارک در صفحهٔ (۳۱۰) از مجلد اول از تفسیر خود بعد از نقل عبارت مسطوره از تراجم هیوبی کینت در ترجمهٔ لاطینیهٔ خود این عبارت را داخل کرده است و مدعیست که موضع عبارت همین است و این عبارت در نسخه از نسخهای عبرانیه از خطی و چاپی یافت نمیشود و حال آنکه در ترجمهای معتبره موجود است انتهی پس معلوم و محقق گردید که این عبارت از نسخهٔ عبرانیه افتاده است و نسخه ناقص است شاهد هشتم در آیهٔ (۲۰) از باب ششم از سفر خروج از نسخهٔ عبرانیه باین نحو مرقوم شده است (۲۰) و عمرام یوکبد عمهٔ خود را بجهة خود بزنی گرفت و او از برایش هرون و موسی را زائید و سالهای عمر عمرام یکصد و سی و هفت سال بود و در نسخهٔ سامریه و ترجمهٔ یونانیه و در سریانیه در جانب راست خط باین نحو مرقوم شده است و او از برایش هرون و موسی و مریم خواهر ایشانرا زائید تا آخر پس لفظ مریم خواهر ایشان از نسخهٔ عبرانیه سقط شده است و آدم کلارک بعد از نقل عبارت نسخهٔ سامریه و یونانیه گفته است مظنون بعضی از اجله محققین آنکه این لفظ در متن عبرانی بود شاهد نهم آیهٔ (۶) از باب دهم از سفر اعداد باین نحو مرقوم است (۶) و چونکه دوم مرتبه بر آهنک میکشید خیمه نشینانی که بسمت جنوب جا دارند بکوچند بجهة کوچ نمودن نشان بر آهنک بکشند و در آخر این آیه در ترجمهٔ یونانیه این جمله یافت میشود و چونکه سیم مرتبه بر آهنک میکشید خیمهای غربیه بکوچند و چون چهارم مرتبه بر آهنک میکشید خیمه نشینانیکه بجانب شمال جا دارند بکوچند انتهی و آدم کلارک در صفحهٔ (۳۴۴) از مجلد اول از تفسیر خود گفته است مغربیه و شمالیه در اینجا ذکر نشده است لیکن معلوم است که ارتحال ایشان نیز بر بر آهنک کشیدن بوده و از این جهة معلوم میشود که متن عبرانی در اینجا ناقص است و یونانیه این نقصان را جبران مینماید باین نحو و چونکه سیم مرتبه بر آهنک میکشید خیمه نشینان سمت مغرب بکوچند و چون چهارم مرتبه بر آهنک میکشید خیمه نشینانیکه بسمت شمال جا دارند بکوچند شاهد دهم مفسرها رسلی گفته است از آخر آیهٔ (۱۳) و اول آیهٔ (۱۴) از باب شانزدهم از کتاب قضاة جزئی افتاده است پس از ترجمهٔ یونانیه اخذ شود و بر این عبارت علاوه شود باین نحو پس شمشون باو گفت هرگاه هفت گیس مرا از سر من بگیری و با سدی ببافی و بمیخ بدیوار بربندی مثل سایر مردم ضعیف خواهم بود پس او را خوابانیده و هفت قرعانرا گرفت و با سدی بافت و او را بست شاهد یازدهم آدم کلارک در صفحهٔ (۴۷۴۱) از مجلد دوم از تفسیر خود گفته است از ترجمه

یونانیه تمامی آیه سیم ساقط شده است الا لفظ شکینا و آیه (۴) و (۵) و (۶) و (۹) و (۳۷) و (۳۸) و (۳۹) و (۴۰) و
(۴۱) ساقط شده است از ترجمه عربیه در باب مذکور از آیه اول تا آیه بیست و ششم و آیه بیست و نهم **شاهد دوازدهم**
آیه (۱۷) از باب چهل و دوم از کتاب ایوب باین نحو رقم شده است (۱۷) و ایوب پیر و کهن سال شد و وفات یافت و نسخه عبرانیه
در این جا ختم شده است و در ترجمه یونانیه این قدر علاوه شده است و دوم مرتبه مبعوث میشود یعنی از قبر برانگیخته می شود
با کسانیکه خدا ایشانرا مبعوث میفرماید و علاوه شده است نیز در یونانیه بیان نسب ایوب و بیان احوال او بر سبیل اختصار
کامیت و هردران گوید این تتمه جزوی از کتاب الهامیست فلو و یولی هستر نیز تسلیم مینمایند و مردم در عهد اوریجن این تتمه را قبول
مینمودند و تهیودوشن در ترجمه یونانیه خود آنرا نوشته است فعلیهذا عبرانیه محرف است بنقصان در نزد قدمای مسیحیه
و علمای مذکورین و محققین از فرقه پروتستنت بر این رفته اند که این عبارات مجعول است پس در نزد ایشان در نسخه یونانیه
تحریف بزیادة شده است و هورن گفته است ظاهر اینکه این عبارت مجعول است اگرچه قبل از مسیح نوشته شده است انتهی مؤلف
گوید چونکه این مفسر تسلیم کرد که این عبارت محرفه قبل از مسیح علیه السلام بوده است دو امر لازم میآید **اول** آنکه قدمای مسیحیه
از عهد حواریین تا یکهزار و پانصد سال این ترجمه محرفه را کلام الله بدانند زیرا که ایشان در ظرف مدت مذکوره این ترجمه را
صحیح میدانستند و نسخه عبرانیه را محرف پس تمامی مسیحیین در این مدت طولانی در ضلالت بوده اند زیرا که اجماع بر خطا نموده
بودند زانرو که کلام مخلوق را کلام خالق میدانستند **و ثانیا** ایراد بر مسیح و حواریین وارد میشود چرا نفرمودند که ترجمه
یونانیه محرفست تا اینکه یک کلمه حرف تابعین خود را نجات بدهند تا یکهزار و پانصد سال در ضلالت باقی نمانند این یک
کلمه حرف چه ثقالتی داشت پس از این تقریر بطلان دعوی متابعان مسیح ظاهر و آشکار گردید که من باب مغالطه میگویند اگر
کتب عهد عتیق محرف بود جناب مسیح و حواریین بیان میفرمودند و مواضع محرفه را تشخیص مینمودند پس سکوت ایشان از این امر صحیح
دلیل عدم وقوع تحریفاست در کتب عهد عتیق پس جواب این مغالطه بوضوح تمام بیان شد **شاهد سیزدهم**
در آیه (۳) از زبور (۱۴) در ترجمه لاطینیه و ترجمه ایتهوبیک و ترجمه عربیه و نسخه واتیکانوس از ترجمه یونانیه این عبارات
واقع گردیده است گلوی آنها گور گشاده است و بزبانهای خود فریفته اند و زهر مار بالشی در زیر لبهای ایشانست و دهنهای
ایشان پر از فحش و تلخی است و پاهای ایشان بقصد خون ریختن دوانست و پایمالی و خرابی در روشهای ایشانست و راه امن را نشناخته اند
و در چشمان ایشان ترس خدا نیست انتهی و این عبارات در نسخه عبرانیه وجود ندارد بلکه در رساله پولس باهل روم یافت میشود
پس خالی از این نیست یا جماعت یهود این عبارت را از نسخه عبرانیه اسقاط کرده اند پس این تحریف بنقصانست و یا متابعان مسیح
در کلام پولس از برای اصلاح کلام او زیاد کرده اند و این تحریف بزیادة خواهد بود پس احد تحریفین لازم است قطعا و آدم
کلارک در ذیل شرح آیه مذکوره از زبور چنین نوشته است بعد از این آیه در نسخه واتیکانوس از ترجمه ایتهوبیک و ترجمه عربیه
شش آیه واقع گردیده است در باب سیم از رساله پولس باهل روم از آیه (۱۳) تا آیه (۱۸) آیات مذکوره یافت میشود
شاهد چهاردهم آیه (۵) از باب چهلم از کتاب شعیا در عبرانیه باین نحو رقم گردیده است (۵) و جلال خداوند
جلوه گر میگردد که تمامی بشر جمیعا خواهند دید زیرا که دهان خداوند چنین فرموده است و در نسخه یونانیه آیه مزبوره باین نحو
مرقوم گشته است و جلال خداوند جلوه گر میگردد که تمامی بشر جمیعا نجات خداوند را خواهند دید زیرا که دهان خداوند چنین
فرموده است آدم کلارک در صفحه (۲۷۱۵) از مجلد چهارم از تفسیر خود بعد از نقل عبارت ترجمه یونانیه گفته است مظنون من
اینکه این عبارت اصلیه است و بعد از آن گفته است این سقوط در متن عبرانی بسیار قدیم است مقدم است بر ترجمه کالدیه و لاطینیه
و سریانیه و این عبارت در جمیع نسخهای ترجمهای یونانیه یافت میشود و لوقا در آیه (۶) از باب سیم از انجیل خود این عبارت را
قبول کرده است و در نزد من یک نسخه ایست بسیار قدیم و در این نسخه تمامی آیه ساقط شده است انتهی و هورن در باب هشتم

از حصهٔ اوّل از مجلّد دوّم از تفسیر خود گفت که لوقا در آیهٔ (۶) از باب سیم تحریرش مطابق هست با ترجمهٔ یونانیه و لوقا چنین میداند که این عبارت صحیح است لهذا داخل ترجمهٔ خود نموده است از کتاب شعیا انتهی و جامعین تفسیر هنری و اسکات گفته اند که این الفاظ نجات خداوند بعد از لفظ خواهند دید علاوه شود نظر کنید تا آیهٔ دهم از باب پنجاه و دوّم و ترجمهٔ یونانیه انتهی پس متن عبرانی بنقصان تحریف شده است بنا باعتراف این مفسرین و آدم کلارک گفت این تحریف بسیار قدیمست **شاهد پانزدهم** آدم کلارک در ذیل شرح آیهٔ (۵) از باب (۶۴) از کتاب شعیا گفته است اعتقاد من اینکه از غلط کاتب نقصان واقع گردیده است درین موضع و این تحریف بسیار قدیمست زیرا که قدمای مترجمین نتوانسته اند معنی آیه را درست بیان نمایند چنانچه متأخرین از مترجمین همین حال را دارند انتهی **مؤلّف گوید** مقصود مفسر اینکه چون در آیه تحریف واقع گردیده است لهذا متقدمین و متأخرین از مترجمین نتوانسته اند آیه را درست ترجمه نمایند و معنی او را واضح و آشکار کنند **شاهد شانزدهم** هورن مفسر در صفحهٔ (۴۷۸) از مجلّد چهارم از تفسیر خود نوشت که آیهٔ تامه مابین آیه (۳۳) و (۳۴) از باب بیست و یکم از انجیل لوقا افتاده است پس آن آیه زیاد شود بعد از اخذ آن از آیهٔ (۳۶) از باب (۲۴) از انجیل متّی و یا از آیهٔ (۳۲) از باب سیزدهم از انجیل مرقس تا لوقا موافق باشد با اناجیل دیگر انتهی بعد در حاشیه گفته است که تمامی محققین و مفسرین اغماض کرده اند ازین نقصان بزرگی که در متن لوقا واقع گردیده است تا اینکه هیلز این نقصان را توجه نمود انتهی پس بنا بر اعتراف این مفسرین آیهٔ تامه از متن انجیل لوقا افتاده است و واجبست که آن آیه علاوه شود بر انجیل لوقا و آیهٔ مزبوره در انجیل متّی باین نحو مرقوم گردیده است امّا از آن روز و ساعت (یعنی قیامت) هیچکس اطلاع ندارد حتّی ملائکهٔ آسمان جز پدر من و بس **شاهد هفدهم** در آیهٔ (۷) از باب شانزدهم از کتاب اعمال رسولان چنین مسطور گردیده است (۷) پس بمیسیا آمده سعی نمودند که ببطینیا بروند لیکن روح ایشان را اجازت نداد گریسباخ و شولز گفته اند صحیح اینکه لیکن روح عیسی ایشان را اجازت نداد انتهی پس بنا بر اقرار این دو مفسر لفظ یسوع یعنی عیسی از آیه ساقط شده است و در ترجمهٔ عربیه مطبوعهٔ سنه ۱۶۷۱ و سنه ۱۸۲۱ این لفظ را داخل کرده اند و عبارت این دو ترجمه اینست فلم یترکهم روح یسوع **شاهد هجدهم** انجیلی که امروز نسبتش بمتّی داده میشود اوّل و اقدم اناجیل است و از تصنیفات متّی نیست یقیناً و این نسبت غلط است بلا شبهه بلکه انجیل متّی را بعد از تحریف ضایع کردند زیرا که قدمای مسیحیه کلّهم اجمعین و غیر محصورین از متأخرین برین رفته اند که انجیل متّی در لسان عبرانی بود و آن ضایع و مفقود گردید بسبب تحریف بعضی فرق مسیحیه و انجیل موجود الآن ترجمهٔ آنست و این ترجمه هم سند متّصل ندارد حتّی اسم مترجم را نیز نمیدانند از روی یقین تا کنون شاهد این ادّعا اقرار جیروم است که از فضلای قدمای مسیحیه است پس درصورتیکه اسم مترجم را نمیدانند احوال او را بطریق اولی نخواهند دانست بلی رجماً بالغیب ادّعا مینمایند لعلّ فلان و یا فلان این ترجمه را نوشته است و این ادّعا از برای مخالفین مذهب مسیح حجّت نخواهد بود بخصوص مسلمین ایّدهم الله ربّ العالمین که همیشه طالب علم و یقین اند و استناد کتاب بمصنّف بمجرّد ظنّ و تخمین ثابت نمیشود پس زمانیکه مذهب تمامی قدما و غیر محصورین از متأخرین این باشد که ما بیان کردیم یقین است که درین صورت اعتماد بقول بعضی کشیشها از فرقهٔ پروتستنت از عقل خود دور است که بمجرّد ظنّ بلا برهان گویند که خود متّی ترجمه کرده است و چون بنای ما درین کتاب مبارک باستدلال است از اقوال خود علمای مسیحیه لهذا شواهد این ادّعا را از برای تو ذکر و بیان مینمایم بشرط اینکه در وقت مطالعه حواس خود را جمع نموده ملتفت شوی که چه عرض میکنم و قدر این کتاب را بدانی و زحمات حقیر را هدر ندهی و مرا حیّاً و میّتاً از دعای خیر فراموش نفرمائی منهم در دنیا و برزخ ترا دعا میکنم و میگویم بالله التوفیق و علیه التکلان و هو المستعان بدان ایّدک الله تعالی در مجلّد نوزدهم از انسائیکلوپیدیا برتنیکا چنین نوشته است هر کتابی از عهد جدید در لسان یونانی نوشته شده است الّا انجیل متّی و رسالهٔ عبرانیان پس تالیف این دو کتاب در لسان عبرانی شده است این امر یقینی است بدلایل انتهی لاردنر

در صفحهٔ (۱۱۹) از مجلد دوم از کلثبات نوشت که پی پیس نوشت که متی انجیل خود را در عبرانی نوشت و هر کسی بقدر لیاقت
خود آنرا ترجمه نمود انتهی و این قول هر کسی بقدر لیاقت خود آنرا ترجمه نمود دلالت دارد بر اینکه بسیاری از مردم این انجیل را
ترجمه نموده اند و بسند کامل ثابت نشده است که ترجمه موجوده امروزه از کیست والهامی بلکه ثقه بودن این مترجم نیز به
ثبوت نپیوسته است پس شمردن این کتاب از کتب الهامیه از دین داری نیست و بعد لاردنر در صفحهٔ (۱۷۰) از مجلد مسطور
گفت که اوزیبیوس نوشت که متی انجیل خود را از برای یهود بزبان ایشان نوشت در ایامیکه پطرس و پولس در روم معظم بودند
انتهی پس از آن در صفحهٔ (۵۷۴) از مجلد مسطور گفت از برای اریجن سه فقره است که یوسی بیس آنرا نقل کرده است اول
آنکه متی انجیل خود را داد بمؤمنین از یهود در لسان عبرانی دوم روایت شده است که متی انجیل خود را نوشت اولا و
داد بعبرانیین سیم آنکه متی انجیل خود را بعبرانیین نوشت که منتظر بودند شخص موعود را از نسل ابرهیم و داود انتهی
و پس از آن لاردنر در صفحهٔ (۹۵) از مجلد چهارم نقل نموده است که یوسی بیس نوشت متی زمانیکه خواست برود بسوی قوم
دیگر بعد از وعظ عبرانیین انجیل خود را در لسان ایشان نوشت و با ایشان داد پس از آن در صفحهٔ (۱۷۴) از مجلد چهارم مذکور
گفت سرل گفته است متی انجیل خود را در عبرانی نوشت انتهی بعد لاردنر در صفحهٔ (۱۸۷) از مجلد مذکور گفت که ایپی فانیس نوشت
که متی انجیل خود را در زبان عبرانی نوشت و متی همان کسی است که منفرد شده است باستعمال این لسان در تحریر عهد جدید
بعد در صفحهٔ (۴۳۹) از مجلد چهارم که مذکور شد از قول جیروم نوشت که متی انجیل خود را در لسان عبرانی تحریر نمود در ارض یهودیه از برای
مؤمنین از یهود و ظل شریعت را بمخلوط نکرد بصدق انجیل بعد در صفحهٔ (۴۴۱) از مجلد سابق الذکر ایضا از قول جیروم نوشت که جیروم
در فهرست مورخین نوشت که متی انجیل خود را در ارض یهودیه در لسان و حروف عبرانی نوشت از برای مؤمنین از یهود و این امر
محقق نشده است که ترجمه آنرا در یونانی که نوشت و این امر هم محقق نشده است که مترجم آن کیست و نسخهٔ انجیل عبرانی موجود است
در کتابخانه سزریا که جمع کرده است آنرا پمفلس شهید بجهد تام و نقل آن اخذ شده است باجازهٔ ناصریین که در بریا از اضلاع سریا
بودند و ایشان این نسخهٔ عبرانیه را استعمال میکردند بعد در صفحهٔ (۵۰۱) از مجلد چهارم المذکور فی السابق گفت که اکستاین
نوشت که گفتند که متی تنها از میان چهار نفر انجیل خود را در عبرانی نوشت و سه نفر دیگر در یونانی نوشتند بعد در صفحهٔ (۵۳۸)
ایضا از مجلد سابق الذکر گفت که کریزاستم نوشت گفته اند که متی انجیل خود را در لسان عبرانی نوشت از برای مؤمنین از یهود
باستدعا و خواهش ایشان بعد لاردنر در صفحهٔ (۱۳۷) از مجلد پنجم گفت که اسیدور نوشت که متی تنها از میان چهار نفر انجیل
خود را در عبرانی نوشت و باقی در یونانی تحریر نمودند انتهی کلامه و هورن مفسر در مجلد چهارم از تفسیر خود نوشت اول
بادمن دوم کرونیس سیم کسابن چهارم والتن پنجم ناملاتن ششم وکیو هفتم همیند هشتم
مل نهم هارود دهم اوذن یازدهم کیبل دوازدهم ای کلارک سیزدهم سائمن چهاردهم
تلیمنت پانزدهم پرپیتس شانزدهم دوپن هفدهم کامت هجدهم میکایلس نوزدهم
اری نیس بیستم ارجن بیست و یکم سرل بیست و دوم اپی فانیس بیست و سیم کریزاستم
بیست و چهارم جیروم و غیر ایشان از علمای متقدمین و متاخرین قول پی پیس را اختیار کرده اند که این انجیل در لغت ۱۰
عبرانی نوشته شده است قول او و غیر ایشان یعنی مانند گریگری نازینزن و ابدجسو و تهیو فلکت و لوتهی فیس و یوسیبیس و
اتهانیشیس و اکستاین و اسیدور و غیر اینها از کسانیکه لاردنر و واتسن و غیرهما تصریح باسامی ایشان نموده اند در کتابهای
خود و در تفسیر دوالی و رچرد مینت مرقوم است که اختلاف عظیمی در زمان متاخرین واقع گردیده است که این انجیل در چه زبان
نوشته شده است لیکن بسیاری از قدما تصریح کرده اند که متی انجیل خود را در لسان عبرانی نوشت که این لسان لسان اهل فلسطین
بود پس قول که قدما بر این اتفاق کرده اند یعنی اینکه متی انجیل خود را در لسان عبرانی نوشت قول فصل شمرده شود در مثل این قسم

انهر و بعضی

انتهی و جامعین تفسیر هنری و اسکات نوشته اند که سبب فقدان نسخهٔ عبرانیه اینکه فرقهٔ ابیونیه که منکر الوهیت مسیح بودند
این نسخه را تحریف کردند و ضایع شد بعد از فتنهٔ یروشالم و بعضی گفته اند که ناصریین و یا جماعت یهود یکه داخل در ملت مسیح
شده بودند تحریف کرده اند انجیل عبرانی را و فرقهٔ ابیونیه فقرات کثیره را اخراج کرد از انجیل متی و یوسی بیس در تاریخ خود نوشت
که ارینیوس گفت که متی انجیل خود را در عبرانی نوشت انتهی و ریو در تاریخ خود با انجیل گفت هر کسی گوید که متی انجیل خود را در
یونانی نوشت غلط است زیرا که یوسی بیس تصریح نموده است در تاریخ خود و همچنین بسیار از مرشدین ملت مسیحیه که متی انجیل
خود را در عبرانی نوشت نه در یونانی انتهی و نورتن کتاب ضخیمی نوشته است و اثبات کرده است در آن کتاب که توریة جعلی است
یقیناً از تصنیفات موسی علیه السلام نیست و اقرار بانجیل نموده است لیکن با اعتراف بوقوع تحریفات کثیره در آن و لذلک کلام
و مقبول نیست در نزد اهل تثلیث لیکن چون مدعی و مسیحی است و نقل کرده است در این باب از کلام قدمای معتبرین در نزد
متابعان مسیح لذا نقل کلام او عیبی ندارد پس گوییم در کتاب خود که در ۱۸۳۷ میلادیه در بلدهٔ بوستن مطبوع شده است در
صفحهٔ (۴۵) از مجلد اول در حاشیه دیباچه کتاب باین نحو مرقوم نموده است اعتقاد مینمایند که متی انجیل خود را در لسان عبرانی
نوشت زیرا که قدما شیکه اشاره باین امر نمودند قول ایشان واحد است بالاتفاق و ما در این مورد ترک مینماییم ذکر کسانی را
که در غایت درجهٔ استناد نیستند و گوییم که پی پیس و ارینیوس و ارجن و یوسی بیس و جیروم اقرار کرده اند باینکه متی در
زبان عبرانی نوشت و احدی از قدما بخلاف این علما قائل نشد و این شهادت بسیار بزرگ است زیرا که تعصب در آن وقت فیما بین
ایشان یعنی قدما چنین بود که در این وقت می بینی فیما بین متاخرین پس اگر در قول این قدما شکی بود مخالف ایشان از برای تعصب
میگفت که انجیل یونانی اصل است نه ترجمه پس هر گاه ما شهادت زمان قدیم را رد نماییم که بر طریقهٔ واحده است و از عدم رد
شهادت ایشان هیچ محالی لازم نمی آید پس لابدا اعتقاد مینماییم که متی انجیل خود را در عبرانی نوشت و تاکنون اعتراضی بر این شهادت
ندیده ام تا بسبب آن محتاج بتحقیق شویم بلکه عوض اعتراض شهادت قدما را دیده ام بر اینکه نسخهٔ عبرانیهٔ این انجیل موجود بود
در نزد مسیحیینی که از قوم یهود بودند خواه محرفه و خواه غیر محرفه انتهی پس از اقوال مذکوره معلوم و محقق گردید که متی انجیل
خود را در زبان و حروف عبرانی نوشت و قدمای مسیحیه اتفاق دارند بر حقیقت این مسئله و احدی از قدما بخلاف این قول قائل
نشده است پس قول ایشان در این باب قول فصل خواهد بود چنانچه هورن و والی و ورجر دمینت اقرار کردند و اینکه نسخهٔ عبرانیه موجود
و مستعمل بود تا زمان جیروم و اینکه اسم مترجم بروجه تحقیق معلوم نشده است پس ظاهر و آشکار گردید اینکه آنچه هورن گفت
با اعتراف باینچه گذشت غالب اینکه متی انجیل خود را در دو لسان نوشت عبرانی و یونانی انتهی این قول قابل التفات نیست زیرا
که این قول مجرد ظن و بلا برهان است و مؤید قول قدما است اینکه متی از جمله حواریین بود و اکثر احوال مسیح علیه السلام را بچشم خود دیده
بود و بعضی را شنیده بود پس هر گاه متی مؤلف این انجیل بود در موضعی از مواضع این امر از کلامش ظاهر و روشن میگردید اینکه
احوالی را مینویسد که بچشم خود دیده است و از نفس خود بصیغهٔ متکلم تعبیر مینمود موافق جریان عادت مصنفین و مؤلفین از
سلف و خلف و این عادت مهجور و متروک نبود در عهد حواریین ایضاً بلکه ثابت و برقرار بود آیا نمی بینی رسائل مندرجه را
در عهد جدید بر فرض تسلیم که این رسائل از حواریین باشند که این حال ظاهر میشود از این رسائل زیرا که ناظر و محرر لوقا را نمی بینی
که چون انجیل را از طریق استماع نوشته است و همچنین کتاب اعمال رسولان را تا باب نوزدهم که این حال از این دو کتاب ظاهر نمیشود
و بصیغهٔ متکلم تعبیر از نفس خود نمینماید و بعد از این چون شریک پولس شد در سفر پس از باب بیستم از کتاب اعمال حواریین بحیثی
نوشته است که این حال از او ظاهر میشود و بصیغهٔ متکلم از نفس خود تعبیر مینماید و اگر کسی متمسک شود بتوریهٔ موسی علیه السلام
و انجیل یوحنا یعنی گوید از این دو کتاب این حال ظاهر نمیشود و بصیغهٔ متکلم از نفس خود تعبیر نموده اند پس معلوم میشود که این
رسم در آن زمان نهان بوده است جواب گوییم مادهٔ استدلال باید محقق الوقوع باشد که گفت که توریه از تصنیفات موسی علیه السلام است

و انجیل یوحنا از مؤلفات او و ست خود این محل نزاع بزرگی است فیما بین مسلمین و اهل کتاب و ما در باب اول از همین کتاب بخلاف
این را مبرهن و مدلل ساختیم و گفتیم که این توریة موجود الآن از تصنیفات موسی علیه السلام نیست و همچنین انجیل یوحنا پس معلوم
شد که این اعتراض فاسد است و بدون برهان قوی هیچگونه امکان ندارد که بخلاف ظاهر تمسک شود و زمانیکه مؤلف ثقه و معتبر
باشد و از تحریرات او حال مذکور ظاهر شود البته موجب اعتبار کتاب است که بچشم خود دیده است و مینویسد و بگوش خود از ثقات
استماع نموده است و میگوید من دیدم و شنیدم فلان حال را الحاصل در نزد هر عاقل این امر موجب اعتبار است و از کلام جامعین
تفسیر هنری و اسکات معلوم میشود که این انجیل در قرن اول متواتر نبود و اینکه تحریف نیز در آن قرن شایع بود در میان مسیحیین
و الا از برای احدی تحریف امکان نداشت یعنی تحریف انجیل متی و اگر بالفرض بعضی بدبختان اقدام باین امر قبیح مینمودند صلحا
اصلاح نموده و اصل انجیل را ترک نمیکردند پس از این ترک کردن معلوم میشود که بطوری تحریف نموده بودند که قابل اصلاح نبود
پس زمانیکه اصل انجیل سالم نماند از تحریف محرفین پس ظن تو در باب ترجمه که صاحب آن معلوم نیست چه خواهد بود پس ثابت شد
که تمامی این انجیل یعنی ترجمه محرف و غلط است و فاستس که از علمای فرقه مانیکیز بود در قرن چهارم از قرون مسیحیه گفته که
انجیل منسوب بمتی از تصنیفات او نیست و پروفسر جرمنی گفت که این انجیل تماما کاذبست انتهی اگرچه مسیحیین اعتقاد خوبی
در حق اینعالم جرمنی ندارند لیکن چون از علمای مسیحیه بود لهذا قول او بر ایشان حجت است و این انجیل در نزد فرقه مارسیونی
بود لیکن دو باب اول در او نبود پس این دو باب در نزد این فرقه الحاقیست و همچنین در نزد فرقه ابیونیه این دو باب از ملحقات است
و فرقه یونی تیرین و فتیس و ایمس این دو باب را انکار نموده اند و نورتن اکثر مواضع این انجیل را انکار مینماید پس از این تقریرات
معلوم و مشخص شد که این انجیل از تصنیفات متی نیست بسبب انضمام این دلایل بدلایلی که در باب اول مذکور گردید این امر اظهر من
الشمس و ابین من الامس خواهد بود و الحمد لله رب العالمین **شاهد نود و نهم** در آیه (۲۳) از باب دوم از انجیل متی
باین نحو مسطور گردیده است (۲۳) وَیتلی جمعری بمدینت دیتش قریتا نصرة اخ دیتش تومیا منذت دمیری و
بنبیا دنضرایا بت یتش قریا یعنی و مسیح آمده ببلده مسمی بناصره ساکن شد تا آنچه بزبان انبیا گفته شده بود تمام شود
که بناصری معروف خواهد شد انتهی و قول او تا آنچه بزبان انبیا گفته بود تمام شود که بناصری معروف خواهد شد از اغلاط این
انجیل است و این قول در کتابی از کتب مشهوره که منسوب بانبیاست یافت نمیشود هرکس مدعیست فعلیه الاثبات و قول حقیر
در اینجا موافق قول علمای کاتلک میباشد که این قول بوده در کتابهای انبیاء لیکن یهودیان کتابها را قصداً بجهة عناد دین مسیح
ضایع نمودند پس گوئیم کدام تحریفی است بنقصان که زیادتر از این باشد که فرقه کتب الهامیه را عالماً و عامداً از برای اغراض
نفسانیه و عناد ملت دیگر ضایع و فاسد نمایند و ممفرد کاتلک کتابی تألیف کرده است و او را مسمی بسؤالات مسائل نموده است
و این کتاب در شهر لندن سنه ۱۸۴۳ چاپ شده است و در سؤال دوم گفته است کتابهائیکه این عبارت در آنها بود بعضی
عبارتیکه متی نقل نموده محو شد زیرا کتب انبیائیکه موجودند الآن در یکی از آنها یافت نمیشود که عیسی بناصری معروف خواهد
شد و کریزاستم در تفسیر نهم بر متی گفته است بسیاری از کتب انبیا محو شد زیرا که جماعت یهود کتابها را ضایع کردند بجهة
غفلت بلکه بجهة عدم دیانت و بعضی را پاره کردند و برخی را باتش سوزانیدند انتهی کلامه و این قول مظنون حقیر است بظن
قوی که جماعت یهود کتابهای پیغمبران را پاره کرده و سوزانیدند زیرا که چون دیدند که حواریین در اثبات مسائل ملت مسیحیه
متمسک بکتابهای انبیاء میشوند لهذا کتب را ضایع و فاسد کردند و لهذا جستن در مناظره طریفون یهودی گوید کتب کثیره را
از عهد عتیق اخراج کردند یعنی یهود تا بمردم چنین نمایند و ظاهر سازند که عهد جدید موافقت تام با عهد عتیق ندارد و از
اینجا معلوم میشود که کتب کثیره محو شد کلام ممفرد تمام شد و از این کلام دو امر ظاهر میشود **اول** که جماعت یهود بعضی از
کتابها را پاره کردند و بعضی را سوزانیدند بجهة عدم دیانت **دوم** اینکه تحریف کمال سهولت را داشت در زمان گذشته

بالمره نیز

آیا نمی بینی که اینکتابها از صفحهٔ عالم منعدم شدند بفعل یهود و چون دیانت اهل کتاب را دانستی بالتسبیر کتابهای الهی
الهامیه و سهولت وقوع تحریف را هم در زمان گذشته فهمیدی پس چه استبعاد عقلی و نقلی دارد هرگاه مسلمین گویند
که جماعت یهود و مسیحیه همین کار را کردند با کتاب و عبارتهائیکه نافع بود از برای مسلمین و مؤید و مسدد دین ایشان بود پس در
کمال سهولت میتوانیم بگوئیم که چنانچه جماعت یهود بجهة عناد ملت مسیحیه منشأ این فعل زشت قبیح گردیدند پس همچنین
جماعت یهود و مسیحیین بجهة عداوت با دین اسلام مصدر این شرارت گردیدند و عالم را بضلالت واتش جهنم انداختند
اگر آباء و اجداد منند من انها را خوب میشناسم اللهم فلك الحمد على ما انقذتني من الضلالة والجهالة **شاهد**
بیستم آیه (۱۱) از باب اول از انجیل متی باین نحو مرقوم گردیده است (۱۱) و یوشیا یکنیا و برادرانش را تولید نمود
۱۰
در زمان جلای بابل انتهی پس از این عبارت ظاهر و آشکار میگردد که یکنیا و برادرانش اولاد صلبی یوشیا هستند و اینکه
یکنیا برادر داشت و اینکه ولادت ایشان در زمان جلای بابل بوده و امور سه گانه غلطند یقینا **اما اول** بجهة اینکه یکنیا
ابن یهویاقیم ابن یوشیا است پس ابن الابن است نه ابن **و اما دوم** پس نه از آنکه یکنیا برادر نداشت بلی پدرش یهویاقیم سه برادر
داشت و عمو برادر نمیشود **و اما سیم** پس بجهة آنکه یکنیا در زمان جلای بابل دوازده ساله بود تا اینکه در آن زمان متولد شد
همین علت ادم کلارک گوید که کامت گفته آیه (۱۱) باین نحو خوانده شود و یوشیا یهویاقیم و برادرهای او را تولید نمود و یهویاقیم
یکنیا را در زمان جلای بابل تولید نمود انتهی حاصل قول کامت که مختار ادم کلارک نیز میباشد لا بد است از اینکه لفظ یهویاقیم
در اینجا زیاد شود پس در نزد این دو نفر این لفظ از متن ساقط شده است و این تحریف بنقصان است و مع هذا اعتراض سیم مرتفع
نمیشود و چون عدد شواهد ما در اثبات تحریف باقسام الثلثه یعنی تحریف بزیاده و نقصان و تبدیل لفظی بلفظی بصد رسید
از خوف اطناب و تطویل بهمین قدرها اکتفا و اختصار نمودیم و همین قدرها هم کافیست در اثبات این مدعی و از برای هر اعتراضی که
وارد میشود از جانب ایشان در اینمسئله و همچنین از برای جواب هر مغالطه که صادر میشود از علمای پروتستنت در این باب
زیرا که هر قضیه فیصل داده میشود بشهادت دو و یا سه شاهد بنابر شهادت باب (۱۷) از توریه مثنی از آیه (۲) از باب مذکور
باین نحو مسطور گردیده است (۲) اگر در میان شما در یکی از دروازهای که خدا و ندخدایت بتو میدهد مردی و یا زنی یافت شود
که در نظر خدا و ندخدایت کار ناشایسته نموده از عهد او تخلف ورزد (۳) و عزیمت کرده بخدایان غیر عبادت کرده انها را سجده
نماید یعنی افتاب یا ماه یا هر یکی از عساکر اسمان که من امر نفرموده ام (۴) اگر بتو بیان کرده شود بشنوی و خوب متفحص نموئی اینک
اگر راست و یقین باشد که این امر مکروه در اسرائیل واقع شده است (۵) پس انمرد و یا زنیکه این عمل ناشایسته را در اندرون دروازه‌ها
مرتکب شده است ان مرد و یا ان زن را بیرون اورده با سنگ سنگسار شان نما تا بمیرند (۶) بیوم دِنْتَیْ سَهْدِی یَتَلِطْلاشْهْلک
یَبَشْ مُومِیتْ مَیْتَنْ لِپَیْشْ مُومِیتْ بیوم دِخْ سَهْدَ یعنی (۶) از گواهی دو شاهد و یا سه شاهد انشخصیکه مستوجب
مرگ است کشته شود از گواهی یک شاهد کشته نشود انتهی در صورتیکه قتل بگواهی دو و یا سه شاهد ثابت شود و خون یک ادم
ریخته بشود البته تحریف باقسام سه گانه اش بشهادت یکصد شاهد معتبر بطریق اولی ثابت میشود لیکن ما در اینموضع بجهة
توضیح و زیادتی فائده پنج مغالطه از مغالطات ایشان را با جواب ذکر و بیان مینمائیم اگر چه جواب همه اینمغالطات بوضوح تمام
از تحریرات سابق ما ظاهر و روشن گردید ولیکن مقصود زیادتی فائده است **مغالطهٔ اول** ظاهر میشود در بعضی از
اوقات از تقریرات علمای پروتستنت از برای تغلیط عوام و کسانیکه غیر واقف اند از کتابهای ایشان که منتسب مینمایند کذب را
انها را بانبیای عظام که دعوی تحریف مختص است باهل اسلام و احدی بر ایشان سبقت نموده است در این کلام و لی اختیاط
مینمایند در تحریر اینمغالطه و لذا در رسائل ایشان یافت نمیشود مگر بنحو اشاره **الجواب** مخالف و موافق از سلف و خلف
این ادعای صحیح و واقع را مینمایند که عادت اهل کتاب بر تحریفست و تحریف واقع گردیده است از ایشان در کتب نما و تبر الهیه لیکن

تمامرا ذکر نمودن شواهد لهذا میخواهیم که بیان نمائیم معنی دو لفظ مستعمل در کتابهای سند اینها را اول لفظ (آرا س) لفظ
(ویزیوس ریدینگ) میباشد و هورن در جلد دوم صفحه (۳۲۰) از تفسیر خود از مطبع ۱۸۲۲ از میلاد نوشته که
آنچه در میان (آرا س) ... [illegible] ... عبارت است که میکد یا در کتب است
... وما نیکه خلاف میشود میان عبارتین وتا آنکه معلوم نشده است که کدام خواهد بود ... یا تحریف شده
عمدیست و یا سهوکات لیکن تمیز تشخیص صحیح از غیر آن دشوار است غالبا پس اگر شک باقی بماند بر هم اختلاف عبارت اطلاق
شود و زمانیکه بمراحتمال معلوم شود که کاتب در اینجا کذا با نوشته است پس گفته میشود که غلط کاتب است انتهی پس بنا بر مذهب محققان
در نزد محققین فرق است فیما بین لفظین مذکورین و اختلاف عبارت که مصطلح است فیما بین مسیحیین همان تحریف است که مصطلح
در نزد اهل اسلام پس هر کسی اقرار باختلاف عبارت نماید از ایشان بمعنی مذکور پس همان اقرار بتحریف است و مثل این اختلافات
در انجیل سی هزار یافت میشود بنا بر تحقیق میل و یکصد و پنجاه هزار بنا بر تحقیق کریسباخ و عددش غیر معین است یعنی عدد
اختلافات واقعه در انجیل بنا بر تحقیق شولز که آخر محققین است و در مجلد نوزدهم از انسائکلوپیدیا برتنیکا در بیان لفظ
اسکر پچران و تیستمنت جمع کرده است مثل این اختلافات را زیاد تر از هزار هزار پس چون معنی الفاظ مستعمل و مصطلح ایشان را
دانستی پس شواهد را از برای تو در سه مقصد ایراد مینمائیم و در مقصد اول اقوال کسانیرا بیان مینمائیم که مقبول و مسلمند
در نزد فرقه کاتلک و پروتستنت و یا در نزد یکی از فرقتین مذکورتین و در مقصد دوم اقوال کسانیرا که خود شانرا از مسیحیین
میدانند لیکن فرقه پروتستنت و فرقه کاتلک ایشانرا از اهل بدعت و ضلالات میدانند و در مقصد سیم اقوال مخالفین
ملت مسیحیه را ذکر و بیان خواهیم نمود **مقصد اول** دانستی که در این مقصد اقوال مسیحیین از مفسرین معتبرین و مورخین
ایشان مذکور خواهد گردید و در این مقصد سی قول از اقوال معتبرین را ذکر خواهیم نمود **قول اول** آدم کلارک در صفحه (۳۶۹)
از مجلد پنجم از تفسیر خود گفته است که این رسم از قدیم الایام است که بکار و بزرگان مورخین از برای ایشان بسیارند و همین است حال
رب یعنی مورخین او بسیار بوده اند لیکن اکثر بیانات ایشان غیر صحیح بود اشیائیرا که واقع نبود نوشته اند بیانها واقع است یقینا
و در حالات دیگر عمدا و یا سهوا بغلط افتاده اند بخصوص مورخینی که در زمینی نوشته اند که لوقا انجیل خود را در آن زمین تحریر
نمود پس از برای همین مطلب روح القدس مستحسن شمرد که جمیع حالات را بر وجه صحت بلوقا بدهد تا اینکه اهل دنیا نت حال
صحیح را بدانند انتهی پس بنا بر اقرار مفسر ثابت گردید وجود اناجیل کاذبه بر از اغلاط پیش از انجیل لوقا و قول او اشیا را نوشتند
الی آخر دلالت دارد بر عدم تحقیق مؤلفین و قول او در حالات دیگر عمدا و یا سهوا بغلط افتاده اند دلالت دارد بر عدم دیانت
ایشان **قول دوم** در باب اول از رساله پولس با هل غلاطیه باین نحو مسطور گردیده است (۶) ثاجوبئون دکی حالیه
بلا رنن من دهودیم قارپلوخون بشفقینی دمشیح لشخد ناخرنا (۷) هی دلیلا خرتا الا اب ثیثی دبخاطینا
الوخون یعنی تعجب میکنم که باین زودی از آنکسیکه شما را بتوفیق مسیح دعوت فرموده بر میگردید بسوی انجیل دیگر (۷)
که دیگر نیست لیکن بعضی هستند که شما را مضطرب میسازند و میخواهند انجیل مسیح را تحریف نمایند انتهی پس از کلام مقدس
النصاری پولس سه امر مستفاد و ثابت میشود **اول** آنکه در عهد حواریین انجیلی بود مسمی بانجیل مسیح نه مسمی بانجیل متی
و مرقس و لوقا و یوحنا **دوم** آنکه انجیل دیگر بود مخالف انجیل مسیح در عهد مقدس النصاری **سیم** آنکه محرفین در صدد
تحریف انجیل مسیح بودند در زمان پولس تا چه برسد باز منه دیگر زیرا که بعد از آن از برای انجیل نماند مگر اسم مانند عنقا و
آدم کلارک در مجلد ششم از تفسیر خود در شرح این مقام نوشت که این امر محقق است که اناجیل کثیره کاذبه رایج بود در اول قرون
مسیحیه و کثرت این احوال کاذبه غیر صحیحه مهیج لوقا گردید بر تحریر انجیل و ذکر اکثر از هفتاد از این اناجیل کاذبه یافت میشود
و اجزاء کثیره از آن اناجیل باقیست و فابریسیوس جمع نمود این اناجیل کاذبه را و در سه مجلد چاپ کرد و در بعضی از آن اناجیل

وجوب اطاعت شریعت موسویه بیان شده است و وجوب بحتته با اطاعت انجیل و معلوم میشود اشاره حواری یکی از این اناجیل
انتهی پس از اقرار و اعتراف این مفسر معلوم میشود که این اناجیل کاذبه موجود بودند قبل از انجیل لوقا و قبل از تحریر پولس رساله
خود را باهل غلاطیه ولذلک مفسر گفت اولا و کثرة این احوال کاذبه الخ و این قول موافق است با قول او در جلد پنجم از تفسیر خود
چنانچه پیش دانستی و ثانیا گفت معلوم میشود اشاره حواری یکی از این اناجیل چه ثابت شد که مراد از انجیل در کلام
مقدس النصاری انجیل مدون نیست نه معانی مجتمعه و مرکوزه در ذهن مصنف چنانچه ظاهر میشود از بعضی مغالطات علمای
پروتستنت **فائده جلیله** آنچه مفهوم میشود از کلام پولس که در عهد حواریین انجیلی بود مسمی بانجیل مسیح حق و
صدق است و این قریب القیاس است و مختار فاضل اکهارن و بسیاری از متاخرین از علمای جرمن یعنی نمسه همین است و
همین قول میل نموده است محقق لیکلرک و کوپ و میکایلس و لیسنگ و نیمیر و مارش و در اخبار آل محمد سلام الله علیهم
اجمعین همین معین شده است و در عیون اخبار الرضا علیه السلام منقول است که آنحضرت بجاثلیق نصرانی فرمودند بدانکه چون
انجیل اول مفقود شد نصاری اجماع نمودند بسوی علمای خود و گفتند که عیسی بن مریم کشته شد و ما انجیل را مفقود
نمودیم و گم کردیم و شما علمای ما هستید پس چکنیم و نزد شما چه قدر است از آن انجیل آلوقا و مرقابوس گفتند که انجیل در سینه
ما نقش است و میآوریم آنرا بیرون میدهیم سفر سفر آنرا در حق هر کسیکه نازل شده بود از برای شما تا آنکه تمام آن جمع شود
پس آلوقا و مرقابوس و یوحنا و متی نشستند و این انجیل را از برای شما ساختند بعد از آنکه انجیل اول از نظر شما مفقود شده
بود انتهی بقدر الحاجه پس از کلام پولس و علمای مسیحیه که اسماء ایشان مذکور گردید و غیر مذکورین از علمای جرمن و
حدیث شریف معلوم و محقق گردید که انجیل اول یعنی اصلی مفقود شد و این چهار انجیل موجود الان از جمله مخترعات و مفتریات
و مجعولات شد و اینحقیر هیچ شکی و شبهه در این باب ندارم و از روی جزم و یقین میدانم که عیسی علیه السلام بری این اغلاط و اختلافات
میباشد که در این اناجیل است بلی بعضی از کلمات الهیه و فرمایشات مسیحیه در میان این اناجیل پیدا میشود و اگر کسی سؤال
کند انها کدامند در جواب گوئیم در اواخر باب اول گفتیم که هر جزوی از اجزاء عهد عتیق و جدید اگر مطابق قران و احادیث
صحیحه است و مؤید شرع شریف محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم میباشد مقبول است یقینا و الا مردود است بلاشبهه
کذب و افتراست بر جناب عیسی علیه السلام بسته اند و روح آنجناب متاذی از امثال این نسبتها میباشد و علاوه بر دلایلی که در
این کتاب ذکر شد اینمعنی از برای این حقیر مکشوف و مشهود گردیده است که ذکر آن در اینمقام مناسب نیست زیرا که فوق
ادراک عوام است و اگر چنین نبود دین خود را هرگز تغییر نمیدادم و مذلت غربت و سایر مصائب را که شمه از آنها در مقدمه
ذکر شد بیجهة و بی سبب اختیار نمینمودم والحمد لله علی التوفیق والهدایه **قول ششم** در باب (۱۱) از رساله دوم پولس
باهل قرنتس باینمعنی بیان گشته است (۱۲) اِیْنَ آهَ دِیْعِبَدا یُوِیْنا وُپ بِیتِ عُبِیدِ دُقاطِعِن ماها نادِآیَ
دِبِیعا بِیا ماها نادِ بِهُوِمِنْدِی دِبِعِبادِ نا شُبها را یِبِشِی آخِدیَنْ (۱۳) سَبَبْ دِاَیِ دِهُنخَن شِلِیحِی دِگلِین
وَیِعلِی بِچِیلِی وَمَدمُوِرِین کنَیْ لِشِلِیحِی دِمَشیخ و ترجمه این کلمات بفارسی چنین میباشد (۱۲) لیکن آنچه میکنم خواهم
کرد تا از جویندگان فرصت فرصت را منقطع سازم تا در آنچه افتخار میکنند مثل ما نیز یافت شوند زیرا که چنان رسولان کذبه
عمله مکار که برسولان مسیح صورت خود را تغییر میدهند انتهی پس مقدس النصاری باعلی صوت ندا میکند که رسولان
کذبه و عمله غدار و مکار برسولان مسیح صورت خود را تغییر دادند و خود را شبیه رسولان مسیح نمودند در عهد و زمان خود
پولس و آدم کلارک در تفسیر خود در شرح اینمقام گوید که این اشخاص کذبه مدعی بودند که ایشان رسولان مسیح میباشند و حال
آنکه در نفس الامر رسولان مسیح نبودند و موعظه و اجتهاد مینمودند لیکن مقصود ایشان نبود الا جلب منفعت و آیه اول از باب
چهارم از رساله اول یوحنا باینمعنی تحریر شده است سَوکُولِی لِکُلّی رُوخِیلا هَیمِنیتُون اِلّا هُوِنیُون بِیرُش دُوخی

اِنْ مِنْ اَلْهِیْنَ سَبَبْ دِرَا اَبْنِیْ دَگَلِی بِلْطِلُوْن کَوْدِ آهْ غَالَمْ یعنی ایجیبان هر روح را قبول مکنید بلکه ارواح را
بیازمایید که از خدا هستند یا نه زیرا که انبیای کذبه بسیار بدین جهان بیرون رفته اند پس یوحنای حواری ایضا مثل پولس با یبلی
صوت ندا میکند که انبیای کذبه در عهد او ظاهر شدند و ادعای رسالت نمودند از جانب مسیح و در واقع رسول مسیح نبودند و مقصود
نداشتند مگر دنیا معلوم است که چه افتراها خواهند بست از برای جلب منفعت دنیا و چه انجیلها مدون نموده و نسبت آنها را بمسیح
خواهند داد و آدم کلارک در شرح این مقام گوید که هر معلم در زمان اول مدعی بود که روح القدس عن الهام مینماید زیرا که هر
رسول معتبر باین نحو آمده بود و مراد از روح در اینجا انسان نیست که مدعی باشد که من در اثر روحم و تعلیم میدهم موافق قول
روح و قول او بلکه ارواح را بیازمایید یعنی معلمین را بدلیل بیازمایید و قول او و نیز زیرا که انبیای کذبه بسیار یعنی معلمینی که
روح القدس با ایشان الهام ننموده بود بخصوص از جماعت یهود انتهی از کلام مفسر معلوم میشود که جمیع معلمین در زمان
اول مدعی الهام بوده اند و از کلام قبل مفسر معلوم شد که تشبه ایشان برسولان مسیح مکر و حیله بوده است و همّ ایشان نبود
مگر کسب مال و جلب منفعت پس مدعیان رسالت و الهام در زمان اول بسیار بوده اند جدا **قول پنجم** چنانچه از پنج
کتاب که الان مشهور بتورات شد منتسب بموسی علیه السلام همچنین شش کتاب دیگر نیز منتسب بآن بزرگوار اند باین تفصیل **اول**
کتاب مشاهدات **دوم** کتاب تکوین صغیر **سیم** کتاب معراج **چهارم** کتاب اسرار **پنجم** کتاب تثمینت **ششم**
کتاب اقرار و کتاب دوم از این شش کتاب اصل و موجود بود در لسان عبرانی تا صد و چهارم و جیروم از آن کتاب نقل نموده است
و همچنین سیدرینس در تاریخ خود بکثرت و اوریجن گفته است که پولس آیه ششم را از باب (۵) و آیه (۱۵) از باب ششم از رساله
خود باهل غلاطیه از این کتاب نقل نموده است و ترجمه این کتاب موجود بود تا قرن شانزدهم و در این قرن مجلس ترنت تکذیبش
نمود پس بعد از آن مجعول و کذب شد و حقیر بسیار متعجبم از فعل آباء و اجداد خود یعنی تکذیب و تصدیق ایشان کتب مقدسه را
علی قولهم زیرا که حال کتابهای الهیه و انتظامات ملکیه در نزد ایشان بیک میزان میرود وقتی مصلحت می بینند کتب الهیه را
تصدیق و تسلیم مینمایند و زمانی صلاح را در تکذیب و منع میدانند و کتاب سیم از کتب سته نیز معلوم میشود که معتبر بود فیما بین
قدماء لاردنر در صفحه (۵۱۲) از مجلد دوم از تفسیر خود گفته است که اوریجن گوید که یهودا آیه نهم را از رساله خود از این کتاب نقل نموده است
انتهی الان این کتاب با پنج کتاب دیگر از جمله مجعولات و مخترعات و مفتریات شمرده میشود لیکن فقرات و عباراتیکه از این کتابها
منقول شده است بعد از دخول در انجیل الهامی و صحیح شمرده میشود و هورن گوید مظنون اینکه این کتاب مجعول اختراع شده است
در ابتدای ملت مسیحیه انتهی پس محققین نصاری نسبت اختراع این کتاب را باهل قرن اول داده است **قول ششم** آنکه موشیم
مورخ در بیان علمای قرن ثانی در صفحه (۶۵) از جلد اول از تاریخ خود المطبوع ۱۸۳۲ گوید که فیما بین تابعین رای افلاطون و
فیثاغورث مقوله مشهوره بوده که کذب و خدعه از برای ازدیاد صدق و عبادت خدا نه اینکه جایز است فقط بلکه این دو امر
قابل تحسین نیز میباشند و یاد گرفت اولا از ایشان یعنی از تابعان این دو حکیم یهودیهای مصر این مقوله را پیش از مسیح چنانچه
آشکار میشود این جزما از بسیار از کتب قدیمه پس از آن وبای این غلط بد مؤثر شد در مسیحیین چنانچه ظاهر میشود این امر از کتب
کثیره که نسبت داده شده است ببزرگان کذبا انتهی پس زمانیکه این نوع کذب و خدعه از مستحبات دینیه باشد در نزد یهود
قبل از مسیح علیه السلام و در نزد مسیحیین در قرن دوم پس از برای تحریف و کذب و افترا و اختراع حد یقف نخواهد بود فعلی هذا عجب
یهود و متابعان مسیح بامید ثواب از خدا و سایر جهات کردند آنچه کردند **قول هفتم** یوسی بیس در باب (۱۸) از کتاب چهارم
از تاریخ خود گفت ذکر نموده است جستن شهید در مقابل طریفون یهودی چند بشارت مسیحیه را و مدعی گردیده است که جماعت
یهود این بشارتها را از کتب مقدسه اسقاط کردند انتهی و واتسن در صفحه (۳۲) از جلد سیم باین نحو نوشته است که من شک
ندارم در این امر بدرستی عباراتیکه الزام نمود جستن بآنها یهود را در مباحثه طریفون در اینکه آنها را اسقاط کرده اند و این عبارات

در عهد جستن و ارینیوس موجود بودند در نسخه عبرانیه و یونانیه و اجزای از کتب مقدسه و اگر چه الآن این عبارات در نسخه
عبرانیه و یونانیه یافت نمیشود سیما عبارتیکه جستن گفت که این در کتاب ارمیا است سلبرجیس در حاشیه جستن نوشته
ذاکر کریب در حاشیه ارینیوس رقم نموده است اینکه معلوم میشود که پطرس چون نوشته آیه ششم از باب (۴) از رساله اول خود
این بشارت در خیالش بود انتهی و هورن در صفحه (۶۲) از مجلد چهارم از تفسیر خود این نحو نوشته است که مدعی کردیده است جستن
در کتاب خود در مقابل طریفون یهودی که عزرا بمردم گفت بدرستیکه طعام عید فصح طعام خدای نجات دهنده ماست پس اگر
فهم نمودید رب را افضل ازین علامت یعنی طعام و ایمان آوردید باو پس این زمین غیر معمور نخواهد بود تا ابد و اگر ایمان باو نیاورید
و وعظ او را استماع ننمودید پس سبب استهزاء اقوام یعنی اجنبیه خواهید بود و وایتکر گوید غالب اینست که این عبارت مابین آیه
(۲۱) و (۲۲) از باب ششم از کتاب عزرا بوده و داکتر اتکلارک جستن را تصدیق مینماید انتهی پس از این عبارات منقوله ظاهر
و آشکار گردید که جستن شهید که از اجله قدمای مسیحیه بود مدعی گردیده است که جماعت یهود بشارات عدیده را از کتب مقدسه
انداخته اند و تصدیق جستن نموده است در این ادعا سلبرجیس و کریب و وایتکر و اتکلارک و وارتن و مدعی شده است
وارتن که این عبارات در عهد جستن و ارینیوس موجود بودند در نسخه عبرانیه و یونانیه و اجزای از کتب مقدسه و اگر چه الآن
این عبارات در این نسخها پیدا نمیشوند **پس مؤلف گوید** که مسئله خالی از دو شق نیست زیرا یا اینکه این شخص که از عظمای
قدمای مسیحیه است با جمیع مؤیدینش صادقند در این ادعا پس در این صورت ثابت و محقق میشود تحریف جماعت یهود باسقاط
عبارات مذکوره و یا اینکه این شخص با مؤیدینش غیر صادقند پس لازم میاید که این مقتدا و مؤیدینش محرف و مخرب کتب باشند
یقیناً و مرتکب این امر قبیح و شنیع باشند از برای اطاعت مقوله مشهوره مذکوره در قول سابق پس تحریف احد فریقین خواه صادق
باشند این مدعیان یا کاذب لازم است قطعاً و همچنین گوئیم بنا بر ادعای وارتن ایضاً زیرا که بنا بر شق اول تحریف سقط از نسخه
عبرانیه و یونانیه بعد از زمان جستن و ارینیوس لازم میاید بلا شک و بنا بر شق ثانی تحریف کسانی لازم میاید که این عبارات را
در نسخه جستن و ارینیوس علاوه کرده اند پس بنا بر جمیع تقدیرات تحریف ثابت و محقق است **قول ششم** لاردنر در صفحه
(۱۲۴) از جلد پنجم از تفسیر خود نوشته است که حکم شد برا اناجیل مقدسه از برای جهالت مصنفین انها اینکه این اناجیل خوب نیستند
بامر سلطان اناسطیثوس در ایامیکه مسائل و در ان ایام حاکم بود در قسطنطنیه انتهی **مؤلف گوید** هرگاه این اناجیل الهامیه
بودند و ثابت شده بود در نزد قدما در عهد سلطان مذکور باسناد صحیحه معتبره که این اناجیل از تصنیفات حواریین و تابعین
ایشان میباشد پس جهالت مصنفین و تصحیح اناجیل مرتبه دیگر معنی ندارد پس ثابت و محقق گردید که تا عهد سلطان مزبور اسناد
اناجیل ثابت نشده بود و مسیحیین هم معتقد بودند که این اناجیل الهامی هستند و بقدر امکان اغلاط و تناقضات را تصحیح و درست
نمودند پس تحریف بر اکمل وجه یقیناً ثابت میشود و ایضاً ثابت گردید که اناجیل سند صحیح ندارند پس ظاهر و آشکار گردید بطلان
ادعای علمای پروتستنت که در بعضی از اوقات ادعا مینمایند که هیچ سلطانی از سلاطین و حاکمی از حکام تصرف ننموده است در
کتب مقدسه در هیچ زمانی از ازمنه هرگز و ظاهر شد ایضاً که رأی اکهارن و بسیاری از متأخرین از علمای جرمن در باب اناجیل در
غایت قوت و متانت میباشد والحمد لله علی ظهور الحق و ابطال الباطل **قول نهم** گذشت در شاهد دوم از مبحث اول که
اکستائن و قدمای مسیحیه میگفتند که جماعت یهود توریة را تحریف کرده اند از برای اینکه ترجمه یونانیه غیر معتبر باشد و از برای
عناد دین مسیح و این تحریف از ایشان در سنه ۱۳۰ از سالهای مسیحیه صادر گردید و اینکه محقق هیلز و کنیکات قولشان موافق قول
قدماست و هیلز بادله قویه ثابت کرده است صحت نسخه سامریه را و کنیکات گفت که جماعت یهود عمداً توریة را تحریف کرده اند
و محققین کتب عهد عتیق و جدید گفته اند که سامریین تحریف کرده اند عمداً اصلی ندارد **قول دهم** در شاهد سیم از مبحث اول
دانستی که کنیکات مدعی صحت نسخه سامریه گردیده است و بسیاری از مردم میدانند که ادله کنیکات جواب ندارند و جزم مینمایند

کرده‌اند بعداوت سامریین تحریف کرده اند **قول یازدهم** در شاهد یازدهم از مبحث اول گفتیم که آدم کلارک مفسر اقرار
نمود که در کتب تواریخ از عهد عتیق تحریفات کثیره بالتشبیه بمواضع دیگر واقع گردیده است و اجتهاد در تطبیق عبث است و احتمال
آنکه تسلیم شود در اول وهله امریکه قدرت بر انکار او بظفر و غلبه نیست و ایضاً اقرار مفسر را دانستی در شاهد هجدهم باینکه مواضع
استغاثه و فریاد بسیار از برای ما حاصل شد بسبب وقوع تحریف در اعداد کتب تواریخ **قول دوازدهم** در شاهد بیست
و دوم از مبحث اول معلوم و مشخص نمودیم که آدم کلارک مختار شد اینکه جماعت یهود تحریف کردند بعمداً در متن عبرانی و ترجمه
یونانی بتحریف عمدی چنانچه مظنون نیست بظن قوی در جاهای دیگر که منقول گردید **قول سیزدهم** در شاهد بیست و سیم
معلوم شد که هورن تسلیم مینماید بتحریف یهود را در دوازده آیه **قول چهاردهم** گفتیم در شاهد اول از مبحث دوم
که کلیسای کاتلک اجماع نموده است بر صحت هفت کتابیکه تفصیل آن در شاهد مذکور گذشت و اینکه این هفت کتاب الهامی است
و همچنین اجماع نمودند بر صحت ترجمهٔ لاطینیه و اینکه علمای پروتستنت گویند که کتب مذکوره محرّف و واجب الرّدّ ند و تحریفات
و الحاقات کثیره از قرن پنجم تا قرن پانزدهم واقع گردیده است و هیچ ترجمه از تراجم مانند لاطینیه تحریف نشده است و ناقلین
آن بدون مبالات فقرات بعضی کتاب از عهد جدید را در کتاب دیگر داخل نموده اند و همچنین عبارات حواشی را داخل متن کرده اند
قول پانزدهم در شاهد بیست و ششم از مبحث دوم دانستی که مختار آدم کلارک همان مختار کنیکات میباشد که یهود بودند
در عهد یوسیفس محتاج استند که مزین نمایند کتب مقدسه را باختراع صلوات یعنی نمازها و غناء و اختراع اقوال جدیده نظر کنید
بالحاقات کثیره در کتاب استیر و حکایت خمر و نساء و صدق که زیاد شده است در کتاب عزرا و نحمیا و الان مسمی میشود بکتاب
اول عزرا و بغناء اطفال ثلثه که زیاد شده است در کتاب دانیال و بالحاقات کثیره در کتاب یوسیفس حال گوئیم چون مانند این
تحریف سبب تزیین کتب بوده و مذمتی هم نداشت در نزد ایشان پس بیمبالات تحریف مینمودند بخصوص در زمانیکه عمل بقول
مشهوره مسلمه مینمودند که ذکر آن در قول ششم گذشت پس تحریف از مستحبات دینیه بود **قول شانزدهم** در شاهد
اول از مبحث سیم گذشت اقرار و اعتراف آدم کلارک که بسیاری از افاضل بر این رفته اند که سامریه در حق کتب خمسهٔ موسی صحیح تر است
قول هفدهم در شاهد دوازدهم از مبحث سیم دانستی تتمه که در آخر کتاب ایوب است در ترجمهٔ یونانیه مجعول است در نزد
پروتستنت و حال آنکه پیش از مسیح علیه السلام نوشته شده است و داخل بود در ترجمهٔ مسطوره در عهد حواریین و مسلم بود در نزد
قدما از مسیحیین **قول هجدهم** در شاهد نوزدهم از مبحث سیم گذشت قول کریزاستم که جماعت یهود کتب را ضایع کردند
بجهه غفلت بلکه بجهه عدم دیانت و بعضی را پاره کردند و برخی را سوزانیدند و مختار فرقهٔ کاتلک همین قولست **قول نوزدهم**
هورن در مجلد دوم از تفسیر خود در بیان ترجمهٔ یونانیه نوشت که این ترجمه بسیار قدیم است و بغایت اعتبار معتبر بود فیما
بین یهود و قدمای مسیحیه و دائماً خوانده میشد در معبدهای فریقین و مشایخ مسیحیه از لاطینیه و یونانیه نقل نکردند مگر
از همین ترجمه و جمیع ترجمه‌ها را تسلیم نمود کلیسای مسیحیه غیر از ترجمهٔ سریانیه و از این ترجمه‌ها بزبانهای دیگر ترجمه نموده اند مانند
عربیه و ارمنیه و ترجمهٔ اثیوپیک و ترجمهٔ ایتالک قدیم و ترجمهٔ لاطینیه که مستعمل بود قبل از جیروم و همین خوانده میشود فقط
تا امروز در کلیسای یونانیه و کلیساهای مشرقیه پس از آن گفته است حق در نزد ما اینکه این نسخه در دویست و هشتاد و پنجسال
و یا دویست و هشتاد و شش سال قبل از میلاد مسیح ترجمه شده است و پس از آن گفته است از برای کمال شهرهٔ این ترجمه بلید
کافیست و آن اینستکه مصنفین عهد جدید فقرات کثیره را نقل نکردند مگر از همین ترجمه و جمیع مشایخ قدما غیر از آرجن
و جیروم واقف نبودند بر لسان عبرانی و اقتدا مینمودند در نقل از این ترجمه بکسانیکه بالهام نوشته اند و این مردم اگرچه
در باب دین در غایت اجتهاد بوده اند لیکن ایشان مع ذلک تعلیم نگرفتند لسان عبری را که آن اصل کتب است و راضی بودند
باین ترجمه و آنرا کافی میدانستند در جمیع مطالب خود و کلیسای یونان این ترجمه را کتاب مقدس دانسته و تعظیمش مینمود

و بعد گفته است این ترجمه خوانده میشد در کلیساهای یونانیه و لاطینیه تا یکهزار و پانصد سال و سند از همین ترجمه گرفته میشد و این ترجمه معتبر بود در نزد معبدهای یهود تا اول قرن از قرون مسیحیه پس از آن چون استدلال نمودند مسیحیه بر یهود از این ترجمه و بیان دلائل نمودند بعضی ... در این ترجمه باینکه این ترجمه موافق نیست با متن عبری و در ابتدای قرن دوم فقرات کثیره را اسقاط مینمودند از این ترجمه پس از آن ترک و مهجورش نمودند و اختیار نمودند ترجمه اکولا را و چون مستعمل بود در میان یهود تا اول قرن مسیحی و در میان مسیحیین تا مدتی پس منقولات آن کثرت پیدا کرد و اغلاط در آن واقع شد بسبب تحریف صادر از یهود عمداً و همچنین بسبب غلط کاتبین و دخول عبارت شرح و حاشیه در متن انتهی بقدر الحاجه و وارد از علمای کاتلک در صفحه (۱۸) از کتاب مطبوع خود در سنه ۱۸۴۱ گفته است که ملحدین مشرق تحریفش کردند یعنی ترجمه مذکوره را انتهی پس از اقرار محقق پروتستنت ثابت و محقق گردید که جماعت یهود این ترجمه را عمداً تحریف نمودند زیرا که اولاً گفت در ابتدای قرن دوم فقرات کثیره را اسقاط مینمودند از این ترجمه و ثانیاً گفت بسبب تحریف صادر از یهود عمداً و این تحریف صادر شد از ایشان بجهة عناد و عداوت با دین مسیح بنا بر تصریح محقق مذکور پس فرقه پروتستنت نمیتوانند که تحریف عمدی صادر از یهود را در این ترجمه انکار نمایند و در نزد فرقه کاتلک نیز تحریف عمدی در این ترجمه مسلم است پس هر دو فرقه باقرار و اعتراف در این تحریف اتفاق دارند پس حال گوئیم بنا بر قول فرقه پروتستنت زمانیکه جماعت یهود بجهة عناد و عداوت با دین مسیح این ترجمه مشهوره را تحریف نمودند که مستعمل بود در جمیع معبدهای ایشان تا چهارصد سال و همچنین معبدهای مسیحیین شرقاً و غرباً و از خدا نترسیدند و بطعن خلق اعتنا ننمودند و تحریف ایشان مؤثر واقع گردید در این نسخه مشهوره پس چگونه نمیشود جزم و یقین کرد بوقوع تحریف عمدی از ایشان در نسخه عبرانیه که در دست ایشان بود و انتشاری نداشت در میان مسیحیین بلکه مستعمل بود فیما بین ایشان تا قرن دوم و تحریف ایشان مؤثر واقع گردید اعم از اینکه این تحریف بجهة عناد و عداوت با دین مسیح باشد موافق قول قدما و اکستاین چنانچه در پیش دانستی و مختار آدم کلارک چنانچه در شاهد بیست و دوم از مبحث اول و در قول دوازدهم گذشت و ایضاً بنا بر اعتراف هورن با شدت تعصبی که دارد در شش موضع در دوازده ایه چنانچه در شاهد بیست و سیم و قول سیزدهم رقم شد و خواه بجهة عناد با سامریین بنا بر مختار کنیکات و آدم کلارک و بسیاری از علما چنانچه در شاهد سیم از مبحث اول و قول دهم گذشت و خواه بجهة عناد دیگر فیما بین ایشان بود چنانچه از فرقه مسیحیین در قرن اول و بعد از آن صادر شد و این هم در اقوال سابقه گذشت و در شاهد سی ام خواهی دانست که این تحریف عمدی عمداً از از اهل دیانت صادر شد و از مسیحیینی که صادق بودند در زعم ایشان بجهة مخالفت با فرقه دیگر از مسیحیین جای تعجب نیست زیرا که مثل این امر در نزد ایشان بمنزله مستحبات دینیه و عین مقتضای دیانت بود بنا بر حکم مقوله مشهوره مسلمه فیما بین قدما که ذکر آن گذشت در قول ششم از موشیم مورخ و یا بجهة وجوه و علل دیگر که مقتضی تحریف بود در آن زمان و بعضی از احبار و علمای یهود در عهد سلطان بایزید خان بشرف اسلام مشرف و بعبد السلام مسمی گردید و رساله مختصره تالیف کرده است در رد بر یهود و آنرا مسمی نموده است برساله الهادیه و این رساله مشتمل بر سه قسم است پس در قسم سیم که در بیان اثبات تغییر ایشان بعضی کلمات توریة است عالم مذکور چنین گفته است بدانکه بتحقیق ما پیدا کردیم در اشهر تفاسیر توریة که در نزد ایشان مسمی به تلمود میباشد بدرستی در زمان تلمیای ملک که آن بعد از بخت النصر است که این تلمیای ملک از احبار و علمای یهود توریة را خواسته پس ایشان ترسیدند از اظهار آن زیرا که این ملک منکر بعضی از امر توریة بود پس هفتاد مرد از علماء و احبار یهود جمع شده و هر چه میخواستند تغییر دادند از کلماتیکه این ملک منکر آنها بود و از خوف ملک این کار را کردند پس زمانیکه اقرار بتغییر نمودند چگونه اعتماد کرده میشود بر یک آیه انتهی پس گوئیم بنا بر قول علمای

[illegible]

کاتلک ملحدین مشرق زمانیکه مثل این ترجمهٔ مشهوره را تحریف کردند که مستعمل بود در کلیسای ایشان شرقاً و غرباً بخصوص در
کلیسای شما کاتلک تا یکهزار و پانصد سال بنا بر تحقیق هورن و مؤثر واقع کرد بتحریف ایشان در جمیع نسخهای این ترجمه
پس چگونه میشود رد نمود فرقهٔ پروتستنت را در تحریف شما ترجمهٔ لاطینیه را که مستعمل بود در کلیسای شما نه بخدا قسم بلکه ایشان
در این باب صادقند ان الکذوب قد یصدق شما هم صادقید در رد این نسبت با ایشان در سایر کتابها **قول بیستم**
دکتر باغانت جمعی از علمای محققین کتابی نوشته است و آن کتاب مسمی با بیناتی کلوپیدیا دکتر میباشد پس در مجلد
چهارم از کتاب مسطور در بیان بیبل چنین نوشته شده است که داکتر کنیکات گفت بدرستیکه نسخهٔ عهد عتیق که موجود است
نوشته شده است ما بین هزار و هزار و چهار صد و از همین استدلال نموده و گفته است یعنی کنیکات که جمیع نسخهائیکه در
صد و هفتم و هشتم نوشته شده بود منعدم شد بامر محفل شورای یهود زیرا که بمخالفت کثیره مخالف بود با نسخهای معتمده نزد
ایشان و نظراً الی هذا والتن ایضاً گفته است بدرستی نسخهائیکه کتابت آنها ششصد سال گذشته است قلیل الوجود است
و نسخه که از کتابت آن هفتصد و یا هشتصد سال گذشته است پس در غایت ندرت است پس اقرار نمود داکتر کنیکات که معتمد فرقه
پروتستنت است در تصحیح کتابهای عهد عتیق اینکه نسخه که در صد و هفتم و هشتم نوشته شده بود بدست او نرسید بلکه نسخهای بدست
او رسیدند که ما بین هزار و هزار و چهار صد نوشته شده بودند علتش را هم بیان کرد و گفت که جماعت یهود نسخهای اول را
ضایع کردند و علت تضییع ایشان را نیز بیان نمود که بمخالفت کثیره مخالف بود با نسخهای معتمده نزد ایشان و والتن نیز همچنین
گفت **مؤلف این کتاب گوید** این تضییع و اعدام دویست سال بلکه زیاده بعد از ظهور خاتم الانبیاء صلی الله علیه
و آله وسلم بوده است پس چون جمیع نسخهائیکه مخالف بود با نسخهای ایشان محو شد از صفحهٔ عالم و مؤثر شد تحریف ایشان تا بحدیکه
باین مرتبه رسید و نماند در نزد ایشان مگر نسخه که راضی بودند باو پس مجال واسعی بود از برای ایشان در تحریف در نسخهای خود
بعد از زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم نیز و استبعادی نیست در وقوع تحریف از ایشان بعد از این زمان بلکه حق
آنستکه کتابهای اهل کتاب قبل از صنعت چاپ قابل تحریف بود در جمیع قرنها بلکه بعد از ایجاد صنعت طبع نیز باکی و امتناعی
نداشتند از تحریف چنانچه در شاهد سی و یکم از مبحث دوم مسئله را مبرهن و مشخص نمودیم **قول بیست و یکم** مفسر هارسلی
در صفحهٔ (۲۸۲) از جلد سیم از تفسیر خود در مقدمهٔ کتاب یوشع باین نحو رقم نموده است این قول که متن مقدس محرف شده است
شکی درش نیست و ظاهر است از اختلافات نسخها زیرا که عبارت صحیحه در عبارات مختلفه نمیشود مگر یکی و این امر مظنون منیست
بلکه گویم قریب بیقین است که عبارات بسیار قبیحه در بعضی از اوقات داخل متن مطبوع گردید لیکن از برای من دلیلی ظاهر نشده است
بر اینکه تحریفات در کتاب یوشع اکثر از سایر کتابهای عهد عتیق است و بعد در صفحهٔ (۲۷۵) از جلد سیم گفته است ینقول البته
صادقست که متن عبری در نقولیکه در نزد مردم بود بعد از حادثهٔ بخت النصر بلکه لعل با اندک زمانی قبل از این حادثه ایضاً در
اشنع و اقبح حالات تحریف بودند بالنسبه بحالیکه حاصل شد از برای متن بعد از تصحیح عزرا **قول بیست و دوم**
واتسن در صفحهٔ (۲۸۳) از جلد سیم از کتاب خود گفته است که مدتی گذشت بر اینکه ارجن شکایت مینمود از این اختلافات
و نسبت این اختلافات را با سباب مختلفه میداد مثل تغافل نویسندگان و شرارت و عدم مبالات ایشان و جیروم گفت بدرستی
من چون اراده نمودم ترجمه کنم عهد جدید را مقابله نمودم نسخهائیرا که در نزد من بود اختلاف عظیمی پیدا کردم **قول بیست
و سیم** آدم کلارک در مقدمه از مجلد اول از تفسیر خود گفت که ترجمه های بسیار در زبان لاطینی از اشخاص مختلفه موجود
بودند پیش از جیروم و بعضی از آنها محرف بودند در غایت درجهٔ تحریف و بعضی مواضع از آنها متناقض بود با موضع دیگر چنانچه
جیروم فریاد و استغاثه مینماید **قول بیست و چهارم** وارد کاتلک در صفحهٔ (۱۷) و (۱۸) از کتاب خود المطبوع سنهٔ ۱۸۴۱
گفت که دکتر همفری در صفحهٔ (۱۷۸) از کتاب خود گوید که اوهام یهود خراب است یعنی کتابهای عهد عتیق در مواضعی بحثی که قاد

بسیو لت برا نمواضع خراب منتبه وملتفت میشود بعد گفته است که جماعت یهود بشارتهای مسیح را بعمد بسبب بزرگی
خراب کردند. وبعد گفته است که عالی از علمای پروتستنت گفت که مترجم قدیم بشیتی برمن خواند والآن یهود برنهج دیگر
میخوانند ودرنزد من نسبت خطا بکاتبین از یهود وبایمان ایشان بهتر است از نسبت بجهل مترجم قدیم وتساهل وتسامح ان زیراکه
محافظت زبور قبل وبعد از مسیح درمیان یهود کمتر بود از محافظت غناهای ایشان **قول بیست وپنجم** ولیلیس گواد کولیر
راهب درردّ کتاب احمد شریف ابن زین العابدین اصفهانی کتابی نوشته است واورا مسمی بالخیال الاکن نموده است واین کتاب طبع
شده است در سنه ۱۶۴۹ پس درفصل ششم ازکتاب مزبور چنین گفته است که تحریفات کثیره در [illegible] مرفضا عیة مخصوص درکتاب
سلیمان یافت میشود ودرتب اقبلا که مشهور بانکلیس نوریبنر است نقل نموده است همه انهارا وهمچنین نقل نمود دربی یوشلین عزبال
کتاب یوشع بن نون وکتاب قضاة وکتاب سلاطین وکتاب اشعیا وکتابهای دیگر انبیا را ونقل نمود ربی یوسف اعمی زبور وکتاب ایوب
وراعوث واستیر وسلیمان را وهمه اینها تحریف کردند دراین نقلها وما جماعت نصاری حفظ کرده ایم این کتابها را تا ملزم نمائیم جماعت
یهود را بتحریف وما ابا طیل ایشان را قبول نداریم انتهی پس این راهب در قرن هفدهم از قرون مسیحیه شهادت میدهد بر تحریف
یهود **قول بیست وششم** هورن در صفحه (۶۱) ازجلد اول ازتفسیر خود نوشته است که تسلیم شود در باب الحاق
که فقرات کذائیه در توریة یافت میشود یعنی مانند این فقرات الحاقیه بعد در صفحه (۴۴۵) ازمجلد دوم گفته است که مقامات
محرفه درمتن عبرانی کم است یعنی نه عمدا است فقط چنانچه اولا ذکر نمودیم **قول بیست وهفتم** عرض حالی از فرقه پروتستنت
رسید بسلطان جیمس اول بدین مضمون بدرستی زبوراتیکه داخل است درکتابهای نماز ما مخالف است با عبری بزیاده ونقصان
وتبدیل در دو یست موضع تخمینا **قول بیست وهشتم** مستر کارلائل گفته است که مترجمین انکلیسیه مطلب را فاسد کردند
وحق را پوشانیدند وجهال را خدعه نمودند ومطلب انجیلی که مستقیم بود معوج کردند ودرنزد ایشان ظلمت محبوبتر از نور است
وکذب احق از صدق است **قول بیست ونهم** مستر بروتن اراکین کونسیل استدعا نمود ترجمه جدیده را ومیگفت ترجمه
که رایج است درانکلتره مملو از اغلاط است وبقسیسین میگفت که ترجمه انکلیسیه مشهوره شما عبارات کتابهای عهد
عتیق را در هشتصد وچهل وهشت موضع تحریف نموده است واین تحریف سبب ردّ شده است از مردمان غیر محصور کتاب
عهد جدید را ودخول ایشان باتش جهنم انتهی مخفی نماند این سه قول که مندرج است در قول بیست وهفتم وبیست وهشتم و
بیست ونهم ازکتاب وارد کاتلک نقل شد **قول سی ام** هورن در باب (۸) ازمجلد دوم ازتفسیر خود دربیان اسباب
وقوع وبریوس ریدنیک که معنی آن اردو صد جواب بمغالطه دانستی نوشته است زیرا که وقوع آن چهار اسباب میباشد
سبب اول غفلت وسهو کاتبست واین غفلت وسهو ازکاتب بوجوهی متصور میشود **اول** آنکه شخصی که عبارات را
القا مینمود برکاتب القا نمود انچه را القا نمود ویا آنکه کاتب قول ملقی را نفهمید پس نوشت انچه نوشت **دوم** آنکه حروف
عبرانیه ویونانیه متشابه همدیگر میباشند یکیرا عوض دیگری نوشت **سیم** آنکه کاتب اعراب را خط گمان کرد ویا خطی که
جزو حرف بوده نوشته میشد ویا آنکه اصل مطلب را فهم نکرد پس عبارت را اصلاح نمود وبغلط افتاد **چهارم** آنکه کاتب
منتقل شد از جائی بجای دیگر پس چون متنبه کرد به رضا نشد باک کردن انچه نوشته بود پس از موضع متروک دو مرتبه نوشت
وانچه را پیش نوشته بود همان طور باقی گذاشت **پنجم** آنکه کاتب چیزی را ترک نمود پس بعد از نوشتن چیز دیگر متنبه شد وعبارت
متروکه را بعد از آن نوشت پس عبارت از جائی بجای دیگر منتقل شد **ششم** آنکه نظر کاتب خطا کرد وبر سطر دیگر واقع شد
پس عبارت افتاد **هفتم** آنکه کاتب بغلط افتاد در فهمیدن الفاظ مختصره پس برموافق فهم خود مختصره را کامله نوشت پس غلط
واقع شد **هشتم** آنکه جهل کاتبین وغفلت ایشان منشا بزرگی است از برای وقوع وبریوس ریدنیک با اینکه عبارت
حاشیه ویا تفسیر را جزو متن دانسته پس داخل متن نمودند **سبب دوم** نقصان نسخه منقول عنها واین نیز بوجهی

منصور میشود **اوّل** پاک شدن اعراب و حروف **دوّم** آنکه اعرابیکه در صفحهٔ بود در صفحهٔ دیگر ظاهر شد و
مخلوط شد بحروف صفحهٔ دیگر پس جزوی از حروف مفهوم گردید یعنی در نظر ناسخ **سیّم** آنکه فقرات و عبارات متروکه
فراموش شده را در حاشیه بدون علامت نوشته شده بودند پس کاتب دوّم ندانست که این فقرات را در کجا بنویسد پس بغلط
افتاد **و سبب سیّم** آنکه تصحیح خیالی و اصلاح و این نیز بوجوهی واقع گردیده است **اوّل** آنکه عبارت صحیح را در نفس الامر
غلط فهمید و یا بخطا واقع شد در فهم مطلب و یا اینکه خیال کرد عبارت غلط است بحسب قاعده و حال آنکه عبارت غلط نبود
لیکن این غلط از مصنف صادر شده بود در نفس الامر **دوّم** آنکه بعضی از محققین اکتفا نکردند بر اصلاح غلط بر حسب
قاعده و بس بلکه عبارات غیر فصیحه را مبدل بفصیحه نمودند و عبارات فضول و الفاظ مترادفه را که فرقی در آنها از برای ایشان
ظاهر نشد اسقاط کرده و حذف نمودند **سیّم** آنکه این اکثر وجوه میباشد و قوعاً که ایشان فقرات مقابله را مساوی
نمودند و این تصرف در اناجیل بخصوص واقع گردیده است و بهمین جهة الحاق زیاد شده است در رسائل پولس تا اینکه عباراتی که
از عهد عتیق نقل نموده است مطابق باشد با ترجمه یونانیه **چهارم** آنکه بعضی از محققین عهد جدید را مطابق نمودند
با ترجمه لاطینیه **سبب چهارم** آنکه تحریف عمدیست که صادر شده است از کسی از برای مطلب خود یعنی از برای اثبات
مطلب خود خواه محرّف از اهل دیانت باشد و یا از اهل بدعت و ملزم نشد احدی در میان اهل بدعت از قدما از زیادتی از روی سهو
و کسی مستحق ملامت نشد زیادتراز او بسبب تحرکت شنیعهٔ قبیحه و این امر نیز مسلّم و محقق است که بعضی تحریفات قصدیّه
و عمدیّه صادر شد از کسانیکه از اهل دیانت و دین بودند و این تحریفات رجحانی پیدا کرد بعد از ایشان از برای تأیید مسئله
مقبوله و یا دفع اعتراضات وارده یعنی باین کلمات تحریف مسئله مسلّمه را تأیید مینمودند و یا دفع اعتراض میکردند از شبهات
وارده انتهی کلامه ملخصاً و هورن امثله کثیره در بیان اقسام هر سببی از اسباب اربعه وارد نموده است و چون ذکر آن
موجب تطویل کلام و تکدر خواطر ناظر بود لهذا ذکر آنها را در اینجا بیجا دانستم و هر کسی خواسته باشد رجوع بکتاب او
نماید ولیکن امثله که از برای تحریف اهل دین و دیانت ذکر نموده است از کتاب قاف در اینجا نقل میشود گفته است مثلاً
ترک شده است عمداً آیهٔ (٤٣) از باب (٢٢) از انجیل لوقا زیرا که بعضی اهل دیانت گمان کردند که تقویت ملک از برای رب
یعنی مسیح منافی الوهیت او میباشد و ترک شده است عمداً از باب اوّل از انجیل متّی این الفاظ پیش از آنکه جمع شوند یعنی
مریم و یوسف از آیهٔ (١٨) و این الفاظ فرزند بزرگ او یعنی مریم از آیهٔ (٢٥) تا شک واقع نشود در بکارت دائمهٔ مریم علیها السلام
و لفظ دوازده بیازده مبدل شد در آیهٔ (٥) از باب (١٥) از رساله اوّل پولس باهل قرنتس تا کذب لازم نیاید بر پولس
زیرا که یهودای اسخریوطی پیش مرده بود و ترک شد بعضی الفاظ در آیهٔ (٣٢) از باب (١٣) از انجیل مرقس و این الفاظ را
بعضی مرشدین نیز ردّ کردند زیرا که ایشان خیال کردند که این الفاظ مؤیّد فرقهٔ ایرین میباشند و بعضی الفاظ زیاد شده
در آیهٔ (٣٥) از باب اوّل از انجیل لوقا در ترجمه سریانیه و فارسیه و عربیه و اتهیوپک و غیرها از تراجم و در بسیار
از نقول مرشدین در مقابل فرقهٔ یوتی کنیس زیرا که این فرقه منکر بود که عیسی علیه السلام دارای دو صفت باشد یعنی ربوبیت
و عبودیت انتهی پس هورن جمیع صور محتمله در تحریف را بیان و عیان نموده است و اقرار کرده است که همه این اقسام
تحریفات در کتب سماویه واقع گردیده است پس گوئیم زمانیکه ثابت شد که عبارات حاشیه و تفسیر داخل متن گردیده است
بجهة جهل و غفلت کاتبین و نیز محقق شده است که مصلحین عباراتیکه بر خلاف قاعده بود در زعم ایشان و یا در نفس الامر
اصلاح کردند و به ثبوت پیوست که ایشان عبارات غیر فصیحه را مبدل بفصیحه نمودند و الفاظ زیاده و مترادفه را انداختند
و اینکه تسویه نمودند مابین فقرات مقابله در اناجیل خصوصاً و از برای همین تسویه الحاق کثرت پیدا کرده است در رسائل
پولس و اینکه بعضی از محققین عهد جدید را مطابق کردند با ترجمه لاطینیه و اینکه اهل بدعت تحریف کردند عمداً و اینکه

اهل دین و دیانت نیز عمداً تحریف مینمودند از برای تأیید مسئله و یا دفع اعتراض و تحریفات ایشان رجحانی پیدا کرد بعد
از ایشان پس کدام دقیقه از دقایق تحریف را باقی گذاشتند اهل دین و اهل بدعت اتفاق کردند بر تحریفات این کتب بجهة
اغراض مذکوره فعلیهذا چه استبعادی دارد هرگاه اهل اسلام الآن این ادعای صحیحه صادقه را نمایند و گویند مسیحیین که
عبادت صلیب را دوست میداشتند و راضی بترک شان نبودند و ترک جاه و مناصب وطن و ابنای وطن و رفقا و اهل و عیال
شاق بود بر ایشان تحریف کردند بعضی عباراتی را که مؤید دین اسلام بود بعد از ظهور اسلام و این تحریف رجحانی پیدا
کرد بعد از ایشان چنانچه تحریفات ایشان رجحان پیدا کرد در مقابل فرقهای دیگر از خودشان بودند بلکه چون اهتمام ایشان
در این تحریفات شدید بود از تحریفی که در مقابل ملت خودشان صادر گردید پس ترجیح این تحریف بیشتر خواهد بود از ترجیح
آن تحریف و چون عدد اقوال منقوله از معتبرین از مسیحیین در این مقصد بسی رسید از خوف تطویل بهمین قدرها اکتفا و
اختصار ورزید ولیکن من باب لزوم یك دو قول مختصر دیگر در ضمن فائده نقل میشود **فائدهٔ جلیلهٔ** فیها اداء دین
من جانب المسلمین نصرهم الله رب العالمین الی المسیحیین هدیهم الله الی دین المبین **بل نکتهٔ** جمعی از مسیحیین در بنای
استبعاد تحریف بعضی احتمالات ذکر مینمایند که شخص جاهل و عوام انها را دلیل و برهان میدانند از آنجمله صاحب
میزان الحق در فصل سیم از باب اول در صفحه (٢٨) از میزان الحق از نسخه مطبوعه سنه ١٨٦٢ چنین رقم نموده است در صورتیکه
از اقتان محمد صلی الله علیه و اله و سلم طلب ثبوت این ادعا را نمائیم بتعجب سنکه هیچیك از انها هنوز در دستی انرا باید بلکه اصحه
و معتبره ثابت نموده است و ایشان در باب ادای جواب قاطع این چهار مسئله که آیا کتب مقدسه عهد عتیق و جدید در
چه زمان و بواسطه کیان و بچه نوع تحریف گشته و کلمات تحریف شده کدام است تا حال مدیون مسیحیان میباشند بلکه بی دلیل
بمحض ادعای خودشان را ساکت میسازند و حکماً میگویند که چنین است انتهی بالفاظه حال بجواب هیم طلب قسیسین را بوکالت
از جانب مسلمین ادا نمائیم پس گوئیم در مجلد اول از تفسیر هنری و اسکات قول اکیستائن باین نحو منقول گردیده است که
جماعت یهود نسخه عبرانیه را تحریف کردند در بیان زمان اکابری که قبل از زمان طوفان و بعد از آن بوده اند تا زمان موسی علیه السلام
و این کار را از برای این کردند که ترجمه یونانیه غیر معتبر باشد و از برای عناد با دین مسیح و معلوم میشود که قدمای مسیحیه مثل این
قول را قائل بودند و میگفتند که جماعت یهود در سال صد و سی از میلاد توریة را تحریف کردند انتهی پس از این قول معلوم میشود که
اکیستائن و قدمای مسیحیه اعتراف مینمودند بوقوع تحریف در توریة و میگفتند این تحریف در سنه ١٣٠ از میلاد مسیح واقع گردید است
پس سعی ایشان مشکور باد که ما را خبر دادند در این باب پس در ادای طلب قسیسین بنا بر اقرار خود محرفین کتب مقدسه جماعت یهود
و زمان تحریف یکصد و سی سال بعد از میلاد و علت و باعث بر تحریف عناد و عداوت با دین مسیح و از اعتبار انداختن ترجمه
یونانیه و موضع تحریف زمان اکابر بزرگان از آدم تا موسی علیهما السلام فعلیهذا سفر اول توریة کلیة از اعتبار ساقط میشود
و طامس انکلیس کاتلك در صفحه (١٧٦) و (١٧٧) از کتاب خود المسمی بمرآت الصدق که در سال (١٨٥١) چاپ شده است چنین
گفته است اگر نظر نمائید بزبور چهاردهم فقط که موجود است در کتاب نماز عامه که علمای پروتستنت رضا و قبولی خودشان
این کتاب را بقسم و حلف اظهار مینمایند پس از آن مطالعه نمائید این زبور را در کتاب مقدس پروتستنت هر اینه خواهید پیدا کرد
که چهار آیه در کتاب نماز زائد است بالنسبه بکتاب مقدس لکن این آیات اگر از کلام الهی است چرا اسقاط کرده اند از کتاب مقدس
و اگر از کلام الهی نیست چرا عدم صدق انرا اظهار نمینمایند در کتاب صلوة پس حق صریح است که علمای پروتستنت کلام را
تحریف کرده اند یا بزیاده و یا بنقصان الحمد لله که برائت ذمه از برای مسلمین حاصل شد از طلب مسیحیین هر کس این باب
کتاب را مطالعه فرماید حکم قطعی ببرائة ذمه مسلمین خواهد داد **مقصد دوم** فرقه آبیونیه که در قرن اول از فرقه
مسیحیه و معاصر با پولس بودند و پولس را منکر بودند با شدت تمام و میگفتند که پولس مرتد است و انجیل متی را قبول داشتند

لیکن این انجیل در نزد این فرقه مخالف بود با این انجیلی که منسوب بمتی است و الآن موجود است در نزد معتقدین پولس در مواضع کثیره و در باب اوّل در انجیل فرقه مذکوره نبود فعلیهذا دو باب اوّل و مواضع کثیره از این انجیل در نزد فرقهٔ مزبوره محرف است و معتقدین پولس گویند آن فرقه تحریف کرده است نه ما و بل در تاریخ خود در بیان حال این فرقه باین نحو مرقوم نموده است این فرقه از کتب عهد عتیق توریت را قبول مینمودند و نبی و از اسم داود و سلیمان و ارمیا و حزقیال علیهم السلام نفرت داشتند و از عهد جدید در نزد این فرقه انجیل متی بود و فقط لیکن در اکثر مواضع انجیل را تحریف نموده بودند و دو باب اوّل را از انجیل بیرون آورده بودند انتهی و فرقهٔ مارسیونیه از فرق قدیمه مبتدعه مسیحیین است یعنی از اهل بدعت و جمیع کتب عهد عتیق را رد مینمودند این فرقه و میگفتند که اینها الهامی نیستند و همچنین جمیع کتب عهد جدید را ایضا رد مینمودند الا انجیل لوقا و ده رساله از رسائل پولس و این مسلم در نزد ایشان یعنی انجیل لوقا با ده رسالهٔ پولس مخالف بود با موجود الآن فعلیهذا کتب مذکوره موجوده الآن محرفست در نزد فرقهٔ مذکوره و مخالفین این فرقه این فرقه را متهم بتحریف مینمایند بل در تاریخ خود در بیان حال این فرقه چنین گوید که این فرقه منکر بود کتابهای عهد عتیق را یعنی الهامیتش را منکر بود و از عهد جدید انجیل لوقا را مسلم داشت لیکن دو باب اوّل مسلم نبود در نزد این فرقه و از رسائل پولس ده رساله را قبول داشت لیکن رد میکرد از این رسائل هر چیز را که مخالف خیالش بود انتهی **مؤلف این کتاب گوید** انکار این فرقه در انجیل لوقا منحصر نبود بدو باب اوّل لارد نر در بیان تحریف این فرقه در انجیل لوقا در جلد هشتم از تفسیر خود چنین تصریح نموده است بعضی مواضعی را که تغییر داده اند از انجیل لوقا بتبدیل و یا باسقاط اینها هستند دو باب اوّل قصه تعمید یافتن عیسی از یحیی علیهما السلام و حال نسب مسیح از باب سیم و قصه امتحان ابلیس عیسی را و قصهٔ دخول عیسی هیکل یعنی بیت المقدس و قراءت و کتاب شعیا را از باب چهارم آیهٔ (٣٠) و (٣١) و (٣٢) و (٤٩) و (٥٠) و (٥١) از باب یازدهم و این لفظ ایضا سوای آیهٔ یونس نبی آیه (٦) و (٨) و (٢٠) از باب دوازدهم از آیه اوّل تا ششم از باب سیزدهم از آیه (١١) تا سی و دوم از باب پانزدهم آیهٔ (٣١) و (٣٢) و (٣٣) از باب هجدهم از آیه (٢٨) تا آیه (٤٦) از باب نوزدهم از آیهٔ (٩) تا آیهٔ (١٨) از باب بیستم آیهٔ (٨) و (٢١) و (٢٣) از باب بیست و یکم آیهٔ (٦١) و (٣٥) و (٣٦) و (٣٧) و (٥٠) و (٥١) از باب بیست و دوم آیهٔ (٤٣) از باب بیست و سیم آیهٔ (٤٦) و (٢٨) از باب بیست و چهارم و ابی فانیس تمامی این را نوشته است و ذاکر مل گفته که آیه (٣٨) و (٣٩) را از باب چهارم نیز اخراج کرده اند انتهی و لارد نر در مجلد سیم از تفسیر خود در ذیل بیان فرقهٔ مانی کیز در حالت نقل از کیستائن قول فاستس را که از اعظم علمای این فرقه است در قرن چهارم از قرون مسیحیه بود نوشت که فاستس گفت که من منکرم اشیائی را که الحاق کردند در عهد جدید آباء و اجداد شما بمکر و معیوب کردند صورت حسنه را و افضلیت آنرا ازیرا که این امر محقق است که این عهد جدید را مسیح و حواریون تصنیف نموده اند بلکه مرد مجهول الاسم تصنیف کرده است و نسبت آنرا بحواریین و رفقای حواریین داده است از ترس اینکه مبادا مردم تحریرات و را معتبر ندانند بگمان اینکه او غیر واقف است از حالاتیکه نوشته است بسیار اذیت نمود مریدین عیسی را با اینکه تالیف نمود کتابهائی را که اغلاط و تناقضات در آن یافت میشود و نسبت آنرا با نها داد انتهی پس عقیدهٔ این فرقه بالنسبه بعهد جدید این بود که مذکور شد و فاضل مشهور این فرقه باعلی صوت ندا میکند که اهل تثلیث بعضی اشیاء را در عهد جدید الحاق نمودند و اینکه مصنف عهد جدید مرد مجهول الاسمی است و حواریون و تابعین ایشان مصنف عهد جدید نمیباشند و این عهد جدید پر از اغلاط و تناقضات میباشد خدای واحد شاهد است که این فاضل در ادعای این سه امر صادق است و نورتن کتاب ضخیمی تصنیف کرده است چنانچه در شاهد هجدهم از مبحث سیم دانستی که منکر توریت گردیده است و بدلایل قویه ثابت کرده است که توریت از تصنیفات موسی علیه السلام نمیباشد و اقرار بانجیل نموده است لیکن با اعتراف باینکه انجیل منسوب بمتی الآن از تصنیفات او نمیباشد بلکه ترجمه آنست و تحریف نیز بعینه در او واقع گردیده است در مواضع کثیره و ادعای خود را بدلایل بسیار طولانی ثابت کرده است هر کسی خواسته

باشد رجوع کند بکتاب مذکور پس از این دو مقصد ظاهر و آشکار گردید که فرقهٔ مسیحیه مقر و معترف اند بوقوع تحریف در عهد عتیق و جدید **مقصد سیم** سلوس از علمای مشرکین و بت پرستان میباشد در صد دوم از میلاد بود و کتابی در بطلان دین مسیح نوشته است و اکهارن که از علمای مشهور از اهل جرمن میباشد قول این فاضل مشرک بت پرست را در کتاب خود باین نحو نقل کرده است که مسیحیین انجیلهای خود را تبدیل نموده اند سه و یا چهار مرتبه بلکه زیاده تر از این تبدیل مضامین اناجیل تغییر و تبدیل یافت انتهی پس ملاحظه کنید قول این فاضل مشرک را که ما را خبر میدهد که مسیحیین اناجیل خود را تا زمان او زیاده تر از چهار مرتبه تغییر و تبدیل داده بودند و فرقه که منکر نبوت و الهام و کتب سماویه که در نزد اهل کتاب مسلم میباشند و جمعیت و کثرتی پیدا کرده اند در دیار اروپا و علمای پروتستنت اینها را مسمی بملحد مینمایند جمعیت و اقوال غریبی دارند در رد دین مسیح و اگر خواسته باشیم اقوال ایشان را در باب تحریف فقط نقل نمائیم کلام بسیار بطول می انجامد پس خوب است که اکتفا نمائیم بنقل دو قول از اقوال ایشان هر کسی زیاده بر این اطلاع را خواسته باشد رجوع کند بکتابهای ایشان که در آفاق عالم منتشر است پس گوئیم پارکر از حکمای فرنکستان گوید که ملت پروتستنت گوید بدرستیکه معجزات الهیه و ابدیه حفظ کرده است عهد عتیق و جدید را از اینکه صدمهٔ خفیفی بآنها برسد لیکن این مسئله نمیتواند مقاومت کند در مقابل لشکر اختلاف عبارت که عدد آن سی هزار میباشد انتهی پس ملاحظه کنید قول این حکیم را که چگونه دلیل الزامی را بنحو استهزاء ذکر نموده است لیکن در تحریر خود طریق احتیاط را مرعی داشته نموده است و اکتفا کرده است بر تحقیق میل و الا ممکن بود یکصد و پنجاه هزار و یا هزار هزار چنانچه در پیش دانستی و صاحب اکسهومو که از حکما در باب پنجم از تتمهٔ کتاب خود المطبوع سنه ۱۸۱۳ از میلاد در بلدهٔ لندن باین نحو نوشته است فهرست کتابهائیکه مشایخ از قدمای مسیحیه ذکر نموده اند و نسبت آنها را بمسیح علیه السلام و حواریین و سایر مریدین داده اند یعنی مریدین مسیح علیه السلام هفتاد و چهار عدد

منسوب بعیسی علیه السلام هفت عدد

رسالهٔ مسیح بابگرس ملک ادیسه — رسالهٔ مسیح به پطرس و پولس — کتاب تمثیلات و وعظ مسیح — زبور مسیح که تعلیم حواریین و مریدین نمود در خفیه
کتاب شعبده و سحر — کتاب سقط رأس مسیح و مریم و ظئر آن یعنی دایهٔ ایشان — رسالهٔ مسیح که از آسمان افتاد در صد ششم

منسوب بمریم علیها السلام هشت عدد

رسالهٔ مریم باکناسنس — رسالهٔ مریم به سیبیلیان — کتاب سقط رأس مریم — کتاب مریم و ظئر او یعنی دایه
تاریخ مریم و حدیث آن — کتاب معجزات مسیح — کتاب سؤالات صغار و کبار مریم — کتاب نسل مریم و خاتم سلیمان

منسوب به پطرس حواری یازده عدد

انجیل پطرس — اعمال پطرس — مکاشفات پطرس — مکاشفات پطرس ایضا
رسالهٔ پطرس بکلیمنس — مباحثهٔ پطرس و ایپین — وعظ پطرس — کتاب مسافرت پطرس
کتاب قیاس پطرس — تعلیم پطرس — آداب نماز پطرس

منسوب بیوحنا نه عدد

اعمال یوحنا — انجیل دوم یوحنا — کتاب مسافرت یوحنا — حدیث یوحنا — رسالهٔ یوحنا بجید رویک
کتاب وفات مریم — تذکرهٔ مسیح و نزولش از صلیب — مکاشفات دوم یوحنا — آداب صلوة یوحنا

منسوب باندریاه حواری دو عدد

انجیل اندریاه — اعمال اندریاه

منسوب بمتی حواری دو عدد

انجیل طفولیت — آداب صلوة متی

منسوب بفیلپ حواری دو عدد

انجیل فیلپ — اعمال فیلپ

منسوب ببرثولما یک عدد

انجیل برثولما

منسوب بتوما حواری پنج عدد

انجیل توما | اعمال توما | انجیل طفولیت مسیح | مکاشفات توما | کتاب مسافرت توما

منسوب بیعقوب حواری سه عدد

انجیل یعقوب | اداب صلوة یعقوب | کتاب وفات مریم

منسوب بمتیاه حواری که داخل شد در عدد حواریین بعد از مسیح سه عدد

انجیل متیاه | حدیث متیاه | اعمال متیاه

منسوب بمرقس سه عدد

انجیل مصریین | اداب صلوة مرقس | کتاب پیشن برنیاده

منسوب ببرنیاده دو عدد — منسوب بتهیودوشن عدد

انجیل برنیاده | رساله برنیاده | انجیل تهیودوشن

منسوب بپولس یازده عدد

اعمال پولس | اعمال ته کله | رساله پولس باودوقیین | رساله سیم پولس بتسالونکیان

رساله سیم پولس بقرنتیان | رساله اهل قرنتیان باو وجواب آن رساله از جانب | رساله پولس بسنیکا وجواب آن رساله از سنیکا بپولس

مکاشفات پولس | مکاشفات پولس ثانیا | وزن پولس | انابی کشن پولس

انجیل پولس | وعظ پولس | کتاب فسون مار پولس | پریسیت پطرس و پولس

وبعد صاحب اکسیهومو واکفتراست چون طغیان انا جیل ومکاشفات ورسائل ظاهر واشکار گردید که اکثر اینها مسلم الثبوت در نزد اکثر مسیحیین تا الان ایضا پس چطور مشخص میشود که کتب الهامیه همان کتابهای مسلم در نزد فرقه پروتستنت میباشند وزمانیکه ملاحظه نمائیم که این کتابهای مسلم نیز قبل از ایجاد صنعت طبع قابل الحاق وتبدیل بود اشکال واقع میشود **مغالطهٔ دوّم** اینکه مسیح علیه السلام شهادت داده است بحقانیت کتب عهد عتیق پس هرگاه محرّف بودند بحقانیت آنها شهادت نمیداد بلکه بر او بود که یهود را ملزم نماید بر تحریف **در جواب گوئیم** اوّلا چون تواتر لفظی از برای کتب عهد عتیق وجدید ثابت نشده است وسند متصل بمصنفین ندارند چنانچه در باب اوّل دانستی وجمیع انواع واقسام تحریف در کتابهای عهد عتیق وجدید مثبت ومحقق گشته است وتحریف اهل دین ودیانت را نیز از برای تایید مسئله ویا دفع اعتراضی در قول سیم از مقصد اوّل در جواب از مغالطه اوّل معلوم ومشخص نمودیم وبدلایل قاطعه وبراهین ساطعه ثابت نمودیم که هیچ دقیقه از دقایق تحریف در این کتب باقی نگذاشتند پس این کتب از همین جهة مشکوک است در نزد اهل اسلام فعلی هذا احتجاج ببعضی از آیات این کتابها بر اهل اسلام تمام نیست بلکه غلط وباطل است زیرا که جایز است که آیات محتجٌ بها الحاقی باشند که بعضی از مسیحیین از اهل دین ودیانت در اخر قرن دوّم ویا در قرن سیم علاوه کردند در مقابل فرقه ابیونیه وفرقه مارسیونیه وفرقه مانی کیز واین تحریف رجحانی پیدا کرد بعد از ایشان بجهة تایید مسئله مقبوله چنانچه در مقابل فرقه ایرین دیونی کنئس اینکار را کردند واین تحریفات بعد از ایشان ترجیحی پیدا کرد زیرا که فرق سه گانه مذکوره منکر کتابهای عهد عتیق بودند کلا ویا بعضا وانکار آنها در جواب از مغالطه اوّل دانستی وبل در تاریخ خود در بیان حال فرقه مارسیونیه گوید که اینفرقه دو خدا را معتقد بود یکی خالق خیر دوّم خالق شر ومیگفت تورة وسایر کتابهای عهد عتیق را خدای دوّم داده است یعنی خالق شر وهمه اینها مخالف عهد جدید میباشند انتهی ولاردنر در صفحه (٤٨٦) از مجلد هشتم از تفسیر خود در بیان حال اینفرقه نوشته که این فرقه میگفت که خدای یهود غیر از

پدر عیسی است و عیسی از برای محو شریعت موسی آمده است زیرا که شرع موسی مخالف انجیل است انتهی و ایضاً الادیز
در مجلد سیم از تفسیر خود در بیان حال فرقه مانی کیز نوشت که مورخین اتفاق دارند که تمامی این فرقه کتب مقدسه عهد
عتیق را قبول نداشت در هر وقت و در اعمال ارکلاس عقیده این فرقه باین نحو نوشته شده است خدعه کرد شیطان انبیای
یهود را و شیطان با موسی تکلم نمود و باسایر انبیای یهود و متمسک میشد این فرقه بآیه (۸) از باب دهم از انجیل یوحنا که
مسیح بایشان فرمود که انبیای یهود دزدان و رهزن میباشند انتهی **مؤلف این کتاب گوید** بنا به این نحو است
عیسی فرمود (۸) جمیع کسانیکه پیش از من آمدند دزد و راهزن هستند و گوسفندان سخن ایشان را نشنیدند انتهی **و ثانیاً**
گوئیم هر گاه قطع نظر نمائیم از الحاقیت و غیر الحاقیت و تغییر و تبدیل باز میتوانیم بگوئیم که از فرمایشات مسیح سند تمامی
این کتب ثابت نمیشود زیرا که مسیح علیه السلام عدد و اسماء تمامی کتب عهد عتیق را بیان نفرمود پس از کجا معلوم و مشخص
میگردد که کتابهای مستعمله در میان یهود از عهد عتیق سی و نه عدد بود بنا بر تسلیم و قبول فرقه پروتستنت و یا چهل و شش
عدد بود بنا بر قول و تسلیم و قبول فرقه کاتلک زیرا که در میان کتابهای مقبوله در نزد فرقتین مذکورتین کتاب دانیال نیز
میباشد و جماعت یهود که معاصر مسیح بودند و همچنین متاخرین از ایشان غیر از یوسیفس این کتاب را آسمانی و الهامی نمی
دانند بلکه معترف بنبوت دانیال نیز نبودند و یوسیفس مورخ که تاریخ او معتبر است در نزد مسیحیین عموماً که مرد یهودی
متعصب بود و بعد از عیسی علیه السلام بود در تاریخ خود باین قدر اقرار و اعتراف مینماید و بس و گوید در نزد ما چند هزار
کتاب نیست که متناقض باشند با همدیگر و در نزد ما بیست و دو کتاب میباشد و بس و احوال ازمنه ماضیه در آنها نوشته
شده است و این کتابها الهامی میباشند و از آنجمله پنج کتاب از آن موسی علیه السلام است و در این پنج کتاب بیان احوال عالم شده است
از ابتدای خلقت تا وفات موسی علیه السلام و سیزده کتاب از نوشتجات انبیا میباشد و در آنها احوال ازمنه انبیاء نوشته شده است
از موت موسی علیه السلام تا زمان سلطنت اردشیر و چهار کتاب باقی دیگر مشتمل است بر حمد و ثنای الهی انتهی پس ثابت نمیشود
از شهادت این مورخ حقیقت این کتب متداوله زیرا که غیر از توریه هفده کتاب بیان کرده و حال آنکه در نزد فرقه پروتستنت
غیر از توریه سی و چهار کتاب میباشد و در نزد فرقه کاتلک چهل و یک کتاب و مع ذلک معلوم نمیشود که کدام کتاب از
این کتابهای که فعلاً مستعمل مسیحیین میباشند داخل در هفده کتابیست زیرا که این مورخ غیر از کتاب مشهور حزقیال دو کتاب
دیگر را هم منتسب با نجناب نموده است در تاریخ خود پس ظاهر است این دو کتاب که الان وجود ندارند در نزد مورخ داخل در عدد
هفده کتاب بوده اند و در پیش دانسیکه کریزاستم و علمای کاتلک اقرار و اعتراف دارند که جماعت یهود بجهة غفلت بلکه
بجهة عدم دیانت کتابها را ضایع کردند بعضی را پاره کردند و برخی را سوزانیدند پس جایز است که گوئیم این کتابهائیکه ضایع و
مفقود شد داخل در عدد این هفده کتاب باشند بلکه میخواهیم بگوئیم کتابهائیکه میخواهیم شرح و بیان نمائیم الان که فرقه پروتستنت
و فرقه کاتلک و غیرهما از یهود و نصاری نمیتوانند گم شدن آنها را انکار نمایند پس جایز است که این کتب مفقوده داخل در عدد
این هفده کتاب باشند که مورخ بیان نمود و کتابهای گم شده از عهد عتیق اینها میباشند **اول** کتاب حروب خداوند که در
آیه (۱۴) از باب (۲۱) از سفر اعداد مذکور گردیده است و ذکری از او شده است و در شاهد دهم از مبحث دوم دانستی و
در تفسیر هنیری و اسکات باین نحو مرقوم است غالب آنکه موسی این سفر را نوشت از برای تعلیم یوشع و در آن کتاب حدود
زمین مواب بیان شده بود **دوم** کتاب یاشر که در آیه (۱۳) از باب دهم از کتاب یوشع ذکر این کتاب شده است چنانچه در شاهد
هجدهم از مبحث دوم دانستی و همچنین در آیه (۱۸) از باب اول از سفر شموئیل دوم این کتاب ذکر شده است **سیم و چهارم**
و پنجم سه کتاب سلیمان علیه السلام است یکی یکهزار و پنج زبور بود دوم تاریخ مخلوقات یعنی بیان حال اینها سیم سه هزار
مثل سلیمان و چیزی از این امثال تا کنون باقی میباشد و ذکر این سه کتاب شده است در آیه (۳۲) و (۳۳) از باب چهارم

زمره ما بین ایا آدم کلارک در جلد دوم از تفسیر خود در شرح آیه (٣٢) در حق امثال و زبورات چنین گوید لفظا
که الآن منتسب بسلیمان میباشد هفصد و پانصد و بیست و سه عدد است تخمینا و اگر تسلیم شود قول بعض که نه باب از اول
کتاب از تصنیفات سلیمان علیه السلام نیست پس ششصد و پنجاه تخمینا باقی میماند و از یکهزار و پنج زبور و سرود سلیمانی میماند و بس و
گر گوئیم که زبور بیست و هفتم که بعد از صدم ذکر شده است و بر عنوانش اسم سلیمان نوشته شده است و اصح آنکه زبور مذکور را
پدر سلیمان داود تصنیف کرده است از برای تعلیم او انتهی بعد در شرح آیه (٣٣) در حق تاریخ مخلوقات چنین گوید از برای
قلوب علما قلق و اضطراب عظیمی حاصل شده است از برای فقدان تاریخ مخلوقات بفقدان ابدی انتهی **ششم** کتاب
قوانین سلطنت تصنیف شموئیل که ذکر آن در آیه (٢٥) از باب دهم از سفر شموئیل اول آمده است **هفتم** تاریخ شموئیل
هشتم تاریخ ناثان نبی **نهم** تاریخ گاد بیننده و ذکر این سه کتاب در آیه (٢٩) از باب بیست و نهم از کتاب اول تواریخ ایام
آمده است و آدم کلارک در صفحه (١٥٢٢) از مجلد دوم از تفسیر خود گوید که این کتابها گم شده است انتهی **دهم و یازدهم**
کتاب شمعیای نبی و ادوی بیننده و ذکر این دو کتاب در آیه (١٥) از باب دوازدهم از کتاب دومین تواریخ ایام آمده است
دوازدهم کتاب اخیاه نبی **سیزدهم** کتاب مکاشفات یعدوی بیننده و این دو کتاب در آیه (٢٩) از باب
نهم از کتاب دوم تواریخ ایام مذکور گردیده اند و در آیه تاریخ ناثان نبی ایضا مذکور گردیده است آدم کلارک مفسر در صفحه
(١٥٣٩) از مجلد دوم چنین گوید که این کتابها تماما مفقود گردیده اند انتهی **چهاردهم** کتاب یهوای پیغمبر ابن حنانی که
مذکور بوده در آیه (٣٤) از باب بیستم از کتاب دومین تواریخ ایام مذکور گردیده است آدم کلارک در صفحه (١٥٤١) از مجلد دوم از
تفسیر خود گوید که این کتاب الآن مفقود است راسا و اگر چه موجود بود در وقت تالیف سفر دوم از اخبار ایام انتهی **پانزدهم**
کتاب شعیای پیغمبر که احوالات عزیاه پادشاه از اول تا آخر در آن نوشته شده بود و این کتاب در آیه (٢٢) از باب بیست و ششم از
کتاب دومین از اخبار ایام مذکور گردیده است و آدم کلارک در صفحه (١٥٧٣) از مجلد دوم از تفسیر خود گوید که این کتاب راسا
مفقود گردیده است انتهی **شانزدهم** کتاب مکاشفات اشعیای پیغمبر ایضا که کتابیکه احوالات حزقیای پادشاه
مفصلا در او نوشته شده بود و این کتاب در آیه (٣٢) از باب سی و دوم از کتاب دومین تواریخ ایام مذکور شده است **هفدهم**
مرثیه ارمیای پیغمبر بر یوشیا و ذکر این در آیه (٢٥) از باب سی و پنجم از کتاب دومین تواریخ ایام آمده است و آدم کلارک در شرح
این آیه گوید که این مرثیه الآن مفقود است انتهی و در تفسیر دوالی و رچرد مینت مسطور است که این مرثیه الآن مفقود است
و امکان ندارد که این مرثیه همان مرثیه مشهوره الآن باشد زیرا که مراثیات مشهوره ارمیا الآن بر حادثه اورشلیم و موت
صدقیا ست و مفقود شده بر موت یوشیا بوده انتهی **هیجدهم** کتاب تواریخ ایام و ذکر آن در آیه (٢٣) از باب دوازدهم
از کتاب نحمیا آمده است و آدم کلارک در صفحه (١٦٧٤) از مجلد دوم از تفسیر خود گوید که این کتاب پیدا نمیشود در کتابهائیکه
در نزد ما میباشند زیرا که فهرست کتابهائی ندارد بلکه این کتاب کتاب دیگر بود که الآن مفقود است انتهی و در پیش دانستی که
یوسیفس دو کتاب دیگر غیر از کتاب مشهوره الآن منتسب بحزقیال مینماید و این مرد مورخ معتبر است در نزد مسیحیین فعلی هذا
بیست کتاب مفقود گردیده است و احدی از کاتلک و پروتستنت و یهود قادر نیست بر انکار فقدان این کتابها و طامس انگلس
از علمای کاتلک در کتاب خود المسمی بمرآت الصدق که در سنه ١٨٥١ چاپ شده است گوید که اهل عالم اتفاق دارند براینکه
کتب مفقوده از کتابهای مقدسه از بیست کمتر نمیباشند **تنبیه** بعضی بشارتها در کتب علمای اثنی عشریه مانند کتابهای
محمد بن یعقوب کلینی و کتابهای محمد بن بابویه قمی و بحار الانوار علامه مجلسی و غیرهم رحمة الله علیهم نقل مینمایند مانند بشارتهائی که
در مقدمات مباهله حضرت رسول با نصارای نجران واقع گردیده است و الآن در کتب مقدسه موجوده در نزد اهل کتاب این
بشارتها وجود ندارند لعل در کتب مفقوده بوده اند بلی ثابت میشود از شهادت یوسیفس که پنج کتاب در عهد او منسوب بموسی علیه السلام

یا زمان بعضی از انبیا سلام الله علیهم

بوده لیکن معلوم نمیشود که این پنج کتاب همین پنج کتاب موجود الآن است تا خبر وظاهرا بنظر حقیر چنین می آید که این پنج کتاب موجود الآن غیر از آن پنج کتابیست که در عهد موسی ع مورّخ بوده و در شاه اول و دوم از مبحث اول دانستی که اینمرد یهودی متعصب بود تا این پنج کتابیکه الآن منسوب بموسی علیه السلام است در تحریرات خود مخالف مینماید یقینا سنگه یهودی متعصب با توریة مخالفت نمینماید در تحریر خود در صورتیکه اعتقاد ش این باشد که کلام خدا است پس مخالفت اینمرد یهودی با این توریه دلیل است که این توریة غیر از توراتیست که در زمان خود مورّخ بود تا لثا گوئیم هر گاه ما تسلیم کرده و قبول نمائیم که این کتابهای مندرجه الآن در عهد و زمان مسیح علیه السلام بودند و اصحاب و حواریین شهادت دادند از برای این کتابها باز گوئیم که مقتضای شهادت ایشان همین قدر است و بس که این کتابها در اوقت در نزد یهود موجود بودند خواه مصنّفین این کتب اشخاص منسوب الیهم باشند یا نه و خواه حالات مندرجه در این کتابها صادق باشند و یا بعضی صادق و برخی کاذب و مقتضای این شهادت این نیست که هر کتابی از کتابهای این کتابها از تصنیفات اشخاص منسوب الیهم میباشد و اینکه هر حال و قول مندرج در این کتابها حکما باید صادق باشد بلکه هرگاه مسیح و حواریون از این کتابها نقل نمایند بمجرد نقل ایشان صدق منقول عنه لازم نمیاید بجهتیکه دیگر محتاج بتحقیق نباشد بلی اگر مسیح علیه السلام تصریح نماید که فلان جزو و یا فلان قول و یا فلان حکم که در فلان کتاب از کتابهای عهد عتیق نوشته شده است از جانب خدا میباشد یقینا مقبولست در نزد مسلمین بشرط اینکه قول مسیح بتواتر برسد والّا از کفتهای اناجیل و رسائل عهد جدید این امر ثابت نمیشود زیرا که خود کتب عهد جدید از اناجیل و غیره مقطوع السند و غلط و محرّف میباشند چنانچه همه این امور را در پیش براهین قاطعه و دلایل ساطعه معلوم و مشخص نمودیم پس این شهادت که در کتب عهد جدید است از برای کتب عهد عتیق هیچ فائده و ثمری ندارد زیرا که ما ثة اسند لا محقق الوقوع نیست و این امر را برأی و اجتهاد خود نمیگوییم بلکه محققین فرقه پروتستنت در آخر الامر بقول این حقیر برگشته اند و الّا ملحدین و مفترین و بیناهی نداشتند دست کسانیکه ایشان را مسمّی بملحد مینمایند که الآن دیار اروپا مملو از وجود ایشانست محقق فرقه پروتستنت بیلی در باب (۳) از قسم سیّم از کتاب خود المطبوع ۱۸۵۰ در بلدهٔ لندن چنین کوید بدون شک و ریب شفیع ما گفت که توریة از جانب خدا ست ومنهم مستبعد میدانم که ابتداء وجود آن از جانب غیر خدا باشد بخصوص زمانیکه ملاحظه نمائیم این امر را که بدرستیکه جماعت یهود در مذهب رجال و در اشیاء دیگر مانند فن حرب و صلح اطفال بودند و ملصق و چسبیده بتوحید بودند و مسائل ایشان در ذات و صفات الهی خوب و مرغوب بود و مردمان دیگر قائل بالهه کثیره بودند و بدون ریب شفیع ما نبوت اکثر نویسندگان عهد عتیق را تسلیم و قبول نمود و واجبست بر ما مسیحیین تا همین حد برویم و امّا اینکه عهد عتیق تماما و کاملا و یا اینکه هر فقره از فقرات آن حق است و یا اینکه هر کتاب از کتابهای عهد عتیق اصل دارد و یا اینکه تحقیق مؤلفین عهد عتیق واجب است پس در این امور اگر مسیحی مدعی شود من زیاده بر این نمیگویم که تمام سلسلهٔ مسیحیه را بمصیبت انداخته است بدون ضرورت در اینصورت این کتابها خوانده میشدند عموما و یهودیها ئیکه معاصر شفیع ما بودند این کتابها را قبول داشتند و حواریون و جماعت یهود باینها رجوع مینمودند و این کتابها را استعمال مینمودند ولیکن از این رجوع و استعمال غیر از این نتیجه ثابت نمیشود بدرستیکه مسیح علیه السلام زمانیکه صراحة در حق بشارتی از بشارتها بفرماید که این از جانب خدا است پس الهامی خواهد بود یعنی مصرّح به در کلام مسیح والّا پس فقط که این کتابها مشهور و مسلم بوده در آنوقت پس در اینصورت کتب مقدسه ما شاهد خوبیست از برای کتابهای یهود لیکن باید خاصیت این شهادت را بفهمیم و این خاصیت البته بینونیت دارد با خاصیتی که در بعضی اوقات بیان شده است تا اینکه از برای هر معامله خاصه است و استحکام هر رأی بلکه از برای علت آن امر یا قیاس آن علت و یعقوب در رساله خود گوید که صبر ایوب را شنیده اید و مقصود رب را تعلیم ایشان نمود مع ذلک فیما بین علمای مسیحیه نزاع و مباحثه ایست در حقیقت ایوب بلکه در وجودش قدیما پس از شهادت یعقوب همان قدر معلوم

یدفقط که این کتاب در وقت یعقوب بوده و یهود او را قبول داشتند و پولس در رساله دوم خود بتیموتاوس گوید
اینکه ینیس و یمبریس با موسی مخالفت کردند اینها نیز با راستی مخالفت میکنند الخ و این دو اسم در عهد عتیق پیدا
نمیشوند و معلوم نیست که پولس این دو اسم را از کتب کاذبه نقل کرده است یا از روایت یادکرده است لیکن احدی خیال نکرده است
در اینجا که پولس از کتاب نقل کرده است و اینکه این خیال مکتوب بوده نفس خود را هم مدعی از برای اثبات تعیین صدق روایت
قرار نداده است فضلا از اینکه مبتلا باشد باین سؤالات بحثی که تحریر و در سالها و موقوف باشند بر تحقیق اینکه ینیس و
یمبریس با موسی مخالفت کردند یا نه پس از برای چه سؤالات دیگر را تحقیق نمائیم و غرض من از این تقریر اینستکه از برای فقرات
تواریخ یهود شهادتی یافت نمیشود که افضل باشد از شهادت تاریخ ایوب و ینیس و یمبریس بلکه من بوجه دیگر خیال میکنم و
مقصود من اینستکه از نقل فقره از عهد عتیق در عهد جدید صدق آن فقره لازم نمیاید بحثی که محتاج بدلیل خارج که مبنا
است در اعتبار نباشد و جایز نیستکه این قاعده مقرر باشد از برای تواریخ یهود یعنی قاعده مجرد نقل اینکه جمیع اقوال آن
کتابهای ایشان صادقست و الا جمیع کتابهای ایشان کاذب خواهد بود زیرا که این قاعده از برای کتاب دیگر مقرر نگردیده است
و من بیان این امر را ضرور دانستم از برای اینکه رسم و الیتر و تلامذه آن از ایام ماضیه این نحو است که ایشان غالبا داخل میشوند
در بغل یهود پس از آن هجوم میاورند بر ملت مسیحیه و بعضی اعتراضات ایشان ناشی شده است از بیان معنی بر خلاف نفس الامر
و بعضی از مبالغه لیکن مبنای اعتراضات ایشان اینستکه شهادت مسیح و معلمین قدما بر رسالت موسی و انبیای دیگر تصدیق است
از برای هر جزو جزو و از برای هر قول قول از تواریخ یهود و ضمانت هر حالی مندرج در عهد عتیق واجب است بر ملت مسیحیه
کلام پیلی تمام شد حاصل مقصود محقق پیلی اینکه از مجرد نقل مسیح و حواریین از کتب عهد عتیق و تصدیق آن بزرگواران برسالت
موسی و سایر انبیاء علیهم السلام صدق و حقانیت تمامی کتب عهد عتیق لازم نمیاید بطوریکه مسیحیین ضمانت داشته باشند بصحت و
صدق جمیع اجزاء و اقوال کتابهای عهد عتیق را بلکه هر بشارتی را که مسیح تصریح کرده بصدق و صحت آن صحیح و الهامیست و الا فلا
حال بدقت نظر و ملاحظه کن که کلام این محقق با کلام این حقیر مطابقست یا نه و قول او که ما بین علمای مسیحیه نزاع و مباحثه است
در حقیقت ایوب بلکه در وجود شخص قدیما اشاره مینماید باختلاف قوی و معروف در میان اهل کتاب زیرا که ربی میمانید که از بزرگ علما
مشهور ربیها از علمای یهود و همچنین میکایلس و لکلرک و سملر و استاک و غیر ایشان گفته اند که ایوب اسم فرضی است و مسمی
آن در هیچ وقتی از اوقات نبوده و کتابش حکایت باطله و قصه کاذبه میباشد و کامت و وانتل و غیرهما گفته اند که ایوب در نفس
الامر بوده است پس از آن قائلین بوجودش در تعیین زمان او هفت قول دارند **اول** بعضی گفته اند که معاصر موسی علیه السلام
بوده **دوم** بعضی گفته اند که معاصر قضاة بعد از یوشع علیه السلام بوده **سیم** و بعضی قائل شده اند که معاصر هاسیروش یا ارتهشستا
پادشاه ایران بوده است **چهارم** بعضی گفته اند که معاصر یعقوب علیه السلام بوده است **پنجم** بعضی اعتقاد کرده اند که معاصر
سلیمان علیه السلام بوده **ششم** جماعتی گفته اند که با بخت النصر معاصر بوده **هفتم** و بعضی گفته اند که ایوب قبل از زمان آمدن
ابرهیم علیهما السلام بکنعان بوده است و هورن که محقق فرقه پروتستنت میباشد گوید که ضعف این خیالات دلیل کافی است بر
ضعفش و همچنین اختلاف دارند در عوص بلده او یعنی بلده ایوب که در باب اول از کتاب ایوب مذکور گردیده است
که در کدام اقلیم بوده بر سه قول قائل شده اند بوچارت و اسپانهم و کامت و غیر ایشان گفته اند که عوص در اقلیم عرب بوده و
میکایلس و ایلجن گفته اند در شعبه دمشق بوده و لود و ماجی و هیلز و کودت بعضی متاخرین گفته اند که عوص اسم دومیتره است
و همچنین در مصنف این کتاب یعنی کتاب ایوب که یا الیهو بوده و یا ایوب و یا سلیمان و یا اشعیا و یا مرد مجهول الاسمی معاصر
با منسه و یا حزقیال و یا عزرا و یا مرد یهودی از آل الیهو و یا موسی علیه السلام و بعد قائلین بقول اخیر نیز اختلاف دارند پس بعضی
متقدمین گفته اند که مصنف این کتاب موسی علیه السلام است در زبان عبرانی و ارجن گوید که موسی علیه السلام این کتاب را از سریانی

بعبرانی ترجمه نموده است و همچنین اختلاف دارند در موضع ختم این کتاب چنانچه در شاهد دوازدهم از مبحث ستم تحریر و مرقوم
افتاد پس در این باب بیست و چهار قول میباشد و همان دلیل کافی است در اثبات آنکه اهل کتاب سند متصل ندارند از
برای کتابهای خودشان و منشأ اقوال ایشان نمیباشد مگر ظن و تخمین و هفنوردورکه در قرن پنجم بود این کتاب را بمذمت بسیار
مذمت نموده است و وارد کاتلک از پیشوای بزرگ فرقهٔ پروتستنت جناب لوطر نقل کرده است بدرستیکه این کتاب قصهٔ
محض میباشد پس حال تا بید ملاحظه کنیم حال این کتاب را که مسلم است در نزد فرقهٔ پروتستنت و کاتلک و حال آنکه بنابر تحقیق ذاتی
تمانی دیز و میکا بلس و لیکلرک و سملر و اسناک و غیرهم از علمای حکایت باطله و قصهٔ کاذبه میباشد و بنابر رأی هفنوردور
قابل مذمت است و بنابر رأی امام فرقهٔ پروتستنت قصهٔ محضه است که قابل التفات نیست و بنابر قول مخالفین ایشان مصنفش
معین نیست رجماً بالغیب منسوب مینمایند باشخاصی پس هرگاه فرض شود که از مصنفات الیهو و یا مردی از الله و یا مرد مجهول
الاسم است که معاصر منسّه بود الهامی بودنش ثابت نمیشود و در شاهد اول از مبحث دوم دانستی که کتاب استیر غیر مقبول
بوده در نزد قدمای مسیحیه تا سیصد و شصت و چهار سال و از روی جزم اسم مصنفش نیز معلوم نیست و ملیتو و گریگ نازین
تهامیتیس ردش کرده اند و اظهار شبهه نموده است بر این کتاب ایم فیلوکیس و همچنین است حال کتاب سرود سلیمانی و
قسیس تهیو دور این کتاب را بسیار مذمت کرده است مانند کتاب ایوب و سیمن و لیکلرک معترف بصدق این کتاب نیستند و
واستن و بعضی از متأخرین گفته اند که این کتاب غناء فسقی است که لابد است از اخراج آن از کتب الهامیه و سملر گفت ظاهراً
این کتاب از موضوعات باشد و وارد کاتلک نقل نموده است که کاستیلو گفت لابداً باید این کتاب اخراج شود از عهد عتیق و بهمین
همین منوال است حال کتابهای دیگر پس حال گوئیم اگر شهادت مسیح و حواریین موجب اثبات صدق جمیع اجزاء و عدد و احکام
و اقوال کتابهای عهد عتیق بوده است پس امثال این اختلافات فاحشه و انعم فیما بین علمای مسیحیه سلفاً و خلفاً چه معنی دارد
نه اینست که رد قول مسیح و حواریین موجب کفر است پس اگر مسیح و حواریین شهادت داده باشند بر حقانیت جمیع کتابهای
عهد عتیق پس وای بر حال منکرین که از انجمله است امام اعظم یعنی لوطر و اگر چنین نباشد مثبتین مبتلا قیت و معاتب خواهند
بود پس انصاف آنستکه محقق پیلی گفت و این غایت و منتهای سعی است در این باب از جانب ایشان و بدون اقرار و اعتراف
بقول پیلی ملجائی و مفری از برای مسیحیین پیدا نمیشود کیف لا و حال آنکه در شاهد شانزدهم از مبحث اول از همین باب دانستی
که علمای یهود و مسیحیین متفق اند بر اینکه عزرا علیه‌السلام بغلط و خطا واقع گردیده است در سفر اول از اخبار الایام و این سفر
ایضاً داخل است در عدد کتابهائیکه مسیح علیه‌السلام بحقیقت آنها شهادت داد بنابر زعم ایشان پس زمانیکه منقاد نشوند بقول این
حقیر و تحقیق پیلی در تصدیق این غلط چه خواهند گفت و بعد از همهٔ اینها ثانیاً گوئیم هرگاه برفرض محال تسلیم نمائیم که شهادت
مسیح و حواریین تصدیق است از برای جمیع اجزاء و اقوال و احکام مندرجه در این کتب باز ضرری نمیدارد در نزد ما که ثابت و مدلل
گشته که مذهب جمهور علمای مسیحیه و جستن و اکیشائن و کریزاستم از قدما و مذهب کافهٔ کاتلک و سلبر جیبن و دکتر کرین
و وارد و تبکر و ایکلارک و همفری و واتسن از علمای پروتستنت اینکه جماعت یهود کتب را بعد از مسیح و حواریین تحریف
نمودند و خرابی زاد در میان این کتابها انداختند چنانچه در مقصد اول مفصلاً و مدللاً تحریر یافت و کافهٔ علمای پروتستنت
ایضاً در اکثر مواضع مضطر اند که اقرار بتحریف نمایند و گویند که جماعت یهود تحریف نموده اند چنانچه در مباحث و مقاصد
ثلثه عیان و بیان نمودیم پس الآن سؤال مینمائیم از ایشان مواضعی که مقرّ بتحریف و خرابی در آنها یا محرّف بود در زمان عیسی
علیه‌السلام و حواریین و مع ذلک شهادت رگواهی دادند بصدق جمیع اقوال و اجزاء این کتب و یا چنین نبود بعد تحریف واقع شد
معین و مشخص است که شق اول امریست که هرکسی فی الجمله دیانتی داشته باشد نمیتواند این شق را اختیار نماید و شق ثانی منافات
ندارد با شهادت مسیح و حواریون پس ثبت المطلوب و ظهر المقصود پس این شهادت منافات ندارد با تحریفی که بعد از ایشان

واقع کرده

واقع کردید واما قول ایشان هرگاه تحریف ثابت شده بود از جماعت یهود جناب مسیح علیه السلام ایشان را ملزم مینمود در این
نقل گوئیم بنا بر مذاق جمهور قدما از مسیحیین این کلام بیجا و مساغی ندارد بلکه تحریف در عهد ایشان واقع شد یعنی در
عهد قدما و یهود را توبیخ و الزام مینمودند و هرگاه ما قطع نظر نمائیم از مذاق و قول قدما باز راه کلام از برای ما مسدود
نمیشود و میتوانیم بگوئیم الزام و توبیخ مسیح علیه السلام و همچنین حواریون ضرور نیست بنا بر مذهب خود متابعان مسیح آیا
نمی بینند که نسخه عبرانیه و سامریه در مواضع کثیره اختلاف دارند بطوریکه یکی از این دو نسخه غلط و محرفست البته و از این
مواضع محرفه و خرابه موضعی است که ذکر آن در شاهد سیم از مبحث اول گذشت و دانستی که بین الفریقین نزاعی است سلفا
و خلفا و هر کدام از فریقین مدعی است که محرف فرقه دیگر است نرما و ذاکر کنیکات و تابعینش گویند که حق با سامریین است
تحریف و خراب کننده جماعت یهود است و جمهور علمای پروتستنت گویند که حق با یهود است و محرف و مخرب سامریون
میباشند علی زعمهم گویند اینموضع را پانصد سال بعد از موسی علیه السلام سامریین تحریف کردند پس بنا بر زعم فرقه پروتستنت
هفصد و پنجاه و یکسال قبل از میلاد مسیح این تحریف از سامریین صادر گشته و مسیح علیه السلام و حواریین نه جماعت یهود و نه
سامریین را ابداً الزام بتحریف نموده اند و هیچ فرمایشی در این باب نفرموده اند بلکه آن زن سامریه در سر چاه سؤال کرد
از مسیح علیه السلام در این باب بخصوص و عیسی علیه السلام قوم او را در این باب الزام ننمود بلکه سکوت کرد و سکوت آنجناب در این
وقت تأیید مینماید سامریین را و لذلک ذاکر کنیکات از همین سکوت استدلال نموده و گفته است که سامریین تحریف نکرده اند
بلکه جماعت یهود تحریف نمودند چنانچه در شاهد دوم و سیم از مبحث اول تحریر گشت و همچنین از مواضع محرفه مذکوره اینموضع است
که بلی حکم را بدبرده حکم در نسخه سامریه یافت میشود با التفسیر بعبرانیه و اینحکم نیز محل نزاعست فیما بین ایشان از سلف و خلف
و هر کدام از فریقین نسبت تحریف را بدیگری میدهد و یک کدام از فریقین صادق میباشند یقیناً زیرا که این احکام یا زیاده است
و یا از ده و مع هذا مسیح و حواریون هیچکدام از فریقین را الزام ننمودند و نفرمودند که این تحریف نموده است آن پس چه ضرر
دارد بنا بر قواعد مذهب شما مسیحیین کتب عهد عتیق محرف باشند قبل از مسیح و حواریین و مع ذلک سکوت نموده و هیچ
نگویند چنانچه دیدید **مغالطه سیم** آنکه جماعت یهود و مسیحیین از اهل دین و دیانت بودند چنانچه شما مسلمین
در حق خود ادعا مینمائید پس بسیار بعید است که اهل دین و دیانت جرأت و جسارت نمایند بر مثل این امر قبیح که ذکر رفت
گوئیم بعد از اطلاع بر مباحث و مقاصد ثلثه چنین بحث و مغالطه را بمیان آوردن زهی بیخردی و کم عقلی است و در
قول ششم از مقصد اول در جواب مغالطه اول دانستی که این امر در میان یهود و مسیحیین بمنزله مستحبات دینیه بود
بحکم مقوله مشهوره که نقل آن در آنجا گذشت پس تغییر و تحریف منافی دین و دیانت نبود تا اینکه کسی جرأت و جسارت
نماید **مغالطه چهارم** آنکه بعضی نسخهای کتب مقدسه که پیش از زمان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نوشته
شده است و الان در نزد مسیحیین موجود است و این نسخهای قدیمه با نسخهائی که الان مستعمل مسیحیون میباشد موافق است
و همچنین با همدیگر موافقت کلی دارند انتهی بدانکه این مغالطه از اعظم مغالطه های ایشانست و اغلب کشیشها اینمغالطه را
در مقابل اهل اسلام بتحریرات و تقریرات عجیبه و غریبه بقدر اندازه فهم خود مینویسند و صاحب میزان الحق از صفحه (۳۹)
(۴۱) اینمغالطه را نوشته است یعنی در نسخه مطبوعه سنه ۱۸۶۲ **الجواب** اینمغالطه مشتمل بر سه ادعاست **اول** آنکه این
نسخهای موجود الان پیش از زمان خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم نوشته شده اند **دوم** آنکه با همدیگر موافقت کلی دارند
... نسخه های قدیمه **سیم** آنکه با نسخهای حالیه ما موافقت دارند هر سه ادعا غلط و باطلند بی شبهه **اما اول** در قول
... اسرائیل در جواب از مغالطه اول دانستی که تصحیح کننده گان نسخه عهد عتیق نسخه عبرانیه که در صد هفتم و هشتم نوشته
... ایشان بیاید بلکه نسخه کامله عبرانیه که در صد دهم نوشته شده باشد بدست ایشان نیفتاد زیرا که نسخه

قدیمه کراز برای کنیکات حاصل شد و بر جست اورا بدست آورد نسخه بود که در نزد ایشان مسمی بقودکیس الادیانوس بود
وکنیکات گوید که این نسخه در صد دهم نوشته شده بود و موشیو دیی روسی گوید که این نسخه در صد یازدهم نوشته شده است تیچن
دورف اندر هوت نسخه عبرانیه را بادعای تصحیح کامل بطبع رسانید در چهارده هزار موضع با این نسخه مخالفت کرد یعنی با قودکیس الادیانو
از انجمله زیادتر از دو هزار موضع در توریه بود فقط پس ملاحظه کنید کثرت اغلاط این نسخه را و اما نسخهای ترجمه یونانیه پس سه
نسخه از انها بسیار قدیمست در نزد ایشان **اول** قدکیس الاسکندریانوس **دوم** قدکیس واطیکانوس **سیم** قدکیس
افریمی **اول** در لندن در کتابخانه موسه ام برطینیه موجود است و این نسخه در نزد مصححین در مرتبه اولست از نسخها و علامة
اولیتر را دارد و **دوم** در کتابخانه شهر روم واقع ولایت اطالیا موجود است و این معلم بعلامت B است و در مرتبه دوم است
نزد مصححین و **سیم** در شهر پاریس موجود است و در این نسخه کتابهای عهد جدید میباشند و بس و ابعاضی از کتابهای عهد عتیق
در این نسخه نیست پس بیان حال این سه نسخه در اینجا بجاست پس گوئیم که هورن در مجلد دوم از تفسیر خود در بیان حال قدکیس
الاسکندریانوس چنین گوید که این نسخه در چهار مجلد نوشته شده است پس در مجلدات سه گانه اول کتابهای صادقه و کاذبه از کتب
عهد عتیق میباشند و در مجلد چهارم عهد جدید و رساله اول کلیمنت بقرنتیان و زبور کاذب منسوب بسلیمان علیه السلام تحریر گشته
انتهی بعد گفته است پیش از زبور رساله اتهانی سیس یافت میشود و بعد از آن فهرست انچه خوانده میشود در نماز در هر ساعتی از
ساعات شبانه روز و چهارده زبور و قسم یازدهم از انها در نعت و صفات مریم علیها السلام است و بعضش کاذب و برخی مأخوذ از
انجیلند و دلایل یوسی بیس بر زبورات مکتوبند و قوانین او بر اناجیل و بعضی مبالغه کردند در مدح این نسخه و برخی دیگر در مذمتش
و رئیس دشمنان این نسخه وتستین است و در قدیم بودن این نسخه کلام است پس گریب و شولز چنین گمان کرده اند لعل این نسخه
در اواخر صد چهارم نوشته شده باشد و میکاییلس گوید بعد ملاحظه مات این نسخه اینکه امکان ندارد که قدیمتر از این فرض شود زیرا که
رساله اتهانی سیس در این نسخه یافت میشود و اودن چنین فهمیده است که این نسخه در قرن دهم نوشته شده است و وتستین
گوید که در قرن پنجم تحریر گشته است و چنین گمان کرده است لعل این نسخه از نسخها باشد که در اسکندریه در سنه ۶۱۵ از برای ترجمه
سریانیه جمع شدند و داکتر سیملر چنین فهمیده است که در قرن هفتم نوشته شده است و مونت فاکن گوید امکان ندارد که حکم
کفته شود در حق نسخه از نسخها که قدیمتر از الاسکندریانوس باشد و تا غیر از آنکه پیش از قرن ششم نوشته اند و میکاییلس گوید که این
نسخه در زمانی نوشته شد که زبان اهل مصر زبان عربی شده بود یعنی صد و یا دویست سال بعد از تسلط مسلمین بر اسکندریه
زیرا که کاتب این نسخه در مواضع کثیره میم را بدل بباء نموده است و بالعکس چنانچه در زبان عربی تبدیل میشود پس همین استدلال
کرده است که امکان ندارد که این نسخه پیش از قرن هشتم نوشته شده باشد و وایذ فهمیده است که در وسط قرن چهارم و یا در اواخر
آن نوشته شده است و ممکن نیست که از این قدیمتر باشد زیرا که ابواب و فصول در این نسخه پیدا میشوند و قوانین یوسی بیس در او
نقل شده است و اسپانیی بر دلایل وایذ اعتراض نموده است و ادله نوشته شدن آن در قرن چهارم و پنجم اینهاست **اول** تقسیم
ابواب در رسائل پولس یافت نمیشود و این تقسیم در سنه ۳۹۶ بوده **دوم** آنکه رسایل کلیمنت در این نسخه یافت میشوند که قرائت انها
مجلس لودیسیا و کارتهیج منع نمود پس شلز باین استدلال نموده است که این نسخه پیش از سنه ۳۶۴ نوشته شده است **وسیم** آنکه
استدلال نموده است شلز بدلیل تازه دیگر و آن اینست که در زبور چهاردهم ایمانی یعنی قسمی فقره که در سنه ۴۳۰ و سنه ۴۴۰ یافت شد
پیدا نمیشود در این نسخه پس این نسخه پیش از این سالها نوشته شده است یعنی چون فقره که در این سالها پیدا میشد در این نسخه نیست
پس باید پیش نوشته شده باشد و گمان کرده است و تستین که پیش از زمان جیروم نوشته شده است زیرا که بدل شده است متن یونانی
در این نسخه بترجمه اتالک قدیم و کاتبش نمیدانند که ایشان عرب را هگار ین میگفتند زیرا که آگورا و بدل آگار او نوشته است و
دیگران جوابش داده اند باینکه این غلط کاتبست و بس زیرا که لفظ آگار او ون در آیه اخیره آمده است و میکاییلس گفت باین دلایل

چیزی ثابت نمیشود زیرا که این نسخه بالضروره از نسخهٔ دیگر نقل شده است بنا بر اینکه با اهتمام تمام نقل شده باشد این دلایل نسخهٔ
منقول عنها تعلق میگیرد نه باین نسخه بلی ممکنست تصفیهٔ امر بخط و اشکال و حروف و عدم اعراب و دلایل عدم نوشتن شدن
ان در قرن چهارم اینها هستند که گمان کرده است ذاکر سملر که رسالهٔ اتهانی سیس در حسن زبور ان در این نسخه یافت میشود
وادخال این رساله در حال حیوة او محال بود بهمین دلیل اودن استدلال نموده است که این نسخه در قرن دهم نوشته شده است
زیرا که این رساله کاذبست و اختراع ان در حال حیوتش امکان ندارد و اختراع در قرن دهم در غایت قوت بود انتهی
پس از ان هورن در مجلد مسطور در بیان قدکس وایطاکانوس چنین گفته است که در مقدمهٔ مترجمهٔ یونانیه که در سنه ۱۸۵۶ بطبع رسیده است
چنین نوشته شده است که این نسخه پیش از سنه ۳۸۸ نوشته شده است یعنی در قرن چهارم و مونت فاکن و بیلین چینی چنین گفته اند
در قرن پنجم و یا ششم نوشته شده است و دیوپن گفت در قرن هفتم نوشته شده است و هگ گوید در ابتدای قرن چهارم در
مارش گوید در اواخر قرن پنجم و اختلاف پیدا نمیشود ما بین دو نسخه از نسخهای عهد عتیق و جدید مثل و مانند اختلافیکه فیما
بین قدکس الاسکندرینوس و این نسخه یافت میشود یعنی این دو نسخه چنان با همدیگر اختلاف دارند که هیچ نسخه در عالم باین اندازه
نرسیده است از نسخهای عهد عتیق و جدید انتهی پس از ان گفته است استدلال نموده است کنیکات باینکه این نسخه و هکذا نسخهٔ
الاسکندرینوس نقل نشده اند از نسخهٔ ارجن و نه از نقلهای او که قریب بزمان او نقل شده اند بلکه این دو نسخه از نسخهای منقول
گردیده اند که علامات ارجن در انها نبود یعنی در زمانیکه علامات ارجن در نقول متروک گردید انتهی بعد در مجلد مذکور گفته است
در بیان قدکس افریمی و تستبین گمان کرده است که این نسخه از نسخهائیست که در اسکندریه جمع شد از برای تصحیح ترجمهٔ سریانیه لیکن
دلیلی نیست بر این امر و استدلال نموده است از حاشیهٔ ایهٔ هفتم از باب هشتم از رسالهٔ عبرانیه که این نسخه پیش از سنه ۵۴۲ نوشته
شده است لیکن میکایلس استدلال او را قوی نمیداند بهمین قدر قائلست فقط که این نسخه قدیمست و مارش گفت که در قرن
هفتم تحریر شده است ترجمهٔ کلام هورن تمام شد پس از این تقریرات و اختلافات فاحش از برای عاقل لبیب ظاهر و روشن گردید
که ایشان دلیل قطعی ندارند بر اینکه این نسخها در قرن فلان و تاریخ فلان نوشته شده اند و این نسخها در اخر تاریخ تحریر ندارند که
کاتب در فلان سال این نسخه را نوشت چنانچه این تاریخ مکتوبست در اواخر کتابهای اسلامیه غالبا پس علمای ایشان رجما بالغیب
گویند بظنی که از بعضی قرائن از برای ایشان ناشی شده است لعل در قرن فلان و یا فلان نوشته شده اند و مجرد ظن و تخمین بر
مخالف تمام نیست و دانستی که ادلهٔ قائلین باینکه نسخهٔ قدکس الاسکندرینوس در قرن چهارم و یا پنجم نوشته شده است ضعیف
و منقوض است و ظن سملر نیز بعید است زیرا که تغییر زبان اقلیمی بزبان اقلیم دیگر در اندک مدتی خلاف عادتست و عرب در قرن
هفتم از قرون مسیحیه بر اسکندریه مسلط شدند زیرا که تسلط ایشان در سال بیستم از هجرت بود علی الاصح الا اینکه مراد و مقصودش
اخر این قرن باشد و دلیل میکایلس سالم و خالی از اعتراض است لابد باید تسلیم و قبول شود پس ممکن نیست که این نسخه پیش از قرن
هشتم نوشته شده باشد و ظن غالب انستکه اودن گفت که این نسخه در قرن دهم نوشته شد که در ان قرن دریای تحریف مؤلج بود
و مؤید این قولست اشتمال این نسخه بر کتب کاذبه ایضا پس ظاهر انستکه کاتبش در زمانی بود که در ان زمان تمیز و تشخیص فیما بین کاذب
از صادق مشکل بوده است و این بر وجه کمال در قرن دهم بود و اینکه بقای کاغذ و حروف تا یکهزار و یا پانصد چیزی که مستبعد است
عادةً بخصوص زمانیکه ملاحظه نمائیم این امر را که خط و محافظت و کتابت در طبقات اولی فیما بین مسیحیین خوب نبوده اند و میکایلس
استدلال و تستبین را در حق قدکس افریمی رد نموده است و قول مونت فاکن و کنیکات را نیز دانستی و قول دیوپن را در حق قدکس
واطلکانوس ایضا دانستی و قول مارش در حق قدکس افریمی اینکه این دو نسخه در قرن هفتم نوشته شده اند پس از برای تو ظاهر
و روشن گردید که دعوی اول ثابت نیست بلکه غلط است بی شبهه زیرا که ظهور حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم
یعنی ولادت باسعادتش در اخر قرن ششم از قرون مسیحیه و بعثتش در اوایل قرن هفتم بود و زمانیکه ثابت شد که قدکس الاسکندرینوس

ورد قول ایشان باقرار فرقهای مسیحیین

مشتمل بر کتب کاذبه نیز میباشد و اینکه بعضی از آنها را بسیار مذمت نموده‌اند و بعضی را علناً و مذمت کنند که از این نسخه و تفسیرها
و اینکه اختلافی پیدا نمیشود از نسخهای عهد عتیق و جدید مثل اختلافی که فیما بین قدکس الاسکندریانوس و قدکس واطیکانوس
یافت میشود پس از برای تو ظاهر شد که ادعای دوم و سیم نیز غیر صحیح و باطل میباشند ثانیاً گوئیم هرگاه ما قطع نظر نمائیم از
این تحریرات و تقریرات و اختلافات فاحش و فرض نمائیم که این سه نسخه قبل از ظهور موفور السرور حضرت خاتم الانبیاء
صلی الله علیه و آله و سلم نوشته شده‌اند نیز ضرری بحال ما ندارد زیرا که ما نمیگوئیم که کتب مقدسه اهل کتاب تحریف نشده
بود تا زمان ظهور حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از آن تحریف و خرابی در آنها واقع گردید بلکه میگوئیم
که این کتب قبل از ظهور آن سرور علیه و آله سلام الله الملک الاکبر بوده‌اند لیکن بدون سند متصل بمصنفین و اینکه تحریف
و خرابی پیش از آنجناب در این کتابها واقع گردیده بود یقیناً و در بعضی مواضع بعد از آنجناب نیز تغییر و تبدیل واقع شد پس این
قول منافات ندارد با وجود نسخهای قدیمه کثیره تا چه برسد به نسخه بلکه اگر هزار نسخه مثل قدکس الاسکندریانوس و غیره یافت
شود هیچ ضرری ندارد بحال ما بلکه بسیار منفعت دارد از برای ما باعتبار اشتمال این نسخ بر کتب مجعوله موضوعه غیر معتبره و به
اعتبار اختلاف این نسخها با همدیگر چنانچه در قدکس الاسکندریانوس و قدکس الطیکانوس که اختلاف شدیدیست فیما بین این دو نسخه
و باعتبار اختلاف این نسخهای قدیمه با نسخهائی فعلاً مستعمل است فیما بین اهل کتاب زیرا که آن نسخهای قدیمه مشتمل بر کتب کاذبه
نیز میباشند بنابر اقرار خود مثلثین پس این از اعظم ادله داله بر تحریف است در اسلاف ایشان و از قدیم بودن نسخه صحت لازم نماید
و الا باید بگویند که آن کتب کاذبه مندرجه در قدکس الاسکندریانوس نیز صادق میباشند و این خلاف مذهب جمهور مسیحیین است
پس ثابت و محقق شد که از قدیم بودن نسخه صحت لازم نمیاید **مغالطه پنجم** آنکه نسخهای کتب مقدسه منتشر بوده در شرق
و غرب عالم پس اگر احیاناً کسی چنین فکر شنیعی در کارگاه قلب قبیح میکشید بانجام آن غیر ممکن بود چنانچه در کتابهای شما مسلمین
تحریف امکان ندارد **و در جواب گوئیم** که جواب این مغالطه ظاهر و روشن است زیرا که کسیکه همین باب از کتاب غایت
مطالعه نموده باشد دانا میشود که تحریف بالفعل باقرار خودشان در کتابهای خودشان واقع گردیده است پس ادعای عدم امکان
تحریف بسیار بیجا و بیقاعده خواهد بود و قیاس این کتب بر قرآن مجید قیاس مع الفارق است زیرا که این کتب قبل از ایجاد
صنعت طبع قابل تحریف بودند و اشتهار آنها بحیثیتی نبود که مانع از وقوع تحریف باشد آیا نمی‌بینی که چگونه تحریف نمودند جماعت
یهود و ملحدین مشرق ترجمه یونانیه را بنابر اقرار فرقتین از پروتستنت و کاتلک با وجود شهرت آن در مشرق و مغرب عالم و شهرت
این ترجمه زیادتر بود از نسخه عبرانیه یقیناً و چگونه مؤثر شد تحریف ایشان یعنی یهود و ملاحده مشرق چنانچه در قول نوزدهم از
مقصد اول در جواب مغالطه اول مفصلاً گذشت بخلاف قرآن مجید که اشتهار و تواتر آن در هر قرنی از قرون مانع بوده از
وقوع تحریف و قرآن مجید در جمیع طبقات از زمان نزول تا کنون در صحایف محفوظ است همچنین در سینه اکثر مسلمین محفوظ است
و هر کسی در این باب شکی داشته باشد در این زمان تجربه کند که خواهد دید در جامع از هر مصر فقط زیاده از یکهزار نفر حافظ
قرآن که از اول تا آخر بتجوید تام قرآن را حفظ دارند و هیچ دهی از دهات مسلمین مصر نیست الا اینکه چند نفر حافظ قرآن در او
هستند بخلاف دیار اروپا در این طبقه از مسیحیین با وجود فراغ بال و توجه تام بعلوم و صنایع و کثرت ایشان از مسلمین در
عدد یکنفر حافظ انجیل پیدا نمیشود و تا امروز نشنیده‌ام که یکنفر حافظ کتب عهد جدید در میان مسیحیین پیدا شود فضلاً
از اینکه حافظ عهد عتیق و جدید باشد و امروز در طهران حفها الله بالامن والامان چند نفر حافظ قرآن در میان این کورها و
گداها پیدا میشود خود مؤلف این کتاب چند نفر ایشان را دیده‌ام و همچنین قاطرچی و چاروادار و مهترهای مصر حافظ قرآن بسیار شنیدم
پس مسیحیین در این باب نمیتوانند مقابلت کنند با گداهای طهران و قاطرچی و چاروادار و مهترهای مصر تا چه برسد بعلمای کاملین
اهل اسلام سلماس بمنزله دهی است از دهات ایران جناب ملا عبد العلی در کهنه شهر و جناب ملا کاظم در سورا حافظ قرآن‌اند خود

بتحقیر دیده ام و ملاقات نموده ام الآن بالفعل که یکهزار و سیصد و دوازده از هجرت گذشته است زنده و موجود هستند سلّمهم الله و جزاهم الله و همچنین سایرین از حفاظ قرآن که در مشاهد مشرفه پیدا میشوند و عزیز علیه السلام در میان اهل کتاب بمحمد و حسن کمر توریه را حفظ داشت و در میان این امت مرحومه مرد در این طبقه ایضاً در جمیع دنیا اسلام با وجود ضعف مسلمین در این طبقه صدهزار حافظ قرآن پیدا میشود و این فضل بدیهی است که خداوند با امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و کتاب ایشان مرحمت فرموده است و این نیز معجزه ایست از معجزات پیغمبر که در جمیع طبقات ظاهر و روشن است **حکایة** نمیدانم در چه کتابی از کتب تواریخ دیده ام که یکروزی امیری از امراء دولت انکلیس با جمعیت بشهر سهارنفور از بلاد هند آمد و دید که اطفال مشغول بتعلم و حفظ قرآن میباشند از معلم ایشان پرسید این چه کتابیست معلم گفت قرآن مجید است امیر گفت آیا در میان این اطفال کسی پیدا میشود که تمامی قرآن را حافظ باشد معلم گفت بلی و اشاره نمود بجمعی از ایشان امیر که این حرف را شنید استبعاد نمود و گفت یکی از این اطفال را طلب کن و قرآن را بدست من بده تا امتحان کنم معلم گفت هر کدام را که میخواهی از آنها تشخیص معین نمودم بخواه اختیار با تو است امیر یکی از آنها را خواست که سیزده و یا چهارده ساله بود چون در مواضع متعدده از قرآن امتحان و تجربه نمود و یقین کرد که این کودک سیزده و یا چهارده ساله حافظ جمیع قرآنست تعجب کرد و گفت شهادت میدهم که تواتر از برای هیچ کتابی از کتب ثابت نکردیده است مانند ثبوت آن از برای قرآن ممکنست کتابت آن از سینه صبیّی از صبیان با منتهای صحت الفاظ و ضبط اعراب پس قیاس کتب عهد عتیق و جدید بقرآن قیاس مع الفارقست و حقیر در اینجا میخواهم هشت وجه ذکر نمایم که از اطلاع باین وجوه هشتگانه استبعاد وقوع تحریف درکتابهای اهل کتاب کلیتاً زایل میشود دیگر بهیچوجه من الوجوه شکی و شبهه در این باب باقی نمیماند بشرط اینکه بدقت ملاحظه کرده و بخوانی **وجه اوّل** موسی علیه السلام نسخهٔ توریه را نوشت و باحبار و سایر بزرگان بنی اسرائیل تسلیم و تفویض نمود و وصیت نمود ایشانرا بمحافظت او و او را در میان صندوق شهادت گذارد و در هر هفت سالی یکمرتبه در روز عید از برای استماع بنی اسرائیل بیرون می آوردند و آیهٔ (۹) از باب سی و یکم از توریه مثنی باین نحو رقم یافته است (۹) و موسی این توریه را نوشت و بکاهنان بنی لوی که صندوق عهد خداوند را برمیداشتند و هم بتمامی مشایخ اسرائیل سپرد (۱۰) و موسی ایشانرا امر فرموده گفت که بعد از انقضاء هر هفت سالی در عید سال ابراء در عید سایبانها (۱۱) وقت برآمدن تمامی اسرائیل تا اینکه در حضور خداوند خدایت در مقامیکه برمیگزیند حاضر شوند آنگاه این توریه را در گوش ایشان بحضور تمامی اسرائیل بخوان (۱۲) قوم را یعنی مردان و زنان و اطفال و غریبی که در اندرون دروازه هایت میباشند جمع کن تا اینکه بشنوند و بیاموزند و از خداوند خدای شما ترسیده بعمل نمودن تمامی کلمات این توریه متوجه شوند انتهی آیات مرقومات نص اند بر مدّعای ما بجهالا بر و یم سر مطلب طبقهٔ اول از بنی اسرائیل بر وصیت موسی علیه السلام ثابت بودند و نسخهٔ توریه در میان صندوق عهد خداوند بود و چون طبقهٔ اولی منقرض کردید حال بنی اسرائیل تغییر یافت کاهی مرتد بودند و کاهی مؤمن حال ایشان بدینمنوال بود تا اول سلطنت حضرت داود علیه السلام و در این سلطنت حال ایشان خوب شد و در صدر سلطنت حضرت سلیمان نیز مؤمن بودند لیکن بجهة انقلابات مذکوره نسخهٔ موضوعه در میان صندوق عهد خداوند ضایع و مفقود کردیده بود و از روی جزم و یقین نمیشود گفت که در چه زمان ضایع و مفقود شد اینقدر معلوم و محقق است همینقدر دانسته که قبل از زمان سلیمان آن نسخه ضایع و فاسد و ناپیدا کردیده بود زیرا که جناب سلیمان در عهد و زمان خود وقتیکه صندوق شهادت خداوند را کشودند در آنجا یعنی در میان صندوق غیر از دو لوح سنك که ده حکم در آن دو لوح مکتوب بود فقط چیزی دیگر نبود چنانچه در آیهٔ (۹) از باب هشتم از سفر ملوك اول مرقوم کردیده است لِنُوا بِفِيبُوتَا اَخِجِي نِرَي يَا رُوش يَا فِي دِكِيبِي دِمْت بِيوا تَا مَا مُوشِي بِحُورِيب یعنی در صندوق چیزی نبود سوای دو لوح سنکی که موسی در حوریب در آنجا گذاشت هنگامیکه خداوند با بنی اسرائیل در حین بیرون آمدن ایشان از مصر عهد بسته بود و در آخر سلطنت حضرت سلیمان انقلاب عظیمی از برای ملت اسرائیلیه

واقع شد بنا بر شهادت کتب مقدسه ایشان نعوذ بالله حضرت سلیمان باغوا و وسواس زوجات خود مرتد و بت پرست
گردید و از برای اصنام در مقابل بیت المقدس معابد بنا نمود پس زمانیکه مرتد و بت پرست شد بنابر قول ایشان غرض
و کاری با توریة نداشت و بعد از وفات حضرت سلیمان انقلاب اعظم واشد واقع شد اسباط بنی اسرائیل متفرق بدو فرقه
گردیدند و سلطنت واحده دو سلطنت شد ده سبط در یکجانب و دو سبط در طرف دیگر واقع شد و سلطنت ده سبط از برای
یوربعام مسلم شد و این سلطنت مسمی شد بسلطنت اسرائیلیه و رحبعام بن سلیمان سلطان دو سبط شد و این سلطنت را
سلطنت یهودیه میگویند کفر و ارتداد فیمابین این دو سلطنت شایع و آشکار گردید زیرا که یوربعام بعد از استقرار بر سریر
سلطنت و تمکن از پادشاهی مرتد شد و بمقتضای الناس علی دین ملوکهم ده سبط با او موافقت نمودند پس بازار کفر و عبادت
اصنام در میان این ده سبط گرم شد کسیکه بر ملت توریة ثابت ماند از ایشان از این مملکت هجرت نموده و بمملکت یهوده رفت
و این اسباط عشره تا دویست و پنجاه سال کافر و عابد صنم بودند پس خداوند تعالی از غضب فرمود بر انجماعت و مسلط فرمود بر
ایشان آشوریین را تا اینکه اینها را اسیر نموده و در ممالک متفرق کردند و در این مملکت باقی نماندند از ایشان مگر اندکی و این
مملکت را بت پرستان آباد نمودند پس اختلاط شد یکدیگر و واقع شد ما بین این جماعت و جماعت بت پرستان تناکح و تناسل و
توالد در میان اینها بعمل آمد و اولاد اینها را سامریین مینامند و از ابتدای سلطنت یوربعام تا دویست و پنجاه سال جماعت
بنی اسرائیل با توریة کاری نداشتند و وجود نسخه توریة در این مملکت مثل وجود عنقا بود و این بود حال اسباط عشره و
اما سلطنت یهودیه بعد از موت سلیمان علیه السلام تا ۳۷۲ سنه بیست نفر سلطان بر سریر سلطنت یهودا نشست و مرتدین این سلاطین
اکثر بودند از مؤمنین ایشان و عبادت اصنام شایع شد در عهد رحبعام بتها در زیر هر درختی گذاشته و عبادت کرده شد
و در عهد آخذ مذابح از برای بعل در هر جانب و ناحیه از نواحی شهر اورشلیم بنا شد و ابواب بیت المقدس مسدود گردید
قبل از زمان آخذ دو مرتبه بیت المقدس و اورشلیم را غارت نموده بودند دفعه اول شیشاق سلطان مصر نهب نمود جمیع
اثاث بیت الله و بیت السلطان را و در مرتبه ثانیه سلطان مرتد اسرائیلیه نهب و غارت شدید نمود بیت الله و بیت السلطان را
پس از آن اساس و بنای کفر محکم شد در زمان منسی تا اینکه اکثر اهل این مملکت وثنی و بت پرست شدند و مذبحها از برای
اصنام در فضای بیت المقدس بنا نهادند و بت بزرگ ایشان را در بیت المقدس گذاشتند و حال کفر باین نحو بود در زمان
آمون پسر منسی پس چون یوشیا پسر آمون بر سریر سلطنت و تخت پادشاهی نشست توبه نصوح نمود سلطان و ارکان دولتش
توجه تام نمودند بترویج ملت موسویه و سعی بلیغ داشتند در هدم ارکان کفر و شرک لیکن با هم اینها کسی توریة را ندید و وجود نسخه
توریة تا هفده سال از سلطنت یوشیا مثل وجود عنقا بود و در سال هجدهم از سلطنت او حلقیای کاهن گفت که من نسخه توریة را
در بیت المقدس پیدا کرده ام و آن نسخه را داد بشافان کاتب پس نسخه توریة را خواند بر یوشیای ملک چون ملک شنید مضمون
توریة را جامه های خود را پاره نمود از شدت حزن از جهة عصیان بنی اسرائیل چنانچه در باب (۲۲) از آیه (۸) از سفر ملوک ثانی
و باب (۳۴) از کتاب دوم تواریخ ایام نوشته شده است و عبارات آیات بدین نحو است (۸) وَمَرِی خِلقِیا کهن کوزا لِشافان
سافر (۹) کتابه دِشَرعَت موخلی بیبت دمار یا وهبلی خلقیا کتابه لشافان وقنم قاری له (۱۰) وموذع لی
شافان سافرا الملکا بما دیا کتابه هبلی الی خلقیا کهن وقر قاری له شافان قدم ملکا (۱۱) ودیلا کد سمعلی ملکا
همزمانی دکتابه دشرعتا کا چوبجری حولوه انتهی بعبارات سفر ملوک و معنی بفارسی چنین باشد یعنی حلقیای کاهن بزرگ
گفت بشافان کاتب که توریة را در خانه خداوند یافتم و حلقیا آن کتاب را بشافان داد و هم شافان کاتب بملک نقل کرد گفت که حلقیای
کاهن کتابی بمن داده است و شافان آنرا در حضور ملک خواند و واقع شد بمجرد شنیدن ملک کتاب توریة را که لباسهای خود را درید
انتهی و ما میگوئیم اعتماد نیست بر این نسخه و نه بر قول حلقیای کاهن زیرا که از تقریرات سابقه معلوم شد که بیت الله دو مرتبه قبل از

عهد اخذ نهب وغارت کرده بودند واصنام را در خانه جا داده بودند وخدام اصنام روزی چند مرتبه داخل بیت میشدند
تا سال هفدهم از سلطنت یوشیا کسی توریة را ندیده واسم آنرا هم نشنیده بود وحال آنکه سلطان وامنای دولتش کمال اجتهاد را
در ترویج ملت موسویه داشتند وکهنه هم تا سال هفدهم سلطنت روزی چند مرتبه داخل خانه میشدند وعمله وبنا ونجار در تجدید
در خانه مشغول تعمیر بودند پس بسیار بسیار عجب است که با وجود این کثرت تردد وطول مدت نسخه در خانه باشد واحدی از
مخالف وموالف اورا نه بیند پس هر کسی اندک تاملی در این باب نماید در کمال صفائی واسانی میداند که این نسخه نبود مگر از مخترعات
وموضوعات ومجعولات حلقیا چون دید توجه سلطان وارکان دولت اورا بسوی ترویج ملت موسویه لهذا جمع نمود این توریة را
از روایات لسانیه که از افواه رجال شنیده ومی شنید اعم از اینکه این روایات صادقه باشند یا کاذبه ودر مدت هفده سال
مشغول جمع وتالیف بود پس بعد از آنکه جمع کرد نسبت آنرا بموسی علیه السلام داد ومثل این افترا وکذب از برای ترویج ملت از مستحبات
دینیه بود در نزد یهود ونصاری بحکم مقوله مشهوره که نقل آن در قول ششم از مقصد اول در جواب مغالطه اول گذشت پس از
آنکه کذب وافترا از مستحبات دینیه باشد در نزد یهود قبل از مسیح ودر نزد مثلثین بعد از مسیح پس در این صورت از برای کذب وافترا
حدی نخواهد بود وما در این موضع قطع نظر از اینها کرده ومیگوئیم که نسخه توریه در سال هجدهم از سلطنت یوشیا پیدا ومعمول بود
تا سیزده سال که بقیه سلطنت او است وبعد از فوت او یاهوز بر سریر سلطنت نشست ومرتد شد وکفر شایع شد وسلطان مصر
بر او مسلط واورا اسیر نموده وبرادر اورا بر تخت سلطنت جای داده واوهم مثل برادرش مرتد بود وبعد از فوت او پسرش بر سریر
سلطنت استقرار یافت واوهم مثل پدر وعمو مرتد بود واورا بخت نصر اسیر نمود با جمعی کثیر از بنی اسرائیل وبیت المقدس را با خزانه
سلطان نهب وغارت نمود وعموی اورا بجای او نشانید آنهم مثل برادر زاده اش مرتد بود وقتی که این مطالب را دریافت نمودی پس
میگوئیم تواتر توریه در نزد اینحقیر مؤلف کتاب منقطع گردید قبل از زمان یوشیا ونسخه که در عهد یوشیا پیدا شد محل اعتنا و
اعتبار نیست وتواتر با او ثابت نمیشود با هر اینها تا سیزده سال معمول بود وبعد حالش معلوم نیست ظاهراً اینکه زمانیکه اولاد
د کفر رجوع کرد میان اولاد یوشیا باز نسخه توریه مفقود شد قبل از حادثه بخت نصر ووجود توریه در میان از زمان ارتداد مثل
ظهر متخلل ما بین دو متن بوده است لو فرض اینکه نسخه یا منقولاتش باقی مانده مظنون بظن قوی اینکه در حادثه بخت نصر ضایع شد
واین حادثه حادثه اول بود **وجه دوم** آنکه چون سلطان منسوب از جانب بخت نصر ادعای استقلال نمود وطغیان کرد
بر بخت نصر فلهذا سلطان بابل اورا اسیر کرد وپیش روی او اولاد اورا تماماً سر برید وچشم اورا کند مغلولا بزنجیرهای برنجی
اورا بسوی بابل فرستاد وبیت الله وبیت السلطان وجمیع خانهای اورشلیم وهر منزل جلیلی وخانه امیری وکبیری که بود تماماً آتش
زد وقلعه اورشلیم را با زمین مساوی کرد وشعوب بنی اسرائیل را اسیر وارد وانه بابل نمود واین مملکت را از مساکین وضعفا خالی
وی زمین از قبیل زارع وباغبانان وامثال اینها معمور نمود واین حادثه حادثه ثانیه بود که از برای بخت نصر روداده ودر این حادثه
توریه وجمیع کتابهای عهد عتیق که قبل از این حادثه تصنیف شده بودند منعدم واز صفحه عالم بالمره مفقود شدند واین امر مسلم است
در نزد اهل کتاب از یهود ونصاری **وجه سیم** آنکه بنا بر اعتقاد یهود ونصاری عزرا علیه السلام در مرتبه ثانیه کتب مفقوده را
تصنیف نمود حادثه دیگر برایشان واقع شد وآن حادثه در باب اول از کتاب اول مقابیین باین نحو مسطور گشته است بعد از آنکه
اورشلیم مفتوح شد انطیوکس شاهنشاه فرنگ جمیع نسخهای کتب عهد عتیق را تا آنجا که یافت اخذ واحراق نمود ومنادی از جانب
او ندا کرد هر کسی نسخه از کتابهای عهد عتیق در نزد او پیدا شود ویا اینکه فریضه از فرایض شرع موسی را بجا آورد حتما مقتول
گشته خواهد شد وماهی یکبار تجسس وتحقیق مینمود هر کسیکه نسخه از کتابهای عهد عتیق در نزد او پیدا میشد یا اینکه رسمی از رسومات
شرع حضرت موسی را بجا آورده بود بی تامل سر او را می برید انتهی ملخصا واین حادثه یکصد وشصت ویکسال قبل از میلاد مسیح
شده است وسه سال ونیم هم طول کشید چنانچه در تواریخ ایشان وتاریخ یوسیفس مفصلا مشروح گردیده است ودر این حادثه

برحج

جمیع نسخهای عهد عتیق که حضرت عزرا علیه السلام تصنیف نموده بود ضایع و مفقود گردید و اثری از آنها باقی نماند چنانچه در شاهد
شانزدهم از مبحث اول از کلام جان ملنر کاتلک دانستی که گفت چون نقول صحیح بواسطه عزرا ظاهر شد آن نقول نیز ضایع شد
در حادثه انتیوکس انتهی بعد جان ملنر گفت شهادة صادقه از برای این کتب نبود ما دام که مسیح و حواریین شهادة نداده بودند انتهی
مؤلف گوید حال این شهادت را در جواب مغالطه دوم دانستی وجه چهارم اینکه بعد از حادثات مذکوره حوادث
دیگر نیز بر یهود واقع گردید از دست ملوک فرنگ و در آن حوادثات نقول عزرا و نسخهای غیر محصوره منعدم شدند و از این
جمله حادثه طیطوس رومی است و این حادثه حادثه بزرگ بود که سی و هفت سال بعد از عروج مسیح واقع گردید و این حادثه بتفصیل
تمام و بسط ما لا کلام در تاریخ یوسیفس یهودی و تواریخ دیگر مسطور گردیده است و در این حادثه از جماعت یهود و اطراف
و نواحی آن هزار هزار و صد هزار نفر بهلاکت رسیدند بعضی از گرسنگی و برخی را با آتش سوزانیدند و طایفه بشمشیر و
بدار کشیدند و نود و هفت هزار کس اسیر شدند و در اقالیم مختلفه آنها را فروختند و جمع کثیری نیز در اقطار ارض یهودیت هلاک
شدند وجه پنجم آنکه قدمای مسیحیه ملتفت نبودند بنسخه عبرانیه از عهد عتیق یعنی این نسخه را قابل التفات نمیدانستند
بلکه جمهور ایشان معتقد بودند که این نسخه تحریف کرده شده است و ترجمه یونانیه معتبر بود در نزد ایشان بخصوص تا آخر قرن دوم
از قرون مسیحیه که احدی از ایشان بنسخه عبرانیه رجوع نمیکرد و این ترجمه مستعمل بود حتی در جمیع معابد یهود ایضاً تا آخر
قرن اول پس نسخه عبرانیه از این جهت قلیل الوجود بود و با قلت در نزد یهود بود چنانچه بطوریکه در مقصد اول در جواب مغالطه
اول دانستی وجه ششم آنکه جماعت یهود نسخهای را که در صد هفتم و هشتم نوشته شده بودند منعدم نمودند زیرا که
با مخالفت کثیره مخالف بودند با نسخهای معتمده در نزد ایشان و از همین جهت بود که تصحیح کننده گان عهد عتیق بدست ایشان
نیفتاد نسخه که در صد هفتم و هشتم نوشته شده بود پس بعد از منعدم شدن نسخهای نسخه که موافق میل و رضای ایشان بوده در
نزد ایشان ماند پس مجال واسع از برای ایشان بود از برای تحریف و خرابی چنانچه در قول بیستم از مقصد سیوم دانستی وجه
هفتم از برای مسیحیین نیز در طبقات اولی اسباب قلت نسخه و امکان تحریف محرفین موجود بود زیرا که تواریخ ایشان شهادت
میدهد باینکه ایشان تا سیصد سال بلکه زیادتر با نواع و اقسام محن و بلاها مبتلا و گرفتار بودند و ده قتل عظیم و بزرگ از برای
ایشان واقع گردید و این قتلها چنان بزرگ بود که قریب بقتل عام بود و نزدیک بود که ملت مسیحیه کلیة مستاصل شده و از روی
زمین برداشته شود اول در عهد و زمان نیرو شاه در سنه ٦٤ و در این حادثه بطرس حواری که خلیفه اول مسیح است با زنش
شهید شدند رضی الله تعالی عنهما و پولس ایضاً کشته شد و این قتل در دار السلطنه و ایالات بود و ما دام الحیات این سلطان
حال بدین منوال بود و اقرار بمسیح گناه بزرگی بود در حق مسیحیین دوم در عهد سلطان دومیشیان و این سلطان مثل نیرو عدو
ملت مسیحیه بود و امر نمود که این ملت را قتل عام نمایند پس قتل عام ظاهر و آشکار گردید بطوریکه خوف استیصال این ملت بود
و یوحنای حواری جلای وطن نمود فلیوونیس کلیمنس کشته شد وسیم در عهد سلطان ترجان و ابتدای این امر در سنه
بوده است و حال بدین منوال بود تا هجده سال و در این حادثه اگناشیوس اسقف قرنتیه و کلیمنت اسقف روم و شمعون اسقف
اورشلیم کشته شدند وچهارم در عهد سلطان مرقس انتونیس و ابتدای این امر در سنه ١٦١ بود و حال بدین منوال ماند
تا مدت زیاده از ده سال و قتل بمشرق و مغرب رسید و این سلطان فلسفی مشهور متعصب در بت پرستی بود وپنجم
در عهد سلطان سویرس و ابتدای این حادثه در سنه ٢٠٢ بود و چند هزار از مسیحیین در مصر کشته شدند و همچنان در دیار فرانس
و کارتیج و قتل در غایت شدت بود بحیثیکه مسیحیین گمان کردند که این زمان زمان دجال است وششم در عهد سلطان
مکسیمین بود و ابتدای این امر در سنه ٢٣٥ بود و امر این سلطان صادر شد بقتل علماء زیرا که گمان کرده بود که تا زمانیکه اهل علم
کشته نشوند عوام را با طاعت و دین در غایت سهولت وا نیست و در این حادثه پاپا یونتیانوس و انتروس کشته شدند

وهفتم در عهد سلطان دیشن و ابتدای این امر در سنه ۲۵۳ بود و این سلطان خواست که ملت مسیحیه را مستأصل نماید و امر او بحکام ولایات و بالات صادر شد باستیصال این ملت و بعضی از مسیحیین در اینجا در غیر مرتد گشته و بت پرست شدند مصر و افریقا یعنی افریقا و اتالی و مشرق مواضع نفرخ ظلمش بود **وهشتم** در زمان سلطان ولریان در سنه ۲۵۷ و چند هزار در اینجا در کشته شدند بعد امر سلطان در غایت شدت صادر شد باین نحو که جمیع اساقفه و خادمان دین کشته شوند و عزیزها را ذلیل نمایند و اموال ایشان را از دست ایشان بگیرند و اگر بعد از اینها نیز در دین مسیح باقی بمانند کشته شوند و اموال زنهای شریف را غارت نمایند و از وطن نیز جلا شوند و مابقی مسیحیین را غلام بگیرند و ایشان را حبس نمایند و بپای ایشان زنجیر انداخته و بکارهای دولتی ایشان را وادارند **ونهم** در عهد سلطان ارلین و ابتدای اینجا در سنه ۲۷۴ بود و امر سلطان صادر شد لیکن خیلی از مسیحیین کشته نشدند زیرا که خود سلطان کشته شد **ودهم** در سنه ۳۰۳ در این حادثه شرق و غرب زمین پر شد در قتل و شهر فریجیا را یکمرتبه آتش زدند بحیثی که متنفسی از مسیحیین در این شهر نماند پس این وقایع هرگاه وقایع صادر باشند چنانچه خود مسیحیین مینویسند و میگویند و شکی در صحت این وقایع ندارند پس در اینصورت کثرت نسخ و محافظت کتب کما ینبغی متصور نمیشود و همچنین تصحیح تحقیق دشوار است در چنین اوقاتی و از برای محرفین در امثال این اوقات فرصت تحریف خیلی وسعت دارد و در جواب از مغالطه اول دانستی که فرقه های بسیار از اهل بدعت از مسیحیین در قرن اول کتب را تحریف میکردند **وجه ششم** اینکه سلطان دیوکلیشین خواست وجود کتب مقدسه اهل کتاب را از صفحه عالم محو نماید جد و جهد کثیری در این باب نمود و در سنه ۳۰۳ امر او صادر گردید بهدم و خراب کردن جمیع کلیساها و احراق و سوزانیدن کتابها و بعدم اجتماع مسیحیین از برای عبادت پس کلیساها را خراب و کتابها را احراق نمود منتهای جد و جهد تمام و سعی ما لا کلام و هر کس را با مینمود و یا گمان میکردند کتابی پنهان کرده است بعذاب شدید او را معذب مینمودند و یا اینکه اگر امتناع مینمودند از عدم اجتماع بعبادت باز معذب بودند چنانچه تواریخ خود مسیحیین شهادت میدهد و لاردنر در صفحه (۵۲۲) از جلد هفتم از تفسیر خود چنین گوید که امر دیوکلیشین در شهر مارچ از سال نوزدهم از جلوس صادر گردید باینکه کلیساها را خراب نموده و کتابهای مقدسه را بسوزانند انتهی بعد گوید یوسی بیس باند ره تام میگوید که او بچشم خود دید که کلیساها خراب و کتابهای مقدسه را در بازار میسوزانیدند انتهی و حقیر نمیگویم که تمامی کتابها از صفحه عالم منعدم شدند لیکن میگویم بی شک و شبهه کتابها بسیار کم شدند و نسخهای غیر محصوره صحیحه نفیسه ضایع شد زیرا که کثرت مسیحیین و کثرت کتابهای ایشان بطوریکه در مملکت و دیار این پادشاه بود بعقد عشر یا اعشار اینها در مملکت دیگر نبود پس باب تغییر و تحریف در همچنین اوقاتی مفتوح گردید و اگر گویم بعضی از کتابها کلیة منعدم شد نیز جای تعجب نخواهد بود پس گویم ممکنست در این حوادثات بعضی از کتابهای مسیحیین کلیة منعدم شده باشند و موجود الآن باسم او از جمله مجعولات و مخترعات و موضوعات باشد زیرا که این امر قبل از ایجاد صنعت طبع امر ممکن بود نه محال چنانچه در قول بیستم از مقصد اول در جواب مغالطه اول دانستی که نسخهای مخالفه با نسخه یهود کلیة منعدم شد بفعل ایشان بعد از صده هشتم و آدم کلارک در مقدمه تفسیرش چنین گوید که اصل تفسیر منسوب بتیشن منعدم شد و تفسیر منسوب با و الآن مشکوکست در نزد علما و شک ایشان حق است انتهی و وانسن در جلد سیم از کتاب خود گوید که تفسیر منسوب بتیشن موجود بود در عهد تهیودورت و خوانده میشد در جمیع کلیساها لیکن تهیودورت منعدم کرد جمیع نسخهای او را تا اینکه انجیل قایم مقام او نماید انتهی پس ملاحظه و نظر کنید که چگونه این تفسیر از صفحه عالم منعدم شد بفعل تهیودورت و چگونه مسیحیین بدل او را اختراع و اختلاق نمودند و بدون شک اقتدار دیوکلیشین که شاهنشاه فرنگ بود زیاده تر بود از اقتدار یهود و همچنین زمان منعدم نمودن او نزدیک تر بود از زمان نیست کردن یهود و همچنین اقتدار این سلطان زیاده تر بود از اقتدار تهیودورت پس اگر گوییم بعضی کتابهای عهد جدید معدوم و نیست شد در حادثه دیوکلیشین و حوادثاتی که در عهد سلاطین مذکوره واقع گردید که همه اینها شاهنشاه بودند در عهد خود هیچ جای تعجب و استبعاد نخواهد بود و اینکه موجود الآن باسم آن کتب در اینصورت از جمله

مغیر یافت خواهد بود چنانچه در تفسیر تبشیر شنیدی و اهتمام مسیحیین در اختراع بعضی کتب جدید یقیناً زیاده بوده از اختراع تفسیر مذکور و مقوله مقبوله مشهوره در نزد مسیحیین که ذکر آن در مقصد اول در جواب از مغالطه اول گذشت خاکر بابد بود با استحسان و استحباب این اختراع و اختلاق و از برای حوادثات مذکوره در وجوه ثمانیه مسطوره مانند متصله کتابهای اهل کتاب مفقود گردید و سند متصل بکتابی از کتابهای عهد عتیق و جدید پیدا نمیشود نه در نزد یهود و نه در نزد مسیحیین کرارا و مرارا در جاهلیت و ایمان سند خواسته ایم از اساتید خود و ساییرین بدست نیامده است و این علما معترف شده‌اند که بسبب فقدان سند وقوع مصائب و فتن و محنتها بر مسیحیین تا مدت سیصد و سیزده سال و خود حقیر تفحص و تجسس کردم کتب اسناد را بدست نیامد چیزی غیر از ظن و تخمین و ظن و تخمین سند نیست بالقطع و الیقین مجملاً پس از مطالب مذکوره ثابت و محقق گردید که کتب عهد عتیق و جدید سند صحیح متصل ندارند و ثانیاً تحریف و تغییر و تبدیل و خرابی در این کتابها از اهل دین و دیانت و اهل بدعت و ضلالت بجمیع اقسام تغییر و تحریف یعنی تحریف لفظی بلفظی و زیاده و نقصان واقع گردیده است یقیناً ثالثاً مملو از اغلاط فاحشه میباشند بی شبهه ثالثاً و پر از اختلاف معنوی هستند بدون شک رابعاً و منسوخند چنانچه در باب چهارم مفصلاً و مدللاً خواهد آمد انشاء الله خامساً و مشتمل بر بعضی احکام قبیحه میباشند چنانچه نقل آن احکام در باب اول گذشت و در باب پنجم و ششم نیز مذکور خواهد گردید سادساً و اینکه مشتملند بر بعضی نسبتها به پیغمبران خدا از قبیل اینکه جناب سلیمان و هرون مرتد شدند نعوذ بالله مذبح و معبد از برای بت بنا کردند و داود پیغمبر با زن اوریای حتی زنا کرد و شوهر او را بحیله کشت و لوط پیغمبر با دختران خود زنا کرد و شعیا پیغمبر تا سه سال و نیم بامر خدا منکشف العوره بود و حزقیال پیغمبر بامر خدا تا سیصد و نود روز با پلیدی انسانی ملطخ نموده بخورد و اگر نه بفضله حیوانی و امثال این امور قبیحه بسیار است در کتابهای عهد عتیق و جدید و نقل همه این امور در موضع خود خواهد آمد پس معلوم است این کتابها از جانب خدا نمیباشند سابعاً و هیچ عاقل این کتابها را سند دینی از برای خود قرار نمیدهد ثامناً پس از اطلاع بر مطالب این باب حقیقة و تفسیر سفلیه یا که کردلالت بر تحریف داشت و در اول باب مذکور گردید از برای تو ظاهر و روشن شد ای خدای عادل مقدس تو را هزار هزار زبان حمد و ثنا مینمایم که مرا نجات دادی تا اینکه اقرار نمودم بوحدانیت تو اولاً و بر نبوت جمیع پیغمبران تو از آدم تا خاتم ثانیاً و از درگاه تو در کمال عجز و انکسار مسئلت مینمایم که سلب هدایت و توفیق و ایمان را از من نفرمائی و سایر قسیسین و مسیحیین را نیز حظی و نصیبی از قوت تعلیم و حلاوت مطالب قرآن مرحمت بفرمائی و ایضاً تو را قسم میدهم بمقربین محمد و آل محمد که مرا توفیق بدهی تا اینکه شروع کنم به بیان مطالب باب سیم که در ابطال تثلیث و اثبات توحید است پس میگویم بالله التوفیق و علیه التوکل

باب سیم در اثبات توحید و ابطال تثلیث

و این باب مشتمل بر یک مقدمه و سه فصل است **اما مقدمه** مشتمل است بر دوازده امر بعدد دوازده امام اسلام سلام الله علیهم و دوازده حواری و این دوازده امر موجب حصول بصیرت ناظر است در فصول ثلثه **امر اول** آنکه کتابهای عهد عتیق ناطق است باینکه خدا تعالی واحد و ازلی و ابدی حی لا یموت قادر مختار است مثل ندارد نه در ذات و نه در صفات و بری از جسم و شکل است و این امر بجهت شهرت و کثرت در آن کتب غیر محتاج بنقل شواهد و غنی از اثبات است **امر دوم** آنکه عبادت غیر الله حرام است و حرمت آن مصرح به است در مواضع شتی از توریة مثل باب بیستم و سی و چهارم از سفر خروج و تصریح شده است در باب سیزدهم از توریة مثنی که اگر پیغمبری یا بیننده خوابها دعوت نماید به عبادت غیر الله باید کشته شود اگرچه صاحب معجزات عظیمه هم باشد و اگر کسی از اقربا و رفقا ترغیب نماید شخصی را بعبادت غیر خدا مرغب باید کشته شود و رحم بر او نشود و در باب (۱۷) از توریة مثنی مسطور است که اگر ثابت شود بر کسی عبادت غیر الله مرد باشد یا زن باید سنگسار شود یعنی بحجر تا اینکه ثابت شود غیر از خدای واحد حقیقی را عبادت نموده است حکم او رجم است

فصل ششم آنکه در آیات کثیره غیر محصوره از عهد عتیق اشعار بلکه تصریح شده است باینکه خدا یتعالی جسم است و شکل
واعضا دارد مثلا در آیه (۲۶) و (۲۷) از باب اول از سفر تکوین و آیه (۶) از باب نهم از سفر مذکور اثبات شکل و صورت شده است
از برای خدا و در آیه (۱۷) از باب (۵۹) از کتاب شعیا اثبات سر شده است و در آیه (۹) از باب (۷) از کتاب دانیال اثبات سر و مو
شده است و در آیه (۳) از زبور (۴۳) اثبات رو و دست و بازو شده است و در آیه (۲۲) و (۲۳) از باب ۳۳ از کتاب خروج اثبات رو و
قفا شده است و در آیه (۱۵) از زبور (۳۳) اثبات چشم و گوش شده است و همچنین در آیه (۱۸) از باب (۹) از کتاب دانیال اثبات
چشم و گوش کردیده است و در آیه (۲۹) و (۵۲) از باب (۸) از سفر ملوک اول و آیه (۱۷) از باب (۱۶) و آیه (۱۹) از باب (۳۲)
از کتاب رمیا و آیه (۲۱) از باب (۳۴) از کتاب ایوب و آیه (۲۱) از باب (۵) و آیه (۳) از باب (۱۵) از کتاب امثال سلیمانی اثبات
چشم معلوم میشود و در آیه (۴) از زبور (۱۰) اثبات چشم و مژگان شده است و در آیه (۶) و (۸) و (۹) و (۱۵) از زبور (۱۷)
اثبات گوش و پا و دماغ و نفس و دهن شده است و در آیه (۲۷) از باب (۳۰) از کتاب شعیا اثبات لب و زبان شده است و در باب
(۳۳) از سفر استثنا دست و پا ثابت شده است و در آیه (۱۸) از باب (۳۱) از سفر خروج انگشتها ثابت کردیده است و در
آیه (۱۹) از باب (۴) شکم و قلب ثابت شده است و در آیه (۳) از باب (۲۱) از کتاب شعیا پشت ثابت شده است و در آیه (۷)
از زبور (۲) فرج ثابت شده است و در آیه (۲۸) از باب (۲۰) از اعمال حواریین خون ثابت شده است پس از اینکه اشعار بالها شد
اثبات اعضا و جوارح مینماید از برای خدا یتعالی ولی بعضی اعضای او ناقص است مثلا ابرو ندارد ناخن ندارد زانو ندارد و اگر
غلام باشد کسی او زاید و پول سیاه نمیخرد و از برای تنزیه حق تعالی در توریة دو آیه پیدا میشود و آن آیه (۱۲) و آیه (۱۵) است
از باب (۴) از توریة مثنی و آن دو آیه باین نحو است (۱۲) وَهُمْ زِمْلِی مَرْبَا عِمُوخُون مِنْ کُودِ نُور قَلْ دِهِیز مَنِی اَخْ
شِمِعلُوخُون وَدَمِیتْ لاخِرْ لُوخُون شِبُوق مِنْ قَل ترجمه بفارسی چنین میباشد (۱۲) و خداوند با شما از میان آتش
متکلم شد صدای کلمات را شنیدید اما صورتی سوای آواز ندیدید (۱۵) وَنِیشْمَرْتُونْ هِشِیرْ وا با لِکْنُوخُون سَبَبْ دَلا
نُولُوخُون کُلْ دَمِیتْ بِیُومْ دِهُمْ زِمْلِی مَرْبَا عِمُوخُون بِحُورِیبْ مِنْ کُودِ نُور یعنی پس جان خود را نیک محافظت نمائید
چون در روزیکه خداوند با شما در حوریب از میان آتش تکلم نمود هیچ صورتی را ندیدید انتهی و چون مضمون دو آیه مزبوره مطابقت
دارد با برهان عقلی تاویل آیات غیر محصوره واجب است نه تاویل این دو آیه بلکه این دو آیه در ظاهر خود باقی هستند و اهل کتاب در
اینموضع با ما موافقند و توجیه نمیدهند آیات غیر محصوره را بر دو آیه مزبوره و چنانچه اشعار بجسمیت خدا یتعالی پیدا میشود
همچنین اثبات مکان نیز شده است از برای خدا یتعالی در آیات غیر محصوره از عهد عتیق و جدید مثلا آیه (۸) از باب (۲۵)
و آیه (۴۵) و (۴۶) از باب (۲۹) از سفر خروج و در آیه (۳) از باب (۵) و آیه (۳۴) از باب (۳۵) از سفر اعداد و در آیه
(۱۵) از باب (۲۶) از توریة مثنی و در آیه (۵) و (۶) از باب (۷) از سفر شموئیل دوم و در آیه (۱۳) و (۳۲) و (۳۴) و (۳۶)
و (۳۹) و (۴۵) و (۴۹) از باب (۸) از سفر ملوک اول و در آیه (۱۱) از زبور (۹) و در آیه (۴) از زبور (۱۰) و در آیه (۸) از
زبور (۲۵) و در آیه (۱۶) از زبور (۶۷) و در آیه (۲) از زبور (۷۳) و در آیه (۲) از زبور (۷۵) و در آیه (۱) از زبور (۹۸) و
در آیه (۲۱) از زبور (۱۳۴) و در آیه (۱۷) و (۲۱) از باب (۳) از کتاب یوئیل و در آیه (۳) از باب (۸) از کتاب ذکریا و در آیه
(۴۵) و (۴۸) از باب (۵) و آیه (۱) و (۹) و (۱۴) و (۲۶) از باب (۶) و آیه (۱۱) و (۲۱) از باب (۷) و آیه (۳۲) و (۳
از باب (۱۰) و آیه (۵۰) از باب (۱۲) و آیه (۱۳) از باب (۱۵) و آیه (۱۷) از باب (۱۶) و آیه (۱۰) و (۱۴) و (۱۹) و (۳۵) از
باب (۱۸) و آیه (۹) و (۲۲) از باب (۲۳) از انجیل متی و تمامی این آیات و غیر اینها دلالت مینمایند که از برای خدا مکانست و در عهد
عتیق و جدید یافت نمیشود آیاتی که دلالت داشته باشند بر تنزیه حق تعالی از مکان الا قلیل و اندک مثل آیه اول و دوم از باب
شصت و ششم از کتاب شعیا و آیه (۴۸) از باب (۷) از اعمال رسولان و آیات مرقومات باین نحو اند قول خداوند بپیغمبر یا ید که آسمانها کرسی من

و زمین قدمگاه منست پس خانه از برای من بنا نموده باشید کجاست و مکان آرام من در کجا دو که خداوند میفرماید که دست من همه این چیزها را ساخته است و تمامی اینها موجود شد نهایت باین خواهم نگریست و فقیر و شکسته روحی که بسبب کلام من میلرزد ولیکن حضرت علی در خانهای مصنوعی دستها ساکن نمیشود چنانکه نبی گفته است و چون مضمون این آیات قلیله موافقت داشت با برهان عقلی مؤول شده است آیات کثیره غیر محصوره که مشعر بمکانست از برای خدای تعالی نه این آیات قلیله و اهل کتاب نیز موافقند با مسلمین در این تأویل پس از این امر بتیم ظاهر و آشکار میگردد که کثیر زمانیکه مخالف باشد با برهان عقلی واجبست رجاع او بقلیلی که موافق باشد با برهان عقلی و اعتنا نمیشود بکثرت کثیر در صورت مخالفت برهان چنانچه مخفی و مستور نیست بر شخص بصیر پس تأویل و تطبیق کثیر واجبست با قلیل در این صورت پس چگونه تأویل نمیشود در صورتیکه کثیر موافق و قلیل مخالف باشد با برهان عقلی پس در این صورت تأویل با لبداهه واجبست امر چهارم در امر سیم دانستی که خدا شبه و صورت ندارد و در عهد جدید نیز در مواضع عدیده تصریح شده است که رؤیت و دیدن خدا امکان ندارد در دنیا نیز (۱۸) از باب اول از انجیل یوحنا باین نحو مذکور گردیده است (۱۸) نَشْ هِیچ لاَ خِزِیلِی کَاَلَه یعنی خدا را هرگز کسی ندیده و در باب (۱۶) از باب ششم از رساله اول پولس بتیموتاوس باین نحو رقم یافته است (۱۶) وَنَشْ مِنْ بَنَینَشْ لِیلِی خِزیوُه اُوپْ لِی مَاصِی لَخِزیوُه یعنی واحدی از انسان خدا را ندیده و نمیتواند دید او را تا ابد الآباد و در آیه (۱۲) از باب چهارم از رساله اول یوحنا (۱۲) کسی هرگز خدا را ندید پس از این آیات معلوم و مفهوم میشود هر کسیکه مرئی و دیده شود خدا نخواهد بود هرگز اگرچه در کلام خدا و یا انبیا و یا حواریین لفظ الله و مثل آن بر او اطلاق شده باشد پس مغرور نشود کسی بمجرد لفظ الله و اذعان نماید که تأویل مجاز است ارتکاب مجاز جایز نیست زیرا که قائل شدن بمجاز روا جیست در وقت قرینه مانعه از اراده حقیقت بخصوص زمانیکه برهان قطعی دلالت بر منع داشته باشد بلی اطلاق این الفاظ بر غیر الله بوجه مناسبی در محل خود شده است در کتب عهدین مثلاً اطلاق این الفاظ در پنج کتاب منسوب بموسی علیه السلام بر بعضی ملائکه از برای ظهور جلال خداست در اینها نیز از غیر اینها در باب بیست و سیم قول الله سبحانه یعنی از سفر خروج باین نحو وارد گردیده است (۲۰) اینک فرشته را در حضور تو میفرستم تا اینکه ترا بر سر راه نگاه دارد و ترا بمکانیکه حاضر ساخته ام بیاورد (۲۱) از او با حذر باش و آواز او را بشنو و او را غضبناک مکن زیرا که عصیان شما را عفو نخواهد نمود چونکه اسم من در اوست (۲۳) زیرا که فرشته من در حضور تو راهی رود ترا بأموریان و حِتّیان و پِرِزیان و کنعانیان و حِوِّیان و یِبُوسیان خواهد آورد و من ایشانرا قطع خواهم نمود انتهی قول و اینک فرشته را در حضور تو میفرستم و همچنین زیرا که فرشته من در حضور تو راهی شده نص صریحند در اینکه آنکه با بنی اسرائیل میرفت در ستون ابر در روز و در ستون آتش در شب فرشته بوده است از فرشتهای خدا و لفظ الله بر او اطلاق شده است چنانچه عنقریب مطلع خواهی گردید بجهت ظهور جلال خدا در او چنانچه ظاهر و آشکار میگردد از قول الله سبحانه و تعالی چونکه اسم من در اوست و اطلاق این لفظ در مواضع غیر محصوره بر ملک شده است و همچنین بر انسان کامل بلکه بر احاد ناس بلکه بر شیطان رجیم بلکه بر غیر ذوی العقول ایضاً و از بعضی مواضع تفسیر این الفاظ معلوم است و در بعضی مواضع سیاق کلام دلالت دارد بحیثیکه مشتبه نمیشود امر بناظر در نظر اول معلوم میشود که مقصود از لفظ الله و امثال ذلک ذات مقدس باری نمیباشد اگاه باش که میخواهم شواهد این باب را از برای تو نقل تمام و نقل خواهم نمود در این باب عبارات کتب عهد عتیق را از ترجمه فارسیه مطبوعه لندن در سنه ۱۸۵۶ مطابق سنه ۱۲۷۲ هجری و عبارات عهد جدید را از فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۷ و سنه ۱۸۸۲ و جمیع عبارات موضع مستشهد را نقل نخواهم نمود بلکه آیات مقصوده را نقل نموده و آیات غیر مقصوده را ترک خواهم نمود پس گوئیم در باب (۱۷) از سفر تکوین باین نحو عیان و بیان گشته است (۱) و هنگامیکه ابرام نود و نه ساله بود خداوند با ابرام مرئی شده و برا گفت که من خدای قادرم در حضورم سلوک نموده کامل شو (۳) و ابرام بر روی خود افتاد و خدا با و متکلم شده گفت (۴) نسبت بمن اینک عهدم با تو است که پدر امتهای بسیار خواهی بود (۷) و عهد

خود را میان من و تو و هم با ذریت تو بعد از تو در قرنهای ایشان بجای عهد دائمی استوار خواهم نمود تا اینکه از برای تو و برای ذریت
تو بعد از تو خدا باشم (۸) و برای تو و ذریت تو بعد از تو دیار تو را که در آن بیگانه میباشی یعنی تمامی زمین کنعان را بوراثت دائمی خواهم
داد و ایشان را خدا خواهم بود (۹) و دیگر خدا با برهیم گفت که تو عهد مرا نگاه خواهی داشت تو و ذریت تو بعد از تو در قرنهای ایشان
(۱۰) و خدا با برهیم گفت الخ (۱۸) و ابرهیم بخدا گفت الخ (۱۹) و خدا گفت بتحقیق زنت (۲۲) و خدا با برهیم تکلم را باتمام رسانید
از نزد او صعود نمود انتهی پس در این عبارات لفظ الله و رب و اله بر ملک اطلاق شده است و خود او هم فرمود منم خدای قادر و از
برای تو و ذریت تو خدا خواهم بود چنانچه می بینی و همچنین امثال این الفاظ در باب (۱۸) از سفر تکوین بر ملکی اطلاق شده است که
از برای ابرهیم علیه السلام ظاهر شد با دو ملک دیگر و او را بشارت دادند بولادت اسحق و خبر دادند بخرابی شهر لوط در چهارده موضع
بلکه بیشتر و در باب (۲۸) از سفر مذکور در حال یعقوب علیه السلام زمانیکه مسافرت مینمود بشهر خال خود لابان باین نحو مرقوم
گردیده است (۱۰) پس یعقوب از بئر شبع بیرون آمد و بحاران روانه شد (۱۱) و بجائی رسید که در آنجا بیتوته نمود زیرا که آفتاب
فرو میرفت و از سنگهای آنمکان گرفته بجهة بالین گذاشته و همانجا خوابید (۱۲) پس بخواب دید که اینک نردبانی بر زمین برافراشته
سرش بآسمان میرسد و اینک فرشتگان خدا از آن ببالا و زیر میرفتند (۱۳) و اینک خداوند بر آن ایستاده گفت من خداوند خدای
پدرت ابرهیم و هم خدای اسحاقم این زمینی که بر آن میخوابی بتو و ذریت تو میدهم (۱۴) و ذریت تو مانند خاک زمین گردیده بمغرب و مشرق
و شمال و جنوب منتشر خواهند شد و هم از تو و ذریات تمامی قبایل زمین متبرک خواهند شد (۱۵) و اینک من با توام و هر جائیکه میروی
ترا نگاه داشته باین زمین باز پس خواهم آورد و تا بوقتیکه آنچه بتو گفته ام بجا آورده ام ترا نخواهم گذاشت (۱۶) و یعقوب از خواب خود
بیدار شده گفت بدرستیکه خداوند در اینمکان است و من ندانستم پس ترسیده گفت که اینمکان چه ترسناک است این نیست مگر خانه
خدا و اینست دروازه آسمان (۱۸) پس بامدادان یعقوب سحر خیزی نموده سنگی که بجهة بالینش گذاشته بود برگرفته او را چون عمودی
نصب نمود و روغن بسرش ریخت (۱۹) و اسم آنمکان را بیت ئیل گذاشت اما اسم آن شهر اولا لوز بود (۲۰) و یعقوب نذر کرده
گفت اگر خداوند خدا با من باشد و مرا در راهی که میروم محافظت نماید و برای خوردن بمن نان و برای پوشیدن لباس بدهد (۲۱)
تا اینکه بخانه پدرم بسلامت برسم خداوند مرا خدا خواهد بود و این سنگی که چون عمودی نصب نموده ام خانه خدا خواهد بود
و از هر چه بمن بدهی یقیناً عشر آنرا بتو میدهم انتهی و در باب سی و یکم از سفر مذکور قول یعقوب علیه السلام در خطاب بزنهای خود
لیاه و راحیل باین نحو مرقوم گردیده است (۱۱) و فرشته خداوند در خواب بمن گفت که ای یعقوب گفتم اینک حاضرم (۱۲) پس او گفت
حال چشمانت را بگشا الخ (۱۳) من خدای بیت ئیلم که در آنجا ستون را روغن زدی و از برایم در آنجا نذر کردی حال برخیز و از این زمین
بیرون آمده بزمین خویشوندانت مراجعت نما و در باب سی و دوم از سفر مزبور چنین مذکور گردیده است (۹) و یعقوب گفت که
ای خدای پدرم ابرهیم و خدای پدرم اسحق خداوندی که بمن گفتی که بزمین خود و خویشوندانت برگرد که با تو نیکوئی خواهم کرد (۱۲)
و تو گفتی که البته نیکوئی بتو خواهم نمود و هم ذریت ترا مثل ریگ دریا که از بسیاری نتوان شمرد خواهم نمود و در باب سی و پنجم از سفر
مذکور باین نحو مسطور گردیده است (۱) و خدا بیعقوب گفت که برخیز و ببیت ئیل برو و در آنجا ساکن شو و مذبحی در آنجا برای خدائیکه
وقت فرار کردنت از حضور عیسو برادرت بتو نمودار شد (۲) پس یعقوب بخانواده و تمامی آنانیکه همراهش بودند گفت الخ
(۳) که برخیزیم و به بیت ئیل برویم تا در آنجا مذبحی را برای خدائیکه در روز تنگیم استجابت نمود و در راهی که رفتم با من بود بسازم
(۶) و یعقوب بلوز که بیت ئیل است در زمین کنعان آمد او و تمامی قومیکه همراهش بودند (۷) و در آنجا مذبحی را ساخت و آنمکان را ئیل
بیت ئیل نامید زیرا که در حین فرار کردنش از حضور برادر خود خدا او را نمودار شد و در باب (۴۸) از سفر مرقوم چنین رقم
یافته است (۳) و یعقوب بیوسف گفت خدای قادر در لوز در ولایت کنعان بمن نمودار شد و بمن برکت داد (۴) و بمن گفت که
اینک ترا بسیار ثمر ور ساخته زیاد میگردانم و ترا صاحب جماعت امتها میسازم و این زمین را بذریت تو بعد از تو بجهة میراث ابدی خواهم داد انتهی

پس از آیه (۱۱) و (۱۳) از باب (۳۱) ظاهر و آشکار میگردد اینکه بر یعقوب علیه السلام ظهور و تجلی نمود و وعده اش داد و یعقوب علیه السلام عهد و نذر نمود با او و ملکی بوده است لفظ خدا و خداوند بر او اطلاق شده است در عبارات مذکوره زیاده تر از هجده موضع و آنملک گفت منم خدای ابرهیم پدر تو و اسحق و یعقوب هم گفت در حق ملک بخدای پدرم ابرهیم و خدای پدرم اسحق و ایضاً یعقوب در حق او فرمود ای خدا و خدای قدیر و امثال این عبارات چنانچه می بینی و در باب (۳۲) از سفر تکوین باین نحو مرقوم گردیده است (۲۴) و یعقوب بتنهائی باقی ماند و شخصی تا طلوع فجر او را مصارعت نمود (۲۵) و هنگام دیدنش که (بیعقوب) غالب نمیآید کفت ران او را لمس کرده و کف ران یعقوب سست شد وقتیکه با او مصارعت نمود (۲۶) پس آنشخص گفت مرا رها نما زیرا که صبح طالع است و (یعقوب) گفت که تورا رها نمی دهم تا که مرا برکت دهی (۲۷) و آنشخص گفت که اسم تو چیست و او گفت یعقوب (۲۸) پس او گفت اسمت دیگر باره یعقوب گفته نشود مگر اسرائیل زیرا که مثل سرور با خدا بودی و بر مردمان نیز غالب میآئی (۲۹) پس یعقوب از او سؤال نموده گفت تمنا اینکه اسم خود را بگوئی و او گفت که از چه سبب است که اسم مرا میپرسی و او را در آنجا برکت داد (۳۰) و یعقوب اسم آنمکان را فنوئیل خواند زیرا که گفت خدا را رو برو دیدم و جانم رها یافته است انتهی و این کشتی گیر با یعقوب علیه السلام ملکی بوده است بهمان وجهی که گفتیم و الا لازم میآید که خدای بنی اسرائیل در غایت عجز و ضعف باشد بحیثیکه تا صبح با یعقوب علیه السلام مصارعت نمود و بدون حیله بر او غالب نشد و کلام هوشع پیغمبر در باب دوازدهم از کتابش نص صریح است در این باب و کلام هوشع باین نحو در قم یافته است (۳) برادرش را در رحم از پاشنه اش گرفت و با قوتش با خدا کامیاب شد (۴) بلکه با فرشته کامیاب گردیده قادر شد گریه کنان و برا التماس نمود او را در بیت ایل یافت و در آنجا با ما گفتگو کرد انتهی و در باب (۳۵) از سفر تکوین باین نحو مرقوم گردیده است (۹) و خدا دیگر بیعقوب نمودار شد در حینیکه از پدن آرم باز آمد و او را برکت داد (۱۰) و خدا با او گفت که اسمت یعقوب است دیگر یعقوب خوانده نشود مگر اینکه اسمت اسرائیل خواهد بود و اسم او را اسرائیل خواند (۱۱) و هم خدا و برا گفت که من خدای قدیرم بارور و بسیار شو و قوم بلکه جماعت قومها از تو صادر میشوند و از صلب تو ملوک بیرون خواهند آمد (۱۲) و زمینی که با برهیم و باسحق داده ام بتو میدهم و بذریه تو بعد از تو این زمین را میدهم (۱۳) و خدا در مکانیکه با او تکلم نموده بود از نزد او صعود نمود (۱۴) و یعقوب در مکانیکه با او متکلم شده بود ستونی یعنی ستونی از سنگ برپا نمود و بر آن قربانی ریختنی بخت و هم روغن زبران ما لید (۱۵) و یعقوب اسم آنمکانیکه خدا با او در آنجا متکلم شده بود بیت ئیل خواند انتهی و آنکه بر یعقوب ظاهر شده بود همان ملک مذکور بود که در پنج موضع لفظ خدا بر او اطلاق شده است و هم بیعقوب گفت که من خدای قدیرم و در باب (۳) از سفر خروج باین نحو مذکور گردیده است (۲) و فرشته خداوند از میان بوته در شعله آتش باو نمودار شد و نگریست و اینک آن بوته با آتش شعله ور بود اما بوته فانی نمیشد (۴) و خداوند چون دید که بآنطرف از برای نگریستن گردید خدا و برا از میان بوته آواز داد و گفت ایموسی موسی و او دیگر گفت که اینک حاضرم (۶) و دیگر گفت که من خدای پدرت ابرهیم و خدای اسحق و خدای یعقوبم و موسی روی خود را پوشید زیرا که از نگریستن بخدا ترسید (۷) و خداوند گفت تحقیقاً مصیبت قوم خود را در مصر دیدم (۱۱) و موسی بخدا گفت الخ (۱۲) خدا فرمود البته با تو خواهم بود و این برایت علامت خواهد شد که تو را فرستادم هنگامیکه اینقوم را از مصر بیرون آورده باشی خدا را براین کوه عبادت خواهید کرد (۱۳) پس موسی بخدا گفت اینک وقتیکه ببنی اسرائیل میرسم و بایشان بگویم که خدای پدران شما مرا بشما فرستاده است و ایشان بمن بگویند که اسم او چیست بایشان چه بگویم (۱۴) و خدا بموسی گفت که من آن هستم که هستم و دیگر گفت ببنی اسرائیل چنین بگو که اهیه (یعنی من هستم) مرا بشما فرستاده است (۱۵) و خدا دیگر بموسی گفت که ببنی اسرائیل چنین بگو که خداوند خدای پدران شما خدای ابرهیم و خدای اسحق و خدای یعقوب مرا بشما فرستاده است ابداً اسم من همین است و تذکره من دهر بدهر اینست (۱۶) برو و مشایخان اسرائیل را جمع کرده بایشان بگو که خداوند خدای پدران شما خدای ابرهیم و اسحق و یعقوب بمن نمودار شده گفت که تحقیق بشما توجه نمودم و آنچه که بشما واقع شد در مصر دیدم انتهی

عین است اینکه از برای موسی علیه السلام ظاهر شد و با او تکلم نمود و گفت منم خداوند خدای پدران شما خدای ابرهیم و خدای اسحق خدای یعقوب بعد گفت من آن هستم که هستم که این ترجمهٔ اهیه اشر اهیه میباشد پس از آن بموسی گفت به بنی اسرائیل چنین بگو که اهیه مرا بشما فرستاده است و فرمود اسم من همین است و تذکرهٔ من در هر دهر این است و خداوند خدای پدران شما خدای ابرهیم و اسحق و یعقوب بمن نمودار شد ملکی بوده است و در بیست و پنج موضع بلکه زیاده لفظ خدا و خداوند بر او اطلاق شده است دلیل بر اینکه ملک بوده همان صدر آیهٔ دوم است از همین باب که مترجم تفسیر و ترجمه بفرشته نموده است و عیسی علیه السلام نیز لفظ خدا و الله را بر این ملک اطلاق نموده است چنانچه مرقس نقل نموده است در باب دوازدهم از انجیل خود و متی در باب بیست و دوم و لوقا در باب بیستم قول مسیح علیه السلام را در خطاب بصدوقیان که باین نحو تحریر نموده اند در کتاب موسی نخوانده اید در ذکر بوته چگونه خدا او را خطاب کرده گفت که منم خدای ابرهیم و خدای اسحق و خدای یعقوب انتهی بالفاظ مرقس و گفتیم که این ملک بوده است و لذلک اکثر مترجمین از فارسیه و غیره بدل لفظ خدا فرشته نوشته اند و علت اطلاق این لفظ بر ملک همانست که در پیش گفته شد و آیهٔ اول از باب هفتم از سفر خروج باین نحو مرقوم شده است (۱) و خداوند بموسی گفت که ببین ترا برای فرعون خدا نصب کردم و برادرت هرون از جانب تو پیغمبر خواهد بود و آیهٔ (۱۶) از باب (۴) از سفر خروج باین نحو تحریر گردیده است (۱۶) و او از جانب تو (یعنی هرون از جانب موسی) بقوم خواهد گفت و او از برای تو بجای دهان خواهد شد و تو از برای او بجای خدا خواهد بود انتهی پس در این دو آیه لفظ خدا در حق موسی علیه السلام واقع گردیده است و از همینجا ترجیح یهود بر مسیحیین در این عقیده ظاهر و آشکار میگردد زیرا که با وجود ادعای ایشان محبت را در حق موسی و ترجیح او بر سایر انبیا متمسک باین اقوال نشده اند که او را بمرتبهٔ الوهیت و ربوبیت برسانند و در باب (۱۳) از سفر خروج باین نحو مرقوم گردیده است (۲۱) و خداوند پیشاپیش ایشان وقت روز در ستون ابر تا اینکه ایشان را رهبری نماید و وقت شب در ستون آتش تا اینکه ایشان را منور سازد میرفت تا که روز و شب راهی باشند (۲۲) ستون ابر وقت روز و ستون آتش را وقت شب از حضور قوم برنداشت و بعد در باب (۱۴) از سفر مذکور باین نحو مزبور گشته (۱۹) آنگاه فرشتهٔ خدا که پیش اردوی اسرائیل میرفت برگشته از عقب ایشان روانه شد و همچنین ستون ابر که پیش روی ایشان بود در عقب ایستاد (۲۴) و در پاس سحری واقع شد که خداوند از ستون آتش و ابر بسوی مصریان نگریسته اردوی مصریان را مضطرب گردانید انتهی و اینکه پیش روی بنی اسرائیل در ستون آتش و ستون ابر میرفت ملکی بوده است چنانچه در آیهٔ (۱۹) تصریح باین مطلب شده است که می بینی و حال آنکه لفظ یهوواه و الله و رب و خدا و آله بر او اطلاق شده است و در باب اول از توریهٔ مثنی باین نحو مسطور گردیده است (۳۰) خداوند خدای شما که پیش روی شما روانه است اوست که برای شما جنگ خواهد نمود موافق هر چه که جهة شما در نظر شما در مصر بجا آورده بود (۳۱) همچنین در بیابان که در آنجا مشاهده کردی که خداوند خدای تو ترا چون کسیکه پسر خود را میبرد ترا در تمامی راهی که رفتید تا رسیدن شما باینمکان برداشت و در این کار بخداوند خدای خودتان ایمان نیاوردید (۳۳) که او پیشاپیش شما در راه روانه شد تا اینکه وقت شب با آتش و وقت روز با ابر از برای شما مکان اردو زدن را تفحص نماید تا که راهی که در آن بایست بروید بشما بنماید انتهی پس اطلاق لفظ خدا در سه موضع بر ملک مذکور گردیده است زیرا که ملکی بود که پیشاپیش بنی اسرائیل میرفت و با لشکر مصر مقاتلت میکرد و در باب (۳۱) از سفر مزبور باین نحو مذکور گردیده است (۳) خداوند خدای تو است که در حضور تو عبور مینماید الخ (۴) و خداوند چنانکه بسیحون الخ (۵) و خداوند ایشان را بشما تسلیم خواهد کرد (۶) قوی و دلیر بوده از ایشان ترسان و هراسان مشوید زیرا که خداوند خدایت با تو روانه میشود و از تو غفلت نکرده ترا وانخواهد گذاشت (۸) و خداوند در حضور تو میرود و او با تو خواهد بود الخ و در این الفاظ نیز لفظ خدا و خداوند بر ملک مذکور اطلاق گردیده است و آیهٔ (۲۲) از باب (۱۳) از کتاب قضاة در حق اینکه با مانوح و زنش تکلم نمود و ایشان را بپسر بشارت

داد باین نحو واقع کردیده است (۲۲) وما نوح بزنش گفت که البته میمیریم زیرا که خدا را نگران شدیم وتصریح شده است
در آیه (۳) و (۹) و (۱۳) و (۱۵) و (۱۶) و (۱۸) و (۲۱) از همین باب که متکلم فرشته بوده است نه خدا ولفظ خدا بر او اطلاق
شده است در آیه (۲۲) وایضاً اطلاق این لفظ بر ملائک آمده است در باب (۶) از کتاب شعیا وباب (۳) از سفر شموئیل
اوّل وباب (۴) و (۹) از کتاب حزقیال وباب (۷) از کتاب عاموص وآیه ششم از زبور (۸۲) باین نحو مسطور کردیده است
(۶) من گفتم که شما خدایان باشید وتمامی شما پسران متعال باشید انتهی پس در این موضع لفظ خدایان وپسران متعال بر عوام
اطلاق کردیده است تا چه برسد بخواص ودر باب (۴) از رساله دوّم پولس بقرنتیان باین نحو مرقوم کردیده است (۴)
لیکن اکر بشارت ما مخفی است بر هالکان مخفی است که در ایشان خدای این جهان فهمهای بی ایمانانرا کور کردانیده که مبادا
تجلی بشارت جلال مسیح که صورت خدا است ایشانرا روشن سازد انتهی ومراد از خدای اینجهان شیطان ملعونست بنابر
اعتقاد خود علمای پروتستنت پس لفظ خدا بر شیطان اطلاق شده است بنابر اعتقاد خود شان تا چه برسد بانسان و
اینکه گفتیم بنابر اعتقاد خود علمای پروتستنت زیرا که تمامی ایشان لفظ خدای اینجا را تفسیر بشیطان مینمایند تا اینکه نسبت
اعمال قبیحه را بخدا نداده باشند باین معنی که خدا را خالق الشر ندانند لیکن موافق کتب مقدسه ایشان خدا خالق شر است یقیناً نعوذ
بالله وشواهد این مطلب در مقدمه گذشت ودر باب هفتم نیز خواهد آمد لیکن در اینجا کوئیم آیه (۷) از باب (۴۵) از کتاب اشعیا
باین نحو ترجمه یافته است (۷) مصور نور وخالق ظلمت وصانع سلامت ومرتب ضرر منکه خداوندم بجا آورنده تمامی اینها هستم
ومقدس النصاری در باب (۲) از رساله دوّم خود بتسالونیکیان باین نحو مرقوم نموده است (۱۱) وباینجهة خدا بدیشان
کمراهی میفرستد تا دروغ را باور کنند (۱۲) وتا فتوی شود بر همه کسانیکه راستی را باور نکرده اند بلکه بناراستی شاد میباشند
وچون اعتقاد ایشان همانست که ما گفتیم ومقصود ما هم الزام ایشانست پس مراد حاصل است که لفظ خدای جهان اطلاق
بر شیطان شده است وآیه (۱۹) از باب (۳) از رساله پولس بفیلپیان باین نحو رقم شده است (۱۹) که انجام ایشان هلاکت است
وخدای ایشان شکم وافتخار ایشان در ننگ ایشان وچیزهای دنیا را اندیشه میکنند انتهی پس مقدس النصاری لفظ خدا را
بر شکم اطلاق کرده است ودر باب (۴) از رساله اوّل یوحنا باین نحو تسطیر یافته است (۸) وکسیکه محبت نمینماید خدا را
نمیشناسد زیرا که خدا محبتست (۱۶) وما دانسته وباور کرده ایم آن محبتی را که خدا با ما نموده است خدا محبت است وهر که در محبت
ساکنست در خدا ساکنست وخدا در وی پس یوحنا محبت را با خدا متحد دانسته است ودر دو موضع دیکر گفته است که خدا
محبت است وبعد اثبات تلازم نموده است ما بین محبت وخدا باین نحو که گفته است وهر که در محبت ساکن است در خدا ساکنست
وخدا در وی واطلاق لفظ خدا وخدایان بر بت وبتها بسیار است در کتب سماویه وبجهة شهرت وکثرة احتیاج بنقل شواهد ندارد
وهمچنین اطلاق رب بمعنی مخدوم ومعلم بسیار بسیار است غنی از نقل شواهد است ودر آیه (۳۹) از باب اوّل از انجیل یوحنا
لفظ رب باین نحو تفسیر شده است (۳۹) چه میخواهید بدو گفتند ربی یعنی ای معلم در کجا منزل مینمائی انتهی وچون اینمراتب را
درست دانسته وفهم نمودی واز روی دقت این شواهد را مطالعه فرمودی از برای تو بصیرت تامه حاصل شد که از برای عاقل
جایز نیست که از اطلاق این الفاظ بر مسیح علیه السلام استدلال نماید بر الوهیت آنجناب که او الله ویا ابن الله است نعوذ بالله وبمجرد
این اطلاق عاقل نمیتواند جمیع براهین عقلیه قطعیه ودلایل نقلیه را ترک نماید والا لازم میاید که ملائک وموسی وجمیع
عوامهای دنیا ومعلمان ومخدومان وشیطان وشکم ومحبت خدایان او باشند ومشرکین هند وصوفیه غیر از این نمیکویند
نعوذ بالله من الضلالة والجهالة **امر پنجم** آنکه وقوع مجاز در غیر مواضعی که ذکر آن گذشت در امر سیم وچهارم بغایت
بسیار است در کتب عهدین مثلاً خداوند وعده داد جناب ابراهیم علیه السلام را در تکثیر وزیاد کردن اولاد او باین نحو در آیه (۱۶)
از باب (۱۳) از سفر تکوین (۱۶) وذریه ترا مثل خاک زمین خواهم نمود که هر کسی خاک زمین را تواند شمرد ذریه تو را هم تواند

شمرد وآیهٔ (۱۷) از باب (۲۲) از سفر مذکور باین نحو مرقوم است (۱۷) بنابراین البته ترا برکت خواهم داد و ذریهٔ ترا
مثل ستاره های آسمان و مانند ریگی که در کنار دریاست بسیار زیاد خواهم کرد آیا نمیدانید بلکه ذریهٔ تو دروازه های دشمنان شان را
بمیراث خواهند گرفت و همچنین یعقوب علیه السلام را وعده داد باینکه نسل تو مثل ریگ بیابانها خواهد بود چنانچه در امر چهارم
گذشت و حال گوئیم که اولاد این دو بزرگوار بمقدار عدد ریگ و رطل ریگ نبود در دنیا در هیچ وقتی از اوقات تا چه رسد بمقدار
ریگهای کنار دریا و ریگهای روی زمین و ستاره های آسمان و در حق زمینی که خدا وعده داده بود که او را بنی اسرائیل
بدهد در آیهٔ (۸) از باب (۳) از سفر خروج و در غیر آن از آیات باین نحو واقع گردیده است (۸) بخصوص اینکه ایشان را
از دست مصریان رهانیده ایشان را از آن زمین بزمین نیکو و وسیع بزمینی که شیر و شهد جاریست بر آرم فرود آمدم انتهی
ملخصا و زمینی نیست در دنیا که متصف باین صفت باشد که شیر و شهد از او جاری شود و در باب اول از تورات مثنی این
نحو واقع گردیده است (۲۸) ما تا بکجا برائیم که برادران ما دل ما را گداخته اند و گفته اند که این قوم از ما بزرگتر و بلند
بالاترند شهرهای ایشان بزرگ و تا باسمان محصون الخ و در باب (۹) از سفر مذکور باین نحو مسطور گردیده است (۱)
ای اسرائیل بشنو تو امروز از اردن عبور مینمائی تا داخل شده اقوامیکه از تو عظیم و نیرومندترند و شهرهای بزرگ که
باسمان محصونست بتصرف آوری و در زبور (۷۸) باین نحو مسطور گردیده است (۶۵) لهذا بیخدا وند مثل کسیکه
از خواب و مثل پهلوانیکه از شراب مخمور شد بیدار شد (۶۶) و دشمنان خود را بعقب جا زده بر ایشان رسوائی ابدی
گذاشت و در آیه (۳) از زبور (۱۰۴) در وصف خدا تعالی باین نحو مسطور گردیده است (۳) آنکه بالاخانه های
خود را در میان آبها از ستون میسازد و ابرها را عرّاده اش نموده بربالهای باد روانست و کلام یوحنای لاهوتی مملو
و پر از مجاز است و کم کلمه ایست از کلمات او که محتاج بتاویل نباشد چنانچه مخفی نیست بر مطالعه کنندهٔ انجیل و رسائل
و مشاهدات او و ما در اینجا اکتفا میکنیم بنقل یک عبارت از عبارتهای او و گوئیم در باب (۱۲) از مکاشفات خود چنین
گوید (۱) و علامت عظیمی در آسمان ظاهر شد زنی خورشید را در بر کرده و ماه زیر پایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره
(۲) و حامل بود از درد زه و عذاب زادن فریاد برمیاورد (۳) و علامت دیگر در آسمان پدید آمد که اینک اژدهای
بزرگی سرخ فام که او را هفت سر و ده شاخ بود و بر سرهایش هفت افسر (۴) و دمش ثلث کواکب آسمان را کشیده آنها را
بر زمین ریخت و اژدها پیش آن زن که میزائید می ایستاد تا چون بزاید فرزند او را ببلعد (۵) پس زائید فرزند نرینه را
که همهٔ امتهای زمین را بعصای آهنین حکمرانی خواهد کرد (۶) و زن بیابان فرار کرد که در آنجا مکانی از برای وی
از خدا مهیا شده است تا او را مدت هزار و دویست و شصت روز بپرورانند (۷) و در آسمان جنگ شد میکائیل و
فرشتگانش با اژدها جنگ کردند و اژدها و فرشتگانش جنگ کردند (۸) ولی غلبه نیافتند بلکه جای ایشان در آسمان
دیگر یافت نشد تا آخر باب و این کلام در ظاهر معنی ندارد هرگاه تاویل نشود قطعاً محالست تاویلش هم بعید است در
اول وهله بنظر نماید انشاء الله در باب هشتم (۸) این آیات را تاویل نموده و خواهیم گفت که مقصود از زن فاطمهٔ زهرا
سلام الله علیها ست و آفتاب پیغمبر است و ماه امیر المؤمنین و دوازده ستاره دوازده امام سلام الله علیهم اجمعین
بشرحی که خواهد آمد انشاء الله و اهل کتاب آیات مذکوره و امثال آنها را یقیناً تاویل مینمایند و مقر و معترفند بکثرة
وقوع مجازات و کنایات و استعارات در کتب سماویه و صاحب مرشد الطالبین الی الکتاب المقدس الثمین در فصل (۱۳)
از کتاب خود چنین نوشته است و اما اصطلاح کتب مقدسه پس بدرستی صاحب استعارات وافره غامضه میباشند
بخصوص عهد عتیق پس از آن گفته است و اصطلاح عهد جدید ایضاً استعاریست جداً بخصوص مسامرات نجات دهندهٔ
ما و آراء کثیرهٔ فاسده مشتهر گردیده است زیرا که بعضی معلمین نصاری فرمایشات مسیح را بشرح حرفی شرح نموده اند

وازبرای همین بعضی امثال را مقدم مینمائیم تا بنمائیم بان امثال که تأویل استعارات حرفی صواب وراست نیست واین تا
قول مسیح از هیرودیس بروید بگوئید بان روباه پس از جمله معلوم است که مراد از لفظ روباه در این عبارت مجاز ظالم مثلا
نیز اگر این حیوانیکه مدعو باین اسم است معروف بحیله وغدر است ایضا رب ما یسوع گفت من هستم آن نان زنده که از آسمان
نازل شد اگر کسی از این نان بخورد تا ابد زنده ماند ونانی که من عطا میکنم جسم منست که بجهة حیوة جهان می بخشم یوحنا باب (۶)
عدد (۵۱) پس یهود بکرشهوانی بودند اینعبارت را بمعنی حرفی فهمیدند پس یهودان میگفتند چگونه این شخص میتواند جسد
خود را بما دهد تا بخوریم (۵۲) وملاحظه نمودند که مقصود عیسی این ذبیحه ذبیحه بود که او را بجهة کفاره گناه عالم بخشید
وایضا نجات دهنده ما گفت از نان تعیین عشاء ربانی بخورید اینست بدن من واز شراب اینست خون من متی باب (۲۶) عدد
(۲۶) پس از زمان دوازدهم اهل روم از کاتلک از برای این قول معنی دیگر قرار دادند معکوس ومغایر با شواهد دیگر در
کتب مقدسه ودلایل صحیحه وحکم کردند که منتج میشود از این قول تعلیم ایشان محال را یعنی تحویل نان وشراب بجسد وخون
مسیح در زمانیکه کاهن تقدیس مینماید بلفظ موهوم با وجود اینکه از برای جمیع حواس پنجگانه ظاهر وآشکار است که نان و
شراب بر جوهر خود باقی هستند وتغییری در آنها واقع نشده است واما تأویل صحیح از برای قول رب ما اینکه نان مثل
جسد شر هست وشراب مثل خونش ترجمه کلام کشیش تمام شد پس اعتراف مینماید بوقوع مجازات واستعارات در کتب عهدین
لیکن لابدیم را اینکه نظر وتأمل نمائیم در قول او که از قرن دوازدهم تا آخر کرد مینماید بر اهل روم در اعتقاد استحاله نان و
شراب بجسد وخون مسیح علیه السلام بشهادت حس وقیل مسیح علیه السلام بحذف مضاف تأویل مینماید ولیکن قبل از نظر در این مسئله
صورت عشاء ربانی را اگر در میان کاتلکیها متداولست بیان مینمائیم که این را قرینه میگویند وصورتش اینست که اینحقیر در
ایام جاهلیت خیلی از این کارها کرده بودم الحمد لله که خدا مرا نجات داد از برکت محمد وآل محمد سلام الله علیهم اجمعین بدانکه قسیس
خادم خود را امر مینماید که از آرد بسیار خوبی خمیر نموده نان فطیره بپزد پیش قسیس بیاورد پس قسیس آن نان را با شیشه شراب
بکلیسا میاورد وامر بزدن ناقوس مینماید ونصاری فوراً بجهة نماز جمع میشوند ودر کلیسا صف میکشند پس قسیس قدری از
این شراب شیشه در کاسه نقره میریزد وآن نان فطیره را در دستمال بسیار نظیفی گذاشته پس از آن جلو جمیع صفها را قسیس
میگیرد آنوقت در جلو صفها رو بمشرق میایستد ونان فطیره را در دست میگیرد وبر آن نان میخواند کلماتی را که عیسی علیه السلام
در شبی که یهود او را گرفتند وبدار کشیدند علی قولهم وکلمات اینست وچون ایشان غذا میخوردند عیسی نانرا گرفته برکت داد
وپاره کرده بشاگردان داد وگفت بگیرید وبخورید اینست بدن من ووقتی که این کلمات را تمام کرد قسیس اول خودش سجده مینماید
بان نان فطیره ومحقق است در نزد او که این نان مستحیل شد بجسد عیسی ودر سجده نان فطیره را خطاب نموده باین نحو دعا می
خواند توئی عیسی خدای آسمانها وزمینها توئی که در بطن مریم مجسم شدی توئی پسر خدا که قبل از جمیع عوالم متولد شدی وتوئیکه
زجهة ما از دست شیاطین خلاص شدیم توئی که در جانب یمین پدر در آسمان نشسته مسئلت مینمائیم از تو که مرا بیامرزی و
امت خود را که بجهة خودت انها را نجات دادی بیامرزی پس از آن قسیس فطیره را بصفوف نصاری مینماید جمیعا فطیره را سجده
مینمایند پس از آن قسیس کاسه شراب را در دست میگیرد وبایشان خطاب نموده ومیگوید که مسیح علیه السلام پیش از مرگ کاسه شراب را
گرفت وبحواریون داد وفرمود بنوشید که این خون من است پس خود قسیس بکاسه شراب سجده مینماید پس نصاری مینمایند
ایشان بر تمامًا سجده میکنند پس از آن فطیره را پاره کرده ومشغول بدعا خواندن میشود وکاسه شراب را بدست قسیس دیگر
ویکیک نصاری میروند قسیس بقدر نخودی از آن نان یا قدری زیادتر یا کمتر در حالت دعا خواندن بدهان ایشان میگذارد و
شرطش اینستکه دست ودندان بآن نان نزنند ودهان طول فرو برده وبلع نمایند زیرا که جسد مسیح است وآنوقت میروند از کاسه
شراب هم بدون اینکه دست بزنند بخورند واین کار را اگر کردند الله وابن الله میشوند وتمامی گناهان ایشان آمرزیده میشود چنانچه

در هدایت پنجم از مقدمهٔ همین کتاب گذشت و هر کسی میخواهد تو بیر کند تا بداین کار را بکند والان نیز در جمیع کلیساهای فرقهٔ
کاتلک این قاعده معمول است و چون این را دانستی پس گوییم ظاهر است که قائل ثالث میباشد زیرا که این قول باین نحو وارد گردیده است
در باب (۲۶) از انجیل متی (۲۶) و چون ایشان غذا میخوردند عیسی نان را گرفته برکت داد و پاره کرده بشاگردان داد و گفت بگیرید
و بخورید اینست بدن من (۲۷) و پیاله را گرفته شکر نمود و بدیشان داده گفت همه شما از این بنوشید (۲۸) زیرا که اینست خون
من در عهد جدید که در راه بسیاری بجهت آمرزش گناهان ریخته میشود پس فرقهٔ کاتلک گویند این لفظ دلالت دارد بر جوهر شیئی
حاضر تماما وکمالا و هرگاه جوهر نان باقی بود این اطلاق صحیح نبود زیرا که بنان فرمود این بدن منست و بشراب فرمود این خون
منست اگر چنین نبود این قول دروغ بود و فرقهٔ کاتلک پیش از ظهور فرقهٔ پروتستنت بودند و اکثر مسیحیین میباشند در عالم
وایشان اکثرند من حیث العدد از فرقهٔ پروتستنت تاکنون پس چنانچه این عقیده غلط و باطل است بشهادت حس در نزد فرقهٔ
پروتستنت بلکه در نزد جمیع عقلای جهان فکذلک عقیدهٔ تثلیث غلط و باطل است هر چند که فرض نماییم دلالت بعضی اقوال
متشابهه را بحسب ظاهر بر عقیدهٔ تثلیث و همچنین بر عقیدهٔ نان فطیره بلکه محال است بادلهٔ قطعیه و اگر گویند آیا ما ذوی العقول
نیستیم پس چگونه اعتراف مینماییم بعقیدهٔ تثلیث هرگاه محال بود عقلا اقرار و اعتراف نمینمودیم در جواب گوییم آیا اهل روم از
کاتلک ذوی العقول نیستند مثل شما و در مقدار و عدد اکثر از شما نیستند تاکنون فضلا از زمان گذشته پس چگونه اقرار و
اعتراف و اجماع نمودند بر امر غیر صحیح بلکه محال در نزد شما و حس ببطلانش شهادت میدهد و در واقع و نفس الامر نیز باطل و محال
میباشد بوجوه شتی **وجه اول** آنکه کلیسای روم گمان مینماید که نان تنها مستحیل میشود بجسد مسیح و شراب بخون او
و مسیح کامل میشود بلاهوت و ناسوتش چنانچه نقل اقوال ایشان که صریح بودند در این مسئله در مقدمه گذشت پس گوییم زمانیکه
این نان مستحیل میشود بمسیح کامل زنده بلاهوت و ناسوتش که ناسوت را اخذ نمود از مریم علیهما السلام پس لابد است از مشاهدهٔ عوارض
جسمانی در آن نان از پوست و گوشت و استخوان و خون و غیر اینها از اعضای انسانی لیکن هیچکدام از اینها در نان مرئی و محسوس
نیست بلکه جمیع عوارض نان باقی است الان چنانچه بود قبل از تقدیس و چون این نان را بعد از تقدیس دست میزنیم و میچشیم و
میخوریم و نگاه میکنیم و بلع مینماییم چیزی غیر از نان محسوس ما نمیشود و چون این نان را نگاه میداریم فساد دیگر بر نان عارض میشود
بر او عارض میشود نه فساد دیگر بر جسم انسانی عارض و طاری میشود پس اگر استحاله ثابت شود خوبست که بگوییم مسیح مستحیل
بنان شد نه اینکه نان مستحیل بمسیح گردید پس اگر اهل روم میگفتند که مسیح مستحیل بنان میشود اقل بعدا و رکاکة بود اگر چه
این هم باطل است بالبداهه **وجه دوم** اینکه حضور مسیح بلاهوتش در امکنه متعدده در آن واحد ممکن بود در زعم
ایشان لیکن باعتبار ناسوتش امکان ندارد زیرا که باعتبار ناسوت مثل ما ها بود حتی اینکه گرسنه میشد و میخورد و می آشامید
و میخوابید و از یهود میترسید و از ایشان فرار مینمود فربه و لاغر میشد مریض و صحیح میگردید هلم جرا پس چگونه تعدد او
امکان دارد باین اعتبار بجسم واحد در امکنهٔ غیر محصوره در آن واحد حقیقی والعجب کل العجب که قبل از عروجش بآسمان باین
اعتبار در دو مکان نیز پیدا نشد فضلا از امکنهٔ غیر متناهیه وکذا بعد از عروج بآسمان پس چگونه پیدا میشود بعد از قرون
بعد از اختراع این اعتقاد فاسد باعتبار مذکور در امکنهٔ غیر متعدده در آن واحد و این محال است بالبداهه **وجه سیم**
آنکه هرگاه فرض شود که چند ملیون از کهنه و قسیسین در عالم در آن واحد تقدیس نمایند نان فطیره هر کدام از اینها مستحیل
شود بمسیحی که از مریم متولد شد خالی از این نیست که این مسیحهای حادث عین همدیگرند و یا غیر و دوم باطل است بنا بر زعم خودشان
و اول هم باطل است در نفس الامر زیرا که مادهٔ هر کدام غیر از دیگریست **وجه چهارم** زمانیکه مستحیل شود نان بمسیح
کامل در دست قسیس و کاهن پس هرگاه این قسیس و کاهن این نان را بشکنند بکسرات کثیره و اجزاء صغیره خالی از این نیست یا اینکه
مسیح نیز قطعه قطعه و پاره پاره میشود بعدد پاره های نان و اجزای آن و یا اینکه هر یکی از پاره ها و جزوهای نان مسیح کامل

علیحده خواهد بود پس بنا بر اول خورندهٔ آن پاره های نان مسیح کامل را نخورده است بلکه جزوی از اجزاء آنخدا را میل فرموده است
و بنا بر ثانی هم این مسیحها از کجا آمدند زیرا که در نان قطره نبود مگر یک مسیح و چگونه در این اجزاء کوچک مسیح جا میگیرد و ثانیاً
لازم میاید که مسیحها عدد ایشان بچند کرور برسد و همه اینها خدا خواهند بود زیرا که عین همدیگرند بنا بر اعتقاد خودشان
پس تثلیث چه معنی دارد چرا نگوئیم که مسیحیین ده هزار کرور مثلاً خدا دارند بلکه زیادتر و چرا نگوئیم اینها شکم این نان را خوردند
هر کدام یک خدای کامل در شکم دارند پس هر کسی از این نان خورد لابد باید خدا باشد بلکه بسا هست که یک کس در مدت عمر
هزاران بار از این نان میخورد پس خالی از این نیست که این خدایان در شکم او میمانند یا از او خارج میشوند و در صورت ثانی قاذورات
و مدفوعات انسانی باید کمال احترام را داشته باشند نعوذ بالله من الضلالة والجهالة مذهبی که دارای این قبایح باشد در
اعلی درجهٔ خباثت و قباحت و رکاکت و فحش فوق تصور انسان نیست و در صورت اول که این خدایان از او دفع نشوند
لازم میاید که یک نفر هزار خدا در شکمش باشد **وجه پنجم** آنکه هرگاه عشاء ربانی که باندک زمانی قبل از صلب مسیح
بود اگر نفس ذبیحه باشد که در وقت صلب حاصل شد لازم میاید که کافی باشد از برای نجات و خلاصی عالم دیگر احتیاج
بدار کشیده شدن مسیح از دست یهود نبود زیرا که بعالم دنیا آمد باعتقاد ایشان مگر اینکه مردم را نجات بدهد تا اینکه
یکدفعه کشته شود و نیامد تا اینکه دائماً متألم شود و عبارت آخر باب نهم از رساله پولس بعبرانیان صریح است در مدعای ما
وجه ششم آنکه هرگاه صحیح باشد ادعای مسیحیین لازم میاید که متابعان مسیح اخبث و اشقی از جماعت یهود باشند
زیرا که جماعت یهود یکمرتبه آزار کردند مسیح را و دست او را و پا شنند گوشتش را نخوردند و خونش را نیاشامیدند و این
جماعت روزی چند مرتبه سرش را میبرند و اعضای او را قطعه قطعه مینمایند و او را میخورند در امکنهٔ غیر محصوره پس
چرا آنکه یکمرتبه مسیح را کشت کافر و ملعون است و اما آنانکه روزی چند مرتبه در امکنهٔ غیر محصوره او را میکشند گوشتش را
میخورند و خونش را میاشامند کافر و ملعون نباشند پناه میبریم بخدا از کسانیکه گوشت خدای خود را میخورند و خونش را
میاشامند حقیقةً نه مجازاً پس زمانیکه خدای مسکین ضعیف خودشان از دست ایشان نجات نیابد کیست که از دست
اینها نجات یابد [illegible] ورماید از ساحت قرب ایشان شاعر بنکو گفته است دوستی نادان سراسر دشمنی است **وجه
هفتم** در باب (۲۲) از انجیل لوقا قول مسیح در عشاء ربانی باین نحو واقع گردیده است (۱۹) و نان را گرفته شکر نموده
پاره کرده بایشان داد و گفت این است جسد من که برای شما داده میشود اینرا بیاد من بجا آرید انتهی پس اگر عشاء ربانی نفس
و عین ذبیحه بود تذکره و بیاد آوردن صحیح نخواهد بود زیرا که شیء تذکره از برای نفس خود نمیشود پس عقلاء که عقول
سلیمه دارند با امثال این اوهام در حسیات حکم میکنند هرگاه در ذات الله و عقلیات حکم بمحال نمایند که قول بتثلیث است
از ایشان مستبعد نخواهد بود لیکن ما در اینجا قطع نظر از این مرحله نموده و در مقابل علمای پروتستنت گوئیم چنانچه
این عقلاء در نزد شما اجماع نمودند بر این عقیده که مخالف حس و عقل است بجهة تقلید پدران و اغراض دیگر فکذلک اجماع
ایشان و شما در عقیدهٔ تثلیث که مخالف حس و براهین عقلیه است و مخالف رأی مردمان بسیار که شما ایشان را مسمّی به
ملاحده مینمائید و مقدار جمعیت ایشان در اینزمان زیادتر از مقدار جمعیت فرقهٔ شما است بلکه از فرقهٔ کاتلک ایضاً
و ایشان عقلاء هستند مثل شما و از ابنای صنف شما میباشند و از اهل دیار شما نیز بودند و هستند این مذهب را ترک کردند
بجهة اشتمالش بر این قبایح با استهزاء بلیغ استهزاء مینمایند بر مسائل اصول و فروع شما و بر چیز دیگر چنین استهزاء نمی
نمایند چنانچه مخفی و مستور نیست بر کسیکه کتابهای ایشان را مطالعه نموده باشد و فرقهٔ یونی تیرین از فرق مسیحیه ایضاً
منکر این عقیده هستند و جماعت مسلمین و یهود از سلف و خلف این عقیده را از جمله اضغاث احلام میدانند **امر ششم**
اجمال بکثرت در اقوال مسیح علیه السلام پیدا میشود اغلب اقوال آنجناب مجمل بوده بحیثیکه معاصرین و تلامذه در اکثر اوقات

مقصود جان

مقصود جناب عیسی را نمیدانستند مادامیکه خودش تفسیر نمینمود پس اقوالیکه خودش تفسیر نمینمود از آن اقوال جمله
فهمیدند و دانستند و آنهائیرا که تفسیر نمود بعضی از آنها را بعد از مدت مدیدی دانستند و برخی از آن مجمل و مبهم ماند
تا آخر حیوة و نفهمیده از دنیا رفتند شواهد و نظایر این ادعا بسیار است لیکن اکتفا میشود در اینجا بذکر بعضی از آنها
در باب دوم از انجیل یوحنا مکالمهٔ مسیح علیه السلام با جماعت یهود بکرار و معجزه میخواستند باین نحو واقع گردیده است (۱۹)
عیسی در جواب ایشان گفت این هیکل را خراب کنید که در سه روز از برپا خواهم نمود (۲۰) آنگاه یهودیان گفتند در مدت
چهل و شش سال این هیکل را بنا نموده اند آیا تو در سه روز از برپا میکنی (۲۱) لیکن او در بارهٔ هیکل جسد خود سخن
میگفت (۲۲) پس وقتی که از مردگان برخواست شاگردانش را بخواطر آمد که این سخن را بدیشان گفته بود آنگاه بکتاب
و کلامیکه عیسی گفته بود ایمان آوردند انتهی پس در اینجا شاگردان مسیح مقصود او را نفهمیدند فضلاً عن الیهود لیکن
تلامذه بعد از برخواستن عیسی از میان مردگان فهمیدند و ایمان آوردند تا آنوقت نفهمیده بودند و باینکلام هم ایمان
نیاورده بودند و مسیح علیه السلام بنیقودیموس که از علما و معلمان یهود بود فرموده هر آینه هر آینه بتو میگویم اگر کسی از نو متولد نشود
ملکوت خدا را نمیتواند دید و نیقودیموس مقصود مسیح را نفهمید و گفت چگونه ممکنست انسانی که پیر شده دوباره مولود
گردد آیا میشود که بار دیگر داخل شکم مادر گشته مولود شود مسیح دوباره ارشاد داد باز نفهمید عیسی در جواب وی گفت
آیا تو معلم اسرائیل هستی و این را نمیدانی و این قصه بتفصیل تمام در باب سیم از انجیل یوحنا مرقوم گشته است و عیسی علیه السلام
در خطاب یهود چنین گفت منم نان حیوة اگر کسی از این نان بخورد تا ابد زنده ماند و نانیکه من عطا میکنم جسد منست که بجهت
حیوة جهان می بخشم پس یهودان با یکدیگر مخاصمه کرده میگفتند چگونه این شخص میتواند جسد خود را بما دهد تا بخوریم عیسی
بدیشان گفت هر آینه هر آینه بشما میگویم اگر جسد پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید در خود حیوة ندارید و هر کس
جسد مرا خورد و خون مرا نوشید حیوة جاودانی یافته است و من در روز آخر او را خواهم برخیزانید زیرا که جسد من خوردنی
حقیقی و خون من آشامیدنی حقیقی است پس هر که جسد مرا میخورد و خون مرا مینوشد در من میماند و من در او و چنانکه پدر
زنده مرا فرستاده است و من بپدر زنده ام همچنین کسیکه مرا بخورد او نیز بمن زنده میشود آنگاه بسیار از شاگردان او
چون اینرا شنیدند گفتند این کلام سختی است که میتواند بشنود در همان وقت بسیاری از شاگردان او برگشته دیگر با او
همراهی نکردند و این قصه در باب ششم از انجیل یوحنا مفصلاً نوشته شده است پس در اینجا یهود کلام مسیح را نفهمیدند
و تلامذه سخت شمردند و بسیاری از ایشان بجهت همین کلام مرتد گشته دیگر با او همراهی نکردند و در باب (۸) از انجیل
یوحنا باین نحو سطر یافته است (۲۱) باز عیسی بدیشان گفت من میروم و مرا طلب خواهید کرد و در گناه خود خواهید مرد
و جائیکه من میروم شما نمیتوانید آمد (۲۲) یهودیان گفتند آیا اراده قتل خود دارد که میگوید بجائیکه خواهم رفت شما نمیتوانید
آمد (۵۱) هر آینه هر آینه بشما میگویم اگر کسی کلام مرا حفظ کند مرگ را تا ابد نبیند (۵۲) پس یهودیان بدو گفتند الان
دانستیم که دیو داری ابرهیم و انبیا مردند و تو میگوئی اگر کسی کلام مرا حفظ کند مرگ را ابداً نخواهد چشید (۵۳) آیا تو
از پدر ما ابرهیم که مرد و انبیا که مردند بزرگتری خود را که میدانی و در اینجا نیز یهودیان مقصود مسیح را در هر دو موضع
نفهمیدند بلکه در موضع ثانی منتسب بجنونش نمودند و گفتند تو دیوانه و مجنون میباشی و در باب (۱۱) از انجیل یوحنا
باین نحو عیان و بیان گشته است (۱۱) این بگفت و بعد از آن بایشان فرمود ایلعاذر دوست ما در خواب است اما میروم تا او را
بیدار کنم (۱۲) شاگردان او گفتند ای آقا اگر خفته است شفا یابد (۱۳) اما عیسی در بارهٔ موت او سخن گفت و ایشان گمان بردند
که از آرامی خواب میگوید (۱۴) آنگاه عیسی علانیةً بدیشان گفت ایلعاذر مرده است (۱۵) و برای شما خوشنود هستم که در
آنجا نبودم تا ایمان آرید ولیکن نزد او برویم و در اینجا نیز تلامذه کلام مسیح را فهم نکردند تا خودش تصریح فرمود و در باب

شانزدهم از انجیل متّی باین نحو مسطور گردیده است (٦) عیسی ایشان را گفت آگاه باشید که از خمیرمایهٔ فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید (٨) عیسی این را درک نموده بدیشان گفت ای سست ایمانان چرا در خود قیاس میکنید از آنجهت که نان نیاورده اید (١١) پس چرا نفهمیده اید که درباره نان نگفتم که از خمیرمایهٔ فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید (١٢) آنگاه دریافتند که نه از خمیرمایهٔ نان بلکه از تعلیم فریسیان و صدوقیان حکم باحتیاط فرموده است انتهی و در اینجا ایضاً شاگردان مقصود مسیح را نفهمیدند قبل از تنبیه و در باب (٨) از انجیل لوقا در حالت آنکه دختر یکه مسیح علیه السلام او را زنده فرمود باذن خدا چنین مرقوم و مسطور گردیده است (٥٢) و همه برای او گریه و زاری میکردند گفت گریان مباشید نمرده بلکه خفته است (٥٣) پس باو استهزاء کردند چونکه میدانستند که مرده است و در اینجا هم مقصود مسیح را نفهمیدند و از اینجهت بود که استهزاء کردند و در باب (٩) از انجیل لوقا قول مسیح علیه السلام در خطاب بحواریین باین نحو مرقوم گردیده است (٤٤) این سخنان را در گوشهای خود فرا گیرید زیرا که پسر انسان بدستهای مردم تسلیم خواهد شد (٤٥) ولی این سخن را درک نکردند و از ایشان مخفی داشته شد که آنرا نفهمیدند و ترسیدند که آنرا از وی استفسار کنند و در اینموضع نیز حواریون نفهمیدند و ترسیدند که سؤال نمایند و در باب (١٨) از انجیل لوقا باین نحو عیان و بیان گشته است (٣١) پس آن دوازده را برداشته بایشان گفت اینک باورشلیم میرویم و آنچه بزبان انبیاء درباره پسر انسان نوشته شد بانجام رسد (٣٢) زیرا که او را بامتها تسلیم میکنند و استهزاء و تحقیر نموده آب دهن بروی انداخته (٣٣) و تازیانه زده او را خواهند کشت و در روز سیم خواهد برخواست (٣٤) امّا ایشان چیزی از این امور نفهمیدند و این سخن از ایشان مخفی داشته شد و آنچه میفرمود درک نکردند و در اینجا ایضاً مراد و مقصود مسیح علیه السلام را نفهمیدند و حال آنکه این تفهیم در مرتبه ثانیه بوده است و در کلام هم اجمال نیست بحسب ظاهر لعل سبب عدم فهم ایشان این باشد از یهود این شنیده بودند که مسیح سلطان عظیم الشان خواهد بود پس چون بعیسی علیه السلام ایمان آوردند و او را بمسیحیت تصدیق نمودند مظنون ایشان این بود که مسیح بر سریر سلطنت جلوس خواهد نمود ما هم بر دوازده تخت نشسته و هر کدام بفرقه از فرق بنی اسرائیل حکم خواهیم کرد زیرا که عیسی چنین وعده داده بود و این سلطنت را بسلطنت دنیویه حمل نموده بودند چنانچه ظاهر است و این خبر چون مخالف بود با گمان و رجای ایشان لهذا نمی فهمیدند و عنقریب خواهی دانست که رجای ایشان همین بوده است منتظر سلطنت بودند و ایضاً از بعضی اقوال مسیح علیه السلام دو امر از برای تلامذه و شاگردان آنجناب مشتبه شده بود و این اشتباه از همه یا اکثر ایشان زایل نشد تا وقت مرگ و بهمان اشتباه از دنیا رفتند **اوّل** آنکه معتقد حواریون و تلامذه این بود که یوحنا نخواهد مرد تا وقوع قیامت **دوّم** آنکه معتقد ایشان این بود که قیامت در عهد ایشان برپا شده و واقع خواهد گردید چنانچه به بسط تمام و شرح ما لا کلام در باب اوّل دانستی و این امر نیز یقینی است که الفاظ جناب عیسی علیه السلام بعینه در انجیلی از اناجیل موجوده محفوظ نیست بلکه ترجمه الفاظ عیسی است بحسب فهم روات در این اناجیل مرقوم گردیده است و در شاهد هجدهم از مبحث سیم از باب دوّم مفصّلاً و سابقاً معلوم و مشخص نمودیم که انجیل اصلی متّی مفقود است و باقی الآن ترجمه آنست و اسم مترجم آن معلوم نیست و کشیشها تا امروز ندانسته اند که مترجم این انجیل که بوده است و ایضاً بسند متصل ثابت نگردیده است که کتب تألیف و تصنیف اشخاص منسوب الیهم میباشند و نیز ثابت و محقق گردید از تقریرات و تحریرات ما در سابق که تحریف باقسام الثلاثة در این کتب واقع گردیده است یقیناً و ایضاً ثابت شد در مطالب دو باب گذشته که اهل دین و دیانت تحریف میکردند کتب عهد عتیق و جدید را عالماً و عامداً از برای تأیید مسئله مقبوله و یا از برای دفع اعتراضات وارده و در شاهد سی و یکم از مبحث دوّم باب اوّل دانستی که تحریف ایشان در اینمسئله بخصوصه ثابت گردیده است و در باب پنجم از رساله اوّل یوحنا این عبارت را الحاق کرده اند زیرا که در آسمان سه هستند که شهادت میدهند پدر و کلمه و روح القدس این هر سه یکی هستند و

کردند پس این شهادت میدهند و بعضی الفاظ را در باب اول از انجیل لوقا زیاد کرده اند و بعضی الفاظ را از باب اول از انجیل متی اسقاط نموده اند و آیه تامه را از باب (۲۲) از انجیل لوقا انداخته اند پس در اینصورت اگر بعضی اقوال منتسبه مسیح علیه السلام در این انجیل یافت شود که بحسب ظاهر دلالت بر تثلیث داشته باشد محل اعتماد نخواهند بود و حال آنکه صریح نیستند در دلالت بر تثلیث چنانچه در مقدمه متردد و از دهم خواهی دانست **امر هفتم** آنکه بسا هست که عقل ماهیت وکنه بعضی اشیاء را علی ما هی علیه ادراک نمینماید لیکن مع ذلک حکم میکند بامکان آنها از وجود آنها در نزد عقل محالی لازم نمیاید لهذا این اشیاء در نزد عقل از ممکنات شمرده میشوند و عقل بامکان آنها حکم مینماید و بسا هست بالبداهة و الضرورة یا ببرهان قطعی عقل حکم میکند بامتناع بعضی اشیاء و از وجود آنها در نزد عقل محال لازم میاید و لهذا این اشیاء را عقل از جمله ممتنعات میشمارد فرق بین الصورتین جلی و روشنست که محتاج بتامل و توقف نیست و از قسم دوم اجتماع نقیضین حقیقتین است و ارتفاع نقیضین و همچنین اجتماع وحدت و کثرت حقیقی در ماده شخصیه در زمان واحد از جهة واحده و همچنین اجتماع زوجیت و فردیت و هکذا اجتماع افراد مختلفه و کذا اجتماع اضداد مانند نور و ظلمت و سیاهی و سفیدی و حرارت و برودت یعنی گرمی و سردی و رطوبت و یبوست یعنی تری و خشکی و عمی و بصر و سکون و حرکت در ماده شخصیه با اتحاد زمان و جهة و محال بودن این اشیاء بدیهی و ضروریست عقل هر عاقل حکم میکند که این امور از جمله ممتنعاتست و همچنین از قسم دوم است لزوم دور و تسلسل و امثال اینها که عقل حکم ببطلان مینماید بادله قطعیه در امثال این امور **امر هشتم** آنکه زمانیکه دو قول معارضه نمایند لابد است از اسقاط هر دو در صورتیکه تاویل در آنها ممکن نباشد و یا تاویل هر دو در صورت امکان و لابد است از اینکه تاویل مستلزم محال و یا کذب نباشد مثلا آیات داله بر جسمیت و شکل معارض است با بعضی آیات داله بر تنزیه حق جل شانه تاویل قسم اول واجبست چنانچه در امر ششم دانستی و لابد است از اینکه تاویل باین نحو نباشد که الله جل شانه متصف بدو صفت است زیرا که این تاویل باطل و واجب الرد است زیرا که تناقض و تعارض در اینصورت مرتفع نمیشود **امر نهم** آنکه چون عدد قسمی است از اقسام کم قایم بنفسه نیست بلکه قایم بغیر است و هر موجودی از موجودات از واجب و ممکن لابد باید معروض بوحدت شود و یا بکثرت و ذوات متعدده ممتازه بامتیاز حقیقی متشخص بالتشخص تماما و کمالا معروض بکثرت حقیقی میباشند پس زمانیکه معروض بکثرت شد معروض بوحدت حقیقی نخواهد بود و الا اجتماع ضدین حقیقتین لازم میاید چنانچه در امر هفتم دانستی بلی جایز است که معروض به وحدت شود لیکن نه وحدت حقیقی بلکه وحدت اعتباری یا اینکه مجموع کثیر باشد حقیقة و واحد باشد اعتبارا پس ذات مقدس حق جلت عظمته زمانیکه واحد شد سه نمیشود و وقتی که سه گفتی یک نمیشود یقینا زیرا که واحد غیر از سه است و سه غیر از واحد است پس قول بتثلیث و توحید باطل است بالبداهة **امر دهم** آنکه متنازع فیما بین مسلمین موحدین و مثلثین مشرکین محقق نمیشود مادامیکه نگویند که توحید و تثلیث هر دو حقیقی هستند و اگر گویند تثلیث حقیقی است و توحید اعتباری پس میان مسلمین و ایشان نزاعی نیست زیرا که در اینصورت مشرکند یقینا لیکن ایشان گویند توحید و تثلیث هر دو حقیقی میباشند چنانچه تصریح شده است در کتابهای علمای پروتستنت و صاحب میزان الحق در باب اول از کتاب خود المسمی بحل الاشکال باین نحو نوشته است که مسیحیین توحید و تثلیث هر دو را حمل بمعنی حقیقی مینمایند انتهی و این متصور نیست زیرا که اجتماع وحدت و کثرت لازم میاید در شیء واحد از جهة واحده چنانچه در پیش دانستی که آن محالست **امر یازدهم** علامه مقریزی در کتاب خود المسمی بالخطط در بیان فرق مسیحیه که در عصر او بوده اند چنین گوید که جماعت نصاری فرق کثیره هستند ملکانیه و نسطوریه و یعقوبیه و بوذعانیه و مرقولیه و ایشان رهاویون میباشند که در نواحی حران بوده اند و غیر اینها بعد گفته است ملکانیه و یعقوبیه و نسطوریه کلهم متفق اند بر اینکه معبود ایشان سه اقنوم میباشند و این اقانیم ثلثه واحد

هستند و آن جوهر قدیمست و معنی آن اب و ابن و روح القدس خدای واحد است بعد گفته است که این متحد شد با انسان
مخلوق پس او و متحد به مسیح واحد شدند و اینکه مسیح خدای عباد و رب ایشانست پس از آن اختلاف کرده اند در صفت اتحاد زعم
بعضی از ایشان اینکه اتحاد واقع گردیده است فیما بین جوهر لاهوتی و جوهر ناسوتی و لیکن این اتحاد هیچکدام را از جوهر و عنصر خود
بیرون نکرده است و اینکه مسیح خدا و معبود است و اینکه پسر مریمست که او را حامله شد و زائید و اینکه همین شخص که خدا و پسر مریمست
مقتول و مصلوب گردید و زعم بعضی دیگر اینکه مسیح بعد از اتحاد دو جوهر است یکی لاهوتی و دیگری ناسوتی و اینکه مقتول و مصلوب
گردید از جهة ناسوت بود نه از جهة لاهوت و اینکه مریم مسیح را حامله شد و او را زائید از جهة ناسوتش بود و این قول نسطوریه است
بعد گویند که مسیح بکماله خدا و معبود است و ابن الله است تعالی الله عن قولهم و قومی گمان کردند که اتحاد واقع گردید فیما بین جوهرین
لاهوتی و ناسوتی پس جوهر لاهوتی بسیط غیر منقسم و غیر متجزیست و قومی گمان کردند که اتحاد از جهة حلول این است در جسد و
مخالطت اوست با جسم و بعضی از ایشان گویند اتحاد از جهة ظهور است مانند ظهور کتابت خاتم و نقش زمانیکه بر گل واقع میشوند
و یا موم یعنی مانند ظهور خطوط در موم و گل و یا مانند ظهور صورت انسان در آینه و مانند این اختلاف در میان ایشان بسیار است
که در غیر ایشان پیدا نمیشود و ملکائیه از ایشان منتسب بملک روم میباشند و ایشان گویند که الله اسمی است از برای سه معنی که
آن یک سه است و سه یکیست و یعقوبیه گویند که خدا واحد قدیمست که جسم و انسان نبود بعد تجسم شد و انسان گردید و مرقونیه
گویند که الله واحد است و علمش غیر از خودش است و علم قدیم با خدا بود و مسیح پسر خدا است از جهة رحمت چنانچه گوئیم ابراهیم خلیل
الله انتهی و صاحب تبصرة العوام گوید اثارسیان گویند چون عیسی را باسمان بردند نصاری هفتاد و دو فرقه متفرق گردیدند
و بعضی مر بعضی را کافر خوانند و بدانکه جمله نصاری گویند معبود جوهریست از سه اقنوم و این اقانیم را یک اقنوم اب گویند و
آن قدیمست و دیگری را اقنوم ابن گویند و آن کلمه است و سیمی را اقنوم روح القدس خوانند و آن چنانستکه گویند معلومات از جوهر است
یا عرض و نشاید که خدا یتعالی عرض بود لابد باید که جوهر باشد و معنی کلمه آنستکه بوجود او زنده باشند و روح القدس یعنی بدین
باو زنده شود و اینچه در اتحاد گویند نامعقولست نه ایشان دانند نه بفهم کسی رسانیدن توانند و چون ایشان را پرسیم که اتحاد چیست
چرا واجبست گویند از بهر اینکه عیسی واسطه است میان ما و لاهوت اما یعقوبیه از ایشان گویند اتحاد بذات بود اتحاد ناسوت
بلاهوت شد و این فاسد است زیرا که نزد ایشان لاهوت جوهر بسیط است و ناسوت جسم مرکب پس اتحاد صورت نه بندد و اگر
صورت داشتی لازم بودی که لاهوت مرکب باشد یا ناسوت بسیط و این هر دو باطل است و نسطوریه گویند که میان ایشان
ممازجت نبود الا اینکه کلمه ناسوت مسیح را هیکل کردانید پس عیسی دو جوهر است و دو اقنوم و بعضی گویند اتحاد آن بود که کلمه
در مسیح تاثیر کند چنانکه صورت در آینه بی آنکه نقل کند و بعضی گویند که کلمه بر دست عیسی تدبیر چیزها کرد و آن اتحاد است
و ایشان در بعضی تسبیحها گویند ایمان آوردیم بواحد یکه پدر است و مالک همه چیزها است و برب واحد مسیح که پسر خدا است
از پدر پیدا امد پیش از همه چیزها و نه مصنوع است اله حق از اله حق از جوهر پدر خود انتهی کلامه ملخصا **مؤلف حقیر گوید**
امروز معظم فرق نصاری دو فرقه هستند کاتلیک و پروتستنت و اینها جزئیات غیر محصوره دارند که بیان عقاید کلیه ایشان
در این کتاب گنجایش ندارد و تمامی مسیحیین امروز اعتقادشان اینستکه ذات خدا مرکب از سه چیز است اب و ابن و روح القدس
و این سه واحدند و یکنفر مسیحی امروز در روی زمین پیدا نمیشود که این اعتقاد در او نداشته باشد و در بیان اتحاد و علاقه کلمات
ایشان مضطربست و عاجز از بیان علاقه هستند و گاهی گویند علاقه این اقانیم ثلثه مانند علاقه کلمه و فکر و روح است که
مندرج و مندمج در همدیگر میباشند و گاهی گویند که مانند افتابست که دارای جرم و ضوء و حرارت میباشد و آن یک افتابست
و برخی از ایشان گویند که این مانند آتش است که جسم و حرارت و ضوء دارد و این سه یکچیز هستند و نمیدانند که روشنائی آتش
غیر از آتش است و الا لازم میاید کسیکه در روشنائی آتش بنشیند بسوزد چنانچه کسیکه در آتش است میسوزد و چون بطلان

این مطالب اظهر من الشمس و ابین من الامس است در نزد هر عاقلی لهذا اکثر علمای پروتستنت بیان علاقه را ترک نموده و
گفته اند مسئله تثلیث از جمله اسرار است و سر را نمیشود بیان کرد حکما و حتما باید قائل بتثلیث شد و لو بضرب چماق حکما
همین طور است خواه موافق عقل باشد و خواه نباشد و لیکن مبنای دین مسیحیین امروز بر پنج قاعده است این قواعد خمسه
بعضی مشترکست ما بین جمیع فرقه نصاری و بعضی مختص بفرقه کاتلک میباشند **اول** تعمید است و این مختص بفرقه کاتلک است
دوم ایمان بتثلیث است **سیم** اعتقاد اتحاد اقنوم ابن است در بطن مریم **چهارم** ایمان بقربانی است بآن
وجهی که در پیش بیان شد **پنجم** اقرار بجمیع گناهانست در نزد قسیس و این هم از مختصات کاتلکست و اما تثلیث و اتحاد
کلمه در بطن مریم مشترکست فیما بین جمیع مسیحیین و مسئله قربانی را در پیش دانستی و در اینموضع میخواهیم کیفیت تعمید و
اقرار و ایمان بتثلیث را و علت اتحاد اقنوم ابن را در رحم مریم عیان و بیان نمائیم از برای ازدیاد بصیرت ناظرین و مضحکه و خنده
بر این اشخاصی که خود را از عقلای جهان میدانند مع هذا اعتقاد باین مزخرفات مینمایند و این اعتقاد را مدار نجات میدانند
و اما قاعده تعمید بدانکه در هر کلیسا حوضی است و یا خمره بزرگی که قسیس آنرا پر از آب مینماید و نمک بسیاری
در میان این آب میریزد و قدری هم روغن بلسان پس آنکه میخواهد نصرانی شود پس اگر شخص مکلف باشد بعضی از اعیان نصاری
با قسیس در کلیسا جمع میشوند که شاهد او باشند در حضور پرودگار و قسیس در نزد حوض میایستد و منتصر را باین عبارات
خطاب مینماید بدانکه نصرانیت و مسیحیت عبارت از آنستکه ذات خدا را مرکب از سه اقنوم بدانی بَب بُرُون رُوح دقدش
یعنی آن سه اقنوم اقنوم اب و ابن و روح القدس میباشند و اینکه دخول بجنت امکان ندارد مگر بتعمید و اینکه عیسی خدا
و پسر خداست و اینکه ملتحم شد در بطن مادرش مریم پس انسان و خدا شد خدا است از جوهر پدرش و انسانست از جوهر
مادرش و اینکه مصلوب و مقتول گردید و بعد از سه روز زنده شد و باسمان رفت و در جانب راست پدر نشست و همان
خدای مقتول حاکم است در روز قیامت فیما بین خلق و تو ایمان آوردی بهر چیزیکه اهل کلیسا ایمان میاورند باید فی الفور
بگوید بلی آنوقت قسیس از آب حوض بر میدارد و بر این مسیحی جدید میپاشد و آواز خود را بلند میکند و این دعا را میخواند
ای مسیحی جدید من ترا تعمید میدهم باسم اب و ابن و روح القدس پس از آن با دستمال آن آبرا از صورتش پاک میکند پس این
شخص نصرانی و از اهل جنت میشود و اما تعمید کودکان روز هشتم تولد آن و مادران ایشان بچه ها را بکلیسا میاورند پس قسیس
این بچه را بکلام سابق مخاطب مینماید و عقاید را بنحو مذکور از برای او تقریر مینماید و مادر از جانب کودک جواب میدهند
و این صفت تعمید است و موجب دخول در جنت است بدانکه سالها این آب در حوض و در خمره میماند متغیر و متعفن نمیشود
و عوام نصاری تعجب میکنند و میگویند این از کرامت کلیسا و معجزه قسیس است و نمیدانند که از برکت نمک و روغن بلسان است
و بنا هست که این آب را محرمانه عوض میکنند و روغن و نمک را در وقتی میریزند که کسی نه بیند و اینحقیر مدتی در جاهلیت بوده ام
بسیار از این کارها میکردم و مردم را تعمید میدادم و این از جمله حیله های قسیسین است در اضلال مردم الحمد لله الذی
هدانی الی الحق و العرفان و اخرجنی من الظلمات الی نور الایمان ببرکت سید الاولین و الاخرین محمد و آله الطاهرین صلوات
الله علیه و علیهم اجمعین **و اما قاعده دوم** و آن ایمان بتثلیث است و مدار نجات اهل عالم همین است که ذات
مقدس الهی را نعوذ بالله مشتمل بر سه اقنوم بدانی و این سه اقنوم یعنی اقنوم اب و ابن و روح القدس دارای تمامی
صفات الوهیت و نعوت ربوبیت میباشند و اینها ممتازند از هم بامتیاز حقیقی و متحدند بتوحید حقیقی و در سؤال
و جواب دینیه ایشان که در لغت انکلیسی بوده بسیط صاحب ینکی دنیائی ترجمه نموده در سؤال ششم از کتاب سؤال و
جواب مذکور باین نحو مسطور گردیده است سؤال (ء) دارای الوهیت چه کسانند جواب دارای الوهیت سه کسند
اب و ابن و روح القدس و این سه یک خدا و یک ذات واحدند و در قدرت و جلال مساویند انتهی بالفاظه و هر کسی این

اعتقاد داشته باشد در نزد ایشان از مسیحیت خارج میباشد و دلایل بطلان اینها خواهد آمد **و اما قائلین**
سیم در اعتقاد ایشان آنستکه اقنوم ابن ملتحم شد با جسد عیسی در شکم مریم علت این التحام اینکه جماعت نصاری
اعتقاد میداشتند که الله جل شانه آدم و ذریه او را در جهنم معذب نمود بجهة گناهی که از آدم صادر شده در اکل از شجره منهیه
پس از آن الله جل شانه ترحم کرد بر بنی آدم و خواست و علاج کرد که آنها را از جهنم بیرون بیاورد پس فرزند یگانه خود را
فرستاد در بطن مریم ملتحم شد با جسد عیسی پس انسان و خدا شد انسان شد از جوهر مادرش مریم و خدا شد از جوهر پدرش
اب پس از آن ممکن نبود خروج آدم و ذریه او از آتش جهنم مگر بموت اقنوم ابن که خدا شود جمیع خلق جهان را که همه را از دست
شیطان و آتش جهنم نجات بدهد بموت صلیبی خود پس از آن عیسی مصلوب و مقتول گردید و بعد از موت بجهنم رفت و سه
روز در جهنم معذب بود بعد از سه روز از جهنم بیرون آمد و جمیع پیغمبران و ذریه آدم را با خود بیرون آورد و رفت در
در جانب راست پدر نشست بخو لجعال این بود اعتقاد طایفه مسیحیین پس از برای تو ظاهر و آشکار گردید که آرای ایشان
در بیان علاقه اتحاد فیما بین اقنوم ابن و جسم مسیح و همچنین فیما بین اقانیم ثلثه در اعلی درجه اختلافست لهذا براهین وارده
در کتب قدمای اهل اسلام و بیان عقاید ایشان مختلف است و فرقه پروتستنت چون دیدند بیان علاقه اتحاد خالی از فساد
نیست آرای اسلاف خود را ترک نموده و اظهار عجز نمودند و گفتند این سریست از اسرار و سکوت را اختیار کردند از
بیان علاقه فیما بین اقنوم ابن با جسد مسیح و فیما بین اقانیم ثلثه فعلا این مسئله از اسرار است حکما و حتما باید قبول کرد و الا
انسان از اهل نجات نخواهد بود **امر دوازدهم** آنکه عقیده تثلیث نبود در امتی از امتهای سابقه از زمان آدم
تا زمان موسی علیه السلام هیچ پیغمبری از پیغمبران گذشته امتش خود را امر باعتقاد تثلیث ننمود بلکه تماما موحد بودند
این امر بسی ظاهر است و تمسک اهل تثلیث ببعضی آیات سفر تکوین در اثبات تثلیث امر بوطی ناتمام است و در حقیقت
تحریف معنویست از قبیل بودن معنی است در بطن شاعر هیچ رایحه تثلیث از آن آیات استشمام نمیشود و ادعا نمینمائیم که
ایشان بحسب گمان خود متمسک ببعضی از آیات از سفر مذکور نمیشوند بلکه ادعا مینمائیم که این معنی از آن آیات ثابت نمیشود
و این عقیده در امتی از امم سالفه نبوده و اما اینکه این عقیده در امم موسویه و امت نجاب ثابت نیست پس این جمله احتیاج
بر بیان ندارد زیرا که هر کسی مطالعه نماید این توریه مستعمل را این امر از برای او مخفی و مستور نخواهد بود و جناب یحیی علیه السلام
تا آخر عمر شاک بود در عیسی علیه السلام که آیا مسیح موعود است یا نه در باب (۱۱) از انجیل متی باین نحو مرقوم گردیده است (۲)
و چون یحیی در زندان اعمال مسیح را شنید دو نفر از شاگردان خود را فرستاده (۳) بدو گفت آیا آن آینده توئی یا منتظر دیگری
باشیم انتهی پس هرگاه عیسی علیه السلام خدا باشد نعوذ بالله کفر جناب یحیی لازم می آید زیرا که شک در خدا موجب کفر است بی شبهه
چگونه متصور است که مانند یحیی کسی خدای خود را نشناخته باشد و حال آنکه نبی است از جانب خدا بلکه افضل الانبیاست
بنا بر شهادت مسیح چنانکه در آیه (۱۱) از باب مذکور مسطور گردیده است و زمانیکه افضل الانبیا این خدا را نشناسد و حال آن
آنکه معاصر با این خدا بود پس مفضولین و غیر معاصرین از انبیا بطریق اولی این خدا را نخواهند شناخت و علمای یهود از زمان
موسی علیه السلام تا کنون اقرار و اعتراف بر تثلیث ندارند ظاهر و روشن است که ذات و صفات الهیه تغییر و تبدیل بردار نیست
ازلا و ابدا ذات و صفات کمالیه الهیه بی تغییر و تبدیل موجود است پس هرگاه تثلیث حق بود بر ذمه موسی و سایر انبیا
بنی اسرائیل علیهم السلام واجب بود که این اعتقاد را به بیانات واضحه و الفاظ غیر محتمله الخلاف عیان و بیان نمایند فالعجب کل العجب
که شرع موسی که اطاعتش واجب بود از برای جمیع پیغمبران تا عهد عیسی علیهم السلام خالی باشد از بیان این عقیده که مدار نجات
بنا بر زعم اهل تثلیث و نجاة از برای احدی امکان ندارد بدون این اعتقاد نبی باشد یا غیر نبی جناب موسی و پیغمبر دیگر
از پیغمبران بنی اسرائیل این عقیده را بیان ننمایند بر بیان واضح و روشن بحیثیتی که این عقیده صراحة مفهوم و معلوم شود

که هیچ شکی و شبهه دیگر باقی نماند و موسی علیه السلام بیان نماید احکامی را که ضعیف و ناقص است در نزد مقدس اهل
تثلیث بشرح تمام و بیان ما لا کلام و آن احکام را تکرار نماید مرة بعد اولی و کرة بعد اخری و تاکید بلیغ نماید بر محافظت
آنها و قتل را واجب بفرماید بر تارک بعضی از آنها و اعجب از این آنکه عیسی علیه السلام نیز این عقیده را بیان نفرمودند تا عروجش
به بیان واضح مثلاً باین نحو گفته باشد بدرستیکه ذات الهی مشتمل بر سه اقنوم است اب و ابن و روح القدس و اقنوم ابن
بجسد من تعلق گرفته است بفلان علاقه و یا بعلاقه که فهم آن خارج از ادراک شماست همان قدر بدانید که من خدا هستم غیر از
من نیست بجهة علاقه مذکوره یا کلام دیگر بگوید که مثل این کلام باشد در افاده این معنی که صریح باشد و نیست در دست اهل
تثلیث از اقوال آنجناب مگر بعضی اقوال متشابهه و صاحب میزان الحق در کتاب خود المسمی بمفتاح الاسرار گوید اگر کسی گوید
چرا مسیح الوهیت خود را بیان نفرموده به بیانیکه واضح تر باشد از آنچه ذکر شد جوابا واضحا و مختصرا آنکه بدرستی منم الله غیر
از من نیست اولا جواب داده است بجواب غیر مقبولی که نمیخواهیم آن جواب را در اینجا نقل نمائیم و ثانیا باین نحو جواب داده است که
احدی قادر نبود بر فهم این علاقه وحدانیت پیش از برخواستن مسیح علیه السلام از میان مرده ها و عروجش باسمان پس هرگاه صراحة
میفرمود چنان میفهمیدند که بحسب جسم انسانی خداست و این امر باطل بود جزما پس ادراک این مطلب نیز از مطالبی است که در حق
آنها بتلامذه خود فرمود (و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم بشما بگویم لیکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید و لیکن چون او یعنی
روح حق آید شما را بجمیع راستی راه نمائی خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمیکند بلکه بانچه شنیده است سخن میگوید و از امور
آینده بشما خبر خواهد داد) پس از آن گفته است بدرستیکه بزرگان ملت یهود چند مرتبه خواستند او را بگیرند و سنگسارش
کنند یعنی عیسی را و حال آنکه در حضور ایشان الوهیت خود را بیان نکرده بود مگر بطریق لغز انتهی نقلا بالمعنی پس از کلام کشیش
دو عذر معلوم میشود در ترک بیان این عقیده اول عدم قدرت مردم بر فهم این مطلب قبل از عروج مسیح دوم ترس از یهود و
هر دو عذر در غایت ضعف و عذر غیر موجه است اما اول پس همین قدر کافی بود از برای دفع شبهه که علاقه اتحاد دیگر
فیما بین جسم من و اقنوم ابن است فهم آن خارج از وسع و طاقت شماست تفتیش را ترک کنید و اعتقاد نمائید که من خدا نیستم
باعتبار جسم بلکه خدا هستم باعتبار علاقه مذکوره و اما نفس عدم قدرت بر فهم آن پس از عروج نیز باقی است حتی اینکه احدی
از علمای ایشان تا کنون کیفیت این علاقه وحدانیت را نفهمیده است هر که هر چه گفت قول او رجما بالغیب و خالی از
مفسده عظیم نیست و لذلک علمای پروتستنت بیان علاقه را کلیة ترک نموده اند و خود قشه فند یعنی صاحب میزان
الحق در مواضع متعدده از تصانیف خود اقرار مینماید که این امر از اسرار و خارج از ادراک عقل است و اما دوم پس مسیح علیه السلام
نیامده بود بنا بر اعتقاد خود اهل کتاب از نصاری مگر اینکه کفاره باشد از برای گناهان خلق عالم که مصلوب شود در
دست یهود یقینا میدانست که ایشان او را بدار خواهند کشید و زمانیکه از برای مرگ آمده باشد و یقینا بداند که مصلوب
خواهد گردید دیگر چه جای خوف است از یهود در بیان این عقیده که مدار نجات است و عجب آنکه خالق ارض و سماء و قادر بر ما یشاء
میترسد از بندگان خود که از اذل و ارذل اقوام دنیا هستند و بیان نمینماید از ترس ایشان اعتقادی را که مدار نجات است
و بندگانش از پیغمبران مانند ارمیا و اشعیا و یحیی علیهم السلام در مقام بیان حق نمیترسند از جماعت یهود و شدائد را متحمل میشوند
در راه خدا تا اینکه بعضی از ایشان کشته میشوند در راه دین معهذا دست از بیان حق برنمیدارند تا دم آخر و خدا از بندگانش
میترسد و حق را بیان نمیکند و حال آنکه از برای کشته شدن آمده است و عجیب اینکه مسیح علیه السلام میترسد از یهود در بیان
این مسئله عظیم و شدت مینماید بر ایشان در امر بمعروف و نهی از منکر و بطوری سخت میگیرد بر کاتبان و فریسیان که بمنزله
علو کنند در میان یهود تا بمرتبه شتم و سب میرسد و فحاشی مینماید و ایشان را باین الفاظ خطاب مینماید که در باب (۲۳)
انجیل متی مرقوم گردیده است (۱۳) وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که در ملکوت آسمان را بروی مردم می بندید

الا خود

زیرا خود داخل آن نمیشوید و داخل‌شدگان را از دخول مانع میشوید (۱۴) وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که
خانه‌های بیوه زنان را میبلعید و از روی ریا نماز را طول میکشید از این رو عذاب شدیدتر خواهید یافت (۱۵) وای بر شما ای کاتبان
و فریسیان ریاکار که بر و بحر را میگردید تا مریدی پیدا کنید و چون پیدا شد او را دو مرتبه پست‌تر از خود ابن الجحیم میسازید (۱۶)
وای بر شما ای رهنمایان کور که میگوئید هر که بهیکل قسم خورد باکی نیست لیکن هر که بطلای هیکل قسم خورد باید وفا کند (۱۷)
ای نادانان و نابینایان آیا کدام افضل است آیا طلا یا هیکل که طلا را مقدس میسازد (۱۸) و هر که بمذبح قسم خورد باکی نیست
لیکن هر که بهدیه که بر آنست قسم خورد باید ادا کند (۱۹) ای جهال و کوران کدام افضل است هدیه یا مذبح که هدیه را تقدیس مینماید
(۲۳) وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که نعناع و شبد و زیره را عشر میدهید یعنی زکوة و اعظم احکام شریعت یعنی عدالت
و رحمت و ایمان را ترک کرده اید میبایست آنها را بجا آورده اینها را نیز ترک نکرده باشید (۲۴) ای رهنمایان کور که پشه را صافی میکنید
و شتر را فرو میبرید (۲۵) وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار از آنرو که بیرون پیاله و بشقاب را پاک مینمائید و درون آنها
مملو از جبر و ظلم است (۲۶) ای فریسی کور اول درون پیاله و بشقاب را طاهر ساز تا بیرونش نیز طاهر شود (۲۷) وای بر شما
ای کاتبان و فریسیان ریاکار که چون قبور سفید شده میباشید که از بیرون نیکو مینماید لیکن درون آنها از استخوانهای
اموات و سایر نجاسات پر است (۲۸) همچنین شما نیز ظاهراً بمردم عادل مینمائید لیکن باطنا از ریاکاری و شرارت مملو
هستید (۲۹) وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که قبرهای انبیا را بنا میکنید و مدفنهای صادقین را زینت میدهید
(۳۰) و میگوئید اگر در ایام اجداد خود میبودیم در ریختن خون انبیا با ایشان شریک نمیشدیم (۳۱) پس بر خود شهادت می
دهید که فرزندان قاتلان پیغمبرانید (۳۲) پس پیمانه پدران خود را لبریز کنید (۳۳) ای ماران و افعی زادگان چگونه از
عذاب جهنم فرار خواهید کرد (۳۴) لهذا الحال انبیا و حکما و کاتبان نزد شما میفرستم و بعضی را خواهید کشت و بدار خواهید
کشید و بعضی را در کنایس خود تازیانه زده از شهر بشهر خواهید راند (۳۵) تا بر شما آید همه خونهای صادقان که بر زمین
ریخته شد از خون هابیل صدیق تا خون زکریا ابن برکیا که او را در میان هیکل و مذبح کشتید (۳۶) هر آینه بشما میگویم که این همه
بر این طایفه خواهد آمد (۳۷) ای اورشلیم اورشلیم قاتله انبیا و سنگسار کننده مرسلین خود چند مرتبه خواستم فرزندان
ترا جمع کنم چون مرغی که جوجه‌های خود را زیر بال خود جمع میکند و نخواستید و در باب یازدهم از انجیل لوقا امثال این
عبارات مذکوره بلکه سخت‌تر از اینها در خانه آن مرد فریسی که جناب عیسی در خانه او مهمان بود روبروی آن مرد فریسی فرمود
و در مواضع دیگر از انجیل از این قبیل تشددات در امر بمعروف و نهی از منکر از جناب عیسی پس چگونه امکان دارد که
در حق چنین بزرگواری گفته شود که ترک نماید بیان اعتقادی را که مدار نجات اهل عالم است حاشا و کلا ثم حاشا که جناب
عیسی در مقام بیان حق از یهود و غیر یهود بترسد بعثت انبیا نیست مگر بر ضد و خلاف اهل عالم آمدند و هر چه خدا
فرمود بیان کردند چگونه متصور است که خدا بترسد و حق را بیان نکند مجملا از کلام صاحب میزان معلوم و مفهوم میشود
که عیسی علیه السلام این مسئله را در محضر یهود هرگز بیان نفرمود مگر بطریق لغز و اینکه جماعت یهود این مسئله را منکر بودند به
اشد انکار و چند مرتبه خواستند مسیح را سنگسار نمایند از برای بیان این مسئله بطریق لغز و چون از بیان مقدمات فراغت
حاصل آمد اکنون بی تامل و توقف شروع میکنیم ببیان مقاصد فصول و میگوئیم **فصل اول** در بیان ابطال تثلیث است
باقوال جناب مسیح علیه السلام **قول اول** در آیه (۳) از باب (۱۷) از انجیل یوحنا قول عیسی علیه السلام در خطاب بخدا باین نحو
رقم گردیده است (۳) اِینَ اِنَّین خَیِّ دِل آبَدِ یادِعِیلُخ آلَه دِ سَرَسَتُو تابِنُو فشوُخ وَهوُدِ شُودِتُوخ یَشوُع
مِشیخَ و ترجمه بفارسی چنین میباشد و حیوة ابدی اینست که ترا خدای واحد حقیقی و عیسای مسیح را که فرستاده بشناسند
پس عیسی علیه السلام بیان کرد که حیوة ابدی عبارة از آنستکه مردم بشناسند خدا را که واحد حقیقی است و اینکه عیسی علیه السلام

رسول و فرستادهٔ او میباشد و نفرمود حیوة ابدی اینستکه مردم بدانند ذات تو مشتمل بسه اقنوم و اقانیم ثلثه ممتازند
بامتیاز حقیقی و اینکه عیسی انسان و خداست و یا اینکه عیسی خدای مجسمست و چون این قول در خطاب بالله و در مقام دعا بود
احتمال خوف و ترس از یهود در اینجا نمیرود پس هرگاه مدار نجاة بتثلیث بود البته عیسی علیه السلام بیان میفرمود و زمانیکه ثابت
شد که حیوة ابدیه اعتقاد توحید حقیقیست از برای خدا و اعتقاد رسالتست از برای مسیح پس ضد این دو امر موت ابدی
و ضلال مبین خواهد بود یقیناً و توحید حقیقی ضد تثلیث حقیقیست بی شبهه چنانچه انشاء الله مفصلاً و مدللاً در فصل
دوم خواهد آمد و رسالت مسیح ضد الوهیت اوست زیرا که مغایرت فیما بین مرسِل و مرسَل ضروری و بدیهی است و این
حیوة ابدیه از فضل و کرم خدا در میان اهل اسلام و تابعان خیر الانام یافت میشود و اما غیر ایشان پس مجوس و مشرکین
هند و چین محرومند از این حیوة ابدیه بجهة انتفاء هر دو اعتقاد و اما اهل تثلیث از مسیحیین ایضاً محرومند از این حیوة
ابدیه بجهة انتفاء اعتقاد اول یعنی توحید حقیقی و اما یهود کلهم محرومند از این حیوة ابدیه بجهة انتفاء اعتقاد ثانی یعنی
رسالت مسیح و اما مسلمین چون توحید حقیقی و رسالة جناب مسیح را قائل و معتقدند پس حیوة ابدی موافق قول مسیح منحصر
باینها است و بس پس هر کسیکه طالب این حیوة ابدیه است باید مسلم شود **قول دوم** در باب (١٢) از انجیل مرقس این نحو
عیان و بیان گشته است (٢٨) وتیلی خد من ساپری وشمعی بلی دبر دش وخزیله دصبای جوواب
قتی وبونری اینیلی یوقدن قتی دکلی (٢٩) جو ویلی الیه یشوع قتی من کلی یوقدی شمعی یا اسرائیل
آلاه خه مریلی (٣٠) ودمحبت لمریا آلاهوخ من کله لبوخ ومن کله کنوخ ومن کله خیالوخ ومن کله
خیلوخ آهیلی یوقدن قتی ترجمه بفارسی چنین است (٢٨) و یکی از کاتبان چون مباحثه ایشانرا شنیده دید که ایشانرا
جواب نیکو داد پیش آمده از او پرسید که اول همه احکام کدام است (٢٩) عیسی او را جواب داد که اول همه احکام اینست که
بشنوی ای اسرائیل خداوند خدای ما خداوند واحد است (٣٠) و خداوند خدای خود را بتمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر
و تمامی قوت خود محبت نما که اول از احکام اینست (٣١) ودنری دکی دمی الیه دمحبت لشبوبوخ آخ کنوخ یوقدن
خین دبوش کورا من داتی لیت (٣٢) آمر الیه هو سپرا صیاپای راتی بسر ستوتا مروخ دخیلی آله ولیت خین
شبوقمتی (٣٣) ودمحبت لدنش من کله لب ومن کله خیال ومن کله کن ومن کله خیل ودمحبا لشبوبوه آخ
کنوه بوش زوده له من کلی قیدی تمام ودبخی (٣٤) ویشوع خزیله دیهو نفوت مدو ریوا جوواب ومری
الیه لیوت رخوق من ملکوت دآلاه یعنی (٣١) و دوم مثل اولست که همسایه خود را چون نفس خود محبت نما بزرگتر
از این دو حکمی نیست (٣٢) کاتب وی را گفت آفرین ای استاد نیکو گفتی زیرا خدا واحد است و سوای او دیگری نیست (٣٣) و
او را بتمامی دل و تمامی فهم و تمامی نفس و تمامی قوت محبت نمودن و همسایه خود را مثل خود محبت نمودن از همه قربانیهای
سوختنی و هدایا افضل است (٣٤) چون عیسی دید که عاقلانه جواب داد بوی گفت از ملکوت خدا دور نیستی و در باب
بیست و دوم از انجیل متی قول عیسی علیه السلام بعد از بیان دو حکم مذکور باین نحو مسطور گردیده است (٤٠) بدین دو حکم تمام
توریة و صحف انبیا معلق است انتهی پس از آیات مرقومات معلوم و محقق گردید که اول وصایا و احکام که در توریة و جمیع
صحف انبیا تصریح شده است و حق است و سبب قرب ملکوتست اینستکه انسان اعتقاد نماید که خدا واحد است و غیر از او
خدائی نیست و هرگاه اعتقاد تثلیث مدار نجاة بود چنانچه مزعوم اهل تثلیث است هر آینه در توریة و در جمیع صحف انبیا
به بیانات واضحه بیان میگردید زیرا که اول احکام و وصایا میباشد و عیسی علیه السلام در اینجا و همه جا میفرمود اول وصایا
و احکام اینستکه خدای واحد صاحب سه اقنوم است که ممتازند بامتیاز حقیقی لیکن چنین بیانی نشده است در کتابی از کتب
پیغمبران صراحةً و جناب عیسی چنین فرمایشی نفرمودند پس تثلیث مدار نجاة نیست پس ثابت و محقق گردید که مدار نجاة

اعتقاد بتوحید حقیقی است نه اعتقاد بتثلیث که استنباط مینمایند مثلثین از بعضی کتب انبیا که آن استنباط بخلاف
نیست زیرا که این طور استنباط بسیار خفی است مانند استنباطی است که بعضی از مثلثین از کلمه مبارکه بسم الله الرحمن الرحیم
استنباط مینمایند که میگویند چون این کلمه مبارکه مشتمل بر سه اسم خداست لهذا دلالت بر تثلیث دارد و هر عاقلی میداند که
این نحو استدلال از اقسام جنون است زیرا که الجنون فنون و در مقابل نصوص جمیع انبیا مردود است و غرض بخلاف در این باب
اینکه اگر اعتقاد بر تثلیث مدار نجاة بود هر آینه انبیای بنی اسرائیل به بیانات واضحه شافیه کافیه بیان میفرمود بلکه ایشان
توحید را بیان فرموده اند در باب چهارم از توریة مثنی باین نحو مرقوم گردیده است (۳۵) اَتَّ پِشِلُوخ مُوخْزِ ما لَیْدَعَا
دِمَرْیِلِی آلَه لِتْ مِدْ رِنِی جِدْ مِنُّه (۳۹) اِدْیُویُوم وِمَدْ رِتْ لِلِبُوخ دِمَرْیِلِی آلَه بِشْمِی مِعُولُول وِعَال اَرْعَا مِن
لِلِخ لِتَخِین یعنی (۳۵) تو را مرئی شد تا اینکه بدانی که خداوند خدا اوست و سوای او دیگری نیست (۳۹) پس امروز بدان و
در دل خود اندیشه کن که خداوند در آسمان علیا و در زمین سفلی خدا اوست و دیگری نیست و در باب ششم از سفر مذکور باین
نحو مسطور گردیده است (۴) شِمْعَی یا یِسْرَئِیل مَرْیا اَلَهَا خَادْ یِلِی (۵) وَمَحِبْ بِلْمَرْیا اَلَهُوخ بِکُلِّه لِبُوخ وَبِکُلِّه
کُنُوخ وَبِکُلِّه خَیْلُوخ یعنی (۴) ای اسرائیل استماع نما خداوند خدای ما خداوند ییست واحد (۵) پس خداوند خدای خود را به
همگی دل و همگی جان و همگی قوت دوست دار و در باب چهل و پنجم از کتاب اشعیا باین نحو تحریر گردیده است (۵) قَدْ یَادَاتْ
دَاَنِی وِیِنْ مَرْیا دِلِتْ قَارِیِ یِمُوخ آلَه دِیِسْرَئِیل اَنِی وِیِنْ مَرْیا وَلِتْ مِدْرِی جِدْ مِنِّی لِتْ آلَه یِتْ خَلْصِینُوخ
وَلا دِعِلُوخ اِلِی قَدْ دِیادِیَّ مِنْ زِدَنْ دِشِمْش وِمِنْ مَرْیا دِلِتْ جِدْ مِنِّی اَنِی وِیِنْ مَرْیا وَلِتْ خِین یعنی (۵)
من خداوندم و غیری نیست و سوای من خدائی نیست من ترا کمر بستم اگر چه مرا نداشتی (۶) تا اینکه از مطلع آفتاب و مغربش
بدانند که سوای من نیست من خداوندم غیری نه انتهی پس واجب و لازم بر اهل مشرق و مغرب اینکه بدانند که خدا واحد و شریکی
ندارد نه اینکه بدانند که خدا ثالث ثلثه است و ذات مقدس او دارای سه اقنوم است و اقنوم ابن در شکم مریم ملتئم شد و کشته
شد و بجهنم رفت و بعد از سه روز از جهنم بیرون آمد و خلق را هم بیرون آورد و رفت باسمان در جانب راست پدر نشست اگر
اینها لازم بود و نجاة موقوف باینها بود تمامی پیغمبران اینها را بیان میفرمودند و نمیگفتند که خدا واحد است و غیر از او نیست
بلکه میگفتند خدا سه است و غیر از سه نیست نعوذ بالله از اعتقاد یکه مخالف داشته باشد با قول مسیح و تمامی پیغمبران
و در آیه (۹) از باب (۴۶) از کتاب اشعیا باین نحو تحریر گردیده است (۹) تِخُورُوْن شُولِی قَدْمِین عالَم سَبَبْ دَاَنِی وِیِن
آلَه وَلِتْ خِین آلَه وَلِتْ اَخ دِیِّی یعنی (۹) چیزهای پیشین را از ایام قدیم بخاطر دارید زیرا که منم و مثل من خدائی نی
انتهی این آیه نیز مانند آیات سابقه صریحست در توحید و اینکه خدا شبیه و نظیری ندارد نه اینکه ابن و روح القدس شریک
او هستند و با ذات مقدس او مساوات دارند در قدرت و جلال و مجد و کمال پناه بخدا از کوری دل **قول ششم** در آیه
(۳۲) از باب (۱۳) از انجیل مرقس باین نحو مرقوم گردیده است (۳۲) اِیْنَ عال دِهُو یُوم وِعال دِهِی ساعَتْ نَش
لِی یِدِع اُوپ لا مَلَخِی دِشِمَیّ وَلا بِرُونا اِلّا اَبَ یعنی (۳۲) ولی از آن روز و ساعت یعنی قیامت غیر از پدر هیچکس
اطلاع ندارد نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم و آیه مذکوره در فارسیه ۱۸۷۸ باین نحو ترجمه شده است (۳۲) و در حقیقت
آن روز و آن ساعت سوای پدر نه ملائکه آسمان و نه فرزند هیچکس مطلع نیست و این قول باعلی صوت ندا مینماید بر بطلان
تثلیث زیرا که مسیح علیه السلم علم قیامت را تخصیص داد بذات مقدسه الهی و علم قیامت را نفی کرد از نفس خود چنانچه نفی
فرمود از سایر عباد الله و مساواة قرار داد فیما بین خود و سایر عباد در این مسئله و این مساواة و نفی علم امکان ندارد در
صورتیکه مسیح علیه السلم خدا باشد سیما زمانیکه ملاحظه نمائیم که کلمه و اقنوم ابن عبارت از علم خداست چنانچه بعضی
گویند و فرض نمائیم اتحاد این دو را با جسد مسیح و اخذ نمائیم این اتحاد را از مذهب کسانیکه قائل بحلول اند یا از مذهب

کہ قائل بانقلاب هستند یعنی انقلاب لاهوت بناسوت و بالعکس پس در چنین وقت این قضیه منعکس شود یعنی این بداند و
اب نداند لا اقل از اینکه علم هر دو مساوی باشد و چون علم از صفات جسد نیست علم مشهور ایشان جاری نمیشود که نفی
علم نمود از خود باعتبار جسمیت پس از این تقریرات ظاهر و آشکار گردید که عیسی خدا نیست بلکه پیغمبر است نه باعتبار جسمیت و نه باعتبار
غیر آن **قول چهارم** در باب بیستم از انجیل متی موافق فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۷ باین نحو مرقوم کردیده است (۲۰)
انگاه مادر دو پسر زبدی با پسران خود نزد وی آمده و پرسش نموده از او چیزی درخواست کرد (۲۱) بوی گفت چه میخواهی
عرض کرد بفرما تا این دو پسر من در ملکوت تو یکی بر دست راست و دیگری بر دست چپ تو بنشینند (۲۲) عیسی در جواب
گفت نمیدانید چه میخواهید آیا میتوانید از آن کاسه که من مینوشم بنوشید و تعمیدیکه من می یابم بیابید بوی گفتند میتوانیم (۲۳)
ایشانرا گفت البته از کاسهٔ من خواهید نوشید و تعمیدیکه من می یابم خواهید یافت لیکن نشستن بدست راست و چپ من از آن
من نیست که بدهم مگر بکسانیکه از جانب پدرم برای ایشان مهیا شده است انتهی پس عیسی علیه السلام قدرت را از خود نفی نمود
قدرت را مختص بخدا دانست چنانچه علم قیامت را از خود نفی نمود و آنرا مختص بخدا نمود پس معلوم شد که عیسی جاهل و عاجز
بود قدرت کامله و علم تام مختص بذات واجب الوجود است پس اگر عیسی خدا بود چنانچه مزعوم شماست لازم بود که عالم بجمیع
معلومات و قادر بجمیع مقدورات از کلیات و جزئیات باشد عاجز و جاهل خدا نمیشود یقینا **قول پنجم** در باب
نوزدهم از انجیل متی باین نحو مسطور و مرقوم کردیده است (۱۶) وَهَا إِلِي خَه قُرْبِي وَمَرِي لِه مَلْپِنَ طَابَا مُودِّي
دِسِپَای عُبِدِ دِهَوِيلِي حَيِّي دِل آبَد اِبْنَ هَو مَرِي اِلِه تَمُودِي بِقرا بوتِ طَابَا لِتْ طَابَا شبُوقْ مِنحه
آلَه یعنی (۱۶) ناگهان شخصی آمده وی را گفت ای استاد نیکو چه عمل نیکو کنم تا حیوة جاودانی یابم (۱۷) وی را گفت از چه سبب
مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا واحد انتهی و این قول اصل مادهٔ تثلیث را قلع مینماید جناب عیسی از
شدت تواضع راضی نشد که لفظ طابا یعنی نیکو بر او اطلاق شود و اگر خدا بود چنانچه مزعوم شما نصاری است قول او
چرا مرا نیکو گفتی معنی نداشت و از برای او بود که بیان نماید که طابا یعنی نیکو نیست مگر پدر و من و روح القدس و تاخیر
بیان از وقت حاجت نمینمود زیرا که از شان حکیم عاقل نیست که تاخیر بیان نماید از وقت حاجت تا چه رسد بپیغمبر خدا و
یا خود خدا و زمانیکه جناب عیسی راضی نشود که باو طابا گفته شود پس چگونه راضی میشود باقوال اهل تثلیث که در اوقات تمام
بان اقوال تکلم مینمایند که ای رب و خدای ما یسوع مسیح صانع مکن کسیرا که بدست خود خلق کرده حاشا و کلا که جناب عیسی
بامثال این کفریات راضی شود **قول ششم** در باب بیست و هفتم از انجیل متی باین نحو رقم کردیده است (۴۶) وَلْبِید
دِسَاعَت دِعِچَا مُقُوخلِي يَشُوع بِقَل رَامَا وَمَرِي اِيلِي اِيلِي لِمَن شِبَقْتَنِي یعنی اَلْهِي اَلْهِي قُودِي شِبقتُوخ
(۵۰) اِيْنَ يَشُوع مِدْ رَبِّي مُوقُوخِلِي بِقَل رَامَا وَشبقلِي رُوخِه یعنی و نزدیک بساعت نهم عیسی باواز بلند صدا زده
گفت ایلی ایلی لما شبقتنی یعنی الهی الهی چرا مرا ترک کردی (۵۰) عیسی باواز بلند صیحه زده روح را تسلیم نمود و در آیه (۴۶)
از باب بیست و سیم از انجیل لوقا باین نحو رقم شده است (۴۶) وَمُوقُوخلِي يَشُوع بِقَل رَامَا وَمَرِي بَابِي بايدِ تُوخ
سَپُوو وِين رُوخِي آه مرِي وَسُوپِيلِي كَنَه یعنی (۴۶) و عیسی باواز بلند صدا زده گفت ای پدر بدستهای تو روح
خود را میسپارم این بگفت و جانرا تسلیم نمود انتهی از این آیات معلوم میشود که خدای مسیحیین مرد نمیدانم لاهوتش کجا بود
... که ناسوتش مرد لاکن شما در صورت انقلاب و امتزاج لاهوت با ناسوت چه بود که جدائی انداخت میانه لاهوت و
... بهر ناسوت رسید در وقتیکه سیلی بصورتش میزدند و تاجی از خار بافته برسرش نهادند و چوب بر روی
... استهزاء باجناب میکردند و میگفتند اگر تو پیغمبری بگو معرا از صلیب فرود ای تا بدانیم صادقی پس این قول
و این استوائی که مذکور گردید کلیهٔ الوهیت را نفی مینماید از مسیح شما بنا بر مذهب قائلین بحلول و بالانقلاب زیرا که اگر

خدا بود هر آینه استغاثه بخدای دیگر نمیکرد و نمیگفت الهی الهی چرا مرا ترک کردی و صیحه نمیزد و نمیگفت ای پدر روح
خود را بدستهای تو سپردم و عجز و موت و انکسار و امثال ذلک نسبت بخدا محال و ممتنع است و آیه (۲۸) از باب چهلم
از کتاب اشعیا باین نحو رقم کردیده است (۲۸) آیا نمیدانی و مکر نشنیده که خدای ابدی خداوند که تا باقصای زمین است
ضعیف نمیشود و درمانده نخواهد شد و هم حکمتش درک کرده نمیشود و آیه (۶) از باب چهل و چهارم از کتاب مذکور باین
نحو مسطور کردیده است (۶) خداوند پادشاه اسرائیل و رهاننده اش خداوند لشکرها چنین میفرماید که منم اول و منم
آخر و غیر از من خدائی نیست و آیه (۱۰) از باب دهم از کتاب ارمیا باین نحو رقم شده است (۱۰) اما خداوند خدای حق است
خدای حی و پادشاه ابدی اوست زمین از غضبش مرتعش و طوایف قهرش را متحمل نتوانند شد و در آیه (۱۲) از باب
اول از کتاب حیقوق باین نحو مسطور گشته است (۱۲) ای خداوند خدای من و قدوس من آیا تو ازلی نیستی امید که نمیریم
ای خداوند ایشان را برای حکم برپا داشتی و ای خدای قوی ایشان را جهت تنبیه تأسیس نمودی و در آیه (۱۷) از باب اول
از رساله پولس بتیموتاوس باین نحو رقم کردیده است (۱۷) باری پادشاه سرمدی و باقی و نادیده را خدای حکیم وحید را
اکرام و مجد تا ابد الآباد باد انتهی پس چگونه عاجز میشود و میمیرد خدای سرمدی و ابدی بری از ضعف اول و آخر حی قدوس
واحد که غیر از او خدائی نیست یا فانی و عاجز خدا میشود حاشا و کلا بلکه خدای حقیقی آنست که عیسی علیه السلام در وقت درماندگی
و گرفتاری باو پناه میبرد و خلاصی خود را از او میخواست و روح خود را بید قدرت او میسپرد ولیکن عجب دارم از مسیحیین
که اکتفا بمرگ این خدای عاجز مسکین نمیکنند بلکه اعتقاد مینمایند که بعد از مرگ بجهنم نیز رفت و سه روز در جهنم معذب
شد و در کتاب صلوة ایشان المطبوع سنه ۱۸۰۳ باین نحو رقم کردیده است چنانچه مسیح علیه السلام مرد از برای خواطر ما و مدفون
کردید پس همچنین لابد باید اعتقاد نمائیم که داخل جهنم هم شد انتهی و فیلبس کوادلوپس راهب کتابی نوشته است در رد
رساله احمد الشریف بن زین العابدین الاصفهانی در لسان عربی و این کتاب را مسمی نموده است بخیالات فیلبس و این کتاب
چاپ شده است در سنه ۱۶۴۹ در رومیة الکبری در تبلوقیت پس راهب مسطور در کتاب مذکور باین نحو مرقوم نموده است
الذی تألم لاجل خلاصنا و هبط الی الجهنم ثم فی الیوم الثالث قام من بین الاموات انتهی یعنی مسیحی که بجهة خلاص ما متألم شد
و بجهنم نازل شد پس از آن در روز سیم از میان مردها برخواست و در پیری تربوک در بیان عقیده اثانیس که مسیحیین بآن
ایمان میاورند لفظ هِل بکسر های هوز و لام ساکنه موجود است و معنی این لفظ جهنم است و در کتاب قیقیمیموس لفظ
سِلیلی لشیول مرقوم است یعنی بجهنم نازل شد و جواد بن ساباط کوید که قسیس مارطروس در توجیه این عقیده
بمن چنین گفت بدرستی مسیح زمانیکه قبول کرد جسم انسانیرا پس لابد است از اینکه متحمل شود جمیع عوارض انسانیت را
پس داخل جهنم شد و معذب نیز کردید و چون از جهنم بیرون آمد هر کسیکه قبل از دخول مسیح در جهنم معذب بوده همه را
بیرون آورد پس سؤال کردم آیا از برای اثبات این عقیده دلیل نقلی داری در جواب گفت این عقیده محتاج بدلیل نیست
مؤلف گوید که این قسیس جاهل بوده شاهد مدعا آیه (۳۱) از باب دوم از کتاب اعمال و آیه (۹) از باب چهارم
از رساله پولس بافسسیان و آیه (۱۰) از باب دوم ایضا از رساله پولس بفیلپیان میباشند بجهة آنکه مردی از مسیحیین از اهل
انجلس بروجه ظرافت گفت که پدر من قسی القلب بوده والا پسر خود را در جهنم نمیگذاشت پس قسیس غضب کرد و امر
کرد آن شخص را از مجلس بیرونش کردند و آن مرد مختفیا آمد پیش من و داخل دین اسلام کردید لیکن از من عهد و پیمان
گرفت که حال اسلامش را ظاهر نکنم تا زنده است و یوسف ولف داخل بلده لکهنو از بلاد هندوستان کردید
در سنه ۱۲۴۸ از هجرت و سنه ۱۸۳۳ از میلاد و از قسیسین مشهور بود و مدعی الهام در حق خود بود و میگفت در سنه ۱۸۴۷
از میلاد مسیح از آسمان نزول خواهد فرمود و مناظره و مشاجره واقع کردید فیما بین او و مجتهد شیعه اثنی عشریه میرزا

و تقریر او مجتهد مزبور سؤال کرد از قسیس مذکور در این باب قسیس جواب داد که بلی مسیح داخل جهنم شده و معذب شد
گردید لیکن عیسی عذاب نداشت زیرا که این دخول از برای نجات دادن امت خود بود انتهی **و این حقیر** در مجلس مناظره که
فیما بین مؤلف این کتاب و پادری صاحب یکی دیگر از صاحب ترجمه سیاحت مسیحی که الان مقیم در طهران است از عقیده مذکوره
در همان مجلس مناظره در محضر جمعی سؤال کردم گفت بلی بلد الاموات رفت گفتم واضحتر بگو گفت بمجلس خانه اموات رفت
باز گفتم روشن‌تر بگو گفت بلی بجهنم رفت و معذب هم شد عوض ما ها و خنده کرد و این آخر کلام ما بود در آن مجلس و
مؤلف این کتاب گوید قول مسیحیین در توجیه این اعتقاد اینکه گویند گناهان جمیع بنی نوع انسان فرع
گناه حضرت آدم علیه السلام است که در اکل از شجره منهیه از آنجناب صادر گردید بدین جهة انبیاء و اولیاء و صدیقین از آدم
تا یحیی بن زکریا علیهم السلام همه در جهنم معذب بودند و خدا خواست ایشان را از جهنم بیرون بیاورد بدین وسیله که اقنوم
ابن را فرستاد و در شکم مریم ملتئم شد و جسم انسانی را بخود پوشید و شرایع را عمل نمود و چون گناه همه فرع گناه حضرت آدم
بود که شخص واحد است لهذا ثواب ایشان هم باید فرع ثواب شخص واحد باشد و آن خدای مجسم است زیرا کسی دیگر قابل
این مرحله نبود لهذا خود را در دست یهود در بخته شد و سه روز در جهنم عوض همه معذب گردید و همه را نجات داد و حال
هر کس چنین اعتقاد نماید از اهل نجات است و الا فلا **بدان** اینکه این اعتقاد خبیث یعنی بودن انبیاء و اولیاء و صلحا در
جهنم قبل از مسیح منافی است با جمیع کتب عهد عتیق و جدید. لوقا در باب (١٦) از انجیل خود تصریح مینماید از قول خود مسیح
که جناب ابرهیم علیه السلام با العازر فقیر در بهشت بودند و مجملا اثبات این مطلب در مقدمه گذشت در اینجا نیز گوئیم در مواضع
کثیره از قنیقیسموس تصریح شده است که جناب مسیح اشبول نزول فرمودند از آنجمله در صفحه (٤) در اعتقاد حواریون
و صفحه (٦٠) و (٦٤) و صفحه (٧٥) و (٧٦) و غیره و شبول هم جهنم است بالقطع و الیقین و نیز در باب (٢٣) و آیه (٤٣)
از کتاب اعمال صریحست در نزول مسیح بجهنم و همچنین آیه (٣١) از باب دوم از رساله پولس بافلیسیان و هکذا آیه (٩) از باب
چهارم از رساله پولس بفلیپیان و بعضی از فرق نصاری اشنع و اقبح از این اعتقاد مینمایند بلکه در تاریخ خود در بیان فرقه
مارسیونی باین نحو مرقوم نموده است که این فرقه معتقد بودند که مسیح علیه السلام بعد از وفات داخل جهنم شد و نجات داد ارواح
قابیل و اهل سدوم را زیرا که ایشان حاضر شدند در نزد مسیح و اطاعت نمودند خدای خالق شر را و در جهنم گذاشت ارواح
هابیل و نوح و ابرهیم و صلحای دیگر را از قدما زیرا که ایشان مخالفت نمودند با فرقه اول و این فرقه اعتقاد مینمود که خالق
عالم منحصر بخدائیکه مرسل عیسی علیه السلام است نیست لهذا کتب عهد عتیق را الهامی نمیدانستند انتهی پس عقیده این فرقه
مشتمل بر امور چندی میباشد **اول** جمیع ارواح از ارواح انبیا و صلحا و اشقیا و کفار و فجار معذب بودند در آتش
جهنم قبل از دخول عیسی علیه السلام **دوم** اینکه عیسی علیه السلام داخل جهنم شد این دو اعتقاد تاکنون باقی است در میان مسیحیه
چنانچه در پیش دانستی **سیم** اینکه عیسی علیه السلام نجات داد ارواح اشقیا را از عذاب بخلاف انبیا و صلحا که آنها را در
جهنم گذاشت **چهارم** اینکه این صلحا مخالف بودند با عیسی و اشقیا موافق بودند **پنجم** اینکه خالق عالم دو خدا است
خالق خیر و خالق شر و عیسی علیه السلام رسول اولست و انبیای دیگر رسولان ثانی **ششم** اینکه کتب عهد عتیق الهامی نمیباشند
و کشیش فندر بعض صاحب میزان الحق در کتاب خود المسمی بحل الاشکال در جواب کشف الاستار باین نحو رقم نموده است
الحق در عقیده مسیحیین یافت میشود بدرستیکه مسیح داخل جهنم شد و در روز سیم برخواست و باسمان عروج نمود
لیکن مراد در اینجا ... جهنم هادیس میباشد و آن جا نیست فیما بین جهنم و فلک اصلی و معنیش اینکه داخل هادیس شد تا بنماید
جلال خود را با اهل آن و تنبیه نماید ایشان را باینکه من مالک جهنم و من آدم گفاره گناه را نمرده‌ام صلبی خود و شیطان و
جهنم را مغلوب و دبرای مؤمنین کالمعدوم نمودم انتهی ملخصا و نقلا بالمعنی زیرا که نسخه در حال تحریر حاضر نبود در

جواب گوئیم چون ثابت و محقق گردید از ظاهر کتاب صلوة و کلام فیلی پس کوادلونیش و ثابت شد صراحة از اقرار ماد طیروس و یوسف ولف و پاطر صاحب و از عقیدهٔ اتهانی سیس و کتاب فینیفیموس که جهنم در معنای حقیقی خودش است و خود صاحب میزان الحق نیز اعتراف نمود که این عقیده پیدا میشود در کتب مسیحیین پس از آن تاویل نمودن تاویل بدون دلیل مردود و غیر مقبول است و ناچار است از اینکه ثابت نماید از کتابهای خود که ما بین جهنم و فلک اصلی مکانیست مسمی بهادس پس از آن ثابت نماید از کتب خود که دخول مسیح بجهنم از برای دو مطلب مذکور بوده یعنی ازالهٔ جلال خود و آگاهانیدن اهل آن بد آنکه حکمای اروپا قائل بوجود افلاک نیستند و علمای پروتستنت از متاخرین حکما را متابعت مینمایند در این زمان پس چگونه این توجیه صحیح خواهد بود بنا بر زعم ایشان ثانیا گوئیم این هادس محل سرور و ثوابست و یا جای محنت و عقاب اگر اولیننا اهل آن محتاج باگاهانیدن مسیح نخواهند بود زیرا که قبل از دخول مسیح در سرور و خوشحالی و خوشوقتی بودند و اگر ثانی باشد تاویل و توجیه غیر مفید خواهد بود زیرا که جهنم ارواح نخواهد بود مگر محل عذاب خواه اسمش را هادس بگذاری و خواه جهنم ثالثا گوئیم بودن موت صلبی کفارهٔ گناه غیر معقول است یقینا زیرا که مراد از این گناه بنا بر زعم گناه اصلی است که از آدم علیه السلام صادر شد نه گناهی که از اولاد انجناب صادر میشود و جایز نیست که اولاد معذب شوند بجهة گناه اصلی آباء زیرا که ابناء گرفتار نمیشوند بجهة گناه آباء و نیز بالعکس بلکه این خلاف عدل است قال الله عز و جل فی کلامه المجید ولا تزر وازرة وزر اخری و آیه (۲۰) از باب (۱۸) از کتاب حزقیال علیه السلام باین نحو مرقوم شده است (۲۰) جانیکه گناه میورزد خواهد مرد پسر بار گناه پدر را نخواهد کشید و پدر بار گناه پسر را نخواهد کشید صداقت صدیق بر او خواهد بود و شرارت شریر هم بر او خواهد بود رابعا گوئیم شیطان را مغلول و مغلوب کردن بموت صلبی معنی ندارد زیرا که بنا بر حکم این انجیل شیاطین مقید نه بقیود ابدیه قبل از میلاد مسیح علیه السلام آیه (۶) از رسالهٔ یهودا باین نحو مرقوم گردیده است (۶) و فرشتگان نیز که اصل مقام خود را حفظ نکردند بلکه مسکن حقیقی خود را ترک نمودند در زنجیرهای ابدی در تحت ظلمت بجهة قصاص یوم عظیم نگاه داشت عجیبتر اینکه اکتفا نمینمایند بموت خدای مزعوم و رفتنش بجهنم بلکه علاوه بر این دوام میگویند ملعون هم شد نعوذ بالله و ملعونیتش در نزد مسیحیین مسلم است کسی نیست که منکر این مسئله باشد و صاحب میزان الحق با کمال رضای خاطر قبول مینما و در کتابهای خود تصریح میکند و مقدم النصاری پولس نیز تصریح نموده است بملعونیت این خدا آیه (۱۳) از باب سیم از رسالهٔ پولس باهل غلاطیه باین نحو مرقوم گردیده است (۱۳) و مسیح ما را از لعنت شریعت فدیه کشته است که بجای ما مورد لعنت شد از انجا که نوشته شده است که ملعون است هر کسیکه از دار آویخته شده است انتهی و در مجلس مناظره که در شانزدهم ماه رمضان المبارک مطابق یکهزار و سیصد و دوازده هجری که موافق است با یکهزار و هشتصد و نود و پنج مسیحی ما بین این حقیر **مؤلف کتاب** و وارد صاحب و پاطر صاحب منعقد گردید بعد از مجاب شدن در این مسئله وارد صاحب اهل مجلس را مخاطب نموده با کمال رضای خاطر گفت بشارت باد شما را اگر عیسی علیه السلام عوض شماها ملعون شد نعوذ بالله و صورت مجلس مناظره در رساله که مسمی ببرهان المسلمین است نوشته شده و بطبع رسیده است مجملا در نزد مسلمین اطلاق مثل این لفظ بر مسیح علیه السلام بسیار شنیع و قبیح است بلکه لعنت کننده بر خدا نعوذ بالله واجب الرجم است بحکم توریة و یکی را سنگسار نمودند در زمان موسی علیه السلام بجهة همین گناه چنانچه در باب (۲۴) از سفر احبار مذکور گردیده است (۱۱) و پسر زن اسرائیلیه اسم خدا را کفر گفته و لعنت کرده و او را بموسی آوردند و اسم مادرش شلومیث دختر دبری از سبط دان بود (۱۲) و او را حبس کردند تا اینکه از برای ایشان ارادهٔ خداوند منکشف شود (۱۳) و خداوند بموسی خطاب کرده گفت (۱۴) که آن لعنت کننده را بیرون آرد و اخراج نما و تمامی شنوندگان دست خود را بر سر او بگذارند و همگی جماعت او را سنگسار نمایند (۱۵) و با بنی اسرائیل خطاب کرده بگو که هر کسیکه خدا را لعنت نماید بار گناه خود را باید بکشد انتهی فعلیهذا تمامی

سیچنین از پولس گرفته تا امروز واجب القتل بوده وهستند زیرا که مسیح علیه السلام را خدا میدانند وملعونش میخوانند
وهمه باید بارگاه خود را ببخشند واز اهل نجات نیستند یقیناً با کرسست کننده برو الدین نیز واجب القتل است تا چه رسد بلعنت
کننده بخدا نعوذ بالله چنانچه در باب (۲۰) از سفر مذکور مسطور گردیده است (۹) وهر کسیکه پدر یا مادر خود را لعنت نموده است
خونش بگردن خودش میباشد **قول هفتم** در آیه (۱۷) از باب (۲۰) از انجیل یوحنا قول مسیح علیه السلام در خطاب
بمریم مجدلیه باین نحو مرقوم گردیده است (۱۷) اَمَرْ اِلِه یِشُوعْ لاٰ دَقْرٰابْ بِیْ سَبَبْ هٰا لاٰ لُوْنْ سِیْقْ لِکْسِنْ بَبِّیْ
اِیْنْ (۳۰) لِکْسِنْ اَخُوْنْ وَنِیْ وَمُوْدِیْ اِلْیْ بِیْسِقُوْنْ لِکْسِنْ بَبِّیْ وَبَبُوْخُوْنْ وَاَلْهِیْ وَاَلْهُوْخُوْنْ وترجمه بفارسی چنین
میباشد (۱۷) عیسی بدو گفت مرا لمس مکن که هنوز نزد پدر خود تا لا نرفته ام ولیکن نزد برادران من شتافته با ایشان بگو که
نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما میروم پس عیسی علیه السلام در این قول مساوات قرار داده است فیما بین خود
وسایر مردم که فرموده است پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما از برای اینکه تهمت وافترا بان جناب نبندند
وبگویند الله وابن الله است پس چنانکه شاگردان عیسی علیه السلام بندگان خدا بودند وابناء الله نبودند حقیقةً بلکه بمعنی مجاز
پس همچنین عیسی علیه السلام نیز بنده خدا است وابن الله نیست حقیقةً بلکه باین معنی است که بعد از این خواهد آمد در فصل سیم
انشاء الله وچون این قول بعد از قیام عیسی علیه السلام بوده از میان مردگان علی قولهم ودر زمان اندکی قبل از صعود باسمان پس
ثابت گردید که انجناب نص صریح میفرمود که بنده خدا است تا زمان عروجش باسمان واین قول مطابق است با انچه خدا حکایت
کرده است از انجناب در قرآن مجید ما قلت لهم الا ما امرتنی به ان اعبدوا الله ربی وربکم حاصل مفاد
آیه کریمه بفارسی اینکه عیسی علیه السلام عرض میکند من نگفتم با ایشان مگر انچه تو امر نمودی بگفتن آن اینکه عبادت کنید
خدا را که رب من ورب شما است **قول هشتم** در آیه (۲۸) از باب (۱۴) از انجیل یوحنا باین نحو مرقوم گردیده است
(۲۸) دِبَبِّیْ بُوْشْ کُوْرِلِیْ مِنِّیْ یعنی زیرا که پدر بزرگتر از منست پس در این قول نفی الوهیت از عیسی علیه السلام شده است
زیرا که خدا مثل ندارد فضلاً از اینکه بزرگتر از او پیدا بشود خود مسیحیین قائل بمساوات اند مابین اقانیم ثلثه چنانچه در پیش
دانستی پس عیسی در اینجا تصریح مینماید که پدر از من بزرگتر است نفی الوهیت از خود مینماید **قول نهم** در آیه (۲۴)
از باب (۱۴) از انجیل یوحنا قول مسیح علیه السلام باین نحو مرقوم گردیده است (۲۴) اِیْنَ هَوْ دِلاٰ مَحِبْ لِیْ هِمْزِ مِنِّیْ لٰاٰ نٰاطِرْ
وَاَهْ هِمْزِ مِنْ دِیْشْمِعِیْتُوْنْ لِیْلاٰ دِیْ اِلّا دِبَبْ دِشْوُدْ دِبِّیْ یعنی (۲۴) وانکه مرا محبت نکند کلام مرا حفظ نمیکند
وکلامیکه میشنوید از من نیست بلکه از پدر یست که مرا فرستاده انتهی در این قول نیز تصریح شده است برسالت مسیح
علیه السلام واینکه کلامیکه از او میشنوند وحی است از جانب خدا **قول دهم** در باب (۲۳) از انجیل متی قول مسیح علیه السلام
در خطاب بشاگردان موافق ترجمه فارسیه ۱۸۸۶ که از تصنیفات خود علمای پروتستنت میباشد باین نحو رقم شده است
(۹) وهیچکس را بر زمین پدر خود مخوانید زیرا پدر شما یکیست که در آسمانست (۱۰) وهادی خوانده مشوید زیرا هادی شما
یکیست یعنی مسیح ودر فارسیه مطبوع ۱۸۷۸ آیه (۱۰) باین نحو ترجمه شده است (۱۰) ونه به پیشوائی مسمّی شوید زانرو
که پیشوای شما یکیست یعنی مسیح پس در اینجا نیز مسیح تصریح فرمود باینکه خدا یکیست ومن هادی وپیشوای شما هستم
قول یازدهم در باب (۲۶) از انجیل متی باین نحو تحریر گردیده است (۳۶) آنگاه عیسی با ایشان بموضعی که
مسمّی بجد سیمانی بود رسیده بشاگردان خود گفت در اینجا بنشینید تا من رفته در آنجا دعا کنم (۳۷) وپطرس ودو پسر زبدی را
برداشته حالت غم وشدت والم اورا رخ نمود (۳۸) پس به ایشان گفت نفس من از غایت الم مشرف بموت شد در اینجا مانده با
من بیدار باشید (۳۹) پس قدری پیش رفته بر روی در افتاده دعا کرد گفت ای پدر من اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد
لیکن نه بخواهش من بلکه بارادهٔ تو (۴۰) ونزد شاگردان خود آمده ایشانرا درخواب یافت وبپطرس گفت آیا همچنین نمیتوانستید

یک ساعت با من بیدار باشید (٤١) بیدار باشید و دعا کنید تا در معرض آزمایش نیفتید روح راغب است لکن جسم ناتوان
(٤٢) و بار دیگر رفته باز دعا نموده گفت ای پدر من اگر ممکن نباشد که این پیاله بدون نوشیدن از من بگذرد آنچه اراده تو است
بشود (٤٣) و آمده باز ایشان را در خواب یافت زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود (٤٤) پس ایشان را ترک کرده رفته بار سیم
همان کلام را دعا کرد انتهی پس از اقوال و احوال مندرجه در این عبارات بوضوح تمام دال بر عبودیت و نفی الوهیت از مسیح است
یا اخذ از غم و شدت و المرگ مینماید و از شدت غم و الم خاموش بود میشود یا خدا میهر د تضرع و زاری بینایت جویی
کند با این شدت دعا میکند و نماز میخواند شبها را زنده میدارد بصورت تکرار خود شد خدا باشد این احوال و اقوال با مقام چه مناسبت
دارد و اگر گویند از باب ارشاد بود گوئیم دلیل بایان در شب کسی نبود که او را ارشاد نماید و شاگردان هر چه میفرمود پاس
باشید و دعا کنید اطاعتش نمینمودند بلکه آنها میخوابیدند و او خلوت میرفت و دعا میکرد و التماس مینمود بلکه اگر
بنای شخص بر بی انصافی باشد میتواند بگوید که آیه (٣٩) دلالت دارد ظاهراً بر اینکه عیسی شک دارد در قدرت خدا نعوذ
بالله زیرا که میگوید ای پدر اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد و جملا ساحت ربوبیت بری از حزن و الم و عجز و امکان امثال
ذلک میباشد و چون جناب ایشان بعالم آمده و مجسم شد از برای اینکه عالم را نجات بدهد بر بخشش شدن خون کریم از فضل خدا
پس دیگر بصورت حزن و الم و گریه و زاری و دعا و بیقراری چه معنی دارد اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد لغو است زیرا که
بعالم نیامد مگر از برای همین که مقتول و مصلوب شود این احوال منافات کلی دارد با این مقصود **قول دوازدهم**
در باب (٤) از انجیل متی باین نحو تحریر شده است (١) آنگاه عیسی بدست روح بیابان برده شد تا ابلیس او را تجربه نماید
(٢) و چون چهل شبانه روز روزه داشت آخر گرسنه گردید (٣) پس تجربه کننده نزد او آمده گفت اگر پسر خدائی بگو تا این
سنگها نان شود (٤) در جواب گفت مکتوب است انسان نه محض بنان زیست میکند بلکه بهر کلمه که از دهان خدا صادر گردد (٥)
آنگاه ابلیس او را بشهر مقدس برد و بر کنگره هیکل قرار داده (٦) بوی گفت اگر پسر خدائی خود را بزیر انداز زیرا مکتوب است فرشتگان
خود را درباره تو فرمان دهد تا ترا بدستهای خود برگیرند مبادا پایت بسنگ خورد (٧) عیسی وی را گفت باز مکتوب است خداوند
خدای خود را تجربه مکن (٨) پس ابلیس او را بکوه بسیار بلندی برد و همه ممالک جهان و جلال آنها را بوی نشان داده (٩) گفت اگر
افتاده مرا پرستش نمائی همانا اینهمه را بتو بخشم پس اگر مسیح خدا بود چگونه شیطان جرأت مینماید که او را بگوید خود را از سنگ
بزیر انداز و بمال دنیا او را فریب بدهد که مرا سجده کن که ملعون ترین بنده ایست از بندگان خدا چگونه جرأت میکند که بخدا
بگوید بیا مرا سجده کن تا پادشاهی و ملک و مملکت و مجد و دولت و ثروت بدهم آیا متصور است که بنده بخدا بگوید بیا مرا عبادت
کن **قول سیزدهم** عادت شریف عیسی جاری شده بود در مانیکه تعبیر از نفس خود نماید غالباً با بن الانسان تعبیر مینماید
کما لایخفی بر ناظر این انجیل ذایج مثلاً در آیه (٢٠) از باب (٨) و آیه (٦) از باب (٩) و آیه (١٣) و (٢٧) از باب (١٠) و آیه
(٩) و (١٢) و (٢٢) از باب (١٧) و آیه (١١) از باب (١٨) و آیه (٢٨) از باب (١٩) و آیه (١٨) و (٢٨) از باب (٢٠) و آیه
(٢٧) از باب (٢٤) و آیه (٢٤) و (٤٥) و (٦٤) از باب (٢٦) از انجیل متی و همچنین در غیر از مواضع مذکوره از انجیل هر قوم
سایر اناجیل ظاهر و روشن است که پسر انسان نمیشود مگر انسان نه ابن الله و ابن الله **قول چهاردهم** در باب (١٣) از
انجیل متی باین نحو مرقوم گردیده است (٥٣) و چون عیسی این امثال را باتمام رسانید از آنموضع کوچ کرده (٥٤) بوطن
خویش آمده ایشان را در کنیسه ای ایشان تعلیم داد بقسمی که متعجب شده گفتند از کجا این شخص چنین حکمت و معجزات بهم رسانید (٥٥)
آیا این پسر نجار نمیباشد و آیا مادرش مسمی بمریم نیست و برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهودا (٥٦) و همه خواهرانش
نزد ما نمیباشند پس این همه را از کجا بهم رسانیده (٥٧) و درباره او لغزش خوردند لیکن عیسی بدیشان گفت نبی بیحرمت نباشد
مکر در وطن خویش انتهی از آیات مرقومات معلوم میشود که پدر و مادر و چهار برادر و خواهر دارد لیکن عدد خواهرانش

معین نیست اگر خدا باشد پس باید یوسف نجار پدر خدا و مریم مادر خدا و این چهار نفر نام برادر خدا و خواهرانش خواهر خدا
بدانند و در آیه (۵۷) خود عیسی میفرماید که نبی بیحرمت نمیشود مگر در وطن خود پس این صریح است در اینکه عیسی علیه السلام نبی است
و همه انبیا دارای طبیعت واحده میباشند نه طبیعتین **فصل دویم** در اثبات توحید و ابطال تثلیث است ببراهین عقلیه
بدانکه حقتعالی را واحد میگوئیم بدو اعتبار یعنی بدو معنی **اول** آنکه ذات مقدسش مرکب نیست از اجتماع امور و
اجزای کثیره **دویم** آنکه در وجوب وجود و اینکه مبدء وجود جمیع ممکنات است شریکی ندارد پس چو هر فرد در نزد مثبتینش واحد است
بمعنی اول نه بمعنی ثانی و برهان ثبوت وحدت بتفسیر و معنی اول اینکه هرگاه ذات باری مرکب باشد از اجزاء کثیره تحققش
مفتقر و محتاج خواهد بود بتحقق هر کدام از اجزای خود و هر کدام از اجزایش غیر از خودش هستند پس هر مرکب مفتقر و
محتاج بغیر است و هر مفتقر و محتاج بغیر ممکنست لذاته واجبست لغیره پس مرکب محتاج بغیر است و ممکنست لذاته پس محالست که
واجب الوجود مرکب باشد پس حقیقت باری جلت عظمته فرد واحد است و بهیچوجه من الوجوه کثرت ندارد نه کثرت مقداریه
مانند اجسام و نه کثرت معنویه چنانچه این کثرت معنویه ثابتست از برای نوع مرکب از فصل و جنس و یا از برای شخص مرکب
از ماهیت و تشخص الا اینکه این معنی صعب و مشکل شده است از برای قاصر و کوتاه نظران که ذات خدا را نعوذ بالله مرکب میدانند
از اقانیم ثلثه و یا ذات حق را مرکب میدانند از حیوة و قدرت و علم و اراده و امثال ذلک از صفات یعنی این صفات را قدیم میدانند
مانند ذات و میگویند این صفات نه عین ذات و نه غیر ذات اند لکن ما این صفات را عین ذات میدانیم ببرهان چند **برهان**
اول آنکه اگر صفات واجب زاید باشد بر ذات و قائم بذات واجب خواه مستند بذات واجب باشد و خواه مستند بغیر که
بالضروره متاخر خواهد بود بالذات از ذات واجب و واجب در مرتبه ذات که مقدم است بر صفات خالی خواهد بود از صفات
و در آن مرتبه مقدم که صفات هنوز موجود نیست امکان صفات خواهد بود باینمعنی که مرتبه ظرف امکان صفات باشد و
لازم آید که واجب الوجود در مرتبه ذات مشتمل باشد بر جهت امکانی و حال آنکه واجب الوجود بالذات واجب الوجود است
من جمیع الجهات و الا لازم آید که مرکب باشد از جهت وجوب و امکان چه بالضروره وجوب و امکان هر دو از جهت واحد
نتوانند بود **برهان دویم** وجود واجب اکمل انحاء وجود است بالضروره و وجود مصداق آثار است و هر یکی
از وجودات ناقصه امکانیه در صدور آثار محتاج است بصفتی که بواسطه هر صفتی نوعی از آثار از او صادر گردد پس
احتیاج بصفت در صدور آثار نقصانی است در وجود پس وجودیکه مستغنی باشد از صفت اکمل انحاء وجودات باشد
پس برهانی بهیأت شکل اول منعقد گردد باینطریق وجود واجب اکمل انحاء وجودات است و اکمل انحاء وجودات مستغنی
از صفات پس وجود واجب مستغنی باشد از صفت **برهان سیم** اگر صفات کمالیه واجب زاید باشند و
متاخر از ذات واجب لازم آید که واجب در آن مرتبه متقدم خالی باشد از صفات کمال و خلو از صفات کمال لامحاله
نقص باشد پس ذات واجب العیاذ بالله در آن مرتبه مشتمل باشد بر نقص **برهان چهارم** اگر صفات واجب
مثل علم و قدرت و اراده زاید باشند بر ذات واجب لامحاله معلول واجب باشند و صدور آنها از ذات واجب بواسطه
همین صفات نیز نتواند بود و الا تقدم شیء بر نفس لازم آید و بوساطت صفات دیگر مثل آن صفات نیز نتواند بود و
الا تسلسل لازم آید بلکه باید بی وساطت صفات باشد پس ذات واجب نظر بصفات خود فاعل موجب باشد و فعل فاعل
موجب بر سبیل اضطرار باشد کالنار فی احراقها و الشمس فی اشراقها و فعل اضطراری بالضروره نقص باشد و نقص
بر واجب الوجود روا نبود **برهان پنجم** اگر ذات واجب محل صفات خود بود قابل آن صفات بود و لامحاله فاعل
آن نیز بود چه استناد صفات واجب بغیر واجب روا نبود پس لازم آید که ذات واحد من جمیع الجهات هم فاعل باشد و
هم قابل و امتناع این در محل خود ثابت شده **برهان ششم** بر مذاق متکلمین صفات زائده یا حادث باشند و یا قدیم

فصل دویم در...

بنا بر اول ذات واجب محل حوادث شود و بنا بر ثانی تعدد قدما لازم آید و هر دو ممتنع باشد براهینی که خواهد آمد و مذهب اشاعره زیادتی صفاتست بر ذات واجب و معتزله بر ایشان اولا تعدد قدما لازم آرند و ایشان در جواب گویند ممتنع ذوات قدیمه است نه صفات قدیمه و ثانیا بر ایشان شرك لازم آید چه شریك باری عبارت از قدیمیست که وجودش بخود باشد نه از غیر و هر قدیمی نزد متکلمین وجودش از خود باشد چه قدم را منافی معلولیت دانند و ایشان در جواب گاهی گویند که شریك باری ذاتیست که قدیم باشد و صفات ذات نتواند بود و گاهی گویند شریك غیر را گویند که مشارك باشد و صفات واجب غیر واجب نیستند اگرچه عین هم نیستند و گویند صفات واجب لاهو ولا غیره و تو براهین مذکوره از امثال این کفت و شنود فارغ میتوانی بود و اشاعره بر ما نفی صفات لازم آرند و گویند فرقی نیست میان عینیت صفت و عدم صفت پس لازم آید که واجب تعالی خالی از صفات کمال باشد و خلو از صفات کمال نقص باشد بالبداهة و جوابش آنستکه خلو از صفات کمال وقتی لازم آید که آثار صفت منتفی باشد اما با ترتب آثار صفت خلو از صفت لا نسلم که نقص باشد بلکه در غایت ظهور است که ترتب اثر صفت بر ذات با عدم حاجت بصفت اکمل است از ترتب آثار با وجود صفت و حال آنکه ما قائل به عدم صفت مطلقا مفهوما و مصداقا نیستیم بلکه قائلیم بتحقق مفهوم صفت و لا نسلم که در تحقق مفهوم صفت مصداق مغایرت ذات لازم باشد بلکه تحقق مفهوم را لابد است مصداق اعم از آنکه مغایر ذات باشد چنانکه در ما یا عین ذات باشد چنانکه در واجب پس ثابت و محقق گردید که صفات عین ذاتند و بوجه من الوجوه ترکیب در ذات باری یافت نمیشود و نه کثرت الحاصل الله عالمست بالذات و قادر است بالذات حی است بالذات سمیع و بصیر و متکلم و صادقست بالذات نه اینکه عالم است بعلم و قادر است بقدرت و حی است بحیوة و سمیع است بواسطه قوة سامعه و بصیر است بواسطه قوة باصره و متکلم است بلسان زیرا که اینها مستلزم احتیاج و نقص است و نقص هم بر ذات مقدس باری روا نیست ذات مقدسه او قایم مقام جمیع صفات کمالست نه اینکه بطریق نیابت و وکالت بلکه بالذات دارای همه اینهاست والا احتیاج و عیوبات دیگر لازم میآید چنانچه گفته شد امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه در بیان اینمقام فرموده اند من وصفه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزاه و من جزاه فقد جهله یعنی هر که وصف کند خدا را بصفات زائده بر ذات پس تحقیق که مقارن کردانیده او را با صفات و هر که وصف کرد خدا را با صفات پس اعتقاد بدو خدا کرده و با دوئی در ذات خدا قائل شده و هر که این اعتقاد کرد خدا را صاحب اجزاء و ابعاض دانسته و هر که خدا را صاحب اجزاء و ابعاض بداند جاهل و عوام است که خدا نشناخته و ایضا فرمود اول الدین معرفته یعنی اول دین معرفت و شناختن خداست و کمال معرفته توحیده یعنی کمال معرفت و شناختن خدا آنستکه او را یکانه بداند و کمال توحیده نفی الصفات عنه یعنی کمال توحید و یکانگی خدا نفی صفات زائده است از ذات مقدس او و اما توحید بمعنی ثانی آنستکه بدانی هیچ شیئی نیست در وجود شریك او باشد در وجوب وجود و این وحدت نیست مخصص بذات مقدس او و براهین این وحدت عنقریب خواهد آمد و بعضی علام از اهل اسلام گفته اند خدا واحد است بچهار معنی **اول** ذات مقدس او دارای اجزاء و ابعاض نمیباشد **دوم** منفرد است در قدم **سیم** منفرد است در الوهیت از قبیل استحقاق عبادت و خلقت **چهارم** منفرد است بصفات مانند علم و قدرت پس علی و امیر المؤمنین علیهما السلام شریك و نیستند در ذات و در مرتبه خلقت در عقاید صدوق رحمه الله از زراره رحمه الله منقولست قال قلت للصادق علیه السلام ان رجلا من ولد عبد الله بن سبا یقول بالتفویض فقال ما التفویض فقلت یقول ان الله عز و جل خلق محمدا و علیا ثم فوض الامر الیهما فخلقا و رزقا و احییا و اماتا فقال کذب عدو الله اذا رجعت الیه فاقرء علیه الآیة التی فی سورة الرعد ام جعلوا لله شرکاء خلقوا کخلقه فتشابه الخلق علیهم قل الله خالق کل شیء و هو الواحد القهار فانصرفت الی الرجل فاخبرته بما قال الصادق فکانما القمته حجرا فقال و کانما خرس یعنی خدمت صادق آل محمد عرض

کردم بدرستی مردی از اولاد عبدالله بن سبا قائل بتفویض است فرمودند تفویض یعنی چه عرض کردم آن مرد میگوید
بدرستی خدای عزوجل محمد و علی علیهما السلام را آفرید و امورات عباد را بایشان سپرد پس ایشان خالق و رازق و محیی و ممیت اند
حضرت فرمودند دروغ میگوید دشمن خدا زمانیکه برگشتی بسوی او بخوان براو آیه را که در سوره مبارکه رعد است
أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ که
صریح است در توحید افعالی راوی گفت پس برگشتم بسوی مرد و براو خواندم آیه را که صادق آل محمد تعلیم داد گویا سنگ
بدهنش انداختم و لال شد این بود تلخیص کلام در اینمقام بحسب لیاقت بعقول بشر و فکر قاصر مع الاعتراف بانه سبحانه منزه
عن تصرفات الافکار و الاوهام و علا عن العقول و الافهام حال شروع کنیم بذکر ادله و براهین توحید و ابطال تثلیث و
گوئیم بالله التوفیق و علیه التکلان و هو المستعان و الحافظ من الخطاء و السهو و النسیان فی جمیع المقامات لاسیما فی هذا
المقام الذی هو مزل الاقدام **برهان اول** قول بوجود الهین و یا اکثر مفضی بمحالست پس قول بوجود الهین و
یا اکثر محالست زیرا که هرگاه فرض کنیم وجود دو و یا سه اله را چنانچه مجوس و مثلثین گویند لابد باید هرکدام از الهین و یا
الهه قادر باشد بر جمیع مقدورات پس قادر خواهد بود هر یکی از الهین بر تحریک و تسکین زید مثلا پس گوئیم یکی اراده تحریک
زید را نموده است دیگری تسکین پس یا باید مراد هر دو واقع شود و این محالست زیرا که جمع بین ضدین محالست چنانکه در
مقدمات دانستی جسم واحد در آن واحد نمیتواند هم متحرک باشد و هم ساکن و یا مراد هیچکدام واقع نمیشود و اینهم محالست
زیرا که مانع از وجود مراد هرکدام مراد دیگری است پس ممتنع نمیشود مراد این مگر در وقت وجود مراد دیگری و بالعکس پس
هرگاه ممتنع شود مراد هر دو معا موجود میشوند معا و این محالست و یا مراد یکی واقع میشود دون الاخر اینهم محالست بدو
وجه **اول** آنکه هرگاه هرکدام از الهین قادر باشد بر جمیع مقدورات پس محالست که یکی قادرتر باشد از دیگری بلکه
لابد از اینکه مساوی باشند در قدرت و جلال چنانچه مثلثین گویند و زمانیکه مساوی باشند در قدرت محال و ممتنع است
که مراد یکی اولی بوقوع باشد از مراد دیگری و الا لازم می آید ترجیح ممکن بدون مرجح **دوم** آنکه زمانیکه واقع شود
مراد یکی دون الاخر پس آنکه مرادش واقع گردید قادر و غالب خواهد بود و آنکه مرادش واقع نشد عاجز و ضعیف و مسکین
و مقهور و مغلوب خواهد بود و این نقص است و نقص هم بر خدا محالست پس در صورت تعدد الهه فساد لازم میاید و
اگر کسی گوید فساد در صورت اختلاف است در اراده و اما در صورت اتفاق در اراده چه فسادی لازم میاید در جواب گوئیم
در اینصورت فساد از راه دیگر لازم میاید که اقوی از اولست باین نحو که هرگاه فرض نمائیم وجود دو اله و یا اکثر را هرکدام
قادر خواهد بود بر جمیع مقدورات پس مفضی خواهد بود بوقوع مقدور واحد از دو قادر مستقل و یا سه از وجه واحد و
این محالست زیرا که اسناد فعل بسوی فاعل بجهت امکانست پس زمانیکه هر یکی از آلهه مستقل بایجاد باشد پس فعل بجهت
بودنش با این یکی واجب الوقوع خواهد بود پس استناد فعل بهمین موجد محال خواهد بود زیرا که فعل از هر دو صادر گردیده است
معا پس لازم میاید استغناء او از هر دو و یا هر سه معا و احتیاجش بهر دو و سه معا و این محالست و این حجت تامه است در
مسئله توحید پس گوئیم قول بوجود الهین مفضی است بامتناع وقوع مقدور از هر دوی ایشان پس در این صورت واجب است
که مقدور واقع نشود البته پس وقوع فساد لازم است یقینا و بعباره اخری هرگاه فرض شود وجود دو و یا سه اله و یا
اکثر یا متفق خواهند بود در اراده و یا مختلف پس اگر اتفاق نمایند بر شیئ واحد آن واحد مقدور و مراد هر دو خواهد بود
پس مقدور از هر دو واقع خواهد گردید و این محالست بجهت امتناع ورود علتین مستقلتین بر معلول واحد و در صورت
اختلاف پس یا مراد هر دو واقع خواهد شد و یا مراد هیچکدام واقع نمیشود و یا مراد یکی واقع میشود دون الاخر و همه
اینها محالست پس فساد ثابت است بهر تقدیر یکه فرض شود و اگر کسی گوید چرا جایز نیست اینکه اتفاق نمایند بر شیئ واحد

وفساد هم لازم نیاید زیرا که لزوم فساد در صورتیست که هر یکی خواسته باشد شیئی را ایجاد نماید در وحدت شان اختلاف نیست
نه اتفاق و اما در صورتیکه هر یکی از الهه اراده نماید که مخلوق را آن یکی ایجاد نماید بعینه پس هم را بصورت وقوع مخلوق
واحد از خالقین لازم نیاید زیرا که اراده کردند با ایجاد شیئی و یکی از آنها ایجاد نمود در جواب گوئیم موجد این موجود یا نفس
قدرت و اراده است و یا نفس اثر و یا امر ثالث پس اگر اول باشد اشتراک لازم میاید در قدرت و اراده و اشتراک در موجد
و اگر ثانی باشد وقوع اثر بقدرت و اراده یکی اولی نیست از وقوع فعل بقدرت و اراده ثانی زیرا که هر کدام از الهین
صاحب اراده مستقله است در ایجاد و تاثیر و اگر سیم باشد یعنی موجد امر ثالث باشد آن ثالث یا قدیمست یا حادث اگر قدیم
باشد متعلق اراده نخواهد بود زیرا که ایجاد موجود و تحصیل حاصل محالست و اگر حادث باشد نقل باثر خواهد بود و این هم
قسم ثانیست که مذکور شد بدانکه در صورتیکه بر حقیقت این دلالت واقف شدی دانستی که هر آنچه در عالم علوی و سفلی است
از محدثات و مخلوقات و موجودات و مصنوعات از مجردات و مادیات و خاکیات و فلکیات و ارضیات و سماویات از
حیوانات و نباتات و جمادات از اعراض و جواهرات تماما و کمالا چنانچه دال بر وجود صانع هستند بالبداهه دلیل توحید
نیز میباشند همان طریقیکه ما بیان کردیم بدانکه این دلالت را خداوند جلت عظمته در مواضع متعدده از کتاب خود ذکر
و بیان فرموده است از آنجمله میفرماید لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا **برهان دوم** هرگاه فرض
شود وجود دو اله و یا اکثر واجب الوجود لذاته باشند پس لابد اشتراک در وجوب وجود پیدا خواهند کرد و لابد باید ممتاز
باشند از همدیگر و ما به المشارکة غیر از ما به الممایزة است پس هر کدام مرکب خواهند بود از ما به المشارکة و ما به الممایزة و هر
مرکب محتاج بجزوش هست و جزوش غیر از خودش میباشد پس هر مرکب محتاج بغیر است و هر محتاج بغیر ممکنست لذاته پس واجب
الوجود لذاته ممکن الوجود خواهد بود لذاته و این خلف است پس واجب الوجود لذاته نیست مگر فرد واحد و ما عدا سوای آن
ممکن و محتاجست بآن فرد واحد و هر محتاج بغیر حادث و ممکنست پس جمیع موجودات ما سوی الله حادث و ممکنست پس مخلوق
خالق واحد و مصنوع صانع فرد میباشند **برهان سیم** هرگاه خدا را زیاده بر واحد فرض نمائیم دو و یا سه مثلا شریک
همدیگر خواهند بود در الوهیت لابد باید ما به الامتیاز داشته باشند و الا تعدد تحقق پیدا نمیکند پس ما به الممایزة صفت کمال است
یا نه و اگر از صفات کمال باشد خالی از آن ناقص خواهد بود ناقص خدا نمیشود و اگر از صفات کمال نباشد متصف بآن ناقص خواهد
بود ناقص خدا نمیشود بعبارة اخری ما به الممایزة اگر معتبر باشد در تحقق الوهیت پس خالی از آن خدا نخواهد بود و اگر معتبر
نباشد در تحقق الوهیت اتصاف بآن واجب نخواهد بود و مفتقر بمخصص خواهد بود پس متصف بآن صفت غیر معتبره در الوهیت
فقیر و محتاج خواهد بود **برهان چهارم** هرگاه فرض نمائیم وجود الهه متعدده را لابد باید متمیز باشند که غیر
بتواند فرق و تمیز بگذارد فیما بین ایشان لیکن امتیاز در عقول ما حاصل نمیشود مگر بجهت تباین در مکان و یا در زمان و یا
در وجوب و امکان و همه اینها بر خدا محالست پس حصول امتیاز محالست **برهان پنجم** یکی از الهه متعدده کافیست
در تدبیر عالم امکان و یا نه اگر کافیست ثانی و ثالث ضایع و غیر محتاج الیها خواهند بود و این نقص است و ناقص خدا
نخواهد بود و اگر کافی نباشد هیچکدام همه عاجز و ناقص خواهند بود **برهان ششم** عقل اقتضا مینماید احتیاج حادث را
بفاعل و امتناع نیست در اینکه فاعل و مدبر کل عالم واحد باشد و اما ماوراء ذلک هیچ عددی اولی نیست از عدد دیگر و این
مفضی است بوجود عدد غیر متناهی و ذلک محال پس قول بوجود الهه محالست **برهان هفتم** یکی از خدایان متعدده
قادر است بر اینکه خود را مختص نماید بدلیلی که دلالت داشته باشد بر او و دلیل بر وجود دیگری نباشد و یا قادر نیست اول
محالست زیرا که دلیل بر وجود صانع نیست مگر موجودات و مصنوعات و در میان مصنوعات چیزی نیست که دلیل تعیین
یکی از الهه باشد بخصوص دون الثانی دوم نیز محالست زیرا که لازم میاید که خدا عاجز باشد از تعریف نفس خود علی التعیین

دبو

و عاجز خدا نخواهد بود **برهان هشتم** یکی از الهه قادر است که بعضی از افعال خود را ستر نماید از دیگری یا نه در صورت اول جهل ثانی لازم میاید و در صورت ثانی عجز اول **برهان نهم** هرگاه دو واجب الله فرض نمائیم قدرت مجموع من حیث المجموع اقوی خواهد بود از قدرت هر کدام علیحده پس هر کدام از قدرتین و یا قدرتها متناهی خواهد بود و مجموع ضعف متناهی است پس هر متناهی خواهند بود من حیث القدرة **برهان دهم** العدد ناقص و احتیاجه الی الواحد و الواحد الذی یوجد من جنسه عدد التام ناقص لان العدد ازید منه و الناقص لایکون الها فالاله واحد لا اله الا هو **برهان یازدهم** انا لو فرضنا معدوما ممکن الوجود ثم قدرنا الهین و ازید فان لم یقدر واحد منهما علی ایجاده کان کل واحد منهما عاجزا و العاجز لایکون الها و ان قدر احدهما دون الاخر فیکون هذا القادر الها و ان قدرا جمیعا فاما ان یوجده بالتعاون فیکون کل واحد منهما محتاجا الی اعانة الاخر و ان قدر کل واحد علی ایجاده بالاستقلال فاذا اوجده احدهما فاما ان یبقی الثانی قادرا علیه و هو محال لان ایجاد الموجود محال و ان لم یبق فحینئذ یکون الاول قد ازال قدرة الثانی و عجزه فیکون مقهورا تحت تصرفه فلا یکون الها فان قیل الواحد اذا اوجد مقدوره فقد زالت قدرته عنه فلزم حکم العجز قلنا الواحد اذا اوجده فقد نفذت قدرته فنفاذ القدرة لایکون عجزا فاما الشریک فانه لما نفذت قدرته لم یبق لشریکه قدرة البتة بل زالت قدرته بسبب القدرة الاول فیکون تعجیزا **برهان دوازدهم** این برهان را بوجه دیگر تقریر مینمائیم باینکه جسمی را تعیین نموده و گوئیم آیا میتواند هر یکی از الهه حرکت خلق کند در این جسم بدل سکون یا نه در صورت ثانی عاجز خواهد بود و در صورت اول یکی از الهه زمانیکه حرکت را در این جسم معین خلق کرده زمان معین دیگری میتواند خلقت سکون نماید در همان آن در همان جسم پس اول قدرت ثانی را زایل کرده و عاجزش نموده پس این ثانی خدا نخواهد بود و این دو وجه افادهٔ عجز مینماید نظر بقدرة و دلالت اول افادهٔ عجز مینماید بالنظر باراده **برهان سیزدهم** الهه متعدده هرگاه عالم باشند بجمیع معلومات علم هر کدام متعلق خواهد بود بعین معلوم دیگری پس تماثل علم لازم میاید و ذات قابل احد مثلین را قابل مثل دیگر نیز خواهد بود پس اختصاص هر یکی بان صفت مخصوص با جواز اتصافش بصفت دیگر بر سبیل بدلیت مخصص میخواهد که تخصیص بدهد هر کدام را بعلم و قدرت خود پس هر یکی از الهه بسنده محتاج و ناقص خواهد بود **برهان چهاردهم** شرکت عیب و نقص است در ظاهر و فردانیت و توحد صفت کمال است لذا می بینیم ملوک و سلاطین را که شرکت را در ملک حقیر مختصر مکروه میشمارند با شدت کراهت و می بینیم هر قدر ملک اعظم نفرت از شرکت اشد است پس ظن تو علت و ملکوت خدا چه خواهد بود پس یکی از الهه هرگاه خواسته باشد ملک را مختص بخود نماید میتواند یا نه در صورت اول مغلوب عاجز و فقیر خواهد بود و در صورت ثانی خدای اول عاجز و فقیر خواهد بود و دائما مبتلا بغم و غصه خواهد شد **برهان پانزدهم** الههٔ متعدده محتاج بهمدیگر هستند مجموع من حیث المجموع و یا مستغنی و یا بعضی محتاج و بعضی غنی در صورت اول همه ناقص و محتاج خواهند بود و در صورت ثانی هر کدام از اینها مستغنی عنه خواهد بود و مستغنی عنه ناقص است نمی بینی هر گاه در شهر رئیسی باشد کافی در مصالح عباد و بوجه من الوجوه عباد باو رجوع نکنند و شریک هم باو اعتنا ننمایند بیچاره مهمل و ضایع خواهد بود خدا آنستکه محتاج الیه باشد نه مستغنی عنه و اگر بعضی محتاج باشند و بعضی غنی محتاج ناقص است و خدا نخواهد بود اگرچه همین دلایل توحید ثابت تثنیه و تثلیث و تربیع و غیرهم تماما و کمالا باطل و هباء منثورا گردید لیکن از بابت ایضاح در بیان و الزام خصم موافق مرام در این مقام ادلهٔ چندی نیز که خاصه دلالت دارند بر ابطال تثلیث ذکر و بیان مینمائیم و میگوئیم **برهان شانزدهم** چون توحید و تثلیث هر دو حقیقی هستند در نزد مسیحیین بحکم امر دوم از مقدمه پس زمانیکه تثلیث حقیقی ثابت شد لابد است از ثبوت کثرت حقیقی نیز بحکم امر سوم از مقدمه و بعد از ثبوت تثلیث حقیقی ثبوت توحید حقیقی امکان ندارد دلیل الا

اجتماع ضدین حقیقی لازم میاید بحکم امر هفتم از مقدمه واین محالست پس تعدد واجب الوجود لازم در توحید حقیقی میشود
پس امکان ندارد که قائل بتثلیث موحد باشد بتوحید حقیقی وقول باینکه تثلیث حقیقی و توحید حقیقی اگر چه ضدین حقیقین
هستند در غیر واجب الوجود لیکن چنین نیستند در واجب سفسطه محضه است زیرا که زمانیکه ثابت شد دو شیٔ نظر بذاتشان
ضدین حقیقین و نقیضین هستند در واقع و نفس الامر اجتماع آنها در امر واحد شخصی در زمان واحد از جهت واحده امکان
ندارد خواه واجب باشد آن امر و یا غیر واجب چگونه چنین نباشد و حال آنکه واحد حقیقی ثلث صحیحی ندارد وسه ثلث صحیح ندارد
و آن یکیست و اینکه سه مجموع آحاد سه است و واحد حقیقی مجموع آحاد ندارد اصلا و اینکه واحد حقیقی جزو ثلاثست پس هرگاه
جمع شوند در محل واحد لازم میاید که جزو وکل باشد وکل جزو و اینکه این اجتماع مستلزم آنستکه الله مرکب باشد از اجزاء غیر
متناهیه بالفعل بجهة اتحاد حقیقت جزو وکل بنا براین تقدیر وکل مرکبست و هر جزوی از اجزاء ایضا مرکبست از اجزائیکه
عین این جزو است هلم جرا و بودن شیٔ مرکب از اجزاء غیر متناهیه بالفعل باطل است قطعا و اینکه این اجتماع مستلزم آنستکه
واحد ثلث خود باشد وسه ثلث واحد و اینکه سه ثلث امثال خود باشد و واحد ثلث امثال ثلثه **برهان هفدهم**
هرگاه در ذات الله نعوذ بالله سه اقنوم ممتاز بامتیاز حقیقی پیدا شود چنانچه مسیحیین گویند با قطع نظر از تعدد واجب لازم
میاید که الله حقیقت محصله نباشد بلکه مرکب اعتباری و ترکیب حقیقی لابدست در او و از افتقار بین الاجزاء چه موضوع
در جنب نشان از این دو واحدیت حاصل نمیشود و افتقار بین الوجباء نیست زیرا که افتقار از خواص ممکناتست پس واجب
مفتقر بغیر نخواهد بود و هر جزو منفصل از دیگر و غیر او اگر چه داخلند در مجموع پس زمانیکه بعضی اجزاء محتاج بعض دیگر
نباشند ذات احدیت مؤلف نمیشود از آنها علاوه در صورت مذکوره ذات الله مرکب خواهد بود و هر مرکب در تحقق و تشخص
تحقق هر یکی از اجزایش و جزو غیر از کل است بالبداهه پس هر مرکب محتاج بغیر است و هر محتاج بغیر ممکنست لذاته پس لازم
میاید که الله ممکن لذاته باشد و این باطل است **برهان هجدهم** زمانیکه ثابت شد امتیاز حقیقی ما بین اقانیم ثلثه
امریکه این امتیاز با و حاصل شده است یا از صفات کمالست یا از غیر صفات کمال است بنا بر شق اول جمیع صفات کامله شامل
نخواهد بود فیما بین اقانیم ثلثه و این خلاف مقرر در نزد ایشانست زیرا که ایشان هر یکی از اقانیم ثلثه را متصف میدانند بجمیع
صفات کمال و بنا بر شق ثانی موصوف بآن موصوف بصفتی خواهد بود که از صفت کمال نیست و این نقص است تنزه خدا
از این واجب **برهان نوزدهم** در سؤال وجواب دینیهٔ ایشان در زبان انگلیسی که در بسیط جا حاضر و از ترجمه
بفارسی نموده است و چاپ هم شده است در سؤال چهارم باین نحو نوشته شده است سؤال (۴) خدا چیست جواب خدا روح است
نامتناهی و سرمدی و بی تبدیل در هستی و در دانائی و قدرت و تقدس و عدل و نیکوئی و حقیقت پس از این سؤال وجواب معلوم
میشود که خدا در نزد ایشان غیر متناهی است و در صورت اتحاد فیما بین جوهر لاهوتی و ناسوتی زمانیکه حقیقی باشد اقنوم ابن
محدود و متناهی خواهد بود و هر چه چنین باشد قبولی او زیاد و نقصان را ممکن خواهد بود و هر چه چنین باشد اختصاص او
بمقدار معین بتخصیص مخصص و تقدیر مقدر خواهد بود و هر چه چنین باشد حادث خواهد بود پس لازم میاید که اقنوم ابن
حادث باشد و از حدوث او حدوث اقنوم اب و روح القدس نیز لازم میاید بجهة اتحاد و این محالست **برهان بیستم**
هرگاه اقانیم ثلثه ممتاز باشند بامتیاز حقیقی و اجسنکه ممیز غیر از وجوب ذاتی باشد زیرا که وجوب ذاتی مشترکست فیما
بین ایشان و مابه الاشتراک غیر از مابه الامتیاز است پس هر کدام از اقانیم ثلثه مرکب خواهد بود از دو جزو و هر مرکب ممکن است
لذاته پس لازم میاید که هر یکی از اقانیم ثلثه ممکن باشند لذاته و این باطل است **برهان بیست و یکم** مذهب یعقوبیه
باطل است صراحة زیرا که مستلزم انقلاب قدیمست بحادث و مجرد بمادی و اما مذهب غیر ایشان پس در بطلانش گوئیم که این
اتحاد یا بحلول است و یا بغیر آن و اگر بحلول باشد پس باطل است بسه وجه موافق عدد تثلیث **اول** این حلول خالی از این

نیست یا مانند حلول ماء ورد است در ورد و دهن در سمسم و نار در فحم و این باطل است زیرا که این قسم حلول در صورتی صحیح میشود که اقنوم ابن جسم باشد و خود مسیحیین گویند اقنوم ابن جسم نیست و یا مانند حصول لون است در جسم و این نیز باطل است زیرا که معقول از این تبعیت حصول لون است در حیز بجهت حصول محلش در آن حیز و این نیز در اجسام متصور میشود نه در غیر آن و یا مانند حصول صفات اضافیه از برای ذوات خواهد بود این نیز باطل است زیرا که معقول از این تبعیت احتیاج است پس هرگاه ثابت شود حلول اقنوم ابن باین معنی در چیزی محتاج خواهد بود و محتاج ممکن است و مفتقر بمؤثر و این محالست زمانیکه بطلان ثابت شد بجمیع تقدیرات اثبات حلول ممتنع خواهد بود و اما ثانیاً هرگاه قطع نظر نمائیم از معنی حلول گوئیم اقنوم ابن هرگاه حلول نماید در جسمی پس این حلول یا بر سبیل وجوبست و یا بر سبیل جواز اوّل گاهی نیاز ندارد زیرا که ذاتش یا کافیست در اقتضای این حلول و یا کافی نیست پس اگر اوّل باشد محالست که این اقتضا موقوف بحصول شرط باشد پس از رفتگاه بمحال لازم میاید یعنی یا حدوث خدا و یا قدم محل و هر دو باطل است و اگر دوّم باشد مقتضی این حلول امر زاید بر ذات و حادث در او خواهد بود پس از حدوث حلول حدوث چیزی در اقنوم ابن لازم میاید پس اقنوم ابن محل حوادث خواهد بود و این محالست زیرا که هرگاه چنین باشد آن قابلیت یا از لوازم ذاتش خواهد بود و ابداً در او ثابت و این محالست زیرا که وجود حوادث در ازل محالست و دوّم نیز گاهی نیاز ندارد زیرا که بنا بر این تقدیر این حلول زاید بر ذات اقنوم خواهد بود زمانیکه حلول کرد در جسمی واجبست که حلول کند در آن صفت حادثه و حلول آن و لازم میاید که محل و قابل حوادث باشد و این باطل است چنانچه دانستی ثالثاً ثالثاً هرگاه اقنوم ابن حلول کند در جسم عیسی علیه السلام خالی از این نیست در ذات خدا نیز باقی است و یا نه پس اگر اوّل باشد حلول شخص در دو محل لازم میاید و اگر ثانی باشد لازم میاید که ذات خدا خالی باشد از اقنوم ابن پس ذات منتفی میشود زیرا انتفاء جزو معتبر مستلزم انتفاء کل است و اگر این اتحاد بدون حلول باشد پس گوئیم اقنوم ابن زمانیکه متحد شد با مسیح علیه السلام پس در حالت اتحاد اگر هر دو موجود باشند دو خواهند بود نه یک و این اتحاد نیست و اگر هر دو معدوم شوند و امر ثالثی حاصل شده باشد این نیز اتحاد نخواهد بود بلکه این نیست شدن دو شیء و حصول شیء ثالث است و اگر یکی از این دو معدوم شود و دیگری باقی بماند باز اتحاد نخواهد بود زیرا که محالست معدوم با موجود متحد شوند و نمیشود گفت معدوم بعینه باقی و موجود است پس ظاهر و آشکار گردید که حلول و اتحاد محالست و در صورتیکه بحقیقت این ادله برخوردار شدی بطلان مذهب صوفیه نیز از برای تو ظاهر و روشن گردید که قائل بحلول و اتحاد خدا در مرشدها و سایر اشیاء هستند حتی اشیاء خبیثه مانند سگ و خوک و غیرهما نعوذ بالله بدانکه این فرقه بدتر از نصاری هستند زیرا که نصاری قائل بحلول و اتحاد خدا هستند با جسد مسیح و اینها با جمیع اشیاء و این مذهب ماخوذ از مذهب نصاری است و مبدء اشتقاقش همان مذهب نصاری است چنانچه در جای خود انشاء الله خواهد آمد و کسانیکه گفته‌اند اتحاد از جهة ظهور است مانند ظهور کتابت خاتم در گل و موم و یا مانند ظهور صورت انسان در آئینه است پس از قول ایشان اتحاد حقیقی ثابت نخواهد بود بلکه تغایر ثابت میشود زیرا که چنانچه کتابت خاتم ظاهر در گل و یا موم غیر از خاتم است و صورت انسان در آئینه غیر از انسانست فکذلک اقنوم ابن غیر از مسیح علیه السلام خواهد بود غایة ما فی الباب ظهور اثر صفت اقنوم در مسیح اکثر خواهد بود از ظهورش در غیر او و مانند ظهور تاثیر شعاع شمس در بدخشان و در بعضی احجار دیگر جواهر معروفه از آنها متولد میشود زیاده از تاثیرش در احجار دیگر غیر از این احجار و نعم ما قیل الاتساویه محال و قول فی الحقیقة لا یقال بلکه بیست کاذب و حدیثی است زور و منشا آن نیست مگر شیطنت و خیالات فاسده و غلبه یبوست بر دماغ تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و قائلین بر تثلیث مشرکند بالقطع و الیقین نمیدانم خدا را بچه زبانی حمد و ثنا بخوانم که مرا هدایت کرد از امثال این خیالات باطله و بهتر اینستکه اقرار بعجز نمایم و در کمال عجز و انکسار و قصور عرض کنم خدایا این ذره بمقدار

عاجز است از حمد و ثنای تو و شکرگذاری در مقابل نعمت توحید که در حقیقت نعمتی است که با لا ترازان متصور نیست
فلك الحمد علی ما هدیتنی بعدد کل ما عندك من العدد فی کل آن و لحظة من الازل الی الابد **برهان بیست و دوم** فرقهٔ پروتستنت ایراد مینمایند بر فرقهٔ کاتلك در استحالهٔ نان بمسیح کامل در عشاء ربانی بشهادت حس و استهزا
مینمایند باینفرقه در این رد و استهزاء بر خود فرقهٔ پروتستنت نیز راجع میشود زیرا که اینکه مسیح زاده شده از او و ندید مگر
شخص واحد انسان و تکذیب راستگوترین حواس که چشم است موجب فتح باب سفسطه است در ضرورت اثبات پس قول ایشان باطل است
یقینا مانند قول باستحالهٔ نان در عشاء ربانی بجسد مسیح کامل مخفی نماند که علمای مسیحیه روح مسیح را خدا میدانند و
جسد او را انسان مخلوق و اما عوام ایشان کلا و طرا از هر فرقه میخواهد باشد فرق نمیگذارند ما بین جوهر لاهوتی و جوهر
ناسوتی بلکه مسیح را من حیث الناسوت نیز خدا میدانند همان قدر از قسیس میشنوند و در نماز میخوانند که مسیح خدا بود دیگر
نمیدانند مقصود چه چیز است از الوهیت مسیح بلاهوت و ناسوت خدا بشر میدانند و خبط عظیم مینمایند **حکایت**
مناسبی بخاطرم آمد منقول است که سه نفر نصرانی شدند و داخل دین مسیح کردیدند و بعضی از مسیحیین عقاید لازمه را
بایشان یاد دادند سیما عقیدهٔ تثلیث را و در خدمت قسیس بودند یکی از احباء قسیس که از امراء بود بدیدن قسیس آمد و از
او سؤال کرد که آیا در این ایام کسی نصرانی شده است قسیس گفت بلی سه نفر داخل دین مسیح کردیدند امیر دوست گفت از
عقاید لازمه چیزی بآنها یاد گرفته‌اند قسیس گفت بلی همه چیز را یاد گرفته‌اند پس قسیس یکی از آنها را خواست تا بدوست خود بنماید
و بخدمت خود او را در این مجرج امیر بدهد منتصر حاضر و از عقیدهٔ تثلیث او سؤال کردند منتصر گفت تو مرا تعلیم دادی که
خدا سه است یکی آنکه در آسمانست و دومی از بطن مریم بتول متولد شد و سیم آنکه در صورت کبوتر بر خدای دوم بعد
از سی سال نازل شد قسیس غضب کرد و امر کرد که او را از مجلس بیرون کنند و گفت این اعتقاد مجهولست پس دومی را خواست
و از او سؤال کرد منتصر گفت آقا تو مرا یاد دادی که خدایان ما سه هستند و یکی از ایشان مصلوب شد و مرد و الآن دو خدا
داریم قسیس غضب کرد و او را نیز از مجلس بیرون کرد و گفت سیمی را بیاورید اینها خوب یاد نگرفته‌اند پس سیمی حاضر شد
مرد زیرك دانائی بود بالنسبه بآن دو نفر اول و حریص بود در حفظ عقاید پس قسیس از او سؤال کرد گفت یا مولای هرچه
تعلیم دادی حفظ کردم و بفهم کامل فهمیدم از تفضلات خدای ما مسیح میخواهی عرض کنم قسیس گفت مرحبا بگو آنکه در شدن
و دین دادی در توجیه بیم گفت بلی آقا اب سه است و سه یك و یکی از این سه مصلوب شد و مرد پس همه مردند بجهة اتحاد و الآن
خدا نداریم و الا نفی اتحاد لازم میاید قسیس و مستمعین مبهوت و از جواب این تازه نصرانی عاجز شدند **مؤلف این کتاب**
گوید مسئولین تقصیری ندارند عوام باین نحو خبط مینمایند در بیان این عقیده و علمای مسیحیه متحیرند در بیان علاقهٔ
اتحاد اقرار و اعتراف مینمایند که ما معتقدیم ولیکن نمی‌فهمیم عاجزیم از تصور و بیان آن و صاحب میزان الحق بعد از آنکه
بحسب گمان خود الوهیت مسیح را اثبات کرده است با بعضی از آیات متشابهات انجیل بعد در صفحهٔ (۱۱۱) از کتاب مذبور در نسخهٔ
مطبوعهٔ ۱۸۶۶ چنین نوشته است و اگر کسی سؤال نماید که در جنب وحدانیت خدا نسبت الوهیت بیسوع مسیح چگونه
امکان دارد در جواب این سؤال بعد از دو سطر چنین گفته است اما تشخیص کیفیت این مطلب کار ما نیست بلکه در قوه
هیچ بشری نیز نخواهد بود زیرا که این امریست مخصوص و منسوب باسرار ذات پاك خدا و آشکار است که آدمی ذات خدا
و اسرار او را بحیطهٔ تصرف عقل خود نمیتواند آورد الخ پس از این عبارات واضح و آشکار میگردد که علمای مسیحیه عاجز
از بیان حقیقت تثلیث میباشند و میگویند حکما باید قبول کرد بدون فهمیدن و از این عبارت نیز معلوم میشود که مذهب
نصاری مجهولست و هیچکس نمیتواند بفهمد همین طور هم هست بعلت اینکه غیر معقولست و فخر الرازی در تفسیر خود
در شرح سورهٔ النساء گوید و اعلم ان مذهب النصاری مجهول جدا یعنی بدان بدرستیکه مذهب نصاری بسیار مجهولست

کرنیز

کسی نمیتواند حقیقت آنرا بفهمد بعد گفته است لا نری مذهبا فی الدنیا اشد رکاکة وبعدا من العقل من مذهب النصاری و بعد در تفسیر سوره مائده گفته است ولا نری فی الدنیا مقالة اشد فسادا واظهر بطلانا من مقالة النصاری یعنی نمی بینیم در دنیا مقاله را که اشد فسادا واظهر بطلانا باشد از مقاله نصاری پس زمانیکه براهین عقلیه قطعیه دلالت کنند که تثلیث حقیقی ممتنعست در ذات پاک خدا پس هرگاه قولی از اقوال مسیح یافت شود و بحسب ظاهر دال بر تثلیث باشد تأویل آن واجبست یقینا زیرا که خالی ازین نیست یا باید عمل نمائیم هر کدام از دلالت براهین و دلالت آن قول و یا هر دو را ترک نمائیم و یا اینکه نقل را ترجیح بدهیم بر عقل و یا عقل را ترجیح بدهیم بر نقل و اول باطل است قطعا والا لازم میاید که شیء واحد ممتنع و غیر ممتنع باشد در واقع و نفس الامر و دوم ایضا محالست والا ارتفاع نقیضین لازم میاید سیم نیز جایز نیست زیرا که عقل اصل نقل است زیرا که ثبوت نقل موقوفست بر ثبوت وجود صانع و علم و قدرت او سبحانه و تعالی و اینکه در حکمت او تعالی ارسال رسل و انزال کتب لازم است و ثبوت این مطالب بدلایل عقلیه است پس قدح در عقل قدح است در عقل و نقل معا پس باقی نماند الا اینکه قطع کنیم بصحت عقل و مشغول شویم بتأویل نقل و تأویل در نزد اهل کتاب نادر قلیل نیست بلکه بسیار است چنانچه در امر سیم از مقدمه دانستی که ایشان تأویل مینمایند آیات غیر محصوره را که دلالت بر جسمیت و شکل الله سبحانه و تعالی میکنند بآیه تنزیه که مضمون آنها مطابقست با برهان عقلی و همچنین تأویل مینمایند آیات کثیره غیر محصوره را که دلالت دارد بر ثبوت مکان از برای خدا بچند آیات قلیله که موافقت دارند با برهان چنانچه در مقدمات همین باب شرح آنرا دانستی لیکن خیلی عجب است از عقلای کاتلک و من تبعه ایشان که گاهی حکم حس و عقل را معا باطل میکنند و حکم مینمایند که نان و شرابی که در پیش چشم ما حادث شدند بعد از مدت زیادتر از یکهزار و هشتصد سال بعد از عروج مسیح علیه السلام در عشاء ربانی مستحیل میشوند بگوشت و خون مسیح علیه السلام حقیقة پس این نان و شراب را عبادت نموده و سجده میکنند از برای این دو و گاهی حکم میکنند ببطلان عقل و بداهت و براهین عقلیه را دور انداخته و میگویند تثلیث حقیقی و توحید حقیقی جمع میشوند در امر واحد شخصی در زمان واحد از جهت واحده و عجب از فرقه پروتستنت که ایشان مخالفت مینمایند با فرقه کاتلک در اعتقاد اول و موافقت مینمایند در ثانی پس هرگاه عمل بظاهر نقل ضروری باشد اگرچه مخالفت داشته باشد با حس و عقل پس انصاف اینست که فرقه کاتلک بهتر از فرقه پروتستنت میباشند زیرا که کاتلک مبالغه دارند در اطاعت ظاهر قول مسیح علیه السلام تا اینکه اعتراف مینمایند بمعبودیت چیزی که مصادم است با حس و بداهت بلکه آنکه چنانچه اهل تثلیث غلو مینمایند در شان مسیح علیه السلام و مرتبه الوهیت قائل میشوند در حق آنجناب همچنین تفریط مینمایند در شان مسیح و پدران او از جانب مادر اعتقاد مینمایند که آنجناب ملعون شد و بعد از مرگ داخل جهنم گردید و سه روز در جهنم توقف نمود چنانچه در پیش دانستی و اینکه داود و سلیمان علیهما السلام و همچنین سایر پدران مسیح علیه السلام از اولاد فارص میباشند و فارص از زنا متولد شد با زنا از یهودا که پدر شوهر او بود و اینکه داود علیه السلام با زن اوریا زنا کرد و اینکه سلیمان علیه السلام در آخر عمر مرتد گشت چنانچه دانستی و خواهی دانست ایضا پس این جماعت گاهی در افراطند و گاهی در تفریط و خیر الامور اوسطها باشد ترک کرده اند و قسیس سیل که از علمای مسیحیه میباشد و بعضی علوم اهل اسلام را تحصیل کرده بود و قرآن مجید را بزبان خود ترجمه نموده است و ترجمه او در نزد مسیحیین مقبولست و قوم خود را در بعضی امور وصیت نموده است و وصیت او را از ترجمه او المطبوع سنه ١٨٣٦ از میلاد نقل مینمائیم اول آنکه از شما مسیحیین جبر بر مسلمین واقع نشود دوم آنکه مسائلی که مخالف عقل است تعلیم ایشان ننمائید زیرا که ایشان مردمان احمق نیستند تا غلبه نمائیم بر ایشان در این مسائل مانند عبادت صنم و عشاء ربانی زیرا که ایشان بسیار نفرت مینمایند ازین مسائل و هر کلیسائیکه دارای این مسائل است نمیتواند مسلمین را بخود جذب نماید ترجمه کلام قسیس تمام شد پس ملاحظه نمائید وصیت قسیس و اقرار او که عبادت صنم و مسائل مخالف با عقل مانند عشاء ربانی در کلیساهای ایشان یافت میشود والحق والانصاف اهل این مسائل مشرکند یقینا در مشرک بودن ایشان شبهه نیست

خدا هدایتشان بفرماید **فصل ششم** دانستی در امر پنجم از مقدمات این باب که کلام یوحنا مملو از مجاز است که فهمیدن بسیاری از کلمات او که احتیاج بتاویل نداشته باشد و ایضاً دانستی در امر ششم از مقدمه که اجمال بکثرت پیدا میشود در کلمات مسیح علیه السلام بحیثیتی که معاصرین و شاگردها در اکثر اوقات کلمات آنجنابرا نمی فهمیدند تا اینکه خود آنجناب تفسیر نمینمود از برای ایشان و در امر دوازدهم از مقدمه معلوم و مشخص نمودیم که عیسی علیه السلام الوهیت خود را بیان نفرمودند بر مانیکه شبهه در او باقی نماند و بالتصریح این معنی مفهوم بشود پس اقوالی که مسیحیین بآنها متمسک میشوند غالباً مجمل و منقول از انجیل یوحناست و بر سه قسم میباشند بعضی از آن اقوال بحسب معانی حقیقیه بهیچوجه دلالت ندارند بر مقصود ایشان و استنباط الوهیت از آن اقوال گمان صرف است و این استنباط و گمان قابل اعتنا و جایز نیست در مقابل براهین عقلیه قطعیه و نصوص مسیحیه چنانچه در دو فصل سابق دانستی و بعضی اقوال مسیح تفسیرش معلوم میشود از اقوال دیگر خود مسیح از مواضع دیگر انجیل پس در این اقوال نیز رای ایشان اعتبار ندارد و بعضی اقوال دیگر واجب التاویل است در نزد ایشان زمانیکه تاویل واجب شد لابد باید این تاویل بحیثیتی باشد که مخالفت نداشته باشد با براهین عقلیه و نصوص مسیحیه پس حالا اگر اقوال ایشان را که از آنها استدلال بالوهیت مسیح مینمایند نقل مینمائیم تا حال استدلال ایشان واضح و آشکار باشد از برای ناظر این کتاب در صورتیکه اکثر و اقوی اقوال ایشان را نقل و رد نمودیم اقل و اضعف را ناظر کتاب باید بر آنها قیاس نماید **اول** از اطلاق لفظ ابن الله است بر مسیح علیه السلام و چون لفظ ابن الله بر عیسی اطلاق شده است ابن الله نمیشود مگر الله **در جواب گوئیم** این دلیل در غایت ضعف است بدو وجه **اما اولاً** پس این اطلاق معارض است با اطلاق ابن الانسان چنانچه در پیش دانستی و با اطلاق ابن داود و پس لابد است از تطبیق بحیثیتی که مخالفت با براهین عقلیه ثابت نشود و از تطبیق محالی هم لازم نیاید **و اما ثانیاً** صحیح نیست که لفظ ابن بمعنی حقیقی خود باشد زیرا که معنی حقیقی این لفظ بمعنی ابن باتفاق لغت اهل عالم آنست که از نطفه ابوین متولد شود و این معنی در اینجا بیجا و محالست پس لابدیم از حمل بر معنی مجازی مناسب با شان مسیح علیه السلام و از این انجیل معلوم و مشخص میشود که این لفظ در حق عیسی علیه السلام بمعنی صالح میباشد ابن الله یعنی مرد صالح و مؤمن بخدا آیه (۳۹) از باب (۱۵) از انجیل مرقس باین نحو مرقوم گردیده است (۳۹) و چون یوزباشی که مقابل وی ایستاده بود یعنی در مقابل عیسی دید که بدین طور صدا زده روح را سپرد گفت فی الواقع این مرد پسر خدا بود و لوقا قول یوزباشی را نقل نموده است در آیه (۴۷) از باب (۲۳) از انجیل خود باین نحو (۴۷) اما یوزباشی چون این ماجرا را دید خدا را تمجید کرده گفت در حقیقت این مرد صالح بود پس در انجیل مرقس لفظ پسر خدا واقع گردیده است و در انجیل لوقا بدل این لفظ مرد صالح استعمال شده است و مثل این لفظ در حق صالح غیر از مسیح ایضاً بهمان نحو مستعمل گردیده است چنانچه لفظ پسر شیطان در حق طالح استعمال شده است در باب پنجم از انجیل متی باین نحو مرقوم گردیده است (۹) خوشحال صلح کنندگان که ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد (۴۴) اما من بشما میگویم که دشمنان خود را محبت کنید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و با آنانکه از شما نفرت کنند احسان کنید و بهر کسیکه بشما فحش دهد و زحمت رساند دعای خیر کنید (۴۵) تا پدر خود را که در آسمانست پسران شوید زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع میسازد و باران بر عادلان و ظالمان میباراند انتهی پس عیسی علیه السلام لفظ پسر خدا را بر صلح کنندگان و عاملین باعمال مذکوره اطلاق فرموده است و خدا را بالنسبه با ایشان لفظ پدر پس اگر از استعمال این لفظ الوهیت ثابت شود از برای شخصی لازم میاید که تمامی صلح کنندگان و عمل کنندگان باعمال مذکوره خدایان باشند پس تثلیث چه معنی دارد و در باب (۸) از انجیل یوحنا در مکالمه که فیما بین مسیح و یهود واقع گردیده است باین نحو عیان و بیان گشته است (۴۱) شما اعمال پدر خود را بجا میآورید بدو گفتند که ما از زنا زائیده نشده ایم یک پدر داریم که خدا باشد (۴۲) عیسی بدیشان گفت اگر خدا پدر شما بودی مرا دوست میداشتید که من از جانب خدا صادر شدم و آمدم زیرا که من از پیش خود نیامدم بلکه او مرا فرستاد (۴۳) برای چه سخن مرا ادراک نمیکنید از آن جهت که استطاعت شنیدن کلام من ندارید (۴۴)

شما از پدر خود ابلیس میباشید و خواهشهای پدر خود را میخواهید بعمل آرید که از اول قاتل بود و در راستی قائم نمیباشد
از آنجهت که در او راستی نیست هرگاه بدروغ سخن میگوید از ذات خود میگوید زیرا که دروغگو و پدر دروغگویانست انتهی
پس یهود مدعی گردیدند که ما یک پدر داریم و او خداست و مسیح فرموده بلکه پدر شما شیطانست ظاهر و روشن استکه خدا
و شیطان پدر ایشان نبودند بمعنی حقیقی پس لابدیم از حمل بر معنی مجازی پس غرض یهود این بود که ما صالحان و مطیعان امر خدا
میباشیم و غرض مسیح علیه السلام این بود که شما چنین نیستید بلکه طالحان و مطیعان امر شیطان میباشید و در باب (۳) از رساله
اول یوحنا باین نحو مرقوم گردیده است (۹) هرکه از خدا مولود شده است گناه نمیکند زیرا تخم او در وی میماند و او نمیتواند گناهکار بوده
باشد زیرا که از خدا تولد یافته است (۱۰) فرزندان خدا و فرزندان ابلیس از این ظاهر میگردند که هرکه عدالت را بجا نمیآورد از
خدا نیست و همچنین هرکه برادر خود را محبت نمینماید و در آیه (۷) از باب (۴) از رساله مذکوره باین نحو مسطور گردیده است
(۷) ای حبیبان یکدیگر را محبت بنمائیم زیرا که محبت از خداست و هرکه محبت مینماید از خدا مولود شده است و خدا میشناسد و در
باب پنجم از رساله مزبوره باین نحو مسطور گردیده است (۱) هرکه ایمان دارد در عیسی که او مسیح است از خدا مولود شده است و هرکه
والد را دوست میدارد مولودش را نیز دوست میدارد (۲) از این میدانیم که فرزندان خدا را محبت مینمائیم و وصایای او را بجای
آوریم (۴) زیرا آنچه از خدا مولود شده است بر دنیا غلبه مییابد و آیه (۱۴) از باب (۸) از رساله پولس باهل روم باین نحو مرقوم
گردیده است (۱۴) که همه کسانیکه متابعت روح خدا میکنند ایشان پسران خدایند و در باب دوم از رساله پولس بفیلیپیان
باین نحو مرقوم گردیده است (۱۴) و هرکار را بدون همهمه و مباحثه بکنید تا بی عیب و ساده دل و فرزندان خدا بیملامت باشید انتهی
و دلالت این اقوال بر آنچه ما گفتیم غیر خفیه است و زمانیکه از اطلاق لفظ الله و امثال او الوهیت ثابت نشود چنانچه در امر
چهارم از مقدمه مذکوره دانستی پس چگونه از لفظ ابن الله و امثال او این معنی ثابت میشود سیما زمانیکه ملاحظه نمائیم کثرت وقوع
مجاز را در کتب عهد عتیق و جدید چنانچه در مقدمه دانستی بخصوص زمانیکه ملاحظه نمائیم که استعمال لفظ پدر و پسر در
کتب عهدین در مواضع غیر محصوره آمده است و نقل بعضی از آن جاها در اینجا بجاست لوقا در باب سیم از انجیل خود در بیان
نسب مسیح علیه السلام باین نحو مرقوم نموده است (۲۳) و خود عیسی وقتی که شروع کرد قریب بسی سال بود و بحسب گمان خلق پسر
یوسف بن هالی (۲۴) بن متات بن لاوی بن ملکی بن ینان بن یوسف (۲۵) بن متاث بن اموس بن ناحوم بن حلی بن نجی (۲۶)
بن مات بن متاثیا بن شمعی بن یوسف بن یهودا (۲۷) بن یوحنا بن ریسا بن زوربابل بن سالتئیل بن نیری (۲۸) بن ملکی بن
ادی بن قوسام بن ایلمودام بن عیر (۲۹) بن یوسی بن ایلعاذر بن یورام بن متاث بن لاوی (۳۰) بن شمعون بن یهودا بن یوسف
بن یونان بن ایلیاقیم (۳۱) بن ملیا بن مینان بن متاتا بن ناتان بن داود (۳۲) بن یسی بن عوبید بن بوعز بن شلمون بن نحشون
(۳۳) بن عمیناداب بن ارام بن حصرون بن فارص بن یهودا (۳۴) بن یعقوب بن اسحق بن ابرهیم بن تارخ بن ناحور (۳۵)
بن سروج بن رعو بن فالج بن عابر بن صالح (۳۶) بن قینان بن ارفکشاد بن سام بن نوح بن لامک (۳۷) بن متوشالح بن خنوخ
بن یارد بن مهللئیل بن قینان (۳۸) بن انوش بن شیث بن آدم بن الله انتهی آشکار است که آدم علیه السلام ابن الله نبود بمعنی
حقیقی یعنی خدا هم نبود لیکن بلا ابوین موجود شده بود نسبتش را بخدا داد مرحبا بر لوقا که در اینجا خوب کاری کرده است و چون
مسیح علیه السلام بدون پدر متولد شده بود نسبتش را بیوسف نجار داد و گفت بن یوسف و چون آدم علیه السلام بی پدر و مادر موجود
شده بود نسبتش را بخدا داد و گفت آدم بن الله پس اگر از اطلاق لفظ ابن الله الوهیت ثابت شود لازم میاید که آدم علیه السلام
و سایر کسانیکه این لفظ در حق ایشان استعمال شده هم الله باشند در آنوقت عدد خدایان بدو کرور و سه کرور میرسد بلکه
متجاوز [illegible] و در باب چهارم از سفر خروج قول خدا در خطاب بموسی چنین مرقوم شده است (۲۲) و بفرعون بگو که خداوند
[illegible] میفرماید که اسرائیل پسر اول زاده من است (۲۳) و بتو میفرمایم که پسر مرا رها کن تا اینکه مرا عبادت نماید و اگر

المؤردن

رها نمودن او را با تمامی اینک پسر اوّل زادت را میکشم انتهی پس بر اسرائیل لفظ پسر خدا در دو موضع اطلاق کرده است
بلکه لفظ اوّل زاده نیز اطلاق کرده است و مقصود از لفظ اسرائیل بنی اسرائیلند که در زمان موسی بودند و در مصر
سکونت داشتند مضاف حذف شده است فعلیهذا بنا بر قول قسیس لازم می‌آید که تمامی بنی اسرائیل اله باشند و معنی اسید
هیچ عاقل چنین حرفی را نمیتواند بگوید پس واضح است مقصود از لفظ فرزندان من بندگان منست پس شبهه این اصطلاح
در زمان موسی و عیسی علیهما السلام معمول بود که مردمان صالح را فرزندان خدا و اشقیا را فرزندان شیطان میگفتند سیّم
در زبور (۸۹) موافق فارسیه مطبوع سنه ۱۸۵۶ قول داود علیه السلام در خطاب بخدا باین نحو رقم شده است (۱۹) آنگاه بمقدس
خود در عالم رؤیا تکلم نموده گفتی که نصرت خود را بر شجاع نهادم و برگزیده را از میان قوم ارتفاع دادم (۲۰) بنده خود داود
یافتم و او را بروغن مقدس خود مسح کردم (۲۶) او بمن خواهد گفت که تو پدر من و خدای من و کوه منجی منی (۲۷) من نیز او را
اوّل زاده خود و بر ملوک زمین عالی خواهم ساخت انتهی پس بر خدا لفظ پدر و بر داود علیه السلام لفظ اوّل زاده و مقدس و مسیح و عالی
اطلاق کرده است چهارم در آیه (۹) از باب (۳۱) از کتاب ارمیا قول خدا باین نحو عیان و بیان گشته است (۹) که به گریه
خواهند آمد و ایشان را با شفقت باز پس خواهم آورد و ایشان را بکنار نهرهای آب براه راستی که در آن لغزان نخواهند شد روانه
خواهم کردانید زیرا که از برای اسرائیل پدرم و افرایم نخست زاده من است پس لفظ اوّل زاده بر افرایم اطلاق کرده است و لفظ
پدر بخدا بالنسبه ببنی اسرائیل نیز اطلاق کرده است پس اگر از اطلاق امثال این الفاظ الوهیت ثابت و محقق شود لازم
می‌آید که بنی اسرائیل و داود و افرایم اولی و احق بالوهیت باشند زیرا که ایشان اوّل زاده و فرزند بزرگ خدا هستند و فرزند
بزرگ احق و اولی باکرام است نزد دیگران بموجب حکم شرایع سابقه و رواج عام و اگر گویند در حق عیسی علیه السلام لفظ فرزند یگانه
خدا استعمال شده است گوئیم امکان ندارد که فرزند یگانه بمعنی حقیقی خود باشد زیرا که خدا از برای مسیح برادرهای زیادی
اثبات فرموده است و در حق سه نفر از برادرهای آنجناب لفظ اوّل زاده را اطلاق فرموده است در صورتیکه شخص برادرها داشته
باشد او را فرزند یگانه نمیگویند پس لابدّ است از معنی مجازی مانند لفظ ابن پنجم در باب هفتم از کتاب دوّم شموئیل باین
نحو عیان و بیان گشته است یعنی قول خدا در حق سلیمان علیه السلام (۱۴) بخصوص او من مثل پدر و او بجهه من مثل پسر خواهد بود
الخ پس هرگاه اطلاق این لفظ سبب الوهیت باشد سلیمان علیه السلام احق و اولی است از مسیح علیه السلام بجهه سبقت و بودن او از
پدران عیسی علیه السلام و ملک سلطنت و اقتدار ظاهر به هم داشت و اقلّ اقتدار او این بود که بر تمامی بنی اسرائیل مسلط بود و مانند
عیسی در دست یهودهای عصر خود مقهور و مغلوب نبود ششم آیه اوّل از باب (۱۴) قول خدا در خطاب ببنی اسرائیل
باین نحو عیان و بیان گشته است (۱) شما پسران خداوند خدای خود هستید و برای اموات خویشتن را مجروح نکنید و موی پیشانی
خود را مکنید هفتم در آیه (۱۹) از باب (۳۲) از تورات مذکور چنین مسطور گشته است (۱۹) و خداوند دید و بسبب
غضبش بر پسران و دختران خود ایشان را مردود کردانید هشتم آیه (۲) از باب اوّل از کتاب اشعیا باین نحو تحریر کرده است
(۲) ای آسمانها استماع نمائید و ای زمین گوش ده زیرا که خداوند میفرماید که فرزندان را پرورش و تربیت نمودم و ایشان بمن
عاصی شدند نهم آیه (۸) از باب (۳۰) از کتاب مزبور چنین مسطور کرده است (۸) چونکه گفت بتحقیق قوم من پسران
نفر بینده خواهند بود بنا بر این رهاننده ایشان شده است دهم آیه (۱۰) از باب اوّل از کتاب هوشع چنین مرقوم کرده است
(۱۰) بایشان گفته خواهد شد (یعنی ببنی اسرائیل) که پسران خدای حیّید پس در این مواضع لفظ فرزندان خدا بر تمامی بنی اسرائیل
اطلاق کرده است یازدهم در آیه (۱۶) از باب (۶۳) از کتاب اشعیا قول اشعیا در خطاب بخدا چنین مرقوم کرده است
(۱۶) بدرستی که پدر ما توئی اگر چه ابراهیم ما را ندانست و اسرائیل ما را نشناخت نهایتا ای خداوند پدر ما توئی و اسم تو از ازل
رهاننده ماست دوازدهم آیه (۸) از باب (۶۴) از کتاب مذکور باین نحو مسطور گشته است (۸) و حال

ای خدا وند پدر ما توئی الخ پس اشعیا علیه السلام تصریح کرده است در حق خود و در حق غیر خود از بنی اسرائیل که خدا پدر ماست
پس اگر عیسی علیه السلام خدا را پدر بگوید مرتبهٔ الوهیت از برای او حاصل نخواهد شد چنانچه از برای اشعیا و سایر بنی اسرائیل ثابت
نمیگردد از این استعمال **سیزدهم** آیهٔ (۷) از باب (۳۸) از کتاب ایوب علیه السلام باین نحو ترجمه یافته است (۷) هنگامیکه
ستارههای صبح باهم تسبیح میگفتند و تمامی فرزندان خدا خروش میکردند در صدد جواب دانستی که لفظ فرزندان خدا
بر صالحین و بر مؤمنین بمسیح و بر مطیعین بامر خدا و بر عاملین باعمال حسنه اطلاق گردیده است و در این مواضع نیز مقصود
همانستکه گفته چنانچه ظاهر و روشن از ظاهر عبارات هم همین است **چهاردهم** آیهٔ (۵) از زبور (۶۸) باین نحو ترجمه
شده است (۵) پدر یتیمان و داور بیوه زنان خداست در مسکن مقدس خود پس در این موضع لفظ پدر یتیمان بر خدا اطلاق
شده است و اگر از امثال این اطلاقات الوهیت ثابت شود تمام یتیمهای دنیا باید خدا باشند مؤلف کتاب نیز یتیم است
نعوذ بالله از کوری دل **پانزدهم** در باب (۶) از سفر تکوین باین نحو ترجمه یافته است (۲) اینکه فرزندان خدا دختران
انسان را دیدند که خوش منظرند پس بجهت خویشتن از هر چه که اختیار کردند بزنی گرفتند (۴) و در آن روزها جباران در زمین بودند
و بعد از آنهم هنگامیکه فرزندان خدا بدختران انسان درآمدند و از برای ایشان اولاد زائیدند ایشان نیز جباران شدند و در ایام
سابق از نامداران بودند انتهی و مراد در اینجا از فرزندان خدا فرزندان اعیان و اشرافند و مقصود از دختران انسان عامهٔ مردم
هستند و اما مترجم ترجمهٔ عربیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۱۱ آیهٔ دوم را باین نحو ترجمه کرده است رأی ابنوا الاشراف بنات العامة حسنا
فاتخذوا لهم نساء پس اطلاق فرزندان خدا بر فرزندان اشراف شده است و از این استعمال صحت اطلاق لفظ خدا بر شریف نیز
معلوم میشود و در اناجیل در مواضع کثیره لفظ پدر شما در خطاب بشاگردان و غیر ایشان بالنسبه بخدا شده است و بنا هست
که لفظ پسر و پدر واضح میشود که مناسبه ثانی با معانی حقیقی این دو لفظ داشته باشد مانند اطلاق پدر دروغگویان بر شیطان
چنانچه در سؤال و جواب مسیح با یهود دانستی و مانند اطلاق فرزندان اورشلیم بر یهود در کلام مسیح علیه السلام چنانچه در اواخر باب
(۲۳) از انجیل متی مرقوم گردیده است و ایضاً لفظ افعی زاده گان را جناب عیسی بر کاتبان و فریسیان که از اعیان و اشراف
یهود بودند اطلاق فرموده است چنانچه در همین باب مذکور از انجیل متی مرقوم گردیده است و اطلاق فرزندان خدا و فرزندان
قیامت بر اهل جنت در قول مسیح علیه السلام در باب (۲۰) از انجیل لوقا شده است مجملاً این مجاز شایع است اهل دنیا را فرزندان دنیا
و اهل آخرت را فرزندان آخرت میگویند و امام زین العابدین علیه السلام در منبر شام فرمودند انا ابن مکة و منی و زمزم و صفا مقصود
اینستکه میفرماید منم فرزند صاحب مکه و منی و در آیهٔ (۵) از رسالهٔ اول پولس باهل تسالونیکیان باین نحو ترجمه شده است (۵)
زیرا جمیع شما پسران نور و پسران روز هستید از شب و ظلمت نیستیم پس از اطلاق لفظ ابن الوهیت از برای مسیح ثابت نمیشود **دوم**
در آیهٔ (۲۳) از باب (۸) از انجیل یوحنا باین نحو عیان و بیان گشته است (۲۳) (ایشان را گفت شما از پائین میباشید اما من از
بالا شما از اینجهان هستید اما من از اینجهان نیستم) یعنی من خدا هستم از آسمان نازل شدم و مجسم شدم **مؤلف این کتاب**
گوید چون این قول مخالفت داشت با ظاهر زیرا که عیسی علیه السلام از اینجهان بود لهذا مسیحیین باین نحو تأویل کردند که نوشته شد
و این تأویل غیر صحیح است بدو وجه **اول** اینکه این تأویل مخالف است با براهین عقلیه و نصوص مسیحیه پس تأویلی که مخالف باشد
با براهین عقلیه و نصوص مسیحیه مردود است بالقطع و الیقین **دوم** اینکه عیسی علیه السلام مثل این قول را در حق تلامذه و شاگردان
خود نیز اطلاق فرموده است آیهٔ (۱۹) از باب (۱۵) از انجیل یوحنا باین نحو عیان و بیان گشته است (۱۹) اگر از جهان میبودید
جهان خاصان خود را دوست میداشت لیکن چونکه از جهان نیستید بلکه من شما را برگزیده ام از این سبب جهان با شما دشمنی
[illegible] و در باب (۱۷) از انجیل یوحنا باین نحو تحریر گردیده است (۱۴) من کلام ترا بایشان دادم و جهان ایشان را دشمن داشت
[illegible] از جهان نیستند چنانکه من نیز از جهان نیستم (۱۶) از جهان نیستند چنانکه من از جهان نمیباشم [illegible]

و شاکردان خود فرمود از جهان نیستید همچنانکه من نیز از جهان نیستم و مساوات قرار داد ما بین خود و ما بین شاکردان
خود در عدم بودن او و ایشان از اینجهان پس اکر این قدر رها مستلزم الوهیت باشد چنانچه مسیحیین کمان کرده اند لازم
میاید که تمامی حواریین و شاکردان مسیح خدایان باشند پس تثلیث خاص عشره میشود در صورتیکه عدد حواریین دوازده را
بکیریم و اکر آن هفتاد نفر شاکرد را که عیسی علیه السلام ایشان را ببلاد اسرائیلیه فرستاد داخل در تحت این قول بدانیم و این تأویل را
هم قبول نمائیم عدد خدایان مسیحیین بهشتاد و پنج خدا میرسد نعوذ بالله پس معلوم و مشخص شد که این تأویل مردود است
بلکه تأویل صحیح از برای قول مسیح اینست که شما طالب دنیای دنی هستید و من چنین نیستم بلکه طالب آخرت و رضای خدا میباشم
و این نحو مجاز در السنه و افواه شیوع دارد بزهاد و صلحا میکویند ایشان از اهل دنیا نیستند **سیم** در آیه (٣٠) از باب (١٠)
از انجیل یوحنا این نحو رقم شده است (٣٠) (من و پدر یکی هستیم) و مسیحیین کویند این قول دلالت دارد بر اتحاد مسیح با خدا
و مؤلف حقیر کوید این استدلال غیر صحیح است بدو وجه **اول** آنکه مسیح علیه السلام در نزد ایشان نیز انسان و صاحب
نفس ناطقه است و باین اعتبار با خدا اتحادی ندارد بلی محتاج بتأویل باشد و کویند چنانچه عیسی علیه السلام انسان کامل است بهمچنین
خدای کامل نیز هست و باعتبار اول مغایر و باعتبار ثانی متحد است و در پیش دانستی که این قسم تأویل باطل و مخالف است با براهین
عقلیه و نصوص مسیحیه **دوم** آنکه مثل این قول در باب (١٧) از انجیل یوحنا در حق حواریین باین نحو واقع کردیده است (٢١)
تا همه یك کردند چنانکه تو ای پدر در من و من در تو ایشان نیز در ما یك باشند تا جهان ایمان آرد باینکه تو مرا فرستادی (٢٢) و
من مجدیرا که بمن عطا کردی بایشان دادم تا یك باشند چنانکه ما یك هستیم (٢٣) و من در ایشان و تو در من تا در یکی کامل کردند و تا جهان
بداند که تو مرا فرستادی و ایشانرا محبت نمودی چنانکه مرا محبت نمودی انتهی پس قول او تا همه یك کردند و قول او تا یك باشند و قول
او تا در یك کامل کردند دلالت دارد بر اتحاد ایشان و در آیه (٢٢) که عبارت باشد از قول ثانی مساوات قرار داد حضرت مسیح علیه السلام
درمیان اتحاد او با خدا و ما بین اتحاد او و درمیان ایشان ظاهر و آشکار است که اتحاد ایشان فیما بین ایشان حقیقی نبود یعنی اتحاد [illegible]
با همدیکر و اتحاد ایشان با عیسی و خدا فکذلک اتحاد عیسی با خدا بلکه حق آنست که مقصود از اتحاد با خدا عبادت و اطاعت احکام او و عمل
باعمال حسنه صالحه است و در این اتحاد مسیح و حواریون و جمیع اهل ایمان مساوی هستند چنانچه خود عیسی هم مساوات قرار داد و فرق
باعتبار قوت و ضعف اعمال حسنه صالحه است پس اتحاد مسیح باین معنی اشد و اقوی بود از اتحاد دیکران و دلیل بر بودن اتحاد عبارت
از این معنی قول یوحنا است در باب اول از رساله اول و موافق ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ١٨١٦ باین نحو مرقوم کردیده است (٥) و
اینست سخنی که از وی شنیده ایم و بشما اعلام میکوئیم که خدا نور است و از ظلمت اثری در وی نیست (٦) و اکر کوئیم که با وی متحدیم (یعنی با خدا)
و در ظلمت رفتار نمائیم دروغ کوئیم و در راستی عمل نمینمائیم (٧) و اکر در روشنائی رفتار نمائیم چنانچه او در روشنائی میباشد
با یکدیکر متحد هستیم و خون پسرش عیسای مسیح ما را از هر کناهی پاك میسازد و در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ١٨٧٨ عبارات مرقومه
باین نحو ترجمه شده اند (٥) و اینست پیغامیکه از او شنیده ایم و بشما اعلام مینمائیم که خدا نور است و هیچ ظلمتی در وی هرکز نیست
(٦) اکر کوئیم که با وی شراکت داریم در حالیکه در ظلمت سلوك مینمائیم دروغ میکوئیم و براستی عمل نمیکنیم (٧) لیکن اکر در نور رفتار
مینمائیم چنانکه او در نور است با یکدیکر شراکت میداریم و در این ترجمه اخیره بدل لفظ اتحاد لفظ شراکت واقع کردیده است پس
معلوم و محقق کردید که اتحاد و شراکت با خدا عبارت از همان معنی است که ما کفتیم **چهارم** در باب (١٤) از انجیل یوحنا این
نحو مرقوم کردیده است (٩) عیسی بدو کفت ای فیلپس در این مدت با شما بودم آیا مرا نشناختی کسیکه مرا دید پدر را دیده است
پس چکونه تو میکوئی پدر را بما نشان ده (١٠) آیا باور نمیکنی که من در پدر هستم و پدر در من است سخنهائیکه من بشما میکویم از خود نمیکویم
لیکن پدریکه در من ساکنست او این اعمال را میکند انتهی پس قول او کسیکه مرا دید پدر را دیده است و قول او من در پدر هستم و پدر در من است
[illegible] لیکن پدریکه در من ساکن است این اقوال ثلثه دلالت دارند بر اتحاد مسیح با خدا این بود استدلال ایشان در این مقام

و توهم این استدلال نیز در غایت ضعف است بدو وجه **اما اول** رؤیت خدا در دنیا محال و ممتنع است در نزد ایشان ایضاً چنانچه در امر چهارم از مقدمه مرقوم دانستی پس رؤیت را بمعرفت تامه تاویل مینمایند و معرفت مسیح باعتبار جسمیت فائده اتحاد نمی کند پس گویند بدرستی که مراد بمعرفت باعتبار الوهیت است و حلولی که در قول دوم و سیم واقع گردیده است واجب التاویل است در نزد جمهور اهل تثلیث لهذا گویند مراد ازین اتحاد اتحاد باطنی است نه ظاهری و جسمی زیرا که مسیح جسماً با خدا متحد نیست بالقطع والیقین یعنی در نزد مثلثین هم پس بعد از این تاویلات گویند که چون مسیح علیه السلام انسان کامل و خدای کامل بود اقوال ثلثه او باعتبار ثانی صحیح است و مرا گاه دانستی که این قسم تاویل باطل است زیرا که واجب است تاویل که مخالف نداشته باشد با براهین عقلیه و نصوص جلیه مسیحیه **واما ثانی** زیرا که آیه (۲۰) ازهمان انجیل وحتا که مذکور گردید باین نحو مرقوم گردیده است از قول مسیح در خطاب بحواریون (۲۰) و در آن روز شما خواهید دانست که من در پدر خود هستم و شما در من و من در شما و در جواب از دلیل سیم دانستی که عیسی بحواریین فرمود که من در شما شما در من هستید پس ازین دو قول معلوم میشود که خدا در مسیح و مسیح در حواریین و حواریین در مسیح حلول کردند پس مسیح هم حال و هم محل الله یعنی حلول کرده است در حواریین و محل است زیرای خدا و حواریین و آیه (۱۹) از باب (۶) از رساله اول پولس بقرنتیان باین نحو مرقوم گردیده است (۱۹) آیا نمیدانید که بدن شما هیکل روح القدس است که در شماست که از خدا یافته اید و از آن خود نیستید و آیه (۱۶) از باب (۶) از رساله دوم پولس بقرنتیان باین نحو عیان و بیان گشته است (۱۶) و هیکل خدا را با بتها چه موافقت زیرا شما هیکل خدای حی میباشید چنانکه خدا گفت که در ایشان ساکن و روان میشوم الخ و آیه (۶) از باب (۴) از رساله پولس باهل افسس باین نحو مسطور است (۶) یک خدا و پدر همه و فوق همه و در میان همه و در همه شماست انتهی پس اگر این الفاظ یعنی لفظ حلول و امثال ذلک مشعر باتحاد و مثبت الوهیت باشند لازم میاید که حواریین بلکه جمیع اهل قرنتس و همچنین جمیع اهل افسس خدایان باشند پس باید تعداد نفوس نمود و بعد از آنها خدایان گرفت یا مسیحیین رضا میشوند که قرنتیان و افسسیان و حواریون خدایان ایشان باشند پس تاویل صحیح از برای آیات مرقومه و امثال آنها اینست که حقیر میگویم زمانیکه ادنی و کوچک از اتباع اعلی و بزرگ باشد مانند ایلچی رسول و نماینده و یا شاگرد و یا خویش از خویشاوندان پس امر منسوب باین ادنی و کوچک از تعظیم و تحقیر و محبت و عداوت و احسان و اسائت و غیر اینها منسوب باعلی و بزرگ میشود مجازاً و لذلک عیسی علیه السلام در حق حواریین فرمود هر که شما را قبول کند مرا قبول کرده و کسیکه مرا قبول کرده فرستاده مرا قبول کرده باشد چنانچه در آیه (۴۰) از باب (۱۰) از انجیل متی واقع گردیده است و در حق آن طفل مسیح علیه السلام چنین فرمود و بایشان گفت (یعنی مسیح بحواریین) هر که این طفل را بنام من قبول کند مرا قبول کرده باشد و هر که مرا پذیرفت فرستنده مرا پذیرفته باشد زیرا هر که از جمیع شما کوچکتر باشد همان بزرگ خواهد بود چنانچه در آیه (۴۸) از باب (۹) از انجیل لوقا مسطور گردیده است و در حق آن هفتاد نفر شاگرد که ایشان را دو نفر دو نفر ببلاد اسرائیلیه فرستاد جناب عیسی چنین فرمود آنکه شما را شنود مرا شنیده و کسیکه شما را حقیر کند مرا حقیر نموده و هر که مرا حقیر شمرده فرستنده مرا حقیر شمرده باشد چنانچه در آیه (۱۶) از باب (۱۰) از انجیل لوقا رقم شده است و در باب (۲۵) از انجیل متی در حق اصحاب الیمین و اصحاب الشمال باین نحو عیان و بیان گشته است (۳۴) آنگاه پادشاه باصحاب یمین گوید بیائید ای برکت یافتگان از پدر من و ملکوتی را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است بمیراث گیرید (۳۵) زیرا چون گرسنه بودم مرا طعام دادید (۳۶) تشنه بودم سیرابم نمودید غریب بودم مهمانم کردید (۳۷) عریان بودم مرا پوشانیدید مریض بودم عیادتم کردید در حبس بودم بدیدن من آمدید (۳۸) آنگاه عادلان بپاسخ گویند ای خداوند کی گرسنه ات دیدیم تا طعامت دهیم یا تشنه ات یافتیم تا سیرابت نمائیم (۳۹) یا کی ترا غریب یافتیم تا مهمانی کنیم یا عریان تا بپوشانیم (۴۰) و کی ترا مریض یا محبوس یافته عیادت کردیم (۴۱) پادشاه ایشان را در جواب گوید هر آینه بشما میگویم آنچه بیکی ازین برادران کوچکترین من کردید بمن کرده اید (۴۳)

پس اصحاب شمال را گوید ای ملعونان از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است (۴۲) زیرا
گرسنه بودم مرا خوراک ندادید تشنه بودم مرا آب ندادید (۴۳) غریب بودم مهمانم نکردید عریان بودم پوشاکم ندادید مریض
و محبوس بودم عیادتم ننمودید (۴۵) پس ایشان نیز بپاسخ گویند ای خداوند کی تو را گرسنه یا تشنه یا غریب یا برهنه یا مریض یا محبوس
دیده خدمتت نکردیم (۴۶) آنگاه در جواب ایشان گوید هر آینه بشما میگویم آنچه بیکی از این کوچکان نکردید بمن نکرده اید (۴۷)
و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت اما عادلان در حیوة جاودانی (۳۴) از باب (۵۱) از کتاب ارمیا از قول خدا در زبان
ارمیا چنین میفرماید (۳۴) بنوکدنصر پادشاه بابل مرا خورده و مرا شکست داده و مرا ظرف خالی مبدل ساخته مرا مانند اژدها
بلعید و شکم خود را از نعمتهای من پر کرده است و او مرا مطرود نموده است انتهی بودن کلمات مرقومه در معنی که ما گفتیم مخفی
نیست و الا لازم میاید که پادشاه بابل خدا را خورده و شکسته و بلعیده و مطرود نموده باشد پس مقصود همانست که ما گفتیم چون
چون این کارها را بر بندگان خدا نموده بود پادشاه بابل گویا اینکه بخدا نموده بود و همچنین اصحاب یمین چون خوبی در حق بندگان
خدا نموده اند گویا که در حق خدا بوده است و همچنین اطاعت هفتاد نفر شاگرد و حواریین و اطفال کوچک چون از جانب عیسی بودند
گویا اینکه اطاعت عیسی است پس معلوم و مشخص گردید که امر منسوب بادنی از تعظیم و تحقیر و غیرها منسوب باعلی است در
صورتیکه مناسبت باشد فیما بین ادنی و اعلی و در قرآن مجید و اخبار آل محمد سلام الله علیه و علیهم اجمعین این مجازات واقع
گردیده است و در سوره الفتح إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ یعنی بدرستی
آنانیکه بیعت میکنند با تو جز این نیست که بیعت میکنند با خدا تعالی چه مقصود ایشان از این بیعت رضای خدا بوده است
دست پیغمبر که در حکم دست خدا است بالای دست ایشانست و در همین آیه از آیات قرآنیه بلکه زیادتر خدا فرموده است هر که
رسول مرا اطاعت کند مرا اطاعت نموده است از آنجمله میفرماید مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ و در فصل یازدهم از جامع
الاخبار در حق زیارت حضرت سید الشهدا علیه السلام از ابو الحسن الرضا علیه السلام این نحو منقول گردیده است قال من زار
قبر ابی عبد الله علیه السلام بشط الفرات کان کمن زار الله فوق عرشه و چون زائر رضای خدا و تعظیم و تکریم سید الشهدا را ملحوظ
نموده است گویا که خدا را زیارت کرده است و در کافی در حدیث جابر رضی الله عنه در حدیث امام محمد باقر علیه السلام منقول است که
فرمود رسول خدا فرمود که خبر داد مرا جبرئیل که خدا فرستاد بسوی زمین ملکی را پس آن ملک رفت تا بدری رسید که بر آن در
مردی ایستاده بود و طلب اذن دخول از صاحب خانه مینمود پس ملک گفت ما حاجتك الی رب هذه الدار قال اخ لی مسلم زرته
فی الله قال له الملك ما جاء بك الا ذاك قال ما جاء بی الا ذاك پس آن ملک گفت که من رسول خدایم بسوی تو که تو را سلام میرساند
و میگوید که بهشت از برای تو واجب شد و خداوند عالم میگوید ایما مسلم زار مسلما فلیس ایاه زار ایای زار و امثال این اخبار
در کلمات ائمه اطهار بسیار است و معنی همانست که ما گفتیم شاعر چه نیکو گفته است گر تو خواهی همنشینی با خدا رو نشین تو در حضور اولیا
و در حدیث است خدا میفرماید انا جلیس من ذکرنی پس معرفت مسیح باین اعتبار بمنزله معرفت خدا است و این معنی اختصاص
بمسیح ندارد بلکه معرفت تمامی انبیاء و اولیاء بمنزله معرفت خدا است و اطاعت امر ایشان اطاعت امر خدا است و اما حلول غیر
خدا و حلول خدا در غیر و همچنین حلول غیر در مسیح و حلول مسیح در غیر عبارت از اطاعت امر است نه عبارت از آنمعنی است که
مسیحیین گفته اند و فهمیده اند زیرا که آنمعنی مخالفت دارد با براهین عقلیه و نصوص صحیحه چنانچه مرة بعد اولی و کرة بعد
اخری گفتیم و فهمیدی و در باب سیم از رساله اول یوحنا این نحو مرقوم گردیده است (۲۴) و هر که وصایای او را نگاه دارد
در او ساکن است و او در وی و از این میشناسیم که در ما ساکن است از آن روح که بما داده است انتهی پس این بر صریح است در
آن معنی که ما گفتیم نه برای حلول و گاهی در اثبات الوهیت مسیح متمسک میشوند ببعضی حالات آنجناب پس استدلال مینمایند
که چون مسیح بلا پدر متولد شد پس باید خدا باشد نعوذ بالله و این استدلال در غایت ضعف است زیرا که تمامی حالات حادث است

و بر حدوث عالم تکذیب شده است تا این زمان مگر شش هزار سال و چیزی بنا بر گمان مسیحیین و جمیع مخلوقات از آسمان و زمین و نبات و جماد و حیوان هر چه در این عالم هست از علویات و سفلیات و مجردات و مادیات و سماویات و ارضیات در نزد اهل کتاب در ظرف و مدت یک هفته خلق شده است پس جمیع مخلوقات بدون پدر و مادر و ماده و مدت مخلوق کرده شده اند پس همه اینها شریکند با مسیح در بی پدری و تفوق میکنند بر آنجناب در بی مادری و انواع و اقسام از حشرات در وقت نزول باران بی پدر و مادر متکون میشوند و در فصل تابستان از کثافت هوا بی پدر و مادر مگس تولید میشود پس اگر این امر موجب الوهیت باشد لازم میاید که تمامی زمین و آسمان و حیوان و نبات و جماد و حشرات خدا باشند و این مذهب مشرکین هند است و صوفیه پس مسیحیین باید همه اینها را خدا بدانند و اگر نوع انسان را ملاحظه نمائیم آدم و حوا بی پدر و مادر بودند باید این هر دو هم خدا باشند و همچنین ملکی صدیق کاهن که معاصر ابرهیم علیه السلام بود در آیه (۳) از باب (۷) از رساله پولس بعبرانیان حال او باین نحو عیان و بیان کرده شده است (۳) بی پدر و بی مادر و بی نسب نامه و بدون ابتدای ایام و انتهای حیوة بلکه بمثال پسر خدا شده کاهن دائمی میماند انتهی پس این کاهن زیادتی میکند بر مسیح در بی مادر بودن و بدون ابتدای ایام و انتها پس این هم باید خدا باشد نعوذ بالله از چنین مذهب خبیثی **فائده** بدانکه جماعت مسیحیین بحسب ظاهر انکار مینمایند بر بت پرستیهای مشرکین هند و صوفیه و میگویند از باب این دو مذهب قائل بحلول و اتحاد خدا هستند با جمیع اشیاء ولیکن ما قائل بحلول و اتحاد هستیم با مسیح فقط و این ادعا از مسیحیین خلاف محض است موافق کتابها و تأویلات ایشان خدا در همه اشیاء حلول کرده است نعوذ بالله و میان مذاهب ثلثه توافق کلی میباشد یعنی مأخوذ از همدیگر هستند این مذاهب ثلثه باین معنی که مذهب نصاری مأخوذ از مذهب مشرکین هند است و مذهب صوفیه مأخوذ از مذهب نصاری است مذهب مسیحیین را که دانستی و اما مذهب مشرکین هند موافق کتابهای ایشان در باب خداشناسی علی نحو الاجمال والاختصار باین نحو است **برهما** که بزرگترین خدایان ایشان است در صفت انسان بر زمین آمده مردم را تعلیم داده و هدایت کرده است و **ویاس** نام مردی از علمای هند که تخمینا یکهزار و دویست سال قبل از ظهور مسیح یعنی چند مدتی پیش از عهد داود بوده آن تعلیمات را جمع آوری کرده و در چهار کتاب ثبت و ضبط نموده است و هندویان کتب مذکوره را که در زبان سنسکریت که زبان قدیم آن اهل است مرقوم گشته و آن مجموع را **وید** مینامند و علاوه بر اینها شش شاستر و هجده پوران نیز دارند که هندویان اینها و آنها را کتب دینیه خود میشمارند و در این کتب هم تعلیمات مذهب هندویان و هم آن نمازها و دعاها که در حین عبادت باید بخوانند و هم کیفیت قربانیها و تکالیف و سایر عادات عبادات ایشان و کذا داستانهای خدایان آنها مسطور گشته اند و از مذهب نصاری دانستی که گویند خدای ما مسیح بزمین آمده و این تعلیمات را بما تعلیم فرموده و آنها را چهار نفر یعنی متی و مرقس و لوقا و یوحنا در چهار کتاب جمع نمودند و اینها را مسمی بانجیل مینامند چهار کتاب هندویان مسمی به وید میباشد و علاوه بر این چهار انجیل بیست و سه رساله دیگر دارند که آنها را برسائل حواریون مسمی نمایند مانند شش شاستر و هجده پوران هندویان و این بیست و چهار کتاب هندویان فرع آن چهار کتاب است چنانچه این بیست و سه رساله فرع چهار انجیلند در نزد مسیحیین و عوض این یک رساله که کم است از کتابهای مشرکین هند کتابهای تتمه عهد عتیق را قبول دارند پس در این باب توافق کلی دارند و هر چند که بنا بر تعلیمات کتب مزبوره هندویان خدایان بیشمار قائل و بت پرستند باز بخدای واحد تعالی نیز معتقدند مانند مسیحیین که با وجود تثلیث توحید را نیز قائلند چنانکه هندوان او را قدیم و مطلق و حاضر و اصل اصول و باعث و سبب کل دانسته پرابرهمه یعنی غیب الغیب و برمهه و رام و آتما یعنی روح مینامند مانند مسیحیین که یکی از خدایان ایشان مسمی بروح است و از روی کتب هند خدا را دو حالت است یکی نرگن و دوم سرگن نرگن آنستکه بی صفت ندارد و وقتی که خدا در این حالت باشد عالم معدوم است و این حالت او بیرون از فکر و بیانست گویا حالتی است که با حالت خواب و نوم تشبیه توان کرد و در این حالت نسبت باو نمیتوان گفت که پاک است یا ناپاک صادق است یا کاذب قادر است یا عاجز

ذاتاست یا تا دان زیرا که بالکلی نرگن یعنی از صفات خارجست و همین جهت او را برهم میگویند یعنی نه مذکر نه مؤنث بجهت
و سرگن آنستکه صفات داشته باشد و انجالت در انوقت بخار و میدهد که اراده خلق کردن دارد و انوقت در خدا ماده تکون
بجنبش و در برهمه قوت غضبیه در میاید در انجالت صفات ثلثه که انها را ستّرج تم مینامند یعنی صداقت و محبت و غضب
از او صدور میاید و دنیا پیدا میشود و انگاه او در همه اشیا حلول کرده مثل شیر و شکر یکی میرد و چنانچه در وید مسطور است
که خدا در وقت خلق مخلوقات میفرماید که من واحدم ولیکن بسیار خواهم شد باز در وید مرقوم گشته که همان یک خداست که گاو
بشکل زارع در امده بر زمین زراعت میکند و اب شده از اسیاب میبارد و غله گشته همه مخلوقات را سیر مینماید قوت و ضعف از
اوست و بس در منذک آپنیشت اتهرون وید چنین بیان شده که آتش سر خداست و مهر و ماه چشمان او و جهات عشره گوشهای
او و وید کلام او و هوا دم و نفس او و مخلوقات عقل او و زمین پای اوست و جان تمامی خلایق هم انست و هم او صانع و جرد هنده
اجزا بنده هر چیز و شر خود اوست و او در اهمیان و در هوم و یگیان بود و باش میکند و بر اسمان مشی میفرماید ماهی شده در اب
مخلوق میگردد نباتات گشته از زمین میروید سر چشمه شده بر کوهها جریان میدهد و باید جسم هوام و بلدان همه اوست و با وجود همه
این امور باز او لهایت قدوس و بزرگست و باز در وید مرقوم گشته که جان و خدا متحد ند و برهمه که اصل است یکیست الحاصل
نظر بر مضامین کتب مذکوره خدا شکه نرگن است بالتمام خارج از صفات و بیانست و هرگاه سرگن میشود پس همه اوست و در
اینصورت که هندوان چنانکه از کلمات مذکوره معلوم است بوحدت وجود قائلند خدا و عالم یکسان میدانند و با همه اینها قائل
واحد نیز میدانند مانند نصاری با وجود تثلیث و حلول خدا در جمیع اشیاء چنانچه از عبارات کتابهای ایشان معلوم و مشخص شد
قائل بتوحید نیز هستند ظاهرا و اما مذهب صوفیه موافق بیانات شیخ عزیز نسفی در کتاب زبدة الحقایق در اصل ستم از کتاب
مذکور باین نحو مسطور گردیده است ای درویش وجود یکی بیش نیست و انوجود خداست و بغیر وجود خدا وجود دیگر نیست و امکان
ندارد که باشد و این یک وجود ظاهری دارد و باطنی دارد باطن این یک نور است و این نوریست که جان عالمست و این نوریست که
سرا زدریاچه بیرون کرده است خود میگوید و خود میشنود و خود میدهد و خود میگیرد و خود اقرار میکند و خود انکار میکند
ای درویش باین نور میباید رسید و این نور را میباید دید و ازین نور در عالم نگاه میباید کرد تا از شرک خلاص گردی اید رویش
سالک چون باین نور برسد انرا علامت باشد علامت اول انستکه خود را نه بیند که تا خود را بر بیند کثرت باقیست و تا کثرت
بیند شرکست و چون سالک نماند شرک نماند و حلول و اتحاد و فراق و وصال نماند زجهت اینکه حلول میان دو کس باشد و اتحاد
میان دو چیز بود فراق و وصال غیریت لازم دارد چون سالک باین نور سوخته شود هیچ از انها نماند خود خدا باشد و دیر بعد
از دو صفحه گوید یعنی در همین اصل بدانکه اهل وحدت میگویند که اگرچه ذات هر دو عالم وحدت صرفست اما هر صفتی که
امکان دارد که این صفت بباشد و هر صورتیکه امکان دارد که اینصورت بباشد و این صفت و این صورت در مرتبه خود صفت
و صورت کامل باشد موصوف و مصور است و این کمال عظمت و کمال کبریائی ویست و این ذات دائم در تجلی است تجلی صفات
میکند و تجلی صور میکند چنانکه دریا در تموج است این ذات دائم در تجلی است چنانچه گفته اند، هر نقش که بر تخته هستی پیداست
این صورت انکس است کان نقش نگاشت، دریای کهن چو برزند موج نوی، موجش خوانند و در حقیقت دریاست، و از اینجا گفته اند
که این وجود هم قدیمست و هم حادث هم ظاهر است و هم باطن هم غیب است و هم شهود هم خالق است و هم مخلوق هم عالمست و هم
معلوم هم مرید است و هم مراد هم قادر است و هم مقدور هم شاهد است و هم مشهود هم متکلم است و هم مستمع هم رازق است و هم
مرزوق هم شاکر است و هم مشکور هم عابد است و هم معبود هم ساجد است و هم مسجود هم کاتب است و هم مکتوب هم مرسل است و هم
مرسل و در جمله صفات همچنین میدان زجهت اینکه هر صفتی که در عالم هست و هر فعلی که در عالمست و هر اسمی که در عالمست جمله
صفات و افعال و اسامی این وجود ند انتهی بعبارته و الفاظه حال انصاف بدهید و نظر دیگر نمائید که مذاهب ثلثه یکی هستند یا نه

ناخودراز

مأخوذ از عهد بکرند با خبر و چون روی سخن ما در اینکتاب با مسیحیین است لهذا اعتقادات این دو مذهب را مجمل و مختصر بیان کردیم والآن میرویم بر سر مطلب اصلی و میگوئیم حضرات مسیحیه که اهو استدلال بالوهیت حضرت مسیح مینمایند بمعجزات صادره از آنجناب و این استدلال ایضاً ضعیف است زیرا که از اعظم معجزات مسیحیه مرده زنده کردنست مخالف میتواند ادعای عدم ثبوت نماید و ما بعد از تسلیم بجهة تصدیق قرآن گوئیم که عیسی علیه السلام بحسب این انجیل زنده نکرد تا وقت مصلوبیتش مگر سه شخص را چنانچه در باب اول دانیئل و حزقیال علیه السلام چندهزار نفر را زنده کرد چنانچه در باب (۳۷) از کتاب خود حزقیال عیان و بیان گشته است پس اگر این امر سبب الوهیت باشد حزقیال اولی از مسیح خواهد بود در این مرتبه و ایلیا علیه السلام نیز یك مرده را زنده کرد چنانچه در باب (۱۷) از کتاب اول ملوك مرقوم گردیده است و الیسع علیه السلام یعنی الیسع نیز یك مرده را زنده کرد چنانچه در باب چهارم از سفر ملوك دوم مسطور گشته است و این معجزه از الیسع علیه السلام صادر گشته را بنحو مثنی در قبر او را ملاقات کرد یعنی در اول دفن بدن میت بیدن الیسع رسید و آن میت باذن خدا زنده شد چنانچه در باب (۱۳) از سفر مذکور مسطور گشته است و مبروص را نیز از برص شفا داد چنانچه در باب (۵) از سفر مسطور مزبور گشته است و همچنین از سایر پیغمبران نظیر این معجزه و سایر معجزات مسیحیه صادر گردیده است و در باب دوازدهم از عیون اخبار از حضرت رضا علیه السلام منقول است که حضرت رضا علیه السلام در مجلس مأمون بجاثلیق نصرانی فرمودند ای نصرانی سوگند بخدا که ما تصدیق میکنیم بآن عیسائی که ایمان آورد و تصدیق نمود بوجود محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بدی قائل نیستیم بر عیسای شما چیزی را مگر ضعف و کم روزه گرفتن او و کم نماز خواندن جاثلیق عرض کرد بخدا قسم که علم خود را فاسد کردی و امر خود را ضعیف نمودی و گمان نداشتم که تو دانا ترین اهل اسلام باشی حضرت رضا فرمودند از چه جهة جاثلیق عرض کرد از این گفتار تو که عیسی ضعیف بود و کم روزه و کم نماز بود و حال آنکه عیسی هرگز افطار نکرد روزی را و پیوسته روزه بود و هرگز شبی را نخوابید و علی الدوام روزها روزه بود و شبها نماز میگذارد حضرت رضا فرمود از برای چه کس روزه میگرفت و نماز میخواند پس جاثلیق لال شد و کلام او منقطع شد حضرت رضا علیه السلام فرمود ای نصرانی من از تو مسئله میپرسم عرض کرد بپرس اگر بدانم جواب میگویم فرمود انکار نمیکنی که عیسی مرده زنده میکرد باذن خدا جاثلیق عرض کرد که اینمطلب را انکار میکنم زیرا که کسیکه مرده را زنده میکند و شفا دهد کور مادرزاد و پیس را او خداست و مستحق ستایش حضرت فرمود که الیسع پیغمبر مثل عیسی بود و آنچه از عیسی صادر شد از وی نیز صادر شد چون روی آب راه رفتن و مرده زنده کردن و بینا ساختن کور مادرزاد و پیس پس چرا امتش او را خدا بیش ندانستند و احدی بندگی او نکرد از امت او و بجز بندگی خداوند بندگی کسی را نکردند و از حزقیال پیغمبر صادر شد آنچه از عیسی معجزه صادر شد و سی و پنج هزار مرده را زنده کرد بعد از آنکه شصت سال مرده بودند پس از آن رو کرد برأس الجالوت و فرمود ای رأس الجالوت آیا مییابید در توریة که این سی و پنج هزار نفر از جوانان بنی اسرائیل بودند و بخت نصر آنها را از میان اسیران بنی اسرائیل جدا کرد هنگامیکه در بیت المقدس جنگ کرد و آنها را آورد در بابل و کشت آنها را پس از آن خدای تعالی حزقیال را فرستاد آنها را زنده کرد اینمطلب در توریة است و انکار نمیکند اینمطلب را مگر کافر از شما رأس الجالوت عرض کرد ما اینمطلب را شنیده ایم و دانسته ایم حضرت فرمود درست گفتی ای یهودی توجه کن تا من این سفر از توریة را بخوانم پس آن جناب چند آیه از توریة را تلاوت فرمودند یهودی هوش از سرش رفت متحیرانه نظر میکرد بحضرت و تعجب مینمود که چگونه آنجناب اینها را تلاوت میفرماید بدانکه مقصود حضرت از توریة همان کتاب حزقیال علیه السلام است تمامی کتب عهد عتیق را مجازاً توریة گویند چنانچه در باب اول دانیئل پس از آن حضرت رو کرد بنصرانی و فرمود ای نصرانی آیا این سی و پنج هزار پیش از زمان عیسی بودند یا عیسی پیش از زمان اینها بود عرض کرد بلکه اینها پیش از زمان عیسی بودند حضرت فرمود طایفه قریش جمعیت نموده و رفتند خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از آن بزرگوار مسئلت نمودند که از برای ایشان مردگان ایشانرا زنده کند و آن بزرگوار رو کرد بعلی بن ابیطالب علیه السلام و فرمود باو که برو در قبرستان و باعلی صوت نامهای اینطایفه و گروهی که اینها میخواهند

در زمان نصاری که

بر زبان جاری کن که ای فلان وای فلان محمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیغمبر ما بدین شماها برخیزید
خداوند عزوجل پس یک مرتبه همه برخواستند در حالتی که شاکرا از روی سر خود میپاشیدند پس جماعتی قریش رو کرده
با نها و از آنها میپرسیدند امورات آنها را پس از آن بقریش خبر دادند که محمد به پیغمبری مبعوث شده است و گفتند که ما قوم
مبتلا شدیم در کمک خدمت و نماییم را ایمان آوردیم و پیغمبر ما آنکه میساخت کور مادر زاد و پیس و دیوانها را و با نباتات و مرغان و وحش
و شیاطین تکلم نمود و ما او را پروردگار قرار ندادیم و خدا ایش ندانستیم و غیر از خداوند عزوجل کسی را پرستش نکردیم انتهی الحدیث
پس اگر چه در این قسم معجزات دلیل ربوبیت باشد باید همه پیغمبران خدا باشند نعوذ بالله کما هو متمسک میشوند ببعضی آیات
کتب عهد عتیق و بعضی اقوال حواریین و چون اینقسم تمسک بسیار ضعیف بود و قابل التفات و نقل نبود لهذا نقل نشد بالجمله
نظر از ضعف الوهیت از آنها ثابت نمیشود بنا بر زعم خود مسیحیین ایضا ما دامیکه اعتراف نمایند که مسیح انسان کامل و خدای
کامل بود و این تاویل باطل است چنانچه مرا که دانستی و تمسک ایشان ببعضی اقوال حواریین حال این تمسک مانند حال تمسک
باقوال مسیح علیه السلام است غالبا و رد آنها را هم دانستی و هرگاه فرض نماییم که بعضی قول از این اقوال نص است در این امر بیکی
بحسب اجتهاد حواریین است و در باب اول و دوم دانستی که جمیع تحریرات ایشان بالهام نیست و اغلاط و اختلافات و شنا قطعی
حواریین صادر گردیده است یقینا پس اگر در کلمات ایشان بر فرض محال نص تثلیث پیدا شود در جواب خواهیم گفت این هم یک
غلطی است مانند سایر اغلاط که از حواریین صادر گردیده چنانچه در باب اول و دوم دانستی که ایشان در نزد مسلمین مرتبه
نبوت را ندارند مانند مجتهد صالح جایز الخطا میباشند و بعضی از خطاهای ایشان را معلوم و مشخص نمودیم و قول پولس مسلم
نیست در نزد مسلمین زیرا که از حواریین نیست و واجب التسلیم نیست بلکه موثق هم نیست و علت نقل اقوال مسیحیه و تاویل
آنها اتمام الزام است و اثبات اینکه تمسک ایشان باین اقوال ضعیف است و آنچه گفتیم در اقوال حواریین بر تقدیر تسلیم که اقوال
ایشان است ثابت نمیشود که این اقوال مسیح و یا حواریین است بجهة فقدان اسناد این کتب چنانچه در باب اول دانستی و بجهة
وقوع تغییر و تحریف در این کتابها عموما و در مسئله تثلیث خصوصا این را هم در باب دوم دانستی که عادت ایشان در امثال
این امور چنین بود و اعتقاد حقیر اینکه مسیح و حواریین بری هستند از امثال این عقاید کفریه هرگز عیسی علیه السلام دعوت به
تثلیث نبود و حواریین چنین نقلی از آنجناب نکردند فیما بین فخر الرازی و بعضی قسیسین مناظره و مشاجره واقع گردیده است در
خوارزم و چون نقل آن خالی از فائده نیست لهذا نقل میشود پس گوئیم در مجلد دوم از تفسیر کبیر در سوره آل عمران در شرح آیه
مبارکه فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ
وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ یعنی پس هر که خصومت کند با تو مجادله نماید
از نصاری در باب عیسی و بر اعتقاد باطل خود مصر باشد پس از آنکه آمد بتو از دانستن اینکه عیسی بنده برگزیده و رسول
خدای تعالی است پس بگو ایشان را که بیائید با قصد درست یا از برای مباهله بخوانیم پسران خود را و پسران شما را یعنی ما پسران
خود را بخوانیم و شما پسران خود را بخوانید و ما زنان خود را و شما زنان خود را و ما کسانی را که بمنزله نفس ما هستند و شما نیز کسانی را
که بمنزله نفس شما هستند پس تضرع و ابتهال بدرگاه ذو الجلال نماییم پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغگویان محصله فخر الرازی
در تفسیر آیه مسطوره گوید اتفاق افتاد برای من هنگامیکه در خوارزم بودم خبر داده شدم اینکه مرد نصرانی آمده است
مدعی تحقیق و تعمق است در مذهب نصرانیها پس رفتم پیش او و شروع کردیم در حدیث پس نصرانی بمن گفت دلیل چه چیز است
بر نبوت محمد صلی الله علیه وآله وسلم پس گفتم باو چنانچه نقل شده است بما ظهور خوارق عادات بر دست موسی و عیسی
و غیرهما از انبیاء علیهم السلام نقل شده است بما ظهور خوارق عادات بر دست محمد صلی الله علیه وآله وسلم پس اگر رد نماییم
تواتر را و یا قبول نماییم لیکن گوئیم که معجزه دلالت بر صدق ندارد پس در چنین وقت نبوت سایر انبیاء علیهم السلام نیز باطل میشود

واگر اعتراف نمائیم بصحت تواتر و اعتراف نمائیم بدلالت معجزه بر صدق پس این هر دو حاصلند در حق محمد صلی الله علیه وآله وسلم واجبست اعتراف قطعاً بنبوت آنجناب علیه السلام ضرورة بدرستی در نزد استواء در دلیل لابد است از استواء در حصول مدلول پس نصرانی گفت من نمیگویم در عیسی علیه السلام که نبی بود بلکه میگویم خدا بود پس گفتم باو کلام در نبوت لابد باید مسبوق باشد بمعرفت خدا یعنی اول شخص باید خدا را بشناسد تا نوبت پیغمبر را تو چرا اول از نبوت سؤال کردی و اینکه تو میگوئی باطل است و دلالت میکند بر بطلان آن که خدا عبارت از موجود واجب الوجود لذاته میباشد و واجبست که جسم و متحیز و عرض نباشد و عیسی عبارت از این شخص بشر جسمانی نیست که موجود شد بعد از آنکه معدوم بود و مقتول شد بعد از آنکه حی بود بنابر قول شما اولاً طفل بود بزرگ شد پس جوان شد میخورد و میآشامید حدث از او صادر میشد و میخوابید و بیدار میشد و در بدایت عقول مقرر است که حادث قدیم نمیشود و محتاج غنی نمیشود و ممکن واجب نمیشود و متغیر دائم نمیشود وجه دوم در ابطال اینمقاله شما اعتراف مینمائید باینکه یهود او را گرفتند و بدار کشیدند و زنده را بر چوب کردند و پهلوی او را شکافتند و حیله میکرد در فرار از ایشان و در پنهان شدن از ایشان و هنگامیکه اینمعامله را با او کردند اظهار جزع شدید مینمود پس اگر خدا بود و یا خدا در او حلول کرده بود و یا جزئی از خدا در او حلول نموده بود پس چرا ایشان را از خود دفع ننمود و چرا کلیةً ایشان را هلاک نکرد و چه حاجتی بود باظهار جزع از ایشان و حیله در فرار از ایشان و بالله من تعجب میکنم چگونه عاقل سزاوار است از برای او که این قول را بگوید و بصحت آن اعتقاد نماید نزدیکست که بداهت عقل شاهد باشد بفساد آن وجه سیم اینکه یا باید گفته شود که خدا عبارت از این شخص جسمانی است که مشهود داشت و یا باید گفته شود که خدا کلیةً در آن حلول کرده است و یا اینکه بعضی از خدا و یا جزوی از او در این شخص محسوس حلول نموده است و اقسام سه گانه باطل اما اول زیرا که الله تعالی خدای جهان هرگاه عبارت باشد از این جسم پس هنگامی که یهود او را کشتند این قول خواهد بود که یهود خدای جهان را کشتند پس چگونه جهان بعد از آن باید ماند بی خدا پس از آن بدرستی اشد الناس ذلة و دنائت یهودند پس خدائیکه یهود او را بکشند در غایت عجز خواهد بود و اما دوم و آن اینکه خدا کلیةً در این جسم حلول کرده باشد پس این نیز فاسد است زیرا که خدا اگر جسم و عرض نباشد ممتنع است حلول او در جسم و اگر جسم باشد پس در این هنگام حلول او عبارت خواهد بود از اختلاط اجزاء خدا با اجزاء این جسم و این موجب وقوع تفرق است در اجزاء این خدا و اگر عرض باشد محتاج بمحل خواهد بود پس خدا محتاج بغیر خواهد بود و همهٔ این وجوه سخیف است و اما سیم و آن اینکه بعضی از ابعاض الله و جزوی از اجزاء خدا حلول کرده باشد در جسم مسیح پس این نیز محال است زیرا که آن جزو اگر معتبر در الوهیت باشد پس در وقت انفصال آن از خدا واجبست که آن باقی خدا نباشد و اگر جزو معتبر در تحقیق الوهیت نباشد این ثانی جزو از الله نخواهد بود پس فساد این اقسام ثابت و قول نصاری باطل شد وجه چهارم در بطلان قول نصاری بتواتر ثابت شده است بدرستیکه عیسی علیه السلام عظیم الرغبة بود در عبادت و اطاعت از برای خدا تعالی و اگر خدا بود عبادت از او محال بود زیرا که خدا خود را عبادت نمیکند پس این وجوه در غایت جلاء و ظهور است دلالت دارد بر فساد قول ایشان پس از آن بنصرانی گفتم چه چیز است اینکه تو را دلالت کرده است بر الوهیت مسیح پس گفت دلیل اینمطلب ظهور عجائب است از او از احیای اموات و شفا دادن پیس و مبروص را و حصول این امکان ندارد مگر بقدرت خدا تعالی پس گفتم باو آیا تسلیم میکنی که از عدم دلیل عدم مدلول لازم نمی‌آید یا نه پس اگر تسلیم نکنی لازم می‌آید بر تو از نفی عالم در ازل نفی صانع عالم و اگر تسلیم کنی که از عدم دلیل عدم مدلول لازم نمی‌آید پس گویم چرا تجویز کردی حلول خدا را در بدن عیسی علیه السلام پس چگونه دانستی که خدا حلول نکرده است در بدن من و تو و در بدن هر حیوان و نبات و جماد پس گفت فرق ظاهر است زیرا که من حکم کردم باین حلول بجهت آن افعال عجیبه از او و افعال عجیبه از دست من

و از دست تو ظاهر نشد پس دانستیم که این حلول در اینجا مفقود است پس باو گفتم الان اشکال کرده بدکه تو سخن مرا نفهمیدی
که گفتم از عدم دلیل عدم مدلول لازم نمیاید زیرا اگر ظهور آن خوارق دلالت دارد بر حلول خدا در بدن عیسی علیه السلام پس عدم
ظهور خوارق از من و از تو نیست در او الا اینکه این دلیل پیدا نمیشود زمانیکه ثابت شد که از عدم دلیل عدم مدلول لازم
نمیاید از عدم ظهور آن خوارق از من و از تو عدم حلول در حق من و در حق تو بلکه در حق سگ و گربه و موش پس از آن گفتم بد
مذهبی که مؤدی باشد بجواز حلول ذات خدا در بدن سگ و ذباب هر آینه در غایت خساست و رکاکت است **وجه دوم**
قلب عصا باژدها ابعد است در عقل از اعاده میت بحی زیرا که مشاکلت فیما بین بدن مرده و زنده زیادتر است از مشاکلت فیما
بین چوب و بدن اژدها پس زمانیکه قلب عصا بحیه شعی از موسی علیه السلام موجب این نباشد که او را الله و ابن الله گوئیم مرده زنده
کردن بطریق اولی سبب الوهیت نخواهد بود کلام نصرانی تمام میشود و شر منقطع شد ترجمه کلام فخر الرازی نیز تمام شد
در بیان بعضی تسبیحات و صلوات و عقاید مسیحیین که متعلق بر تثلیث است در کتاب راز کاتلکیها در صفحه (۱۱۹) و (۱۲۰) از
نسخه مطبوعه سنه ۱۸۹۳ در بیان نماز یکشنبه این نحو عیان و بیان کشته است شُوْبَخ لِشْمُوخ یا آلَه بَب ۔ دِایوتِ بِهی نُودَنُوخ
بَرِیَ مِن چُومْدِی ۔ بِصَلما وَدْمیتَ دِکْنُوخ ۔ شُوْبَخ لِشْمُوخ ۔ یا آلَه بَرُون ۔ دِایوتِ بِهی هُونُو نُوخ پَرقی
مِن کِهَن ۔ وَبَنحی فَتی تا رَعانی دِپَردَیس ۔ شُوْبَخ لِشْمُوخ ۔ یا آلَه رُوخا دِقُودْش ۔ دِایوتْ بی دان دَخُوخ
قُودْشی کوما عمُودِیت ۔ وَداوِدی زیقی هوتْ هَرهَش بیلَخ ۔ قَن تَدشیتی بی دان شیفتی دِکُل یوم کی بهت
قَتی بَخَخ بَسیمُوت کُورتا ۔ شُوْبَخ لِشَم دِطولونی قَنُومی دَغیدی دِبی تْلیتوت قَدِشت ۔ داخ دِایوها مِن
قَدیمی ۔ وادِیی وَهَش ۔ وَهَل اَبَد اَبَدین بَسغَد وین عالَمَخ ۔ یا تْلیتوت قَدِشت ۔ وَشبوخی وبن اَلهو
شیمخ ۔ وَنخ لیت مَکنَخ دَملی طعانت دمِنت شا کوری وبن بَخ ۔ دِنیمَلَخ قَم کَلیتَر قَن آه ذاز اخقیرا دلی آتی
لیا رمُوی ۔ وَپَریولوین بَخ ۔ عوودلَه عاما ن آه شیقت ۔ قَتهَل لهویوم مِلوتَن کَلخ لَدهی تودیت دا آه
هی مَنُوت ۔ وما صَنخ خَزخلِه وبَرخلِه هَل اَبَد اَبَدین کو مَلکوت دشمی ۔ هَو دِایوخ هَمونی بیوعال انغا ۔
خ آلَه بطلا قنُومی ۔ بَب وَبرُون ورُوخ دِقُودْش امین انتهی بالفاظهم و عباراتهم و ترجمه کلمات مرقومه بفارسی
چنین میباشد اسم تورا شکر میکنم ای خدای پدر که بقدرت خود مرا از عدم موجود فرمودی بشکل و شباهت خود مرا خلق
کردی و اسم تورا شکر میکنم ای خدای پسر که بعقل خود مرا از جهنم نجات دادی و درهای فردوس را بروی من باز کردی اسم
تورا شکر مینمایم ای خدای روح القدس که برحم خود در هنگام تعمید مرا تقدیس نمودی و الان نیز همه شر در من کار میکنی که مرا
مقدس سازی بان شفقتها میکه هر روز بمن میدهی بخوشحالی بزرگ اسم تورا شکر مینمایم ای سه اقنوم مسجود که ثلثه مقدسه
میباشید چنانچه از ازل بودید و الان نیز هستید و همیشه خواهید بود تا ابد الآباد تورا سجده میکنم ای سه خدای مقدس
آن اسم تورا شکر میکنم بیک دل نرم و مملو از امتنان تورا شکر میکنم ای ثلثه مقدسه که خواستی کشف کنی این راز بزرگ را از برای ماها
که هیچکس او را نمیفهمد (یعنی راز تثلیث که غیر مفهوم است) و از تو میخواهم ای ثلثه این شفقت و مهربانی را در حق ما بکن تا روز
مرگ که ثابت قدم باشیم در اعتقاد به تثلیث که در ملکوت آسمان تا ابد الآباد تورا ببینیم که باو ایمان میاوریم در زمین که یك
خدا با سه اقنوم یعنی پدر و پسر و روح القدس امین **مؤلف گوید** جمع باعتبار جماعت چنانچه در نزد عرب در نزد انها نیز
مؤنث میباشد لهذا ضمایر راجعه بخدا را مؤنث ذکر کرده اند مانند ضمیر عالمخ و دنیملخ و بخ در دو موضع چنانچه مخفی
نیست از برای کسانیکه اطلاع از قواعد این زبان داشته باشند ای لبیب منصف این قسم نماز که کلماتش تماما شرک است و کفر
موجب تقرب میشود فرق چیست ما بین اینطایفه و طایفه بت پرستان که خدایان کثیره را سجده میکنند و انها را باسامی مختلفه
مسمی مینمایند و اگر کلمات شرک و کفر موجب تقرب شخص باشند لازم میاید که طایفه بت پرستان اقرب ناس باشند بخدا معلو

که اینگونه کلمات موجب موت ابدیست چرا که حضرت عیسی فرمودند اقرار بتوحید موجب حیوة ابدیست چنانچه در پیش گذشت این بود کیفیت نماز یکشنبه ایشان که روز عبادت و روز متبرکی است در نزد ایشان کلمات این نماز را شنیدی و فهمیدی حال چگونگی ادای انرا از برای تو بیان کنم که بچه نحو این نماز را در کلیسا بجا میاورند و این بیان موقوف بیک مقدمه مختصر میباشد در باب (۱۵) از سفر خروج تورية بعد از عبور بنی اسرائیل از دریا و غرق شدن فرعون و فرعونیان حال مریم خواهر جناب موسی و سایر زنهای بنی اسرائیل باین نحو عیان و بیان گشته است (۲۰) و مریم نبیه خواهر هرون دف را بدست خود گرفته و همه زنان از عقب وی دفها گرفته و رقص کنان بیرون امدند (۲۱) پس مریم در جواب ایشان گفت خداوند را بسرائید زیرا که با جلال مظفر شده است اسب و سوارش را بدریا انداخت و در باب (۶) از کتاب دوم شموئیل در بیان حال جناب داود علیه السلام در هنگام اوردن تابوت خداوند از خانه عوبید بشهر داود باین نحو رقم گردیده است (۱۴) و داود با تمامی قوت خود بحضور خداوند رقص میکرد و داود بایفود کتان ملبس بود (۱۵) پس داود و تمامی خاندان اسرائیل تابوت خداوند را با آواز شادمانی و آواز کرناها اوردند (۱۶) و چون تابوت خداوند داخل شهر داود میشد میکال دختر شاؤل از پنجره نگریست داود پادشاه را دید که بحضور خداوند جستن و خیز و رقص میکند پس او را در دل خود حقیر شمرد و در باب (۱۰) از کتاب اول شموئیل از قول شموئیل بشاؤل باین نحو رقم یافته است و چون در آنجا نزدیک بشهر برسی گروهی از انبیا که از مکان بلند بزیر می ایند و در پیش ایشان چنگ و دف و نای و بربط بوده نبوت میکنند بتو خواهند برخورد و ایضا در باب (۱۸) از کتاب مذکور باین نحو مسطور گردیده است (۶) و واقع شد هنگامیکه داود از کشتن فلسطینی برمیگشت چون ایشان میامدند که زنان از جمیع شهرهای اسرائیل با دفها و شادی و با آلات موسیقی سرود و رقص کنان باستقبال شاؤل پادشاه بیرون امدند و در باب (۱۱) از سفر قضاة در بیان حال یفتاح جلعادی که مرد بزرگ و یکی از قضاة بنی اسرائیل بود بنی عمون و افرائیم را شکست داد و دختر خود را در راه خدا قربانی سوختنی نمود و بسیار مرد شریفی و با خدائی بود باین نحو بیان و عیان گشته است (۳۴) و یفتاح بمصفه بخانه خود امد و اینک دخترش باستقبال وی بدف و رقص بیرون امد و در مزمور (۱۴۹) باین نحو مرقوم گشته (۳) نام او را با رقص تسبیح بخوانید و در مزمور (۱۵۰) باین نحو رقم گردیده (۱) هللویاه خدا را در قدس او تسبیح بخوانید در فلک قوت او او را تسبیح بخوانید (۲) او را بسبب کارهای عظیم او تسبیح بخوانید او را بحسب کثرت عظمتش تسبیح بخوانید (۳) او را با آواز کرنا تسبیح بخوانید او را با بربط و عود تسبیح بخوانید (۴) او را با دف و رقص تسبیح بخوانید او را با سازهای تاردار و نای تهلیل نمائید (۵) او را با سنجهای نرم آواز تهلیل نمائید او را با سنجهای بلند آواز تهلیل نمائید (۶) هر ذی نفس خداوند را تهلیل نماید خداوند را تهلیل نمائید انتهی نظر بمضمون کلمات مسطوره مدعیان متابعت جناب مسیح علیه السلام روز یکشنبه و همچنین سایر ایام و اوقات عبادت با زینت تمام و آرایش ما لا کلام رجال و نساء وارد کلیسا میشوند التهای موسیقی ایشان در کلیسا حاضر با آواز خوش و نغمه‌های دلربا کلمات مذکوره که صریح در شرک بودند و غیر آنها را میخوانند و از بین دخترها و زنهای مقبوله هرکدام آوازش خوشتر و رقصش بهتر است تقرب او در نزد خدا از دیگران بیشتر است پس با رقص و آواز نی و دف و بربط و سنج و کرنا و پیانو و امثال ذلک نماز را بجا میاورند در حقیقت تمام مستلذات و مشتهیات نفس در این نماز موجودند بطوریکه در عروسیها و سایر مجالس و محافل عشرت اینطور لذت یافت نمیشود و این از اعظم عبادات ایشانست بلکه عبادتشان منحصر بهمین است حال از تو که مسیحی عاقل و منصف هستی استفسار مینمایم ایا میشود گفت که اینکلمات و این حرکات از جانب خدای مقدس و مأمور به میباشند و موجب تقربند حاشا و کلا بلکه نسبت اینگونه کلمات و حرکات و سکنات بخدای عادل مقدس کفر محض و ناسزاست خلقت عالم و آدم از برای رقص و آواز دف و نی و عود و بربط و امثال ذلک نیست بلکه از برای معرفت خدا یکی و اشتغال بشکر و عبادت او و تحصیل خوشبختی و خوش سعادتیست بطوریکه در شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم

فرد ذکر دیده است الحاصل اینها جملهٔ معترضه بود بعدهم سر سخن و کوتهم در بعضی از تسبیحات و مناجات ایشان چنانچه
در صفحه (۸) از کتاب زاد سابق الذکر باین نحو وارد کرده دیده است اوُبَّ آلَه دِمِن شمیّا دَتَم حالا اوُبروُنبر دالَه
نَعوّ دِدوُبی اوُنوُخ دِقوُدش آلَه اوُتلیثوُت قدیشتا آلَه دَتَم حالا یعنی ای خدای پدر که از آسمان بر
هم کن ای خدای پسر نجات دهندهٔ دنیا ای خدای روح القدس ای ثلثه مقدسه که یک خدا باشید بر ما رحم کنید ایضا در
صفحه (۶۰۵) بلسان عتیق باین نحو وارد شده است کریّا لیسون کریستی لیسون کریّا لیسون اوُآبَ دِمِن شمیّا
وُبرَد آلَه پروقیر دِعالما اوُروُخ دِقوُدش آلَه اوُتلیثوُت قدیشتا خذ آلَه و ملخص معنی این کلمات اینکه خدای پدر
و خدای پسر و خدای روح القدس را هر کدام را علیحده میخوانند آنوقت هر سه را من حیث المجموع که ثلثه مقدسه باشند هم
نرد بفریادش برسند باالله اینها هیچ فرقی ندارند با مشرکینی که لات و منات و عزی را میخوانند و آنها را عبادت مینمایند مکر دید
سما که آنها خدایان خود را بلات و منات و عزی مسمی مینمایند و اینها اب و ابن و روح القدس و ثلثه مقدسه گویند و
جای عجب است از بعضی فقهای عامه که حقیقت مذهب اینها را نفهمیده حکم بطهارت ذبیحه و با طعام و با نحود اینها مینمایند
با آنکه نص صریح قرآنست اِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ و در فنقیموس پرستان اینها المطبوع ۱۲۴۶ در بیان اثبات
تثلیث و اثبات الوهیت مسیح و روح القدس در صفحه (۶۴) باین نحو مسطور کرده دیده در (۲۴) (س) دَخی کِرهِمنیت بوُت
قنوم دِمشیح یعنی چطور ایمان میاوری باقنوم مسیح (ج) یشوع مشیخا آلَه ونَشیلی بر آلَه سرا است وبرنش سرا است
نچ یا دَصوُیا یعنی یسوع مسیح خداوند ماست یعنی خدای درست و کامل و انسان درست و کامل بیک ترصویا یعنی با امتزاج
نقلاب (س) قنودی کرلک دِنوقو اصل آلَهی ونش یقنوم یعنی چرا باید جفت بشود اصل خدا با انسان و اقنوم مسیح یعنی
چرا باید هم خدا باشد هم انسان (ج) قدهوی یو مصعا اپیل آلَه ونش وسزکرولوُن یعنی تا واسطه باشد میان خدا و خلق خدا
آشتی بدهد اینها را با همدیگر (س) دَخی کِرعوُدیت لاَلهوُت سرا است دِمشیح یعنی چطور میتوانی ثابت کنی الوهیت کامل
او برای مسیح (ج) من شمیّا آلَهی وطابیا آلَهی یلچی آلَهی وایقادی آلَهی دمشیخ یعنی از اطلاق اسماء الله بر انجناب
و ظهور نعوت الله از او و ظهور کارهای خدا از قبیل معجزات و خوارق عادات و ظهور کبریائی خدا از انحضرت مو علقت کو پلد
جواب این استدلالات را هم در مقدمات و فصول همین باب بشرح تمام و بسط ما لا کلام گذشت گفتیم که اسماء الله بر ملائکه
و جناب موسی و سایر احبار و ابرار بلکه اشقیا و فجار حتی شیطان و شکم و غیره بکثرت در کتب عهد عتیق و جدید اطلاق کردید
و همچنین جمیع انبیا مظهر آیات و خوارق عادات و صفات الهیه بوده اند پس لازم میاید که همه خدایان باشند و در باب اول گذشت
که بنا بر اصول مسیحیین و تصریح کتب مقدسه ایشان ظهور معجزات و خوارق عادات دلیل ایمان هم نیست فضلا عن النبوة
ثم فضلا عن الالوهیة و در صفحه (۸۵) از کتاب مذکور باین نحو مسطور کرده دیده (س) منی لی روُخ دِقوُدش یعنی روح
القدس کیست و چیست (ج) قنوم تلیتا ابیت لی تیوُت قدیشتا بپلاطا من بب وبروُن یعنی روح القدس
اقنوم سیم است از اقانیم ثلثه مقدسه که از پدر و پسر بیرون آمده است بعبارة اخری خدای سیم است از خدایان ... کانه معتقد
مخفی نماند که لفظ قنوم یونانی و معنی آن اصل قدیمست پس اقانیم ثلثه یعنی اصول ثلثه قدیمه که آن اب و ابن و روح القدس
میباشند که این سه خدایان قدیم متحد اند در نزد ایشان بتوحید حقیقی و ممتازند با متیاز حقیقی و مساوی هستند در
الوهیت و برهمدیگر برتری و بزرگی ندارند و در سؤال و جواب ششم از سؤال و جواب دینیه آنها که در بسیط صاحب تکی
دنیائی از زبان انکلیسی بزبان فارسی ترجمه نموده است باین نحو عیان و بیان کشته است سؤال (۶) ذات الوهیت چند کس است
جواب ذات الوهیت سه کس اند اب و ابن و روح القدس و این سه یک خدا و یک ذات واحد اند و در قدرت و جلال
مساوی اند انتهی بالفاظه نعوذ بالله از امثال این کفریات و ضلالات الحمد لله علی الهدایة والتوفیق وصلی الله علی محمد و آله

باب چهارم در اثبات نسخ و رفع شبهات قسیسین

بدانکه این مسئله از اجل وادق مسائل خلافیه است در میان اهل کتاب از یهود و نصاری و حضرات مسلمین ایدهم الله تعالی زیرا که جماعت یهود حرمت عباد واسبات را ابدی میدانند بحکم آیاتیکه مذکور خواهد شد درهمین باب و جماعت مسیحیین احکام کتب عهدین را بحکم چندایه از کتب عهدین که در اخر این باب مذکور و مؤول خواهد شد مخلد و ابدی میدانند و چون اثبات نبوت حضرت خاتم الانبیاء و حقانیت قران بدون اثبات نسخ در شرایع ممکن نبود لهذا این باب را بر باب مذکورین مقدم داشتیم اذا علمت ذلک پس بدان ایدک الله تعالی که نسخ در لغت بمعنی ازاله است و در اصطلاح اهل اسلام عبارتست از بیان انتهای مدت حکم علی ثابت شرعی بحکم شرعی ثانی بطوریکه لولا الثانی لکان الاول ثابتا زیرا که نسخ در نزد ما طرد نمیشود بر قصص و بر امور قطعیه عقلیه مثل اینکه صانع عالم موجود است و نه بر امور حسیه مثل وقوع قیامت و وجود جنت و نار و نه بر امور حسیه مثل ظلمت لیل و ضوء نهار و نه بر ادعیه و نه بر احکامیکه واجبست نظر بذاتها مثل **امنوا ولا تشركوا** و نه بر احکام مؤبده مثل **ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا** و نه بر احکام موقته قبل از رسیدن وقت معین آن مثل **فاعفوا واصفحوا حتى ياتي الله بامره** بلکه طرد میشود بر احکام عملیه محتمله الوجود والعدم و غیر مؤبده و موقته باشند و اینها را اسمی باحکام مطلقه مینامیم و شرطست در آن که وقت و مکلف و وجه متحد نباشد بلکه لابد است از اختلاف در کل یا بعض از وجوه ثلثه مذکوره و معنی نسخ مصطلح نه انست که خداوند جل شانه امر و نهی نمود بچیزیکه عاقبت و مفاسد انرا نمیدانست بعد عالم شد پس حکم اول را نسخ نمود تا جهل لازم بیاید یا اینکه امر و نهی نمود بعد نسخ نمود با اتحاد در امور مسطوره تا شناعت عقلی لازم نشود پس ثابت شد اینکه نسخ نه از باب جهل است نسبت بذات مقدس خداوندی **تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا** بلکه معنی نسخ انستکه خداوند جل شانه میدانست بعلم ازلی خود که این حکم باقی خواهد بود بر مکلفین تا فلان وقت معین یا امدن فلان رسول مشخص پس از آن منسوخ خواهد شد پس چون وقت و رسول معین امد خداوند حکم انرا فرستاد که با این حکم ثانی حکم اول را رفع نماید و زیاد نمود پس در حقیقت این بیان انتهاء مدت حکم اولست لیکن چون وقت مذکور نبود در حکم اول پس عند ورود الثانی بجهة قصور علم ما خیال میکنیم که تغییری شد در احکام خداوندی و نظیر این مسئله بلا تشبیه اینکه تو خادم خود را که حال او مکشوفست از برای تو مامور بخدمت معینی نمائی و در نیت تو باشد که این خادم تا یکسال باید سر این خدمت باشد و بعد از یکسال او را بخدمت دیگر مامور خواهم فرمود پس زمانیکه مدت مذکور منقضی شد و خادم را سر خدمت دیگر فرستادی پس این بحسب ظاهر در نزد خادم و کذلک در نزد غیر او از کسانیکه اطلاع از نیت تو نداشتند و از عزیمت خود انها را مطلع نساخته بودی تغییر خواهد بود واما در حقیقت و نزد تو تغییر نیست و اینمعنی هیچ عیبی ندارد نه نسبت بذات خداوند و نه بالتشبیه بصفات و چنانچه در تبدیل مواسم مثل ربیع و صیف و خریف و شتا و کذا در تبدیل لیل و نهار و همچنین حالات مردم مثل فقر و غنا و صحت و مرض و موت و حیوة و عزت و ذلت و امثال ذلک که از برای خدا در این تغییرات حکم و مصالح غیر محصوره است اعم از انکه ان حکم و مصالح را ما بدانیم یا ندانیم فکذلک در نسخ احکام و تغییر شرایع و تعدد کتب و انبیاء مرسله حکم و مصالحی است نظر بحال مکلفین و زمان تکلیف و مکان آن یا نمی بینی که طبیب حاذق دوا و غذا را تبدیل مینماید بملاحظه حالات مریض بر حسب مصلحت که میداند احدی فعل طبیب را حمل بعبث و سفاهت و جهل نمینماید بلکه اگر در وقت تغییر حالت مریض دوا و غذا را تغییر ندهد حکیم جاهل و سفیه خواهد بود پس چگونه میشود نسبت جهل داد بحکیم مطلقیکه علم او محیط است بجمیع اشیاء از کلیات و جزئیات و قوت و ضعف عباد بعلم ازلی که عین ذات اوست که هیچ وجه من الوجوه تغییری و تبدیلی در او نیست و اذا علمت هذا پس میگوئیم بالله التوفیق و علیه التکلان بدانکه بعضی از قصص مندرجه در عهد عتیق و جدید در نزد ما منسوخ نیست بلی بعضی از انها کاذبست قطعا

مثل اینکه لوط علیه السلام که پیغمبر بوده با دو نفر دختر خود زنا کرد که از زنا با پدر خود حامله شدند چنانچه در باب (۱۹) از سفر تکوین مرقوم شده است **و مثل** اینکه یهودا پسر یعقوب علیه السلام زنا کرد با عروس خود تامار و حامله شد از پدر شوهر و دو فرزند توأم زائید از بطن زنا چنانچه در باب (۳۸) از سفر مذکور مزبور است و داود و سلیمان و عیسی علیهم السلام از اولاد فارص ولد الزنا هستند چنانچه در باب اول از انجیل متی مرقوم شده است **و مثل** اینکه داود علیه السلام با زن اوریای حتی زنا کرد و او حامله شد پس زوج او را بمکر و حیله کشت بعد او را بحباله نکاح خود در آورد چنانچه در باب (۱۱) از سفر شموئیل ثانی مرقوم است و سلیمان علیه السلام بنا بر شهادت باب اول از انجیل متی از این عفیفه صالحه متولد شد **و مثل** اینکه سلیمان علیه السلام در آخر عمر مرتد شد و عبادت صنم نمود و بعد از ارتداد معابد از برای اصنام بنا کرد چنانچه در باب (۱۱) از سفر ملوک اول مسطور است **و مثل** اینکه هرون علیه السلام عجلی درست کرد و او را عبادت نموده و بنی اسرائیل را هم امر بعبادت او کرد چنانچه در باب (۳۲) از سفر خروج بوضوح تمام ترقیم یافته است پس میگوئیم قصص مذکوره و امثال آن که در کتب مقدسه مرقوم است در نزد ما کاذب و باطلند و نمیگوئیم اینها منسوخ اند و همچنین امور قطعیه عقلیه و حسیه و احکام واجبه نظر بذات آنها و احکام مؤبده و احکام موقته قبل از رسیدن اوقات آن و احکام مطلقه که اتحاد وقت و مکلف و وجه در او فرض شود تمامی این اشیاء در نزد ما غیر منسوخ است و همچنین ادعیه و اوراد داود که منسوخ نمیشود پس زبور بکه دعا است بمعنی مصطلح منسوخ نیست قطعاً و نمیگوئیم زبور ناسخ توریه و منسوخ از انجیل است بلکه میگوئیم داود تابع شرع موسی علیهما السلام بوده است و کتاب او هم دعا و مناجات است فعلیهذا ثابت شد که صاحب میزان الحق در این امر مفتری ست بر اهل اسلام و کفته است این امر در قرآن و تفاسیر است چنانچه اقوال او در آخر همین باب مذکور مردود خواهند شد انشاء الله و علت منع ما از استعمال زبور و کتب اخر از عهد عتیق و جدید آنست که این کتب مشکوکند یقیناً و سند متصل ندارند و تحریف هم شده اند بی شبهه و مشتمل بر اغلاط و اختلافات هم هستند چنانچه بوضوح تمام مفصلاً و مدللاً در باب اول و دوم از همین کتاب معین و مشخص نمودیم پس نسخ را در غیر مذکورات جایز میدانیم از احکام مطلقه که قابل نسخ اند و اعتراف مینمائیم که بعضی از احکام توریه و انجیل و سایر کتب عهد عتیق و جدید که قابل نسخ بوده اند منسوخند در شرع شریف محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و نمیگوئیم که تمامی احکام کتب عهد عتیق و جدید منسوخند کیف و حال آنکه بعضی احکام توریه نسخ نشده است یقیناً مثل حرمت یمین کاذبه و قتل و زنا و لواط و سرقت و شهادت زور و خیانت در مال و عرض همسایه و حرمت اکل لحم خنزیر و حرمت میته و دم مسفوح و طهارت و نجاست بعضی حیوانات و طیور و وجوب جهاد و وجوب اکرام والدین و حرمت نکاح الاباء و الابناء للامهات و البنات و الاعمام و العمات و الاخوال و الخالات و جمع بین الاختین و حلائل ابناء و منکوحات اب و غیر اینها از احکام کثیره و کذلک بعضی احکام انجیل نسخ نشده اند در نزد ما یقیناً مثل آن حکمی که در باب (۱۲) از انجیل مرقس در آیه (۲۹) در مقام محاوره از عیسی علیه السلام صدور یافت و حکم مزبور باین نحو ترقیم یافته است (۲۹) عیسی او را جواب داد که اول همه احکام اینست که بشنو ای اسرائیل خداوند خدای ما خدای واحد است (۳۰) و خداوند خدای خود را بتمامی دل و تمامی جان و تمامی خواطر و تمامی قوت خود محبت نما که اول از احکام اینست (۳۱) و دوم مثل اول است که همسایه خود را چون نفس خود محبت نما بزرگتر از این دو حکم نیست پس این دو حکم در شرع شریف محمدی صلی الله علیه و آله و سلم برقرار و بحاله باقیست و منسوخ نیست

بدانکه نسخ مختص بشریعت ما نیست بلکه در شرایع سابقه هم بوده است هر دو قسم یعنی نسخ حکم شریعت نبی سابق بحکم شریعت نبی لاحق و همچنان نسخ حکم ثابت سابق در شریعت نبی واحد بحکم ثانی لاحق از شریعت همان نبی و شهود قسمین در عهد عتیق و جدید غیر محصورند لیکن ما در این موضع طلباً للاختصار بعضی از آنها را ذکر میکنیم پس میگوئیم شهود قسم اول اینها است

شاهد اول تزوج خواهرها برادرها در عهد آدم علیه السلام بوده است بنا بر شهادت توریه و ساره زوجه ابرهیم علیه السلام خواهر پدری او بوده است چنانچه از قول ابرهیم در حق ساره بوضوح تمام معلوم میشود و قول مذکور در آیه (۱۲) از باب (۲۰)

از سفر تکوین باینعبارت عیان وبیان کشته است (۱۲) وَاوُپ بِصِرصَنُوطَاخِیّ بَرتا دِب بیلاایبالابرنا دِیّ وَوِیلاقِیّ بَحثا المعنی موافق ترجمه لندن مطبوعه ۱۸۵۶ء (۱۲) نهایت راستی خواهرمنست دختر پدرمن اما نه دختر مادرم وبمن زن شد انتهی ونکاح اخت مطلقا درشریعت موسویه حرامست خواه خواهر صلبی باشد یا بطنی یا صلبی بطنی ومساوی زناست وناکح ملعون وزوجین واجب القتلند وآیه (۹) از باب ثامن عشر از سفر احبار باین نحو مرقومست (۹) شُوُل خَیوُتا دِخَخْ بَرتا دِبخ بَن بَرتا دِیموُخ وِبِتا دِبیتا بَن وِبتا لِبَدَر لاکِلَت شُول خیوُتا المعنی (۹) عورت خواهر خود را چه دختر پدرت وچه دختر مادرت خواه درخانه زائیده شود وخواه دربیرون خانه زائیده شود کشف عورت آنها مکن ودرتفسیر دوالی وتیبوزمینت درذیل شرح این آیه مرقومست که مثل این نکاح مساوی زناست انتهی ودرآیه (۱۷) از باب (۲۰) از سفر مذکور باین نحو مسطور است (۱۷) اگر کسی خواهر خود دختر پدرش ویا دختر مادرش را گرفته عورت وی را ببیند وهم این عورت اورا ببیند فجور است در پیش چشم قوم منقطع شوند (یعنی کشته شوند) چونکه کشف عورت خواهر خود را کرده است بار عصیان خود را بکشد وآیه (۲۲) از باب (۲۷) از سفر مثنی باین نحو بیان شده است لِی تالِی هَودَبخ عَم خَتو بَرتا دِیمو یعنی لعنت بر کسیکه با خواهر خود چه دختر پدر وچه دختر مادرش بخوابد پس اگر این نکاح جایز نبود درشریعت آدم وابرهیم علیهما السلام لازم میآید که تمامی ناس ولد الزنا باشند وناکحین زانین وواجب القتل وملعون باشند نعوذ بالله چگونه میشود این نسبت را با براهیم خلیل الله داد که ابو الانبیاست پس لابد ند علمای اهل کتاب از اینکه اعتراف نمایند بجواز این نکاح درشرع ابرهیم ونسخ آن درشرع موسی

شاهد دوم قول خدا بنوح واولاد او درآیه (۳) وباب (۹) از سفر تکوین باین نحو مرقوم گردیده است (۳) کُل رِحِبا دِیلِی خَیا قَنوخون هَوِیحلتا آخ بَرقا بِهیلی قنوخون کُل المعنی وهرجنبنده که زنده است برای شما طعام خواهد شد همه را چون علف سبز بشما دادم بخورید پس بحکم این آیه جمیع حیوانات بری وبحری درشریعت نوح علیه السلام مثل بقولات حلال بوده اند واینحکم درشرع حضرت موسی منسوخ شد زیرا که بسیاری از حیوانات که نشخوار نمیکنند وسم شکافته ندارند خواه بری باشند خواه بحری درشرع موسی حرامند از آنجمله خنزیر چنانچه تصریح شده است درباب (۱۱) از سفر احبار وباب (۱۴) از سفر استثنا ومترجم ترجمه عربیه مطبوعه ۱۸۱۱ء تحریف عمدی کرده است درآیه ثالثه که مذکور شد وباین نحو نوشته است کل دبیب طاهر حی الخ پس لفظ طاهر را از جانب خود زیاد کرده است تا آیه مشتمل نشود بر حیواناتیکه نجسند در شرع موسی واکل آن حرامست

شاهد سیم یعقوب علیه السلام جمع بین الاختین نمود لیاه وراحیل دخترهای خال خود را تزویج نمود چنانچه درباب (۲۹) از سفر تکوین مرقوم شده است جمع بین الاختین درشرع موسی حرامست آیه (۱۸) از باب (۱۸) از سفر احبار باین نحو مرقوم شده است (۱۸) وَبِحثا لِخَتو لاشَقلِت لِعَبوُقِی لِکَلوُدِی شوُلخیوُتوعَل بِحیُو المعنی (۱۸) زنیرا با خواهرش جمع مکن درنکاح مبادا که عورت غیررا کشف کردی درآثنای زندگانیش اورا اذیت رسانی انتهی پس اگر جمع بین الاختین درشرع یعقوب جایز نبود لازم میآید که یعقوب علیه السلام درتمامی عمرش زنا کرده باشد واولاد او ولد الزنا مانده وحال آنکه تمامی انبیاء بنی اسرائیل از اولاد او هستند نعوذ بالله من ذلک پس لابد است از اقرار بوقوع نسخ

شاهد چهارم یوخابد زوجه عمران عمه او بوده است آیه (۲۰) از باب (۶) از سفر خروج باین نحو مرقوم شده است (۲۰) وعمران یوخابد عمه خود را بجهه خود بزنی گرفت واو از برایش هرون وموسی را زائید وهکذا درباب (۲۶) وآیه (۵۹) از سفر عدد صریحست درمدعای مذکور پس از اینمعلوم میشود که عمران عمه خود را داشته ومترجم عربیه مطبوعه ۱۶۲۵ء ویحیی مترجم مطبوعه ۱۸۴۵ء از برای اخفاء عیب تحریف کرده است ومثل این نکاح درشریعت موسی مساوی زناست آیه (۱۲) از باب (۱۸) از سفر احبار باین نحو مرقوم شده است (۱۲) کشف عورت عمه خود مکن که از اقرباء پدرت است وکذلک در آیه (۱۹) از باب (۲۰) از سفر مذکور پس اگر این نکاح قبل از شریعت موسی جایز نبود لازم میآید که موسی وهرون ومریم خواهر

ایشان اولاد زنا باشند ولازم میاید که تا ده طبقه داخل جماعت رب نشوند چنانچه در آیه (۳) و باب (۲۳) از سفر مثنی مرقوم شده است که ولد الزنا تا ده پشت داخل در جماعت رب نمیشوند پس اگر موسی و هرون خارج از جماعت رب باشند کیست که جماعت رب شود پس لابد است از اقرار بوقوع نسخ **شاهد پنجم** در باب (۳۱) از آیه (۳۱) از کتاب ارمیا علیه السلام باین نحو بیان کشته است (۳۱) اینک خداوند میفرماید که روزها میاید که من با خاندان اسرائیل و خاندان یهود عهد جدید را خواهم بست (۳۲) نه مثل عهدی که با پدران ایشان بروزی که ایشان را بجهت بیرون آوردن ایشان از زمین مصر دست گرفتم بستم که ایشان عهد مرا شکستند و مراد از عهد جدید شریعت جدیده است پس از این آیه معلوم میشود که شریعت جدیده ناسخ شریعت موسی خواهد بود و مدعای پولس مقدس النصاری در باب (۸) از رساله خود بعبرانیان اینکه مراد از شریعت جدیده شرع عیسی است پس بنا بر اقرار پولس شرع عیسی ناسخ شرع موسی علیه السلام است **مذ آنکه** شواهد خمسه که مذکور شد از برای الزام یهود و نصاری است و تنها از برای الزام مسیحیین فقط شواهد ذیل میباشند **شاهد ششم** در شرع موسی علیه السلام جایز است از برای مرد که زن خود را هر علتی مطلقه نماید و از برای زوجه هم جایز است بعد از خروج از بیت شوهر اول مزوجه غیر بشود چنانچه از آیه اول از باب (۲۴) از تورات مثنی باین نحو مرقوم یافته است (۱) اگر کسی زنی را گرفته بنکاح خود درآورد و واقع شود که بسبب چیزی که در او یافت شود در نظرش التفات نیابد آنگاه طلاق نامه نوشته بدستش بدهد و او را از خانه اش رخصتی دهد (۲) و بعد از آنکه از خانه اش بیرون رفت ضعیفه مختار است که منکوحه دیگری شود و در شرع عیسی علیه السلام طلاق جایز نیست مگر اینکه ثابت شود که ضعیفه زانیه است و کذلک بعد از آنکه زن طلاق گرفت از برای مرد دیگر تزویج او جایز نیست چنانچه در باب (۵) و (۱۹) از انجیل متی مرقوم شده است و وقتیکه فریسیین در این مسئله بر عیسی علیه السلام اعتراض کردند و ایشان را جواب داد که موسی علیه السلام طلاق زنان را بشما تجویز نکرد مگر بجهت قساوت قلب شما والا در شرایع قبل چنین نبود آیه (۶) از باب (۱۹) از انجیل متی باین نحو بیان گشته است (۷) بوی گفتند پس از بهر چه موسی امر فرمود که زنان را طلاق دهند و جدا کنند (۸) ایشان را گفت موسی بسبب قساوت قلب شما شما را اجازت داد که زنان خود را طلاق دهید لیکن از ابتدا همچنین نبود (۹) و بشما میگویم هر که زن خود را بغیر علت زنا طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زنا نموده و هر که زن مطلقه را نکاح کند زنا کرده است پس بوضوح تمام از جواب عیسی علیه السلام معلوم میشود که دو مرتبه نسخ در این حکم واقع شده است یک مرتبه در شرع موسی و یک مرتبه در شرع عیسی **شاهد هفتم** حیوانات کثیره محرم بود در شرع موسی علیه السلام و حرمت آن منسوخ شد در شرع عیسی علیه السلام و بفتوای پولس اباحه عامه از برای مسیحیین حاصل شد حتی الکلب و الخنزیر و مطلق انسان و حیوان در آیه (۱۴) و باب (۱۴) از رساله پولس باهل روم باین نحو بیان گشته است (۱۴) میدانم و در عیسای خداوند متیقن شدم بر اینکه هیچ چیزی در ذات خود نجس نیست جز برای آنکسیکه آنرا نجس پندارد مر او را نجس است و آیه (۱۵) از باب اول از رساله پولس بتیطوس باین نحو مرقوم شده است (۱۵) هر چیزی برای پاکان پاک است لیکن از برای منافقین و بی ایمان هیچ چیزی پاک نیست بلکه عقل و ضمیر ایشان نیز نجس است و این دو کلیه یعنی قول او همه چیز از برای پاکان پاک است و از برای منافق و بی ایمان نجس است محل تعجب است لعل بنی اسرائیل پاک نبودند از برای ایشان اباحه عامه حاصل نشد و مسیحیین چون پاک بودند لهذا اباحه عامه از برای ایشان حاصل شد و همه چیز از برای ایشان پاک است حتی القاذورات حقیقه طبع نفرت میکند از همچو مذهبی مقدس النصاری بسیار ساعی و جاهد بود در اشاعه حکم اباحه عامه و لذلک نوشت بتیموتاوس در باب رابع و آیه رابعه از رساله اولای خود بتیموتاوس و آیه مرقومه باین نحو مسطور است (۴) زیرا که هر مخلوق خدا نیکوست و پاکست و هیچ چیز را رد نباید کرد زیرا که ما مخوریم و شکر خدا را بجا میاوریم (۵) زیرا که از کلام خدا و دعا تقدیس میشود (۶) اگر این امور را برادران بسپاری خادم نیکوی مسیح خواهی بود تربیت یافته در کلام ایمان و تعلیم خوب که پیروی آنرا کرده انتهی پس در این حکم هم دو مرتبه نسخ واقع شد زیرا که در شرع نوح همه حیوانات پاک بود که تمام و در شرع موسی بعضی از آنها نجس و حرام شد و در شرع عیسی بحکم پولس اباحه عامه در حیوان و غیر حیوان حاصل شد **شاهد هشتم**

احکام اعیاد ذکر در باب (۲۳) از کتاب احبار مشروحاً و مفصلاً مذکور شده است حرمت و تعظیم آن وجوب مؤبد بود در شرع موسی
علیه السلام و در حق آن در آیه (۱۴) و (۲۱) و (۳۱) و (۴۱) از باب مذکور الفاظی واقع شده است که دال بر خلود و حکم ابدی است
شاهد نهم تعظیم سبت در شرع موسی ابدی بوده است و از برای احدی جایز نبود که ادنی عملی در روز شنبه غیر از عبادت از
وی صادر شود و هر کسی حرمت سبت را محافظت نمینمود و فعلی غیر از عبادات از او صادر میشد واجب القتل بود بحکم توریة بلکه
بیان حکم شنبه با تاکید تام در مواضع کثیره از کتب عهد عتیق مکرر شده است از انجمله در آیه ثالثه از باب ثانی از سفر تکوین و در باب
(۲۰) از سفر خروج از آیه (۸) تا آیه (۱۱) و آیه (۱۲) از باب (۲۳) از سفر خروج ایضاً و در آیه (۲۱) از باب (۳۴) از سفر خروج ایضاً
و در آیه (۳) از باب (۱۹) و هکذا از باب (۲۳) از سفر احبار و در باب (۵) از توریة مثنی از آیه (۱۲) تا آیه (۱۵) و در باب (۱۷) از
کتاب ارمیا و در باب (۵۶) و (۵۸) از کتاب اشعیا و در باب (۹) از کتاب نحمیا و در باب (۲۰) از کتاب حزقیال و در آیه (۱۳) از باب (۳۱)
باین نحو بیان گشته است (۱۳) که تو بنی اسرائیل متکلم شده بگو که البته روزهای سبت مرا نگاه دارید زیرا که در میان من و شما
در قرنهای شما آیتی است تا بدانید خداوند که شما را تقدیس میکند منم (۱۴) پس روز سبت را نگاه دارید زیرا که برای شما مقدس است
هر کسیکه آنرا پلید سازد البته کشته شود بجهة اینکه هر کسیکه بکاری در آن مشغول شود آنکس از میان قومش منقطع شود (۱۵) شش
روز کار کرده شود اما روز هفتم سبت استراحت برای خداوند مقدس است هر کسی در روز سبت بکاری مشغول شود البته کشته شود
(۱۶) پس بنی اسرائیل سبت را نگاه خواهند داشت تا که در قرنهای خودشان سبت را بعهد دائمی محافظت نمایند (۱۷) در میان من
و بنی اسرائیل آیت دائمیست چونکه در شش روز خداوند آسمانها و زمینها را خلق فرمود و در روز هفتمین توقف نموده فراغت
یافت و در آیه (۲) از باب (۳۵) از سفر خروج باین نحو ترقیم یافته است (۲) شش روز کار بکنید اما روز هفتمین بجهة شما روز مقدس
یعنی سبت آرام از برای خداوند است هر کسیکه در آن کار بکند کشته شود (۳) در روز سبت در تمامی مسکنهای شما آتش میفروزید
و در باب (۱۵) و آیه (۳۲) از سفر عدد باین نحو مرقوم شده است (۳۲) و هنگامیکه بنی اسرائیل در بیابان بودند کسیرا یافتند که در
روز سبت هیزم بر میچید (۳۳) و کسانیکه او را یافتند که هیزم بر میچید او را نزد موسی و هرون و جماعت آوردند (۳۴) و او را محبوس
نمودند زیرا که درباره وی چگونه باید رفتار شود بیان نشده بود (۳۵) و خداوند بموسی فرمود که البته آنکس باید بمیرد و او را تمامی
جماعت بیرون از اردو سنگسار نمایند (۳۶) و تمامی جماعت او را از اردو بیرون آوردند و او را سنگسار نمودند بنحویکه خداوند
موسی را امر فرموده بود و یهودیهائیکه معاصر عیسی علیه السلام بودند او را اذیت میکردند و میخواستند شهیدش نمایند بجهة عدم
تعظیم سبت و یکی از ادله ایشان بر انکار عیسی همین بود در آیه (۱۶) از باب (۵) از انجیل یوحنا باین نحو ترقیم یافته است (۱۶) و از این
سبب یهودان بر عیسی تعدی میکردند و میخواستند او را بکشند زیرا که این کار را در روز سبت کرده بود و آیه (۱۶) از باب (۹) ایضاً
از انجیل یوحنا باین نحو ترقیم یافته است (۱۶) بعضی از فریسیان گفتند که این شخص از جانب خدا نیست زیرا که سبت را نگاه نمیدارد
وقتی که این مطالب را دریافت نمودی پس بدانکه مقدس النصاری پولس تمامی احکام مذکوره در شاهد هفتم و هشتم و نهم که ذکر شد نسخ نمود
و گفت تمامی این اشیاء اضلال و گمراهی است در آیه (۱۶) از باب (۲) از رساله پولس بتسالونیکیان باین نحو مرقوم شده است (۱۶)
پس کسی شما را در خصوص اکل و شرب و درباره عید و هلال و سبت ملزم نسازد (۱۷) زیرا که اینها سایه اشیاء آینده است لیکن بدن
از مسیح است انتهی و در تفسیر دوالی و رچرد مینت در ذیل شرح آیه (۱۶) باین نحو مسطور است برکت و داکتروتبی گفته است
که اعیاد در میان یهود بر سه قسمست بعضی در سالی یکمرتبه مجدد میشود و بعضی در ماهی و برخی در هفته پس تمامی اینها نسخ شده اند
در شرع مسیح بلکه شنبه هم و سبت مسیحیین قائم مقام سبت یهود است بیشب هارسلی در ذیل شرح آیه مذکوره گفته است که سبت
کنیسه الیهود زایل شد و مسیحیین عمل بسبت یهود را ملغی نمودند انتهی و در تفسیر هنری و اسکات مسطور است زمانیکه عیسی علیه السلام
شریعت رسومات را فسخ نمود از برای احدی جایز نیست که اقوام اجنبیه را ملزم نماید بسبب عدم لحاظ شرع رسومات و ناسور و لیکن

کفته است واکر محافظت یوم سبت واجب بود بر جمیع ناس و بر جمیع اقوام دنیا نسخ آن ممکن نبود هرگز چنانکه الآن حقیقةً منسوخ است و در صورت وجوب محافظت آن بر جمیع مسیحیین طبقه بعد طبقه حفظ آن لازم بود چنانچه در ابتدا همین تعظیم یهود دشنای آنها مسیحیین سبت را حفظ میکردند انتهی و مدعای پولس مقدس النصاری که گفته حیاد و اسباب ضلال و گمراهی است و همچنین سایر مذکورات باعتبار توریة مناسب نیست زیرا که علت حرمت حیوانات را در باب (۱۱) و آیه (۴۴) از سفر احبار یعنی سفر لویان باین نحو بیان فرموده است (۴۴) چونکه منم خداوند خدای شما پس خویشتن را تقدیس نمائید و مقدس باشید زانرو که من مقدس‌ام و خویشتن را بچیزی از همگی حشرات که بر زمین میجنبد ملوث مسازید و علت عید فطیر را در باب (۱۲) و آیه (۱۷) از سفر خروج باین نحو بیان فرموده است (۱۷) و عید فطیر را نگاه دارید زیرا که در همین روز عساکر شما را از ولایت مصر بیرون آوردم بنا برین همین روز را در قرنهای خودتان بقانون ابدی نگاه دارید و علت عید خیام را در باب (۲۳) و آیه (۴۳) از سفر احبار باین نحو بیان فرموده است (۴۳) تا اینکه همگی اعقاب شما بدانند که من بنی اسرائیل را وقتی که ایشان را از مصر بیرون آوردم در سایبانها ساکن گردانیدم خداوند خدای شما منم و علت تعظیم سبت را در مواضع متعدده از توریة بیان فرموده است که خداوند زمینها و آسمانها را در مدت شش روز آفرید و در روز هفتم که سبت است استراحت فرمود از عمل خود **شاهد دهم** حکم ختان در شرع جناب ابراهیم علیه السلام حکم ابدی بوده است چنانچه در باب (۱۷) از سفر تکوین مرقوم شده است و لذلک این حکم در میان اولاد اسمعیل و اسحق علیهما السلام باقی ماند و همچنین در شرع موسی علیه السلام آیه (۳) از باب (۱۲) از سفر احبار باین نحو بیان گشته است (۳) و در روز هشتمین گوشت غلفه اش ختنه شود و عیسی علیه السلام نیز ختنه شد در آیه (۲۱) از باب (۲) از انجیل لوقا باین نحو بیان شده است (۲۱) و چون هشت روز ایام ختنه طفل باتمام رسید او را عیسی نامیدند الخ و در میان جماعت مسیحیه تا امروز نماز و دعای معینی است که در روز ختان عیسی علیه السلام ذکر لهذا الیوم بجا میآورند و این حکم باقی بود تا عروج عیسی و بعد از عروج حواریون در عهد خود نسخ نمودند چنانچه در باب (۱۵) از اعمال مشروحاً و مفصلاً مذکور گردیده است و مقدس النصاری در نسخ این حکم تشدید بلیغی دارد در باب (۵) و آیه (۲) از رساله پولس بغلاطیان باین نحو بیان و عیان گشته است (۲) اینک من پولس بشما میگویم که اگر مختون شوید برای شما هیچ نفعی ندارد (۳) بلی باز هر کسیکه مختون شود شهادت میدهم که مدیون است تا تمامی شریعت را بجا آورد (۴) همه شما که از شریعت عادل میشوید از مسیح باطل و از توفیق ساقط گشته اید (۶) که در مسیح عیسی نه ختنه فائده دارد و نه نامختونی بلکه ایمانیکه بمحبت عمل میکند انتهی و آیه (۱۵) از باب (۶) از رساله مذکوره باین نحو بیان شده است (۱۵) زیرا که در مسیح عیسی نه ختنه چیزی است و نه نامختونی بلکه خلق جدید **شاهد یازدهم** احکام ذبایح کثیره و ابدی بود در شریعت موسی و در شرع عیسی علیهما السلام منسوخ گردیده است **شاهد دوازدهم** احکام کثیره مختص بود با آل هرون از کهانت و لباس وقت حضور و از برای خدمت و غیر ذلک و ابدی هم بود و در شرع عیسی علیه السلام منسوخ و الیوم اثری از آنها باقی نیست **شاهد سیزدهم** حواریون بعد از مشاورت تامه جمیع احکام عملیه توریة را نسخ نمودند مگر چهار حکم ذبیحه صنم و خون و مخنقه و زنا حرام بود این احکام اربعه را باقی گذاشتند و کتابی هم در این باب بکنایس فرستادند چنانچه در باب (۱۵) از اعمال حواریین بتوضیح تمام بیان شده است و بعضی آیات باب مذکور باین نحو مسطور شده است (۲۴) چون شنیده شد که بعضی از میان ما بیرون رفته شما را بسخنان خود مشوش ساخته قلوب شما را منقلب مینمایند و میگویند که میباید مختون شده شریعت را نگاه بدارید و ما ایشان را هیچ فرمایش نکرده ایم (۲۸) که روح القدس و ما را اختیار افتاد که باری بر شما ننهیم جز این ضروریات (۲۹) که از قربانیهای بتان و خون و حیوانات خفه و زنا بپرهیزید که هرگاه از این امور خود را محفوظ دارید بنیکوئی خواهید پرداخت والسلام و علت باقی گذاشتن احکام اربعه عدم تنفر یهود بود که تازه داخل ملت مسیحیه شده بودند که ایشان احکام توریة و رسومات آنرا بسیار دوست میداشتند پس از آن مقدس النصاری دید که رعایت این امر بعد از مضی مدتی لازم نیست لهذا سه حکم اول را هم نسخ کرد بفتوای اباحت عامه که در شاهد [illegible]

وبراين فتوى اتفاق دارند جمهور علماى پروتستنت پس از احكام عمليه توريه باقى نماند در شرع عيسى مگر حرمت زنا و چون در
شرع عيسى عليه السلام براى زنا حدى مقرر نشده است بلكه ضد آن معتبر است پس حرمت زنا هم ازين وجه منسوخ است پس فراغت
تام در شريعت عيسويه از باب احكام عمليه توريه حاصل شده است خواه احكام ابديه توريه باشد خواه غير ابديه همه منسوخ گرديده اند
شاهد چهاردهم در باب (۲) و آيه (۲۰) از رساله پولس بغلاطيان باين نحو مرقوم گرديده است (۲۰) با مسيح
مصلوب شدم و ديگر من زيست نميكنم بلكه مسيح در من زيست ميكند و زندگانى كه الحال در جسم ميكنم با ايمان بر پسر خدا ميكنم كه
مرا محبت نموده و خود را در راه من سپرد (۲۱) توفيق خدا را باطل نميسازم زيرا كه اگر عدالت بشريعت بودى هر آينه مسيح عبث مرد
و داكتر هيند در ذيل شرح آيه (۲۰) گفته است مسيح مرا خلاص كرد ببذل روح خود از براى خاطر من از شريعت موسى و در شرح
آيه (۲۱) گفته است استعمال شرع عتيق را از براى مردن مسيح نميكنم و از براى طلب نجاة بر شرع موسى اعتماد نمينمايم و نمى بينم كه احكام
موسى ضرورى باشد زيرا كه عمل با آن احكام ابطال عيسى را مثل بيفائده مينمايد انتهى و داكتر دپلى در ذيل شرح آيه (۲۱) گفته است
اگر عمل بشرع موسى جايز باشد پس اشتراء نجاة بموت مسيح ضرورى نبود و در موت او هم حسنى نبود انتهى و پايل گفته است اگر شريعت
هود ما را عصمت و نجاة ميداد پس كدام ضرورت داعى بود موت مسيح را و اگر شريعت جزاى نجاة ما بود پس موت مسيح از براى نجاة
كافى نبوده است انتهى پس تمامى اقوال مذكوره ناطقند بحصول فراغ از شريعت موسى و نسخ آن شاهد پانزدهم
در باب (۳) و آيه (۱۰) از رساله پولس بغلاطيان باين نحو بيان و عيان گشته است زيرا جميع آنانكه از اعمال شريعت هستند تحت
لعنت ميباشند زيرا كه مكتوبست ملعونست هر كه ثابت نماند در تمامى نوشتهاى كتاب شريعت تا آنها را بجا آورد (۱۱) اما واضح است
كه هيچكس در حضور خدا از شريعت عادل شمرده نميشود زيرا كه عادل با ايمان زيست ميكند (۱۲) اما شريعت را ايمان نيست الخ (۱۳)
مسيح ما را از لعنت شريعت فدا كرد چونكه در راه ما تحت لعنت شد چنانكه مكتوبست كه ملعونست هر كه بر دار آويخته شود انتهى يعنى
بر دار آويخته شد و هر كه بر دار آويخته شود ملعونست پس عيسى هم ملعون خواهد بود نعوذ بالله از استعمال اينعبارات ديگر كه در حق
پيغمبر اين خدا بلكه خدا على قولهم و ممكن بود اداى اينمطالب بعبارات مستحسنه نميدانم چگونه جرات مينمايند كه امثال اينعبارات را در حق
مسيح استعمال ميكنند و ليكن علماى مسيحيه در اين باب معذورند زيرا كه اصل عبارات از پولس است و پولس هم از روى وحى و الهام تكلم
ميكند وحى او وسيله است كه عيسى ملعونست نعوذ بالله لهذا او هم ملعون نوشته است نعوذ بالله از خرافات اهل تثليث لاردنر
مفسر در صفحه (۴۸۷) از جلد نهم از تفسير خود بعد از نقل آيات مذكوره گفته است ظن من اينكه مراد حوارى در اينجا همان معنى است كه
بسيار واضح تعليم مينمايد يعنى نسخ شريعت موسى را با بلا فائده شدن آن بموت مسيح و صلب و بعد در صفحه (۴۸۸) از جلد مذكور گفته است
كه حوارى صراحةً در اينموضع ميگويد كه نسخ احكام توريه نتيجه موت مسيح است شاهد شانزدهم در باب ثالث مذكور
آيه (۲۳) باين نحو مرقوم است (۲۳) اما قبل از آمدن ايمان در تحت شريعت محروس بوديم و براى آن ايمانيكه ميبايست مكشوف شود
بسته شده بوديم (۲۴) پس شريعت ما را استاد گشته است بمسيح تا اينكه از ايمان عدالت را حاصل نمائيم (۲۵) ليكن بعد از آمدن ايمان
ديگر محكوم استاد نيستيم زيرا كه همه بواسطه ايمان بمسيح عيسى پسران خدا ميباشيد پس مقدس در اينموضع تصريح كرده است كه اطاعت
باحكام توريه بعد از ايمان بمسيح هيچ لزومى و فائده ندارد و در تفسير دوالى و رچرد مينت قول دين استانهوپ باين نحو مرقوم شده است
رسومات شرع موسويه منسوخ شد بموت عيسى و شيوع انجيل شاهد هفدهم در آيه (۱۵) از باب (۲) از رساله پولس
باهل افسس باين نحو بيان گشته است (۱۵) و عداوت يعنى شريعت احكام را كه مشتمل بر فرائض بود بجسم خود نابود ساخت تا كه مصالحه
كرده از هر دو يك انسان جديد را در خود بيافريند شاهد هجدهم آيه (۱۲) از باب (۷) از رساله پولس بعبرانيان
باين نحو مرقوم است (۱۲) زيرا هرگاه كهانت تغيير مى پذيرد البته شريعت نيز تبديل ميبايد پس در اينجا پولس اثبات تلازم نموده است
ما بين تبديل كهانت و تبديل شريعت پس اگر مسلمين هم بنابر تلازم مذكور قائل بنسخ شريعت عيسى عليه السلام شوند مصاب خواهند بود

نیز مخفی و در تفسیر دوالی و رچرد مینت در ذیل شرح آیه مذکوره قول داکتر میکائت باین نحو منقولست شریعت بالتفصیل احکام ذبایح و طهارت و غیر آن تبدیل شده است قطعاً یعنی رفع شده است **شاهد نوزدهم** آیه (۱۸) از باب (۷) رساله مذکور باین نحو عبرانیان و بیان کشنده است (۱۸) زیرا که حاصل میشود هم منسوخ حکم سابق بعلت ضعف و عدم نفع آن و در تفسیر هنری و اسکات در ذیل شرح آیه مذکوره باین عبارت مرقوم شده است که حقیقة نسخ حکم مقدم میشود بعلت ضعف و بیصرفیش پس در این آیه تصریح شده است باینکه چون احکام توریت ضعیف و بیصرف بود لهذا منسوخ شدند و در تفسیر هنری و اسکات مرقومست که شریعت و کهانت که تکمیلی از آنها حاصل نمیشد رفع و منسوخ شدند کاهنی و عفو جدید بکه صدق و صادق از آن تکمیل میباشد قائم مقام آن شد انتهی **شاهد بیستم** در باب (۸) از رساله عبرانیان آیه (۷) باین نحو مرقوم یافته است (۷) زیرا اگر آن اول بیعیب میبود جائی برای دیگری مطلوب نمیشد (۱۳) پس چون جدید گفت اول را عتیق ساخت و آنچه کهنه و پیر شده است مشرف بر زوال است انتهی پس در این قول تصریحست بر اینکه احکام توریت معیوب و قابل نسخ است زیرا که پیر و عتیق است و در تفسیر دوالی و رچرد مینت در ذیل شرح آیه (۱۳) قول پایل باین نحو مرقومست که این مسئله بسیار ظاهر و روشن است که خدا میخواهد عتیق و ناقص را نسخ نموده بدل آن جدید و حسنه را فلذلک مذهب رسومی یهود را دفع میفرماید و مذهب مسیح را قائم مقام او میفرماید **شاهد بیست و یکم** در آیه (۹) از باب (۱۰) از رساله عبرانیان باین نحو مرقوم یافته است (۹) بعد گفت که اینک میایم تا اراده تو ای خدا بجا آورم پس اول را منسوخ میکند تا دوم را استوار سازد و در تفسیر دوالی و رچرد مینت در شرح آیه (۸) و (۹) قول پایل باین نحو نقل کرده است که حواری استدلال کرده است در این دو آیه که ذبایح یهود کافی نبوده است لهذا مسیح موت و صلب را متحمل شد تا نقصان ذبایح را منجبر نماید پس بفعل یکی از آنها دیگری منسوخ شد انتهی پس از شواهد مذکوره از برای عاقل چند امر ظاهر میشود **امر اول** نسخ بعضی احکام در شریعت لاحق مختص بشریعت ما نیست بلکه در شرایع سابقه هم بوده است **امر ثانی** اینکه تمامی احکام عملیه توریت از ابدیه و غیر ابدیه آن در شرع عیسی منسوخ شده است **امر ثالث** اینکه لفظ نسخ هم در کلام مقدسین ایشان بالنسبه بتوریت و احکام آن موجود است **امر رابع** انکه مقدس النصاری اثبات تلازم نموده است مابین تبدل کهانت و نسخ شریعت **امر خامس** انکه مقدس ایشان مدعیست که شیء عتیق مایل قریب الزوال و سریع الفنا است پس میگوئیم چون شریعت عیسی علیه السلام بالنسبه بشریعت محمد مصطفی علیه و آله الاف التحیة و الثناء عتیق است لهذا استبعادی در نسخ آن نیست بلکه ضروری بنا بر امر رابع و ثانیه در شاهد هشتم و شانزدهم که مقدس النصاری و مفسرین ایشان الفاظ غیر ملایمه بالنسبه بتوریت و احکام آن استعمال کرده اند با وجود اینکه معترفند که توریت کلام خدا است **امر سادس** اینکه هیچ اشکالی نیست در نسخ احکام توریت بمعنی مصطلح در نزد ما اعم از اینکه احکام ابدیه آن یا غیر ابدیه زیرا که ما اولاً قبول نداریم که این توریت همان توریتیست که از برای موسی نازل شد و یا اینکه از تصنیفات آن بزرگوار است چنانچه در باب اول بوضوح تمام بیان شد و ثانیاً تسلیم نداریم که توریت مصون از تحریف و تغییر است بلکه ضد آن را یقین داریم چنانچه مبرهن شد در باب ثانی که گذشت و ثالثاً ما میگوئیم که خداوند گاهی بشخص که نامی از برای او حاصل شود پس از فضل خود برمیگردد و وعده دائمی میدهد و تخلف میکند چنانچه از کتب عهد عتیق در مواضع عدیده این امر مذکور است و عنقریب خواهد آمد **بدانکه** قول ستیم الزام بیست نزد اعتقادی مصنف حقیر و تمامی علمای اثنی عشریه بری هستیم از نسبت ندامت و خلف وعده در افعال و اقوال خداوند جل شانه بلی این اشکال وارد میشود بر مسیحیین که اعتراف مینمایند که توریت کلام الله و از تصنیفات موسی است و تحریف هم نشده است ندامت هم در حق خدا تعالی است تاویلاتیکه ذکر مینمایند در معنی الفاظ مذکوره بعید از انصاف و در غایت رکاکت است زیرا که مراد از الفاظیکه در هر موضع مذکور شده است مناسب معنی است که در آن مقام مراد است مثلاً از اینکه گفتیم فلان شخص معین دائماً خواهد بود مراد از دوام در این موضع آخر عمر خواهد بود زیرا که میدانیم این شخص تا فناء عالم و قیام قیامت باقی نخواهد بود و اگر در حق قوم عظیمی بگوئیم که شما طبقه بعد طبقه تا

مثلاً باید دانسته باشید مفهوم از اینکلام دوام است بی شبهه و قیاس احد قولین را خود بسیار مستبعد است لهذا علمای یهود تاویلات صحیح را در باب عبارات دوست بسیار رکیک و ساقط از درجهٔ اعتبار و مبتلا نند شواهد قسم اول تمام شد و شواهد قسم ثانی اینها یند **شاهد اول** اینکه خداوند جل شانه ابرهیم علیه السلام را امر فرمود بذبح ولدش اسحق علیه السلام پس آن حکم را نسخ فرمود قبل از عمل چنانچه در باب (۲۲) از سفر تکوین از آیه (۲) تا آیه (۱۳) مرقوم شده است **شاهد دوم** اینکه نقل شده است قول نبیّی از انبیاء در حق عیلی کاهن در باب ثانی آیه (۳۰) از سفر شموئیل اول قول مذکور باین نحو مزبور شده است (۳۰) پس خداوند خدای اسرائیل چنان میفرماید که حقیقةً گفتم که خانهٔ تو و خانهٔ پدر تو دائماً در حضور من سلوک خواهید نمود اما حال خداوند میفرماید که حاشا من کسیکه مرا حرمت نماید البته ایشانرا محترم میدارم اما کسیکه مرا تحقیر نماید حقیر خواهد شد (۳۵) و بجهة خود کاهن معتمدی که موافق دل و جان من رفتار نماید نصب خواهم فرمود و از برای او خانهٔ محکمی خواهم ساخت تا در حضور مسیح کردهٔ من همیشه اوقات رفتار نماید پس خداوند وعده داده در آیات مذکوره که منصب کهانت در خانهٔ عیلی کاهن و خانهٔ پدر او دائماً باشد پس حکم مزبور را نسخ فرمود و کاهن دیگر را قائم نمود و در تفسیر دوالی و رچرد منیت قول فاضل پاتریک باین نحو مرقوم است که خداوند در اینموضع حکم را نسخ فرمود زیرا که عیلی کاهن را وعده داده بود که منصب کهانت در خانه و اولاد او و اقارب او ابداً باشد لیکن این منصب را از اول بالعازر که ولد اکبر هرون است بعد بتامار که ولد اصغر هرون است پس از آن الان بسبب ذنب اولاد عیلی کاهن باولاد العازر و انتهی پس در زمان بقاء شرع موسی دو مرتبه حکم مذکور منسوخ شد و اگر نسخ را منکر شوند در وعدهٔ خداوندی خلف خواهد بود دو مرتبه در زمان بقاء شرع موسی و یکمرتبه بعد از ظهور عیسی زیرا که اثری از آن منصب باقی نمانده است نزد اولاد العازر و نزد اولاد ایتامار و وعدهٔ که باولاد العازر داده شده است در ازاء آن خدمت که از فینحاس پسر العازر در کشتن آن مرد زانی و آن زن زانیه از و صادر شد در باب (۲۵) و آیه (۱۳) از سفر عدد باین نحو ترقیم یافته است (۱۳) و عهد کهانت ابدی از آن وی و از آن ذریه اش بعد از وی خواهد بود بجهة اینکه از برای خدای خود غیرت کشید و در حق بنی اسرائیل کفاره نمود و ناظر در این کتاب متحیر نشود از خلف وعدهٔ خداوندی نعوذ بالله بنا بر مذاق اهل کتاب زیرا که کتب عهد عتیق ناطق است باینکه خداوند کارها را میکند و بعد نادم میشود در آیه (۳۹) از زبور (۸۹) قول داود علیه السلام در خطاب بخدای عز و جل باین نحو ترقیم یافته است (۳۹) عهد بندهٔ خود را باطل ساختی تاج او را بر زمین انداختی رسوا نمودی پس داود علیه السلام عرض میکند خدا را نقض عهد بندهٔ خود را نمودی و در باب (۶) و آیه (۶) از سفر تکوین باین نحو ترقیم یافته است (۶) پس خداوند از برای ساختن انسان در زمین تغییر اراده خود داد و در قلب خود رنج کشید (۷) پس خداوند گفت انسانیکه خلق کرده ام از روی زمین محو مینمایم از انسان و از بهائم و از حشرات تا بمرغان هوا زیرا که در خصوص ساختن ایشان تغییر اراده داده ام پس آیه (۶) تماماً و از آیه (۷) قول او تغییر اراده داده ام دلالت دارد که خداوند نادم و متأسف شد از خلقت انسان و در زبور (۱۰۵) آیه (۴۴) باین نحو ترقیم یافته است (۴۴) و بایشان زمینهای طوایف را داد که عمل اقوام را وارث شوند و میثاق خود را ذکر کرد و پشیمان شد و در آیه (۱۱) از باب (۱۵) از سفر شموئیل اول باین نحو مرقوم شده است (۱۱) که بخصوص نصب نمودن شاؤل و پادشاهی تغییر ارادهٔ خود داده ام زیرا که از متابعت من برگشته کلام مرا اثبات ننمود و شموئیل مغموم شده تمامی شب را استغاثه نمود بعد آیه (۳۵) از باب مذکور باین نحو مسطور گردیده است شموئیل بخصوص شاؤل مغموم بود و خداوند بخصوص ملک نصب نمودن شاؤل نادم و متأسف شد انتهی و در این موضع خدشه ایست یراد آن الزاماً فقط جایز است زیرا که ما و آن اینست که چون ندامت ثابت شد در حق خدا علی قولهم و ثابت شد که خدا نادم شد از خلقت انسان و از سلطنت شاؤل پس جایز است که خدا نادم شود از ارسال عیسی علیه السلام بعد از اظهار دعوی الوهیت بنا بر زعم اهل تثلیث زیرا که دعوی الوهیت از بشر حادث اعظم جرماً است و اکبر اثماً است از عدم اطاعت شاؤل مر رب را چنانچه خداوند واقف نبود بر اینکه شاؤل عصیان امر خواهد نمود فکذلک جایز است که واقف نباشد بر اینکه مسیح ادعای ربوبیت خواهد کرد

چرا کفتم الزاما فقط زیرا که بفضل الله ندامت را در حق الله قائل نیستیم وخدا را بری میدانیم از امثال این مزخرفات وهمچنین
الوهیت مسیح را معتقد نیستیم بلکه در نزد ما ساحت الوهیت وکذلك ساحت نبوت عیسی علیه السلام صافست از قاذورات این کونه
منکرات اللهم لا تؤاخذنی بما قلت الزاما شاهد سیم از آیه (۹) از باب (۴) از کتاب حزقیال در خطاب خدا بابن بوزی
بنا بر ترجمه فارسیه مطبوعه لندن در سنه ۱۸۵۶ باین نحو بیان وعیان کشته است (۹) وتو از برای خود کندم وجو وباقلا وعدس وارزن
وجاودس را بکیر وآنها را در ظرفی بکذار واز آنها از برای خود نان بپز وآنرا موافق عدد روزهائیکه بپهلویت میخوابی سیصد ونود
روز بخور (۱۰) وخوراکت خود که بوزن میخوری هر روز بیست مثقال از وقت بوقت بخور (۱۱) وآب را به پیمایش بنوش سدس
یك هین از وقت بوقت بنوش (۱۲) وآنرا مثل کردهای جوین بخور وآنرا بفضله که از انسان بیرون میآید در پیش چشم ایشان بپز
(۱۴) پس کفتم آه ای خداوند خدا اینك جان من پلید نشده بود چونکه از کودکی خود تا بحال میته ودریده شده را نخورده ام وکوشت
مکروهی بدهانم نرفته است (۱۵) آنگاه بمن فرمود ببین که عوض فضله انسان سرکین کاو را بتو داده ام تا نان خود را بآن بپزی انتهی
خداوند اول پیغمبر خود را امر نمود که نان خود را ملطخ نماید بفضله که از انسان خارج میشود پس حزقیال علیه السلام استغاثه نمود خدا
حکم اول را قبل از عمل نسخ فرمود وعوض فضله انسانی سرکین کاو را باو داد که تا سیصد ونود روز پیغمبر خدا نان با سرکین بخورد
اکر شعور داری تأمل کن آیا خدا هیچو حکمی را نسبت به پیغمبرش میکند واکر وحی باشد لابد باید پیغمبر هم اطاعت کند تا سیصد ونود
روز سرکین بخورد والله ملت مسیحیه بسبب نشر این کتب در نزد جمیع ارباب ملل ونحل رسوا ومفتضح شده اند شاهد چهارم
در باب (۱۷) وآیه (۳) از سفر احبار باین نحو مرقوم شده است (۳) که هر کسی از خاندان اسرائیل که کاو یا کوسفند یا بز در اردو ذبح
نماید ویا خارج از اردو ذبح نماید (۴) وآنرا بدر خیمه جمع جهت تقریب نمودن قربانی برای خداوند پیش مسکن خداوند نیاورد آنکس
خونی محسوب شود چونکه خون ریخته است وآنشخص از میان قوم خود منقطع خواهد شد انقطاع او قتل او است ودر آیه (۱۵)
از باب (۱۲) از توریة مثنی باین نحو مرقوم یافته است (۱۵) لهابت کوشت را موافق برکت که خداوند خدایت در تمامی دروازه هایت
بتو میدهد بر طبق خواهش دلت ذبح نموده بخور ناپاك وپاك آنرا مثل آهو وکوزن بخورند (۲۰) هنکامیکه خداوند خدای تو حدود
ترا بنهجیکه بتو وعده کرده است وسیع میکرداند اکر بکوئی که کوشت را میخواهم بخورم از آنکه اشتیاق نفس تو در خوردن کوشت است
پس کوشت را بر طبق خواهش نفس خود توانی خورد (۲۲) یعنی بنهجیکه آهو وکوزن خورده میشود آنها را چنان بخور ناپاك وپاك آنها
مثل هم بخورند انتهی پس حکم سفر احبار را بحکم توریة مثنی نسخ فرمود هورن در صفحه (۶۱۹) از مجلد اول از تفسیر خود بعد از
نقل آیات کفته در این دو موضع بحسب ظاهر تناقضی است لیکن هر کاه ملاحظه نمائیم شرع موسی علیه السلام را که کم وزیاد میشد بر وفق
حال بنی اسرائیل وبجهتی بود که تغییری وتبدیلی در او نشود پس در این صورت توجیه در غایت سهولت خواهد بود بعد کفته است
موسی علیه السلام در سنه ۴۰ اربعین از هجرت بنی اسرائیل قبل از دخول فلسطین این حکم را نسخ فرمود یعنی حکم سفر احبار را بحکم توریة مثنی نسخ
صریح وامر فرمود که جایز است از برای ایشان بعد از دخول فلسطین که ذبح نمایند بقر وغنم را در هر موضعی که میخواهند وبعد از
ذبح اکل نمایند انتهی ملخصا پس اعتراف نمود مفسر مزبور بنسخ حکم مذکور وباینکه شریعت موسی کم وزیاد میشد بر وفق حالات بنی
اسرائیل عجب است از حال اهل کتاب که ایشان اعتراض مینمایند بر مثل این زیاده ونقصان که در شریعت دیکر واقع میشود ومی
کویند مستلزم جهل الله است واکر در شرع ایشان واقع شود مستلزم جهل الله نیست شاهد پنجم در باب (۴) آیه (۳)
و(۲۳) و(۳۰) و(۳۵) و(۳۹) و(۴۳) و(۴۷) از باب (۴) از سفر عدد مرقوم است که خادم قبة عهد لابد است از اینکه عمر
ایشان کمتر از سی وزیادتر از پنجاه نباشد ودر آیه (۲۴) و(۲۵) از باب (۸) از سفر عدد مرقوم است که عمر ایشان کمتر از بیست وپنج نباشد
وزیادتر از پنجاه نباشد واول را بثانی نسخ فرمود شاهد ششم در باب (۴) وآیه (۱۴) از سفر احبار مسطور است که فدای
خطای جماعت یك کوساله باید باشد ودر باب (۱۵) وآیه (۲۴) از سفر عدد مرقوم است که فدای خطای جماعت یك کوساله با لوازم

ویك بزغاله باید باشد انتهی پس اوّل را با ثانی نسخ فرمود **شاهد هفتم** از باب (۶) از سفر تکوین معلوم میشود که
خدا نوح علیه السلام امر فرمود که از هر جنس حیوانانی خواه طیر باشد خواه بهیمه زوج زوج داخل کشتی نماید و از باب سابع از سفر مذکور مفهوم
میشود که نوح علیه السلام از بهائم طاهره هفت هفت داخل کشتی نماید و از طیور مطلقا و از بهائم غیر طاهره زوج زوج پس از آن باب مذکور
معلوم میشود که از هر جنس زوج زوج داخل کشتی نمود پس حکم دو مرتبه نسخ شد **شاهد هشتم** در باب (۲۰) از سفر ملوك
ثانی باین نحو مرقوم یافته است (۱) در آن ایام حزقیا از مرض مهلکی بیمار شد و اشعیا پیغمبر پسر عاموص نزد او آمده وی را گفت که خدا
چنین میفرماید که بخانه خود وصیت کن زیرا که میمیری و زنده نخواهی ماند (۲) آنگاه روی خود را بدیوار برگردانید و بخداوند تضرع
نموده گفت (۳) که ای خداوند حال تمنا اینکه بیاد آوری که چگونه در حضور تو براستی و قلب ... رفتار نموده ام و در نظر تو نیکوئی
کرده ام و حزقیا بگریه عظیمی گریست (۴) و واقع شد هنگامیکه اشعیا بحیاط میانه بیرون نرفته بود که کلام خداوند بدو مضمون
باو رسید (۵) برگرد به پیشوای قوم من حزقیا بگو که خداوند خدای پدرت داود چنین میفرماید که استدعای تو را شنیدم و اشکها
ترا دیدم اینك ترا شفا میدهم که روز سیم بخانه خداوند بر خواهی آمد (۶) و بر روزهای تو پانزده سال خواهم افزود و ترا و این
شهر را از دست ملك آشور نجات خواهم داد الخ پس خداوند حزقیای ملك را در لسان اشعیا امر بوصیت نمود و فرمود خواهی مرد
پس حکم مذکور را نسخ فرمود قبل از آنکه اشعیا بوسط دار برسد بعد از تبلیغ حکم اوّل و بر عمرش پانزده سال افزوده شد **شاهد
نهم** در آیه (۵) از باب (۱۰) از انجیل متّی باین نحو مرقوم یافته است (۵) این دوازده را عیسی فرستاده بدیشان وصیت کرده گفت از راه
امتها مروید و در بلده ای از سامریان مشوید (۶) بلکه نزد گوسفندان کم شده آل اسرائیل بروید و در باب (۱۵) از انجیل متّی آیه (۲۴)
باین نحو مرقوم یافته است (۲۴) در جواب گفت فرستاده نشدم مگر بجهة گوسفندان گمشده آل اسرائیل پس بنابر روی این آیات عیسی
علیه السلام رسالت خود را تخصیص میداد ببنی اسرائیل و در آیه (۱۵) از باب (۱۶) از انجیل مرقس قول عیسی باین نحو منقول شده است
(۱۵) پس بدیشان گفت بروید در تمامی عالم و جمیع خلایق را بانجیل موعظه کنید انتهی پس حکم اوّل بثانی منسوخ است **شاهد
دهم** در باب (۲۳) از انجیل متّی باین نحو مرقوم شده است (۱) آنگاه عیسی انجماعت و تلامذه خود را خطاب کرده (۲) گفت
کاتبان و فریسیان بر کرسی موسی نشسته اند پس آنچه بشما گویند نگاه دارید و بجا آورید الخ پس حکم فرمود عیسی باینکه هر چه کاتبان
و فریسیان بشما گفته ... نگاه ... ها را بجا بیاورید و بی شبهه کاتبان و فریسیان حکم بحفظ جمیع احکام عملیه توریه خواهند نمود بخصوص
احکام ابدیه علی قول ... حال آنکه تمامی احکام عملیه توریه را ابدیه و غیر ابدیه در شرع عیسی علیه السلام منسوخ است چنانچه مفصلا و مدلل
در شواهد ... دانستی پس اینحکم منسوخ است البتّه و عجب دارم از علمای پروتستنت که ایشان از برای تغلیط عوام اهل اسلام
آیات مذکوره را در رسائل خود ایراد نموده و بر عدم نسخ احکام توریه باین آیات استدلال مینمایند و حال آنکه اگر احکام توریه منسوخ
نباشد لازم میاید که تمامی ... واجب القتل باشند زیرا که سبت را تعظیم نمینمایند و ناقض تعظیم سبت واجب القتل است بحکم توریه
پس ایشان واجب القتل اند بحکم توریه چنانچه در شاهد نهم از شواهد قسم اوّل دانستی **شاهد یازدهم** در شاهد سیزدهم
دانستی که حواریّین بعد از مشاورت جمیع احکام عملیه توریه را نسخ نمودند مگر چهار حکم و بعد پولس سه حکم را از احکام اربعه نسخ نمود
شاهد ... دهم در آیه (۵۶) از باب (۹) از انجیل لوقا باین نحو مرقوم شده است (۵۶) زیرا که پسر انسان نیامده است تا
جان مردم را هلاك سازد بلکه تا نجات دهد پس بقریه دیگر رفتند و مثل این قول در انجیل یوحنا در آیه (۱۷) از باب (۳) واقع شده است
و در آیه (۴۷) از باب (۱۲) و در آیه (۸) از باب ثانی از رساله ثانیه پولس بسالونیکیان باین نحو مرقوم شده است (۸) آنگاه آن
بیدین ظاهر خواهد شد که عیسی خداوند او را بنفس دهان خود هلاك خواهد کرد و بتجلّی ظهور خویش او را نابود خواهد ساخت پس
قول ثانی ناسخ قول اوّلست زیرا که از اوّل مفهوم میشود که عیسی منجی است و از ثانی مهلك و اگر قائل بتخصیص میشوند در قول
مذکور بصریری بمقصود ما نخواهد رسید زیرا که غرض ما اثبات زیاده و نقصان است در شریعت واحده خواه اسمش را نسخ بگذارند

با تخصیص و از شهود اربعه اخیره بعضی از شاهد نهم تا دوازدهم معلوم میشود که نسخ در انجیل بالفعل واقع است فضلاً عن
الامکان زیرا که عیسی بعضی احکام خود را بحکم دیگر نسخ فرمود و حواریون بعضی احکام عیسی را باحکام خود نسخ نمودند و بولس
بعضی احکام حواریون را نسخ کرد بلکه بعضی اقوال عیسی را باقوال و احکام خود نسخ نمود پس ظاهر شد نیز اینکه تاویلات مذکوره که
انچه یکی از مبلغین مسیحیه نقل شده است در آیه (۳۵) از باب (۲۴) از انجیل متّی و آیه (۳۳) از باب (۲۱) از انجیل لوقا که مراد از قول
مذکور نه اینست که قولی از اقوال من و حکمی از احکام من نسخ نمیشود زیرا که اگر مقصود این باشد تکذیب انجیل لازم میاید بلکه مقصود
مسیح از این قول کلام معهود است که خبر داد از حوادثات که بعد از او واقع میشود که آن حوادثات قبل از این مذکور است پس اضافه
در قول او که فرمود کلام من از برای عهد است نه از برای استغراق و مفسرین ایشان هم بهمانطور که ما تفسیر کردیم کلام مذکور را
تفسیر نموده اند در تفسیر دوالی و رچرد مینت در ذیل شرح عبارت انجیل متّی باین نحو مرقوم است که قسیس پیروس گفته است
مراد مسیح اینکه امور دیگر از وقوع آنها خبر دادم یقیناً واقع خواهد شد و دین استادیان هوب گفته است اگر چه زمین و اسمانها قابل
تغییر نیستند بالنسبه باشیاء دیگر لیکن محکم نیستند مثل اخبار عیسی که خبر داده از وقوع آنها و همه اینها زایل خواهد شد و اخبار مسیح هرگز زایل
نخواهد شد انتهی ملخصاً پس استدلال باین قول ضعیف است جدّاً و چون شواهد قسمین را دانستی از برای تو شکی باقی نخواهد بود
در وقوع نسخ بهر دو معنی در شریعت موسویه و عیسویه پس ظاهر شد بطلان قول کسانیکه مدعی امتناع نسخند از اهل کتاب کیف لا
و حال انکه مصالح عباد مختلف میشود باختلاف زمان و مکان و مکلفین پس بعضی احکام مفید و راست از برای مکلفین در بعضی
مفید و شایان نیست و بعضی مناسب حال بعضی مکلفین میباشند دون البعض با قول مسیح علیه السلام دانی ببین که در حال خطاب
بحواریین فرمود که از برای من امور کثیره است که بشما بگویم لیکن شما الآن استطاعت تحمل آنرا ندارید و اما زمانیکه آن روح حق امد او
شما را بسوی حق ارشاد خواهد فرمود چنانچه در آیه (۱۲) و (۱۳) از باب (۱۶) از انجیل یوحنا مرقوم شده است و مبرهن که مسیح اولاً
شفا داد مؤکداً باو فرمود زنهار کسی را اطلاع ندهی از شفا یافتن خود چنانچه در آیه (۴) از باب (۸) از انجیل متّی مرقوم است و ان
دو کور را که شفا داد بتاکید بایشان فرمود زنهار کسی اطلاع نیابد که چشمهای شما خوب شده است چنانچه در آیه (۳۰) از باب (۹)
از انجیل متّی مسطور گردیده است و بوالدین آن دختری که او را زنده کرد فرمود که هیچکس را از این ماجرا اطلاع ندهید چنانچه در آیه
(۵۶) از باب (۸) از انجیل لوقا مرقوم است و انکسیکه اخراج شیاطین از او شده بود بحکم مسیح علیه السلام او را امر فرمود که بخانه خود
باز گرد و انچه خدا باو کرده است حکایت کند پس رفت در تمامی شهر موعظه کرد و مردم را مطلع ساخت از انچه عیسی باو کرده بود
چنانچه در آیه (۳۹) از باب (۸) از انجیل لوقا مرقوم گشته است و بنی اسرائیل مادامیکه در مصر بودند مامور بجهاد نبودند و بعد از
بیرون امدن ایشان از مصر مامور بجهاد گشتند پس از ادله مذکوره و تقریرات مسطوره در کمال صافی مثبت گشت که بعضی امور در
بعضی اوقات مفید و بعضی از مکلفین میباشند دون البعض پس نسخ در شرایع بحسب عقل جایز بلکه واجب بالنظر بعضی تکلیف
اشخاص مکلفین شرعاً هم واقع چنانچه در شواهد قسمین مدللاً و مفصلاً گذشت پس منکر نسخ نیز غافل است و غیر مطیع شریعت الهی
بسبب وعده که در اول باب داده شد و از برای زیادتی بصیرت ناظر این کتاب بعضی اقوال صاحب میزان الحق ذکر و متعلقات
نسخ نقل شوند بدانکه کشیش مذکور در فصل دوم از باب اول میزان الحق در صفحه (۱۷) از نسخه مطبوعه سنه [illegible] باین نحو
رقم نموده است در این باب (یعنی باب نسخ) محمدیان ادعا میکنند که چنانچه بسبب امدن زبور توریت و بعلت ظهور انجیل زبور منسوخ
گشت همچنین انجیل نیز بسبب قرآن منسوخ گردیده است چنانچه دیگر ادعی در تحت قبول ان نمیباشد انتهی بالفاظه الجواب
قول او بسبب امدن زبور توریت و بعلت ظهور انجیل زبور منسوخ گشت بهتان صرف است بر اهل اسلام و همچنین چیزی نه در قرآن و
در تفاسیر و نه در کتب اخبار اهل اسلام است بلکه در هیچ کتاب معتبری از کتب اهل اسلام چه از شیعه و چه از سنی اثری از این قول
نمیباشد زبور در نزد اهل اسلام ناسخ توریت و منسوخ از انجیل نیست چرا که جناب داود در نزد اهل اسلام از تابعین حضرت موسی

علیهما السلام میباشد صاحب شرع مستقل نیست که شرایع قبل را نسخ نماید و کتاب وی هم دعاست دعا و مناجات ناسخ و منسوخ نمیشود و علت منع ما از دعا و مناجاتهای زبور وقوع تحریفات و تصرفات نیست در آن کتاب مانند سایر کتب عهد عتیق و جدید پس ثابت و محقق گردید که قسیس مفتری است لعل قسیس مزبور این قول را از بعضی عوام اهل اسلام استماع نموده باشد و پس از آن گمان کرده باشد که این قول از اقوال اهل اسلام است پس نسبت آنرا بعموم اهل اسلام داده است و این شأن عالم حکیمی که میخواهد حکم واقع شود ما بین دو ملت بزرگ نیست پس این بود حال این محقق مسیحی در ذکر و بیان مطاعن اهل اسلام و این از اعظم مطاعن بود در نزد قسیس و این قول اول او بود در باب نسخ **و اما قول دویم او** در صفحه (۲۴) از فصل مذکور باین نحو مزبور است ادعای شخص محمدی بیجا است که میگوید زبور ناسخ توریة است و انجیل ناسخ هر دوی آنها انتهی **الجواب** این قول هم مثل قول اول او باطل زیرا که دانستی که زبور ناسخ توریة و منسوخ از انجیل نمیباشد در نزد اهل اسلام **و اما قول سیم او** در صفحه (۲۵) از فصل و باب مذکور باین نحو مسطور نموده است پس از (این تصور) قانون نسخ لازم میاید که خدا نظر بمصلحت و ارادت خود عمداً خواست که چیز ناقص و بمطلب نرساننده را بدهد و بیان نماید اما چه نوع امکان دارد که کسی در باره ذات قدیم و کامل الصفات خداوندی چنین تصورات ناقصه و باطله نماید انتهی بالفاظه **الجواب** بدانکه این ایراد بر اهل اسلام وارد نیست نظر بنسخ مصطلح در نزد ایشان چنانچه مفصلاً و مدللا در اوایل همین باب گذشت بلی این ایراد شدید الورود است بر مقدس النصاری پولس چراکه او مبتلا شده است باین تصورات باطله ناقصه در حق ذات قدیم خداوندی که دارای جمیع صفات کمالست و حال آنکه این نوع تصورات ناقصه باطله در نزد قسیس امکان ندارند و ما در اینموضع بعضی عبارات پولس را از ترجمه فارسیه مطبوعه لندن در سنه ۱۸۴۲ نقل مینمائیم و گوئیم در آیه (۱۸) از باب (۷) از رساله پولس بعبرانیان باین نحو بیان و عیان گشته است (۱۸) زیرا که حاصل میشود هم منسوخی حکم سابق بعلت ضعف و عدم فائده آن (۱۹) از این جهت که شریعت هیچ چیز را کامل نگردانید و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۸ اینچنین مرقوم است باین نحو ترجمه شده اند (۱۸) که حقیقة نسخ حکم مقدم میشود بعلت ضعف و بیصرفیش (۱۹) زیرا که هیچ چیز را شریعت کامل نکرد الخ و آیه (۷) از باب (۸) از رساله مذکوره باین نحو مسطور گشته است (۷) زیرا اگر آن اول بی عیب میبود جای برای دیگری مطلوب نمیشد و آیه (۱۳) از باب (۸) ایضاً از رساله مزبوره (۱۳) پس چون جدید گفت اول را عتیق ساخت و آنچه کهنه و پیر شده است مشرف بر زوال است و در آیه (۹) از باب (۱۰) از رساله مزبوره باین نحو مسطور گشته است (۹) پس اول را منسوخ میکند تا دوم را منسوخ سازد پس از کلمات مرقومه در کمال صفائی معلوم و مشخص میگردد که مقدس النصاری بتصورات باطله ناقصه مبتلا شده است که توریة را ضعیف و عدیم النفع و بیصرف و بیفائده و غیر مکمل و معیوب و پیر و مشرف بزوال دانسته است کما لا یخفی پس ایرادیکه کشیش بر اهل اسلام وارد نموده است بر ایشان غیر وارد بنابر نسخ مصطلح در نزد ایشان و بر پیغمبر او در کمال شدت وارد میشود بلکه اگر خواسته باشی قدری تمامی میتوانی بگوئی که این تصورات ناقصه باطله بر خدای او وارد میشود چراکه بنابر آیه (۲۵) از باب (۲۰) از کتاب حزقیال نبی در زبان حزقیال علیه السلام چنین فرموده (۲۵) بنابر این من نیز فرضهائی که ناپسندیده بود و احکامیکه بآنها زنده نتوانستند ماند بایشان دادم پس ایراد قسیس بر خدای او وارد است چراکه احکامیکه موجب حیات نیستند و بآنها زنده نتوانستند بمانند بایشان داد فیا للعجب کل العجب از انصاف این محقق که امری را منتسب باهل اسلام مینماید که بوجه من الوجوه بر اهل اسلام وارد نیست بلکه بر خدا و پیغمبر و کتابهای مقدسه و دین و مذهبها وارد است بهتر اینکه در اینموضع عنان قلم را کشیده همین قدر در جواب قسیس بگوئیم که اگر ادعای علم و اطلاع کسر شأن فریق بر عدل و انصاف و دین داری او و اگر از عدم اطلاع گفته است صدا مرتب بر علم و اطلاع این عالم نحریر بصیر و مفسر عدیم النظیر و محقق صافی ضمیر و کشیش کبیر الحق والانصاف اگر این محقق بعد از تأمل و تفکر زیاد بگوید که مجموع دو و دو پنج میشود از دقت نظر او استبعادی ندارد **و اما قول چهارم او** در صفحه (۲۶) از فصل و باب سابق الذکر باین نحو نوشته است کتب عهد عتیق و جدید ابداً منسوخ نخواهند گشت زیراکه بنابر آیات میبایست که تا آسمان و زمین برقرار است احکام انجیل

و کتب عهد عتیق

وکتب عهد عتیق در جریان باشند بمقتضای آیات انبیاء انتهی **الجواب** بطلان این قول را از شواهد قسم اول و دوم دعاوی
صافی دانستی دوباره تکرار در اینجا بیجا است کیف لا بمقتضای قول این کشیش جمیع کشیشین و مسیحیین بدعی ذمین واجب القتلند
چرا که سبت را تعظیم نمینمایند و ناقض تعظیم سبت هم واجب القتل است بحکم توریة پس از عدم قول بنسخ قتل جمیع مسیحیین لازم است بحکم
توریة چنانچه در پیش دانستی و اما اینکه قسیس باینها متمسک شده است در عدم جواز نسخ اینها میباشند یعنی پنج آیه که در باب بیست و چهارم در
صفحه (۲۶) و (۲۷) از فصل مذکور **اول** آیه (۳۳) و باب (۲۱) لوقا فرموده است که آسمان و زمین خواهد گذشت ولیکن سخنان من هرگز
نخواهد گذشت سخنان من **دوم** در آیه (۱۸) باب (۵) متی باز فرموده است که راست میگویم بشما تا اینکه آسمان و زمین زایل نشود یک
همزه یا یک نقطه از شریعت (یعنی از توریة) هرگز زایل نگردد تا همه کامل نشود **و سیم** در آیه (۲۳) و (۲۵) از باب اول نامه اول
پطرس مرقوم گشته است که شما (ای مسیحیین) تولد تازه یافته اید نه از تخم فانی بلکه از تخم غیر فانی که عبارتست از کلام خدا که زنده
و باقی است و این کلامی است که بشما بمژده داده شده است **چهارم** در آیه (۸) از باب (۴۰) اشعیا مرقوم است که گیاه پژمرده
و گل افسرده میشود اما کلام خدای ما ابداً قائم است **پنجم** در آیه (۸) از باب اول از رساله پولس بغلاطیان وارد است که اگر
ما (حواریون) یا فرشته از آسمان مژده دیگر (یعنی انجیل دیگر) جز اینکه ما بشما رسانیده ایم رساند ملعون باد انتهی **الجواب**
بدانکه از برای مسیحیین صحیح نیست تمسک بآیه (۲) و (۳) که حکمی از احکام توریة منسوخ نمیشود چرا که تمامی احکام عملیه آن در شریعت
عیسویه منسوخ گردید چنانچه مفصلاً و مدللاً دانستی و ایضاً جایز نیست تمسک بآیه اول و سیم که حکمی از احکام انجیل منسوخ
نمیشود زیرا که نسخ در احکام انجیل میباشد کما عرفت مفصلاً پس صحیح اینکه اضافه در جمله کلام من که واقع است در آیه اولی از
برای عهد است نه از برای استغراق و مقصود اخبار دیت از حوادثات آتیه که سابق بر این قول مذکور است بنابر تحقیق دینی
و دین استاهوپ چنانچه قول ایشان در سابق منقول گردید و اگر نسخ واقع نشود کذب انجیل لازم میآید و عدم زوال در آیه
ثانیه مقید بقید کمال است و کمال از برای احکام توریة حاصل شد در شریعت عیسویه بفعل مسیح پس مانع رفع شد و نسخ هم واقع
گردید کیف لا و حال آنکه بفاصله دوازده آیه از آیه ثانیه که از باب پنجم از انجیل متی منقول گردید خود مسیح حکم توریة را نسخ کرد
یعنی در آیه (۳۱) از باب (۵) از انجیل متی باین نحو فرمود (۳۱) و گفته شده است هر که از زن خود مفارقت جوید طلاق نامه
باو بدهد (۳۲) لیکن من بشما میگویم هر کسی بغیر علت زنا زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن او میباشد و هر که زن مطلقه را
نکاح کند زنا کرده باشد انتهی پس اگر زوال یک همزه و یا یک نقطه از توریة موسی جایز نبود چگونه مسیح علیه السلام حکم طلاق و
نکاح مطلقه را زایل کرد پس لابد است از اقرار بوقوع نسخ یا کذب انجیل و لفظ ابد الآباد در آیه ثالثه تحریف الحاقی است وجود
ندارد در اقدم نسخ و اصح آن و لذلک در نسخه عربیه مطبوعه بیروت در سنه ۱۸۶۷ در میان دو هلال باین شکل نوشته شده است
(الی الابد) و طابعین و مصححین نسخه مذکوره در دیباچه باین نحو مرقوم نموده اند والهلالان یدلان علی ان الکلمة التی بینهما لیس
لها وجود فی اقدم النسخ و اصحها انتهی و قول اشعیا هم مثل قول پطرس میباشد که گفت اما کلام خدا ابداً قائم است چنانچه قول
اشعیا عدم نسخ توریة را افاده نمیکند بنا بر قول خود مسیحیین چنانچه در پیش دانستی که تمامی احکام عملیه توریة منسوخ گردید همچنین
قول پطرس عدم نسخ انجیل را نمیرساند و هر تأویلی که در قول اشعیا جاریست در قول پطرس نیز عیناً جاریست پس تمسک به
آیات سابقه در عدم جواز نسخ در مقابل اهل اسلام صحیح نیست زیرا نسخ مصطلح در نزد اهل اسلام و اما آیه پنجم تمسک باو
در عدم جواز وقوع نسخ صحیح نیست مانند آیات سابقه بدو وجه **وجه اول** قول پطرس در نزد اهل اسلام مردود است
چنانچه کراراً و مراراً گذشت و خواهد آمد **وجه دوم** آنکه خود پولس کمال اصرار را در وقوع نسخ دارد چنانچه اقوال او
گذشت پس مقصود پولس نه اینست که قسیس فهمیده است بلکه مقصود او اینکه چون در زمان مشار الیه رسولان کذبه
علماء مکاره خودشان را بصورت رسولان مسیح در آورده بودند و اناجیل کثیره تدوین نموده و نسبت بانها داده مسیح میدادند چنانچه

از قول آدم کلارک مفسر در باب دوم نقل آن گذشت لهذا بر پولس لازم آمد که بنا بعین خود بنویسد که هر کسی غیر از انجیل مسیح انجیل دیگر بیاورد البته شما قبول نکنید هر کسی در تسلسل قبل و بعد این امر و خود این امر فی الجمله تاملی نماید در کمال سهولت فاش بر او واضح و آشکار خواهد شد که مقصود همین است که ما گفتیم لا غیر **فائده** اگرچه کشیش فندر در نسخهٔ میزان الحق منکر نسخ است با شد انکار ولیکن در طریق الحیوة در صفحهٔ (٢١) از فصل اول از باب اول از نسخهٔ مطبوعهٔ لندن سنهٔ ١٨٤٧ من حیث لا یشعر اقرار بنسخ نموده است و عبارتش اینست که مردمان الی زمان طوفان که در سال ١٦٥٦ خلقت عالم اتفاق افتاد گوشت نخوردند چون بنحو یکه از آیهٔ (٢٩) باب اول کتاب اول موسی معلوم میگردد خدا محض ثمرات و سبزیها برای طعام آدم حلال کرده بود لیکن بعد از طوفان گوشت حیوانات نیز برای خوردن حلال ساخت از قرار یکه در آیهٔ (٣) باب (٩) کتاب اول موسی مسطور است که هر چه متحرک و زنده باشد برای طعام از آن شما باشد چنانچه سبزی نورس را همه بشما بخشیدم انتهی بالفاظه پس عبارات او بوضوح تمام دال بر وقوع نسخ است زیرا که عبارتش صریح است در اینکه از خلقت عالم تا زمان طوفان گوشت هیچ حیوانی حلال نبود و بعد از طوفان گوشت جمیع حیوانات حلال شد پس ثابت و محقق گردید که شرع نوح علیه السلام شرع آدم علیه السلام را نسخ کرد و در باب اول و فصل دوم و صفحهٔ (١٩) از میزان الحق از نسخهٔ مطبوعه سنهٔ ١٨٤٩ از این واضحتر در دو سطر اقرار بنسخ نموده است زیرا که گفته است فلهذا احکام ظاهریه یعنی احکام ظاهریه توریة بظهور مسیح انجام یافت بدین معنی منسوخ گردیده اند که دیگر محافظت آنها لازم نشد چنانکه همین تبدیل و تغییر در آیات سابق الذکر توریة اشاره گشته است لیکن بوقوع چنین تغییری در احکام ظاهریه آن احکام بالمنسبه توریة که اصل اصولند تبدیل و منسوخ نگشته اند بلکه مسیح آنها را در انجیل زیاده تفصیل کرده و واضح نموده است چنانچه ما بعد مذکور خواهد گشت انتهی بالفاظه کلام این مرد با علی صوت ندا مینماید که تغییر و نسخ در تمامی احکام ظاهریه و فرعیه توریة واقع گردیده است و اصول آن یعنی اصول محفوظ است و قول ما همین است زیرا که ما نمیگوئیم پیغمبر لاحق اصول دین پیغمبر سابق را نسخ مینماید مثل توحید خدا و امثال ذلک چنانچه مفصلا و مدللا در سابق دانستی و این قول خلاف اقوال منقوله سابقه

اوست این دو قول متناقض در یک کتاب از قسیس نبیل جلی محل تعجب است

فعلیهذا هر ایراد دیگر بر اهل اسلام وارد نمود بر دین

بمذهب خود وارد است تمام شد

جلد اول کتاب مستطاب

انیس الاعلام فی

نصرة الاسلام

من تصحیح ... [illegible]

و چون بجهة بعضی حوادثات ایام اتمام طبع و نشر این کتاب مستطاب بجهة تعویق و تأخیر افتاده بود تا اینکه در این ایام سعادت اقتران که سال جلوس
ابد مانوس اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه معین دار دین پناه کیوان بارگاه خدیو اکرم پادشاه عرب و عجم مطاع سلاطین و مقتدای ملوک عالم
الملک والملوک حامی حوزة الاسلام والمسلمین ظل الله فی الارضین السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
مسلط الصولة والاقتدار السلطان ! مظفر الدین شاه قاجار ... علی رؤس رعیته و شید ارکان الدین بحسن ... جناب مستطاب قبله
اولوا الالباب اجل اکرم افخم اعظم متصف بصفات خیریت اسلام معین شریعت حضرت خیر الانام علیه و آله افضل التحیة والسلام خیرخواه ملت و ملک
دولت صاحب جلال و حشمت و عظمت حائز کمال و معرفت و شوکت انسان معتدل و شخص فاضل عامل محسن باذل و جواد فاضل آقای آقا میرزا ...
خان ... دیوان همایون اعلی ادام الله ... والتوفیق والشوکة والاجلال ...
برای ترویج شریعت مقدس سید المرسلین علیه و آله افضل صلوات المصلین و نصرت اسلام و مسلمین و انتفاع عامه اهل ایمان و مؤمنین ...
صالحات برای اسلام و ذات ملکوتی صفات ... باتمام طبع و نشر این کتاب مبارک موفق گردید
و اجازه دولت و ارکان و امناء ملت که این نام نیک بروزگار از ایشان باقی و برقرار و دعا نمود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم اللهم تقبل منه باکرم ... بسعی و اهتمام جناب مستطاب شریعتمآب عمدة العلماء الاعلام و زبدة الفقهاء الکرام کاشف استار
الحقیقة آقای مؤید الشریعة سلمه الله تعالی پس هر مطالعه کنندگان این کتاب مستطاب از مؤلفین و مصنفین و بانیان خیر کن شده و ایشان را
خوشحال و خوشنود نمایند باینکه مؤلف و بانی و ساعی را از دعای خیر حیات و ممات فراموش ننمایند و ان شاء الله عنقریب شروع میشود
بطبع و نشر جلد ثانی که در آن مقدمه گفتگو میشود در اثبات صانع و بیان عقاید اصحاب ماده و طبیعیون در مکونات و تطورات و
تنوعات این عالم که مبتنی مینماید بر قدم ماده و حرکت و اجزاء فردیه آن لهذا منکر صانع و خالق عالم اند و باطل مینماید بقدم ماده را
بقواعد جدیده حکماء اروپ و ثابت مینماید وجود حضرت واجب الوجود را و اینکه متصف است بصفات کمال و منزه و بری از
صفات نقصان و زوال است و نیز بیان میکند حدوث عالم را الا من ثقة و جواب میدهد جمیع شبهات حکماء جدیده را بقواعد
علمیه خود و دفع مینماید ایرادات ایشان را بر دین مبین و تطبیق میدهد میان عقاید اسلامیه و مکاشفات جدیده حکماء اروپیه
و هر شبهه از شبهات ایشان را علیحده جواب میدهد الی غیر ذلک از مسائل و بعد اثبات مینماید نبوت عامه را اجمالا و نبوت خاصه را
بتفصیل و طرز و سبک جدید و بعد دفع میکند شبهات وارده را از جانب اجانب و بعد اثبات مینماید حقانیت قرآن مجید را و
اینکه کلام الهی است و بعد اثبات مینماید جواز عمل را باحادیث مرویه از کتب صحاح در اصول و فروع و رد مینماید شبهات
وارده را بر احادیث و بعد اثبات مینماید امامت را و گفتگو میکند در معاد و در هر باب شبهات خارجه را رد میکند و باطل
مینماید ادیان باطله را و ثابت مینماید حقانیت دین اسلام را و اینکه امروز در روی زمین دینی که موافق عقل باشد دین اسلام است لاغیر و هم
کسی را بلسان خود و قواعد ثابته در نزد خود جواب میدهد باسلوب و طرز جدید و غریب بفهرست علیحده که با خود این

مجلد طبع میشود ان شاء الله تعالی بالخیر
و قد اتفق ذلک فی شهر الله الاعظم
رمضان المبارک سنه ۱۳۱۵
خمس عشر و ثلثمائة بعد الالف
من الهجرة النبویة
مطابق
سنه ۱۸۹۸ ثمان و تسعین و
ثمانمائة بعد الالف من میلاد المسیحیة